



گلستانِ سخنوران

جلد ۱۱
مجلس سخنرانی مذہبی

مؤلف: مولانا محمد رفیع گلستانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گلستان سخنوران

نویسنده:

محمد امینی گلستانی

ناشر چاپی:

سپهر آذین

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	گلستان سخنوران
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۵	جلد اول
۱۵	فهرست موضوعات
۲۶	تقدیم به
۲۷	پیشگفتار
۲۹	مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب
۳۱	تالیفات چاپ شده از مؤلف
۳۴	کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف
۳۶	مجلس ۱ توحید
۴۳	مجلس ۲ وسعت رحمت خدا
۵۱	مجلس ۳ هیچ چیز بر خدا پنهان و پوشیده نیست
۶۳	مجلس ۴ می بخشم و از کسی ترس ندارم
۷۷	مجلس ۵ یاموسی در چهارمورد به وصیت من عمل کن!
۸۷	مجلس ۶ خلقت شیطان و چند پرسش درباره او
۹۹	مجلس ۷ توکل بر خدا
۱۲۰	مجلس ۸ غریبان نور اعظم خدا
۱۳۴	مجلس ۹ بازجویی از چهار چیز
۱۵۰	مجلس ۱۰ چهار چیز پنهان در چهارچیز
۱۶۱	مجلس ۱۱ بد گمانی و تجسس و غیبت ممنوع
۱۷۴	مجلس ۱۲ لغو امتیازات طبقاتی
۱۸۵	مجلس ۱۳ پنهان بودن علم چند چیز!

- مجلس ۱۴ خرید و فروش خدا با مؤمنین ----- ۱۹۶
- مجلس ۱۵ شکر مایه فزونی نعمت و کفر موجب فنا است ----- ۲۰۷
- مجلس ۱۶ لشکریان مرئی و نامرئی خدا ----- ۲۲۲
- مجلس ۱۷ آداب خوردنی ها و منافع سرشار و زوجیت گیاهان! ----- ۲۳۷
- مجلس ۱۸ سند امضا شده بهشت ----- ۲۵۳
- مجلس ۱۹ استقامت ورزان در دین ----- ۲۶۸
- مجلس ۲۰ آرامش دلها با یاد خدا ----- ۲۷۷
- مجلس ۲۱ نور خدا خاموش نمی شود ----- ۲۸۶
- مجلس ۲۲ ضرورت نبوت و امامت ----- ۲۹۶
- مجلس ۲۳ تلاوت کودک چهار روزه، تمام کتاب های آسمانی را ----- ۳۱۲
- مجلس ۲۴ انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت ----- ۳۲۱
- مجلس ۲۵ «مطالبی در باره مولا علیه السلام» ----- ۳۴۰
- مجلس ۲۶ مولا علیه السلام در جنگ احزاب (خندق) ----- ۳۵۲
- مجلس ۲۷ دوستی با علی علیه السلام و نمونه هائی از آن ----- ۳۶۹
- مجلس ۲۸ معامله کنندگان با خدا ----- ۳۸۳
- مجلس ۲۹ چرا با آنها نجنگید؟ ----- ۳۹۵
- مجلس ۳۰ جریاناتی اعجاز آمیز از امام رضا علیه السلام ----- ۴۰۹
- مجلس ۳۱ مطالبی در باره انتظار ----- ۴۱۸
- مجلس ۳۲ سگان داران کشتی نجات ----- ۴۳۱
- مجلس ۳۳ (مهربانتر از پدر و مادر) ----- ۴۴۵
- مجلس ۳۴ دانش مهدی علیه السلام ----- ۴۵۸
- مجلس ۳۵ معاد یا پایان راه ----- ۴۷۳
- مجلس ۳۶ از مرگ فراری نیست ----- ۴۸۸
- مجلس ۳۷ مکافات عمل و تجسم آن در قیامت ----- ۴۹۸
- مجلس ۳۸ خواندن نامه اعمال و تأسف بر آن در قیامت ----- ۵۰۷
- مجلس ۳۹ مسابقه ایمانی ----- ۵۱۹

۵۳۱	مجلس ۴۰ مسابقه بابیان دیگر
۵۴۸	مجلس ۴۱ ایمنان از عذاب خدا
۵۵۶	مجلس ۴۲ مقام شهداء
۵۷۲	مجلس ۴۳ علم و ارزش دانش و دانائی
۵۸۹	مجلس ۴۴ فوق کلّ ذی علم علیم
۶۰۳	مجلس ۴۵ مطالبی درباره علماء
۶۱۷	مجلس ۴۶ فضیلت تجارت و بی کاری منشأفسادها
۶۲۶	مجلس ۴۷ خوردن و نوشیدن و زینت
۶۳۹	مجلس ۴۸ مطالبی درباره شب و شب بیداری
۶۵۵	مجلس ۴۹ نماز شب
۶۶۷	مجلس ۵۰ ازدواج
۶۸۳	مجلس ۵۱ ازدواج با مشرکان ممنوع!
۶۹۴	مجلس ۵۲ متلاشی شدگان با قهر خدا!
۷۰۸	مجلس ۵۳ نمرد و نمرودیان
۷۲۰	مجلس ۵۴ از کارشناسان استفاده کنید
۷۳۲	مجلس ۵۵ خود ستائی و تکبر دو صفت شیطانی
۷۴۶	مجلس ۵۶ آداب سخن گفتن و آداب معاشرت
۷۹۲	جلد دوم
۷۹۲	اشاره
۷۹۶	فهرست موضوعات
۸۰۴	تقدیم به
۸۰۵	پیشگفتار
۸۰۷	مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب
۸۰۹	تالیفات چاپ شده از مؤلف
۸۱۲	کتاب های آماده به چاپ و در دست تألیف
۸۱۴	مجلس ۵۷ آزمایش

- مجلس ۵۸ اعتدال و میانه روی در همه چیز ۸۲۶
- مجلس ۵۹ درباره انفاق ۸۴۰
- مجلس ۶۰ انفاق و رهائی از تنگناها ۸۵۶
- مجلس ۶۱ دست گیری از مستمندان ۸۶۷
- مجلس ۶۲ نخستین نوشته لوح محفوظ ۸۸۰
- مجلس ۶۳ پاداش عمل متقابل و عدم تبعیض در اولاد ۸۹۷
- مجلس ۶۴ احترام به اولاد و عاق نبودن به آنها ۹۰۷
- مجلس ۶۵ صلح با یک جرعه آب یا با یک سلام و عفو و بخشش! ۹۲۳
- مجلس ۶۶ اعلان جنگ به ربا خواران ۹۳۵
- مجلس ۶۷ ارزش اصالت ۹۵۲
- مجلس ۶۸ نماز و فواید پزشکی و بهداشتی آن ۹۶۱
- مجلس ۶۹ روزه و مسایل طبی و منافع آن ۹۸۰
- مجلس ۷۰ تکلیف به اندازه طاقت ۹۹۵
- مجلس ۷۱ رسیدن به فضل و کرم خدا با دعا و نیایش ۱۰۱۰
- مجلس ۷۲ صلاح بندگان را او می داند ۱۰۲۵
- مجلس ۷۳ صفات بندگان خدا ۱۰۳۴
- مجلس ۷۴ خوش اخلاقی ۱۰۵۱
- مجلس ۷۵ ایثار ۱۰۶۶
- مجلس ۷۶ کنگره های اسلامی ۱۰۷۷
- مجلس ۷۷ حج مظهر شکوه دین با بیان دیگر ۱۰۹۸
- مجلس ۷۸ حسد و اثرات سوء آن ۱۱۲۶
- مجلس ۷۹ سخت گیری بر مقربان ۱۱۴۲
- مجلس ۸۰ آنها را رها ساز ۱۱۵۷
- مجلس ۸۱ بسی در نومییدی امید نهفته است ۱۱۶۸
- مجلس ۸۲ دنیاگذرگاه است نه اقامت گاه ۱۱۷۵
- مجلس ۸۳ شراب و قمار ۱۱۹۰

- مجلس ۸۴ سنجش شخصیت با ثروت ۱۲۰۶
- مجلس ۸۵ خطرات دنیای تک قطبی ۱۲۲۰
- مجلس ۸۶ پیشگوئی از رادیو و تلویزیون ۱۲۲۹
- مجلس ۸۷ سلول های زنده و سخن گفتن آنها ۱۲۴۰
- مجلس ۸۸ مطالبی شگفت آور از آیات و اخبار ۱۲۵۲
- مجلس ۸۹ نهضت کربلا و نقش امام حسین علیه السلام در احیای اسلام ۱۲۶۱
- مجلس ۹۰ عاقبت به خیری ۱۲۷۹
- مجلس ۹۱ عجایب خلقت آدمیان ۱۲۹۸
- مجلس ۹۲ دو چیز حد و مرز ندارد! ۱۳۱۰
- مجلس ۹۳ هر گونه محبتی را بهتر ۱۳۲۳
- مجلس ۹۴ خداوند رزق خود را ۱۳۳۱
- مجلس ۹۵ زنا ۱۳۴۷
- مجلس ۹۶ ادای امانت ۱۳۵۴
- مجلس ۹۷ شق القمر ۱۳۶۱
- مجلس ۹۸ پنج دستور برای موفقیت ۱۳۷۳
- مجلس ۹۹ جعفر بن ابیطالب ۱۳۸۳
- مجلس ۱۰۰ کیفیت خواندن نماز جعفر علیه السلام ۱۳۹۸
- مجلس ۱۰۱ تخریب قبور ائمه علیهم السلام ۱۴۱۰
- مجلس ۱۰۲ راسخون در علم ۱۴۲۰
- مجلس ۱۰۳ کسب معیشت با معصیت! ۱۴۳۲
- مجلس ۱۰۴ نقاش اوست! ۱۴۴۲
- مجلس ۱۰۵ فواره هر چه بلند شود سرنگون شود (برمکیان و امثال آنان). ۱۴۵۵
- مجلس ۱۰۶ دعا و نیایش ۱۴۷۶
- مجلس ۱۰۷ مودت اهل بیت ۱۴۸۷
- مجلس ۱۰۸ ذی القربی ۱۵۰۳
- مجلس ۱۰۹ دنیامیخواهی یا آخرت!! ۱۵۱۷

مجلس ۱۱۰ زندگینامه حضرت سکینه ۱۵۳۱

منابع و مصادر بی واسطه و با واسطه این کتاب ۱۵۴۸

پی نوشت ۱۵۸۲

درباره مرکز ۱۵۸۳

سرشناسه: امینی گلستانی، محمد، ۱۳۱۷ -

عنوان و نام پدیدآور: گلستان سخنوران (شامل ۱۱۰ سخنرانی مذهبی)/ محمد امینی گلستانی.

مشخصات نشر: قم: سپهر آذین، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

شابک: ۶۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۹۷۸-۶۰۰-۶۹۲۰-۱۶-۰؛ ۳۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱ ۹۷۸-۶۰۰-۶۹۲۰-۱۸-۴؛ ۲۵۰۰۰۰ ریال: ج.

۹۷۸ ۲-۶۰۰-۶۹۲۰-۱۷-۷:

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: امینی گلستانی، محمد، ۱۳۱۷ - -- وعظ

موضوع: اسلام -- مطالب گونه گون

موضوع: خطبه ها

رده بندی کنگره: ۱۰/۵BP/الف ۸ گ ۱۳۹۳ ۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۸

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۱۸۶۲۲

ص: ۱

اشاره

جلد اول

فهرست موضوعات

(گلستان سخنوران) ۱

۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ۱

گلستان سخنوران (جلد ۱) ۴

فهرست موضوعات ۵

تقدیم ۹

به ۹

پیشگفتار ۱۰

مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب ۱۲

تالیفات چاپ شده از مؤلف. ۱۵

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف ۱۷

مجلس ۱- ۱۹

توحید ۱۹

مجلس ۲- ۲۶

وسعت رحمت خدا ۲۶

مجلس ۳- ۳۴

هیچ چیز بر خدا پنهان و پوشیده نیست ۳۴

تحقیقی در زندگی مالک اشتر ۴۰

مجلس ۴۶۴

می بخشم و از کسی ترس ندارم ۴۶

یک داستان شگفت انگیز! ۴۸

ساحران فرعون ۵۶

مجلس ۶۰۵

یاموسی در چهارمورد به وصیت من عمل کن! ۶۰

مجلس ۶-۷۰

خلقت شیطان و چند پرسش درباره او ۷۰

۲ حدود نفوذ شیطان ۷۶

۳ شیطان در قیامت ۷۹

مجلس ۷-۸۲

توکل بر خدا ۸۲

مجلس ۸-۱۰۲

غریقان نور اعظم خدا ۱۰۲

بلال حبشی ۱۰۴

دعا در حرم امام حسین علیه السلام ۱۱۳

مجلس ۹-۱۱۵

بازجویی از چهار چیز- ۱۱۵

زندگی علی بن یقظین- ۱۱۹

مجلس ۱۰-۱۳۱

چهار چیز پنهان در چهار چیز ۱۳۲

انتقال ضریح مقدس حضرت سیدالشهداء علیه السلام از قم به کربلاء ۱۳۹

مجلس ۱۱-۱۴۲

بد گمانی و تجسس و غیبت ممنوع ۱۴۲

مجلس ۱۲-۱۵۵

لغو امتیازات طبقاتی ۱۵۵

مجلس ۱۳-۱۶۶

پنهان بودن علم چند چیز! ۱۶۶

مجلس ۱۴-۱۷۶

خرید و فروش خدا با مؤمنین ۱۷۶

۱- حُجر بن عدی کندی ۱۷۸

جریان عجیب درباره این بزرگوار. ۱۸۲

۲- رُشید هجری ۱۸۳

مجلس ۱۵-۱۸۷

شکر مایه فزونی نعمت و کفر موجب فنا است ۱۸۷

مجلس ۱۶-۲۰۲

لشکریان مرئی و نامرئی خدا ۲۰۳

مجلس ۱۷-۲۱۸

آداب خوردنی ها و منافع سرشار و زوجیت گیاهان! ۲۱۸

مجلس ۱۸-۲۳۴

سند امضا شده بهشت ۲۳۴

مجلس ۱۹-۲۴۹

استقامت ورزان در دین ۲۴۹

ابو حذافه عبدالله سهمی قیسی ۲۵۰

اسوه های مقاومت از بانوان ۲۵۲

۱- «صیانه»: آرایشگر دختر فرعون و همسر حزیبیل مؤمن آل فرعون پسر عمو و ۲۵۳

۲- «سمیه» مادر عمار بن یاسر.

کنیز ابو حذیفه المخزومی بود، چون یاسر او را ۲۵۴

۳- «نُسیبه» ۲۵۴

مجلس ۲۰-۲۵۸

آرامش دلها با یاد خدا ۲۵۸

مصعب بن عمیر! ۲۵۹

عبدالله ذوالبجادرین ۲۶۱

عمیر بن حمام ۲۶۲

عرب بیابان نشین ۲۶۳

آسیه همسر فرعون ۲۶۳

ص: ۷

مجلس ۲۱-۲۶۷

نور خدا خاموش نمی شود ۲۶۷

مجلس ۲۲-۲۷۷

ضرورت نبوت و امامت ۲۷۷

شیطان در این باره چه می گوید! ۲۸۴

(علی علیه السلام در کعبه) ۲۸۵

مجلس ۲۳-۲۹۳

تلاوت کودک چهار روزه، تمام کتاب های آسمانی را ۲۹۳

این دو مطلب را بخوانید ۲۹۶

مجلس ۲۴-۳۰۲

انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت ۳۰۲

خلاصه جریان غدیر ۳۰۸

مجلس ۲۵-۳۲۱

(مطالبی در باره مولا علیه السلام) ۳۲۱

مجلس ۲۶-۳۳۲

مولا علیه السلام در جنگ احزاب (خندق) ۳۳۲

جنگ خندق، و قهرمانی های بی نظیر علی علیه السلام ۳۳۴

زن جابر ۳۳۷

ارزش ضربت علی علیه السلام ۳۴۵

مجلس ۲۷ ۳۴۹

دوستی با علی علیه السلام و نمونه هائی از آن ۳۴۹

حیب بن مظاهر ۳۵۱

مجلس ۲۸ ۳۶۳

معامله کنندگان با خدا ۳۶۳

۱- مسلم بن عوسجه و شهادت او در کربلا ۳۶۴

۲- سیستانی ها ۳۶۹

خباب بن اَرت ۳۷۱

مولا فرمودند: شهریار ما کجاست؟ ۳۷۲

مجلس ۲۹ ۳۷۵

چرا با آنها نجنگید؟ ۳۷۵

مجلس ۳۰ ۳۸۹

جریاناتی اعجاز آمیز از امام رضا علیه السلام ۳۸۹

مجلس ۳۱ ۳۹۸

مطالبی در باره انتظار ۳۹۸

مجلس ۳۲ ۴۱۱

سگان داران کشتی نجات ۴۱۱

مجلس ۳۳ ۴۲۵

(مهربانتر از پدر و مادر) ۴۲۵

ص: ۸

مجلس ۳۴-۴۳۸

دانش مهدی ۴۳۸۷

مجلس ۳۵-۴۵۳

معاد یا پایان راه ۴۵۳

مجلس ۳۶-۴۶۸

از مرگ فراری نیست ۴۶۸

مجلس ۳۷-۴۷۸

مکافات عمل و تجسم آن در قیامت ۴۷۸

مجلس ۳۸-۴۸۷

خواندن نامه اعمال و تأسف بر آن در قیامت ۴۸۷

مجلس ۳۹-۴۹۹

مسابقه ایمانی ۴۹۹

مجلس ۴۰-۵۱۱

مسابقه بابیان دیگر ۵۱۱

اخبار مربوط به علی علیه السلام ۵۲۰

مجلس ۴۱-۵۲۸

ایمنان از عذاب خدا ۵۲۸

شهید ابوذر غفاری ۵۳۰

مجلس ۴۲-۵۳۶

مقام شهداء ۵۳۶

میثم تمار ۵۳۸

مجلس ۴۳-۵۵۲

علم و ارزش دانش و دانائی ۵۵۲

۱- سید ابوالحسن اصفهانی ۵۵۸

مجلس ۴۴-۵۶۹

فوق کلّ ذی علم علیم ۵۶۹

زندگی شیخ صدوق ۵۷۳

مجلس ۴۵-۵۸۳

مطالبی درباره علماء ۵۸۳

شیخ مفید ۵۸۹

نامه های امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف). ۵۹۲

مجلس ۴۶-۵۹۷

فضیلت تجارت و بی کاری منشأفسادها ۵۹۷

مجلس ۴۷-۶۰۵

خوردن و نوشیدن و زینت ۶۰۵

مجلس ۴۸-۶۱۸

مطالبی درباره شب و شب بیداری ۶۱۸

(شب و علی) ۶۳۱

مجلس ۴۹-۶۳۲

ص: ۹

مقدس اردبیلی ۶۴۰

مجلس ۵۰-۶۴۴

ازدواج ۶۴۴

مجلس ۵۱-۶۵۹

ازدواج با مشرکان ممنوع! ۶۵۹

مجلس ۵۲-۶۷۰

متلاشی شدگان با قهر خدا! ۶۷۰

مجلس ۵۳-۶۸۳

نمرود و نمرودیان ۶۸۳

داستان روضه دختر نمرود ۶۹۴

مجلس ۵۴-۶۹۵

از کارشناسان استفاده کنید ۶۹۵

علامه حلی ۶۹۷

انواع نفسها ۷۰۲

مجلس ۵۵-۷۰۷

خود ستائی و تکبر دو صفت شیطانی ۷۰۷

مجلس ۵۶-۷۲۱

آداب سخن گفتن و آداب معاشرت ۷۲۱

لقمان که بود؟ ۷۲۲

گوشه ای از حکمت لقمان ۷۲۳

منابع و مصادر بی واسطه و با واسطه این کتاب ۷۳۰

تقدیم به

مجموعه نخستین مخلوق جهان آفرینش که خدای توانا پیش از ایجاد ماسوی الله، نه فلکی بود و ملکی، نه زمینی بود و آسمانی و نه مکانی بود و زمانی وو ... آنها را از نور خود آفرید و در دور عرش قرار داد که زیر نظر لطف خود، در طواف باشند تا دوران ایجاد جسمی و مادیشان فرا رسد و بر جمع آدمیان بیوندند؛

با فرا رسیدن این دوران، چهارده انوار ملکوتی با عنوان چهارده معصوم در میان بنی آدم پا به عرصه وجود گذاشته و مدیریت دینی جهان را به دست گرفتند؛

به شما ای مصداق رحمت پروردگار عالمیان و ای امید مثل من گنهکاران، این اثر ناچیزم را تقدیم می دارم، باشد که در روز رستاخیز به این ذره بی مقدار نظر لطفی مبذول داشته و با شفاعت خود، از آتش غضب و قهر خداوندی، رهاییم بخشید انشاء الله.

و همچنین به ارواح پدر و مادر گرامیم و فرزند عزیز جوانمرگم مفسر قرآن شاد روان حجه الاسلام و المسلمین آقای دکتر حاج حسن امینی گلستانی، اهداء می نمایم به امید اینکه مشمول رحمت واسعه و بی انتهای پروردگار مهربان قرار گیرند رضوان الله علیهم اجمعین آمین.

محمد امینی گلستانی

پیشگفتار

۱

مدتی در این اندیشه بودم که بیش از پنجاه سال است، در انجام وظیفه مهم تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر، زحمت ها کشیده و این مسیر طولانی را، با افتخار پیموده ام و همچنین در این مدت، سر به آستان ملکوتی و دربار با عظمت سرور جوانان بهشت و سالار شهیدان جهان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام، می سایم، بجاست که تعدادی از تجربیات منبری خود را به صورت کتابی، به رشته تحریر آورم تا از این نعمت الهی محروم نمانده مانند خدمات دیگرم (۱) به سلسله جلیله خطباء و ذاکرین محترم دربار «حسینی» علیه السلام، خدمتی کرده و از دعای خیر و طلب مغفرت آنان محروم نمانم، با آرزوی قبولی آن و امید این که با عنایت ارباب و آقام اباعبدالله الحسین علیه السلام، در روز ناتوانیم مایه نجاتم باشد آمین.

در این مورد تعداد ۶۰۰ منبر و سخنرانی، گلچینی کردم ولی دیدم به دوازده جلد ارتقاء یافت و چاپ آنها فعلا مقدور نیست، مصلحت در این دیدم که بنا به فرمایش بزرگان «مالایدرک کله لایترک کله» آنچه که همه اش درک نمی شود همه اش ترک نشود که تعدادی از میان آن سخنرانی ها را، به طور متفرقه، انتخاب و بصورت دو جلدی، بانام «گلستان سخنوران» در دسترس عزیزان قرار دهم تا به خواست

۱- از قبیل تألیفات زیاد در زمینه های مختلف، و مسجد سازی مکرر در اماکن گوناگون، و لوله کشی و رساندن، آب مشروب به روستاهای محروم، و احداث غسالخانه هادر آرامگاه های روستاها، و تأسیس صندوقهای خیریه به نام مبارک حضرت ابوالفضل علیه السلام و تشکیل کانون قرآن و غیره.

خداوند بقیه را بتدریج منتشر نمایم.

۲

مطالب و روایاتی که در این سخنرانی های بیان گردیده است، بدون استثناء، همگی از روی اسناد و منابع و مدارک معتبر و قابل اطمینان استفاده شده است که به قسمتی از آنها در پاورقی اشاره کرده ام و قسمتی نیز از محفوظات ذهنی چندین سال دوران تبلیغ است که به علت کهنوت سن و پیری و ناتوانی جسمی، نتوانستم دوباره به مدارک آنها مراجعه نموده و اشاره نمایم ولی در نقل آن تردید نداشته باشید، زیرا محفوظات ذهنی هم در دوران جوانی از منابع اطمینان بخش حفظ گردیده است.

۳

قسمتی از سخنرانی ها با اصرار و درخواست مردم، یا با اقتضای مجلس طولانی و قسمتی کوتاه شده است، گویندگان محترم خود می توانند آنها را تنظیم نمایند و از طولانی ها بعضی از مطالب را حذف و برای کوتاه ها اضافه نمایند.

۴

در این کتاب، در هر مجلسی از آیات و اخبار فقط نمونه هائی آوردم که سخنرانان محترم خود با سلیقه دلخواهشان، انتخاب نموده و مطالب را بیان کنند و گرنه آیات و اخبار در هر موردی، فراوان است که آوردن آنها به طول و خارج از منظور (اختصار) می انجامد.

توفیق و موفقیت همه مبلغان و مروّجان و ذاکرین مصائب را از خدای توانا خواستارم و التماس دعا دارم.

۵

همه خطبه های اول مجلس هارا نیاورده ام، تا ملال آور نباشد و حجم کتاب بیشتر نشود، و ضمناً توجه داشته باشید چون تعداد مجلدات این کتاب، بیش از ۱۲ جلد و هر کدام در جای خود مستقل می باشد، نیازی به تهیه همه آنها نیست.

مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب

نام: محمد نام خانوادگی: امینی گلستانی ش ش ۱۵ فرزند: حاج سردار مرحوم کشور: ایران، استان: اردبیل.

تخصّص: فلسفه و فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ. تألیفات (۲۲). تحصیلات (خارج فقه و اصول و فلسفه). استادان معروف (۱۱ نفر).

در سال ۱۳۲۹ شمسی از زادگاهش قریه گلستان در ۳۰ کیلومتری اردبیل به مدرسه علمیه ملا-ابراهیم اردبیل وارد و پس از گذراندن دوره مقدماتی صرف و نحو و منطق از استاد سید مسلم خلخالی و شیخ سعید اصغری و غیرهما.

در سال ۱۳۳۱ به حوزه علمیه قم وارد شده و نزد اساتید آنجا (آقایان شیخ عبدالکریم ملانی و سید جواد خطیبی و میرزا احمد پایانی و مسلم ملکوتی و میرزا محسن دوزدوزانی و غیرهم) استفاده نموده است، و در نیمه دوم سال ۱۳۳۴ به نجف اشرف وارد شده و از اساتید آنجا (آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم و شیخ مجتبی لنگرانی و عارف بزرگ شیخ محمدعلی سرابی و آقای تسوجی و سید اسدالله مدنی آذرشهری و غیرهم دروس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر و غیره)، استفاده نموده است. و در تاریخ ۱۳۴۰ از نجف اشرف مراجعت نموده و در شهر توریستی سرعین اردبیل با صبیبه آیت الله حاج شیخ علی عرفانی از شاگردان علامه محمدحسین نائینی و هم دوره آیات عظام سید ابوالقاسم خوئی و سید محسن حکیم ازدواج کرده و به مدت یازده سال در آن شهر که آن وقت یک روستای کوچک بیش نبود اقامت نموده است. در طول این مدت مشغول کارهای تبلیغی و علمی و فرهنگی شده و بناهای مفید و مجلل از خود به یادگار گذاشته.

مانند.

۱- مسجد مجلل و بزرگ حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه

الشریف) به مساحت ۸۰۰ متر به اضافه کتابخانه و شبستان زنانه و سایر متعلقات و فضای باز مسجد ۱۴۰۰ متر.

۲- احداث چشمه های آب شرب چندین روستای اطراف سرعین.

۴- تأسیس صندوق های خیریه بنام حضرت باب الحوائج ابوالفضل (علیه السلام) که اول از ۱۷ صندوق شروع و فعلاً بیشتر مناطق استان اردبیل را فرا گرفته است.

در سال ۱۳۵۱ شمسی از سرعین به اردبیل مهاجرت نموده و مقیم گشته و در خلال مدت ۱۴ سال اقامت در اردبیل به کارهای روحانیت و تبلیغاتی اسلامی و ۱۱ سال سرپرستی حجاج بیت الله الحرام را ادامه داده است.

در سال ۱۳۵۷ شمسی از اردبیل به تهران مهاجرت کرده و در بجنوبه انقلاب اسلامی در نازی آباد ساکن شده و پس از پیروزی انقلاب.

در سال ۱۳۵۹ به اردبیل برگشته مشغول کارهای روحانیت خود شده و به تدریس و تفسیر قرآن مجید اشتغال داشته است. تا اینکه در سال ۱۳۶۵ دوباره به تهران برگشته و در خانه خیابان دانشگاه جنگ ساکن گشته و مشغول تبلیغ و تفسیر و کارهای مربوط به روحانیت شده است. تا این که در سال ۱۳۷۵ از تهران به قم هجرت نموده و در خانه پشت صدا و سیما ساکن شدند.

در سال ۱۳۷۵ شمسی در اردبیل زلزله ویرانگر به وقوع پیوست که در اثر آن تعداد یک صد و یازده روستا را از ۲۵ درصد تا صد در صد ویران و گروه زیادی را به کام مرگ فرستاد.

در سال ۱۳۸۱ بنا به دعوت بزرگان سرعین جهت تبلیغ ماه مبارک رمضان، به آنجا رفته و با دیدن وضع مسجد امام زمان (علیه السلام) که در اثر زلزله مقاومت خود را از دست داده بود بازسازی و تقویت و توسعه داده و تعداد چهار باب مغازه برای هزینه مسجد، و ایجاد گنبد و مناره ها و کاشیکاریهای آنرا انجام داده است.

در این سفر باز به کارهای امور خیر شروع و ادامه داده است از جمله.

۱- مسجد مجلل باب الحوائج حضرت ابوالفضل علیه السلام به مساحت ۱۵۰۰ متر با متعلقات آن که در سال ۱۳۸۲ تا سال ۱۳۹۲ ادامه پیدا کرد، و الاثن مورد استفاده مردم محل و دهها هزار مسافر شهرتوریستی می باشد و در نظر است که تأسیس حوزه علمیه و درمانگاه عمومی و ۱۵ باب مغازه برای هزینه های مسجد را شروع نمایند انشاءالله.

۲- در زادگاهش روستای گلستان، که در اثر زلزله دو مسجد آنجا خراب شده بود، مسجد امیرالمومنین (علیه السلام) را بنا و تأسیس نموده و به پایان رساند.

۳- در سال ۱۳۸۲ مسجد مجلل در روستای (جن قشلاقی) از دهستان های یورتچی احداث و در سال ۱۳۸۴ تقریباً به اتمام رسید و مورد استفاده قرار گرفت.

۴- احداث غسل خانه های متعدد در روستاهای اطراف سرعین.

۵- با حصارکشی قبرستان سرعین که در وسط شهر، زیر پای حیوانات و مورد تجاوز ساکنین دور و بر قبرستان بود، محافظت نمود.

در دوران سکونت جدید قم مشغول تألیفات متعدد گشته که تعدادی از آنها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم.

تالیفات چاپ شده از مؤلف.

۱- سرچشمه حیات- وزیر ی یک جلد ۴۰۲ صفحه.

در این کتاب مطالب ارزنده علمی و دینی و فلسفی و طبی، درباره آب و آفرینش مخلوقات از آن از نظر قرآن و روایات و کلمات بزرگان فن که مورد استقبال دانشمندان و محققان داخل و خارج کشور قرار گرفت که در مدت کوتاه ۴ مرتبه چاپ شد و فعلاً کمیاب می باشد.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دو جلد ضخیم وزیر ی ۱۲۸۳ صفحه در باره کیفیت کشورداری و مدیریت آن حضرت کشوری به

وسعت کره زمین را از نظر فرهنگی و قضائی اقتصادی و نظامی و اجتماعی و هزاران مطالب نو و متنوع در این مورد که امتیازش را به انتشارات مسجد مقدس جمکران، واگذار و آن را چاپ و نشر می کند.

۳- از مباحثه تا عاشورا- در یک جلد وزیری ۶۸۴ صفحه در باره مباحثه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با نصارای نجران و سرانجام تسلیم آنها و مقایسه آن جریان با سرگذشت پنج تن آل عبا علیهم السلام و عدم تسلیم مسلمان نماهای دشت کربلا به امام حسین علیه السلام فرزند آن حضرت و شهید کردن آن امام را با مظلومیت تمام. این کتاب حاوی مطالب جالب و مفید فراوان می باشد.

۴- والدین دو فرشته جهان آفرینش- در یک جلد وزیری در ۳۲۰ صفحه در باره حقوق متقابل والدین و اولاد در برابر هم از نظر آیات و اخبار و گفتار بزرگان و مطالب فراوان در این مورد.

۵- آداب ازدواج و زندگی خانوادگی- وزیری ۲۷۶ صفحه. کتابیست تحقیقی و تحلیلی درباره ازدواج جوانان عزیز و راهنمایی آنها در انتخاب همسر و کیفیت زندگی مادام العمر، از منظر آیات و اخبار و ... که در واقع مکمل کتاب والدین دو فرشته جهان آفرینش می باشد.

۶- کتاب مهم اسلام فراتر از زمان- درباره پاسخ به کسانی است که ایراد نموده و اشکال می گیرند، دین اسلام چگونه می تواند تا دامنه قیامت، دنیای رو به ترقی روزانه را اداره نماید و اساساً رهبران این دین چه جایگاهی از علم و دانش داشتند که مدیریت جهان را تا آخر دنیا به دست گیرند. در این کتاب قسمت مهمی از پیشگوئیهای بزرگان اسلام آورده شده است (مانند فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل: یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثم أشار بیده المبارکه یمیناً و شمالاً و قال ستبني من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بيت في ذلك الزمان الا و فيه شيطاناً أریل).

کلمه أریل لغت انگلیسی است که به گیرنده و آنتن اریال گویند، حضرت ۱۴۰۰

سال پیش نه انگلیسی بود و نه از صنعت آنتن اثری این بیان را داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی: زمان علی اُمّتی یُخربون قباب الأئمّه بالبنادیق به زودی می آید زمانی بر امت من، قبه (و گنبد) های قبرهای امامان را با بندق ها (یعنی با نارنجک یا بمب) ویران سازند!! دقت بفرمائید این کلام در زمانی گفته شده است که نه امامی شهید شده و نه در جائی مدفون شده بود و نه از گنبد حرمها و اختراع بمب خبری بود که پس از قرنها در سامرا و قبلأ نیز در بقیع اتفاق افتاد یا روایت در مورد ازدواج همجنسها یتروّج الرّجال بالرّجال و یتروّج النساء بالنساء، و روایت لعن الله المتشبهین من الرّجال بالنساء و المتشبهات من النساء بالرّجال درباره تغییر جنسیت دهندگان و صدها امثال این روایتها، در ۶۸۸ صفحه وزیری. پیشگویی های آیات و روایات، از بزرگان دین در باره پیشرفت علوم آیندگان و اوضاع حیرت انگیز جهان، این کتاب در نوع خود منحصر به فرد و حاوی مطالب نو آوری زیاد می باشد.

۷- آغلار ساولان- سبلان گریان یا سبلان می گرید: رقعی ۵۰ صفحه. با زبان آذری در باره زلزله سال ۱۳۷۵ استان اردبیل و تخریب ۱۱۱ بخش و روستا از ۲۵ در صد تا صد در صد که یکی از آنها روستای گلستان زادگاه مؤلف و کشته شدن و زیر آوار ماندن ۷۷ نفر از نزدیکان نسبی و سببی او و بیان نام تک تک آنها.

۸- ۱۱۱ پرسش و پاسخ در بار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف- رقعی در ۲۹۵ صفحه سوال و جواب های متنوع در طول سال های تبلیغی مؤلف در شهر توریستی و بیلاقی سرعین اردبیل و بیان مطالب نو.

۹- فلسفه قیام و عدم قیام امامان- در ۱۹۸ صفحه جیبی در باره این که چرا بعضی از آن بزرگواران قیام و اکثرشان قعود نمودند و اساساً قیامی از آنها وجود داشت یا برایشان تحمیل نمودند و مطالب متنوع و مفید دیگر.

۱۰- گلستان سخنوران شامل ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی در دو جلد وزیری ۱۴۸۰ صفحه چکیده ای از تبلیغات متنوع مؤلف.

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف

- ۱- آیا و چرا- درباره زیر سؤال بردن برادران اهل سنت و علمای آنان و آوردن دلایل فراوان از کتاب های معتبر خود آنان در باره امیرمؤمنان و فاطمه زهراء علیهماالسلام و به زیر سؤال بردن آنها در عمل نکردن به این دلیلهای و اسناد خودشان.
- ۲- ۶۰۰ مجلس سخنرانی مذهبی از منبرهای ۵۵ ساله مؤلف و بیان مطالب متنوع دینی و اسناد و روایات فراوان در هر مقوله، که سخنرانان مذهبی و منبری های محترم را از مراجعه به کتاب های متفرقه و جمع آوری مطالب برای بیان در سخنرانی هایشان. بی نیاز می سازد در ۱۲ جلد و در دست تنظیم و آماده سازیست و بخواست خدا، بتدریج به چاپ خواهد رسید.
- ۳- رحمت واسعه- در باره رحمت عالمگیر و فراگیر خدای متعال و آوردن آیات و روایات متنوع و جریان های توبه کنندگان و شمول غفران الهی در باره آنها.
- این کتاب امید دهنده گناهکاران و دور ساختن آنان از یأس و نومیدی و جذب دور شدگان از خدا را به سوی پروردگار بخشنده و مهربان.
- ۴- شب- کتابیست در باره برکات و فضایل و امتیازات شب و اینکه شب مردان خدا روز جهان افروز است و شب خود از مورد توجه بزرگان عالم و خلوتگه راز و نیاز آنان با معبودشان و مطالب فراوان در این موارد.
- ۵- عتابات قرآن- در باره این که چرا خداوند متعال بعضی از انبیاء علیهم السلام را، مورد عتاب قرار داده و آیا این عتاب ها با عصمت آنها منافات دارد؟ مانند (عفا الله عنک لم اذنت لهم) یا مسئله چیز دیگر است.
- ۶- خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من- این نوشته حاوی شرح حال دوران زندگی از بدو تولد تا امروز ۱۶/۳۰/۱۳۹۳ که به ۴۰۰ صفحه رسیده است و هنوز هم خلاصه و امهات اوضاع و زوایای زندگی اش را می نویسند.

۷- دعای عرشیان برفرشیان- درباره استغفار فرشتگان و حاملان عرش خدا برای بنی آدم به استناد آیه ۷ سوره غافر و سایر آیات، نزدیک به اتمام.

۸- نشانه هائی از او- کتابیست در باره آیات بیان کننده نشانه های خدا شناسی و روایات پیرامون آن.

۹- مرزهای زندگی- از دید آیات و روایات و سیره پیشوایان.

۱۰- مرزخوراکی ها و نوشیدنی ها- از منظر آیات و احادیث و پزشکی.

۱۱- نوادر- روایات و سرگذشت ها و نوادر جریان های گوناگون به صورت کشکول.

۱۲- شیطان: علت وجودی او و پرسش و پاسخهای درباره وی.

۱۳- متفرقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان گوناگون.

و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

مجلس ۱ توحید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الأول لا أول لأوليته، والآخر لا آخر لآخريته، والصلوه والسلام على أفضل بريته وأشرف خليفته، محمد بن عبد الله صلى الله عليه وعلى أهل بيته الطيبين الطاهرين، سيما على خاتم أوصيائه بقيته الله في الأرضين و حجته على عباده، حجهن الحسن روى وأرواح العالمين لتراب مقدمه الفداء، واللّعنه الدائمة الابدية على أعدائهم أجمعين من اول الدنيا الى بقاء يوم الدين.

مسئله: فقه اسلامى از دو بخش تشكيل يافته است ۱- اصول دين ۲- فروع دين، در اصول دين، تقليد جايز نيست هر مكلفى بايد از روى دليل و برهان و عقل و علم بر آنها، معتقد شود اگرچه آن دلايل و براهين به صورت ساده و عوام پذير باشد اما در فروع دين: هر مكلفى بايد يا خود مجتهد باشد و يا عامل به احتياط شود و يا به يكي از مراجع بزرگوار، تقليد کرده و از استنباط و تحقيقات او، به وظائف شرعى خود عمل نمايد.

درباره توحيد و يگانه پرستى و خداشناسى، نخست از آيات فراوان توحيد، به چند آيه توجه نمايد.

قال الله عزّ وجلّ فى قرآنه الكريم.

۱- لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُومًا

اسراء: ۲۲ هرگز معبود دیگری را با خدا قرار مده، که مذمت شده و ذلیلانه بنشیند!

۲- ذَلِكُمْ مِمَّا أُوْحِيَ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا اسراء: ۳۹ این (احکام)، از حکمت‌هایی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده؛ و هرگز معبودی با خدا قرار مده، که در جهنم افکنده می‌شوی، در حالی که سرزنش شده، و رانده (در گاه خدا) خواهی بود!

۳- قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَعُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا (۴۲) سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُقُولُونَ عَلُوًّا كَبِيرًا اسراء: ۴۲ بگو: «اگر آنچنان که آنها می‌گویند با او خدایانی بود، در این صورت، (خدایان) سعی می‌کردند راهی به سوی (خداوند) صاحب عرش پیدا کنند.» ۴۳ او پاک و برتر است از آنچه آنها می‌گویند، بسیار برتر و منزّه‌تر!

۴- لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲) لَا يُشِيطُ لَهُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ انبياء: ۲۲ اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، فاسد می‌شدند (و نظام جهان به هم می‌خورد)! منزّه است خداوند پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می‌کنند!

۵- مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ مومنون: ۹۱ خدا هرگز فرزندی برای خود انتخاب نکرده؛ و معبود دیگری با او نیست؛ که اگر چنین می‌شد، هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می‌کردند و بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند (و جهان هستی به تباهی کشیده می‌شد)؛ منزّه است خدا از آنچه آنان توصیف می‌کنند!

۷- وَ لَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۵۱).

ذاریات: ۵۱ و با خدا معبود دیگری قرار ندهید، که من برای شما از سوی او بیم دهنده‌ای آشکارم!

این آیه‌های مبارک، مارا به دقیق‌ترین، راه‌های خداشناسی و وحدانیت او، راهنمایی، می‌نماید از جمله آنهاست.

۱- اگر در جهان آفرینش و زمین و آسمان، خدا و خالق و مدبران دیگر، وجود داشت این تشکیلات به تباهی کشیده و نابود می گردید!، زیرا هر کدام از این دو خدا یا بیشتر، دارای خواسته ها و مشیت متفاوت، می شدند و بالاخره در این سالیان طولانی، روزی هریکی روی خواسته هایش، پا فشاری و ایستادگی می کرد و این اختلافات بالا می گرفت و جهان را به تباهی می کشیدند، اما این گونه نبودن و عدم پیشامد این چینی، نشانه این است که جز خدای یگانه خدای دیگری وجود ندارد و بس.

۲- اگر خدای دومی وجود داشت، کشمکش های برتری و تفوق بردیگری، میان آنها بالا- می گرفت، و روز و روزگاری، همدیگر را نابود می ساختند و از میان بر می داشتند ولی چرخش یک نواختی جهان و کرات آسمانی بی شمار، نشانه این است که مدبریکست و چرخاننده «تک».

۳- اگر خدای دیگری وجود داشت، من و شما تابع کدامشان بودیم و چگونه در انتخاب آن دو موفق می شدیم و ... پس سرگردان و ویلان شده و بی هدف می گشتیم و به دور خود می چرخیدیم. پس

۴- نباید به وجود خدایی جز خدای یگانه باور کرده و خود را سردرگم نماییم.

اما راه های شناختن آن خدای یگانه هم، اگر با عقل و منطق، وارد میدان شویم، بسیار ساده و واضح و روشن است زیرا: چرخش هماهنگ، این همه مجموعه های بی شمار جهان و زمین و آسمان، و مردن و زنده شدن تمام مخلوقات جهان و در هر فصلی به یک نوع در آمدن آنها، نشان می دهند که بر ای آنها تدبیر کننده و قدرت مطلقه وجود دارد که همتائی ندارد مثنوی گوید:

«برگ درختان سبز در نظر هوشیار***هر ورقی دفترست معرفت کردگار».

به قول آن پیرزن جواب گو به عارف مشهور جنید بغدادی که از او پرسید: آیا برای وجود خدا چه دلیل و برهانی داری؟! گفت: «البعره تدلّ علی البعیر» پشگل (شتر) دلیل بوجود شتر است (این همه موجودات هستی دلیل این است که برای

اینها، ایجاد کننده و آفریننده ای وجود دارد و گرنه خود بخود، به وجود نیامده اند).

یا از آن پیر زن دیگر که با چرخ نخ ریزی کار می کرد همین سوال را نمودند، دست از دسته چرخ نخ ریزی برداشت، چرخ ایستاد و دوباره شروع به کار کرد، جنید به شاگردانش گفت: برویم، گفتند: استاد این زن جواب شما را نداد، گفت: او به من پاسخی داد که هیچ حکیم و فیلسوفی نمی توانست آنگونه پاسخ گوید، او دست از دسته چرخ ریزی برداشت، چرخ ایستاد دوباره شروع به کار کرد به من گفت: ای نادان من اگر این چرخ را نچرخانم می ایستد، اگر این همه چرخنده های زمین و آسمان و ستاره و ماه و خورشید و فلک و ملک، چرخاننده نداشت همه می ایستادند و عاقل و باطل میماندند، آن چرخاننده، خداست!!

امیر مومنان علیه السلام با یک جمله کوتاه اما پرمعنا فرمود:

من عرف نفسه فقد عرف ربه هر کس خود را بشناسد، خدایش را می شناسد.

در ۱۴ قرن پیش این جمله کوتاه، به تمام ابعاد وجود انسان ناشناخته، اشاره می کند که هرچه زمان پیش برود و یکی از فورمول های بی نهایت او کشف گردد و از گوشه ای از راز و رمز وجود انسان، پرده برداری شود و ریز و نامرئی ترین رگ و عضو او مورد بررسی قرار گیرد، باز مشمول جمله فوق، خواهد بود.

پس خود شناسی انسان، سبب و راه خداشناسی اش خواهد بود و همچنین این مجموعه به ظاهر کوچک، دارای راز و رمز بی پایان و علوم بی نهایت است، که در فراز دیگر از فرمایشاتش آمده است؛ «أتزعم أنك جرم صغير و فيك انطوى العالم الأكبر» ای انسان آیا خیال می کنی یک شیء کوچکی هستی؟! در حالی که در وجود تو جهان بزرگی گنجانده شده است.

بنام به علوم و دانش و احاطه بی پایان تو ای علی علیه السلام، که با این کلمات چند حرفیت، به علوم شگرف هیکل این موجود نیم وجبی، راه گشا شده ای!!

پس روشن می شود که برای این مجموعه ریز و درشت بنام انسان، خالق هستی کجا رسد به عوالم لایتناهی جهان آفرینش.

عبادت زبانی

بعد از آنکه با دلایل عقلی و نقلی خدا را شناخته و به یگانگی او معتقد شدیم، باید به او سر عبودیت و بندگی فرود آوریم.

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ .. اسراء: ۲۳ و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید!

عبادت و بندگی خدا هم، مراتبی دارد، مرتبه خلوص و اخلاص و مرتبه سه بعدی (اعضا و قلب و زبان) و مرتبه فقط قلبی و مرتبه فقط زبانی، در میان این مراتب، آنچه که مورد قبول و جلب رضای پروردگار است، مرتبه سه بعدی توأم با اخلاص است و بس.

خداوند در قرآن مجید، عبادت زبانی را مورد نکوهش قرار داده و این گونه بیان می کند.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۱)

حج: ۱۱ بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می پرستند (و ایمان قلبیشان بسیار ضعیف است)؛ همین که (دنیا به آنها رو کند و نفع و) خیری به آنان برسد، حالت اطمینان پیدا می کنند؛ اما اگر مصیبتی برای امتحان به آنها برسد، دگرگون می شوند (و به کفر رومی آورند، به این ترتیب) هم دنیا را از دست داده اند، و هم آخرت را؛ و این همان خسران و زیان آشکار است!

آنان که دین را برای آبرو دادن به اعمال و رفتارشان، پذیرفته اند، با عمل نکردن به احکام و قوانین همان دین، بی آبرو می شوند و در میان بندگان خدا، دارای هیچ ارزش و بهائی نخواهند بود، اما اگر بنده واقعی خدا باشند، در وجود او هیچ نیرو و قدرتی، اثر گذار نخواهد شد، نه مال و منالی و نه فقر و نداری، نه صحت و سلامتی و نه بیماری و ناتوانی، نه عزت و منصبی و نه ذلت و بی منصبی، و نه زیبایی و تو دل

بروئی، و نه زشتی و دل زدگی، بالاخره هیچ تحول و ناگواری ها، او را از خدا مشغول نمی سازد و غافل نمی کند.

پس عبادت زبانی و اطاعت بی محتوایی، آدمی را به جائی نمی رساند و ره به جائی نمی برد.

امام حسین علیه السلام فرمود: النَّاسُ عِبَادُ الدُّنْيَا وَالِدِّينِ لَعِقُ لَأَلْسِنَتِهِمْ مَادَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَادَامَ حَصَوًا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ. مردم بندگان دنیایند و دین لقلقه (و بازی) زبانشان است مادامی که معیشت هایشان تأمین می شود، ولی وقتی که با امتحان سنجیده شدند، کم است دینداران.

در جامعه کسانی هستند که به فرامین جانی مانند نماز و روزه و از این قبیل دستورات آسمانی، اهمیت می دهند و به جا می آورند، اما وقتی که نوبت به اطاعت از دستورهای مالی می رسد، سرپیچی کرده و این در و آن در می زنند و خود را رها می سازند و سر باز می زنند در حالی که خدای توانا برای تنظیم جامعه و فقر زدائی، مقرراتی دارد از قبیل بدهی های شرعی و غیره که اشخاص توانا دست قشر ناتوان را بگیرند و نگذارند از پا افتاده و باخاک یکسان نشوند، در این صورت است که عبادت زبانی از جامعه رخت بر بسته و نابود خواهد شد.

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسانی بودند که در مسجد برای دیگران جا تنگ می کردند ولی هنگامی که برای پیشبرد اسلام، به مال یا جان آنها نیازی پیش می آمد، با هزار عذر و بهانه، خود را کنار کشیده و از بذل جان و مال دریغ ورزیده و سر باز می زدند، و در مقابل اینها هم کسانی بودند که در این مواقع از هیچگونه فداکاری باز نمی ایستادند و کوتاهی نمی کردند، مانند حنظله بن ابی عامر ها که از حمله عروسی بیرون آمده و خود را به میدان جنگ می رساندند و به شهادت می رسیدند و درجه و مدال غسیل الملائکه ای را بر دوش می زدند، یا مثل عمرو بن جموح ها با پای شل و لنگ لنگان باوجود فرزندانش در میدان جنگ، خود نیز حضور پیدا کرده و در نهایت به مقام رفیع شهادت می رسیدند.

واگر مالی برای رفتن و حضور در میدان جهاد چیزی نداشتند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استمداد میکردند و اگر او هم چیزی نداشت از شدت تأثر، اشک می ریختند!

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ (توبه: ۹۲) و (نیز) ایراد و تکلیفی نیست بر آنها که وقتی نزد تو آمدند که آنان را بر مرکبی (برای جهاد) سوار کنی، گفتی: «مرکبی که شما را بر آن سوار کنم، ندارم!» (از نزد تو) بازگشتند در حالی که چشمانشان از اندوه اشکبار بود؛ زیرا چیزی نداشتند که در راه خدا انفاق کنند (و با آن به میدان بروند) از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سایر امامان بزرگوار علیهم السلام زیاد بودند که در موقعیت های ضروری، از بذل جان و مال خود، در راه خدا، کوچکترین کوتاهی نمی کردند و مضایقه نمی نمودند، مانند بعضی از شهدای کربلا که عیالشان را طلاق داده و از تمام اموالشان چشم پوشی کرده و یک دل و یک جهت در برابر مولا و امام خود، ایستاده و آماده بذل جان و فداکاری بودند.

بریر بن خضیر، شب عاشورا شوخی اش گرفت و با اصحاب بنای مزاح گذاشت! گفتند: بریر این چه وقت خوشحالی و شادی کردن است؟ فرمود: بیشتر از شما مرا می شناسد من حتی در جوانی هم بذله گو نبودم و دوست نداشتم، ولی امشب شب استثنائی است زیرا میان ما و دست به گردن و معانقه نمودن با حوریان بهشتی، فقط همین امشب مانده است، چرا خوش حال نباشم و شادی نکنم.

با این روحیه و با عبادت و تلاوت و قرآن و مناجات، شب را به روز رساندند و عاشقانه جنگیدند و در مقابل محبوب خود بذل جان کردند و به سوی معبود شتافتند. أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۲ وسعت رحمت خدا

پیش از ورود به اصل سخنرانی، به دو مطلب توجه داشته باشید.

۱

نومیدی و یأس و بدبینی از خصلت های خانمان برانداز و بنیان کن است که هر کس به آن گرفتار آید، زندگی دنیا و آخرت خود را تباه ساخته و هیچ وقت روی سعادت و خوشبختی را ندیده و طعم آرامش و استواری و سکون را، نخواهد چشید.

پس انسان تا می تواند این صفت ذمیمه و خانمان سوز را، از خود دور ساخته و از حیطة فکری خود براند و پیرامون آن نگردد.

۲

در دوران زندگی، هر انسانی در اثر نادانی و خواسته های نفسانی، به گناهان و خواسته های نا مشروع نفس و تسویلات شیطانی، گرفتار می شود، چون بشر مانند فرشتگان، معصوم آفریده نشده است تا از گناه و معصیت، مبرا شود.

و مثل حیوان نیست که بی عقل و بلا تکلیف زندگی نماید، نه امر و نهی، دامنگیر او شود و نه اطاعت از دستورات آسمانی متوجه او گردد.

پس موجودی که از دو عنصر تجرد و مادیت، ترکیب یافته و متشکل گردیده و زیر بار هزاران تکالیف و دستورات الهی قرار گرفته است، خواه و ناخواه، خطا و اشتباهی از او سرخواهد زد، مگر آنانکه به مصداق «عَبْدِي أُطِغْنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مَثَلِي بِنْدِهِ» من، از من فرمان بر تا تو را همانند خود قرار دهم! آن گونه که من به هر چیزی می گویم «باش» می شود، تو هم به هر چیزی بگوئی باش، بشود» عمل کرده و خود

را از آلودگی های نفسانی، دور ساخته اند (مانند انبیاء و اولیاء الهی) که پیرامون معاصی، نگشته اند.

با این گفتار روشن می شود که اکثریت قریب به اتفاق بشر، به گناه و نافرمانی خدا، مبتلا می شوند، در این صورت نباید خود را ببازند و از گردونه بندگی بیرون روند، زیرا خدائی که او را آفریده با یک جمله محکم و نیرومند «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَتُ مَنْ هَمَّ بِهَا فِرَاقَهُ» به یأس و ناامیدی، خط بطلان کشیده و به سوی عفو و بخش و گذشت خویش رهنمون شده است که در خلال این سخنرانی ها چند جلسه در باره آن با آیات مربوطه و اسناد و مدارک، صحبت خواهیم نمود.

پس کسانی که با تلاوت قرآن و تدبّر در فرازها و آیات آن، سر و کار دارند، می دانند که این کتاب آسمانی و کلام ربّانی، مشحون از آیات عفو و بخش با تعابیر و جملات گوناگون می باشد که آوردن همه آنها در این گفتار، امکان پذیر نیست (۱) زیرا اول ۱۱۳ سوره را با بسم الله الرحمن الرحيم افتتاح کرده است بعد در سوره های گوناگون برای عفو و بخش، آیات زیادی در جملات و تعابیر گوناگون که به بخشیدن و گذشت کردن و توبه پذیر و رحم نمودن و ... تصریح فرموده و هیچ گونه جای شک و تردید نگذاشته است که انسان از کثرت گناه بترسد و به سوی خدا برنگردد!

پس آن بندگانی که غرق گناهند و فرو رفته در منجلاب معصیت، نترسند و برگردند و توبه کنند و بگویند خدایا غلط کردم و نفهمیدم بنده فراریت، به در رحمت برگشته و از درگاه کرم و لطف و مغفرت، طلب بخشش و گذشت و چشم پوشی می نماید ای رحمان و رحیم و ای غفور و کریم و ای رؤف و ودود و ای غفار و تواب، از من در گذر و مرا بپذیر به احترام مقربین در گاهت و مخصوصاً پنج تن آل

۱- مؤلف: آیات و روایات مربوط به عفو و بخش را، در کتابی به نام «رحمت واسعه» جمع آوری و پیرامون آن مطالب و شواهد زیاد بیان داشته است.

عبارا به در گاهت شفیع می آورم.

نترس بچسب به دامن رحمتش واقعاً برگرد و توبه کن و روی بر آستان کبریائیش بگذار مأیوس نباش، به خدا این در رحمت ردخور ندارد مگر این که کسی خیال کند این همه وعده مغفرت و کرم و لطف و گذشت وو .. آن هم در آخرین کتاب آسمانیش (قرآن) بی اساس است؟! نه به خدا.

شکی نیست اگر کسی با کوهی از گناه، بدون توبه از دنیا رود، در آتش جهنم خواهد سوخت، اگر مسلمان باشد به اندازه کیفر گناهانش که مدت و حدّتش را خدا می داند و اگر کافر باشد «خالدین فیها مادامت السّماوات و الأرض همیشه در آن (جهنم) مادامی که زمین و آسمان برپاست».

اما اگر تا زنده است با بار سنگین گناه به سوی معبود خود برگردد و واقعاً توبه نماید، باز بدون شک خداوند علاوه بر این که به تعداد گناهانش اجر و ثواب می نویسد، «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» تمامی معصیت هایش را از پرونده اش محو نموده و او را می بخشد و قبول می کند و گناهانش را به ثواب تبدیل می نماید.

پس گناهکاران، دغدغه نومییدی را به خود راه ندهند معبودشان صاحب عظمت و بخش و گذشت است و نگرانی ندارد.

مگر اینکه مشمول این آیه شوند «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسُؤُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ عَنكَبوت: ۲۳ کسانی که به آیات خدا و دیدار او کافر شدند، آنان از رحمت من مأیوسند؛ و برای آنها عذاب دردناکی است!».

حال با آوردن چند آیه در باره رحمت و اسعه خدا، مطلب را کمی روشن می نمایم و تفصیل آن را برای مراجعه به خود قرآن کریم حواله می دهیم.

۱- قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ انعام ۱۲ بگو: «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن کیست؟» بگو:

«از آن خداست؛ رحمت (و بخشش) را بر خود، حتم کرده؛ (و به همین دلیل)، بطور قطع همه شما را در روز قیامت، که در

آن

شک و تردیدی نیست، گرد خواهد آورد. (آری،) فقط کسانی که سرمایه های وجود خویش را از دست داده و گرفتار خسران شدند، ایمان نمی آورند.

۲- وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۴) وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتبينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ انعام: ۵۴ هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، به آنها بگو:

«سلام بر شما پروردگارتان، رحمت را بر خود فرض کرده؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند، سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید، (مشمول رحمت خدا می شود چرا که) او آمرزنده مهربان است.» ۵۵ و این چنین آیات را بر می شمیریم، (تا حقیقت بر شما روشن شود)، و راه گناهکاران آشکار گردد.

۳- فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ انعام: ۱۴۷ اگر تو را تکذیب کنند (و این حقایق را نپذیرند)، به آنها بگو:

«پروردگار شما، رحمت گسترده ای دارد؛ اما مجازات او هم از مجرمان دفع شدنی نیست! (و اگر ادامه دهید کیفر شما حتمی است)

۴- وَ اَكْتُبْنَا لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ اِنَّا هِدْنَا اِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي اَصِيبُ بِهِ مَنْ اَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاكُنْهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ اعراف: ۱۵۶ و برای ما، در این دنیا و سرای دیگر، نیکی مقرر فرما؛ چه اینکه ما به سوی تو بازگشت کرده ایم! (خداوند در برابر این تقاضا، به موسی) گفت: «مجازاتم را به هر کس بخواهم می رسانم؛ و رحمت همه چیز را فراگرفته؛ و آن را برای آنها که تقوا پیشه کنند، و زکات را پردازند، و آنها که به آیات ما ایمان می آورند، مقرر خواهم داشت!

۶- وَ رَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابَ يَلُ لَّهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا كهف: ۵۸ پروردگارت، آمرزنده و صاحب رحمت است؛ اگر می خواست آنان را به خاطر اعمالشان مجازات کند، عذاب را هر چه زودتر برای آنها می فرستاد؛ ولی برای آنان موعدی است که هرگز از آن راه فراری نخواهند داشت!

با دقت در این آیات مبارکات، برای ما روشن می شود که خدای مهربان دارای عفو و بخش بر بندگان گناه کار و بازگشت کننده است و در این مورد بخصوص، هیچ شک و شبهه وجود ندارد، زیرا در قرآن کریم با فرستادن آیات زیاد، به رسول گرامی خود، وعده داده است و خداوند هم هیچ وقت، خلاف وعده نخواهد کرد.

توجه داشته باشید، این خداست که صاحب گذشت بی انتهاست و در عفو و بخش خود، محدودیتی قائل نیست، هر کس در هر مقامی و زیر بار هر اندازه گناه و نافرمانی، اگر به سوی او برگردد، با آغوش باز، او را می پذیرد و رد نمی کند، لطفاً به محتوای چند روایت بعدی نیز دقت نمایید تا مطلب واضح و روشن شود.

۱- اَبی عَیْبِدَهِ الْحِذَاءِ كَافَتْ: شَنِيدِم اَبَا جَعْفَرِ عَلِيهِ السَّلَامِ مِي كَافَتْ: اَلَا- اِنَّ اللّٰهَ اَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ حِيْنَ يَتُوْبُ مِنْ رَجُلٍ ضَلَّتْ رَاِحِلَتَهُ فِيْ اَرْضِ قَفْرِ وَ عَلِيْهَا طَعَامُهُ وَ شَرَابُهُ، فَبِيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ لَا يَدْرِي مَا يَصْنَعُ وَلَا اَيْنَ يَتُوْجِهُ حَتّٰى وَضَعَ رَاسَهُ لِيْنَامِ فَاَتَاهُ اَتٌ فَقَالَ لَهُ: هَلْ لَكَ فِيْ رَاِحِلَتِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: هُوَذَهُ فَاَقْبَضُهَا، فَقَامَ اِلَيْهَا فَاَقْبَضُهَا، فَقَالَ اَبُو جَعْفَرِ عَلِيهِ السَّلَامِ: وَاللّٰهِ اَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ حِيْنَ يَتُوْبُ مِنْ ذٰلِكَ الرَّجُلِ حِيْنَ وَجَدَ رَاِحِلَتَهُ (۱).

آگاه باش خداوند با توبه بنده اش و قتی که توبه می کند، شادتر شود از مردی که مرکبش را در بیابان بی آب و علف، با آب و غذایش گم کند، و در این حال نمیداند چکند و به کجا رود تا سرش را (با ناامیدی به زمین) می گذارد که بخوابد (ناگهان) کسی برسد و به او گوید آیا مرکب را می خواهی، گوید بلی، گوید بگیر این مرکب پس بلند شده و آن را بگیرد، أبو جعفر علیه السلام فرمود: به خدا قسم خداوند هنگام توبه بنده اش شادتر از آن مرد است که مرکبش را پیدا کرد.

۲- اَبی عَیْبِدَهِ كَافَتْ: شَنِيدِم اَبَا جَعْفَرِ عَلِيهِ السَّلَامِ مِي فَرَمُوْد: اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى اَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ اَضَلَّ رَاِحِلَتَهُ وَ زَادَهُ فِيْ لَيْلِهِ ظُلْمًا فَوَجَدَهَا فَاللّٰهُ اَشَدُّ فَرَحًا

۱- بحار الانوار: ۶/ ۳۸ ح ۶۷ از کتاب حسین بن سعید.

توبه عبده من ذلك الرجل براحتله حين وجدها(۱) خداوند شادی اش شدیدتر است به بازگشت بنده اش از مردی که زاد و راحله اش را در شب تاریک گم کند و سپس پیدانماید، پس خداوند خوشحال تر است به توبه بنده اش از آن مرد پیداکننده گمشده اش.

۳- پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: ینادی مناد یوم القیامه تحت العرش: یا امه محمد ما کان لی قبلکم فقد وهبته لکم، وقد بقیت التبعات بینکم فتواهبوا وادخلوا الجنة برحمتی.(۲) نداکننده در روز قیامت در زیر عرش ندا می کند «ای امت محمد، آنچه که حقی از برای من، پیش شما هست، بتحقیق آن را به شما بخشیدم فقط می ماند مطالبات بین خودتان، پس همدیگر را ببخشید و داخل شوید بر بهشت من.

۴- سکونی، از امام صادق، از پدرانش علیهم السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: إن لله عزوجل فضولا من رزقه ینحله من یشاء من خلقه، والله باسط یدیه عند کل فجر لمذنب اللیل هل یتوب فیغفر له؟ ویسط یدیه عند مغیب الشمس لمذنب النهار هل یتوب فیغفر له؟(۳) برای خدای عز و جل (زیادی و) تفضل هائی از رزقش هست که عطا نماید برای کسی که از خلقش بخواهد و خداوند دستان (قدرتش) را هر صبحگاهان برای گناهکاران شب، می گستراند که آیا او توبه می کند تا او را ببخشد؟ و می گستراند دست های (رحمتش) را نزدیک غروب بر

۱- اصول کافی: ج ۲ / ۴۳۵، بحارالانوار: ۶ / ۴۰ ح ۷۳ از آن.

۲- التبعه: ما یترتب علی الفعل من الخیر أو الشر، الا- أن استعماله فی الشر أكثر، وهو المراد ههنا و إن الوعد غیر الوعد، إن العرب لا- یعد عیبا ولا- خلفا أن یعد شرا ثم لم یفعله، بل یری ذلك کرما وفضلا، وإنما الخلف أن یعد خیرا ثم لم یفعله. بحارالانوار: ۶ / ۷ ب ۱۹ ح ۱۷ از عدهالداعی.

۳- فی الکافی: أو قال: بسطت. بحارالانوار: ج ۶ ص ۱۸ ح ۳۴ از ثواب الأعمال: ص ۱۷۳.

گناهکار روز، آیا برمی گردد که او را ببخشد؟.

۵- داؤم، از امام رضا علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: التائب من الذنب کمن لا ذنب له. (۱) توبه کننده از گناه مانند کسی است که گناه نکرده باشد.

۶- شعبی گوید: شنیدم علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود: العجب ممن یقنط ومعه الممحاء! فقیل له: وما الممحاء؟ قال: الاستغفار. (۲) تعجب از کسی است با وجود ناپود کننده، مایوس شود، گفته شد «ممحاء و» ناپود کننده چیست؟! فرمود:

استغفار نمودن.

۷- برادر دعبل، از امام رضا، از پدران بزرگوارش علیهم السلام از امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تعطروا بالاستغفار لا تفضحکم روائح الذنوب. (۳) خوشبو کنید خود را با استغفار، رسوا نسازد شمارا بوهای بد گناهان.

ابن عقبه، از پدرش، از ابی عبد الله علیه السلام در باره قول خدای عزوجل

" ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ " قال: هی الاقالة. (أی هی الصفح عنه والاعراض عن ذنبه). (۴) در مورد این آیه مبارکه فرمود: آن اقاله است یعنی در گذشتن از گناهکار و اعراض (و روگرداندن) از گناه اوست.

با توجه به روایات فوق و روایات بی شمار دیگر در این باره، برای ما مسجل می شود که خداوند عالم، بنده برگشت کننده را، با مهربانی پذیرفته و او را مایوس نمی کند.

چنان که می بینیم بندگان خالص او نیز، با اعتراف طرف مقابل که با کوهی از گناه، به سوی او برگشته و اظهار ندامت و احساس شرمندگی کرده، بدون این که کوچکترین توبیخی متوجه او نماید و سرزنشش کند، از تقصیر او می گذرد و قبولش

۱- بحار الأنوار: ج ۶ ص ۲۱ ح ۱۶ از عیون الأخبار: ص ۲۳۰.

۲- بحار الأنوار: ج ۶ ص ۲۱ ح ۱۷ از امالی ص ۵۴.

۳- بحار الأنوار: ج ۶ ص ۲۲ ح ۱۷ از امالی ص ۲۳۷.

۴- بحار الأنوار: ج ۶ ص ۲۱ ح ۱۸ از معانی الاخبار: ص ۶۵.

می کند.

مانند امام حسین علیه السلام بعد از آنکه حرّ بن یزید ریاحی رضوات الله علیه با این که گناهی به آن بزرگی را کرده و آن حضرت را با اهل و عیالش در دست دشمنان گرفتار ساخته بود، و بعد از آن که در روز عاشورا در یک حمله، بیش از چهل نفر به شهادت رسیدند، با دیدن این منظره، در یک چشم بهم زدن تصمیم خود را گرفت و به تمام جاه و مقام دنیائی و ثروت و دارائی خود، پشت پا زد و خود را به دربار حجت خدا رسانید و سر به آستان او سائید و به سوی معبود خود پرکشید و رفت.

بلی بعد از به محاصره در آوردن و قرار دادن آن امام مظلوم، در دست دشمنان خون آشام کوفیان و پس از شهادت بیش از چهل نفر از یاران و اصحاب آن حضرت، متوجه اشتباهش شده با غلام و فرزند خویش، به سوی آن فرزند رحمه للعالمین، با هزار ترس و لرز که آیا امام او را خواهد پذیرفت یانه، رهسپار گردید و با اظهار توبه و پشیمانی که عرض کرد «هل لی من توبه» امام بدون این که عمل کرد او را در نظر بگیرد یا او را توبیخ نماید، بلافاصله در پاسخ می فرماید: «ان تبت تاب الله علیک» اگر توبه کردی خداوند از تو درگذرد و ببخشد!!

ابتدا پسرش را پیش از خود به میدان فرستاد تا باشهادت او قلب مبارک امام را شاد نماید و بعد از او خود عازم میدان گشته و با رشادت و شجاعت تمام گروهی از لشگر ابن سعد، به خاک هلاک افکند و خود که به هزار نفر برابر می دانستند، جنگید و از اسب افتاد، امام علیه السلام خود را بالای سر او رساند و دستمالش را به زخم سر او بست و فرمود، أنت حرّ فی الدنیا والاخره کما سمّتك أمّک تویی آزاد در دنیا و آخرت آن گونه که مادرت ترا به آن نامید (حرّ یعنی آزاد).

همان دستمال بود که در زمان شاه اسماعیل صفوی بحث شد که توبه حرّ قبول است یانه، قبرش را شکافتند دیدند بدن شریفش به حالت شهادتش است، شاه اسماعیل خواست دستمال امام را برای تیمن و تبرک بردارد، دستمال که باز شد خون شروع کرد به جاری شدن.

چندین دستمال بستند خون بند نیامد آخر یکی از علمای حاضر گفت: شاه آن دستمال مدال افتخار اوست که مولایش به او داده است نمی توانی از او دور سازی!!

دستمال را به سرش بستند و خون بند آمد.

امثال این قضایای عفو و بخش در دوران زندگی بزرگان عالم و بندگان خدا، زیاد است پس از اینجا پی توان بردن چه آشوبیست در دریا، حالا بین خود خدا چه گذشتی بر بندگان نادم و بازگشته دارد.

مجلس ۳ هیچ چیز بر خدا پنهان و پوشیده نیست

ما اعتقادمان در باره خدای عزّ و جلّ بر این است که به همه ماسوی الله تسلّط کامل و از جزئیات زندگی آنها اطلاع دارد و هیچ عملی و کوچک ترین حرکتی، از او پنهان نمی ماند و هر کاری از ما سرزند، شب یا روز در بیابان یا خیابان در ایران یا در آن سوی جهان در زمین یا آسمان خلاصه در هر گوشه ای از جهان هستی و. به همه رفتار و کردار ما، اشراف کامل دارد و مطلع است، پس اگر ذره ای حیا داشته باشیم، کوچک ترین عمل ناشایستی را، در برابر او، نباید انجام دهیم.

زیرا اگر در هنگام ارتکاب عمل زشتی، بچه ای ناظر عمل ما باشد، از ترس این که این کار من، وسیله آن بچه به بیرون درز می کند، مرتکب آن کار نمی شویم، اما در نبود آن بچه، ارتکاب را ادامه می دهیم در آن هنگام از جانب خدای متعال ندا داده می شود «عبدی جعلتني أهون الناظرين» بنده من! مرا از همه بیننده ها، خوارتر به حساب آوردی؟! یعنی به اندازه یک بچه از من حساب نبردی آخر من هم ترا می بینم و فردا روز قیامت من به حسابت رسیدگی کرده و تو را مجازات خواهم کرد.

بدین جهت است که امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخُلُوتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ» پرهیزید در خلوت ها از نافرمانی های خدا، زیرا (در روز قیامت) شاهد خود حکم خواهد نمود (دیگر به شهود دیگر نیازی نخواهد بود).
در این مورد به چند آیه توجه نمائید.

۱- إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ آل عمران: ۵ هیچ چیز، در آسمان و زمین، بر خدا مخفی نمی ماند. (بنابر این، نظارت بر اعمال و تدبیر کارهای آنها بر او مشکل نیست.)

۲- قُلْ إِنْ تَخْفَوْنَ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آل عمران: ۲۹ بگو: «اگر آنچه را در سینه های شماست، پنهان دارید یا آشکار کنید، خداوند آن را می داند؛ و (نیز) از آنچه در آسمانها و زمین است، آگاه می باشد؛ و خداوند به هر چیزی تواناست.

۳- يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا نساء: ۱۰۸ آنها زشتکاری خود را از مردم پنهان می دارند؛ اما از خدا پنهان نمی دارند، و هنگامی که در مجالس شبانه، سخنانی که خدا راضی نبود می گفتند، خدا با آنها بود، خدا به آنچه انجام می دهند، احاطه دارد.

۴- وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصِغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶۱) یونس: ۶۱ در هیچ حال (و اندیشه ای) نیستی، و هیچ قسمتی از قرآن را تلاوت نمی کنی، و هیچ عملی را انجام نمی دهی، مگر اینکه ما گواه بر شما هستیم در آن هنگام که وارد آن می شوید! و هیچ چیز در زمین و آسمان، از پروردگار تو مخفی نمی ماند؛ حتی به اندازه سنگینی ذره ای، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر، مگر اینکه (همه آنها) در کتاب آشکار (و لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است!.

یکی از اسماء مبارکه الهی «سِتَّار و سِتَّار الْعُيُوب» است، تا آنجا که بنده عاصی،

پرده دری نکرده، آبروی او را به باد نمی دهد، اگر به سوی او برگشت، عمل زشت او از پرونده ها و صفحات نامه عمل (وفيلم) او نابود، می گردد و از ذهن مأمورین الهی هم محو می شود و در غیر این صورت برنامه روایت ذیل، پیش می آید.

روایت شده است. أن فی العرش تمثالا لكل عبد فإذا اشتغل العبد بالعبادة رأت الملائكة تمثاله، وإذا اشتغل العبد بالمعصية أمر الله بعض الملائكة حتى يحجبوه بأجنحتهم لئلا تراه الملائكة، فذلك معنى قوله صلى الله عليه واله: يامن أظهر الجميل وستر القبيح. (۱) همانا در عرش (خدا) برای هر بنده ای تمثالی وجود دارد پس زمانی که بنده مشغول عبادت شود فرشتگان آن تمثال را می بینند و وقتی که به معصیت مشغول گشت، خداوند بعضی از فرشتگان را امر می کند با بالشان او را بپوشانند تا فرشته ها او را نبینند، این است معنای گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «ای کسی که زیبایی را آشکار و بدی را می پوشاند».

ابوحمره ثمالی گوید: أبو جعفر عليه السلام فرمود: ما من عبد يعمل عملا لا يرضاه الله إلا ستره الله عليه أولا، فإذا تئى ستر الله، فإذا ثلث أهبط الله ملكا فى صورة آدمى يقول للناس: فعل كذا وكذا. (۲) نیست بنده ای که عمل خلاف رضای خدا را انجام دهد، مگر این که، خدا آن را می پوشاند پس اگر دوباره تکرار نماید، باز می پوشاند و اگر سومین بار انجام دهد، خداوند فرشته ای را به صورت آدمی فرو فرستد و در میان مردم شایع می کند که (فلانی) این کار را کرده است (و او را رسوا سازد)!

عزیزان بیائید تا می توانیم، گرد گناه و نافرمانی، نچرخیم و خود را آلوده نسازیم و اگر هوا و هوس غالب آمد و پیروز شد، زود به خود آئیم و به سوی خدا برگردیم.

در تاریخ آمده است جوان آهنگری در بنی اسرائیل، به زنی از همسایگان خود،

۱- بحار الأنوار: ۶/۷ ب ۱۹ ح ۱۵ از دعوات راوندی.

۲- کتاب حسین بن سعید؛ بحار الأنوار: ۶/۶ ب ۱۹ ح ۹ از آن.

عاشق شد و هرچه دور و بر او گشت و اظهار عشق و عاشقی نمود، نتیجه نداد تا اینکه در یکی از سال ها قحطی سخت آن سرزمین را فرا گرفت و مردم بیچاره شدند، آن زن نیز با چهار بچه قد و نیم قد هم با سختی های قحطی، دست و پنجه نرم می کرد، تا اینکه به ستوه آمده بایبچارگی تمام به در آن آهنگر عاشق آمد و اظهار داشت که ما همسایه ایم و به سختی روزگار می گذرانیم کمکی به ماکن، جوان عاشق گفت: همه دارائی من در اختیار توست مشروط براین که تو هم در اختیار من باشی!!.

زن نومیدانه برگشت و تن به فحشا نداد، روز دیگر در اثر ازبین رفتن بچه هایش دوباره به او مراجعه نمود، باز همان جواب شنید، باز برگشت، روز سوم دید بچه هایش از گرسنگی در حال جان دادن هستند، سومین بار پیش او رفت و همان پاسخ را شنید، این دفعه در اثر استیصال جواب داد، می پذیرم بشرط این که مرا به جایی ببری که هیچ کس ما را نبیند!!،

گفت نگران نباش خانه من از همه جا امن تر است، زن را به داخل خانه برد و در حیاط و راهرو و اطاق را بست و پرده ها را انداخت و به سوی زن رفت و دید او مثل بید می لرزد و اشک می ریزد، گفت: چرا به این صورت در آمده ای؟! گفت: آخر من با تو شرط کردم مرا جایی ببری که کسی ما را نبیند، گفت: اینجا که کسی نیست، گفت:

چرا هست آنی که ما را آفریده و به ما روزی می دهد و فردا در قیامت به اعمال ما رسیدگی خواهد کرد و در آتش خود گرفتار خواهد نمود، من و تو را می بیند و شاهد اعمال ماست.

جوان تا این حرف را شنید از اطاق بیرون پرید و صدا زد خانم زود بیا بیرون و از اینجا دور شو من خودم برای بچه های غذا و مایحتاج می رسانم!!، زن که این شهادت و مردانگی را از آن جوان عاشق سوزان چندین سال را دید، سر به سوی آسمان گرفت و دست ها را بلند نمود و گفت: خدایا این جوان آتش فروزان شهوتش را فرونشاند و خاموش کرد، توهم آتش فروزان دنیا و آخرت را بر او خاموش بنما!

جوان کمک خود را به آن درماندگان رسانید و خود را از منجلاب معصیت و

گرداب شهوت، نجات داد به دکان آهنگری خود برگشت و کوره آهنگری را روشن ساخت و شروع به کار نمود دید با این که کوره روشن است اما آتش، گرما ندارد و بعضی از همسایه های مغازه را با بهانه ای کنار کوره فرستاد و دید آنها نمی توانند نزدیک شوند در این حال فهمید که دعای آن زن در باره او به اجابت رسیده و مقبول درگاه خدای توانا قرار گرفته است.

اتفاقاً همزمان یکی از عرفای آن زمان پی استاد و عارف خاص ازبندگان خدا، می گشت تادر خدمت او باشد، روزی گذارش به مغازه این جوان افتاد دید او آهن گداخته را با دست خالی از کوره بر می دارد و روی سندان گذاشته و با مشت خود می کوبد و هرچه را دوست دارد می سازد، به خود گفت: پیدا کردم، آمد در دکان جوان نشست و دقت می کرد که چه عملی سبب بی اثر بودن آتش در این جوان شده، چیزی خاصی مشاهده نکرد، وقت ظهر مغازه که تعطیل شد گفت: آقا می توانی مرا به نهار مهمانم کنی؟! گفت: بلی مهمان حبیب خداست، او می خواست بداند جوان در خلوت چه عمل و راز و نیازی با معبود دارد، چیز خاصی مشاهده نکرد با تعجب سؤال نمود جوان به چه سبب و در اثر چه عملی به این مقام رسیدی؟! جوان جریان آن زن را نقل کرد و اضافه نمود من عمل بخصوصی ندارم فقط دعای آن مظلومه است که مرا به این مقام رسانیده، خداوند به سبب دعای او آتش دنیا را از من خاموش کرده امیدوارم آتش جهنم را نیز برایم خاموش بنماید.

عزیزان امثال این جریان ها زیاد است خیلی ها با مهار کردن لحظات زودگذر معصیت و نافرمانی، به مقامات استثنائی و ممتاز، رسیده اند که به خواست خدا، در مجالس دیگر بعضی از آنها را بازگو خواهیم کرد.

لازم نیست مخالفت با هوا و هوس، تنهادر مسائل جنسی باشد بلکه مخالفت با همه خواسته های نامشروع آن باشد، از قبیل ثروت اندوزی، از طریق حلال یا حرام تکبر و خود برتری بینی، کسب و کار، جاه و مقام طلبی که یکی از معاصی خطرناک و

شهوت و خواهش های نفس می باشد.

چقدر انسان ها و افراد بشر از این راه، خود را دور ساخته و مطرود در گاه خداوند شده اند و به خاطر ریاست طلبی یا حفظ جاه و مقام، جنایت هائی را بار آورده و مرتکب شده اند که آن سرش ناپیداست مانند چنگیز خان مغول و تیمور لنگها و و که در طول تاریخ چه پشته ها از کشته ها نساختند و چه شهرها ویران نکردند و افراد بیگناه را از دم شمشیر نگذراندند و قتل عام نمودند و کله منار، بالانبردند که آنسرش ناپیداست!!!.

پس جا دارد ما هم با تجدید نظر در کارهای ناپسند خود، حالا هرچه باشد، فرونشاندن شهوت شیطانی، یا فداکردن همه امتیازات خود، برای رسیدن به جاه و مقامی، و یا زیر پا گذاشتن ایمان خود، در کسب و کار و یا گفتار و رفتار و. و. تا دیر نشده، خود را در پیشگاه خداوند به جایی برسانیم که فردا دیر است. چقدر از ستمگرانی که برای تثبیت پایه های حکومت خود و نگهداری موقعیت خود، چه شخصیت ها و انسان های کامل را با یک فرمان، از صفحه روزگار برچیدند و به دیار دیگر فرستادند.

شخصیت هائی مانند محمد بن ابی بکر که امیر مؤمنان علیه السلام در باره او فرمود:

محمد پسر من بود اما از صلب ابی بکر بیرون آمد، نامردی بنام معاویه بن خدیج برای تثبیت نوکری و غلامی خود، بادستور معاویه بن اباسفیان، او را موقعی که از طرف حضرت والی مصر بود، در خرابه ای دستگیر و به پوست الاغ پیچانده و آتش زدند و زنده زنده سوزاندند و به شهادت رساندند.

یا بزرگوارانی مانند مالک اشتر نخعی، فرمان ده کل قوای امیر مؤمنان علیه السلام

تحقیقی در زندگی مالک اشتر

زمانی که دین اسلام توسط رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ارائه شد و جاهلیت را از میان برداشت، عده ای که تشنه این حقیقت بودند، اسلام را قبول کردند که در پیشاپیش آنان حضرت علی (علیه السلام) بود. او دست پیامبر را به گرمی فشرد و از صحابه نمونه پیامبر شد تا جایی که شایستگی وصایت و خلافت پیدا کرد و قدم جای رسول خدا گذاشت و بعد از او شاگردان لایق و پرهیزگاری را تربیت کرد. مردانی چون میثم تمار، اویس قرنی، کمیل بن زیاد، مالک اشتر و ... که همگی صاحب علوم و به دور از هرگونه ناپاکی بودند ولی بدون تردید مالک اشتر در میان آنها امتیاز خاصی داشت چون هم استادی لایق داشت و هم شاگردی آماده بود تا اینکه رفته رفته نمونه استادش شد.

تمام زندگی مالک اشتر، به خصوص از ابتدای امامت حضرت علی (علیه السلام) تا هنگامی که شهید شد، توأم با حوادث بود زیرا مرام بی طرفی و سست عنصری از وجود مالک دور بود. از این رو همواره دست به گریبان حوادث می شد.

او در این حوادث لحظه ای غفلت نکرد و همواره وفادار و گوش به فرمان حضرت علی (علیه السلام) بود. امام شناسی و معرفت شناسی او به حضرت علی (علیه السلام) کامل بود و چون پروانه به دور چراغ انسانیت می گشت و در این میدان های خطیر حوادث یکه تاز بود و در آزمایش های مرموز و فراز و نشیب های زندگی پایش نلغزید و شعارش این بود که علی برحق است و حق با علی است و باید در راه حق جان فدا کرد.

نسب:

به اتفاق واقعه نگاران نام اصلی وی مالک است ولی در سلسله نسب او اختلاف

کرده اند. بیشتر مورخان و ترجمه نویسان معتبر، سلسله نسب او را به این ترتیب یادآور شده اند: مالک بن حارث بن عبدیغوش ابن مسلمه بن ربیعہ بن خذیمه بن سعد بن مالک بن نخعی.

اینکه معروف است وی از خاندان نخعی برخاست. از این رو نسب او به مردی به نام نخع منتهی می شود. نام اصلی نخع، جسر بود. او از قوم خود دور شد و عرب به کسی که از قوم خود دور می شود، می گویند "انتخع من قومه" به این حساب وی را نخع خواندند. این دودمان به نام، که در یمن از شریف ترین قبایل به شمار می آمدند، به خاندان نخعی و مذحج معروف بودند و تاریخ درخشان این طایفه در اسلام بسیار مورد توجه است و اصالت این خانواده و برومندی و برازندگی این دودمان به حدی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: اکثر القبائل فی الجنه مذحج (نخع). مالک اشتر نیز در یکی از اشعار رجزی خود به نسبت خویشاوندی خویش افتخار می کند و می گوید: من از دودمان ربیعہ و مضر نیستم بلکه من از خاندان شریف و برجسته مذحج هستم.

خاندان بزرگ نخع قبل از اسلام یعنی در زمان جاهلیت در قریه بزرگ و معروفی آنروز یمن به نام بیشه و برخی از آنها در قریه دیگری به نام (دشینه) سکونت داشتند. بیشه در آنروز قریه ای آباد و پر درخت بود و بخصوص درخت های خرما زیاد داشت و افرادی با شخصیت از آنجا به پا خاستند. این خانواده اصیل عرب، پس از اسلام به کوفه آمده و در آنجا ساکن شدند. رفته رفته طوایفی عظیم به نام بنومالک و بنو ابراهیم و ... در کربلا و نجف اشرف و سایر بلاد مسکن گزیدند و هم اکنون در عراق خانواده های شریفی چون خاندان آل کاشف الغطاء و آل شیخ راضی و غیره به مالک اشتر منتسب هستند.

تولد:

به اتفاق سیره نویسان، مالک اشتر در عصر جاهلیت متولد گشت ولی روز تولد

وی معلوم نیست زیرا واضح است که در زمان جاهلیت به موضوع تاریخ نویسی و نگارش واقعه اهتمام نداشتند و این موضوع به خوبی روشن نیست که آیا مالک اشتر، پیش از بعثت پیامبر متولد شده یا بعد از بعثت آن حضرت دیده به جهان گشوده است. مثلاً در کتاب تهذیب التهذیب در شرح حال مالک اشتر نوشته شده "ادرک الجاهلیه" و در کتاب اصابه نوشته شده "لم ادرک و کان رئیس قومه" یعنی او اول زمان بعثت پیامبر را درک کرده و در خاندان خود رئیس بوده است و بیش از این توضیح نداده اند.

بنابراین مالک اشتر پس از تولد در زادگاه خود در میان قوم خود نشو و نما کرد و پس از رشد و بلوغ در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مسلمان شد و در زمان خلافت ابوبکر به شام آمد و در جنگ قادسیه به عراق آمد و بالاخره وقتی که به کوفه آمد، در همانجا با قوم خود ساکن شد و آنجا را وطن خویش قرار داد.

همسر و فرزندان:

در مورد همسر مالک تا جایی که بنده تحقیق کردم، چیزی را نیافتم و در مورد فرزندان وی که او دو فرزند داشت؛ اسحق یکی از فرزندان برومند و رشید مالک است. او همانند پدرش مردی با اخلاص و رشید و مجاهد بود و در کربلا از یاران امام حسین (علیه السلام) به شمار می رفت و پس از آنکه حبیب بن مظاهر به میدان رفت و شهید شد، صدای مبارک امام حسین (علیه السلام) بلند شد "من بیرزالی هولاء الملعونین" کیست کسی که به جنگ آن ملعونان رود؟ اسحق ندای امام را لیبیک گفت و آماده جنگ شد. هنگامی که به طرف میدان رفت، شجاعت عجیبی از خود نشان داد و پس از مجاهدت و جانبازی های عاشقانه، شهید شد.

پسر دیگر او ابراهیم بود که به درستی جای پای پدر گذاشت و در تمام جهات به خصوص در شجاعت و دلیری نمونه کاملی از پدرش بود. وقتی که به حد رشد رسید، در جنگ صفین با اینکه نارس بود، دوش به دوش پدر می جنگید. او در قیام

مختار نقش بسزایی داشت و ابن زیاد به دست او کشته شد و مختار با کمک ابراهیم بر دشمنان پیروز گشت. ابراهیم دو فرزند داشت یکی به نام نعمان و دیگری خولان که هر یک از آنها نیز مردانی با شخصیت و با ایمان بودند. ابراهیم در سال ۷۲ هجری، هنگامی که با سپاه عبدالملک می جنگید کشته شد و بنا بر نقلی جسد مبارک وی را نزد عبدالملک آوردند. غلام او هیزمی تهیه کرد و آن را آتش زد.

کنیه و القاب:

کنیه مالک اشتر ابو ابراهیم بود و اما القاب او بسیار است، ولی دو لقب آن بزرگوار مشهود و معروف می باشد و خود او نیز در اشعاری که به عنوان رجز در میدان های نبرد گفته است، گاهی از این دو لقب اسم می برد؛ یکی اشتر و دیگری کبش العراق. اینکه او را به کنیه ابوابراهیم خواندند زیرا فرزند برومند او ابراهیم اسم داشت از این رو او را ابوابراهیم (پدر ابراهیم) گفتند، اما علت اینکه به او اشتر گفتند این بود که در یکی از جنگ ها بر اثر ضرباتی که از ناحیه دشمن به او رسید، پلک های چشم او شکافته شد و کسی که چشم های او اینگونه صدمه ببیند، به زبان عربی گفته می شود "شتر عینه" از این رو به او اشتر گفتند.

اما علت اینکه به او کبش العراق می گفتند، از این رو بود که کبش عبارت است از قوچ شاخدار که معمولاً "گله" گوسفند دنباله روی قوچ هستند و او جلودار آنهاست.

این لقب برای مالک، کنایه و اشاره به آن است که وی جلودار و سپهسالار لشکریان حضرت علی (علیه السلام) در عراق بوده است و او پس از نشان دادن دلاوری و شجاعت عجیب در نبرد صفین به این لقب نایل شد.

بنابراین مالک اشتر از خاندان بزرگ و معروف یمن که در سراسر حجاز و جزیره العرب به نام بودند، به نام قوم مذحج و خاندان نخع برخاست و پس از آنکه با گروهی از افراد طایفه اش به نبرد با رومیان رفتند، سرانجام کوفه را به عنوان مسکن انتخاب نمودند. مالک با آن ظرفیت و لیاقت و کمال و پاکی ای که داشت، رئیس و

سرپرست طایفه خود گردید و این دودمان اصیل در کوفه و عراق نیز مشهور و معروف به خوبی و شجاعت بود. (۱)

مالک اشتر نخعی

تعریف و توصیف مالک خارج از آنست که در این مدت محدود بیان گردد امیر مؤمنان علیه السلام در نامه ای به اهل مصر نوشت: یکی از بندگان خدا را بسوی شما (برای حکومت) روانه کردم که در روزهای خوفناک نمیخواهد و در ساعات وحشت و اضطراب از برابر دشمن بر نمیگردد و بیمناک نشود و بر بدکاران از سوزاندن آتش سخت تر است و او مالک بن حارث از قبیله مذحج است پس سخنش را بشنوید و فرمانش را در آنچه با حق مطابقت دارد اطاعت کنید فائده سیف من سیوف الله زیرا او شمشیری از شمشیرهای خدا است که تیزی آن کند نشود و ضربتش بی اثر نباشد (۱).

آری مالک سیف الله المسلول بود که با شمشیر آتشبار خود خرمن هستی منافقین را خاکستر مینمود و مقام شامخی داشت که حضرت علی علیه السلام درباره اش فرمود: لقد کان لی کما کنت لرسول الله یعنی مالک برای من چنان بود که من نسبت برسول خدا بودم اگر باین کلام امام توجه دقیق شود آنوقت میزان عظمت و علو منزلت مالک روشن میگردد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میگوید اگر کسی سوگند یاد کند که خدای تعالی در میان عرب و عجم کسی را مانند مالک خلق نکرده است مگر استادش

۱ - ۱ - مظفر، عبدالواحد، مالک اشتر. ۲- ذاکری، علی اکبر، سیمای کارگزاران علی (ع)، انتشارات اسلامی قم. ۳- شیخ صدوق، الخصال، تحقیق علی اکبر غفاری صفت، دفتر انتشارات اسلامی قم. ۴- امین، سیدمحسن، اعیان الشیعه، تحقیق حسن امین، ج ۵، دارالتعارف، بیروت. روزنامه رسالت، شماره ۶۰۵۴ به تاریخ ۱۵/۱۰/۱۶، صفحه ۱۸ (تاریخ اسلام) نویسنده: محمود. م

علی بن ابیطالب را گمان نمیکنم که در سوگند خود گناهی کرده باشد زندگی مالک اهل شام و مرگ وی اهل عراق را پریشان نمود.

رشادتهای مالک در جنگ صفین غیر قابل توصیف است و معاویه او را دست راست علی مینامید، پس از مراجعت از صفین حضرت علی علیه السلام او را بفرمانداری مصر اعزام نمود و بطوریکه قبلاً شرح داده شد در قلزم بوسیله نافع مسموم گردید.

خبر شهادت وی علی علیه السلام را بی اندازه متأثر نمود و برای آن شجاع بی نظیر بسیار گریه نمود و فرمود: خدا رحمت کند مالک را و سپس فرمود رحم الله مالکا ما ما مالک لوکان من جبل لکان فنداً و لو کان من حجر لکان صلداً، هل قامت النساء عن مثل مالک، فعلى مثل مالک فلتبک البواکی مالک چه مالکی بود اگر از کوهها بود کوه شامخ می بود و اگر از سنگ بود سنگ محکمی بود، آیا زنها از روی همچون مالکی بلند شده اند؟! پس برای مانند مالک بگریند گریه کنندگان.

مرگ او اهل شام را عزیز و اهل عراق را ذلیل نمود پس از این دیگر مثل مالک را نخواهم دید. (۱)

باز در باره او فرمود: واللّه لیهدنّ موتک عالماً و لیفرحنّ عالماً به خدا قسم مرگ تو جهانی را می کوبد (ومی سوزاند) و عالمی را شاد می نماید.

از طرف امیرمؤمنان علیه السلام به مصر می رفت، با فرمان معاویه ستمگر در شهر قلزم به دست کدخدای آن با عسل مسموم، به شهادت رسید و خبر شهادتش، عالمی را داغدار و دیگری را غرق در عیش و نوش کرد.

اللّهم اجعل عواقب امورنا خیرا آمین.

مجلس ۴ می بخشیم و از کسی ترس ندارم

یکی از وسایل عفو و بخش خدای مهربان و رسوا نساختن بنده اش، توبه و بازگشت بندگان به سوی اوست، و این برگشتن در پیشگاه خدای عز و جلّ، به اندازه ای اهمیت دارد که در روایات از زبان بزرگان دین آن را به مردی تشبیه نموده اند که تمام مواد خوراکی و آشامیدنی و مرکب خود را در بیابان بی آب و علف و سوزان، گم نماید و با ناامیدی آماده مرگ و جان دادن شود و دیگر هیچ امیدی به زنده ماندن نداشته باشد، در این موقعیت خطرناک، کسی به او مژده دهد که زاد و راحله ات را پیدا کرده و آورده ام، او چقدر خوشحال می شود؛

چنین است خداوند که اگر بنده گناهکار و فراری از درگاهش، توبه کرده و به سوی خدا برگردد، خیلی خوشحال می شود، در این مورد به تک تک آیات و اخبار آتی، دقت نمائید و ببینید خداوند چه قدر مشتاق است بنده گناه کارش بازگشت کند و به آغوش رحمت او برگردد و او چه وعده هائی، به این گونه اشخاص داده است.

۱- إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُّوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ بقره: ۱۶۰ مگر آنها که توبه و بازگشت کردند، و (اعمال بد خود را، با اعمال نیک)، اصلاح نمودند، (و آنچه را کتمان کرده بودند؛ آشکار ساختند؛) من توبه آنها را می پذیرم؛ که من تَوَّابٌ وَ رَحِيمٌ.

۲- وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ اعراف: ۱۵۳. و آنها که گناه کردند، و بعد از آن توبه نمودند و ایمان آوردند، (امید عفو او را دارند؛ زیرا) پروردگار تو، در پی این کار، آمرزنده و مهربان است.

۳- وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى طه: ۸۲ و البته من می بخشم هر که را توبه کند، و ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، (وراه درست رود)! و آیات فراوان دیگر.

اخبار

۱- از امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: لا شفیع أنجح من التوبه. (۱) شفاعت کننده ای بهتر از توبه نیست.

۲- طلحه بن زید، از ابی عبد الله علیه السلام فرمود: مَرَّ عِيسَى بن مَرِيْمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلٰی قَوْمٍ يَّبْكُونَ فَقَالَ: عَلِيٌّ مَا يَبْكِي هؤُلاءِ؟ فِقِيلٌ: يَّبْكُونَ عَلِيٌّ ذُنُوبَهُمْ، قَالَ:

فليدعوها يغفر لهم. (۲) عیسی بن مریم علیه السلام گذشت بر گروهی که می گریستند فرمود:

اینها برای چه گریه می کنند؟ گفتند: برای گناهانشان، فرمود: آن را رها سازند

(و گناه نکنند) بخشوده می شوند.

۳- عبد الله بن سنان، از ابی عبد الله علیه السلام فرمود: پیامبر ۶ فرمود: يلزم لأمتي في أربع: يحبون التائب، ويرحمون الضعيف، ويعينون المحسن، ويستغفرون للمذنب. (۳) بر امت من چهار چیز ضرورت دارد؛ توبه کننده را دوست دارند و ناتوان را رحم نمایند و به نیکوکار، یاری رسانند، و بر گناهکار طلب بخشش کنند.

یک داستان شگفت انگیز!

معاذ بن جبل گریه کنان خدمت رسول خدا داخل شد و سلام کرد و حضرت جواب سلام او را داد، فرمود: چه چیزی ترا به گریه انداخته ای معاذ؟ عرض کرد ای رسول خدا در (مسجد) جوان نارس و خوش رنگ و زیبا صورت است، با این

۱- بحار الأنوار: ج ۶ ص ۲۰ ح ۶ از تحف العقول: ص ۹۳ و امالی صدوق ص ۹۳ و ۱۹۳.

۲- بحار الأنوار: ج ۶ ص ۲۰ ح ۷ و ۱۲۹ از امالی صدوق ص ۲۹۷.

۳- فی نسخه: للذنب. بحار الأنوار: ج ۶ ص ۲۰ ح ۱۰ از خصال شیخ صدوق ج ۱ ص ۱۱۴.

جوانی اش مانند مادر فرزند مرده گریه می کند و می خواهد خدمت شما برسد فرمود: ای معاذ جوان را داخل کن، پس او را داخل نمود و سلام کرد،

پس جواب سلام داد و سپس پرسید سبب گریه ات چیست ای جوان؟! گفت:

چگونه نگریم در حالی که گناهی را مرتکب شده ام که اگر خدا به بعضی از آنها مرا مجازات کند مرا به آتش جهنم داخل خواهد کرد! و چنین می بینم که به زودی مرا خواهد گرفت و ابداً مرا نخواهد بخشید! رسول خدا فرمود: آیا چیزی را (به خدا) شریک قرار داده ای؟ گفت: پناه می برم به خدا که چیزی را به پروردگرم شریک قرار دهم، فرمود: آیا نفسی را که خدا حرام کرده، کشته ای؟ گفت نه؛

رسول خدا فرمود: می بخشد گناهانت را اگرچه بقدر کوههای بلند باشد، جوان گفت: آنها (گناهانم) از کوههای بلند هم بزرگ تر است!، رسول خدا فرمود: گناهانت را می بخشد اگرچه از هفت زمین و به تعداد دریاها و شن ها و درختان و تمامی موجودات در آن، باشد! جوان گفت: از همه این ها بزرگ تر است!، رسول خدا فرمود: از گناهان تو در گذرد اگرچه مانند آسمان ها و ستارگان و عرش و کرسی باشد، گفت: از این ها هم بزرگتر است، رسول خدا با حالت غضب به او نگریست و فرمود: وای بر تو ای جوان گناهانت بزرگ است یا پروردگارت؟! جوان به رو افتاد و می گفت منزّه است خدای من چیزی بزرگ تر از او نیست پروردگرم بزرگ تر است ای پیامبر خدا از همه بزرگ ها؛

رسول خدا فرمود: آیا گناه بزرگ را (کسی) جز پروردگار بزرگ می بخشد؟!

جوان گفت: نه به خدا قسم ای رسول خدا سپس جوان ساکت ماند، فرمود:

وای بر تو ای جوان آیا یک گناه از گناهانت را به من نمی گوئی؟! گفت: بلی می گویم، من هفت سال است قبرها را نبش می کنم و مرده ها را بیرون آورده و کفن هایشان را در می آورم! (تا این که) دختر جوانی از طایفه انصار مرد و او را برده و دفن کردند، شب فرا رسید من به قبر او آمدم و نبش کرده و او را بیرون آوردم و کفنش را در آوردم و او را کنار قبرش لخت رها ساختم و رفتم،

شیطان او را در نظرم جلوه گر نمود و می گفت آیا سفیدی شکمش را نمی بینی، آیا رانهایش را نمی بینی، مدام مرا وسوسه کرد و برگشتم با او عمل جنسی انجام دادم و در محلش رها کردم (برگشتم) صدائی از پشت سرم شنیدم می گفت ای جوان وای بر تو از خدای روز جزا، روزی که من و تو را عریان نگهمیدارد آن گونه که مرا لخت رها کردی در میان لشکرهای مردگان و مرا از گورم در آوردی و کفن هایم را در آوردی و مرا این گونه (جنب) ترک کردی که به پای حسابم بیایم، پس وای بر تو ای جوان از آتش!؛

من خیال نمی کنم که ابداً به بهشت روم، پس حال مرا چگونه می بینی ای رسول خدا فرمود: دور شو از من ای فاسق، من می ترسم به آتش تو بسوزم سپس مکرر می فرمود: دور شو، تا اینکه از حضرت دور شد.

پس رفت به شهر و توشه ای برداشت و به بعضی از کوههای مدینه بالا رفت و مشغول عبادت گردید و لباس خشن پوشید و دستانش را به گردنش بست و ندا در داد ای پروردگار این بنده ناتوان توست در برابرت با زنجیر بسته است، ای خدا تو مرا می شناسی و لغزشی را که از من سرزده است را، می دانی ای آقای من، پروردگا را من الان پشیمانم و توبه کنان- آمدم پیش پیامبرت او هم مرا طرد نمود (واز خود دور ساخت) و ترسم را زیاد نمود، پس (من دیگر جز تو کسی را ندارم) قسمت می دهم به نام و جلال و عظمت پادشاهیت، مرا نا امیدم نکن ای آقای من، و دعای مرا باطل مکن و از رحمت خودت نومیدم نساز!،

چهل شبانه روز بدین گونه نالید بطوری که درنده های بیابان و وحشی ها، به حال و روز او می گریستند!

وقتی که چهل شبانه روز به پایان رسید، دستهایش را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا در باره حاجت من چه کردی؟ اگر دعایم را به اجابت رساندی و خطای مرا بخشیدی، پس به پیامبرت وحی کن و اگر به ندایم جواب ندادی و گناهم را نبخشیدی و اراده کرده ای مرا کیفر دهی پس هرچه زودتر آتش بفرست و مرا

بسوزان و در دنیا با عقوبتی مجازاتم نما که از رسوائی روز قیامت، خلاصم کن!

پس خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش این آیه را نازل کرد؛

«آنانکه کار زشت (زنا) انجام دادند یا بر خودشان ستم نمودند» با ارتکاب گناهی که بزرگتر از زنا و نبش قبرها و گرفتن کفن‌هاست

«و دانسته بر گناهانش اصرار نمی‌ورزند» می‌فرماید بر زنا و نبش قبور و درآوردن کفن‌ها، ادامه نمی‌دهند «آنها پاداش‌شان بخشوده شدن از سوی پروردگارشان و بهشت‌هایی از زیرش‌نهرها روان است و دائمی در آن خواهند بود و چه مزد خویست بر عمل‌کنندگان»

پس وقتی که این آیه نازل شد بر رسول خدا، بیرون آمد و درحالی آیه را تلاوت می‌نمود و تبسم می‌نمود (و لبخند می‌زد) پس به اصحابش فرمود: کیست مرا به سوی آن جوان توبه‌کننده، راهنمایی کند؟، معاذ گفت: ای رسول خدا بما رسیده که آن جوان در فلان محل است،

پس رسول خدا با اصحاب رفت تا رسیدند به آن کوهی که جوان در آن بود، پس بالا رفتند و دیدند جوان در میان دو صخره دستانش را به گردنش زنجیر کرده و صورتش (در اثر تابش آفتاب) سیاه شده و پلک‌های چشمانش به سبب زیادی گریه، ریخته و می‌گوید (وای بر من در باره من چه می‌خواهی آیا در آتشم می‌سوزانی یا در همسایگی ات قرارم می‌دهی خدایا احسانت را برایم زیاد کردی و به من نعمت دادی؟ وای بر من پایان کارم چه خواهد شد مرا به بهشتت می‌بری یا به آتشم می‌کشی خدایا خطاهایم از آسمان‌ها وزمین و کرسی‌های عرش عظیمت، بزرگتر است، وای بر من خطای مرا می‌بخشی یا روز قیامت مرا رسوا می‌کنی؟! این گونه می‌گفت و می‌نالید و خاک بر سرش می‌ریخت و درحالی که درنده و پرنده‌ها او را فرا گرفته بودند و به گریه او می‌گریستند! رسول خدا نزدیک رفت دستهایش را باز نمود و خاک از صورتش می‌گرفت و فرمود: ای بهلول مژده باد بر تو، توئی آزاد کرده خدا از آتش، سپس به اصحاب فرمود: این گونه گناهان را درک کنید (و از

ببرید) آن گونه که بهلول برد و سپس آیه را بر او خواند و مژده بهشت داد. (۱)

در جای جای قرآن کریم که از گناهان و عذاب آن، نامی برده شده، بلافاصله، با رحمت و اسعه خود از توبه و بازگشت، به آغوش رحمتش نیز نام برده است و هیچ کس را مأیوس و ناامید نکرده است و صریحاً قول داده است که بازگشت کنندگان را با آغوش باز و خوش حالی می پذیرد و استقبال می نماید، و اگر کسی یک قدم به سوی او بردارد، حد اقل ده قدم به پیشواز می آید و مژده بخشوده شدنش را می دهد.

در این مورد به روایات چند توجه فرمائید.

۱- از جابر، از پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: کان إبلیس أول من ناح، وأول من تغنى، وأول من حدا، قال: لما أكل آدم من الشجرة تغنى، قال: فلما اهبط حدابه، قال: فلما استقر على الارض ناح فأذكره ما فى الجنة، فقال آدم: رب! هذا الذى جعلت بينى وبينه العداوه، لم أقو عليه وأنا فى الجنة، وإن لم تُعنى عليه، لم أقوا عليه، فقال الله:

السيئه بالسيئه، والحسنه بعشر أمثالها إلى سبع مائه، قال: رب زدنى، قال: لا يولد لك ولد إلا جعلت معه ملكا أو ملكين يحفظانه، قال: رب زدنى، قال: التوبه معروضه (۲) فى الجسد ما دام فيها الروح، قال: رب! زدنى، قال أغفر الذنوب ولا ابالى، قال حسبي. (۳) جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ابليس نخستین کسی است که ناله کرد و اولین کسی است که غنا کرد (و آواز خواند) و اولین کسی است که صدا بگریه بلند نمود، فرمود: وقتی که آدم از شجره (منهیه) خورد (از خوشحالی) غنا سرداد (و آواز خواند) وقتی که به زمین آمد (با صدای بلند) گریه سرداد و زمانی در زمین مستقر شد و از نعمت های بهشتی یاد کرد، ناله نمود، پس آدم عرض کرد خدایا این کس که

۱- بحار الأنوار: ج ۶ ص ۲۷ ح ۲۶ از أمالی صدوق: ص ۲۶ ببعده.

۲- فى نسخه: مفروضه.

۳- بحار الأنوار: ۳۳ / ۶ ح ۴۴ از تفسیر العیاشی.

میان من و او عداوت قرار دادی، من در بهشت از عهده اش برنیامدم، اگر (در زمین) کمکم نکنی، توان مقابله با او را ندارم، خدا فرمود: من برایت گناه را یکی و ثواب را ده تا هفتصد برابر می نویسم، گفت خدایا زیاد کن، فرمود: هر فرزندی که از تو متولد شود، من برای او دو فرشته قرار می دهم تا او را (از شر ابلیس) محافظت نمایند، گفت: خدایا بیفزای، فرمود: توبه را به او ارزانی دارم مادام که روح در بدن اوست، گفت: خدایا زیاد کن، فرمود: می بخشم و از کسی هم ترسی ندارم، گفت: برایم بس است.

۲- بکیر، از ابی عبد الله، یا از ابی جعفر علیهما السلام فرمود: إن آدم علیه السلام قال: یا رب سلطت علی الشیطان و اجرته منی مجری الدم (۱) فاجعل لی شیئا، فقال: یا آدم جعلت لك أن من هم من ذریتك بسیئه لم تکتب علیه، فإن عملها کتبت علیه سیئه، ومن هم منهم بحسنه فإن لم يعملها کتبت له حسنه، وإن هو عملها کتبت له عشا. قال: یا رب زدنی، قال: جعلت لك أن من عمل منهم سیئه ثم استغفر غفرت له، قال: یا رب زدنی، قال: جعلت لهم التوبه وبسطت لهم التوبه حتی تبلغ النفس هذه، قال: یا رب حسبی. (۲) آدم گفت: ای خدا شیطان را بر من مسلط کردی و او را همانند

۱- روی العامه أيضا) ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم) قال بعضهم: ذهب قوم ممن ینتمی إلى ظاهر العلم إلى أن المراد به أن الشیطان لا یفارق ابن آدم ما دام حیا، کما لا یفارقه دمه، وحکی هذا عن الازهری، وقال: هذا طریق ضرب المثل، والجمهور من علماء الامه أجروا ذلك علی ظاهره، وقالوا: إن الشیطان جعل له هذا القدر من التطرق إلى باطن الادمی بلطافه هیئته، لمحنته الابتلاء، ویجری فی العروق التی هی مجاری الدم من الادمی إلى ان یصل إلى قلبه فیوسوسه علی حسب ضعف ایمان العبد وقله ذکره وکثره غفلته، ویبعد عنه ویقل تسلطه وسلوکه إلى باطنه بمقدار قوه ایمانه ویقظته ودوام ذکره وإخلاص عمله، وما رواه المفسرون عن ابن عباس قال: (ان الله جعل الشیاطین من بنی آدم مجری الدم، وصدور بنی آدم مساکن لهم.

۲- بحار الانوار: ۱۸ / ۶ ح ۲ از اصول کافی: ۴۴ / ۲ و از کتاب حسین بن سعید مثل آن را.

خون در رگهایم جاری ساختی، برای من هم چیزی قرار ده (و امتیازی عطا فرما) فرمود: ای آدم من برایت قرار دادم هر کدام از نسل تو، به گناهی قصد نماید ولی انجام ندهد، برایش چیزی نمی نویسم و اگر قصد ثوابی کند و نکند برایش یک حسنه می نویسم و اگر انجام دهد. ده ثواب می نویسم، گفت: خدایا برایم زیاد کن، فرمود: برایت قرار دادم اگر از نسل تو گناهی کند و استغفار نماید، او را می بخشم، گفت: خدایا برایم بیفزا، فرمود: توبه را برای آنها قرار دادم و در توبه را باز گذاشتم تا جانش به حلقومش برسد، گفت ای خدا بسم است.

پس ای عزیزان در هر مقامی از گناه و معصیت باشی، از توبه و برگشتن به سوی خدای یگانه، غفلت نکن، او بخشنده و مهربان است، در مجلس گذشته جریان آن جوان نباش و گورکن را، برایتان نقل کردم، حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم او را از درس راند، ولی او مأیوس نگشت و رفت در کوهستان های مدینه، گریست و ناله کرد و کار را بجائی رسانید، پیغمبری که او را از درس رانده بود، مأموریت یافت که خود برود و بخشوده شدنش را، به او مژده دهد و خوشحالش نماید.

تبدیل سیئات به حسنات

ما انسان ها موجودی هستیم که از دو عنصر متضاد (روح مجرد و تن ماده)، تشکیل و ترکیب یافته ایم، نه مانند فرشتگان، معصومیم گناهی از ما سرزنند و نه مثل حیوانات، بی عقل و بلا تکلیفیم که مسئولیتی نداشته باشیم، به این جهت زیر بار امانت خدا و تکالیف بی شمار هستیم.

از آنجا که خدای مهربان، در برابر این مسئولیت ها، بنایش گذشت و بخشیدن است بزرگان دین فرموده اند: هر وقت گناهی از شما سرزد بلافاصله، استغفار نمائید و یا عمل خیری انجام دهید تا اقلًا گناه زیادتر از ثواب نباشد.

و همچنین خدای توانا قول داده است، آنان که توبه و برگشت می کنند، تمام گناهانشان را، می بخشد و به تعداد گناهان برایش حسنات می نویسند و دیگر از معصیت، اثری باقی نمی ماند.

باز فرموده و قول داده است، آنانکه از معاصی کبیره و گناهان بزرگ، خود داری و پرهیز نمایند، سیئات کوچک را، می بخشد و چشم پوشی می نماید.

در این مقوله به آیات مبارکات، توجه فرمائید.

۱- اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می پوشانیم؛ و شما را در جایگاه خوبی وارد می سازیم. نساء: ۳۱

۲- خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت. و از آنها، دوازده نقیب (سرپرست) برانگیختیم. و خداوند (به آنها) گفت: «من با شما هستم! اگر نماز را برپا دارید، و زکات را پردازید، و به رسولان من ایمان بیاورید و آنها را یاری کنید، و به خدا قرض الحسنه بدهید (در راه او، به نیازمندان کمک کنید)، گناهان شما را می پوشانم (می بخشم)؛ و شما را در باغهایی از بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است، وارد می کنم. اما هر کس از شما بعد از این کافر شود، از راه راست منحرف گردیده است. مائده: ۱۲

۳- مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است! فرقان: ۷۰

۴- و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، گناهان آنان را می پوشانیم (و می بخشیم) و آنان را به بهترین اعمالی که انجام می دادند پاداش می دهیم. عنکبوت: ۷

۵- اما کسی که سخن راست بیاورد و کسی که آن را تصدیق کند، آنان پرهیزگاراند! ۳۴ آنچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنان موجود است؛ و این است جزای نیکوکاران! ۳۵- تا خداوند بدترین اعمالی را که انجام داده اند (در سایه ایمان و صداقت آنها) بیامرزد، و آنها را به بهترین اعمالی که انجام می دادند پاداش دهد! ۳۵ زمر: ۳۳(۱)(۲)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۵۵

۱- ۱- إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مِدْخَلًا كَرِيمًا نساء: ۳۱ ۲- وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَ عَزَرْتُمْهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَمَا كُفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ لَمَا دَخَلْتُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ مائده: ۱۲ ۳- إِيَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا فرقان: ۷۰ ۴- وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ عنكبوت: ۷ وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳۳) لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۳۴) لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۵) زمر: ۳۳

۲- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳
ش.۵.

این آیات مبارکات برای ما، منشأ امید و مایه برکات و تفضّل خداوندیست که، هیچ وقت از فضل و کرم او، مأیوس و ناامید نشویم، زیرا او خودش می داند، ما انسان ها را، در برابر دو جانور خطرناکی به نام شیطان و نفس، (با صرف نظر از جنود و لشکریانشان)، قرار داده است، روی این اصل باید درباره بنی آدم تفضل خاصی هم داشته باشد که دارد، یکی از آن تفضل ها، تکفیر و نابود کردن گناهان صغیره، در مقابل عدم ارتکاب، به گناهان کبیره است و دیگری به جدمان، حضرت آدم علیه السلام وعده کرده است «أغفر و لا أبالی» می بخشم و (به کسی) اعتنائی ندارم (واز کسی ترسی ندارم).

ساحران فرعون

که عمری را با سحر و جادوگری و شعبده بازی گذرانده و از مردم، هرگونه که دلبخواهشان بود، اختلاس کرده و سرکیسه می نمودند.

اما پس از رو به رو شدن با حق و حقیقت، چون خود اهل فن بودند، بادیدن

عصای اژده ها شده حضرت موسی علیه السلام و ید بیضای او، و بلعیده و نابود کردن سحرها و شعبده های آنها، فهمیدند این کارها از جنس کارهای آنها نیست، لذا بی تردید تسلیم شده و خود را آماده شهادت در راه خدای موسی و هارون نمودند.

در قرآن کریم سرگذشت افتخارآمیزشان نقل، و از شخصیتشان تجلیل شده، که پس از استماع براهین توحیدی و رؤیت آیات الهی و اعجاز غیبی به دست موسی، ایمان آوردند و علی رغم همه فشارها و شکنجه ها، بر این ایمان پای فشردند.

سرگذشت این گروه انقلابی و پیشتاز طی حدود پنجاه آیه از سوره های اعراف، طه، شعراء و یونس در ضمن داستان موسی نقل شده است.

فرعون، پس از آن که موسی را به سحر متهم ساخت، با مشورت درباریان، تصمیم به گردآوری تمام ساحران بزرگ مصر گرفت و به آنان وعده ورود به دربار و جرگه مقربان را داد، اما این گروه حقجو که از هوشمندان بنی اسرائیل بوده و به سبب جای گاه ارزشمند این حرفه بدان روی آورده بودند، پس از مشاهده بی پرده آیات الهی و معجزات موسی، ایمان خویش را به فرعون اعلام کردند و توطئه او را نقش بر آب ساختند. از سویی، ایمان این گروه برجسته و متخصص توانست نظر برخی از آحاد آن جامعه را به سوی موسی و ایمان به رسالتش جلب نماید.

ساحران بنی اسرائیل، اسوه مقاومت در برابر تهدیدهای جبهه کفر

شاید بتوان گفت برجسته ترین ویژگی ساحران فرعون که به طور قطع دارای تأثیر تبلیغی می باشد مقاومت ایشان در برابر تهدیدها و وعیدهای متعدد دستگاه ستم فرعون است. ساحران با ایمان خود اصحاب کفر را غافلگیر نموده و توان عکس العمل را از آنان گرفتند و صحنه ترتیب یافته با هدف تضعیف موسی را به مؤثرترین عرصه تبلیغی او بدل ساختند و بدین ترتیب خشم و غضب فرعونیان را برانگیختند. این بود که فرعون گفت: پس بی شک دست های شما و پاهایتان را یکی از راست و یکی از چپ قطع می کنم و شما را بر تنه های درخت خرما به دار می آویزم، تا خوب بدانید عذاب کدام یک از ما سخت تر و پایدارتر است. (طه آیه ۷۱) اما آنها

اهمیتی نداده و به راه خویش ادامه دادند. و به همگان نشان دادند که حاضرند آن همه تهدیدها و سختی‌ها را به خاطر نیل به مغفرت و رحمت الهی به جان بخرند:

«إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (طه، آیه ۷۳) ما به پروردگاران ایمان آوردیم، تا گناهان ما و آن سحری که ما را بدان واداشتی بر ما ببخشاید، و خدا بهتر و پای دارتر است. در این آیه با استدلال به این که پروردگار، می‌تواند گناهان و جادوگری ایشان را بیامرزد، ایمان خویش را مستدل می‌کنند و بر این اساس در پاسخ جمله «وَلَتَعْلَمَنَّ أَنَّنَا أَشَدُّ عِدَابًا وَأَبْقَى» با شیوه مقایسه می‌گویند: «وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» خداوند ما الله بهتر و ماندگارتر است». هم چنین در پاسخ‌های خود اظهار داشتند که تو در اوج و نهایت قدرت نیز تنها حاکم بر ما در این جهانی و اقتدار آن جهان، مطلقاً از آن پروردگار ماست: «إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (طه، آیه ۷۲) تنها در این زندگی دنیاست که تو حکم می‌رانی.

البته ساحران بنی اسرائیل از ابتدای ورود به صحنه مقابله با موسی، با آگاهی و از روی شناخت حرکت کردند.

با آن که فرعون آنها را برای محکوم کردن موسی به خدمت گرفته و گرد آورد، اما اینان هرگز تن به نقشه فرعون نداده و از آن جا که با برجسته‌ترین فنون سحر آشنایی داشته و جزء سرسپردگان فرعون نیز نبودند، با معیار حقیقت و درستی با اعجاز موسی مواجه شدند: «فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (اعراف آیه ۱۱۸) پس حقیقت آشکار گردید و کارهایی که می‌کردند باطل شد. و سرانجام به حقانیت منطق موسی اعتراف، و به رسالتش ایمان آوردند؛ «قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ». این تعبیر حاکی از عمق تحولی است که در آنها به وجود آمده بود.

جلوه‌های آگاهی در برخوردهای ساحران را در طی جملات زیر می‌توان مشاهده نمود: در ابتدا چون آگاهانه و بدون تأثیرپذیری نیرنگ‌های فرعون، معجزه موسی را نظاره کردند بی‌اختیار به سجده افتادند: «فَأَلْقَى السِّحْرَ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى» (طه آیه ۷۰) پس ساحران به سجده درافتادند، گفتند: به

پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم. تعبیر قرآن به «فَأَلْقَى السَّحْرَهُ» که مفهومی افکنده شدن و افتادن است، اشاره به این است که آنچنان تحت تأثیر جاذبه معجزه موسی قرار گرفتند که گویی بی اختیار بر زمین افتاده و سجده کردند».

- و همچنین از روی بینشی عمیق نسبت به گناه سحر و زشتی حمایت فرعون، امید به مغفرت الهی را به دلیل ایمان یکباره خود اعلام کردند. «إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ» (شعراء آیه ۵۱) ما امیدواریم که پروردگارمان گناهانمان را بر ما ببخشد، چرا که نخستین ایمان آورندگان بودیم.

آن گاه که ساحران از روی روحیه حقیقت جویی به درستی ندای موسی ایمان آوردند، حجم و شدت بسیار تهدیدهای فرعون می توانست انسان های عادی را از تصمیم خویش منصرف گرداند، اما اینان ذره ای در ایمان و بینش خود تردید نکردند و تا پای جان بر آن ایستادند. جمله های مؤکد ایشان خطاب به فرعون گویای این حقیقت است: «قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ» (اعراف آیه ۱۲۵) گفتند:

ما رو به سوی پروردگار خود می آوریم. «قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ» (شعراء آیه ۵۰) گفتند: باکی نیست، ما رو به سوی پروردگار خود می آوریم. «قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرْنَا» (طه آیه ۷۲) گفتند: ما هرگز تو را بر معجزاتی که به سوی ما آمده و بر آن کس که ما را پدید آورده است، ترجیح نخواهیم داد.

از سرگذشت این گروه بازگشتگان به سوی خدا و دسته جان به کفان، خیلی درسها می توان آموخت، درس چگونگی توبه واقعی، درس مقاومت در برابر دشمن، درس فداکاری در راه مرام و. و. که هر کدام از اینها برای نجات آدم گنهکار و نیل او به سعادت ابدی، کافیست.

در جریان های واقعه کربلا هم کسانی بودند که در طول راه میان کوفه و مکه هنگام بازگشت از اعمال حج تمتع، از حضرت امام حسین علیه السلام دوری می جستند و نمی خواستند در یک منزل و محل فرود آیند، مانند زهیر بن قین که خیلی مواظب بود با حضرت روبرو نشده و مأخوذ به حیا نگردد.

ولی اتفاقاً در یکی از منازل به علت عدم امکان دور بودن، در نزدیک هم چادر زدند و زهیر اجباراً با امام علیه السلام روبرو گردید و پس صحبت نه چندان زیاد تسلیم امام گردید و در زمره فدائیان و جانبازان آن حضرت قرار گرفت حتی به عیالش هم طلاق داد و او را به کوفه فرستاد تا در صحنه کربلا در دست دشمنان قرار نگرفته و اسیر آنان نشود.

این بزرگوار شب عاشورا چه خوشحالی و شادی از خود نشان داد حتی به او ایراد گرفتند که این چه وقت مزاح و شوخیست؟! در جواب فرمود: بیشتر اهل کوفه که مرا می شناسند، می دانند من حتی در جوانی هم از این رفتارها خوشم نمی آمد و پرهیز داشتم ولی حالا می بینم دیگر میان ما و حوریان بهشتی فاصله ای نمانده است چرا خوشحال و شاد شوم.

جانم به فدای شما ای عشقبازان راه حق و حقیقت و ای جان بر کفان سالار شهیدان که با در دست گرفتن جان عزیز خود، آن را با چه عشق و علاقه ای، به مولایشان تقدیم نمودند.

مجلس ۵ یاموسی در چهارمورد به وصیت من عمل کن!

موضوع سخنرانی امشب ما روایتی است که علامه مجلسی آن را در کتاب شریف بحارالانوار: نقل کرده و محدث قمی نیز در سفینه البحار بدین گونه آورده است.

أصبح بن نباته گفت: أمير المؤمنين عليه السلام فرمود: قال الله تعالى لموسى، ياموسى احفظ وصيتى لك بأربعة أشياء، أولهن مادمت لاترى ذنوبك تغفر، فلا تشتغل بعيوب غيرك الثانية مادمت لاترى كنوزى قدنفدت، فلا تغتم بسبب رزقك. الثالثة

مادمت لاتری زوال ملکى، فلاترچ أهداً غيرى، الرابعه مادمت لاترى الشيطان ميتاً فلاتأمن مكره. (۱) خداونت تعالى به موسى فرمود: اى موسى وصيت مرا در چهارچيز، حفظ نما،

۱- مادامى كه نديدى گناهان خودت بخشوده شده، به عيبجوئى ديگران مشغول مباش،

۲- تا نديدى خزايين من، به پايان رسيده، غم روزى نخور،

۳- مادام كه نديدى سلطنت من از بين رفته، به كسى غير از من اميد وار نباش، ۴- تا نديدى شيطان مرده، از مكر (و فريب او) در امان نباش.

لازم است در باره هر بند چهارگانه اين روايت، توضيح مختصرى دهم و اگر مجلس ما طولانى شود بقيه توضيح و تشریح را در مجلس بعدى، به پايان برم.

أوليهنّ مادمت لاترى ذنوبك تغفر، فلا تشتغل بعيوب غيرك

۱- مادامى كه نديدى گناهان خودت بخشوده شده، به عيبجوئى ديگران، مشغول مباش، (جائى كه خودت معيوبى، چرا به ديگران ايراد مى گيرى)

قرآن مى فرمايد.

۱- وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصِيرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً (۳۶) اسراء: ۳۶ از آنچه به آن آگاهى ندارى، پيروي مكن، چرا كه گوش و چشم و دل، همه مسؤولند.

۲- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ (۱۲) حجرات: ۱۲ اى كسانى كه ايمان آورده ايد! از بسيارى از گمانها

۱- سفينهالبحار: ج ۱ ص ۵۰۱ باب الاربعينات.

پرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است؛ و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است!

۳- وَ مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ يونس: ۳۶ و بیشتر آنها، جز از گمان (و پندارهای بی اساس)، پیروی نمی کنند؛ (در حالی که) گمان، هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی سازد (و به حق نمی رساند)؛ به یقین، خداوند از آنچه انجام می دهند، آگاه است!

۴- وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (۲۸) نجم: ۲۸ آنها هرگز به این سخن دانشی ندارند، تنها از گمان بی پایه پیروی می کنند با اینکه «گمان» هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی کند!

۵- وَ يَلِلُ لِكُلِّ هُمْزَةٍ لُْمَزَةٍ. همزه: ۱ وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای!

آیات فوق به ما می آموزد، تمامی عیب جوئی ها در اثر بدظنی و تبعیت از هوا و هوس، به وجود می آید، پس نخستین چیزی که در زندگی لازم است، اصلاح درون و ایجاد روحیه خوشبینی و حسن ظن داشتن به دیگران است.

الثَّانِيهِ مَادَمْتَ لَا تَرَى كُنُوزِي قَدَنْفَدْتَ، فَلَا تَغْتَمَّ بِسَبَبِ رِزْقِكَ.

۲- تا ندیدی خزاین من، به پایان رسیده، غم روزی مخور،

(هیچ وقت خزاین خدا تمام نمی شود پس در غم و اندوه روزی مباش)،

زیرا خداوند فرموده است.

۱- وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ هود: ۶ هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست! او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می داند؛ همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است! [در

لوح محفوظ، در کتاب علم خدا]

۲- وَ لِلّٰهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ (۷) منافقون: ۷ آنها کسانی هستند که می گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند!» (غافل از اینکه) خزاین آسمانها و زمین از آن خداست، ولی منافقان نمی فهمند!

در روایت آمده است: الرّزق يأتيك أسرع من السّيل و يتعقبك كما يتعقبك الموت فالرّزق مقسوم و الحريص محروم. (۱) روزی برای تو می آید سریع تر از سیل، و ترا تعقیب می کند مانند تعقیب مرگ ترا، پس روزی تقسیم شده است و طمع کار محروم.

وقال الرزق يطلب العبد أشدّ من طلب الموت. (۲) و فرمود: روزی بنده را می جوید شدیدتر از جستن مرگ.

قال أبو عبد الله عليه السلام من صحّه يقين المرء أن لا يرضى النَّاس بسخط الله و لا يلومهم على ما لم يأته الله فإنّ الرّزق لا يسوقه حرص حريص ولا يرده كراهيه كاره و لو أنّ أحدكم فرّ من رزقه كما يفرّ الموت لأدرکه رزقه كما يدرکه الموت. (۳) از صحت يقين مرد آن است که مردم را با غضب خدا، از خود راضی نکند، و آنها را بر آنچه که هنوز خدا نیاورده (ونرسانده) ملامت نکند چون روزی را طمع طمعکار نمی آورد و سرپیچی کننده، از گرفتن آن، آن را بر نمی گرداند، و اگر کسی از روزی خود فرار کند حتما روزی او را درک خواهد کرد آن طور که مرگ او را درک می کند.

قال عليه السلام لو أنّ أحدكم هرب من رزقه لتبعه حتى يدرکه كما أنّه ان هرب من أجله تبعه حتى يدرکه. (۴) اگر یکی از شما از رزقش فرار نماید مانند فرار کردن از مرگ، رزق او، او را پی گیر می شود تا به او برسد، آن گونه که اگر او از اجل (و مرگش) فرار کند، او را

۱- لئالی الاخبار: ۵۱ / ۲.

۲- لئالی الاخبار: ۵۱ / ۲.

۳- لئالی الاخبار: ۵۱ / ۲.

۴- لئالی الاخبار: ۵۱ / ۲.

خواهد گرفت.

وقال انّ أرزاقكم تطلبكم كما تطلبكم آجالكم، فلن تفوتوا الارزاق كما لا تفوتوا الاجال. (۱) و فرمود: همانا روزیتان شما را می جوید آن طور که اجل های شما می جوید، پس روزیتان از شما فوت نمی شود مانند فوت نشدن اجل ها.

برسر هر دانه بنوشته عیان***کآن بود رزق فلان بن فلان

غم روزی مخوربرهم مزن اوراق دفتر را***که پیش از طفل ایزد پر کند پستان مادر را

رو توکل کن مشو بی پا و دست***رزق تو بر تو ز تو عاشق تراست

برسر هر لقمه بنوشته خدا***این نصیب است بر فلان شه یا گدا

یک توریست و سیاحت کننده ای گوید: روزی در سایه درختی نشسته بودم دیدم یک باز در منقارش تکه گوشتی به اطراف درخت می چرخد، تعجب نموده و گفتم برای این سرّ و حکمتی هست، به او نگاه می کردم ناگهان کلاغ نایینا و بی پرو و مواز سوراخی سر در آورد و آن باز نشست گوشت منقارش را تکه تکه کرد و به او خورانید تا سیر شد، گفتم سبحان الله پس از این ماجرا برای من مقام توکل حاصل گردید. (۲)

پادشاهی غذا می خورد و بازی از هوا فرود آمد و جوجه ای که بالای غذا بود برداشت و بالا رفت، شاه باعصبانیت سوار اسب شده و باز را تعقیب نمود تا اینکه باز بالای کوه رفت و شاه هم پشت سر او رسید به محلی دید دست و پای مردی را با زنجیر بسته و انداخته اند آنجا و باز روی سینه مرد نشست و جوجه را خورد کرده و به دهان مرد می گذاشت تا تمام شد و پرید در نزدیکی چشمه ای بود مرتب

۱- لئالی الاخبار: ۲/ ۵۲ از اصول کافی و کتب دیگر.

۲- لئالی الاخبار: ۲/ ۷۳.

منقارش را پراز آب نموده و به دهان او می ریخت تا سیراب شد و پرید پی کار خودش رفت، شاه از آن مرد ماجرایش را پرسید و گفت من تاجری هستم برای تجارت بیرون آمدم و در پایین کوه راهزنان اموالم را از من گرفتند و دست و پام را بستند و به اینجا انداختند یک روز گرسنه ماندم تا اینکه این پرنده روزی دو مرتبه با روشی که دیدید مرا تغذیه می کرد که شما رسیدید، شاه گفت، خدا لعنت کند به کسی که غم روزی بخورد و سلطنت را ترک کرد و مشغول عبادت شد تا مرگش فرا رسید. (۱)

مالک دینار گوید: به مکه می رفتم به بیابانی گذشتم دیدم بازی نانی در منقار در حال پرواز است گفتم سبحان الله در این کار سزی هست از راه منحرف شده یک میل پشت سر باز راه رفتم دیدم کنار چاهی نشست و به داخل چاه رفت من هم کنار ایستاده مراقب اوضاع بودم دیدم آن پرنده در ته چاه روی سینه مردی که چشمان و دست و پایش را بسته بودند نشست و نان ریز کرد و نصف نان را به او خوراند و منقارش را پراز آب نمود و سیرابش کرد و رفت؛

من داخل چاه رفته و دست و پا و چشمان مرد را باز کردم از ماجرایش سؤال کردم گفت: من از اهل خراسانم به مکه می رفتم و در این محل راهزن ها مرا به این روز انداختند و هرچه داشتم بردند؛

دوروز گذشت و من گرسنه و تشنه ماندم و دعا کردم «الهی اغثنی» خدایا به فریادم برس ناگهان این پرنده سر رسید به این شکل مرا سیر و سیراب نمود؛

دست و پایش را باز نمودم و از چاه بیرون کشیدم ناگه هاتفی ندا درداد «کما أخلصته من البئر أخلصتك من الویل» آنگونه که اورا از چاه خلاص کردی مانیز ترا از چاه ویل نجات دادیم؛ پس باهم به مکه رفته و اعمالش را به جا آوردیم. (۲)

هارون الرشید به بهلول گفت: دستور می دهم مادام العمر برایت خرجی دهند،

۱- لئالی الاخبار: ۲/ ۷۳ از کتاب الانوار.

۲- لئالی الاخبار: ۲/ ۷۴ از کتاب خلاصه الاخبار.

گفت: هر دو جیره خوار خدا هستیم آیا ترا بیاد دارد و مرا فراموش نموده؟!.

پادشاهی به عالمی گفت: برای بچه هایت به من سفارشی کن، گفت: از خدا شرم دارم و حیا می کنم به بندگانش از بنده دیگرش چیزی بخواهم. (۱)

روایت شده: سلیمان بن داود روزی در کنار دریا نشسته بود، دید مورچه ای یک حبه گندم را در دهان گرفته به سوی دریا می رود وقتی به دریا رسید لاک پستی از دریا بیرون آمد و دهانش را باز نمود و مورچه به دهان او رفت و لاک پشت وارد دریا شد؛

سلیمان از این جریان تعجب کرد و به فکر فرو رفت و غرق در فکر بود، پس از مدتی دید لاک پشت بیرون آمد و دهانش را باز کرد و مورچه بیرون آمد ولی دانه گندم در دهانش نبود، سلیمان مورچه را خواست و از او قضیه را پرسید؟ عرض کرد یانبی الله در ته این دریا سنگ گودی هست و درون آن گودی کرم نابینائی را خدا آفریده و مرا مأمور نموده روزی او را به او برسانم و سلحفات (لاک پستی) را امر نموده، مرا در دهان گرفته و در سوراخ آن سنگ برساند و دهانش را باز نماید تا من آن دانه گندم را به او برسانم و سپس مرا در دهان گرفته به خشکی می رساند!

سلیمان پرسید آیا تسبیح (یا ذکری) از آن کرم کور شنیده ای؟! گفت بلی می گوید: (پاک و منزهی) ای کسی که مرا در درون این صخره و در زیر این دریا فراموش نکرده ای، بندگان مؤمن را نیز فراموش نفرما توئی مهربانتر از مهربانان. (۲)

در روایت دیگر حضرت موسی علیه السلام از خدا سؤال نمود الهی اُرید اُطلع علی رزقک للعباد می خواهم بدانم به بندگانت چگونه روزی می رسانی فرمود: فردا برو کنار دریا تابینی، فردا رفت دید حیوان کوچکی از بیابان دوان دوان رسید در دهانش طعمه ایست آمد و قورباغه ای از دریا بیرون آمد و آن طعمه را گرفت فرو رفت به دریا، (گفت: خدایا تا اینجا دیدم بعدش چه؟) دستور رسید عصارا به دریا بزن، دریا

۱- لئالی الاخبار: ۷۶/۲.

۲- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۵۳.

شکافته شد، دید قورباغه با سرعت به قعر دریا رفت دهانش را به سنگ سیاه چسبانده، مورچه از سوراخ سنگ بیرون آمد و طعمه را از قورباغه تحویل گرفت، (عرض کرد خدا تا اینجا دیدم ولی بقیه ماجرا)، امر شد عصارا به سنگ بزن، زد سنگ را دو نیم کرد دید وسط سنگ سیاه قعر دریا کرم کوری طعمه را به دهان گرفته و مشغول خوردن است.

موسی گفت: سبحانک عجبالمن عرفک کیف یهتم لرزقه. پاک و منزهی تو، تعجب از کسی است که ترا می شناسد چگونه به (دست آوردن روزیش) همت می ورزد (و غم روزی می خورد). (۱)

حکایت شده: معروف کرخی پشت سر امام جماعتی نماز خواند، وقتی از نماز فارغ شد از معروف پرسید من این تأکل؟ از کجا می خوری؟ گفت:

صبر کن نمازی را که پشت سرت خواندم، اعاده نمایم! زیرا هرکس در رزقش شک کند در خالقش هم شک می کند. (۲)

در این باره جریان های شگفت انگیز زیادی هست که مجال نقل بیش از این نیست و این سرگذشت ها را استبعاد نکن بالاخره این بندگان مولائی دارند مخصوصاً آنانکه در راه او گرفتار چنین مخمصه ای شوند.

وقال صلی الله علیه و آله و سلم من أراد أن یكون أغنی الثّیاس فلیکن بما فی یدالله أوثق منه بما فی ید غیره هرکس بخواهد غنی ترین مردم باشد، پس بر آنچه که در دست خداست، مطمئن تر باشد از آنچه در دست جز اوست.

الثّالّثه مادمت لاتری زوال ملکي، فلاترج أحداً غیري،

۳- مادام که ندیدی سلطنت من از بین رفته، به کسی غیر از من امید وار نباش،

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۵۲.

۲- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۵۵.

قدرت خدا، ابداً از بین نمی رود، پس حل همه مشکلات را از او باید خواست.

مردی به مسافرت می رفت و زن حامله داشت، گفت خدایا من می روم و بچه ام را به تو می سپارم و برگشتنی از تو صحیح و سالم می خواهم، حرکت کرد و رفت ولی بعد از او، زنش و بچه هم در شکمش، از دنیا رفت و دفنش کردند، این مرد بعد از مدتی برگشت و سراغ زن و بچه اش را گرفت و به او خبر دادند که هردو مرده اند، او زیاد گریه و زاری کرد ولی چه سود.

شبی خوابید در عالم رؤیا دید نوری از قبر عیالش به آسمان بلند است، بیدار شد و گفت حتماً خبری هست، شب هنگام به قبرستان رفت و قبر عیالش را نبش کرد، دید شکم عیالش دریده شده و بچه بیرون آمده و پستان مادر را به دهن گرفته، داره می مکد و شیر از آن جاریست!!

ایستاد و سر به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا چه می شد مادرش را هم برای من نگه می داشتی؟!، شنید صدائی آمد و گفت: هنگام سفر فقط بچه ات را به خدا سپردی نه مادرش را این هم بچه ات.

عزیزان هر مشکلی داشته باشیم با خدا در میان بگذاریم و از او کمک بخواهیم چون قادر مطلق اوست و اوست که ندای ما را می شنود و به ما جواب می دهد «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» مرا بخوانید جوابتان را بدهم.

شواهد در این باره زیاد است و مجال کم، هر کس در زندگی خود مشابه این جریان را خیلی دیده و یاشنیده است.

الرابعه مادمت لاتری الشیطان میتاً فلا تأمن مکره. (۱)

۴- تا ندیدی شیطان مرده، از مکر (و فریب او) در امان مباش.

۱- سفینه البحار: ج ۱ ص ۵۰۱ باب الاربعینات.

شیطان از موجودات آگاه و مغروری می باشد که به سادگی تسلیم اجرای فرمان خداوند متعال نگردید و در اثر خود برتر بینی، حاضر نشد به آدم علیه السلام سجده کند و سرفروید آورد، زیرا او هزاران سال پیش از آدم علیه السلام آفریده شده است و سالیان طولانی در آسمان ها، به فرشتگان موعظه و نصیحت می کرد و ملایک او را از جنس خود، می دانست، بدینجهت دستور سجده به آدم علیه السلام به او هم شامل می گردید و دلیل عدم سجده او، به آدم علیه السلام این بود که خلقت او از آتش و آدم از خاک و این که آتش افضل از خاک و گل است.

این کبر و غرور او را از تمام امتیازات، محروم و از درگاه ربوبیت مطرود،

گردید! در این موقعیت استثنائی بود که خدای عزّ و جلّ را زیر سؤال و در واقع محاکمه کرد (که خدایا تو عادلی پس نتیجه آن همه عبادت های هزاران سال من، چه شد؟!).

پاسخ شنید، در آخرت نصیبی نداری ولی به عنوان پاداش اعمال، در دنیا هرچه بخواهی برایت می دهم چون فرد آگاه و دانا بود، تصمیم گرفت تمام خواسته های خود را متوجه اولاد حضرت آدم علیه السلام نماید تا با نیروهای درخواستی، نسل او را، به آتش بکشد و نگذارد خداشناس و بندگان او باشند بدینجهت گفت:

خدایا مرا که به خاطر او از درگاه خودت و مقاماتم راندی، من می خواهم،

۱- اولاد من حد اقل دو برابر اولاد او باشند،

۲- ما آنها را ببینیم و آنها مرا نبینند،

۳- اجرنی فیهم معجری الدم فی العروق من در رگهای آنها مانند خون، در جریان و گردش باشم،

۴- مرا تا یومِ یُبْعَثُونَ (قیامت) عمر بده (این خواسته های من در برابر عبادت چندین هزار ساله ام است فرمود: *دادم قَالَ فَأَنْتَكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ* * *إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ* تو مهلت داده شدی تا روز وقت معلوم، حالا آن وقت معلوم تا زمان ظهور حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لثراب مقدمه الفداء است یا روز رستاخیز

یا کمی قبل از آن، مورد اختلاف در روایات است.

هر کدام از این ها باشد، شیطان به این زودی ها نخواهد مرد، پس نباید از نیرنگ و مکر او، در امان باشیم و بی خیال بنشینیم.

چنانکه کوفیان پیغمبر دیده و حسین در دامان او بزرگشده و روایات فراوان در باره او و برادرش، شنیده و حسین منّی و أنا من حسین و انّ الحسین مصباح الهدی و سفینه النّجاه دانسته را، در اثر اغوای این موجود مطرود از درگاه خدائی، به روزی انداختند که در جلوی چشم سی هزار بلکه بیشتر حسین شناس، آن پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به حالی در آوردند با شنیدن کلمات آتشین هل من ناصر ینصرنی و هل من مغیث یغیثنی لخاطر حدّی رسول الله .. حتی یک نفرشان حاضر نشد به او کمک کند و یاری رساند، تا آنجا در برابر چشمان اهل و عیال و زن بچه اش به شهادت رسانده و اعضایش را پاره پاره نمودند.

ألألعه الله علی القوم الظالمین.

مجلس ۶ خلقت شیطان و چند پرسش درباره او

در ادامه تشریح توصیه های خداوند به موسی علیه السلام

البته: توجه دارید که در چندین سوره قرآن کریم جریان حضرت آدم علیه السلام و شیطان بیان شده است، من فقط آیات دو سوره مبارکه اعراف و حجر را بازگو می کنم، تا به نتایج آن، برسیم.

اعراف: ۱۰ ما تسلط و مالکیت و حکومت بر زمین را برای شما قرار دادیم؛ و انواع وسایل زندگی را برای شما فراهم ساختیم؛ اما کمتر شکرگزاری می کنید! ۱۱ ما شما را

آفریدیم؛ سپس صورت بندی کردیم؛ بعد به فرشتگان گفتیم: «برای آدم خضوع کنید!» آنها همه سجده کردند؛ جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود. ۱۲ (خداوند به او) فرمود: «در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده ای و او را از گل!» ۱۳ گفت: «از آن (مقام و مرتبه ات) فرود آی! تو حق نداری در آن (مقام و مرتبه) تکبر کنی! بیرون رو، که تو از افراد پست و کوچکی! ۱۴ گفت: «مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می شوند مهلت ده (و زنده بگذار!)» ۱۵ فرمود: «تو از مهلت داده شد گانی!» ۱۶ گفت: «اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می کنم! ۱۷ سپس از پیش رو و از پشت سر، و از طرف راست و از طرف چپ آنها، به سراغشان می روم؛ و بیشتر آنها را شکرگزار نخواهی یافت!» ۱۸ فرمود: «از آن (مقام)، با ننگ و عار و خواری، بیرون رو! و سوگند یاد می کنم که هر کس از آنها از تو پیروی کند، جهنم را از شما همگی پر می کنم! ۱۹ و ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید! و از هر جا که خواستید، بخورید! امّا به این درخت نزدیک نشوید، که از ستمکاران خواهید بود!» ۲۰ سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد؛ و گفت:

«پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر بخاطر اینکه (اگر از آن بخورید)، فرشته خواهید شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند!» ۲۱ و برای آنها سوگند یاد کرد که من برای شما از خیرخواهانم. ۲۲ و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرود آورد. و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان [عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگهای (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند. و پروردگارشان آنها را ندا داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟! و نگفتم: که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!» ۲۳ گفتند: «پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم! و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود!» ۲۴ فرمود: «(از مقام خویش)، فرود آید، در حالی که بعضی از شما نسبت به بعض دیگر، دشمن خواهید بود! (شیطان دشمن شماست، و شما دشمن او!) و برای شما در زمین، قرارگاه

و وسیله بهره گیری تا زمان معینی خواهد بود.»

۲۵ فرمود: «در آن [زمین] زنده می شوید؛ و در آن می میرید؛ و (در رستاخیز) از آن خارج خواهید شد.»

حجر: ۲۶ ما انسان را از گل خشکیده ای (همچون سفال) که از گل بد بوی (تیره رنگی) گرفته شده بود آفریدیم! ۲۷ و جن را پیش از آن، از آتش گرم و سوزان خلق کردیم! ۲۸ و (به خاطر بیاور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده، می آفرینم. ۲۹ هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!» ۳۰ همه فرشتگان، بی استثنا، سجده کردند ... ۳۱ جز ابلیس، که ابا کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد. ۳۲ (خداوند) فرمود: «ای ابلیس! چرا با سجده کنندگان نیستی؟!» ۳۳ گفت: «من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده است آفریده ای، سجده نخواهم کرد!» ۳۴ فرمود: «از صف آنها [فرشتگان] بیرون رو، که رانده شده ای (از درگاه ما!). ۳۵ و لعنت (و دوری از رحمت حق) تا روز قیامت بر تو خواهد بود!» ۳۶ گفت: «پروردگارا! مرا تا روز رستاخیز مهلت ده (و زنده بگذار!)» ۳۷ فرمود: «تو از مهلت یافتگانی! ۳۸ (اما نه تا روز رستاخیز، بلکه) تا روز وقت معینی.» ۳۹ گفت: «پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمتهای مادی را) در زمین در نظر آنها زینت می دهم، و همگی را گمراه خواهم ساخت، ۴۰ مگر بندگان مخلصت را.» ۴۱ فرمود: «این راه مستقیمی است که بر عهده من است (و سنت همیشگیم) ... ۴۲ که بر بندگانم تسلط نخواهی یافت؛ مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند؛ ۴۳ و دوزخ، میعادگاه همه آنهاست!

۴۴ هفت در دارد؛ و برای هر دری، گروه معینی از آنها تقسیم شده اند! ۴۵ به یقین، پرهیزگاران در باغها (ی سرسبز بهشت) و در کنار چشمه ها هستند. ۴۶ (فرشتگان به آنها می گویند:) داخل این باغها شوید با سلامت و امتیث! ۴۷ هر گونه غلّ [حسد و کینه و دشمنی] را از سینه آنها برمی کنیم (و روحشان را پاک می سازیم)؛ در حالی که

همه برابرند، و بر تختها روبه روی یکدیگر قرار دارند. ۴۸ هیچ خستگی و تعبی در آنجا به آنها نمی رسد، و هیچ گاه از آن اخراج نمی گردند! ۴۹ بندگانم را آگاه کن که من بخشنده مهربانم! ۵۰ و (اینکه) عذاب و کیفر من، همان عذاب دردناک است!

با دقت در مفاد آیات فوق، مستحضر می شویم که شیطان با بنی آدم از دشمن خونی هم، بدتر است، زیرا سبب از دادن آن همه مقامات آسمانی، سرپیچی از یک فرمان آن هم سجده نکردن به آدم است.

خدای متعال در سوره مبارکه یس به ما اولاد آدم هشدار داده و اتمام حجت نموده است «یس: ۶۰ آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم، شیطان را نپرستید، او برای شما دشمن آشکاری است؟! ۶۱ و این که مرا پرستید، راه مستقیم این است!؟»

شیطان بعد از آنکه درخواستهایش مورد قبول افتاد سوگند یاد کرد و قسم خورد:

ص: قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ

(ص: ۸۳) ص: ۸۲ گفت: «به عزّت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد، ۸۳ مگر بندگان خالص تو، از میان آنها!».

قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۶) ثُمَّ لَأَيُنَّهِنَّ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (۱۷) اعراف: ۱۶-۱۷ «اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می کنم! ۱۷ سپس از پیش رو و از پشت سر، و از طرف راست و از طرف چپ آنها، به سراغشان می روم؛ و بیشتر آنها را شکرگزار نخواهی یافت!»

حجر ۳۹ گفت: «پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمتهای مادی را) در زمین در نظر آنها زینت می دهم، و همگی را گمراه خواهم ساخت، ۴۰ مگر بندگان مخلصت را.» ۴۱(۱)

۱- قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ (۴۰) حجر ۳۶

پس ای برادران و خواهران: این دشمن قسم خورده ما اولاد آدم، با لشکر بی شمارش (که ما در مدت کمی از دنیا رخت بر می بندیم و می رویم، ولی آنها هزاران سال عمر می کنند و چندین برابر مایند)، شب و روز وقت و بیوقت، در شهر و روستا و کوه و دشت بالاخره، زمین و آسمان، در ستیزند تا ما را از رحمت خدا دور کرده و در غضب معبودمان گرفتار سازند، چقدر باید هشیار باشیم، تا در برابر آنها شکست نخوریم و خوشحالشان ننمائیم، بدینجهت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ارتش برگشته و پیروز خود فرمود: خوش آمدند گروهی که جهاد اصغر را گذرانند و برایشان جهاد اکبر ماند!، گفتند: ای رسول خدا جهاد اکبر چیست؟ فرمود جهاد المرأ مع نفسه جنگیدن مرد با نفس خود.

ناگفته نماند حضرت آدم علیه السلام نیز از خدا درخواست هائی دارد، در یکی از مجالسم، آنها را تشریح کردم و یک فرازش این بود:

فقال آدم: رب! هذا الذى جعلت بينى وبينه العداوه، لم أقو عليه وأنا فى الجنه، وإن لم تُعنى عليه، لم أقوا عليه، فقال الله: السيئه بالسيئه، والحسنه بعشر أمثالها إلى سبع مائه، قال: رب زدنى، قال: لا يولد لك ولد إلا جعلت معه ملكا أو ملكين يحفظانه، قال: رب زدنى، قال: التوبه معروضه (۱) فى الجسد ما فيها الروح، قال: رب! زدنى، قال أغفر الذنوب ولا ابالى، قال حسبي. (۲) ... پس آدم عرض کرد خدایا این کس که میان من و او عداوت قرار دادی، من در بهشت از عهده اش بر نیامدم، اگر (در زمین) کمکم نکنی، توان مقابله با او را ندارم،

خدا فرمود: من برایت گناه را یکی و ثواب را ده تا هفتصد برابر می نویسم، گفت خدایا زیاد کن، فرمود: هر فرزندی که از تو متولد شود، من برای او دو فرشته قرار می دهم تا او را (از شر ابلیس) محافظت نمایند، گفت: خدایا بیفزای، فرمود: توبه را

۱- فى نسخه: مفروضه.

۲- بحار الانوار: ۳۳ / ۶ ح ۴۴ از تفسیر العیاشی.

به او ارزانی دارم مادام که روح در بدن اوست، گفت: خدایا زیاد کن، فرمود: أَعْفِرْ و لاَ أُبَالِي می بخشم و از کسی هم ترسی ندارم، گفت: برایم بس است.

پس عزیزان بزرگوار به هوش باشیم، با ارتکاب گناهان، نه جد بزرگوارمان حضرت آدم علیه السلام را غمگین کنیم و نه دشمن سازش ناپذیر خود شیطان را خوشحال نمائیم.

حال در اینجا اجباراً به پاسخ چند پرسش در رابطه با شیطان، متعرض می شوم.

خلقت شیطان

۱- سؤال: خداوند چرا شیطان را آفرید با اینکه می دانست سرچشمه وسوسه ها و گمراهی هامی شود؟

جواب: اولاً- خلقت شیطان از آغاز خلقت پاک و بی عیبی بود سپس با سوءاستفاده از آزادی خودبنای طغیان و سرکشی گذاشت و رانده در گاه خداوند گردید ثانیاً وجود شیطان برای پویندگان راه حق نه تنها زیانبخش نیست بلکه رمز تکامل و موفقیت نیز محسوب می شود زیرا وجود یک دشمن قوی در مقابل انسان باعث پرورش و ورزیدگی و ترقی او می گردد نتیجه اینکه شیطان گرچه به حکم آزادی اراده در برابر اعمال خلاف خود مسئول است ولی وسوسه های او، زیانی برای بندگان خدا و آنهایی که می خواهند در راه حق گام بردارند نخواهد داشت بلکه بطور غیر مستقیم برای آنها ثمر بخش خواهد بود. (۱)

سؤال: چرا خدای عادل شیطان و نیروهای مخالف را در برابر ما قرار داد؟

جواب: بی شک وجود تضادها یعنی نیروهای مخالف، پویندگان راه حق را در رسیدن به تکامل، آماده می سازد. دانشمندان جامعه شناس معتقدند که یکی از عوامل پیشرفت ملت ها و جامعه ها اینست که در برابر نیروهای مخالف واقع می

۱- تفسیر نمونه ج ۶ ص ۱۱۱ نویسنده: ناصر مکارم شیرازی- و جمعی دیگر.

شوند و ناگزیرند برای حفظ موجودیت خود تلاش کنند و در نتیجه نیروهای ذاتی آنان در راه پیشرفت و اعتلا به حرکت در می آید. به عکس یکی از مهمتری عوامل عقب افتادگی اینست که ملتی در یک محیط آرام و بدون دردسر و تضادها زندگی کند و مجبور نباشد برای وضعی بهتر تکاپو نماید.

همچنین دانشمندان طبیعی معتقدند که اگر میکروب های مضر از راههای مختلف وارد بدن انسان نمی شدند و سلولهای بدن با هجوم دائمی به آنها به فعالیت نمی پرداختند جسم انسان هرگز نمو کنونی را نداشت. این را نیز می دانیم که برای افزایش مقاومت و مصونیت بدن در برابر بیماری های مختلف از میکروب های همان بیماری استفاده می شود یعنی میکروب ضعیف شده را به بدن تزریق می کنند تا گلبولهای سفید، خود در برابر هجوم میکروب ها واکنش نشان دهند، این واکنش همان مصونیت و مقاومت در برابر بیماری است.

کوتاه سخن آنکه تضادها در هر صورت رمز تکامل و ترقی است به شرطی که به صورت صحیح از آن بهره برداری شود. بنابراین وجود تضادها نه تنها باعث بدبختی نیست بلکه عامل بسیار موثری برای تکامل انسان به حساب می آید.

و اما شیطان در انتخاب مسیر غلطی که در پیش گرفته هیچگونه اجباری نداشته بلکه مانند بشر در تعیین سرنوشت خود آزاد آفریده شده است،

ولی با این همه، وجود او به عنوان یک عامل تضاد می تواند مورد استفاده قرار گیرد و ما می توانیم با مقاومت در برابر وسوسه های او، بر نیروی ایمان و فضیلت و ارزش های خود بیفزاییم، چون می دانیم شیطان و نیروهای مخالف ما را به فساد مجبور نمی کنند بلکه تنها از بیرون انسان ها را صدا می زند و بشر می تواند با نیروی عقل و ایمان و راهنمایی های پیامبران بر آنها پیروز شود و راه صحیح را انتخاب کند از این نظر است که می گوییم وجود تضادها برای تکامل یافتن انسانها مفید و لازم است.

حدود نفوذ شیطان

سؤال: قرآن بطور آشکار می گوید خداوند به شیطان اعلام کرد راهی بر بندگان حقیقی من نداری، پس چرا گروه های بی شماری پیرو او شده و به دعوت او لبیک می گویند.

جواب: آنچه خداوند به شیطان خاطر نشان ساخت این است که وی نمی تواند بندگان حقیقی او را اغوا کند و کردارهای زشت و حرام را در نظر آنها زیبا جلوه دهد و در نتیجه آنها را از شاهراه ایمان و اطاعت به سوی کفر و معصیت بکشاند، این یک واقعیت است بندگان حقیقی خدا در برابر شیطان کم نمی آورند و دائم با او در مبارزه هستند و شب و روز با او دست و پنجه نرم کرده و مشغول جهاد اکبرند.

اصولا هر کس با میل خود، دریچه های قلب خود را به روی شیطان می گشاید و گرنه او بدون اجازه خود ما، از این مرز نمی تواند عبور کند.

به عبارت روشنتر، مقصود از راه یافتن شیطان این است که بر اثر ضعف ایمان و سهل انگاری انسان، قلب او مورد تسخیر شیطان واقع می شود و در نتیجه ارتکاب گناه را در نظر وی آسان می سازد و هرگز شیطان یک چنین راهی به روح و روان پیامبران و بندگان خالص خدا را ندارد.

چنانکه علاوه بر آیات گذشته که به عرض رساندم، در چند آیه قرآن کریم، حدود نفوذ او را بیان نموده است.

۱- ابراهیم: ۲۲ و شیطان، هنگامی که کار تمام می شود، می گوید: «خداوند به شما وعده حق داد؛ و من به شما وعده (باطل) دادم، و تخلف کردم! من بر شما تسلطی نداشتم، جز اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید! بنابر این، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید! نه من فریادرس شما هستم، و نه شما فریادرس من! من نسبت به شرک شما درباره خود، که از قبل داشتید، (و اطاعت مرا همردیف اطاعت خدا

قرار دادید) بیزار و کافر! مسلماً ستمکاران عذاب دردناکی دارند!» (۱)

۲- إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ نحل: ۹۹ چرا که او، بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می کنند، تسلطی ندارد.

۳- إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا (۶۵) اسراء: ۶۵ (اما بدان) تو هرگز سلطه ای بر بندگان من، نخواهی یافت (و آنها هیچ گاه به دام تو گرفتار نمی شوند)! همین قدر کافی است که پروردگارت حافظ آنها باشد.»

۴- حشر: ۱۷-۱۶ کار آنها همچون شیطان است که به انسان گفت: «کافر شو (تا مشکلات تو را حل کنم)!» اما هنگامی که کافر شد گفت: «من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم!» ۱۷ سرانجام کارشان این شد که هر دو در آتش دوزخ خواهند بود، جاودانه در آن می مانند؛ و این است کیفر ستمکاران! (۲)

از آیات فوق بخوبی استفاده می شود که شیطان هیچگونه تسلطی بر بنی آدم ندارد فقط از دور صدا زننده و وسوسه کننده است آنگونه که در آیات سوره ابراهیم خود نیز تصریح می کند، همه می دانیم این سخن واقعیت دارد، او کی از دست ما گرفته و وادار به زشتی ها و پلیدی ها می کند، سوت می زند و ما هم با صدای سوت او می چرخیم. خدایا به احترام مقدسات عالم، قسمت می دهیم ما را از شرور شیاطین جنّ و انس محفوظ بدار آمین یارب العالمین.

۱- وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَوَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (ابراهیم ۲۲)

۲- كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۱۶) فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (حشر: ۱۷)

شیطان به حضرت یحیی علیه السلام گفت: هر کس را با زبان و روش خود فریب می دهی، بلی هیچ وقت به من روحانی نمی گوید: به سینما و کاباره یا مجلس رقص و... برویم مرا در همین بالای منبر وسوسه می کند فلان مطلب را نگو مبادا به آقای فلانی برخورد یا با صدای خوب اشعار و مداحی کن، مردم به به چه بکنند و... با این فریب ریا و خود نمائی، نیت خالص را از من می گیرد و دست خالی، از منبر پائین می آورد!

به طبقه جوان گوید: باباجان حالا- چه وقت نماز و روزه گرفتنت است، از جوانیت استفاده کن قلبت صاف باشد پاشو در فلانجا مجلس ساز و آواز و رقص و پایکوبی وقمار و می خوارگی است یک ساعتش به دنیا می ارزد و... وقتی که پیر شدی به کربلا و مشهد می روی توبه می کنی! با این وسوسه ها طبقه جوان را از عبودیت و بندگی، باز می دارد و امثال این جریان هازیاست.

۳

شیطان در قیامت

سؤال: آیه ۲۲ سوره ابراهیم که در بالا- ذکر گردید، دلیل بر این است که شیطان در روز رستاخیز با پیروان خود سخن می گوید و آنها را به باد ملامت و شماتت خود می گیرد، چگونه شیطان این توانایی را دارد که در آن محضر بزرگ با همه پیروان خود تماس پیدا کند

جواب: اولاً این آیه مبارکه دلیل این است که او جز دعوت کننده و صدا زننده از بیرون، نیست و تسلطی در درون آدمی ندارد هر کس به صدایش جواب مثبت داد، از خدا دور می شود، ولی راه برایش بسته نیست باز می تواند با نیروی توبه و بازگشت، به سوی خدا برگردد.

وثانیاً خداوند توانایی سخن گفتن با پیروان خود در قیامت را به شیطان می دهد و این در واقع یک نوع مجازات روانی برای پیروان شیطان و اخطاری است به همه پویندگان راه او در این جهان که پایان کار خود و رهبر خویش را از هم اکنون ببینند

و

به هر حال خداوند وسیله این ارتباط را میان شیطان و پیروانش به نحوی فراهم می کند.

موعظه شیطان به حضرت نوح و موسی علیهما السلام

شیطان به محضر بعضی از انبیاء علیهم السلام می رسید و صحبت می کرد از جمله با حضرت یحیی علیه السلام گفتارهایی دارد، روزی به حضرت یحیی گفت: من از بندگی و فرمان برداری تو به خدا، خوشم می آید حضرت پرسید مردم را چگونه می فریبی و از راه حق دور می داری؟! گفت: کمی صبر کن تا برگردم، پس از گذشت چند دقیقه ای، دید شیطان ظاهر شد کلاهی با انواع و اقسام رنگ ها بر سر دارد و زنگوله ای در دست می زند و می رقصدا!، پرسید ابلیس این چه وضعیست؟! گفت: ای یحیی این کلاهی که بر سر دارم و رنگهای گوناگون، من هر کس را با رنگ مناسب خودش می فریبم و از ره به در می کنم، عالم را با راه علم و عابد را با راه عبادت و جوان را با دلت صاف باشد وقتی که پیر شدی توبه می کنی و پیر را با نویدهای متناسب و. و.

پرسید آن زنگوله چیست؟ گفت: ای یحیی نوای تمام موسیقی های عالم از این سرچشمه می گیرد با زدن این زنگوله همه را به حرکت و می دارم و می رقصانم، زن و مرد و پیر و جوان و. و.

پرسید در فکر فریب دادن من هم می باشی؟ گفت: بلی، مادرت که برایت آش می پزد و از آن سیر می خوری، در آن حال می خواهم به تو نزدیک شوم باز روی مرا می سوزانی!! حضرت فرمود: با خدا عهد می بندم دیگر از آش مادر سیر نخورم، شیطان گفت: من هم با خدا عهد می بندم، به هیچ کس حرف راست و درست نگویم، برای فریب تو در آن مسیر امید کوچکی داشتم، آن را هم خراب کردم.

روزی به حضرت نوح علیه السلام گفت: ای نوح به تو سه نصیحت می کنم هیچ وقت آن را فراموش نکن. ۱- هیچ وقت تکبر مکن من تکبر کردم و به آدم سجده نکردم و آن همه عبادت هایم به فنا رفت و نابود گردید، ۲- طمع را از خود دور کن، آدم به شجره منهی طمع کرد و از بهشت رانده شد و آن همه ناز و نعمت از دستش رفت،

۳- دور و بر حسد نگرده حسادت بیچاره ات می کند آن گونه که قابیل را کرد، به وصایت داداش کوچک تر از خودش حسد برد و او را کشت، و پایه قتل ناحق را گذاشت، تا انقراض عالم هر قدر قتل ناحق پیش آید، قابیل شریک جرم او خواهد بود.

شیطان عین این نصیحت را خواست به حضرت موسی بگوید: حضرت عصبانی شد و خواست او را از خود براند، خطاب رسید یا موسی به نصیحت او گوش بده، او نیز گوش داد ولی یک نکته اضافه کرد گفت: هیچ وقت با زن اجنبیه در جای خلوت ننشین بدان که سومی تان من خواهم بود آخر شمارا از راه به در می کنم، لااقل در را باز گذارید یا یک بچه ای ممیز کنارتان باشد.

حکم ریاست «ری و طبرستان» به دست عمر بن سعد داده شده و آماده حرکت بود که قضیه کربلا پیش آمد، ابن زیاد او را احضار کرد و مأموریت را به او محول نمود، یک شب مهلت خواست، با ایل و تبار حتی باغلام زر خرید خود مشورت کرد هیچکدام از آنها (باتذکر بر این که فردا در قیامت خونخواه حسین جد او پیغمبر خواهد بود یابن سعد خودت را بیچاره نکن) اجازه چنین جنایتی را ندادند، وقتی که آنها رفتند و مجلس از ناصحان خالی شد، شیطان حضور یافت و یک مسئله شرعی درست کرد و جلویش گذاشت، یابن سعد حسین یک مسلمان است و دیه یک مسلمان صد نفر شتر است، او را بکش و امارت «ری» را به دست آور و به جای صد شتر دویست شتر می دهی، هم ریاستت به دست می آید و هم دیه او را دوبرابر داده ای، (این مطلب را از مغز او گرفت که قتل امام، کفر است و هم باید قصاص شود نه دیه) با این ترفند او را به اعلام موافقت، وادار کرد و خسر الدنیا و الاخره نمود و با جنایت خود، زمینیان و آسمانیان را، تاروز قیامت، به عزا نشانید و اشک چشمان آنها را جاری ساخت.

قساوت قلب و سنگدلی او به جائی رسید که پس از شهادت جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اینکه کراراً شنیده بودند درباره او می فرمود: حسین مَنّی و أنا من حسین

لحمه من لحمی و دمه من دمی حسین از من و من از حسینم گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است.

دستور داد اعلام کنند تا بر بدنهای آن شهدای ممتاز جهان بشریت مخصوصاً جوانان هاشمی، اسب بدوانند و پاره پاره نمایند و کردند و دل شیعیانش را تاابد جریحه دار نموده و آتش زدند. **ألا لعنه الله علی القوم الظالمین.**

مجلس ۷ توکل بر خدا

هرکسی در طول زندگی، سعی دارد برای خود، یک تکیه گاه و نقطه اتکاء داشته باشد، تا با دل گرمی آن، به زندگی خود ادامه دهد و پایش نلرزد، و درمورد تکیه گاه هم هرچه قوی تر و محکم تر باشد، به همان اندازه، فکر و خیال آدمی، راحت تر و آرامشش بیشتر می شود.

مثلاً یکی در صدد پیدا کردن شغل ثابت و پر درآمد و دیگری در طلب علم و دانش، در رشته های مختلف است و آن یکی در پی شغل دولتی و استخدام است و. و همه این تلاش ها صرفاً به این خاطر است که در زندگی، نیازمند مرد و نامرد نشود مخصوصاً در زمان از کار افتادگی و عائله مند شدن.

حال ببینیم کدام تکیه گاه، برای جای جای زندگیمان، آرام بخش و بی دغدغه است.

آن چه که از آیات و اخبار و سفارش بزرگان و تجربه دیدگان، به دست می آید، علاوه بر این که باید برای تأمین نیازهای زندگی، تلاش و سعی و کوشش داشته باشیم، همیشه به خدا توکل کرده و او را پشت و پناه خود قرار دهیم.

توکل به معنای متکی بودن و پناه بردن به خداست، کسی که در دوران زندگی

خود به خدا متکی شود و به او پناهنده شود و از او یاری بخواهد، خداوند به او کفایت می کند و به او یاری می رساند و رها نمی سازد، به آیات و روایات که ذکر می کنم، دقت نمائید تا برنامه زندگی خود را، روی آن بنا نمائیم.

۱- ... فَأِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (آل عمران ۱۵۹) إِنَّ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ آل عمران: ۱۶۰ اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد! و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟! و مؤمنان، تنها بر خداوند باید توکل کنند!

۲- وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا طلاق: ۳ هر کس به خدا توکل نماید، پس او برایش کافی است و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد؛ و هر کس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می کند؛ خداوند فرمان خود را به انجام می رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است!

۳- لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۳) زمر: ۶۳ کلیدهای آسمانها و زمین از آن اوست؛ و کسانی که به آیات خداوند کافر شدند زیانکارانند.

دقت در این آیات به ما می آموزد که کلیدهای زمین و آسمان در دست قدرت اوست و هر کس به او تکیه کند، مغبون نمی شود بلکه، همیشه برنده است، زیرا صراحتاً قول داده است که اوست کفایت کننده و اوست روزی دهنده.

پس باید در هر حال و هر جا و هر لحظه از او یاری بخواهیم و از او کمک

بگیریم (۱)

خدا رزق و خرج زندگی متوکلین را تأمین می کند

قال رسول الله عليه السلام صلى الله عليه و آله و سلم:

مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ كَفَاهُ مَوْلَاهُ وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ؛

هر کس به خدا توکل کند، خداوند هزینه او را کفایت می کند و از جایی که گمان نمی برد به او روزی می دهد. (۲)

۱- به ترجمه برخی از آیات مربوط به توکل، توجه فرمائید. ۴- الله است و معبودی جز او نیست پس مؤمنان باید تنها بر الله توکل کنند. سوره التَّغَابُن / آیه ۱۳ ۵- هیچکس فرمانروای عالم جز خدا نیست من بر او توکل می کنم و باید صاحبان مقام توکل هم بر او اعتماد کنند. سوره یوسف / آیه ۶۷. ۶- آنچه نزد الله است برای کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکل می کنند، بهتر و پایدارتر است. سوره شوری / آیه ۳۶. ۷- بگو او (الله) پروردگار من است و معبودی جز او نیست، بر او توکل نمودم، توبه و بازگشت من به سوی اوست. سوره الرِّعْد / آیه ۳۰. ۸- مؤمنان کسانی هستند که چون یاد الله به میان آید دلهایشان ترسان شود و چون آیاتش بر آنان تلاوت شود، ایمانشان فزونی یابد و بر پروردگار خویش توکل می کنند. سوره الانفال / آیه ۲. ۹- بر الله توکل کن، کافی است که الله کارسازی فرماید. سوره الاحزاب / آیه ۳. ۱۰- موفقیت من جز به (یاری) الله نیست، براو توکل کرده ام و به او روی آورده ام. سوره هود / آیه ۸۸. ۱۱- نیکو پاداشی است پاداش عمل کنندگان، آنان که بردباری نموده و بر پروردگارشان توکل نموده اند. سوره العنکبوت / آیات ۵۸ و ۵۹.

۲- کنز العمال، ج ۳، ص ۱۰۳، ح ۵۶۹۳. قال الصادق عليه السلام: إِنَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ يَجُولَانِ فَإِذَا ظَفِرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَنَا؛ بی نیازی و عزت به هر طرف می گردند و چون به جایگاه توکل دست یافتند در آنجا قرار می گیرند. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۵، ح ۳. قال الباقر عليه السلام: مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ لَا يَغْلِبُ وَمَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ لَا يَهْزَمُ؛ هر کس به خدا توکل کند، مغلوب نشود و هر کس به خدا توسل جوید، شکست نخورد. جامع الأخبار، ص ۳۲۲. قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: التَّوَكُّلُ بَعْدَ الْكَيْسِ مَوْعِظَةٌ؛ توکل کردن (به خدا) بعد از به کار بردن عقل، خود موعظه است. کنز العمال، ج ۳، ص ۱۰۳، ح ۵۶۹۶. قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: الطَّيْرَةُ شِرْكٌ وَمَا مِنْهَا إِلَّا (و يطير) وَلَكِنَّ اللَّهَ يُدْهِبُهُ بِالتَّوَكُّلِ؛ فال بد زدن شرک است و هیچ کس از ما نیست مگر این که به نحوی دستخوش فال بد زدن می شود، اما خداوند با توکل به او آن را از بین می برد. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۷۰، ح ۳۵۳۸ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرِزْقَهُ لَا يَزْرَعُونَ قَالَ: مَا أَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ الْمُتَوَكِّلُونَ، قَالَ: لَا، بَلْ أَنْتُمْ الْمُتَكِلُونَ؛ رسول اکرم صلى الله عليه و آله و سلم گروهی را که کشت و کار نمی کردند، دیدند و فرمودند: شما چه کاره اید؟ عرض کردند ما توکل کنندگانیم. فرمودند: نه، شما سر بارید (یعنی خرجتان بر دیگریست که خدا باشد). مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۱۷، ح ۱۲۷۸۹.

یکی از بزرگان فرمود: من به مقام توکل رسیدم به سبب زنی در سفرمکه که در جلوی حاجی ها با سرعت زیاد راه می رفت و من خیال کردم او توشه راه و مرکب ندارد: نزدیک او رفته و از جیب بیست درهم بیرون آوردم و به او گفتم: این را بگیر و برای خودت مرکبی کرایه نما، آن زن نگاهی کرد و نگرفت و دستهایش را به آسمان بلند کرد و دستهایش پر از زر گردید و بمن گفت: ای شیخ تو از جیب در می آوری و من از هوا، برو پی کارت من محتاج نیستم پس این آیه را تلاوت نمود «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» و گفت: رزق و توشه من برخداست و از مخلوقات ابداً چیزی نخواسته ام؛

به خود گفتم من این کرامات از مردان شنیده بودم و حالا از زنها دیدم، به او گفتم ترا به خدا قسمت می دهم به من بگو باچه وسیله ای به این مقام رسیده ای؟!، گفت با توکل (به خدا) از این ماجرا من به مقام توکل رسیدم و باقی عمرم را راحت شدم. (۱)

(حضرت) دانیال پیغمبر (علیه السلام) در زمان (شاه) ستم پیشه و طغیانگر بود، و در تفسیر است در دست بخت نصر نود سال اسیر بود، وقتی فضل او را دید و دانست که بنی اسرائیل فرج او را منتظرند، او را گرفت و به چاه وسیعی انداخت و چند حیوان درنده از جمله شیر ماده ای هم انداخت که او را پاره پاره کنند، ولی هیچکدام

از آن درنده ها به او نزدیک نشد! و شیر خاک می خورد و پستانش پر از شیر می شد و به او می خوراند؛

پس خداوند به پیغمبری در بیت المقدس وحی نمود، بنده من دانیال در چاه است برایم طعام ببر، عرض کرد خدایا دانیال کجاست؟ فرمود: از قریه بیرون می روی و گرگی جلویت می آید پشت سرش برو تورا راهنمایی می کند، گرگ او را به سر چاه رساند و دانیال را صدا زد، دانیال از ته چاه جواب داد، لیک صدای غریبی را می شنوم، گفت خداوند به تو سلام می رساند و این طعام و نوشیدنی را برایت فرستاده است، پس آب و غذا را به چاه انداخت و دانیال گفت: الحمد لله الذی لاینسی من ذکره ولا یخیب من دعاه و من توکل علی الله، کفاه، الحمد لله الذی لاینسانی حین یقطع منی الحیل. (۱) ستایش خدائی را که، هر کس او را یاد آورد، فراموش نمی کند و هر کس او را دعا کند، محرومش نمی سازد و هر کس به او توکل کند، برایش کفایت نماید، حمد خدائی را که مرا فراموش نکرد زمانی که راههای چاره جوئی برایم قطع گردید (و بسته شد).

بعضی از اصحاب گوید: با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یکی از کوه های مدینه بیرون رفتیم، با اشاره دست مرا خواست، نزدیکش رفتم پرنده نابینائی را دیدم در شاخه درخت نوک منقارش را بهم می زد، فرمود: می دانی چه می گوید؟، گفتم: نه فرمود:

می گوید: خدایا تو عادلی که ظلم نمی کنی چشمانم را از من گرفتی، گرسنه ام مراسیر کن، ناگهان ملخی به داخل دهانش پرید و او شروع به خوردن نمود و دوباره منقار بهم زد، فرمود: می دانی چه می گوید؟ گفتم نه، فرمود: میگوید، من توکل علی الله کفاه و من ذکره لاینسأه هر کس به خدا توکل کند برایش کفایت می نماید و هر کس او را به یاد آورد فراموشش نکند. (۲)

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۵۴-۵۳ تلفیق و تنظیم چند روایت به صورت بالا.

۲- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۵۳.

از آیت الله بهاء‌الدینی نقل می‌کنند فرمود: آیت الله شیخ عبدالکریم حائری به قم که آمد به محضر بزرگان علما کسی را فرستاد که ابلاغ نماید عبدالکریم در اختیار شماست) یعنی اگر امری یا نیازی داشتید در خدمت‌م،! از جمله به محضر آیت الله حجت کوه کمری فرستاد ایشان در جواب فرمودند: (البته ما نیاز بیشتری به کریم داریم ولی به عبدالکریم، نه، با وجود کریم به عبدالکریم نیازی نداریم). (۱)

توکل مراتبی دارد.

قال الكاظم عليه السلام: لَمَّا سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: (وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ): التَّوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ دَرَجَاتٌ، مِنْهَا أَنْ تَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا فَمَا فَعَلَ بِكَ كُنْتَ عَنْهُ رَاضِيًا تَعْلَمُ أَنَّهَا لَيْلُوكَ خَيْرًا وَفَضْلًا وَتَعْلَمُ أَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكَ لَهُ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِتَفْوِيزِ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَثِقْ بِهِ فِيهَا وَفِي غَيْرِهَا؛ در پاسخ به سؤال از آیه «و هر کس به خدا توکل کند او برای وی بس است» توکل کردن بر خدا درجاتی دارد: یکی از آنها این است که در تمام کارهایت به خدا توکل کنی و هر چه با تو کرد از او خشنود باشی و بدانی که او نسبت به تو از هیچ خیر و تفضلی کوتاه‌تری نمی‌کند و بدانی که در این باره حکم، حکم اوست، پس با واگذاری کارهایت به خدا بر او توکل کن و در آن کارها و دیگر کارها به او اعتماد داشته باش. (۲)

امام رضا علیه السلام:

ما حَدُّ التَّوَكُّلِ؟ فَقَالَ لِي: انْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا؛

حد توکل چیست؟ حضرت فرمودند: اینکه با وجود خدا از هیچ کس نترسی (۳)

۱- آقای فرحزاد در سخنرانی سحر ۲۵ ماه رمضان المبارک سال ۱۳۸۵ شمسی.

۲- کافی، ج ۲، ص ۶۵، ح ۵.

۳- جهاد النفس، ح ۲۹۲.

نتیجه پناه بردن بغير خدا.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَا مِنْ مَخْلُوقٍ يَعْصِمُ دُونِي إِلَّا قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ وَأَسْبَابَ الْأَرْضِ مِنْ دُونِهِ فَإِنْ سَأَلَنِي لَمْ أُعْطِهِ وَإِنْ دَعَانِي لَمْ أُجِبْهُ؛

خداوند عزوجل می فرماید: هیچ مخلوقی نیست که به غیر من پناه ببرد، مگر این که دستش را از اسباب و ریسمان های آسمانها و زمین کوتاه کنم، پس اگر از من بخواهد عطایش نکنم و اگر مرا بخواند جوابش ندهم. (۱)

امام علی علیه السلام:

التَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَحِرْزٌ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ؛

توکل بر خداوند، مایه نجات از هر بدی و محفوظ بودن از هر دشمنی است. (۲)

امام علی علیه السلام:

مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصُّعَابُ وَتَسَهَّلَتْ عَلَيْهِ الْأَسْبَابُ؛

هر کس به خدا توکل کند، دشواری ها برای او آسان می شود و اسباب برایش فراهم می گردد. (۳)

قال الكاظم عليه السلام:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛

هر که می خواهد که قویترین مردم باشد بر خدا توکل نماید. (۴)

۱- امالی طوسی، ص ۵۸۵، ح ۱۲۱۰.

۲- بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۷۹، ح ۵۶.

۳- غرر الحکم، ج ۵، ص ۴۲۵، ح ۹۰۲۸.

۴- بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۴۳. امام جواد علیه السلام: الثَّقَّةُ بِاللَّهِ تَمَنَّ لِكُلِّ غَالٍ وَ سَلَّمَ إِلَى كُلِّ عَالٍ؛ اعتماد به خدا بهای هر چیز گرانبها است و نردبانی به سوی هر بلندایی. بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۴. امام جواد علیه السلام: ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ لَمْ يَنْدَمْ: تَرَكَ الْعَجَلَةَ، وَ الْمَشُورَةَ، وَ التَّوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ عِنْدَ الْعَزْمِ؛ سه چیز است که هر کس آن را مراعات کند، پشیمان نگردد: ۱- اجتناب از عجله، ۲- مشورت کردن، ۳- و توکل بر خدا در هنگام تصمیم گیری. مسند الامام الجواد، ص ۲۴۷. امام علی علیه السلام: مَنْ

تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصَّعَابُ وَتَسَّيْهَلَتْ عَلَيْهِ الْأَسْبَابُ هر که بر خدا توکل کند دشواریها برایش آسان شده و اسباب برایش
فراهم گردد. غررالحکم ح ۳۸۸۸ ص ۱۹۷

توکل کنندگان در قرآن

البته برای نمونه چند توکل کنندگان بر خدا را از انبیاء علیهم السلام از خود قرآن کریم، با آوردن کمی از سرگذشت آنها، بیان می‌کنم.

۱- حضرت نوح (علیه السلام) از توکل کنندگان بر خدا در قرآن

هنگامی که نوح (علیه السلام) در برابر دشمنان نیرومند و لجوج و متعصب قرار گرفت، با اعتماد و توکل بر خداوند، در برابر همه آنان مقاومت کرد، هر قدر آنان به اذیت و آزار این پیامبر خدا پرداختند، حضرت نوح (علیه السلام) دست از دعوت آنان به توحید و یکتا پرستی و ارشاد و راهنمای برداشت، قرآن کریم در این زمینه به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین می‌گوید:

سرگذشت نوح (علیه السلام) را برای آن‌ها (مسلمانان نخستین که در چنگال دشمنان زورمند گرفتار بودند) بخوان، در آن هنگام که به قوم خود گفت: ای قوم من! هرگاه موقعیت من و یادآوری‌هایم نسبت به آیات الهی بر شما سنگین (و غیرقابل تحمل) است (هر کاری که از دستتان ساخته است بکنید، من ترس ندارم) من بر خدا توکل کرده‌ام (۱).

راستی این چه عاملی بود که نوح (علیه السلام) را با مؤمنان اندکی که اطراف او بودند، در برابر دشمنان قدرتمند و سرسخت، شجاعت و شهامت می‌بخشید، که این چنین ایستادگی کردند و قدرت آنان را به باد مسخره گرفتند، و بی‌اعتنای خویش را به نقشه‌ها و افکار و بت‌های آن‌ها نشان دادند، و به این وسیله ضربه‌ای محکم روانی بر آنان وارد ساختند. آری این عامل چیزی جز ایمان به خدا و توکل بر ذات

پاک او نبود،

علامه طباطبایی در المیزان می گوید: نوح چنان در توکلش قرص و محکم بود که در مقابل قومش می گفت: من درقبال تهدیدی که از ناحیه سینه های دردمند و روحیه های تنگ شما متوجه من است، بر خدا توکل کرده ام و کارم را به او ارجاع داده و او را وکیل خود ساخته ام تا در شئون من تصرف کند و خود را گرفتار تدبیر و نقشه کشی نکرده ام (۱).

این نکته کمال توکل و اتکال نوح را بر خدا بیان می کند، به گونه که از خودش اصلاً نقشه و طرحی نداشته و تمام کارهایش را به خدا واگذار کرده باشد. این همان بالاترین مرتبه توکل است.

۲- حضرت هود (علیه السلام) از توکل کنندگان در قرآن:

حضرت هود (علیه السلام) که بعد از دوران حضرت نوح علیه السلام می زیسته است، از سوی قوم بت پرستش تهدید به مرگ می شود، با صراحت تمام از خدایان دروغین و معبود های ساختگی آنان بیزار می جسته، و در مقابل آنان مقاومت کرده و توکل و اتکایش را به خدا به نمایش می گذارد، قرآن کریم در حکایت از هود چنین می فرماید:

گفت: من خدا را به شهادت می طلبم، شما نیز گواه باشید که من بیزارم از آنچه شریک (خدا) قرار می دهید از آن چه غیر او (را می پرستید)! حال که چنین است، همگی برای من نقشه بکشید؛ و مرا مهلت ندهید! (اما بدانید کاری از دست شما ساخته نیست چرا که) من، به الله که پروردگار من و شماست، توکل کرده ام (۲).

هود با گفتن: *إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ ... عِلْتُ عَدَمَ خَوْفٍ وَتَرَسَ خَوْدٍ رَأَى مَشْرِكِينَ وَخَدَائِيانَ آن ها بیان می کند، و می گوید من امر حفظ خودم و خدلان (و نابودی و شکست) شما را به خدا واگذار کرده ام، و اعتماد و توکلم بر او می باشد؛ زیرا فقط*

۱- ترجمه المیزان، ج ۱۰، ص ۱۵۰.

۲- هود/ ۵۴-۵۶.

پروردگار مالک امر من و امور شماست (۱).

آری از آن جای که بالاترین مقامات برای بنده مقام توکل است، و پس از آن که می داند (لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا) است و تمام امور تحت مشیت الهی انجام می گیرد و هر چه او بخواهد همان تحقق پیدا می کند، باید خودی خود را کنار گذاشته، و تمام امور را به خدا وا گذار کند.

زجاج می گوید: این از بزرگ ترین معجزه های پیامبران خداست، که خود به تنهایی در برابر جامعه های گمراه و بیداد پیشه خود، که همگی برضد آنان به ستم و تجاوز رفتار می کردند، دلیرانه می ایستادند و آنان را اینگونه و با این بیانات منطقی و قهرمانانه به مبارزه می طلبیدند و بسان (حضرت) هود بی هیچ ترس و دلهره ای از شرارت تجاوزکاران، می گفتند: آن چه از دست شما و خدایانتان ساخته است انجام دهید! و شگفت این جا است که آنان هم نتوانستند به او زیان و آسیبی برسانند.

۳- حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) از توکل کنندگان بر خدا در قرآن:

از آن جایی که این پیامبر بزرگ الهی و قهرمان توحید، زندگی اش سر تا سر درس عبودیت و بندگی خدا، تسلیم در برابر دستورات الهی، جهاد فی سبیل الله و مبارزه با شرک و بت پرستی بود، و امت اسلامی از برکت دعای او و مفتخر به نام گذاری او می باشد (۲)، قرآن مجید او و پیروانش را به عنوان الگو و سرمشق معرفی کرده (۳) و گوشه ی از مبارزه ی او با شرک و بت پرستی و بیزاری جستن او از مشرکین را بیان

۱- رشید رضا، محمد، تفسیر المنار، بیروت، دارالمعرفه، ج ۱۲، ص ۱۷۰.

۲- تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۸.

۳- لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ برای شما در زندگی آن ها (ابراهیم) (علیه السلام) و پیروان او) اسوه حسنه [و سرمشق نیکویی] بود، برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند؛ و هر کس سرپیچی کند به خویشتن ضرر زده است، زیرا خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است. ممتحنه / ۶.

می کند، و در مورد توکل و اتکایش بر خدای سبحان چنین می فرماید: ... رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۱)، بار الها، ما بر تو توکل کردیم و رو به درگاه تو آوردیم و بازگشت تمام خلق به سوی توست.

توکل ابراهیم (علیه السلام) در بین آتش نمرودیان:

در آن هنگام که بت پرستان لجوج و متعصب و خشمگین، او را به خاطر در هم شکستن بت های شان به محاکمه کشیده بودند، و ابراهیم (علیه السلام) در یک قدمی مرگ قرار داشت، و شعله های آتش از هر طرف زبانه می زد، و چنان دریای عظیم از آتش به وجود آورده بودند و به اندازه شعله اش عظیم بود که پرندگان قادر نبودند از آن منطقه بگذرند (۲) با این حال ابراهیم (علیه السلام) بت شکن معبود هایشان را به سخریه می کشید و با دلایل محکم، منطق خرافی آن ها را در زمینه بت پرستی در هم می کوبید، و ایمان و توکلش به خدای یگانه را به نمایش می گذاشت. در همین مورد در تفسیر علی بن ابراهیم (علیه السلام) می خوانیم: هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) را در منجنیق گذاشتند، عمویش آزر آمد و یک سیلی محکم به صورت او زد و گفت: از مذهب توحیدت بازگرد! (ابراهیم (علیه السلام) اعتنائی به او نکرد) در این هنگام خداوند فرشتگان را به آسمان دنیا فرستاد تا نظاره گر این صحنه باشند، همه موجودات از خداوند تقاضای نجات ابراهیم (علیه السلام) را کردند، از جمله زمین گفت: پروردگارا! بر پشت من بنده موحدی جز او نیست و هم اکنون در آتش فرو می رود، خطاب آمد اگر او مرا بخواند مشکلمش را حل می کنم، جبرئیل (علیه السلام) در منجنیق به سراغ او آمد و گفت: ای ابراهیم (علیه السلام) به من حاجتی داری تا انجام دهم؟ ابراهیم (علیه السلام) گفت: به تو نه! اما به پروردگار عالم آری! در این جا بود که جبرئیل انگشتی به او داد که این جمله ها (که در واقع دستور نجات بود) بر روی آن نوشته شده بود: لا اله الا الله محمد رسول الله، ألجأت ظهري الى الله، أسندت امری الى الله، وفوضت امری الى الله!

۱- ممتحنه، آیه ۴.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۴۵.

(در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: در این هنگام ابراهیم (علیه السلام) با خدا چنین راز و نیاز کرد: یا احد یا احد یا صمد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد تو کلت علی الله (۱) این جمله ها که مفهوم واقعیش همان توکل همه جانبه بر خدا بود، کار خود را کرد،

و هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) در میان آتش پرتاب شد به تعبیر روایت: اوحی الله الی النار کونی به ردا، فاضطربت اسنان ابراهیم (علیه السلام) من البرد حتی قال: و سلاما علی ابراهیم (علیه السلام) در این هنگام خداوند به آتش وحی فرستاد که سرد شو! آتش آن چنان سرد شد که دندان های ابراهیم (علیه السلام) به هم می خورد، سپس خطاب آمد و سلاما علی ابراهیم (علیه السلام) سرد و سالم باش برای ابراهیم (علیه السلام) (در این هنگام آتش به محیطی آرام بخش مبدل گشت) و جبرئیل در کنار ابراهیم (علیه السلام) قرار گرفت و با او به گفتگو نشست. نمرود از فراز جایگاه خود چنین گفت: من اتخذها فلیتخذ مثل اله ابراهیم علیه السلام اگر کسی می خواهد معبودی برای خود برگزیند همانند معبود ابراهیم (علیه السلام) را انتخاب نماید (۲)

توکل ابراهیم (علیه السلام) در سرزمین مکه:

و هم چنین این ماجراها انسان را به یاد گوشه ای دیگر از سرگذشت ابراهیم (علیه السلام) و توکل او بر خدا در یکی از مشکل ترین ساعات زندگانش می اندازد، و آن جریان آوردن حضرت ابراهیم علیه السلام فرزند دلبدش اسماعیل (علیه السلام) و مادرش هاجر را، طبق فرمان خداوند، به سرزمین مکه که در آن روزی که سرزمین خشک و خاموش و فاقد همه چیز بود، که در آن سرزمین لم یزرع آن ها را گذاشت، و با آن ها خدا حافظی کرد و رفت، در این لحظه های سخت و دشوار قرآن کریم اطاعت ابراهیم (علیه السلام) خلیل از فرمان الهی و توکلش بر خدا را چنین بیان می کند:

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۴۶.

۲- اخلاق در قرآن، ج ۲، ص، به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم (ع)، ج ۲، ص ۷۳ و ۷۴ باتلخیص.

پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه ای که حرم توست، (با فرمان تو و با توکل بر تو) ساکن ساختم تا نماز را بر پا دارند؛ تو دل های گروهی از مردم را متوجه آن ها ساز؛ و از ثمرات به آن ها روزی ده؛ شاید آنان شکر تو را به جای آورند. (۱)

آیا اگر ایمانی هم چون کوه، و دلی هم چون دریا، و توکلی در سطح بسیار بالا نباشد، ممکن است انسان همسر و فرزند دلبنده شیر خواره اش را، در سرزمینی خشک و سوزان و بی آب و علف فقط برای امتثال فرمان خدا رها کند، و از آن جا به وطن خویش باز گردد؟! تنها در پرتو توکل به خدا و امید و یقین داشتن به او است که انسان می تواند دست به چنین اقدامی تاریخی و اعجاب برانگیز، بزند. و به راستی که به تعبیر قرآن کریم در ابراهیم (علیه السلام) خلیل اسوه و الگو است برای موحدان و مسلمانان، در زمینه های مختلف از توحید و یکتا پرستی گرفته تا مبارزه با شرک و بت پرستی و از تسلیم در برابر دستورات خدا گرفته تا رسیدن به اوج قله ی رفیع توکل و یقین.

۴- حضرت شعیب علیه السلام از توکل کنندگان بر خدا در قرآن:

قوم حضرت شعیب، که مردم را از پذیرفتن دعوت شعیب باز می داشتند، و همواره سعی می کردند راه خدا را که همان دین فطرت است کج و ناهموار طلب کنند و پیمایند، شعیب علیه السلام آنها را به یاد نعمت های خداوند انداخته و توصیه می کرد که از تاریخ امم گذشته و سرانجام مفسدین ایشان عبرت گیرند. او در انجام وظیفه خود که ارشاد و راهنمایی قومش بود، نهایت سعی و تلاش خویش را به کاربرد، ولی قومش استکبار ورزیده، نه تنها به دستورات او گردن ننهاده و زیر بار حق نرفتند، بلکه شعیب و پیروان او را با تأکید و اخراج، تهدید کردند و گفتند: باید از دین توحید دست بردارید و گرنه از شهر و دیارتان اخراج خواهیم کرد. حضرت

شعیب با کمال شجاعت و شهامت و با اتکال به خدا، در برابر تمام این تهدیدات و استکبار ورزیدن های قومش، با کمال استقامت و پایداری می ایستد، و برای این که به آن ها بفهماند که از این تهدیدات شما ترس و هراسی ندارم و هرگز دست از دعوت به توحید و یکتاپرستی بر نمی دارم می گوید: ... وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا... (۱)، پروردگار ما بر همه چیز کاملاً آگاه است، ما بر خدا توکل کردیم. چون خداوند کسی را که بر او اعتماد و توکل می کند از شر هر چیزی حفظ می کند (۲۳)، و شر اشرار و توطئه گران را دفع نموده، و شخص متوکل را در نیل به اهدافش یاری خواهد کرد.

با توکل بر خدا در برابر آن تهدیدات مقاومت کرد و دست از دعوت به توحید و یکتاپرستی بر نداشت. راستی شگفت آور است که انسانی تک و تنها یا با یارانی بسیار اندک، در برابر گروهی عظیم و متعصب و زورمند، این گونه بایستد، و این چنین تهدید های آن ها را به باد سخریه بگیرد، آری این گونه قدرت روحی و شجاعت و شهامت بر خاسته و نشأت گرفته از ایمان و توکل بر خداست.

۵- یعقوب (علیه السلام) از توکل کنندگان بر خدا در قرآن:

در جریان یعقوب علیه السلام و پسرانش نیز چیزی که بیش از همه بر جستگی پیدا کرده توکل و اعتماد به خداست، زیرا در تاریخ می بینیم که پسران حضرت یعقوب از پدر در خواست می کنند که برادرشان بنیامین را همراهشان به سرزمین کنعان بفرستد، در مرحله اول حضرت یعقوب علیه السلام با این درخواست مخالفت می کند، ولی بعد از گرفتن عهد و پیمان خدایی از فرزندانش، راضی می شود که فرزند دلبندهش بنیامین را همراه برادرانش که سابقه بسیار سوئی هم در مورد یوسف داشتند، بفرستد، در این موقعیت حساس و دشوار که می خواهد اجازه دهد که فرزندانش، بنیامین را

همراه خودشان به سرزمین کنعان ببرند (سرزمینی علاوه بر این که، یک کشور بیگانه است، برای رسیدن به آن جا، باید راه دور و درازی را بپیمایند) اتکا و اعتمادش به خداست نه به فرزندانش؛ لذا بر خدا توکل کرده و چنان که قرآن حکایت می کند فرمود: ... اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۱) خدا بر آن چه ما می گوییم وکیل باشد. یعنی توکلم و اعتماد و امیدم به خداست که او حفظ فرماید، به من برگرداند.

اگر او حفظ نکند فرزندان من نمی توانند کاری از پیش ببرند.

در این جا می بینیم که یعقوب در عین حال که از فرزندانش و ثقه و عهد و پیمان گرفت، ولی تمام امید و اعتمادش به خداست، چنان که در آخر سخنانش این مطلب را آشکار کرد و توکلش را اظهار نمود. و هم چنین در وصیتی که درآیه بعدی آمده، نخست سفارش می کند از یک دروازه وارد مصر نشوند، بلکه از درهای متعدد وارد شوند، و آن گاه بر پروردگارش خدای متعال توکل کرده و تمام کسانی را که دارای روحیه توکل هستند نیز دستور به توکل بر خدا می دهد و می فرماید: ... عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ، (۲) بر او توکل کرده ام؛ و همه متوکلان باید بر او توکل کنند یعنی حتم و لازم است بر مردم و انسان های که دارای ایمان به خدا و روحیه توکل هستند، که آن ها نیز متوکل باشند و بر او توکل کنند، این سخن یعقوب اشاره دارد به این که شما ابناء من هم مطمئن به حفظ خود نباشید، بلکه توکلتان بر خدا باشد، که او شما را از هر گزندی و حسد و نظری حفظ فرماید (۲۸)

این توکل حضرت یعقوب بهترین درس و الگو است، که انسان نباید متکی به اسباب باشد، بلکه در عین حال که از اسباب استفاده می کند توکل و اعتمادش به خدا باشد.

۶- حضرت موسی (علیه السلام) از توکل کنندگان در قرآن:

یکی از کسانی که قرآن از او به عنوان متوکل یاد می کند، حضرت موسی (علیه السلام) و

۱- یوسف، آیه ۶۷.

۲- ۲۷- یوسف، آیه ۶۷.

هم چنین به دنبال او بنی اسرائیل می باشد، حضرت موسی در مبارزات بسیار سخت و پی گیری که با فرعون و فرعونیان داشت، با توکل به خدا نهایتاً به پیروزی رسید و بنی اسرائیل را از تحت استثمار و بردگی فرعون و فرعونیان نجات داد.

هنگامی که حضرت موسی مأموریت پیدا کرد، که فرعون و اطرافیانش را به توحید و یکتا پرستی دعوت کند، او نیز به سراغ فرعون رفته دعوت خویش را آغاز کرد، ولی فرعون و فرعونیان به خاطر کبر و خود برتر بینی که داشتند، از پذیرش دعوت حضرت موسی سر باز زدند، و از این که در برابر حق سر تسلیم فرود آورند، و دعوت پیامبر خدا را اجابت کنند، تکبر ورزیدند. در پی دعوت حضرت موسی به یکتا پرستی، تنها گروهی که به موسی ایمان آوردند، فرزندان از قوم او بودند. علامه طباطبایی در المیزان می گوید: عده ای از زیردستان بنی اسرائیل بودند که به حضرت موسی ایمان آوردند، نه سردمداران و اشراف و توانگران (۱).

موسی بن عمران علیه السلام برای این که آرامشی به آن ها ببخشد، و آن ها از وحشت رهائی یابند، دستور توکل بر خدا را به آنان داد، قرآن کریم در حکایت از حضرت موسی (علیه السلام) چنین می فرماید: وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ (۲)، ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده اید و تسلیم او هستید بر او توکل کنید. یعنی تنها در سایه توکل بر خداست، که می توانید با چنین حاکم نیرومند بی رحم و متکبر سرکش مبارزه کنید، و از شر او در امان بمانید.

بدیهی است که حضرت موسی (علیه السلام) در این امر یعنی توکل بر خدا پیشگام بود؛ زیرا: اولاً پیامبران الهی تا خودشان متصف به صفتی نباشد دیگران را به آن دعوت نمی کنند، و به هر چیزی که دیگران را به آن دعوت می کنند خودشان در اعلا مرتبه آن صفت قرار دارند، بنابراین حضرت موسی بالاترین مرتبه توکل را دارا بود. ثانياً اگر مقام توکل را نداشت آن هم بالاترین درجه آن را، چگونه ممکن بود یک مرد

۱- ترجمه المیزان، ج ۱۰، ص ۱۶۴.

۲- یونس، آیه ۸۴.

چوپان، با نداشتن هیچ گونه قدرت ظاهری، به جنگ یکی از ابرقدرت ها و بزرگ ترین قدرت های نظامی و سیاسی زمان خود برود؟!

۷- توکل بنی اسرائیل در قرآن:

به دنبال دعوت موسی (علیه السلام) پیروانش را به توکل بر خدا، آن ها نیز دعوت موسی را لبیک گفته و در پاسخ او توکلشان را بر خدا اظهار داشتند، قرآن در حکایت از آنان چنین می فرماید: فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱) ماتنها بر خدا توکل داریم (سپس رو به درگاه خدا آوردند و چنین دعا کردند): پروردگارا ما را مورد شکنجه این گروه ستمگر قرار نده.

آری حضرت موسی و بنی اسرائیل نیز نتیجه توکلشان را دیدند، و با کمال سلامتی و پیروزی از دست فرعون و فرعونیان نجات پیدا کرده، و از دریای نیل عبور نمودند، و خدای متعال دشمنان مؤمنین و پیروان راستین موسی را، طبق وعده ای که داده بود نابود کرد و بدست دریای نیل سپرده به دیار عدم فرستاد.

۸- مؤمن آل فرعون از متوکلین بر خدا در قرآن:

یکی دیگر از کسانی که قرآن او را از متوکلین و واگذارندگان کارش به خدا معرفی می کند، مؤمن آل فرعون است.

مؤمن آل فرعون که بود؟. از آیات قرآن همین قدر استفاده می شود که او مردی بود از فرعونیان که به موسی (علیه السلام) ایمان آورده بود اما ایمان خود را مکتوم و مخفی می داشت، ولی در دل به موسی عشق می ورزید و به او علاقه داشت و خود را موظف به دفاع از او می دید. و در لحظات حساس به یاری موسی شتافت و او را از یک توطئه خطرناک قتل رهای بخشید (۲). بعضی از مفسرین می گویند: مؤمن آل فرعون از اول عمر ایمان کامل داشت، و گفته اند نامش حزقیل بود (و یکی از

۱- یونس: ۸۶.

۲- تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۸۷.

پیامبران بوده) و از زمان نوح (علیه السلام) بوده و ششصد سال کتمان ایمان می کرد تا موقعی که حضرت موسی مبعوث شد و در کنار او با قوت قلب و جرئت، ایمان خویش را اظهار داشت (۱) گفتار او را با فرعون قرآن در سوره مؤمن (غافر) از آیه ۲۸ تا آیه ۴۵ همین سوره بیان می کند. مؤمن آل فرعون با نصایح و گفتار خیر خواهانه و دوستانه، و گاه با ترساندن از عذاب الهی و یاد آوری سرنوشت اقوام نوح و عاد و ثمود، می خواست فرعون و اطرافیانش را از قتل موسی منصرف ساخته، و آن ها را به ایمان آوردن به موسی متقاعد نماید، ولی وقتی دید که گفتار او به فرعون و اطرافیانش تأثیر ندارد، ایمانش را اظهار داشت، و گفتنی ها را بیان کرد و خطاب به قومش چنین گفت: فَسَيَتَذَكَّرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۲) به زودی آن چه را من امروز به شما می گویم، به خاطر خواهید آورد و هنگامی، که آتش خشم و غضب الهی دامانتان را در این جهان و آن جهان می گیرد، به صدق گفتاری من پی می برید، و من تمام کار های خود را به خداوند یگانه و یکتا، واگذار می کنم که او نسبت به بندگانش بینا است.

مؤمن آل فرعون در آخرین گفتارش این مطلب را روشن ساخت، که من با توکل و واگذاری کارهای خود به خدا، قدم به این میدان نهاده ام، و به قدرت نا محدود او تمسک بسته و تکیه کرده ام، که قدرت فرعون و اطرافیانش در برابر آن هیچ است.

۹- توکل پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بر خدا در قرآن:

قرآن مجید در سوره شوری، بعد از آنکه بحث ولایت خدای سبحان را مطرح می کند، از قول پیامبرش نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) توکل او را بر خداوند چنین بیان می کند: ... ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ، (۳)

همان خدا (ی آفریننده عالم و آدم) پروردگار من است، که بر او توکل کرده و به

۱- تفسیر اطیب البیان، ج ۱۱، ص ۳۷۱.

۲- مؤمن، آیه ۴۴.

۳- شورا، آیه ۱۰.

در گاه او به تضرع باز می گردم.

آری اثر یکتاپرستی و ولی نگرفتن غیر خدا، یکی این است که بر او توکل کند، و همواره به او رجوع نماید، و تحت ولایت او قرار گیرد.

به راستی، توکل بر خدای سبحان از چنان ارزش و نقشی برخوردار است، که در زندگی اکثر پیامبران در قرآن می بینیم، که در برابر هجمه های مشرکین و کفار، و دشمنان عدالت و دیانت متوسل و متمسک به توکل بر خدای شده اند. در مورد پیامبر گرامی اسلام که بیشترین اذیت و آزار را از ناحیه کفار و مشرکین متحمل شد، نیز می بینیم که از طرف خداوند متعال مأمور به توکل بر او می شود،

۱۰- مؤمنان از توکل کنندگان بر خدا در قرآن:

در آیات متعدد قرآن کریم یکی از صفات پسندیده و قابل تمجید، مؤمنان توکلشان بر خدا بیان شده است، و از صفات نیک و قابل ستایش آن ها محسوب گردیده، (۱) و در پرتو این نیروی عظیم به مقامات بس ارجمند نایل آمدند، و در سایه همین توکل بر خدا، به مقابله با دشمن برخواسته و نقشه های توطئه گران و دشمنان را نقش بر آب ساخته و از نعمت و اجر و پاداشی الهی برخوردار شدند و مورد فضل و رحمت خداوند قرار گرفتند، آیه ۱۷۱-۱۷۳ آل عمران مؤید این گفتار است. مؤمنان که در کنار حضرت ابراهیم (علیه السلام) قرار داشتند و به او ایمان آورده بودند، با توکل برخداتوانستند، در برابر بزرگ ترین ستمگر عصرشان نمود که ادعای خدایی می کرد، در کنار ابراهیم (علیه السلام) خلیل به مبارزه برخیزند، و چنان در این راه جلو بروند و به مراتب بالای از ایمان و توکل و مبارزه ی با شرک و بت پرستی برسند، که قرآن کریم آنان را در کنار قهرمان توحید حضرت ابراهیم (علیه السلام) به عنوان اسوه و الگو معرفی نماید، چنان که می فرماید: قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي

إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ،^(۱) برای شما مؤمنان بسیار پسندیده و نیکوست که به ابراهیم (ع) و اصحابش اقتدا کنید که آن ها به قوم (مشرک) خود گفتند: ما از شما و بت های شما که به جای خدا می پرستید به کلی بیزاریم، ... بار الهی، ما بر تو توکل کردیم و رو به درگاه تو آوردیم و بازگشت تمام خلق به سوی توست.^(۲)

در واقعه کربلا- که درسهای فراوان اتکال به خدا و پناهنده شدن به او را، به بشریت داده است، شب عاشوراء در آن بحران روحی امام علیه السلام و یاراناش و مخدرات حرم و دودمانش، حدود هزار ودویست نفر، اطراف امام را گرفته بودند، اما حضرت که خطبه ای خواند و جریان فردارا بیان نمود و روشن کرد هر کس با او بماند، شهید خواهد شد و چون فقط به خدای توانا، متکی بود، چراغها را خاموش کرد و بیعت خود را از آنها برداشت، آن همه جمعیت به طوری پراکنده شدند در حدود چهل و چند نفر ماندند که سی نفر روز عاشوراء، از لشکر دشمن تک تک جدا شده و خود را به امام رسانیدند و جمعاً با طفل ششماهه و غیره شدند، هفتاد و دو نفر شهید.

این پراکنده شدن، بگونه ای دل مخدرات را لرزاند و به هراس انداخت، که صدیقه صفرا زینب کبرا علیها السلام خود را به امام رسانید و عرضه داشت برادر آیا این باقیماندهگان را امتحان کردی نکند این ها هم، دست برداشته و متفرق شوند؟!

فرمود: خواهرم نگران نباش من چند بار امتحان و تکلیف کردم، هیچ کدام این ها رفتنی نیستند.

باز علیا مخدره کسی را پیش حبیب بن مظاهر فرستاد و بی یآوری امام را به او گوشزد کرد، حبیب از نگرانی خانم ناراحت شده، اصحاب را جمع نمود و جریان را

۱- ممتحنه، آیه ۴.

۲- نویسنده: علی جمعه حیدری، منبع: سایت راسخون.

به اطلاع آنها رساند و گفت: برای این که آن خانم ها را از نگرانی در آوریم همگی به طرف خیمه های حرم آمده و باگریه، صدایشان را بلند کردند ای حرایم رسول الله ما

تا آخرین لحظه در خدمت امام مانده و جانمان را فدای او خواهیم کرد.

از این اطمینان دادن اصحاب، بانوان کمی آرام گرفتند ولی چه فایده فردا همه این یاران با وفا، عاشقانه به شهادت رسیدند و آنها هم به اسارت آن بیوفایان در آمدند.

مجلس ۸ غریقان نور اعظم خدا

صحبت ما در این مجلس، پیرامون یک روایت از عمرو بن ابي المقدم، از ابي عبد الله، از پدرش علیهما السلام رسول خدا صلی الله علیه آله خواهد بود که فرمود: أربع من کنّ فیہ کان فی نور الله الاعظم: من کانت عصمه أمره شهادة أن لا إله إلا الله وأنی رسول الله، ومن إذا أصابته مصیبه قال: إنا لله وإنا الیه راجعون، ومن إذا أصاب خیرا قال: الحمد لله رب العالمین، ومن إذا أصاب خطیئه قال: أستغفر الله و أتوب الیه. (۱) هر که چهار چیز داشته باشد، در نور اعظم خدا باشد، هر کس فرا گیرنده کارهایش، گفتن شهادتین باشد، و هر کس هر وقت مصیبت به او رخ دهد، انا لله و انا الیه راجعون گوید، و هر کس خیری به او رخ دهد ستایش خدا را بجا آورد و هر کس از او خطائی سر زد (فوراً) استغفار کند.

هر کدام از این مطالب چهارگانه، جامع و حاوی مطالب زیاد و دربرگیرنده، گفتنی های فراوان است.

۱- شهادتین «شهاده أن لا إله إلا الله وأنّ محمد رسول الله، از نظر فقهی، بیمه کننده جان و مال و امنیت دهنده زندگی و نگهدارنده، از هر گونه برخوردهای زشت و نامناسب اجتماعی و خلع سلاح کننده قضائی و قضاوت است و مشمول تمام مسائل اسلام و اسلامیت و. می باشد.

حتی اگر به ظاهر هم این کلمات را گفته باشد، باز این آثار ظاهری را خواهد داشت، مانند وحشی قاتل حمزه سیدالشهداء علیه السلام با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خون او را هدر کرده بود، مخفیانه آمد و در پشت سر حضرت شهادتین را گفت، حضرت از کشتن او صرف نظر کرد ولی دستور داد در مدینه نماند و در جلوی چشمان حضرت نچرخد!

و از نظر معنوی اگر واقعاً گفته و ایمان به آن داشته باشد، مورد نظر رحمت و مغفرت، پروردگار عالمیان و در نهایت رسیدن به مقامات عالیه و درجات متعالی، جنت رضوان خواهد بود.

این است یکی از معانی بودن در نورالله اعظم.

۲- دنیا و زندگی در آن، توأم با ناملایمات و پیشامدهای ناگوار می باشد، اگر بنا باشد در هر رخدادهای غم آور و مصیبت بار، صبر و شکیبائی را، از دست دهیم، دیگر زندگی معنا و مفهومی نخواهد داشت، بدینجهت است که به ما سفارش و توصیه شده است در هر حال و در هر مقال، توجه و یاد آوری معبود و آفریننده جهان و با کلمات «إنا لله وإنا إليه راجعون» اظهار عبودیت و بندگی بنمائیم، هم به خود یک نیروی روحی و روانی، بخشیده ایم و هم مشکلات زندگی برایمان، آسان می گردد، زیرا جملات «ما برای خدا و برگشت کننده به سوی اویم» یکی از کارها و گفتارهای مورد پسند، خداوندیست که انسان را از هلاکت و تباهی، نگه میدارد.

۳- مرسوم است اگر کسی در باره دیگری خدمتی کرده باشد، او متقابلاً سعی می کند روزی آن خدمت و نیکی را، بکند تا از شرمندگی او بیرون آید.

این یک نوع قدردانی و تشکر از صاحب آن خدمت کننده و تشویق اوست، اما

اگر این شخص بی تفاوت و بی اعتنا شود، معلوم است که این از صفات ممدوحه و پسندیده نیست و هیچ وقت آن نیکی کننده، در فکر خدمت دوباره نخواهد شد مگر این که شخصیت هائی مانند امیرمؤمنان علیه السلام پیدا شود و بفرماید: لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا مَا أَزْشَمَا بِأَدَاشِ وَ تَشْكُرْ نَمِي خَوَاهِيم.

پس انسانیت و اخلاق حسنه و همچنین قرآن کریم به ما دستور می دهد وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا اگر با تحیت و احترامی مواجه شدید شما هم متقابلاً با بهتر از آن یا مانند آن، ادای احترام کنید، یعنی این صفت انسانی و ایمانی را برای خودتان سرمشق قرار دهید.

در قرآن کریم از شکر گزاران و ستایش کنندگان، تعریف و تمجید نموده و با قاطعیت تمام، وعده ازدیاد نعمت و فراوانی، به آنان داده است «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» و در غیر این صورت «وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» و اگر کفران کنید عذاب من شدید است» فرموده.

پس کسی که در این موارد از خدا تشکر نماید و حمد خدا را بجا آورد، در کنف نور خدا خواهد بود.

۴- انسان معصوم نبوده و از مکر و فریب شیطان و نفس امّاره سوء در امان نیست، شب و روز در جنگ و جدال و در جهاد اکبر، دست و پنجه نرم می کند، در این مواقع نافرمانی ها، اگر از خدا طلب مغفرت و بخشش نماید، بنا به فرموده اش «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» و «إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ» و صدها وعده های عفو و بخشش، از او گذشت نموده و بدون شک خواهد بخشید.

پس این گروه های چهارگانه همیشه در پناه و غفران و در پایان در نورالله اعظم خواهند بود.

برای نمونه به سرگذشت یکی از مصداق کامل دارای این صفات دقت نمائید.

بلال حبشی

بلال بن ابی رباح حبشی، برده ای بی نام و نشان با چهره ای سیاه و بدنی

درد آلود از تازیانه اشرافیت زورمند بود. فرزند «رباح» و «حمامه» که به جرم یکتاپرستی و آزادی خواهی شکنجه مرگبار امیه بن خلف را تا عمق جان احساس می کرد و تنها با یاد و نام خدای مهربان «أحد»، شکیبایی و بردباری می نمود.

، برده ای سیاه از دیار حبشه بود که به مکه آورده شد و به بردگی امیه بن خلف در آمد. پس از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دین اسلام گروید و از پیشگامان اسلام و از صحابه پیامبر به شمار آمد.

امیه، مولای بلال، که از دشمنان سرسخت پیامبر خدا بود، روزها بلال را بر ریگ های داغ مکه می خواباند و با گذاشتن سنگ بزرگی بر سینه ی او، به او دستور می داد از آیین محمد صلی الله علیه و آله و سلم دست بردارد و لایت و عزی را بپرستد. بلال از دستور او سرپیچی می نمود و از آیین اسلام دست نمی کشید و در زیر سنگ نفشش بند می آمد و فقط می گفت: أحد. أحد حدای یکیست. یکیست.

پایداری بلال به گونه ای بود که ورقه بن نوفل مسیحی، زبان به تحسین وی گشود و گفت: «به خدا سوگند، اگر این غلام در این راه کشته شود، من نخستین کسی هستم که برای تبرک، قبر او را زیارت کنم!»

بلال پس از ماه ها تحمل رنج و مشقت، به توصیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خریداری و آزاد شد. وی پس از آزادی به جمع مسلمانان پیوست و در هجرت مسلمانان به مدینه با مهاجران همراه شد. در پیمان برادری که میان مهاجران و انصار بسته شد، بلال با ابوریحه انصاری صیغه برادری خواند. او در تمامی غزوات پیامبر چون بدر، احد و خندق شرکت کرد و دوشادوش مسلمانان با قریش جنگید. در جنگ بدر، امیه بن خلف را که روزگاری شکنجه اش می کرد دید و به اشاره او، مسلمانان، امیه را با شمشیر از پای درآوردند.

بلال نخستین مسلمانی بود که در مدینه اذان گفت.

موقعیت و شهرت او میان مسلمانان نیز از روزگاری آغاز شد که وی به دستور

رسول خدا به مقام مؤذنی مفتخر شد. بلال در روز فتح مکه بر بالای بام کعبه رفت و اذان گفت. (۱)

روزی که رایحه روح پرور خدا باوری و یکتاپرستی با آزادی از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به ژرفای وجود او وزید، شوقی شگفت آور سیمای سیاه و سیرت سپید بلال را فرا گرفت، ناگاه رو به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمود و با ارادتی بسیار با زبان حبشی این شعر را سرود:

«ارَه بَرَه كَنَكْرَه***كِرَا كِرِي مُنْدَرَه»؛

آن هنگام که در دیار ما بهترین صفات پسندیده را جویا شوند ما تو را شاهد گفتار خود می آوریم!!

عظمت مقام و ابهت کلام او موجب گردید که منصب ارجمند اذان گویی که شعار اسلامی و نماد ارزش دینی است و در آن زمان مؤذن نمایندگی رسمی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در فراخوانی مردم به سوی نیایشگاه عهده دار بود به او واگذار شود. به گونه ای که ناتوانی او در ادای «شین» (أشهد را أسهد سین می گفت و با درخواست مسلمانان که شخص صحیح القرائه بجای او منصوب کند جبرئیل امین نازل شد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خداوند می فرماید سین بلال بجای شین مورد قبول من است)!

بدینوسیله موجب بخشودگی وی و ادامه این مسؤولیت تنها از سوی او گردد! او اولین اذان گو در مدینه بود.

شخصیت برجسته بلال به گونه ای بود که با فتح مکه به دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر بام کعبه، ندای توحید و نبوت سرداد و چون پاره ای از وارثان کبر و استکبار جاهلیت، زبان به نکوهش او و ستایش خود گشودند، فرشته وحی با پیام پرنوید الهی درآیه ای نورانی بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرود آمد تا معیار برتری از سرسپردن «قبیله» به دل سپردن به «قبله» و میزان تقوا و پرهیزگاری استوار شود.

و در پی آن جبرئیل امین با نزول خود نخست سخن اشرافِ خودخواه را که شرافت خود را در حقارت دیگران دیده و از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواستار دوری بردگان و پابرهنگان دیروزی بودند تا جایگاهی والا نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یابند، مردود شمرد که با این خبر سرور و شادی وجود بلال را فرا گرفت، روح او اطمینان و آرامش یافت و آنقدر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزدیک شد که زانوانش در کنار پاهای آن حضرت دیده می شد.

سپس خداوند رسول خود را دعوت به بردباری و همراهی افزون تر با موحدان پابرهنگ و شیفتگان الهی نمود که:

«وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا» [ای رسول ما!] با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند [و] خشنودی او را می خواهند، شکیبایی پیشه کن و دو دیده ات را از آنان برمگیر. مبادا زیور زندگی دنیا را بخواهی [و از آنان غافل شوی].

شناخت روشنگر بلال نسبت به معارف الهی و شایستگی های والای او به گونه ای بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بهشت را مشتاق علی، سلمان، عمار و بلال دانست، و گفتار وی را به هنگام اذان، یگانه حجت در خودداری از خوردن و آشامیدن به هنگام ماه رمضان معرفی کرد. آن زمانی که قریشیان در برابر اسلام مقاومت می کردند، آن حضرت از بلال درخواست کرد پس از اذان از خداوند بخواهد تا او را بر ضد قریش یاری دهد. و روزی که سخن از سرای فردوس و بهشت برین به میان آمد، فرمود:

«بلال در بهشت بر شتری سوار می شود و اذان می گوید. چون جملات «اشهد ان لا اله الا الله» و «اشهد ان محمدا رسول الله» را ادا می کند، لباس آراسته ای از لباسهای بهشتی بر تن او می کنند.»

دفاع درس آموز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از بلال در عرصه های مختلف زینت بخش تاریخ است، به گونه ای که آن حضرت در ماجرای از ابوبکر خواست تا از بلال و دوستان

او عذرخواهی کند! و هنگامی دیگر که ابوذر سخن از سیاهی صورت بلال مطرح کرد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با عبارتی کوتاه، بزرگی تقصیر او را گوشزد کرده، فرمود:

هنوز اندکی از کبر جاهلیت در تو وجود دارد؟! در این هنگام ابوذر صورت خود را بر خاک گذارد و به بلال گفت: سر را از خاک بر نمی دارد تا او پای خود را بر صورت او گذارد و بلال نیز چنین کرد.

بلال همچون سلمان صحابی صالح و برجسته ای بود که به خانه فاطمه زهرا (علیها السلام) رفت و آمد داشته، در بسیاری از مواقع از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای انجام کاری مأموریت می یافت. روزی آن حضرت پولی به بلال داده، فرمود: «یا بلال! ابع بها طیباً لابنتی فاطمه»؛ ای بلال! با این پول عطر و ماده خوشبویی برای [جهیزیه] فاطمه دخترم تهیه کن.

هنگامی که در واپسین روزهای حیات، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر از رحلت خود داد و از صاحبان حق درخواست قصاص در همین جهان را کرد، پس از سخن یکی از حاضران، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شلاق روز جنگ را درخواست کرد و از آن میان تنها از بلال درخواست نمود و فرمود: «یا بلال! قم الی منزل فاطمه»؛ ای بلال! برخاسته به سوی منزل فاطمه برو و شلاق را بیاور.

گاهی که مشتاق دیدار فرزندان فاطمه (علیها السلام) می شد، رو به بلال کرده، می فرمود:

«یا بلال! ایتنی بولدی الحسن و الحسین»؛ بلال! فرزندانم حسن و حسین را برایم بیاور.

روزی امام علی (علیه السلام) با شناختی روشن از پیشینه بلال، او را چون خود دانست و فرمود: پیشگامان به دین اسلام پنج نفرند: من پیشقدم عرب هستم، سلمان پیشگام عجم، صهیب اولین مؤمن از روم، بلال پیشقدم حبشه و خباب پیشگام نبط.

همان گونه که امام باقر (علیه السلام) یا امام صادق (علیه السلام) شایستگی بلال را در ابعاد مختلف ستود و فرمود: خداوند بلال را رحمت کند، خاندان ما را دوست می داشت، او بنده شایسته ای بود و می گفت: پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، اذان

نخواهم گفت و از آن روز جمله «حیّ علی خیر العمل» در اذان ترک شد.

فاطمه زهرا (علیها السلام)، بلال را شیعه ای هوشیار، آگاه به زمان، هوشمند در پدیده های پیدا و پنهان جامعه و دارای بینشی روشنگر می دانست. از این رو هیچ گاه سخنی یا گلایه ای از کوتاهی بلال در عرصه های حمایت از ولایت بر زبان جاری نکرد و همواره شیوه های حرکت و ستیز آرام او را با غاصبان می ستود.

بلال به خوبی رد پای دشمن را در یکایک مواضع او شناسایی می کرد و با روشنی می دانست که تحریف سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا ساخت و پرداخت گفته هایی دروغین از سوی آن حضرت، گامهایی است که در پی آن، مسیر هدایت آفرین ولایت دچار انحراف خواهد شد و برای همیشه، ضلالت و گمراهی نصیب انسانهای ناآگاه و ساده انگار خواهد بود. از این رو، آگاهی و روشن بینی خود را همواره حفظ می کرد و با دیده ای ژرف به عمق حوادث سیاسی می نگریست تا افزون بر دوری از روحیه بی تفاوتی، غفلت و فراموشی ارزشهای والا، هیچ گاه از پیشوایان معصوم (علیه السلام) که یگانه رهبران راستین هستند، جدا نشود.

او دورسازی انسانها از اسلام ناب و آموزه های زرّین آن، همراه با تیره ساختن چهره الگوهای معرفت آموز در هر زمان را شیوه شیطانی دشمن می دانست که در پی آن زنده ساختن آداب و رسوم جاهلیت، قبیله گرایی، دنیاخواهی و مقام طلبی پدیدار خواهد شد و سرگرمیهای پوچ و بی ارزش برای فراموشی شعارهای پویا و ارزشهای راستین جلوه گر می شود. آن هوشیاری و این بیداری سبب گردید که لحظه ای با غاصبان خلافت نرمش و یا سازش نشان ندهد و نسبت به آنچه در توان داشت، مبارزه ای از سر تحلیل درست و شناخت عمیق شروع کند.

روزی که خبر از پایان کار سقیفه و آغاز ریاست خلیفه به او رسید، در حالی که سرا پا اندوه و ماتم بود، در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بود و در باره این فاجعه بزرگ که ضایعه ای بی جبران بود، می اندیشید و آن را قضا و قدر الهی می شمرد. ناگاه خلیفه وارد شد و هنگام اذان فرا رسید. اطرافیان منتظر صدای بلال

بودند تا همچون زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ندای توحید و نبوت با صدای خود سر دهد. اما او را ساکت در گوشه ای دیدند. به گمان بی خبری نزد بلال آمده گفتند:

بلال! اذان. اذان!

و او با شهامت و رشادت بسیار پاسخ داد: پس از این اذان نمی گویم. شخص دیگری را معین کنید. خلیفه اول خود نزد بلال آمد و گفت: برخیز اذان بگو ای بلال!

و او سری از بصیرت و بینایی تکان داد و گفت: نه!

و چون سخن ابوبکر را شنید که برای چه بلال؟ پاسخ داد: اگر مرا [با آزادی از دست امیه] به بندگی خود گرفته ای، در اختیار تو هستم و اگر در راه خدا آزاد ساخته ای، پس مرا رها کن و به حال خود واگذار.

و چون شنید که من تو را در راه خدا آزاد کرده ام، پاسخ داد: من پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای احدی اذان نخواهم گفت.

نگرش روشن و روشنگر بلال، امیدآفرین اصحاب و خرسندکننده فاطمه زهرا (علیه السلام) بود. به گونه ای که حضور هوشیارانه و دفاع مردانه او در عرصه های سیاسی موجب گردید که بلال در بین اندک یاران امیر مؤمنان (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) محسوب شود که از مسیر سعادت بخش ولایت کوچکترین بازگشت و انحرافی نداشتند.

اما آنگاه که دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به یاد دوران پر عظمت و باشکوه اسلام و نبوت پدر عزیز خود فرمود: «أنتی اشتهی ان اسمع صوت مؤذن ابی (صلی الله علیه و آله و سلم) بالاذان»؛ بسیار دوست دارم صدای اذان بلال، مؤذن پدرم را بشنوم، اطاعت تمام عیار نمود و بار دیگر صدای خود را در فضای مدینه طنین انداز کرد. با عبارت «اشهد ان محمدا رسول الله»؛ قلب دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به لرزه در آمد، اشک او چون سیل از دیدگان جاری شد به گونه ای که نقل شده است فاطمه (علیها السلام) ناله ای زد، بر زمین افتاد و بی هوش گردید. ناگاه خبر به بلال رسید که اذان را رها کن، فاطمه (علیها السلام) غش کرده است و او چون هراسان و سراسیمه از بام فرود آمد، خدمت پاک بانوی

آفرینش رسید تا از حال او جويا شود. زهرا (عليها السلام) به هوش آمده فرمود: بلال! اذان را تمام کن! و او که از عشق بی کران دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به پدر آگاه بود پاسخ داد:

دختر رسول خدا! مرا از این کار معذور بدار زیرا بر جان شما هراسانم، می ترسم خویشتن را به هلاکت رسانی.

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بلال به نشانه اعتراض به غضب خلافت، دیگر اذان نگفت، مگر دو بار: یک بار به درخواست حضرت فاطمه سلام الله علیها و بار دیگر به تقاضای حسین علیه السلام. هر دو بار، اذان او مدینه را متحول کرد و مردم را به شیون و گریه واداشت. (۱)

بلال از علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) و آرمانهای آنان حمایت بی دریغ می کرد.

آنگاه که امام (علیه السلام) در بین مسلمانان حاضر می شد، احترام چشمگیری به او می نمود، به گونه ای که برخی زبان اعتراض به او می گشودند و می گفتند: ابوبکر تو را از امیه خرید و آزاد کرد، با این خصوصیت، علی (علیه السلام) را بیشتر از او احترام می کنی؟

بلال پاسخ داد: حق علی (علیه السلام) بر من، بیش از ابوبکر است، زیرا ابوبکر مرا از قید بندگی و شکنجه و آزاری که [در دنیا] می کردند، نجات داد، گرچه با صبر و بردباری [و شهادت] به سوی بهشت جاودان رهسپار می شدم، اما علی (علیه السلام) مرا از عذاب ابدی و آتش همیشگی جهنم نجات بخشید. چون به خاطر دوستی و ولایت او و برتر دانستن وی بر دیگران، سزاوار بهشت برین و نعمتهای پایدار و ابدی آن خواهم بود!

هنگامی که هواداران ابوبکر، مردم را به بیعت با وی دعوت می کردند، سراغ بلال آمده [با اطمینان بسیار نسبت به پذیرش] پیشنهاد بیعت دادند.

او با کمال خونسردی، به دور از هیجانات و جریانات زودگذر و از سر شناخت و

۱- الطبقات الکبری، الاستیعاب، اسدالغابه، سیره ابن هشام، قاموس الرجال، اعیان الشیعه.

معرفت، بیعت را نپذیرفت. عمر که شاهد ماجرا بود با عصبانیت گریبان او را گرفت و با لحن تندی گفت: این پاداش ابوبکر است که تو را آزاد ساخت!

بلال پاسخ داد: اگر ابوبکر مرا به خاطر خداوند آزاد کرده، برای خدا نیز مرا به اختیار خود واگذارد و اگر برای غیر خدا آزاد کرده، من در اختیار او هستم، هرچه می خواهد بکند، اما هرگز با کسی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را جانشین نکرده است بیعت نمی کنم و آن که او را جانشین خود قرار داده، پیرویش تا روز قیامت بر گردن ما است.

تبعید بلال

عمر وقتی پاسخ راسخ و سخن صریح بلال را شنید، برآشفته و به او دشنام داده، گفت: «لا ابا لک!»؛ ای بی پدر دیگر در مدینه نباید بمانی.

و این آغاز تبعید بلال از مدینه به شام به خاطر دفاع از امامت و ولایت بود.

در آخرین لحظات حضور در شهر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و در کنار دخت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیر مؤمنان (علیه السلام) این اشعار را زمزمه می کرد:

«بِاللَّهِ لَا أَبَا بَكْرٍ نَجَوْتُ وَ لَوْلَا *** اللَّهُ نَأْمَتَ عَلَيَّ أَوْصَالِي الصَّبِيْعُ»؛

به وسیله خدا نجات یافتم نه به خاطر ابوبکر و اگر خدا نبود کفتار، رگهای مرا می درید. خداوند مرا در محل خوبی جای داد و مرا گرمی داشت، همانا خیر نزد او یافت می شود. مرا پیرو بدعت گذاری نخواهید یافت و من مانند آنان بدعت گذار نیستم.

بلال به دلیل عدم بیعت با ابوبکر، به اجبار به دمشق هجرت نمود، ایامی چند در آن دیار زندگی کرد و سرانجام در بین سالهای ۱۸ تا ۲۰ هجری قمری در زمان خلافت عمر در سن ۶۰ یا ۷۰ سالگی و در اثر بیماری طاعون دیده از جهان خاکی فرو بست و به دیار افلاکی پر کشید.

مرقد بلال حبشی کشور: سوریه شهر: دمشق تاریخ: ۱۸ تا ۲۰ محل دفن: باب الصغیر دمشق قبرستان شام که پیکر پاک بلال را در آغوش خود جای داده و همه

روزه زیارتگاه ارادتمندان مسلمانان است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مسلمانان در مسجد بودند و هنگام نماز بود، ولی بلال حبشی در مسجد دیده نمی شد تا اذان بگوید. همه در انتظار آمدن او بودند که سرانجام بلال با مقداری تاخیر به مسجد آمد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: چرا دیر آمدی؟ بلال گفت: به سوی مسجد می آمدم. از کنار در خانه حضرت زهرا (علیها السلام) عبور کردم و دیدم فاطمه زهرا (علیها السلام) مشغول دستاس (آسیا کردن گندم یا جو) بود و فرزندش حسن گریه می کرد. به آن حضرت عرض کردم: یکی از این دوکار را به عهده من بگذار یا نگهداری کودک را و یا دستاس کردن را؟ فرمود: من نسبت به پسر، مهربانتر هستم.

او به نگهداری کودک پرداخت و من به دستاس و آسیا کردن مشغول شدم، و همین باعث دیر آمدن من به مسجد شد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای بلال دعا کرد و فرمود: خداوند به تو مهربانی کند که نسبت به فاطمه (علیها السلام) مهربانی کردی! (۱)

دعا در حرم امام حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام بیمار شد، دستور داد کسی را اجیر کنند و به کربلا بفرستند تا در حرم امام حسین علیه السلام آن حضرت را دعا کنند به شخصی پیشنهاد کردند و او هم قبول نمود و گفت: من می روم ولی امام حسین علیه السلام امام واجب الطاعه است امام صادق خود نیز واجب الطاعه است (درحالی که این هر دو در یک مقام هستند)، چرا برای دعا نزد امام حسین بروم؟! برگشتند و گفته او را به امام صادق علیه السلام نقل کردند حضرت فرمود: «مطلب همان است که او گفته است ولی توجه نداشته و نمی داند»

که برای خدا بقعه هائی است که دعا در آن ها مستجاب می شود و حرم امام حسین از آن بقعه هاست. (۱)

ابوهاشم جعفری گوید: امام هادی علیه السلام بیمار بود فرمود: شخصی را بفرستید به حائر دعا کند، ابوهاشم گوید: به علی بن بلال گفتم: برو حائر امام را دعا کن، گفت امام هادی چه نیازی به حائر دارد؟! او خود حائر است ابوهاشم گوید: آمدم گفته علی بن بلال را به امام هادی علیه السلام گفتم، امام فرمود: چرا به او نگفتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کعبه را طواف می کرد و حجرالأسود را می بوسید و حال آنکه حرمت آن حضرت و حرمت مؤمن عظیم تر از کعبه است همچنین خدا به آن حضرت امر نمود در عرفات وقوف کند زیرا عرفات از جاهائست که خدا دوست دارد در آنجا عبادت شود... (۲)

روایات زیاد درباره دعا در حرم و زیر قبه امام آزادگان و سالار شهیدان و سید مظلومان امام حسین علیه السلام وارد شده است و این که دعا در آن مکان مقدس، برآورده و قبول می شود و این کار کزات و مژات به تجربه رسیده و ثابت گردیده است.

چرا دعا در آن مکان مقدس، به اجابت نرسد، آن جامکانیست که یک شخصیت ممتاز جهان آفرینش، هستی اش و دار و ندارش را در راه کسب رضای او و بر افراشتن پرچم دین او و زنده نگهداشتن یاد او و تعلیم راه عشقبازی او و. در آن بقعه و در آن حائر، در طبق اخلاص گذاشت و دو دستی به در گاهش، تقدیم نمود، او هم حق دارد در برابر این همه جانبازی و فداکاری و اهل حرم به اسارت دادن و.

و. شهر به شهر گشتن و شماتت های بی شمار شنیدن و به یاوه سرائی های دشمن گوش دادن و گرداندن حرائم عصمت، درواقع حرم کبریائی را در کوچه و بازارهای کوفه و شام و شهرهای طول راه و بیابان های بی آب و علف عربستان و. همه و

۱- وسائل الشیعه: ۱۰/ ص ۴۲۱ کتاب الحج ابواب المزار وما یناسبه ص ۴۲۱ باب ۷۶ ج ۲.

۲- وسائل الشیعه: ج ۳، چراچرا ص ۱۷۵ از آن.

همه در به دست آوردن، رضا و خوشنودی معبود بود و بس؟!.

چرا دعا در آن بقعه به اجابت نرسد در حالی که در زیر آن قبه بزرگواری آرمیده است که از شیخ محمد حسن نجفی صاحب کتاب جواهرالکلام که در ۴۳ جلد نوشته شده است نقل شده می فرمود: اگر اعمال را، رد و بدل و عوض می کردند، من دوست داشتم این کتاب مرا در نامه اعمال ازری (شاعر عرب) بنویسند و اشعار هائیه او را که در مصیبت امام حسین علیه السلام سروده است، در نامه عمل من می نوشتند!.

البته این حرف را کسی می زند که خود از بززرگان علمای عالم تشیع و کتاب جواهرش مرجع و مورد توجه، تمام فقهاء بعد از اوست حال ببینید که زیر آن قبه چه وجودی دفن شده است که یک شعر در عزای او از نظر یک فقیه با شخصیت بالا، بالاتر از کتاب ۴۳ جلدی در فقه آل محمد می باشد.

چرا دعا در آن بقعه به اجابت نرسد در حالی که آن تربتی است که پرچمدار اسارت و ابدیت بخشنده به آن جانفشانی ها و ناموس کبریائی زینب علیها السلام، هنگام دیدن برادر در دست قاتل بی رحم از تل سرازیر شده و فریاد می کرد برادرم حسین «لِيتِ السَّمَاءُ انْطَبَقَتْ (اطبقت) عَلَى الْاَرْضِ وَلِيتِ الْجِبَالُ تَدْكُدُكَ عَلَى السَّيْهْلِ وَلِيتِ الْمَوْتُ اُعْدَمْنِي الْحَيَاةُ» کاش آسمان به زمین فرو می ریخت و کاش کوه ها از هم می پاشید و کاش مرگ پیش از این مرا نابود می کرد (وامروز را نمی دیدم) خود را به برادر رسانده و دست انداخت و شمشیر بران قاتل را با دست عریان گرفت، تا مانع کشته شدن برادر باشد اما قاتلی که برای کشتن حجت الهی در روی زمین، اقدام کرده، به گریه وزاری زنی اعتنا نمی کند و شمشیرش را از دست آن ناموس کبریائی کشید و خون از انگشتان جاری و با خون برادر بهم آمیخته حماسه کربلا را جاودانگی بخشیدند.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

مجلس ۹ بازجویی از چهار چیز

در قرآن کریم ضمن آیات مکرر، مطلبی را بیان فرموده است که هم در دنیا و هم در آخرت، شایان توجه و دارای اهمیت است، آن هم مسئله اعمال و رفتار و پشت کار انسان است، در این دنیا هر طور زندگی کنی و هر عملی را به بار آوری، محصول و نتیجه آن را خواهی دید، خواه نیک باشد یا بد زشت باشد یا زیبا مثبت باشد یا منفی و. و. بالاخره انسان در گروه اعمال خویش است «الانسان مجزیون بأعمالهم ان خیراً فخیر و ان شراً فشر» انسان برابر کرده های خویش مجازات خواهد شد، اگر خیر است، خیر و اگر شر است، شر. بقول شاعر

از مکافات عمل غافل مشو***گندم از گندم بروید جو زجو

قرآن هم می فرماید: كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ هر مردی در گروهی کرده های خویش است و كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ تمام نفس ها در برابر کرده هایش گروگان است. و اَنْ لِّیْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعَى و اَنْ سَعِیْهُ سَوْفَ یُرَى و برای انسان نیست مگر آنچه که کوشش نموده و به زودی نتیجه کوشش او دیده خواهد شد.

در مثل های عامیانه هم گفته شده است، هرچه بریزی به آشت آن آید به قاشقت چاه مکن که خود افتی، عرب هم می گوید: من حفر بئراً لآخیه یوشک ان یوقع فیه.

هرکس چاهی به برادرش بکند در آینده نزدیک خود به آن می افتد.

بطور خلاصه انسان جواب گوی کرده های خویش خواهد بود، روی این اصل روایت نبوی به ما می فرماید:

لا تزلّ قدما عبد یوم القیامه الا ویسئل عن اربعه، عن عمره فیم افناه و عن شبابه فیم ابلاه و عن ماله من این اکتسبه و فیما أنفقه و عن حبنا أهل البیت. گام های هر بنده

در روز قیامت، زایل و برداشته نخواهد شد، مگر از چهار چیز (از نعمت بزرگ خدا) سؤال (و محاکمه) خواهد شد.

۱- از عمرش که در چه چیزی (و در چه مواردی) به فنا داده و به پایان برده است.

۲- (بخصوص) از جوانی اش که در چه (و در کجا) به هدر داده (و در کجا گذرانده و پوسانده) است.

۳- و از مالش که از کجا به دست آورده و در کجا مصرف کرده است.

۴- و از محبت ما اهل بیت (که آیا مارا دوست می داشت یانه و آیا پیروی ما بوده است یانه و. و).

اگر به مفاد این حدیث شریف دقت شود، باید حواسمان خیلی جمع باشد که دست از پا خطا نکنیم.

۱- عمری که، روزی به آخر خواهد رسید و التماس و آرزو می کنیم، ما را برگردانند، تا عمل شایسته انجام دهیم، ولی موفق نخواهیم شد و کسی به ما جواب نخواهد داد! حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحْيَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (۹۹) لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ مومنون: ۹۹ (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد، می گوید: «پروردگار من! مرا بازگردانید!

۱۰۰ شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم!» (ولی به او می گویند: چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می گوید (و اگر باز گردد، کارش همچون گذشته است)! و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند!

عمری که یک دقیقه آن را با میلیاردها تومان نمی شود، به دست آورد، باید بها و ارزش دهیم و آن را مفت و مجانی از دست ندهیم که فردا باید در مصارف آن حساب پس دهیم که آیا در موارد رضای خدا و در اجرای فرمان های او و یادر راه

کسب معاش خود و عائله و یا در دستگیری و کمک به ناتوانان و. به پایان بردیم؟! یا در راه های نا فرمانی از خدا و گردن کلفتی به او و ظلم و ستم به هم نوعان و مستنمدان و بیچارگان و.؟!.

۲- مخصوصاً از دوران جوانی عمر که به همه چیز قدرت داشتیم و به هر کاری توانمند بودیم، نه بچه بودیم که جاهل به امور باشیم و نه پیر بودیم که از بجا آوردن خیلی از کارها ناتوان باشیم، بلکه می پریدیم و به هر قله ای پرواز می کردیم و به هر کاری می توانستیم اقدام بنمائیم، پس این سرمایه پر قیمت را در کجا فانی کرده و نابود ساختیم؟!.

دوربین های مخفی خداوند متعال، تمام اعمال ریز و درشت و شب و روز وقت و بیوقت ما را، زیر نظر دارند و کنترل می کنند و در هر جا و هر زمان کاری را انجام می دهیم، همان مکان و همان زمان، از کرده های ما، فیلم برداری میکنند و در آنها ثبت می گردد.

مخصوصاً از اعمال دوران جوانی ما، در روایت داریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: اگر جوانی در شب بیدار شود و به راز و نیاز با خدا مشغول شود و یا عبادت نماید، خداوند به فرشتگان می فرماید: این بنده جوان مرا ببینید، در این شب همه در خواب استراحتند ولی او به عبادت من مشغول است، شاهد باشید، من او را می بخشم و خواسته هایش را بر آورده می کنم.

پس قدر دورانی جوانی خود را بدانیم و بیهوده به هدر ندهیم.

۳- می دانیم برای به دست آوردن مال و کسب و کار، قوانین و دستورات زیادی وجود دارد که آن را از کجا به دست آوردیم، از چه مسیری اندوختیم، از راه مشروع و حلال یا از راه نا مشروع و حرام، تازه در مصرف آن هم حساب پس خواهیم داد آیا در کجا مصرف نمودیم و به چه موردهائی هزینه کردیم، این طور نیست که بگوئیم:

مال خودم است، هر طور که دلم می خواهد مصرف می کنم، اشتباه نشود آن اندازه که در به دست آوردن مال و راههای آن مسئولیت داریم به همان اندازه بلکه بیشتر

در مصرف آن مسئولیم!!

۴- از محبت و اندازه آن نسبت به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، محاکمه خواهیم شد که، آیا از آنها و اجرای فرامین آنها تبعیت کردیم و در میان خلائق با رفتار و کردار خود، آنها را سربلند نموده و آبرو دادیم؟ یا با اعمال زننده و غیر انسانی، آبروی آنها را بردیم و سرافکنده نمودیم؟

جال برای نمونه به کمی از سرگذشت یکی از دوستداران و محبان اهل بیت علیهم السلام دقت نمائید تا عیار دوستی و شیعه گری خود را به دست آوریم.

زندگی علی بن یقظین

بر اساس آنچه در کتاب های رجال و تاریخ آمده است یقظین بن موسی کوفی، دارای چهار فرزند پسر، به نامهای علی، عبید، یعقوب و خزیمه بود، علی اولین فرزند وی محسوب می شده است و همه فرزندان یقظین بن موسی، از اصحاب امام کاظم علیه السلام به شمار می رفتند.

علی سال ۱۲۴ هجری قمری در کوفه متولد شد؛ تولد وی همزمان با آغاز شورشهای مردمی علیه حکومت و خلافت بنی امیه و بنی مروان بود.

پدرش از جمله شخصیتهای انقلابی بود که علیه خلافت امویان مبارزه می کرد لذا تحت تعقیب ماموران حکومت قرار گرفت و مخفی شد.

همسر و دو فرزندش علی و عبید برای مصون ماندن از دستگیری و آزار و اذیت مروانیان، از کوفه فرار کرده و به مدینه پناه بردند. پس از انقراض خلافت بنی امیه و تاسیس خلافت عباسیان، یقظین ظاهر شد، و همراه همسر و دو فرزندش علی و عبید به کوفه بازگشت.

علی بن یقظین در نگاه امامان شیعه

جایگاه و منزلت علی بن یقظین را می توان از دیدگاه ائمه اطهار علیهم السلام بررسی کرد.

علی بن یقظین در عصر دو امام معصوم زندگی می کرد که مورد تأیید و عنایت هر دو امام قرار داشت:

۱- امام صادق علیه السلام و علی بن یقظین

دوران کودکی و نوجوانی «علی بن یقظین» همزمان با دوران امامت امام صادق علیه السلام بوده است؛ که مدت این دوره به ۲۴ سال می رسد. چرا که تولد وی همان طور که گذشت سال ۱۲۴ هجری بوده، و شهادت امام صادق علیه السلام در ۲۵ شوال سال ۱۴۸ هجری اتفاق افتاده است.

پس دوران کودکی و نوجوانی «علی بن یقظین» هم زمان با دوران امامت امام صادق (علیه السلام) بوده است که مدت این دوره به ۲۴ سال می رسد.

او در این مدت چند بار خدمت امام و مقتدای خود رسیده، و بهره ها برده و مورد دعای خیر آن حضرت نیز واقع شده است. (۱)

کشی در رجال خود از قول محمد بن عیسی چنین روایت می کند:

از بزرگمان شنیدم که می گفتند: علی و عیید دو فرزند یقظین بر ابی عبدالله امام صادق (علیه السلام) وارد شدند آن حضرت فرمود: صاحب گیسوان را نزد من آورید علی در آن وقت گیسوانی بر سر داشت پس نزدیک آن حضرت آمد آن حضرت او را در بر گرفت و برای او دعای خیر کرد. (۲)

«علی بن یقظین» با وجود این که در طول دوران زندگی پربار خود کارهای حساس دولتی و فعالیت‌های گسترده سیاسی، داشته و در دولت باطل، وزیری شیعه، و پایگاه مطمئنی برای ابلاغ اندیشه های امامت و ولایت بوده؛ فقیه و مورخ و محدث نیز بوده است.

روایتی را شیخ کلینی از زبان علی بن یقظین نقل نموده، که شایان توجه است که

۱- غلامحسینی، مصطفی، علی بن یقظین کارگزار حضرت امام کاظم علیه السلام.

۲- غلامحسینی، مصطفی، علی بن یقظین کارگزار حضرت امام کاظم علیه السلام از قمی و مامقانی.

اثر کافی و وفای را در شنوندگان بگذارد.

«کلینی باسند خویش از علی بن یقظین از کسی روایت کرده از ابی عبدالله علیه السلام فرمود: أوحی الله عزوجل الی موسی علیه السلام أتدری لم اصطفیتک بکلامی دون خلقی؟ قال:

یا رب و لم ذاک؟ قال: فاوحی الله تبارک و تعالی الیه ان یا موسی انی قلبت عبادی ظهراً لبطن فلم أجد فیهم احداً اذلّ لی نفساً منک، یا موسی اّتک اذا صلّیت وضعت خدک علی التراب اوقال: علی الارض». امام صادق (علیه السلام) فرمود: خداوند به موسای کلیم وحی کرد: آیا می دانی چرا تو را از میان خلق برای سخن گفتن با خود برگزیدم؟

موسی علیه السلام گفت: پروردگارا نمی دانم.

خداوند به موسی علیه السلام وحی فرستاد: ای موسی! من تمام بندگانم را زیر و رو کردم و در میان آنها از تو ذلیل تر و متواضع تر در برابر خودم ندیدم؛ ای موسی: تو هر گاه نماز می گذاری، گونه هایت را بر خاک یا زمین می سایبی (این صفت تو سبب برگزیدگی ات به رسالت و سخن گفتن بامن شد).

۲- شخصیت والای علی بن یقظین از نظر امام کاظم (علیه السلام)

«علی بن یقظین» از اصحاب برجسته امام کاظم علیه السلام و مورد اعتماد و از شیعیان پرهیزکار بود. و از کسانی است که حدیث امامت امام رضا علیه السلام را از پدر خود امام کاظم علیه السلام روایت کرده است.

وی، ارتباط محکمی با امام کاظم علیه السلام داشت، و با راهنمایی و ارشاد آن حضرت به فریاد مظلومین می رسید. او در عین حال که وزیر هارون، و شخص دوم مملکت بود، اما در حقیقت، مطیع محض امام کاظم علیه السلام و شیعه آن حضرت بود. امام کاظم علیه السلام توانست با نفوذ دادن علی بن یقظین. در هیأت حاکمه خلافت عباسی، تشکیلات منسجم خود را، تا قلب سنگرهای دشمن، گسترش داده و امید و تلاش و تحرک را در میان اصحاب و یاران خود، بیفزاید و در بالاترین رده اداره حکومت، پناهگاه و فریاد رسی برای شیعیان مستضعف خود، ترتیب دهد.

امام کاظم علیه السلام خالص ترین دوستی و محبت را نسبت به «علی بن یقظین» در دل

داشت، و در بعضی از موارد آن را ابراز می کرد: (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۱۲۲

عبدالله بن یحیی کاهلی گوید: خدمت امام کاظم (علیه السلام) بودم، در آن هنگام علی بن یقظین از دور نمایان شد. امام فرمود: هر کس با دیدن مردی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خوشحال می شود به این مرد علی بن یقظین که دارد می آید بنگرد. یکی از حاضران رو به امام (علیه السلام) کرد و گفت: آیا وی اهل بهشت است؟ امام فرمود: آری من گواهی می دهم که وی اهل بهشت است. (۲)

۲- عبدالرحمن حجاج گوید: یکی از سال ها عازم سفر شدم تا اموال زیادی را به امام کاظم (علیه السلام) برسانم، علی بن یقظین نامه ای به من سپرد که در آن از امام خود خواسته بود تا برایش دعا کند. عبدالرحمن گوید: وقتی کارم تمام شد و اموال را تحویل امام دادم، عرض کردم: یا بن رسول الله؛ علی بن یقظین از من خواسته تا خدمت شما عرض کنم که برایش در پیشگاه خدا دعا کنی. امام فرمود: برای آخرت است. گفتم: بله. (۳)

امام فرمود: برای علی بن یقظین بهشت را ضامنم و اینکه هرگز آتش جهنم به او نرسد. (۴)

۳- داود رقی می گوید: روز عید قربان خدمت موسی بن جعفر (علیه السلام) رسیدم.

آن حضرت فرمود: وقتی که در موقف بودم هیچ کس در دلم نگذشت مگر علی بن یقظین که وی همواره با من بود و از نظرم نرفت تا اینکه از آنجا رفتم. (۵)

۴- یونس بن عبدالرحمن می گوید: امام کاظم (علیه السلام) فرمود: از سعادت و

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

۲- شیخ طوسی، محمد حسن (ره)، و کتاب اختیار معرفت الرجال،

۳- الطوسی، محمد حسن، اختیار معرفت الرجال ح ۸۰۸.

۴- علیاری التبریزی، علی، بهجه الامال فی شرح زبده المقال، (قم، بنیاد فرهنگ اسلامی، بی چا، ۱۳۶۵ ه.ش)، نقل از رجال کشی، ص ۵۵۸.

۵- علیاری التبریزی، علی، بهجه الامال فی شرح زبده المقال، (قم، بنیاد فرهنگ اسلامی، بی چا، ۱۳۶۵ ه.ش)، نقل از رجال کشی، ص ۵۵۸.

خوشبختی علی بن یقطین این است که من در موقف او را یاد کردم و به یادش بودم. (۱)

۵- اسماعیل بن موسی، که در مکه توفیق زیارت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) یافته، به برادرزاده اش محمد بن قاسم گفت: بنده نیکوکار پروردگار، حضرت کاظم (علیه السلام)، را در صفا دیدم که پروردگارش را چنین می خواند: الهی فی اعلی علیین اغفر لعلی بن یقطین. پروردگارا! در اعلی علیین علی بن یقطین را بیامرزا! (۲)

۶- حضرت موسی بن جعفر «علیه السلام» فرمود: شب گذشته از پروردگارم خواستم علی بن یقطین را به من ببخشد. او نیز بخشید. همانا علی بن یقطین دارایی و دوستی اش را در راه ما نهاد پس برای چنین امری شایستگی داشت. (۳)

بطور خلاصه این یار فداکار امام موسی بن جعفر علیه السلام در هر زمینه ای، اگر کاری از دستش برمی آمد، که به نفع شیعیان بود، انجام می داد. به خاطر همین بود که امام علیه السلام او را مورد لطف خود قرار می داد، و او را جزء اولیاء الهی می دانست، و می فرمود: «خدایا! علی بن یقطین را در اعلی علیین مورد آمرزش خود قرار ده»

امام کاظم (علیه السلام) چنان به علی بن یقطین اعتماد داشت که فرزندش امام رضا (علیه السلام) را هم عنوان امام بعد از خود به وی معرفی کرده بود. چنانکه حسین بن نعیم نقل می کند که: من وهشام بن الحکم و علی بن یقطین در بغداد گرد هم آمده بودیم:

علی بن یقطین گفت: خدمت بنده نیک پروردگار موسی بن جعفر نشسته بودم که فرزندش رضا وارد شد. امام (علیه السلام) فرمود: ای علی! این سرور فرزندانم است، آگاه باش! من کنیه ام را به وی بخشیدم.

هشام بن حکم دست بر پیشانی اش کوفت و پرسید: وای بر تو، امام چگونه

۱- اختیار معرفت الرجال، همان، ح ۸۱۶.

۲- اختیار معرفت الرجال، ح ۸۱۶، خوئی: ۲۴۸. از آن.

۳- اختیار معرفت الرجال، ح ۸۱۶، خوئی: ص ۲۴۶. از آن.

فرمود؟ علی بن یقظین پاسخ داد: به خدا سوگند! همانگونه که از سرورم شنیدم، برایت باز گفتم. هشام گفت: به پروردگار سوگند! تو را از امام پس از خویش آگاه ساخت. (۱)

همچنین حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) خطاب به وی فرمود: پیوسته بر یک خوی استوار باش، تا سه چیز را برایت ضمانت کنم! علی گفت: فدایت شوم! بر کدامین خوی باید پایدار بمانم و سه چیزی که شما تضمین می کنید، چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: تضمین می کنم هرگز گرمای آهن تو را در نیابد و کشته نشوی، سقف زندان هیچ گاه بر فراز پیکرت قرار نگیرد، و نداری و تنگدستی هرگز سراغت نیاید. (۲)

در روایتی دیگر علی بن یقظین از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) پرسید: درباره کردار آنان گرفتن اموال مردم چه می گویند؟ امام فرمود: اگر ناگزیر به انجامش شدی، از اموال شیعیان پرهیز! ابراهیم بن ابی محمود گفت: علی بن یقظین پس از بازگویی این روایت افزود: من ناگزیر ثروت های پیروان اهل بیت (علیهم السلام) را آشکارا می ستاندم، ولی پنهان و دور از چشم مأموران خلیفه بدان ها برمی گرداندم. (۳)

گاه علی بن یقظین از بودن در دستگاه عباسی به ستوه می آمد و خطاب به امام (علیه السلام) می گفت: از کار گزار خلیفه بودن، دلگیرم. پروردگار مرا فدایت سازد، اگر اجازه دهی، می گریزم. پاسخ امام (علیه السلام) کوتاه و روشن بود: اجازه نمی دهم از دستگاه آنان برون روی، پروای الهی پیشه ساز.

در روایتی دیگر علی بن یقظین به حضرت امام کاظم عرض کرد: آیا روزگار و شرایط دشوارم را نمی نگری؟ حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که بر گستره ای بسیار

۱- الکلینی: ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۱، اختیار معرفت الرجال، ح ۸۱۶.

۲- اختیار معرفت الرجال، خوئی: ص ۲۴۶ از آن.

۳- الکلینی، همان، ج ۵، ص ۱۱۰، ح ۲. اختیار معرفت الرجال، از آن.

فرا تر از عراق چشم دوخته بود، وی را به پایداری فراخوانده، فرمود: ای علی آگاه باش! خداوند در کنار پیشوایان ستمگر دوستانی دارد تا به یاری آنها از نیکان دین باور دفاع کند تو در شمار این گروه جای داری. (۱)

موسی بن جعفر علیه السلام در امر خودسازی و تهذیب و نیز در حفظ و حراست از جان او نیز کوشا بود و ما به چند قضیه در این باره اشاره می کنیم:

۱- ابراهیم جمال که از شیعیان خوب است قصد زیارت موسی بن جعفر را کرد و به بغداد آمد تا علی بن یقطین را ملاقات کند؛ ولی نتوانست او را ببیند، پس به مدینه بازگشت. موسی بن جعفر (علیه السلام) سراغ علی بن یقطین را از او گرفت، ابراهیم قضیه ی خود را نقل کرد. همان سال علی بن یقطین مشرف شد تا خدمت موسی بن جعفر برسد و نصف شب به خانه ی موسی بن جعفر علیه السلام وارد شد. اما حضرت او را نمی پذیرفت. شب دوم و شب سوم هم پذیرفته نشد تا اینکه به گریه و التماس افتاد و می گفت نمی دانم تقصیرم چیست. حضرت او را پذیرفت و فرمود: تا ابراهیم شتربان از دستت راضی نشود از تو راضی نیستم. عرض کرد من در مدینه چگونه از او رضایت بگیرم که او در کوفه است؟! فرمود شب به قبرستان بقیع می روی، شتری خوابیده می بینی سوار شو ترا به او می رساند.

شب به بقیع رفت و سوار شتر گشت و دید در جلوی خانه شتربان است او نصف شب در خانه ی ابراهیم را زد، شتربان پرسید کیستی؟ من علی بن یقطینم، گفت: مرا دست انداخته ای علی وزیر هارون کجا و خانه شتربان کجا!! بالاخره در را باز کرد چون ابراهیم را دید، گریه کرد، التماس کرد که از من راضی باش حتی او را جبراً واداشت که پایش را روی صورت علی بن یقطین بگذارد. چون باز سوار شتر شد و به مدینه بازگشت، حضرت فرمودند از تو راضی شدم. و این کار لطف خاصی بود برای تهذیب نفس که موسی بن جعفر (علیهما السلام) به او عنایت فرمود.

۲- هارون الرشید یک پارچه ی قیمتی به علی بن یقطین جایزه داد علی بن یقطین جامه را خدمت موسی بن جعفر (علیهما السلام) فرستاد. حضرت پارچه را برگردانید و فرمود: «پارچه را معطر کن و در جای محفوظی از آن نگهداری نما.» سعایت کاران قضیه را به هارون اطلاع دادند. روزی هارون پرسید: کجا است جامه ای را که به تو جایزه دادم چرا نمی پوشی؟ علی بن یقطین گفت: چون هدیه شما بود آن را معطر کردم و در جای محفوظی نگهداری می کنم؛ و غلام خود را فرستاد تا پارچه را آورد.

هارون قسم خورد که از آن پس حرف دیگران را درباره او نپذیرد.

۳- امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) دستور داده بود که علی بن یقطین در جاهای خلوت و دور از اغیار طبق روش اهل سنت وضو بگیرد. به هارون گفته بودند که علی بن یقطین شیعه است و دلیل آن طرز وضو گرفتن است. روزی هارون تصمیم گرفت که طرز وضو گرفتن علی بن یقطین را ببیند. مخفیانه تماشاگر وضوی او شد و دید که او بر اساس روش اهل سنت وضو می گیرد و کسی هم نزد او نیست. از این جهت یقین پیدا کرد که علی بن یقطین شیعه نیست، و باز قسم خورد که حرف دیگران را درباره ی او باور نکند. بعداً موسی بن جعفر علیهما السلام به او گفت از این به بعد به روش شیعه وضو بگیرد. (۱)

خدمات علی بن یقطین به امام و شیعیان در دستگاه عباسی

علی بن یقطین کمک های مالی فراوانی به امام و شیعیان داشت، تا آنجا که کشی از فرزند علی بن یقطین نقل می کند که می گفت هر گاه امام کاظم علیه السلام به چیزی از احتیاجات دنیوی نیاز پیدا می کرد، به پدرم علی می گفت تا آن را برآورده سازد. (۲)

۱- الکلبینی: ج ۵، ص ۱۱۰، ح ۲.

۲- شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۵۴۶.

همچنین نقل شده است که برخی اوقات علی بن یقظین صد هزار تا سیصد هزار درهم به رسم هدیه، به حضور امام کاظم (علیه السلام) می فرستاد. و آن حضرت درهم ها را، در بین فقرای شیعه و اهل و عیال خود قسمت می نمود. (۱)

از دیگر جلوه های خدمت علی بن یقظین به شیعه، فرستادن شیعیان به مراسم حج بود. حج و مراسم و مناسک آن از نظر اسلام اهمیت بسزایی دارد و همین اهمیت ویژه باعث شده که مسلمان ها در طول تاریخ احترام خاصی برای آن قائل شده و نسبت به انجام آن توجه داشته و تلاش نمایند.

علی بن یقظین که به عظمت حج و اجتماع عظیم زائران و نقش تبلیغی و سرنوشت ساز آن واقف و آگاه بود، همواره سعی می کرد حضور خود را، در این مراسم باشکوه حفظ کند و در این سنگر بزرگ الهی از اهداف و آرمانهای بلند تشیع دفاع نماید.

او هر ساله طرح جالب و بسیار مؤثری در این راستا اجرا می کرد. کاروانی متشکل از دویست و پنجاه الی سیصد نفر از شیعیان زبده را، تجهیز می کرد، تا از طرف او حج مستحبی انجام دهند.

این عمل بن یقظین پیامدهای مهمی داشت:

اولاً- حضور شیعیان را که در آن زمان تحت فشار دستگاہ خلافت و در حال مبارزه و تعقیب و گریز بودند و امکان فراهم آوردن زاد و توشه برای سفر حج نداشتند، تضمین می کرد.

ثانیاً با اجرتی که به آنها پرداخت می نمود، بنیه مالی و اقتصادی شیعیان را بالا می برد.

سرانجام علی بن یقظین پس از عمری تلاش و مبارزه و صبر و مقاومت در برابر حوادث ناگوار، در سال ۱۸۲ هجری قمری و در سن ۵۷ سالگی در بغداد، در حالی که امام کاظم (علیه السلام) در زندان هارون به سر می برد، از دنیا رفت. (۱)

وی در طول حیات طیب و طاهر خود، توانست رضایت امام کاظم (علیه السلام) را کسب نماید، تا آنجایی که امام (علیه السلام) بهشت را برای او تضمین کرد، و درباره او فرمود: «انی احب لک ما احب لنفسی» (۲). برای تو آن چیزی را دوست دارم که برای خودم دوست می دارم.»

براستی او شهید زنده ای است که همیشه در تاریخ، مانند شمعی فروزان، خواهد درخشید. چرا که خاتم پیامبران محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«الا و من مات علی حب آل محمد مات شهیدا»

یعنی: هر کس حب ما خاندان را در دل داشته باشد و بمیرد، شهید مرده است.

(درود خدا و رسول بر تو ای علی بن یقظین)

عزیزان پس از شنیدن قسمت کوتاهی از حالات مفصل این مرد بزرگ و فدائی واقعی اهل بیت علیهم السلام که با آن قدرت افسانه ایش، برای به دست آوردن رضایت مولایش، چقدر خود را در برابر شتربانی، ذلیل و کوچک کرد تا ابراهیم جمال از او راضی شود

ما هم خود را در ترازوی سنجش قرار دهیم بینیم تفاوت ره ز کجاست تا بکجا.

آیا ما هم به دستورهای آنها بها داده، سر فرود آوردیم، یاسرپیچی نموده و افسار گسیخته ایم؟!.

آیا در مواقعی که آنان به کمک و یاری رساندن این امت، نیاز داشتند، به ندایشان لبیک گفته و بکمکشان شتافته و جان و مال خودمان را فدا کردیم و به «هل من ناصر

۱- الطوسی، الفهرست، همان، ص ۲۳۴.

۲- الکلینی: ج ۳، ص ۵۳۴، ح ۳.

ینصرنا و هل مغيث يغيثنا» ی آنها لبیک حسین علیه السلام گفتیم یا به جای لبیک سنگ به سر و تیر سه شعبه به قلبش زدیم و.

آیا آنها را واقعاً شناخته و تبعیت کردیم و به مقامات خدادادیشان، پی بردیم یا بصورت تقلیدی، پیرو آنها شدیم.

در سحر شب ۲۰ ماه رمضان سال ۱۳۸۴ شمسی آقائی که سخنرانی می کرد، گفت: روزی به خدمت آیت الله ناصری که از بزرگان علمای محل ما شوشتر بود، رفتم دیدم تنهای تنهاست، از من پرسید آیا فاضل دربندی را می شناسی؟ عرض کردم بلی صاحب کتاب (اسرارالشهادة) است.

فرمود: او از بزرگان علما و هم عصر شیخ مرتضی انصاری بود، روزی در نجف اشرف داخل صحن با شیخ انصاری روبرو می آید. فاضل علاقه خود را نسبت به امام حسین علیه السلام و اهل بیت او، مخفی نمی کرد از شیخ انصاری می پرسد؟ آقا به نظر شما بوسیدن عتبه مقدسه امیر علیه السلام چه صورتی دارد؟! فرمود: برای من و شما اشکال دارد! (فاضل از این جواب با آن علاقه مفرط که داشت، ناراحت می شود شیخ ادامه می دهد) چون اینجا محل بوسه گاه حسن و حسین و امام زمان علیهم السلام است من و تو چکاره هستیم که شایسته بوسیدن آن باشیم.

پس ای عزیزان ما راه طول و دراز بلکه بی پایانی در جلو داریم خود را آماده سازیم، به خدا قسم این مراحل بدون شک و شبهه به جلو آمده و با آن مواجه و روبرو خواهیم شد.

در طول زندگی خود هر چه می توانیم، دست به دامان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهلیت او باشیم که شاید به نتیجه مطلوبی برسیم چون خدای متعال، در حیات و ممات، مقامها و درجات استثنائی، به آنها داده است که از جمله توجه داشتن به متوسلین و اظهار ارادت کنندگان خود می باشد.

دعوت به عروسی!

یک نفر از رفقا صحبت می کرد یکی از سادات طلبه در عروسی خود کارت های

دعوت به دوستان و آشنایان فرستاد، من شب عروسی او در خواب دیدم حضرت زهراء و حضرت فاطمه معصومه علیهما السلام به طرفی می روند، پرسیدم این بانوان هر دو عالم به کجا می روند؟! گفتند: به عروسی فلان سید (آن سید عروسی کننده) من تعجب کردم و از خواب بیدار شدم.

فردای آن شب آن سید را دیده و برای مبارکی عروسی اش این مژده را داده و خوابم را نقل کردم، سید گفت: می دانی چرا، من دیروز کارتهای دعوت را که پخش می کردم دوتا از آن کارتهارا به نام آن دو بانوی بزرگوار نوشته و به ضریح حضرت معصومه انداخته و آن دو را هم به عروسی ام دعوت کردم که خدا را شکر هر دو در عروسی من شرکت فرموده اند.

در شهر کریمه اهل بیت علیها السلام «قم» هر هفته شبهای پنجشنبه با چند نفر از رفقا جلسات هفتگی نوبتی داشتیم در یکی از شبها ۱۳۸۶/۲/۱۸ نویسنده مشهور آقای مهدی پیشوائی جریان ذیل را نقل کرد من در کتاب معجم الأدباء یاقوت حموی دیدم نوشته است، روزی در بغداد در یک مجلس عزای امام حسین علیه السلام گرد آمده بودیم که هر کسی به اندازه استعداد خود مرثیه و شعر می خواند ناگهان یک نفر وارد مجلس شد و با صدای بلند پرسید آیا «اصدق» نامی در این مجلس هست؟! یک نفر گفت: او اصدق است گفت: من در خانه خوابیده بودم، حضرت زهراء علیها السلام به خوابم آمد و فرمود: برو به فلان مجلس به اصدق بگو توهم فلان شعر خودت را بخوان!؛

اصدق گفت: به خدا سوگند من آن شعر را سروده ام و هنوز به کسی نگفته ام و اظهار نداشته ام و غیر از خدا کسی از آن اطلاع ندارد نمی داند؛

یاقوت حموی نوشته است که من خودم در آن مجلس بودم که اصدق شاعر بلند شد و اشعار خودش را خواند و تا ظهر مردم به شدت می گریستند و آرام نمی گرفتند.

و همه اهل مجلس فهمیدند که مادر چقدر به دست دامانان فرزندش، توجه دارد و همچنین دست به دامن یگانه منجی عالم و امید تمام مؤمنین و مسلمانان از آدم تا خاتم حضرت بقیه الله الأعظم روحی وأرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء بودن

است.

شخصیتی که حتی مادرش زهراء عليها السلام در هنگام دست و پا زدن میان در و دیوار، او را صدا می زد و گرفتن انتقامش را با یک کلمه یامهدی از او می خواست.

روز شهادت حضرت فاطمه زهراء عليها السلام در حسینه آیت الله موسوی اردبیلی بودم، سید اهل منبر گفت: آن خانم میان در و دیوار سه ناله کرد.

۱- یا اُبتاه اُماتری ما یفعل (یصنع) بابتک ... بابا آیا نمی بینی با دخترت چه رفتار می کنند ...

۲- یا فُضّه خذینی و الله قتل ما فی أحشائی ... آی فُضّه (خودت را برسان و) مرا دریاب، به خدا قسم آنچه در میان وجودم بود، کشته شد

۳- از علامه امینی صاحب الغدیر قدس سره (در کتابش ادب الزائر لمن دخل الحائر) نقل کرد فرمود: خانم میان در و دیوار صدا زد (یامهدی).

امام باقر علیه السلام هروقت تب داشت می فرمود: «یا فاطمه» مادرش را صدا می زد.

بعد از شهادت فاطمه عليها السلام امام حسن علیه السلام از همه بیشتر بی تابی می کرد، به کناری کشیده گفتند: تو برادر بزرگتری باید خودت را نگهداری تا برادر کوچکترت حسین و سایرین نیز بردبار و صبور باشند، امام حسن علیه السلام فرمود: آخر حسین در کوچه نبود که ببیند به مادرش چه گذشت (و چه ظلمی به او وارد آمد). (۱)

موقعی که امیر مظلومان علی علیه السلام گریه می کرد، فاطمه زهراء عليها السلام اشک های آن حضرت را می گرفت و به سینه خود می مالید و می گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: پاک کردن اشک چشم مظلوم، ثواب دارد. (۲)

اما اشک چشم حسین مظلوم را در بالین برادرش ابا الفضل علیهما السلام کسی نگرفت تا به

۱- در سحر شب ۱۴ ماه رمضان سال ۱۳۸۴ شمسی علامه حسن زاده آملی در منبر از جلد دهم (عاشر) بحار الانوار: نقل کرد.

۲- سحر شب ۲۳ رمضان ۱۳۸۴ شمسی حجه الاسلام سید حسن آملی امام جمعه اردبیل ضمن صحبتهايش که از تلویزیون اردبیل پخش می شد این مطلب را گفت.

خیمه ها بر گشت و بچه ها را که دید، خود اشک چشمش را پاک کرد تا آنها، شهادت عمویشان را ندانند، ولی یکسره به خیمه باب الحوائج رفت و عمود خیمه را کشید و خیمه را خوابانند، یعنی خواهران و بچه ها که در انتظار آمدن برادر و عمو هستید، دیگر صاحب این خیمه باز نخواهد گشت.

مجلس ۱۰ چهار چیز پنهان در چهار چیز

صحبت ما پیرامون آیه ۱۱ سوره مبارکه حجرات خواهد بود، از آنجا که قرآن مجید در این سوره به ساختن جامعه اسلامی بر اساس معیارهای اخلاقی پرداخته و درس مهم زندگی در باره تربیت اجتماعی و آداب معاشرت داده است، پس از بحث در باره وظائف مسلمانان در مورد نزاع و مخاصمه گروههای مختلف اسلامی در آیات مورد نظر به شرح قسمتی از ریشه های این اختلافات پرداخته تا با قطع آنها اختلافات نیز بر چیده شود، و درگیری و نزاع پایان گیرد.

مفسران برای این آیات شأن نزولهای مختلفی نقل کرده اند، از جمله اینکه:

جمله لا- يَشِيخُرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ در باره ثابت بن قیس (خطیب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است که گوشه‌هایش سنگین بود، و هنگامی که وارد مسجد می شد کنار دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای او جایی باز می کردند، تا سخن حضرت را بشنود روزی وارد مسجد شد در حالی که مردم از نماز فراغت پیدا کرده، و جای خود نشسته بودند، او جمعیت را می شکافت و می گفت: جا بدهید! جا بدهید! تا به یکی از مسلمانان رسید، و او گفت همینجا بنشین! او پشت سرش نشست، اما خشمگین شد، هنگامی که هوا روشن گشت ثابت به آن مرد گفت: کیستی؟ او نام خود را برد و گفت فلانکس هستم، ثابت گفت: فرزند فلان زن؟! و در اینجا نام مادرش را با لقب زشتی که در

جاهلیت می بردند یاد کرد، آن مرد شرمگین شد و سر خود را بزیر انداخت، آیه نازل شد و مسلمانان را از این گونه کارهای زشت نهی کرد.

و گفته اند: **وَلَا نِسَاءٍ مِنْ نِسَاءٍ** در باره ام سلمه نازل گردید که بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به خاطر لباس مخصوصی که پوشیده بود، یا به خاطر کوتاهی قدش مسخره کردند، آیه نازل شد و آنها را از این عمل باز داشت.

می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَشِيخُرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٍ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعِيدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (حجرات آیه ۱۱ ای کسانی که ایمان آورده اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزا کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نه زنانی از زنان دیگر شاید آنان بهتر از اینان باشند، و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید، و با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید، و آنها که توبه نکنند ظالم و ستمگرند.

در یکی از روایات تربیتی از حسن بن راشد، از ابی بصیر، از محمد بن مسلم، از ابی جعفر، از پدرانش از علی (علیهم السلام) آمده است که آن حضرت فرمود: **إِنَّ اللَّهَ أَخْفَى أَرْبَعَةٍ فِي أَرْبَعَةٍ: أَخْفَى رِضَاهُ فِي طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئًا مِنْ طَاعَتِهِ، فَرِيْمَا وَافَقَ رِضَاهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ، وَأَخْفَى سَخَطُهُ فِي مَعْصِيَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئًا مِنْ مَعْصِيَتِهِ، فَرِيْمَا وَافَقَ سَخَطُهُ (مَعْصِيَتَهُ) وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ، وَأَخْفَى إِجَابَتَهُ فِي دَعْوَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئًا مِنْ دَعْوَتِهِ، فَرِيْمَا وَافَقَ إِجَابَتَهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ، وَأَخْفَى وَليِهِ فِي عِبَادَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ عِبَادَتَهُ مِنْ عِبَادَةِ اللَّهِ فَرِيْمَا يَكُونُ وَليِهِ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ.** (۱) خداوند چهار چیز را در چهار چیز، مخفی کرده است؛

۱- رضایت خود را در طاعت مخفی نموده است پس هیچ عبادتی را کم

۱- وسائل الشیعه (آل البيت) - الحر العاملی ج ۱ ص ۱۱۶: از الخصال: ۳۱ / ۲۰۹ ومعانی الأخبار: ۱ / ۱۱۲ وإكمال الدین: ۲۹۶ /

نשמارید شاید همان مورد رضایت خدا باشد.

رضای خود را در طاعت پنهان کرده است تعیین نفرموده است که رضای او در کدام طاعت خاص است، ممکن از دست پیرمردی گرفته از این طرف خیابان به آن طرف برده ای، رضای خدا در آن باشد، و نگوید این عمل من در برابر آن عمل های نیک بزرگ چه هست.

یکی از بزرگان علما را در خواب دیدند و پرسیدند چگونه گذشتی و چه رفتاری باتو نمودند؟ فرمود: به تمام اعمال من ایراد کردند، پرسیدند چه با خود آورده ای؟! گفتم: نماز جماعت خوانده ام که ثوابش را فقط خدا می داند، گفتند: بلی ولی یادت هست وقتی که به نماز می آمدی اگر جماعت زیاد بود خوشحال می شدی و اگر زیاد می شد اندوهگین می گشتی؟! پس تو نماز را برای مردم می خواندی نه برای خدا اگر برای خدا بود به تو چه ربطی داشت مردم کم بودند یا زیاد.

دیگر چه آوردی؟ گفتم فلان کتاب مهم و چند جلدی را نوشتم، گفتند: بلی ولی یادت هست در اول کتاب پادشاه زمان خود را تعریف کرده ای پس آن کتاب به او می رسد نه به ما. دگر چه داری گفتم: دیگر هیچی!!

گفتند: می دانی ترا به چه عملت می بخشیم یادت هست از بازار اصفهان می گذشتی دیدی کسی را می زنند، پرسیدی گناه او چیست؟ گفتند: به مردم قرض دارد و نمی دهد، تو رفتی او را از دست طلبکارها، رها ساختی و تمامی قرض های او را ادا نمودی، چون تو آن مرد را نمی شناختی و آن کارت فقط به خاطر رضای خدا بود، ما هم به خاطر این عمل بی ریایت ترا بخشیدیم، پس ثواب را هم بزرگ و کوچک نشمرید ممکن است آنچه را که به حساب نمی آوردی ترا مورد مغفرت خداوندی قرار دهد.

۲- غضب خود را در معصیت، پنهان نموده است، در کدام گناه و کدام نافرمانی مشخص نموده ممکن است آن گناهی که ما آن را بی اهمیت می شماریم، در همان گناه مورد غضب او قرار گیریم چنان که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است،

از گناهانی که بخشوده نمی شود، گناهیست که کوچک شمرده شود و بگوید کاش گناه من همین می شد، پس گناهی را کوچک و بزرگ نشمار درست است که گناهان نسبت به یک دیگر کوچک و بزرگ دارد مثلاً نگاه به نامحرم از زنا کوچک تر است اما خود در جای خود بزرگ است.

۳- اجابت را در دعا مخفی نموده است، (و معین نکرده اجابت در کدام دعا و کجا و در چه شرایطی است، در دعای طولانی جوشن کبیر و کمیل یا یکی از دعاهای تک سطری ماه مبارک رمضان ممکن است همان دعای نیم سطریا چند کلمه ای را جواب دهد پس هیچ دعایی را اندک مپندارید شاید همان مستجاب باشد.

درست است روایات دیگر، از نظر زمان وقت سحر و بین الطلوعین و شبهای قدر و شبهای رمضان و.، همچنین اماکن مقدسه مانند حرم امام حسین علیه السلام و مسجدالحرام و. و در حال حضور قلب و آمادگی به مناجات با پروردگار، یا بعد از فلاخن نماز و فلان زیارت و دعا و جز این ها را، بیان داشته است، این روایات نوعی تعیین مصداق و تشویق اقدام به دعا و گرویدن به سوی خداوند است، اما دعائی که خواندن آن یقیناً مورد اجابت قرار خواهد گرفت، تعیین نشده است، پس نباید دعا را کوچک و بزرگ شمرد یا منتظر زمان و مکان یا حال و احوالی شد، زیرا جواب دهنده دعا در همه جا و هر زمان و در هر حال، بالای سر ماست.

۴- بنده خود را در میان بندگان پنهان ساخته و علائم مشخصی برای آنها تعیین نکرده است، بدین جهت نباید به کسی کم احترامی یا بی محلی کرد، ممکن است آن کسی که تو او را به حساب نیاوردی، او بنده خاص و خالص خدا باشد.

بنابراین مبادا هیچ یک از بندگان خدا را خرد و کم ارج بشمارید؛ زیرا چه بسا که همان از اولیای الهی باشد و شما ندانید. بنابراین چه بسا شما برای شخصی که ظاهراً انسان کاملاً عادی است زیاد مورد توجه قرار نداده و برایش نمی پردازید و وقت صرف نمی کنید و نیازهای او را برآورده نمی سازید، ممکن است او جزء

اولیای خدا و یا از بزرگان و شخصیت های الهی بوده و یا قرار می گیرد. بنابراین (بدون در نظر گرفتن شخص) در برآوردن حاجات مؤمنان حریص و ساعی باشید.

مردی از عالمی در خواست نمود که برایش اسم اعظم تعلیم نماید، آن عالم برای او عمل های مخصوص و سخت یاد داد و پس از گذراندن شش ماه برگردد، پس از انجام اعمال خاص برگشت و تقاضا نمود که به وعده اش وفا کند، گفت:

عمل دیگری را باید انجام دهی، فردا بامداد پیش از باز شدن درِ دروازه شهر در آنجا باش هرچه دیدی بیا به من بازگو کن؛

مرد رفت و پشت در دروازه منتظر ماند تا باز شد، دید اول کسی که وارد شد پیرمردیست با یک بار هیزم، پلیس مأمور دروازه گفت: آهای پیر مرد آن پشته هیزم را به من بده ببرم در بخاری بسوزانم تا بچه هایم گرم شوند، گفت: آقا من یک پیر مرد افتاده ای هستم که دیروز تاشب بیابان را گشته و دور زده ام تا این بار هیزم را گرد آورده ام ببرم بفروشم برای بچه هایم نان خالی بخرم تا نمیرند، دروازه بان تازیانه را بالا برد و شروع به زدن پیر مرد نمود و هیزم را گرفت و به خانه اش برد.

این شخص به پیش عالم برگشت و جریان را به او گزارش داد و اضافه نمود اگر شما برای من اسم اعظم را یاد میدادی، من در همانجا نفرین کرده آن مأمور را به سزای عملش می رساندم.

عالم فرمود: آن پیر مرد را شناختی؟! گفت: نه، فرمود: او کسی است که من اسم اعظم را از او یاد گرفته ام! پس تو هنوز شایستگی دانستن اسم اعظم را نداری. (۱)

دو نفر از عرفا بنام عبدالواحد بن زید و ایوب سجستانی به بیت المقدس می رفتند، غلام سیاهی را دیدند که پشته ای از هیزم خشک در پشت، می آید، به همدیگر چشمک زدند از او پرسیم بینیم خدا را می شناسد یا نه، پرسیدند ای سیاه اُتُعرف ربُّک آیا خدایت را می شناسی؟! آن مرد با عصبانیت گفت: اَلْمَثَلِی تَقُول

هذا آیا به همچون منی این گونه می گوئی؟!.

پشته هیزم را به زمین گذاشت و رو به آسمان کرد و گفت: یارب حَوْل هَذَا حَطَبٌ ذَهَبًا خدایا این پشته را به زر تبدیل کن، دیدند آن هیزم با همان شکل زر خالص گشت، پیر گفت: بیائید و امتحان کنید و هرچه از آن لازم دارید، بردارید، عارف ها آمدند دیدند واقعاً زر ناب است، دوباره رو به آسمان کرد و گفت: خدایا این را به حالت اولی برگردان، دیدند برگشت و هیزم شد، ایوب گوید: من از آن برده سیاه بگونه ای خجالت کشیدم که تا آن وقت آنگونه شرمنده نشده بودم.

گفتم غذائی داری؟ سیاه اشاره ای کرد ناگهان دیدم در برابر ما جامی پر از عسل از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر گفت: بخورید به خدا قسم این عسل از بطن زنبور نیست، خوردیم و شیرین تر از آن ندیده بودیم و شکفت زده شدیم (۱).

پس ای عزیزان در زند گیمان هیچ کس را کمتر از خود نبینیم و فقط در فکر اصلاح خود باشیم.

استهزاء، و عیجوتی و القاب زشت ممنوع!

در آیه فوق به قسمتهائی از اموری که می تواند جرقه ای برای روشن کردن آتش جنگ و اختلاف و خود برتر بینی باشد با عباراتی صریح و گویا پرداخته.

نخست می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کند (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ).

چه اینکه شاید آنها که مورد سخریه قرار گرفته اند از اینها بهتر باشند (عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ).

همچنین هیچ گروهی از زنان نباید زنان دیگری را مورد سخریه قرار دهند، چرا که ممکن است آنها از اینها بهتر باشند (وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ).

در اینجا مخاطب مؤمنانند، اعم از مردان و زنان، قرآن به همه هشدار می دهد

که از این عمل زشت بپرهیزند، چرا که سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برتربینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگهای خونین در طول تاریخ بوده و هست و خواهد بود.

سپس در دومین مرحله می فرماید: و یکدیگر را مورد طعن و عیبجوئی قرار ندهید

(وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ).

لا تلمزوا از ماده لمز بر وزن (طنز) به معنی عیبجوئی و طعنه زدن است، و بعضی فرق میان همز و لمز را چنین گفته اند که لمز شمردن عیوب افراد است در حضور آنها، و همز ذکر عیوب در غیاب آنها است، و نیز گفته اند که لمز عیبجوئی با چشم و اشاره است، در حالی که همز عیبجوئی با زبان است.

جالب اینکه قرآن در این آیه با تعبیر أَنْفُسِكُمْ به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده و اعلام می دارد که همه مؤمنان به منزله نفس واحدی هستند و اگر از دیگری عیبجوئی کنید در واقع از خودتان عیبجوئی کرده اید!

و بالاخره در مرحله سوم می افزاید: و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید (وَلَا تَتَّبِعُوا بِالْأَلْقَابِ).

بسیاری از افراد بی بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند، و از این طریق آنها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند، و یا احیانا از آنان انتقام گیرند، و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده باز هم لقبی که بازگو کننده وضع سابق باشد بر او بگذارند.

اسلام صریحا از این عمل زشت نهی می کند، و هر اسم و لقبی را که کوچکترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است ممنوع شمرده.

در حدیثی آمده است که روزی صفیه دختر حیی ابن اخطب (همان زن یهودی که بعد از ماجرای فتح خیبر مسلمان شد و به همسری پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در آمد) روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد در حالی که اشک می ریخت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ماجرا پرسید، گفت: عایشه مرا سرزنش می کند و می گوید: ای یهودی زاده! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

فرمود: چرا نگفتی پدرم هارون است، و عمویم موسی، و همسرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم؟ و در اینجا بود که این آیه نازل شد.

به همین جهت در آیه می افزاید: بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان آوردن نام کفر بگذارند (بِئْسَ الْأَسْمَاءُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ).

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می فرماید: و آنها که توبه نکنند و از این اعمال دست بر ندارند ظالم و ستمگرند (وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

چه ظلمی از این بدتر که انسان با سخنان نیش دار، و تحقیر و عیبجوئی، قلب مردم با ایمان را که مرکز عشق خدا است بیازارد، و شخصیت و آبروی آنها را که سرمایه بزرگ زندگی آنان است از بین ببرد.

و این خود برترین بیشر از ارزشهای ظاهری و مادی سرچشمه می گیرد مثلاً فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر، زیباتر، یا از قبیله ای سرشناستر می شمرد، و احیاناً این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است او را وادار به سخریه می کند، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است، و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد.

هیچ کس نمی تواند بگوید: من در پیشگاه خدا از فلان کس برترم، و به همین دلیل تحقیر دیگران و خود را برتر شمردن یکی از بدترین کارها، و زشتترین عیوب اخلاقی است که بازتاب آن در تمام زندگی انسانها ممکن است آشکار شود.

در آیه مورد بحث سه حکم اسلامی در زمینه مسائل اخلاق اجتماعی مطرح شده، احکام سه گانه آیه به ترتیب: عدم سخریه، و ترک عیبجوئی، و تناوب به القاب بود.

انتقال ضریح مقدس حضرت سیدالشهداء علیه السلام از قم به کربلاء

ضریح مقدس حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام که در تالار مدرسه معصومیه قم واقع در بلوار امین، در دست استادان فن، ساخته می شد پس از چهارسال آماده بهره برداری گردید.

در تاریخ ششم دی ماه ۶/۹/۱۳۹۱ شمسی مطابق با ۱۲ ماه صفرالمظفر ۱۴۳۳ قمری این ضریح مقدس، در حالی که باران شدید می بارید، پس از حرکت به سوی حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام از آنجا با بدرقه عمومی و همگانی مردم ولایتمدار قم در زیر باران به طرف تهران و با استقبال پرشور پایتخت و از آنجا از شهرهای مختلف ایران، با استقبال و بدرقه عجیب مرد وزن و پیر و جوان و کوچک بزرگ، با آب پاشی از اشک چشمان شور و شوق جمعیت بی‌شمار، گذشت و از طریق شلمچه وارد عراق شد و در شهرهای مسیر عراق نیز با استقبال مردم و بدرقه آنها، در تاریخ اول بهمن ماه به کربلای معلی وارد کردند.

پس از از آماده سازی مقدمات نصب و شرایط آن به مدت ۴۵ روز، در نهایت با دست هیئت امنای ضریح مقدس، جناب آقای استاد حاج محمود فرشچیان و همکاران محترمشان، ضریح قبلی باز و ضریح جدید، به جای آن، نصب گردید که همین الان روز سه شنبه ۱۵ اسفند ماه ۱۳۹۱ برابر با ۲۲ ربیع الثانی ۱۴۳۳ قمری از ساعت ۳/۵ بعد از ظهر، مراسم پرده برداری از ضریح مقدس در کربلا از شبکه سیمای قم مقدسه بطور زنده و مستقیم پخش می گردد، تماشا می کنم، درست ساعت ۵/۵۳ دقیق بعد از ظهر، در حرم باز شد و پرده ها را از ضریح مقدس کنار

زدند و مردم ریختند داخل حرم الان تماشا می کنم مردم خود را می کشند تا دست به آن ضریح مقدس برسانند.

خدایا به احترام این امام مظلوم هرچه زودتر به من هم از این دیسک کمر و درد پا و سایر امراضم با تمام مریضها، شفا بده تا هرچه زودتر، زائرین آن اعتاب مقدسه را راهنمایی کرده به زیارتشان برسانم و خودم هم خاک درِ او را با زبان بلیسم و توتیای چشمم کنم آمین یارب العالمین.

ناگفته نماند، پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی قدس سره در ایران، مردم عاشق و جان فدای، اهلیت علیهم السلام تمامی گنبد و مناره های اعتاب مقدسه در عراق و همچنین نو سازی حرم تخریب شده سامراء در عراق به دست

دشمنان اهل بیت علیهم السلام و هابیون سلفی تکفیری و غیرهم و بنای گنبد و مناره های آن و توسعه سرداب مقدس و نوسازی و باز سازی و تذهیب و طلاکاری امام زادگان مدفون در عراق و طلاکاری و نوسازی گنبد و مناره های طفلان مسلم در سه فرسخی کربلا و نزدیک جسر مسیب را، بطور محکم و زیبا، به پایان رسانده و یا در دست انجام است مخصوصاً ضریح مقدس ائمه سامرا در قم الاین در دست ساخت است که انشاءالله پس از پایان معماری حرم مطهر، آن هم به سامراء انتقال داده خواهد شد.

گذشته از موارد چهارگانه فوق، موردهای زیادی هست که انسان می تواند در زیر سایه رحمت و مغفرت خداوندی، قرار گیرد.

یکی از آن موارد دست به دامن بودن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخصوصاً فرزند دلیندش فاطمه زهراء علیها السلام و زنده کننده شریعت او امام حسین علیه السلام و دعا در حرم مطهر و زیر قبه اوست.

خدایا به احترام مقربین در گاهت و به احترام آنهایی که دوستشان داری و دوستت دارند، خودت مارا از مراحل و منازل خطرناک، نجات بده و موفق بدار که از این گذرگاههای پر پیچ و خم، باسربلندی عبور نمائیم آمین یارب العالمین.

بندگان صالح خدا، همیشه خود را از صفات زشت سه گانه مورد بحث، کنار می کشند و دوری می کنند، زیرا این صفات، زائیده تکبر و خودخواهی اشخاص است که در هر دوره تاریخ و جامعه بشری، عده ای به این خصلت ها گرفتار و در نتیجه، مصیبت های جبران ناپذیر، به آن جوامع تحمیل کردند.

گردن کشی های نمرود ابراهیم خلیل الرحمن را به آتش کشید و موفق نشد و در نهایت آواره دشت و بیابان کرد.

کبر و نخوت فرعون موسی بن عمران را سالها تبعید و پس از بازگشت با نبوت و سالها مبارزه و سرکشی، بنی اسرائیل را، جلای وطن و آنها نیز در اثر نافرمانی و نجنگیدن با جالوت، چهل سال سرگردان کوه و دشت و بیابان بی آب و علف

شدند.

خود برتر بینی ابو سفیان و گردن کلفتی ابوجهل ها، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پس از تحمل مصائب بی شمار، از کنار خانه خدا دور و در دیار غربت ساکن نمود و در طول ده سال بعد از هجرت، هشتاد و چهار جنگ و سریه را، تحمیل و در آخر مظلومانه از دنیا رفت و غریبانه دفن گردید.

معاویه و یزید و یزیدیان، با غرور و فخر فروشی، میوه دل زهرای مظلومه علیها السلام حسین شهید را، در زمین کرب و بلا و در دیار نینوا، با عزیزانش، به خاک و خون کشیدند و روی دستش، کودک ششماهه اش را، با تیر سه شعبه، غرق در خون نمودند و در روی دستش، به خاطر انتظار مادرش، در جلوی خیمه ها، چندین بار به تل زینیبه بالا رفت و به میدان برگشت، در آن حال جانسوز بود که شیعیانش را آرزو کرد و سفارشی نمود.

شیعتی مهما شربتم ماء عذب فاذا کرونى*** او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی

لیتکم فی یوم عاشورا جمیعاً تنظرونی*** کیف أستسقی لطفلی فأبوا أن یرحمونی

شیعیان من هروقت آب سرد و گوا را نوشیدید، مرا یاد آورید و هروقت غریب یا شهیدی را، شنیدید، مرا ندبه کنید (وبمن اشک بریزید) کاش روز عاشورا (در کربلا) مرا می دیدید، من به کودکم یک جرعه آب خواستم، از دادن آن، ابا کردند (وچگونه عوض آب باخون سیرابش نمودند).

جانم فدای مظلومیت یا ابا عبدالله کسی پیدا نشد به آن ستمگران بگوید آی نامردها، یک بچه ششماهه با چقدر آب سیراب می شد بایک استکان، نیم استکان!! در یای فرات جاری اما فرزند ششماهه حسین، تشنه، جمله «أما ترونه کیف یتلظى عطشاً» امام، از میزان تشنگی او، پرده برمی دارد «آیا نمی بینید از تشنگی، چگونه آتش گرفته و می سوزد». اگر خیال می کنید من اورا بهانه کرده برای خودم، آب می خواهم، بیائید او را از من بگیرید و خودتان سیراب کنید ولی آن

ظالمان بی مروت چگونه جواب دادند و سیراب نمودند.

أَلَا عِنَّا لِلَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۱۱ بد گمانی و تجسس و غیبت ممنوع

صحبت ما در رابطه با آیه ۱۲ سوره مبارکه حجرات در باره بد گمانی، غیبت، و تجسس، خواهد بود،

مفسران گفته اند جمله **وَ لَا يَغْتَبُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا** در باره دو نفر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که پشت سر سلمان غیبت کردند، زیرا او را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده بودند تا غذائی برای آنها بیاورد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سلمان را سراغ اسامه بن زید که مسئول بیت المال بود فرستاد، اسامه گفت: الان چیزی ندارم، آن دو نفر از اسامه غیبت کردند و گفتند: او بخل ورزیده و در باره سلمان گفتند: اگر او را به سراغ چاه سمیحه (چاه پر آبی بود) بفرستیم آب آن فروکش خواهد کرد! سپس خودشان به راه افتادند تا نزد اسامه بیایند، و در باره موضوع کار خود تجسس کنند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من آثار خوردن گوشت در دهان شما می بینم، عرض کردند: ای رسول خدا ما امروز مطلقاً گوشت نخورده ایم! فرمود: آری گوشت سلمان و اسامه را می خوردید، آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ (حجرات: ۱۲) ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها پرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است، و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید، و هیچیک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر

مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

منظور از کَثِيراً مِنَ الظَّنِّ گمانهای بد است که نسبت به گمانهای خوب در میان مردم بیشتر است لذا از آن تعبیر به کثیر شده و گرنه حسن ظن و گمان خیر نه تنها ممنوع نیست بلکه مستحسن است، چنانکه قرآن مجید در آیه ۱۲ سوره نور می فرماید: لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا:

چرا هنگامی که آن نسبت ناروا را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها

بود) گمان خیر نبردند؟! قابل توجه اینکه: نهی از کثیری از گمانها شده، ولی در مقام تعلیل می گوید زیرا بعضی از گمانها گناه است این تفاوت تعبیر ممکن است از این جهت باشد که گمانهای بد بعضی مطابق واقع است، و بعضی مخالف واقع، آنکه مخالف واقع است مسلماً گناه است، و لذا تعبیر به إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ شده است، بنابر این وجود همین گناه کافی است که از همه بپرهیزد.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که گمان بد و خوب غالباً اختیاری نیست، یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می شود، بنابر این چگونه می شود از آن نهی کرد؟!

۱- منظور از این نهی، نهی از ترتیب آثار است، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد، در عمل کوچکترین اعتنائی به آن نکنید، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید، و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید، بنابر این آنچه گناه است ترتیب اثر دادن به گمان بد می باشد.

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: ثلاث فی المؤمن لا یستحسن، و له منهن مخرج، فمخرجه من سوء الظن ان لا یحققه: سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیست، و راه فرار دارد، از جمله سوء ظن است که راه فرارش این است که به آن جامه عمل نپوشاند.

۲- انسان می تواند با تفکر روی مسائل مختلفی، گمان بد را در بسیاری از موارد از خود دور سازد، به این ترتیب که در راههای حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد در ذهن خود مجسم سازد و تدریجا بر گمان بد غلبه کند.

بنابر این گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد.

لذا در روایات دستور داده شده که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن، تا دلیلی بر خلاف آن قائم شود، و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمان صادر شده گمان بد مبر، مادام که می توانی محمل نیکی برای آن بیابی، قال امیر المؤمنین (علیه السلام): *ضع أمر أخیک علی احسنه حتی یأتیک ما یقلبک منه. و لا تظنن بکلمه خرجت من أخیک سوء و أنت تجد لها فی الخیر محملا.*

به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامعترین و حساب شده ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسانها است، که مساله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می کند.

سپس در دستور بعد مساله نهی از تجسس را مطرح کرده، می فرماید: *و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید (و لا تَجَسَّسُوا).*

تجسس و تحسس هر دو به معنی جستجوگری است ولی اولی معمولاً- در امور نامطلوب می آید، و دومی غالباً در امر خیر، چنانکه یعقوب به فرزندانش دستور می دهد: *یا بَنِي اَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ اَخِيهِ: ای فرزندان من! بروید و از*

(گمشده من) یوسف و برادرش جستجو کنید (یوسف - ۸۷).

در حقیقت گمان بد عاملی است برای جستجوگری، و جستجوگری عاملی است برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم، و اسلام هرگز اجازه نمی دهد که رازهای خصوصی آنها فاش شود.

و به تعبیر دیگر اسلام می خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند.

بدیهی است اگر اجازه داده شود هر کس به جستجوگری در باره دیگران بر خیزد حیثیت و آبروی مردم بر باد می رود، و جهنمی به وجود می آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود.

البته این دستور منافاتی با وجود دستگاههای اطلاعاتی در حکومت اسلامی برای مبارزه با توطئه ها نخواهد داشت ولی این بدان معنی نیست که این دستگاهها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند.

و بالاخره در سومین و آخرین دستور که در حقیقت معلول و نتیجه دو برنامه قبل است می فرماید: هیچکدام از شما دیگری را غیبت نکند (وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا).

و به این ترتیب گمان بد سرچشمه تجسس، و تجسس موجب افشای عیوب و اسرار پنهانی، و آگاهی بر این امور سبب غیبت می شود که اسلام از معلول و علت همگی نهی کرده است.

سپس برای اینکه قبح و زشتی این عمل را کاملاً مجسم کند آن را در ضمن یک مثال گویا ریخته، می گوید: آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا).

به یقین همه شما از این امر کراهت دارید (فَكَرِهْتُمُوهُ).

آری آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن او است، و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن او است،

و تعبیر به مرده به خاطر آن است که غیبت در غیاب افراد صورت می گیرد، که همچون مردگان قادر بر دفاع از خویشان نیستند.

و این ناجوان مردانه ترین ستمی است که ممکن است انسان در باره برادر خود روا دارد.

آری این تشبیه بیانگر زشتی فوق العاده غیبت و گناه عظیم آن است.

در روایات اسلامی نیز اهمیت فوق العاده ای به مساله غیبت داده شده است، و کمتر گناهی است که مجازات آن از نظر اسلام تا این حد سنگین باشد.

و از آنجا که ممکن است افرادی آلوده به بعضی از این گناهان سه گانه باشند و با شنیدن این آیات متنبه شوند، و در صدد جبران بر آیند در پایان آیه راه را به روی آنها گشوده، می فرماید: تقوای الهی، پیشه کنید و از خدا بترسید که خداوند توبه پذیر و مهربان است (وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ).

نخست باید روح تقوا و خدا ترسی زنده شود، و به دنبال آن توبه از گناه صورت گیرد، تا لطف و رحمت الهی شامل حال آنها شود.

امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی

دستورهای ششگانه ای که در دو آیه ۱۱ و ۱۲ سوره حجرات مطرح شده (نهی از سخریه، و عیبجوئی، و القاب زشت، و گمان بد، و تجسس، و غیبت) هر گاه به طور کامل در یک جامعه پیاده شود آبرو و حیثیت افراد جامعه را از هر نظر بیمه می کند، نه کسی می تواند به عنوان خود برترینی، دیگران را وسیله تفریح و سخریه قرار دهد، و نه می تواند زبان به عیبجوئی این و آن بگشاید، و نه با القاب زشت

حرمیت و شخصیت افراد را در هم بشکند.

نه حق دارد حتی گمان بد ببرد، نه در زندگی خصوصی افراد به جستجو پردازد، و نه عیب پنهانی آنها را برای دیگران فاش کند.

به تعبیر دیگر انسان چهار سرمایه دارد که همه آنها باید در دژهای این قانون قرار گیرد و محفوظ باشد: جان، و مال، و ناموس، و آبرو.

تعبیرات آیات فوق و روایات اسلامی نشان می دهد که آبرو و حیثیت افراد همچون مال و جان آنها است، بلکه از بعضی جهات مهمتر است! اسلام می خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل حکمفرما باشد نه تنها مردم در عمل و با دست به یکدیگر هجوم نکنند، بلکه از نظر زبان مردم، و از آن بالاتر از نظر اندیشه و فکر آنان نیز در امان باشند، و هر کس احساس کند که دیگری حتی در منطقه افکار خود تیرهای تهمت را به سوی او نشانه گیری نمی کند، و این امنیتی است در بالاترین سطح که جز در یک جامعه مذهبی و مؤمن امکان پذیر نیست.

پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی می فرماید: ان الله حرم من المسلم دمه و ماله و عرضه، و ان یظن به السوء: خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده، و همچنین گمان بد در باره او بردن.

گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلائی است بزرگ زیرا سبب می شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی بر کنار کند، و دنیائی وحشتناک آکنده از غربت و انزوا فراهم سازد، چنانکه در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: من لم یحسن ظنه استوحش من کل احد: کسی که گمان بد داشته باشد از همه کس می ترسد و وحشت دارد!

به تعبیر دیگر: چیزی که زندگی انسان را از حیوانات جدا می کند، و به آن رونق و حرکت و تکامل می بخشد، روح تعاون و همکاری دسته جمعی است، و این در صورتی امکان پذیر است که اعتماد و خوشبینی بر مردم حاکم باشد، در حالی که سوء ظن پایه های این اعتماد را در هم می کوبد، پیوندهای تعاون را از بین می برد و روح اجتماعی را تضعیف می کند.

نه تنها سوء ظن بلکه مساله تجسس و غیبت نیز چنین است.

افراد بدبین از همه چیز می ترسند، و از همه کس وحشت دارند، و نگرانی جانکاهی دائما بر روح آنها مستولی است، نه می توانند یار و مونس غمخوار پیدا کنند، و نه شریک و همکاری برای فعالیت های اجتماعی، و نه یار و یاور برای روز درماندگی.

توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از ظن در اینجا گمانهای بی دلیل است بنابر این در مواردی که گمان متکی به دلیل یعنی ظن معتبر باشد از این حکم مستثنی است مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می شود.

تجسس نکنید!

دیدیم قرآن با صراحت تمام تجسس را در آیه مورد بحث منع نموده، و از آنجا

که هیچگونه قید و شرطی برای آن قائل نشده نشان می دهد که جستجوگری در کار دیگران و تلاش برای افشای اسرار آنها گناه است، ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است نشان می دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است، و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تاثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد نیز این حکم صادق است.

اما روشن است آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می کند مساله شکل دیگری به خود می گیرد، لذا شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مامورانی برای جمع آوری اطلاعات قرار داده بود که از آنها بعنوان عیون تعبیر می شود، تا آنچه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت برای او گرد آوری کنند.

و نیز به همین دلیل حکومت اسلامی می تواند ماموران اطلاعاتی داشته باشد، یا سازمان گسترده ای برای گرد آوری اطلاعات تاسیس کند، و آنجا که بیم توطئه بر ضد جامعه، و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می رود به تجسس بر خیزند، و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند.

ولی این امر هرگز نباید بهانه ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود، و افرادی به بهانه مساله توطئه و اخلاق به امنیت، به خود اجازه دهند که به زندگی خصوصی مردم یورش برند، نامه های آنها را باز کنند، تلفنهای آنها را کنترل نمایند و وقت و بی وقت به خانه آنها هجوم آورند.

خلاصه اینکه مرز میان تجسس و به دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه بسیار دقیق و ظریف است، و مسئولین اداره امور اجتماع باید دقیقا مراقب این مرز باشند، تا حرمت اسرار انسانها حفظ شود، و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد.

غیبت از بزرگترین گناهان است

گفتیم سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است، و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه

گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهمتر محسوب می شود، و اینجا است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین تر است.

یکی از فلسفه های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود، و حرمت اشخاص در هم نشکنند، و حیثیت آنها را لکه دار نسازد، و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می کند.

نکته دیگر اینکه غیبت بد بینی می آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می کند، سرمایه اعتماد را از بین می برد، و پایه های تعاون و همکاری را متزلزل می سازد.

می دانیم اسلام برای مساله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده ای قائل شده است، هر چیز این وحدت را تحکیم کند مورد علاقه اسلام است، و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است، و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است.

از اینها گذشته غیبت بذر کینه و عداوت را در دلها می پاشد، و گاه سرچشمه نزاعهای خونین و قتل و کشتار می گردد.

خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگترین گناهان کبیره شمرده شده به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است.

در روایات اسلامی تعبیراتی بسیار تکان دهنده در این زمینه دیده می شود، که نمونه هائی را به عرض می رسانم: پیغمبر گرامی اسلام فرمود: ان الدرهم یصیبه الرجل من الربا اعظم عند الله فی الخطیئه من ست و ثلاثین زنیه، یزنیها الرجل! و اربی الربا عرض الرجل المسلم! درهمی که انسان از ربا به دست می آورد گنااهش نزد خدا از سی و شش زنا بزرگتر است! و از هر ربا بالاتر آبروی مسلمان است!

این مقایسه به خاطر آن است که زنا هر اندازه قبیح و زشت است جنبه حق الله دارد ولی رباخواری، و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت، یا غیر آن، جنبه حق الناس دارد.

در حدیث دیگری آمده است: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با صدای بلند خطبه خواند و

فریاد زد: یا معشر من آمن بلسانه و لم يؤمن بقلبه! لا- تغتابوا المسلمین، و لا- تتبعوا عوراتهم، فانه من تتبع عوره اخیه تتبع الله عورته، و من تتبع الله عورته یفضحه فی جوف بینه؟! ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید و نه با قلب! غیبت مسلمانان نکنید، و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمائید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند خداوند اسرار او را فاش می سازد، و در داخل خانه اش رسوایش می کند!.

و در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد: من مات تائباً من الغیبه فهو آخر من یدخل الجنه، و من مات مصراً علیها فهو اول من یدخل النار! کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد آخرین کسی است که وارد بهشت می شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد اولین کسی است که وارد دوزخ می گردد!.

و نیز در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: الغیبه اسرع فی دین الرجل المسلم من الا کله فی جوفه! تاثیر غیبت در دین مسلمان از خوره در جسم او سریعتر است!.

این تشبیه نشان می دهد که غیبت همانند خوره که گوشت تن را می خورد و متلاشی می کند به سرعت ایمان انسان را بر باد می دهد، و با توجه به اینکه انگیزه های غیبت اموری همچون حسد، تکبر، بخل، کینه توزی، انحصار طلبی و مانند این صفات زشت و نکوهیده است روشن می شود که چرا غیبت و از بین بردن آبرو و احترام مسلمانان از این طریق این چنین ایمان انسان را بر باد می دهد (دقت کنید).

روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است که با ذکر حدیث دیگری این بحث را ادامه می دهیم امام صادق (علیه السلام) می فرماید: من روی علی مؤمن روایه یرید بها شینه، و هدم مروته، لیسقط من اعین الناس، اخرج الله من ولایته الی ولایه الشیطان، فلا یقبله الشیطان! کسی که به منظور عیبجوئی و آبروریزی

مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می فرستد، و اما شیطان هم او را نمی پذیرد!

تمام این تأکیدات و عبارات تکان دهنده به خاطر اهمیت فوق العاده ای است که اسلام برای حفظ آبرو، و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است، و نیز به خاطر تاثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه، و اعتماد متقابل و پیوند دلها دارد، و از آن بدتر اینکه غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع، چرا که وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود اهمیت و عظمت گناه از میان می رود و آلودگی به آن آسان می شود.

مفهوم غیبت

غیبت چنانکه از اسمش پیدا است این است که در غیاب کسی سخنی گویند، منتهی سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد، خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش، و حتی در اموری که مربوط به او است مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند اینها.

بنابر این اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند غیبت نخواهد بود.

مگر اینکه قصد مذمت و عیبجوئی داشته باشد که در این صورت حرام است، مثل اینکه در مقام مذمت بگوید آن مرد نابینا، یا کوتاه قد، یا سیاهرنگ یا کوسه! به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیتی که باشد غیبت و حرام است، و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد آن نیز حرام است، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه.

اینها همه در صورتی است که این صفات واقعا در طرف باشد، اما اگر صفتی اصلا وجود نداشته باشد داخل در عنوان تهمت و افتراء، خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین تر است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: الغیبه ان تقول فی اخیک ما

ستره الله عليه، و اما الامر الظاهر فيه، مثل الحده و العجله، فلا، و البهتان ان تقول ما ليس فيه: غيب آن است که در باره برادر مسلمانان چیزی را بگوئی که خداوند پنهان داشته، و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخوئی و عجله داخل در غيبت نیست، اما بهتان این است که چیزی را بگوئی که در او وجود ندارد.

و از اینجا روشن می شود عذرهای عوامانه ای که بعضی برای غيبت می آورند مسموع نیست، مثلا گاهی غيبت کننده می گوید این غيبت نیست، بلکه صفت او است! در حالی که اگر صفتش نباشد تهمت است نه غيبت.

یا این که می گوید: این سخنی است که در حضور او نیز می گویم، در حالی که گفتن آن پیش روی طرف نه تنها از گناه غيبت نمی کاهد بلکه به خاطر ایداء، گناه سنگین تری را به بار می آورد.

علاج غيبت و توبه آن

غيبت مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجا به صورت یک بیماری روانی در می آید، به گونه ای که غيبت کننده از کار خود لذت می برد، و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد احساس رضا و خشنودی می کند، و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است.

اینجا است که غيبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه های درونی غيبت که در اعماق روح او است و به این گناه دامن می زند پردازد، انگیزه هائی همچون بخل و حسد و کینه توزی و عداوت و خود برتر بینی.

باید از طریق خودسازی، و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که بیار می آورد، و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگیها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غيبت باز دارد.

سپس در مقام توبه بر آید، و از آنجا که غيبت جنبه حق الناس دارد اگر دسترسی به صاحب غيبت دارد و مشکل تازه ای ایجاد نمی کند، از او عذر خواهی کند، هر چند بصورت سر بسته باشد، مثلا بگوید من گاهی بر اثر نادانی و بیخبری از شما

غیبت کرده ام مرا ببخش، و شرح بیشتری ندهد، مبدا عامل فساد تازه ای شود.

و اگر دسترسی به طرف ندارد یا او را نمی شناسد، یا از دنیا رفته است، برای او استغفار کند، و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد.

موارد استثناء

آخرین سخن در باره غیبت اینکه قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثنائاتی دارد از جمله این که گاه در مقام مشورت مثلاً برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤالی از انسان می کند، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است ایجاب می کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبدا مسلمانی در دام بیفتد، و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می گیرد حرام نیست.

همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد.

البته کسی که آشکارا گناه می کند و به اصطلاح متجاهر به فسق است از موضوع غیبت خارج است، و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است.

این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است، گوش به غیبت دادن، و در مجلس غیبت حضور یافتن آن نیز جزء محرّمات است، بلکه

طبق پاره ای از روایات بر مسلمانان واجب است که رد غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند، و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کنند، و چه زیبا است جامعه ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقاً اجرا شود. (۱)

از مصادیق تجاهر به فسق است که انبیاء و اولیاء و علماء، از صاحبان آنها، انتقاد

۱- مقداری از سخنرانی را از تفسیر نمونه در تفسیر آیه مبارکه استفاده نموده ام.

کرده و آنان را دعوت به راه مستقیم می نمایند و یا اعمال زشت آنها را بازگو می کنند که دیگران، گرفتار آن گونه اعمال نشوند.

و از این مسیر است امر به معروف و نهی از منکر آنها، در نهایت سبب ریخته شدن و به شهادت رسیدن آنها بوده است.

در موارد زیاد می بینیم حتی اگر آنها تقیه را هم پیشه خود می ساختند، باز مخالفین راه حق و حقیقت، از آنها دست بردار نبودند مانند امامان بزرگوار ما با اینکه در بعضی از موارد خانه نشینی را اختیار کردند، باز خلفای جور زمان خودشان، بخاطر اینکه وجود آنها، مزاحم سلطنت و ریاست آنان محسوب میشد، به از بین بردن آن بزرگواران اقدام می کردند.

امام بزرگوار ۲۵ ساله (امام محمدتقی علیه السلام در مخالفت آنها چه کاری کرده بود که معتصم عباسی به دختر برادر خود مأمون که عیال آن حضرت بود، دستور مسموم کردن و از بین بردن او را صادر نمود و پس از اجرای دستور و به شهادت رسیدن آن امام جوان مرگ، باز به عیال آن امام مظلوم دختر مأمون امر کرد ادفعه من الشَّباک الی الشَّارِع بدن او را از پنجره بیرون انداز (او که کسی را ندارد که بیاید از او دفاع کند) سه روز بدن شریف در شارع میماند و در نهایت شیعیانش با هزارن ترس و لرز شبانه، جنازه را برداشته و در قبرستان پشت سر جد بزرگوارش امام موسی کاظم علیه السلام که او هم بدن شریفش در زمان هارون الرشید، سه روز بیدفن مانده بود، دفن کردند.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۱۲ لغو امتیازات طبقاتی

و دعوت به تقوی بزرگترین ارزش انسانی

صحبت ما پیرامون آیه ۱۳ سوره مبارکه حجرات و در باره تقوی است.

تقوی از وقایه به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است، و منظور در این گونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی، و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است.

بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده اند:

۱- نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح.

۲- پرهیز از هر گونه گناه اعم از ترک واجب و فعل معصیت.

۳- خویشتن داری در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول می دارد و از حق منصرف می کند، و این تقوای خواص بلکه خاص الخاص است.

در آیات ۱۱ و ۱۲ (سوره حجرات) روی سخن به مؤمنان بود، و خطاب به صورت یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا و در ضمن آیات، مسائل متعددی را که یک جامعه مؤمن را با خطر روبرو می سازد بازگو کرد و از آن نهی فرمود.

در حالی که در آیه مورد صحبت مخاطب کل جامعه انسانی است و مهمترین مسئله را مطرح نموده و ماهیت تمام قبایل و نژاد و رنگ و زبان و. و. را به میان کشیده و به روی امتیازات این گونه، خط بطلان کشیده و به همه افتخارات از این مسیرها را خاتمه داده و ضرب در* زده است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ

أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۳) حجرات: ۱۳ ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملا-ک امتیاز نیست)، گرمی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!

پس همه از یک پدر و یک مادر، به دنیا آمده اند، آن کس که تقوا و خداشناسی اش بیشتر است، با ارزش تر و محترم تر است نه آن که مال و منال و درجه و مقام اعتباری دنیوی بیشتر دارد.

در این آیه مخاطب کل جامعه انسانی است و مهمترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است بیان می کند، و میزان واقعی ارزشهای انسانی را در برابر ارزشهای کاذب و دروغین مشخص می سازد.

منظور از آفرینش مردم از یک مرد و زن همان بازگشت نسب انسانها به آدم و حواست، بنابر این چون همه از ریشه واحدی هستند معنی ندارد که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کنند، و اگر خداوند برای هر قبیله و طائفه ای ویژگیهایی آفریده برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است، چرا که این تفاوتها سبب شناسائی است، و بدون شناسائی افراد، نظم در جامعه انسانی حکمفرما نمی شود چرا که هر گاه همه یکسان و شبیه یکدیگر و همانند بودند، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرا می گرفت.

در این که میان شعوب (جمع شعب بر وزن صعب) به معنی گروه عظیمی از مردم و قبائل جمع قبیله چه تفاوتی است؟ مفسران احتمالات مختلفی داده اند؟

جمعی گفته اند دایره شعوب گسترده تر از دایره قبائل است، همانطور که شعب امروز بر یک ملت اطلاق می شود.

بعضی شعوب را اشاره به طوائف عجم و قبائل را اشاره به طوائف عرب می دانند: و بالاخره بعضی دیگر شعوب را از نظر انتساب انسان به مناطق جغرافیائی، و قبائل را ناظر به انتساب او به نژاد و خون شمرده اند.

این نظریه ها هر کدام نوعی توضیح آیه است ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.

به هر حال قرآن مجید بعد از آنکه بزرگترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی یعنی نسب و قبیله را از کار می اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته می افزاید:

گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ).

به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده، و اصالت و واقعیت را به مساله تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی می دهد، و می گوید: برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست.

و از آنجا که تقوا یک صفت روحانی و باطنی است که قبل از هر چیز باید در قلب و جان انسان مستقر شود، و ممکن است مدعیان بسیار داشته باشد و متصفان کم، در آخر آیه می افزاید: خداوند دانا و آگاه است (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ).

پرهیزگاران را به خوبی می شناسد، و از درجه تقوا و خلوص نیت و پاکی و صفای آنها آگاه است، آنها را بر طبق علم خود گرامی می دارد و پاداش می دهد مدعیان دروغین را نیز می شناسد و کیفر می دهد.

در این مورد به دو نکته توجه فرمائید.

۱- ارزشهای راستین و ارزشهای کاذب

بدون شک هر انسانی فطرتاً خواهان این است که موجود با ارزش و پر افتخاری باشد، و به همین دلیل با تمام وجودش برای کسب ارزشها تلاش می کند.

ولی شناخت معیار ارزش با تفاوت فرهنگها کاملاً متفاوت است، و گاه ارزشهای کاذب جای ارزشهای راستین را می گیرد.

گروهی ارزش واقعی خویش را در انتساب به قبیله معروف و معتبری می دانند، و لذا برای تجلیل مقام قبیله و طائفه خود دائماً دست و پا می کنند، تا از طریق بزرگ کردن آن خود را به وسیله انتساب به آن بزرگ کنند.

مخصوصاً در میان اقوام جاهلی افتخار به انساب و قبائل رائج ترین افتخار

موهوم بود، تا آنجا که هر قبیله ای خود را قبیله برتر و هر نژادی خود را نژاد والا-تر می شمرد که متاسفانه هنوز رسوبات و بقایای آن در اعماق روح بسیاری از افراد و اقوام وجود دارد.

گروه دیگری مساله مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر و خدم و حشم و امثال این امور را نشانه ارزش می دانند، و دائما برای آن تلاش می کنند، در حالی که جمع دیگری مقامات بلند اجتماعی و سیاسی را معیار شخصیت می شمردند.

و به همین ترتیب هر گروهی در مسیری گام برمی دارند و به ارزشی دل می بندند و آنرا معیار می شمردند.

اما از آنجا که این امور همه اموری است متزلزل و برون ذاتی و مادی و زودگذر یک آئین آسمانی همچون اسلام هرگز نمی تواند با آن موافقت کند، لذا خط بطلان روی همه آنها کشیده، و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او مخصوصا تقوا و پرهیزکاری و تعهد و پاکی او می شمرد حتی برای موضوعات مهمی، همچون علم و دانش، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزشهای اخلاقی، قرار نگیرد اهمیت فائل نیست.

و عجیب است که قرآن در محیطی ظهور کرد که ارزش قبیله از همه ارزشها مهمتر محسوب می شد، اما این بت ساختگی در هم شکست، و انسانرا از اسارت خون و قبیله و رنگ و نژاد و مال و مقام و ثروت آزاد ساخت، و او را برای یافتن خویش به درون جاننش و صفات والايش رهبری کرد! جالب اینکه در شأن نزولهایی که برای این آیه ذکر شده نکاتی دیده می شود که از عمق این دستور اسلامی حکایت می کند از جمله اینکه: بعد از فتح مکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد اذان بگویند، بلال بر پشت بام کعبه رفت، و اذان گفت، بلال که قبلا برده عتاب بن اسید بود، گفت شکر می کنم خدا را که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندیدم! و حارث بن هشام نیز گفت: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غیر از این کلاغ سیاه! کسی را پیدا نکرد؟! (آیه فوق نازل شد و معیار ارزش واقعی را بیان کرد).

بعضی دیگر گفته اند: آیه هنگامی نازل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده بود دختری به بعضی از موالی دهند (موالی به بردگان آزاد شده، یا به غیر عرب می گویند) آنها تعجب کردند و گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیا می فرمائید دخترانمان را به موالی دهیم؟! (آیه نازل شد و بر این افکار خرافی خط بطلان کشید).

در حدیثی می خوانیم: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه برای مردم خطبه خواند و فرمود: یا ایها الناس ان الله قد اذهب عنکم عیبه الجاهلیه، و تعاضمها بابائها، فالناس رجلا: رجل برّ تقی کریم علی الله، و فاجر شقی هین علی الله، و الناس بنو آدم، و خلق الله آدم من تراب، قال الله تعالی: یا ائیها الناس اننا خلقناکم من ذکرٍ و أنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم ان الله علیم خبیر: ای مردم! خداوند از شما ننگ جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را زدود، مردم دو گروه بیش نیستند: نیکوکار و با تقوا و ارزشمند نزد خدا، و یا بدکار و شقاوتمند و پست در پیشگاه حق، همه مردم فرزند آدمند، و خداوند آدم را از خاک آفریده، چنانکه می گوید: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا شناخته شوید، از همه گرامیتر نزد خداوند کسی است که از همه پرهیزگارتر باشد، خداوند دانا و آگاه است.

در کتاب آداب النفوس طبری آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اثناء ایام تشریق (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی الحجه است) در سرزمین منی در حالی که بر شتری سوار بود رو به سوی مردم کرد و فرمود: یا ایها الناس! الا ان ربکم واحد و ان اباکم واحد، الا-لا-فضل لعربی علی عجمی، و لا-لعجمی علی عربی، و لا-لاسود علی احمر، و لا-لاحمر علی اسود، الا بالتقوی ألا هل بلغت؟ قالوا نعم! قال لیبلغ الشاهد الغائب: ای مردم بدانید! خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاهپوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاهپوست مگر به تقوا، آیا من دستور الهی را ابلاغ کردم؟ همه گفتند: آری! فرمود: این سخن را حاضران به

غائبان برسانند!

و نیز در حدیث دیگری در جمله هائی کوتاه و پر معنی از آنحضرت آمده است:

ان الله لا ينظر الى احسابكم، و لا الى انسابكم، و لا الى اجسامكم، و لا الى اموالكم، و لكن ينظر الى قلوبكم، فمن كان له قلب صالح تحزن الله عليه، و انما اتم بنو آدم و احبكم اليه اتقاكم: خداوند به وضع خانوادگی و نسب شما نگاه نمی کند، و نه به اجسام شما، و نه به اموالتان، ولی نگاه به دل‌های شما می کند، کسی که قلب صالحی دارد، خدا به او لطف و محبت می کند، شما همگی فرزندان آدمید، و محبوبترین شما نزد خدا باتقواترین شما است.

ولی عجیب است که با این تعلیمات وسیع و غنی و پر بار هنوز در میان مسلمانان کسانی روی مساله نژاد و خون و زبان تکیه می کنند، و حتی وحدت آن را بر اخوت اسلامی، و وحدت دینی مقدم می شمردند، و عصبیت جاهلیت را بار دیگر زنده کرده اند، و با اینکه از این رهگذر ضربه های سختی بر آنان وارد شده گوئی نمی خواهند بیدار شوند، و به حکم اسلام باز گردند! خداوند همه را از شر تعصبات جاهلیت حفظ کند.

اسلام با عصبیت جاهلیت در هر شکل و صورت مبارزه کرده است، تا مسلمانان جهان را از هر نژاد و قوم و قبیله زیر پرچم واحدی جمع آوری کند، نه پرچم قومیت و نژاد، و نه پرچم غیر آن، چرا که اسلام هرگز این دیدگاههای تنگ و محدود را نمی پذیرد، و همه را موهوم و بی اساس می شمرد حتی در حدیثی آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد عصبیت جاهلیت فرمود: دعوها فانها منتنه! آن را رها کنید که چیز متعفن است!

اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که خود را ظاهراً مسلمان می شمردند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می زنند؟ معلوم نیست! چه زیبا است جامعه ای که بر اساس معیار ارزشی اسلام **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ** بنا شود، و ارزشهای کاذب نژاد و مال و ثروت و مناطق جغرافیائی و طبقه از آن بر چیده شود،

آری تقوای الهی و احساس مسؤولیت درونی و ایستادگی در برابر شهوات، و پایبند بودن به راستی و درستی و پاکی و حق و عدالت این تنها معیار ارزش انسان است و نه غیر آن.

این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ادامه می دهیم آنجا که فرمود:

کلکم بنو آدم، و آدم خلق من تراب، و لیتتهین قوم یفخرون بابائهم او لیکونن اهون علی الله من الجعلان: همه شما فرزندان آدمید، و آدم از خاک آفریده شده، از تفاخر به پدران پرهیزید، و گرنه نزد خدا از حشراتی که در کثافات غوطه ورنند، پست تر خواهید بود!

۲- حقیقت تقوی

چنانکه دیدیم، قرآن بزرگترین امتیاز را برای تقوی قرار داده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسانها می شمرد.

در جای دیگر تقوی را بهترین زاد و توشه شمرده، می گوید:

۱- وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى (بقره- ۱۹۷).

و در جای دیگر لباس تقوی را بهترین لباس برای انسان می شمرد

۲- وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ (اعراف- ۲۶).

و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را تقوی ذکر کرده، و بالاخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا آن حد بالا برده که خدا را اهل تقوی می شمرد، و می گوید:

۳- هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ (مدثر- ۵۶).

قرآن، تقوی را نور الهی می داند که هر جا راسخ شود، علم و دانش

می آفریند

۴- وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ (بقره- ۲۸۲).

و نیز نیکی و تقوی را قرین هم می شمرد،

۵- وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ الْمَائِدَة:

و عدالت را قرین تقوی ذکر می کند:

۶- اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَى الْمَائِدَة: ۹.

۳- اکنون باید دید حقیقت تقوی این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگترین افتخار انسان با این همه امتیازات چیست؟ قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوی بر می دارد: در آیات متعددی جای تقوی را قلب می شمرد، از جمله می فرماید:

۷- اُولَئِكَ الَّذِينَ اٰمَنُوا بِاللّٰهِ قُلُوبُهُمْ لِلتَّقْوٰی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَّ اَجْرٌ عَظِيْمٌ (۳): (حجرات- ۳) آنها که صدای خود را در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پائین می آورند و رعایت ادب می کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوی آزموده است.

قرآن، تقوی را نقطه مقابل فجور ذکر کرده، چنانکه در آیه ۸ سوره شمس می خوانیم ۷- فَالَّذِي هُمْ يُجْوَرُونَ وَّ تَقْوَاهَا: خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوی را به او نشان داد.

قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد بر اساس تقوی می شمرد، چنانکه در آیه ۱۰۸ سوره توبه در باره مسجد قبا که منافقان مسجد ضرار را در مقابل آن ساختند می فرماید:

۹- لَمْ يَجِدْ اُسْسَ عَلٰى التَّقْوٰى مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ اَحَقُّ اَنْ تَقُوْمَ فِيْهِ: توبه:

۱۰۸ مسجدی که از روز نخست بر شالوده تقوی باشد شایسته تر است که در آن نماز بخوانی.

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که تقوی همان احساس مسئولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می شود و او را از فجور و گناه باز می دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگیها می شوید.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) (در نهج البلاغه) تعبیرات گویا و زنده ای پیرامون تقوی دارد، و تقوی از مسائلی است که در بسیاری از خطب و نامه ها و کلمات قصار حضرت (علیه السلام) روی آن تکیه شده است.

در یکجا تقوی را با گناه و آلودگی مقایسه کرده چنین می گوید: الا- و ان الخطایا خیل شمس حمل علیها اهلها، و خلعت لجمها، فتقحمت بهم فی النار! الا- و ان التقوی مطایا ذلل حمل علیها اهلها، و اعطوا أزمّتها، فأوردتهم الجنة! بدانید گناهان همچون مرکبهای سرکش است که گنهکاران بر آنها سوار می شوند، و لجامشان گسیخته می گردد، و آنان را در قعر دوزخ سرنگون می سازد.

اما تقوی مرکبی است راهوار و آرام که صاحبانش بر آن سوار می شوند، زمام آنها را به دست می گیرند، و تا قلب بهشت پیش می تازند!

مطابق این تشبیه لطیف، تقوی همان حالت خویشنداری و کنترل نفس و تسلط بر شهوات است، در حالی که بی تقوای همان تسلیم شدن در برابر شهوات سرکش و از بین رفتن هر گونه کنترل بر آنها است.

و در جای دیگری می فرماید: اعلموا عباد الله ان التقوی دار حصن عزیز، و الفجور دار حصن ذلیل، لا یمنع اهلها، و لا یحرز من لجأ الیه، ألا و بالتقوی تقطع حمه الخطایا: بدانید ای بندگان خدا که تقوا قلعه ای محکم و شکست ناپذیر است، اما فجور و گناه حصاری است سست و بی دفاع که اهلش را از آفات نجات نمی دهد و کسی که به آن پناهنده شود در امان نیست، بدانید انسان تنها به وسیله تقوا از گزند گناه مصون می ماند.

و باز در جای دیگر می افزاید: فاعتصموا بتقوی الله فانّ لها حبلا وثیقا عروته و معقلا منیعا ذروته. چنگک به تقوای الهی بزنید که رشته ای محکم و دستگیره ای است استوار و پناهگاهی است مطمئن!

از لابلای مجموع این تعبیرات حقیقت و روح تقوی به خوبی روشن می شود.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که تقوی میوه درخت ایمان است، و به همین دلیل برای به دست آوردن این سرمایه عظیم باید پایه ایمان را محکم ساخت.

البته ممارست بر اطاعت، و پرهیز از گناه، و توجه به برنامه های اخلاقی، بلکه تقوی را در نفس راسخ می سازد، و نتیجه آن پیدایش نور یقین و ایمان شهودی در

جان انسان است، و هر قدر نور تقوی افزون شود نور یقین نیز افزون خواهد شد، و لذا در روایات اسلامی می بینیم تقوی یک درجه بالاتر از ایمان و یک درجه پائین تر از یقین شمرده شده! امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) می فرماید؟ الایمان فوق الاسلام بدرجه، و التقوی فوق الایمان بدرجه، و الیقین فوق التقوی بدرجه، و ما قسم فی الناس شیء اقل من الیقین: ایمان یک درجه برتر از اسلام است، و تقوی درجه ای است بالاتر از ایمان و یقین درجه ای برتر از تقوی است و هیچ چیز در میان مردم کمتر از یقین تقسیم نشده است! این بحث را به شعر معروفی که حقیقت تقوی را ضمن مثال روشنی بیان کرده پایان می دهیم:

خَلَّ الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی و اصنع کماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری لا تحقرن صغیره ان الجبال من الحصى
گناهان کوچک و بزرگ را ترک گوی و تقوی همین است. و همچون کسی باش که از یک خارزار می گذرد لباس و دامان
خود را چنان جمع می کند که خار بر دامانش ننشیند، و پیوسته مراقب اطراف خویش است! هرگز گناهی را کوچک مشمر
که کوههای بزرگ از سنگریزه های کوچک تشکیل شده!

از این گفتار نتیجه می گیریم که تقوی انسان را، از همه گناهان و آلودگی ها، مهار کرده و از زشتی ها، باز می دارد، اگر کسی با تقوی باشد، تا سرحد امکان، از کارهای زشت و ناشایست، دوری می کند و اگر از تقوی تهی باشد از هیچ کار زشت و برخلاف عقل و منطق و غیر انسانی، فروگذار نمی شود!!.

در طول تاریخ از هردو حال نمونه های فراوان داریم، ابن زیاد با بهانه عیادت از هانی بن عروه، به خانه او می آید تا از مخفی گاه حضرت مسلم علیه السلام چیزی به دست آورد، در حالی که حضرت در پشت پرده نشسته و با قرار قبلی، ناگهان به ابن زیاد حمله کرده و او را از پا درآورد و هانی هرچه ایما و اشاره می کند، نتیجه نمی گیرد و ابن زیاد از حرکات هانی مشکوک شده، سریعا آنجا را ترک می کند.

بعد از رفتن او هانی از حضرت می پرسد؟ چرا فرصت را از دست دادی و او را نکشتی؟! فرمود: آخر من مجوز شرعی نداشتم!
او کاری نکرده بود من در مقابل او را

اعدام کنم، تقوی اورا از اقدام بر خلاف قانون شریعت باز می دارد، ولی او وقتی که آن حضرت را دستگیر می کند، در برابرش نگه میدارد و با کلمات توهین آمیز، ن حضرت را زجر می دهد و در نهایت حضرت از عمر بن سعد در خواست می کند که به وصایایش عمل کند و امام حسین علیه السلام را از جریان بیوفائی اهل کوفه مطلع سازد تا از راه برگشته و به کوفه نیاید. عمرسعد وصیت های آن حضرت را به ابن زیاد بازگو کرد ولی ابن زیاد اورا برای افشای آن توبیخ نمود و دستور داد حضرت را به پشت بام دار الاماره برده پس از ضربات متعدد با شمشیر، حضرت را با دست های بسته در پشت بام دار الاماره، گردن زده و از آنجا پائین بیاندازند.

أَلَا لَعْنَهُلَّ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۱۳ پنهان بودن علم چند چیز!

خداوند متعال روی حکمت هائی که خود می داند، شناساندن و شناخته شدن چند چیز را، از بندگان مخفی کرده و معین نموده است تا آمادگی دائمی داشته و بیراهه نروند،

۱- یکی از آنها وقوع روز قیامت است که تاریخش را فقط خود او می داند در آیات مکرر قرآن مجید، علم آن را به خود اختصاص داده است (۱) زیرا اگر بیان می فرمود که مثلاً بعد از چند هزار یا چند میلیون سال، آن روز فرا می رسد، مردم دل سرد و جریء شده و می گفتند، بابا کو قیامت حالا حالاها خبری از آن نیست؟! ولی با پنهان نمودن تاریخ وقوع آن، بندگان در ترس و واهمه و در تب و لرزند که مبادا

۱- يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي وَأَيَّاتِ فِرَاوَانَ دِيْكَر.

قیامت همین حالا فرارسد که من بیچاره شوم و موفق به توبه و بازگشت به سوی خدا را نداشته باشم.

این واهمه آدمی را به آمادگی دائمی برای رخت بر بستن و چشم پوشیدن، از این دنیای فانی و حرکت به سوی زندگی باقی، وامی دارد.

۲- علم به حقیقت روح است «يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» از تو از روح می پرسند (حقیقت وجودیش و خودش چیست) بگو روح از امر پروردگار من است.

البته می دانیم روح دو گونه است، یکی روح رحمانی، روحی که در ایجاد حضرت آدم ابوالبشر، به فرشته ها فرمود: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» وقتی که از روح خودم به او دمیدم، پس به او بیفتید در حال سجده کنندگان (در حال احترام در برابر او سجده کنید).

این روح است که علمش و فورمولش و ساختمان وجودیش و. و. را خدا می داند و علم او از دانش بشری، بیرون است.

دومی روح حیوانی که وسیله پمپاژ قلب تمام ذی حیات و جنبنده ها تولید می شود و به زندگی خود ادامه می دهند، هر وقت قلب از حرکت ایستاد، آنها هم می ایستند و از حرکت باز مانده و سلول ها و مولکول های تشکیل دهنده آنها از هم پاشیده و متلاشی می شوند و به اصطلاح پوسیده می شوند.

۳- وَ مَا تَعْيِضُ الْأَرْحَامُ لِقَمَانِ ۳۱ آنچه رحمها فرا گرفته، سعادت و شقاوت (یاسرنوشت) جنین های رحم مادران را (که در پایان عمر آیا ختم به خیر خواهد شد یا بد و آیا تا پایان عمرش چه سرگذشت هائی خواهد داشت) فقط او می داند.

می دانیم که جنین در رحم مادر دارای طی مراحل گوناگون می باشد چنانچه در چندین سوره قرآن کریم بیان نموده است از جمله در سوره مومنون: از ۱۲ تا ۱۶ بدین شرح. و ما انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم؛ ۱۳ سپس او را نطفه ای در قرارگاه مطمئن [رحم] قرار دادیم؛ ۱۴ سپس نطفه را بصورت علقه [خون بسته]،

و علقه را بصورت مضغه [چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را بصورت استخوانهایی درآوردیم؛ و بر استخوانها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است! ۱۵ سپس شما بعد از آن می میرید؛ ۱۶ سپس در روز قیامت برانگیخته می شوید!

و در سوره حج: آیه ۵ (چنین می فرماید) ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید، (به این نکته توجه کنید که:) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» [چیزی شبیه گوشت جویده شده]، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم)! و جنین هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) قرار می دهیم؛ (و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم؛) بعد شما را بصورت طفل بیرون می آوریم؛ سپس هدف این است که به حدّ رشد و بلوغ خویش برسید. در این میان بعضی از شما می میرند؛ و بعضی آن قدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی (و پیری) می رسند؛ آنچنان که بعد از علم و آگاهی، چیزی نمی دانند! (از سوی دیگر،) زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می بینی، اما هنگامی که آب باران بر آن فرو می فرستیم، به حرکت درمی آید و می روید؛ و از هر نوع گیاهان زیبا می رویاند!

فاطر: ۱۱ خداوند شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه ای؛ سپس شما را بصورت زوجهایی قرار داد؛ هیچ جنس ماده ای باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر به علم او، و هیچ کس عمر طولانی نمی کند، یا از عمرش کاسته نمی شود مگر اینکه در کتاب (علم خداوند) ثبت است؛ اینها همه برای خداوند آسان است.

و آیات دیگر در چندین سوره که با مراجعه به قرآن کریم، مطلب روشن می شود.

و همچنین کیفیت تغذیه جنین قبل و بعد از دمیدن روح و این که خدای توانا همزمان از ابتدای تشکیل و قرار گرفتن نطفه در رحم مادر، برای او بنای جفت (و دستگاه تغذیه) را نیز می گذارد و از آن دستگاه به شکم جنین لوله کشی می کند وقتی روح دمیده شد، خون عادت ماهانه مادر را در آن دستگاه تصفیه و به معده جنین

تحويل می دهد، زیرا از هیچ راهی تغذیه او امکان پذیر نیست، تاروی که بدن به زندگی آب و هوای بیرون آمادگی پیدا کرد، به سوی جهان دوم قدم می گذارد و در این صورت است که دیگر به وجود جفت نیازی نیست، آن را کنار گذاشته و به سطل آشغال می اندازند ولی نوزاد باز خود توان تغذیه خود را ندارد، پیش از آن که قدم به دایره وجود بگذارد، خداوند در سینه مادر دو کارگاه شیر سازی آویخته یکی بجای نان و دیگری بجای آب، همان خون ماهانه مادر را به آن انتقال می دهد و از آن خون پر رنگ شیر سفید میسازد، اگر داغ می شد دهان بچه را می سوزاند و اگر سرد می شد بچه شکم درد می گرفت، اگر شیرین تند بود بچه مرتب سرفه می کرد و اگر بی مزه بود بچه لب نمی زد نیم گرم و نیم شیرین کرد تا گوارای وجود مبارکش باشد!!.

پیش از آن که این خانم یا آقای نوزاد شکل بگیرد یک برده فداکار بنام پدر و یک کنیز ایثارگر و جانباز و عاشق بنام مادر، آماده کرده تا از این میهمان تازه وارد پذیرائی کرده و از او محافظت نمایند تاروی که بتواند غذا خورده و معده اش هضم نماید دیگر به شیر نیازی ندارد، زیرا نمیتواند با آن زندگی نماید، این غلام برده و کنیز خدمتگذار!!! ببخشید پدر و مادر بامراقبتها و فداکاری ها روز و شب بزرگشان کردند و بحد رشد رساندن آقا پسر برای خود مادر (یعنی زن) و دختر خانم برای خود پدر (یعنی شوهر) پیدا کردند دیگر به پدر قدیمی و مادر کهنه و تاریخ مصرف گذشته، نیازی نیست و باید دور انداخت و شرایط مادر تازه وارد را پذیرفت و دستورات او را اجرا کرد!!، دیگر پدر مادر زحمتکش را باید به دست فراموشی سپرده و دور و برشان قلم سرخ کشید ای بمیرم الهی!!.

نتیجه اینکه علم و دانش این مراحل را خدا می داند و دانش آن خاص خداست بلی آدمی نیز با دستگاه سونوگرافی به بعضی از خصوصیات جنین، از نظر نر و مادگی، پی می برد اما به زشتی و زیبایی و سعادت و شقاوت و در نهایت به ختم به خیری یا بد پایان پذیرفتن عمر او چه؟!.

۴- علم به اوضاع شخصی و عمومی فردا و ما تَدْرِی نَفْسُ ما ذَا تَكْسِبُ عَدَا لِقمان ۳۱ و هیچ نفسی نمی داند فردا (بلکه یک لحظه دیگر) چه خواهد کرد (یا چه برنامه ای برایش پیش خواهد آمد، شب تا صبح خوابش نمی برد و نقشه می کشد و تصمیم می گیرد ولی فردا همه این ها نقش بر آب می گردد، منصرف می شود و یا شرایطی پیش می آید که درباره اش فکر نکرده بود یا اصلاً به ذهنش نیامده بود.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: (عرفت الله بفسخ العزائم) من خدا را بافسخ و دگرگون شدن قصدها شناختم.

۵- دانستن تاریخ مرگ و در کجای دنیا ازین خواهد رفت! و ما تَدْرِی نَفْسُ بَأَى اَرْضٍ تَمُوتُ لِقمان ۳۱ و هیچکس نمی داند در کجا خواهد مرد (در هوا یا در زمین، در خشکی یا دریا، در کوه یا دشت، و در کجای زمین، دفن خواهد شد در وطن یا غربت، در خاک یا در شکم حیوانات بزی و یا بحری و. و.

۶- تاریخ حتمی ظهور حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء فقط علائم و نشانه های ظهور بیان شده و توقیت و وقت گذاری ابداً بیان نگردیده، وقت تعیین کنندگان را، کذاب شمرده اند زیرا علم قطعی و حتمی او نیز خاص خداست، پس هر کس وقتی برای ظهور تعیین کند، در روایات، دروغگو و کذاب نامیده شده اند چون مکرر فرمود اند (نحن لانوقت) ما برای ظهور، وقت تعیین نمی کنیم.

حتی تاریخ و روز حتمی ظهور را، شاید خود حضرت هم نمی داند به دو دلیل

۱- در روایت آمده است که در منزل حضرت دو علامت ظهور هست یکی پرچم اسلام در زمین خوابیده هر وقت دستور ظهور آمد، پرچم خود بخود بلند شده، برافراشته می شود.

دوم شمشیری در نیام است هر وقت ظهور رسید آن شمشیر از غلاف کشیده می شود یعنی وقت ظهور است امام هر روز به آنها توجه دارد.

۲- امام در نوشته هائی که به بزرگان دارد از شیعیان می خواهد تعجیل در ظهور

را از خدا بخواهند و دعا کنند اگر وقت ظهور را می دانست که در چه تاریخی خواهد بود، این درخواست و دستور به دعای تعجیل، بی معنا و لغو به نظر می آمد چون تغییر در علم حتمی امکان پذیر نیست

غم مخور روزی ولی و قلب امکان می رسد***مصلح عالم ولی حی سبحان می رسد

در پس پرده بود در انتظار امر حق***گر خدا امری کند آن گه شتابان می رسد

تکیه بر دیوار کعبه می دهد محبوب حق***از دهان دُرُ فشانش صوت قرآن می رسد

چون نمی گردد عمل دستور قرآن در جهان***بهر اجرا مجری احکام یزدان می رسد

داد مظلومان بگیرد او ز ظالم ها بسی***روزگاری آن پناه بی پناهان می رسد

مامریضیم و دوائی نیست بر درمان ما***آن طیب ما مریضان بهر درمان می رسد

(منتظر) در انتظار مصلح عالم بود***شیعیان صاحب زمان روزی فروزان می رسد

محمد آخوندی «منتظر»

از روایات متعدد چنین بر می آید که قیام آن حضرت، بدون اخطار قبلی و تعیین وقت دقیق و به طور ناگهانی خواهد بود.

(در کتب پیشینیان نیز) آن گونه که ذکر شده، ظهور «پسر انسان» یعنی امام زمان عجل الله تعالی فرجه ناگهانی خواهد بود!

اگرچه پیش از آمدن علایم و ندهای مکرر آسمانی و زمینی، کم و بیش، مردم را از قریب الوقوع بودن ظهور آگاه خواهد ساخت و اما دقیق مشخص نخواهد شد که

قیام چه روز یا ماه و یا ساعتی واقع خواهد شد.

البته ظهور چند ماه پیش از قیام خواهد بود و به این علت مردم در روز قیام، غافلگیر خواهند شد و از یکدیگر خواهند پرسید، ایشان چه کسانی هستند و از کجا آمده اند و اهل کجا هستند؟

یقیناً این مردان مسلح از اهل مکه نیستند و انسان های ناشناخته می باشند که در مدت کم و در یک شب جمع شده اند و چه برنامه هایی خواهند داشت؟!

مردم تا زمان اعلان برنامه ها و معرفی خود «قائم علیه السلام» سر در گم مانده و ره به جایی نخواهند برد.

به تعدادی از روایات فراوان عدم توقیت و مضامین آن توجه فرمائید. (۱)

۱- امام رضا علیه السلام خطاب به دعبل خزاعی شاعر اهل بیت فرمود: «وَأَمَّا مَتَى يَقُومُ فَاخْبَارِ عَنِ الْوَقْتِ، لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ آبَائِهِ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مِثْلُهُ كَمِثْلِ السَّاعَةِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً؛ (۲) و اما کی قیام می کند، پس اخبار از وقت است (که ما وقت تعیین نمی کنیم) پدرم از پدرانش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم حدیث کرد، مَثَلُ او (قائم علیه السلام)؛ مانند قیامت است، برای شما نمی آید مگر ناگهانی.

۲- جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله: نقل می کند: «ثُمَّ يَقْبَلُ كَالشَّهَابِ الثَّاقِبِ وَيَمْلَأُهَا قَسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجُورًا؛ (۳) سپس مانند شهاب ثاقب می آید و زمین را از عدل و قسط لبریز می نماید، آن گونه که از ظلم و ستم لبریز خواهد شد.»

۱- طالبین بیشتر به کتاب دوجلدی سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه. چاپ انتشارات مسجد جمکران مراجعه نمایند.

۲- منتخب الأثر: ص ۲۸۱ ف ۲ ب ۱۷ ح ۳ به نقل از ینابیع المودّه ص ۴۵۴ از فرائد السمطين و كفايه الأثر و چندین کتاب دیگر بحار الأنوار: ۱۵۴/۵۱ ب ۸ ح ۴ از کمال الدین و عیون أخبار الرضا.

۳- بحار الأنوار: ۱۵۱/۷۲ ب ۱ ح ۱۳ و مثل آن نیز از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام ح ۱۶ هر دو روایت به نقل از کمال الدین.

۳- ابو بصیر گوید: که امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «المهدی من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی أشبه الناس بی خَلْقاً وَخُلُقاً، تكون له غیبه و حیره حتی یضلّ الخلق عن أديانهم، فعند ذلك یقبل کالشهاب الثاقب فیملأها عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً؛(۱) مهدی از اولاد من، نام او نام من و کنیه او کنیه من و از حیث اخلاق و خلقت شبیه ترین خلق به من است. برای او غیبت و حیرتی خواهد بود تا این که مردم از دینشان گمراه شوند. در این هنگام مانند شهاب ثاقب می آید و زمین را پر از عدل و داد می کند بعد از آن که از ظلم و جور پر شود.»

۴- امام باقر علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «المهدی من ولدی تكون له غیبه و حیره تضل فیها الأمم یأتی بذخیره الأنبياء فیملأها عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً؛(۲) مهدی از اولاد من برای او غیبت و حیرتی خواهد بود که در آن امت ها گمراه می شوند. در این هنگام با ذخیره پیامبران می آید. پس زمین را پر از عدل و داد می کند، بعد از آن که از ظلم و جور پر شود.»

۵- زراره بن اعین گوید: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: منظور از آیه «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ» چیست؟ فرمود: «هی ساعه القائم تأتیهم بغته؛(۳) آن ساعت «قائم» است که ناگهان برای آن ها می آید.»

۶- امام باقر علیه السلام فرمود: «ثم یدو کالشهاب الثاقب یتوقد فی اللیله الظلماء، معه ذخائر الأنبياء؛(۴) سپس مانند شهاب ثاقب آشکار شود، در شب تاریک پرتو افکنی

۱- بحار الأنوار: ۵۱ / ۷۲ ب ۱ ح ۱۶ از کمال الدین.

۲- همان مدرک: ۵۱ / ۷۲ ب ۱ ح ۱۷ از کمال الدین.

۳- تأویل الايات الظاهره: ص ۵۷۱؛ المحجّه فیما نزل فی القائم الحجّه: ص ۳۴۸.

۴- غیبت نعمانی: ص ۷۵؛ بحار الأنوار: ۵۱ / ۷۲؛ کشف الغمّه: ۳ / ۳۱۱ با تعبیر دیگر؛ منتخب الأثر: ص ۱۸۳ از رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ ینابیع الموده: ۳ / ۱۶۳ ب ۹۴ و ۱۶۸ ۱۶۹ ب ۹۴ از کتاب غایبالمرام از جابر عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله: غیر از آخرش و هم چنین بشارها للإسلام: ص ۱۱۷؛ یوم الخلاص: ص ۱۴۴.

می کند و ذخایر پیامبران با اوست.»

۷- مفضل بن عمر گوید: از آقایم (امام) صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا به مأمور منتظر مهدی علیه السلام وقتی تعیین شده است که مردم بدانند؟! فرمود: (۱)

فرمود: مبادا وقتی معین شود که شیعیان ما بدانند!

گفتم: آقای من، چرا؟!

فرمود: «چون او آن ساعتی است که خداوند تعالی فرموده است «يَسْأَلُونَكَ

۱- «حاش لله! أن يوقت ظهوره بوقت يعلمه شيعةنا، قلت: يا سيدي! ولم ذاك؟ قال: لأنه هو الساعة التي قال الله تعالى: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» الاعراف: ۱۸۶. الآية. وهو السَّاعَةِ التي قال الله تعالى: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» (النازعات: ۴۲). وقال: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ (- لقمان: ۳۴ و الزخرف: ۶۱)، ولم يقل: إنها عند أحد، وقال: فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا الْآيَةَ سورة محمد: ۱۸. وقال: افْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ القمر: ۱. وقال: يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا الاحزاب: ۶۳. يَسْأَلُكَ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ إِلَّا الَّذِينَ يُبَارِزُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ شوری / ۱۸- ۱۷. قلت: فما معنى يمارون؟ قال: يقولون متى ولد؟ ومن رأى؟ وأين يكون ومتى يظهر؟ وكل ذلك استعجالاً لأمر الله وشكاً في قضائه، ودخولاً في قدرته، أولئك الذين خسروا الدنيا وإن للكافرين لشر مآب. قلت: أفلا يوقت له وقت؟ فقال: يا مفضل! لا أوقت له وقتاً ولا يوقت له وقت، إن من وقت لمهدينا وقتاً فقد شارك الله تعالى في علمه، وادعى أنه ظهر على سره، وما لله من سر إلا وقد وقع إلى هذا الخلق المعكوس الضال عن الله الراغب عن أولياء الله، وما لله من خبر إلا وهم أخص به لسره وهو عندهم، وإنما ألقى الله إليهم ليكون حجته عليهم؛ مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۷۹؛ بحار الأنوار: ۵۳ / ۱ - ۳ ب ۲۵.

عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا، قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَفْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (و آیات پاورقی هارا خواند).

گفتم: معنای «یمارون» چیست؟ فرمود: می گویند: کی متولد شده، چه کسی او را دیده و کجا می باشد؟ و چه وقت ظهور می کند؟ و (سبب این پرسش ها) شتاب کردن در کار خدا و شک کردن در قضا و وارد شدن در حیطة قدرت خدا است؛ آن ها کسانی هستند که در دنیا خسارت دیدند و مطمئن باشید که برای کفّار بد بازگشتی هست. گفتم: آیا وقتی تعیین نخواهد شد؟!

فرمود: ای مفضّل! نه من برای (ظهور) او وقت معین می کنم و نه وقتی تعیین می شود. به تحقیق هر کس برای مهدی ما وقت تعیین نماید، در علم خدای تعالی ادّعی شراکت نموده و ادّعا می کند که به کشف سرّ او راه پیدا کرده است!

(ای مفضّل) برای خدا سرّی نیست، مگر این که واقع شده بر این خلق کج مدار و گمراه شده از خدا و رو گردان از اولیای خدا و برای خدا خبری نیست، مگر این که آن ها خاصّان سرّ اویند و خدا در نزد آنان است. خداوند به آن ها القا کرده تا حجّتی بر آن ها باشد. [\(۱\)](#)

اخیراً می بینیم در جامعه کسانی پیدا می شوند، برای ظهور آن حضرت یا وقت تعیین می کنند و یانزدیک بودن ظهور را، با خواب دیدن های بی اساس یا گفتارهای امام جماعت فلان مسجد و شایعه پراکنی های گوناگون اصل قضیه را لوٹ می کنند و زیر سؤال می برند و. و. این گونه اشخاص یا از محبت و علاقه های عوامانه به این کارها دست می زنند یا می خواهند با این کارهایشان، مردم را دلسرد و بی اعتماد کنند که ای بابا اگر امام زمانی بود، این همه وعده دادند و وقت تعیین کردند می آمد یعنی در واقع به نبود اصل وجود آن حضرت، مقدمه چینی می کنند.

۱- «سیمای جهان در عصر امام زمان» عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ ج ۱ ۴۲۷ بیعد چاپ مسجد مقدس جمکران.

بهر صورت علم این چند مورد که ذکر کردم، خاص پروردگار عالم می باشد و اما این که امام دوازدهم روحی و ارواح العالمین لثراب مقدمه الفداء در زمان غیبت چکار می کند و به چه مسئولیتهائی مشغول است، در کتاب دوجلدی «سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه» مشروحا نوشته ام که به مأموریتهای تکوینی اش اشتغال دارد و به همه جهات ششگانه کره زمین اشراف دارد و زیر نظر اوست منتهی برای انجام وظایف تشریعی اش، خداوند کی اجازه خواهد داد، معلوم نیست که انشاءالله در طول سخنرانی هایم چند مجلس در این باره صحبت خواهم کرد.

ولی آنچه که لازم است تذکر دهم، در همین دوران غیبتش کرارا در کنار قبر گمشده مادر مظلومه اش فاطمه زهراء علیها السلام و در کنار قبر شش گوشه جدبزرگوارش حضور یافته و به چند مصیبتش اشک می ریزد، به شهادت بچه ششماهه عطشان که جنازه اش روی دست پدر مانده و کسی را نداشت از او بگیرد نه برادری و نه پسری و نه اقربائی، و وداع آخرش که قلب عالمی را سوزانده و قلب مادرش را به آتش کشیده و همچنین به برگشتن اسب بی صاحب به خیمه هایش که بابرگشتن آن، حرایم عصمت دیگر از برگشتن آن حضرت نا امید گشته، و آماده مصائب بی شمار بعدی و اسارت دردست دشمنان و گشتن شهرها و کوی و برزن ها شدند.

ألا لعنالله علی القوم الظالمین.

مجلس ۱۴ خرید و فروش خدا با مؤمنین

در مراحل روز مره انسان ها برای تأمین وسایل زندگی، به خرید و فروش نیاز روزانه هست، از قبیل خوراک و پوشاک تا مسکن و محل کسب.

در صحت این بیع و شراها چهار رکن لازم است ۱- بایع (فروشنده) ۲- مشتری (خریدار) ۳- مثن (کالای فروشی) ۴- ثمن (بهای جنس) و برای این که معامله معتبر و خالی از اشکال باشد چند نفر امضا می کنند و یا چیزی رهن می گذارند.

طبق این قاعده خدای متعال نیز با صاحبان ایمان، مبیعه ای انجام داده است و ارکان چهارگانه بالا را در آن رعایت نموده است.

۱- إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِاللَّيِّ بَايِعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۱)

توبه: ۱۱۱ خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که: در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ!).

طبق این آیه مبارکه خدای متعال نیز با مؤمنان خرید و فروشی انجام داده که هرکس پای بند این معامله باشد برنده دنیا و آخرت است.

در این بیع و شرا بایع مؤمنان هستند و مشتری خدای متعال و مبیع (جنس فروخته شده) جان و مال مؤمن است و بها و قیمت آن بهشت است و برای اعتبار

این معامله در سه کتاب مهم آسمانی (تورات و انجیل و قرآن) از سوی مشتری (یعنی خدا)، مدرک و سند ذکر گردیده است که هیچ گونه خدشه و تب و لرزی وجود ندارد.

در این مورد در سوره مبارکه احزاب می فرماید

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا احزاب: ۲۳ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.

لطف و رحمت خداوند شامل همه باشد تا این معامله و عهد و پیمان را به حقیقت برسانند آمین.

از زمان حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام تا انقراض عالم و برچیده شدن نظام فعلی جهان، هر کس در هر مکان و در هر زمان در راه خدا به فیض عظمای شهادت برسد، طبق این معامله، انجام گرفته است.

۲- وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ بقره: ۲۰۷ بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون حضرت علی علیه السلام در «لیله المبيت» با خفتن در جایگاه پیغمبر (۶)، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند؛ و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

با در نظر گرفتن شأن نزول این آیه مبارکه، که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در شبی که در رختخواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوابید و خود را آماده فدای آن حضرت نمود و پیغمبر را از شر دشمنان، نجات داد که در تفسیرهای سنی و شیعه مشروحا آمده است، برای روشن شدن مطلب به دو نمونه از این خرید و فروش کنندگان با خدا را توجه فرمائید.

۱- حُجر بن عدی کندی

پس از جریان سقیفه و یاری خواستن امیرمومنان (علیه السلام) از مبارزان بدر و سابقین صحابه و به نتیجه نرسیدن آن، که در نهایت، به شهادت کوثرالهی فاطمه زهرا (علیهاالسلام) و فرزند پاک وی محسن شش ماهه انجامید، می توان قیام حُجر بن عدی کندی را نخستین حرکت خونین شیعه به شمار آورد.

تاریخ دقیق تولد حُجر بن عدی در دست نیست؛ ولی برخی از منابع تاریخی، از وی به عنوان صحابی کم سن و سالی که در کسب فضایل انسانی و ملکات نفسانی در ردیف بزرگان آنها بود، نام برده اند.

پس اگر سن او را در اواخر حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هفده سال بدانیم، می توانیم سن وی را هنگام شهادت حدود ۵۸ سال به شمار آوریم.

اسلام حُجر

پس از غزوه بدر، آفتاب اسلام در آسمان مدینه ظاهر شد و دیدگان بسیاری را خیره ساخت. دیگر اسلام امری درون باوری مخفی نبود؛ سرود پیکارهای خونینی بود که در صفوف پولادین مردان سترگ تجلی می کرد و ایمان راسخ مومنان راستین را در صحنه جهاد به تصویر می کشید. نوید پیروزی توحید که از تکبیر رعد آسای شیرخدا در نبرد احزاب ظاهر شد، پیکر حق جویان را نیروی تازه بخشید.

صدای دل انگیز اسلام در سراسر جزیره العرب پیچید و معارف زلالش سمت دل‌های مشتاق سرازیر شد. سیل تشنگان حقیقت از نقاط مختلف جهان سوی مدینه شتافتند. برخی مانند سلمان فارسی، ابوذر غفاری و اویس قرنی انفرادی و بعضی نیز گروهی نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفته، در کمال آزادی اسلام را می پذیرفتند. در تاریخ اسلام، کسانی که به صورت گروهی به ملاقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شتافته، به اسلام ایمان می آوردند «وفد» نامیده می شوند. این گروهها به دو دسته تقسیم می

شود:

۱- بزرگانی که از اعتبار سیاسی یا قبیله ای برخوردار بودند، در راس گروهی از طرفدارانشان به مدینه می آمدند و بسیاری از آنان نیز با شنیدن سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسلمان می شدند.

۲- کسانی که در پی کشف حقایق و خارج شدن از کجروی های عقیدتی، با یک هم فکری به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شده، به دور از گرایشهای قومی و سیاسی به اسلام می پیوستند.

حجر بن عدی نوجوانی حقجو بود و در شمار دسته دوم جای داشت.

سال دقیق ایمان آوردنش معلوم نیست؛ ولی می توان گفت: وی همراه برادرش هانی بن عدی به مجلس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و به دست مبارک آن حضرت به دین اسلام مشرف شد. پس حجر بن عدی کندی، از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود، که در سال ۵۱ یا ۵۳ به دستور معاویه به شهادت رسید.

زمان مرگ ابوذر در ربنده حاضر بود. در حوادث زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام، نیز حجر بن عدی نقش فعالی داشت. وقتی "ابوموسی اشعری" نمی گذاشت مردم کوفه، در جنگ جمل، به یاری علی علیه السلام بروند، "حسن بن علی" علیه السلام و "عمار یاسر" به مسجد رفتند و ابوموسی را بیرون کردند و با مردم سخن گفتند؛ سپس حجر بن عدی کندی که از افاضل اهل کوفه بود برخاست و مردم را به یاری علی علیه السلام فرا خواند.

و زمانی که ربودن زیورهای یک زن مسلمان و یک زن ذمی به وسیله سپاه معاویه را به امیرالمؤمنین علیه السلام گزارش دادند، سخت بر او دشوار آمد و برخاست، به نخیله رفت و خطبه مشهور «جهادیه» را ایراد کرد. سران کوفه همه اعلام آمادگی کردند.

ولی مردم بسیج نشدند. حجر بن عدی به امیرالمؤمنین گفت:

«ما همگی آماده رفتن به جنگ هستیم. از هیچ چیز باک نداریم. اما شما هم مردم را به رفتن جنگ مجبور کنید، و در میان آنان بانگ دهید که هر کس به جنگ حاضر

نشد کیفر خواهد دید».

او یکی از عاشقان جانباز امیر والائیان و مولای متقیان علی علیه السلام بود، زیاد بن ابیه برای اینکه معاویه را به کشتن حجر وا دارد شروع به جمع آوری شهادتهای دروغ و طوماری بی اساس بر ضد حجر و همزمانش کرد. بالاخره زیاده از هفتاد نفر از بزرگان و سران کوفه را فرا خواند و از آنان خواست گواهی خود را علیه حجر و یارانش بنویسند. و سرانجام حجر و یازده تن از یارانش را به شام حرکت داد

دو رکعت نماز عشق

معاویه گفت: آنان را به مرج عذراء ببرید و در آنجا بکشید. (مرج عذرائی که خود حُجر فتح کرده بود) چون بدان جا رسیدند حجر گفت: این روستا چه نام دارد؟

گفتند: عذراء، گفت: الحمدلله، به خدا من نخستین مسلمانی هستم که سگ های این روستا در راه خدا به من پارس کردند، و امروز مرا با غل و زنجیر بدین جا آوردند.

در (مرج عذراء) قاصدی از شام پایتخت معاویه، رسید برای چند نفر از این یازده نفر در شام وساطت کرده بودند، آزاد شدند و هفت نفر دیگر از جمله حجر بن عدی را، دعوت کردند از علی علیه السلام تبری جویند و اظهار بیزاری نمایند که هیچ کدام از این هفت نفر نپذیرفتند.

هر نفر را به یکی از مردم شام دادند که بکشد. حجر را به شخصی از حمیر دادند.

حجر گفت: بگذار دو رکعت نماز بخوانم. به او اجازه داد. حجر وضو گرفت و دو رکعت نماز گزارد و آن را طولانی کرد. به او گفتند: از ترس مرگ نمازت را طولانی کردی؟ گفت: «من هرگز وضو نگرفته ام، مگر این که با آن نماز به جای آورده ام، و هرگز نمازی بدین سبکی و شتاب نخوانده ام و اگر هم بترسم بعید نیست، زیرا (أری سیفاً مشهوراً و کفناً منشوراً و قبراً محفوراً) شمشیری آخته و کفنی آماده و گوری کنده شده در برابر خود می بینم.»

حُجر بن عُدی به قاتل خود گفت: اگر سرِ آن داری که فرزندم را بکشی او را پیش

از من گردن بزن! جلاد فرزند را گردن زد.

به حجر گفتند: در داغ فرزندت شتاب کردی؟! گفت: بیم آن داشتم که چون برق شمشیر را بر گردن من ببیند، بهراسد و دست از ولایت علی علیه السلام بردارد و آن گاه میان من و او در اقامتگاه جاوید که خداوند صابران را وعده فرموده جدایی افتد.

و بعد گفت: پس از مرگ من، زنجیر از دست و پایم باز نکنید و خون پیکرم را نشوئید زیرا می خواهم روز رستاخیز با همین وضع با معاویه روبرو شوم!"

جریان عجیب درباره این بزرگوار.

در تاریخ اوایل اردیبهشت ماه ۱۳۹۲ شمسی وهابیون در سوریه، مقبره این شخصیت بزرگوار را ویران کردند و قبر شریفشرا بعد از ۱۳۸۲ سال شکافتند، بدن شریفش صحیح و سالم بیرون آوردند و جنازه شریفش را بردند و از سرنوشتش خبر و اطلاعی در اختیار مردم قرار ندادند که امت اسلام در سراسر کشور ایران و سایر کشورهای اسلامی، تظاهرات سنگینی نمودند هنوز تا به امروز ۱۳/۱/۱۳۹۳ شمسی خبر از بدن شریفش نیست یعنی هنوز مظلومیتش به پایان نرسیده است اللهم العن أول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد و آخر تابع لهم علی ذالک ..

تأثیر شهادت حجر

خبر شهادت جانگداز حجر دلیر و همزمانش بازتاب وسیع داشت. من جمله اعتراض شدید امام حسین (علیه السلام) به معاویه بود، در این بین عایشه نیز معترض بود و شخصی را نزد معاویه فرستاده تا مانع کشتن حجر شود اما کار از کار گذشته بود، اما عایشه به معاویه گفت: از پیامبر اسلام شنیدم که فرمود: بعد از من هفت نفر کشته می شوند که خدا و اهل آسمان از قتل آنان خشمگین خواهند شد و

چنین شد چه بسا هنگام مرگ معاویه او دچار کابوس وحشتناکی شده بود و در حالی که به شدت دچار تشنج و درد بود تکرار می کرد: "ای حجر! مؤاخذه و گرفتاری من به خاطر تو طولانی خواهد بود".

شهادت حجر تأثیر بسیاری بر روحیه مردم گذاشت و موج نفرت از خاندان اموی سراسر جامعه اسلامی را فرا گرفت، به طوری که عایشه هنگامی که در مراسم حج با معاویه ملاقات کرد، به او گفت: «چرا حجر و یاران او را کشتی و از خود شکیبایی نشان ندادی؟ از رسول خدا شنیدم که فرمود در «مرج عذراء» جماعتی کشته می شوند که فرشتگان آسمان از کشته شدن آنها خشمگین خواهند شد.»

معاویه برای این که عمل خود را توجیه کند گفت: «در آن زمان هیچ مرد عاقل و کاردانی نزد من نبود تا مرا از این کار باز دارد.»

گفته اند که حجر مستجاب الدعوه بود.

گردن او را زدند و جنازه را به قبر انداختند و رویش خاک ریختند. (۱)

بلی اینها بودند که معامله با خدا را تصدیق نموده و بهایش را از خدا گرفتند.

۲- رُشید هجری

آن صاحب علم منایا و بلایا و شاگرد عشق‌باز علی علیه السلام از اصحاب خاص علی بن ابیطالب (علیه السلام) و محرم اسرار و یار شجاع و باوفای آنحضرت بود.

شیخ طوسی در کتاب «رجال»، او را از یاران علی (علیه السلام) و امام حسن و امام حسین و حتی امام سجاد، صلوات الله علیهم اجمعین، شمرده است، هرچند که بنا به گواهی تاریخ، نمی شود او در زمان امام سجاد علیه السلام، زنده باشد.

۱- تاریخ های گوناگون از جمله قصه کربلا، ص ۴۳ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۰ کامل بن اثیر، ج ۳، ص ۴۷۲. پایگاه اسلامی الشیعه در انترنت. دایره المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران، قم، شهید سعید محبی، چاپ اول، ۱۳۷۶ المجالس السنیه ۳/ ۸۶.

رشید هجری اصالتاً منسوب به «هجر» که از شهرهای بحرین، بلکه تمام منطقه بحرین بوده، و به نقلی «هجر»، قریه ای در مدینه النبیه که خرما و حصیر آن معروف و از جمله جهیزیه حضرت زهرا (علیها السلام) بوده است. حضرت علی (علیه السلام) او را «رشید البلیا» نامیدند و به او علم «منایا و بلایا» آموخت (حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) به عنوان امام معصوم که به فرمان خداوند از علوم غیبی آگاهی داشت قسمتی از این اخبار غیبی را بنام «ملاحم و مغیبات» به بعضی از یاران شایسته و ذی صلاح خود از جمله کمیل، میثم تمار و رشید هجری منتقل کرد) یعنی او سرنوشت بعضی افراد را می دانست و از سرنوشت دردناک خود در راه عشق علی بن ابیطالب (علیه السلام) خبر داشت و از همین رو، احوال و عاقبت دوستان خود، «میثم تمار و حبیب بن مظاهر اسدی» را به آنها گفته، و کشته شدن آن دو نفر را خبر داده بود و بسیار شده بود که به بعضی مردم می رسید و می گفت: تو چنین خواهی بود و چنین خواهی شد و آنچه می گفت واقع می شد.

روزی علی (علیه السلام) با عده ای از یارانش در بستان برنی، از باغ های کوفه زیر درخت نخلی نشسته بود، فرمود: از آن نخل، مقداری خرما چیدند و همگی خوردند، رشید که در جمع بود عرض کرد یا امیرالمومنین، چه رطب نیکویی است.

حضرت فرمود: ای رشید، تو بر تنه این درخت به دار خواهی شد. رشید گوید، از آن به بعد، پیوسته صبح و شام نزد آن درخت می رفتم و آن را آب میدادم و رسیدگی می کردم. تا آن زمان که یکروز کنار درخت آمده، دیدم آن را بریده اند. فهمیدم اجل من نزدیک است.

شخصی به نام ابی حیان العجلی گفت: من دختر راشد (رشید) هجری را ملاقات نمودم به او گفتم: آنچه از پدرت شنیدی به من بگو، گفت: شنیدم می گفت حبیب امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای راشد چگونه صبر خواهی کرد وقتی دعای بنی امیه (ابن زیاد) ترا خواسته و دودست و دوپا و زبان تو را قطع می کنند! گفتم: ای امیرمؤمنان آخرش بهشت است؟! گفت: بلی ای راشد تو با منی در دنیا و آخرت به

خدا روزها گذشت تا این که او را عبیدالله بن زیاد خواست و دعوت به بیزاری از علی علیه السلام نمود و پرسید رفیقت مرگ تو را چگونه خبر داده است؟!، گفت خلیل صلوات الله علیه به من خبر داده است تو مرا به براءت از او دعوت می کنی، من قبول نمی کنم و تو دست ها و پاها و زبان مرا می بزی، گفت: به خدا قسم الان دروغ دوستت را به تو ثابت می کنم، ببرید دست و پایش را ببرید و زبانش را ترک کنید،

آنها را بریدند و آوردند انداختند به خانه، گفتم: قربانت گردم پدر، درد احساس می کنی؟! گفت: نه به خدا قسم دخترم مگر مانند کسی که به ازدحام (وشلوغی) مردم بیفتد، همسایه ها و آشنایان، برای همدردی کردن آمدند، گفت: کاغذ قلم بیاورید به شما بگویم چه خواهد شد از آنچه مولایم امیرمؤمنان، به من یاد داده است، کاغذ قلم آوردند، او می گفت و می نوشتند اخبار ملاحم و کائنات را و به امیرمؤمنان علیه السلام نسبت می داد، این خبر به ابن زیاد رسید، حجاج فرستاد زبانش را هم بریدند و همان شب از دنیا رفت و امیرمؤمنان علیه السلام او را راشد المبتلی (و رشید البلیا) می نامید و علم منایا و بلایا را به او تعلیم کرده بود، به مردی می رسید و به او می گفت ای فلان بن فلان با چنین وضعی خواهی مرد و تو ای فلانی کشته می شوی و آن گونه می شد گفته بود. (۱)

در مدتی که «زیاد» پدر عبیدالله ملعون، حاکم کوفه بود دنبال رشید که پنهان بود، می گشت و در صدد تعذیب و قتل او بود.

روزی «ابو اراکه» یکی از بزرگان شیعه در خانه اش با عده ای از یاران نشسته بود که ناگهان رشید بر او وارد گشت و داخل منزل او شد، خیلی ترسید، برخاست و دنبال او رفت و گفت: ای وای بر تو رشید، با اینکار مرا به کشتن می دهی و بچه های مرا یتیم می کنی، رشید گفت: مگر چه شد؟ «ابو اراکه» گفت: زیاد بن ابیه،

۱- بحارالانوار: ج ۴۲ ص ۱۲۱ باب ۱۲۲ از امالی شیخ: ص ۱۰۴-۱۰۳، و معرفه أخبار الرجال ۵۱-۵۰، الاختصاص ص ۷۸-

دنبال توست و اینان در جستجوی تو آمدند و تو در خانه من آمدی و می خواهی پنهان شوی؟ تمام کسانی که نزد من بودند ترا دیدند. گفت: کسی مرا ندید! گفت: چگونه ترا با این هیکل و قیافه ندیدند، دست و پای او را بست و در اطاقی انداخت و درِ اطاق را بست و پیش یارانش برگشت و در ضمن صحبت گفت: چند دقیقه پیش همچون شخصی به نظرم آمد، گفتند: ما ندیدیم، خیال کرد به خاطر نترسیدن او، انکار می کنند، رفت پیش زیاد که ببیند آنجا چه خبر است، ناگهان دید رشید به مرکب او سوار شده و به سوی دارالاماره می آید، رنگ از روی ابو اراکه پرید ولی دید زیاد با دیدن رشید از تخت پیاده و او را بغل کرد و پرسید برادر کی آمده ای؟

گفت همین حالا رسیدم، مدتی صحبت کردند و رشید خدا حافظی کرد و ابن زیاد با احترام تمام او را بدرقه کرد، ابو اراکه پرسید امیر او که بود که این همه به او احترام کردی؟ گفت: من روزهایی که در شام بودم با این شخص دوست صمیمی بودیم و از آن وقت ندیده بودم حالا که دیدم خیلی خوشحال شدم.

ابو اراکه با تعجب تمام به سوی خانه دوید و آمد دید آن طور که دست و پای او را بسته و در اطاق را قفل زده بود، همه برجای خود و تغییری حاصل نشده، دست و پای او را باز کرد و گفت: (دیگر من با تو نیستم) آزادی در خانه ام بمانی یا بروی، (ابو اراکه فهمید که این شخص در مقامات بالائی قدم می زند و از اصحاب محل اسرار مولای خود امیر مؤمنان علیه السلام است).

این ها بودند با تصدیق و امضای خرید و فروش خود با خدا، ولایت علی و اولاد علی علیه السلام را زنده نگهداشته و در آن محیط خفقان، پرچم تشیع را تا ابد بر افراشتند.

تا نوبت به سالار شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام رسید او در وفا به عهد و پیمان خود با خدا و تصدیق امضای خرید و فروش فیما بین، را به ثمر رسانید و با فدای تمام هستی خود، دین جد بزرگوارش را زنده کرد و تا دنیا باقیست این شعله فروزان کربلای او نور افکنی خواهد نمود بدینجهت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

حسین از من و من از حسینم گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است معلوم است که حسین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه از حسین است، یعنی وقتی که دین من در اثر کارهای زشت و اعمال ناپسند خلفای از خدا بی خبر و پیروانان آنها، رو به افول و غروب پیش می رود، در نتیجه خود من از خاطره ها محو و از یادها رفته و خواهم مرد، حسین با فدا کردن جان و مال و اهل و عیال و جوانان خود، مرا دوباره زنده کرده و زنده ماندم را تا طول تاریخ، تضمین و بیمه خواهد نمود، زیرا اوست که باخون خود ریشه درخت خشکیده اسلام را آبیاری نموده و حیات دوباره، خواهد بخشید.

اوست که با اندک نفرات عزیزان خود در برابر ظلم و ستم یزید و یزیدیان ایستادگی کرد و بابتل جان خود وبا پیکار با دشمنان قسم خورده اش، علم قرآن را تادنیاست، به اهتزاز در می آورد و حیات نو می بخشد. (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۱۸۷

بود که بآلب تشنه و جگر سوخته در برابر آن از خدا بی خبران و مدعیان اسلام در بالای شتر که همه اورا بینند و فردا در قیامت نگویند که خدایا، ما حسین را ندیدیم، با صدای رسای امامت فرمود: هل من ناصر ینصرنی کمک خواست و یاری طلبید، علاوه بر اینکه کمک نکردند، دسته ای از لشکر جدا شده به سوی غارت خیام حرکت کردند، امام با دیدن این جریان فریاد زد آی مردم ان لم یکن لکم دین فکونوا أحراراً فی دنیاکم اگر دین ندارید اقلًا در دنیایتان آزاد مرد باشید، یعنی هنوز من نمرده ام که جلوی چشم من به اهل و عیالم هجوم کرده و آنها را به اسیری گرفته و اموالم را به غارت برید، با شنیدن این کلمات دسته جمعی به سوی حضرت برگشتند و با کمال بیرحمی، آن لنگر زمین و زمان را به خاک و خون کشیده به شهادت رسانند.

هوا زجور عدو چو قیرگون گردید***عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید.

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد***اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد.

ألألعه الله علی القوم الظالمین.

مجلس ۱۵ شکر مایه فزونی نعمت و کفر موجب فنا است

شکر نعمت نعمت افزون کند*** کفر نعمت از کفت بیرون کند

اگر روزی اتفاقاً بادوستی یا کس دیگری بهمدیگر بررسی و او برای تو خدمتی را انجام دهد مثلاً نهار یا شامی یا میوه ای حتی یک نوشیدنی برایت بدهد، همیشه در یاد او هستی، کاش من هم در برابر آن آقائی که او آن روز در باره من انجام داد و بجا آورد، منم تلافی او را در می آوردم و از شرمندگی بیرون می آمدم، درحالی که او فقط یک نیکی درباره ات به جا آورده است، نه عمری به تو داده و نه هوایی و نه فضائی و نه زندگی و نه روزی مادام العمر و. بلکه یک بار به تو خدمتی کرده است.

بامقایسه این عمل با داده ها و انعام ها و نعمت های بی شمار خدائی که ما را آفریده و از نیستی به هستی رسانیده و هر لحظه فیض خود را به ما ارزانی داشته است، ما باید چه کنیم؟!

آیا می توانیم شکر یکی از نعمت های بی شمار او را بجا آوریم؟! یا اقللاً هنگام استفاده از این داده های خدائی بگوئیم که خدایا شکرت، آخر من کیم و کیستم در باره من این همه تفضل کرده و غرق نعمت بی شمارم نموده ای؟! در حالی که این تشکر و شکر گذاری باز به نفع ما تمام می شود، زیرا در قرآن کریم بارها به ما وعده کرده و قول داده است، اگر شکر گزار باشی، برایت افزون خواهم داد، و در غیر این صورت، آماده مجازات ها و از دست دادن این نعمت ها باش!!.

حال به چند آیه در این مورد توجه نمائید.

۱- (وَ إِذِ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ابراهیم: ۷ به خاطر بیاورید که پروردگار شما اعلام کرد اگر شکر نعمت های مرا بجا آورید من

بطور قطع نعمت های شما را افزون می کنم و اگر کفران کنید عذاب و مجازات من شدید است.

۲- فَادْكُرُونِي اَدْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ بقره: ۱۵۲ پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم! و شکر مرا گوید و (در برابر نعمتهایم) کفران نکنید!

۳- سلیمان از سخن او (مورچه) تبسمی کرد و خندید و گفت: «پروردگارا! شکر نعمتهایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام کن، و توفیق ده تا عمل صالحی که موجب رضای توست انجام دهم، و مرا برحمت خود در زمره بندگان صالحت وارد کن!» نمل: ۱۹(۱)

۴- ما به لقمان حکمت دادیم؛ (و به او گفتیم:) شکر خدا را بجای آور هر کس شکرگزاری کند، تنها به سود خویش شکر کرده؛ و آن کس که کفران کند، (زیانی به خدا نمی رساند)؛ چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است. لقمان: ۱۲(۲)

۵- و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش او را با ناتوانی روی ناتوانی حمل کرد (به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه ای را متحمل می شد)، و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد؛ (آری به او توصیه کردم) که برای من و برای پدر و مادرت شکر بجا آور که بازگشت (همه شما) به سوی من است! (۳)

۶- آنها هر چه سلیمان می خواست برایش درست می کردند: معبدها، تمثالها،

۱- حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۸) فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَ قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَىٰ وَالِدِي وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ ادْخُلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ نمل: ۱۹

۲- وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ لقمان: ۱۲

۳- وَ صَبَّأْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتُهُ أُمُّهُ وَ هُنَّ عَلَىٰ وَهْنٍ وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ لقمان: ۱۴

ظروف بزرگ غذا همانند حوضها، و دیگهای ثابت (که از بزرگی قابل حمل و نقل نبود؛ و به آنان گفتیم): ای آل داوود! شکر (این همه نعمت را) بجا آورید؛ ولی عده کمی از بندگان من شکر گزارند! سبا: ۱۳(۱)

۷- ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند و با ناراحتی بر زمین می گذارد؛ و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است؛ تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی بالغ گردد می گوید: «پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی بجا آورم و کار شایسته ای انجام دهم که از آن خشنود باشی، و فرزندان مرا صالح گردان؛ من به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم، و من از مسلمانانم!»(۲)

ماجرای عجیب قوم سبا و نتایج ناشکری آنها

به طوری که از قرآن و روایات اسلامی و همچنین تواریخ استفاده می شود آنها جمعیتی بودند که در جنوب جزیره عربستان می زیستند، دارای حکومتی عالی و تمدنی درخشان بودند.

خاک یمن گسترده و حاصلخیز بود، اما علی رغم این آمادگی، چون رودخانه مهمی نداشت از آن بهره برداری نمی شد، بارانهای سیلابی در کوهستانها می بارید، و آبهای آن در دشتهای به هدر می رفت، مردم با هوش این سرزمین به فکر استفاده از این آبها افتادند، و سدهای زیادی در نقاط حساس ساختند که از همه مهمتر و پر

۱- يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ
سبا: ۱۳

۲- وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَىٰ وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَصِلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ احقاف: ۱۵

آب تر سد مأرب بود.

مأرب (بر وزن مغرب) شهری بود که در انتهای یکی از این دره ها قرار داشت، و سیلهای عظیم کوههای صراه از کنار آن می گذشت، در دهانه این دره و دامنه دو کوه بلق سد عظیم و نیرومندی بنا کردند، و مجاری مختلف آب در آن ایجاد کرده بودند به قدری ذخیره آب پشت سد زیاد شد که با استفاده از آن توانستند باغهای بسیار زیبا، و کشتزارهای پر برکت در دو طرف مسیر رودخانه ای که به سد منتهی می شد ایجاد کنند.

همانگونه که گفتیم قریه های آباد این سرزمین تقریباً به هم متصل بود، و سایه های گسترده درختان دست به دست هم داده بود، آنقدر میوه های فراوان بر شاخسار آن ظاهر شده بود که می گویند هر گاه کسی سبدی روی سر می گذاشت و از زیر آنها می گذشت پشت سر هم میوه در آن می افتاد و در مدت کوتاهی پر می شد.

وفور نعمت آمیخته با امنیت محیطی بسیار مرفه برای زندگی پاک آماده ساخته بود، محیطی مهیا برای اطاعت پروردگار، و تکامل در جنبه های معنوی.

اما آنها قدر این همه نعمت را ندانستند، خدا را به دست فراموشی سپردند، و به کفران نعمت مشغول شدند، به فخرفروشی پرداختند و به اختلافات طبقاتی دامن زدند حتی در اثر وفور نعمت، پوست گندم ها را جدا کرده از مغزش استفاده می کردند و با آن نان ها بچه هایشان را تمیز می کردند و آن نان ها را وسیله مأمورین بلدی در بیرون شهر، تلبار کرده بودند.

پیغمبری برایشان مبعوث شد هرچه موعظه و نصیحت کرد، اعتنائی نکردند و گفتند: جان سد مأرب ما به سلامت، قحطی یعنی چه؟!.

ورق برگشت آب سدی را که به وجود آن افتخار می کردند، به هر مزرعه و باغی زدند، همه را سوزاند و خشک کرد تا اینکه قحطی آن سرزمین را فراگرفت بگونه ای که آن نان های نجس و روی هم انباشته شده را، با جیره بندی، خوردند و از آن طرف هم لشکر خداوندی موشهای صحرائی دور از چشم مردم مغرور و مست به

دیواره این سد خاکی روی آوردند، و آن را از درون سست کردند، ناگهان باران شدیدی بارید و سیلاب عظیمی حرکت کرد، دیواره های سد که قادر به تحمل فشار سیلاب نبود یکمرتبه در هم شکست، و آبهای بسیار زیادی که پشت سد متراکم بود ناگهان بیرون ریخت، و تمام آبادیها، باغها، کشتزارها و زراعتها، و چهار پایان را تباہ کرد، و قصرها و خانه های مجلل و زیبا را یکباره ویران نمود، و آن سرزمین آباد را به صحرائی خشک و بی آب و علف مبدل ساخت، و از آن همه باغهای خرم و اشجار بارور تنها چند درخت تلخ اراک و شورگز و اندکی درختان سدر بجای ماند، مرغان غزلخوان از آنجا کوچ کردند، و بومها و زاغان جای آنها را گرفتند به طوری که بعدها راه هر کس از آنجا می افتاد، می گفتند: قوم سبا اینجا زندگی می کردند.

آری هنگامی که خداوند می خواهد قدرت نمائی کند تمدنی عظیم را با چند موش! بر باد می دهد، تا بندگان به ضعف خود آشنا گردند و به هنگام قدرت مغرور نشوند.

در قرآن کریم سرگذشت این قوم و نابودی و به فنا رفتن آنها را این گونه بیان می نماید.

فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَرَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹) سبا: ۱۹ ولی (این ناسپاس مردم) گفتند: «پروردگارا! میان سفرهای ما دوری بیفکن» (تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیا سفر کنند! و به این طریق) آنها به خویشتن ستم کردند! و ما آنان را داستانهایی (برای عبرت دیگران) قرار دادیم و جمعیتشان را متلاشی ساختیم؛ در این ماجرا، نشانه های عبرتی برای هر صابر شکر گزار است.

منظورشان این بود که در میان این قریه های آباد فاصله ای بیفتد و بیابانهای خشکی پیدا شود، به این جهت که اغنیاء و ثروتمندان مایل نبودند افراد کم در آمد همانند آنها سفر کنند، و به هر جا می خواهند بی زاد و توشه و مرکب بروند! گوئی سفر از افتخارات آنها و نشانه قدرت و ثروت بود و می بایست این امتیاز و برتری

همیشه برای آنان ثبت شود! و یا اینکه راحتی و رفاه آنها را ناراحت کرده بود، همان گونه که بنی-اسرائیل از من و سلوی (دو غذای آسمانی) خسته شدند و تقاضای پیاز و سیر و عدس از خدا کردند! بعضی نیز احتمال داده اند جمله *بَاعِدْ بَيْنَ أَشْفَارِنَا* اشاره به این است به قدری راحت طلب شدند که دیگر حاضر به مسافرت برای استفاده از مراتع به منظور دامداری و یا تجارت و زراعت نبودند و از خدا تقاضا کردند که همیشه در وطن بمانند و فاصله های زمانی سفرهایشان زیاد شود!

به هر حال آنها با این عملشان به خودشان ستم کردند (*وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ*).

آری، اگر فکر می کردند به دیگران ستم می کردند در اشتباه بودند، خنجری برداشته بودند و سینه خود را می شکافتند، و دود همه این آتشها در چشم خودشان فرو رفت.

چه تعبیر جالبی؟ قرآن به دنبال این جمله که در باره سرنوشت دردناک آنها بیان می کند، می گوید: چنان آنها را مجازات کردیم، و زندگانشان را در هم پیچیدیم که آنها را سرگذشت و داستان و اخباری برای دیگران قرار دادیم! (*فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ*) آری از آن همه زندگانی با رونق و تمدن درخشان و گسترده چیزی جز اخباری بر سر زبانها، و یادی در خاطره ها، و سطوری بر صفحات تاریخها باقی نماند، و آنها را سخت متلاشی و پراکنده ساختیم (*وَ مَرَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ*).

چنان سرزمین آنها ویران گشت که توانائی اقامت از آنان سلب شد، و برای ادامه زندگی مجبور شدند هر گروهی به سوئی روی آورند، و مانند برگهای خزان که بر سینه تند باد قرار گرفته هر کدام به گوشه ای پرتاب شدند، آنچنان که پراکندگی آنها به صورت ضرب المثل در آمد که هر گاه می خواستند بگویند فلان جمعیت سخت متلاشی شدند می گفتند تفرقوا ایادی سبا! (همانند قوم سبا و نعمتهای آنها پراکنده شده اند!).

به گفته بعضی از مفسران قبیله غسان به شام رفتند و اسد به عمان و خزاعه به سوی تهامه و طایفه انمار به یثرب.

و در پایان آیه می فرماید: قطعاً در این سرگذشت آیات و نشانه های عبرتی است برای صبرکنندگان و شکرگزاران (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ).

چرا صابران و شکرگزاران می توانند از این ماجراها درس عبرت گیرند؟

(مخصوصاً با توجه به اینکه صَبَّار و شَكُور هر دو صیغه مبالغه است و تکرار و تاکید را بیان می کند).

این بخاطر آنست که آنها به واسطه صبر و استقامتشان مرکب سرکش هوا و هوس را مهار می کنند و در برابر معاصی پرقدرتند، و به خاطر شکرگزاریشان در طریق اطاعت خدا آماده و بیدارند به همین دلیل به خوبی عبرت می گیرند، اما آنها که بر مرکب هوا و هوس سوارند و به مواهب الهی بی اعتنا، چگونه می توانند از این ماجراها عبرت گیرند؟!

یک اعجاز تاریخی قرآن

قرآن مجید داستان قوم سبا را در آیاتی تلاوت کردم آورده است، و مدتها بود که مورخان جهان از وجود چنین قوم و چنان تمدنی اظهار بی اطلاعی می کردند.

جالب اینکه مورخان قبل از اکتشافات جدید، نامی از سلسله ملوک سبا و تمدن عظیم آنها نمی بردند، و سبا را فقط شخص فرضی می دانستند که پدر مؤسس دولت حمیر بود، در حالی که در قرآن یک سوره به نام این قوم است و به یکی از مظاهر تمدن آنها که بنای سد تاریخی مأرب است اشاره می کند، اما پس از کشف آثار تاریخی این قوم در یمن عقیده دانشمندان دگرگون شد.

علت اینکه آثار تمدن سبا تا این اواخر استخراج نشده بود، دو چیز بود: یکی صعوبت راه و گرمای شدید هوا، و دیگر بدبینی سکنه این نواحی نسبت به بیگانگان، که اروپائیان نا آگاه و بی خبر گاهی از آن تعبیر به توحش می کردند، تا اینکه عده معدودی از باستان شناسان بخاطر علاقه شدیدی که نسبت به کشف اسرار آثار سبا داشتند توانستند به قلب شهر مأرب و نواحی آن وارد شوند، و از آثار

و خطوط و نقوش فراوانی که بر روی سنگها ثبت شده بود نمونه برداری کنند، و از آن پس گروههایی پشت سر هم در قرن ۱۹ میلادی به آنجا راه یافتند، و آثار گرانبھائی از آنجا با خود به اروپا بردند، و از مجموعه این نقوش و خطوط و آثار دیگر که به هزار نقش بالغ می شد به جزئیات تمدن این قوم و حتی تاریخ بنای سد مارب و خصوصیات دیگر پی بردند، و برای غربیان ثابت شد که آنچه را قرآن در این زمینه بیان کرده، یک افسانه نیست، بلکه یک واقعیت تاریخی است که آنها از آن بیخبر بودند به طوری که الان نقشه هائی را توانسته اند از این سد عظیم و محل عبور آب و مجاری باغستانهای سمت چپ و راست و سایر خصوصیات آن تنظیم کنند.

نکات مهم عبرت در یک داستان کوتاه

قرار گرفتن داستان قوم سبا بعد از سرگذشت سلیمان در قرآن مجید مفهوم خاصی دارد.

۱- داود و سلیمان پیامبران بزرگی بودند که حکومت عظیمی تشکیل دادند، و تمدن درخشانی به وجود آوردند، اما با وفات داود و سلیمان این تمدن رو به افول نهاد، قوم سبا نیز تمدن عظیمی بر پا کردند که با در هم شکستن سد مارب متلاشی شد.

جالب اینکه طبق روایات، عصای سلیمان علیه السلام را موریانه ای خورد، و سد عظیم مارب را موش صحرائی سوراخ کرد، تا این انسان مغرور بداند مواهب مادی هر چند عظیم باشد و خیره کننده گاه با یک نسیم در هم می ریزد و به وسیله یک حشره یا یک حیوان کوچک زیر و رو می شود، تا آگاهان به آن دل نبندند و مؤمنان اسیر آن نشوند، و مغروران از مستی غرور به هوش آیند، و راه استکبار و ظلم و ستم پیش نگیرند.

۲- از این که بگذریم در اینجا دو چهره تمدن باشکوه دیده می شود که یکی رحمانی بود و دیگری سرانجام شیطانی شد، اما نه آن ماند و نه این! و هر دو رو به

۳- این نکته نیز قابل توجه است که مغروران قوم سبا که نمی توانستند توده های جمعیت را در کنار خود ببینند، و خیال می کردند باید میان اقلیت اشرافی و اکثریت کم در آمد سدی بزرگ و مرزی عظیم باشد تا هرگز به هم آمیخته نشوند، از خداوند تقاضای دوری آبادیها و بعد سفر کردند، خداوند هم این دعایشان را مستجاب کرد و آنچنان متلاشی شدند که هر گروهی به سوئی رفتند، و به گونه ای از هم دور شدند که اگر می خواستند یکدیگر را پیدا کنند یک عمر باید در سفر باشند!

۴- هر گاه کسی به وضع آن سرزمین قبل از هجوم سیل عرم و بعد از آن نگاه می کرد باورش نمی شد که این همان سرزمینی است که روزی مملو از درختان سر سبز و خرم و پر میوه بوده که امروز به شکل بیابانی وحشتناک که تک تک درختان شوره گز و اراک و سدر همچون مسافرانی که راه را گم کرده و پراکنده شده اند در آن به چشم می خورد.

این صحنه با زبان حال می گوید: سرزمین وجود انسان نیز اینچنین است اگر نیروهای خلاق او مهار شود و استعدادهای او به صورت صحیحی مصرف گردد، باغهایی پر طراوت از علم و عمل و فضائل اخلاقی بیار می آورد، اما اگر سد تقوی بشکند، و غرائز به صورت سیلی ویرانگر سرزمین زندگی انسان را زیر پوشش خود قرار دهند، جز ویرانه ای بی ارزش باقی نخواهد ماند، و گاه یک عامل به ظاهر کوچک ریشه را تدریجا می زند، و همه چیز را در هم می ریزد، باید حتی از این مسائل کوچک ترسید و بر حذر بود.

۵- آخرین سخن که اشاره به آن را در اینجا لازم می دانیم این است که این ماجرای عجیب بار دیگر این حقیقت را ثابت می کند که مرگ انسان در دل زندگی او نهفته شده، و همان چیزی که یک روز مایه حیات و آبادانی او است روز دیگر ممکن است عامل مرگ و ویرانی گردد.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند***تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

جالب اینکه در مورد شکر با صراحت می گوید *لَأَزِيدَنَّكُمْ* (مسلمنا نعمتم را بر شما افزون خواهم کرد) اما در مورد کفران نعمت نمی گوید شما را مجازات می کنم بلکه تنها می گوید: عذاب من شدید است و این تفاوت تعبیر دلیل بر نهایت لطف پروردگار است، در مورد آیه ای که در عنوان سخنرانی تلاوت نمودم به چند نکته توجه داشته باشید.

بدون شک خداوند در برابر نعمتهائی که به ما می بخشد نیازی به شکر ما ندارد، و اگر دستور به شکرگزاری داده آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و یک مکتب عالی تربیتی است.

مهم این است که بینیم حقیقت شکر چیست؟ تا روشن شود که رابطه آن با افزونی نعمت از کجاست و چگونه می تواند خود یک عامل تربیتی بوده باشد.

حقیقت شکر تنها تشکر زبانی یا گفتن الحمد لله و مانند آن نیست، بلکه شکر دارای سه مرحله است نخستین مرحله آن است که به دقت بیندیشیم که بخشنده نعمت کیست؟ این توجه و ایمان و آگاهی پایه اول شکر است، و از آن که بگذریم مرحله زبان فرا می رسد، ولی از آن بالاتر مرحله عمل است، شکر عملی آن است که درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است آنرا در مورد خودش صرف کنیم که اگر نکنیم کفران نعمت کرده ایم، همانگونه که بزرگان فرموده اند: *الشكر صرف العبد جميع ما أنعمه الله تعالى فيما خلق لأجله.*

راستی چرا خدا به ما چشم داد؟ و چرا نعمت شنوائی و گویائی بخشید؟ آیا جز این بوده که عظمت او را در این جهان بینیم، راه زندگی را بشناسیم و با این وسائل در مسیر تکامل گام برداریم؟ حق را درک کنیم و از آن دفاع نمائیم و با باطل بجنگیم اگر این نعمتهای بزرگ خدا را در این مسیرها مصرف کردیم، شکر عملی او است، و اگر وسیله ای شد برای طغیان و خودپرستی و غرور و غفلت و بیگانگی و دوری از خدا این عین کفران است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: ادنی الشکر رؤیه النعمه من الله من غیر علیه يتعلق

القلب بها دون الله، و الرضا بما اعطاه، و ان لا تعصيه بنعمه و تخالفه بشي ء من امره و نهيه بسبب من نعمته: كمتريين شكر اين است كه نعمت را از خدا بداني، بي آنكه قلب تو مشغول به علتی شود كه خدا را فراموش كني، و همچنين راضي بودن به آنچه عطا نموده و اينكه نعمت خدا را وسيله عصيان او قرار ندهي، و اوامر و نواهي او را با استفاده از نعمتهايش زير پا نگذاري. از اينجا روشن مي شود كه شكر قدرت و علم و دانش و نيروي فكر و اندیشه و نفوذ اجتماعي و مال و ثروت و سلامت و تندرستي هر کدام از چه راهي است؟ و كفران آنها چگونه است؟ حديثي كه از امام صادق عليه السلام در تفسير نور الثقلين نقل شده نيز دليل روشني بر اين تفسير است، آنجا كه مي فرمايد: شكر النعمه اجتناب المحارم شكر نعمت آنست كه از گناهان پرهيز شود.

و نيز از اينجا رابطه ميان شكر و فزوني نعمت روشن مي شود، چرا كه هر گاه انسانها نعمتهاي خدا را درست در همان هدفهاي واقعي نعمت صرف كردند، عملاً ثابت کرده اند كه شايسته و لايقند و اين لياقت و شايستگي سبب فيض بيشتري و موهبت افزونتر مي گردد.

اصولاً ما دو گونه شكر داريم، شكر تكويني و شكر تشريعي.

شكر تكويني آن است كه يك موجود از مواهبي كه در اختيار دارد، براي نمو و رشدش استفاده كند، في المثل باغبان مي بيند در فلان قسمت باغ درختان به خوبي رشد و نمو مي كنند و هر قدر از آنها پذيرائي بيشتري مي كند شكوفاتر مي شوند، همين امر سبب مي شود كه باغبان همت بيشتري به تربيت آن بخش از باغ درختان بگمارد و مراقبت از آنها را به كاركنان خويش توصيه كند چرا كه آن درختان به زبانه حال فرياد مي زنند اي باغبان! ما لا يقيم، ما شايسته ايم، نعمتت را بر ما افزون كن، و او هم به اين ندا پاسخ مثبت مي دهد.

و اما در بخش ديگر از باغ درختاني را مي بيند كه پژمرده شده اند، نه طراوتي، نه برگي، نه گلي نه سايه دارند و نه ميوه و بزي، اين كفران نعمت سبب مي شود كه

باغبان آنها را مورد بی مهری قرار دهد، و در صورتی که این وضع ادامه پیدا کند، دستور می دهد ااره بر پای آنها بگذارند
چرا که:

بسوزند چوب درختان بی بر***سزای خود همین است مَر،

بی بری را در جهان انسانیت نیز همین حالت وجود دارد با این تفاوت که درخت از خود اختیاری ندارد، و صرفاً تسلیم قوانین تکوینی است، اما انسانها با استفاده از نیروی اراده و اختیار و تعلیم و تربیت تشریعی، می توانند آگاهانه در این راه گام بگذارند.

بنابراین آن کس که نعمت قدرت را وسیله ظلم و طغیان قرار می دهد به زبانه حال فریاد می کشد خداوند لایق این نعمت نیست، و آنکس که از آن در مسیر اجرای حق و عدالت بهره می گیرد به زبانه حال می گوید پروردگارا شایسته ام افزون کن! این واقعیت نیز قابل تردید نیست که ما هر وقت در مقام شکر الهی چه با فکر چه با زبان و چه با عمل بر می آئیم، خود این توانائی بر شکر در هر مرحله موهبت تازه ای است و به این ترتیب اقدام بر شکر، ما را مدیون نعمتهای تازه او می سازد و به این ترتیب هرگز قادر نیستیم که حق شکر او را ادا کنیم همانگونه که در مناجات شاکرین از مناجاتهای پانزده گانه امام سجاد علیه السلام می خوانیم: کیف لی بتحصیل الشکر و شکری ایاک یفتقر الی شکر، فکلما قلت لک الحمد و جب علیّ لذلک ان اقول لک الحمد! چگونه می توانم حق شکر ترا بجای آورم در حالی که همین شکر من نیاز به شکر دیگری دارد، و هر زمان که می گویم لک الحمد بر من لازم است که به خاطر همین توفیق، شکر گزاری کنم و بگویم لک الحمد!

و بنابراین برترین مرحله شکری که از انسان ساخته است این است که اظهار عجز و ناتوانی از شکر نعمتهای او کند، همانگونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: فیما اوحی الله عز و جل الی موسی اشکرنی حق شکری فقال یا رب و کیف اشکرک حق شکرک و لیس من شکر اشکرک به الا و انت انعمت به علیّ قال یا موسی الان شکرتنی حین علمت ان ذلک منی: خداوند به موسی علیه السلام وحی فرستاد

که حق شکر مرا ادا کن، عرض کرد پروردگارا! چگونه حق شکر تو را ادا کنم در حالی که هر زمانی شکر تو را بجا آورم این موفقیت خود نعمت تازه ای برای من خواهد بود، خداوند فرمود: ای موسی الان حق شکر مرا ادا کردی چون میدانی حتی این توفیق از ناحیه من است.

بنده همان به که ز تقصیر خویش***عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش***کس نتواند که بجا آورد!

حال به چند نکته مهم در زمینه شکر نعمت توجه کنید.

۱- علی علیه السلام در یکی از کلمات حکمت آمیز خود در نهج البلاغه می فرماید: اذا وصلت اليكم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقله الشکر: هنگامی که مقدمات نعمتهای خداوند به شما میرسد (سعی کنید با شکرگزاری، بقیه را به سوی خود جلب کنید)، نه آنکه با کمی شکرگزاری آن را از خود برانید!

۲- این موضوع نیز قابل توجه است که تنها تشکر و سپاسگزاری از خداوند در برابر نعمت های او کافی نیست، بلکه باید از کسانی که وسیله آن موهبت بوده اند نیز تشکر و سپاسگزاری نمود و حق زحمات آنها را از این طریق ادا کرد، و آنها را از این راه به خدمات بیشتر تشویق نمود، در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) می خوانیم که فرمود: روز قیامت که می شود خداوند به بعضی از بندگانش می فرماید: آیا فلان شخص را شکرگزاری کردی؟ عرض می کند:

پروردگارا من شکر تو را بجا آوردم، می فرماید: چون شکر او را بجا نیاوردی شکر مرا هم ادا نکردی! سپس امام فرمود: اشکرکم لله اشکرکم للناس: شکر گزارترین شما برای خدا آنها هستند که از همه بیشتر شکر مردم را بجا می آورند.

۳- افزایش نعمت های خداوند که به شکر گزاران وعده داده شده، تنها به این نیست که نعمت های مادی تازه ای به آنها ببخشد، بلکه نفس شکرگزاری که توأم با

توجه مخصوص به خدا و عشق تازه ای نسبت به ساحت مقدس او است خود یک نعمت بزرگ روحانی است که در تربیت نفوس انسانها، و دعوت آنان به اطاعت فرمانهای الهی، فوق العاده مؤثر است، بلکه شکر ذاتا راهی است برای شناخت هر چه بیشتر خداوند، و به همین دلیل علمای عقائد در علم کلام برای اثبات وجوب معرفه الله (شناخت خدا) از طریق وجوب شکر منعم (نعمت بخش) وارد شده اند.

۴- احیای روح شکرگزاری در جامعه و ارج نهادن و تقدیر و سپاس از آنها که با علم و دانش خود و یا با فداکاری و شهادت، یا با سایر مجاهدات در طریق پیشبرد اهداف اجتماعی خدمت کرده اند یک عامل مهم حرکت و شکوفائی و پویائی جامعه است.

در اجتماعی که روح تشکر و قدردانی مرده کمتر کسی علاقه و دلگرمی به خدمت پیدا می کند، و به عکس آنها که بیشتر قدردانی از زحمات و خدمات اشخاص می کنند، ملت هائی بانشاط تر و پیشروترند.

توجه به همین حقیقت سبب شده است که در عصر ما به عنوان قدردانی از زحمات بزرگان گذشته در صدمین سال، هزارمین سال، زاد روز، و در هر فرصت مناسب دیگر، مراسمی برای بزرگداشت آنها بگیرند و ضمن سپاسگزاری از خدماتشان مردم را به حرکت و تلاش بیشتر دعوت کنند.

حضرت موسی علیه السلام بنی اسرائیل را در برابر آن نجات و پیروزی و نعمتهای فراوان دعوت به شکرگزاری کرد، و وعده فزونی نعمت به آنها داد، و در صورت کفران تهدید به عذاب نمود. (۱)

البته همگی به خوبی می دانیم بزرگ ترین نعمت خدا برای جهان بشریت، وجود حجت های الهی است در روی زمین و شکر واقعی این نعمتها، عمل به گفته آنها و

۱- بخشی از این سخنرانی، از چند جلد از مجلدات تفسیر نمونه مورد استفاده قرار گرفته است.

تسلیم در برابر دستورات و اوامر آنهاست، حال بینیم این بشرها با آنها چه رفتاری کرده و چه مصیبت‌ها برای آنها تحمیل نمودند، با صرف نظر از بیان سرگذشت‌های امت‌های گذشته، بزرگان دین خود ما چه کردند که بارزترین آنها، پنج تن آل عبا علیهم‌السلام است که هیچکدامشان بطور عادی مانند دیگران از دنیا نرفتند و در قبرهایشان، به خاک سپرده نشدند!! (۱)

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با اثر سمّ از دنیا رحلت نمود و پس از سه روز در روی زمین ماندن که مردم در سقیفه بنی ساعده، مشغول تعیین رئیس و به دست آوردن ریاست بودند و پس از سه روز تازه به یادشان آمد که پیغمبر از دنیا رفته است، آمدند دیدند امیرمؤمنان علیه‌السلام آن حضرت را غسل داده و کفن کرده و نماز خوانده ولی از ترس آنها دفن نکرده است تا مایه گرفتاری خود را ببار آورد.

فاطمه زهراء علیها السلام با چه مصیبت و جراحت و مظلومیتی، شهیده از دنیا رفت و شبانه دفن و قبرش طبق وصیت خود، مخفی گردید.

امیرمؤمنان علیه‌السلام از ترس شیوخ نهروان، شبانه در محلی دور از شهر دفن و آثار قبرش محو گردید تا بعد از ۱۷۰ سال در زمان هرون الرشید وسیله پناهنده شدن آهویی به آن قبر شریف کشف گردید.

امام حسن علیه‌السلام را وسیله عیالش جعده دختر اشعث بن قیس، مسموم نموده و خواستند کنار جد بزرگوارش دفن نمایند، با دستور عایشه بدن شریفش تیر باران و در بقیع به خاک سپرده شد که هنوز هم غریبان وطن خود هستند.

امام حسین علیه‌السلام که مصیبتش اظهر من الشمس است که پس از شهادت بی سابقه، سه شبانه روز بی غسل و بی کفن و دفن روی خاک کربلا زیر آفتاب سوزان ماند و مصائبی که بر همگان، روشن و آشکار است.

۱- من تمام جریان‌ها را در کتاب «از مباحله تا عاشوراء» با اسناد و مدارک، نوشته و در اختیار جامعه بشری قرار داده‌ام طالبین تفصیل به آن کتاب مراجعه نمایند.

مجلس ۱۶ لشکریان مرئی و نامرئی خدا

خداوند متعال در طول تاریخ بشریت، برای سرکوب نمودن عاصیان و گردن کشان و گردن کلفتان، از لشکریان گوناگون خود، استفاده کرده است، که به تعدادی از آنها بطور اختصار اشاره می شود.

۱- آب برای غرق قوم حضرت نوح علیه السلام

فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْمِكِ وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ (اعراف: ۶۴) اما سرانجام او را تکذیب کردند؛ و ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند، رهایی بخشیدیم؛ و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، غرق کردیم؛ چه اینکه آنها گروهی نابینا (و کوردل) بودند.

فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ (۱۱) وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ (۱۲) وَ حَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْأَوَاحِ وَ دُسِّرِ (قمر: ۱۳) در این هنگام درهای آسمان را با آبی فراوان و پی در پی گشودیم؛ ۱۲ و زمین را شکافتیم و چشمه های زیادی بیرون فرستادیم؛ و این دو آب به اندازه مقدر با هم درآمیختند (و دریای وحشتناکی شد)؛ ۱۳ و او را بر مرکبی از الواح و میخهایی ساخته شده سوار کردیم؛

۲- فرعون و فرعونیان را

با ۱- طوفان، ۲- ملخ، ۳- شپش آفت گیاهی، ۴- قورباغه، ۵ خون، ۶،

قحطی و خشکسالی، ۷ کمبود میوه‌ها- فشار داد و در نهایت با آب غرق نمود و از صفحه روزگار برچید.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (اعراف: ۱۳۳) سپس (بلاها را پشت سر هم بر آنها نازل کردیم): طوفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه‌ها و خون را- که نشانه‌هایی از هم جدا بودند- بر آنها فرستادیم؛ (ولی باز بیدار نشدند، و) تکبر ورزیدند، و جمعیت گنهکاری بودند!

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مَتَنِ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ اعراف: ۱۳۰ و ما نزدیکان فرعون (و قوم او) را به خشکسالی و کمبود میوه‌ها گرفتار کردیم، شاید متذکر گردند!

اعراف: ۱۷۱ و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی که کوه را همچون سایبانی بر فراز آنها بلند کردیم، آنچنان که گمان کردند بر آنان فرود می‌آید؛ (و در همین حال، از آنها پیمان گرفتیم و گفتیم: آنچه را (از احکام و دستورها) به شما داده‌ایم، با قوت (و جدیت) بگیرید! و آنچه در آن است، به یاد داشته باشید، (و عمل کنید،) تا پرهیزگار شوید! (۱))

فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (اعراف: ۱۳۶) سرانجام از آنها انتقام گرفتیم، و آنان را در دریا غرق کردیم؛ زیرا آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند.

۳- باد

برای سرکوب قوم عاد (قوم حضرت هود علیه السلام)

۱- اعراف: ۱۷۱ و اذ نتقنا الجبل فوقهم كأنه ظله و ظنوا أنه واقع بهم خذوا ما اتينكم بقوه و اذكروا ما فيه لعلكم تتقون.

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِ (۱۸) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصِيرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ (۱۹) تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُّنتَفِعِرٍ (قمر: ۲۰)

قمر: ۱۸ قوم عاد (نیز پیامبر خود را) تکذیب کردند؛ پس (ببینید) عذاب و اندازهای من چگونه بود! ۱۹ ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم مستمر بر آنان فرستادیم ... ۲۰ که مردم را همچون تنه های نخل ریشه کن شده از جا برمی کند! ۲۱ پس (ببینید) عذاب و اندازهای من چگونه بود!

وَ أَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصِيرٍ عَاتِيَةٍ (۶) وَ أَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصِيرٍ عَاتِيَةٍ (۶) سَيَّخَرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صِرَعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ (۷) فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ حَاقَهُ: ۶ وَ أَمَّا قَوْمٌ «عاد» با تندبادی طغیانگر و سرد و پرصدا به هلاکت رسیدند، ۷ (خداوند) این تندباد بنیان کن را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنها مسلط ساخت، (و اگر آنجا بودی) می دیدی که آن قوم همچون تنه های پوسیده و تو خالی درختان نخل در میان این تند باد روی زمین افتاده و هلاک شده اند! ۸ آیا کسی از آنها را باقی می بینی!؟

۴- باران ریگ و سنگ

قوم لوط را با باران ریگ و سنگ درهم کوبید و نابود ساخت

فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۸۳) وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (اعراف: ۸۳) (چون کار به اینجا رسید،) ما او و خاندانش را رهایی بخشیدیم؛ جز همسرش، که از بازماندگان (در شهر) بود.

اعراف: ۸۴ و (سپس چنان) بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم؛ (که آنها را در هم کوبید و نابود ساخت.) پس بنگر سرانجام کار مجرمان چه شد!

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَيِّحِ (قمر: ۳۴) قمر: ۳۳ قوم لوط اندازها (ی پی در پی پیامبرشان) را تکذیب کردند؛ ۳۴ ما بر آنها تندبادی که ریگها را به

حرکت درمی آورد فرستادیم (و همه را هلاک کردیم)، جز خاندان لوط را که سحرگاهان نجاتشان دادیم!

۵- زلزله قوم شعیب را قوم مدین

وَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ (۹۰) فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ اعراف:
 ۹۰ اشراف زورمند از قوم او که کافر شده بودند گفتند: «اگر از شعیب پیروی کنید، شما هم زیانکار خواهید شد!» ۹۱ سپس زمین لرزه آنها را فرا گرفت؛ و صبحگاهان بصورت اجساد بی جان در خانه هاشان مانده بودند. ۹۲ آنها که شعیب را تکذیب کردند، (آنچنان نابود شدند که) گویا هرگز در آن (خانه ها) سکونت نداشتند! آنها که شعیب را تکذیب کردند، زیانکار بودند!

۶- صیحه و زلزله

قوم ثمود (قوم حضرت صالح علیه السلام را با صیحه و زلزله نابود کرد!

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (اعراف: ۷۸)

۷۸ سرانجام زمین لرزه آنها را فرا گرفت؛ و صبحگاهان، (تنها) جسم بی جانشان در خانه هاشان باقی مانده بود.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ (قمر: ۳۱) ما فقط يك صيحه [صاعقه عظيم] بر آنها فرستادیم و بدنبال آن همگی بصورت گیاه خشکی درآمدند که صاحب چهارپایان (در آغل) جمع آوری می کند!

كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ (۴) فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ (الحاقة: ۵) قوم «ثمود» و «عاد» عذاب کوبنده الهی را انکار کردند (و نتیجه شومش را دیدند)! ۵ اما قوم «ثمود» با عذابی سرکش هلاک شدند!

۷- طاعون برای فراریان از آن

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَعَدُوٌّ فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (بقره: ۲۴۳) آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند؟ و آنان، هزارها نفر بودند (که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند). خداوند به آنها گفت: بمیرید! (و به همان بیماری، که آن را بهانه قرار داده بودند، مردند). سپس خدا آنها را زنده کرد؛ (و ماجرای زندگی آنها را درس عبرتی برای آیندگان قرار داد). خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند؛ ولی بیشتر مردم، شکر (او را) بجا نمی آورند.

۸- با موش های صحرائی سد محکم مأرب

را درهم کوبید و قوم سبا در سرزمین یمن را آواره و سرگردان بیابان ها ساخت!

مکارب "سبأ" نسب وی به: عبد شمس بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن هود النبی علیه السلام می رسد. وی بنای "سد مأرب" را در مسافت کمتر از دو ساعت راه از طریق مغرب شهر مأرب شروع کرد. ولی قبل از اتمام سد، شاه "مکارب سبأ" فوت کرد و پسرش کار پدر را دنبال کردند و "سد مأرب" را به پایان رساندند. بعد از اتمام سد مأرب منطقه مجاور سد را "ارض سبأ" نامگذاری کردند و شهر "مأرب" را پایتخت مملکت خود قرار دادند. در سیره السبئین آمده است که یکی از این پادشاهان که نام وی "یثعمر بن مکارب" که ظاهراً در اواخر قرن هشتم قبل از میلاد مسیح حکومتی داشته، بنای "سد مأرب" را که پدرش "مکارب سبأ" آغاز کرده بود واندکی کار کرده بود پرداخته و به انجام رسانید و مورد استفاده و بهره برداری

قرار گرفت. پس از اتمام "سد مأرب" با دولت مُعین" در جنگ شد و آن دولت را شکست داد و ۵۰۰۰۰ نفر از معین ها را کشت. این حکمران نامدار ظاهراً همان یثعمر سبائی است که سارگن پادشاه آشور در کتیبه خود در سال ۷۱۵ قبل از میلاد از باج و خراج گرفتن از او سخن می راند. نوه از کریل وتر (یا کریبائیل وتر) از مقتدرین حکمرانان سبأ بود که دولت سبأ را بالمره مغلوب نمود و با دولت قتبان و دولت اوسان نیز جنگها کرد و از این تاریخ حکمرانان لقب پادشاه بر خود گرفت. اسم کریلو از ملوک سبأ هم که در کتیبه سناخریب پادشاه آشور از ۶۶۵ قبل از میلاد آمده است. ظاهراً اشاره به همین حکمران است که بخورات و توابل و سنگهای قیمتی برای او فرستاده بود. پایتخت مملکت سبأ در آن دوران شهر صرواح بوده که در مشرق صنعا واقع بوده و حالا خرابه های آن موجود است. بعداً پایتخت سبأ به شهر مأرب که شهر عمده بود انتقال یافت. (در باره سرگذشت این قوم مطالبی قبلاً بیان کردیم که نیازی به تکرار آن نیست).

۹- با پشه بال شکسته، نمرود سرکش را نابود کرد

ادعای خدائی کننده زمان حضرت ابراهیم علیه السلام را با پشه پر شکسته از میان برد.

نمرود فرمان روای متکبر زمان حضرت ابراهیم علیه السلام به داخل صندوقی که بر روی بال های پرندگان تعبیه نموده بود، به آسمان پرواز نمود تا رسید به ارتفاعی که زمین را تشخیص نمی داد و به خیال خود می خواست خدا را در آسمان، ترور نماید و تیر اندازی کرد و برگشت به زمین و برای این که از مرگ نجات یابد در وسط پادگان گارد مخصوصش، اطاقی از آهن و فولاد ریخت و درست کرد و باز شدن قفل آن را در داخل قرار داد فقط یک سوراخ کوچکی بالای اطاق باز نمود که هوا بیاید و خفه نشود و غذاهای خاص او را از آن به داخل بریزند و به گارد مخصوص و نیروی خاص را در اطراف آن برای محافظت گمارد و دستور داد هر بیگانه ای را که دیدند به قتل برسانند، با این وضع مدتی گذراند،

روزی به سر زنان درِ اطاق فولاد را باز کرد و به سر زنان به پهلوان هایش دستور داد با مشت به سرم بکوبید و در نهایت گفت: با پُتک به سرم بزنید و زدند و سرش متلاشی شد و دیدند یک پشه بال شکسته از میان مغزش پرید و رفت فهمیدند از سوراخ بالا تو رفته و از سوراخ دماغش به مغزش راه یافته و به آن صورت کشته شد که عرض کردم.

۱۰- زمین برای فرو بردن امثال قارون

قصص: ۸۱ سپس ما، او و خانه اش را در زمین فرو بردیم، و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند، و خود نیز نمی توانست خویشان را یاری دهد. ۸۲ و آنها که دیروز آرزو می کردند بجای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند:

«وای بر ما! گویی خدا روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد گسترش می دهد یا تنگ می گیرد! اگر خدا بر ما منت نهاده بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می برد! ای وای گویی کافران هرگز رستگار نمی شوند!» (۱)

۱۱- اصحاب فیل را با پرندگان بمب افکن ابابیل خاکستر نمود!

اصحاب فیل گروهی بودند که از دیار خود به قصد تخریب کعبه معظمه حرکت کردند، اما خدای تعالی با فرستادن مرغان ابابیل، و با ریزش کلوخهای سنگی بر سر آنان، هلاکشان نموده و به صورت گوشت جویده درآورد. (۲)

۱- فَخَسِبْنَا بِهِ وَ بِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِيهِ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ (۸۱) وَ أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَآئُ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَآئُهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (قصص: ۸۲)

۲- اصحاب از ماده "صحب" در لغت به معنای ملازم و همراه (انسان، حیوان، مکان یا زمان) - راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، دمشق بیروت، دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق، چاپ اول، ص ۴۷۵. و جمع صاحب می باشد. - مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش، ج ۶، ص ۱۹۰. طباطبائی (علامه)، سید محمدحسین؛ قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳ ش، چاپ نوزدهم، ج ۲۰، ص ۳۶۱.

نجاشی پادشاه حبشه بود. او برای تبلیغ دین مسیح دست به کار شد و به روش های مختلف تلاش کرد تا دین مسیح را به صورت اول برگرداند و نیروی از دست رفته اش را بازیابد.

نجاشی وقتی دید از همه کشورها، مردم برای حج به مکه می روند، تصمیم گرفت راهی پیدا کند تا توجه مردم را از مکه و کعبه دور کند و دل های مردم را به سمت کشور خود متوجه کند.

به همین خاطر کلیسای باشکوهی در صنعاء (یکی از شهرهای یمن) ساخت و پس از پایان آن را به بهترین شکل تزیین کرد و از بهترین فرش ها و پرده ها استفاده کرد تا زیبایی آن چشم همگان را خیره کند.

او فکر می کرد وجود چنین کلیسای بزرگ و باشکوه مردم را از رفتن به مکه باز می دارد و همه ی مردم و اهل مکه و قریش به آن کلیسا می آیند.

اما همه تصورات نجاشی غلط از آب درآمد، زیرا نه تنها اهل مکه به آن کلیسا توجه نکردند، بلکه اهالی یمن و حبشه هم مکه را فراموش نکردند و باز برای حج رهسپار مکه شدند.

نجاشی دیگر نمی توانست کاری انجام دهد، زیرا نمی توانست به زور در دل های مردم برای خود جایی پیدا کند و عقیده خود را به آن ها بقبولاند.

از قضا یک کاروان تجارتي از مکه به حبشه آمد، کاروانی ها همه عرب بودند و برای تجارت به آن کشور آمده بودند.

تعدادی از عرب ها در یکی از اطاق های کلیسا منزل کردند و چون هوا سرد بود، آتش روشن کردند، ولی هنگام رفتن فراموش کردند آن را خاموش کنند. آتش به

کلیسا راه یافت و آتش سوزی بدی اتفاق افتاد.

وقتی خبر سوختن کلیسا و علت آتش سوزی به نجاشی رسید، بسیار عصبانی شد و با خود گفت عرب ها از سر دشمنی کلیسای ما را آتش زدند و قسم خورد که کعبه را ویران و نابود سازد.

به همین منظور نجاشی فرمانده سپاه خود، ابرهه را صدا کرد و او را با لشگری مجهز از اسب و فیل و سوار و پیاده به مکه فرستاد.

ابرهه با سپاه عظیم به سمت مکه رهسپار شد و در بین راه غارتگری ها کرد و هر کجا گوسفند و گاو و شتر می دید برای خود می گرفت. ابرهه در بیابان حجاز شبانی را با دویست شتر دید. شترها برای عبدالمطلب بود و شبان هم برای او کار می کرد.

ابرهه شترهای عبدالمطلب را گرفت و به راه خود ادامه داد تا در بیرون شهر مکه منزل کند. (۱)

نقش عبدالمطلب در داستان اصحاب فیل

ابرهه به بزرگ مکه، "عبدالمطلب" پیام فرستاد که او برای جنگ نیامده بلکه فقط قصد ویرانی کعبه را دارد. «عبدالمطلب» نزد ابرهه رفت.

ابرهه در خیمه خود روی تخت نشسته بود که دربان او وارد شد و گفت:

عبدالمطلب رئیس مکه و سرور قریش بیرون خیمه است و اجازه ورود می خواهد؟

ابرهه اجازه داد و عبدالمطلب وارد شد.

ابرهه مات و مبهوت عظمت عبدالمطلب شد. به مترجم خود گفت از او بپرسد چرا به اینجا آمده است؟ عبدالمطلب گفت: سپاهیان تو شتران مرا گرفته اند آمده ام درخواست کنم شتران مرا برگردانید. ابرهه حیرت زده گفت: از چشم من افتادی! من خیال می کردم آمده ای خانه ای که مورد افتخارتان است و من برای خراب کردن آن آمده ام از من بخواهی از این خیال منصرف شوم.

من از ویران کردن کعبه می گویم و تو از من شترانت را می خواهی؟ عبدالمطلب در جواب گفت: من صاحب شترانم؛ اما آن خانه خود صاحبی دارد که از آن دفاع می کند! این سخن ابرهه را تکان داده و در فکر فرو برد.

ابرهه دستور داد شتران عبدالمطلب را به او برگردانند.

بعد عبدالمطلب به مکه برگشته و در خانه خدا مشغول راز و نیاز و مناجات با خدای خویش شد و طولی نکشید که نصرت الهی شامل حالشان گردید. (۱)

از این اخبار استفاده می شود که حضرت عبدالمطلب مقام ولایت و وصایت را از جدش ابراهیم داشته و حجت وقت بوده و با علم خدادادی، این پیشامدها را می دانسته؛ چون زمین خالی از حجت نخواهد بود. (۲)

ابرهه برای ویران ساختن کعبه به سمت شهر حرکت کرد. سپاه ابرهه از کوه سرازیر شد، ولی هنوز قدم در شهر مکه نگذاشت که بعد از دقایقی پرندگان کوچکی به نام ابابیل از سوی دریای احمر فرا رسیدند که هر کدام سنگریزه هایی در منقار و در پنجه خویش داشتند، که این سنگریزه ها را بر سر لشکر فرو ریخته و آنها را هلاک نمودند. این مجازاتی بسیار بزرگ با سنگریزه هایی بسیار کوچک بنام سجیل بود که موجب وحشت بین سپاه و فرار آنها به سوی یمن شد، ولی هنوز چیزی نگذشته بود که تمام سپاه، به جز یک نفر هلاک شدند. آن یک نفر به سرعت خود را به حبشه رساند و بنزد نجاشی رفت و جریان کشته شدن سپاه را تعریف کرد.

نجاشی پرسید: آن پرندگان به چه صورت بودند که سپاه مرا نابود کردند؟ آنگاه یکی از همان پرندگان در هوا پیدا شد، آن مرد گفت اعلیحضرتا! این یکی از همان پرندگان است که لشکر ما را هلاک کرد. سخن آن مرد به پایان رسید و در همان حال

۱- مهری، محمد جواد؛ مجموعه قصه های قرآن، قم، انتشارات مشرقین، ۱۳۸۱ ش، چاپ دوم، ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

۲- طیب، سید عبدالحسین؛ اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، نشر اسلام، ۱۳۷۸ ش، چاپ دوم، ج ۱۴، ص ۲۳۲.

سنگریزه ای بوسیله همان پرنده بر سر او فرود آمد و در حضور نجاشی جان داد.

این حادثه در سال ولادت پیامبر اتفاق افتاد.

این قصه از آیات و معجزات بزرگ الهی است که کسی نمی تواند انکارش کند؛ برای اینکه تاریخ نویسان آن را مسلم دانسته و شعرای دوران جاهلیت در اشعار خود از آن یاد کرده اند^(۱) و همچنین اهمیت این حادثه بزرگ به اندازه ای بود که آن سال را «عام الفیل» نامیدند که مبدأ تاریخ عرب شد.^(۲)

در مورد تاریخ این واقعه نیز برخی آن را ۴۰ سال قبل از تولد پیامبر اکرم و برخی ۲۳ سال قبل می دانند؛ ولی اکثر علماء بر آنند که عام الفیل همان سالی بود که رسول اکرم در آن سال متولد شد.^(۳)

داستان اصحاب فیل به قدری مهم است که خداوند در قرآن یک سوره باهمان نام به آن اختصاص داده است.

و این معجزه ای مشهود و محسوس، جهت تنبه و عبرت گیری است؛ تا مردم به طاعت و عبادت خدا روی آورند.^(۴)

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ»^(۵) «آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟»

«أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّلٍ»^(۶) «آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟»

مراد از "کید" سوء قصدی است که آنان درباره مکه داشتند و قصدشان تخریب بیت الله الحرام بود که خداوند حيله آنان را در تضلیل قرار داده و نقشه آنان را نقش

۱- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۰.

۲- مکارم شیرازی، ناصر؛ قصه های قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱ ش، چاپ دوم، ص ۶۳۱.

۳- زین العابدین، رهنما؛ ترجمه و تفسیر رهنما، تهران، نشر کیهان، ۱۳۴۶ ش، ج ۴، ص ۶۱۰.

۴- شیخ طوسی، محمدبن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۱۰، ص ۴۱۰.

۵- فیل: ۱.

۶- فیل: ۲.

بر آب ساخته و زحماتشان را بی نتیجه نمود. آنها راه افتادند تا کعبه را ویران کنند، ولی در نتیجه، خودشان هلاک شدند. (۱)

خداوند به شرح ماجرا پرداخته و نوع عذاب آنها و اسباب نابودیشان را به صورت خیلی زیبا و موجز به تصویر کشیده است:

«وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ» (۲) «و بر سر آنها پرندگان را گروه گروه فرستاد.»

«تَزْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ» (۳) «که با سنگهای کوچکی آنها را هدف قرار می دادند.»

"سجیل" در لغت آمیخته ای از سنگ و گل را گفته اند؛ فلذا اصل آن فارسی بوده که معرب (تبدیل به عربی) شده است (۴)

در رابطه با سنگهایی که بر سر اصحاب فیل بارید، سه مطلب هست:

یک. آن سنگها به هر که اصابت می کرده، بدنش را سوراخ نموده و می کشت.

دو. با باریدن آن سنگها میان لشکر ابرهه مرض حصبه و آبله پیدا شد، که عده ای به حالت مرض به زمین افتادند و برخی مردند. این جریان موجب فرار آنها شده و نتوانستند در آنجا بمانند. (۵)

سه. اصحاب فیل بعد از هدف گیری مرغان ابابیل یا به صورت جسدهای بی روح در آمدند، و یا سنگ ریزه ها، با شدت حرارتی که داشتند، اندرونشان را سوزانید. (۶)

پس اصحاب فیل با تمام شوکت و قدرت آمده بودند تا خانه خدا را ویران سازند، و خداوند با لشگری به ظاهر بسیار کوچک و ناچیز، آنها را درهم کوبید؛ و فیلهای (با آن هیکل) را با پرنده های کوچک، و سلاحهای پیشرفته آن روز را با

۱- تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۲.

۲- فیل / ۳.

۳- فیل / ۴.

۴- مفردات راغب، ص ۳۹۸.

۵- قرشی، سید علی اکبر؛ تفسیر احسن الحدیث، تهران، نشر بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ ش، چاپ سوم، ج ۱۲، ص ۳۶۰.

۶- تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۲.

سنگریزه از کار انداخت، تا ضعف و ناتوانی این انسان مغرور و خیره سر را در برابر قدرت الهی ظاهر و آشکار سازد(۱).

در ادامه، آنها را به زراعت و برگی که دانه اش خورد شده و گاه آن باقی مانده، تشبیه نموده است: (۲).

«فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ» (۳) «در نتیجه آنها را همچون گاه خردشده قرار داد.»

آثار و برکات ناشی از هلاکت اصحاب فیل

۱. الفت و امنیت:

«لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ» (۴) «کیفر لشکر فیل سواران) بخاطر این بود که قریش (به این سرزمین مقدس) الفت گیرند (و زمینه ظهور پیامبر فراهم شود)؛ الفت آنها در سفرهای زمستانه و تابستانه (و بخاطر این الفت به آن بازگردند)!

بعد از بیان و شرح نابودی اصحاب فیل و لشکریان " ابرهه "، در اولین آیه سوره قریش که در واقع تکمله ای برای سوره فیل است، می فرماید: ما لشکر فیل را نابود کردیم، و آنها را همچون گاه درهم کوبیده شده متلاشی ساختیم تا قریش با این سرزمین مقدس الفت گرفته و مقدمات ظهور پیامبر اسلام فراهم گردد. منظور از " الفت " که به معنی اجتماع توأم با انس، انسجام و التیام بوده، ایجاد الفت میان قریش و سرزمین مقدس مکه و خانه کعبه است؛ (۵) و منظور از " رحلت قریش " مسافرت آنان از مکه به بیرون برای تجارت است. با این بیان معلوم شد که خداوند

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۳۵.

۲- قرشی، سید علی اکبر؛ قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه؛ ۱۳۷۱ ش، چاپ ششم، ج ۵، ص ۷.

۳- فیل / ۵.

۴- قریش / ۱.

۵- تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۴۹.

به قریش این عزت و احترام را ارزانی داشت تا با کوچ زمستانی و تابستانی مانوس شده و امر معاش آنها بگذرد؛^(۱) چرا که قریش و تمام اهل مکه به خاطر مرکزیت و امنیت این سرزمین در آنجا سکونت گزیدند و بسیاری از مردم حجاز هر سال به آنجا آمده و مراسم حج بجا می آوردند و با مبادلات اقتصادی و ادبی و ... از برکات مختلف این سرزمین استفاده می نمودند.^(۲)

۲. تجارت و امنیت:

«إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ»^(۳) «الفت آنها در سفرهای زمستانه و تابستانه و بخاطر این الفت به آن بازگردند!»

مسافرت قریش از مکه به بیرون شهر جهت تجارت بوده؛ چون این شهر در دره ای خشک و سوزان و بی آب و علف واقع شده بود که هیچ زراعتی در آن وجود نداشت. مردم مکه جهت امر معاش و وسعت روزی، هر سال دو نوبت به تجارت می رفتند، یک نوبت در زمستان، به طرف یمن و نوبت دیگر در تابستان، به سوی شام؛ و با این دو نوبت سفر کردن زندگی خود را اداره می نمودند؛ و از طرفی مورد احترام مردم یمن و شام قرار گرفته، که به همین جهت راهزنان و غارتگران جرأت تعرض به اینها را نداشتند.^(۴)

۳. عبادت و امنیت:

«فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ»^(۵) «پس (بشکرانه این نعمت بزرگ) باید پروردگار این خانه را عبادت کنند،

همان کس که آنها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و ناامنی ایمن ساخت.»

این آیه اشاره به منت واضحی است که در ایلاف دو مسافرت وجود داشت؛

۱- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۶.

۲- تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۴۹.

۳- قریش / ۲.

۴- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۶.

۵- قریش / ۲ و ۴.

نعمت ظاهری که نمی توانند آن را انکار کنند، و آن تامین معاش و امنیت قریش بود که زندگیشان در سرزمینی بود که نه نانشان تامین بوده و نه جانشان؛ پس باید پروردگاری را پرستند که به بهترین وجه امورشان را تدبیر نموده، و او همان " پروردگار بیت کعبه " است. (۱)

۱۲- فرشتگان و باد و طوفان

قوم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با فرشتگان و باد و طوفان در موارد متعدد.

جنگ بدر و احد و خندق و حنین سرکوب نمود.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۹) إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا احزاب: (۱۰) ای کسانی که ایمان آورده اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می دهید بینا بوده است.

۱۰ (به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید.

آل عمران: ۱۲۳ خداوند شما را در «بدر» یاری کرد (و بر دشمنان خطرناک، پیروز ساخت)؛ در حالی که شما (نسبت به آنها)، ناتوان بودید. پس، از خدا بپرهیزید (و در

۱- تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۶. مقداری از مطالب فوق در باره اصحاب فیل، از نوشته: خانم محبوبه محجوب، و آقا سید جواد موسوی اقتباس شده است.

برابر دشمن، مخالفِ فرمانِ پیامبر نکنید)، تا شکر نعمت او را بجا آورده باشید! ۱۲۴ در آن هنگام که تو به مؤمنان می گفتی: «آیا کافی نیست که پروردگارتان، شما را به سه هزار نفر از فرشتگان، که از آسمان فرود می آیند، یاری کند؟!» ۱۲۵ آری، (امروز هم) اگر استقامت و تقوا پیشه کنید، و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید، خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان، که نشانه هایی با خود دارند، مدد خواهد داد! (۱)

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبُّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُزْدِفِينَ (انفال: ۹) انفال: ۹ (به خاطر بیاورید) زمانی را (که از شدت ناراحتی در میدان بدر)، از پروردگارتان کمک می خواستید؛ و او خواسته شما را پذیرفت (و گفت):

من شما را با یکهزار از فرشتگان، که پشت سر هم فرود می آیند، یاری می کنم. و آیات دیگر در این باره برای امت اسلام.

و همچنین از بین رفتن اقوام سایر انبیاء علیهم السلام که ذکر آنها به طول می انجامد.

مجلس ۱۷ آداب خوردنی ها و منافع سرشار و زوجیت گیاهان!

دین اسلام در زمانی از تاریخ با امر پروردگار عالم: وسیله آخرین پیامبر خود حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله در جزیره العرب پیاده شد که از مسائل بهداشتی و پزشکی خبری نبود و در این مقطع از زمان و مکان به کار گرفتن اصطلاحات طبی و پزشکی مدرن: از پذیرش عقل و خرد و ذهن افراد جامعه آن زمان دور بود و

۱- وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ (۱۲۳) إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ (۱۲۴) بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُواكُم مِّنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (آل عمران: ۱۲۵)

پیامدهای ناگوار زیاد بار می آورد؛ بدین جهت اعمالی را که برای انسان انجام آن ضرورت داشت و دارد به عنوان: «واجب» و کارهایی که پرهیز و دوری جستن از آن لازم و مهم است «حرام» و عمل هایی که انجام آن به خوبی متمایل است «مستحب» و چیزهایی که به جا نیاوردن آن بهتر است «مکروه» و رفتار و کرداری که متوسط و میانه باشد «مباح» شمرده شده است.

لذا از صدر اسلام تحقیقات و پژوهش ها و پرسش ها با مرور زمان: در باره احکام ریز و درشت اسلام و تکالیف و دستورهای قرآن شروع شده و اندیشمندان از هر نژاد و رنگ و زبان: قد علم کرده و کمر همت بسته: تا روی هر یک از این اعمال: کار کرده و با شکافتن اسرار آن به علت و حکمت زوایای بی شمار آن پی ببرند.

هرچه زمان بگذرد و تاریخ پیش رود و تکنیک و صنعت و علم وو ... ترقی و پیشرفت نماید، روز به روز مهر راز و رمز آن اوامر و نواهی شکسته شده و تا جهان هست و بشریت وجود دارد از روی آنها پرده برداشته خواهد شد.

زیرا دین مبین اسلام به تمام زوایای ریز و درشت زندگی انسان ها، هم اشراف کامل دارد و هم در باره تک تک آنها بیانات و راهنمایی هایی دارد که عقل متحیر است؛

اگر کسی کمی به دستورات اسلام توجه نماید؛ خوردنی ها و نوشیدنی ها، پوشیدنی ها و خوابیدن ها؛ ازدواج ها و تشکیل خانواده ها و کیفیت زندگی با اعضای خانواده، و با افراد جامعه و کسب و تأمین معاش، مسافرت ها و کیفیت سفرها، دام داری و کشاورزی، مسکن و کیفیت تهیه آن، و مدیریت و اداره کشور وو ... هم از منظر پزشکی و طبی و هم از نظر فردی و اجتماعی و نیز از جهت مادی و معنوی وو ... به قدری دقت و بررسی به خرج داده است که واقعاً آدم در این دریای ژرف و بی انتها غرق می شود، واقعاً زهی بی انصافی است، اگر کسی به این معانی آگاهی داشته باشد ولی در صدد انکار و لجاجت بر آید! در این صورت ما فقط

هدایت یافتن این گونه اشخاص را باید از خدای متعال خواستار شویم، ولی آنان که بی اطلاع بر قوانین و فرامین اسلام باشند و در فکر بررسی و یافتن حق و حقیقت باشند، خداوند موفقشان بدارد.

این دین برای هر چیزی حد و حدودی تعیین کرده است که عدم رعایت آنها مایه ندامت و پشیمانی خواهد بود.

تفکر و تعقل در برنامه های ریز و درشت نظام آفرینش، بدون شك انسان را، به سوی خداشناسی، هدایت می کند و مبدء و مبدء جهان آفرینش را، معرفی می کند.

همین خوردن و آشامیدنی های به ظاهری اثر و مورد بی اعتنائی، امادر واقع خیلی مهم، به ما روشن می کند که این خوردن ها و خوردنی ها و این آشامیدن و آشامیدنی های انسان و حیوان و کیفیت به وجود آمدن آنها و آسیاب های درونی برای خورد کردن و کشیدن جوهر آنها و تقسیم هر ماده ای از آن را به اعضای مختلف بدن که مورد نیاز آنهاست و تنظیم سوخت و سوز آنها و تخلیه فضولات و تفاله آنها. و، همگی نشانه ایست به شناختن ناظم و نظم دهنده آنها که در نهایت انسان را به سوی فلاح و رستگاری، راهنمایی می کند.

آداب خوردنی ها

در باره آداب سفره و خوردن غذا و کیفیت آن و اینکه هنگام خوردن؛

۱- به جلوی دیگران دست دراز نکردن،(۱)

۲- نام خدا بردن، (بسم الله گفتن).

۳- در پایان ستایش خدا نمودن، (الحمد لله یا شکر الله گفتن).

۴- مؤدبانه و باکیفیت خوب سر سفره نشستن،

۱- امام صادق از پدر بزرگوارش علیهما السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اذا أكل أحدكم فليأكل ممّا يليه وقتی که یکی از شما می خورد از طرف خود بخورد و فرمود: يأكل الإنسان ممّا بين يديه ولا يتناول من أقدم الأخر شيئاً انسان از جلوی خودش بخورد و از جلوی دیگران چیزی نخورد؛ المحاسن: ۳۹۸ و ۴۴۸ و ۲۷۴؛ بحار الأنوار: ۴۱۸ / ۶۶ ح ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ از آن.

۵- در جمع زود دست برداشتن از غذا که تا دیگران خجل نشوند،

۶- شستن دستها (اگر بادست می خورد)،

۷- به پشت خوابیدن بعد از غذا و پای راست را روی پای چپ گذاشتن،

۸- بادست خوردن و سرسفره آروغ زدن،(۱)

۹- خلال کردن بعد از غذا،

۱۰- مسواک نمودن،

۱۱- گذارا همراه سبزیجات خوردن،(۲)

۱۲- غذا را داغ داغ نخوردن بگذارید خود سرد شود.

۱۳- روی ظرف غذا را باز نگذاشتن، وو... (۳)

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا شنید مردی آروغ می زند فرمود: یا عبدالله قصیر من جشائک فان أطول الناس جوعاً یوم القیامه اکثرهم شعباً فی الدنیا. ای بنده خدا کوتاه کن آروغ (زدنت) را همانا روزقیامت کسانی از شما گرسنگی اش زیاد می شود که در دنیا سیریشان زیاد باشد (یعنی آروغ زدن از سیری شکم است پس سیران دنیا گرسنگان آخرت خواهند شد) در این مورد چندین روایت مشابه هست.

۲- موفق مدینی از جدش گفت: امام (موسی کاظم) علیه السلام مرا خواست و برای صبحانه نگهم داشت غذا را در سفره گذاشتند و سبزی نداشت، به خدمتکار فرمود: أما علمت أئی لا آکل علی مائده لیس فیها خضره فأتئی بالخضره. نمی دانی سفره ای که سبزی نداشته باشد من چیزی نمی خورم، سبزی بیاور، سبزی آورد و حضرت میل نمود. (الکافی: ۶ / ۳۶۲؛ المحاسن: ص ۵۰۷؛ بحار الأنوار: ۶۶ / ۴۲۵ ح ۴۴ از آن دو).

۳- ابی خدیجه از امام صادق علیه السلام فرمود: لاتدعوا آنتیکم بغیر غطاء فان الشیطان اذا لم تغطّ آنیه بزق فیها و أخذ ممّا فیها ماشاء الله ظرفهایتان را بدون روپوش نگذارید زیرا شیطان وقتی که ظرفی روباز باشد، بر آن تف می اندازد و هرچه بخواهد از آن بر می دارد. (المحاسن: ۵۸۴؛ بحار الأنوار: ۶۶ / ۴۰۹ ح ۲ در متن روایت دقت نمائید با چه تعبیراتی از رشد باکتری ها غذا و فاسد شدن آن و تولید میکرب و حمله به غذا و از بین بردن آن مردم را آگاه می سازد).

و در باره میوه جات گوناگون و انواع حبوبات و سبزیجات، دستورات و روایات فراوان آمده است که هر کدام از آنها خود یک کتاب مستقل با حجم سنگین می خواهد که مجال آوردن آنها نیست، به مصادر خود آنها مراجعه شود، فقط به یک روایت از امیرمؤمنان علیه السلام زیاد توجه داشته باشید که جامع تمام جوانب حفظ سلامت و صحت بدن و بهداشت و غیره می باشد فرمود: تا گرسنه نشدی غذا نخور و تا سیر نشدی، دست از غذا بکش (و ادامه نده که موجب دهها بیماری و چاقی و گرفتاری را در پی خواهد داشت).

آداب نوشیدنیها

در باره آداب نوشیدن آب روایات زیاد آمده است.

۱- روز ایستاده و شب نشسته آب نوشیدن،

۲- نوشیدن آب با سه نفس نه یک نفس،

۳- اول گفتن بسم الله،

۴- بعد از فراغ گفتن الحمد لله،

۵- نوشیدن با مک نه بلعیدن و یک جا قورت دادن،

۶- مانند حیوانات ننوشیدن،

۷- زیاد آب ننوشیدن (۱) و ... (مگر برای کسانی که بیماری خاص یا ناراحتی کلیه و مجاری تنفس و غیره داشته باشد که به نوشیدن زیاد آب، نیاز داشته باشد).

۸- نوشیدنی ها را داغ داغ ننوشید صبر کنید خود خنک شود. و ...

۹- و هیچ وقت از طرف شکسته شده و دستگیره کوزه آب نخورید، زیرا آن جا

۱- امام صادق علیه السلام به مردی توصیه می کرد فرمود: أقلل من شرب الماء فإنه يمدّ الداء، واجتنب الدواء ما احتمل بدنك الداء، آب نوشیدنت را کم کن زیرا آن دردها را می گشدد (وجذب می کند) و تاجائی که بدنت درد را تحمل می کند از خوردن دوا پرهیز کن (المحاسن: ۵۷۱؛ الکافی: ۶/ ۳۸۲؛ بحار الأنوار: ۴۶۵/۶۶ ح ۳۸).

نشیمن گاه شیطان «ومیکروب» ها است، وو ...

۱- عمرو بن قیس گوید: در مدینه به محضر امام موسی بن جعفر علیهما السلام داخل شدم و پیش روی حضرت کوزه ای گذاشته شده بود، گفتم: حدود (و ادب آب خوردن از این) کوزه چیست؟! فرمود: اشرب ممّا یلی شفّته و سمّ اللّٰه عزّوجلّ و اذا رفعت من فیک فاحمد اللّٰه و ایاک و موضع العروه منها فانه مقعد الشّیطان، فهذا حدّه (۱) از طرف لب کوزه بنوش و نام خدا را ببر، وقتی که از دهانت برداشتی، حمد خدا را بگو مبادا از طرف دسته اش بنوشی چون آن جا نشیمن گاه شیطان است، این است حد کوزه.

۲- و در حدیث دیگر آن حضرت فرمود: و حدّه ان لا تشرب من موضع کسر ان کان به فانه مجلس الشّیطان (۲) و حد و ادب کوزه آن است که از شکستگی آن، اگر داشته باشد، آب ننوشی زیرا آن محل نشستن شیطان است.

۳- امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: لا- تشربوا من ثلمه الإناء و لا من عروته فانّ الشّیطان یقعد علی العروه. (۳) از شکستگی و طرف دستگیره ظرف ها آب نخورید زیرا شیطان بر دسته می نشیند.

۴- امام باقر علیه السلام ضمن حدیثی فرمود:.. و لایشرین من اذن الکوز و لا من کسره ان کان فیه فانه مشرب الشّیطان .. (۴) .. ابداً از گوش کوزه و نه از شکستگی کوزه اگر باشد آب خورده نشود چون آن جا محل نوشیدن شیطان است ..

۵- امام صادق از پدران بزرگوار علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در- حدیث

۱- اسلام فراتر از زمان ص ۶۰۹ از مکارم الأخلاق: ص ۱۷۶، بحار الأنوار: ۶۶ / ۴۷۶ ذیل ح ۵۹ از آن

۲- اسلام فراتر از زمان ص ۶۰۹ از مکارم الأخلاق: ص ۱۷۶، بحار الأنوار: ۶۶ / ۴۷۵ ضمن ح ۵۹ از آن

۳- اسلام فراتر از زمان ص ۶۱۰ از المحاسن ص ۵۸۰؛ بحار الأنوار: ۶۶ / ۴۶۹ ح ۳۷ از آن

۴- اسلام فراتر از زمان ص ۶۱۰ از المحاسن ص ۵۷۸ و ۲۷۴؛ بحار الأنوار: ۶۶ / ۴۶۹ ح ۳۶ و ۴۱۷ ح ۲۳ از آن.

مناهی - ... لا یشرَبَنَّ أحدکم الماء من عند عروه الإیاء فأنه مجتمع الوسخ و نهی أن یشرب الماء کرعاً کما یشرب البهائم .. (۱)

ابتداً آب را از نزدیک دسته ظرف ننوشید زیرا آنجا محل تجمع چرک است و نهی نمود از قورت دادن آب مانند نوشیدن حیوانات (بلکه آب را بمکد).

در آن برهه از زمان با چه زبانی مردم را از محل تجمع میکربها بانام شیطان برحذر داشته و مطلب را فهمانده است، البته روایات در این مضمون با کمی تفاوت زیاد است که به همین اندازه اکتفاء می کنیم.

حال به توضیح آیه مبارکه ای در این مورد، توجه فرمائید.

كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى طه: ۵۴

از این فرآورده های گیاهی، هم خودتان بخورید؛ و هم چهارپایانتان را در آن به چرا برید! مسلماً در اینها نشانه های روشنی برای خردمندان است!

در این کلمات فشرده و مختصر، اشاره است به اینکه: فرآورده های حیوانی شما که بخش مهمی از مواد غذایی و لباس و پوشاک و سایر وسائل زندگی شما را تشکیل می دهد نیز از برکت همان زمین و همان آبی است که از آسمان نازل می شود و در پایان در حالی که به همه این نعمتها اشاره کرده می فرماید: در این امور، نشانه های روشنی است برای صاحبان عقل و اندیشه (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى)

قابل توجه اینکه نهی جمع نهیه (بر وزن کبیه) در اصل از ماده نهی (نقطه مقابل امر) گرفته شده و به معنای عقل و دانشی است که انسان را از زشتی ها نهی می کند، اشاره به اینکه: هر گونه فکر و اندیشه برای پی بردن به اهمیت این آیات کافی نیست، بلکه عقل و اندیشه های مسئول می تواند به این واقعیت پی ببرد.

در تفسیر اولوا النهی در حدیثی که در اصول کافی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است چنین می خوانیم: ان خیارکم اولوا النهی، قیل یا رسول الله و من اولوا النهی؟ قال هم اولوا الاخلاق الحسنه و الاحلام الرزینه وصله الارحام و البرره بالامهات و الالباء، و المتعاهدین للفقراء و الجیران و الیتامی و یطعمون الطعام و یفشون السلام فی العالم و یصلون و الناس نیام غافلون: بهترین شما اولوا النهی (صاحبان اندیشه های مسئول) است، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند اولوا النهی کیانند؟ فرمود: آنها که دارای اخلاق حسنه و عقلهای پر وزن هستند، دارای صله رحم و نیکی به مادران و پدران کمک کننده به فقیران و همسایگان نیازمند و یتیمان، آنها که گرسنگان را سیر می کنند، صلح در جهان می گسترانند، همانها که نماز می خوانند در حالی که مردم خوابند و در غفلت.

این آیه مبارکه و مشابه آن به ما می آموزد که صاحبان عقل و خرد اند که به زوایای آفرینش گیاهان و سبزیجات و ریزه کاری ها و منافع بی شمار آن، پی می برند و درک می کنند.

و همچنین استفاده حیوانات از آن سبزیجات چه منافع بی شماری، برای آدمی دارد که دانشمندان در این مورد از کشفیات و زیر تحقیق قرار دادن و نتیجه مطالعات خود، کتاب ها نوشته و به نسل بعدی، به یادگار گذاشته اند.

نباتات و سبزیجات، یکی از اساسی ترین نیاز و ارکان بقای انسان و حیوان هاست که باید طبق دستور از آنها بهره برداری کرده و به زندگی ادامه داده شود؛

در مورد این مخلوقات خداوندی و کیفیت استفاده از آنها و بیان منافع سرشار و فراوان آنها وسیله رهبران اسلام و کتاب آسمانی آن (قرآن) سخنان بی شماری، شرف صدور یافته است که نمی توان به انتهای بررسی آنها رسید؛ فقط برای نمونه از آیات و روایات فراوان، به مطالبی نه چندان زیاد اکتفاء می شود.

بیان منافع سرشار و فراوان گیاهان

۱- «وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْرِجُ بِهِ الْأَرْضَ بَعِيدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۱) و از آیات او این است که برق و رعد را به شما نشان می دهد که هم مایه ترس و هم امید است (ترس از صاعقه، و امید به نزول باران)، و از آسمان آبی فرو می فرستد که زمین را بعد از مردنش بوسیله آن زنده می کند؛ در این نشانه هایی است برای جمعیتی که می اندیشند!

۲- یس: آیات ۳۶-۳۵-۳۴-۳۳. زمین مرده برای آنها آیتی است، ما آنها زنده کردیم، و دانه هائی از آن خارج ساختیم، و آنها از آن می خورند.

و در آن باغهایی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه هائی از آن بیرون فرستادیم.

تا از میوه آن بخورند در حالی که دست آنها هیچ دخالتی در ساختن آن نداشته است، آیا شکر خدا را بجا نمی آورند؟

منزه است کسی که تمام زوجها را آفرید، از آنچه زمین می رویاند، و از خود آنها و از آنچه نمی دانند! (۲)

آیات فوق نشانه هائی از توحید و معاد را توأمأ بیان می کند تا وسیله باشد برای بیداری منکران و ایمان به مبدء و معاد.

نخست از احیای زمین های مرده و برکاتی که از آن عائد انسانها می شود بحث کرده می فرماید: زمین های مرده برای آنها نشانه آشکاری است (از مبدء و معاد) ما

۱- روم: ۲۴.

۲- «وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۳۳) وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَ فَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ (۳۴) لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۳۵) سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (۳۶)» یس: آیات ۳۶-۳۵-۳۴-۳۳.

آن را زنده کردیم، و دانه هائی از آن خارج ساختیم و آنها از آن تغذیه می کنند.

«وَ آيَةُ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۳۳)»

مسأله حیات و زندگی از مهمترین دلایل توحید است، مسأله ای است فوق العاده مرموز و پیچیده و شگفت انگیز که عقل همه دانشمندان را به حیرت افکنده، و با تمام پیشرفتهای عظیمی که در علم و دانش نصیب بشر شده هنوز کسی معمای آن را نگشوده است، هنوز کسی به درستی نمی داند تحت تأثیر چه عواملی در روز نخست موجودات بیجان تبدیل به سلولهای زنده شده است؟ هنوز کسی نمی داند که بذرهای گیاهان و طبقات مختلف آن دقیقاً چگونه ساخته شده؟ و چه قوانین مرموزی بر آن حاکم است که به هنگام فراهم شدن شرائط مساعد به حرکت در می آید، و رشد و نمو را آغاز می کند، و ذرات زمین مرده را جذب وجود خود می نماید، و از این طریق موجودات مرده را تبدیل به بافتهای موجود زنده می کند، تا هر روز جلوه تازه ای از حیات را نشان دهد.

مسئله حیات در جهان گیاهان و حیوانات و زنده شدن زمین های مرده از یک سو دلیل روشنی است بر این که علم و دانش عظیمی در آفرینش این جهان به کار رفته، و از سوی دیگر نشانه ای آشکار از رستاخیز است.

جمله «فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ» از یک سو اشاره به این است که انسان از بخشی از دانه های گیاهی تغذیه می کند، و بعضی دیگر قابل تغذیه برای انسان نیست، ولی فوائد دیگری دارد مانند تغذیه حیوانات، ساختن مواد رنگی، داروئی، و امور دیگری که در زندگی انسان کاملاً مورد استفاده است.

و از سوی دیگر با مقدم داشتن «فَمِنْهُ» بر «يَأْكُلُونَ» که معمولاً برای حصر می آید این نکته را بیان می کند که بیشترین (و نیز بهترین) تغذیه انسان از مواد گیاهی است آنچنان که گوئی تمام غذای انسان را تشکیل می دهد!.

۳- زمر: ۲۱ آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرستاد و آن را بصورت چشمه هایی در زمین وارد نمود، سپس با آن زراعتی را خارج می سازد که رنگهای مختلف دارد؛ بعد

آن گیاه خشک می شود، بگونه ای که آن را زرد و بی روح می بینی؛ سپس آن را در هم می شکنند و خرد می کنند؛ در این مثال تذکری است (از ناپایداری دنیا) برای خردمندان! (۱)

۴- رعد: ۳ و ۴

و او کسی است که زمین را گسترده؛ و در آن کوه ها و نهلهایی قرار داد؛ و در آن از تمام میوه ها دو جفت آفرید؛ (پرده سیاه) شب را بر روز می پوشاند؛ در اینها آیاتی است برای گروهی که تفکر می کنند!

و در روی زمین، قطعاتی در کنار هم قرار دارد که با هم متفاوتند؛ و (نیز) باغهایی از انگور و زراعت و نخلها، (و درختان میوه گوناگون) که گاه بر یک پایه می رویند و گاه بر دو پایه؛ (و عجیب تر آنکه) همه آنها از یک آب سیراب می شوند! و با این حال، بعضی از آنها را از جهت میوه بر دیگری برتری می دهیم؛ در اینها نشانه هایی است برای گروهی که عقل خویش را به کار می گیرند! (۲)

زوجیت گیاهان یکی از معجزات علمی قرآن

در قرآن مجید: آیات فراوانی است که پرده از روی یک سلسله اسرار علمی که در آن زمان از چشم دانشمندان پنهان بوده: برداشته: که این خود نشانه ای از اعجاز و عظمت قرآن است و محققانی که در باره اعجاز قرآن بحث کرده اند: غالباً به قسمتی

۱- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتَرَاهُ مُضِيغًا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ (زمر ۲۱)

۲- وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۳) وَ فِي الْأَرْضِ قَطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٍ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرُوعٍ وَ نَخِيلٍ صَوْنَانٍ وَ غَيْرُ صَوْنَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نَفَضْلٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (رعد ۳-۴).

از این آیات اشاره نموده اند که از آن جمله آیات ذیل در باره زوجیت گیاهان است.

خدای متعال با حکمت متعالیه خود، سنگ بنای زیبائی جهان و نظام احسن و اکمل را در وجود نر و ماده برقرار ساخته، و ادامه حیات و بنای زندگی را در وجود آفریده های مؤلّد و تولید کننده قرار داده است.

هیچ موجود رشد کننده و ذیحیات پیدا نمی شود مگر این که از زوج و جفت یا به عبارت دیگر از پدر و مادر به وجود آمده است، چنان که در قرآن کریم نیز به این معنا تصریح نموده و می فرماید:

۱- سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) «منزه است کسی که تمام زوج ها را آفرید، از آنچه که زمین می رویاند، و از خودشان و از آنچه نمی دانند».(۱)

با جمله «وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» می فهماند که زوجها و جفتهای زیادی هست که هنوز دانش بشری به حیطه کشف فورمول وجودی آنها راه پیدا نکرده و از وجود آنها اطلاع ندارد و از کشف آنها عاجز مانده است!

پس هر موجود زنده ای از نباتات و سبزیجات و حیوانات گرفته تا انسان صاحب عقل و خرد، باید از جفت و یا نر و ماده به وجود آید درست است موجودات تک یاخته ای و تک سلولی نیز یافت می شود اما کم و ناچیز!

قرآن مجید در این آیه خبر از وجود زوجیت در تمام جهان گیاهان و انسانها و موجودات دیگری که مردم از آن اطلاعی ندارند می دهد.

این موجودات ممکن است گیاهان باشد که وسعت دایره زوجیت در آن روز هنوز در آنها کشف نشده بود.

یا اشاره به حیوانات اعماق دریاها که در آن روز کسی از آن آگاه نبود، و امروز گوشه ای از آن برای انسانها کشف شده است.

یا اشاره به موجودات دیگری که در کرات دیگر آسمانی زندگی می کنند.

و یا موجودات زنده ذره بینی، هر چند امروز دانشمندان، نر و ماده ای در آنها سراغ ندارند، ولی دنیای این موجودات زنده آنقدر مرموز و پوشیده از معماهاست که ممکن است علم و دانش انسانها هنوز به این قسمت از آن راه نیافته باشد، حتی وجود زوجیت در جهان گیاهان نیز چنانکه گفتیم در عصر نزول قرآن جز در موارد خاصی مانند درختان نخل و امثال آن ناشناخته بود، و قرآن از آن پرده برداشت، و در قرون اخیر از طرق علمی این معنا به ثبوت رسید که مسئله زوجیت در عالم گیاهان یک مسئله عمومی و همگانی است.

این احتمال نیز داده شده است که زوجیت در اینجا اشاره به وجود ذرات مثبت و منفی در دل تمام اتمها است، زیرا می دانیم همه اشیاء این جهان از اتم تشکیل یافته و اتم در حقیقت همچون آجر برای ساختمان عظیم این کاخ بزرگ عالم ماده است.

تا آن روز که اتم شکافته نشده بود خبری از وجود این زوجیت نبود، ولی بعد از آن وجود زوجهای منفی و مثبت در هسته اتم و الکترونها که به دور آن می گردند به ثبوت رسید.

بعضی نیز آن را اشاره به ترکیب اشیاء از ماده و صورت یا جوهر و عرض دانسته، و بعضی دیگر کنایه از اصناف و انواع مختلف گیاهان و انسانها و حیوانات و سایر موجودات عالم می دانند.

ولی روشن است وقتی مابتوانیم این الفاظ را بر معنی حقیقی (جنس مذکر و مؤنث) حمل کنیم و قرینه ای بر خلاف آن نباشد دلیلی ندارد که به سراغ معانی کنائی برویم، و چنانکه دیدیم چندین تفسیر جالب برای معنی حقیقی زوجیت در اینجا وجود دارد.

به هر حال این آیه یکی دیگر از آیاتی است که محدود بودن علم انسان را بیان می کند و نشان می دهد که در این جهان حقایق بسیاری است که از علم و دانش ما

پوشیده است. (۱)

۲- أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۷)(۲)

آیا آنها به زمین نگاه نکردند: چه اندازه در آن از گیاهان جفت آفریدیم.

در این آیات، سخن از اعراض آنها از آیات تکوینی و نشانه های خدا در پهنه آفرینش است: آنها نه تنها: گوش جان خود را بر سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله می بستند: بلکه چشمهای خود را نیز از دیدن نشانه های حق در اطراف خود محروم می ساختند.

در اینجا تعبیر به زوج در مورد گیاهان قابل دقت است: گرچه غالب مفسران زوج را به معنی نوع و صنف: و ازواج را به معنی انواع و اصناف گرفته اند: این بزرگان در زمانی می زیسته اند که هنوز زوجیت گیاهان کشف نشده و به اثبات نرسیده بود اما پس از روشن شدن آن چه مانعی دارد که زوج را به معنی معروفش که قبل از هر معنی دیگر به ذهن می آید بگیریم و اشاره به زوجیت در جهان گیاهان باشد؟! در گذشته انسانها کم و بیش فهمیده بودند که بعضی از گیاهان دارای نوع نر و نوع ماده است: و برای بارور ساختن گیاهان از طریق تلقیح استفاده می کردند این مسأله در مورد درختان نخل کاملاً شناخته شده بود: ولی نخستین بار لینه دانشمند و گیاه شناس معروف سوئدی: در اواسط قرن ۱۸ میلادی: موفق به کشف این واقعیت شد که مسأله زوجیت در دنیای گیاهان تقریباً یک قانون عمومی است و گیاهان نیز همانند غالب حیوانات از طریق آمیزش نطفه نر و ماده بارور می شوند و سپس میوه می دهند.

ولی قرآن مجید قرنهای قبل از این دانشمند کرارا در آیات مختلف به زوجیت در جهان گیاهان اشاره کرده (در آیات مورد بحث: و در سوره رعد آیه ۴: و لقمان آیه ۱۰ و سوره ق آیه ۷) این خود یکی از معجزات علمی قرآن است.

۱- اسلام فراتر از زمان بخش ۵ قرآن و آفرینش نباتات ص ۲۰۳ بعد با تغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۱۸ ص: ۳۷۱.

۲- شعراء: ۷

۳- (وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۱۰) (۱) از آسمان آبی فرستادیم و بوسیله آن در زمین از هر زوج گیاه مفید رویاندیم. در بعضی از آیات دیگر نیز اشاره به این موضوع شده است.

این آیه بار دیگر به زوجیت در جهان گیاهان اشاره می کند که آن نیز از معجزات علمی قرآن است: چرا که در آن زمان: زوجیت (وجود جنس نر و ماده) در جهان گیاهان بطور گسترده ثابت نشده بود: و قرآن از آن پرده برداشت

ضمناً توصیف زوجهای گیاهان به کریم اشاره به انواع مواهبی است که در آنها وجود دارد. (۲)

۴- وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۳) زمین را خشک و بایر می بینی اما هنگامی که آب باران بر آن فرو می فرستیم، به حرکت درمی آید و می روید؛ و از هر نوع گیاهان زیبا می رویاند!

۵- ... وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى (۵۳) طه: ۵۳

و از آسمان، آبی فرستاد! که با آن، انواع گوناگون گیاهان را (از خاک تیره) برآوردیم.

۶- وَ الْأَرْضُ مَيْدَدًا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ق ۶ و زمین را گسترش دادیم و در آن کوههای عظیم و استوار افکندیم و از هر نوع (گیاه) جفت بهجت انگیز در آن رویاندیم. (۴)

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده که شخصی از آن بزرگوار از معنی دو سجده در هر رکعت از نماز سؤال کرد، امام فرمود: معنی سجده نخستین هنگامی که سر به زمین می گذاری آنست که پروردگارا من در آغاز از این خاک بودم،

۱- لقمان: ۱۰

۲- اسلام فراتر از زمان بخش ۵ قرآن و آفرینش نباتات ص ۲۰۳ بیعد از تفسیر نمونه ج: ۱۷ ص: ۳۳.

۳- حج: ۵

۴- مطالب مهم و ارزنده در مورد گیاهان و اشجار در کتاب «اسلام فراتر از زمان» اثر همین مؤلف، مشروحاً آمده است طالبین تفصیل به آن کتاب رجوع نمایند.

و هنگامی که سر برمی داری مفهومی این است که مرا از این خاک بیرون آوردی، و مفهوم سجده دوم این است که مرا به این خاک باز می گردانی، و هنگامی که سر از سجده دوم برمی داری مفهومی این است که تو بار دیگر مرا از خاک، مبعوث خواهی کرد. (۱)

عزیزان می دانیم که آب های زمینی همه از برکات باران آسمانی است، اگر مدتی باران آسمان قطع شود، زمین در مدت کمی، به یک پهنه خشک و بی آب و علف و بایر، تبدیل می شود و قحطی و گرسنگی همه جا را فرا می گیرد.

پس حق داریم بگوئیم خدایا لعنت کن به آن گروهی که در کربلا گردهم آمدند و این برکات آسمانی را، به روی خاندان بهترین خلائق زمین بستند بگونه ای که در روایت آمده است که افراد این خاندان عصمت و طهارت، از شدت عطش میان زمین و آسمان را دود و غبار می دیدند مادران شیر ده یک قطره شیر در سینه نداشتند که بچه شان را سیراب کنند و پدران با شرمندگی نمی توانستند به روی بچه های تشنه و عطشان، نگاه کنند و در نهایت از جانشان گذشتند و به لقاء الله پیوستند.

ألألعه الله على القوم الظالمين.

۱- قسمتی از این سخنرانی، از تفسیر نمونه ج: ۱۳ ص: ۲۲۵ بعد مورد استفاده، قرار گرفته است.

مجلس ۱۸ سند امضا شده بهشت

از سوی خدا برای چه کسانی؟!

در آیات فراوان قرآن کریم، در باره بهشت و بهشتیان و صفات و علائم آنها، بیان های گوناگون و مراتب متفاوت، نازل گردیده است و چون در میان جوامع بشری معمولاً خرید و فروش ها، با اسناد و مدارک انجام، می گیرد و سند هرچه محکم تر باشد، اعتماد و اطمینان هم، بیشتر می شود و جای هیچ گونه دغدغه و نگرانی، باقی نمی ماند، روی این اصل در سوره مبارکه نازعات و رحمن، سند بهشت را، برای صاحبان دو صفت، امضاء فرموده و تحویل داده است،

هر کس دارای این دو صفت و صاحب این دو خصلت باشد، طبق این سند امضاء شده در قرآن، سکونتش در بهشت و زندگی اش با مشخصات ذکر شده در قرآن، برای ابد و دائم، در آن خواهد بود.

حال برای این که از مشخصات پاداشی که برای صاحبان آن دو صفت، کمی اطلاع داشته باشیم، در سوره های متعدد از آن، ذکری به میان آورده است، البته این بیانات تقریب ذهن و نوعی تشبیه است و گرنه مغز ما آدمیان شناختن واقعیت بهشت را نمی کشد بدینجهت از چند سوره مبارکه، آیاتی را می آوریم بعد، این همه نعمت های بی شماری را، به چه کسی خواهد داد چند آیه را عرضه می دارم.

در سوره فصلت چنین فرموده است:

۳۰ به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر

شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!

۳۱ ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم؛ و برای شما هر چه دلتان بخواهد در بهشت فراهم است، و هر چه طلب کنید به شما داده می شود!

۳۲ اینها وسیله پذیرایی از سوی خداوند غفور و رحیم است!

۳۳ چه کسی خوش گفتارتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید: «من از مسلمانانم»؟!

۳۴ هرگز نیکی و بدی یکسان نیست؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است!

۳۵ ای جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نایل نمی گردند!

در سوره های مختلف قرآن مجید، در باره بهشت و انواع خوردنی ها و آشامیدنی ها و خانم ها و تجملات گوناگون و آیات زیاد وجود دارد که ما چندآیه آن را از چند سوره می آوریم و بعد در باره آن هم، صحبتی کوتاه خواهیم داشت.

در سوره الرحمن می فرماید:

۴۶ و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو باغ بهشتی است! ۴۸ (آن دو باغ بهشتی) دارای انواع نعمتها و درختان پرتراوت است! ۵۰ در آنها دو چشمه همیشه جاری است! ۵۲ در آن دو، از هر میوه ای دو نوع وجود دارد (هر یک از دیگری بهتر)!

۵۴ این در حالی است که آنها بر فرشهایی تکیه کرده اند با آسترهایی از دیا و ابریشم، و میوه های رسیده آن دو باغ بهشتی در دسترس است! ۵۶ در آن باغهای بهشتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی ورزند؛ و هیچ انس و جنّ پیش از اینها با آنان تماس نگرفته است. ۵۸ آنها همچون یاقوت و مرجانند!

۶۰ آیا جزای نیکی جز نیکی است؟! ۶۲ و پایین تر از آنها، دو باغ بهشتی دیگر است. ۶۴ هر دو خرّم و سرسبزند! ۶۶ در آنها دو چشمه جوشنده است! ۶۸ در آنها میوه های فراوان و درخت خرما و انار است! ۷۰ و در آن باغهای بهشتی زنانی نیکو خلق

و زیبایند! ۷۲ حوریانی که در خیمه های بهشتی مستورند! ۷۴ هیچ انس و جنّ پیش از ایشان با آنها تماس نگرفته (دوشیزه و باکره اند)! ۷۶ این در حالی است که بهشتیان بر تختهایی تکیه زده اند که با بهترین و زیباترین پارچه های سبزرنگ پوشانده شده است. ۷۸ پربرکت و زوال ناپذیر است نام پروردگار صاحب جلال و بزرگواری تو!.

در سوره واقعه می فرماید: ۱۲ در باغهای پر نعمت بهشت (جای دارند)! ۱۳ گروه زیادی (از آنها) از امتهای نخستینند، ۱۴ و اندکی از امت آخرین! ۱۵ آنها [یعنی مقربان] بر تختهایی که صف کشیده و به هم پیوسته است قرار دارند، ۱۶ در حالی که بر آن تکیه زده و رو به روی یکدیگرند! ۱۷ نوجوانانی جاودان (در شکوه و طراوت) پیوسته گرداگرد آنان می گردند، ۱۸ با قدحها و کوزه ها و جامهایی از نهرهای جاری بهشتی (و شراب طهور)! ۱۹ اما شرابی که از آن درد سر نمی گیرند و نه مست می شوند! ۲۰ و میوه هایی از هر نوع که انتخاب کنند،

۲۱ و گوشت پرنده از هر نوع که مایل باشند! ۲۲ و همسرانی از حور العین دارند،

۲۳ همچون مروارید در صدف پنهان! ۲۴ اینها پاداشی است در برابر اعمالی که انجام می دادند! ۲۵ در آن (باغهای بهشتی) نه لغو و بیهوده ای می شنوند نه سخنان گناه آلود؛ ۲۶ تنها چیزی که می شنوند «سلام» است «سلام»! ۲۷ و اصحاب یمین و خجستگان، چه اصحاب یمین و خجستگانی! ۲۸ آنها در سایه درختان «سِدر» بی خار قرار دارند، ۲۹ و در سایه درخت «طلح» پربرگ [درختی خوشرنگ و خوشبو]، ۳۰ و سایه کشیده و گسترده، ۳۱ و در کنار آبشارها، ۳۲ و میوه های فراوان،

۳۳ که هرگز قطع و ممنوع نمی شود، ۳۴ و همسرانی بلندمرتبه! ۳۵ ما آنها را آفرینش نوینی بخشیدیم، ۳۶ و همه را دوشیزه قرار دادیم، ۳۷ زنانی که تنها به همسرشان عشق می ورزند و خوش زبان و فصیح و هم سن و سالند! ۳۸ اینها همه برای اصحاب یمین است، ۳۹ که گروهی از امتهای نخستینند، ۴۰ و گروهی از امتهای آخرین!

سوره محمد: ۱۴ آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد، همانند کسی

است که زشتی اعمالش در نظرش آراسته شده و از هوای نفسشان پیروی می کنند؟! ۱۵ توصیف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده، چنین است: در آن نه‌هایی از آب صاف و خالص که بدبو نشده، و نه‌هایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته، و نه‌هایی از شراب (طهور) که مایه لذت نوشندگان است، و نه‌هایی از عسل مصفاست، و برای آنها در آن از همه انواع میوه‌ها وجود دارد؛ و (از همه بالاتر) آمرزشی است از سوی پروردگارش! آیا اینها همانند کسانی هستند که همیشه در آتش دوزخند و از آب جوشان نوشانده می شوند که اندرونشان را از هم متلاشی می کند؟!

سوره زخرف: ۶۸ ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می شوید! ۷۹ همان کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم بودند. ۷۰ (به آنها خطاب می شود:) شما و همسرانتان در نهایت شادمانی وارد بهشت شوید! ۷۱ (این در حالی است که) ظرفها (ی غذا) و جامهای طلائی (شراب طهور) را گرداگرد آنها می گردانند؛ و در آن (بهشت) آنچه دلها می خواهد و چشمها از آن لذت می برد موجود است؛ و شما همیشه در آن خواهید ماند! ۷۲ این بهشتی است که شما وارث آن می شوید بخاطر اعمالی که انجام می دادید! ۷۳ و در آن برای شما میوه‌های فراوان است که از آن می خورید.

و آیات فراوان دیگر که به نعمت‌های گوناگون و بی‌انتهای بهشت، پرداخته و شرح و توضیح می دهد، در واقع هیچگونه نقصی در آن وجود ندارد، همگی با مشیت اختصاصی خدا، به وجود آمده‌اند. تمامی قصرها و ساختمان‌های بهشت از یاقوت و زبرجد و برلیان و لؤلؤ و مرجان و... و... تأسیس گردیده و به وجود آمده است.

درختان میوه از جنس‌های ممتاز برگها و تنه‌ها و شاخه‌ها و خود میوه‌ها منحصر به فرد و آبشارهای زیبا و تماشایی که هم درختان باغ‌های اهل بهشت را، سیراب می کنند و هم مایه تفریح و خوشحالی مؤمنان است.

حوریان دست نخورده و استاندارد و بانوان با ایمان از نوساخته و همیشه جوان

در نوجوانی و جوانی، نه پیر می شوند و نه آلودگی های دنیا (حیض و نفاس و دفع مدفوع و جز اینها) در وجود آنها هست و نه عشق‌بازی‌ها و زیبایی‌های یک نواخت که شوهران را سیر و خسته و یا بی میل کند!! بلکه به هر شکل و زیبایی در می آیند و خود را در اختیار مردانشان، قرار می دهند.

همبستری شان بدون بدبوئی، با خوشبوئی های گوناگون و با لذت های فراوان و رنگارنگ و با عشو و غمزه هائی که نه دیده و نه شنیده شده است و هر فورم که از ذهن مردان بهشتی می گذرد و خطور بکنند، به همان شکل تبدیل می شوند (مانند فرشتگان یا حنیان که به هر شکلی در می آیند).

شوهران همیشه جوان، نه پیر می شوند و نه فرسوده، نه بد ریخت و نه خمیده، هر صورت و نقشه از ذهن بانوان بگذرد، در همان شکل جلوه می کنند زیرا آنها هم در دنیا، بندگی خدا را کرده و مطیع فرمان او بودند و زحمت‌ها کشیده اند، در آنجا سهمی دارند و بهره برداری می کنند.

در قصرها و باغها، روی مبل های سندس و استبرق با خانمهایشان استراحت کرده و نوشیدنی های گوناگون روباز (نه گرد و غباری و نه آلودگی هوا) از جلوی ساختمان‌ها در هوا نه در زمین، به صورت روباز در جریان است، مؤمن یا خانمش از ذهنش که گذشت که مثلاً از آب یا شراب طهور بخورد، یک شاخه از آن به سوی او مایل شده و به دهان او خواهد ریخت یا هر میوه ای، در جلوی او آماده است یا کباب هر پرنده ای از نظرش بگذرد، برایش در برابرش گذاشته شده است پس از تناول، همان پرنده درجا زنده شده برایش آواز خوانده و به پرواز در می آید، خدای متعال نازشان می کند و حتی برای بلند شدن و چیدن میوه یا برداشتن آب هم زحمتشان را، روانمیدارد، چرا چون آنها در دنیا یک عمر زحمت کشیده و ناملايمات شنیده و مسخره شده اند و زندان‌ها کشیده اند و . و . و .

در آنجا دیگر از تکالیف دنیوی خبری نیست و هیچگونه امر و نهی وجود ندارد، نه حلالی و حرامی نه نمازی و روزه ای، نه حجبی و جهادی نه غسل جنابتی و

نظافتی، وجودشان برای ابد خوشبو و پاک و تمیز و شفاف اند، بلکه همه این امر و نهی ها در دنیا، برای به دست آوردن آن مقام ها بود هرچه در اینجا کاشته در آنجا درو کرده و محصولش را خواهد خورد و کیفش را خواهد برد.

بهشتیان در جلسات سالار شهیدان ابوالفضل علیه السلام شرکت کرده و به صحبت های او گوش می دهند، صحبت هائی که راجع به ازدیاد خوش حالی و افزایش شادی روح و روان بهشتیان و سایر شنیدنی هائی که به روح و روان آنها، جلا دهد و شاد نماید، نه موعظه و نصیحت، دیگر مراحل آنها در دنیا، سپری شد.

حوریه ای غلامش را می فرستد و به یکی از گوش دهندگان مؤمن به صحبت سیدالشهداء علیه السلام می گوید: آقا حوریه ات منتظر توست! در جواب می گوید: من شیرینی و حلاوت صحبت امام را ترک کرده پیش حوری نمی روم، غلام برمی گردد یک وقت می بیند برقی زد و همه جارو نوریان کرد، همه با تعجب و شگفتی این طرف و آن طرف را نگاه می کنند این چه نوری بود، می گویند فلان مؤمن غلام تو جوابت را به حوری ات رسانید او خندید و این نور از دندان های او ساطع گردید!!

هرقدر از غذاها و خوردنی ها و نوشیدنی های بهشتی استفاده نمایند، کوچک ترین ناراحتی یا دفعی و دستشوئی رفتن نخواهند داشت، مانند جنین در شکم مادر تغذیه می شود اما مدفوع ندارد.

در روایات نیز توصیفات جالبی از بهشت شده که همگی به کامیابی دلخواهی در آن، دلالت دارد.

- (در بهشت) توان بدنی انسان در کامیابی از زنان به اندازه صد نفر می گردد. (۱) بهترین چیزهایی که مردم در دنیا و آخرت از آنها لذت می برند، لذت آمیزش و بهره برداری از زنان می باشد. (۲)

- پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): همانا بهشتیان به چیزی بیشتر از نکاح اشتها ندارند و لذت

۱- کنز العمال، جلد ۱۴، ص ۴۶۸

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۴، ص ۴۶۸

نمی برند. (۱)

- حوری از خیمه خود بیرون آید و روی به تخت مؤمن بخرامد و چون به نزد مؤمن می آید پانصد سال از سالهای دنیا همدیگر را بوسه زنند که برای هیچ کدامشان، خستگی و ملال حاصل نمی گردد. هر مؤمنی را هفتاد زوجه از حوران می دهند و چهار زن از آدمیان، که ساعتی با حوری صحبت می دارد و ساعتی با زن دنیا و ساعتی با خود خلوت می کند و بر کرسیها تکیه زده اند و بایکدیگر صحبت می دارند. (۲)

- بیشتر نهرهای بهشتی از نهر کوثر است که در کناره آن دختران نار پستان (مانند گیاه) می رویند. در بهشت نهری وجود دارد که در دو طرفش دختران باکره سفید روی و سفید پوش نشسته اند و مشغول تغنی (آواز خواندن) هستند. (۳)

- دوشیزگان با چنان صدایی می خوانند که خلایق تا کنون چنین صدایی را نشنیده اند و این نعمت، بالاترین نعمات بهشتی است این دوشیزگان به تسبیح (ذکر صفات الهی) تغنی میکنند. (۴)

- هریک از آن حوریان، هفتاد حله پوشیده اند و سفیدی ساق ایشان از زیر هفتاد حله معلوم است. از جماع با هر یک از آن حوریان لذت صد مرد را می یابد که هریک چهل سال خواهش مجامعت و آمیزش داشته باشند و برایشان میسر نشده باشد. (۵)

- پس آن مؤمن با قوت صد جوان با آن حوری جماع و آمیزش کند و یک آغوش با او هفتاد سال طول می کشد. مؤمن متحیر می باشد که نظر به کدام اندام حوری بکند، بر روی او یا بر پشت او یا بر ساق او، بر هر اندام او که نگاه می کند از شدت

۱- لئالی، ص ۵۰۳

۲- بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۵۷، ح ۹۸.

۳- بحارالانوار: ج ۸ ص ۱۲۷

۴- بحارالانوار ج ۸ ص ۱۹۶.

۵- بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۰۵.

نور و صفا، روی خود را در آن مشاهده می نماید. پس در این حال زن دیگری بر او مشرف میگردد که خوشروتر و خوشبویتر از اوّلی است. (۱)

- هیچ مؤمنی داخل بهشت نمی شود مگر آنکه خداوند غنی، پانصد حوری به او عطا می فرماید که با هر حوری هفتاد غلام و هفتاد کنیز نیز می باشد که هر یک مانند لؤلؤ منثور و لؤلؤ مکنون می باشند. (۲)

حالا لازم به تذکر و روشن ساختن است که خدای توانا این تفضل ها را به که ارزانی داشته و عطا نموده است. می فرماید:

وَأَمَّا مَن خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (۴۰) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (۴۱) نازعات: ۴۰ و آن کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوی بازدارد، ۴۱ قطعاً بهشت جایگاه اوست!

وَلِمَن خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (۴۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۷)

رحمان: ۴۶ و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو باغ بهشتی است! ۴۷ پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!

پس صاحبان این سند کسانی اند که صاحب دو صفت باشد

۱- خدا ترس باشد ۲- نفس خود را از هوا و هوس، باز دارد.

عزیزان، این ناز و نعمت های بی پایان را که، برای صاحبان دو صفت مذکور می دهند که تمامی امر و نهی های خداوند در این دو خصلت جمع است و بس.

شمارا به خدا آیا بدبختی بدتر از این هست که کسی به خاطر مدت کوتاه زندگی دنیا و کیف های نامشروع زود گذر آن، این همه نعمت های بی انتهای بهشت را از دست داده و خود را برای مدت نامحدود و بی پایان، گرفتار عذاب الیم نماید؟!.

آخر چرا؟! درحالی که در این دار دنیا هم، همه گونه لذت های مشروع و خوردنی و نوشیدنی های حلال، برای بشر آفریده و در اختیارش قرار داده است استفاده

۱- بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۰۵.

۲- بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۰۵.

نمی کند و بطرف حرام می رود؟!.

به چند روایت هم در باره بهشت و بهشتیان از زبان ائمه علیهم السلام توجه نمائید.

اوصافی از ماهیت بهشت

۱- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: الْجَنَّةُ بِنَاوُهَا لَبَنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ وَلَبَنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَمِلَاطُهَا الْمِسْكُ الْأَذْفَرُ وَحَصْبَاؤُهَا اللَّؤْلُؤُ وَالْيَاقُوتُ وَتُرْبَتُهَا الزَّعْفَرَانُ...؛ ساختمان بهشت خشتی از نقره و خشتی از طلاست، گِل آن مُشک بسیار خوشبو و سنگریزه آن لؤلؤ و یاقوت و خاک آن زعفران است....(۱)

۲- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: فِي الْجَنَّةِ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ؛ در بهشت چیزهایی هست که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به خاطر کسی گذشته.(۲)

۳- امام صادق علیه السلام: أَنَّ ادْنَى اَهْلِ الْجَنَّةِ مَنْزِلًا لَوْ نَزَلَ بِهِ الثَّقَلَانِ الْجِنُّ وَالانْسُ لَوَسَّعَهُمْ طَعَامًا وَشَرَابًا وَلَا يَنْقُصُ مِمَّا عِنْدَهُ شَيْءٌ؛ کمترین فرد بهشت چنان است که اگر جن و انس میهمان او شوند همه را با خوردنی و آشامیدنی پذیرایی کند و از آنچه دارد چیزی کم نشود.(۳)

۴- امام علی علیه السلام: لِدَاتُهَا لَا تَمَلُّ وَمُجْتَمِعُهَا لَا يَتَفَرَّقُ وَسَيِّكَاؤُهَا قَدْ جَاوَرُوا الرَّحْمَنَ وَقَامَ بَيْنَ اَيْدِيهِمُ الْغِلْمَانُ بِصَةِ حَافٍ مِنَ الدَّهَبِ فِيهَا الْفَاكِهَةُ وَالرَّيْحَانُ؛ لذتها و خوشبویهای بهشت دل را نمی زند، انجمن آن از هم نمی پاشد، ساکنانش در پناه خدای رحمانند و در برابر آنان غلامانی با طبق های زرین پر از میوه و گل های خوشبو ایستاده اند.(۴)

راه های رسیدن به بهشت

۱- نهج الفصاحه، ح ۱۳۲۷.

۲- نهج الفصاحه، ح ۲۰۶۰.

۳- بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۰، ح ۱۱.

۴- امالی طوسی، ج ۱، ص ۲۹، ح (۳۱)

۱- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: مَنْ اشْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَارَعَ فِي الْخَيْرَاتِ؛ هر کس مشتاق بهشت است برای انجام خوبی ها سبقت می گیرد. (۱)

۲- امام علی علیه السلام: أَنَّهُ لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِعُوهَا إِلَّا بِهَا؛ برای جان های شما بهایی جز بهشت نیست، پس آنها را جز به بهشت مفروشید. (۲)

۳- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: اضْمَنْوَالِي سِتًّا مِنْ أَنْفُسِكُمْ اضْمَنْ لَكُمْ الْجَنَّةَ اصْدُقُوا إِذَا حَدَّثْتُمْ وَأَوْفُوا إِذَا وَعَدْتُمْ وَأَدُّوا إِذَا تَمِثْتُمْ واحفظوا فروجكم وغضوا ابصاركم وكفوا ايديكم؛ شش چیز را برای من ضمانت کنید تا من بهشت را برای شما ضمانت کنم، راستی در گفتار، وفای به عهد، بر گرداندن امانت، پاکدامنی، چشم بستن از گناه و نگه داشتن دست (از غیر حلال). (۳)

۴- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّى تُوْمِنُوا وَلَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا أَفَلَا اتَّبَعْتُمْ بَشِيئَةً إِذَا فَعَلْتُمُوهُ تَحَابُّتُمْ؟ افشوا السلام بينكم؛ به خدایی که جان محمد در دست (قدرت) اوست به بهشت نمی روید تا مؤمن شوید و مؤمن نمی شوید تا یکدیگر را دوست بدارید، آیا می خواهید شما را به چیزی خبر دهم که با انجام آن، یکدیگر را دوست بدارید؟ سلام کردن بین یکدیگر را رواج دهید. (۴)

۵- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: إِنَّ فِي الْجَنَّةِ دَارًا يُقَالُ لَهَا دَارُ الْفَرَحِ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا مَنْ فَرَّحَ يَتَامَى الْمُؤْمِنِينَ؛ در بهشت خانه ای هست که آن را شادی سرا گویند و جز آنان که یتیمان مؤمنان را شاد کرده اند وارد آن نمی شوند. (۵)

۶- امام علی علیه السلام: لَا يَفُوزُ بِالْجَنَّةِ الْعَا مَن حَسِبَتْ سِرِّيْرَتَهُ وَخَلَصَتْ نَيْتُهُ؛ به پاداش بهشت نمی رسد مگر آن کس که باطنش نیکو و نیتش خالص باشد. (۶)

۱- (بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۹۶)

۲- (بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۳، ح ۷۱)

۳- (نهج الفصاحه، ح ۳۲۱)

۴- (نهج الفصاحه، ح ۱۵۵۵)

۵- (نهج الفصاحه، ح ۸۶۴)

۶- (غرر الحکم، ج ۶، ص ۴۲۳، ح ۱۰۸۶۸)

۷- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: انا زعيم بيوت في ربض الجنة و بيوت في وسط الجنة و بيوت في اعلى الجنة، لمن ترك المراء و ان كان مُحِقًا و لمن ترك الكذب و ان كان هازلاً و لمن حسن خلقه؛ من خانه ای در حومه بهشت و خانه ای در مرکز بهشت و خانه ای در بالای بهشت ضمانت می کنم برای کسی که بگومگو را رها کند، هر چند حق با او باشد و برای کسی که دروغ گفتن را اگر چه به شوخی باشد، ترک گوید و برای کسی که اخلاقش را نیکو گرداند. (۱)

۸- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: من بکی صبی له فارضاه حتی یسکته، اعطاه الله عزوجل من الجنة حتی یرضی؛ هر کس کودک گریان خود را راضی کند تا آرام شود، خداوند از بهشت آن قدر به او می دهد تا راضی شود. (۲)

۹- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: یا معشر شباب قریش! احفظوا فروجکم، الا من حفظ فرجه فله الجنة؛ ای جوانان قریش! پاک دامنی پیشه کنید. بدانید هر کس خود را در برابر شهوت حفظ کند، بهشت از آن اوست. (۳)

۱۰- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: تنظفوا بكل ما استطعتم فإن الله تعالى بنى الاسلام على النظافة و لكن یدخل الجنة الاكل نظیف؛ خودتان را با هر وسیله ای که می توانید پاکیزه کنید، زیرا که خدای متعال اسلام را بر پایه پاکیزگی بنا کرده است و هرگز به بهشت نمی رود، مگر کسی که پاکیزه باشد. (۴)

۱۱- راه بهشت

امام علی علیه السلام: الحق طریق الجنة و الباطل طریق النار و علی کل طریق داع؛ حق، راه بهشت است و باطل، راه جهنم و بر سر هر راهی دعوت کننده ای است. (۵)

۱- (خصال، ص ۱۴۴، ح ۱۷۰)

۲- (الفردوس، ج ۳، ص ۵۴۹، ح ۵۷۱۵)

۳- (المعجم الأوسط، ج ۷، ص ۶۱)

۴- (نهج الفصاحه، ح ۱۱۸۲)

۵- (نهج السعاده، ج ۳، ص ۲۹۱)

۱۲- امام علی علیه السلام: الا- وَ مَنْ اَكَلَهُ الْحَقُّ فَعَالَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ اَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَعَالَى النَّارِ؛ بدانید که هر کس در راه حق از دنیا برود (شهید شود)، به بهشت و هر کس در راه باطل از دنیا برود (و یاری کننده آن باشد)، به جهنم می رود. (۱)

۱۳- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَبْدٌ لَّا يَأْمَنُ جَارُهُ بِوَأْتِقَهُ؛ کسی که همسایه از شرش در امان نباشد به بهشت نمی رود. (۲)

۱۴- امام کاظم علیه السلام: الْحَيَاءُ مِنَ الْاِيْمَانِ وَالْاِيْمَانُ فِي الْجَنَّةِ وَالْبِدَاءُ مِنَ الْجَفَاءِ وَالْجَفَاءُ فِي النَّارِ؛ حیا از ایمان و ایمان در بهشت است و بدزبانی از بی مهری و بدرفتاری است و بدرفتاری در جهنم است. (۳)

۱۵- امام علی علیه السلام: إِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصِّهِ أَوْلِيَائِهِ وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَدَرْعُ اللَّهِ الْحَصِينِ وَجَنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ؛ براستی که جهاد یکی از درهای بهشت است که خداوند آن را برای اولیای خاص خود گشوده است.

جهاد جامه تقوا و زره استوار خداوند و سپر محکم اوست. (۴)

۱۶- امام صادق علیه السلام: لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ يُورِثُ أَهْلَ بَيْتِهِ الْعِلْمَ وَ الْاِدَبَ الصَّالِحَ حَتَّى يُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ جَمِيعًا؛ مؤمن همواره خانواده خود را از دانش و تربیت شایسته بهره مند می سازد تا همه آنان را وارد بهشت کند. (۵)

۱۷- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: النَّيَّةُ الْحَسَنَةُ تُدْخِلُ صَاحِبَهَا الْجَنَّةَ؛ نیت خوب صاحب خویش را به بهشت می می برد. (۶)

۱۸- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: اَنَّ لِلْجَنَّةِ بَابًا يُدْعَى الرَّيَّانَ لَا يَدْخُلُ مِنْهُ اِلَّا الصَّائِمُونَ؛ بهشت را دری است که ریان نامیده می شود از آن در، جز روزه داران وارد نشوند. (۷)

۱- (نهج البلاغه، نامه ۱۷)

۲- (نهج الفصاحه، ح ۲۵۳۲)

۳- (بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۳۰۹، ح ۱)

۴- (نهج البلاغه، خطبه ۲۷)

۵- (مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۰۱، ح ۱۳۸۸۱)

۶- (کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۱، ح ۳۶۴۷۲)

۷- (معانی الأخبار، ص ۴۰۹)

۱۹- حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود: قاریء الحديد، و اذا وقعت، و الرحمن، يدعى فى السموات و الارض، ساكن الفردوس؛ تلاوت کننده سوره حديد و واقعه و الرحمن در آسمانها و زمين اهل بهشت خوانده مى شوند. (۱)(۲)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانى مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۲۴۶

- امام حسين عليه السلام: أیما اثنتین جرى بينهما كلام فطلب أحدهما رضى الآخر كان سابقه الى الجنة؛ هر يك از دو نفری كه میان آنها نزاعی واقع و یکی از آن دو رضایت دیگری را بجوید، سبقت گیرنده اهل بهشت خواهد بود. (۳)

۲۲- رسول اکرم صلى الله عليه و آله: مَنْ رَدَّ عَنْ عَرَضِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ الْبَتَّةَ؛ هر کس آبروی مؤمنی را حفظ کند، بدون تردید بهشت بر او واجب مى شود. (۴)

۲۳- رسول اکرم صلى الله عليه و آله: مَنْ أَخَذَ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ كَانَ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ تَصَاحُبًا؛ هر کس داد مظلوم را از ظالم بگیرد، در بهشت با من یار و هم نشین باشد. (۵)

۲۴- امام صادق عليه السلام: ثَلَاثٌ مَنْ آتَى اللَّهَ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ:

الْإِنْفَاقُ مِنْ أَفْتَارٍ وَ الْبُشْرُ لِجَمِيعِ الْعَالَمِ وَ الْإِنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ؛ هر کس یکی از این کارها را به درگاه خدا ببرد، خداوند بهشت را برای او واجب مى گرداند: انفاق در تنگدستی، گشاده رویی با همگان و رفتار منصفانه. (۶)

۲۵- رسول اکرم صلى الله عليه و آله: مَنْ أَشْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ وَ مَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ لَهِيَ عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ هر کس مشتاق بهشت است، به سوی نیکی ها مى شتابد و هر کس از جهنم بترسد، از هوا و هوس روی مى گرداند. (۷)

۲۶- امام صادق عليه السلام: إِنَّ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ أَرْبَعَ عِلَامَاتٍ: وَجْهٌ مُبْسِطٌ وَ لِسَانٌ

۱- (کنز العمال، ج ۱، ص ۵۸۲)

۲- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانى مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

۳- (محجه البيضاء، ج ۴، ص ۲۲۸)

۴- (ثواب الاعمال و عقاب الاعمال)

۵- (بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۵۹، ح ۷۴)

۶- (نهج الفصاحه، ح ۱۲۸۱)

۷- (نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۶۶، ح ۱۶۶)

لَطِيفٌ وَقَلْبٌ رَحِيمٌ وَيَدٌ مُعْطِيَةٌ؛ بهشتی ها چهار نشانه دارند: روی گشاده، زبان نرم، دل مهربان و دست دهنده. (۱)

۱- (مجموعه ورام، ج ۲، ص ۹۱) رسول اکرم صلی الله علیه و آله: يا عَلِيُّ الْعَقْلَ مَا اكْتَسَبْتَ بِهِنَّ وَطَلَبَ بِهِنَّ رَضِيَ الرَّحْمَنُ؛ یا علی عقل چیزی است که با آن بهشت و خشنودی خداوند رحمان به دست می آید. (کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۱، ح ۳۶۴۷۲) امام علی علیه السلام: مَنْ بَاعَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَعِيمِ الْجَنَّةِ فَقَدْ ظَلَمَهَا؛ هر کس خودش را جز به نعمت بهشت بفروشد، براستی که به خویشتن ظلم کرده است. (غررالحکم، ج ۵، ص ۴۵۸، ح ۹۱۶۴) امام صادق علیه السلام: لَمَّا سُئِلَ عَنْ طَرِيقِ الرَّاحَةِ: فِي خِلَافِ الْهَوَى. قِيلَ: فَمَتَى يَجِدُ عَبْدُ الرَّاحَةِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ أَوَّلِ يَوْمٍ يَصِيرُ فِي الْجَنَّةِ؛ در پاسخ به این سؤال که راه رسیدن به آسایش چیست؟ فرمودند: مخالفت با هوا و هوس. عرض شد: پس، چه وقت انسان به آسایش می رسد؟ فرمودند: در نخستین روز ورودش به بهشت (تحف العقول، ص ۳۷۰). رسول اکرم صلی الله علیه و آله: مَنْ قَالَ: اِنِّي خَيْرُ النَّاسِ فَهُوَ مِنْ شَرِّ النَّاسِ وَمَنْ قَالَ: اِنِّي فِي الْجَنَّةِ فَهُوَ فِي النَّارِ؛ هر کس بگوید: من از همه مردم بهترم، او بدترین مردم است و هر کس بگوید: من بهشتی هستم، او جهنمی است. (النوادر للراوندي، ص ۱۰۷). امام علی علیه السلام: مَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ وَمَا شَرٌّ بِشَرٍّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ وَكُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ فَهُوَ مَحْقُورٌ وَكُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ؛ خیری که به دنبال آن آتش باشد، خیر نیست و شری که به دنبال آن بهشت باشد، شر نیست. هر نعمتی جز بهشت ناچیز است و هر بلائی جز آتش، سلامتی. (نهج البلاغه، حکمت ۳۸۷). امام صادق علیه السلام: الْخَيْرُ كُلُّهُ اِمَامِيكَ وَ اِنَّ الشَّرَّ كُلَّهُ اِمَامِكَ وَ لَنْ تَرَى الْخَيْرَ وَ الشَّرَّ اِلَّا بِعَيْدِ الْاٰخِرَةِ لَانَ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ الْخَيْرَ كُلَّهُ فِي الْجَنَّةِ وَ الشَّرَّ كُلَّهُ فِي النَّارِ؛ همه خوبی ها و بدی ها در مقابل توست و هر گز خوبی و بدی واقعی را جز در آخرت نمی بینی، زیرا خداوند همه خوبی ها را در بهشت و همه بدی ها را در جهنم قرار داده است. (تحف العقول، ص ۳۰۶). رسول اکرم صلی الله علیه و آله: لَنْ يَشْبَعَ الْمُؤْمِنُ مِنْ خَيْرٍ يَسْمَعُهُ حَتَّى يَكُونَ مُنْتَهَاهُ الْجَنَّةُ؛ هر گز مؤمن از شنیدن خیر و خوبی سیر نمی شود، تا آن که سرانجامش بهشت گردد. (نهج الفصاحه، ح ۲۹۶۱). امام صادق علیه السلام: لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ؛ کسی که در قلبش به اندازه ذره ای کبر و خود بزرگی بینی باشد به بهشت وارد نمی شود. (-) جهاد النفس، ح ۵۶۹) قسمتی از گردآوری و نوشته های: سهیلی نژاد.

البته برای بهشتیان و رسیدن به بهشت در قرآن و اخبار اوصاف و علائم زیادی بیان گردیده است که به همین تعداد کفایت می‌کنیم.

پس عزیزان نا برده رنج گنج میسر نمی‌شود، باید زحمت کشید تا برحمت رسید آنان که از جان و مال و هستی خودشان در راه خدا، مضایقه نمی‌کنند، خداوند نیز بر آنها از فضل و کرم خویش دریغ نخواهد ورزید.

به یک قطره اشک چشم در مصائب سیدالشهداء علیه السلام بهشتش را مضایقه نمی‌کند چرا چون او هستی اش را در راه رضایت او، فدا کرد. روایت می‌گوید: من بکی أو أبکی أو تباکاً، وجبت له الجنة هر کس در مصیبت امام حسین علیه السلام گریه کند یا بگریاند یا خود را شبیه گریه کنندگان نماید، بهشت بر او واجب می‌شود چرا چون تا طفل ششماهه اش را روی دست گرفت و با کمال عشق و علاقه، تقدیم معبود کرد.

کسی که زینت عرش خدا بود، زیر سم اسبان اشقیاء قرار گرفت و پاره پاره شد، چرا بهشتش را به زنده نگهداران یاد او و عاشورای او، با اشک یا مال و منال و وجود خود، ندهد در حالی که اوست صاحب فضل و کرم است.

اشقیا مردگان خود را، شتاب زده دفن کردند و رفتند اما بزرگ شده در دامان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خورنده شیر سینه حجت خدا بر امامان (۱) یعنی فاطمه زهراء علیها السلام، سه روز در بیابان و زیر آفتاب سوزان، بی غسل و بی کفن ماند و مادرش نیز گاه به گودی قتلگه سر می‌زند و گاه به تنور خولی و گاه در بیابانها همراه بچه های

۱- امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: نحن حجج الله علی خلقه و أمنا فاطمه حجة الله علينا ما (امامان) حجت های خدا بر خلق خدائیم و مادر ما فاطمه حجت خدا بر ما (امامان) است بهجهالمصطفی ص ۱.

اسیر و گهی در شهرها کنار اشک ریزان و تحقیر شوندگان، میوه های دلش. اف بر این دنیا و دنیا پرستان که چه مصیبت‌هایی که بر آن عزیزان الهی تحمیل نمودند و عالمی را غرق عزا و ماتم نکردند. أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ"

مجلس ۱۹ استقامت ورزان در دین

با تجربه ثابت شده است، هر کس در دوران زندگی روی هرکاری و کسبی پس از پذیرش درستی آن کار، استقامت و پایداری، به خرج دهد و در برابر ناملایمات و رویکردهای شکننده و سخت، مقاومت و ایستادگی نماید، موفق و پیروز شده و از کسب و کارش، بهره مند می گردد.

در واقع استقامت و پشتکار، از جمله صفاتی است که انسان را، هم برای دنیا و هم برای آخرت، به موفقیت و بهروزی، می رساند هر کس با این صفات متصف باشد، هیچ وقت ندامت و پشیمانی در کارشان نیست بلکه همیشه موفقند و پیروز.

ولی آنان که از این شاخه به آن شاخه می پرند و هر دم بیلی زندگی می کنند، در کارشان ناموفقند.

در جریان دین و ایمان هم اگر کسی، از روی دلیل و برهان و منطق، دینی را بپذیرد و پس از به نتیجه قطعی رسیدن، آن را قبول نماید، هیچ وقت از استقامت و پایداری در راه حفظ و حراست از آن را، از دست نمی دهد و به تمام زحمات و مصائب آن، متحمل می شود و به هر قیمتی تمام شود، صبر و شکیبائی را از دست نمی دهد.

امام صادق علیه السلام فرمود: من أخذ دینه عن علم و معرفه زالت الجبال قبل أن يزول الخ هر کس دینش را با علم و معرفت اخذ نماید کوه ها را می توان از جایش زایل

نمود ولی او را ازدینش نمی توان کنار زد، اما اگر دینش را دهن به دهن فراگیرد آن گونه هم از دین بیرون رود،

باز فرمود: المؤمن أعز من الجبل، الجبل يستقل منه بالمعاول، والمؤمن لا يستقل من دینه شیء مؤمن از کوه مقتدرتر است، از کوه با بیل و کلنگ کم می شود ولی مؤمن از دینش باهیچ وسیله ای، کم نمی شود.

بینیم قرآن در این مورد چه نظری دارد.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ (۳۰). فصلت: ۳۰ به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: «ترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۳) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴) احقاف: ۱۳ کسانی که گفتند: «پروردگار ما الله است»، سپس استقامت کردند، نه ترسی برای آنان است و نه اندوهگین می شوند. ۱۴ آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن می مانند؛ این پاداش اعمالی است که انجام می دادند.

به داستان زیر توجه نمائید.

ابو حذافه عبدالله سهمی قیسی

فرمانده لشکر اسلام در جنگ مسلمانان با امپراتور روم در زمان عمر بن خطاب که با هفتاد نفر از سربازانش به اسارت ارتش امپراتور در آمدند، امپراتور آنها را احضار نمود و در حضور وزرا و فرماندهان ارتش خود به فرمانده ابو حذافه.

گفت: اگر از دینت دست برداری من ترا می بخشم و گرنه در دیگهای زیتون آبت

می کنم،

گفت: من آماده سوختن و آب شدن هستم اما از دینم دست بر نمی دارم!، به یکی از سربازان اسیر

گفت: تو چه؟

گفت من هم مانند افسر فرماندهم، دستور داد او را به دیگ زیتون جوشان انداختند لِه شد!؛

دوباره رو به فرمانده کرد و

گفت: حالا آماده ای از دینت دست برداری یا مانند سربازت توی زیتون آب می شوی؟!

گفت: آماده آب شدنم!

گفت: پس برو به سوی دیگ زیتون، افسر اسلام با کمال شهامت به طرف دیگ زیتون حرکت نمود، امپراتور از مردانگی و پایداری این افسر خوشش آمد و

گفت: اگر از دینت دست برداری من ترا والی یکی از ایالات روم (ترکیه فعلی) می کنم؛

گفت: من دینم را به دنیا نمی فروشم!

گفت: اگر از دینت دست بکشی من یکی از دخترانم را بتو داده و ترا داماد خودم می کنم؛

گفت: من دینم را به هوا و هوس نمی فروشم، امپراتور از شهامت و قدرت ایمان و مردانگی او خوشش آمد و خواست با بهانه ای او را آزاد کند،

گفت: بیا سر منو ببوس ترا آزاد نمایم،

گفت ما به سر دشمن بوسه زده خود را تحقیر نمی کنیم، امپراتور با تعجب گفت اگر سر مرا ببوسی ترا با سربازانت آزاد می کنم،

گفت: أما هذا فنعم اگر این طور باشد بلی!!.

با اکراه به سر او بوسه زد و آزاد شدند، این جریان را به عمر اطلاع دادند و او

با گروهی از مسلمانان برای پیشواز او بیرون رفته و او را نشانید و به سرش بوسه زد و تشویق نمود و گفت: ابو حذافه تو سر امپراتور را با اکراه بوسیدی ولی من سر ترا با افتخار می بوسم. (۱)

بینید اخذ دین با معرفت آدمی را آنسان می سازد که در برابر تمامی ناملازمات مقاومت کرده و پیروز می شود و قد خم نمی کند.

این افسر یکی از دست پرورده های رسول گرامی اسلام و از پرورش یافتگان دست آن حضرت بود و در جنگ احد سرگذشتی دارد.

امثال این و بالا-تر از آن در تاریخ اسلام مامخصوصاً صدر اسلام فراوانند مانند عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه اولین شهیدان اسلام و بلال حبشی و شکنجه های طاقت فرسای او که زیر سنگ سنگین روی ریگ تافته عربستان به او می گفتند: اَکفر برب محمد به خدای محمد کافر شو (و دست بردار! او می گفت: اَللّهُ اُحد اُحد خدا یکیست و یکی؛

اباذر تبعید شده به شام و زجر کشیدن های او و از آنجا به جبل عامل و دوباره برگشتنش با شتر برهنه و پا بسته شده در زیر شکم شتر و در نهایت تبعید به ربه و مرگش در آنجا و ترک کردن یک دختر تنهایش در آن بیابان.

بالا-خره سرگذشت های بی پایان تا به امروز که از کشتن و حبس و انفجار و تخریب تا در انترنت و ده ها وسایل گروهی و فردی دیگر.

اسوه های مقاومت از بانوان

برای نمونه از پیشینیان، آسیه زن فرعون و ررضه دختر نمرود که احوالاتشان در مجالس دیگر تشریح خواهم نمود آ(۲) و دیگر

۱- کتاب تاریخ اسلام.

۲- آسیه در مجلس بعدی و ررضه در مجلس ۵۳ (نمرود و نمرودیان).

: آرایشگر دختر فرعون و همسر حزیبیل مؤمن آل فرعون پسر عمو و خزینه دار فرعون، این زن در ثبات ایمان و صبر و تحمل کاری کرد که نظیر آن در تواریخ کمتر دیده شده و شوهرش حزیبیل بنا به روایت علی بن ابراهیم، ششصد سال خدا را پنهانی می پرستید و چندین مرتبه در نزد فرعون از او سعایت کردند ولی خداوند متعال او را برای اتمام حجت حفظ کرد تا وقتی که ساحران به موسی ایمان آوردند، حزیبیل نیز ایمان خود را آشکار نمود و او را با ساحران اعدام کردند.

«صیانه» زوجه حزیبیل آرایشگری دختر فرعون را می کرد، روزی هنگام آرایش شانه از دست او افتاد گفت: بسم الله، دختر فرعون گفت: پدر مرا می گوئی؟! گفت:

بلکه کسی را می گویم که پروردگار من و تو و پدر تو است؛

دختر جریان را به پدرش بازگو کرد، آتش خشم فرعون شعله ور شد، «صیانه» را با فرزندانش احضار نمود و از او پرسید پروردگار تو کیست؟! گفت خداوند عالمیان! فرعون بعد از شنیدن این پاسخ، هرچه خواست و سعی کرد او را از این عقیده منصرف نماید، اثری نه بخشید؛

گفت: فرزندان را با آتش می سوزانم! گفت: بسوزان! فرعون دستور داد تنوری از مس را پر از آتش نمود و یک پسر او را در میان شعله ها انداخت و خاکستر کرد! «مادر» با کمال شهامت نظاره گر سوختن پسرش بود ولی ابداً از خود عکس العملی نشان نداد تا این که تمامی فرزندانش سوخته شدند و فقط بچه شیرخواری ماند و او را نیز گرفتند که به آتش اندازند! «مادر» حالش دگرگون شد که طفل شیرخوار به سخن آمد و گفت: «مادر! صبر کن، تو برحقی و میان تو و بهشت یک گام بیشتر نمانده است، پس طفل را با مادرش به آتش انداختند و سوزاندند!» (۱)

۱- ریاحین الشریعه: ۵/ ۱۵۳؛ خصائص فاطمیه: ۳۴۳؛ چشم اندازی بر حکومت مهدی: ۷۱ از آن منهاج الدموع: ص ۹۳. شوهر این بانو یعنی مؤمن آل فرعون «حزیبیل» داستان شیرین بافرعون و فرعونیان دارد به محلس مراجعه شود.

و از ایمان آوران صدر اسلام.

۲- «سمیه»

مادر عمار بن یاسر. کنیز ابوحدیفه المخزومی بود، چون یاسر او را تزویج نمود، ابوحدیفه او را آزاد نمود و عمار از او متولد شد سمیه و شوهرش یاسر اول شهیدان اسلام بودند.

ابوجهل آن‌ها را گرفته بسی شکنجه‌ها داد تا از اسلام دست برداشته و پیامبر را سب نمایند، نتوانست نهایتاً زره آهنی به تن آن‌ها پوشانید و در آفتاب گرم نگه داشت رسول خدا از کنار آن‌ها عبور می‌کرد فرمود: «صبراً یا آل یاسر فإنّ موعدکم الجَنَّة؛ صبر کنید ای آل یاسر وعده گاه شما بهشت است.»

سپس ابوجهل به هر یک آن‌ها ضربتی زد که به شهادت رسیدند. (۱)

در باره این خانواده («سمیه» و «عمار» و «یاسر») نیازی به شرح و بسط بیش از این نیست!، زیرا این بانو اول شهیده در اسلام و خود و شوهر و پسرش از اولین ایمان آوران به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند و شوهرش اول شهید در اسلام بود.

۳- «نُسیبه»

بنت کعب بن عمرو بن عوف بن مازن بن النخّار الأنصاریه است کنیه او، ام عماره است. ابن حجر عسقلانی در «الإصابة» گوید: نُسیبیه، قدیم الإسلام و از اهل بیعت «عقبه» است هنگامی که از قبیله خزرج ۶۲ نفر مرد بیعت کردند دو زن با ایشان بودند و آن دوزن نسیبه و خواهرش بودند و در بیعت رضوان هم، شرف حضور داشته و در غزوه احد، نهایت سعی و تلاش خود را به تقدیم رسانیده پس از آن در جنگ «یمامه» بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بوده و یک دست او در همان جنگ از بدن، قطع شده و ۱۲ زخم بر بدن او وارد آمده و در غزوه احد، ۱۳ زخم بر بدن او رسیده که یکی، چندان کاری بود تا یکسال آن را معالجه می نمود.

و نیز در اصابه گوید: که ام سعد بنت ربیع بر نسیبه وارد شد و گفت: ای خاله، به من خبر بده از روز جنگ احد، نسیبه گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای جنگ اُحد بیرون رفت من هم، با او بیرون رفتم و مشک آب بر کتف خود انداخته بودم و اصحاب رسول خدا را آب می دادم تا هنگامی که اصحاب آن حضرت، همه فرار کردند من خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسانیدم و مشک را به دور انداختم و مشغول جنگ گردیدم و گاهی با شمشیر و گاهی با تبر دشمن را از آن حضرت، دفع می کردم تا اینکه بدن من جراحات بسیار پیدا کرد، ام سعد گوید: به گردن نسیبه زخمی دیدم که وسط او گود بود گفتم: این جراحات را چه کسی بر بدن تو، وارد آورد گفت: ابن قمیة.

شوهر نسیبه، زید بن عاصم بود و از او دو پسر آورد یکی عماره که مکنانه به او بود و دیگری عبدالله و در جنگ احد یک پسر او شهید شد و در جنگ با مسیلمه کذاب

(یمامه) پسر دیگرش مقتول گشت و شوهرش زید بن عاصم خزر جی بخاری در بیعت عقبه و غزوه بدر و احد حضور داشت و در کتب رجال او را ذکر کرده اند و علامه مجلسی در جلد دوم حیاة القلوب در غزوه احد می فرماید: چون اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرار کردند نسیبه مشک را به دور انداخت و شمشیر کشید در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دشمن را از آن حضرت دور می ساخت و پسرش در جنگ احد با او همراه بود چون خواست بگریزد نسیبه مادر او، به او حمله کرد گفت: ای فرزند از خدا و رسول، کجا می گریزی؟! و او را برگردانید تا اینکه مردی به او حمله کرده و او را شهید نمود.

و به روایت ناسخ التواریخ، نسیبه چون پسر را برگردانید مادر و پسر در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد می کردند در آن حال، مشرکی بر نسیبه حمله کرد پسر به یاری مادر آمد و به اتفاق هم آن کافر را کشتند مشرکی دیگر بر پسر نسیبه حمله کرد و زخمی بر او زد نسیبه بی تأمل زخم فرزند را بست و گفت: ای پسرم برخیز و در کار

جهاد سستی مکن و خود به آن مشرک حمله برد و ضربتی به او زد که از پا در آورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را تحسین نمود و فرمود: خدا تورا برکت دهد ای نسیبه، و خود در پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد سینه خود را در پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سپر قرار داد تا آنکه آسیبی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نرسد در آن حال، نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نامردی افتاد که می گریخت به او فرمود: حالا که می گریزی سپر خود را بینداز و به سوی جهنم برو، او سپر خود را انداخت و فرار کرد حضرت، سپر را به نسیبه داد نسیبه سپر را گرفته و در کار جنگ ثابت قدم ایستاد تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: امروز وفای نسیبه و مقام او بهتر است از مقام ابوبکر و عمر.

و در خصائص فاطمیه صفحه ۳۴۳ گوید: الحق نسیبه در غزوه احد مردانه جهاد کرد و فرزانه با کفار قریش جنگ نمود مانند این زن، در هیچ غزوه از غزوات و سراپا دیده نشده و او از جمله زنانی است که در دولت حقه امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بیاید و به مداوای زخمی ها پردازد. (۱)

در تاریخ اسلام کم نبودند بانوانی که هرچه توان روحی و جسمی داشتند برای پیشبرد دین و برافراشته نگهداشتن پرچم آن، از هیچ کوشش و فداکاری، فروگذار نبودند و نام خود را در تاریخ بشریت برای همیشه زنده نگهداشته و خود را برای آیندگان، الگو و مایه عبرت قرار دادند و رفتند.

برای پیدا کردن مصداق های واقعی آنها، سری به کربلا بزنیم و با قهرمانان آن، در این زمینه، آشنا شویم.

بانوی بزرگوار امام حسن مادر حضرت قاسم علیهم السلام یکی از این نمونه هاست که در دشت پر از رنج و تعب و مصیبت های کمر شکن کربلا، صادقانه صبر و تحمل نمود و از آزمایش های شکننده و سخت آن دشت پربلا سرافرازانه، بیرون آمد. و بافدا کردن فرزندانش، نام خود را، در تاریخ به ثبت رسانید.

فرزندانی مانند حضرت قاسم علیه السلام را که سالار شهیدان امام حسین علیه السلام، هنگام به میدان فرستادن او روایت چنین می گوید، فاعتقا فغشی علیهما دست به گردن هم انداخته و هردو غش کردند!.

امام علیه السلام فرزندی مانند علی اکبر و برادری همچون حضرت ابوالفضل علیهم السلام را، راهی میدان نمود ولی غش نکرد اما جدائی و رفتن این نوجوان برادرش، چنان در قلب امام مؤثر بود که آنگونه حال او را دگرگون ساخت.

فرزند دیگر این بانوی گرامی، عبدالله بن حسن یازده ساله رو به سوی میدان می رفت و عمه اش ام کلثوم او را به طرف خیمه می کشید، او مقاومت می کرد و می گفت: عمه، عمویم در میان میدان بی یار و یاور افتاده، و به کمک احتیاج دارد، صدای ناله از خیمه ها بلند شد و صدایشان به میدان رسید امام مظلوم به گمان این که از لشکریان به خیمه ها یورش بردند، به بازوی زخمی تکیه کرد و کمی بلند شد بیند در خیمه ها چه خبر است، دید عبدالله می خواهد به میدان آید اما عمه مانع می شود، حضرت خواهرش را صدا زد خواهر نگذار عبدالله به میدان آید ولی مادر عبدالله از خیمه بیرون آمده به ام کلثوم التماس می کند خانم چرا نمیگذاری پسرم به میدان رفته مانند برادرش قاسم خود را فدای عمویش نماید!!.

خلاصه عبدالله از دست عمه رهاسد و خود را به میدان رساند و دید دشمنی شمشیر بلند کرده می خواهد به بدن مطهر عمویش فرود آورد، چون وسیله دفاعی نداشت، بازوی راستش را بلند کرد تا جلوی شمشیر دشمن سپر عمو نماید، بازویش برید و خود را کنار عمو انداخت، امام فرمود: عبدالله چرا آمدی؟ عرض کرد عمو یک لحظه در خیمه خوابم برد پدرم امام حسن علیه السلام به خوابم آمد و فرمود:

پسرم تو در خیمه راحت خوابیده ای اما عمو در میدان جنگ میان دشمن تنهاست!.

حرمه ملعون در کربلا سه تیر سه شعبه شلیک کرد با یک تیر گلوی نازک علی اصغر را شکافت با تیر دیگر قلب خود امام را هدف قرار داد و تیر سوم این موقع بود که گفت: ببینید عمو و پسر برادر چه شیرین صحبت می کنند، الان صحبتشان را قطع

می کنم، تیر به گلوی عبدالله اصابت کرد و به شهادت رسید.

أَلَا لعنه الله على القوم الظالمين.

مجلس ۲۰ آرامش دلها با یاد خدا

در زندگی روز مره بشری، همیشه کسانی به کار و فعالیت، پشتکار و علاقه نشان می دهند که پشتوانه قوی داشته باشند و به استناد آن، از جدیت و کوشش، خسته نمی شوند و باز نمی ایستند و دلخوشند.

مثلاً- یکی به ثروت و دیگری به پست و مقام و آن یکی به اولاد و. و. دل بسته و خوشحال و برای خودش مایه دلگرمی و آرامش و راحتی روح و روان قرارداد است.

در این زمینه یکی از پشتوانه قوی و محکم زندگی، یاد خدا و به او پناه بردن، به دست آید، زیرا کسی که خود را به خدا تکیه دهد و او را پشتوانه زندگیش قرار دهد، نه ترسی دارد و نه ندامتی.

پس هر کس بتواند این پشتوانه قوی را برای خود به دست آورد، دیگر هیچ گونه باختی نخواهد داشت زیرا خداوند خود به این اشخاص، قول و وعده دستگیری و یاری داده است به آیات مربوطه توجه نمایید.

۱- فَادْكُرُونِي أَدْكُمْ وَإِشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ (۱۵۲) بقره: ۱۵۲ پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم! و شکر مرا گوید و (در برابر نعمتهایم) کفران نکنید!

۲- .. الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲۸)

رعد: ۲۸ آنها کسانی هستند که ایمان آورده اند، و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است؛ آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد!

۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱) وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً

وَ أَصِيلاً (۴۲) احزاب: ۴۱ ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید، و تسبیح او گوئید صبح و شام، احزاب ۴۲-

۴۱

۴- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۹) منافقون: ۹ ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکنند! و کسانی که چنین کنند، زیانکارانند!

این آیات به ما قول می دهد که اگر کسی خدا را فراموش نکند و از یاد نبرد، خدا هم او را فراموش نکرده و از یاد نخواهد برد.

پس ای عزیزان اگر می خواهید در زندگی تان برنده شوید و از عمرتان خوب بهره برداری نمائید، خدا را فراموش نکنید واز یاد او غافل نشوید، زیرا اوست پشتوانه قوی زندگی، هم در دنیا و هم در آخرت.

هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام را در منجنیق گذاشتند به آتش سوزان پرتاب نمایند، در آن شرایط حساس جبرئیل با دستور خداوند، خود را به او رسانید که اگر بخواهد او را نجات دهد، فرمود: من به تو نیازی ندارم فقط رضایت معبودم را طالبم!، جبرئیل برگشت و حضرت را، پرتاب نمودند، میان زمین و آسمان، معلق زنان، با آرامش دل به دریای آتش، سرازیر می شود، دو فرمان خداوندی صادر شد

۱- جبرئیل خودت را به خلیل برسان و در هوا گرفته و به آرامی در میان آتش قرار ده،

۲- «یا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِيمَ» ای آتش سرد و سالم باش به ابراهیم، با این فرمان آتش سوزان شد گلستان، در روایت آمده است که اگر کلمه و سلاما نمی آمد، آن حضرت در میان آتش از سرما، جان می داد.

حال به چند نمونه از صاحبان دل آرام و به یاد خدا بودن ها توجه فرمائید.

مصعب بن عمیر!

یکی از اصحاب جوان پیغمبر اسلام در ایام قبل از هجرت، مصعب بن عمیر است. او بسیار زیبا و عقیف، بلند همت و جوانمرد بود و پدر و مادرش او را دوست

می داشتند. مصعب در مکه مورد تکریم و احترام عموم مردم بود. بهترین لباسها را می پوشید و در بهترین شرائط کمال ورفاه و آسایش زندگی می کرد. امّیا با بعثت پیغمبر اسلام، او شیفته سخنان آسمانی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مجذوب گفتار روحانی و نافذ آن حضرت شد و بر اثر شرفیابی مکرّر و شنیدن آیات قرآن، آئین اسلام را صمیمانه پذیرفت و به شرف مسلمانی نائل آمد.

در محیط مسموم و خطرناک آن روز و بین بت پرستان خودسر و جنایتکار مکه، پیروی از رسول اکرم و پذیرفتن آئین اسلام بزرگترین جرم شناخته می شد. کسانی که به پیغمبر ایمان می آوردند و تعالیم عالیهاسلام را در کمال صفا و صمیمیت می پذیرفتند، جرئت اظهار نداشتند و حتی المقدور ایمان خود را از دیگران حتی از کسان و بستگان خویش پنهان می داشتند. به همین جهت مصعب، مسلمانی خود را به کسی نگفت و فرائض دینی خویش را تا آنجا که ممکن بود درخفا انجام می داد.

روزی عثمان بن طلحه او را در حال نماز دید و فهمید که او مسلمان شده است.

این خبر را به مادر مصعب داد و طولی نکشید که خبر به گوش دیگران رسید و همه جا صحبت از مسلمان شدن مصعب به میان می آمد. مادر مصعب و بقیه بستگان او وارد عمل شدند و او را در خانه زندانی نمودند، تا شاید او دست از اسلام و پیغمبر بردارد. ولی او مقاومت کرد و بنابر قولی در ایام زندانی شدن، آیات زیادی از قرآن را حفظ نمود. در هر حال بعد از مدتی از زندان نجات یافت و جزء یاران نزدیک حضرت شد.

روزی دو نفر از محترمین مدینه و از قبیله خزرج بنامهای اسعد بن زراره و ذکوان بن عبد قیس نزد پیغمبر آمدند و بعد از مسلمان شدن، تقاضا کردند که حضرت شخصی را به نمایندگی از خود به مدینه بفرستد تا قرآن را به مردم آموخته و آنان را به آئین اسلام دعوت نماید.

این اولین بار بود که شهر بزرگ و پراختلافی مثل مدینه در خواست نماینده کرده بودند. و اولین بار است که حضرت می خواهد شخصی را به نمایندگی از طرف خود

به شهری بفرستد. پیشوای اسلام از میان همه مسلمانان سالخورده و جوان و از بین تمام اصحاب و یاران خود، مصعب بن عمیر جوان را به نمایندگی خود برگزید و او را برای انجام آن مأموریت مهم به مدینه فرستاد (زیرا او با دل آرام و خاطر جمع، می توانست با مخالفان مبارزه کرده و در مقابل آنها، ایستادگی نماید و این کارها را کرد که نمونه اش مسلمان شدن سعد بن معاذ و تمام قبیله بزرگ او و در نتیجه قدرت یافتن اسلام در مدینه بود و پیشرفت های اسلام در شبه جزیره عربستان در اثر این اقتدارها بود).

عبدالله ذوالبجادی

عبدالعزّی خ پسر یتیمی بود که از نظر ثروت دنیا بطور کلی چیزی نداشت و تحت تکفل عمویش زندگی می کرد. تا اینکه بزرگ شد و با کمک عمویش صاحب کنیز و غلام و گوسفند و شتر شد و ثروتمند گردید. مدت ها عبدالعزّی، در فکر اسلام آوردن بود ولی از ترس عمویش جرئت نمی کرد. تا اینکه وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از جنگ حنین برمی گشت عبدالعزّی، نزد عموی خود رفت و گفت ای عمو مدت ها بود که دوست داشتم مسلمان شوم و منتظر بودم تا شما در این کار پیشقدم بشوید ولی اینطور نشد لذا من می خواهم مسلمان شوم. عمویش گفت: اگر چنین کنی هرچه داری از تو می گیرم حتی لباس را! عبدالعزّی خ گفت: اسلام آوردن را بر تمام ثروت دنیا ترجیح می دهم. عمویش ثروتش را گرفت و او را نیمه عریان بیرون نمود.

عبدالعزّی خ نزد مادرش رفت و از مادرش لباسی خواست. مادرش چون لباسی نداشت، گلیم خود را به او داد. عبدالعزّی، گلیم را دو قسمت کرد و با نیمه از آن بالاتنه و با نیم دیگر پائین تنه خود را پوشاند و روانه مدینه شد. هنگام سحر به مدینه رسید. داخل مسجد شد و نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفت. حضرت فرمود تو کیستی؟

گفت: من عبدالعزّی، هستم و از فلان قبیله ام. حضرت فرمود من تو را عبدالله ذوالبجادی نام می گذارم. مهمان من باش. عبدالله مهمان حضرت شد و به تعلیم قرآن مشغول شد.

موقع اعزام مسلمانان به جنگ تبوک، عبدالله از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خواست دعا کند تا شهید شود. حضرت بازوبندی بر بازویش بست و فرمود: خدایا! خون عبدالله را بر کافران حرام کن. عبدالله گفت من مایلم جزو جانبازان و شهدای دین شوم.

فرمود: هر که جزو مجاهدین باشد ولی در راه مریض شده و بمیرد شهید است.

عبدالله در رکاب آن جناب عازم تبوک شد. چون سپاهیان اسلام در آنجا منزل گرفتند او مریض گردید و تب کرد و بعد از چند روز از دنیارفت. موقع دفن او بلال چراغی گرفته و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد قبر او شد و فرمود: خدایا! من از عبدالله راضیم تو نیز از او راضی باش. عبدالله بن مسعود وقتی این سخن را شنید گفت: ای کاش من صاحب این قبر بودم.

عمیر بن حمام

گویند در جنگ بدر، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به اصحاب فرمود: برخیزید و بسوی بهشتی که هم پهنای آسمانها و زمین است، پیش روید.

عمیر بن حمام گفت: بهشتی که هم پهنای آسمانها و زمین است؟ به به.

فرمود: چرا می گوئی به به؟

گفت: به امید اینکه شایسته همچو بهشتی باشم. فرمود: تو شایسته این بهشت هستی.

عمیر زاد و توشه ای را که همراه آورده بود از دست بگذاشت و درحالی که این سرود رزمی را می خواند به میدان جنگ قدم گذاشت:

رکضاً الی الله بغیر زاد***ألاً التقی خ و عمل المعاد

والصبر فی الله علی الجهاد***وکل زاد عرضه النفاد

غیر التقی و البرّ و الرشاد

یعنی دلشاد سوی خدا دوانم بی زاد جز پاکی و تقوی خ و بجز زاد معاد

پا در ره حق همی فشارم بجهادهر توشه که هست، هست در معرض باد

جز پاکی و جز خیررسانی و رشاد

او چندان نبرد کرد تا به افتخار و سعادت شهادت نائل آمد.

عرب بیابان نشین

شدادین هادی گوید: عرب بیابان نشینی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و به پیامبری حضرتش ایمان آورد و گفت: من همراه شما مهاجرت می کنم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را پذیرفت و سفارش او را به چند تن از یاراناش نمود. بعد جنگها پیش آمد و غنائمی به دست مسلمین افتاد. پیامبر آنها را بین مسلمین تقسیم کرد و به آن مرد هم سهمی داد. پرسید: این چیست؟ حضرت فرمود: سهم توست. گفت: من برای این پیرو تو نشدم بلکه با این نیت پیرو تو شدم که تیری به اینجا- در این موقع اشاره به گلوی خود کرد- اصابت کند و بمیرم و به بهشت بروم. حضرت فرمود: اگر در پیمان خود با خدا راست باشی خدا هم با تو راست خواهد بود.

چندی نگذشت که جنگی در گرفت و آن مرد هم در جهاد شرکت نمود. بعد از جنگ جسد او را دیدند و نزد حضرت آوردند در حالی که تیری به گلویش که خود اشاره کرده بود رسیده بود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود این همان شخص است؟ گفتند: آری.

فرمود: چون با خدا راستی نمود خدا هم با او راستی نمود. سپس به دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را در لباس حضرت قرار دادند و حضرت بر او نماز خواند و این دعا را کرد: خدایا! این بنده توست که در راه تو هجرت کرد و شهید شد و من بر این مطلب شاهدم.

آسیه همسر فرعون

یکی از زنان نمونه، مومنه و صابره، آسیه است. وی، که دختر مزاحم و همسر فرعون است، در میان زرق و برق و تجملات زندگی می کرد، ولی هرگز تسلیم هوای نفس نگردید و با ایمانی محکم به پروردگار، مدافعی حقیقی برای حضرت

موسی (علیه السلام) در بارگاه فرعون بود. آسیه، در همان دوران کودکی، حضرت موسی (علیه السلام) را از آب گرفت و بهتر از مادر، از وی پرستاری کرد و هرگز اجازه نداد به حضرتش آسیبی برسد.

هنگامی که حادثه دلخراش همسر و بچه های حزیبیل به وقوع پیوست، خداوند عروج عارفانه آن زن پارسا و قهرمان را به دید آسیه گذاشت و ایمان آسیه از آن صحنه، قوی تر شد.

وی پس از آن ماجرا، در عالمی از نیایش و رازونیز با خدای خود بود که فرعون بر او وارد شد و ایمان مخفی آسیه بر طاغوت زمان آشکار شد. آسیه در آن روز، مهر سکوت را شکست، در مقابل فرعون ایستاد و با کمال قاطعیت گفت: ای فرعون! تا به کی در خواب غفلت فرو رفته ای و می خواهی بندگان خاص خداوند را در میان آتش بسوزانی؟

نمی دانی که همسر حزیبیل در چه جایگاهی وارد شد! فرعون گفت: مگر تو هم در مورد خدایی من شک داری؟ آسیه گفت: مگر من به خدایی تو اعتقاد داشتم؟

از روزی که موسی (علیه السلام) را از رود نیل گرفتم به پیامبری او معتقد شدم! فرعون ابتدا سعی کرد او را با زبان خوش گمراه سازد، ولی نتیجه ای نگرفت، پس با ارباب و تهدید وارد شد و با خشم فریاد زد: ای آسیه! تو را به گونه ای بکشم که هیچ کس را تا به حال آن گونه نکشته ام! سپس مادر آسیه را احضار و به او گوشزد کرد:

دخترت مانند آن زن آرایشگر (همسر حزیبیل) دیوانه شده است، یا باید به پروردگار موسی کافر شود و یا دستور می دهم که او را بکشند. مادر آسیه دخترش را به گوشه ای برد و به همراهی با فرعون ترغیب کرد. آسیه گفت: هرگز به خدای موسی کافر نخواهم شد. فرعون دستور داد مردم را جمع کردند و آن گاه به دستور او آسیه را به زمین خوابانند و دست و پایش را به چهارمیخ بستند و سنگ بزرگی بر روی سینه اش قرار دادند. آسیه در آن حال سخت، الله، الله می گفت و با خدایش مناجات پر معنایی داشت و نجوا می کرد:

«رب ابن لی عندک بیتا فی الجنه ونجنی من فرعون وعمله ونجنی من القوم الظالمین» پروردگارا! در بهشت نزد خودت خانه ای برایم بناکن! و مرا از دست فرعون و عملش نجات بخش و مرا از گروه ستمکاران رهایی ده.

خداوند در این لحظه، پرده از چشم آسیه برداشت و مقام وی را به او نشان داد.

آسیه خوشحال و خندان شد. فرعون با کمال تعجب گفت: همسرم دیوانه شده است! در میان این همه سختی و شکنجه می خندد! آسیه گفت: به خدا سوگند! دیوانه نشده ام، اکنون شاهد و ناظر جایگاهی هستم که در بهشت برایم مهیا کرده اند. در همین حال، آسیه به دیدار حق شتافت و ندای پروردگارش را لیبیک گفت ...

عزیزان می بینیم به خدا متکی شدن و او را پشتوانه زندگی قرار دادن و با آرامش خاطر زندگی کردن، چه کارهاکه نکند.

در یکی از مجالسم در باره خرید و فروش کنندگان با خدا صحبت کردم، آنهایی که معامله با خدا را، امضاء و تصدیق کرده اند در مواقع نیاز به مال و در اوقات احتیاج به جان، هیچگونه از جان و مالشان از بذل در راه خدا، دریغ نمی ورزند و مضایقه نمی کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اثر ضربات قریشیان، با پای مجروح و پیشانی شکسته، در کوه ابوقبیس افتاده و خون از صورت مبارکش سرازیر، فرشتگان الهی رسیدند، فرشته مأمور به برانگیختن باد می گوید، اجازه دهید دستور دهم باد تند بوزد و این قوم را به کوه و دشت، بزند و تکه تکه نماید، فرمود: قوم من نادانند، با آنها کاری نداشته باشید!!.

فرشته مأمور باران و دریا و کوههای زمین و. و. هریک به نوبه خود، اجازه می خواهند، هر کدام طبق مأموریت خود، با طوفان و فروبردن در زمین و دریا، آن قوم را نابود کنند، حضرت اجازه نمی دهد هم، پیغمبر رحمت است و هم متکی به خدا، فقط بایاد او خود را آرام می کند.

در این موقعیت بحرانی جبرئیل خود را می رساند، یامحمد اجازه دهید، علی

خون پیشانی تو را پاک کند چون خدیجه هم اکنون از کوه بالا می آید اگر خون پیشانیت را ببیند طاقت نمی آورد، عزیزان می دانید، خدیجه کبرا علیها السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ارتباط زوجیت داشت جبرئیل خون پیشانیش را بوسیله علی علیه السلام پاک می کند که خدیجه پیشانی خون آلود او را ببیند اما زینب علیا علیها السلام در جریان های کربلا چه کرد وقتی که خود را به گودی قتلگاه رسانید و دید شمر بدن مطهر برادر را، به رو انداخته و می خواهد سر مبارکش را از قفا ذبح نماید زینبی که اگر کوچک ترین اندوه از سیمای برادر احساس می کرد، از فرط و شدت علاقه ای که داشت، خود را می باخت، حال چگونه تحمل کند که ببیند سر برادر را، از تن جدا می کنند هرچه به قاتل التماس کرد، با بی اعتنائی روبرو گشت و دست بر سر گذاشت و ناله سرداد

(برادرم حسین) کاش آسمان به زمین فرو می ریخت (و بهم می پیوست) و ای کاش کوهها از هم می پاشید و به دشت و بیابان پراکنده می شد و ای کاش زودتر مرگ مرا نابود می کرد (و این حالات ترا نمی دیدم).

یا وقتی که با کاروان غم از قتلگاه عبور می کرد و جنازه مطهر برادر و یارانش را، روی خاک تیره کربلا ترک می کرد و جدا می شد!

خلق در ظل خودی محو و تو در نور خدا***ما سوی در چه مقیمند؟ و مقام تو کجاست

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت***آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست

پرچم سلطنت افتاد کیان را ز کیان***سلطنت سلطنت توست که پاینده لوست

زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست***بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست

دولت آن یافت که در پای تو سر داد ولی***پادشاهست فقیری که در این کوچه گداست

تو در اول سر و جان باختی اندر ره عشق***تا بدانند خلائق که فنا شرط بقاست (۱)

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

۱- فلسفه قیام و عدم قیام امامان ص ۱۸۷ از کتاب تحریف شناسی ص ۱۵۸ از شمع جمع فؤاد به نقل مرحوم عماد زاده، درزندگانی حضرت اباعبدالله الحسین ج ۱ ص ۳۸۴.

مجلس ۲۱ نور خدا خاموش نمی شود

از زمان حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام در میان جوامع بشری، همیشه حق با باطل در گیر بوده و اهل باطل سعی در برچیدن بساط حق بودند، و چون باطل با خواسته های نفس و شهوت پرستی انسان ها موافقت دارد، افراد و تعداد پیروان آن نیز بیشتر و نفرات حق که مخالف خواسته های نفس و شیطانست کم بوده است.

بنابراین در میان این دو نیروی متضاد، قدرت نمائی و تضاد در طول تاریخ جریان داشته و دارد و خواهد داشت، ولی هیچوقت سپاه بیشمار باطل، نتوانسته بر ارتش قوی و نیرومند حق، فایق آید و نور حق را که نور خداست، خاموش نماید، زیرا خود ذات باری تعالی پشتیبان روشن نگهداشتن ابدی این نور است در قرآن مجید چنین می فرماید:

۱- یُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ توبه: ۳۲ آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند!

۲- یُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۸)

صف: ۸

در دو آیه مورد بحث تشبیه جالبی برای تلاشهای مذبحانه و بی سرانجام یهود و نصاری و یا همه مخالفان اسلام حتی مشرکان کرده است و می گوید: اینها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خداوند اراده کرده است که این نور الهی را همچنان گسترده تر و کاملتر سازد، تا همه جهان را فرا گیرد، و تمام جهانیان از پرتو آن بهره گیرند هر چند کافران را خوشایند نباشد

در این مورد به چند نکته باید توجه کرد:

۱- در این آیه آئین خدا و قرآن مجید و تعالیم اسلام به نور و روشنائی تشبیه شده و می دانیم که نور سرچشمه حیات و جنبش و نمو و آبادی در روی زمین و منشأ هر گونه زیبایی است.

اسلام نیز آئینی است تحریک آفرین که جامعه انسانی را در مسیر تکاملها به پیش می برد و سرچشمه هر خیر و برکت است.

تلاشها و کوششهای دشمنان را نیز به دمیدن و فوت کردن با دهان تشبیه کرده است و چه قدر مضحک است که انسان نور عظیمی همچون نور آفتاب را بخواهد با پف کردن خاموش کند؟ و برای مجسم کردن حقارت تلاشهای آنها تعبیری از این رساتر به نظر نمی رسد و در واقع کوششهای یک مخلوق ناتوان در برابر اراده بی پایان و قدرت بی انتهای حق غیر از این نخواهد بود.

۲- مسئله خاموش کردن نور خدا در دو مورد از قرآن آمده و در هر دو مورد به عنوان انتقاد از تلاشهای دشمنان اسلام ذکر شده ولی در میان این دو آیه مختصر تفاوتی در تعبیر دیده می شود، در آیه اول *يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا ذِكْرَ اللَّهِ* ذکر شده در حالی که در سوره صف *يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا آيَاتِ اللَّهِ* آمده است و مسلماً این تفاوت در تعبیر اشاره به نکته ای است.

راغب در مفردات در توضیح تفاوت این دو تعبیر می گوید: آیه نخست اشاره به خاموش کردن بدون مقدمه است ولی در آیه دوم اشاره به خاموش کردن توأم با توسل به مقدمات و اسباب است.

یعنی خواه آنها بدون استفاده از مقدمات و خواه با توسل به اسباب مختلف برای خاموش کردن نور حق پیاخیزند، با شکست روبرو خواهند شد.

۳- کلمه یابی از ماده اباء به معنی شدت امتناع و جلوگیری کردن از چیزی است و این تعبیر اراده و مشیت حتمی پروردگار را برای تکمیل و پیشرفت آئین اسلام به ثبوت می رساند و مایه دلگرمی و امیدواری همه مسلمانان نسبت به آینده

این آئین است، اگر مسلمانان، مسلمان واقعی باشند! (۱)

در آیاتی از قرآن می خوانیم که چگونه گروهی معاند و لجوج علی رغم بشارت پیامبر پیشین حضرت مسیح (علیه السلام) در باره ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، و علی رغم توأم بودن دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با بینات و دلایل روشن و معجزات، چگونه به مقابله و انکار برخاستند تا نور خدا را خاموش کنند اما موفق نشدند و تا ابد نخواهند شد.

در دومین آیه برای این که نشان دهد دشمنان حق قادر نیستند آئین او را برچینند و نور آن را خاموش کنند، ضمن تشبیه جالبی می فرماید:

۲- يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ صف: ۸ آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند!

آنها به کسی می مانند که می خواهد نور آفتاب عالمتاب را با پف کردن خاموش سازد آنها خفاشانی هستند که گمان می کنند اگر چشم از آفتاب فرو پوشند و خود را در پرده های ظلمت شب فرو برند می توانند به مقابله با این چشمه نور برخیزند.

تاریخ اسلام سند زنده ای است بر تحقق عینی این پیشگویی بزرگ قرآن، چرا که از نخستین روز ظهور اسلام توطئه های گوناگون برای نابودی آن چیده شد: گاه از طریق سخریه و ایداء و آزار دشمنان.

گاه از طریق محاصره اقتصادی و اجتماعی.

گاه از طریق تحمیل جنگهای گوناگون در میدان های احد و احزاب و حنین و ...

گاه از طریق توطئه های داخلی منافقان.

گاه از طریق ایجاد اختلاف در میان صفوف مسلمین.

گاه از طریق جنگهای صلیبی.

گاه از طریق اشغال سرزمین قدس و قبله اول مسلمین.

گاه از طریق تقسیم کشور عظیم اسلامی به بیش از چهل کشور!

گاه از طریق برنامه تغییر خط و بریدن جوانان اسلام از فرهنگ کهن خویش.

گاه از طریق نشر فحشاء و وسائل فساد اخلاق و انحراف عقیده در میان قشرهای جوان.

گاه از طریق استعمار نظامی و سیاسی و اقتصادی.

و گاه از طرق دیگر ...

ولی همانگونه که خداوند اراده کرده بود این نور الهی روزبه روز در گسترش است و دامنه اسلام هر زمان به گذشته وسیعتر می شود، و آمارها نشان می دهد که جمعیت مسلمانان جهان علی رغم تلاشهای مشترک صهیونیست ها و صلیبی ها و ماتریالیست های شرق، رو به افزایش است، آری آنها پیوسته می خواهند که نور خدا را خاموش سازند ولی خداوند اراده دیگری دارد.

و این یک معجزه جاودانی قرآن است.

یعنی خواه آنها مقدمه چینی کنند یا نکنند قادر به خاموش کردن نور الهی نیستند! در آیه دیگر برای تاکید بیشتر با صراحت می گوید: (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ). او کسی است که فرستاده خود را با هدایت و دین حق فرستاده تا او را بر همه ادیان غالب کند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند

تعبیر به أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ به منزله بیان رمز پیروزی و غلبه اسلام است، زیرا در طبیعت هدایت و دین حق این پیروزی نهفته است، اسلام و قرآن نور الهی است و نور هر جا باشد آثار خود را نشان می دهد و مایه پیروزی است، و کراهت مشرکان و کافران نمی تواند سدی در این راه ایجاد کند.

جالب اینکه این آیه با مختصر تفاوتی سه بار در قرآن مجید آمده: یک بار در سوره توبه (آیه ۳۳) و یک بار در سوره فتح (آیه ۲۸) و یک بار در سوره صف آیه

ولی نباید فراموش کرد که این تکرار و تاکید در زمانی بود که هنوز اسلام در جزیره عربستان جا نیفتاده بود، تا چه رسد به نقاط دیگر جهان، اما قرآن در همان وقت مؤکداً روی این مساله تکیه کرد و حوادث آینده صدق این پیشگوئی بزرگ را ثابت نمود و سرانجام اسلام هم از نظر منطق، و هم از نظر پیشرفت عملی بر مذاهب دیگر غالب شد، و دشمنان را از قسمتهای وسیعی از جهان عقب زد و جای آنها را گرفت و هم اکنون نیز در حال پیشروی است.

البته مرحله نهائی این پیشروی به عقیده ما با ظهور حضرت مهدی روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداه تحقق می یابد که این آیات خود دلیلی بر آن ظهور عظیم است.

در باره محتوای این آیه و اینکه منظور غلبه منطقی یا غلبه قدرت است؟ و ارتباط آن با ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) چگونه است؟ بحثهای بیشتری می خواهد که در موقع مناسب بیان خواهد شد. (۱)

در آیه سوره فتح، می فرماید: او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان غالب گرداند، و کافی است که خدا شاهد و گواه این موضوع باشد (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا).

این وعده ایست صریح و قاطع، از سوی خداوند قادر متعال، در رابطه با غلبه اسلام بر همه ادیان.

یعنی اگر خداوند از طریق رؤیای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آیه قبل از این آیه، به شما خبر پیروزی داده که با نهایت امنیت وارد مسجد الحرام می شوید، و مراسم عمره را بجای می آورید بی آنکه کسی جرأت مزاحمت شما را داشته باشد،

و نیز اگر خداوند بشارت فتح قریب (پیروزی خیبر) را می دهد تعجب نکنید، اینها اول کار است سرانجام اسلام عالمگیر می شود و بر همه ادیان پیروز خواهد گشت.

چرا نشود در حالی که محتوای دعوت رسول الله هدایت است (أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى) و آئین او حق است (وَدِينِ الْحَقِّ) و هر ناظر بی طرفی می تواند حقانیت آن را در آیات این قرآن، و احکام فردی و اجتماعی، و قضائی، و سیاسی اسلام، و همچنین تعلیمات اخلاقی و انسانی آن بنگرد، و از پیشگوئیهای دقیق و صریحی که از آینده دارد و درست به وقوع می پیوندد ارتباط این پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به خدا به طور قطع بداند.

آری منطق نیرومند اسلام، و محتوای غنی و پر بار آن، ایجاب می کند که سرانجام ادیان شرک آلود را جاروب کند، و ادیان آسمانی تحریف یافته را در برابر خود به خضوع وا دارد، و با جاذبه عمیق خود دلها را به سوی این آئین خالص جلب و جذب کند.

در اینکه منظور از این پیروزی پیروزی منطقی است یا پیروزی نظامی؟ در میان مفسران گفتگو است: جمعی معتقدند این پیروزی تنها پیروزی منطقی و استدلالی است، و این امر حاصل شده است، چرا که اسلام از نظر قدرت منطق و استدلال بر همه آئینهای موجود برتری دارد.

در حالی که جمعی دیگر پیروزی را به معنی غلبه ظاهری و غلبه قدرت گرفته اند، و موارد استعمال این کلمه (یظهر) نیز دلیل بر غلبه خارجی است، و به همین دلیل می توان گفت: علاوه بر مناطق بسیار وسیعی که امروز در شرق و غرب و شمال و جنوب عالم در قلمرو اسلام قرار گرفته، و هم اکنون بیش از ۴۰ کشور اسلامی با جمعیتی حدود یک میلیارد نفر زیر پرچم اسلام قرار دارند، زمانی فرا خواهد رسید که همه جهان رسماً در زیر این پرچم قرار می گیرد، و این امر به وسیله قیام مهدی

(روحي و ارواح العالمين لثراب مقدمه الفداه) تکمیل می گردد،

چنانکه در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که فرمود: لا یبقی علی ظهر الارض بیت مدر و لا وبر الا ادخله الله کلمه الاسلام:

در سراسر روی زمین خانه ای از سنگ و گل، یا خیمه هائی از کرک و مو، باقی نمی ماند مگر اینکه خداوند اسلام را در آن وارد می کند!

این نکته نیز قابل توجه است که بعضی تعبیر به الهدی را اشاره به استحکام عقائد اسلامی دانسته اند در حالی که دین الحق را ناظر به حقانیت فروع دین می دانند، ولی دلیلی بر این تقسیم بندی نداریم و ظاهر این است که هدایت و حقانیت هم در اصول است و هم در فروع.

در اینکه مرجع ضمیر در لیظهره اسلام است یا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)؟ مفسران دو احتمال داده اند، ولی قرائن به خوبی نشان می دهد که منظور همان دین حق است، چرا که هم از نظر جمله بندی نزدیکتر به ضمیر است، و هم پیروزی دین بر دین تناسب دارد نه شخص بر دین.

آخرین سخن در مورد آیه اینکه جمله کَفَى بِاللّهِ شَهِيداً اشاره ای است به این واقعیت که این پیشگوئی نیازی به هیچ شاهد و گواه ندارد، چرا که شاهد و گواهِش الله است، و رسالت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز نیاز به گواه دیگری ندارد که گواه آن نیز خدا است، و اگر سهیل بن عمرو (در صلح حدیبیه) و امثال او حاضر نشوند عنوان رسول الله بعد از نام محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنویسند عرض خود می برند و زحمتی هم برای ما ندارند! (۱)

پس نتیجه روشن به دست می آید که هیچ وقت نور خدا خاموش نمی شود و هیچ کس قدرت خاموش کردن آن را هم ندارد به مطالبی دقت نمائید.

قابیل از پسران آدم علیه السلام برادرش هابیل را سر برید و شهید کرد و نمرود و نمرودیان، قهرمان توحید ابراهیم خلیل علیه السلام را به آتش انداختند تا نور خدا

خاموش شود، نشد، بلکه بیشتر شعله ور گردید و پرتو افکند.

فرعون فرعونیان، سی سال نوزادان بی گناه را سربریدند و شکم مادران مظلوم را شکافتند، تا از به وجود آمدن موسی، نابود کننده کاخ ستم فرعون، جلوگیری کنند ولی نشد بلکه با تدبیر خدای توانا، همان موجود را در دامن خود فرعون، پرورش داد و بزرگ نمود و به مادرش، حق شیر دهی فراوان، تعیین نمود و با آرامش خاطر نوزادش را بزرگ نمود و در نهایت با دست همان نوزاد کاخ ظلم فرعون را، فرو ریخت و از بیخ و بن، برکند و نابود ساخت.

صیانه عیال مؤمن آل فرعون را با بچه هایش در جلوی چشم مادر، یک به یک در آتش سوزاند و اعدام نمود و خود مادر را نیز به آتش کشید تا از پیشرفت برنامه های خداشناسی حضرت موسی علیه السلام جلوگیری نماید، علاوه بر این که نتوانست خود و ایل و تبار و ارتش و فرماندهانش، برباد و نابود شدند.

فرمان روای ستمگر زمان حضرت یحیی علیه السلام با لطایف الحیل شهبانوی خود، با دخترش ازدواج می کند و شیفته عشقبازی او می گردد، حضرت یحیی علیه السلام مأمور تبلیغ او می شود و هرچه موعظه و نصیحت کرد، به جانی نرسید و دستور داد سر او را در جلوی چشمش در طشت ببرند، بریدند ولی یک قطره از خون آن نور خدا به زمین افتاد هرچه خاک روی آن قطره خون ریختند، باز جوشید و بالا آمد تا به صورت تلی در آمد و دیدند فایده نداد، رها کردند و آن خون بناحق ریخته شده مدتها گذشت و کسی هم به این عمل شاه اعتراض نکرد تا این که بخت النصر فرمان روای بابل (حله عراق) به آن سرزمین تاخت و غلبه کرد و به آن تل رسید و خون در حال جوشش را پرسید، جریان را شرح دادند.

دستور داد تا از جوش افتادن آن خون، از مردم آن شهر بکشند!، هرچه کشتند خون از جوش نیفتاد تا این که همه اهل شهر قتل عام شدند و گفتند: امیر از اهل شهر کسی نمانده و خون نیز در حال جوش است، گفت بگردید شاید کسی مانده، گشتند پیر زنی را دیدند که در گلخن حمام مخفی شده، او را نیز کشتند و خون از جوش

سالها گذشت خود این بخت النصر حضرت دانیال علیه السلام را نود سال در زندان نگهداشت تا صدایش به جایی نرسد و ماده شیر را برای خوردن و دریدن او هم، به چاه انداختند، شیر بجای دریدن و خوردن او، دیدند به آن حضرت شیر می دهد و نمیگذارد از گرسنگی بمیرد.

به هر طریق سعی در خاموش کردن نور خدا کرد اما برعکس شد و در نهایت خود نیز با وجود آن شهرهای هفتگانه تودرتو و نصب علائم امنیت و ارتش قوی و شکست ناپذیر، عاقبت در دست گارد شخصی و نگهبان خاص ایرانی خود، کشته شد و به جرگه ستمگران تاریخ پیوست.

و نسل ابتر گویان و دم بریده ندا در آوران مانند عاص بن وایل که دارای یازده فرزند بود و به قریش افتخار می کرد و به خود می بالید و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زخم زبان می زد، را برانداخت و از بین برد دیگر نشانی از او نماند اما از نسل و نژاد تنها دختر جوان مظلوم و خسته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، دنیا را پر نمود با این که در سال های متمادی حکومت امویان و عباسیان و جز آنها، قتل عام و تبعید و در بدر شدند، ولی با خواست خدا، کوی و برزن و جای جای کره زمین را از آنها پر نمود و غنی ساخت.

پس از رحلت جانسوز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسانی در اریکه قدرت قرار گرفتند و برای برانداختن و از بیخ و بن برکندن شیعیان مظلوم تاریخ علی علیه السلام، دست به کار شدند و پیروانشان را تا به امروز قتل عام کردند و هنوز هم با بمب گذاری های ناجوان مردانه، زن و بچه بیگناه را به خاک و خون می کشند که شاید از شیعیان دیار بشری نماند ولی خداوند با حراست خود، روز بروز تعدادشان را بیشتر و از بین رفتنشان، جلوگیری به عمل می آورد و ممانعت می کند.

یزید باکشتن و به شهادت رساندن حسین علیه السلام و قتل عام کمک و یاران او و با دستور أحرقوا الخيام و من فیها خیمه و هرچه در آن است را، به آتش بکشید و بسوزانید، می خواست همه خاندان نبوت را، ریشه کن نماید و بابه اسارت بردن

افراد خاندان او و حتی به مجلس شام کشاندن جوان بیمار و مریض را، می خواست نسل علی و آل او را ریشه کن سازد و از میان بردارد، ولی در همان مجلس شام، قبر خود و امویان را کند و خود را رسوا ساخت و با کلمات شرر بار و آتشین همان بیمار، (أنا بن مکه و منا، أنا بن زمزم و صفا و. و.) کاخ سلطنت و ریاست خود را به آتش کشید و نابود ساخت بطوری که از ترس خشم مردم، به قصر استبدادش پناهنده شد.

امثال این قضایا و داستان ها در تاریخ و نوشته های گذشتگان، فراوان است، فقط چشم بینا و عقل پویا، می خواهد که با رأی العین، ببیند که نور خدا خاموش نشده و تا ابد باقی خواهد ماند و در نهایت با دست پرتوان و سیطره قدرتمند، حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمی لتراب مقدمه الفداء، به کمال خواهد رسید انشاءالله.

لب تشنه جان سپرد کنار دونهر آب***نقش ستمگران همه نقش بر آب کرد

تن زیر بار ذلت و زور خسان نداد***تاحشر بهر حق طلبان فتح باب کرد

گر عترتش خرابه نشین شد به شهر شام***با این عمل بنای ستم را خراب کرد

مرغ دلش زسوز عطش گر کباب شد***قلب جهانیان زغم خود کباب کرد

او برای تحقق این مأموریت، هر چه داشت برای رسیدن به هدف مقدسش در طبق اخلاص گذاشت و تقدیم معبود نمود شاعر(۱) هم جسورانه از طرف معبود گویا خطاب به او می گوید:

(ای حسین):

چون خودی را در رهم کردی رها***تو مرا خون من تورایم خونبها

هر چه بودت داده ای اندر رهم***در رهم من هر چه دارم می دهم

۱- فلسفه قیام و عدم قیام امامان ص ۱۹۳ از وفائی زیر عنوان (راز بین عاشق و معشوق) از کتاب تحریف شناسی در پرتو امام شناسی ص ۵۸.

کشته گانت را دهم من زندگی***دولت را تا ابد پایندگی (۱)

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

خدایا به احترام آن خون های بناحق ریخته و به تقدس آن وجودهای ملکوتی، ما را در دنیا و آخرت مشمول رحمت خود قرار ده، از شفاعت آنها محروم نگردان و این خدمت تبلیغ را از این بنده عاصی به احسن وجه، قبول بفرما آمین یا رب العالمین.

مجلس ۲۲ ضرورت نبوت و امامت

با تشخیص عقل و خرد و با پذیرفتن عدالت ذات باریتعالی، می دانیم که باید خداوند باید میان خود و مخلوقاتش، کسانی را به عنوان سفیر یا قاصد و یا پیغمبر، داشته باشد، تادر روز قیامت، اگر کسی را طبق علم خود به عواقب اشخاص، بخواهد کیفر بد دهد و مجازات سخت نماید، نگوید خدایا چرا مرا باعذاب بد خود معذبم می کنی؟! اگر خداوند بگوید: چون من می دانستم با عاقبت بد از دنیا می رفتی، لذا سزای تو عذاب سخت و آتش جهنم است، می گوید: خدایا برای من حجت و نماینده فرستادی و نظرات ترا تشریح و توضیح داد من عمل نکردم؟! وَ لَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِّن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزَى (طه ۱۳۴) اگر ما آنان را پیش از آن (که قرآن نازل شود) با عذابی هلاک می کردیم، (در قیامت) می گفتند: «پروردگارا! چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم!».

اما اگر قاصد یا سفیری از سوی خدا بیاید دیگر حرفی برای گفتن ندارد و عدالت

هم این را اقتضاء می کند.

بدینجهت باید از طرف خداوند، شخصیت هائی برای راهنمایی و هدایت بندگانش فرستاده شود که تکلیف همه روشن گردد.

پس از بیان این مقدمه، ضرورت بودن پیامبر و امام علیهم السلام از طرف خدای متعال محرز می گردد، لذا خدای توانا با فرستادن یکصد و بیست چهار هزار انبیاء علیهم السلام در طول تاریخ، هم حجت خود را بر بندگان، تمام نموده و هم بندگان را برای نیل به سعادت ابدی، رهنمون گشته است

از میان این پیغمبران نیز پنج نفر از انبیاء، (حضرات نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و حضرت محمد علیهم السلام) صاحبان شریعت مستقل بودند که در فاصله هر دو شریعت پیامبران و اوصیائشان، برای تبلیغ، باید از شریعت قبل از خود تبعیت نمایند و دستورات آن را به مردم برسانند، بعد از حضرت نوح تا حضرت ابراهیم و از او تا حضرت موسی و از او تا حضرت عیسی و بعد از او هم تا زمان رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین باید به شریعت پیش از خود تبعیت نمایند و به مردم برسانند، اما چون پیغمبر اسلام، خاتم انبیاء و آخرین پیغمبر صاحب شریعت پنجم است و بعد از او پیغمبر صاحب شریعت، نخواهد بود، تا برچیده شدن این مجموعه فعلی جهان آفرینش، دین اسلام، دین واقعی مردم و آخرین شریعت آسمانی است، پس هیچ دینی جز دین اسلام، در پیشگاه خداوند، قبول و پذیرفته نخواهد بود.

در این مورد به چند آیات مبارکات، دقت کنید و به توضیحات مربوط به آنها گوش فرا دهید.

۱- وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ بقره: ۱۹۳ و با آنها پیکار کنید! تا فتنه (و بت پرستی، و سلب آزادی از مردم)، باقی نماند؛ و دین، مخصوص خدا گردد. پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند، (مزاحم آنها نشوید! زیرا) تعدی جز بر ستمکاران روا نیست.

۲- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوبَ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ بقره: ۲۰۸ ای کسانی که ایمان آورده اید همگی در صلح و آشتی در آید! و از گامهای شیطان، پیروی نکنید؛ که او دشمن آشکار شماست

۳- إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ آل عمران: ۱۹ دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است. و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود؛ و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می رسد؛ زیرا) خداوند، سریع الحساب است.

۴- وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ آل عمران: ۸۵ و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است

۵- الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا الْمَائِدَة: ۳ امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم

بنا بر این در زمان ما و تا انقراض عالم، اسلام، تنها دین خدا و آخرین ادیان است، پس آنهایی که دم از کلیمیت و مسیحیت و جز آن، سخن به میان می آورند یا عنود و لجوجند و یا بی خبر از مسائل شریعت و یا در بلا تکلیفی به سر می برند.

پس باید از این گونه آقایان سؤال نمود اگر بنا باشد در اختیار دین آزاد باشیم و هر چه راجع به انتخاب دین، تصمیم بگیریم، همان مورد رضایت خداست، سخت در اشتباهند زیرا خداست که دین مورد رضایت خود را تعیین می کند و بندگانش را به عمل کردن به آن، امر و از عناد و لجاجت در برابر آن منع می کند.

اشتباه نشود در دین اکراه و الزام و اجباری نیست و هر کس در اختیار آن، مسیحیت و کلیمیت یا زرتشتی و مانویت و. و. را انتخاب نماید، آزادند و نباید به

زور دینی را تحمیل کرد، ولی باید به پیامد و تبعات انتخاب خود هم آماده باشند.

پس باید بدانیم که مورد قبول و پذیرش و رضایت خدا در عمل کردن، به کدام دین است و باید در هر برهه از زمان با کدام دین، سر و کار داشته باشند و رضای خدا را جلب نمایند.

بلی طبق آیات قرائت شده، آخرین دین، اسلام و آخرین فرستاده خدا، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم است و مورد رضایت او.

و اما در مورد لزوم امامت مانند نبوت،

بحث های داغ و اخبار و روایات فراوان داریم که با مراجعه به کتاب های مربوطه مانند (کتاب الحججہ اصول کافی و بحار الانوار و غیره) اهمیت و ضرورت آن، روشن می شود. ما فقط به چند روایت بسنده می کنیم که برای عاقل یک اشارت کافیست.

۱- سلیمان بن اعمش بن مهران از امام صادق علیه السلام از پدرش از جدش علی بن حسین علیهم السلام فرمود: نحن أئمة المسلمين و حجج الله على العالمين و سادات المؤمنين و قائد الغر المحجلين و موالی المسلمین و نحن أمان لأهل الارض كما أن التَّجُوم، أمان لأهل السَّيِّماء و بنا يمسك السَّيِّماء أن تقع على الارض الَّاباذنه و بنا ينزل الغيث و تنشر الرَّحمة و تخرج برکات الارض و لولا ما على الارض منَّا لساخت بأهلها، ثم قال و لم

تخل منذ خلق الله آدم عليه السلام من حججه الله فيها، اما ظاهر مشهور أو غائب مستور و لا تخلوا الارض الى أن تقوم الساعة من حججه و لولا ذلك لم يعبد الله قال سلیمان: فقلت:

لجعفر الصَّيِّادق رضی الله عنه كيف ينتفع النَّاس بالحججه الغائب المستور؟ قال كما ينتفعون بالشمس اذا سترها سحابٌ (۱) ما امامان مسلمان ها و حجت های خدا بر عالمیانیم و آقایان مؤمنان و بزرگان سفید پیشانیان (رو سفیدان نشاندارامت اسلام)

۱- منتخب الاثر: ۳۳۰ از ینابیع الموده: و غایه المرام از حموی و بحار و امالی.

و مولاهاى مسلمانانيم، ما امان بر مردم روى زمينيم آنگونه كه ستارگان امان اهل آسمانند، و با (وجود) ما از فرو ريختن آسمان بر زمين، جلوگيرى مى شود مگر با اذن خدا، و باما باران مى بارد و رحمت خدا پخش مى گردد و برکت هاى زمين بيرون مى آيد و اگر نبود در روى زمين كسى از ما، فرومى ريخت به اهلش، سپس فرمود: و از حجت خالى نمانده از زمانى كه آدم عليه السلام را آفريده، در ظاهر شناخته شده و يا غائب است پشت پرده، و زمين از حجت خالى نمى ماند تا روز برپائى قيامت و اگر چنين نبود، خداوند عبادت نمى شد، سليمان گفت: به جعفر صادق، خدا از او راضى باشد گفتم: مردم چگونه از حجتى كه غايب و پشت پرده است بهره مى برند (و استفاده مى كنند)؟ فرمود: آن گونه كه از خورشيد بهره مى برند زمانى كه ابرى بر آن پرده پوشى نمايد.

۲- ابى حمزه گويد: به ابى عبد الله عليه السلام عرض كردم: «تبقى الأرض بغير إمام؟ آیا زمين بدون امام مى ماند؟!» فرمود: «لو بقيت الأرض بغير إمام ساعة لساخت؛ (۱) اگر زمين يك ساعت بدون امام بماند، فرو مى رود (ويران مى گردد).»

۳- امير مؤمنان عليه السلام فرمود: اللهم لا تخلو الأرض من حجة لك على خلقك ظاهر أو خافي مغمور لئلا تبطل حججك وبيئاتك؛ (۲) خدايا! زمين بدون حجت تو بر خلقت خالى نمى ماند، چه در آشكار و چه در پنهان.

۴- ابى جعفر (امام باقر عليه السلام) فرمود: «اگر امام يك ساعت از زمين برداشته شود، زمين اهلش را فرو مى برد و اهل خود را هم چون درياى خروشان به جوش

۱- سيمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالى فرجه از بحار الأنوار: ۲۳ / ۲۱ ب ۱ ح ۲۰ به نقل از علل الشرايع: ص ۷۶ و كمال الدين: ص ۱۱۶.

۲- همان مدرک: ۲۳ / ۲۰ ب ۱ ح ۱۷ از علل الشرايع: ص ۷۶؛ و ح ۱۶ از تفسير قمى: ص ۳۳۶ با تعبير (لا يخلو الأرض من قائم بحجة الله، اما ظاهر مشهور، و اما خائف مغمور، لئلا تبطل حجج الله و بيئاته).

و خروش می آورد. (۱)

امام سجّاد علیه السلام فرمود: «لو بقيت الأرض بغير إمام لساخت الأرض بأهلها، إنّ الله تبارك وتعالى جعلنا حجّة في أرضه وأماناً في الأرض لأهل الأرض؛ (۲) اگر زمین بدون امام بماند، اهلش را فرو می برد. خدای تبارک و تعالی ما را در زمین بر اهل زمین حجّت و امان قرار داده است.»

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إني وأحد عشر من ولدي وأنت يا علي! زرّ الأرض، بنا أوتد الله أن تسيخ بأهلها، فإذا ذهب الإثنا عشر، ساخت الأرض بأهلها ولم يُنظروا!؛ (۳) من و یازده نفر از اولاد من و تو ای علی! لنگر (و کوه های شامخ تنظیم کننده) زمینیم، و خداوند به وسیله ما زمین را میخکوب نموده است تا (تعادلش را حفظ و) اهلش را فرو نبرد، پس وقتی دوازدهمی رفت، زمین اهلش را می بلعد و مهلت داده نمی شوند.»

۶- رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «يا جابر! مثل الإمام مثل الكعبة تؤتى ولا يأتي؛ (۴) ای جابر! مثل قائم، مثل کعبه است، به سوی او می آیند و او به سوی آن ها نمی رود.»

۷- امام صادق علیه السلام می فرماید: «الحجّة قبل الخلق، ومع الخلق، وبعد الخلق؛ (۵) حجّت، پیش از مردم و با مردم و بعد از مردم است.»

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از غیبت نعمانی: ص ۱۵۵ باب ۸.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از الزام الناصب: ص ۴ و ۲۴۵؛ غیبت نعمانی: ص ۶۹؛ ینابیع الموده:

۳/ ۱۴۸؛ عیون أخبار الرّضاء: ۱/ ۲۱۲؛ غیبت طوسی: ص ۱۳۲؛ اصول کافی: ۱/ ۷۹ با تغییر؛ یوم الخلاص: ص ۳۷.

۳- اصول کافی: ۱ ص ۴۳۵؛ منتخب الأثر: ص ۳۳؛ ینابیع الموده: ۳ ص ۱۴۸ بعضی از آن؛ غیبت طوسی: ۹۲؛ بحار الأنوار: ۲۳

باب الإضطرار الی الحجّة روایات در این مورد فراوان است.

۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از کفایه الأثر: ص ۲۴۶، المحجّه: ص ۳۴۴.

۵- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از «غیبهالتعمانی ص ۲۹۵».

۸- «لولا الحُجَّة لساخت الأرض بأهلها؛ (۱) اگر حُجَّت (الهی در زمین) نباشد، زمین فرو می رود (و از هم می پاشد).»

۹- «بنا عبد الله و بنا عرف الله و بنا و حد الله؛ (۲) خدا (به وسیله) ما پرستیده شد و شناخته شد و به یگانگی پذیرفته شد.»

۱۰- «لولا نحن ما عبد الله؛ (۳) اگر ما نبودیم، خداوند پرستیده نمی شد.»

۱۱- امام حسین علیه السلام در پاسخ کسی که پرسید: معرفت خدا چیست؟! فرمود:

«معرفه أهل كلِّ زمان إمامهم الذي يجب عليهم طاعته؛ (۴) شناخت خداوند، شناخت امام در هر زمانی است که فرمانبرداری از او واجب می باشد»

در توضیح روایات بالا و امثال آن ها می توان گفت که خداوند ائمه: را راهنمای مستقیم و وسیله تبلیغ و شناساندن خود و سبب تعادل زمین قرار داده است (۵) و گر نه خداوند از شناساندن خود ناتوان و عاجز نمی باشد. به روایت ذیل توجه فرمایید.

۱۲- «إنَّ الله تبارك وتعالى لو شاء تعرّف العباد نفسه ولكن جعلنا أبوابه و صراطه و سبيله والوجه الذي يؤتى؛ (۶) اگر خدا می خواست خود را به مردم

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از علل الشرایع: ص ۷۶؛ بحار الأنوار: ۲۳ / ۲۱ ح ۲۰.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از اصول کافی القائم الحجّة: ۱ کتاب التوحید، باب النوادر، حدیث ۱۰.

۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از اصول کافی: ۱ کتاب التوحید، باب النوادر، حدیث ۱۰؛ و ینابیع المودّه: ۳ / ۱۴۳ ب ۸۹ ط نجف منشورات مکتبه العرفان با عبارت «ولولا ذالك لم يُعبد الله» از فرائد السمطين.

۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۲۳ / ۸۳.

۵- مشروح این القاب و اسماء در زیارت جامعه کبیره و مانند آن، آمده است.

۶- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از کافی: ۱ باب معرفها لامام والرّد اليه حدیث ۹.

بشناساند، می توانست، ولی ما را باب ها و صراطها و سبیل ها و وجهی که باید به سوی او آمده شود، قرار داد.»

۱۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أهل بيتي أمان لأهل الأرض، كما أنّ النجوم أمان لأهل السماء؛ (۱) اهل بيت من امان زمینند؛ مانند ستارگان که امان بر اهل آسمان ها هستند (۲).»

این گونه روایت ها اهمیت وجود حجت و امام، را برای ما روشن می سازد، یعنی قوام و پایداری زمین را با وجود حجت قرار داده است و اگر زمین یک لحظه بدون امام باشد، فرو می رود و از هم می پاشد.

شیطان در این باره چه می گوید!

از امام صادق علیه السلام روایت آمده است اذا وُلِدَ وَلِيٌّ لِلَّهِ خَرَجَ ابْلِيسُ فصرخ صرخه يفرع لها شياطينه قال فقالت له ياسيدنا مالك صرخت هذه الصيرخه قال فقال ولد ولي الله قال فقالوا وما عليك من ذلك؟ قال انه ان عاش حتى يبلغ مبلغ الرجال هدى الله به قوماً كثيراً قال فقالوا له اولاً تأذن لنا فنقتله قال لا فيقولون له ليم و أنت تكرهه قال لأن بقائنا بأولياء الله فاذا لم يكن لله في الارض ولي قامت القيامة فصرنا الى النار فما لنا نتعجل الى النار. (۳) زمانی که ولی خدا متولد شد، ابلیس بیرون رفته ناله (و فریادی)

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه ازمنتخب الأثر: ص ۶۵؛ ذخائرالعقبی: ص ۱۷؛ الصواعق المحرقة: ص ۲۳۴؛ ینابیع الموده: ۱۷/۲ و ۱۴۸؛ الإمام المهدی ۶ ۳۰-۲۹ و ۱۰۸ همگی با الفاظ متفاوت و به یک معنا؛ يوم الخلاص: ص ۳۰۹ از آن ها؛ و ینابیع الموده: ۱۴۳/۳ ب ۸۹ ط نجف منشورات مکتبه العرفان از فرائد السمطين از امام سجاد علیه السلام.

۲- برای اطلاعات بیشتر و جامع تر، در مورد این فصل و فصول آینده، به کتاب اصول کافی ج ۱، کتاب الحججه و جلد ۲۴-۲۳ بحار الأنوار چاپ جدید و سایر کتب شیعه، مراجعه نمایید.

۳- سفینه البحار: ج ۲ ص ۶۹۰ باب الواو بعده اللام.

می کند که شیطان هایش فرع کنان به فریادش می رسند (و دورش را می گیرند) و می پرسند ای آقای ما چه شده که این گونه ضجه کشیدی؟! گوید: ولی خدا متولد شد، گویند: ولادت او به تو چه؟ (ربطی دارد) گوید: اگر او زنده بماند و به حد مردانگی برسد، خداوند گروه زیادی را بوسیله او هدایت می کند!.

گویند چرا به ما اجازه نمی دهی او را به قتل برسانیم؟ گوید: نه (اجازه نمی دهم) می گویند چرا تو که از او گریزانی؟ گوید: بقای ما (شیاطین) به وجود اولیای خدا بستگی دارد، پس وقتی که برای خدا در روی زمین ولی نباشد، قیامت قیام می کند و ما (هم همگی می میریم و) به آتش می رویم و ما چرا برای رفتن به آتش عجله کرده (و شتاب کنیم)!!!.

با این اظهار و نظریه شیطان، به اهمیت وجود امام و حجت الهی در روی زمین، پی می بریم پس ما باید چقدر به بودن آن اعتقاد داشته و مهم بشماریم.

و می دانیم که حجت و امام از نخبگان و برجستگان، بندگان خدا و از شخصیت های ممتاز خدا شناسان و خدا محوران، انتخاب می شوند که مورد توجه خود خداوند، می باشند.

اگر کسی فقط با دقت به کیفیت ولادت و به دنیا آمدن امام اول و امام آخر و زیر نظر گرفتن خود ذات باری تعالی، مادران آن دو را، توجه داشته باشد، مطلب به دست می آید که این شخصیت ها در درگاه و پیشگاه او، دارای چه امتیازاتی هستند، و خداوند آنها را به چه مقام هائی بالا برده است. لطفاً به مطالب بعدی دقت نمائید.

«علی علیه السلام در کعبه»

در تاریخ جهان، از انبیاء گرفته تا فرد عادی، بغیر از علی علیه السلام نمی توان کسی را پیدا کرد، که در سید ایام (جمعه) در ماه حرام (رجب) در بیت الحرام، ابوالائمہ الکرام و اشرف أمکنه و مقدس ترین محل روی زمین، یعنی داخل کعبه معظّمه، از مادر متولد شده و قدم به دایره وجود، گذارد.

جائی که از ناسوتیان گرفته تالاهوتیان و از ملکوتیان تا جبروتیان، کسی جز این مولود مبارک، در آنجا چشم به دنیا نگشوده بود، هیچ مادری را سراغ نداریم این مدال افتخار را بر سینه زند، جز «فاطمه بنت أسد» مادر این نوزاد ملکوتی.

مکانی که هیچ ناپاکی از زن و مرد، حق ورود که، نه، بلکه حق دست زدن به دیوار بیرونی آنجا راهم ندارد.

دیوار بیرونی جای خود دارد، بلکه نشستن در اطراف آن حرام و استفاده از فضای پیرامون آن غیر مجاز است؛ چون محل تولد او در قلب مسجد الحرام، که نه تنها ورود به فضای داخل آن بلکه تکیه به سمت خارج آن نیز نامشروع شناخته شده است.

پس این مولود کیست و چیست که این همه غیر مجازها بر او جایز و حرامها به مادرش حلال و در محوریت کل روی زمین (مسجدالحرام) و در اندرون مرکزیت آن «یعنی کعبه» قدم به دایره وجود نهاد؛

ولادت مولود کعبه در کعبه، در شناساندن شخصیت او بر جهانیان، پرده خیلی از اسرار را برداشته و نقاب از روی سرّ مگوهای زیادی را کنار زده و آشکار ساخته است؛ خداوند تنها او را به این مقام اختصاص داد، که در حرم خود و داخل کعبه خود، از میهمان تازه وارد و مادرش، سه روز تمام، با انواع نعمتهای بهشتی اش پذیرائی کرده و روز چهارم با تشریفات خاص، مرخص نماید. (۱)

مادری را درد زایمان به ستوه آورده و به کعبه پناه برده و در برابر کعبه ایستاده و نظربه آسمان افکنده و از خدای کعبه در به وجود آوردن بچه اش این گونه استمداد کرده و یاری می طلبد!

پروردگارا من ایمان آورده ام به تو و به هر پیغمبر و رسولی که فرستاده ای و به هر

۱- از مباحثه تاعاشورا بخش ۳ زیر عنوان مولود کعبه خلاصه از بحارالأنوار: ۱۸/۳۵، و کتاب های فراوان مربوطه.

کتابی که نازل گردانیده ای و تصدیق کرده ام به گفته های جدّم ابراهیم خلیل که خانه «کعبه» بنا کرده اوست؛ از تو سؤال می کنم بحق این خانه و بحق آن کسی که این خانه را بنا کرده است و بحق این فرزندی که در شکم من است و با من سخن می گوید و با سخن گفتن خود مونس من گردیده است و یقین دارم که او یکی از آیات جلال و عظمت تست، ولادت او را بر من آسان بگردان! (۱)

خدای کعبه بی درنگ همان رکن پناه گرفته اش را شکافت و مادر رنجور را در جلوی چشمان قریشیان و حاضرین در مسجد الحرام، در اندرون کعبه اش، جا داد و از نظرها پنهان نمود؛ خبر این واقعه بی سابقه، در مدت کوتاهی در کوی و برزن مکه و پیرامون آن، پیچید به طوری که زن و مرد و خورد و کلان، فضای مسجدالحرام را پر کرده و سه شبانه روز انتظار می کشند تا برایشان مکشوف شود، که حال و کار این مهمان خدا به کجا منتهی خواهد شد.

در کوچه به کوچه و خانه به خانه مکه صحبت از این جریان شگفت انگیز و بی سابقه است؛ و کلید داران و بزرگان قبایل هرچه تلاش می کنند در کعبه را باز کنند تا از اسرار درونی آن سر در آورند ولی به نتیجه نمی رسند.

همه مات و همه مبهوت، همه حیران و سرگردان، که میزبان، چگونه از مهمانش پذیرائی می کند، کدام قابله به مادر او کمک می نماید و کدام پرستار افتخار پرستاری او را دارد با چه آبی او را شستشو می دهند و با کدام پارچه او را خشک می کنند، اساساً مگر او مانند بچه های دیگر به دنیا آمد؟! آیا مادرش او را مانند همه مادران، به دنیا آورد؟! یا پاک و مطهر و از مسیر ران راست مادر. (۲) و ختنه شده (۳)

۱- از مباهله تا عاشورا بخش ۳ زیر عنوان مولود کعبه خلاصه از معانی الأخبار: ص ۶۲؛ علل الشرائع: ص ۵۶؛ أمالی صدوق: ۸۰؛ بحار الأنوار: ۸/۳۵ بنقل از غیبه نعمانی و روضه الواعظین مصادر فوق.

۲- چون در روایات آمده است که ائمه علیهم السلام از ران مادرانشان پاک و پاکیزه متولد می شوند (عن حکیمه بنت الامام الهادی علیه السلام، فی روایه طویله: فتأملتها فلم أر فیها أثر الحمل فقلت لسیدی اَبی محمّد علیه السلام ما أری بها حملاً فتبسم علیه السلام ثم قال إنا معاشر الأوصیاء لسنا نحمل فی البطون و إنما نحمل فی الجنوب و لا نخرج من الأرحام و إنما نخرج من الفخذ الأيمن من أمهاتنا لأننا نور الله العذی لا تناله الدانسات الخ بحار الأنوار: ۵۱/۲۶؛ منتهی الامال: ۲/۲۸۴ چاپ کتاب فروشی علمیه سال ۱۳۳۱ شمسی. روایاتی که از ائمه علیهم السلام در باره اعجاز و سایر مطالبی که وارد شده و پذیرفتنش برای ما مشکل می باشد، نباید آن را رد کنیم، چون ممکن است عقل، ما قاصر از فهم آن باشد یا مصالحی در آن نهفته است که برای ما پذیرفتنش سنگین آید، بقیه این مطلب را در پاورقی بعدی بخوانید.

۳- عن محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه قال: ولد السید مختوناً و سمعت حکیمه تقول: لم یر بأمه دم فی نفاسها و هذا سبیل أمهات الأئمه علیهم السلام بحار الأنوار: ۵۱/۱۶ ح ۲۰ بنقل از اکمال الدین.

آیا در آن سه روز و سه شب، مادر با چیزی تغذیه و تخلیه نشد و نخوابید، و به نوزادش شیر نداد و این مهمان تازه وارد در این مدت از معده خود چیزی فرو نفرستاد؟!.

آیا میزبان و مهماندار او، می خواست با کدام مدالهای ویژه او را مفتخر کند و به عالمیان معرفی نماید تا در آینده از وجود و امتیازات اختصاصی او بهره مند شوند!؛

ثم خرجت بعد الزَّابِعِ و بیدها أمير المؤمنين عليه السلام ثم قالت: إِنِّي فَضَّلْتُ عَلِيَّ مِنْ تَقَدَّمَنِي مِنَ النِّسَاءِ لِأَنَّ آسِيَةَ بِنْتَ مِرْحَمٍ عُبِدَتِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سِرًّا فِي مَوْضِعٍ لَا يَحِبُّ اللَّهُ أَنْ يَعْبُدَ فِيهِ إِلَّا اضْطِرَّارًا، وَ إِنَّ مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ هَزَّتِ التَّخْلَةَ الْيَابِسَةَ بِيَدِهَا حَتَّى أَكَلَتْ مِنْهَا رَطْبًا جَتِيًّا، وَ إِنِّي دَخَلْتُ بَيْتَ اللَّهِ الْحَرَامِ فَأَكَلْتُ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ وَ أَوْرَاقِهَا (وَ أَرْزَاقِهَا) فَلَمَّا أُرِدْتُ أَنْ أَخْرَجَ هَتْفَ بِي هَاتِفٍ: يَا فَاطِمَةُ سَمِّيهِ عَلِيًّا فَهُوَ عَلِيٌّ، وَاللَّهُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يَقُولُ إِنِّي شَقَقْتُ اسْمَهُ مِنْ اسْمِي، وَ أَدَبْتَهُ بِأَدْبِي، وَ وَوَقَفْتَهُ عَلِيَّ غَامِضٍ عِلْمِي، وَ هُوَ الَّذِي يَكْسِرُ الْأَصْنَامَ فِي بَيْتِي، وَ هُوَ الَّذِي يُؤَدِّنُ فَوْقَ ظَهْرِ بَيْتِي، وَ يَقْدَسُنِي وَ يَمَجِّدُنِي، فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُ وَ أَطَاعَهُ، وَ وَوَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَهُ وَ عَصَاهُ (۱) سپس روز چهارم

۱- از مباحثه تا عاشورا بخش ۳ زیر عنوان مولود کعبه از علل الشرائع: ص ۵۶؛ أمالی صدوق: ۸۰؛ بحار الأنوار: ۸ / ۳۵ بنقل از غیبه نعمانی و روضه الواعظین ص ۶۷ و مصادر فوق. علامه مجلسی گوید: این روایت را علامه (حلی) رحمه الله در کتاب کشف الیقین ص ۶ و کشف الحق از کتاب بشائر المصطفی ص ۹ از یزید بن قعب نقل کرده است.

(میزبان او را مرخص کرد و از کعبه) بیرون آمد و امیرمؤمنان علیه السلام در دستش بود و گفت: ای مردم خداوند مرا بر زنان پیش از من برگزید، چون آسیه دختر مزاحم، خدا را در پنهانی در جایی می پرستید که خدا دوست نداشت در آنجا پرستیده شود، مگر اینکه ضرورت ایجاب نماید، و مریم دختر عمران با دستهای خود درخت خشک خرما را تکان داد: برایش خرمای تازه ریخته شد و از آن خورد (و قوت گرفت)

و من به بیت الله الحرام داخل شدم، از میوه ها و رزقها و ورقهای بهشتی خوردم هنگامی که خواستم از آنجا بیرون آیم هاتفی مرا صدا زد و گفت: ای فاطمه او را علی نامگذاری کن پس او علی است و خدا، علی اعلی و گفت: نام او را از نام خودم پاره کردم و خودم او را با آداب خودم تأدیب نمودم (ادب یاد دادم) و او را به مشکلات علم خودم واقف کردم (اسرار دانش خود را بر او گشودم)، اوست که بتها را در خانه من، می شکند، اوست که در بالای خانه ام اذان خواهد گفت، و او مرا تقدیس و تمجید خواهد کرد، پس پاکی باد (و خوشا به حال) کسی که او را دوست دارد، و وای به حال کسی که او را دشمن دارد و به حرفش گوش ندهد.

مادر از مهمانی خدا مرخص شد و بچه نازینش را بغل کرده بیرون آمد زنان مکه پیرامونش را گرفته و مردانشان از دور نظاره گر این واقعه حیرت انگیزند

از مادر جریان اندرون کعبه را می پرسند در آنجا برایت چه گذشت بچه ات را چگونه به دنیا آوردی و قابله و مامایت که بود و او را با کدام آب شستی و با چه پارچه ای خشکش کردی و دهها سؤال دیگر.

مادر پاسخ می دهد: من وقتی که از سمت شکسته دیوار وارد کعبه شدم و دیوار به حال عادی برگشت، مرا کمی هراس برداشت، و در این فکر بودم چگونه بچه به دنیا خواهد آمد و سر گذشتم چه خواهد شد؛

ناگهان دیدم از چهار گوشه کعبه چهار خانم با جلالت، ظاهر و به من نزدیک شدند؛

شما کیستید؟! من مادرت حوایم و او سارا و این مریم و آن یکی آسیه بنت مزاحم زن فرعون (در بعض روایت کلثم خواهر موسی) است؛

برای چه آمده اید؟ برای کمک به تو (و کارهای زنانه که احتیاج خواهی داشت) همگی آماده شده اند تا از میهمان خدا پذیرائی نمایند؛

ناگهان ولی خدا مانند آفتاب درخشان، پاک و مطهر در زمین کعبه قرار گرفت و سر به سجده نهاد و با انگشت به آسمان اشاره کرد و گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، بِمُحَمَّدٍ يَخْتُمُ اللَّهُ النَّبِيَّوَهُ وَبِي يَتِمُّ الْوَصِيَّةُ، وَأَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. پس از گفتن شهادتین، ناگهان از یک ناحیه بیت، حوریانی ظاهر شدند و آب بهشتی آورده و در پشت شست و شو داده و با حوله های بهشتی خشکش نمودند و سه روز از میوه های بهشتی تغذیه ام کردند. (۱)

پدر با کمال افتخار نوزادش را از مادر تحویل گرفت وقتی که با او روبرو شد؛

قال علي عليه السلام السّلام عليك يا أبا و رحمه الله و برکاته، ثمّ تنحج و قال قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الْآيَات (۲) سلام بر توباد ای پدر و رحمت و برکات خدا، سپس سرفه مصنوعی کرد و گفت: بنام خداوند بخشنده و مهربان و شروع کرد به خواند سوره مؤمنون تا آیاتی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن وقت سی سال داشت به مادر نوزاد فرمود: اجعلی مهده بقرب فراشی، و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یلی أكثر تربیته، و کان یطهر علیاً فی وقت غسله و یوجره اللبن عن شربه، و یحرک مهده عند نومه، و یناغیه فی یقضته، و یحمله علی

۱- از مباهله تا عاشورا بخش ۳ زیر عنوان مولود کعبه ص ۲۹۱ بعد.

۲- از مباهله تا عاشورا بخش ۳ زیر عنوان مولود کعبه از بحار الأنوار: ۱۸ / ۳۵ از شعبه از قتاده از انس از عباس بن عبد المطلب و همچنین از حسن بن محبوب از امام صادق علیه السلام

صدره و يقول: هذا أخي و وليي و ناصري و صفيي و ذخري و كهفي و ظهري و ظهيري و وصيي و زوج كريمي و أميني علي وصييتي، و خليفتي و كان يحمله دائماً و يطوف به جبال مكة و شعابها و أوديتها(۱) گهواره او را نزدیک رختخواب من قرار ده و رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر تربیت او را خود انجام میداد، موقع نظافت، تطهیرش می کرد و شیرش را می داد و موقع خواب، گهواره اش را حرکت می داد، در بیداری برایش آرام آرام، می خواند، بر سینه اش حمل می کرد و می فرمود: این برادر، ولی، یاور، و خالص، و ذخیره، و پشت و پشتوانه ام، وصی، و شوهر کریمه ام، و امین وصیتم، و خلیفه من است؛ او را همیشه حمل می کرد و در کوهها و دره ها و نهراهای مکه، می چرخانید.

أبوعلی همام گوید: وقتی که علی علیه السلام متولد شد، ابوطالب در حالی که علی علیه السلام در سینه اش بود، دست فاطمه بنت اسد را گرفت، و با خود به ابطح برد و (رو به آسمان نمود) و ندا کرد:

يارب ياذاالعسق الدجى *** والقمر المبتلج المضى

بين لنا من حكمك المقضى *** ماذاترى فى اسم ذالصبي

پروردگارا ای صاحب آفتاب درخشان و ماه تابان، برای ما بیان فرما از حکم گذشته در قضای تو، نام این بچه را چگونه می بینی؟!.

ناگهان چیزی شبیه ابر آمد و بر سینه ابوطالب چسبید، ابوطالب آن شیئی را به سینه چسبانید، فلما أصبح إذا هو بلوح أخضر فیه مکتوب: چون صبح فرا رسید دیدند یک لوح اخضری است که در آن نوشته شده است؛

خصصتما بالولد الزكى *** والطاهر المنت جب

۱- از مباهله تا عاشورا بخش ۳ زیر عنوان مولود کعبه از علل الشرائع: ص ۵۶؛ أمالی صدوق: ۸۰؛ بحار الأنوار: ۹ / ۳۵ بنقل از غیبه نعمانی و روضه الواعظین ص ۶۷ و مصادر فوق. علامه مجلسی گوید: این روایت را علامه (حلی) رحمه الله در کتاب کشف الیقین ص ۶ و کشف الحق از کتاب بشائر المصطفی ص ۹ از یزید بن قعنب نقل کرده است.

المرضى فإسمه من شامخ عليّ ***عليّ أشتق من العليّ

(ای ابی طالب و فاطمه بنت اسد) اختصاص یافتید به فرزند پاک و مطهر با نجابت و رضایت بخش، پس نام او در شامخ اعلیٰ علیست، علی که از نام علیّ الاعلیٰ منشق گشته است.

آری او علی است نامی که میهماندارش خود نامگذاری کرد و از نام علیّ الاعلیٰ خود منشق نمود.

عزیزان خدای متعال اینها را خود انتخاب کرده و برگزیده و علوم اولین و آخرین را به آنها یاد داده و از طرف خود حجت بر مخلوقاتش قرار داده است، در آخر روایتی که در جریان آمدن تعدادی از اصحاب به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اظهار ناراحتی از دست عده ای به جمله ای بر می خوریم که خیلی پر معنا و اسرار آمیز است ثم عاد الی طفولیتہ سپس به حالت بچگی اش برگشت، دقت کنید که یک دنیا معنا و اسرار در آن جمله نهفته است، یعنی قرائت صحف انبیاء و کتاب های نازل شده را، با مقام ملکوتی و آسمانی اش، تلاوت کرد و سپس به حالت ناسوتی و طفولیت بشری برگشت.

عزیزان با در نظر گرفتن شخصیت این بزرگوار و مطالبی که بعرض رسید، کمی به سرگذشت مظلومانه این سید مظلومان و امیرمؤمنان علیه السلام در دوران زندگیش بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دقت نمایید که چگونه عمرش سپری شد و زندگی پر از غم و غصه اش، پایان پذیرفت.

چگونه با مصائب طاقت فرسای بانوی مظلومه و شهیده اش روبرو گردید و ۲۵ سال دوران خلافت خلفای سه گانه را، به آخر رسانید و در نهایت دوران کوتاه پر از گرفتاری های طاقت فرسا و مصائب بی پایان خلافت خود را به آخر رسانید که با یک جمله کوتاه (فزت وربّ الکعبه) (از زندگی پر از درد و غم) نجات یافتم قسم به خدای کعبه. همه گفتنی ها را گفت و چشم از دنیا فرو بست صلوات و سلام خدا به

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۲۳ تلاوت کودک چهار روزه، تمام کتاب های آسمانی را

از طرف خدای متعال، برای انبیاء علیهم السلام و امامان علیهم السلام دو گونه مقام داده شده است مقام تکوینی و ملکوتی که فوق مقامات بشریت هستند، و مقام تشریحی و ناسوتی، با مقام تشریحی و ناسوتی مانند ماها هستند، از مادر متولد شده اند شادند و غمگین و جوانند و پیر، بیمارند و سالم، خوابند و بیدار و. و.

ولی در مقام تکوینی و ملکوتی، در ماورای این جهان و بالاتر از آن سیر می کنند، معجزات و چیزهای ماوراء الطبیعه و غیره با این مقام از آنها صادر می شود به نمونه ای از این مقام توجه فرمائید.

روزی سلمان و اباذر و مقداد و عمار و حذیفه و ابوالهثیم و خزیمه و ابوالطفیل عامر بن وائله به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده و با حالت غمبار گفتند ای رسول خدا صلی الله علیه و آله از قوم (دار و دسته مخالفان) پشت سر برادر و پسر عمویت (علی) حرفهایی می شنویم که ما را نا راحت می کند رسول خدا ضمن روایت مفصلی که برای آنها درباره علی علیه السلام تشریح نمود تا به اینجا رسید که: مادرش (فاطمه بنت اسد) به من گفت دستت را دراز کن، دست راستم را به سویش بردم، دیدم علی روی دست من است، دست راستش را به گوش راست خود گذاشته اذان و اقامه ابراهیمی، می گوید و به یگانگی خدا و به رسالت من، شهادت می دهد سپس به طرف من خم شد و گفت: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثُمَّ قَالَ: لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقْرَأُ؟! قلتَ إقرأ فوالذی نفس محمد بیده لقد ابتداء بالصّحف الّتی أنزلها الله عزّ و جلّ علی آدم

فقام بها شيث، فتلاها إلى آخر حرف فيها سلام برتوباد ای رسول خدا آیا بخوانم؟! گفتم بخوان، قسم به خدائی که جانم در دست اوست، شروع کرد به خواندن صحیفه هائی که خداوند به آدم نازل کرده بود و پسرش شيث آن را پایدار ساخته بود، از اول تا آخر به گونه ای تلاوت کرد، اگر شيث زنده بود اعتراف می کرد او از من بلدتر است و صحف نوح و صحف ابراهیم را تلاوت نمود، سپس توراہ موسی را، قرائت کرد که اگر زنده بود اقرار می کرد بآنکه أحفظ منها بعد زبور داود و انجیل عیسی را خواند اگر حاضر بودند اعتراف می کردند او (علی) حافظتر از آنان است؛

ثم قرأ القرآن العذی أنزل الله علی من أوله الی آخره فوجدته يحفظ كحفظی السیاعه من غیر أن أسمع من آیه ثم خاطبني و خاطبته بما يخاطب الأنبياء، الأوصياء ثم عاد الی طفوليته و هكذا أحد عشر إماماً من نسله، فلم تحزنون سپس قرآنی را که برای من نازل شده است، از اول تا آخر قرائت نمود، دیدم آن طور که الان من حفظم همان طور حفظ بود، بدون این که من آیه ای را پیش از او (از کسی) شنیده باشم (یعنی هنوز به من دستور ابلاغ نیامده بود و کسی هم حتی از یک آیه آن اطلاع نداشت) پس با من طوری سخن گفت و من نیز با او، همان طور که انبیاء با اوصیاء خود حرف می زند با احترام رسالت و نبوت بامن گفتگو کرد «ثم عاد الی طفوليته» سپس به حالت بچه گی اش برگشت و این چنین است یازده امام از نسل او پس (ای سلمان و فلان و فلان) شما چرا از شماتت دشمنان غمگین می شوید (تا آخر روایت) (۱).

ولادت مولود کعبه در کعبه، در شناساندن شخصیت مولا بر جهان، پرده خیلی از اسرار را برداشته و نقاب از روی سر مگوهای زیادی را کنار زده و رو کرده است.

خداوند تنها او را به این مقام اختصاص داد، که در حرم خود و داخل کعبه خود،

۱- از مباحثه تا عاشوراء از همین مؤلف بخش ۳ (مولود کعبه) ص ۲۹۷ بعد از بحار الأنوار: ۱۹/۳۵، بنقل از کتاب روضه الواعظین: ۷۲-۷۴ و کتاب الروضه: ۱۷-۱۸؛ آن دو هم از مجاهد و او هم از دو نفر صحابه، ابی عمرو و ابی سعید خدری.

از میهمان تازه واردش پذیرائی نماید.

از آنجائی که خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله فرمود: «یک ساعت تفکر، بهتر از عبادت هفتاد سال است»^(۱) یک مصداق بارزش همین جاست.

مادری را درد زایمان به ستوه آورده و به کعبه پناه برده و از خدای کعبه در به وجود آوردن بچه اش استمداد کرده و یاری می طلبد؛ خدای کعبه بی درنگ همان رکن پناه گرفته اش را می شکافد و مادر رنجور را در جلوی چشمان قریشیان و حاضرین در مسجد الحرام، در درون کعبه جا داده و از نظرها پنهان می کند؛ خبر این واقعه بی سابقه، در مدت کوتاهی در کوچه به کوچه مکه و پیرامون آن، می پیچد به طوری که زن و مرد و خورد و کلان، فضای مسجدالحرام را پر کرده و سه شبانه روز انتظار می کشند تا برایشان مکشوف شود، که حال این مهمان خدا به کجا منتهی خواهد شد.

در کوی و برزن مکه صحبت از این جریان شگفت انگیز است؛ و کلید داران و بزرگان قبایل هرچه تلاش می کنند در کعبه را باز کنند ولی به نتیجه نمی رسند.

همه مات و همه مبهوت، همه حیران و سرگردان، که میزبان، چگونه از مهمانش پذیرائی کرد، کدام قابله به او کمک نمود و کدام پرستار افتخار پرستاری او را داشت با چه آبی او را شستشو دادند و با کدام پارچه او را خشک کردند، اساساً مگر او مانند بچه های دیگر به دنیا آمد؟! آیا مادرش او را مانند همه مادران، به دنیا آورد؟!

یاپاک و مطهر و از مسیر ران مادر.^(۲) و ختنه شده^(۳)

۱- تفکر ساعه خیر من عبادت سبعین سنه (رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم).

۲- چون در روایات آمده است که ائمه علیهم السلام از ران مادرانشان پاک و پاکیزه به متولد می شوند (عن حکیمه بنت الأمام الهادی علیه السلام فی روایه طویلہ: فتأملتها فلم أر فیها أثر الحمل فقلت لسیدی اَبی محمّد علیه السلام ما أری بها حملاً فتبسّم علیه السلام ثم قال إنّنا معاشر الأوصیاء لسنا نحمل فی البطون و إنّما نحمل فی الجنوب و لا نخرج من الأرحام و إنّما نخرج من الفخذ الأيمن من أمّهاتنا لأنّنا نور الله الّهدی لا تناله الدّانسات الخ بحار الأنوار: ۵۱/۲۶؛ منتهی الامال: ۲/۲۸۴ چاپ کتاب فروشی علمیه سال ۱۳۳۱ شمسی.

۳- عن محمد بن عثمان العمری ۲ قال: ولد السّید مختوناً و سمعت حکیمه تقول: لم یرأته دم فی نفاسها و هذا سبیل أمّهات الأئمه علیهم السلام بحار الأنوار: ۵۱/۱۶ ح ۲۰ بنقل از اکمال الدین.

آیا در آن سه روز و سه شب، مادر با چیزی تغذیه و تخلیه نشد و نخوابید، و به نوزادش شیر نداد و این مهمان تازه وارد در این مدت از معده خود چیزی فرو نفرستاد؟!.

آیا میزبان و مهماندار او، می خواست با کدام مدالهای ویژه او را مفتخر کند و به عالمیان معرفی نماید تا در آینده از وجود و امتیازات اختصاصی او بهره برداری کند! و هزاران آياها و چراهای دیگر؟!.

این دو مطلب را بخوانید

از جریانات شنیدنی زیاد که در دوران تحصیل در محضر مولا علیه السلام داشتم به دو مطلب ذیل توجه فرمایید.

مطلب اول: بعد از انقلاب «عبدالکریم قاسم» که در زمان تحصیلات من در عراق اتفاق افتاد بعد از کودتای او و قتل عام اعضای سلطنت عراق، ارتباط با ایران قطع کامل شد و هر روز عربها به درِ مدرسه ما آمده و عربده می کشیدند که ایرانی ها همه شما را قتل عام خواهیم کرد، چون پادشاه شما و ایرانی ها آمریکائی و نوکر آنها هستید!!.

حالا- دقت کامل لازم است، با این شرایط و با آن تنگدستی، من چگونه زندگی می کردم، حتی کار به جایی رسید که من نزدیک سه روز یک لقمه نان و یا چیزی جز آب، خوردنی دیگر پیدا نکردم، که سدّ جوع کرده و شکم را سیر نمایم؛

یک کتاب کهنه چرم جلد قدیمی به نام «حیوهالقلوب» مرحوم مجلسی را داشتم، برای اینکه خودم را سرگرم کنم، آن را باز کردم مطالعه نمایم، اتفاقاً دیدم یک چهارم، یک مهر نان که مراجع به طلاب می دادند، لای کتاب هست، من بناچار آن را

برداشته و در جلوی خانه آیت الله العظمی سید محسن حکیم قدس سره (۱) نانوائی بود به نام شاطر عبود برده و به او دادم که برایم یک قرص نان بدهد، او با تعجب به من خیره شد چون تا آن روز ندیده بود من از آن گونه مهر نان استفاده نمایم؛

نان را داد من با عجله آمدم از سبزی فروش جلوی مدرسه، یک آنه تقریباً یک ریال ایران سبزی خریدم و شسته و خود را به حجره رساندم، نان را روی میز مطالعه ام گذاشتم و با شتاب تمام یک لقمه برداشتم و سبزی لای آن گذاشته خواستم به دهنم ببرم، دیدم در حجره را زدند، گفتم: تفضّل، (بفرمایید)، ناگهان عرب سیاه چهره و لاغر اندام و لوچ چشم (هنوز هم آن قیافه جلوی چشمم است) در را باز کرد و گفت: یا شیخ انا جوعان و اللّهی أموت من الجوع شیخ من گرسنه ام و به خدا از گرسنگی میمیرم!!

بین من به چه حالی میمانم، آن یک لقمه را هم گذاشتم روی میز و گفتم: واللّٰه ما عندی غیر هذا تفضّل و کُل به خدا پیش من جز این، چیزی نیست بفرمایید بخورید. و عرب هم با کمال آرامش، آن یک قرص نان را با سبزی، چند لقمه کرد و خورد و رفت!!

من بیحال افتادم که خدایا این چه امتحان و گوشمالی است که به من می دهی، چیزی که به نظرم رسید بلند شده به حرم رفته از حلال مشکلات راه حلّی بخواهم؛

به حرم که رسیدم دو حالت داشتم، یکی قهر و دیگری التماس، با کمال پرونی و با سوز دل ملتسانه و با صدای ضعیف و جسورانه که از یک لاعلاج و بیچاره سر می زند عرض کردم «یا امیر مؤمنان آیا مرا با آن مقدمات اعجاز آمیز به اینجا آوردی

۱- من در سال ۱۳۸۱ بعد از آنکه خدا را شکر هر سال حد اقل یک دو مرتبه، سفرهائی به زیارت عتبات عالیات داشتم و دارم، هتل اقامت ما در آن محل و در آنجا ساخته شده بود خواستم از ساختمان ها و مدرسه ای در آن درس می خواندم، نشانی بیابم، پیدا نکردم از خانه و نانوائی و اساساً از محله و مدارس دینی، نشانی وجود ندارد چون صدام دیکتاتور، همه را ویران و مسافر خانه و هتل ساخته اند، ولی خاطرات جوانی من در آنجا زنده شده بود و مانند فیلم سینمایی از جلوی چشمم رژه می رفت و رد می شد!!

که از گرسنگی بمیرانی!!» (۱) این را گفتم، و باسوز و گداز، زدم زیر گریه و دلم را خالی کرده و افتان و خیزان خود را به منزل رساندم؛ به جان آن مولا قسم، بیش از نیم ساعت از برگشتنم نگذشته بود، باز دیدم در را زدند، گفتم «تفضل، بفرماید» من به خیالم گدای دیگریست، یک وقت دیدم یک روحانی باوقار وارد شد و بدون اینکه بنشیند، پولی را روی میز گذاشت و این پیغام را داد، «آقای شیخ نصرالله خلخالی فرمود: این پول را خرج کن و دیگر نرو از امیر مؤمنان علیه السلام گلایه کنی» این را گفتم و از در بیرون رفتم، من بی حال افتادم وقتی که به خود آمدم دیدم عرق شرم از سر و صورت من می ریزد!!؛

پول را شمردم دیدم چهارصد تومان آن زمان است و پول زیادی بود.

حال ای عزیز با دقت کامل در زوایای این جریان تفکر نما؛

۱- آیا این جریان از ابتدا تا انتها برای آزمایش و امتحان من بود؟!.

۲- آیا آن مرد خدا چه رابطه ای با امیر والائیان علیه السلام داشت که با آن سرعت حواله را دریافت داشت و هرچه زودتر به روسیاهی مثل من رسانید که به اصطلاح صدایم در نیاید!!.

۳- این اهل بیت علیهم السلام به گناهکار و بی گناه توجه کامل دارند و نیاز نیازمندان را بر طرف می کنند و هیچ کس را از در خود مأیوس و محروم بر نمی گردانند!!.

۴- اگر کسی دامن اینها را صادقانه بگیرد، بلا-شک دیر یازود به نتیجه می رسد، حال به کیفیت گفتن و خواستن و در چه حالی باشد، بستگی دارد.

۵- انسان در مواقع استثنائی و پیشامدهای ناگوار تحمل نموده و صبر خود را از دست ندهد و ...

مطلب دوم:

۱- البته آمدن من به عتبات داستان عجیب و اعجاز آمیز دارد که مشروح آن را در کتاب خاطرات زندگی ام مشروحاً نوشته ام که هنوز تاتاریخ ۱۲/۱۰/۱۳۹۱ شمسی، زیرچاب نرفته است.

روزی دیدیم یک نفر شخص موقر و محترمی، جوانی حدود بیست ساله را، به ضریح امیر مؤمنان علیه السلام بسته و به اصطلاح دخیل انداخته است و بی سر و صدا، اشک می ریزد، ما از حال او جويا شدیم، گفتند: از تجار بغداد است از قسمت اولاد همین یک پسر را دارد این هم ناگهان مانند یک تکه گوشت افتاده است و قدرت حرکت ندارد (به اصطلاح امروزی ها، سخته مغزی کرده است) و هرچه در توان داشته، برای این بچه خرج نموده است و آن را به لندن و اسرائیل و به تمامی دکترهای بغداد برده و نتیجه نگرفته است!؛

در نهایت به او گفته اند: این بچه خوب شدنی نیست و او را زجر نده، ببر اطاقی و خدمتکاری به او اختصاص بده تا عمرش به سر آید!؛

او هم این کار را کرده است ولی روزی در کنار سفره، پیر زن خدمتکار که خدمت خانه می کرد، ناراحتی اینها را که می بیند می گوید: آقا تو این آقازاده را به هر جا بردی و خرج کردی و نتیجه نگرفتی، اجازه می دهی من هم یک پیشنهادی بکنم!؛

بلی مادر تو هم بگو غرق شونده به هر خس و خاشاک دست می زند گوش می دهم بگو، می گوید: آقا خودت می دانی مریض های لاعلاج دنیا را به مملکت ما می آورند و به عتبات عالیات امامان و بزرگان دین دخیل می بندند، چه مانعی دارد تو هم این بچه را ببری و در کوفه به حضرت مسلم علیه السلام دخیل کنی؛ این مرد مثل اینکه خواب بوده بیدار شد، بلافاصله صندلی پشت ماشینش را آماده کرده و بچه را در آن خوابانده به سوی کوفه حرکت می کند و می گوید: وقتی که به کوفه رسیدم، به خود گفتم: من که تا به اینجا آمده ام ببرم به بزرگ خانواده امیر علیه السلام دخیل دهم و آورده و دخیل کرده است ما معمولاً هر هفته پنجشنبه ها بعد از ظهر به کربلا می رفتیم و بعد از زیارت حرمین شریفین نماز مغرب و عشا را خوانده به نجف بر می گشتیم و به حرم رفته و به منزل می آمدیم، آن هفته هم طبق معمول برگشتیم و من در حرم پس از زیارت به نماز زیارت ایستادم وسط نماز بودم دیدم از طرف قبله ضریح مقدس که آن جوان به آنجا بسته شده بود، جیغ و داد زن و مرد بلند شد و

ضحجه و ناله به حرم پیچید زنها لی لی گفته فریاد تکبیر بلند می کنند، من با تعجب دیدم آن جوان یک تکه گوشت به دور ضریح مقدس طواف می کند و مردم لباس تن او را برای تبرک تکه پاره می کنند، تامن از نماز فارغ شوم، جوان را از حرم بیرون بردند و دور ساختند؛

من بعد از نماز از مشروح جریان جويا شدم و سؤال کردم؟ آنهایی که آنجا بودند گفتند: ما به طور عادی مشغول زیارت بودیم، ناگهان دیدیم این جوان آن گونه که تمام قد دراز کرده بودند با همان وضع از زمین کنده شد و به شبکه سمت قبله حرم که تا ضریح مقدس شش متر فاصله داشت، خورد و به زمین افتاد و بلند شد آن گونه که دیدید!؛

ما با تعجب از توجه حضرت، به منزل یکی از رفقاء در مدسه بروجردی برگشتیم و از این اعجاز صحبت می کردیم، یکی از رفقاء به نام میرزا حسین بهبهانی که شوخ طبع بود گفت: بابا چرا گوشم را می برید، پدر آن جوان چند روز بود بیخ گوش حضرت زار زار می گریست، حضرت لگدی به او زد که گوشم را نبر بلند شو پسرت را ببر، از قدرت لگد امام بود که تمام قد به شبکه ای که شش متر با ضریح مقدس فاصله داشت، خورد و بلند شد و رفت؛

بعد از گفتگو در باره این جریان، یکی از رفقا گفت: دوستان! من می خواهم یک مسئله خدا پسندانه پیشنهاد کنم، آقای شیخ علی بادکوبه ای داماد آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی قدس سره را که می شناسید؟ گفتیم: بلی، گفت: او چهار نفر دختر دم بخت دارد ولی به خاطر فقر و کمی جهازیه کسی آنها را نمی گیرد، ما چهار جوانیم بیااید هر یک از ما با یکی از دخترهای این مرد ازدواج کنیم، همگی آفرین گفته و به گفته او تسلیم شدیم؛

در همان مجلس دختر بزرگ را به آقای میرزا ضیاءالدین ایشگه سوئی نامزد کردیم و دومی را برای من و تقسیم کردیم و فردای آن روز برای خواستگاری دختر بزرگ رفتیم و گرفتیم و عروسی کرده و منزلی اجاره کردیم و آوردیم تمام شد، حال

نوبت من است، از شما چه پنهان، من که آهی در بساط ندارم، عروسی کنم و دختر مردم را به خانه خالی بیاورم؛

چون ماه محرم نزدیک بود قرار گذاشتیم من به ایران سفر کنم و در روستاهای خودم روضه خوانده و چیزی گیر بیاورم و برگردم عروسی نمایم، حالا باچه پول مسافرت کنم و کرایه ماشین و خرج سفر نمایم، مصلحت در این دیدیم بروم پیش آقای حاج شیخ نصرالله خلخالی قرض بگیرم و بعد از برگشتن پرداخت نمایم، با این هدف به تالار پذیرائی ایشان رفتم چون ایشان دارای مناصب متعدد و دائم سرش شلوغ بود، به تالار که وارد شدم دیدم جائی برای نشستن نیست فقط بغل دست خود آقا که احتراماً به فاصله نشسته بودند جا هست، من با کمال پر روئی راست رفتم و طرف چپ ایشان نشستم، بدون اینکه من حرفی بزنم و یا اظهار مطلب نمایم، دیدم دست چپش را از آستین عبایش پنهانی و مخفیانه، بیرون آورد و از آستین عبای من داخل کرد و پولی به دست من داد و یواشکی گفت: این پول تا دهتان برایت بس می کند، بلند شدم و با تعجب بیرون آمدم دیدم آن هم مانند جریان قبل دقیقاً چهارصد تومان آن روز است و دقیقاً تومان آخرش در گلستان روستای خودم تمام شد.

حال ای شنوندگان گرامی باز مانند مطلب اول در اطراف این قضیه هم، باید درست فکر کرد که انسان می تواند خود را به چه مقام و به کجاها برساند.

این دو جریان درایتی است نه روایتی، جریانیست که به خود من پیش آمد و این قضیه را عیناً خودم دیدم که آن مرد خود را به کجاها رسانیده بود و در چه مقام هائی قدم می زد.

این مرد یکی از مریدان و دوست داران خاندان نبوت و رسالت است، خود این برگزیدگان الهی در کجاها سیر می کنند و قدم می زنند.

مگر اینها نیستند که در اخبار غیبیه خود، از زمان و دنیای خیلی دور این جهان خبر داده اند و از آینده و آیندگان، از انسان ها و مکان ها و دانشها و اختراعات و. و. بی

شماری، اطلاع رسانی کرده اند، زیرا خداوند علوم تمام اوضاع گذر زمان را در اختیار این خاندان قرار داده و مانند یک سینی در جلوی چشمشان مجسم است و بس.

مگر همین امیرمؤمنان علیه السلام نبود که در جواب سؤال ابن ملجم لعین که پرسید آقا چرا این همه به من می رسی و زیاده از حد توجه می کنی و از دیگران، بیشتر می پردازی، فرمود: چون تو قاتل منی!!!.

ابن ملجم باناراحتی کامل و با تعجب گفت: آقا من؟! من دستم بشکند اگر کوچک ترین جسارتی به شما بکنم، ولی آخر چه شد!؟

و هزاران غیبگوئی های این حضرت و اولاد طاهرینش که قسمتی از آنها را در کتاب «اسلام فراتر از زمان» آورده ام طالبین بیشتر، به آنجا مراجعه نماید.

و همچنین پیشگوئی هائی که در باره امام حسین علیه السلام فرموده اند، در هنگام ولادت و در گهواره و عبور از زمین کربلا و حتی تعیین محل شهادتش و خواب دیدن امیرمؤمنان علیه السلام که به ابن عباس فرمود: من دیدم حسینم در دریای خون دست و پا می زند و یاری می خواهد اما کسی به او کم نمی کند و فرمود: به خدا قسم اینجاست محل خوابیدن شترانشان و گذاشتن وسایلشان و محل شهادتشان.

ألألعنه علی القوم الظالمین

مجلس ۲۴ انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت

در سخنرانی های قبل در باره ضرورت امامت مانند نبوت و رسالت، مطالبی به عرض رسانده ام که صحبت امشب ما در باره مأموریت نهائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد تعیین ولایت و امامت و وصایت و جانشین بعد از خود است که عدم انجام

این مأموریت مساوی بود، با عدم انجام وظایف تمام تکالیف رسالت در مدت ۲۳ ساله خود.

البته مطلب مهم است و بیان مشروح آن که کتابهای متعدد در باره آن از دانشمندان و علمای اهل تسنن و تشیع با مجلدات زیاد نوشته شده است، از حوصله یکی دو مجلس خارج است، ولی به صورت فشرده که وقت عزیزان بیشتر گرفته نشود و مجلس طول نیابد بدون مقدمه، وارد بحث می شوم.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۶۷) مائده: ۶۷- ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملًا- (به مردم) برسان و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می دارد، و خداوند جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی کند. این آیه لحن خاصی بخود گرفته که آنرا از آیات قبل و بعد، مشخص می سازد، در این آیه روی سخن، فقط به پیامبر است، و تنها وظیفه او را بیان می کند، با خطاب ای پیامبر (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ) شروع شده و با صراحت و تاکید دستور می دهد، که آنچه را از طرف پروردگار بر او نازل شده است به مردم برساند. (بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ).

سپس برای تاکید بیشتر به او اخطار می کند که اگر از این کار خودداری کنی (که هرگز خودداری نمی کرد) رسالت خدا را تبلیغ نکرده ای! (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ).

سپس به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که گویا از واقعه خاصی اضطراب و نگرانی داشته، دلداری و تأمین می دهد و به او می گوید: از مردم در ادای این رسالت وحشتی نداشته باش، زیرا خداوند تو را از خطرات آنها نگاه خواهد داشت (وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).

و در پایان آیه به عنوان یک تهدید و مجازات، به آنهایی که این رسالت مخصوص را انکار کنند و در برابر آن از روی لجاجت کفر بورزند، می گوید: خداوند

کافران لجوج را هدایت نمی کند (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ).

جمله بندی های آیه و لحن خاص و تاکیدهای پی در پی آن و همچنین شروع شدن با خطاب یا أَيُّهَا الرَّسُولُ که تنها در دو مورد از قرآن مجید آمده و تهدید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عدم تبلیغ رسالت در صورت کوتاهی کردن که منحصر در این آیه از قرآن آمده است، نشان می دهد که سخن از حادثه مهمی در میان بوده است که عدم تبلیغ آن مساوی بوده است با عدم تبلیغ رسالت ۲۳ سالش.

بعلاوه این موضوع مخالفان سرسختی داشته که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از مخالفت آنها که ممکن بوده است مشکلاتی برای اسلام و مسلمین داشته باشد، نگران بوده و به همین جهت خداوند به او تأمین می دهد.

اکنون این سؤال پیش می آید که با توجه به تاریخ نزول سوره که مسلماً در اواخر عمر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است، چه مطلب مهمی بوده که خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را با این تاکید مأمور ابلاغ آن می کند.

آیا مسائل مربوط به توحید و شرک و بت شکنی بوده که از سالها قبل برای پیامبر و مسلمانان حل شده بود؟

آیا مربوط به احکام و قوانین اسلامی بوده با اینکه مهمترین آنها تا آن زمان بیان شده بود؟ و آیا مربوط به مبارزه با اهل کتاب و یهود و نصاری بوده با اینکه می دانیم مساله اهل کتاب بعد از ماجرای بنی النضیر و بنی قریظه و بنی قینقاع و خیبر و فدک و نجران، مشکلی برای مسلمانان محسوب نمی شد.

و آیا مربوط به منافقان بوده در حالی که می دانیم پس از فتح مکه و سیطره و نفوذ اسلام در سراسر جزیره عربستان منافقان از صحنه اجتماع طرد شدند، و نیروهای آنها در هم شکسته شد، و هر چه داشتند در باطن بود.

راستی چه مساله مهمی در این آخرین ماههای عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح بوده که آیه مورد نظر این چنین در باره آن تاکید می کند؟! این نیز جای تردید نیست که وحشت و نگرانی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای شخص خود و جان خود نبوده بلکه برای

کارشکنی‌ها و مخالفت‌های احتمالی منافقان بوده که نتیجه آن برای مسلمانان خطرات یا زیان‌هایی به بار می‌آورد.

آیا مساله‌ای جز تعیین جانشین برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سرنوشت آینده اسلام و مسلمین می‌تواند واجد این صفات بوده باشد.

اکنون به روایات مختلفی که در کتابهای متعدد اهل تسنن و شیعه در زمینه آیه مذکور وارد شده باز می‌گردیم تا ببینیم از آنها در زمینه اثبات احتمال به عرض رسیده، چه استفاده می‌شود؟ سپس اشکالات و ایرادهایی را که در زمینه تفسیر این آیه از طرف جمعی از مفسران اهل تسنن اظهار شده است مورد بررسی قرار می‌دهیم:

شأن نزول آیه تبلیغ

گرچه متأسفانه پیشداوری‌ها و تعصب‌های مذهبی مانع از آن شده است که حقایق مربوط به این آیه بدون پرده پوشی در اختیار همه مسلمین قرار گیرد، ولی در عین حال در کتابهای مختلفی که دانشمندان اهل تسنن، اعم از تفسیر و حدیث و تاریخ نوشته‌اند، روایات زیادی دیده می‌شود که با صراحت می‌گویند: آیه مذکور درباره مولای مظلومان علی (علیه السلام) نازل شده است.

این روایات را جمع زیادی از صحابه از جمله زید بن ارقم و ابو سعید خدری و ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری و ابو هریره و براء بن عازب و حذیفه و عامر بن لیلی بن ضمیره و ابن مسعود نقل کرده‌اند و گفته‌اند که این آیه درباره علی (علیه السلام) و داستان روز غدیر نازل گردید.

بعضی از احادیث مانند حدیث زید بن ارقم به یک طریق.

و بعضی از احادیث مانند حدیث ابو سعید خدری به یازده طریق! و بعضی از این احادیث مانند حدیث ابن عباس نیز به یازده طریق! و بعضی دیگر مانند حدیث براء بن عازب به سه طریق نقل شده است.

دانشمندانی که به این احادیث در کتب خود تصریح کرده اند، عده کثیری هستند که به عنوان نمونه از جمعی از آنها نام می بریم: حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی (بنقل از خصائص صفحه ۲۹).

و ابو الحسن واحدی نیشابوری در اسباب النزول صفحه ۱۵۰.

و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه (بنقل از کتاب طرائف).

و ابن عساکر شافعی (بنا بنقل درّ المنثور جلد ۲ صفحه ۲۹۸) و فخر رازی در تفسیر کبیر خود جلد ۳ صفحه ۶۳۶.

و ابو اسحاق حموی در فرائد السبّین.

و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه صفحه ۲۷.

و جلال الدین سیوطی در درّ المنثور جلد ۲ صفحه ۲۹۸.

و قاضی شوکانی در فتح القدر جلد سوم صفحه ۵۷.

و شهاب الدین آلوسی شافعی در روح المعانی جلد ۶ صفحه ۱۷۲.

و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در ینابیع الموده صفحه ۱۲۰.

و بدر الدین حنفی در عمدہ القاری فی شرح صحیح البخاری جلد ۸ صفحه ۵۸۴.

و شیخ محمد عبده مصری در تفسیر المنار جلد ۶ صفحه ۴۶۳.

و حافظ ابن مردویه (متوفای ۴۱۶) (بنا به نقل سیوطی در درّ المنثور) و جمع کثیری دیگر این شان نزول را برای آیه مورد بحث نقل کرده اند.

اشتباه نشود منظور این نیست که دانشمندان و مفسران ذکر شده نزول این آیه را درباره علی (علیه السلام) پذیرفته اند بلکه منظور این است که روایات مربوط به این مطلب را در کتب خود نقل کرده اند، اگر چه پس از نقل این روایت معروف، آنها به خاطر ترس از شرائط خاص محیط خود، و یا به خاطر پیشداوری های نادرستی که جلو قضاوت صحیح را در اینگونه مباحث می گیرد، از پذیرفتن آن خودداری کرده اند، بلکه گاهی کوشیده اند تا آنجا که ممکن است آن را کم رنگ و کم اهمیت جلوه دهند

مثلاً- فخر رازی که تعصب او در مسائل خاص مذهبی معروف و مشهور است برای کم اهمیت دادن این شأن نزول آن را دهمین احتمال آیه قرار داده و ۹ احتمال دیگر که غالباً بسیار سست و واهی و بی ارزش است قبل از آن آورده است! از فخر رازی زیاد تعجب نمی کنیم، زیرا روش او در همه جا چنین است، تعجب از نویسندگان روشن فکری همچون سید قطب در تفسیر فی ظلال و محمد رشید رضا در تفسیر المنار داریم که یا اصلاً سخنی از این شأن نزول که انواع کتابها را پر کرده است به میان نیاورده اند، یا بسیار کم اهمیت جلوه داده اند به طوری که بهیچوجه جلب توجه نکند، آیا محیط آنها اجازه بیان حقیقت را نمی داده و یا پوششهای فکری تعصب آمیز بیش از آن بوده است که برق روشنفکری در اعماق آن نفوذ کند و پرده ها را کنار زند؟! نمی دانیم.

ولی جمعی دیگر نزول آیه را در مورد علی (علیه السلام) مسلم دانسته اند، اما در اینکه دلالت بر مساله ولایت و خلافت دارد تردید نموده اند که اشکال و پاسخ آنها را بزودی بخواست خدا خواهید شنید.

به هر حال همانطور که به عرض رسید، روایاتی که در این زمینه در کتب معروف اهل تسنن - تا چه رسد به کتب شیعه - نقل شده، بیش از آن است که بتوان آنها را انکار کرد، و یا به سادگی از آن گذشت نمی دانیم چرا درباره شأن نزول سایر آیات قرآن به یک یا دو حدیث قناعت می شود اما درباره شأن نزول این آیه اینهمه روایت کافی نیست؟!، آیا این آیه خصوصیتی دارد که در سایر آیات نیست؟! و آیا برای اینهمه سختگیری در مورد این آیه دلیل منطقی می توان یافت!؟.

موضوع دیگری که در اینجا یادآوری آن ضرورت دارد این است که روایاتی که ذکر کردیم تنها روایاتی بود که در زمینه نزول آیه درباره علی (علیه السلام) وارد شده است

(یعنی روایاتی مربوط به شأن نزول آیه بود) و گرنه روایاتی که درباره جریان غدیر خم و خطبه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و معرفی علی به عنوان وصی و ولی، نقل شده به مراتب بیش از آن است، تا آنجا که نویسنده محقق علامه امینی در الغدیر حدیث

غدیر را از ۱۱۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و با اسناد و مدارک و از ۸۴ نفر از تابعین و از ۳۶۰ دانشمند و کتاب معروف اسلامی نقل کرده است که نشان می دهد حدیث مزبور یکی از قطعی ترین روایات متواتر است و اگر کسی در تواتر این روایت شک و تردید کند، باید گفت، که او هیچ روایت متواتری را نمی تواند بپذیرد.

چون بحث درباره همه روایاتی که در شان نزول آیه وارد شده و همچنین درباره تمام روایاتی که در مورد حدیث غدیر نقل شده نیاز به نوشتن کتاب قطوری دارد و ما را از طرز سخنرانی خارج می سازد بهمین اندازه قناعت کرده، و کسانی را که می خواهند مطالعه بیشتری در این زمینه کنند به کتابهای الدر المنثور سیوطی و الغدیر علامه امینی در ۱۱ جلد چاپ شده، و احقاق الحق قاضی نور الله شوشتری و المراجعات شرف الدین و دلائل الصدق محمد حسن مظفر ارجاع می دهیم.

خلاصه جریان غدیر

در روایات فراوانی که در این زمینه نقل شده در عین اینکه همه یک حادثه را تعقیب می کند، تعبیرات گوناگونی وجود دارد، بعضی از روایات بسیار مفصل و طولانی و بعضی مختصر و فشرده است، بعضی از روایات گوشه ای از حادثه را نقل می کند و بعضی گوشه دیگر را ولی از مجموع این روایات و همچنین تواریخ اسلامی و ملاحظه قرائن و شرائط و محیط و محل چنین استفاده می شود که: در آخرین سال عمر پیامبر مراسم حجه الوداع، با شکوه هر چه تمامتر در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به پایان رسید، قلبها در هاله ای از روحانیت فرو رفته بود، و لذت معنوی این عبادت بزرگ هنوز در ذائقه جانها انعکاس داشت.

یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که عدد آنها فوق العاده زیاد بود، از خوشحالی درک این فیض و سعادت بزرگ در پوست نمی گنجیدند.

نه تنها مردم مدینه در این سفر، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را همراهی می کردند بلکه مسلمانان نقاط مختلف جزیره عربستان نیز برای کسب یک افتخار تاریخی بزرگ به

همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند.

آفتاب حجاز آتش بر کوهها و دره ها می پاشید، اما شیرینی این سفر روحانی بی نظیر همه چیز را آسان می کرد، ظهر نزدیک شده بود، کم کم سرزمین جحفه و سپس بیابانهای خشک و سوزان غدیر خم از دور نمایان می شد.

اینجا در حقیقت چهارراهی است که مردم سرزمین حجاز را از هم جدا می کند، راهی به سوی مدینه در شمال، و راهی به سوی عراق در شرق، و راهی به سوی غرب و سرزمین مصر و راهی به سوی سرزمین یمن در جنوب پیش می رود و در همین جا باید آخرین خاطره و مهمترین فصل این سفر بزرگ انجام پذیرد، و مسلمانان با دریافت آخرین دستور که در حقیقت نقطه پایانی در ماموریتهای موفقیت آمیز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود از هم جدا شوند.

روز پنجشنبه سال دهم هجرت بود، و درست هشت روز از عید قربان می گذشت، ناگهان دستور توقف از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به همراهان داده شد، مسلمانان با صدای بلند، آنهائی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت کردند، و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند، خورشید از خط نصف النهار گذشت، مؤذن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با صدای الله اکبر مردم را به نماز ظهر دعوت کرد، مردم به سرعت آماده نماز می شدند، اما هوا بقدری داغ بود که بعضی مجبور بودند قسمتی از عباى خود را به زیر پا و طرف دیگر آن را به روی سر بیفکنند، در غیر این صورت ریگهای داغ بیابان و اشعه آفتاب، پا و سر آنها را ناراحت می کرد.

نه سایبانی در صحرا به چشم می خورد و نه سبزه و گیاه و درختی، جز تعدادی درخت لخت و عریان بیابانی که با گرما، با سرسختی مبارزه می کردند.

جمعی به همین چند درخت پناه برده بودند، پارچه ای بر یکی از این درختان برهنه افکندند و سایبانی برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ترتیب دادند، ولی بادهای داغ به زیر این سایبان می خزید و گرمای سوزان آفتاب را در زیر آن پخش می کرد.

نماز ظهر تمام شد.

مسلمانان تصمیم داشتند فوراً به خیمه های کوچکی که با خود حمل می کردند

پناهنده شوند، ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن یک پیام تازه الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می شد خود را آماده کنند.

کسانی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فاصله داشتند قیافه ملکوتی او را در لابلائی جمعیت نمی توانستند مشاهده کنند.

لذا منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر فراز آن قرار گرفت و نخست حمد و سپاس پروردگار بجا آورد و خود را به خدا سپرد، سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود: من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده، از میان شما می روم. (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۳۱۰

مسئولم شما هم مسئولید.

شما درباره من چگونه شهادت می دهید؟ مردم صدا بلند کردند و گفتند: نشهد انک قد بلغت و نصحت و جهدت فجزاک الله خیراً: ما گواهی می دهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیر خواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی، خداوند ترا جزای خیر دهد.

سپس فرمود: آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز نمی دهید؟! همه گفتند: آری، گواهی می دهیم فرمود: خداوندا گواه باش! ... بار دیگر فرمود: ای مردم! آیا صدای مرا می شنوید؟ ... گفتند: آری و به دنبال آن، سکوت سراسر بیابان را فرا گرفت و جز صدای زمزمه باد چیزی شنیده نمی شد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ... اکنون بنگرید با این دو چیز گرانمایه و گرانقدر که در میان شما به یادگار می گذارم چه خواهید کرد؟ یکی از میان جمعیت صدا زد، کدام دو چیز گرانمایه یا رسول الله؟!.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بلافاصله گفت: اول ثقل اکبر، کتاب خدا است که یک سوی آن به

دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شما است، دست از دامن آن برندارید تا گمراه نشوید، و اما دومین یادگار گرانقدر من خاندان منند و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند، تا در بهشت به من بیوندند، از این دو پیشی نگیرید که هلاک می شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد.

ناگهان مردم دیدند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به اطراف خود نگاه کرد گویا کسی را جستجو می کند و همینکه چشمش به علی (علیه السلام) افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد، آنچنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند که او همان افسر شکست ناپذیر اسلام است، در اینجا صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رساتر و بلندتر شد و فرمود: ایها الناس من اولی الناس بالمؤمنین من انفسهم: چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟!.

گفتند: خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داناترند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: خدا، مولی و رهبر من است، و من مولی و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم (و اراده من بر اراده آنها مقدم) سپس فرمود: فمن کنت مولاه فعلی مولاه: هر کس من مولا و رهبر او هستم، علی، مولا و رهبر او است - و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از راویان حدیث، چهار بار تکرار کرد و به دنبال آن سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حیث دار: خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، محبوب بدار آن کس که او را محبوب دارد، و مبغوض بدار آن کس که او را مبغوض دارد، یارانش را یاری کن، و آنها را که ترک یاریش کنند، از یاری خویش محروم ساز، و حق را همراه او بدار و او را از حق جدا مکن.

سپس فرمود: الا فلیبلغ الشاهد الغائب: آگاه باشید، همه حاضران وظیفه دارند این خبر را به غائبان برسانند.

خطبه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان رسید، عرق از سر و روی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام)

و مردم فرو می ریخت، و هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواند: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی... امروز آئین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: الله اکبر، الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و الولاية لعلی من بعدی: خداوند بزرگ است، همان خدائی که آئین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد، و از نبوت و رسالت من و ولایت علی (علیه السلام) پس از من راضی و خشنود گشت.

در این هنگام شور و غوغائی در میان مردم افتاد و علی (علیه السلام) را به این موقعیت تبریک می گفتند و از افراد سرشناسی که به او تبریک گفتند، ابو بکر و عمر بودند، که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند: بخ بخ لک یا بن ابی طالب اصبحت و امسیت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه: آفرین بر تو باد، آفرین بر تو باد، ای فرزند ابو طالب! تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی.

در این هنگام ابن عباس گفت: به خدا این پیمان در گردن همه خواهد ماند.

و حسان بن ثابت شاعر معروف، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجازه خواست که به این مناسبت اشعاری بسراید، سپس اشعار معروف خود را چنین آغاز کرد:

ینادیهم یوم الغدیر نیهم***بخم و اسمع بالرسول منادیا

فقال فمن مولاکم و نیکم؟ فقالوا***و لم یبدوا هناك التعمایا:

الهک مولانا و انت نبینا***و لم تلق منافی الولاية عاصیا

فقال له قم یا علی فانی***رضیتک من بعدی اماما و هادیا

فمن کنت مولاہ فهذا ولیہ***فکونوا له اتباع صدق موالیا

هناک دعا اللهم وال ولیہ***و کن للذی عادا علیا معادیا

یعنی: پیامبر آنها در روز غدیر در سرزمین خم به آنها ندا داد، و چه ندا دهنده گرانقدری!.

فرمود: مولای شما و پیامبر شما کیست؟ و آنها بدون چشم پوشی و اغماض

صریحا پاسخ گفتند: خدای تو مولای ما است و تو پیامبر مائی و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) گفت: برخیز زیرا من ترا بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کردم.

و سپس فرمود: هر کس من مولا- و رهبر اویم این مرد مولا- و رهبر او است پس شما همه از سر صدق و راستی از او پیروی کنید.

در این هنگام، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد: بارالها! دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار ...

این بود خلاصه ای از حدیث معروف غدیر که در کتب دانشمندان اهل تسنن و تشیع آمده است.

گفتگوها و ایرادها

شک نیست اگر این آیه در غیر مورد خلافت علی (علیه السلام) بود- همانطور که گفتیم- به کمتر از این مقدار از روایات و قرائن موجود در خود آیه قناعت می شد، همانطور که مفسران بزرگ اسلامی در تفسیر سایر آیات قرآن گاهی به یک دهم مدارک موجود در این آیه و یا کمتر قناعت کرده اند، ولی متأسفانه حجاب تعصب در اینجا مانع از قبول بسیاری از واقعیات شده است.

کسانی که پرچم مخالفت در برابر تفسیر این آیه و روایات متعددی که در شان نزول آن و روایات ما فوق تواتری که درباره اصل حادثه غدیر وارد شده برافراشته اند، دو دسته اند: آنهائی که از آغاز با روح عناد و لجاجت و حتی با هتک و توهین و بدگوئی و دشنام به شیعه، وارد این بحث شده اند و دسته دیگری که روح تحقیق و بررسی حقیقت را تا حدودی در خود حفظ کرده و به صورت استدلالی مساله را تعقیب کرده اند، و به همین دلیل به قسمتی از حقایق اعتراف کرده ولی به دنبال ذکر پاره ای از اشکالات که شاید نتیجه شرایط خاص محیط فکریشان بوده است، از آیه و روایات مربوط به آن گذشته اند.

نمونه بارز دسته اول ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه است که درست مانند کسی است که در روز روشن چشم خود را بر هم گذارد و انگشتها را محکم در گوش کند و فریاد بزند خورشید کجا است؟ نه حاضر است گوشه چشم را بگشاید و کمی از حقایق را ببیند و نه انگشت از گوش بردارد و کمی از غوغای محدثان و مفسران اسلامی را بشنود پی در پی دشنام می دهد و هتاک می کند، عذر این افراد جهل و بی خبری و تعصبهای آمیخته با لجاجت و خشونت آنها است که تا انکار بدیهیات و مسائل واضحی که هر کس آن را درک می کند پیش می رود، لذا ما هرگز زحمت نقل سخنان آنها را بخود و زحمت شنیدن پاسخ آنها به شنوندگان عزیز نمی دهیم، کسی که در برابر اینهمه دانشمندان و مفسران بزرگ اسلامی که اکثریت آنها از علمای اهل تسنند و به نزول آیه در شأن علی (علیه السلام) تصریح کرده اند، با کمال وقاحت می گوید:

احدی از دانشمندان در کتاب خود چنین چیزی را نقل نکرده! در مقابل او چه می توانیم بگوئیم و سخن او چه ارزشی دارد که روی آن بحث کنیم.

جالب اینکه ابن تیمیه برای تبرئه خود در برابر کتابهای معتبر فراوانی که به نزول آیه درباره علی (علیه السلام) تصریح می کند، با این جمله مضحک که (احدی از دانشمندان که می دانند چه می گویند، این آیه را در شان علی (علیه السلام) نمی داند!) اکتفا کرده است

گویا تنها دانشمندی می فهمد چه می گویند که با تمایلات افراطی عناد آلود و لجوجانه ابن تیمیه هم صدا باشند و گر نه هر کس هم صدا نشد، دانشمندی است که نمی فهمد چه می گوید! این منطق کسی است که خود خواهی و لجاج بر فکر او سایه شوم افکنده است ... از این دسته بگذریم.

ولی از میان ایراداتی که دسته دوم ذکر کرده اند چند موضوع قابل بحث است که به عرض عزیزان می رسانم.

۱- آیا مولی به معنی اولی به تصرف است؟

مهمترین ایرادی که در مورد روایت غدیر می شود، این است که مولی از جمله

به معنی دوست و یار و یاور آمده است، و معلوم نیست در اینجا به این معنی نباشد پاسخ این سخن، پیچیده نیست، زیرا هر ناظر بی طرفی می داند تذکر و یادآوری دوستی علی (صلی الله علیه و آله و سلم) نیاز به اینهمه مقدمات و تشکیلات و خطبه خوانی در وسط بیابان خشک و سوزان و متوقف ساختن جمعیت و گرفتن اعترافهای پی در پی از جمعیت، ندارد، دوستی مسلمانان با یکدیگر یکی از بدیهی ترین مسائل اسلامی است که از آغاز اسلام وجود داشته است.

و آنکه این مطلبی نبود که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تا آن زمان آن را تبلیغ نکرده باشد، بارها آن را تبلیغ کرده بود.

چیزی نبود که از ابراز آن وحشت داشته باشد تا خدا به او دلداری تامین دهد.

مساله ای نبود که خداوند با این لحن که اگر ابلاغ آن را نکنی تبلیغ رسالت نکرده ای با پیامبرش سخن بگوید.

همه اینها گواهی می دهد، مساله مافوق یک دوستی ساده و عادی بوده که جزء القبای اخوت اسلامی از روز اول اسلام محسوب می شده است.

به علاوه اگر منظور بیان یک دوستی ساده بود، چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبلا از مردم اقرار می گیرد اُلت اولی بکم من انفسکم: آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر و صاحب اختیارتر نیستم؟ آیا این جمله هیچ تناسبی با بیان یک دوستی ساده دارد؟ و نیز یک دوستی ساده جای این نداشت که مردم حتی شخص عمر به علی (علیه السلام) با این جمله اُصِبت مولای و مولای کل مؤمن و مؤمنه: ای علی تو مولای من و مولای هر مرد و زن مسلمان شدی تبریک و تهنیت بگویند و آنرا یک موفقیت تازه بشمرند.

مگر علی (علیه السلام) تا آن روز به عنوان یک مسلمان عادی که دوستیش بر همه لازم است شناخته نشده بود، مگر دوستی مسلمانان با یکدیگر چیز تازه ای بود که نیاز به تبریک داشته باشد آن هم در سال آخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم).

به علاوه رابطه ای میان حدیث ثقلین و تعبیرات آمیخته با وداع پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مساله دوستی علی (علیه السلام) می تواند وجود داشته باشد، دوستی ساده علی (علیه السلام) با

مؤمنان ایجاب نمی کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را در ردیف قرآن قرار دهد.

آیا هر ناظر بی طرفی از این تعبیر نمی فهمد که در اینجا مساله رهبری مطرح است، زیرا قرآن بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نخستین رهبر مسلمانان و بنابر این اهل بیت (علیهم السلام) دومین رهبر بوده اند.

۲- ارتباط آیات

گاهی گفته می شود آیات قبل و بعد درباره اهل کتاب و خلافاکاریهای آنها است، مخصوصا نویسنده تفسیر المنار در جلد ۶ صفحه ۴۶۶ روی این مساله، با فشاری زیادی کرده است.

ولی همانطور که در تفسیر خود آیه گفتیم: این موضوع اهمیت ندارد، زیرا اولاً لحن آیه و تفاوت آن با آیات قبل و بعد، کاملاً نشان می دهد که موضوع سخن در این آیه، موضوعی است که با آیات قبل و بعد تفاوت دارد و ثانیاً همانطور که بارها گفته ایم، قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که مطالب آن در فصول و ابواب معینی دسته بندی شده باشد، بلکه طبق نیازها و حوادث مختلف و رویدادها نازل گردیده است، لذا مشاهده می کنیم قرآن در حالی که درباره یکی از غزوات بحث می کند فی المثل یک حکم فرعی را به میان می آورد، و در حالی که درباره یهود و نصاری سخن می گوید، روی سخن را به مسلمانان کرده و یکی از دستورهای اسلامی را برای آنها بازگو می کند. (۱)

عجیب اینکه بعضی از متعصبان اصرار دارند که بگویند این آیه در آغاز بعثت نازل شده است، با اینکه سوره مائده در اواخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده و اگر بگویند این یک آیه در مکه در آغاز بعثت نازل شده و سپس به تناسب در لابلای آیات این سوره قرار داده شده می گوئیم: این درست ضد آن است که شما آن را می جوئید و می طلبید، زیرا می دانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آغاز بعثت نه مبارزه با

۱- (برای توضیح بیشتر مجدداً به بحثی که در آغاز تفسیر آیه داشتیم مراجعه فرمائید).

یهود داشت و نه با نصاری، بنابر این پیوند این آیه و آیات قبل و بعد بریده خواهد شد (دقت کنید) اینها همه نشان می دهد که این آیه در معرض وزش طوفان تعصب قرار گرفته و به همین دلیل احتمالاتی در آن مطرح می شود که در آیات مشابه آن به هیچوجه از آن سخنی نیست، هر یک می کوشد با بهانه و یا دستاویز بی اساسی آن را از مسیرش منحرف سازد!

۳- آیا این حدیث در همه کتب صحاح نقل شده؟!

بعضی می گویند: چگونه می توانیم این حدیث را بپذیریم، در حالی که بخاری و مسلم آن را در دو کتاب خود نقل نکرده اند.

این ایراد نیز از عجائب است زیرا اولاً بسیار است احادیث معتبری که دانشمندان اهل تسنن آنها را پذیرفته اند و در صحیح بخاری و مسلم نیست و این نخستین حدیثی نیست که این وضع را بخود گرفته، ثانیاً مگر کتاب معتبر نزد آنها منحصر به این دو کتاب است، با اینکه در سایر منابع مورد اعتماد آنها حتی بعضی از صحاح سته (شش کتاب معروف و مورد اعتماد اهل سنت) مانند سنن ابن ماجه و مسند احمد حنبل این حدیث آمده است و دانشمندانی مانند حاکم و ذهبی و ابن حجر با تمام شهرت و تعصبی که دارند به صحیح بودن بسیاری از طرق این حدیث، اعتراف کرده اند، بنابر این هیچ بعید نیست بخاری و مسلم در آن جو خاص و خفقان آلود محیط خود نتوانسته و یا نخواسته اند چیزی را که بر خلاف مذاق زمامداران وقتشان بوده است، صریحاً در کتاب خود بیاورند.

۴- چرا علی (علیه السلام) و اهل بیت به این حدیث استدلال نکردند؟!

بعضی می گویند: اگر حدیث غدیر با این عظمت وجود داشت، چرا خود علی (علیه السلام) و اهل بیت او و یاران و علاقمندان در موارد لزوم به آن استدلال نکردند؟! آیا بهتر نبود که آنها به چنین مدرک مهمی برای اثبات حقانیت علی (علیه السلام) استناد بجویند؟ این ایراد نیز از عدم احاطه به کتب اسلامی، اعم از حدیث و تاریخ و

تفسیر، سرچشمه گرفته است، زیرا در کتب دانشمندان اهل تسنن موارد زیادی نقل شده که خود علی (علیه السلام) و یا ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و یا علاقمندان به این مکتب با حدیث غدیر استدلال کرده اند: از جمله خود علی (علیه السلام) در روز شوری طبق نقل خطیب خوارزمی حنفی در مناقب از عامر بن واصله چنین نقل می کند: در روز شوری با علی (علیه السلام) در آن خانه بودم و شنیدم که با اعضای شوری چنین می گفت:

دلیل محکمی برای شما اقامه می کنم که عرب و عجم توانائی تغییر آن را نداشته باشند: شما را بخدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که قبل از من خدا را به یگانگی خوانده باشد (و سپس مفاخر معنوی خاندان رسالت را برشمرد تا رسید به اینجا) شما را بخدا سوگند آیا در میان شما احدی جز من هست که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حق او گفته باشد.

من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و انصر من نصره ليلغ الشاهد الغائب همه گفتند: نه

این روایت را حموی در فرائد السمطين در باب ۵۸ و همچنین ابن حاتم در درّ النّظیم و دارقطنی و ابن عقده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده اند.

و نیز می خوانیم که علی (علیه السلام) بنا به نقل فرائد السمطين در باب ۵۸ در ایام عثمان در مسجد در حضور جمعیت به جریان غدیر استدلال کرد، و همچنین در کوفه در برابر کسانی که نص بر خلافت بلافصل او را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انکار میکردند صریحا به این روایت استدلال کرد.

این حدیث را طبق نقل الغدیر چهار نفر از صحابه، و چهارده نفر از تابعین طبق نقل منابع معروف اهل تسنن روایت کرده اند.

و نیز در روز جنگ جمل طبق نقل حاکم در کتاب مستدرک جلد سوم صفحه ۳۷۱ در برابر طلحه با آن استدلال فرمود.

و نیز در روز جنگ صفین طبق نقل سلیم بن قیس هلالی علی (علیه السلام) در لشکرگاه خود در برابر جمعی از مهاجرین و انصار و مردمی که از اطراف گرد آمده بودند، به

این حدیث استدلال کرد، و دوازده نفر از بدریین (کسانی که جنگ بدر را در خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درک کرده بودند) برخاستند و گواهی دادند که این حدیث را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده اند! بعد از علی (علیه السلام) بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر و عمار یاسر و قیس بن سعد و عمر بن عبد العزیز و مامون خلیفه عباسی به آن استناد جستند و حتی عمرو بن عاص در نامه ای که به معاویه نوشت برای اینکه به او اثبات کند بخوبی از حقایق مربوط به موقعیت علی (علیه السلام) و وضع معاویه آگاه است صریحا مساله غدیر را یادآوری کرده و خطیب خوارزمی حنفی در کتاب مناقب صفحه ۱۲۴ آن را نقل کرده است (کسانی که مایل به توضیحات بیشتر و آگاهی از منابع مختلف این روایات در زمینه استدلال علی (علیه السلام) و اهل بیت و جمعی از صحابه و غیر صحابه به حدیث غدیر هستند، می توانند به کتاب الغدیر جلد اول صفحات ۱۵۹ تا ۲۱۳ مراجعه کنند، مرحوم علامه امینی استدلال به این حدیث را از ۲۲ تن از صحابه و غیر صحابه در موارد مختلف نقل کرده است).

۵- جمله آخر آیه چه مفهومی دارد؟

میگویند: اگر این آیه مربوط به نصب علی (علیه السلام) به خلافت و ولایت و داستان غدیر خم است پس این جمله آخر که می گوید: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ**: خداوند قوم کافر را هدایت نمی کند چه ارتباطی با این مساله می تواند داشته باشد؟ برای پاسخ به این ایراد کافی است بدانیم که کفر در لغت و همچنین در لسان قرآن به معنی انکار و مخالفت و ترک است، گاهی به انکار خدا و یا نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اطلاق می شود و گاهی به انکار و یا مخالفت در برابر دستورات دیگر، در سوره آل عمران آیه ۹۷ در مورد حج می خوانیم: **وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ**: کسانی که دستور حج را زیر پا بگذارند و با آن مخالفت نمایند به خدا زیانی نمی رسانند خداوند از همه جهانیان بی نیاز است و در سوره بقره آیه ۱۰۲ درباره ساحران و آنها که آلوده به سحر شدند اطلاق کلمه کفر شده است **(وَمَا يُعْلِمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ**

فِتْنَةُ فَلَا تَكْفُرُ) و نیز در آیه ۲۲ سوره ابراهیم می بینیم که شیطان در برابر کسانی که از او پیروی و اطاعت کردند در روز رستاخیز صریحا اظهار تنفر کرده و به آنها می گوید: شما در اطاعت اوامر الهی مرا شریک او ساختید و من امروز نسبت به این کار شما کفر می ورزم (إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ) بنابراین اطلاق کفر بر مخالفان مساله ولایت و رهبری جای تعجب نیست.

۶- آیا دو ولی در یک زمان ممکن است؟

بهانه دیگری که برای سرباز زدن از این حدیث متواتر و همچنین آیه مورد بحث ذکر کرده اند این است که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) را در غدیر خم به ولایت و رهبری و خلافت نصب کرده باشد، لازمه اش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد خواهد بود! ولی توجه به شرائط و اوضاع خاص زمان نزول آیه و ورود حدیث و همچنین قرائنی که در گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود دارد این بهانه را به کلی برطرف می کند، زیرا می دانیم که این جریان در ماههای آخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) واقع شد، در حالی که او آخرین دستورات را به مردم ابلاغ می کرد به خصوص اینکه صریحا فرمود: من بزودی از میان شما می روم و دو چیز گرانمایه را در میان شما می گذارم.

کسی که این سخن را می گوید پیدا است در صدد تعیین جانشین خویش است و برای آینده برنامه ریزی می کند نه برای زمان حاضر، بنابر این روشن است که منظورش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد نیست.

موضوع جالب توجه اینکه در حالی که بعضی از دانشمندان اهل تسنن این ایراد را مطرح می کنند بعضی دیگر ایرادی درست در نقطه مقابل آن مطرح کرده اند و آن اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ولایت و خلافت علی (علیه السلام) را تعیین کرد ولی تاریخ آن را روشن نساخت چه مانعی دارد که این ولایت و خلافت بعد از سه خلیفه دیگر باشد؟! راستی حیرت آور است، بعضی از این طرف بام می افتند و بعضی از آن طرف، و تعصبها مانع می شود که روی متن قضیه تکیه کنند، باید کسی از آنها سؤال کند که

اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواست چهارمین خلیفه خود را تعیین کند و در فکر آینده مسلمانان بود پس چرا خلیفه اول و دوم و سوم خود را که مقدم بر او بودند و تعیین آن لازمتر بود در مراسم غدیر بیان نکرد؟! بار دیگر گفته سابق خود را تکرار می کنیم و این بحث را پایان می دهیم که اگر نظرهای خاصی در کار نبود این همه اشکال تراشی در زمینه این آیه و این حدیث نمی شد، همانطور که در موارد دیگر نشده است. (۱)

جان عالم به فدای مظلومیت ای مظلوم تاریخ ای امیرمؤمنان علیه السلام هنوزم که هنوزه عنودان و لجبازان از خدا بی خبر، از لجاجت و عناد و انکار حق و حقیقت در باره تو، دست برنداشته و از ادامه ظلم و ستم، درحق تو و اولادت کوتاه نیامده و اماکن مقدسه مدفن آنها را با بمب آتش زا، منفجر و با خاک یکسان می کنند.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَالِكَ أَللَّهُمَّ الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدْتَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شَايَعْتَ وَ بَايَعْتَ وَ تَابَعْتَ عَلَى ذَالِكَ أَللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا وَ عَذِّبْهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا.

مجلس ۲۵ «مطالبی در باره مولا علیه السلام»

توجه داشته باشید- طبق روایات فراوان، انوار طیبه پنج تن بلکه چهارده معصوم: قبل از خلقت ما سوی الله نخستین خلق خدایند که از نور خدا آفریده شده و در دور عرش الهی قرار گرفته و طواف می کردند نه فلکی بود و نه ملکی، نه زمینی و نه آسمانی، نه زمانی و نه مکانی، چنانکه امیرمؤمنان علیه السلام در یکی از خطبه هایش

۱- با حذف و اضافات از تفسیر نمونه ج: ۵ ص: ۲ بعد.

فرمود: (أنا مع الكون قبل الكون، أنا مع الدّور قبل الدّور، أنا مع القلم قبل القلم، أنا مع اللّوح قبل اللّوح، أنا صاحب الأزلّيه الأوّليه ... أنا مدبّر العالم الأوّل حين لا سمائككم هذه ولا غبرائكم ... ولأردن الى كلّ مسلم حياه جديده (اي في الرجعه) ... ألا فابشروا فالّي يرد أمر الخلق غداً، فلا تستعظموا بما قلت، فأنا أعطينا علم المنايا و البلايا و التأويل و التّنزيل و فصل الخطاب و علم التّوازل و الوقائع و البلايا فلا يعزب عنّا شىء ... أنا صاحب ابليس بالسّجود أنا معذّبه و جنوده على الكبر و العنود، و أنا رافع ادريس مكاناً عليّاً، أنا منطق عيسى فى المهد صبيّاً أنا ميدن الميادين و واضع الأرض ... چرا اين ادعاها را مى كند زيرا خدايش در حديث كساء مروى از سيدها لكبرى فاطمه الزّهراء عليها السلام فرموده است: قال الله تعالى و عزّتى و جلالى ائى ما خلقت سماءاً مبّتيه و لا- أرضاً مدحيه و لا قمرأ منيراً و لا شمساً مضيه و لا فلکاً يدور و لا بحرأ يجرى و لا فلکاً يسرى، الا لأجلكم و محبّتكم ..(۱) روى اين اصل اينها ناظر به آفريده شدن تمام موجودات بودند و قبل از زمان و مكان وجود داشتند، و در واقع اينها نور خدايند و در آيه مبارکه فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى. طه ۱۰؛ فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا ... يا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ نمل ۷؛ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ ... قصص ۳۰. كه حضرت موسى عليه السلام ندا مى شود و نبوت بر او اعلام مى گردد، طبق اين خطبه چون ائمه عليهم السلام از نور خدا آفريده شده اند و نور واحد هستند، ندا به وسيله نور امامت بوده است چنانكه در باره امير مؤمنان عليه السلام (روايات متعدد داريم) كه با تمام انبياء عليهم السلام در باطن بوده و با رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در ظاهر (در اين مورد در ضمن سخنرانى ام چند روايت نقل مى كنم.) پس اينها اسرار خدا هستند و بس.

(به چند مطلب دقت نمايد)

۱- البته مى دانيم كه شرط قبولى اعمال تمام مسلمان ها، پذيرفتن امامت و

۱- (تفصيل اين مطالب در كتاب سرچشمه حيات مؤلف آمده است).

ولایت امیر مؤمنان علیه السلام و اولاد طاهرین علیهم السلام او می باشد در این مورد به چند روایت از صدها روایت گوش فرا دهید.

عبد الحمید بن العلاء، از ابی عبد الله (علیه السلام) - در حدیثی - فرمود:

والله لو أن إبليس سجد لله بعد المعصية والتكبر عمر الدنيا ما نفعه ذلك، ولا قبله الله عز وجل ما لم يسجد لآدم كما أمره الله عز وجل أن يسجد له، وكذلك هذه الأمة العاصية المفتونه (۱) بعد نبیها (صلی الله علیه وآله وسلم)، وبعد تركهم الإمام الذي نصبه نبیهم صلی الله علیه وآله وسلم لهم، فلن يقبل الله لهم عملا، ولن يرفع لهم حسنه حتى يأتوا الله من حيث أمرهم، ويتولوا الإمام الذي امروا بولايته، ويدخلوا من الباب الذي فتحه الله ورسوله لهم. (۱) به خدا قسم اگر ابلیس بعد از نافرمانی و تکبر به اندازه عمر دنیا، به خدا سجده نماید، برای او بهره ای نخواهد داشت و خداوند از او نخواهد پذیرفت، مادام که به آدم سجده کند آن گونه که خدای عز و جل، امر نموده است به او سجده کند، و همچنین است این امت عاصی و امتحان شده بعد از پیغمبرش و بعد از ترکشان امامی را که پیامبرشان برای آنها نصب کرد (و برگزید) ابدأً خدا برای آنها عملی قبول نخواهد نمود و حسنه ای از آنها بالا نخواهد رفت تا به سوی خدا آنگونه که امر نموده است، برگردند و دوست دارند امامی را که به دوست داشتن او مأمورند و از دری که خدا و رسولش برایشان باز کرده است، داخل شوند.

جابر، از ابی جعفر (علیه السلام) - حدیث - فرمود: من لا يعرف الله، وما يعرف الإمام منا أهل البيت، فإنما يعرف ويعبد غير الله، هكذا والله ضلّالا. (۲) هر کس خدا و امام از ما اهل بیت را نشناسد، همانا غیر خدا را شناخته و پرستش کرده

۱- الفتنه: الإبتلاء، والإمتحان، والإختبار، (لسان العرب ۱۳: ۳۱۷). وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۰:

۲- وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۰:

است، به خدا قسم این است ضلالت و گمراهی.

إسماعیل بن نجیح، از ابی عبد الله (علیه السلام) - در حدیثی - فرمود: الناس سواد وأنتم الحاج (۱) (هنگامی که در حج بودند و از زیادی حجاج ذکری به میان آمد) فرمود: مردم سیاهی (لشکرند) حاجی شمائید.

فضیل، از ابی جعفر (علیه السلام) فرمود: أما والله، ما لله عز ذكره حاج غیر کم، ولا يتقبل إلا منكم، الحدیث (۲). آگاه باش بخدا سوگند برای خدا غیر از شما، حاجی وجود ندارد و (از کسی) قبول نمی کند جز از شما.

معاذ بن کثیر، از ابی عبد الله (علیه السلام) - در حدیثی: إن أهل الموقف لكثير، فقال: غناء (۱) يأتي به الموج من كل مكان، لا والله، ما الحج إلا لكم، لا والله ما، ما يتقبل الله إلا منكم. (۳) (گفته شد) حاجی زیاد است، فرمود: خس و خاشاکند که موج از هر طرف آورده، نه به خدا قسم نیست حج مگر برای شما نه بخدا سوگند خدا نمی پذیرد مگر از شما.

ابن مسکان، از الکلبی از ابی عبد الله (علیه السلام) - در حدیثی - فرمود: ما أكثر السواد؟! یعنی الناس، قلت: أجل، فقال: أما والله ما يحج (أحد) لله غیر کم. (۴) سیاهی چقدر زیاد است یعنی مردم، گفتم بلی فرمود: آگاه باش به خدا قسم کسی برای خدا حج نمی کند غیر از شما.

عباد بن زیاد گفت:، أبو عبد الله (علیه السلام) بمن فرمود: ای عباد، ما علی مله

۱- الکافی ۱: ۱۳۹ / ۴. ۷- الکافی ۴: ۵۳۳ / وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۰: از آن.

۲- الکافی ۸: ۲۸۸ / ۴۳۴. وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۰:

۳- الکافی ۸ / ۲۳۷ / ۳۱۸. أمالی الطوسی ۱ / ۱۸۸. وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۰ از آن دو. (۱) الغناء: الهالك البالی من ورق الشجر / ذا خرج السیل رأیته مخالطاً زبده، یرید أراذل الناس وسقطهم. (لسان العرب ۱۵: ۱۱۶)

۴- المحاسن ۱۴۵ / ۴۹. وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۱:

ابراهیم احد غیر کم، وما یقبل الله إلا منکم، ولا یغفر الذنوب إلا لکم. (۱) نیست بر ملت (و دین) ابراهیم غیر از شما و قبول نمی کند، مگر از شما و گناهان را نمی بخشد مگر برای شما.

أبی حمزه الثمالی گفت: علی بن الحسین (علیه السلام) بما گفت: أی البقاع أفضل؟ فقلنا: الله ورسوله واین رسوله أعلم، فقال لنا: أفضل البقاع ما بین الرکن والمقام، ولو أن رجلا عمّر ما عمّر نوح فی قومه، ألف سنه إلا خمسين عاما، یصوم النهار، ویقوم اللیل فی ذلك المكان، ثم لقی الله بغير ولا یتنا لم ینفعه ذلك شیئا. (۲) کدام بقعه (و سرزمین ها) افضل است؟! گفتیم: خدا و رسول و فرزند رسولش، دانترند پس برای ما فرمود: بهترین بقعه ها مابین رکن (حجر اسود) و مقام (ابراهیم) است، اگر مردی مانند عمر نوح نهصد و پنجاه سال عمر نماید روزها روزه و شبها در آن مکان عبادت نماید سپس خدا را بدون ولایت (و قبول امامت) ما ملاقات نماید، برای او چیزی و منفعتی نخواهد داشت.

معلی بن خنیس، گفت: أبو عبد الله (علیه السلام) فرمود: یا معلی، لو أن عبدا عبد الله مائة عام ما بین الرکن والمقام، یصوم النهار، ویقوم اللیل حتی یسقط حاجباه علی عینیه، ویلتقی تراقیه هر ما جاهلا بحقنا لم یکن له ثواب. (۳) ای معلی اگر بنده ای صدسال بین رکن و مقام به خدا عبادت نماید روز روزه بدارد و شب عبادت کند تا مژگان هایش روی چشمانش بیفتد و ترقوه هایش فرسوده شود و به حق ما نادان باشد، برایش ثوابی نخواهد داشت.

۲- کل روایاتی که در باره پیامبران و امامان به ما رسیده است، اگر دیدیم با

۱- المحاسن: ۱۴۷ / ۵۶- وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۱:

۲- عقاب الأعمال: از عن عاصم، از أبی حمزه، مثله. رواه الطوسی فی (مجالسه) از عاصم، از أبی حمزه، مثله وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۲: از آن دو.

۳- وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۲:

برداشت و با میزان فهم ما قبول آنها برای ما مشکل است، نباید آنها را رد کنیم، چون درجات مقامی و ولایی آنها به گونه ایست که عقل ما از درک آن عاجز است، برای اینکه قسمت مادی و عنصری وجود ما قوی تر از قسمت مجردی آن است، پس بقول شاعر:

هفت شهر عشق را عطار گشت***ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

آنچه که ما در آینه می بینیم، آنها (در اثر عبودیت و بندگی و دوستی با معبود)، در خشت خام می بینند، چون به ما وعده کرده و الگو داده است، عبدی أطنعی حتی أجعلک مثلی بنده ام فرمانبردار من باش تا ترا مثل خود قرار دهم، آنگونه که من به هر چیزی می گویم «باش» می شود، تو هم به هر چیزی گفتی، کُنْ فَيَكُونُ.

جائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر علیه السلام می فرماید: ای علی ماعرفک إلیا الله و أنا ترا آنگونه که باید شناخته شوی، جز خدا و من نشناخت، چگونه می توانیم به اسرار وجودی او آشنا شویم در این مقوله سخن بی پایان است و خامه کوتاه بدینجهت است که امام باقر علیه السلام به جابر (بن یزید جعفری) فرمود: به خدا قسم ما شما را به سوی خدا راه نمائی کردیم، پس در کنار امر و نهی ما بایستید، ما آنچه را که به شما رساندیم رد نکنید؛ ما در سایه لطف خدا با جلال تر و بزرگتر از آنیم که گفته ما رد شود؛ و جمیع ما یرد علیکم منّا فما فهمتموه فاحمدوا لله، و ما جهلتموه فردّوه إلینا و قولوا أئمتنا أعلم بما قالوا، پس تمامی آنچه که از ما به شما می رسد هر چه را که فهمیدید خدا را شکر گذار باشید و آنچه را که نتوانستید بفهمید، به خود ما برگردانید و بگوئید، ائمه ما خود به گفته های خود دانا ترند(۱)

یا در روایت دیگر است فرمود: «و إن اشتبه الأمر إلیکم فقفوا و ردّوه إلینا» اگر امر

۱- (سرچشمه حیات: ص ۸، از بحار الأنوار: ۴۶ / ۲۷۸ از عیون المعجزات سید مرتضی رحمه الله).

بر شما مشتبه شد توقف کنید و به خود ما برگردانید(۱)

در این مورد روایت زیاد است، برای روشن شدن مطلب به کتابهای مربوطه از قبیل کتاب امامت بحار و اصول کافی و غیرهما مراجعه شود.

۳- در خصوص روایت خواندن امیرمؤمنان علیه السلام تمام کتاب های آسمانی را، ممکن است این اشکالها به نظر آید ۱- یک نوزاد چگونه می تواند سخن گوید؟ ۲- بچه دو سه روزه، چگونه ممکن است، آن همه کتابهای آسمانی را بداند؟

۳- در مدت کوتاهی، آن همه کتابها را چگونه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند با اینکه ماهها زمان می برد تا آنها تماماً تلاوت شود و ..

اولاً اینها بچه بظاهر دو و سه روزه اند ولی برگردیم به عقب و کتابها و مصادر را در نظر گرفته به این معنا فکر کنیم که اینها آفرینش آغازین ماسوی الله اند بلی از نظر وجود مادی بچه هستند ولی اینها عرشیان مجردند که خداوند تمامی مخلوقات را با حضور و شهود اینها آفریده است.(۲)

از نظر تکوینی به خیلی از مسائل عادی فائقند مگر طبق نص صریح قرآن کریم عیسی بن مریم و بچه خاندان عزیز مصر در بچه گی حرف نزدند بالاتر از این مگر تاریخ معتبر، قرآن خواندن سر مبارک امام حسین علیه السلام را در نوک نیزه بما باز گو نکرده است یا در روایت شهادت نوزاد یک روزه برای برائت تهمت زن فاحشه به برائت جریح عابد بنی اسرائیل، نیامده است.(۳)

اما خواندن آنهمه کتاب در مدت کوتاه، اگر زمان قدیم بود باز با دلایل بالا جواب می دادیم ولی در عصر فضا و در زمان اینترنت و رایانه و امثال این اختراعات،

۱- (بحار الأنوار: ۱۲۳/۵۲ بنقل از أمالی مفید).

۲- برای اطلاع بیشتر به سرچشمه حیات مؤلف از صفحه ۱۸ بعد رجوع نمائید.

۳- والدین دو فرشته جهان آفرینش از بحار الأنوار: ۷۴/۷۶ ح ۶۸ و پاورقی ص ۳۷، فأقبل القوم و الملك بالإعتذار اليه و بنو صومعته من فضّه و ذهب و أقامو الرّجم عليها؛ مصباح الشریعه: ص ۴۸.

پذیرفتن این گونه مطالب خیلی آسان است چون می بینیم بشر در مدت چند ثانیه میلیاردها اطلاعات و مطالب را در این تکنیکها رد و بدل می کند بخصوص این رد و بدل ها در میان سلسله جنبانان عالم امکان و جهان آفرینش چه مشکلی دارد وانگهی یک جمله از روایت جوابگوی این اشکال است، آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از تشریح خواندن امیرمؤمنان علیه السلام تمام کتاب های آسمانی را، به سلمان و یارانش (که در یکی از سخنرانیهای قبلی بیان کردم) فرمود: «ثم عاد إلى حال طفولتيه» سپس به حالت بچگی اش برگشت، از این سخن معلوم می شود که این بده بستانها و رد و بدل ها با حالت فوق بشریت و با مقام و رای عالم عادی، صورت گرفته و انجام یافته است. البته این مقام و این مسائل آن وقت برای ما حل است که به قول آن چوپان بیابانی که بالای تلّی نشسته بود و عارفی از آنجا می گذشت، دید گله گوسفند را چند گرگ شبانی می کند و گوسفندان ره گم کرده را با دُم خود بر گردانده به گله می رسانند، با تعجب گفت: متی اصطح الغنم مع الذئب گو سفندان کی با گرگ همسو شده و عقد اخوت بسته اند؟! دید شبان از بالای تل جواب داد حین اصطح الرّاعی مع مولاه همسوئی و برادری آنها آن وقت ببار نشست و حقیقت پیدا کرد، که شبان با مولای خود همسو شد و طرح دوستی افکند. (۱)

البته مسائل و مطالب عوالم قدیم اول در رابطه با اسرار حضرت امیرمؤمنان علیه السلام، در دوران های قبل از آدم علیه السلام که عقل ما کشش و تحمل درک آن را ندارد، متعرض نمی شویم، ولی در دوران بعد از آدم علیه السلام برای نمونه به چند حدیث ذیل توجه فرمائید.

خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله فرمود: بعث علیّ مع کلّ نبیّ سرّاً و بعث معی جهراً علی با تمامی انبیاء در باطن و با من در ظاهر برانگیخته شده است. (۲)

۱- (از کتاب لثالی الأخبار).

۲- کتاب (از مباهله تا عاشوراء) بخش ۳ (مولود کعبه) ص ۳۰۲ قسمت پاورقی از همین مؤلف از شرح أسماء الحسنی: ملّا هادی سبزواری ۱/ ۲۸ شرح جوشن کبیر الإمام علی: أحمد رحمانی همدانی ص ۸۶. و بحار الأنوار: ۱۸ ۱۷۶. این روایت با تعبیر گوناگون در همان مصدر آمده است.

این روایت با تعبیرهای گوناگون آمده است که به بعضی از آنها اشاره می شود.

عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّهُ قَالَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ يَا مُحَمَّدُ بَعَثْتُ عَلِيًّا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ بَاطِنًا وَ مَعَكَ ظَاهِرًا
 پیغمبر فرمود: ای علی خداوند گفت: ای محمد من علی را با پیامبران در باطن فرستادم و با تو در ظاهر. (۱)

وقال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَبَعَثَ مَعَهُ عَلِيًّا بَاطِنًا وَ مَعِيَ ظَاهِرًا نَبُوذِ بَعْثِ مَعَكَ ظَاهِرًا مَكْرًا لِيَكُونَ عَلِيٌّ فِي بَاطِنِ بَاطِنًا وَ بَاطِنًا بَاطِنًا وَ بَاطِنًا بَاطِنًا
 ظاهر بود. (۲)

قال جبرئيل عليه السلام للنبي صلى الله عليه وآله إن الله بعث علياً مع الأنبياء باطناً و بعثه معك ظاهراً جبرئيل به پیغمبر گفت:
 همانا، خداوند علی را با انبیاء در باطن و با تو در ظاهر برانگیخته کرد (۳)

امام صادق علیه السلام: كان عليّ عليه السلام مع رسول الله في غيبته و لم يعلم به أحد علي با رسول خدا در پنهانی اش بود که
 کسی از آن اطلاعی نداشت (۴)

این روایت با تعبیر گوناگون در همان مصدر آمده است.

باز از امام صادق است علیه السلام «قال اکتتم رسول الله صلى الله عليه وآله بمكة مختفياً خائفاً خمس سنين (ثلاث سنين) ليس
 يظهر أمره و عليّ معه و خديجه، ثم أمره الله أن يصدع بما أمر به، فظهر رسول الله صلى الله عليه وآله و أظهر أمره. (۵) این
 روایات یکی از مشکلات اخبار و

۱- (أنوار التعماتيه جزائري: ج ۱ / ۳۰؛ الإمام علي: ص ۸۶ از همان مصدر).

۲- المجلی ابن ابی جمهور: ص ۳۶۸؛ الإمام علي: ص ۸۶).

۳- قصص الأنبياء جزائري ص ۱۰۵ بنقل از کتاب «القدسيات» نوشته یکی از علماء اهل سنت).

۴- بحار الأنوار: ۱۷۶ / ۱۸.

۵- همان مصدر از کمال الدین: ص ۱۹۷. غيبه الطوسي (۲۱۶). - مانند تعلیم جبرئیل به پاسخ سؤال خداوند «من أنا و من أنت
 من کیم و تو کیستی؟! پس از سه بار تکرار سؤال و ناتوانی جبرئیل از جواب، علی علیه السلام از دریائی (دریای، علم یانور، یا
 هر دریائی که خدا می داند) ظاهر شد و به جبرئیل گفت: بگو أنت الرّبّ الجلیل و أنا عبدک الدلیل و اسمی جبرئیل، جبرئیلی
 که ستاره ای در هرسی هزار سال یک مرتبه دیده می شود آن را سی هزار مرتبه دیده است و در روایت اهل تسنن در هر
 هفتاد هزار سال یک مرتبه طلوع می کند جبرئیل آن را هفتاد هزار مرتبه دیده است، (در بهار سال ۱۳۹۱ تلویزیون اعلام کرد
 ستاره ای در هر یک صد هزار سال یکبار دیده می شود امشب در آسمان ایران، آن ستاره دیده خواهد شد). در روایتی آمده
 است یکی از جنیان در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود امیر علیه السلام را که، دید کوچک و کوچکتر شد حضرت
 سبب ترس او را پرسید؟ عرض کرد ای رسول خدا ما جنیان انگشتر سلیمان را دزدیده و به دریا افکندیم و از اطراف سلیمان بن

داود پراکنده شدیم، همین جوان، انگشتر را از دریا بیرون آورد و به انگشت سلیمان کرد و ما را گرفته و با ذلت و خواری
جلوی تخت سلیمان می افکند.

غوامض أسرار أمير مؤمنان عليه السلام است که برای هر صاحب عقلی دلیل روشن و برهان شفاف بر ولایت الهیّه اوست. (۱)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند در شب معراج خداوند بای لغه خاطبک ربّک؟ قال بلسان علیّ باچه لغتی با تو حرف زد؟! گفت: با زبان علی، گفتم: خدایا توئی بامن حرف می زنی یا علیست؟! فرمود: من مثل شما بشرها حرف نمی زنم بلکه صوت را می آفرینم، در باطن تو نگاه کردم دیدم در باطن تو محبوب تر از علی را نیافتم و با زبان او با تو حرف زدم (۲)

جرجی زیدان گوید: «دنیا مانند لیوانی که توپ بزرگی در آن جانگیرد، نتوانست بزرگی و عظمت علی را در خود جادهد» (ظرفیت حمل وجود علی را نداشت بدینجهت آنطور که شایسته آن بود شناخته نشد و از دنیا ناشناخته گذشت).

روزی امیر مؤمنان علیه السلام با اصحاب خود از کوچه رد می شد، بچه ای جلوی

۱- روایات فوق از کتاب از مباحله تا عاشوراء) بخش ۳ (مولود کعبه) ص ۳۰۲ قسمت پاورقی از همین مؤلف بنقل از مصادر بالا.

۲- روایات شب معراج: و ضمناً آقای فاطمی نینیز شب ۲۱ ماه رمضان ۱۳۲۷ / ۲۲ / ۱۳۸۵۷ از تلویزیون از اخطب خوارزم نقل کرد.

حضرت آمد غمگین و غصه دار، چرا غمگینی؟! گفت: این بچه ها بامن بازی نمی کنند چون پدر و اسباب بازی ندارم، فرمود: برو در میان آنها بگو پدر من علیست!!، گفت اسباب بازی ندارم، حضرت به اصحاب فرمود: برای او یک اسب چوبی درست کنید، آنها نیز سریعاً ساختند بچه سوار شد گفت این که راه نمی رود، حضرت به زمین نشست و چهار دست و پا شد و فرمود: بیا سوار شو او هم به پشت حضرت سوار شد، حضرت چهار دست و پا راه می رفت و بچه می خندید و حضرت هم با خوشحالی می گفت: خدایا شکر که بر لبان بچه یتیمی خنده نشاندم.

جرج جرداق نویسنده مسیحی در کتاب «صوت العدالة الإنسانية» می گوید خداشاهد است من هنگامی که این داستان را می نوشتم اشک چشمانم سرازیر و امانم نمی داد. (۱)

در روایت دیگر آمده است حضرت به آن یتیم فرمود: آیا مرا به پدری و دختر پیامبر فاطمه را به مادری و حسنین را به برادری می پذیری؟!؛

گفت افتخار می کنم ای امیرمؤمنان فرمود: من پدرت و فاطمه مادرت و حسنین برادرانت برو با آن بچه ها بازی کن!! آن بچه پرید میان بچه های دیگر و می گفت:

«من مثلی و اُبی امیرالمؤمنین و اُمّی فاطمه و اُخی الحسنین! کیست مانند من پدرم علی و مادرم فاطمه و برادرانم حسنین هستند.

عزیزان این علی علیه السلام بود که با یتیمان و بیچارگان، این گونه رفتار داشت، اما بایتمان او چه رفتارهایی در طول راه و خرابه شام داشتند، با تازیانه و سیلی و لگد و نیزه، از آنها پذیرائی می کردند و در نهایت در خرابه ای جای دادند و هرکس از آنجا عبور می کرد، می گفت این بیچاره ها خیال می کنند، اینهارا در این محل بی سقف و

۱- شب ۱۵ ماه رمضان ۱۳۸۵ سخن ران شبکه ۲، باز در سحر همان شب آقای علی اکبری سخنان شبکه ۱ جریان شترسواری شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فروخته شدنش به ۸ گردو بیان کرد.

دیوار شکسته که بادست تکان می خورد، جا داه اند که زنده بمانند، غافل از اینکه می خواهند شب دیوارها را به روی اینها خراب خواهند کرد و همه را قتل عام خواهند نمود.

حال فکر کنید زن و بچه باشنیدن این کلمات، چگونه وحشت می کنند و می لرزند در آخر هم یکی از آنها در همان خرابه با هزاران درد و غم و اندوه، چشم از این دنیای فانی فرو بست و عمه ها و خواهران و مادران را غرق در عزا نمود و رفت.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.

مجلس ۲۶ مولا علیه السلام در جنگ احزاب (خندق)

درسوره احزاب هفده آیه (از آیه ۹ تا ۲۶) پیرامون جنگ احزاب، و کارشکنی های منافقان، یهودیان و قبایل مختلف قریش و بت پرستان آمده که همه دست به دست هم داده بودند، تا اسلام و مسلمین را نابود کنند. سرانجام امدادهای غیبی، تدابیر شجاعانه پیامبر صلی الله علیه و آله و قهرمانی های حضرت علی علیه السلام در جنگ خندق، موجب شکست مفتضحانه دشمنان شد، و پس از جنگ خندق، همه یهودیان عنود، به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله در سرزمین حجاز، قلع و قمع شدند. این حادثه بزرگترین و سخت ترین امتحان و آزمون برای مسلمانان بود، (چنان که آیه یازده احزاب بیانگر این مطلب است) سرانجام مسلمانان با پیروزی چشمگیری، در این امتحان، رو سفید شدند، و لکه ذلت و رو سیاهی را تا ابد برای مشرکان و منافقان کار شکن باقی گذاشتند.

در دو آیه ۹ و ۱۰ سوره احزاب از این پیروزی و امدادهای غیبی چنان یاد شده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا؛ احزاب: ۹ ای کسانی که ایمان آورده اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می دهید بینا بوده است. ۱۰ (به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید.

علت غزوه خندق

روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله «بنونضیر» را از مدینه بیرون کرد. جمعی از ایشان به «خیبر» رفتند. رئیس ایشان «حیی بن اخطاب» به مکه رفت و به ابوسفیان و رؤسای قریش گفت: محمد بسیاری از ما و شما را کشت و عداوتش با ما و شما محکم شده است و ما را از خانه های خود بیرون کرد و اموال و مزارع ما را تصرف کرد و پسر عثمان (عموزادگان) ما را نیز از دیار خود جلای وطن (و دور) نمود پس بگردید در زمین و هم سوگندان خود را و غیر ایشان را از قبایل عرب جمع کنید تا برویم بر سر او و از قوم من هفتصد نفر هستند. همه، مردان جنگند و میان ایشان و محمد (صلی الله علیه و آله) عهد و پیمانی هست و من ایشان را راضی می کنم که پیمان را بشکنند و بر دفع آن حضرت ما را یاری کنند و شما از جانب بالای مدینه بیایید و ایشان از جانب پایین مدینه و محمد (صلی الله علیه و آله و) اصحابش را از میان برداریم.

تانفрат دشمن به بیش از ده هزار نفر رسید با تجهیزات بسیار، ولی نفرات

مسلمانان سه هزار نفر با تجهیزات اندک بودند. کندن خندق که با پیشنهاد سلمان و تأیید خداوند، با عرض و طول و عمق بسیار، تصویب شد برای مسلمانان طاقت فرسا بود، و در عین حال مسلمانان با کمال سربلندی پیروز شدند،

جنگ خندق، و قهرمانی های بی نظیر علی علیه السلام

بزرگترین حادثه سال پنجم هجرت، ماجرای جنگ خندق (بنا به اختلاف روایات) در ماه رمضان یا ۱۷ شوال، بود. مردان اطلاعاتی به پیامبر گزارش دادند که بیش از «ده هزار نفر» که از قبیله های مختلف تشکیل شده اند، از مکه برای براندازی اسلام و مسلمین به سوی مدینه حرکت کرده اند. خبر حرکت لشکر قریش به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و برای مقابله با این لشکر جزّار در فکر فرو رفتند. چاره ای جز آنکه در مدینه بمانند و حالت دفاعی به خود گیرند ندیدند، اما باز هم برای حفظ شهر از حمله دشمن تدبیری لازم بود. از این جهت پیغمبر اسلام با اصحاب خود در این باره مشورت کرد و سلمان فارسی که در آن وقت از قید بردگی آزاد شده بود، پیشنهاد کندن خندق (سنگری عظیم در سراسر راههای ورودی مدینه) نمود، این پیشنهاد پذیرفته شد، و طبق فرمان پیامبر، مسلمانان گروه گروه به کندن خندق پرداختند. مسلمانان سه هزار نفر بودند، خندق که طولی در حدود شش هزار متر و عرضی به وسعت مقداری که سواران دشمن نتوانند از آن سوی آن به این سو بپرند، قرار شد که بدان عمل کنند. سلمان گفت: آن قسمت از شهر مدینه را که سر راه دشمن می باشد خندقی حفر کنند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این نظریه را پسندید و قرار شد قسمت زیادی از شمال و بخصوص شمال غربی مدینه را به صورت هلالی خندق بکنند. قسمتی را که پیغمبر دستور حفر خندق در آن قسمت داد، قسمت شمالی مدینه بود که شامل ناحیه احد می شد و تا نقطه ای به نام رائج را می گرفت، چون در قسمت جنوب غربی و جنوب، محله قبا و باغستانهای آنجا بود و در ناحیه شرقی نیز یهود بنی قریظه، سکونت داشتند و لشکر دشمن ناچار بود از همان ناحیه

شمال و قسمتی از شمال غربی به مدینه بتازد، از این رو فقط همان قسمت را برای حفر خندق انتخاب کردند.

به دنبال خبر حرکت لشکر احزاب، وحشت سر تا سر مدینه را فرا گرفت، با این تفاوت که افراد با ایمان با علم به اینکه آزمایش سختی در پیش دارند از این وحشت داشتند که آیا بتوانند به خوبی از عهده آزمایش برآیند یا نه؟ و افراد سست عقیده و منافق از سرنوشت خود و زن و بچه و اموال و داراییشان وحشت داشتند.

کار حفر خندق بطور سریع، به پایان رسید و علت عمده این سرعت عمل و پیشرفت کار هم آن بود که خود پیغمبر اسلام نیز مانند یکی از افراد معمولی کار می کرد. مسلمانان که می دیدند رهبر عالی قدرشان نیز با آن همه گرفتاری و مشکلات کلنگ می زند و سنگ و خاک به دوش می کشد، به فعالیت و کار تشویق می شدند و موجب سرعت عمل آنها می گردید، بطوری که سه روز قبل از رسیدن دشمن، کار خندق به اتمام رسید.

عمرو بن عوف گوید: سهم من، سلمان، حدیفه، نعمان و شش تن دیگر از انصار چهل ذراع شده بود و مشغول کنندن آن قسمت بودیم که ناگهان سنگ سختی بیرون آمد که کلنگ در آن کارگر نبود و چند کلنگ را هم شکست، ولی خود آن سنگ شکسته نشد. ما که چنان دیدیم به سلمان گفتیم: «پیش رسول خدا برو و ماجرای این سنگ را به آن حضرت بگو تا اگر اجازه می دهد از پشت سنگ حفر نموده و راه خندق را کج کنیم.»

در کتاب های تاریخی و تفسیری آمده است:

سلمان خود را در مسجد فتح به آن حضرت رسانده دید حضرت از شدت گرسنگی، ردای خود را زیر سر گذاشته و سنگی بر شکم بسته و به پشت خوابیده است، جریان را معروض داشت. پیغمبر از جا برخاست و در حالی که همه آن نه نفر کنار خندق ایستاده بودند تا سلمان دستوری بیاورد پیش آنها آمد و کلنگ سلمان را گرفت و وارد خندق شد و با دست خود کلنگی به آن سنگ زد و قسمتی از آن

سنگ شکسته شد و برقی خیره کننده جستن کرد که شعاع زیادی را روشن نمود، همچون چراغی که در دل شب فضای مدینه را روشن سازد. پیغمبر بانگ به تکبیر

(الله اکبر) بلند کرد و مسلمانان دیگر نیز بانگ الله اکبر برداشتند، سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کلنگ دوم را زد و قسمت دیگری از سنگ شکسته شد و مانند بار اول برق زیادی جستن کرد و دوباره پیغمبر تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند و برای سومین بار کلنگ زد و سنگ خورد شد، نیز برق جستن نمود و همگی تکبیر گفتند.

سلمان ماجرای آن برقه‌های زیاد و خیره کننده و تکبیر آن حضرت را به دنبال آنها پرسید؟، پیغمبر در حالی که دیگران نیز می شنیدند فرمود:

«کلنگ نخست را که زدم و آن برق جهید، در آن برق قصرهای حیره و مداین را که همچون دندانهای نیش سگان می نمود مشاهده کردم و جبرئیل به من خبر داد که امت من آن کاخها را فتح خواهند کرد. در دومین برق کاخهای سرخ سرزمین روم برایم آشکار شد و جبرئیل به من خبر داد که امت من بر آنها چیره می شوند و در سومین برق قصرهای صنعا را دیدم و جبرئیل مرا خبر داد که امت آن قصرها را می گشایند، پس بشارت باد شما را!»

ابوبکر و عمر با شنیدن این اظهارات حضرت، گفتند: از ترس نمی توانیم به قضای حاجت (و دستشویی) برویم، دارد وعده ملک پادشاهان عجم و روم را بما می دهد. (۱)

از جریان های شگفت انگیز جنگ خندق، یکی اش این بود علی بن ابراهیم روایت کرده است جابر گوید، چون آن سنگ با اعجاز آن حضرت مانند ریگ فرو ریخت و من چون یافتم که حضرت گرسنه است گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ممکن

۱- حیوہالقلوب مجلسی چاپ قدیم رحلی ص ۲۴۴، بتاریخ روز دوشنبه ۲ ذی القعدة ۱۳۱۹ قمری از منابع گوناگون.

است در خانه من چاشت (غذا) میل فرمائی؟ فرمود: چه داری ای جابر؟! گفتم بزغاله و یک صاع (سه کیلو) جو دارم، فرمود: برو آنچه داری درست کن تا ما بیائیم.

به خانه رفتم و زخم را از جریان آگاه ساختم و گفتم: جورا آرد کرد و من هم بزغاله سربریدم و پوست آن را کندم و زن نان پخت و بزغاله را بریان نمود و چون فارغ شد به خدمت حضرت آمدم و گفتم: پدر و مادرم فدای توباد یا رسول الله غذا آماده است.

(در روایت دیگر جز روایت بالا- چنین آمده است) جابر دوپسر کوچک داشت برادر بزرگ به کوچکش گفت: برادر پدر بزغاله را سربرید گفت: چگونه؟ گفت بیا بخواب، داداش کوچک خوابید و بزرگه سر او را برید، وقتی دید برادرش بی حرکت ماند این طرف آن طرف دوید و از ترسش رفت پشت بام و هنگام دویدن، او هم از پشت بام افتاد و مرد.

زن جابر

از قضیه که اطلاع یافت، برای اینکه حضرت ناراحت نشود و غذا گوارای وجود مبارکش باشد، هر دو بچه را به گلیمی پیچید و در انباری پنهان نمود(۱)

(ادامه روایت علی بن ابراهیم) از این طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کنار خندق ایستاد و فرمود، ای گروه مهاجر و انصار اجابت کنید دعوت جابر را و در خندق هفتصد نفر مرد کار می کردند.

جابر گوید: چون ندای حضرت را شنیدند، همه دست از کار کشیدند و به خانه من روان گشتند و در راه حضرت به هر که می رسید از مهاجر و انصار می فرمود:

اجابت کنید جابر را!!! من پیشتر رفتم و جریان را به زخم گفتم، که حضرت آمد با گروهی که هیچ کس را طاقت اطعام آنها نیست.

زن پرسید آیا تو به حضرت خبر دادی چه داریم؟ گفت آری، گفت: کار نداشته

۱- قضیه طفلان جابر از منبع دیگر نقل شده و جزء روایت علی بن ابراهیم نیست.

باش خود بهتر می داند (که چگونه از عهده آنها برآید) حضرت داخل شد در دیک نظر کرد و فرمود: کمچه بز و بیرون آور و قدری در تهش بگذار، و در تنور نظر کرد و فرمود: نان بیرون آر و قدری در تنور بگذار همه را بیرون نیار و کاسه طلبید و با دست بابرکت خود در کاسه ترید کرد و کمچه زد و مرق (آب گوشت) روی آن ریخت و فرمود ده نفر را بیاور، آمدند و خواستند بخورند،

(بقیه روایت طفلان) جبرئیل نازل شد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، خدا می فرماید: تا بچه های جابر سر سفره حاضر نشوند کسی حق ندارد طعام بخورد.

جابر از زنش پرسید بچه ها کجایند؟ گفت: خانه نیستند، جابر گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بچه ها خانه نیستند باز خواستند دست به غذا بزنند دوباره جبرئیل نازل شد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدا می فرماید: تا بچه ها نیابند حق غذا خوردن ندارید، باز جابر از زنش سراغ بچه ها را گرفت، خانه نبودند در مرتبه سوم باز مسئله تکرار شد، جابر به زنش فشار آورد که بچه ها را حاضر کن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصرار دارد آنها سر سفره حاضر شوند.

این بار زن فهمید مسئله ای هست، رفت بچه های به گلیم پیچیده را آورد و گذاشت کنار سفره، حضرت که از ماجرا باخبر شد از صبر و ایمان و تحمل و علاقه اونسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعجب کرد و دانست که خداوند نمی خواهد زن جابر به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در فراق بچه هایش گرفتار شود.

دست به دعا برداشت و برگشت روح آن دو را از خدای توانا در خواست نمود، فی الحال هر دو بلند شده و در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سر سفره نشستند که همگی از این جریان شگفت زده شدند).

(بقیه روایت علی بن ابراهیم)

و خوردند تاسیر شدند پس فرمود: یک دست بزغاله را بیاور، آوردم و خوردند و سیر شدند و بقیه هم به این منوال از ذراع بزغاله سیر شدند.

من عرض کردم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا به حال سه ذراع بزغاله آوردم بزغاله

دو ذراع بیشتر ندارد؟! حضرت فرمود: اگر سخن نمی گفتمی هر آینه همه مردم از ذراع می خوردند.

جابر گفت: همچنین ده نفر ده نفر تا همه خوردند و سیر شدند و آن قدر طعام برای ما ماند که تا چند روز دیگر خوردیم. (۱)

از جریان های پر برکت جنگ خندق، برداشته شدن سختی روزه داری است.

کلینی و علی بن ابراهیم بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که در اول اسلام مقرر بود هر که در شب ماه مبارک رمضان بخواب می رفت، خوردن و آشامیدن بر او حرام می شد و چون حضرت در ماه مبارک ماه رمضان حکم کرد به کندن خندق، خوات بن جبیر انصاری برادر عبدالله بن جبیر که در احد شهید شد، در خندق کار می کرد و مرد پیر ضعیفی بود، چون به خانه برگشت با اهل خود گفت: طعامی حاضر داری که افطار کنم؟ گفتند: نه، نخواب الان غذا مهیا می کنم چون تکیه کرد بی اختیار بخواب رفت و بیدار شد، دیگر نمی توانست غذا بخورد، فردا باشکم گرسنه به خندق رفت و مشغول کار شد و در اثنای کار غش کرد چون حضرت از ما جرا باخبر شد و خداوند به خاطر او بر مسلمانان منت گذاشت و آیه مبارکه کُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَبَيِّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ بخورید و بیاشامید تا ظاهر شود برای شما ریسمان سفید صبح از ریسمان تاریک شب.

سر انجام لشکر عظیم دشمن و سپاه انبوه قریش و سایر احزاب هم پیمانشان دسته دسته با تجهیزات جنگی که داشتند از راه رسیدند و در دامنه کوه احد اردو زدند و چون به لشکر مسلمانان برنخوردند به سوی مدینه حرکت کرده، تا کنار خندق پیش آمدند، و خندق را در برابر خود دیدند، حدود یک ماه پشت خندق

۱- حیوہ القلوب مجلسی ص ۲۴۴، چاپ قدیم رحلی بتاريخ روز دوشنبه ۲ ذی القعدة ۱۳۱۹ قمری از علی بن ابراهیم قمی.

زمین گیر شدند و نتوانستند وارد مدینه شوند، به ناچار در همان سوی خندق اردو زدند.

در این میان خبر پیمان شکنی یهود بنی قریظه نیز به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و فکر آن حضرت را نگران ساخت. راستی هم کار سختی بود، زیرا با این ترتیب دشمن از هر طرف مسلمانان را محاصره کرده بود و این خطری بود که بنی قریظه در حالی که مردان مسلمانان رو به روی لشکر احزاب در کنار خندق موضع گرفته اند آنها از فرصت استفاده کرده، به داخل شهر حمله کنند و زنان و کودکان و خانه های مردم را مورد هجوم و دستبرد قرار دهند.

این خبر پنهان نماند و تدریجاً همه مسلمانان از پیمان شکنی بنی قریظه مطلع شدند و بر ترس و اضطرابشان افزوده شد. پنج نفر از قهرمانان دشمن از نقطه باریکی عبور کردند، و در بین خندق و کوه سیلَع (مرکز سپاه اسلام) به میدان تاختند و مبارز طلبیدند، این پنج نفر عبارت بودند از: ۱. عمرو بن عبُدود ۲. عکرمه بن ابی جهل ۳. هُبیره بن وهب ۴. نوفل بن عبدالله ۵. ضرار بن خطاب.

هیچ یک از آنان در شجاعت، شهرت عمرو بن عبُدود را نداشت و سالخورده تر و با تجربه تر از وی در جنگها نبود، و بلکه به گفته اهل تاریخ در آن روزگار هیچ شجاعی در میان عرب شهرت عمرو بن عبُدود را نداشت. او را «فارس لیل» می نامیدند و با هزار سوار او را برابر می دانستند. از این رو مسلمانان نیز تنها از جنگ با او واهمه داشتند و گرنه همراهان او چندان ابهتی برای آنها نداشتند.

با عبور اینها از خندق مسلمانانی که جلوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صف کشیده و خود را سپر انسانی قرار داده بودند، از ترس جان به پشت سر حضرت رفته و حضرت را به جلو انداخته و رنگ از رخ همگان پریده بود.

البته برای پهلوانان و سلحشورانی مانند عمرو بن عبُدود و عکرمه بن ابی جهل که به همراه این سپاه گران به مدینه آمده بودند تا انتقام کشتگان بدر و احد را از سربازان جانباز اسلام نگیرند، بسیار دشوار و ننگین بود که بدون هیچ گونه زد و

خورد و کشت و کشتار و کارزاری به مکه باز گردند.

عمرو بن عبدود که توانسته بود خود را به این سوی خندق برساند و آرزوی خود را که جنگ در میدان با مسلمانان باشد برآورده سازد، با نخوت و غروری خاص اسب خود را به جولان درآورده و با نعره های پیاپی مبارز می طلبد و می گفت:

وَلَقَدْ بُحِثْتُ مِنَ النَّدَاءِ بِجَمْعِكُمْ هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ* * * ووقف اذ جبن الشجاع بموقف البطل المناجز

صدایم از فریاد کشیدن، گرفت و خسته شدم، آیا کسی هست که به نبرد با من به میدان آید؟ و ایستاده ام درجائی که شجاع می ترسد و من در مقام پهلوان جنگجو ایستاده ام».

حضرت علی (علیه السلام) اجازه خواست به جنگ او برود. پیغمبر فرمود: «او عمرو است؟». حضرت علی (علیه السلام) عرض کرد: «اگر او عمرو است منم علی بن ابی طالب!»^(۱)

مسلمانان از وحشت، در سکوت فرو رفته بودند، تنها حضرت علی علیه السلام با شنیدن صداهای پیاپی «عمرو»، مکرر به پیامبر التماس می کرد تا اجازه رفتن به میدان را به او بدهد.

سرانجام پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام اجازه داد، و فرمود:

برو از فاطمه عیامه زرد رنگ مرا گرفته بیاور، فاطمه از خواستن عمامه زرد ناراحت شد چون آن را در مواقع حساس و خطرناک به سر می بست، و پرسید پسر عمو چه مشکلی پیش آمده است؟ حضرت جریان را گفت و عمامه را آورده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تسلیم نمود و حضرت عمامه را بر سر او بست و شمشیر ذوالفقارش را به دست او داد و هنگام بدرقه، در حقّ علی علیه السلام چنین دعا کرد: «خدایا! در جنگ بدر، «عیبه بن حارث» (پسر عمویم) را از من گرفتی، و در جنگ احد، حمزه (عمویم) را از من گرفتی، اینک این علی بن ابیطالب برادر من است پروردگارا مرا

۱- حیوہالقلوب مجلسی ص ۲۴۷، چاپ قدیم رحلی بتاریخ روز دوشنبه ۲ ذی القعدة ۱۳۱۹ قمری.

تنها نگذار.»

سپس فرمود: «بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشُّرْكِ كُلِّهِ؛ تمام ایمان در برابر تمام شرک قرار گرفت.» (۱)

حضرت علی علیه السلام شتابان به میدان رفت و جواب رجز خوانی عمرو را چنین داد و فرمود:

لا تعجلن لقد أتاك مجيب صوتك غير عاجز***ذو نية وبصيره والصبر منجى كل فائر

أني لأرضى القوم أن أقيم عليك نائحتها الجائز***بضربه نجلاء تبقى ذكراها عند الهزاهز

عجله نکن آمد به سویت کسی که به صدایت جواب دهد بدون عجز*** صاحب نیت و بصیرت خوب، و صبر نجات دهنده همه به رستگاری رسیدگان است.

من بهترین فرد گروهم که زنان نوحه گر را به کنار جنازه ات بکشانم*** با یک ضربت شمشیر شکافنده که یاد آن بماند در هنگام همه کارزارها.

عمرو با بی اعتنائی پرسید من أنت أيها الشاب؟ فرمود:

أنا الذي سمّنتي أمي حيدرة***ضرعام اجام و ليث قسوره

منم آن کس که مادرم مرا حیدر نامیده***شیر جنگلها و بیشه زارها و شیر هجوم برنده به دشمن.

منم علی بن ابی طالب گفت: پسر برادرم من با پدرت دوست بودم برگرد کس دیگر به جنگ من آید، فرمود: دوستی جاهلیت را اسلام از هم گسسته است.

و فرمود: «ای عمرو! تو در عصر جاهلیت می گفتی سوگند به لایت و عزی، هر کس مرا به یکی از سه چیز بخواند همه سه تقاضای او، یا یکی از آنها را می پذیرم.»

عمرو: آری چنین است.

علی علیه السلام فرمود: من به تو پیشنهاد دارم و آن گواهی دادن به یکتایی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله می باشد.

عمرو: از این تقاضا بگذر.

علی علیه السلام: بیا و از راهی که آمده ای برگرد.

عمرو: نه، این کار ننگ است و نُقل مجالس زنان قریش خواهد شد، هرگز این ننگ را به زبان زنان نمی افکنم.

علی علیه السلام: تقاضای دیگری دارم و آن این که: از اسب پیاده شو و با من بجنگ.

عمرو، خندید و گفت: «گمان نمی کردم مردی از عرب، چنین پیشنهادی به من کند، من دوست ندارم مرد بزرگواری چون تو را بکشم، با این که با پدرت در زمان جاهلیت دوست بودم.»

علی علیه السلام فرمود: ولی من دوست دارم تو را بکشم، اگر می خواهی پیاده شو!

عمرو از این سخن برآشفته، از اسب پیاده شد و اسب را پی کرده به علی حمله کرد، و شمشیری به جانب سر آن حضرت حواله نمود که علی (علیه السلام) سپر کشید و آن ضربت را رد کرد. با این حال شمشیر عمرو سپر را شکافت و جلوی سر علی علیه السلام را نیز زخم‌دار کرد. اما علی (علیه السلام) در همان حال مهلتش نداده و شمشیر را از پشت سر حواله گردن عمرو کرد و چنان ضربتی زد که گردنش را قطع نمود و او را بر زمین انداخت.

و در روایت حدیفه است که علی (علیه السلام) شمشیر را حواله پاهای عمرو کرد و هر دو پای او را از بیخ قطع نمود

در نقل دیگری است که جابر گوید: «من در آن وقت به همراه علی (علیه السلام) رفتم تا جنگ و کارزار آن دو را تماشا کنم و چون به یکدیگر حمله کردند غباری بلند شد که دیگر کسی آن دو را نمی دید و در میان آن غبار ناگاه صدا تکبیر علی (علیه السلام) بلند شد و همه دانستند که عمرو به دست علی (علیه السلام) به قتل رسیده و کشته شده است.»

یاران عمرو با اسب، خود را به خندق افکندند، از سوی دیگر مسلمانان با شنیدن صدای تکبیر علی علیه السلام، کنار خندق آمدند، دیدند «نوفل» با اسبش در میان خندق افتاده، و آن اسب نمی تواند او را از آن جا بیرون برد، او را سنگباران کردند، نوفل گفت: «چنین نکنید مرا با این ذلت نکشید بلکه مردی از شما بیاید و با

من بجنگد.» در این هنگام علی علیه السلام به نوفل حمله کرد و او را نیز کشت، سپس به قهرمان سوم دشمن «هَبیره» حمله کرد، او نیز بر خاک هلاکت افتاد، و دو قهرمان دیگر (عکرمه و ضرار) گریختند.

هلاکت این قهرمانان به دست علی علیه السلام از یک سو، و طوفان و شدت سرما و کمبود علوفه دشمن از سوی دیگر، و کمک های آسمانی از سوی سوم، موجب شد که سپاه ده هزار نفری دشمن با کمال خواری، جبهه را ترک کرده و به سوی مکه عقب نشینی نماید. (۱)

شیخ طبرسی و دیگران روایت کرده اند، مشرکان فرستادند بدن نوفل را به ده هزار درهم بخرند حضرت فرمود: ما قیمت مردگان را نمی خوریم جیفه او را به هر جامی خواهید بیرید. (۲)

حضرت علی علیه السلام خواست سر عمرو را بردارد گفت: من از تو خواهشی دارم، بعد از کشتن من تمام اسلحه های جنگی پر قیمت مرا بردار که فقط به دسته شمشیرم مالیات و خراج ۷ سال قبیله امرا، خرج کرده ام اما لباس مرا نبر و بدن مرا عریان رها نکن چون خیلی از مردم به تماشای جسد من خواهند آمد، اگر بدن مرا لخت ببینند هم برای تو خوب نیست و هم برای من آبرو ریزیست.

امام فرمود: نگران نباش من حتی اسلحه های پر قیمت ترا هم نمی برم من برای مال و منال نمی جنگم!!!

سپس سر از بدن «عمرو» جدا نمود و آن را نزد پیامبر آورد، و آن را پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله بر زمین انداخت، ابوبکر و عمر پیش آمدند و سر مبارک علی علیه السلام را بوسیدند. (۳)

علی علیه السلام هیچ یک از ابزار جنگی عمرو، شمشیر نیزه و لباس رزم و سپر و سایر را،

۱- ترجمه ارشاد مفید، ج ۱، ص ۸۹ و ۹۰؛ تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۴۸۶، و منابع گوناگون دیگر.

۲- حیو هالقلوب: چاپ قدیم ص ۲۴۹.

۳- ترجمه ارشاد مفید، ج ۱، ص ۹۳.

با این که از نظر اسلام مال خاص او بود، باخود نبرد و بزرگواری خود را به اثبات رسانید.

عمر گفت: یا علی چرا زره او را نکندی زرهی که در میان عرب نکوتر از آن نیست؟ فرمود: نخواستم که او را برهنه بگذارم و چون خواهر عمرو دید که او را برهنه نکرده اند و زره او را نکنده اند گفت: کفو کریمی او را کشته است و چون شنید امیرمؤمنان علیه السلام او را کشته است، راضی شد و گفت اگر غیر از علی عمرو را کشته بود تا آخر ابد گریه می کردم! (۱)

ارزش ضربت علی علیه السلام

در جنگ خندق

هنگامی که حضرت علی با پیروزی به حضور پیامبر آمد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ارزش ضربت و پیروزی علی علیه السلام فرمود:

«ضَرْبُهُ عَلِيَّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ؛ ارزش ضربتی که علی در جنگ خندق بر دشمن فرود آورد، از ارزش عبادت جن و انس برتر است.» (۲)

و در عبارت دیگر آمده که فرمود:

«لَوْ وُزِنَ الْيَوْمُ عَمَلُكَ بِعَمَلِ جَمِيعِ امَّةِ مُحَمَّدٍ، لَرَجَّحَ عَمَلُكَ عَلَيَّ عَمَلِهِمْ...؛ اگر امروز ارزش عمل تو با ارزش عمل همه امت من سنجیده شود، ارزش عمل تو بر ارزش عمل همه امت، برتری می یابد.»

سپس افزود: «زیرا با کشته شدن عمرو بن عبدود، به همه خانه های مشرکان، ذلت و خواری وارد گردید، و به همه خانه های مسلمانان، عزت و شکوه، وارد شد.»

۱- حیوہالقلوب: چاپ قدیم ص ۲۴۹.

۲- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۲؛ احقاق الحق، ج ۶، ص ۵۴ و ۵۵.

«المبارزه علی بن ابی طالب لعمر و بن عبدود یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیامه» البته مبارزه علی بن ابی طالب با عمرو بن عبدود روز خندق، افضل است از اعمال امت من تا روز قیامت. (۱)

البته فلسفه این سخن روشن است: در آن روز اسلام و قرآن در صحنه نظامی بر لب پرتگاه قرار گرفته بود و بحرانی ترین لحظات خود را می پیمود و کسی که با فداکاری بی نظیر خود اسلام را از خطر نجات داد و تداوم آن را تا روز قیامت تضمین نمود و اسلام از برکت فداکاری او ریشه گرفت، علی علیه السلام بود، بنا بر این عبادت همگان مرهون فداکاری اوست.

شرح کوتاه این که: اگر علی علیه السلام به میدان نرفته بود، هیچ یک از مسلمانان چنین جرئتی را نداشتند، و ارتش ده هزار نفری دشمن وارد مدینه شده و سپاه اسلام را تار و مار می کرد، با کشته شدن «عمرو» و قهرمانان دشمن به دست علی علیه السلام، حلقه محاصره دشمن شکسته شد، و کمر دشمن خم گردید و داغ جانکاهی بر دل دشمن نهاده شد، که موجب عقب نشینی آنان گردید.

اگر علی علیه السلام قهرمانان پیشتاز دشمن را نمی کشت، عبور سپاه دشمن از خط دفاعی خندق، قطعی بود، و در چنین صورت نه تاک می ماند و نه تاک نشان، بر همین اساس و محاسبات نظامی، و ارزیابی دقیق است که پیامبر صلی الله علیه و آله، ارزش ضربت علی علیه السلام را برتر از ارزش اعمال جن و انس دانست.

جنگ خندق با تمام مشکلاتی که برای مسلمانان ایجاد کرده بود و فشار دشواری که برای آنها داشت با نصرت الهی به سود مسلمانان پایان یافت و احزاب به سرعت به سوی مکه کوچ کردند. مسلمانان اثاثیه و خیمه و خرگاه دشمن را برداشته و پیروزمندانه به شهر بازگشتند.

۱- المستدرک علی الصحیحین، تحقیق و اعداد: عبد الرحمن المرعشی، چاپ اول، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ ه. ق، ج ۳، ص

دشمنان زیاد که از احزاب مختلف تشکیل شده بودند، مدینه را در محاصره شدید قرار داده بودند، و این محاصره حدود یک ماه طول کشید. مسلمانان در فشار سخت کمبود غذا قرار گرفتند، تا آن جا که طبق بعضی از روایات پیامبر صلی الله علیه و آله که مشغول کندن خندق بود، سه روز گرسنه ماند، و حضرت زهرا علیهاالسلام قطعه اندکی از نان خشک برای آن حضرت برد. (۱)

نتایج جنگ خندق در این ماجرا، حوادث گوناگونی رخ داد که مهم ترین آنها؛

۱- جنگ خندق، ۲- کشته شدن عمرو بن عبدود ۳- شکستن صخره داخل خندق وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 ۴- جریان نهار دادن جابر به کارکنان خندق ۵- زنده شدن بچه های جابر با اعجاز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۶-
 ماجرای امداد غیبی ۷- آمدن طوفان، ۸- قلع و قمع یهودیان کارشکن و عهد شکن، ۹- در نهایت برداشته شدن شرایط سخت
 روزه داری، بود که بطور اختصار به عرض عزیزان و شنوندگان رساندم. (۲)

در تاریخ آمده است که خواهر عمرو کشته شدن برادرش را شنید با زنان قبیله اش، دسته جمعی حرکت کرده خود را به مدینه رساندند، وقتی که با شیون و ناله همگانی، بالای سر برادر رسید، به جنازه نگاه کرد و دید هیچکدام از اسلحه و لباس رزم پر قیمت او را نبرده اند، به همراهانش صدا زد هیچکدام از شماها به برادر من گریه نکنند، خودش نیز اشک چشمش را پاک کرد!

پرسیدند خانم این چه دستور است برادر با این بزرگی و بزرگ قبیله مان را از دست دادیم گریه نکنیم؟! گفت: نه، زیرا برادر من کسی نبود که کنار زن و بچه اش بمیرد او مرد کارزار و جنگاور بود و باید در میدان جنگ می میرد، من از این ترس

۱- مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۲.

۲- جریان جنگ خندق کلاز منابع مورد اعتماد، تلخیص و تنظیم و نقل گردید.

داشتم که برادرم در دست شخص پست و کمتر از خود کشته شود، ولی می بینم برادر من در دست شخصیت بزرگوار کشته شده که این همه تسلیحات پر بهای جنگی او را نبرده و دست زده است.

پرسید قاتل برادرم کیست؟ گفتند: علی بن ابی طالب، گفت: پسر ابی طالب بزرگ قریش و مکه؟ گفتند: بلی گفت: من افتخار می کنم برادرم در دست شخص بزرگتر از خودش به قتل رسیده است نه کمتر از خودش!!

و مبلغ سنگینی پیشنهاد کرد تا جنازه برادر را ببرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مابه مرده پول نمی گیریم هر جا می خواهد ببرد. (۱)

جان عالم به قربانت ای عزیز زهراء علیها السلام در وداع آخر پیراهن بی ارزشی را از فضا گرفته و زیر لباس پوشیدی که آن اشقیای بی ارزش اقلا آن را نبرند که بدن شریف

۱- مولوی در دفتر اول مثنوی معنوی خود، ابیات ۳۷۲۱ تا ۳۸۱۰، به تفصیل، جریان نبرد امام علی علیه السلام و عمرو بن عبدود را آورده است. در اینجا، فقط به چند بیت از آن شعر بلند اشاره می کنیم: از علی آموز اخلاص عمل شیرحق را دان مُنزه از دغل در غزا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری بر آورد و شتافت او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی در زمان انداخت شمشیر آن علی کرد او اندر غزایش کاهلی گشت حیران آن مبارز زین عمل وز نمودن عفو و رحمت، بی محل گفت بر من تیغ تیزافراستی از چه افکندی مرا بگذاشتی گفت من تیغ از پی حق می زنم بنده حقم نه مأمور تنم شیر حقم، نیستم شیر هوا فعل من بر دین من باشد گوا که نیم، کوهم ز حلم و صبر و داد کوه را کی در رباید تند باد تیغ حلمم گردن خشمم زده است خشم حق بر من چو رحمت آمده است پدید آورنده: سوری، محمود.

عریان نماند ولی آن را هم بردند مولای متقیان علیه السلام زره پر قیمت عمرو را نبرد که بدنش در دید مردم لخت و عریان نماند اما پست فطرتان کوفه پیراهن کهنه را هم از بدن جگر گوشه زهراء و پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کردند و بردند!!!

بدین جهت بود که خواهر بالای سر برادر، گریه کنان می گفت: برادر آن پیرهن چه شد؟! این ارذل ها آن را هم از بدنت کردند!.

در میان عرب رسم بر این بود پس از پایان جنگ، اسیرانی را که گرفته بودند اگر از خانواده محترم و با شخصیت بود، به کمرش شال یا کمر بند ابریشم می بستند که از هر جا عبور کردند، مردم بفهمند این اسیر از خانواده یا قبیله بزرگوار است که او را اذیت نکنند اما اگر از قبیله پست و خانواده گمنام بود، ریسمان قرمز به بازوانش می بستند که در مسیر راه هر چه بتوانند اذیتش کنند.

علیا مخدره زینب علیها السلام انتظار داشت که لا اقل به کمر اسیران آل الله کمر بند ابریشم ببندند که در راه مورد آزار و اذیت قرار نگیرند ولی بمیرم الهی وقتی دید ریسمان سرخ به بازوان آنها می بندند دیگر تاب نیاورد و گریه سر داد که خدایا با این رفتار در مسیر شهرها و روستاها، با اینها چه رفتار و برخوردهائی خواهد شد.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۲۷ دوستی با علی علیه السلام و نمونه هائی از آن

دوست داشتن علی علیه السلام و اولاد او از سفارشات اکید و مکرر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

در قرآن کریم می فرماید: **إِنَّمَا وَدَّعَى اللَّهُ وَالرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ (۵۵) وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهُ وَالرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ**

حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْعَالِيُونَ (۵۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (۵۷) مانده: ۵۵ سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند. ۵۶ و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد باایمان را بپذیرند، پیروزند؛ (زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز است. ۵۷ ای کسانی که ایمان آورده اید! افرادی که آیین شما را به باد استهزاء و بازی می گیرند- از اهل کتاب و مشرکان- ولیّ خود انتخاب نکنید و از خدا پرهیزید اگر ایمان دارید!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر فرمود: أَلست أُولی بکم من أنفُسکم؟ قالوا بلی یارسول الله، فرفع یدیه الی السَّمَاءِ وَ قال أَلَا من کنت مولاہ فهذا علیّ مولاہ أَللّهُمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله آیا من از خود شما به شما اولی تر نیستم؟ گفتند بلی ای رسول خدا، سپس دستهایش را به آسمان بلند کرد و گفت: آگاه باشید هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست، خدایا دوست دار آنان که علی را دوست دارند و دشمن بدار کسانی را که علی را دشمن بدارند، و کمک کن به آنان که علی را یاری رسانند و خوار (وذلیل) کن کسانی ر که علی را خوار نمایند.

در روایات فریقین شیعه و سنی آمده است که فرمود: علیّ منّی بمنزله هرون من موسی الا أنه لا نبیّ بعدی علی در منزلت و مقام مانند من است مگر نبوت که بعد از من، پیغمبری وجود ندارد.

در این مورد گفتار را طولانی نکنیم چون دوست داشتن و همچنین قبول ولایت او از مسلمات است و شکی در آن نیست مگر برای آنان که جاهل صرف است یا اشکالی در ریشه وجود او هست اگر در این باره کسی شک و تردیدی دارد، به کتاب الغدیر علامه امینی و دیگر کتاب های مربوطه، مراجعه نمایند تا مطلب روشن شود.

حال به نمونه هایی از دوستان و جانبازان در راه علی علیه السلام توجه فرمائید.

دوستانی مانند رشید هجری و میثم تمار و حجر بن عدی و غیرهم در تاریخ و روایات زیاد آمده است که در این مجلس جریان وفا داری و شهادت یکی از آن ها را نقل می کنم و در سایر سخنرانی هایم نیز، شرح حال بعض دیگر از این عاشقان راه حق و حقیقت، بیاناتی خواهم داشت، انتظار دارم با دیده انصاف بر آن نگریسته و بدون تعصب گوش داده و با مراجعه به وجدان سالم خود، در باره آن ها قضاوت کرده و خود را با آنان مقایسه نمائیم و بدانیم تفاوت ره ز کجاست تا به کجا!!.

حیب بن مظاهر

پیر میداندار عشق حیب ابن مظاهر (مُظَهَّر) اسدی

«حیب» فرزند «مظهر بن رئاب بن اشتر بن جخوان» است. (۱) برخی به جای «مظاهر» او را «مظَهَّر» خوانده اند. ایشان از اشراف و چهره های سرشناس، مورد احترام و اعتماد کوفه و از قبیله «بنی اسد» بوده است. (۲)

به گزارش کلبی «حیب» صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرده است. (۳) همه تاریخ نگاران نگاشته اند که او در دوران امام علی علیه السلام مقیم کوفه شده است.

امام علی علیه السلام و حیب

تاریخ نگاران گفته اند که حیب در دوران امام علی علیه السلام در کوفه سکونت کرد و او را همیشه همراهی کرده است. (۴) او از یاران امام علی علیه السلام بود و در تمام جنگ ها در خدمت حضرت مولی شمشیر می زده است. «حیب» چنان به امام خود نزدیک بود که از اصحاب سرّ امیرالمومنین و از حاملان علوم آن بزرگوار به

۱- ابصار العین، ص ۱۰۰.

۲- مقتل الحسین مقرر، ص ۲۵۴.

۳- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۱۴۲.

۴- ابصار العین، ص ۱۰۱.

شمار آمده است. (۱)

حبيب، حامل اسرار الهی

جناب کشتی که بزرگ رجالی شیعه است از فضیل بن زبیر (۲) گزارش کرده است.

«میثم تمار در حالی که بر اسب خود سوار و در حال عبور بود که حبيب بن مظاهر اسدی در حالی که در مجلس بنی اسد بود او را استقبال کرد؛ سپس حبيب گفت: گویا می بینم شیخی را که جلوی سرش مو ندارد و شکمی بزرگ دارد و نزدیک «دار الرزق» کدو می فروشد؛ او را به سبب محبت به اهل بیت پیامبرش به صلیب و دار آویخته اند. همانگونه که بر چوبه دار است، دو لگام به دهان او زده می شود.

شکمش را پاره می کنند. پس میثم گفت: و البته من خود بهتر می دانم مردی سرخ و سفید را که او برای یاری فرزند دختر پیامبر خارج می شود، پس کشته می شود، و سر او را در کوفه می گردانند. سپس هر دو از یکدیگر جدا شدند. اهل آن مجلس گفتند:

تا به حال دروغگوتر از این دو مرد ندیده ایم. فضیل گفت: هنوز جلسه به هم نریخته بود که «رُشید هُجری» سر رسید و سراغ میثم و حبيب را گرفت. مردم گفتند: آن دو از هم جدا شدند و ما شنیدیم که آنها چنین و چنان می گفتند. رشید گفت: خداوند میثم را رحمت کند. او (نکته ای را) فراموش کرد و خود افزود که برای کسی که سر او را بیاورد صد درهم پرداخت خواهد شد. سپس پشت کرد و رفت. آن گروه گفتند: به خدا قسم این از همه آنها دروغگوتر است. گزارشگر گفت: دورانی بیش از گذر شب و روز نگذشت که خود دیدم میثم را در باب «عمر بن حریش» به دار آویختند و سر حبيب که با حسین علیه السلام کشته شده بود آورده شد و خود دیدم که هر چه

۱- ابصار العین، ص ۱۰۱.

۲- شیخ طوسی فضیل بن زبیر را از یاران و اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام دانسته است. رجال شیخ طوسی، ص ۲۷۲ و ۱۳۲.

گفتند همان شد.» (۱)

حیب و کوفه

پس از مرگ معاویه به اهل کوفه خبر رسید که امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شده و از بیعت با یزید سر باز زده است. حرکت امام به سوی مکه بسیار معنا دار بود. شیعیان حضرت در منزل «سلیمان بن صرد خزاعی» جمع شدند. بنا شد که نامه هایی به سوی امام نوشته شود و همگی حضرت را به کوفه دعوت کنند. خطبا هم در نماز جمعه ها مردم را به این مسئله سوق دهند. از جمله کسانی که به امام نامه نوشت و حضرت را به کوفه دعوت کردند، حیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و سلیمان بن صرد ... بودند. (۲)

این گونه گفته اند: هنگامی که مسلم بن عقیل وارد کوفه شد و به منزل مختار فرود آمد، شیعیان رفت و آمد با ایشان را شروع کردند. (۳) در برابر او برخی از سخنوران چون عابس بن ابی شیب شاکری به سخن برخاستند. پس از وی حیب از جای برخاست و عابس را مدح بلیغی کرد و گفت: خدا رحمت کند، البته آن چه در باطن داشتی در قالب جملاتی کوتاه بر زبان آوردی! در حالی که به خدایی که جز او معبودی نیست. ما همه بر همان راهی هستیم که تو بر آن استوار گشته ای. (۴)

ورود حیب به کربلا

«روزی حیب با عیالش مشغول صرف نهار بودند، در را زدند حیب رفت دم در دید عربی گرد آلود نامه ای به حیب داد و با سرعت برگشت!»

نامه را همانجا باز کرد دید از امام حسین علیه السلام به این مضمون است «من الحسین

۱- رجال الکشی، ص ۷۸، ش ۱۳۳ / مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۲۸.

۲- ابصارالعین، ص ۲۵ / الارشاد، ج ۲، ص ۳۷ / الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۳.

۳- اللهوف، ص ۱۰۸ / الارشاد، ج ۲، ص ۴۱ / الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۵۵، الاخبار الطوال، ص ۳۴۱

۴- ابصارالعین، ص ۱۰۲.

بن علی الی فقیه اهل البیت حبیب بن مظاهر حبیب تو که ما را بهتر می شناسی به کمک احتیاج دارم» نامه را پنهان کرد و باتأخیر برگشت، عیالش پرسید که بود؟

خواست مسئله را مخفی نماید ولی اصرار عیال وادار کرد، حقیقت را بگوید، پرسید آیا می روی؟ حبیب برای این که نظر عیالش را بداند، فرمود: نه، چرا؟ چون اگر من بروم دیگر زنده بر نمی گردم و آن وقت ابن زیاد به تو اذیت می کند، پرسید واقعا نمی روی؟! بلی، عیال روسری را از سر برداشت و گفت: پس بگیر این رو سری را و بر سر کن! فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از تو یاری می خواهد و تو از رفتن باز میمانی، فرمود: نگران نباش می روم می خواستم نظر ترا بدانم،

حبیب طبق قرار دادی که با مسلم بن عوسجه داشت، غلامش را خواست و اسبش را به او داد و دستور داد در جای معینی در کنار شهر منتظر بماند، وقتی که خواست از خانه بیرون رود، عیالش گفت: حبیب سلام مرا به زینب دختر امیر مؤمنان علیه السلام برسان و بگو اگر من پیر و ناتوان نبودم، همراه تو می رفتم و با غم و مصایب او شرکت می کردم.

حبیب لباس معمولی خود را پوشید و به آرامی راه می رفت که توجه کسی را به خود جلب نکند و باتأخیر و معطلی به محل معین رسید دید غلام با اسب او سخن می گوید: حیوان خیال نکن من ترا از این راه بر می گردانم، اگر صاحبت نیامد خودم سوارت شده و به یاری مولایم می روم!.

حبیب را گریه گرفت که ای حسین بین کار به کجا رسیده است که برده ها هم آماده یاری تو آند و فرمود: برو ترا آزاد کردم، گفت: حالا- که من آزاد شدم مرا هم با خود ببر تا به مولایم کمک کنم از آن طرف هم مسلم بن عوسجه با پسرش رسید و راهی کربلا شدند.

امام حسین علیه السلام سر به زانو گذاشته و در خیمه به فکر فرو رفته، از دختران آمدند که بابا برای عمر بن سعد پشت سرهم کمک می آید و چرا کسی به کمک ما نمی آید؟

به سوی کوفه اشاره کرد و فرمود: آنست به ما هم کمک می آید، دخترها با

خوشحالی به عمه ها و مادراشان مژده دادند که برای ما هم از کوفه کمک می آید همه منتظر شدند دیدند حبیب با مسلم آمدند و زینب علیا علیها السلام که آنها را شناخت فرمود: از من به حبیب سلام برسانید و بگوئید حبیب روزهای سخت حسینم را فرا گرفته است و از یاری او مضایقه نکنید! (۱).

حبیب بن مظاهر و دوست بزرگوارش مسلم بن عوسجه پیش از ماجرای کربلا در کوفه، برای یاری امام حسین علیه السلام از مردم بیعت می گرفتند. هنگامی که ابن زیاد به کوفه آمد و بر مردم سخت گرفت، مردم مسلم را تنها نهادند و بیعت شکستند، قبیله بنی اسد حبیب و مسلم بن عوسجه را نزد خود پنهان کردند تا به آنها آسیبی نرسد، و هنگامی که امام به کربلا آمد، این دو دوست صمیمی به سوی حضرت رهسپار شدند. در آن اختناق، روزها از چشم جاسوسان و ماموران ابن زیاد پنهان می شدند و شب ها طی طریق می کردند تا به اردوی امام ملحق شدند. (۲).

حبیب در روز تاسوعا

پس از آن که حبیب، یاران کم امام و زیادی دشمنان را مشاهده کرد، از ایشان اجازه خواست تا قبیله «بنی اسد» را که در نزدیکی کربلا سکونت داشتند به یاری امام دعوت کند و امام به او اجازه داد. او به میان قبیله خود آمد و از آنها درخواست کرد که پسر دختر پیامبر خدا را یاری کنند تا شرف دنیا و آخرت برای آنها باشد. او را نود مرد اجابت کردند. شخصی که از قبیله «حی» بود به عمر بن سعد خبر داد که گروهی به سوی امام رهسپار شده اند. ابن سعد چهارصد مرد جنگی را به سپاه «ازرق» ملحق ساخت. این گروه با آن مردان حق در بین راه درگیر شدند و در این نزاع و جدال، جماعتی از «بنی اسد» کشته شدند. هر کسی که زنده مانده بود، شبانه گریخت و خود را به قبیله «حی» رسانید. آری حبیب به سوی امام حسین علیه السلام بازگشت و آن حضرت را از آن چه اتفاق افتاده بود، با خبر کرد. امام فرمود:

۱- تلخیص از تعدادی از منابع گوناگون معتبر.

۲- ابصارالعین، ص ۵۷.

نخواستید مگر آن چه خداوند خواست، در حالی که هیچ قدرت و قوه ای جز خدای بزرگ نیست. (۱)

دعوت حبیب در روز تاسوعا

طبری گزارش کرده: ابن سعد، «کثیر بن عبدالله شعبی» را به سوی امام حسین علیه السلام فرستاد، هنگامی که آمد ابو ثمامه او را شناخت و بازگرداند. پس از آن ابن سعد «قره بن قیس حنظلی» را به سوی امام فرستاد. وقتی امام حسین علیه السلام او را دید که به سویش می آید، فرمود: آیا او را می شناسی؟ حبیب در پاسخ گفت: آری، این مردی از قبیله تمیم از حنظله است و او پسر خواهر ماست. آری، من او را به خوش رأیی می شناسم. آنگونه که باور دارم این است که در این مقام، شهادت خود را قرار خواهد داد.

طبری گوید: پس قره آمد تا به امام حسین علیه السلام سلام کرد. و نامه عمر بن سعد را به دست آن حضرت رسانید. امام او را پاسخ داد. سپس حبیب به او روی کرد و فرمود: وای بر تو ای قره! آیا به سوی قوم ستمگر باز می گردی؟ این مرد را یاری کن تا به توسط پدرانش خداوند تو را به کرامت یاری فرماید و ما نیز با تو هستیم. قره گفت: من به سوی همراه خودم باز می گردم تا جواب نامه اش را برسانم و بیندیشم خود چه باید بکنم. (۲)

درسی که می توان گرفت: از این ماجرا چند نکته به دست می آید:

۱. حبیب از محرمان درگاه امام حسین علیه السلام بود و امام درباره دیگران با او مشورت می کرده اند؛

۲. حبیب در خیرخواهی برای بندگان خدا و مقام امامت همیشه تلاش می کرد و

۱- کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۹۰-۹۱ / مقتل الحسین مرقم، ص ۲۵۴ / بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۸، باب ۳۷.

۲- تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۵۱۱-۵۱۰.

قره را در آخرین روز هم به سوی امام دعوت کرد؛

۳. شرح صدر مبلغان الهی نیز درسی آموزنده است که از لحن حبیب با قره و سپس پاسخ منفی او را درک و می پذیرد.

حضرت عباس علیه السلام و حبیب

روز نهم محرم به لشکر عمر سعد دستور دادند تا به لشکر امام حسین علیه السلام حمله کنند. حضرت عباس علیه السلام به امام خبر داد: ای برادر، قوم به سوی شما می آیند. امام فرمود: عباس! جانم فدایت بر اسب سوار شو و به نزد آنها برو و به آنها بگو شما را چه شده؟ و چه چیز باعث شده به این سمت حرکت کنید.

حضرت عباس علیه السلام با بیست نفر از یاران، چون حبیب و زهیر رهسپار میدان شدند تا خبر بیاورند. دشمن گفت: امیر امر کرده که تحت فرمانش در آییند یا آماده جنگ شوید. عباس علیه السلام فرمود: عجله نکنید تا به اباعبدالله خبر دهم، سپس شما را ملاقات کنم. (۱)

حضرت عباس علیه السلام به سوی برادر بازگشت و از یاران خواست که این قوم را موعظه کنند. حبیب به زهیر گفت: اگر می خواهی با این قوم سخن بگو. زهیر گفت: تو پیش از این شروع کرده ای، پس با آنها سخن بگو. حبیب فرمود: «ای مردم! به خدا قسم نزد خدای تعالی در روز قیامت بد گروهی اند کسانی که به استقبال فرزند پیامبر و خاندان اهل بیت او و بندگانی از اهالی این شهر آمده اند تا آنها را به قتل رسانند، در حالی که آنها بندگانی عبادت پیشه، شب زنده دار، سحرخیز و بسیار به یاد خدایند.

«عزره بن قیس» در پاسخ گفت: هر چه می توانی خودستایی کن. (۲)

۱- تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۶.

۲- تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۷-۴۱۶ / مقتل الحسین مقرر، ص ۲۵۶.

درسی که می توان گرفت: حبیب، ویژگی یاران امام را شب زنده داری، سحرخیزی و فراوانی یاد خداوند و بندگی آنها دانسته است. آیا افتخار دیگری برای انسان های کامل می توان سراغ داشت؟

حبیب در شب عاشورا

در شب عاشورا، حبیب چون «بُریر» شادمان و خرسند بود. به گونه ای که «یزید بن حصین» به او خرده گرفت: ای برادر! این ساعت زمان شوخی نیست. «حبیب» در پاسخ گفت: کجا از این جا سزاوارتر برای سرور خواهد بود؟ در حالی که تنها فاصله ما با حورالعین، حمله این قوم بر ماست تا که شمشیرها را از نیام برکشند.

قدری (۱) از شب عاشورا گذشت، «نافع» می گوید: امام وارد خیمه خواهرشان زینب (سلام الله علیها) شدند. من در برابر خیمه به انتظار امام بودم که شنیدم حضرت زینب (سلام الله علیها) به امام عرض کرد: آیا شما ثبات یارانتان را امتحان کرده اید؟ من نگران آنم که آنان نیز به ما پشت کنند و در هنگامه درگیری شما را تسلیم دشمن کنند. امام در پاسخ فرمودند: به خدا سوگند اینها را امتحان کرده ام؛ پس آنها را مردانی یافتم که سینه سپر کرده اند، به گونه ای که به مرگ زیرچشمی می نگرند و به مرگ در راه من چنان شیرخواره به سینه مادرش انس دارند. (۲)

نافع می گوید: چون این گفتار امام را شنیدم، گریه ام گرفت و نزد حبیب بن مظاهر رفتم و داستان گفت و گوی امام و خواهرش را بازگو کردم. (۳) حبیب گفت: به خدا سوگند، اگر انتظار امر امام نبود در همین شب با این شمشیرم به آنها حمله ور می شدم. نافع می گوید: به حبیب گفتم: من نزد خواهرشان بوده ام؛ گمان می کنم باید زن ها را تسکین خاطری داد. آیا می توانی یارانت را جمع کنی تا نزد آنها رفته

۱- مقتل الحسین مقرر، ص ۲۶۳.

۲- مقتل الحسین مقرر، ص ۲۶۵.

۳- مقتل الحسین مقرر، ص ۲۴۶.

خاطرشان را آسوده کنیم؟

«حبيب» از جای برخاست و فرمود: ای یاران مردانگی! ای شیران! چون شیران وحشی از آشیانه های خود به در آید. سپس به بنی هاشم گفت: به خیمه های خویش بازگردید (امیدوارم که) چشمانتان بیدار مباد. بعد از آن به اصحاب خود نظر کرد و آن چه خود دیده بود یا از نافع شنیده بود بازگو کرد و همگی گفتند: به آن خدایی که بر ما منت نهاد که در این جایگاه قرار بگیریم، اگر انتظار فرمان حسین نبود، اکنون با شتاب بر آنان حمله می کردیم تا که نفس خویش را پاک و چشم را روشن سازیم. حبيب از خداوند بر آنان طلب خیر کرد و گفت همراه من بیایید تا که نزد زن های حرم رویم و خاطرشان را آسوده سازیم. او خود به راه افتاد و یاران، او را همراهی کردند. حبيب به نزدیک حرم اهل بیت رسیده و فریاد زد: ای حریم رسول خدا! این شمشیرهای جوانان و جوانمردان شماس است که به غلاف نخواهد رفت تا این که گردن بدخواه شما را بزند. این نیزه های پسران شماس است، سوگند یاد کرده اند که تنها بر سینه جدا شده از دعوتان فرو روند. در این هنگام زن های حرم از خیمه ها به گریه خارج شدند و گفتند: ای پاکان! از دختران رسول الله و ناموس امیر مومنان حمایت کنید. در آن حال همه منقلب و گریان شده بودند، گویا زمین هم با آنها زار می گریست. (۱)

حبيب در روز عاشورا

حبيب، فرماندهی طرف چپ سپاه امام حسین علیه السلام را به عهده داشت چنان که زهیر فرمانده طرف راست بود. اگر کسی حبيب را به مبارزه دعوت می کرد او با شتاب پاسخ می داد. «سالم» غلام زیاد و «یسار» غلام عبیدالله بن زیاد وارد میدان شدند و مبارز طلبیدند. این در حالی بود که یسار جلوتر آمده بود و در پیشاپیش سالم قرار داشت. حبيب و بریر به سرعت به سمت آنان شتافتند؛ ولی

امام حسین علیه السلام آن دو را به جای خود نشانید. عبدالله بن عمیر از جای برخاست و امام به او اجازه جهاد فرمود. (۱)

درسی که می توان گرفت: طبری و دیگران درباره وضعیت حبیب چنین بیان داشته اند: هرگاه حبیب را مبارزی به جنگ دعوت می کرد. او به سادگی اجابت می کرد. (۲)

این روحیه، بیانگر شجاعت و نیز از خودگذشتگی آن مجاهد بزرگ در راه احیای دین خداست.

هنگامی که «ابو ثمامه» وقت نماز را به امام یادآوری کرد، حضرت در حق او دعای خیر کرد و فرمود: به آنها بگویید از جنگ دست بردارند تا نماز بگزاریم. در این حال، یکی از افراد سپاه ابن سعد به نام «حصین بن تمیم» فریاد برآورد که نماز او (حسین علیه السلام) پذیرفته نخواهد بود. حبیب از این گفتار برآشفته و گفت:

پنداشته ای که نماز از آل رسول قبول نمی شود، ولی از تو- ای الاغ- پذیرفته می شود؟ حصین که تاب شنیدن این حقیقت را از حبیب نداشت، بر او حمله ور شد و حبیب نیز دست به شمشیر برد و با ضربه ای به صورت اسب او کوبید، که اسب با شتاب به زمین خورد و بر روی او افتاد. خویشان و اطرافیان حصین برای نجات او به سویش شتافتند و با حبیب درگیر شدند تا او را نجات دهند. (۳)

در این درگیری که حبیب با شمشیر در بین دشمن می جنگید، این اشعار را ترنم می کرد:

«اقسیم لو كنا لكم اعداء**او شطرکم ولئیم الا اکتاداً

یا شر قوم حسباً و آدا» (۴)

۱- تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۲۹/ الارشاد، ج ۲، ص ۹۵. یاران شیدای حسین بن علی علیهما السلام، استاد مرتضی آقا تهرانی.

۲- ابصارالعین، ص ۱۰۴.

۳- تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۳۹/ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۷.

۴- ابصارالعین، ص ۱۰۵.

رجز حیب در میدان رزم، هنگام حمله، این بود:

انا حیب و ابی مظاهر***فارس هیجاء و حرب تسعر

و انتم عند العدید اکثر***و نحن اعلی حجه و اظهر

و انتم عند الوفاء اغدر***و نحن اوفی منکم و اصبر

من حبیبم و پدرم مظاهر، پهلوان میدان نبرد و کارزار شعله ور؛

گرچه گروه شما از ما فزون تر است، ولی ما حجتی والاتر و آشکارتر داریم؛

و اگرچه شما خائن به عهد خود هستید، ولی ما وفادارتر از شما و شکیاتریم.^(۱) «حیب» آن شیرمرد دلاور، به رغم کهولت سن، در آن درگیری شصت و دو نفر از آنها را به خاک انداخت. او این سرود حماسی را پیوسته به زبان داشت تا این که «بدیل» به او حمله ور شد.

شهادت حیب

فردی از «بنی تمیم»^(۲) به نام «بَدِیلُ بْنُ صَیْرِیم» با شمشیر خود ضربه ای به حیب زد و دیگری از همان قبیله (تمیم) با نیزه اش به او ضربه زد. پس از این بود که حیب از اسب به زمین افتاد، اما همین که خواست از جای برخیزد «حصین بن تمیم» با شمشیر بر فرق او زد. مرد «تمیمی» از اسب پایین پرید و سر حیب را از بدن او جدا کرد. حصین به او گفت: من در کشتن او شریک تو هستم. پس دیگری گفت: به خدا قسم، او را کسی جز من نکشت. حصین گفت: سر را به من بده تا که به گردن اسبم بیندازم تا مردم ببینند و بدانند که من در قتل او شریک تو هستم، سپس سر را تو بگیر و به عبیدالله بن زیاد بده، من نیازی به هدیه ای که برای کشتن او به تو عطا می کند ندارم. او زیر بار نرفت و قوم آن دو سرانجام بین آن دو نفر داوری کردند. او سر حیب را به حصین داد و حصین در بین لشکر به جولان پرداخت، در حالی که

۱- کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۷ / مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۱۸ / ابصارالعین، ص ۱۰۵.

۲- موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۴۶، ش ۴۲۴.

سر را به گردن اسب آویخته بود. سپس سر را باز گردانید و تمیمی آن را گرفت و به اسب خود آویزان کرد تا آن که نزد ابن زیاد برد. (۱) در این هنگام بود که امام حسین علیه السلام خود را بر بالین حبیب رسانید و فرمود: «خودم و اصحاب وفادارم را نزد خدا احتساب می کنم.» (۲)

پس از آن، امام مکرر این آیه را تلاوت می فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم.» (۳)

در برخی از مقاتل آمده که امام فرمود: آفرین بر تو ای حبیب تو مردی فاضل بودی که در یک شب قرآن را ختم می کردی. (۴)

در زیارت ناحیه مقدسه آمده: السلام علی حبیب بن مظاهر الاسدی؛ درود بر تو ای حبیب بن مظاهر اسدی. (۵)

امتیازات حبیب:

۱. امام حبیب را فاضل و فقیه اهل بیت می دانند؛

۲. او هر شب، کل قرآن را تلاوت می کرد؛

۳. معرفت او به امام بر دیگران امتیاز داشت.

اما آیا انحراف دشمن امام حسین علیه السلام توجیه پذیر است؟ آیا ریاکاری و مقام طلبی حصین و شمشیر بی مزد بودن آن تمیمی شایان عبرت نیست؟.

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۷. الم، ج ۱۷، ص ۴۴۶.

۲- تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۰ / مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۱۹۲ / الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۷ / البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۹۸ / بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۷ / عو ص ۲۷ / اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۰۶ / وقعه الطف، ص ۲۳۱ / موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام،

۳- بقره، آیه ۱۵۶ / مقتل الحسین مقرر، ص ۳۰۱.

۴- موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۴۴۶، ش ۴۲۴، ص ۲۳۱.

۵- اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۸ و ۳۴۳.

مجلس ۲۸ معامله کنندگان با خدا

و عشق‌بازان علی و اولاد او علیهم السلام

در آیات مکرر قرآن کریم از بندگان خود و نشانه هائی از آنها و عبادت و جانبازی های آنان و وفادار ماندن بر عهد و پیمان خدائیشان، یاد کرده د از آنها تعریف و تمجید نموده است.

ما نیز در این مجلس با ذکر دو آیه مبارکه در این مورد و بیان حال نمونه هائی از مشمولین آن دو آیه، خواهیم پرداخت.

۱- إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۱) توبه: ۱۱۱
 خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که:) در راه خدا بیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ!

۲- مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (۲۳) لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (احزاب ۲۴)

احزاب: ۲۳ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدهی که با خدا بستند

صادقانه ایستاده اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند. ۲۴ هدف این است که خداوند صادقان را بخاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را هرگاه اراده کند عذاب نماید یا (اگر توبه کنند) توبه آنها را بپذیرد؛ چرا که خداوند آمرزنده و رحیم است.

نمونه هائی از این داد و ستد کنندگان و تصدیق کنندگان که به عهد و امضای خود، وفا کردند و رفتند.

۱- مسلم بن عوسجه و شهادت او در کربلا

وی، ابو حجل، مسلم بن عوسجه بن سعد بن ثعلبه بن دودان بن اسد بن خزیمه و شخصیتی بزرگوار، برجسته، نیایش گر و از مردان شریف، عابد و زاهد بود،

مسلم در کوفه می زیست.

ابن سعد در طبقات خود آورده است:

مسلم بن عوسجه از جمله اصحابی بوده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را مشاهده نموده و شعبی از او روایت نقل کرده است.

وی دلاورمردی شجاع به شمار می آمده که در نبردها و فتوحات اسلامی از او یاد شده است و چه فداکاری های ارزنده ای از این مرد میان مسلمانان مشاهده کرده ام، وی در پهن دشت آذربایجان قبل از سازمان یافتن نیروی سواره نظام مسلمانان، شش تن از مشرکان را به هلاکت رساند.

به گفته سیره نگاران: مسلم بن عوسجه از جمله افرادی بود که به حسین (علیه السلام) نامه نوشت و بدان وفا کرد و آن گاه که مسلم بن عقیل وارد کوفه شد، برای اباعبدالله (علیه السلام) از مردم بیعت گرفت.

مورخان گفته اند: هنگامی که عییدالله بن زیاد وارد کوفه شد و مسلم بن عقیل از جریان اطلاع حاصل کرد، مهیای جنگ با عییدالله شد، از این رو، پرچمی را برای

«مسلم بن عوسجه» بست و او را بر تیره های مذحج و اسد و «ابو ثمامه» را بر تیره های تمیم و همدان و «عبدالله بن عمرو عزیز کندی» را بر تیره های کنده و ربیع و «عباس بن جعدہ جدلی» را بر تیره مدینه گماشت و به سوی عبدالله زیاد به حرکت در آمده و او را در دارالاماره به محاصره در آوردند. عبدالله دست به پراکنده کردن مردم زد تا از یاری مسلم دست بردارند، مسلم از خانه مختار که در آن اقامت داشت خارج شد به خانه هانی بن عروه که شریک بن عور در آن حضور داشت، رفت.

عبدالله سعی داشت از محل اقامت مسلم اطلاع حاصل کند، از این رو، معقل غلام خویش را با سه هزار درهم ماءموریت داد تا به وسیله آن محل اقامت مسلم را بیابد، معقل وارد مسجد شد و نزد مسلم بن عوسجه رفت، دید در گوشه ای از مسجد مشغول نماز است، منتظر ماند تا وی از نمازش فراغت یافت. بر او سلام کرد و سپس گفت: ای بنده خدا! من مردی شامی و از غلامان ذی کلاع هستم و خداوند با محبت و دوستی این خانواده [اهل بیت (علیهم السلام)] و علاقه مندی به دوستان آن ها بر من منت نهاده است، اکنون این سه هزار درهم را در اختیار دارم و می خواهم با مردی از این خانواده که شنیده ام وارد کوفه شده تا برای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت بگیرد، دیدار کرده و این پول ها را به وی تقدیم کنم، ولی هیچ کس مرا به محل اقامت وی راهنمایی نکرده، لحظاتی قبل در مسجد نشسته بودم که از چند تن شنیدم می گویند: این مرد از وضعیت این خانواده اطلاع دارد، از این رو، خدمت شما رسیدم تا این پول ها را از من بستانی و مرا به آقای خود راهنمایی کنی تا با او بیعت کنم و اگر دوست داشته باشی می توانی قبل از دیدار با او از من برایش بیعت بگیری.

مسلم بن عوسجه گفت: خدا را بر دیدار شما با خود سپاس می گویم و این دیدار مرا شادمان ساخت که تو به آن چه دوست داری، دست یابی و خداوند به واسطه تو اهل بیت پیامبرش را یاری فرماید. ولی از این که قبل از انتشار این خبر به ارتباط من با این قضیه پی بردی، به جهت بیم از این ستمکار و قدرتش، برایم نگران کننده

است و آن گاه قبل از جدا شدن وی، از او بیعت گرفت و بدو سوگندهای بزرگی داد که خیرخواهانه عمل کند و ماجرا را پوشیده نگاه دارد تا آن چه را دوست دارد به وی ارائه کند و سپس به آن مرد گفت: چند روزی نزد من آمد و شد نما، تا برایت اجازه ورود بگیرم، مرد نیز چنین کرد و مسلم بن عوسجه برایش وقت ملاقات گرفت و داخل شد و بدین گونه، عبیدالله را به محل اقامت مسلم بن عقیل راهنمایی کرد و این حادثه پس از رحلت «شریک بن اعور» رخ داد.

نقل کرده اند: پس از آن که مسلم بن عقیل و هانی دستگیر شده و به شهادت رسیدند، مسلم بن عوسجه مدتی در پنهان به سر می برد و سپس با خانواده اش از کوفه فرار کرد و در کربلا خود را به امام حسین (علیه السلام) رساند و جان خویش را نثار مقدمش کرد.

ابومخنف از ضحاک بن عبدالله همدانی مشرقی روایت کرده: حسین (علیه السلام) برای یاران خویش به ایراد سخن پرداخت و در خطابه خود فرمود:

إِنَّ الْقَوْمَ يَطْلُبُونَنِي وَ لَوْ أَصَابُونِي لَذَهَلُوا عَن طَلْبِ غَيْرِي وَ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخَذُوهُ جَمَلًا ثُمَّ لِيَأْخُذَ كُلَّ رَجُلٍ مِّنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي.

«دشمن در پی من است و اگر به من دست یابد، به دیگران کاری ندارد و اکنون تاریکی شب شما را فرا گرفته، از سیاهی شب استفاده کنید و هر یک از مردان شما دست مردی از خاندان مرا بگیرد و به دیار خویش بازگردد».

اهل بیت او و قبل از همه قمر بنی هاشم (علیه السلام) سخن گفت و عرضه داشت: چرا چنین کاری کنیم؟ برای این که بعد از شما زنده بمانیم؟! هرگز، خداوند چنین روزی را نصیب ما نگرداند.

سپس مسلم بن عوسجه به پا خاست و عرضه کرد: آیا دست از یاری تو برداریم و در ادای حقی که بر ما داری در پیشگاه خدا عذری نداشته باشیم؟! نه به خدا سوگند! از تو دور نخواهم شد تا نیزه ام را در سینه دشمن بشکنم و تا قبضه شمشیر در دستم باقی است بر سر آن ها بکوبم و از تو جدا نگردم و اگر سلاحی در دست

نداشته باشم در راه دفاع از تو آن ها را آماج سنگ قرار خواهم داد، تا در راحت جان دهم. سایر یاران آن حضرت نیز به همین شیوه سخن گفتند.

شیخ مفید می گوید: زمانی که امام حسین (علیه السلام) نی های خشک داخل خندقی را که پشت خیمه ها حفر نموده بود، به آتش کشید، شمر بر آن جا عبور کرد و صدا زد: حسین از قبل از قیامت، برای ورود به آتش شتاب کردی؟!!

امام (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: یابن راعیه المعزی! انت اولی بها صلیا.

«ای فرزند زن بزچران! تو برای سوختن آتش سزاوارتری».

مسلم بن عوسجه خواست او را هدف تیر قرار دهد، ولی امام حسین (علیه السلام) او را از این کار باز داشت. مسلم به حضرت عرض کرد: این فاسق، از دشمنان خدا و ستم پیشگان به نام است و خدا او را در تیررس ما قرار داده است (اجازه دهید او را با تیر بزنم).

امام (علیه السلام) فرمود: لا ترمه فائی أکره أبدأهم فی القتال.

«به او تیراندازی مکن؛ زیرا من دوست ندارم در جنگ با آنان پیشدستی کنم.»

به گفته ابومخنف: آن گاه که جنگ در گرفت، جناح راست سپاه ابن سعد به فرماندهی عمرو بن حجاج زبیدی، بر جناح چپ لشکریان امام به فرماندهی زهیر بن قین یورش برد، حمله آنان از ناحیه فرات صورت گرفت و ساعتی درگیر بودند.

مسلم بن عوسجه که در سمت چپ سپاه امام حضور داشت به گونه ای جانانه جنگید که کسی مانندش را سراغ نداشت، وی در حالی که شمشیر خود را به دست داشت بر دشمن یورش می برد و این رجز را می خواند:

إن تسألوا عني فاني ذو لبد***إن بيتي في ذرى بني اسد

فمن بغاني حائد عن الرشد***و كافر بدین جبار صمد

یعنی: اگر از من بپرسید چه کاره ام، دارای شجاعت شیرم و در نسب از قبیله بنی اسدم. کسی که بر من ستم روا دارد، از حق، منصرف و به خدای بی نیاز، کفر ورزیده است.

وی همچنان شمشیر میان آن‌ها گذاشته بود تا این که مسلم بن عبدالله ضبابی و عبدالرحمان بن ابوخشکاره بجلی، وی را در میان گرفتند و در کشتن او با یکدیگر همدست شدند، در اثر درگیری شدید، گرد و غبار غلیظی ایجاد شد، پس از فرو نشستن غبار میدان، مسلم بن عوسجه نقش بر زمین شده است. امام حسین (علیه السلام) به سمت او رفت، هنوز رمقی در بدن داشت، حضرت بدو فرمود:

رحمک الله یا مسلم: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا».

«مسلم! خداوند تو را مشمول رحمت خویش گرداند: برخی از آنان به فیض شهادت نایل آمدند و بعضی در انتظار آنند و در عهد و پیمان خود تغییر و تبدیلی ندادند».

سپس نزدیک مسلم آمد و آن گاه حبیب بن مظاهر به بالینش رفت و گفت: «ای مسلم بن عوسجه، شهادت تو سخت بر من گران است. تو را به بهشت بشارت می‌دهم.»

مسلم بن عوسجه با صدای ضعیفی گفت: «خداوند تو را هم مژده خیر بدهد!»

حبیب بن مظاهر گفت: «اگر یقین نداشتیم که به زودی به تو ملحق می‌شوم، دوست داشتم هر چه می‌خواهی به من وصیت کنی تا چنان که شایسته‌ی آنی به آن عمل کنم.»

مسلم بن عوسجه گفت: «تو را به این مرد سفارش می‌کنم که جان خود را فدای او کنی.» و با دست خود به امام علیه السلام اشاره کرد.

حبیب پاسخ داد: «قسم به خدای کعبه چنین خواهم کرد.»^(۱)

راوی می‌گوید: دیری نپایید که روح مسلم به آسمان‌ها پر کشید، صدای کنیزکی از او به: وا سیداه! یابن عوسجتاه! وای سرورم! وای ابن عوسجه ام! بلند شد و هواداران عمر سعد، از این ماجرا شادمانی می‌کردند.

شبث بن ربیع خطاب به آنان گفت: مادرانتان به عزایتان بنشینند، کسان خود را با

دست خویش می کشید و خود را در برابر دیگران خوار و ذلیل می سازید، آیا شادمانید که مسلم بن عوسجه را به شهادت رسانده اید؟ به خدایی که تسلیم دستورات او گشته ام، من چه فداکاری های ارزنده ای از این مرد میان مسلمانان مشاهده کرده ام، وی در پهن دشت آذربایجان قبل از سازمان یافتن نیروی سواره نظام مسلمانان، شش تن از مشرکان را به هلاکت رساند، آیا چنین شخصیتی از شما کشته می شود و شما شادی می کنید؟!

کمیت بن زید اسدی درباره مسلم بن عوسجه می گوید: ابوحجل (مسلم) شهیدی است که به خاک و خون افتاده است.

مردی که فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پیاده به محل شهادتش می رود فردی بی نظیر است.

به حبیب سفارش کرد به جهت شدت عشق و علاقه، در راه حسین (علیه السلام) جانفشانی کند.

حبیب گفت: ای فرزند عوسجه! چقدر بر ما دشوار است که تو در صحنه کارزار نباشی.

با شمشیر و نیزه هایشان دست به گریبان شدی و سپس نقش بر زمین گشتی.

بر تو می گریم ولی از آن جا که قلبم را غم و اندوه فرا گرفته، گریه ام سودی ندارد. (۱)

۲- سیستانی ها

۱- بعد از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام که طاغوت بنی امیه (معاویه) بخشنامه کرد به سراسر دنیای اسلام که در منابر لعن امیرمؤمنان علیه السلام کنند و کردند!، تنهامردم سیستان بودند که لعن نکردند و چون شنیدند که آنها لعن نمی کنند، دستور دادند هر

۱- سلحشوران طفّ «ترجمه ابصار العین فی انصار الحسین (علیه السلام)»: الشیخ محمد بن طاهر السماوی. امضاء محبّ الزهراء

کس لعن نکند باید یک مثقال طلا بدهند؛

مردم سیستان دادند و لعن نکردند، اعلان شد، دو مثقال و سه و چهار تا ده مثقال، آن مردم با ایمان هر کدام تا ده مثقال دادند و لعن نکردند، در آخر گفتند: باید اعیان شهر سر زنان خود را در بازار بتراشند؛

در تاریخ قدیم سیستان که یک دانشمند سنی نوشته و کتاب معتبری است آمده، زن در سیستان از احترام خاصی برخوردار بود، هر کس پناه به چادر زن می برد در امان بوده، زنان سیستانی روزها دیده نمی شدند و شبها به دید و باز دید می رفتند، مع الوصف آن مردان فدائی مولای متقیان علیه السلام زنان را آوردند جلوی بازار و سر آنها را تراشیدند، اما لعن امیرمؤمنان علیه السلام نکردند.

۲- وقتی که خبر فاجعه عاشورا به سیستان رسید که امام حسین علیه السلام را شهید کردند و زنان و دختران اولاد پیغمبر را برای یزید به اسارت بردند، مردم سیستان شورش کردند و قصد دار الإماره نمودند و عباد بن زیاد حکمران منطقه که برادر عبید الله بن زیاد عامل جنایت کربلا بود، از بیم شورش عمومی و کشته شدن توسط انقلابیون، بیست میلیون موجودی بیت المال را برداشت و پا به فرار گذاشت و سیستان را به مردم سیستان سپرد تا در اول سال بعد، عبید الله بن زیاد دو والی به اتفاق برای حکومت تعیین کرد و گفت: با مردم به رفق مدارا عمل کنند.

جالب است قیام توأیین سه سال بعد و قیام مختار پنج سال بعد از واقعه کربلا بود، (اما) قیام مردمی مردان سیستان شاید اندکی بعد از اربعین حسینی بود که خبر به آنها رسید. (۱)

۱- روزنامه حوزوی (افق حوزه) شماره ۱۲۳ سال پنجم دوشنبه ۱۰ مهر ماه سال ۱۳۸۵ شمسی از کتاب افتخارات مردان مرد سیستان در دفاع از امیرمؤمنان علیه السلام و اعتراض به فاجعه عاشورا که صدمین تألیف آقای علی دوانی است نقل کرده است، البته ضمن شرح حال و مصاحبه با آقای علی دوانی در تاریخ در تهران به رحمت خدا رفت و در قم دفن گردید.

خَبَاب بن اَرْت

خَبَاب بن اَرْت نجدی تمیمی از اعراب قبیله تمیم و از اسیران دوران جاهلیت بود که در مکه به زنی به نام «اُمّ النمار» فروخته شد. او پدر عبدالله بن خَبَاب بود.

خَبَاب از پیشگامان مسلمان و نخستین گروندگان به اسلام است. وی در راه پذیرش اسلام متحمل رنج و شکنجه زیادی گشت و از این رو وی را از «معدّیین» (عذاب دیدگان) به شمار می آورند.

او از اصحاب حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، پیغمبر اسلام و از مهاجرین است. خَبَاب دهمین مردی بود که اسلام آورد. او معلّم قرآن فاطمه دختر خطاب و شوهرش سعید بود و او عمر بن خطاب را به خانه ارقم بن ابی الأرقم راهنمایی کرد و بعد نیز به او قرآن می آموخت. خَبَاب در جنگ بدر، احد، خندق و تبوک در سپاه اسلام می جنگیده است.

خَبَاب آهنگر بود و از زمانی که ام النمار از مسلمان شدن خَبَاب آگاهی یافت، آهن گداخته را از کوره بیرون می آورد و سر خَبَاب را با آن می سوزاند.

همچنین کفار قریش، زره بر تن وی می پوشاندند، او را زیر آفتاب سوزان مکه می انداختند و وقتی حلقه های زره به بدنش فرو می رفت، آن را با پوست تنش می کنند! وی همچنان در راه اسلام استقامت ورزید تا اینکه روزی رسول خدا را کنار کعبه دید و زبان به گلایه گشود و از پیامبر خواست برای رهایی وی دعا کند.

پیامبر خدا وی را دلداری داد و با بیان شکنجه هایی که خداپرستان امت های پیشین متحمل می شدند، او را به استقامت در راه هدف فرا خواند.

خَبَاب پس از چندین سال تحمل شکنجه و آزار مشرکان قریش، به هنگام هجرت مسلمانان به مدینه، به آن دیار هجرت کرد و همچون گذشته در کنار رسول خدا ماند و در تمامی جنگ های آن زمان در سپاه مسلمانان شرکت کرد.

او پس از رحلت رسول خدا از حامیان و دوستان خاص امیرالمؤمنین علی علیه السلام شد. خَبَاب در سال های آخر عمر به کوفه هجرت کرد و به علت بیماری

سختی که دچارش شده بود نتوانست در جنگ های امام علی شرکت جوید.

سرانجام خباب در سال ۳۷ قمری در اثر همان بیماری در سن ۷۳ سالگی درگذشت و اولین مسلمانی بود که در کوفه مدفون گشت.

نقل است که امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام بازگشت از نبرد صفین وقتی از مرگ وی آگاه شد، وی را ستود و فرمود: «خداوند خباب را رحمت کند که به دلخواه خویش اسلام آورد، به میل خود هجرت کرد، عمری را به مجاهدت سپری کرد و شکنجه های فراوانی تحمل نمود. خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی سازد.»^(۱)

و حضرت علی علیه السلام بر پیکر او نماز گزارد.^(۲)

خواب آیت الله العظمی مرعشی نجفی و شعر "علی ای همای رحمت" شهریار

شهریار شعرت را بخوان!"

از مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی نقل شده است: شبی توسلی پیدا کردم تا یکی از اولیای خدا را در خواب ببینم. آن شب در عالم خواب، دیدم که در زاویه مسجد کوفه نشسته ام و مولا امیرالمؤمنین با جمعی حضور دارند. حضرت فرمودند: شاعران اهل بیت را بیاورید. دیدم چند تن از شاعران عرب را آوردند.

فرمودند: شاعران فارسی زبان را نیز بیاورید؛ آن گاه محتشم و چند تن از شاعران فارسی زبان آمدند.

مولا فرمودند: شهریار ما کجاست؟

شهریار آمد، حضرت خطاب به شهریار فرمودند: شهریار شعرت را بخوان!

و شهریار این شعر را خواند: علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدارا

..... ایشان فرمودند: وقتی شعر شهریار تمام شد، از خواب بیدار شدم. چون من

۱- اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۰۴؛ قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۵۴

۲- زندگی صحابه، محمود طریقی، مشهد.

شهریار را ندیده بودم، فردای آن روز پرسیدم که شهریار کیست؟ گفتند: شاعری است که در تبریز زندگی می کند گفتم: از جانب من او را دعوت کنید که به قم نزد من بیاید. چند روز بعد ساعت شش صبح شهریار به خانه آیت الله می رسد خادم از او نامش را می پرسد میگوید من سید محمد بهجت تبریزی مشهور به شهریار از تبریز آمده ام پس از کمی تعلل خدام او را می پذیرند؛ آیت الله پس از دیدن شهریار می گویند این همان کسی است که من او را در خواب در حضور حضرت امیر (ع) دیده ام.

آیت الله می پرسند: این شعر «علی ای همای رحمت» را کی ساخته ای؟

شهریار با حالت تعجب سؤال می کنند که شما از کجا خبر دارید! که من این شعر را ساخته ام؟ چون من نه این شعر را به کسی داده ام و نه درباره آن با کسی صحبت کرده ام. ولی من فلان شب این شعر را ساخته ام و همان طور که قبلا عرض کردم، تا کنون کسی را در جریان سرودن این شعر قرار نداده ام! آنگاه آیت الله سری تکان می دهد و می گوید می دانم ولی تو ای: "شهریار شعرت را بخوان!"

و او متحیر و حیران می خواند:

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدارا

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را***که به ماسوا فکندی همه سایه ی هما را

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین***به علی شناختم به خدا قسم خدارا

به خدا که در دو عالم اثر از فنا نما ند***چو علی گرفته باشد سر چشمه ی بقا را

مگر ای سحاب رحمت تو بباری ارنه دوزخ***به شرار قهر سوزد همه جان ماسوا را

برو ای گدای مسکین در خانه ی علی زن***که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

بجز از علی که گوید به پسر که قاتل من***چو اسیر تست اکنون به اسیر کن مدارا
بجز از علی که آرد پسری ابوالعجائب***که علم کند به عالم شهدای کربلا را
چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان***چو علی که میتواند که بسر بردوفا را
نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت***متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را
بدو چشم خون فشانم هله ای نسیم رحمت***که ز کوی او غباری به من آر توتیا را
به امید آن که شاید برسد به خاک پایت***چه پیامها سپردم همه سوز دل صبا را
چو تویی قضای گردان به دعای مستمندان***که ز جان ما بگردان ره آفت قضا را
چه زخم چونای هر دم ز نوای شوق او دم***که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را
همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی***به پیام آشنائی بنوازد، آشنا را
زنوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب***غم دل به دوست گفتن چه خوشست شهریارا
سید محمدحسین شهریار (۱)(۲)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۳۷۴

۱- فرازهایی از وصیتنامه الهی- اخلاقی آیت الله العظمی مرعشی نجفی "

۲- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳
ش. ۵.

مجلس ۲۹ چرا با آنها نجنگید؟

یا در زمان حکومت خود فدک را پس نگرفت؟!

بعد از حمد خدا و صلوات به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام.

سؤال فوق در اذهان انسانهای کنجکاو می پیچد و پی جواب قانع کننده می گردند که امیرمؤمنان علیه السلام وقتی که به خلافت و قدرت رسید، چرا املاک اعطائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دخترش فاطمه را، از غاصبان آنها نگرفت و به تصرف وارثانش، در نیاورد؟!.

پاسخ این سؤال که ذهن عده ای را به خود مشغول نموده است، از چند منظر بررسی می شود.

۱- با دقت منصفانه و بی طرفانه، در کیفیت شروع و ختم خلافت آن امام مظلوم تاریخ، جواب سؤال فوق روشن می شود، زیرا از ابتدا، دو نفر از اصحاب استخواندار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - (طلحه و زبیر) که امارت بصره را طلحه و کوفه را زبیر در خواست کردند و حضرت موافقت نکرد با بهانه عمره مفرده از مدینه بیرون رفتند و در راه با بازگشت عایشه از مکه، روبرو شدند و پس از گزارش اوضاع پرسید که را به خلافت برگزیدند، گفتند: علی را، عایشه دستور داد مرا برگردانید، در شهری که علی خلافت کند، من نمی روم.

با این که خود عایشه به اعدام عثمان فتوا داده بود (اقتلوا نعثا قتل الله نعثا) بکشید نعث (انبوه ریش مانند رئیس یهود) را خدا او را بکشد؛ و بمکه رفته بود، وقتی از آنها شنید که عثمان را کشته اند، و علی علیه السلام را به خلافت، انتخاب کرده اند،

از همانجا دوباره با طلحه و زبیر به مکه برگشتند و با شعار (عثمان را مظلوم کشته اند) علم مخالفت را بر افراشتند و مترصد اوضاع بودند، تا این که تصمیم گرفتند از آنجا به بصره رفته و حکومت بر خلاف امیرمؤمنان علیه السلام را تشکیل دهند، بدینجهت از همانجا سه نفری با دار و دسته شان، به سوی بصره، حرکت نمودند و جنگ جمل را، راه انداختند که به کشته شدن سی هزار نفر از طرفین انجامید.

هنوز تازه از جنگ جمل فارغ شده و مشغول تنظیم کارها بود، خبر رسید که در شام معاویه با عنوان خونخواهی عثمان، علم مخالفت، بر افراشته است.

حضرت از بصره به کوفه برگشت و از آنجا به جنگ معاویه حرکت نمود و جنگ صفین پیش آمد و ۱۸ ماه طول کشید.

در آنجا نیز با مخالفت شیوخ نهروان مواجه شد و با نیرنگ های عمرو بن عاص و کودنی و بدخواهی ابوموسی اشعری از خلافت، خلع گردید.

پس از برگشت بکوفه، شیوخ نهروان به تکفیر آن حضرت پرداختند و مخالفت شدید و جدی داخلی، شروع شد و ۱۲ هزار نفر از کوفه بیرون رفته و به حضرت اعلام جنگ دادند.

تا این که در محلی به نام نهروان، آن مظلوم تاریخ با آنها جنگید و پس از اتمام کار آنها به کوفه برگشت هنوز نفس راحتی نکشیده، خود را شهید کردند.

حال ای عزیزان منصفانه قضاوت کنید، دوره خلافت آن حضرت کلا چهار سال و چند ماه طول کشید فقط در این مدت ۱۸ ماهش را در جنگ صفین سپری کرد و بقیه در جنگ جمل و نهروانی هاسپری شد، آیا آنحضرت با این جو خطرناک و با آن همه دشمنان قوی (مانند عیال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و زبیر پسر عمه و طلحه صحابه) می توانست فدک را پس بگیرد و برای خود درد سر تازه درست کند و با شعار (وا عمرا و ابوبکرا و اعثماناه) روبرو گردد؟! هیچ عقل سلیم این را تأیید نمی کند

۲- ما معتقدیم که تمام انسان ها پس از مرگ و در آخرت، به کیفر اعمالشان می رسند، مثقال ذره ای خیر باشد یا به اندازه ارزنی شر (سوره زلزال ۷)، و آیات

فراوان دیگر و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: الناس مجزیون بأعمالهم ان خيراً فخير و ان شراً فشرّ مردم به سزای اعمالشان می رسند اگر خیر باشد یا شر.

روی این اصل غضب کنندگان فدک به عذاب الهی گرفتار شدند و صاحب حق هم به حق خود رسید.

حال اگر امیرمؤمنان علیه السلام فدک را می گرفت، درواقع ظالمین را از عذاب نجات می داد چون حق را به صاحبش می رسانید! در پاسخ سؤال فوق.

امام صادق علیه السلام فرمود: لأنّ الظالم و المظلومه قد کانا قدما علی الله عزّ و جلّ و أثاب المظلومه و عاقب الظالم فکره أن یسترجع شیئاً قد عاقب الله علیه غاصبه و أثاب علیه. (۱) برای این که ظالم و مظلومه به پیشگاه خدای عز و جل رفتند و ستمدیده را، پاداش نیکو داد و ستمگر را به کیفر اعمالش رسانید (امیر علیه السلام) دوست نداشت چیزی را که غاصب را مجازات کرده و مغضوب را جزای خوب داده است، برگرداند.

۳- می دانیم که امیرمؤمنان علیه السلام در تمام کارها به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تبعیت می کرد در ترک پس گرفتن فدک نیز به او تبعیت نمود به این روایت توجه فرمائید.

ابراهیم کرخی گوید: سئلت أبا عبد الله علیه السلام فقلت له لأیّ علّه ترک أمير المؤمنين علیه السلام فدکاً لّمّا ولی الناس؟! فقال للإقتداء برسول الله لّمّا فتح مکه و قد باع عقیل ابن ابی طالب داره فقیل له یا رسول الله ألا ترجع الی دارک فقال هل ترک عقیل لنا داراً إنّنا أهل بیت لا نسترجع شیئاً یؤخذ منّا ظلماً فلذالک لم یسترجع فدکاً لّمّا ولی. (۲) از امام صادق علیه السلام پرسیدم، برای چه امیرمؤمنان علیه السلام در خلافتش از برگرداندن فدک صرف نظر کرد؟ فرمود: برای تبعیت کردن از رسول خدا، وقتی که مکه را فتح کرد و عقیل بن ابی طالب هم خانه اش را فروخته بود، گفتند: ای رسول خدا چرا خانه ات را پس نمی گیری؟ (به خانه ات بر نمی گردی؟ فرمود: آیا عقیل برای ما خانه ای گذاشته

۱- بحار الأنوار: ۲۹/ ۲ ص ۳۹۷.

۲- بحار الأنوار: ۲۹/ ۲ ص ۳۹۷.

است؟! ما اهل بیتی هستیم چیزی را که از ما با ستم گرفته شده، بر نمی گردانیم به این خاطر (علی علیه السلام) هم فدک را پس نگرفت.

۴- یکی از مأموریت های اختصاصی امامان علیهم السلام این است برای پس گرفتن حقوق مظلوم از ظالم، از هیچ کوششی مضایقه نکنند امادر مورد استیفای حقوق خود، کوتاه بیایند، امام صادق علیه السلام در جواب سؤال فوق فرمود: لَأَنَا أَهْلُ بَيْتٍ وَلِيْنَا اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يَأْخُذُ لَنَا حَقُّوْنَا مَمَّنْ ظَلَمْنَا أَلَّا هُوَ وَنَحْنُ أَوْلِيَاءُ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّمَا نَحْكُمُ لَهُمْ وَنَأْخُذُ حَقُّوْقَهُمْ مَمَّنْ يَظْلِمُهُمْ وَ لَا نَأْخُذُ لَأَنفُسِنَا. (۱) ما اهل بیتی هستیم که خدا خود ولی ماست در اینکه حقوق ما را از کسی که به ما ظلم نموده، اخذ نماید مگر خود او ولی ما اولیاء مؤمنینیم در گرفتن حقوق آنها، ما حکم می کنیم برای آنها و می گیریم حقوقشان را از هر کس که به آنها ظلم نماید و لکن برای خودمان اخذ نمی کنیم.

۵- در روایات وارده، این مطلب آمده است که امیر مؤمنان علیه السلام در جنگ ها و یا در موارد مشابه دیگر با دشمن که روبرو می شد، با علوم خاص خدا دادی به اصلا ب خود دشمن و نسل آنها می نگریست، اگر تا روز قیامت هم حتی یک نفر مؤمن در اصلا ب آنها وجود داشت، او را نمی کشت و رد می کرد.

در لیلها لهریر جنگ صفین که گروهی برای یکسره کردن کار جنگ، یک شبانه روز جنگیدند حتی نماز را در پشت اسبها خواندند تا موقعیتی پیشامد که معاویه پا در رکاب، می خواست فرار نماید، عمرو عاص گفت: کجا؟! گفت: مگر نمی بینی گفت:

امارت مصر مادام العمر به من تفویض می کنی، کاری کنم علی شکست بخورد؟! گفت: البته، پس از گرفتن قول ریاست مصر، گفت: دستور بده قرآن ها را به سر نیزه بزنند، در لشکر علی شیوخ تندرو هستند با دیدن قرآن اختلاف میانشان می افتد و ما تجدیدقوا می کنیم، دستور داد قرآن ها را به سر نیزه زدند و لشکریان امام را به حکم

قرآن فرا خواندند! و امام هرچه فریاد زد مردم ناطق قرآن منم اینها یک تکه کاغذ پاره است برای فریب دادن شماهاست! شیوخ نهروان شمشیر کشیدند و دور امام را فرا گرفتند و گفتند: علی یا به قرآن جواب بده یا تو را هم مثل عثمان، از دم شمشیر می گذرانیم و بفرست مالک اشتر را هم برگردان، امام فرمود: لا اقل با او کار نداشته باشید، گفتند: در این صورت ما هم شریک گناه او می شویم!!!

امام فرستاد مالک را برگردانند جواب داد به اندازه آبخوردن یک شتر به من مهلت دهید این چه موقع فرا خواندن من است، شامیان پا در رکاب در حال فرارند، آن شخص گفت: اگر می خواهی امام را زنده بینی برگرد امام در محاصره لشکر خودش است و تهدید به مرگ کرده اند.

مالک برگشت دید و اعجابا آن شیوخ نهروان رو گردانده و بیعت شکسته و حضرت را به مرگ تهدید می کنند، عرض کرد مولا اجازه بده من شمشیرم را به گردن اینها فرود آورم! فرمود: مالک ما با این همه لشکر شام و کوفه چکار می توانیم بکنیم، شمشیر را غلاف کردند و کار به جریان حکمین کشید و مولا را از خلافت عزل کردند و باز آخرش همین شیوخ نهروان، قیام کرده بر علیه امام شعار دادند و شد آنچه که در تاریخ ثبت است.

روزی حضرت با مالک راجع به جنگ آن شب صحبت می کردند مالک گفت: یا مولا در آن شب چند نفر را از دم شمشیر گذراندی؟! فرمود: ۵۰۰ نفر، عرض کرد من هم ۵۰۰ را کشتم، پس مساوی بودیم، فرمود: بلی اما فرق من و تو در این بود تو هرکس به جلویت می آمد می کشتی ولی من به صلب های آنان تا روز قیامت نگاه می کردم اگر یک نفر مسلمان در صلب او وجود داشت، او را رد می کردم و نمی کشتم!!

برای روشن شدن مطلب به این روایت دقت کنید.

مردی به ابی عبدالله (امام صادق) علیه السلام گفت: آیا علی علیه السلام از حیث بدن در کار خدا قوی نبود؟! فرمود: بلی؛ گفت: چه مانع شد (از خود) دفاع نماید یا (از بیعت)

امتناع کند (و تسلیم آنها نشود)؟! فرمود: سؤال کردی جواب را بفهم، علی را آیه ای از کتاب خدا (قرآن) از این کار، مانع شد؛ گفت: کدام آیه؟! (حضرت) این آیه را قرائت نمود «لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» همانا برای خدا ودایع مؤمنی در اصلاّب کافرها و منافقین وجود داشت که امیرمؤمنان علیه السلام پدرانیشان را نکشت تا آن ودایع از پشت های آنها بیرون آید؛

پس وقتی بیرون آمدند آن حضرت غلبه نمود بر آنهایی باید غالب می شد و کشت و این گونه خواهد بود قائم ما علیه السلام اهل بیت ابداً ظهور نمی کند تا ودایع (و امانات) خدا بیرون آیند و آنوقت ظهور می نماید و می کشد. (۱)

۶- اصلاً چرا امیر علیه السلام با ابوبکر و عمر نجنگید اما با معاویه و طلحه و زبیر و عایشه جنگید؟! جواب این سؤال از مطالبی که به عرض رسید روشن می شود ولی برای مزید اطلاع به این روایات توجه فرمائید.

هیثم بن عبدالله رمانی از امام رضا علیه السلام سؤال نمود یابن رسول الله به من خبر بده از علی علیه السلام چرا بیست و پنج سال بادشمنانش نجنگید ولی در خلافتش با (آنها) جهاد نمود؟ فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تبعیت نمود که در مکه سیزده سال و در مدینه ۹ ماه جهاد با مشرکان را ترک نمود، چون یآوری نداشت، همچنین علی علیه السلام به خاطر کمی یاوران، جهاد با دشمنانش را ترک نمود، پس آن طور که نبوت پیغمبر با ترک جهاد در مکه، باطل نشد همانگونه امامت علی علیه السلام ۲۵ سال ترک جهاد با دشمنان، امامتش باطل نبود چون علت هردو یکی بود.

۷- در شرایط موجود آن زمان و آن محیط، اگر حضرت دست به اسلحه میبرد علاوه بر اینکه به هدف نمی رسید بلکه جنگ داخلی شروع می شد و این سبب

۱- بحار الأنوار: ۴۲۷/۲۹ باب ۱۳ ح ۲۵ و روایات دیگر در صفحات ۴۳۶ ح ۲۴ و ح ۲۵ ۴۳۷ ح ۲۶ از اکمال الدین و اتمام النعمه ۶۴۱/۲ ب ۵۴ و علل الشرایع ۱/۱۴۷ ب ۱۲۲ ح ۳ در این مضمون آمده است.

می شد که قریب به اتفاق آنها از دین برگردند و زحمتی که در پیشبرد اسلام، کشیده بود، همه به هدر می رفت و پرچم اسلام سرنگون می شد و دیگر اثری از آن باقی نمی ماند، در این باره ائمه بزرگوار علیهم السلام چه نظری دارند توجه فرمائید.

زراره از امام صادق علیه السلام پرسید؟ مامنع امیرالمؤمنین علیه السلام أن یدعو الناس الی نفسه؟، قال خوفاً أن یرتدوا قال علی- و أحسب فی الحدیث- ولا یشهدوا أن محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (۱) چه مانع شد امیرمؤمنان علیه السلام مردم را برای خود دعوت نماید؟

فرمود: از ترس مرتد شدن مردم (علی بن حاتم راوی حدیث گوید: گمان می کنم در حدیث این هم بود) و مردم به رسالت رسول خدا شهادت ندهند (و از دین برگردند).

یکی دیگر از اصحاب گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: لِمَ کَفَّ عَلِیٌّ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنِ الْقَوْمِ؟! قال مخافه أن یرجعوا کفاراً (۲) چرا علی علیه السلام دست نگه داشت از قوم؟ فرمود: از ترس این که از دین برگردند (و کافر شوند).

حریز، از برید، از ابی جعفر علیه السلام فرمود: إن علیاً علیه السلام لم یمنعه من أن یدعو الی نفسه إلا أنهم أن یکونوا ضلالاً، لا یرجعون عن الاسلام أحب الیه من أن یدعوهم فیأبوا علیه فیصیرون کفاراً کلهم (۳). علی علیه السلام را چیزی مانع دعوت مردم به خودش نشد، مگر (از ترس این که) آنها گمراه شوند و برایش از اسلام برنگشتن آنها محبوب تر از آن بود که دعوتشان به خود کند و قبول نکنند و همگی برگردند و کافر شوند (مرتد نشدن آنها را از دعوت به خلافتش ترجیح داد).

۸- اگر امیر علیه السلام با آنها بد رفتاری می کرد و از دم شمشیر می گذراند، در آینده آنها هم پس از به دست گرفتن زمام امور کشور اسلامی مقابله به مثل می کردند چون امام

۱- علل الشرائع ۱/ ۱۴۹ باب ۱۲۲ حدیث ۸، بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۴۴۰ ح ۳۰ از آن.

۲- علل الشرائع ۱/ ۱۵۱ باب ۱۲۲ حدیث ۱۱ بحار الأنوار-العلامة المجلسی ج ۲۹ ص ۴۴۰ ح ۳۱.

۳- علل الشرائع ۱/ ۱۵۰ باب ۱۲۲ حدیث ۱۰، بحار الأنوار: ج ۲۹ ص ۴۴۰ ح ۳۲ از آن.

با علم امامت، از آینده خبر داشت.

زراره گوید: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إنما أشار علي عليه السلام بالكف عن عدوه من أجل شيعتنا، لانه كان يعلم أنه سيظهر عليهم بعده، فأحب أن يقتدى به من جاء بعده فيسير فيهم بسيرته، ويقتدى بالكف عنهم بعده. (۱) شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: علی علیه السلام به دست نگهداشتن از کشتن دشمنش، اشاره کرد به خاطر شیعیان ما، زیرا او می دانست که بعد از او به شیعیان غلبه خواهد شد، دوست داشت آنها هم بعد از امام به او تبعیت کنند و مانند او رفتار نمایند (و بهانه به دستشان ندهد تا شیعیان را بکشند) و از کشتن آنها خود داری نمایند و دست نگهدارند.

۹- وقتی که امیرمؤمنان علیه السلام بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیکس و بی یاور شد و کسی که بی یاور است باید به مصائب روزگار تحمل کند و خویشتن دار باشد و گرنه علاوه بر خود، خانواده اش نیز نابود می گردید، و پرواضح است کسی که به این روز بیفتد، از بین رفتنشان مسبوق به علم خداست که برای حفظ دین خود و سالم ماندن حجت الهی و برچیده نشدن تشکیلات اسلام، باید علی علیه السلام خانه نشینی را اختیار نماید لذا امام نیز تسلیم خواست خدا شد.

ابن ابی عمیر، از بعض أصحاب ما، او از أبو عبد الله عليه السلام سؤال کرد: ما بال أمير المؤمنين عليه السلام لم يقاتلهم؟ قال: للذي سبق في علم الله أن يكون، وما كان له أن يقاتلهم وليس معه إلا ثلاثة رهط من المؤمنين. (۲) چرا امیرمؤمنان علیه السلام با آنها نجنگید؟ فرمود: به خاطر این که از علم خداوند گذشته بود که این گونه باشد و مجاز نبود با آنها بجنگد در حالی که بیش از سه نفر، یار و یآوری نداشت.

۱- علل الشرائع ۱/ ۱۴۶-۱۴۷ باب ۱۲۲ حدیث ۱، بحار الأنوار- العلامة المجلسی ج ۲۹ ص ۴۳۵ ح ۲۳:

۲- علل الشرائع ۱/ ۱۴۸ باب ۱۲۲ حدیث ۶، بحار الأنوار- العلامة المجلسی ج ۲۹ ص ۴۳۵ ح ۲۷.:

سلیم بن قیس الهلالی، از جابر بن عبد الله و عبد الله بن عباس گفتند: رسول الله صلی الله علیه وآله در وصیتش به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی إن قریشا ستظاھر علیک و تجتمع کلهم علی ظلمک و قهرک، فإن وجدت أعوانا فجاهدھم وإن لم تجد أعوانا فكف یدک واحقن دمک، فإن الشھادہ من ورائک لعن اللہ قاتلک (۱) ای علی همانا قریش بزودی بر تو غلبه می کنند و همگی بر ستم و شکست دادن تو، اجتماع می نمایند، پس اگر کمک پیدا کردی، با آنها جهاد کن و اگر یار و یاور پیدا نکردی، دست نگهدار و خونت را حفظ کن، البته شھادت پشت سرت هست، خداوند به قاتلت لعنت کند.

۱۰- در مورد سؤال نجنگیدن، این جواب را خود آنحضرت در پاسخ چنین فرمود: به روایت ذیل دقت نمائید.

روایت شده است امیرمؤمنان علیه السلام بعد از رجوعش از نھروان، در مجلسی نشستہ بود، صحبت شد تا به او گفتند: چرا با ابوبکر و عمر نجنگیدی مانند جنگیدن با طلحہ و زبیر و (عایشہ (۲)) و معاویہ؟ فرمود: من همیشه مظلوم و حقم از من گرفته شده است.

اشعث بن قیس بلند شد و گفت ای امیرمؤمنان علیه السلام چرا با شمشیرت آنها را نزدی و حقت را جویا نشدی؟! فرمود: گفتی حالا جواب را بشنو و حفظ کن و حجت را درک کن، من به شش نفر از انبیاء علیهم السلام تبعیت کردم.

۱- نوح علیه السلام (که در دوران نبوتش کار به جائی رسید) این گونه گفت: «رَبُّهُ أُنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ» قمر: ۱۰ او به درگاه پروردگار عرضه داشت: «من مغلوب (این قوم طغیانگر) شده ام، کمکم کن» (انتقام مرا از آنها بگیر!).

اگر کسی بگوید: او بدون ترس این حرف را زده، کافر شده و اگر نه (او پیغمبر

۱- الغیبه للشیخ طوسی: ۲۰۳، بحار الأنوار- العلامه المجلسی ج ۲۹ ص ۴۳۷:

۲- در روایت علل الشرایع: ۱/ ۱۴۸ باب ۱۲۲ حدیث ۷ عایشه را نیز آورده است.

(بود) پس وصی پیغمبر (که من باشم) عذرش مقبول تر است.

در روایت علل الشرایع: به جای حضرت نوح حضرت یوسف را آورده است فرمود: ولی بیوسف علیه السلام أسوه اذ قال رَبِّ السَّجُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ.

یوسف ۳۳. مرا به یوسف تبعیت است وقتی که گفت: خدایا زندان برای من دوست داشتنی تر است از آنچه که مرا به سوی آن دعوت می کنند.

اگر بگوئید یوسف خدا را خواند و از او خواست زندان رابه او دهد به خاطر غضب خدا بر او بود، کافر شدید و اگر گفتید او زندان را خواست که خدا به او غضب نکند (و برای جلب رضای خدا درخواست نمود او پیغمبر بود) پس وصی پیغمبر معذورتر است. (۱)

۲- ولوط علیه السلام گفت: «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ» هود: ۸۰ گفت: («افسوس!» ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم؛ یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود! (آنگاه می دانستم با شما زشت سیرتان ددمنش چه کنم!)»

اگر کسی بگوید: او بدون ترس این حرف را زده، کافر شده و اگر نه (او پیغمبر بود) پس وصی پیغمبر (که من باشم) عذرش مقبول تر است.

۳- و ابراهیم علیه السلام گفت: «وَأَعْتَرْتُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ و از شما، و آنچه غیر خدا می خوانید، کناره گیری می کنم؛

«و أدعوا ربی عسی ألا أكون بدعاء ربی شقیاء، مریم: ۴۸ پروردگارم را می خوانم؛ و امیدوارم در خواندن پروردگارم بی پاسخ نمانم!»

اگر کسی بگوید: او بدون ترس این حرف را زده، کافر شده و اگر نه (او پیغمبر بود) پس وصی پیغمبر (که من باشم) عذرش مقبول تر است.

۴- و موسی علیه السلام گفت: فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ پس هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم؛

«فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُزَكَّاتِينَ شعراء: ۲۱ و پروردگارم به من حکمت و دانش بخشید، و مرا از پیامبران قرار داد!».

اگر کسی بگوید: او بدون ترس این حرف را زده، کافر شده و اگر نه (او پیغمبر بود) پس وصی پیغمبر (که من باشم) عذرش مقبول تر است.

۵- و هارون علیه السلام گفت: قَالَ «ابْنُ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْهُنِي» «فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند؛

«و کادوا يقتلونني فلا تشمت بي الاعداء ولا تجعلني مع القوم الظالمين اعراف: ۱۵۰ نزدیک بود مرا بکشند، پس کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده!»

اگر کسی بگوید: او بدون ترس این حرف را زده، کافر شده و اگر نه (او پیغمبر بود) پس وصی پیغمبر (که من باشم) عذرش مقبول تر است.

۶- و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که از ترس به غار گریخت و مرا در رختخوابش، خوابانید (هجرت نمود و فرار کرد).

اگر کسی بگوید: او بدون ترس به غار رفت، کافر شده و اگر نه (او پیغمبر بود) پس وصی پیغمبر (که من باشم) عذرش مقبول تر است.

مردم همگی بلند شدند و گفتند: ای امیرمؤمنان علیه السلام، قد علمنا أن القول قولك و نحن المذنبون التائبون و قد عذرک الله! بتحقیق فهمیدیم گفته شما درست است و ما گناهکاریم و توبه می کنیم خداوند تورا معذور داشته است. (۱)

عبد الرحمن بن جندب، از پدرش جندب بن عبد الله گفت: به محضر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام - داخل شدم بعد از بیعت عثمان بن عفان - دیدم سرپائین و غمگین است گفتم: ما أصابك - جعلت فداك - من قومك؟ فدایت شوم از قومت چه بتو رسید؟! فرمود: صبر جمیل. گفتم: سبحان الله! والله إنك

لصبور. به خدا قسم تو صبر کننده ای، فرمود: فأصنع ماذا؟ پس چکار کنم؟. گفتم:

بلند می شوی و مردم را به خودت دعوت می کنی و به آنها خبر می دهی بر اینکه تو به پیغمبر اولائی و فضل و سوابق خود را، می گوئی، و از آنها کمک می خواهی بر علیه کسانی که به تو غلبه کردند، اگر ده نفر از صد نفر به تو جواب مساعد دادند با آن ده نفر به صد نفر سخت می گیری، اگر بتو نزدیک شدند، چیز است که دوست می داری، و اگر قبول نکردند با آنها بجنگ، اگر پیروز شدی، آن پادشاهیست که خدا به پیغمبرش داده است و تو اولائی تری بر آن از آنها، و اگر کشته شدی به خواست خدا شهید می شوی و در پیشگاه خدا هم معذوری، چون به میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو با حق تری. أمير المؤمنين علیه السلام فرمود: أترأه یا جندب کان یبایعنی عشرة من مائه؟ فقلت: أرجو ذلك. ای جندب آیا امید داری از صد نفر ده نفرشان بیعت کنند؟

گفتم: این را امید وارم فرمود: لکنی لا- أرجو، ولا- من کلّ مائه اثنان لکن من حتی از صد نفر دو نفر هم امید ندارم و بتو می گویم چرا این گونه است، مردم چشم برقریشند (از آنها اطاعت می کنند)، و قریش هم می گوید: آل محمد خود را با فضیلت تر از سایر مردم به این کار (امر خلافت) اولاترند از سائر قریش، و آنها اگر خلافت را به دست آورند دیگر از آن دست بر نمیدارند و به کسی میدان نمی دهند نه به خدا قسم این سلطنت را ابداً به احدی نمی دهند، اما، اگر در غیر آنها باشد، میان خود دست به دست، می گردانند نه به خدا (ای جندب) قریش این سلطنت را، با اطاعت (و به سادگی) به ما نمی دهند. گفتم: آیا به مردم، این گفتار (و جریان) را اطلاع ندهم؟! و آنها را به کمک فرا نخوانم؟! فرمود: ای جندب! فعلاً زمان آن نرسیده است.

جندب گفت: بعد از آن به عراق برگشتم، هر وقت از فضایل أمير المؤمنين علی بن ابی طالب علیه السلام چیزی می گفتم: مرا نهی و زجر می کردند تا این که جریان را به ولید بن عقبه، رساندند، پس او مرا دستگیر و حبس نمود تا این که کسانی

وساطت کردند مرا رها ساخت. (۱)

أحمد بن همام گفت: در زمان خلافت ابی بکر پیش عباده بن الصامت آمدم گفتم: ای ابا عماره! آیا مردم پیش از خلافت ابی بکر هم او را افضل می دانستند؟ گفت:

ای ابا ثعلبه! وقتی که ما از شما درباره چیزی ساکت می شویم، شما هم ساکت شوید جستجو نکنید به خدا قسم البته علی بن ابی طالب برای خلافت اولی تر بود از ابی بکر آنگونه که رسول الله صلی الله علیه وآله به نبوت اُحق بود از ابی جهل، گفت برایت بیشتر بگویم: ما روزی پیش رسول الله صلی الله علیه وآله بودیم پس علی

(علیه السلام) و ابوبکر و عمر به در رسول الله صلی الله علیه وآله آمدند، اول ابوبکر داخل شد و بعد عمر و در آخر علی (علیه السلام) پشت سر آنها داخل شد، در این حال مثل اینکه به رخ رسول الله صلی الله علیه وآله خاکستر نشست، سپس فرمود: ای علی! آیا آن دو جلوتر از تو وارد می شوند در حالی که وقد أمرک الله علیهما؟! خداوند ترا به آنها فرمان روا کرده است؟! ابوبکر گفت: یادم رفت ای رسول الله، و عمر گفت: سهو (و اشتباه) نمودم ای رسول الله. پس رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود: نه فراموش کردید و نه اشتباه، و کأنی بکما قد استلبتما ملکه و تحاربتما علیه، و أعانکما علی ذلک أعداء الله و أعداء رسوله، کأنه می بینم شما ملک او را از او گرفتید و با او جنگیدید و بشما دشمنان خدا و دشمنان رسولش کمک کردند، و چنان می بینم مهاجرین و انصار را رها ساختید برای دنیا همدیگر را با شمشیر بزنند، و لکأنی بأهل بیتی وهم المقهورون المتشتتون فی أقطارها، و ذلک لامر قد قضی. و چنان می بینم که اهل بیتم سرکوب شده و پراکنده در اقطار زمین هستند و این به خاطر قضایست که در باره آنها (حکم) شده است. سپس رسول الله صلی الله علیه وآله

۱- أمالی الشيخ الطوسی ۱/ ۲۳۹، الارشاد: للمفید/ ۱۲۹ منشورات مکتبه بصیرتی، بحار الانوار: ۲۹/ ۴۳۲ ب ۱۳ ح ۱۷ از آن دو.

گریست بگونه ای که اشک چشمانش جاری شد، ثم قال: یا علی! الصبر. الصبر. صبر و صبر تا دستور دیگر (الهی) نازل شود ولا قوه إلا بالله العلی العظیم، همانا برای توست از اجر و ثواب که نوشته های نویسنده نمی توانند آن را بشمارند، اگر برایت زمینه فراهم شد شمشیر. شمشیر (بجنگ و گرنه تحمل کن). (۱)

اسحاق بن موسی، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرانش علیهم السلام گفت: أمير المؤمنين صلوات الله علیه در کوفه خطبه خواند در آخر کلامش گفت: إني لأولى الناس بالناس وما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله صلى الله عليه وآله، من به رسول خدا صلى الله عليه وآله و سلم اولتر بودم ولی از زمانی که از دنیا رفت مظلوم شدم (و حقم را از من گرفتند)، اشعث بن قیس لعنه الله بلند شد و گفت: ای أمير المؤمنين! از وقتی که به عراق آمدی این کلمات را در خطبه هایت تکرار می کنی؟! وقتی که تیم و عدی (ابوبکر و عمر، به خلافت رسیدند، چرا با شمشیر برای گرفتن حقت نه ایستادی)؟!.

أمير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه به او فرمود: ای فرزند خماره! حرفی را گفتمی (جوابش را) بشنو، والله ترس و دوری از مرگ مرا مانع نشد بلکه مانع من عهد برادرم رسول الله صلى الله عليه وآله، بود به من خبر داد و گفت: ای أبا الحسن! إن الأمة ستغدر بك وتنقض عهدي، وإنك مني بمنزلة هارون من موسى. فقلت: يا رسول الله! فما تعهد إليّ إذا كان كذلك؟ فقال: إن وجدت أعوانا فبادر إليهم وجاهد هم، وإن لم تجد أعوانا فكف يدك واحقن دمك حتى تلحق بي مظلوما. به زودی این امت به تو فریب دهند و عهد شکنی می کنند و تو برای من مانند هارون به موسی هستی، گفتیم: ای رسول خدا صلى الله عليه وآله و سلم اگر این کار پیش آمد به من چه امر می کنی؟ فرمود: اگر کمک پیدا کردی با آنها محاربه کن و گرنه دست نگهدار و خونت را حفظ کن تا

۱- الاحتجاج ۱/ ۱۹۶-۱۹۷ طبعه مشهد ۱/ ۲۹۱ چاپ نجف- بحار الأنوار- العلامة المجلسی ج ۲۹ ص ۴۲۵ ب ۱۳ ح ۱۰.

مظلومانه به من ملحق شوی.

وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله وفات کرد من مشغول دفن و کارهای دیگر شدم وقتی فراغت پیدا کردم قسم خوردم عبا به دوش نیاندازم جز به نماز جماعت تا قرآن را، جمع کنم پس این کار را کردم سپس دست فاطمه و پسرانم حسن و حسین را گرفتم، درهای اهل بدر و اهل سابقین را دور زدم و قسمشان دادم و حقم را خواستم و آنها را به کمک دعوت کردم، کسی از آنان به من جواب نداد جز چهار نفر: سلمان و عمار و مقداد و أبو ذر، و رفتند آنان که از اهل بیتم امید داشتم برای یاری رساندن به دین خدا، و بقیه بین خفیرتین قریبی العهد بجاهلیه: عقیل و العباس و ماندم میان سبک سران و نزدیک به جاهلیت عقیل و عباس. اشعث گفت: ای امیر المؤمنین! عثمان هم این گونه بود وقتی یار و یآوری پیدا نکرد دست نگهداشت تا مظلومانه کشته شد. (یعنی توهم آماده کشته شدن می شدی، چه می شد!!!!). (۱)

مجلس ۳۰ جریانانی اعجاز آمیز از امام رضا علیه السلام

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۵) مائده: ۳۵ ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله ای برای تقرب به او بجوئید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!

۱- الاحتجاج: ۱/ ۱۹۰-۱۹۱ مشهد ۱/ ۲۸۰ النجف الاشرف باختلاف کمی، بحار الأنوار- العلامة المجلسی ج ۲۹ ص ۴۱۹/ ب ۱۳.

اگر انسان به کسی نیازی داشته باشد، یا خودش، آن را حل می کند و یا وسیله ای برای رفع احتیاجش، دست و پا می کند.

در تشکیلات خدائی هم مسئله این گونه است، این همه دعاها و مناجات ها و توسلات و تشویق به آنها، برصحت این مطلب دلالت دارد که در حل مشکلات و بر آورده شدن حاجات، باید یا خود و یا با وسیله دیگر، به پیشگاه خدای لا یزال، رو آورد و طلب یاری از او نمود، زیرا مثلاً من روسیاه، شایسته گی آن را ندارم که مستقیماً از خدای مهربان، بر آورده شدن حاجاتم را، بخواهم لذا به دَرُهای بزرگان دین و مقربین درگاه رو می آورم و با وسیله آنها، نیازهایم را بر طرف و بر آورده می نمایم.

همچنین هر کسی از معتقدان و دوست داران اهل بیت علیهم السلام در دوران زندگی خود، با توسل و اظهار درد به درگاه خدائی، باقرار دادن آن بزرگواران، وسیله قبولی و بر آورده شدن حاجات خود، بگونه ای نتیجه گرفته و دست خالی برنگشته اند، این ادعای خشک و خالی نیست بلکه تجربه ایست در طول عمر دیده و شنیده ایم، برای این که شب جمعه است و از قدیم الایام می گویند همه امامان امشب مهمان امام رضا علیه السلام هستند بدینجهت در باره توسل درایتی و روایتی، به آن حضرت، به جریان هائی توجه نمائید.

۱- در سال ۱۳۶۵ شمسی قیمت خانه ها بطور سرسام آور بالا- می رفت؛ من خانه اردبیل را فروخته بودم و می خواستم در تهران خانه بخرم، پیش از ظهر یک خانه را به قیمت قطعی می رساندیم، طرف می گفت: بعد از ظهر و اگر بعد از ظهر بود می گفت: فردا قولنامه می نویسیم و در موعد مقرر چون قیمت بالا- رفته بود: زیر قولش می زد و نمی آمد، خلاصه مستأصل و بیچاره شدم و نتوانستم خانه بخرم و پولی که در دست داشتم با این وضع نا بسامان مسکن، به هیچ دردی دوا نمی کرد و من هم با ۱۱ نفر عائله، کجا به ما جا می دادند وانگهی آخر تا کی باید آواره این در و آن در شویم از این رو آقا طاهر پسر کوچک سه ساله ام را برداشته با هوا پیما به

مشهد مقدس برده و به امام هشتم امام رضا علیه السلام پناهنده شدم چون او بچه کوچک و طفل معصوم بود و من یک فرد گناهکار، به او یاد دادم به ضریح مقدس امام رضا علیه السلام بچسبم، و فقط این حرف را بگویم که، آقا من خانه می خواهم و آن هم خانه وسیع باشد!

سه روز ماندیم و در این سه روز این بچه سر به ضریح مقدس گذاشته و از آن حضرت خانه می خواست!!

بعد از سه روز به تهران برگشتیم از توجه آن حضرت در مدت سه روز خانه ۲۵۰ متری میدان حرّ خیابان دانشگاه جنگ کوچه قادری پلاک ۱۲۳ را به آسانی خریداری کرده و به آنجا منتقل شدیم و راحت شدیم خدایا شکرت.

این خانه سرمایه پر برکت زندگی ام شد!، زیرا در سال های ۱۳۷۱ بعد آن خانه را کوییدم و هشت واحد آپارتمان ساختم و برای هر یک از پسرانم یک آپارتمان با سند منقوله دار دادم، در دو واحد هم کف خودم ساکن شدم و چند سال در آن و جنت آباد تهران اقامت کرده و بعدها در سال ۱۳۷۵ آن را باخانه قم در بلوار امین پشت صدا و سیما عوض کرده و ساکن گردیدم.

در واقع زندگی ام با توجه امام رضا علیه السلام از این رو به آندو شد و پسرانم هم صاحب خانه شدند.

۲- روز سه شنبه ۱۳۸۶ / ۲ / ۲۴ در دفتر مرحوم آیت الله العظمی آقای سید محمد وحیدی شبستری با رفقا مشغول صحبت بودیم که یکی از حاضرین به نام آقای نصیری جریان ذیل را نقل نمود.

در شهرستان «میانه» سیدی بود به نام آقای میرحییب میانجی (که رفقا او را می شناختند) می گفت: من روزی با معیت خانواده به زیارت امام رضا علیه السلام مشرف شدیم که در روزهای آخر پوالم بکلی تمام شد که دیناری هم نماند!

من هرچه فکر کردم برای برگشتن به شهر و دیار خودم، چکنم هیچگونه امکان نداشتم تا اینکه به حرم مشرف شده و سرم را به ضریح مقدس چسبانده و عرض

کردم «آقا من امروز برای یک روزه امام حسین علیه السلام می خوانم و شما هم به من پنجاه تومان پول روزه بده تا اهل و عیالم را به وطنم برگردانم!!»

روزه را خواندم و گفتم: آقا تا از حرم بیرون نرفته ام پنجاه تومان پول روزه ام را بمن برسان، این حرف را گفته و به سوی کفشداری حرکت کردم و تا به کفشداری رسیدم و از پنجاه تومان خبری نشد، رو به ضریح گرفته و گفتم: آقا نشد! خواستم بیرون روم یک نفر از زوارها پنجاه تومان به دستم گذاشت من رو به ضریح کرده گفتم آقا شد!! آن شخص پرسید چه گفتی؟! پس از اصرار زیاد ماجرا را شرح دادم مرا قسم داد که واقعاً این طور است؟! گفتم: بلی گفت: زن و بچه ات کجاست؟ او را به منزل آوردم و همه ما را به بازار برد و برای همه ما لباس خرید و با پول آن زمان پنج هزار تومان هم پول نقد به من داد و گفت: اینها به شکرانه حواله آن حضرت از مال من است و از من آدرس گرفت و هرسال مبلغ بیست هزار تومان می آورد و درمیانه بمن تحویل می داد.

آقا میر حبیب گفت: وقتی که دیدم حضرت به من توجهی دارد به حرم برگشته عرضه داشتم آقا: خودت می دانی من دو نفر دختر دم بخت زشت رو دارم و پولی ندارم برای آنها جهازیه بدهم و کسی هم نیست به خواستگاری آنها بیاید بالطف خودت آنها را هم به شوهر بده و خیال مرا آسوده ساز!!

به شهر میانه برگشتم و مریدان و دوستان و آشنایان به زیارت قبول و به دیدنم آمدند و پاسی از شب گذشت و همه رفتند و چند نفر ماندند و گفتند: آقا می دانی ما برای چه نشسته ایم؟! گفتم: نه، گفتند: به خاطر این نشسته ایم که از دخترانت خواستگاری کنیم و هر دو را در این مجلس به عقد آن دوجوان در آوری!! می گفت:

در همان شب عقد هر دو را جاری کره و به خانه بخت فرستادم و این هم عطای امام رضا علیه السلام بود.

۳- در زمان گذشته گروهی از زوار امام رضا علیه السلام از شیراز به سوی مشهد مقدس حرکت می کنند و یک نفر هم پایاده همراه این ها حرکت کرده و تاشش فرسخی

مشهد با گروه می آید ولی در آنجا از راه رفتن باز میماند و خود یواش یواش، آن مسافت را در چند روز طی کرده و به نزدیک مشهد می رسد.

آن شب خادم باشی حضرت را در خواب می بیند و می فرماید فردا برای من میهمان با این نشان می آید و همگی به پیشواز و استقبال او بروید و با احترام تمام وارد شهر کرده و به حرم من راهنمایی نمائید.

فردا خادمین حضرت به استقبال او می روند و با اعلامی که حضرت فرموده بود، پیدا می کنند و وارد شهر نموده و به حرم بردند و در مدت اقامتش از او پذیرائی کردند.

۴- روزی خادم باشی می بیند یکی از زائرین در حرم نشسته و پاهایش را به طرف ضریح امام رضا علیه السلام دراز کرده است. خادم باشی بانوک پایش به پهلوی او می زند و می گوید: بی ادب در محضر امام این گونه نمی نشینند، زائر بلند شده و می خواست از حرم بیرون رود، باحالت قهر و گلایه می گوید: فرزند زهراء عجب میهمان نوازی کردی دست شما درد نکند خدا حافظ.

خادم باشی شب در خواب می بیند حضرت در ضریح خود نشسته و دست به پهلوی گذاشته است، سلام می کند امام از او رو می گرداند، آن طرف رفت، باز حضرت رو می گرداند، عرض می کند آقا از من چه تقصیری صادر شده است که از من روگردان شده ای؟!.

می فرماید: تو با پایت به پهلوی من زدی!! عرض کرد آقامن پایم بشکند همچون جسارتی کرده باشم، فرمود: زوار مرا زدی مانند اینست که مرا زدی! عرض کرد آقا اوبا بی ادبی نشسته بود خواستم مؤدب باشد، فرمود: او بی ادبانه نشسته بود، او راه طولانی آمده و زیرپاهایش تاول زده بود تاول های زیر پایش را به من نشان میداد و از من برآوردن احتیاجاتش را می خواست ولی تو سبب شدی او از من قهر کند تا او را پیدا کرده و با من آشتی ندهی، من هم ازت راضی نخواهم شد.

خادم باشی از خواب بیدار شد و تمام خدام ها را به مهمان پذیرهای مشهد

پراکنده کرد تا او را پیدا کرد و جریان را نقل کرده و طلب حلیت نمود و راضی کرده و با خود به حرم آورد، وقتی وارد شد رو به ضریح کرده و عرض کرد آقا من از تو راضی شده و آشتی کردم تو هم از این خادم راضی باش!!

۵- حضرت در جایی حضور داشت دید صیادی، آهوئی را گرفته می برد آن حیوان امام علیه السلام را که دید، با زبان خودش عرض کرد آقا این شخص مرا صید نموده و دو بچه شیر خواری در صحرا مانده اند، به او بگوئید مرا رها کند من بروم بچه هایم گرسنه اند، آنها را شیر داده و بر می گردم.

حضرت صیاد را در جریان گذاشت او با تعجب گفت: ای شخص مگر نمیدانی حیوان وحشی را آزاد بکنم مگر او دوباره برمی گردد؟ وانگهی من زحمت کشیده این را گرفته ام و بفروشم و پولی گیرم بیاید!!

فرمود: من ضامن می شوم بر گردد، گفت: اگر برنگردد ترا بجای او می فروشم! فرمود: قبول، آهورا رها ساخت و وقتی را تعیین کردند که اگر آهو برنگشت، امام را عوض او بفروشد، آهو رفت ولی خیلی زودتر از موعد مقرر با دوتا بچه اش برگشت!! حضرت دید هنوز پستان آهو پر از شیر است، پرسید پس چرا بچه هایت را شیر ندادی؟! عرض کرد آقا وقتی که پیش بچه هایم برگشتم، پرسیدند مادر چگونه از دست صیاد خلاص شدی؟! من جریان ضمانت شما را به آنها گفتم، آنها خود را کنار کشیده گفتند: مادر شیرت حرام ماباشد امام را در ضمانت گذاشته برای شیر دادن ما آمده ای؟! ما را همراه خودت ببر و امام را از ضمانت برهان، اگر اجازه دادند در آنجا به ما شیر بده و گرنه ما گرسنه بر می گردیم. صیاد با تعجب به این منظره تماشا می کند پس از شنیدن گفتار آهو به پای امام افتاد و گفت: ای شخصی که وحشی های صحراء در اطاعت توست، تو کیستی؟ حضرت خود را به او معرفی نمود، صیاد گفت: آقا من این حیوان را به تو بخشیدم، حضرت نیز به آهو فرمود: تو هم بچه هایت را بردار و برو.

از آن زمان به بعد امام رضا علیه السلام را ضامن آهو گفتند.

۶- مشابه این جریان از امام زین العابدین علیه السلام نیز روایت شده است که آن حضرت جلوی خرابه شام نشسته بود دید صیادی آهوئی را می برد آن حیوان حضرت را که دید گفت: آقا دوتا بچه گرسنه ام در بیابان مانده اند این صیاد مرا آزاد کند و من بروم بچه هایم را شیر دهم و برگردم، صیاد با تعجب تمام به این منظره با دقت تمام نگاه می کند.

حضرت قضیه را به صیاد فرمود، صیاد گفت: ای اسیر این حیوان وحشی است اگر رفت بر نمی گردد!! فرمود: من ضامن برگشتنش می شوم، گفت: من سه روز در بیابان گشته و این آهو را برای خالد پسر یزید گرفته و به او می برم تا جایزه خوبی بگیرم.

امام فرمود: اگر برنگشت جایزه ترا من می دهم، صیاد با رفتار تحقیر آمیز آهورا به سوی حضرت هل داد و با مسخره گفت: امیر بگیر این آهو و جایزه مرا بده (اگر همچون پولی داری چرا نمی دهی خودت را آزاد کنی و خرابه نشین شده ای؟!).

فرمود: دامنت را باز کن بآلب خند مسخره آمیز دامنش را باز کرد، امام یک مشت از ریگ های جلوی خرابه، به دامن او ریخت و فرمود: این هم جایزه تو!!.

صیاد گفت: اسیر مرا مسخره می کنی، فرمود: نگاه کن، صیاد به دامنش نگاه کرد دید آن ریگ و شن ها همه جواهرات شاهوار شده، به پای امام افتاد و گفت: ای خرابه نشین که ریگ را جواهر می کنی تو کیستی؟ فرمود: من علی بن حسینم، کدام حسین؟ فرمود: نوه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صیاد جیغ کشید و فریاد زد ای مردم شام این خرابه نشین ها حرم و اهل بیت پیغمبرند که با نام خارجی آنها را ویرانه نشین کرده اند!

رو به امام کرد گفت: آقا آهو را به تو بخشیدم و حضرت هم آهو را آزاد نمود و جریان به گوش یزید رسید، صیاد را احضار نمود و گفت: آهو ی پسرم کجاست؟!، صیاد با شجاعت تمام یزید را مورد عتاب قرار داد و یزید دستور داد او را گردن زدند.

خبر به خانواده صیاد رسید، دو دختر کوچک داشت شروع کردند به گریه کردن

مادر هرچه سعی کرد آنها را آرام نماید نشد و اصرار دارند ما پدرمان را می خواهیم مادر پدرمان را می خواهیم.

مادر گفت: دخترانم حالا که آرام نمی شوید بلند شوید برویم پیش آن شخص که راضی نشد آهو از بچه هایش جدا شود، راضی نشود شما هم از پدر جدا شوید آمدند به خرابه و جریان را به عرض امام رساندند، حضرت محل دفن او را پرسید، آوردند کنار قبر صیاد و دو رکعت نماز خواند و با دست اشاره به قبر نمود و قبر شکافته شد و صیاد از لحد بلند شد و بیرون آمد!!!.

پرسیدند تو که مرده بودی چگونه برگشتی؟ گفت: مرا که گردن زدند، روح مرا به آسمان ها می بردند در آسمان چهارم بودم که ناگهان دستور آمد این روح را به بدنش بر گردانید حجت خدا کنار قبرش ایستاده بازگشت او را می خواهد.

در بعضی روایت آمده است با بچه هایش به خانه برگشت و سی سال بعد از آن عمر کرد ولی در روایت دیگر آمده است که از حضرت درخواست کرد که دوباره بمیرد چون گفت، من نمی توانم این وضع روزگار شما را ببینم.

این جریان در مدت کوتاهی به گوش یزید رسید و مردم شام در همه جا از این جریان صحبت می کردند، یزید مصلحت در این دید که اسرا را آزاد کند، یکی از علت آزادی آنها این جریان بود و سبب دیگر منبر رفتن امام در مسجد شام بود.

عزیزان به عنوان یک برادر کوچک عرض می کنم، صاحب هر پست و مقامی هستید نمی دانم اما هرچه می توانید این مقربین درگاه خدا را وسیله قرار داده و بر آورده شدن حاجاتمان را از خدا بخواهیم چنان که در آیه اول سخنرانیم به عرض رساندم که خدای متعال خود می فرماید: ... وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و وسیله ای برای تقرب به او بجوئید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!.

ای غریبی که زجد و پدر خویش جدائی***خفته در خاک خراسان تو غریب الغربائی

اغنيا مکه روند و فقرا سوی تو آیند***جان به قربان توشاها که تو حج فقرائی

وقتی که از خانه مأمون مسموما به منزلش برگشت فرمود: ابا صلت در را ببند، عرض کرد آقا شاید کسی به عیادت آمد؟، اباصلت غریب که را دارد از او عیادت کند، در را بست، فرمود: فرش ها را جمع کن، شخص مسموم تشنه گیش زیاد می شود و اگر آب بخورد زود هلاک می شود، حضرت پیراهنش را بالا زد و دل سوزانش را روی زمین گذاشت که شاید تسکینی باشد و فرمود: اباصلت طشت بیاور امام قی نمود اباصلت گوید: دیدم لخته های خون از گلوی امام فروریخت! عرض کرد آقا این چه خون نیست؟! فرمود: اباصلت دقت کن، دیدم پاره های جگر امام است.

از اطاق امام بیرون رفته در راهرو گریه می کردم، یک وقت دیدم در منزل باز شد و یک آقای جوان نورانی وارد شد! آقا درها بسته بود چگونه وارد شدی فرمود:

اباصلت عقیده ات را کامل کن آن که مرا از مدینه به اینجا رسانید، در را به رویم نمی بندد، وارد اطاق امام شد، حضرت او را که دید نشست و او را به آغوش کشید و ودایع امامت و علوم و امانات ولایت را تحویل داد و چشم از دنیا فرو بست.

چون معصوم را باید معصوم غسل دهد و کفن نماید و نماز بخواند، همه این کارها را آن نوجوان که امام محمدتقی علیه السلام و حجت الهی بعد از امام رضا علیه السلام بود انجام داد و با طی الارض یا نیروی مافوق آن که خداوند در اختیارشان گذاشته است به مدینه برگشت. أَلَا لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۳۱ مطالبی در باره انتظار

در رهی دیدم مهی، حیران آن ماهم هنوز***عمر رفت و من مقیم آن سر راهم هنوز
 چو نسیم صبحگاهی بر من بی دل گذشت***من نسیم وصل آن مه را هوا خواهم هنوز
 می فزاید مهر او هر روز در خاطر مرا***گرچه من کاهیده ام از درد می کاهم هنوز
 گرچه آه آتشینم خرمن جان سوخته***می رود تا اوج گردون آتش آهم هنوز
 شوق آن دیدار غافل کرده از عالم مرا***تو مپنداری که من از خویش آگاهم هنوز
 انتظار شاه «مهدی» می کشد عمری امین***رفت عمر و در امید طلعت شاهم هنوز

دوست دارم در این مجلس و چند جلسه دیگر، به مناسبت نیمه شعبان، روز ولادت با سعادت سرور عالم امکان و رکن بقای جهان آفرینش حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، صحبت نمایم، بنظرم در این زمان ها دانستن آن مطالب برای همه مخصوصاً برای قشر جوان عزیز ما، ضرورت دارد.

(وَعَايَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْبَحُوا بِحَمْدِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ...) خداوند به آنها که ایمان دارند و عمل صالح انجام می دهند وعده داده است که حکومت روی

زمین را در اختیارشان بگذارد.

از پیشوایان بزرگ اسلام نقل شده است که منظور از این آیه هو القائم و اصحابه:

مهدی عجل الله تعالی فرجه و یاران او هستند.

و در حدیث دیگری می خوانیم: (نزلت فی المهدی): این آیه در باره مهدی (علیه السلام) نازل شده است.

در این آیه مهدی و یارانش به عنوان آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند

(الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) معرفی شده اند، بنابر این تحقق این انقلاب جهانی بدون یک ایمان مستحکم که هر گونه ضعف و زبونی و ناتوانی را دور سازد، و بدون اعمال صالحی که راه را برای اصلاح جهان بگشاید امکان پذیر نیست پس آنها که در انتظار چنین برنامه ای هستند هم باید سطح آگاهی و ایمان خود را بالا ببرند و هم در اصلاح اعمال خویش بکوشند.

تنها چنین کسانی هستند که می توانند نوید همگامی در حکومت او بخود دهند نه آنها که با ظلم و ستم همکاری دارند، و نه آنها که از ایمان و عمل صالح بیگانه اند نه افراد ترسو و زبونی که بر اثر ضعف ایمان از همه چیز حتی از سایه خود می ترسند.

و نه افراد سست و بیحال و بیکاره ای که دست روی دست گذارده و در برابر مفسد محیط و جامعه شان سکوت اختیار کرده و کمترین تلاش و کوششی در راه مبارزه با فساد ندارند.

در روایات متعددی انتظار حکومت حضرت قائم آل محمد علیهم السلام را داشتن؛

به عنوان بالاترین عبادت معرفی شده است.

این مضمون در بعضی از احادیث از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و در بعضی از امیر مومنان علی (علیه السلام) نقل شده است، در حدیثی می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: افضل اعمال امتی انتظار الفرّج من الله عز و جل: بالاترین اعمال امت من انتظار فرج از ناحیه خدا کشیدن است و در حدیث دیگری

از پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) می خوانیم افضل العباده انتظار الفرج بهترین عبادت، انتظار رستگاری کشیدن است. این حدیث اعم از اینکه انتظار فرج را به معنی وسیع کلمه بدانیم یا به مفهوم خاص یعنی انتظار ظهور مصلح بزرگ جهانی باشد، اهمیت انتظار را در مورد بحث ما روشن می سازد.

اثرات سازنده انتظار ظهور مهدی (علیه السلام)

با توجه به مطالب و روایاتی که ذکر خواهیم کرد، میدانیم که این عقیده در تعلیمات اسلامی جنبه وارداتی ندارد. بلکه از قطعی ترین مباحثی است که از شخص پایه گذار اسلام گرفته شده، و عموم فرق اسلامی در این زمینه متفقند و احادیث در این زمینه متواتر می باشد.

ما در بحث انتظار مستقیماً به سراغ متون اصلی اسلامی رفته و لحن گوناگون روایاتی را که روی مسئله انتظار تاکید می کند مورد بررسی قرار می دهیم تا از هدف اصلی آگاه شویم.

۱- کسی از امام صادق (علیه السلام) پرسید چه می گوئید در باره کسی که دارای ولایت پیشوایان است و انتظار ظهور حکومت حق را می کشد و در این حال از دنیا می رود؟

امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: هو بمنزله من كان مع القائم في فسطاطه - ثم سكت هنيهة - ثم قال هو كمن كان مع رسول الله! (۱) او همانند کسی است که با قائم عجل الله تعالی فرجه در خیمه او (و استاد ارتش او) بوده باشد - سپس کمی سکوت کرد - و فرمود: مانند کسی است که با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در مبارزاتش همراه بوده است.

عین این مضمون در روایات زیادی با تعبیرات مختلفی نقل شده است.

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۲۵ ب ۲۷ ح ۱۴ از المحاسن.

۲- مالک بن اعین گوید: ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «إِنَّ الميِّتَ منكم على هذا الأمر، بمنزله الضارب بسيفه في سبيل الله؛ (۱) حقاً مردگان شما بر این عقیده (امامت امام زمان علیه السلام) به منزله شمشیر زنان در راه خدایند، آن گاه فرمود: «بل کمن قارع معه بسيفه، ثم قال: لا والله إلا کمن استشهد مع رسول الله؛ (۲) بلکه مانند کسی که در رکاب قائم همراه او شمشیر زده باشد، نه به خدا قسم، مانند کسی که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده باشد!»

۳- فضیل بن یسار گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد تفسیر آیه (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ)؛ (۳)؛ «روزی که تمام مردم را با امام خود دعوت نماییم» سؤال نمودم. امام فرمودند: «یا فضیل! اعرف إمامك، فَإِنَّك إِذا عرفت إمامك لم يضرك تقدّم هذا الأمر أو تأخر. ومن عرف إمامه ثم مات قبل أن يقوم صاحب هذا الأمر، كان بمنزله من كان قاعداً في عسكرة، لا بل بمنزله من كان قاعداً تحت لوائه؛ (۴) ای فضیل! امام خود را بشناس! وقتی او را شناختی، تقدیم و تأخیر این کار برای ت ضرر نمی رساند، هر کس امامش را بشناسد و پیش از قیام صاحب امر بمیرد، مانند کسی است که در ارتش او حضور دارد نه؛ بلکه مانند کسی است که در زیر پرچم او نشسته باشد!»

۴- و در روایت دیگر بمنزله المجاهد بین یدی رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم): همانند کسی است که پیش روی پیامبر جهاد کند (آمده است).

(کلینی یا نعمانی) گفته است: ادامه این روایت را بعضی از اصحاب ما این گونه

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۲۶ ب ۲۲ ح ۱۷ از محاسن برقی.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۲۶ ب ۲۷ ح ۱۸ از المحاسن.

۳- اسری: ۷۳.

۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۴۱ ب ۲۲ ح ۵۲ از غیبت نعمانی از اصول کافی.

روایت کرده اند که فرمود: «بمنزله من استشهد مع رسول الله صلى الله عليه و آله؛(۱) او بمنزله کسی است که در رکاب رسول خدا صلى الله عليه و آله شهید شده باشد! (که در روایت شماره ۲ گذشت و شماره ۸ و ۱۱ می آید)».

۵- علاء بن سیابه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «من مات منكم على هذا الأمر منتظراً له، كان كمن كان في فسطاطه عليه السلام؛(۲) هر کس از شما بر این عقیده (امامت) و در حال انتظار او از دنیا برود مانند کسی است که (با خود آن حضرت) در خیمه او باشد.»

۶- فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «ومن مات وهو عارف لإمامه كان كمن هو مع القائم في فسطاطه عليه السلام؛(۳) و هر کس بمیرد و او عارف به امامش باشد مانند کسی است که با قائم (عجل الله تعالی فرجه) در خیمه اش است.»

۷- عمرو بن ابان گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «فمن عرف إمامه كان كمن كان في فسطاط المنتظر؛(۴) پس هر کس امام غائبش را بشناسد مانند کسی است که با قائم علیه السلام در چادرش باشد.»

۸- فیض بن مختار گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «من مات منكم وهو منتظر لهذا الأمر كمن هو مع القائم في فسطاطه. قال: ثم مكث هنيهة، ثم قال: لا بل كمن

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۱۴۲ / ۵۲ ب ۲۲ ذیل ح ۵۳ از غیبت نعمانی از اصول کافی.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۱۲۵ / ۵۲ ب ۲۲ ح ۱۵ از المحاسن برقی و مشابه نیز آن با کمی تغییر از آن.

۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از غیبت نعمانی: ص ۱۰۵ و ۱۸۰؛ منتخب الأثر: ص ۴۹۸ و ۵۱۵؛ و کافی: ص ۳۷۲؛ بحار الأنوار: ۱۴۲ / ۵۲ ب ۲۲ ح ۵۶ از غیبت نعمانی.

۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۱۴۲ / ۵۲ ب ۲۲ ح ۵۷ از غیبت نعمانی.

قارع بسيفه. ثم قال: لا والله إلكم استشهد مع رسول الله صلى الله عليه وآله؛ (۱) هر کس از شما در حال انتظار بر امر فرج بمیرد مانند کسی است که با قائم - عجل الله فرجه الشريف - در خیمه اش باشد. سپس مکتبی کرد و فرمود: «نه بلکه مانند کسی است که با شمشیر خود همراه امام علیه السلام جنگیده است، نه بخدا؛ بلکه مانند کسی است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله (در راه خدا) شهید شده باشد!»

۹- روایت حمران از امام صادق علیه السلام که فرمود: «... ألا- تعلم أن من انتظر أمرنا وصبر على ما يرى من الأذى والخوف، هو غداً في زمرةنا؟!؛ (۲) آیا نمی دانی هر کس منتظر امر ما باشد و بر آزار و اذیت هایی که می بیند صبر کند، او فردا در گروه ما خواهد بود؟!»

۱۰- امام باقر علیه السلام فرمود: «اعلموا أن المنتظر لهذا الأمر له أجر الصائم القائم؛ (۳) بدانید، به تحقیق، برای منتظران این امر (امامت و غیبت و ظهور) پاداش شب زنده داران و نماز گزاران می باشد.»

۱۱- امام صادق علیه السلام فرمود: «المنتظر الثاني عشر كالشاهر سيفه بين يدي رسول الله يذب عنه؛ (۴) ثواب منتظران (امام) دوازدهم مانند کسی است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کشیده و دشمنان را از او کنار زند.» سپس فرمود: «هو كمن كان مع رسول

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۱۲۶/۵۲ ب ۲۲ ح ۱۸ از محاسن برقی.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از روضه الكافی: ص ۴۲؛ بحار الأنوار: ۲۵۶/۵۲ ب ۲۵ ح ۱۴۷ از آن؛ بشاره الاسلام: ۱۳۱؛ الزام الناصب: ص ۱۸۳؛ يوم الخلاص: ص ۱۹۹.

۳- سیمی جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از اصول کافی: ۲/۲۲۲؛ يوم الخلاص: ص ۱۹۳ از آن.

۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از منتخب الأثر: ص ۴۸۵ و ۴۱ باعبارت دیگر؛ غیبت نعمانی: ص ۴۱ و ۱۷۹؛ الزام الناصب: ص ۱۳۸-۱۳۷.

اللَّهِ؛ (۱) منتظران او مانند کسی است که در خیمه قائم باشد. سپس کمی مکث نمود و فرمود: بلکه مانند کسی که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد. آن گاه فرمود: «بل کمن قارع معه بسيفه، ثم قال: لا والله إلا کمن استشهد مع رسول الله؛ (۲) بلکه مانند کسی که در رکاب قائم همراه او شمشیر زده باشد، نه به خدا قسم، مانند کسی که در رکاب

۱۲- عمرو بن ابان گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «فمن عرف إمامه كان كمن كان في فسطاط المنتظر؛ (۳) پس هر کس امام غائبش را بشناسد مانند کسی است که با قائم علیه السلام در چادرش باشد.»

این تشبیهات که در مورد انتظار ظهور مهدی (علیه السلام) در این روایت ها وارد شده روشنگر این واقعیت است که یک نوع رابطه و تشابه میان مسئله انتظار از یک سو، و جهاد و مبارزه با دشمن در آخرین شکل خود از سوی دیگر وجود دارد (دقت کنید).

و همچنین این روایات و تعبیرات همگی حاکی از این است که انتظار چنان انقلابی را داشتن همیشه توأم با یک جهاد وسیع و دامنه دار است، بنابر این مسئله انتظار حکومت حق و عدالت مهدی عجل الله تعالی فرجه و قیام مصلح جهانی در واقع مرکب از دو عنصر است، عنصر اثبات عنصر نفی و عنصر اثبات همان بیگانگی با وضع موجود و عنصر اثبات خواهان وضع بهتری بودن است.

و اگر این دو جنبه در روح انسان به صورت ریشه دار حلول کند سرچشمه دو رشته اعمال دامنه دار خواهد شد.

- ۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۲۵ ب ۲۷ ح ۱۴ از المحاسن.
- ۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۲۶ ب ۲۷ ح ۱۸ از المحاسن.
- ۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۴۲ ب ۲۲ ح ۵۷ از غیبت نعمانی.

این دو رشته اعمال عبارتند از ترک هر گونه همکاری و هماهنگی با عوامل ظلم و فساد و حتی مبارزه و درگیری با آنها از یک سو، و خود سازی و خود یاری و جلب آمادگی های جسمی و روحی و مادی و معنوی برای شکل گرفتن آن حکومت واحد جهانی و مردمی از سوی دیگر.

و خوب که دقت کنیم می بینیم هر دو قسمت آن سازنده و عامل تحرک و آگاهی و بیداری است.

برای آگاهی بیشتر از اثرات واقعی انتظار ظهور مهدی به توضیح زیر توجه کنید:

انتظار یعنی آماده باش کامل.

من اگر ظالم و ستمگرم چگونه ممکن است در انتظار کسی باشم که طعمه شمشیرش خون ستمگران است؟.

من اگر آلوده و ناپاکم چگونه میتوانم منتظر انقلابی باشم که شعله اولش دامان آلودگان را میگیرد؟ ارتشی که در انتظار جهاد بزرگی است آمادگی رزمی نفرات خود را بالا می برد و روح انقلابی در آنها می دمدمد و هر گونه نقطه ضعفی را اصلاح می کند.

زیرا چگونگی انتظار همواره متناسب با هدفی است که در انتظار آن هستیم.

انتظار آمدن یک مسافر عادی از سفر.

انتظار بازگشت یک دوست بسیار عزیز.

انتظار فرا رسیدن فصل چیدن میوه از درخت و درو کردن محصول.

هر یک از این انتظارها آمیخته با یکنوع آمادگی است، در یکی باید خانه را آماده کرد و وسائل پذیرائی فراهم ساخت، در دیگری ابزار لازم، و داس و کمباین و ...

اکنون فکر کنید آنها که انتظار قیام یک مصلح بزرگ جهانی را می کشند در واقع انتظار انقلاب و دیگرگونی و تحولی را دارند که وسیعترین و اساسی ترین انقلابهای انسانی در طول تاریخ بشر است.

انقلابی که بر خلاف انقلابهای پیشین جنبه منطقه ای نداشته بلکه هم عمومی و همگانی است و هم تمام شئون و جوانب زندگی انسانها را شامل می شود، انقلابی

است سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اخلاقی.

چنین تحولی قبل از هر چیز نیازمند به عناصر آماده و با ارزش انسانی است که بتوانند بار سنگین چنان اصلاحات وسیعی را در جهان بدوش بکشند، و این در درجه اول محتاج به بالا بردن سطح اندیشه و آگاهی و آمادگی روحی و فکری برای همکاری در پیاده کردن آن برنامه عظیم است.

تنگ نظری ها، کوته بینی ها، کج فکری ها، حسادتها، اختلافات کودکانه و نابخردانه و بطور کلی هر گونه نفاق و پراکندگی با موقعیت منتظران واقعی سازگار نیست.

نکته مهم این است که منتظر واقعی برای چنان برنامه مهمی هرگز نمی تواند نقش تماشاچی را داشته باشد باید از هم اکنون حتما در صف انقلابیون قرار گیرد.

من اگر فاسد و نادرستم چگونه می توانم در انتظار نظامی که افراد فاسد و نادرست در آن هیچگونه نقشی ندارند بلکه مطرود و منفور خواهند بود، روز شماری کنم.

انتظار یک مصلح جهانی به معنای آماده باش کامل فکری و اخلاقی، مادی و معنوی، برای اصلاح همه جهان است.

فکر کنید چنین آماده باشی چقدر سازنده است.

اصلاح تمام روی زمین و پایان دادن به همه مظالم و نابسامانی ها شوخی نیست کار ساده ای نمی تواند باشد، آماده باش برای چنین هدف بزرگی باید متناسب با آن باشد یعنی باید به وسعت و عمق آن باشد!

برای تحقق بخشیدن به چنین انقلابی، مردانی بسیار بزرگ و مصمم و بسیار نیرومند و شکست ناپذیر، فوق العاده پاک و بلند نظر، کاملاً آماده و دارای بینش عمیق لازم است. این است معنای انتظار واقعی آیا کسی می تواند بگوید چنین انتظاری سازنده نیست؟!.

اثر مهم دیگری که انتظار مهدی دارد حل نشدن در مفساد محیط و عدم تسلیم

در برابر آلودگی‌ها است.

نتیجه این که انتظار ظهور مصلحی، اثر فزاینده روانی در معتقدان دارد، و آنها را در برابر امواج نیرومند فساد بیمه می‌کند آنها نه تنها با گسترش دامنه فساد محیط مایوس نمی‌شوند بلکه به مقتضای وعده وصل چون شود نزدیک آتش عشق تیزتر گردد و وصول به هدف را در برابر خویش می‌بینند و کوشششان برای مبارزه با فساد و یا حفظ خویشتن با شوق و عشق زیادتری تعقیب می‌گردد.

از مجموع بحثهای گذشته چنین نتیجه می‌گیریم که اگر انتظار به مفهوم واقعی در جامعه و فرد پیاده شود یک عامل مهم تربیت و خودسازی و تحرک و امید خواهد بود.

علاوه بر روایاتی که به عرض رسید به چند روایت دیگر در مورد انتظار، توجه نمائید.

منتظران هم‌رزم مجاهدانند

۱- حکم بن عینه گوید: وقتی امیرمؤمنان علیه السلام خوارج را در روز نهروان از پای در آورد، مردی بلند شد و گفت: خوشا به حال ما که این پیکار را با تو بودیم و با تو خوارج را به قتل رساندیم.

امیرمؤمنان فرمود: قسم به کسی که دانه را شکافت و بچه را از بطن مادر نجات داد، در این مکان کسانی با ما شرکت دارند که هنوز پدرانشان و اجدادشان به دنیا نیامده‌اند!

آن مرد گفت: چگونه با ما شریکند کسانی که به دنیا نیامده‌اند و به ما سلام می‌کنند؟!

فرمود: «فأولئك شركائنا فيما كنا حقاً حقاً؛ پس حقیقتاً آنانند شریکان ما در آن چه که ما بودیم.»^(۱)

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۳۱ ب ۲۲ ح ۳۲ از المحاسن.

منتظران زانو زنده محضر اویند

۲- اسماعیل بن محمد خزاعی گوید: من حاضر بودم که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «أترانی أدرك القائم- عجل الله فرجه الشريف-؟ فقال: يا أبابصير! لست تعرف إمامك؟ فقال: بلى والله! وأنت هو. فتناول يده وقال: والله! ما تبالي يا أبابصير! أن لا- تكون محتبياً بسيفك في ظل رواق القائم- عجل الله فرجه الشريف-؛(۱) آیا پنداری که من قائم- عجل الله فرجه الشريف- را درک نمایم؟

امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابابصیر! (آیا) امام خود را می شناسی؟

گفت: بلی، به خدا قسم امامم تویی. پس (امام) دست او را گرفت و فرمود: به خدا! ای ابابصیر برایت مهم نیست این که در رواق قائم- عجل الله فرجه الشريف- زانو زده باشی (با شناخت امام خود، چرا غصه با قائم بودن را می خوری!)

منتظران معطران زمین و درخنده گان آسمانند

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن حدیث طولانی به ابی بن کعب فرمود: «يا أباي! طوبى لمن لقيه وطوبى لمن أحبه وطوبى لمن قال به، ينجيهم من الهلكة وبالإقرار بالله وبرسوله وبجميع الأئمة، يفتح الله لهم الجنة، مثلهم في الأرض كمثل المسك الذي يسطع ريحه فلا يتغير أبداً، ومثلهم في السماء كمثل القمر المنير الذي لا يُطفأ نوره أبداً.

قال أباي: يا رسول الله! كيف حال بيان هؤلاء الأئمة عن الله عز وجل؟ قال: إن الله تعالى أنزل عليّ اثنتي عشر صحيفة اسم كل إمام على خاتمه، وصفته في صحيفته؛(۲) ای ابی! خوشا به حال آنان که او را ملاقات کنند و دوستش دارد و پاک باد آن کس که

۱- بیان: احتبی الرجل جمع ظهره و ساقه بعمامته أو غيرها؛ سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۴۲ ب ۲۲ ح ۵۵.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲ / ۳۱۱ ب ۲۷ ح ۴ از عیون أخبار الرضا؛ بشاره الإسلام: ص ۹؛ الزام الناصب: ص ۶۳؛ يوم الخلاص: ص ۲۰۸. عیون اخبار الرضا: ۱ / ۶۱-۶۳ ب ۶ ح ۲۹؛ مهدی منتظر: ص ۳۱۵.

قایل به امامت او باشد، خداوند آن‌ها را از هلاکت نجات دهد و با اقرار به خدا و رسولش و ائمه دین درهای بهشت به رویشان باز شود، مَثَلُ آن‌ها مانند مشکِی است که بویش پخش شود و تا ابد تغییر نیابد و مَثَلِشان در آسمان‌ها مانند ماه نورانی است که نورش، برای ابد خاموش نمی‌شود.

ابی‌گفت: ای رسول خدا! چگونه است بیان حالات امامان از سوی خدای عزّوجلّ؟

فرمود: همانا خدای تعالی برای من دوازده صحیفه (مهر شده) نازل فرمود که نام هر یک از امامان در مهر آن و صفتش در صحیفه اش بود.»

منتظران فردا در زمره ما هستند

۴- روایت حمران از امام صادق علیه السلام که فرمود: «... ألا- تعلم أنّ من انتظر أمرنا وصبر علی ما یری من الأذى والخوف، هو غداً فی زمرةنا؟!» (۱) آیا نمی‌دانی هر کس منتظر امر ما باشد و بر آزار و اذیت‌هایی که می‌بیند صبر کند، او فردا در گروه ما خواهد بود؟!»

منتظران کمیاب تر از کبریت احمرند

۵- «سعید بن جبیر از عبد الله بن عباس نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«والذی بعثنی بالحق بشیراً ونذیراً! إنّ الثابتین علی القول یامامته فی زمان غیبتہ، لأعزّ من کبریت الأحمر، فقام إلیه جابر بن عبد الله أنصاری، فقال: یا رسول الله! لولدک القائم غیبه؟! قال: ای وربّی لیمحصّن المؤمنین آمنوا ویمحقّ الکافرین. یا جابر! إنّ هذا الأمر، من أمر الله وسرّ من سرّ الله مطویّ من عبادالله، فإیاک والشکّ فیہ، فإنّ الشکّ فی أمر

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از روضه‌الکافی: ص ۴۲؛ بحارالأنوار: ۲۵۶/۵۲ ب ۲۵ ح ۱۴۷ از آن؛ بشاره‌الاسلام: ۱۳۱؛ الزام الناصب: ص ۱۸۳؛ یوم الخلاص: ص ۱۹۹.

اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ كَفَرُ؛ (۱) سوگند به آن کس که مرا به حقّ بشیر و نذیر مبعوث کرده است! به تحقیق، آن هایی که در زمان غیبت او به عقیده امامتش ثابت بمانند، از کبریت احمر نایاب ترند.

پس جابر بن عبد الله انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدا! (آیا) برای فرزندت قائم غیبتی است؟!

فرمود: بلی، به خدا قسم! کسانی که ایمان آورده اند حتماً امتحان خواهند شد (تا عیار و معدّلشان مشخص شود) و کافرها را محو (نابود) خواهد نمود. ای جابر! به تحقیق، این (غیبت) کاری است از کارهای خدا و سرّی است از اسرار خدا، پیچیده (و مخفی) شده از بندگان خدا، مبادا در آن شک نمایی؛ چون شک در امور خدا کفر است.»

عزیزان این روایات و روایات فراوان دیگر، در مورد انتظار هم مقام درجات و ثواب منتظران را، کرده و هم ما را بصورت آماده باش کامل نگه میدارد و اگر قبل از ظهور آن امام بزرگوار از دنیا رفتیم، هنگام ظهور به انتظار روندگان، تکلیف بازگشت و درک فیض حضور آن قلب جهان و مولای عالم امکان، خواهند نمود هر کس دوست داشت، رجعت می کند و در محضر آن قطب جهان آفرینش خواهد بود.

اللَّهُمَّ و عَجَلْ فِي فَرْجَةِ الشَّرِيفِ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عَجَلْ اللَّهُ تَعَالَى فَرْجَهُ از منتخب الأثر: ص ۲۴۳؛ ینابیع الموده: ۳/ ۱۶۳ ب ۹۴ از غایبالمرام و در ص ۱۰۸ ب ۷۸ از فرائد السّمطین و در ص ۴۸۸؛ بحار الأنوار: ۵۱/ ۷۳ ب ۱ ح ۱۸ از کمال الدّین. و در کتب دیگر از سنّی و شیعه این روایت را آورده اند.

مجلس ۳۲ سگان داران کشتی نجات

رواق منظر چشم من آشیانه تست***کرم نما و فرود آکه خانه خانه تست

نداده ام بکسی نقد دل بجز مهتر***در خزانه به مهر تو و نشانه تست

به تن مقصرم از دولت ملازمت***ولی خلاصه جان خاک آستانه تست

توقط عالمی ای شهسوار ورنه چراست***که توسنی چو فلک رام تازیانه تست

چرا زیاد تو یاد خدا کنیم اگر***کلید گنج سعادت نه در خزانه تست

زهی جلال و جمال و زهی صفات کمال***که در جهان همه گلبانگ عاشقانه تست

چو (فیض) طالب فیضم زخاک در گه تو***که فیض های الهی در آستانه تست

فیض کاشانی

اخبار مهدی موعود علیه السلام در کتاب های شیعیان، به وفور آمده است، یکی از مسایل بنیادی و حیاتی اسلام و هم چنین یکی از اصول مسلمة عقاید شیعه است که با دیگر عقاید اسلامی، پیوند ناگسستنی دارد و هیچ گونه تردید و تشکیکی در آن راه نمی یابد.

در واقع می توان گفت: در میان شیعیان، کسی پیدا نمی شود که منکر وجود مهدی علیه السلام باشد، چون رسول خدا و ائمه یازده گانه علیهم السلام همگی به اتفاق، از وجود و حکومت و حتی شخصیت آن بزرگوار، سخن فراوان گفته و نوشته اند، و هیچ گونه جای شک و شبهه ای باقی نگذارده اند که در آخرالزمان ایشان دولت حق را در کره زمین تشکیل و عدالت واقعی را در جهان برقرار خواهند ساخت.

کتاب هایی که از شیعیان درباره آن حضرت نوشته شده است (و بعضی از نویسندگان معاصر فهرست آن کتاب ها را جمع آوری نموده اند) متجاوز از هزار عنوان می باشد و حتی تعدادی از این کتاب ها پیش از به دنیا آمدن آن حضرت تألیف شده است و احادیث مربوط به «مهدی موعود» را ده ها سال پیش از تولد مبارک ایشان جمع آوری نموده و به نسل های بعد به یادگار گذاشته اند.

متن ۳۶۹۲ روایت که فهرست آن ها را در سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه آورده ام، به اضافه ۲۵۱۵ روایت دیگر پیرامون آن حضرت در منابع شیعه، از پیشوایان معصوم به دست ما رسیده است و در کتاب های مهم از جمله بحار الأنوار، غیبت طوسی، غیبت نعمانی، کمال الدین، و مانند این کتب که صرفاً در حالات آن حضرت نگارش یافته، آمده است و اخیراً نیز آیت الله صافی گلپایگانی، مؤلف محترم کتاب «منتخب الأثر» قسمت اعظم آن ها را از منابع مختلف و جمعاً ۶۲۶۶ روایت از ۱۵۴ کتاب، گرد آوری نموده و به جامعه شیعه تحویل داده است.

(خداوند ذخیره آخرتش گرداند. انشاءالله.)

قبلاً یکی دو جلسه، در باره ضرورت نبوت و امامت صحبت و تعدادی از روایات مربوطه را، به عرض برادران و خواهران گرامی رسانده ام علاوه بر آنها که با صحبت امشب ما نیز ارتباط دارد، به چند روایت، در این مورد و به مطالب بعدی توجه و دقت داشته باشید.

۱- سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ خَلْفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَحُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، أَوْلَهُمْ أَخِي وَآخِرُهُمْ وَلَدِي. وَقِيلَ: يَا

رسول الله! ومن أخوك؟ قال: علي بن أبي طالب. قيل: فمن ولدك؟ قال: المهدي يملأها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، والهدى بعثني بالحق نبياً لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لأطال الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدي المهدي فينزل روح الله عيسى بن مريم عليهما السلام فيصلّي خلفه وتشرق الأرض بنور ربّها ويبلغ سلطانه المشرق والمغرب؛ (۱) جانشینان من و حجّت های خدا بر مردم پس از من، دوازده نفرند، نخستین آن ها برادر من و آخرینشان فرزندانم می باشد.

پرسیدند: برادر شما کیست؟

فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام.

پرسیدند: فرزندانان کیست؟

فرمود: فرزندانم «مهدی» است. همان کسی که زمین را از عدل و داد لبریز می کند، همان گونه که با ظلم و بیداد لبریز شده باشد.

به خدایی که مرا به حق برانگیخت! اگر از عمر دنیا تنها یک روز مانده باشد، خداوند آن روز را، آن قدر طولانی می کند تا فرزندانم «مهدی» در آن ظهور نماید! آن گاه عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و به امامت او نماز می گزارد و زمین به نور پروردگارش نور باران می شود و حکومت او به شرق و غرب گیتی گسترش می یابد و زمین و زمان در قلمرو عدالت و قدرت او قرار می گیرد.»

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: اگر همه مردم دو نفر باشند، یکی از آن دو نفر، امام بر دیگری خواهد بود و آخرین کسی که می میرد امام است، تا بنده ای بر خدای دلیل نیابد که خدا او را وا گذاشته بدون آن که حجّتی از طرف خود بر او قرار داده شود. (۲)

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۱ / ۷۱ ب ۱ ح ۱۲ از کمال الدین.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از غیبت نعمانی: ص ۱۵۷ باب ۹.

۳- عمّاره بن طیّار گوید: شنیدم اباعبد الله علیه السلام می فرمود: «لو لم یبق فی الأرض إلّا رجلاّن، لکان أحدهما الحجّه؛» (۱) اگر در روی زمین نماند، مگر دو نفر، یکی حجّت خواهد بود.»

۴- علا از محمّد گوید که ابی جعفر علیه السلام فرمود: «لا تبقی الأرض بغیر إمام، ظاهر أو باطن؛» (۲) زمین بدون امام ظاهر یا باطن، نمی ماند.»

۵- مفضّل از امام صادق علیه السلام از مدّت حکومت قائم - عجل الله فرجه الشریف - سؤال کرد؟ فرمود: «... بلکه ملک او دایم است و ملکی است تمام نشدنی و حکمی است که منقطع نشود و کاری است که باطل نمی شود، مگر با اختیار و مشیّت و اراده خداوند؛ کسی جز او مدّت آن را نمی داند، سپس قضا و قیامت است که خداوند توصیف کرده است. (۳)»

۶- محمّد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «زمین از حجّت خالی نمی ماند و آن حجّت، حلال و حرام را بیان می کند و به راه خدا دعوت می نماید و وجود حجّت از روی زمین قطع نشود، مگر چهل روز پیش از قیام قیامت و زمانی که حجّت از روی زمین برداشته شد، درهای توبه به روی مردم بسته می شود و بر هیچ نفسی که پیش از حجّت مؤمن نشده باشد، ایمانش بر او نوری نبخشد و اینان شرورترین خلق خدا هستند و ایشان هستند که قیامت بر آن ها به پا شود.» (۴)

پس حجت الهی در زمان ما بدون شک حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء است و در میان ما زندگی می کند ولی شناخته نیست.

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از علل الشرایع: ص ۷۶؛ بحار الأنوار: ۲۳ / ۲۲ ب ۱ ح ۲۴ از آن.

۲- همان مدرک: ص ۷۶؛ بحار الأنوار: ۲۳ / ۲۳ ب ۱ ح ۲۶ از آن.

۳- معجم الملاحم و الفتن: ۱ / ۴۲۴، بحار الأنوار: ۵۳ / ۳۵ ب ۲۵ ح ۱؛ الزام الناصب: ۲ / ۲۸۰.

۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از کمال الدین: ۱ / ۲۲۹؛ حلیه الأبرار: ۲ / ۶۸۶؛ بحار الأنوار: ۵۱ / ۳۴۷؛ کشف الشتره: عن وجه الغیبه: ص ۱۳۹ به نقل از آن.

غیبت و معنای آن

مُردَم زداغ هجر تو از بهر دیدنت***آخر کجا روم ز چه کس پرس و جو کنم؟

خشک است کام جهان و دل از التهاب عشق***از آب وصل تو چه شود تر گلو کنم؟

مسئله غیبت و چگونگی آن، از مسایل پیچیده و پر گفت و گو است که:

۱- آیا امام علیه السلام در ایام غیبت در جای به خصوصی زندگی می کند و از هر چه غیر آن، چشم پوشیده و در گوشه انزوا نشسته است؟!

۲- آیا در همه جا هست و فقط از انظار غایب و با مردم و در جمع مردم حضور دارد؟!

۳- با مردم قطع رابطه کرده و در موارد ضروری ارتباط برقرار می کند؟!

ابتدا به یک مطلب توجه فرمایید، در روایات مربوط به حضرت قائم ۷ سه کلمه «ظهور» و «خروج» و «قیام» زیاد به کار رفته است (که فرق این سه را بعداً در محلّش توضیح خواهیم داد).

امّا آن چه در این جا لازم است بدانیم، فرق دو کلمه ظهور و حضور است، ظهور یعنی آشکاری که باید دیده شود، ولی حضور اعم از آن است.

می گوئیم حضرت غایب است و ظاهر نیست؛ یعنی ظهور فیزیکی ندارد، نه این که حضور ندارد.

آن حضرت را غایب نامیده اند، چون ظاهر نیست، نه آن که حاضر نیست و غیبت به معنای حاضر نبودن، تهمت نارواست.

به عبارت دیگر، معنای غیبت او نامرئی بودن او نیست و نباید چنین تصوّر شود که حضرت در تمام مدّت غیبت تا وقت ظهور، یک وجود نامرئی است و دیده نمی شود، بلکه از روایات زیاد استفاده می شود، امام در میان کوچه و بازار، در رفت

و آمد، است و در مجالس مؤمنان و مردم شرکت می کند و به روی فرش های آن ها قدم می گذارد، ولی شناخته نمی شود، نه این که به طور کلی از میان مردم خارج و در گوشه ای زندگی می کند و از جامعه بریده است. (۱)

مگر او «امام زمان» نیست و نباید از اوضاع دنیا اطلاع داشته باشد، درست است که هنوز اجازه ظهور و عمل به رهبری ظاهری داده نشده است، اما رهبری باطنی و تکوینی اش که تعطیل نشده است!!

پس، آن حضرت تا زمان ظهور در میان مردم به طور ناشناس زندگی و رفت و آمد می کند و به وظایف محوله ولایی و تکوینی خود عمل می نماید و در میان جماعت حضور دارد و همه را می بیند و می شناسد و مردم او را می بینند، ولی نمی شناسند، مگر عاشقانی که دایم در آتش عشق او می سوزند و خاکستر می شوند و تا روز وصل، شوق دیدار او را در دل می پروراند، از منظر او دور است.

البته پرواضح است که ماموظفیم همیشه به ظهور آن حضرت دعا کنیم نه به حضورش، زیرا در همه جا حضور دارد اما ظهور ندارد.

شاهد تفسیر و توضیح بالا که امام علیه السلام در میان جمع حضور دارد و ظهور ندارد، معنا و مفهوم و مضمون احادیث ذیل است.

۱- حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در ضمن حدیث طولانی که در آن، آیات و نشانه های رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیان داشته است، فرمود: «من ذلک أنّ أمّ جمیل امرأه أبی لهب أته حین نزلت سوره تبت ومع النبی صلی الله علیه و آله أبوبکر بن أبی قحافه فقال: یا رسول الله! هذه أمّ جمیل محفظة أی مغضبه تریدک ومعها حجر ترید أن ترمیک به؟! فقال صلی الله علیه و آله: إنها لا ترانی، فقالت لأبی بکر: أین صاحبک؟! قال: حیث شاء الله، قالت: جئتُه

۱- (بنفسی أنت من مغیب، لم یخل منّا بنفسی أنت من نازح مانزح عنّا) جانم فدای تو باد که از ما بی خبر (و دور) نیستی، جانم فدای آن کوچ کننده (دوری گزیده ای که) از مادور نگشته است. (دعای ندبه).

ولو أراه لرميته، فإنه هجاني واللّعات والعزّي، إني لشاعره. فقال أبوبكر: يا رسول الله! لم ترك؟ قال صلى الله عليه وآله: لا ضرب الله بيني وبينه حجاباً؛ (۱) و (يكي) از این آیات است که امّ جمیل زن ابولهب (۲) بعد از نزول سوره تبت با عصبانیت تمام، در حالی که سنگی در دست داشت، به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و ابوبکر بن ابی قحافه نیز با او بود، ابوبکر گفت: ای رسول خدا! ام جمیل است و با عصبانیت، به دنبال تو می گردد و می خواهد تو را بزند؟!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او مرا نمی بیند!! (ام جمیل آمد و کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و) به ابی بکر گفت: رفیقت کجاست؟!

گفت: هر جا که خدا خواهد.

گفت: اگر او را می دیدم، این سنگ را به سوی او پرتاب می کردم، او مرا هجو (بد) گفته است. قسم به لات و عزّی! من هم شاعرم (او را هجو می کنم).

ابوبکر (با تعجب) گفت: ای رسول خدا! او تو را ندید؟!

فرمود: نه، خداوند میان من و او حجاب زد (پرده کشید).

در تفسیر آیه ۴۵ سوره اسری (إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا) در «تفسیر المیزان» چنین جریان را از تفسیر الدر المنثور از ابو یعلی

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از قرب الأسناد: ص ۴۰؛ تفسیر المیزان: ۵۴۲ / ۲۰ از قرب الأسناد؛ کنز الدقائق: ۵۹۲ / ۱۱؛ نور الثقلین: ۶۹۸ / ۵؛ تفسیر کبیر فخر الرّازی: ۳۰ ۳۵۴؛ تفسیر روح المعانی: ۲۶۴ / ۳؛ تفسیر مجمع البیان: تفسیر سوره تبت؛ و تفسیر الدر المنثور: و تفسیر ابوالفتوح رازی و تفسیر فی ظلال القرآن در تفسیر سوره تبت؛ تاریخ الکامل ابن اثیر: ۶۰ / ۲.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از علی بن ابراهیم قمی قدس سره در تفسیر «وامرأته حمّاله الحطب» گوید: کانت أمّ جمیل بنت صخر و کانت تنم علی رسول الله صلی الله علیه و آله و تنقل أحادیثه الی الکفار. امّ جمیل دختر صخر (خواهر ابی سفیان) سخن چینی می کرد هر چه از رسول خدا: صلی الله علیه و آله می دید به کفار تمامی (سخن چینی) می کرد (خبر می داد و از اسرار رسول خدا مطلع می ساخت!!).

و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابونعیم و بیهقی همگی از اسماء بنت ابی بکر آورده است، با این بیان: «قالت: لَمَّا نَزَلَتْ «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» أَقْبَلْتُ الْعَوْرَاءَ أُمَّ جَمِيلٍ وَلَهَا وَلَوْلَهُ وَفِي يَدَيْهَا فَهْرٌ، وَهِيَ تَقُولُ: مَذْمُومًا أَبِينَا، وَدِينَهُ قَلِينَا، وَأَمْرَهُ عَصِينَا. وَرَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَالِسًا وَأَبُوبَكْرًا إِلَى جَنْبِهِ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: لَقَدْ أَقْبَلْتُ هَذِهِ وَأَنَا أَخَافُ أَنْ تَرَكَ، فَقَالَ:

إِنَّهَا لَا تَرَانِي، وَقَرَأَ قَرَأْنَا عَتَصَمَ بِهِ كَمَا قَالَ تَعَالَى: (فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ... فَجَاءَتْ حَتَّى قَامَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَلَمْ تَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَتْ: يَا أَبَا بَكْرٍ! بَلَّغْنِي أَنْ صَاحِبُكَ هَجَانِي؟! فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: لَا، وَرَبُّ هَذَا الْبَيْتِ مَا هَجَاكَ، فَانصرفت وهي تقول: قد علمت قریش آنی بنت سیدها!؛ (۱) اسماء گفت: وقتی که آیه «وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» نازل شد که زن ام جمیل با ولوله و سنگ به دست، آمد و جملات بالا را می خواند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته و ابی بکر در کنارش بود، گفت: (ای رسول خدا!) این آمد و من می ترسم تورا ببیند!

فرمود: او مرا نمی بیند و قرآن می خواند و خود را با آن نگاه داشت (بیمه کرد). او آمد تا بالای سر ابوبکر ایستاد، در حالی که پیامبر را نمی دید، گفت: ای ابابکر! به من رسیده که هم صحبتت مرا ناسزا گفته است؟!

ابوبکر گفت: نه، به خدای این خانه قسم! او ترا ناسزا نگفته و هجو نموده است.

پس او منصرف شد و می گفت: به تحقیق، قریش می داند من دختر بزرگ و آقای آن ها هستم.

۲- ابوبصیر گوید: همراه امام باقر علیه السلام به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدیم، در حالی که مردم به مسجد رفت و آمد می کردند. حضرت به من فرمود: از مردم، حضور مرا بپرس، آیا مرا می بینند یا نه؟! من از هر کس می پرسیدم، آیا امام باقر علیه السلام را دیدی؟! می گفت: نه، در حالی که ایشان همان جا ایستاده بود؛ تا این که ابوهارون مکفوف (نابینا) وارد شد، حضرت فرمود: از او هم بپرس. من گفتم: (ای ابا هارون) آیا

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از تفسیر المیزان: ۱۳ / ۱۳۰ در تفسیر آیه ۴۵ أسری؛ در بحار الأنوار نیز این جریان را از امام رضا از پدران بزرگوارش: نقل کرده است.

اباجعفر را دیدی؟! او گفت: مگر این جا نایستاده است! گفتم: از کجا فهمیدی؟! گفت: چگونه ندانم در حالی که نوری است درخشان، درست است که من چشم ظاهری ام را از دست داده ام، اما چشم دلم باز است. (۱)

پس با توجه به این روایات، روشن می شود که ما از او غایبیم، نه او از ما، ما شایستگی دیدارش را نداریم، ولی او با ماست و مراقب اعمال ماست، زیرا حجت الهی زمان ما است، هر چند ظهور فیزیکی ندارد، اما حضور دارد و از اعمال ما بی خبر نیست!

۳- سدید صیرفی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می گفت: «إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ لَشَبَهَ مِنْ يَوْسُفَ، فَقُلْتُ: فَكَأَنَّكَ تَخْبِرُنَا بَغِيْبِهِ أَوْ حَيْرِهِ؟ فَقَالَ: مَا يَنْكُرُ هَذَا الْخَلْقُ الْمَلْعُونُ أَشْبَاهَ الْخَنَازِيرِ مِنْ ذَلِكَ؟ إِنَّ إِخْوَةَ يَوْسُفَ كَانُوا عَقْلَاءَ أَلْبَاءِ أَسْبَاطًا وَأَوْلَادَ أَنْبِيَاءٍ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَكَلَّمُوهُ وَخَاطَبُوهُ وَتَاجَرُوهُ وَرَاوَدُوهُ وَكَانُوا إِخْوَتَهُ وَهُوَ أَخُوهُمْ، لَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى عَرَفَهُمْ نَفْسَهُ، وَقَالَ لَهُمْ: أَنَا يَوْسُفُ فَعَرَفُوهُ حِينَئِذٍ، فَمَا يَنْكُرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمُتَحَيِّرَةُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، يَرِيدُ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ أَنْ يَسْتَرِ حَجَّتَهُ عَنْهُمْ، لَقَدْ كَانَ يَوْسُفُ إِِلَيْهِ مَلِكُ مِصْرَ، وَكَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَبِيهِ مَسِيرَةٌ ثَمَانِيَةَ عَشْرَ يَوْمًا، فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَهُ مَكَانَهُ لَقَدَّرَ عَلَى ذَلِكَ وَاللَّهِ لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ وَوَلَدَهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ. فَمَا تَنْكُرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ يَفْعَلُ بِحَجَّتِهِ مَا فَعَلَ بِيَوْسُفَ أَنْ يَكُونَ صَاحِبِكُمْ الْمَظْلُومِ الْمَجْهُودِ حَقَّهُ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ يَتَرَدَّدُ بَيْنَهُمْ وَيَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَأُ فَرَشَهُمْ، وَلَا يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ أَنْ يَعْرِفَهُمْ نَفْسَهُ، كَمَا أَذِنَ لِيَوْسُفَ حَتَّى قَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ: إِنَّكَ لَأَنْتَ يَوْسُفَ قَالَ: أَنَا يَوْسُفَ...؛ (۲) همانا صاحب این امر شباهتی با یوسف دارد.

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از مکیال المکارم: ۱ / ۵۰۰: یوم وقت معلوم: ص ۵۵.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از غیبت نعمانی: ص ۸۴؛ کافی: ۱ / ۳۳۷؛ بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۵۴ ب ۲۳ ح ۹ از دلائل الإمامه.

گفتم: گویا شما به ما غیبت یا حیرتی را خبر می دهی!

فرمود: این خلق دور از رحمت خدا و همانند خوک ها هستند، زیرا این (غیبت) را انکار می کنند؟! همانا برادران یوسف، صاحبان عقل و خرد و اسباط اولاد انبیا بودند، بر یوسف وارد شدند و با او صحبت کردند و همدیگر را مخاطب قرار دادند و با او خرید و فروش کردند و با او رفت و آمد نمودند، در حالی که آن ها برادران او و او برادر آن ها بود. مع الوصف او را شناختند تا این که خود را به ایشان شناسانید و گفت: من یوسفم. در آن وقت او را شناختند. پس چرا این امت سرگردان، انکار می کنند که خدای عزوجل بخواهد در یکی از اوقات، حجت خود را از آن ها مستور سازد.»

به تحقیق، یوسف پادشاه مصر بود (شهرت داشت) و میان او و پدرش هیجده روز راه بود، اگر می خواست جای خود را به پدر نشان دهد، می توانست! (ولیکن یوسف مجاز نبود، خود را بر پدرش خود را آشکار سازد و پدر ۴۰ سال گریست و در معرض امتحان های گوناگون قرار گرفت و چشمانش نابینا و سفید شد.) به خدا سوگند! یعقوب با فرزندانش پس از مژده (پیدا شدن یوسف) نه روزه خود را به (پایتخت) مصر رسانید، پس چرا این امت، منکر آن هستند که خداوند به حجت خود، قائم - عجل الله فرجه الشریف - آن کند که به یوسف کرد و این که صاحب مظلوم و انکار حق شده شما (یعنی) صاحب این امر، مانند یوسف باشد، در میان آن ها تردّد کند و در بازارهایشان راه رود و روی فرش هایشان قدم زند، ولی (اجازه ندارد که با مردم ارتباط آشکار داشته باشد) او را بشناسند (او از حال آن ها باخبر باشد و آن ها را ببیند و بشناسد و آن ها او را ببینند، ولی او را نشناسند و همانند یعقوب (علیه السلام) آن قدر انتظار بکشند و چشمان عاشقان او از گریه فراق، کور و انتظار افراد سبک ایمان، مبدل به یأس و زبان بدخواهان به بدگویی باز شود) تا روزی که خداوند اجازه دهد خود را بشناساند، هم چنان که به یوسف اجازه داد و برادرانش که او را فراموش کرده بودند، بعد از آن که یوسف خود را به آن ها نشان داد، گفتند: آیا تو

یوسفی؟! گفت: من یوسفم. (۱)

امام صادق علیه السلام ایشان را به یوسف یعقوب تشبیه می کند که برادرانش او را می دیدند، ولی نمی شناختند، یوسف زهرا علیها السلام نیز برادران دینی گناهکارش او را می بینند، ولی نمی شناسند.

امام باقر علیه السلام نیز ظهورش را به درست شدن کار یوسف با خواب دیدن پادشاه مصر، تشبیه می نماید. (۲)

۴- امام صادق علیه السلام فرمود: اما آن چه که از سنت های انبیا گذشته در مورد غیبت هایشان، به وقوع پیوسته است، همانا درباره قائم ما اهل بیت علیهم السلام اجرا خواهد شد. (۳)

۵- در روایت دیگر از امیر آزادگان، علی علیه السلام چنین آمده است: «سوگند به خدای علی! حجت زمین، در روی زمین وجود دارد، در راه های آن، راه می رود، به خانه ها و قصرهای زمین داخل می شود و در شرق و غرب زمین می چرخد، گفتار مردم را می شنود و بر ایشان سلام می کند و آن ها را می بیند.» (۴)

بنابراین او در همه جا حاضر است، اما بر نامحرمان ظاهر نیست، نور دهنده شمع جمع است، اما جمع از او غایب هستند! (۵)

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از اصول کافی: ۲/ ۱۳۴ ح ۴.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از کمال الدین: ۱/ ۳۲۹ ح ۱۲.

۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از کمال الدین: ۲/ ۳۴۵.

۴- «فور ربّ علی، انّ حجتها علیها قائمه، ماشیه فی طرقاتها، داخله فی دورها و قصورها، جواله فی شرق الأرض و غربها، تسمع الکلام و تسلّم علی الجماعه،...» سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از غیبت نعمانی: ص ۷۲؛ یوم الخلاص: ص ۱۱۱ و ترجمه آن، روزگار رهایی: ۱/ ۲۲۳؛ (این فصل، و فصل حضور در موسم حج، و فصل حضور در میان مردم) مکمل یکدیگر و رابطه تنگاتنگ دارند.

۵- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف. به فصل «عدم ظهور چرا» و «حضور در میان مردم» مراجعه شود.

در کتب فراوانی؛ مانند مکیال المکارم جهات مختلف شباهت امام به انبیا و ائمه علیهم السلام را به ترتیب از آدم تا حضرت سید الشهداء علیه السلام با استفاده از روایات، دسته بندی کرده و مرتب نموده و بیان کرده است.

پس ای عزیزان آن وجود مبارک بعد از دریافت اجازه ظهور از خدای متعال، با یاران (و فرماندهان) ۳۱۳ نفر در مکه حاضر شده و در جلوی حجرالاسود ظهورش را به دنیا اعلام نموده و پس از چند روز اقامت در مکه و اصلاح آن شهر، با ده هزار لشکر به مدینه منوره حرکت می کند و پس از زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قبر ناشناخته مادر مظلومه اش و قبور امامان مدفون در بقیع و سوزاندن لات و عزی و تعیین حاکم، به سوی نجف اشرف و کوفه، حرکت می کند.

در وادی السلام نجف، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه السلام را ملاقات می کند و دستورالعمل را از آن دو بزرگوار می گیرد و وارد کوفه می شود.

در کوفه بالشکر سفیانی رو برو می شود پس از دفع آنها بالشکر سید حسنی و خراسانی و طالقانی و غیر از آنها، ملاقات می کند و پس از تسلیم آنها، خانواده محترمش در مسجد سهله ساکن و مقر حکومتش کوفه و مسجد کوفه خواهد بود.

همانگونه که کوفه پایتخت و مقر حکومت امام اول بود، پایتخت و مقر حکومت حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء خواهد بود.

کوفه به قدری بزرگ خواهد شد که از یک طرف به کربلا که الان ۱۸ فرسخ به کربلاست و از طرف دیگر دیگر به حیره که الان ۱۲ فرسخ فاصله دارد، متصل خواهد شد و مسجدی که ۱۲ هزار در خواهد داشت، بنا گردیده و حضرت در آن نماز جمعه و غیره، اقامه خواهد کرد.

البته توجه دارید که در آن زمان تمام کره زمین، یک کشور خواهد شد، چون غیر از امام کس دیگر بر روی زمین حکومت نخواهد کرد.

برابر روایات وارده، در مدت ۸ ماه تمام کره زمین را با تجهیزات فوق مدرن آن روز، تسخیر خواهد کرد و به تمام ولایات استاندار و فرمانده لشکر اعزام خواهد نمود و هنگام اعزام می فرماید: هر وقت برایتان مشکلی پیش آمد به کف دستتان نگاه کنید که دستور من در آن نوشته خواهد شد.

تمام مردم روی زمین امام را حضوراً دیده و صحبت و حل مشکلتان را خواهند خواست، در تکنیک های فعلی عکس اشخاص در وسایل ارتباط جمعی دیده می شود، در آن زمان در اثر پیشرفت های علمی یا دانش اختصاصی امام، مردم حضوراً و بی پرده ملاقات خواهند داشت.

در مسجد بیت المقدس هنگام نماز صبح حضرت عیسی علیه السلام از آسمان فرود می آید و حضرت به او تکلیف اقامه نماز می کند و او می گوید: زمان مأموریت من، سپری شده است فعلاً امام شماست، به حضرت اقتداء می کند و وسایل ارتباط جمعی آن زمان آن را بطور زنده پخش می کند، مسیحیان روی زمین که این جریان را دیدند همگی به حضرت تسلیم خواهند شد.

طبق جمع بندی روایات، مدت حکومت آن حضرت ۳۰۹ سیصد و نه سال به مدت خواب اصحاب کهف، خواهد بود و نهایتاً زنی سرخ مو و ریش دار مانند مردان به نام حلیمه سعدیه، موقع عبور حضرت، هاون آهنی به سر حضرت کوبیده و شهید خواهد کرد.

چون معصوم را باید معصوم غسل داده و کفن نموده و نماز بخواند، امام حسین علیه السلام رجعت نموده و برای آن حضرت این تشریفات را انجام خواهد داد و در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفن خواهد کرد.

بعد از آن، دوران رجعت به ترتیب شروع و تمام امامان علیهم السلام امامت و مأموریت خود را شروع کرده و در پایان باز خود حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء. رجعت نموده و بقیه دوران امامت خود را خواهد گذراند و در نهایت، این مجموعه جهان آفرینش برچیده شده و قیامت قیام خواهد کرد.

حال این سؤال پیش می آید که حضرت در پایان حکومت خود بعد از رجعت که با اجل رسمی از دنیا خواهد رفت که دیگر نه معصومی هست و نه امامی، کفن و دفنش را که انجام خواهد داد؟ و آیا امامان رجعت کننده پس از وفات معمولی آن زمان، آیا در قبرهای فعلی دفن خواهند شد یا در جایی که آن زمان وفات خواهند کرد و ده ها سؤال دیگر؟!!!!.

پرسش هائیت که سخنان فهرست وار مجلس امشب را، با تمام اسناد و مدارک ریز به ریز در کتاب «اسلام فراتر از زمان» در دو جلد ضخیم که مسجد مقدس جمکران، چاپ می کند و در کتاب «۱۱۱ سؤال درباره امام زمان علیه السلام» پاسخ گفته و نوشته ام طالبین به آن کتاب که دارای مطالب نو است، مراجعه نمایند.

کی شوی از پرده غیبت برون یابن الحسن***ناز دیدارت شود روشن عیون یابن الحسن

بر دل بی تاب جمله عاشقان بقرار***با قدمت بخش آرام و سکون یابن الحسن

عالم ما را شود قسط و عدالت بقرار***ظلم سازی محو و ظالم سرنگون یابن الحسن

محشری برپا ز نیروی یداللهی کنی***کاخ بیداد و ستم را واژگون یابن الحسن

مهر جاویدان تو تابان بود تا روز حشر***روشنی بخش همه عصر و قرون یابن الحسن

رمز و راز ما که در پیکار نام پاک توست***آتش افکننده در خصم زبون یابن الحسن

با سلاح عشق و ایمان در مصاف ظالمان***می شود پیروز بر شمشیر خون یابن الحسن

ای خوش آنکو بردرت کوس گدایی می زند***کی بود شاهی به پای این شئون یابن الحسن
آتش عشق تو گرمی بخش جان حامدست***می شود هر دم شرار آن فزون یابن الحسن

مجلس ۳۳ (مهربانتر از پدر و مادر)

تو برتر از هزاران یوسف کنعانی

اگر راز دلم گویم حدیثش را تو می دانی***مرا از لطف خود هر دم به بزم خویش می خوانی

خلیلی، یوسفی، نوحی، سلیمانی نمی دانم***دم پاک مسیحا و کف موسی بن عمرانی

حدیث ليله القدری هزاران ماه را ماهی***نزول آیه سبز و صفابخش بهارانی

اگر حسن تو را وصفی شود من فاش می گویم***تو برتر از هزاران یوسف زیبایی!

جمالت را در این عالم اگر تمثیل بگذارند***تو تفسیر تمام آیه های لوح پنهانی

لبت گر و شود ای مخزن علم خداوندی***حکیمان را بیاموزی ز حکمت های لقمانی

الا روح مجسم در کنار آیه تطهیر***سزد آن که جمالت را ز ناپاکان بپوشانی

بیا ای مهر بی همتا لوای نور برپا کن***تو غمخوار تمام بی پناهان و ضعیفانی

تو آن گنجینه لطف و عطا و جود و احسانی***یقین دارم گدایان را ز دربارت نمی رانی

تویی مرهم به زخم بی شمار مادرت زهرا***بیا با مقدمت روشن نما آن قبر پنهانی

تو که ناگفته می دانی حکایت های پنهان را***اگر راز دلم گویم حدیثش را تو می دانی

رسید عباس صدرالدینی

دوست دارم در این مجلس در باره امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء
صحبتی داشته باشیم.

ابتداءً این دو مطلب را به خاطر بسپارید،

۱- برابر روایات وارده خداوند دو نفر را به مقام رحمةً للعالمین منصوب نموده است یکی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (۱) ما ترا جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم، و دومی خاتم الاوصیاء عَجَلُ اللّٰهُ تَعَالٰی فرجه الشریف. مانند، لوح حضرت زهراء علیها السلام ... ثُمَّ أَكْمَلَ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، علیه کمال موسی، و بهاء عیسی و صبر ایوب، ... (۲) سپس آن (دین) را با پسر رحمةً للعالمینش، که در اوست کمال موسی، و ابهت عیسی، و صبر ایوب، به کمال می رسانم.

۲- همه ائمه علیهم السلام دارای مقام های بالا و والائی هستند که نمونه ای از آن را در گذشته، به عرض سروران، رساندم یعنی کارهایی که امام اول ما، انجام می داد همه امامان بعدی هم می توانستند انجام دهند، برای روشن شدن این عقیده به روایاتی در باره امام زمان و حجت الهی در عصر ما، توجه فرمائید.

در روایت وارد شده است که حکیمه خاتون گفت: که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام مشتاق لقای او شدم رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدم که مولای من کجاست؟ فرمود: سپردم او را بآن کسی که از ما و تو به او احق و اولی بود چون روز هفتم شود بیا بنزد ما و چون روز هفتم رفتم گهواره ای دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهاردهم بر

۱- (انبیاء: / ۱۰۷).

۲- خبر لوح مشهور است که امام باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله جریان دیدنش لوح سبزی رادر دست حضرت زهراء علیها السلام و شرح نوشته لوح که مفصل است و در آخربخش ۱۴ فصل متفرقات سیمای جهان در عصر امام زمان عَجَلُ اللّٰهُ تَعَالٰی فرجه از آورده ایم. اصول کافی: ۱/ ۵۲۷ و منتخب الأثر: ص ۱۷۹ فصل ۱ باب ۸ حدیث ۴۵ از عیون أخبار الرضا؛ اعلام الوری: ص ۳۷۱؛ اثبات الوصیته؛ ص ۱۴۳؛ احتجاج طبرسی: ص ۶۶۷؛ بحار الأنوار: ۳۶/ ۱۹۵ ب ۴۰ ح ۳؛ غیبت نعمانی: ص ۳۰؛ غیبت طوسی: ص ۹۳؛ ال ۲۱۳؛ کمال الدین: ص ۳۰۸.

روی من می خندید و تبسم می فرمود، پس حضرت آواز داد که فرزند مرا بیاور چون بخدمت آن حضرت بردم زبان در دهان مبارکش گردانید و فرمود: که سخن بگو ای فرزند، حضرت صاحب الأمر علیه السلام شهادتین فرمود، و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه صلوات الله علیهم فرستاد و بِسْمِ اللّٰهِ گفت، و آیه «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵) وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (قصص ۶) را تلاوت فرمود. پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: که بخوان ای فرزند آنچه حق سبحانه و تعالی بر پیغمبران فرستاده است پس ابتدا شروع نمود از صحف آدم و بزبان سریانی خواند و کتاب ادريس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهيم و تورات موسی و زبور داود و انجيل عيسى و قران جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را خواند پس قصه های پیغمبران را یاد کرد. (۱)

در ذیل این روایت لازم است، در مورد این گونه روایات قبلا هم در حالات به دنیا آمدن امیرمؤمنان علیه السلام و در مجلس «مطالبی در باره مولا» صحبت کردم که

۱- کل روایاتی که در باره پیامبران و امامان به ما رسیده است، اگر دیدیم با برداشت و با میزان فهم ما قبول آنها برای ما مشکل است، نباید آنها را رد کنیم، چون درجات مقامی و ولایی آنها به گونه ایست که عقل ما از درک آن عاجز است، برای اینکه قسمت مادی و عنصری وجود ما قوی تر از قسمت مجردی آن است،

۲- در خصوص روایت حکیمه خاتون ممکن است این اشکالها به نظر آید ۱- یک نوزاد چگونه می تواند سخن گوید؛ ۲- بچه دو سه روزه، چطور ممکن است، آن همه کتابهای آسمانی را بداند و بخواند؛ ۳- در مدت کوتاهی، آن همه کتابها را چگونه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند با اینکه ماهها زمان می برد تا آنها تماماً تلاوت

۱- (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام ج ۲ ص ۵۲۸ از منتهی الامال ج ۲ باب ولادت آن حضرت).

شود وو ..

اولاً اینها بچه بظاهر دو و سه روزه اند ولی بر گردیم به عقب و کتابها و مصادر را در نظر گرفته به این معنا فکر کنیم که اینها آفرینش آغازین ماسوی الله اند بلی از نظر وجود مادی بچه هستند ولی اینها عرشیان مجردند که خداوند تمامی مخلوقات را با حضور و شهود اینها آفریده است. (۱)

از نظر مقام ملکوتی و تکوینی به خیلی از مسائل عادی فائقند مگر طبق نص صریح قرآن کریم عیسی بن مریم و بچه خاندان عزیز مصر در بچه گی حرف نزدند یا شهادت دادن یک بچه چند ساعته برای تبرئه جُریح عابد بنی اسرائیل، در تاریخ نیامده است، بالا-تر از این مگر در تاریخ معتبر، قرآن خواندن سر مبارک امام حسین علیه السلام در نوک نیزه را بما باز گو نکرده است. (۲)

(مهربانتر از پدر و مادر)"

آن حضرت هم خود رحمه للعالمین و هم فرزند رحمه للعالمین است، او سلاله، قاتل نواز و گذشت و عفو است، او برای وصل کردن می آید، نه برای فصل کردن، او می آید صفات کمال را در جامعه پیاده نماید، و خلق و خوی انسانی را، به اجرا در آورد، او با اعمال انسانی خود، به جوامع بشری، درس سیادت و آقائی و اعمال مثبت، خواهد آموخت، نه درنده خوئی و کینه توزی و انتقام جوئی و کردار زشت و منفی؛

او کشور خود را روی پایه ها (و فونداسیون) الفت و آرامش و نوع دوستی و هزاران کمالات انسانی، بنا خواهد کرد، و شالوده جذابیت را خواهد ریخت، نه دافعه و گریز از مرکز را؛

۱- برای اطلاع بیشتر از منابع و مدارک این گفتار به کتاب (سرچشمه حیات) مؤلف از صفحه ۱۸ بعد رجوع نمائید.

۲- در این مورد به قرائت امیرمؤمنان علیه السلام کتابهای آسمانی را، مراجعه فرمائید.

برای تکمیل این بحث به حدیث ذیل دقت فرمائید.

امام رضا علیه السلام فرمود: ... یكون أولى الناس بالناس من أنفسهم و أشفق عليهم من آبائهم و أمهاتهم و يكون أشد الناس تواضعاً لله عزّ و جلّ و يكون آخذاً للناس بما يأمر به و أكفّ الناس عما ينهى عنه»^(۱). او برای مردم از خودشان سزاوارتر، از پدرانشان و مادرشان مهربان تر و در برابر خداوند از همه متواضع تر است، آنچه به مردم فرمان می دهد خود بیش از دیگران به آن عمل می کند و از آنچه مردم را نهی کند خود بیش از همگان، از آن پرهیز می کند.

همین حالا- هم زمان غیبتش است، درست است که مأموریت تشریحی ندارد، اما از مأموریت تکوینی که کنار گذاشته نشده است، بلکه به تمام زوایای کره زمین، اشراف داد و سر می زند و مخصوصاً به اوضاع شیعیانش، نظارت دارد و مشکلات آنها را حل می کند و دعا می کند چنانکه در نامه های متعدد، خود وجود مبارکش، به این موضوع اشاره نموده است.

و در مورد رفتار «قائم آل محمد علیهم السلام» بعد از ظهور و خروج، با مردم روی زمین، روایتها و نظریه های متفاوت به دست ما رسیده است.

۱- سنی ها معتقدند به اندازه پَرِ پشه خون ریزی نخواهد شد و کلّ روی زمین، بدون مقاومت و سرکشی، به امام و ارتش او تسلیم خواهند شد.

۲- گروهی بر این باورند که، امام علیه السلام، ستمگران و کافران وو .. را بدون سؤال و جواب از دم تیغ شرر بار، خواهد گذراند و کافر و خارج از اسلام، با قهر امام که قهر خداست، سوخته و نابود خواهند گردید!!، مستمسک این گروه، تأویل بعضی از آیات و روایات و عباراتی مانند «أین قاصم شوکه الجبارین و این هادم أبینة الشّرك و التّفاق» و مانند اینهاست، که مورد استناد خود قرار داده و از آن فرزند رحمة للعالمین، نعوذ بالله یکک چهره سفاک و خونریز و خشن و بدون گذشت ساخته اند!!؛

۱- امام رضا علیه السلام، الزام الناصب: ص ۱۰.

اما آنچه که تأویل آیات و صراحت اخبار و منطوق احادیث فراوان، و همچنین عقل سلیم و وجدان سالم و انصاف و منطق صحیح حکم می کند، و همین طور عدل و دادی که امام علیه السلام در روی زمین برقرار خواهد ساخت، و درایت کشور داری و سیرت مدیریتی که، آن خلاصه انبیاء، و چکیده اولیاء داراست، می گوید: راه سومی وجود دارد که جز آن دو راه و درخورشان مقام ولایت و بر گرفته شده از صفات خداوندی است!

۳- آن امام رحمت عالمیان برای جلوگیری از تلفات و نابودی و خونریزی زیاد، با اتمام حجت و تفهیم راه درست و صحیح به وسیله رسانه های گروهی پیشرفته آن زمان و در نهایت با ایجاد رعب و وحشت و وسائل دیگر، تلاش خواهد کرد که بندگان خدا را، به خدا متوجه نموده و به راه او برگرداند و آرامش کامل را برقرار سازد در غیر این صورت است که مانند جد بزرگوارش دستورات دشمن شکن و «وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ نَقَفْتُمُوهُمْ وَ اَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اَخْرَجُوْكُمْ (۱)» و بکشید آنها را هر جا گیر آوردید و بیرون کنید آن گونه که شمارا بیرون راندند

فَخُدُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ (۲) «هر جا آنها را یافتید بگیرید (و اسیر کنید و) بکشید...» (۳)

و امثال این آیات، بدون گذشت و دلسوزی، با فرمان قهاره آن قهر الهی به اجرا در آمده، ریشه ظلم و فساد سوخته و جهان روی خوشبختی را خواهد دید و طعم زندگی درست را خواهد چشید.

البته آنانکه با اخبار و روایات ظهور و قیام و خروج حضرت «مهدی موعود علیه السلام»

۱- بقره: ۱۹۱.

۲- نساء: ۸۹.

۳- «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ - بقره: ۱۹۳.» با آنها بجنگید تا فتنه (و کفر) برچیده شود و تمامی دین (روی زمین) برای خدا باشد» وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ انفال: ۳۹. و با آنها بجنگید تا ریشه فساد برچیده شود و در روی زمین دین خدا حکمفرما شود»

سر و کار دارند، می دانند که بعد از قیام «قائم علیه السلام»، مردم، نه به صورت دست بسته و دربست، تسلیم خواهند شد و نه با خواهش و تمنا، چون از ارتش سفیانی گرفته تا مکّیان و مدینه ای ها و خروجیان مسجد و زیدی ها و بُتریه ای ها و متمرّدین بازار «تَمّارین» کوفه و بصریان متکبر و غیراینها، در برابر امام علیه السلام ایستادگی ها و مقاومت‌هایی خواهند داشت!!؛

و نه آنگونه خواهد شد که امام علیه السلام قهر سوزان الهی باشد و همه مخالفین خود را، بی چون و چرا، قتل عام نموده، و تر و خشک را یکجابسوزاند و خاکستر کند!؛

بلکه با همان راه سوم، پیش خواهد رفت. (۱)

(امامت به که و چه کسی)

کشتارهای فجیع نزدیک ظهور حکومت ها و دولت های خود کامه آن زمان و قحطی ها و طاعون ها و مرگ سرخ و سفید، که مردم را مستأصل نموده و درو خواهد کرد (۲) و تا مرز از بین رفتن نه دهم مردم پیش خواهد رفت، دیگر چه جمعیتی خواهد ماند که نصف بیشتر بقایای آنها را هم، امام علیه السلام از میان بردارد، و می خواهد به که و چه جمعیتی امامت کند و چه کسانی را در کشوری به وسعت زمین، تربیت و به سوی خدا، متوجه سازد!

اساساً در تشکیلات خدای مهربان، مگر «اصل» در گذشت و عفو نیست؟! مگر سفره گسترده رحمت و رأفت خدا، در زمان حضرت «قائم علیه السلام»، برچیده خواهد شد؟! همان خدائی که به بعضی از انبیاء سلف در مواقعی که می خواستند نفرین کنند، می فرمود: «آرام باش و ساکت شو این ها را تو نیافریدی و اینها بندگان منند (و هزاران شواهد دیگر)،

۱- برای اطلاع بیشتر از چگونگی وقایع آن زمان (به مطالب ارزنده کتاب) سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) در این موارد مراجعه فرمائید.

۲- (به فصل جنگ جهانی کتاب) سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) مراجعه فرمائید)

و آیا صفات مهربانی به خشونت، عفو و گذشت، به انتقام جوئی، و محبت و علاقه، به کینه توزی و اخلاق نیک به درنده خوئی وو .. تبدیل خواهد شد، یا مسئله چیز دیگری است؟!؛

وانگهی آن وجود ملکوتی که می خواهد جهانی را از آشوب و فتنه و فساد و ظلم و ستم، به جهان عدل و داد و آشتی ها و مهربانی ها و خلاصه به گلستان، تبدیل کرده و قهرها و خصومت ها را از بیخ و بُن برکند، خود می خواهد مظهر این صفات رذیله باشد؟!؛

مگر او، فرزند دل‌بند آن رسول الهی که در اثر ضربات سنگین، (قریش) در بالای کوه «ابو قیس» با حال نزار افتاده بود، و اجازه نداد، ملائکان موکل به زمین و کوه و دریا و باد وو .. کوچکترین ضرری به امتش برساند، نیست؟!؛

یا مگر جگر گوشه «علی علیه السلام» «قاتل» بخش و نور چشمش «حسین علیه السلام» گذشت کننده از تقصیر سنگین تر از کوههای «حرّ»، نیست؟!؛

یا از نسل «کاظم الغیظ» های، راضی به رضای خدا، نیست که بدون اتمام حجت، با یک اشاره بندگان خدا را، از صفحه روزگار برچیند؟!؛

بلی جای انکار نیست، او مظهر قهر خداست، اما برای کسانی که دیگر قابل اصلاح نخواهند بود، نه یکسان و برای همه!؛

او انتقام گیرنده است از ستمگران تاریخ، از قاتلان مقتولان بناحق، از ظالمان مظلومان، از قاتلان علی و حسین علیهم السلام و یاران آنها، از ظالمان مادرش «زهراء» علیها السلام و محسن سقط شده اش وو ... اما نه از عامه مردم که هنوز حجت بر آنها تمام نشده و تیره بختی شان به اثبات نرسیده است.

او ویران کننده بناها است، اما نه همه بناها بلکه بناهایی که از خون دل فقرا و مساکین و ضعیفان و شرک و کفر، بالا رفته و ستمگران خون آشام را، در خود جای خواهد داد.

بلی او مخرب و نابود کننده مساجد است اما نه همه مساجد، بلکه مساجدی که

با بدعت و مال حرام بنا شده و یا عنوان «مسجد ضرار» را با خود یدک می کشد! و گرنه او در پیمان دو طرفه ای که هنگام بیعت از مردم خواهد گرفت، در بند ۱۱ آن از مردم تعهد می گیرد که مسجدی را خراب نکنند! (۱)

ساحت مقدس امام از اسراف ها و تبذیرها میزاست، و دامن مطهر امام علیه السلام دور از آلودگی ها و زشتی های به هدر دادن اموال مسلمان ها و بیت المال ها و یک بام و دو هوا کردن ها است، پیمان گیر عدم تخریب مسجد، خود تخریب کننده، مسجدها باشد؟! مگر اینکه عناوین ثانویه روی آنها بنشیند و پرزند.

«قطبی ها و سیریائی ها»

آنهایی که در آخرین نقطه قطب شمال یا جنوب و یا در بیابان های سرزمین سیری و امثال اینها، زندگی می کنند و کوچکترین کلمه ای از اسلام به گوششان نخورده و نشنیده اند، و با روال عادی همه صاحبان ادیان، چشم باز کرده و دین آباء و اجدادیشان، به وسیله پدر و مادران، به آنها انتقال یافته و یا اساساً معتقد به دینی نیستند، اینها چه تقصیری دارند، بدون اتمام حجت، آن هم با لغت ها و زبان های مادری خود، از دم شمشیر بگذرند و از روی زمین برداشته شوند؟!

به نمونه هایی از احادیث در باره رفتار حکومتی امام علیه السلام با در نظر گرفتن «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» بودنشان، توجه فرمائید.

۱- طبق روایات فراوان، وقتی که «قائم علیه السلام» قیام کرد «یسیر بسیره (بسّنه) رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» با سیرت و سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، رفتار خواهد کرد، پر واضح است آن زمان که تاج «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» ی (۲) را بر سر گذاشت بنایش بر عفو و بخش و کنار آمدن و معالجه بیماران روحی امتش بود، با این خلق و خوی

۱- به فصل (پیمان دو طرفه) کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) مراجعه فرمائید.

نبوت و رسالت بود که رفتار پیامبر، با دشمنان و مخالفانش، کنار آمده و اسلام را اجباراً به کسی تحمیل نکرد، تا دوران نبوتش، این گونه سپری شد که؛

۱- با آنها پیمان عدم تعرض بست و با پرداختن جزیه، زندگی در زیر لوای اسلام را، برای آنها، تجویز کرد.

۲- با تبلیغ و نصیحت و اتمام حجت و .. نه با اعمال زور، آنان را برای گرایش آزادانه، به اسلام فرا خواند.

۳- پس از یأس و نومیدی از هدایت یافتن و بروز خطر از سوی آنها، اعلان جنگ می نمود و ریشه فساد را، خشک می کرد؛

در بحران جنگ نیز اگر کسی اسلحه به زمین می گذاشت، او را بی چون و چرا می بخشید، تا جایی که خون «وحشی» قاتل عمویش حمزه را، هدر اعلام نموده بود، باز با گفتن دو کلمه شهادتین، از او در گذشت و از گرفتن انتقام، چشم پوشی کرد، مشروط بر اینکه دیگر در مدینه نمانده و در برابر چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، تردد و خود نمائی نکند.

و اگر در میدان جنگ اسیرانی می گرفتند، باز با آنها، مدارا می نمود و فدیة می گرفت، یا از باسوادهایشان، تحت شرایطی، برای بی سوادهای امت، استفاده علمی می کرد و آزادشان می نمود، و پس از گذراندن این مراحل، اگر به قولشان وفا می کردند، متعرض آنها نمی شد و لی روزی که، مانند یهودیان بنی قریظه و بنی قینقاع و جز آنها، پیمان شکنی می کردند، در آن صورت بود که از ایمان و اصلاح شدن آنها مأیوس می شد، و برای حفظ آرامش جامعه و امنیت مسلمانها، قلع و قمع شان می نمود، چون چاره دیگر نداشت، بقای کسانی مانند آنها مایه سلب آسایش و مخلّ برقراری کامل نظام می بود؛

فرزند گرامی اش، حضرت «مهدی موعود» علیه السلام نیز با این سیرت و سنّت و با آن تاج «رحمہمّللعالمینی» پیش خواهد رفت.

در بعضی از روایات که آمده است حضرت «قائم علیه السلام» با سیرت امیر مؤمنان علیه السلام

رفتار نخواهد کرد، در صورت قبولی این گونه روایت ها، و از نظر فنی و رجالی، مخدوش نبودن اسنادشان، منظور آن است که امیر علیه السلام به خاطر حفظ جان شیعیان و یا متولد شدن آنها در آینده از پشت مخالفان، مخالفین خود را، با اینکه از هدایت آنها مأیوس می شد (مانند اشعث بن قیس ها را) به قتل نمی رسانید، که بعد از شهادتش، آنها که زمام امور را در دست گرفتند، مبادا از شیعیانش، انتقامجویی بکنند، ولی حضرت «قائم علیه السلام» از این رفتار ها مستثنی است، چون نه در اصلا ب مخالفان، شیعیانی وجود خواهد داشت تا منتظر تولد آنها باشد، و نه در آینده برای آنها حکومتی خواهد بود که از شیعیان، انتقام بگیرند.

۲- برای جلوگیری از خونریزی بیشتر و مهار کردن، افسار گسیختگان روی زمین، با ایجاد «رُعب، و وحشت» به وسیله رعد و برق و باد و شاید با شکستن دیوار صوتی و بلکه با تجهیزات مافوق اینها، که از فاصله یک ماه راه جلوتر از خود، حرکت خواهد کرد؛

روح تکبر متکبران را شکسته و روحیه عموم مردم را متزلزل می نماید، تا از تسلیم و انقیاد، سرپیچی نکرده و با اظهار اطاعت و فرمانبرداری با «قائم علیه السلام» روبرو شوند و از پایمال شدن زیر سم اسبان و یا تانک و زره پوشهای، ارتش پیروز «امام علیه السلام» مصون بمانند.

۳- با اینکه «قائم علیه السلام» می داند، اهل مکه به این آسانی ها تسلیم نخواهند شد! باز در جریان فرستادن «نفس زکیه» فرمود: ... یا قوم إنّ اهل مکه لا یریدوننی، و لکنّی مُرْسِلٌ اِلَیْهِمْ لِأَحْتِجَّ عَلَیْهِمْ بَمَا یَنْبَغِی لِمَثَلِیْ أَنْ یَحْتِجَّ عَلَیْهِمْ ... ای قوم! اهل مکه مرا نمی خواهند و لکن من کسی را به سوی آنها می فرستم تا به آنها اتمام حجت نمایم، آن گونه که سزاوار مثل من است که با آنها احتجاج نماید.

۴- پس از پیروزی بر اهل مکه، سه مرتبه متوالی، تعیین والی و حاکم می کند، مکیان دو نفر از والیان را می کشند و چون اصلاح نمی شوند، در مرتبه سوم با اینکه آن نافرمانی را کرده اند، باز حضرت خود به جنگ آنها نمی رود و دسته ای از جن

نقباء را به سوی آنها می فرستد و می فرماید:

از آنها کسی را باقی نگذارید مگر آنهایی که ایمان بیاورند اگر نبود رحمت خدا همه چیز را فرا گرفته است، و من آن رحمتم البته همراه شما، برای نبود کردن آنها بر می گشتم، اما شما بدون من بروید! آنها همه عذرها را، بین خودشان، و بین خدا، و بین من و خودشان را، از میان بردند!

پس می بینیم امام علیه السلام با اینکه دو مرتبه فرماندارانش را به قتل می رسانند، باز خود برای اصلاح آنها با نفس نفیس خویش بر نمی گردد و باز برای آخرین بار دستور می دهد اگر ایمان نیاوردند، قلع و قمع بکنید!!؛ و به همین منوال اهل مدینه و سایر بلاد را. (۱)

۵- با اینکه سفیانی، دشمن شماره یک امام است، وقتی که در کوفه با او روبرو می شود در اولین برخورد و عکس العمل اظهار مظلومیت و احتجاج و نصیحت خواهد بود.

أبی عبد الله علیه السلام قال: يقدم القائم عليه السلام حتى يأتي النجف فيخرج إليه من الكوفة جيش السفیانی و أصحابه، والناس معه، و ذلك يوم الأربعاء فيدعوهم و يناشدهم حقه و يخبرهم أنه مظلوم مقهور و يقول: من حاجني في الله فأنا أولى الناس بالله. (۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: قائم علیه السلام، می آید تا به نجف می رسد، از کوفه قشون سفیانی و یارانش و مردم هم با او، بیرون می آیند، و این جریان روز چهارشنبه واقع می شود و آنها را دعوت نموده و به حق خود قسم خواهد داد و به آنها خبر خواهد داد که او مظلوم و مورد قهر (و ظلم) قرار گرفته است!! و می گوید: هر کس با من در باره خدا، احتجاج نماید، پس من اولی ترم به این کار (و بیاید و با من بحث و گفتگو

۱- (تفصیلش را به کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) مؤلف مراجعه فرمائید.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از بحار الأنوار: ۵۲/۳۸۶ ب ۲۷ ح ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ از کتاب الغیبه.

کند).

پس از طی این مراحل ها و اتمام حجت ها که راه دومی نخواهد ماند و همچنین با سرکشان یهود و نصارا که در مراحل اولیه با آنها مدا را کرده و قبول جزیه نموده اند

و بعدها از سیادت و بزرگواری آن امام همام، سوء استفاده و بیعت شکنی خواهند کرد، دیگر راه دومی نخواهد ماند، جز گذراندن از دم شمشیر و تصفیه روی زمین از لوث وجود ناپاکشان.

پایتخت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف. مانند جد یزرگواش امیرمؤمنان علیه السلام کوفه خواهد بود درواقع هم امام اول و هم امام آخر در کوفه حکومت کرده و خواهد کرد.

درست است آن عزیز از دست رفته، باحکمت و مصلحت خداوندی، پشت پرده غیبت مانده اما به همه جا سرکشی می کند مخصوصاً به اماکن مقدسه نیاکان و خاندانش و بالاخص به کربلای جد مظلومش حسین علیه السلام و کنار قبر شش گوشه اش، حضور یافته و به مصیبت های وارده می گیرد و اشک می ریزد و به هنگام برگشتن اسب بی صاحبش به خیمه ها و به صیحه و شیحه ذوالجناح آن حیوان نجیب که در عالم خود می گفت: الظلیمه الظلیمه من أمه قتلت ابن نبیها تظلم و وای بر امتی که فرزند دختر پیغمبرشان را کشتند (و مظلومانه به شهادت رساندند).

امام زمان علیه السلام به چند مصیبت کربلا- اختصاصاً ناله می کند، به بچه شیرخوارش و به وداع آخرش و به همین زمان برگشتن اسب بی صاحب امام علیه السلام که اهلیت با شنیدن صدای این حیوان خیال کردند که امام برگشت و اول دختر کوچک امام بیرون دوید و اسب بی صاحب را دید زین زیر شکم و مهار از زمین کشیده می شود رو به خیمه کرد و فریاد نمود، عمّه اسب بابام بی صاحب برگشته است.

همه از خیمه ها بیرون ریخته و دوراسب را گرفتند یکی می گوید ذوالجناح پدرم را چرا نیاوردی و یکی می گوید برادرم را کجا گذاشتی و. و آن حیوان با وفا در برابر این بانوان عصمت و طهارت آن قدر سر به زمین کوبید تا جان داد و درد اینها را

دو

چندان نمود حتی در روایت هست که شتر امام هم وقتی که کنار بدن غرقه بخون صاحبش آمد، آنقدر با دندانهای خود گوشتهای چپ و راست خود کند و به زمین ریخت، آن هم جان داد مانند شتر امام زین العابدین علیه السلام در قبرستان بقیع پس از دفن امام، کنار قبرش خوابید و شروع به نالیدن کرد و هرچه خواستند از کنار قبر ببرند، نرفت آخر امام باقر علیه السلام فرمود: با آن حیوان کار نداشته باشید در فراق صاحبش، می نالد (و اشک می ریزد!!!).

مجلس ۳۴ دانش مهدی علیه السلام

اهل ولا چو روی به سوی خدا کنند***تا اول به جان گمشده خود دعا کنند

ای یوسف زمانه خدا را برون خرام***تا با نظاره درد دل خود دوا کنند

شد عالمی اسیر ولای تو رخ نما***تا عاشقانه سیر جمال خدا کنند

روی تو را ندیده خریدار بوده اند***تا آن زمان که پرده برافتد چها کنند

آهسته چون نسیم گذر کن در این چمن***تا غنچه ها به شوق تو آغوش وا کنند

با بوسه مهر کن لب شوریدگان زهر***ترسم که راز عشق ترا برملا کنند

از ما جمال خویش میپوشان که گفته اند***اهل نظر معامله با آشنا کنند

خوبان اگر در آینه بینند روی خویش***خود را چو ما برای ابد مبتلا کنند

از روایات چنین استفاده می شود که برای حجت خدا در روی زمین هر روز، هر هفته و هر سال از منابع و مصادر گوناگون، علوم مورد نیاز به سوی او سرازیر می شود و از هر جریان آگاهی پیدا می کند و گرنه علمشان به پایان رسیده و بی دفاع می مانند.

دوست دارم در این مجلس در این مورد و زوایای آن بطور اختصار صحبت نمایم

تفسیر ۲۷ حرف علم و دانش (یا پیشرفت برق آسای علوم)

هیچ برنامه انقلابی بدون یک جهش فکری و فرهنگی، پویا نشده و تحقق نخواهد یافت و بدون آن به رشد و تکامل لازم خود نمی رسد.

لذا نخستین گام در تحقق بخشیدن به چنین هدفی اقدام به یک انقلاب فرهنگی است که افکار را از دو سو به حرکت درآورد.

الف: در زمینه علوم و دانش هایی که مورد نیاز یک جامعه آباد، آزاد و سالم از نظر مادی و رو بنایی است.

ب: در زمینه آگاهی به اصول یک زندگی صحیح انسانی آمیخته با ایمان در جهت معنوی و زیر بنایی است.

در توضیح این دو مطلب به نمونه هایی از روایات پیشوایان توجه نمایید.

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: علم بیست و هفت حرف است، تمام آن چه پیغمبران آورده اند دو حرف است (یعنی از جهت عدم استعداد و آمادگی مردم بیش از این نگفته اند، نه این که بلد نبودند؛ چون باید «كَلِّمُوا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ»^(۱) رعایت شود، ولی در زمان قائم علیه السلام استعدادها شکوفا می شود و مردم توانایی حمل هر گونه علم را خواهند داشت) و مردم تا امروز، هنوز بیش از دو حرف آن را نشناخته اند و چون قائم علیه السلام ما قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون آورد و آن دو حرف را به آن ها اضافه می کند تا این که تمام بیست و هفت حرف را نشر دهد (و تفسیر نماید و علم و دانش را به نهایت کمال و اوج نهایی خود برساند و جامعه را از هر گونه علم و دانش غنی سازد).^(۲)

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نحن معاشر الأنبياء أمرنا أن نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ» «ما گروه پیامبران مأمور هستیم که با مردم به اندازه عقل آن ها حرف بزنیم.» سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از (اصول کافی: ۱/ ۳۸-۳۹ کتابالعقل والجهل ح ۱۵؛ روضه الکافی: ص ۲۱۳-۲۱۴ ح ۳۹۴؛ تفسیر البصائر: ۳۸/ ۳۶۷-۳۶۸).

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۱۷ بحار الأنوار: ۵۲/ ۳۳۶ ب ۲۷ ح ۷۳ از الخرائج؛ منتخب الأنوار المضيئه ص ۳۵۳ ف ۱۲. بیان الأئمة: ۳/ ۲۱۰ از کتاب مکیال المکارم: از امام صادق علیه السلام.

۲- امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل بن زیاد نخعی فرمود: یا کمیل! ما من علم إلا وأنا أفتحه ما من شیء إلا والقائم یختمه؛^(۱) ای کمیل! هیچ علمی نیست، مگر این که من آن را می گشایم و هیچ چیزی نیست، مگر این که «قائم علیه السلام» آن را (از جهت کمال به پایان می رساند و) ختم می کند.»

۳- هم چنین فرمود: «یا کمیل! ما من علم إلا وأنا فاتحه وما من سر إلا والقائم یکشفه؛ ای کمیل! نیست علمی، مگر این که من گشاینده آنم و سرّی نیست، مگر این که «قائم علیه السلام» کاشف آن خواهد بود. (پرده های تمام فرمول های ناشناخته جهان آفرینش را او به کنار می زند و مهر سربسته آن را برمی دارد.)»

۴- هم چنین فرمود: علم را در دل های مؤمنان می اندازد (می کارد) پس هیچ مؤمنی به برادر خود در هیچ علمی نیاز نخواهد داشت و در آن روز تأویل این آیه ظاهر می شود «يُغْنِي اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ»؛^(۲) خداوند هر کس را از وسعت (گشایش نعمت) خود بی نیاز می سازد.^(۳)

۵- فرمود: «وتؤتون الحكمه في زمانه حتى إنّ المرأة لتقضى في بيتها بكتاب الله تعالى وسنّه رسول الله صلى الله عليه وآله؛^(۴) در زمان او حکمت داده خواهید شد، حتی این که زن در خانه خود به کتاب خدا و سنّت رسول صلی الله علیه و آله قضاوت می کند.»

۶- در سؤالات راهب از امام کاظم علیه السلام از هشت حرفی که از آسمان نازل شده،

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از اثبألهاده: ۳/ ۵۲۹ ب ۳۲ ف ۲۳ ح ۴۴۷؛ بیان الأئمه: ۳/ ۲۱۰ از کتاب دارالسلام.

۲- نساء: ۱۳۰.

۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از مختصر بصائر الدرجات: ص ۲۰۱ معجم احادیث الإمام المهدي: ۵/ ۸۳ ح ۱۵۰۴.

۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از غیبت نعمانی: ص ۱۵۸ بحار الأنوار: ۵۲/ ۳۵۲ ب ۲۷ ح ۱۰۶؛ بیان الأئمه: ۳/ ۲۱۰ از کتاب مکیال المکارم.

چهار حرف آن در زمین ظاهر شد و چهار حرف دیگر در هوا (معلق) می ماند، آن ها بر چه کسی فرود آید و چگونه تفسیر خواهد کرد؟

فرمود: به «قائم علیه السلام» ما، خداوند آن ها را بر او نازل می نماید و او تفسیر خواهد کرد و چیزی را به او فرو فرستد که بر هیچ یک از صدیقان و رسولان و هدایت شوندگان نازل نکرده است.... (۱)

۷- امام صادق از پدر خود علیهما السلام فرمود: هر گاه «قائم علیه السلام» قیام کند، در هر اقلیمی (استان یا منطقه ای) از اقالیم زمین مردی را می فرستد و می گوید: عهد تو در کف دست تو است، هر گاه چیزی به تو پیش آید که حکم آن را نمی دانی، به کف دست نگاه کن و به آن چه در آن است عمل کن. (۲)

۸- در بخش «قضای سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه» آمده است، که آن حضرت هر گاه اصحاب خود را به اطراف اعزام دارد، دستی به شانه و سینه های آنان می کشد؛ پس در هیچ حکمی و قضایی عاجز نمی ماند. (۳)

۹- هم چنین او می آید که خداوند در گوش و چشم های شیعیان مدد می دهد. (۴)

۱۰- امام صادق علیه السلام فرمود: بر شمشیر هر یک (از اصحاب قائم علیه السلام) کلمه ای است که هزار کلمه از وی گشوده می شود. (۵)

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از منتهی الامال حالات امام کاظم علیه السلام در اواخر فصل دوم.
۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از غیبت نعمانی: ۲۱۹ اثباهاالهداه: ۳/ ۵۷۳ ب ۳۲ ف ۴۲ ح ۷۱۲ الزام النَّاصِب: ۲/ ۲۸۷ بحار الأنوار: ۵۲/ ۳۶۵ ب ۲۷ ح ۱۴۴.

۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲/ ۳۴۵ ب ۲۷ ح ۹۱ معجم احادیث الإمام المهدی: ۵/ ۲۹ ح ۱۴۵۳.

۴- همان مدرک: ۵۲/ ۳۳۶ ب ۲۷ ح ۷۲.

۵- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از غیبت نعمانی: ص ۲۱۴؛ بحار الأنوار: ۵۲/ ۲۸۶ ب ۲۶ ح ۱۹؛ معجم احادیث امام المهدی: ۴/ ۱۱ ح ۱۰۹۰.

این احادیث به روشنی جهش علمی فوق العاده عصر پر برکت امام مهدی علیه السلام را در هر زمینه ای مشخص می سازد که تحولی به میزان بیش از دوازده برابر نسبت به تمام علوم و دانش هایی که در عصر همه پیامبران راستین تا به آن روز به بشریت اعطا شده، پیش می آید و درهای همه شاخه های علوم مفید و سازنده به روی انسان ها گشوده می شود و راهی را که بشر طی هزاران سال پیموده، به میزان دوازده برابر در دوران کوتاهی می پیماید، چه جهشی از این سریع تر و بالاتر و چه پیشرفتی از این برتر و بالاتر؟! از این برتر و بالاتر؟!!

به او وحی می شود

ابی جعفر علیه السلام فرمود: «ویسیر بسیره سلیمان بن داود ویدعو الشمس والقمر فیجیبانه تطوی له الأرض ویوحی إلیه فیعمل بالوحی بأمر الله. (۱)» و با سیرت سلیمان بن داود سیر می کند و آفتاب و ماه را می خواند تا به او جواب دهند و زمین زیر پایش پیچیده می شود و به او وحی می شود. پس امر خدا به وحی عمل می کند.

۲- ابی الجارود گوید که امام باقر علیه السلام فرمود: «ثم یدخل الکوفه ویقتل مقاتلیها حتی یرضی الله؛ قال: فلم أعقل المعنی فمکنث قلیلاً ثم قلت: جعلت فداک وما یدریه متی یرضی الله؟! قال: یا أبا الجارود! إن الله أوحی إلی أم موسی وهو (أی الإمام علیه السلام) خیر من أم موسی وأوحی الله إلی النحل وهو خیر من النحل فعقلت المذهب. فقال لی: أعقلت المذهب؟ قلت: نعم...؛ (۲) سپس به کوفه داخل شده و جنگاوران آن ها را تا راضی شدن خدا از میان برمی دارد (راوی گوید: معنای این حرف امام را نفهمیدم (چون وحی سمت انبیا است) کمی صبر کردم، گفتم: فدایت شوم! چگونه رضایت خدا را (۳)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۴۴۲

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲/ ۳۹۰ ب ۲۷ ح ۲۱۲ از کتاب الغیبه.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بیان الأئمه: ۳/ ۲۶۴ از دلائل الإمامه ابن جری ر الطبری.

۳- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

درک می نماید؟

فرمود: ای ابا جارود! خداوند به مادر موسی علیه السلام وحی نمود او (قائم علیه السلام) که از مادر موسی بهتر است و به زنبور عسل وحی نمود و حال آن که او بهتر از زنبور عسل است، در این جا بود که مذهب (منظور حضرت) را فهمیدم. به من فرمود: آیا منظورم را فهمیدی؟ عرض کردم: بلی.»

۳- حضرت باقر علیه السلام فرمود: این امر در شب و روز به سوی او وحی می شود.

ابوالجارود عرض کرد: وحی می شود به سوی او؟

فرمود: ای ابوالجارود! این وحی نبوت نیست، لیکن به او وحی می شود، چنان که به مریم و مادر موسی و زنبور عسل وحی شد. ای ابوالجارود! قائم آل محمد علیهم السلام نزد خدا از مریم و مادر موسی و زنبور گرامی تر است. (۱)

مأموریت انبیا و امامان با یکی از سه راه تعیین می شود؛ ۱- وحی ۲- با علم مستفاد ۳- به صورت دستور العمل کتبی و صحیفه ای.

وحی در لغت و قرآن و سنت:

اصل وحی، چنان که راغب در مفردات می گوید، اشاره سریع است، خواه با کلام رمزی باشد و یا صدای خالی از ترکیب کلامی و یا اشاره با اعضا (با چشم و دست و سر) و یا با نوشتن.

از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که در وحی اشاره از یک سو و سرعت از سوی دیگر نهفته شده و به همین دلیل برای ارتباط مرموز و سریع انبیا با عالم غیب و ذات پاک پروردگار این کلمه استخدام شده است.

در قرآن مجید و لسان اخبار وحی به معانی مختلفی به کار رفته است، گاه در مورد انبیا، گاه در انسان های دیگر، گاه در مورد ارتباطهای رمزی میان انسان ها، گاه

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از معجم احادیث الامام المهدي علی ه السلام: ۳/ ۲۹۰ ح ۸۲۶ بحار الانوار ج ۵۲ / ۳۹۰ ب ۲۷ ح ۲۱۲؛ بیان الأئمة: ۳/ ۲۰۸ از الکتاب المبین.

ارتباط مرموز شیاطین و گاهی در مورد حیوان ها.

از مجموع موارد استعمال وحی و مشتقات آن می توان نتیجه گرفت که وحی از سوی پروردگار دو گونه است:

وحی تشریحی و تکوینی: وحی تشریحی همان است که بر پیامبران فرستاده می شد و رابطه خاصی میان آن ها و خدا بود که فرمان های الهی و حقایق را از این طریق دریافت می داشتند.

وحی تکوینی در حقیقت همان غرایز و استعدادها و شرایط و قوانین تکوینی خاصی است که خداوند درون موجودات مختلف جهان قرار داده است. (۱)

دانش روز

امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود: «وإنه ليحدث لولي الأمر سوى ذلك كل يوم علم الله عز وجل الخاص والمكنون العجيب المخزون مثل ما ينزل في تلك الليلة من الأمر ثم قرأ: (وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمْدُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛ (۲) و این که برای ولی امر غیر از این علم ها (که وحی می شود و شب قدر نازل می گردد) علوم دیگر نیز هر روز پیش می آید از علم خاص خدای عزوجل و علم مکنون عجیب و پنهان او به مقدار آن شب که از کارها به او فرود آمده است. سپس این آیه را تلاوت فرمود:

بگو اگر دریا برای (نوشتن) کلمات پروردگار مرگب شود، دریا تمام می شود پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد، هر چند همانند آن دریا هفت دریای دیگر به آن مدد رسانند، کلمات پروردگار تمام نمی شود و خداوند بلند مرتبه و داناست. (۳)

۱- تفسیر نمونه: ۱۱ / ۴۹۱.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از اصول کافی: ۱ / ۲۴۸ ح ۴ کتاب الحججه فی شأن ليله القدر؛ آیه ۱۰۹ سوره كهف.

۳- در این باره روایات بسیاری آمده است. برای اطلاع بیشتر به اصول کافی و کتاب های معتبر دیگر (کتاب الحججه) و غیره مراجعه شود.

پس حضرت «قائم علیه السلام» تا پایان عمر مبارکش حدّ اقل هر روز با دانش روز مسلّح می شود؛ چون حجت خدا نباید خلع سلاح شده و دست خالی و عاجز بماند.

شب جمعه و علم مستفاد

۱- امام صادق علیه السلام می فرمود: ما در هر شب جمعه خوشحالی تازه ای داریم.

راوی گوید، عرض کردم: خداوند بر سرور و شادی شما بیفزاید! منظورتان از این خوشحالی چیست؟

فرمود: «إذا كان ليله الجمعة وافى رسول الله العرش ووافى الأئمة معه ووافينا معهم فلا ترد أرواحنا إلى أبداننا إلا بعلم مستفاد ولولا ذلك لأنفدنا؛ (۱) هنگامی که شب جمعه می رسد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در عرش حضور می یابد و (ارواح) ائمه نیز با او ملاقات می کنند و ما نیز با آن ها در آن جا حضور می یابیم (درباز گشت) ارواح ما به بدن ما باز نمی گردد، مگر با علم و دانش جدید و اگر چنین نبود، دانش ما به پایان می رسید.»

۲- در چندین روایت دیگر از امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده است: «لولا أنّا نزداد لأنفدنا؛ (۲) اگر نبود زیاد شدن (علم) بر ما (دانش) ما به پایان می رسید.»

۳- در روایت دیگر امام صادق علیه السلام فرمود: «ليس يخرج شىء من عند الله عزوجل حتى يبدأ برسول الله ثم بأمر المؤمنين ثم بواحدٍ بعد واحدٍ لکیلا یکون آخرنا أعلم من أولنا؛ (۳) هیچ شیئی از نزد خدا بیرون نمی آید، مگر این که اول به رسول خدا صلی الله علیه و آله و

۱- اصول کافی: ۱/ ۲۵۴ (باب فی أنّ الأئمة یزددون فی ليله الجمعة ح ۲ و ۳ با تغییر کمی).

۲- همان مدرک: ۱/ ۲۵۴ احادیث ۱ و ۲ و ۳.

۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از همان مدرک: ۱/ ۲۵۵ ح ۴ و مانند آن ذیل ح ۳.

سپس به امیرالمؤمنین علیه السلام داده می شود و بعد از آن به یک یک (امامان) تا آخری ما از اولی ما با علم تر نشود.»

شب قدر و دانش جدید

اصول کافی / کتاب الحجّه فی شأن انا انزلنا حدیث ۲ و ۵. روایت و بحث در این مورد بسیار است طالبین به تفسیر سوره قدر در تفاسیر و کتب حدیث به مجمع البیان / جلد ۱۰، ص ۵۱۸، مراجعه

در روایات شرح و بسط زیادی در مورد شب قدر و فضیلت آن وارد شده است و نسبت به آن شب سؤالاتی مطرح شده؛ از جمله این که آیا شب قدر مقطعی و منحصر به زمان پیامبر بود و بعد از رحلت آن حضرت برداشته شد یا در زمان ائمه علیهم السلام هم ادامه داشته و دارد؟

آن چه که از تصریح روایات و کلمات علما استفاده می شود، از نخستین روز خلقت شب قدر بوده و بر اولین پیامبر ابلاغ شده و تا قیام قیامت نیز ادامه خواهد داشت (۱)؛ زیرا در آن شب، مقدرات یک ساله مخلوقات تقدیر و به وسیله فرشتگان همراه ملک اعظم (روح) از آسمان نازل و به «حجّت الهی» و «ولی مطلق» هر زمان تحویل می گردد و به اطلاع او می رسد، چون این منصب از مناصب خاصّه

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از اصول کافی: ۱ / ۲۴۸ ح ۷ کتاب الحجّه؛ عن ابي جعفر عليه السلام قال: لقد خلق الله جلّ ذكره ليله القدر أول ما خلق الدنیا و لقد خلق فيها أول نبيّ يكون و أول وصيّ يكون و لقد قضی أن يكون في كلّ سنه يهبط فيها بتفسير الأمور إلى مثلها من السنه المقبله من جحد ذلك فقد ردّ على الله عزّ و جلّ علمه لأنّه لا يقوم الأنبياء و الرسل و المحدثون إلّا أن تكون عليهم حجّه بما يأتيهم في تلك الليله مع الحجّه التي يأتيهم بها جبرئيل عليه السلام قلت: والمحدثون أيضاً يأتيهم جبرئيل أو غيرهم من الملائكه؟! قال أمّا الأنبياء و الرسل: فلا شكّ و لا بدّ لمن سواهم من أول خلقت فيه الأرض الى آخر فناء الدنيا أن تكون على أهل الأرض حجّه ينزل تلك الليله الى من أحبّ من عباده (الى آخر الحديث بطوله).»

حجّت خداست و زمین حتی یک روز از حجّت خالی نمی ماند، پس شب قدر با مشخصّات خاصّ خود تا قیامت ادامه خواهد یافت.

با این استدلال و دلایل دیگر، در زمان «قائم آل محمّد علیه السلام» نیز فرشتگان در آن شب به آن حضرت نازل و مقدرات هر سال را عرضه و تسلیم می دارند با این تفاوت که در آن اختلاف نظر وجود دارد؛ آیا امام علیه السلام فرشتگان را می بیند یا فقط صدایشان را می شنود؟ آن چه که مسلم است صدای «ملائکه» و «روح» را می شنود و با آن ها حرف می زند.

به چند روایت و در نهایت به سخن علامه طباطبایی قدس سره در تفسیر المیزان توجّه فرمایید.

۱- شیخ طوسی قدس سره در تفسیر البرهان: از اباذر- علیه الرّحمه- روایت می کند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: «یا رسول الله! ليله القدر یكون علی عهد الأنبياء ينزل عليهم فيها الأمر فإذا مضوا رُفعت؟! قال: لا- بل هی إلی یوم القیامه؛(۱) ای رسول خدا صلی الله علیه و آله شب قدر در زمان انبیا بوده و امور مربوط به آن ها نازل می گردید و وقتی که از دنیا می رفتند، برداشته می شد؟ فرمود: نه، بلکه آن شب تا روز قیامت هست.»

۲- امام صادق از پدر بزرگوارش علیهما السلام در ادامه حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به عبدالله بن عباس فرمود: «إنّ ليله القدر فی کلّ سنه وإنّه ينزل فی تلك الليله أمر السنه وإنّ لذلك الأمر ولاء بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فقلت: من هم؟! فقال أنا وأحد عشر من صُلبي أئمه محدّثون...؛ همانا شب قدر در هر سال هست و در آن شب کارهای مربوط به آن سال نازل می شود و یقیناً بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این کار ولیّ امری است.

پس من عرض کردم: آن ها کیستند (ای امیر مومنان؟)

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از المیزان: ۴۷۳/۲۰ به نقل از البرهان؛ تفسیر مجمع البیان: ۵۱۸/۱۰ در تفسیر سوره قدر.

فرمود: من و یازده نفر امامان حدیث شده (وسیله فرشتگان) از نسل من.»

۴- امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه: (وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً (۱)) و آیه مبارکه: (وَ مَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ ...) (۲) از خداوند خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرموده است: «إِنَّ مُحَمَّدًا حِينَ يَمُوتُ؛ يَقُولُ أَهْلَ الْخِلَافِ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: مَضَتْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَهَذِهِ فِتْنَةٌ أَصَابَتْهُمْ خَاصَّةً وَبِهَا ارْتَدَّوْا عَلَى أَعْقَابِهِمْ ...» (۳) همانا محمد هنگامی که از دنیا رفت، مخالفین با کارهای خدا خواهند گفت که شب قدر با رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت! این است آن فتنه که برای آن ها می رسد و با آن به سوی کفر باز می گردند.»

۵- امام باقر علیه السلام ضمن حدیثی فرمود: «خَاصَمُوا حَمَّ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فَإِنَّهَا لَوْلَاهُ الْأَمْرُ خَاصَّةً ...» (۴) با سوره «حم» با آن ها مخاصمه کنید، پس او مخصوص به والیان امر است ...»

در این باره روایت و بحث فراوان است و بیش از این مجال نیست با سخن علامه طباطبایی قدس سره سخن را به پایان می بریم. «فَقَدْ اتَّفَقَتْ أَخْبَارُ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهَا بَاقِيَةٌ مُتَكَرِّرَةٌ كُلَّ سَنَةٍ وَأَنَّهَا لَيْلَةٌ مِنْ لَيَالِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَأَنَّهَا لِأَحَدِي اللَّيَالِي الثَّلَاثِ؛ بِهَتْ تَحْقِيقِ أَخْبَارِ أَهْلِ الْبَيْتِ: اتَّفَاقُ دَارِنْدِ بِرِ اَيْنِ كِهْ شَبِّ قَدْرِ بَاقِيْ اِسْتِ وَ هِرْ سَالِ تَكَرَّارِ مِيْ شُودِ وَ اَنِّ شَبِّ، شَبِيْ اَزْ مَاهِ رَمَضَانَ وَ يَكِيْ اَزْ شَبِّ هَايْ سَهْ گَانَهْ اِسْتِ.»

دانش مهدی علیه السلام در خطبه غدیر خم

رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوران نبوت خود درباره حضرت خاتم الاوصیاء و آمال و

۱- سوره انفال، آیه ۲۵.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۳۸.

۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از اصول کافی: ۱/ ۲۴۸ ح ۴ کتاب الحجّه؛.

۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از اصول کافی: ۱/ ۲۴۸ ح ۶ و در ضمن حدیث ۷ کتاب الحجّه.

آرزوی تمامی انبیا و یک صد و بیست و چهار هزار پیامبر و چکیده اوصیا علیهم السلام در مقاطع مختلف به گونه ای روشنگری نموده است که جای کوچک ترین ابهامی باقی نگذاشت، به طوری که از زمان حیات آن حضرت تا به امروز تمامی فرقه های مسلمان از آن آگاهی کافی داشته و پذیرفته اند؛ از جمله آن مقاطع، بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه مشهور «غدیر خم» است که (یکی از مفصل ترین و پرمحتواترین خطبه های آن حضرت در بیان فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام است) در چندین مورد به صورت عام و در مواردی به طور خاص از حضرت بقیه الله الأعظم - روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء - تمجید و به بزرگواری یاد نموده و مقامات فوق فهم بشری آن حضرت را با عبارت؛ «معاشر الناس» ای گروه مردم! و کلمه «ألا» آگاه باشید! بیان فرموده است که چند مورد آن را برای چشم روشنی می آوریم تا خوانندگان عزیز به کلمات آن دقت نموده و به گوشه ای از علم بی پایان و عظمت آن امام همام پی ببرند.

«معاشر الناس! النور من الله عزوجل في مسلوک ثم في علی ثم في النسل منه الى القائم المهدي الذي يأخذ بحق الله وبكل حق هو لنا لأن الله عزوجل جعلنا حجه على المقصيرين والمعاندين والمخالفين والخائنين والآثمين والظالمين من جميع العالمين...» (ای) گروه مردم! نور از جانب خدای عز و جل در «وجود» من جریان دارد، سپس در «وجود» علی علیه السلام و بعد از او در نسل او تا «قائم مهدی علیه السلام» او که تمامی حق خدا و حقوق ما را می گیرد؛ زیرا خدای عز و جل ما را حجت قرار داده بر تقصیر کاران و عناد ورزان و مخالفت کنندگان و خیانت کاران و گناهکاران و ستمکاران از همه عالمیان...»

«معاشر الناس! إني نبي وعلی وصي؛ ای گروه مردم! من پیامبرم و علی وصی است.»!

«ألا إن خاتم الأئمة منّا القائم المهدي؛ آگاه باش! همانا پایان بخش امامان از ماست که او قائم مهدی علیه السلام است.»

«ألا إِنَّ الظاهر على الدين؛ آگاه باش! او غلبه کننده به تمامی ادیان است.»

«ألا إِنَّ المنتقم من الظالمين؛ آگاه باش! او انتقام گیرنده از ستمگران است.»

«ألا إِنَّ فاتح الحصون وهادمها؛ آگاه باش! او گشاینده دژها و ویران کننده آن ها است.»

«ألا إِنَّ قاتل كل قبيلة من أهل الشرك؛ آگاه باش! او کُشنده همه قبایل از مشرکان است.»

«ألا إِنَّ مدرک بكلِّ ثارٍ لأولياء الله؛ آگاه باش! او گیرنده خون بهای دوستان خدا است.»

«ألا إِنَّ الناصر لدين الله؛ آگاه باش! او یاری دهنده دین خدا است.»

«ألا إِنَّ الغزاف فی بحر عمیق؛ آگاه باش! او شنا کننده در دریای ژرف (علم) است.»

«ألا إِنَّ یَسْمُ كلِّ ذی فضل بفضله و كلِّ ذی جهل بجهله؛ آگاه باش! او علامت گذارنده (نشان دار کننده) صاحبان فضیلت با فضلش و نادانان را با جهالتش است.»

«ألا إِنَّ خیره الله ومختاره؛ آگاه باش! او پسندیده خدا و مورد پسند او است.»

«ألا إِنَّ وارث كلِّ علم والمحیط به؛ آگاه باش! او وارث تمامی علوم و احاطه کننده آن است.»

«ألا إِنَّ المخبر عن ربّه عزّوجلّ والمتبّه بأمر إیمانه؛ آگاه باش! او خبر دهنده از خدای عزّوجلّ و بیدار کننده (هشدار دهنده) به کار ایمان او (از سوی خدا) است.»

«ألا إِنَّ الرشید السدید؛ آگاه باش! او رشید و محکم است.»

«ألا إِنَّ المفوّض إلیه؛ آگاه باش! او (صاحب اختیار و) سپرده شده به اوست.»

«ألا إِنَّ قد بَشَّر به من سلف بین یدیه؛ آگاه باش! او کسی است که مژده داده اند به (آمدنش) گذشتگان پیش از او.»

«ألا- إِنَّ الباقی حجّه لا- حجّه بعده ولا- حقّ لإلمعه ولا نور لإلغنده؛ آگاه باش! او ماندگار است، او حجّتی است که بعد از او حجّتی نخواهد بود و حقّی نیست، مگر

با او و روشنایی نیست، مگر در نزد او.»

«ألا إِنَّه لا غالب له ولا منصور عليه؛ آگاه باش! به او کسی غالب نشود و بر او پیروز نگردد.»

«ألا وإنَّه وليُّ الله في أرضه وحكمه في خلقه وأمينه في سرِّه وعلانيته؛ آگاه باش! او ولیّ خدا در زمین و حاکم او در میان خلق و امین پنهان و آشکار خداست.»

«معاشر الناس! قد بينت لكم وأفهمتكم وهذا على يفهمكم بعدى...؛ (۱) ای گروه مردم! به تحقیق من برایتان (گفتنی ها را) بیان کردم و فهماندم و این علی علیه السلام بعد از من (بقیه را) به شما می فهماند...»

اگر کسی به نکات بی شمار این جملات با نظر عمیق بنگرد، به گوشه ای از مقامات ولایی و علمی و دینی و تکوینی و تشریحی آن حضرت پی می برد و امام زمان خود را به مقدار برداشت خود می شناسد.

مطالبی در بیانات حضرت آیت الله وحید خراسانی

روز دوشنبه ۲۷/۶/۸۴ شمسی مطابق با ۱۴ شعبان المعظم ۱۴۲۶ قمری به مناسبت فرا رسیدن ۱۵ شعبان المعظم روز ولادت حضرت بقیه الله الأعمم - روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء - در مسجد اعظم قم بعد از درس خارج فقه ایراد فرمودند به چند جمله آن در مورد خطبه غدیر توجه فرمایید

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هو الظاهر علی دین الله» این یک عنوان از شانزده عنوان است.

عنوان دوّم «فاتح کل حصن و هادم» او فاتح هر حصنی است و هادم هر حصنی، نتیجه این کلمه این است که او «فاتح کل حصن» و «هادم» آن است، حالا فتحش چگونه است و هدمش به چه صورتی، بحث هایی دارد، این از جهت

۱- احتجاج طبرسی: ۱/ ۶۱ و ۶۳ و مدارک فراوان جریان غدیر خم.

قدرتش، اما از جهت علمش که مهم تر است! آن وقت است که یوسف باید بیاید بشنود و آن این فراز است که «عنده کل علم وهو المحيط به» این جمله بهت آور است. پیش او است هر علمی گفتنش سهل است آن هم از پیغمبری که «و ما ينطق عن الهوى» کلمه اش میزان حقیقت است، نه تنها فرموده «عنده کل علم»، بلکه ضمیمه کرده «وهو المحيط به» او است که محیط به هر علمی است، علم یوسف آن حدّ است. علم این، این حد تفاوت ذره تا خورشید است.

این امام زمان است مسأله بالاتر از این است، این روایت یک مبدأی دارد و یک مختمی و خود من گاهی که در لطایف این دو امر فکر می کنم، آن هم روز غدیر و در آن غوغا! چگونه شروع می شود و چگونه پایان می پذیرد؟ ابتدا این است «الا ایها الناس منا خاتم الأئمه» کسی که خدا به او افتخار می کند، او هم افتخار می کند که از ماست خاتم الائمه! کسی که مفخر فخر عالم است، مرتبه و منزلت او چه مرتبه ای است؟

«منا خاتم الأئمه»؛ اوّل کلام است و آخرش «عنده کل حق ولدیه کل علم»؛ هر حقی که وجود دارد پیش او است، هر علمی که وجود دارد نزد او است! کسی که محیر العقول است ختم جمله این است «ولئى الله فى ارضیه حکمه فى خلقه امینه على سرّه وعلانیته» دیگر فوق این تصوّر نمی شود، او کسی است که در خلق خدا حکم است، وسعت دایره خلقت چقدر است؟ در تمام دایره خلقت حکم حجّت بن الحسن علیه السلام است. این امتیاز منحصر به فرد است. جمله آخر این است که او امین خدا بر سرّ و علن است، آن هم سرّ و علن خدا.

خلاصه الکلام محصل البحث ملک و ملکوت غیب و شهود دنیا و آخرت تمام سپرده دست این یک نفر است، این است آن کسی که تمام انبیا منتظرند و بالاتر از همه نفس قرآن است (که می فرماید: «فانتظروا انى معکم من المنتظرین».

حدیث از شوق آن شه گوی و سرّ غیبتش کم جو*** که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معمارا

چیست باعث برخفای مهدی آخر زمان*** زین معماهیچ دانا درجهان آگاه نیست

مپرس سرّ نهران بودن امام ای فیض*** که کارهای خدارا سؤال بی ادبیست

حدیث سرّ نهران که او چراست نهران*** دقیقه ایست که هیچ آفریده نگشادست

سبب غیبت مهدی زخرد جستم گفت*** فیض این قصه دراز است به قرآن که مپرس

مپرس فیض زمن سرّ غیبتش که در آن*** به هیچ جا سخن دل نشان نمی بینم (۱)

مجلس ۳۵ معاد یا پایان راه

در جهان آفرینش، برای هر آغاز پایانی و برای هر ابتدا انتهائی، وجود دارد جز وجود باریتعالی که بی انتها و بی نهایت است.

روی این اصل برای آغاز این مجموعه جهانی که روزی رتق و فشرده بود، خداوند آن را فتق و باز نمود و هر روز بازتر می شود (۲). تا روزی مجدداً آن را به صورت اولیه و فشردگی در آورد و جهان دیگری را به نام قیامت یارستاخیز، به وجود آورد و این مطالب را در قرآن کریم سوره انبیاء آیه ۳۰ به صراحت بیان فرموده است

۱- «أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (انبیاء: ۳۰)»
آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند، و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم؛ و هر چیز زنده ای را از آب قرار

-
- ۱- برگزیده از کتاب «شوق مهدی» سروده علامه بزرگوار فیض کاشانی قدس سره بترتیب اشعار در صفحات متفرقه آن کتاب ۱۰۳-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۳۵-۱۴۲ موجود است. در این باره اشعار و سروده ها زیاد است به چند خط آن اکتفا گردید.
 - ۲- و السماء بنینها بأیید و انا لموسعون ذاریات: ۴۷ و ما آسمان را با قدرت بنا کردیم، وهمواره آن را وسعت می بخشیم!

دادیم؟! آیا ایمان نمی آورند؟!

۲- يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكَتُبِ كَمَا يَدَّأُنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ انبياء: ۱۰۴ در آن روز که آسمان را چون طوماری در هم می پیچیم، (سپس) همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم، آن را بازمی گردانیم؛ این وعده ای است بر ما، و قطعاً آن را انجام خواهیم داد.

۳- يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ابراهيم: ۴۸ در آن روز که این زمین به زمین دیگر، و آسمانها (به آسمانهای دیگری) مبدل می شود، و آنان در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می گردند!

۴- كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ اعراف ۲۹ ... (و بدانید) همان گونه که در آغاز شما را آفرید، (بار دیگر در رستاخیز) بازمی گردید!

پس نتیجه این است که روزی برای این جهان پایان و برای جهان دیگر آغازی خواهد بود که آن را معاد یعنی بازگشت نامیده است و سیر تکاملی به سرانجام می رسد.

۵- اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا نساء: ۸۷ خداوند، معبودی جز او نیست! و به یقین، همه شما را در روز رستاخیز که شکی در آن نیست، جمع می کند! و کیست که از خداوند، راستگوتر باشد؟

از آیات مبارکات، استفاده می شود گرد هم آئی روز قیامت، قطعی و هیچ گونه شکی در آمدن و شبیهه ای در وقوع آن نیست، زیرا باید روزی فرا رسد که انسان ها نتایج اعمال و پاداش کرده های دنیوی خود را، ببینند و طعم حاصل آن را بچشند.

حال این سؤال پیش می آید که آیا آمدن آن روز و یا فرا رسیدن آن را، قبلاً ابلاغ می کنند، یا به صورت ناگهانی به وقوع می رسد؟ پاسخ این پرسش واضح و روشن است! اولاً خدای تبارک و تعالی در تمام کتاب های آسمانی، آمدن آن را اعلام نموده و مردم را برای مهیا شدن به وقوع آن آماده باش داده است،

و ثانیاً به پایان رسیدن عمر این عوامل طبیعی موجود و از بین رفتن زمان ادامه

آن، خود به ما می فهماند که هیچ چیز این مجموعه آفرینش، ابدیت و جاودانگی ندارد، چنان که در ابتدای سخنرانی توضیح روشن آیات را، بیان کردیم، پس روزی نقش و نگار این تشکیلات، به آخر می رسد،

و ثالثاً دیگر لزومی ندارد که وقوع آن را قبلاً اعلام نمایند چون اعلام شده است و آمدن آن ناگهانی و در اندازه یک چشم بهم زدن بلکه نزدیک تر از آن خواهد بود چنان که خود فرموده است.

۶- وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصِيرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ نحل: ۷۷ و امر قیامت (بقدری نزدیک و آسان است) درست همانند چشم برهم زدن، و یا از آن هم نزدیکتر؛ چرا که خدا بر هر چیزی تواناست!

با یک زجره پیوستن به ابدیت

ولی (بدانید) این بازگشت تنها با یک صیحه عظیم است! ۱۴ ناگهان همگی بر عرصه زمین ظاهر می گردند! (۱)

تنها یک صیحه عظیم واقع می شود، ناگهان همه (از قبرها برمی خیزند و) نگاه می کنند! (۲)

روزی که زمین به سرعت از روی آنها شکافته می شود و (از قبرها) خارج می گردند؛ و این جمع کردن برای ما آسان است! (۳)

البته می دانیم که خدای قادر مطلق، از آوردن و برانگیختن این همه موجودات، با یک کلمه «کن» «فیکون» هیچ سختی و تعجیبی ندارد، زیرا اوست فرمان روی علی الاطلاق که هر چیزی در ید قدرت اوست؛

۱- فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ (۱۳) فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ (۱۴) نازعات ۱۳ و ۱۴

۲- فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ (۱۹) وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ (۲۰) هَذَا يَوْمُ الْفَضْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۱) صفات: ۱۹ بعد.

۳- يَوْمَ تَشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ (۴۴) ق: ۴۴

آفرینش و برانگیختن (و زندگی دوباره) همه شما (در قیامت) همانند یک فرد بیش نیست؛ خداوند شنوا و بیناست! (۱)

(بار دیگر) در «صور» دمیده می شود، ناگهان آنها از قبرها، شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان می روند! ۵۲ می گویند: «ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! (آری) این همان است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان (او) راست گفتند!» ۵۳ صیحه واحدی بیش نیست، (فریادی عظیم برمی خیزد) ناگهان همگی نزد ما احضار می شوند! ۵۴ (و به آنها گفته می شود): امروز به هیچ کس ذره ای ستم نمی شود، و جز آنچه را عمل می کردید جزا داده نمی شوید! (۲)

و در «صور» دمیده می شود، پس همه کسانی که در آسمانها و زمینها می میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد؛ سپس بار دیگر در «صور» دمیده می شود، ناگهان همگی به پا می خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند. (۳)

پس وقتی که اوست فرمان روای مطلق عالم وجود، اگر این تحویل و تحول را، قبول ندارند، از آنها رو بگردان تا برسند به روزی که وعده داده شده اند و مانند مور و ملخ، به صحرای بی پایان محشر، پاشیده شوند و در برابر مأمورین الهی، سر به زیر و شرمند شوند.

آنان در حالی که چشمهایشان از شدت وحشت به زیر افتاده، همچون ملخهای پراکنده از قبرها خارج می شوند، ۸ در حالی که (بر اثر وحشت و اضطراب) بسوی این

۱- ما خَلَقُكُمْ وَ لَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸) لقمان: ۲۸

۲- وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (۵۱) قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۵۲) إِنَّ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۵۳) فَالْيَوْمَ لَا تَطْلُمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۴) يس: ۵۱

۳- وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَبَّ عَقَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ (۶۸) زمر:

دعوت کننده گردن می کشند؛ کافران می گویند: «امروز روز سخت و دردناکی است!» (۱)

واقعاً جای شگفتی است که این انسان نیم وجبی در برابر آن همه قدرت مطلقه، عرض اندام کرده و اظهار وجود نماید و بگوید: آیا واقعاً ما بعد از پوسیده شدن و خاک گردیدن، دوباره خواهیم آمد؟! بلی نگران نباشید با غل و زنجیر هم خواهید آمد.

و اگر (از چیزی) تعجب می کنی، عجیب گفتار آنهاست که می گویند: «آیا هنگامی که ما خاک شدیم، (بار دیگر زنده می شویم و) به خلقت جدیدی بازمی گردیم؟! آنها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شده اند؛ و آنان غل و زنجیرها در گردنشان است؛ و آنها اهل دوزخند، و جاودانه در آن خواهند ماند!» (۲)

کهف: ۴۷ بخاطر بیاور روزی را که کوهها را به حرکت درمی آوریم، و زمین را آشکار (و مسطح) می بینی، و همه آنها (انسانها) را محشور می کنیم و احدی را فروگذار نخواهیم کرد. ۴۸- آنها همه در یک صف به پروردگارت عرضه می شوند (و به آنها گفته می شود) شما همگی نزد ما آمدید آنگونه که در آغاز شما را آفریدیم اما شما گمان می کردید ما موعدی برایتان قرار نخواهیم داد. ۴۹- و کتاب (کتابی که نامه اعمال همه انسانها است) در آنجا گذارده می شود، اما گنهکاران را می بینی که از آنچه در آن است ترسان و متوحش اند، و می گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه آنرا شماره کرده است؟ و همه اعمال خود را حاضر می بینند، و پروردگارت به احدی ظلم نمی کند. (۳)

- ۱- فَنَوَّلَ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ (۶) خُشِعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنتَشِرٌ (۷) مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمَ عَسْرٍ (۸) قمر: ۷
- ۲- وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَيْنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ رعد: ۵
- ۳- وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَا هُمْ فَلَم نُّغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۴۷) وَعَرَضُوا عَلَى رَبِّكَ صِيْفًا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا (۴۸) وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلُمُ رَبُّكَ أَحَدًا (كهف: ۴۹)

آیاتی که ذکر گردید، تشریح قسمتی از چگونگی قیامت در سه مرحله می کند:

مرحله قبل از رستاخیز انسان ها، و مرحله رستاخیز، و قسمتی از مرحله بعد نخست می گوید: بخاطر بیاورید روزی را که (نظام جهان هستی به عنوان مقدمه ای برای نظام نوین درهم فرو می ریزد) کوه ها را به حرکت درمی آوریم، و همه موانع سطح زمین از میان می رود، به گونه ای که زمین را صاف و همه چیز را در آن نمایان می بینی (وَيَوْمَ نَسِيْرُ الْجِبَالِ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً).

این قسمت از آیات به حوادثی که در آستانه رستاخیز رخ می دهد اشاره می کند، این حوادث بسیار زیاد است که مخصوصاً در سوره های کوتاه آخر قرآن فراوان به چشم می خورد، و به عنوان اشراف الساعه (نشانه های قیامت) نامیده می شود.

مجموعه این نشانه ها دلیل بر آن است که جهان امروز ما به کلی ویران و دگرگون می شود، کوهها متلاشی می گردد، درختان و بناها فرو می ریزد، زمین صاف و مسطح می شود و سپس زلزله ها آن را درهم می کوبد، آفتاب بی فروغ و ماه بی نور و ستارگان خاموش می گردند، سپس جهانی نو، آسمان و زمینی تازه بر ویرانه های آن بنا می گردد، و زندگی نوین انسانها در آن جهان نو بنا می شود.

بعد اضافه می کند: ما همه آنها را در این هنگام محشور می کنیم به گونه ای که حتی یک نفر را ترک نخواهیم گفت (وَ حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا).

نغادر از ماده غدر به معنی ترک گفتن چیزی است، به همین - جهت کسی که پیمان و عهد خود را بشکند و ترک کند می گویند غدر کرده است، و اینکه به گودال های آب غدیر می گویند بخاطر آن است که مقداری از آب باران در آنها، رها و ترک شده است.

به هر حال این جمله تاکیدی است بر این حقیقت که معاد یک حکم عمومی و همگانی است و هیچکس از آن مستثنی نخواهد بود.

آیه بعد سخن از چگونگی رستاخیز انسانها می گوید: آنها همه در یک صف به پروردگارت عرضه می شوند (وَعُرْضُوا عَلٰی رَبِّكَ صَفًّا).

این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که هر گروهی از مردم که عقیده واحد یا عمل مشابهی دارند در یک صف قرار می گیرند، و یا اینکه همگی بدون هیچگونه تفاوت و امتیاز در یک صف قرار خواهند گرفت.

و به آنها گفته می شود: شما همگی نزد ما آمدید، همانگونه که در آغاز شما را آفریدیم (لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ).

نه خیری از اموال و ثروتها است، نه زر و زیورها، نه امتیازات و مقامات مادی، نه لباسهای رنگارنگ، و نه یار و یاور، درست همانگونه که در آغاز آفرینش بودید، به همان حالت اول!

اما شما گمان کردید که ما موعدی برایتان قرار نخواهیم داد (بَلْ زَعَمْتُمْ اَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا).

و این هنگامی بود که غرور امکانات مادی شما را فرا می گرفت و تمایل به جاودانگی دنیا شما را از فکر آخرت که در فطرت هر انسانی نهفته است غافل می کرد.

سپس به مراحل دیگر از این رستاخیز بزرگ پرداخته، می گوید: کتابی که نامه اعمال همه انسانها است، در آنجا گذارده می شود (و وُضِعَ الْكِتَابُ).

گناهکاران هنگامی که از محتوای آن آگاه می شوند وحشترده خواهند شد به گونه ای که آثار وحشت را در چهره هاشان می بینی (فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ) در این هنگام فریاد برمی آورند و می گویند ای وای بر ما این چه کتابی است؟! هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه آنرا احصا و شماره کرده است (و يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً اِلَّا اَحْصَاهَا).

همگی را مو به مو به حساب آورده، ضبط کرده، و چیزی را فروگذار ننموده است، راستی چه وحشتناک است؟ ما همه این اعمال را به دست فراموشی سپرده بودیم، آنچنان که گاهی فکر می کردیم اصلاً خلافتی از ما سر نزده، اما امروز می بینیم بار مسئولیتیمان بسیار سنگین، و سرنوشتیمان تاریک است!

علاوه بر این سند کتبی اصولاً همه اعمال خود را حاضر می بینید! (وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا).

خوبیها و بدیها، ظلمها و عدلها، هرزگیها و خیانتها، همه و همه در برابر آنها تجسم می یابد!

در واقع آنها گرفتار اعمال خودشان هستند: و پروردگار تو به احدی ظلم نمی کند (وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا).

آنچه دامن آنها را می گیرد کارهایی است که در این جهان انجام داده اند

بنا بر این از چه کسی می توانند گله کنند جز از خودشان.

به دو نکته در این مورد توجه فرمائید:

۱- کوهها و انهدام آنها-

گفتیم در آستانه رستاخیز نظام جهان ماده بهم می ریزد، از جمله کوهها از هم متلاشی می شوند، ولی در زمینه متلاشی شدن کوهها در قرآن تعبیرات مختلفی دیده می شود: در آیات مورد بحث خواندیم که کوهها را به حرکت درمی آوریم

(نُسِيرُ الْجِبَالِ) همین تعبیر در سوره نبأ آیه ۲۰ و سوره تکویر آیه ۳ دیده می شود ولی در سوره مرسلات آیه ۱۰ می خوانیم وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ كَوَهَا بِرِاثِ طُوفَانٍ شَدِيدٍ مِنْ جَانِبِهَا كَمَا كُنْتُمْ تُرَاهِنُونَ.

در حالی که در سوره حاقه آیه ۱۴ می خوانیم: وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً زَمِينًا وَ كَوَهَا مِنْ جَانِبِهَا كَمَا كُنْتُمْ تُرَاهِنُونَ. و یک مرتبه در هم کوبیده خواهند شد.

و در سوره مزمل آیه ۱۴ می خوانیم: **يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِلًا** روزی که زمین و کوهها به لرزه درمی آید و کوهها تبدیل به تلی از شن متراکم خواهند شد!

و سوره واقعه آیه ۵ می گوید **وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا فَكَانَتْ هَبَاءً مُّثْبِتًا** کوهها از هم متلاشی و خرد و سپس به گرد و غبار پراکنده تبدیل می شوند.

و بالاخره آیه ۵ سوره قارعه می گوید: **وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ** کوهها همچون پشم رنگین و زده شده ای خواهند بود (که به هر سو پراکنده می شوند).

واضح است میان این آیات هیچگونه منافاتی وجود ندارد، بلکه مراحل مختلف در هم ریختن کوههای جهان که محکمترین و پابرجاترین اجزاء زمین هستند، می باشد از حرکت کوهها شروع می شود و تا تبدیل شدنشان به گرد و غباری که تنها رنگ آن در فضا به چشم می خورد ادامه می یابد.

عامل این جنبش عظیم و وحشتناک چیست؟ مسلماً بر ما معلوم نیست، ممکن است خاصیت جاذبه موقتا برداشته شود و حرکت دورانی زمین باعث درهم کوبیدن کوهها و سپس فرارشان به اعماق فضا گردد، یا بخاطر انفجارهای عظیم اتمی در هسته مرکزی زمین چنین حرکت عظیم و وحشتناکی رخ دهد.

به هر حال همه اینها دلیل بر آن است که رستاخیز جنبه انقلابی عظیمی هم در جهان ماده بیجان، و هم در تجدید حیات انسانها دارد که تمام آنها آغازگر جهانی نو در سطح والاتری است، جهان که هر چند روح و جسم در آن حکومت می کنند ولی بافت آن از هر نظر گسترده تر و کاملتر خواهد بود.

این تعبیر قرآن ضمناً این واقعیت را به ما انسانها گوشزد می کند که باغ و چشمه آب که سهل است.

کوههای عظیم متلاشی می شوند، و به این ترتیب نقش فنا بر جبین همه موجودات این جهان حتی عظیمترینشان ثبت شده است!

۲- ایمان به معاد و نقش آن در تربیت انسانها-

براستی قرآن کتاب تربیتی عجیبی است، هنگامی که صحنه قیامت را برای انسانها ترسیم می کند، می گوید، روزی که همه مردم در صفوف منظم به دادگاه عدل پروردگار عرضه می شوند، در حالی که هماهنگی عقائد و اعمالشان معیار تقسیم آنها در صفوف مختلف است.

دستهای آنها از همه چیز تهی، تمام تعلقات دنیا را پشت سر افکنده اند، در عین جمعیت، تنها، و در عین تنهایی جمعند، نامه های اعمال، گسترده می شود.

همه چیز به زبان می آید و اعمال کوچک و بزرگ آدمیان را بازگو می کند، و از آن بالاتر خود اعمال و افکار جان می گیرند، تجسم می یابند، اطراف هر کسی را اعمال تجسم یافته اش احاطه می کند، آنچنان مردم به خود مشغولند که مادر فرزند را، و فرزند پدر و مادر را به کلی فراموش می کنند.

سایه سنگین وحشت از این دادگاه عدل الهی و کیفهای بزرگی که در انتظار بدکاران است همه را فرا می گیرد، نفسها در سینه ها حبس می شود، و چشمها از گردش بازمی ماند.

راستی ایمان به چنین دادگاهی چقدر در تربیت انسان و کنترل شهوات او مؤثر است؟ و چقدر آگاهی و بیداری و توجه به مسئولیتها به انسان می بخشد؟ در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: اذا كان يوم القيامة دفع للانسان كتاب ثم قيل له اقرء - قلت فيعرف ما فيه - فقال انه يذكره فما من لحظة ولا كلمة ولا نقل قدم ولا شيء فعله الا ذكره، كأنه فعله تلك الساعة، و لذلك قالوا يا وبلتنا ما لهذا الكتاب لا يُغادرُ صَغيرَةً ولا كَبيرةً إِلَّا أَحصاها: هنگامی که روز قیامت می شود، نامه اعمال آدمی را به دست او می دهند، سپس گفته می شود بخوان - راوی این خبر می گوید از امام پرسیدم آیا آنچه را که در این نامه است می شناسد و به خاطر می آورد؟ - امام فرمود: همه را به خاطر می آورد، هر چشم بر هم زدنی، کلمه ای، جابجا کردن قدمی، و خلاصه هر کاری را که انجام داده است آنچنان به خاطر می آورد که گوئی همان ساعت انجام داده است! و لذا فریادشان بلند می شود و

می گویند: ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی نیست مگر آنکه آنرا احصا و شماره کرده است؟! نقش مؤثر تربیتی ایمان به چنین واقعیتی ناگفته پیداست، راستی ممکن است انسان به چنین صحنه ای ایمان قاطع داشته باشد باز هم گناه کند؟! (۱)

وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنا حَاسِبِينَ (انبیاء: ۴۷) ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می کنیم، لذا به هیچکس کمترین ستمی نمی شود، و اگر به مقدار سنگینی یکدانه خردل (کار نیک و بدی باشد) ما آنرا حاضر می کنیم، و کافی است که ما حساب کننده باشیم.

ترازوهای عدل در قیامت

این آیه، اشاره به حساب و جزای دقیق و عادلانه قیامت می کند تا افراد بی ایمان و ستمگر بدانند به فرض که عذاب این دنیا دامانشان را نگیرد مجازات آخرت حتمی است، و دقیقاً تمام اعمالشان مورد محاسبه قرار می گیرد.

می فرماید: ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می کنیم (وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ).

قسط گاه به معنی عدم تبعیض، و گاه به معنی عدالت به طور مطلق می آید و مناسب در اینجا معنی دوم است.

جالب اینکه قسط در اینجا به عنوان صفت برای موازین ذکر شده این ترازوهای سنجش آنچنان دقیق و منظم است که گوئی عین عدالت می باشد.

و به همین دلیل بلافاصله اضافه می کند: به هیچکس در آنجا کمترین ظلم و ستمی نمی شود (فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا).

نه از پاداش نیکوکاران چیزی کاسته می شود، و نه به مجازات بدکاران افزوده

می گردد.

اما این نفی ظلم و ستم، مفهومی این نیست که در حساب دقت نمی شود بلکه اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل کار نیک و بدی باشد ما آن را حاضر می سازیم و مورد سنجش قرار می دهیم (وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا).

و همین قدر کافی است که ما حسابگر اعمال بندگان باشیم (وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ خردل گیاهی است که دارای دانه سیاه بسیار کوچکی است، و ضرب المثل در کوچکی و حقارت می باشد).

نظیر این تعبیر در جای دیگر قرآن به عنوان مِثْقَالَ ذَرَّةٍ سنگینی یک ذره (یک مورچه بسیار کوچک یا یک جزء کوچک از خاک و غبار) آمده است (زلزال آیه ۷).

قابل توجه اینکه در قرآن مجید در شش مورد تعبیر به مِثْقَالَ ذَرَّةٍ و در دو مورد تعبیر به مِثْقَالَ حَبَّةٍ من خردل شده است.

در حقیقت در این آیه، با شش تعبیر مختلف، تأکیدی بر مسأله حساب و کتاب دقیق روز قیامت شده است.

کلمه موازین آنهم به صورت جمع و سپس ذکر وصف قسط و به دنبال آن، تأکیدی بر نفی ظلم فَلَا تُظَلِّمُ نَفْسٌ و پس از آن ذکر کلمه شَيْئًا (هیچ چیز) و بعد مثال زدن به دانه خردل و سرانجام جمله كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ (کافی است که ما حسابگر باشیم).

همه اینها دلیل بر این است که حساب روز قیامت فوق العاده دقیق و خالی از هر گونه ظلم و ستم می باشد.

در اینکه منظور از ترازوی سنجش چیست؟ بعضی چنین پنداشته اند که در آنجا ترازوهائی همچون ترازوهای این دنیا نصب می شود و دنبال آن چنین فرض کرده اند که اعمال انسان در آنجا دارای سنگینی و وزن است، تا قابل توزین با آن ترازوها باشد.

ولی حق این است که میزان در اینجا به معنی وسیله سنجش است و می دانیم هر

چیزی وسیله سنجشی متناسب با خود دارد، میزان الحراره (گرما سنج) میزان الهوا (هواسنج) و میزانهای دیگر هر یک هماهنگ با موضوعی است که می خواهند آن را به وسیله آن بسنجند.

در احادیث اسلامی می خوانیم: که میزانهای سنجش در قیامت، پیامبران و امامان و پاکان و نیکانی هستند که در پرونده اعمالشان نقطه تاریکی وجود ندارد.

می خوانیم: السلام علی میزان الاعمال: سلام بر میزان سنجش اعمال!

ذکر موازین به صورت جمع (جمع میزان) نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد چرا که مردان حق هر یک میزان سنجشی هستند برای اعمال انسانها، بعلاوه گرچه همه ممتازند ولی هر یک از آنها امتیاز ویژه ای دارند که در همان قسمت، الگو و مقیاس سنجش محسوب می شوند.

و به تعبیر دیگر هر کس به اندازه ای که با آنها شباهت دارد و از نظر صفات و اعمال بزرگواران هماهنگ است به همان مقدار وزنش سنگین، و به هر نسبت دور و ناهماهنگ است، سبک وزن می باشد. (۱)

و آیات فراوان دیگر در قرآن کریم که آوردن بیش از این موجب ملالت و خستگی شنوندگان عزیز می شود.

پس از ملاحظه و دقت در آیات مربوط به قیامت، کوچک ترین شکی باقی نمی ماند که ما روزی در جایی به نام قیامت گرد هم آمده و حضور پیدا خواهیم کرد.

حال بینیم، این جمع شدن و گردهمائی برای چیست و چرا؟!.

اولاً از نظر علمی به اثبات رسیده است که جهان به سوی تکامل و رو به کمال می رود و باید هم روزی به کمال برسد، طی مراحل از دوران خاکی و گیاهی و جنینی (شکم مادر) به این دنیا آمدن و مدتی خوب یابد زندگی کردن و سپس مردن و خاک شدن، هنوز تکامل و به کمال رسیدن تحقق نیافته است پس باید این سیر را ادامه

دهیم تا روزی به آن دست یابیم و برسیم.

و ثانیاً اشخاص در این جهان، گوناگون و انواع متفرقند، خوب و بد و دارای عمل صالح و صاحبان جنایت و انواع بیشمار اعمال زشت و بد، اگر بنا بر این باشد که دنیا با فرارسیدن مرگ و زیر خاک رفتن و پوسیدن، به پایان رسیدن است؟! پس چرا نشسته ایم و هرچه دلبخواهمان است، انجام نمی دهیم، چرا خود را مهار کنیم از مال و ناموس مردم گرفته تا جان آنها هرچه می توانیم، بکنیم و خوش بگذرانیم و با دختران و زنان و با ضعیفان و ناتوانان و. هرچه از دستمان بیاید، به کار بندیم و عشق کنیم و کیف نمائیم، دیگر نه حسابی و کتابی و نه کیفری و عذابی و جهنم و آتشی!.

وقتی که ما به وجود خدای تبارک و تعالی معتقدیم و این که تمام جهان و جهانیان را او آفریده و مدیریت می نماید و قبول کرده ایم که او عادل است و ظالم نیست، چگونه می توانیم فرارسیدن روز جزا و دیدن نتایج اعمال خوب و بد را، منکر شویم و نپذیریم!.

در حالی قرآن کریم بالحن ها و کلمات گوناگون، آمدن آن روز را به بندگان خود، اعلام نموده و آگاهی داده است.

روزی که طول آن پنجاه هزار سال خواهد بود و به تک تک پرونده های آدمیان، بادقت کامل رسیدگی خواهند کرد (فی یوم کان مقداره خمسين ألف سنه) معارج: ۴ در آن روز با سرعت هرچه تمامتر و با یک فرمان به حساب همه ما رسیدگی کرده و حکمش را صادر خواهد نمود فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ خداوند حسابگر و حسابدار سریع است.

انبیاء و اولیاء و روسفیدان و روسیاهان، خوبان و بدان، ثوابکاران و گناهکاران، همه و همه، در تب و تاب و ترس و لرزند، پایان کارشان چه خواهد شد و به کجا می انجامد.

در آن روز محصول بذرهای این دنیا را برداشت می کنیم الدنیا مزرعه الاخره دنیا

محل کشت و زرع آخرت است و هرچه در اینجا کاشتیم در آنجا آن را درو خواهیم کرد.

پس هشیار باشیم به خاطر زندگی چند روز دنیا، زندگی ابدی و دائمی خود را، به آتش نکشیم هرچه باشد اینجا تمام شدنی است اما آنجا پایان نمی یابد، ابدیت است و جاویدانه گيست، زحمت بکشیم و رحمت ببریم (نابرده رنج گنج میسر نمی شود).

یک قطره اشک چشم ترس از خدا، لیاقت دارد، آتش جهنم را خاموش نماید، اشکی که شب همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت، بلند شده و رو به درگاه بنده نواز گرفته و از او خواهیم که از گناهان ما درگذرد و ببخشد و در آن روز بیچارگی، به فریاد ما برسد، روزی که از همه جا بریده ایم.

دومین اشک چشم را که در دنیا در مجالس سوگواری بنده محبوب و فداکارش حسین، با سوز دل ریخته و از گونه اش، سرازیر نموده است، اشکی که به بخشیده شدن گناهان، شایستگی دارد.

با چشم دل به صحرای سوزان دشت کربلا بنگرد و منظره خدا حافظی کردن مولای شهیدان را، در برابرش مجسم نماید که راوی گوید: به خدا قسم در وداع آخر حسین از بالای تل نگاه می کردم، چندین مرتبه بچه و خواهرانش از اسب پائین آورده، یکی می گفت بابا ردنا علی حرم جدنا ما را به حرم جدمان برگردان، یکی می گفت: ما را چگونه در میان دشمن ترک می کنی، دیگری می گفت: برادر من با این همه بچه ها و زنهای بی سرپرست، چکنم و. و.

امام مظلومان آنها را سوگند داد و به خیمه ها برگردانید و سوی میدان حرکت کرد به تل نزدیک شده بود، صدای حزین و سوزانی را شنید که می گفت توقف یابن اُمّی فرزند مادرم توقف کن باتو سخنی دارم که در جلوی چشم بچه هانتوانستم بگویم، امام ایستاد دید خواهرش زینب رسید، خواهر چرا آمدی؟ حسین من، تا از اسب پیاده نشوی نمی گویم، پیاده شد، حسین یقه پیراهنت را باز کن تا بگویم، یقه را باز

کرد و خواهر گلوی خشکیده برادر را بوسید و رو به سوی مدینه کرد و ندا درداد مادر شاهد باش امانت را رد کردم.

خواهر امانت مادر چه بود؟ عرض کرد برادرم آن پیراهن را که از فضا خواستی و از زیر لباسهایت پوشیدی، وقتی که مادرم از دنیا می رفت آن پیرهن را به من تحویل داد و فرمود: دخترم هروقت حسینت این پیراهن را از تو خواست، از طرف من گلوی او را ببوس چون پس از ساعتی، آن گلو با شمشیر بریده خواهد شد.

برادر شنیده ام یوسف را برادرانش که می بردند خواهرش در کنار شجره الوداع ایستاد و منتظر برگشتن برادر شد، حسین اگر باز امیدی به برگشتن داری در بالای این تل بنشینم و منتظرت باشم و اگر امید نداری، برگردم خیمه ها و مواظب بچه هایت باشم، فرمود: خواهرم به خیمه برگرد یعنی دگر امید باز گشت ندارم.

ألألعه الله علی القوم الظالمین.

مجلس ۳۶ از مرگ فراری نیست

زندگی انسان و حیوان، با پمپاژ قلب و تحرک دل است، هروقت این عضو زحمتکش بدن از کار افتاد، انسان یا حیوان رفتنی و از این مجموعه جهان، کوچ کردنی است، از کار افتادن قلب، خود نیز یک امر طبیعی است، زیرا ترکیب این عضو مانند سایر اعضاء از سلول یا مولکول های زنده است که باگذشت زمان و امتداد عمر، فرسوده می شوند و از همدیگر متلاشی شده و از بین می رود، نه برای انسان و نه برای حیوان، ابدیتی وجود ندارد بالاخره روزی، دیر یا زود این مجموعه جهان آفرینش، از هم پاشیده (به اصطلاح پوسیده) خواهد شد که اصطلاحاً می گوئیم فلانی مُرد؛

پس، از مرگ و بهم ریختگی بدن چاره نئی نیست و هیچ کس در این دنیا، ماندگار نخواهد بود و هرچه تلاش کنیم، آخر رفتنی هستیم.

به چند آیه در این مورد توجه نمائید.

۱- أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُمْ لَئِنْ أُكِيدُوا الْقَوْمَ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا نساء: ۷۸ هر جا باشید، مرگ شما را درمی یابد؛ هر چند در برجهای محکم باشید! و اگر به آنها [منافقان] حسنه (و پیروزی) برسد، می گویند:

«این، از ناحیه خداست.» و اگر سیئه (و شکستی) برسد، می گویند: «این، از ناحیه توست.» بگو: «همه اینها از ناحیه خداست.»

پس چرا این گروه حاضر نیستند سخنی را درک کنند؟! (۱)

۱- ۱- كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ انبیاء: ۳۵ هر انسانی طعم مرگ را می چشد! و شما را با بدیها و خوبیها آزمایش می کنیم؛ و سرانجام بسوی ما بازگردانده می شوید! ۲- كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ عنکبوت: ۵۷ هر انسانی مرگ را می چشد، سپس شما را بسوی ما باز می گردانند. ۳- قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَا- تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا احزاب: ۱۶ بگو: «اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، سودی به حال شما نخواهد داشت؛ و در آن هنگام جزبهره کمی از زندگانی نخواهید گرفت!» ۴- وَ جَاءَتْ سَيِّئَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ق: ۱۹ و سرانجام، سكرات (و بیخودی در آستانه) مرگ بحق فرامی رسد (و به انسان گفته می شود): این همان چیزی است که تو از آن می گریختی! ۵- نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتِ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ واقعه: ۶۰ ما در میان شما مرگ را مقدر ساختیم؛ و هرگز کسی بر ما پیشی نمی گیرد! ۶- كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (۲۶) وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ رحمان: ۲۶ همه کسانی که روی آن [زمین] هستند فانی می شوند، ۲۷ و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند! ۷- قُلْ إِنْ الْمَوْتِ الَّذِي تَفْرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ جمعه: ۹ بگو: «این مرگی که از آن فرار می کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگردانده می شوید؛ آنگاه شما را از آنچه انجام می دادید خبر می دهد!»

۲- الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعِيدُوا لَوْ أطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرُؤْا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ آل عمران: ۱۶۸ (منافقان)
 آنها هستند که به برادران خود (در حالی که از حمایت آنها دست کشیده بودند) گفتند: اگر آنها از ما پیروی می کردند، کشته نمی شدند! بگو: (اگر شما می توانید مرگ افراد را پیش بینی کنید!؟) پس مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می گوید!

۳- ۱۸۴) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ آل عمران: ۱۸۵ هر کسی مرگ را می چشد؛ و شما پاداش خود را بطور کامل در روز قیامت خواهید گرفت؛ آنها که از آتش (دوزخ) دور شده، و به بهشت وارد شوند نجات یافته و رستگار شده اند و زندگی دنیا، چیزی جز سرمایه فریب نیست!

دیگر برای کسی شک و شبهه ای وجود ندارد که روزی از این زندگی و از این ناز و نعمت، حدا حافظی خواهیم کرد، پس در فکر این باشیم که چگونه و با چه روئی، می رویم.

۴- كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (۲۶) وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ (۲۷) رحمان: ۲۶ همه کسانی که روی آن [زمین] هستند فانی می شوند، ۲۷ و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند!

در این باره داستان ها و سرگذشت های بی پایانی هست (هم دیده ایم و هم شنیده ایم) که به استدلال و دلایلی، نیاز نداریم ولی برای آگاهی بیشتر به سرگذشت قومی توجه نمائید که چگونه از مرگ فرار کردند و به مرگ گرفتار شدند.

۵- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ بقره: ۲۴۳ آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند؟ و آنان، هزارها نفر بودند (که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند). خداوند به آنها گفت: بمیرید! (و به همان بیماری، که آن را بهانه قرار داده بودند، مردند). سپس خدا آنها را زنده کرد؛ (و ماجرای زندگی آنها را درس عبرتی برای آیندگان قرار داد). خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند؛ ولی بیشتر مردم، شکر (او را) بجا نمی آورند.

این آیه مبارکه سرگذشت قومی را بیان می فرماید که در یکی از شهرهای شام بیماری طاعون راه یافت و با سرعتی عجیب و سرسام آور مردم یکی پس از دیگری از دنیا می رفتند در این میان عده بسیاری به این امید که شاید از چنگال مرگ رهایی یابند آن محیط و دیار را ترک نمودند.

از آنجا که آنها پس از فرار از محیط خود و رهایی از مرگ در خود احساس قدرت و استقلاللی نموده و با نادیده گرفتن اراده الهی و چشم دوختن به عوامل طبیعی دچار غرور شدند پروردگار، آنها را نیز در همان بیابان به همان بیماری نابود ساخت از بعضی روایات استفاده می شود که اصل آمدن بیماری مزبور در این سرزمین به عنوان مجازات بود، زیرا پیشوا و رهبر آنان از آنان خواست که خود را برای مبارزه با جالوت، آماده کنند و از شهر خارج گردند آنها به بهانه اینکه در محیط جنگ مرض طاعون است از رفتن به میدان جنگ خودداری کردند پروردگار آنها را به همان چیزی که از آن هراس داشتند و بهانه فرار قرار داده بودند مبتلا ساخت و بیماری طاعون در آنها شایع شد آنها خانه های خود را خالی کرده و برای نجات از طاعون فرار کردند و در بیابان همگی از بین رفتند مدتها از این جریان گذشت و حزقیل که یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود از آنجا عبور نمود و از خدا خواست که آنها را زنده کند خداوند دعای او را اجابت نمود و آنها به زندگی بازگشتند.

مسلم است که جمله أَلَمْ تَرَ در آیه در اینجا به معنی آیا نمی دانی است، زیرا در ادبیات عرب هر گاه بخواهند مطلبی را به طور کامل مجسم سازند و آن را به عنوان یک امر واضح قلمداد کنند مخاطب را با جمله أَلَمْ تَرَ خطاب می کنند، گر چه مخاطب در این جمله، پیامبر است، ولی در واقع، منظور همه افرادند.

آیه فوق اشاره به عدد خاصی نکرده، و تنها واژه أَلُوف که به معنی هزارها است، به کار برده، ولی بعضی از روایات، تعداد نفرات آنها را ده هزار و بعضی هفتاد یا هشتاد هزار ذکر می کند.

داستان این قوم که به صورت قطعی، در یک کتاب آسمانی آمده است، درس عبرتی است برای آیندگان.

زیرا آیه مذکور، اشاره به گروهی از بنی اسرائیل می کند، که برای فرار از زیر بار مسئولیت جهاد، دست به بهانه تراشی زدند و خداوند آنها را مبتلا به بیماری طاعون کرد، که همه را به طور سریع و برق آسا، از میان برد، آن چنان که هیچ دشمن خطرناکی در میدان جنگ قادر به آن نیست، یعنی تصور نکنید با فرار از زیر بار مسئولیت و توسل به بهانه های مختلف می توانید در امان بمانید، تصور نکنید که در برابر قدرت پروردگار، می توانید مقاومت کنید، خدا می تواند با دشمن بسیار کوچکی، مانند میکرب طاعون یا وبا که حتی با چشم دیده نمی شود، شما را چنان درو کند که اثری از شما باقی نماند.

و همچنین نکته دیگری که در این داستان شایان توجه است مساله امکان رجعت است که از این آیه به خوبی استفاده می شود.

توضیح اینکه: در تاریخ گذشتگان مواردی را می یابیم که افرادی بعد از مرگ، به این جهان بازگشتند مانند ماجرای جمعی از بنی اسرائیل که همراه موسی علیه السلام به کوه طور رفتند که در آیه ۵۵ و ۵۶ سوره بقره آمده و داستان عَزِیر یا ارمیا که در آیه ۲۵۹ همین سوره آمده، و همچنین حادثه ای که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است بنابراین این مانعی ندارد که همین مساله در آینده نیز تکرار شود.

دانشمند معروف شیعه مرحوم شیخ صدوق نیز به همین آیه برای امکان مساله رجعت استدلال کرده و می گوید: یکی از عقاید ما اعتقاد بر رجعت است (که گروهی از انسانهای پیشین بار دیگر در همین دنیا به زندگی باز می گردند).

و نیز می تواند این آیه سندی برای مساله معاد و احیای مردگان در قیامت

باشد. (۱)

در این مورد آیات متعدد و روایات فراوان، وجود دارد باملاحظه آیات فوق، می دانیم که، هیچ کس و هیچ چیز ابدیت ندارد و جاوید نخواهد ماند.

به چند جریان تاریخی توجه نمائید که عنوان سخنرانی را کاملاً روشن می کند.

۱- در تفسیر صافی از امام صادق علیه السلام در بیان جریان های بخت النصر و کشتن او بنی اسرائیل و انداختن دانیال پیغمبر را به چاه در تفسیر «وَ أَنْظِرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره ۲۵۹) فرمود: بخت نصر در خواب دید کانه سرش از آهن و پاهایش از مس و سینه اش از طلاست، منجم ها را خواست و گفت: به من بگوئید در خواب چه دیده ام؟! گفتند: نمی دانیم تو خوابت را بگو (تا تعبیر کنیم)، گفت: من در مدت طولانی برایتان خرج می دهم (و هزینه می کنم که در همچون مواردی به درد من بخورید) و می گوئید ما نمی دانیم، دستور داد همه را قتل عام کردند.

یکی از اطرافیان به او گفت اگر نزد کسی چیزی هست، آن که در چاه انداخته ای و شیری را (که با او انداخته ای او را بخورد، علاوه بر این که او را نمی خورد بلکه به او شیر هم می دهد و) به او متعرض نمی شود و او با خوردن خاک، زندگی می کند!

دانیال را خواست و گفت: من در خواب چه دیده ام؟!، فرمود: تو در خواب دیدی سرت این جور و پاهایت و سینه این گونه است، گفت بلی این گونه دیده ام، تعبیرش چیست؟ فرمود: تا سه روز کشته می شوی و پادشاهیت از دست می رود و

۱- تلخیص از تفسیر نمونه ج: ۲ ص: ۲۱۹ بعد.

مردی از نژاد فارس ترا می کشد، گفت: من هفت شهر تو در تو دارم و بردر ورودی هر شهر نگهبانان (ورزیده) گذاشته ام و به این هم قناعت نکرده ام به در هر شهر یک اردک مسی نصب کرده ام، اگر غریبه ای وارد شهر شود، آن اردک فریاد بر می دارد همه می دانند که غریبه آمده و دستگیر می کنند.

فرمود: همان که گفتم، بخت نصر ارتشیانش را به اطراف و شهرها پخش کرد و دستور داد هر که را دیدید بکشید تا هر چه بادا باد، و دانیال را نزد خود نگهداشت و گفت: اگر از من جدا شوی کشته می شوی.

روز سوم شامگاهان، اندوه و غم او را فراگرفت، بیرون رفت و غلام خاص خود را ملاقات نمود که پسرش او را خدمت می کرد و از اهل فارس بود و او نمی دانست و شمشیرش را به او داد و دستور (اکید) داد که هر که را دیدی، او را بکش حتی اگر خودم باشم، غلام شمشیر را گرفت و او را کشت. (۱)

۲- نمرود فرمان روای متکبر زمان حضرت ابراهیم علیه السلام به داخل صندوقی که بر روی بال های پرندگان تعبیه نموده و به آسمان پرواز نمود تا رسید به ارتفاعی که زمین را تشخیص نمی داد و به خیال خود می خواست خدا را در آسمان، ترور نماید و تیر اندازی کرد و برگشت به زمین و برای این که از مرگ نجات یابد در وسط پادگان گارد مخصوصش، اطاقی از آهن و فولاد ریخت و درست کرد و باز شدن قفل آن را در داخل قرار داد فقط یک سوراخ کوچکی بالای اطاق باز نمود که هوا بیاید و خفه نشود و غذاهای خاص او را از آن به داخل بریزند و به گارد مخصوص و نیروی خاص را در اطراف آن برای محافظت گمارد و دستور داد هر بیگانه ای را که دیدند به قتل برسانند، با این وضع مدتی گذرانند،

روزی به سر زنان در اطاق فولاد را باز کرد و به سر زنان به پهلوان هایش دستور داد با مشت به سرم بکوبید و در نهایت گفت: با پُتک به سرم بزنید و زدند و سرش

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۹۱ از تفسیر صافی فیض کاشانی.

متلاشی شد و دیدند یک مگس بال شکسته از میان مغزش پرید و رفت فهمیدند از سوراخ بالا تو رفته و از سوراخ دماغش به مغزش راه یافته و به آن صورت کشته شد که عرض کردم.

عزیزان از مرگ گریزی نیست و هیچ کس از دست آن رهائی نیافته است، جریان های گذشته نمونه ای از ستمگران و متکبران عالم بود، حالا یک نمونه از سروران و بزرگان عالم بشنوید، می دانیم که

۳- حضرت سلیمان علیه السلام دارای قدرت خدا دادی شگفت آوری داشت که بیرون از قدرت بشری بود طبق آیه سوره نمل، تخت بلقیس را برایش در یک چشم بهم زدن از سبای یمن به اصطخر فارس می آورند و با بساط یک فرسخ در یک فرسخ با تمام تجهیزاتی که روی آن چیده شده از قبیل تخت مجلل سلیمانی و پانصد صندلی طلا- از راست برای علما و دانشمندان و پانصد صندلی نقره سمت چپ تخت برای امرا و فرماندهان ارتش که همه روی آن نشسته باخادمان خاص و نگهبانان مخصوص و پرنده ها در بالا و چرنده ها و خزنده ها روبرو و جنیان دست بسته در برابر و. و. با این تشکیلات به باد دستور می داد تا آن را بالا- برده مسافت یک ماه راه را در نیم روز «غدوها شهر و رواحها شهر» و یک ماه راه بعد از ظهر تاغروب، می پیمود دیگ های دست ساز جنیان برای ارتش و مهندسین انس و معماران جن، تحت فرمان او برای ساختن بیت المقدس و غیره، روزی عشقش کشید که یک چند دقیقه ای استراحت نماید و به ساخته شدن بیت المقدس تماشا کند؛ به وزیر تشریفاتش دستور داد، امروز به کسی اجازه نده پیش من آید و خودت هم مزاحم نشو من می روم پشت بام بکارکنان بیت المقدس تماشاکنم بالا- رفت و به عصای سلیمانیش تکیه داد و تماشا می کرد صدای پائی شنید، یکی آمد بالا فرمود: کیستی من دستور داده بودم به کسی اجازه بالا- آمدن را ندهند!! گفت من بدون اجازه به همه جامی روم فهمید کیست، فرمود، ازائراً أم قابضاً برای زیارت و دیدار آمده ای یا برای بردن؟! گفت برای بردن (دیگه بسته)، فرمود: پس اجازه بده بروم پائین توی

اطاق دراز بکشم! گفت: نه مأمورم به همین حالت ایستاده قبض روح کنم، بهمان حالت ایستاده قبض روح کرد، مدت یک سال هیچ کس جرأت بالا آمدن و نزدیک شدن نداشت چون قدغن کرده بود و در طول این مدت موریانه کوچکی از زیر عصایش ریز ریز برمی داشت تا یک سال که بنای بیت المقدس به پایان رسید، عصا شکست و سلیمان افتاد و جن و انس و پرنده و چرنده و خزنده همه پراکنده شدند و صدای تسیح کوه و دشت که با او همراهی می کردند، همه به خاموشی گرائید گو این که سلیمانی وجود داشته به قول شاعر شیرین سخن سیدمحمدحسین شهریار در منظومه زبان آذری خود در کتاب (حیدر بابایه سلام) گفته و سروده است.

حیدر بابا دنیا یالان دنیادی***اوغول دوغوب درده سالان دنیادی

اسکندر دن نوحدان قالان دنیادی***هرکیمسیه هر نه ویریب آلبیدی

سلیمانان بیرقوری آد قالبیدی

۴- سیدنعمهالله جزائری در کتاب زهرالریح می نویسد: یکی از بزرگان برای من نقل کرد از پدرش که با اصحابش به کاشان سفر کرده بود، به نزدیک کاشان که رسیدند یکی از رفیقان عقب مانده بود و این ها هم نشسته منتظرش بودند و هروقت از او نام می بردند عقبی از لانه اش بیرون می آمد و بر می گشت تا این که او آمد گفتیم فلانی کجا بودی جریان عقب را به او تعریف کردیم تعجب کرد پرسید کجاست نشانش دادیم دیدیم عقب بیرون آمد و رفت به طرف او خواست با تازیانه بکشدش آن هم به تازیانه چسبید تازیانه را بالا برد عقب خودش را به گردن او انداخت و نیش زد و او را کشت. (۱) این ها نمونه هائی بود که به عرض رسید و در آینده نیز به مناسبت هائی گفته خواهد شد پس روشن شد که فرار از مرگ هیچ گونه امکان پذیر نیست و دیر یا زود یقه همه را خواهد گرفت!! پس باید برای زندگی پس از مرگ، فکری کرد و آماده شد.

یکی: از نشانه آمادگی برای دفع عذاب و گرفتاری های آن روز، اعمال نیک و انجام دادن کارهای خدا پسندانه است.

دومی: سائیدن سر به آستان مقدسه اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخصوص سالار شهیدان ابا عبدالله الحسین علیه السلام است که از بزرگان و صاحبان اعمال صالحه حتی از شهدای کربلا مانند حبیب بن مظاهر را در خواب دیده و پرسیده اند آیا با این مقامات بالا و ممتازی که دارا هستید، باز آرزویی دارید که به آن نرسیده باشید؟

جواب شنیده اند بلی آرزو دارم کاش زنده بودم در مجالسی که مصائب ابا عبدالله الحسین علیه السلام ذکر می شود، حضور پیدا می کردم.

عزیزان از دامان مطهر این بزرگواران، دست برنذاریم و با ریختن اشک از چشمانمان یاد آنها را همیشه زنده نگهداریم که شرف دنیا و آخرت در آنست.

زیرا یقین داریم هرکس در این دنیای فانی، آنها را فراموش نکند، آنها هم در روز جزا او را فرامونکرده و از یاد نخواهند برد.

اشک چشمان را با اشک چشمان بچه ها و حریم امام حسین علیه السلام قاطی کنیم وقتی که جنازه ها و ابدان طاهرات شهداء را به خیمه شهداء می آورد و به خانواده اش اطلاع می داد و می آمدند و هرکس باسوزدل روی بدن آنها اشک می ریختند و می گریستند.

ألا لعنهم الله على القوم الظالمين.

مجلس ۳۷ مکافات عمل و تجسم آن در قیامت

در قرآن کریم آیات زیاد در این مورد نازل شده است که به تعدادی از آن متعرض می شویم.

– وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ بقره: ۲۸۱ و از روزی بپرهیزید (و بترسید) که در آن روز، شما را به سوی خدا بازمی گردانند؛ سپس به هر کس، آنچه انجام داده، به طور کامل باز پس داده می شود، و به آنها ستم نخواهد شد. (چون هر چه می بینند، نتایج اعمال خودشان است).

۲- فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ آل عمران: ۲۵ پس چه گونه خواهند بود هنگامی که آنها را برای روزی که شکی در آن نیست [روز رستاخیز] جمع کنیم، و به هر کس، آنچه (از اعمال برای خود) فراهم کرده، بطور کامل داده شود؟ و به آنها ستم نخواهد شد (زیرا محصول اعمال خود را می چینند).

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ مدثر: ۳۸ (آری) هر کس در گرو اعمال خویش است،

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ انفطار: ۵ (در آن زمان) هر کس می داند آنچه را از پیش فرستاده و آنچه را برای بعد گذاشته است.

آری در آن روز همه در دادگاه عدل الهی حاضر خواهند شد، و هر کس نتیجه کشته خود را درو می کند، و اعمال هر کس به او تسلیم می شود و مجازات آنها هر چه باشد هرگز ظالمانه نیست زیرا محصول اعمال خود آنها است، و آن روز است که می فهمند هیچ امتیازی بر دیگران ندارند و عدل الهی همه را شامل می شود.

ضمناً از جمله بِمَا كَسَبَتْ به روشنی این معنی به دست می آید که پاداش و کیفر

قیامت و نجات و بدبختی در جهان دیگر، تنها بستگی به اعمال خود انسان دارد نه به پندارهای واهی و خیالات باطل.

به دو نکته در این مورد توجه فرمائید:

۱- آیا ممکن است انسان دروغی بگوید و یا افترائی به خدا ببندد و بعد خودش تحت تاثیر آن واقع گردد و به آن مغرور شود، آن چنان که قرآن در باره یهود نقل می کند آیا این باور کردنی است؟

پاسخ این سؤال چندان مشکل نیست زیرا مساله فریب وجدان از مسائل مسلم روان شناسی امروز است که گاهی دستگاه فکر و اندیشه در پی اغفال وجدان برمی آید و چهره حقیقت را در نظر وجدان خویش دگرگون می سازد، بسیار دیده ایم افراد آلوده به گناهان بزرگی همچون قتل و سرقت و یا اعتیادهای گوناگون با این که زشتی اعمال خود را به خوبی درک می کنند برای به دست آوردن آرامش کاذب وجدان می کوشند مردم را مستحق این گونه اعمال، جلوه دهند و یا اینکه برای توجیه اعتیادهای زیان بار خود گرفتاریهای زندگی و مشکلات طاقت فرسای اجتماعی را بهانه می کنند تا پناه بردن خویش را به مواد مخدر توجیه نمایند به علاوه اینگونه افتراءات و امتیازات دروغین را نسلهای پیشین اهل کتاب درست کرده بودند و تدریجا برای نسلهای آینده که از واقعیت آگاهی چندان نداشتند، (و برای کشف حقیقت به خود زحمت نمی دادند) به صورت عقیده مسلمی در آمده بود.

۲- ممکن است گفته شود اعتقاد به عذاب و کیفر محدود در میان ما مسلمانان نیز هست زیرا ما معتقدیم که مسلمانان برای همیشه در عذاب الهی نمی مانند و بالاخره ایمان آنها موجب نجات آنان می شود.

ولی باید به این نکته توجه داشت که ما هرگز معتقد نیستیم که یک مسلمان گنهکار و آلوده به انواع جنایات فقط چند روزی عذاب الهی می بیند بلکه ما

معتقدیم سالیان دراز که مدت آن را جز خدا نمی داند گرفتار مجازات خواهد بود ولی مجازات او به خاطر ایمانش ابدی و جاویدان نمی باشد و اگر در میان مسلمانان راستی افرادی پیدا شوند که چنین امتیازی برای خود قایل باشند و معتقد گردند که در پناه نام اسلام و ایمان به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اطهار (علیهم السلام) مجازند هر گناهی را مرتکب شوند و مجازات آنها چند روزی بیش نخواهد بود، سخت در اشتباه اند و از روح اسلام و تعلیمات آن بر کنار می باشند.

به علامه ما امتیازی در این مساله برای مسلمانان قایل نیستیم بلکه معتقدیم پیروان هر امتی در عصر و زمان خود که به پیامبر عصر خود ایمان داشته و ضمناً مرتکب گناهی شده اند مشمول این قانون هستند از هر نژادی که باشند در حالی که یهود این امتیاز را برای نژاد اسرائیل قایل بودند نه برای اقوام دیگر.

قرآن به این امتیاز دروغین آنها پاسخ گفته و در سوره مائده آیه ۱۸ می گوید: **بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ، شَمَا هَم بَشَرِي هَمِچُون سَايِر اَفْرَاد بَشَر هَسْتِيَد.** (۱)

۳- **يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ** آل عمران: ۳۰ روزی که هر کس، آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می بیند؛ و آرزو می کند میان او، و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله زمانی زیادی باشد. خداوند شما را از (نافرمانی) خودش، برحذر می دارد؛ و (در عین حال)، خدا نسبت به همه بندگان، مهربان است.»

حضور اعمال انسانها در قیامت

این آیه از حضور اعمال نیک و بد در قیامت پرده بر می دارد، و در آن نمی گوید آرزو می کند اعمال بدش نابود شود زیرا می داند چیزی در جهان نابود نمی شود،

بلکه آرزو می کند با آن فاصله بگیرد.

آمد در لغت به معنی زمان محدود است، و تفاوت آن با ابد این است که ابد، زمان نامحدود را می گوید، و غالباً آمد توجه به انتهای زمانی و سررسید مدت دارد، هر چند به معنی زمان محدود (در برابر نامحدود) نیز به کار می رود.

آری گناهکاران، و نیکوکاران همگی اعمال خود را در آن روز حاضر می بینند، با این تفاوت که نیکوکاران از مشاهده اعمال خویش خوشحال و مسرور می شوند و بدکاران از مشاهده اعمال خود چنان در وحشت فرو می روند که آرزو می کنند از آن فاصله بگیرند نه فاصله مکانی، که فاصله زمانی دور و دراز که برای ابراز تنفر از فاصله مکانی رساتر است، زیرا در فاصله مکانی احتمال حضور نزد او وجود دارد، ولی در فاصله زمانی به هیچ وجه امکان پذیر نیست.

مثلاً کسی که در مناطق دور دستی از صحنه جنگ جهانی زندگی می کرد، باز کم و بیش، احساس اضطراب و نگرانی داشت زیرا ممکن بود دامنه جنگ به آنجا کشیده شود ولی ما که امروز ده ها سال از زمان جنگ فاصله گرفته ایم، هیچگونه احساس نگرانی نداریم که آن جنگها ما را هم فرا بگیرد (ممکن است جنگ جهانی دیگری روی بدهد) ولی سرایت آن جنگهای پیشین به امروز معنی ندارد.

بعضی از مفسران احتمال داده اند که آمد در اینجا فاصله مکانی باشد (همانگونه که مجمع البیان از بعضی نقل کرده است) ولی این واژه ظاهراً در لغت جز به معنی زمان یا سررسید زمان نیامده است.

و در پایان آیه، برای تاکید بیشتر می فرماید: خداوند شما را از (نافرمانی) خویش بر حذر می دارد و در عین حال خدا نسبت به همه بندگان مهربان است (و يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ).

در واقع، این جمله معجونی است از بیم و امید، از یک سو اعلام خطر می کند و هشدار می دهد، و از سوی دیگر بندگان را به لطفش امیدوار می سازد تا تعادلی میان خوف و رجا که عامل تربیت انسان است برقرار شود، این احتمال نیز وجود

دارد که این دو جمله تاکید بر یکدیگر باشد و به این می ماند که کسی به دیگری بگوید من تو را از این کار خطرناک بر حذر می دارم و من به تو مهربانم که اعلام خطر می کنم.

تجسم اعمال در قیامت

قرآن مجید در این آیه و آیات زیاد دیگری از این حقیقت پرده بر می دارد که در قیامت اعمال نیک و بد انسان، هر کدام در شکلی تجسم یافته و در عرصه محشر حاضر می شود.

واژه تجسد از ماده وجدان (یافتن) ضد فقدان و نابودی است و کلمه خیر و سوء که به صورت نکره آمده در اینجا مفید عموم است، یعنی هر انسانی در آن روز تمام اعمال خوب و بد خود را- هر چند کم باشد- در نزد خود می یابد.

این آیه به روشنی می گوید که انسان در روز رستاخیز، خود عمل را می یابد، و در ذیل آیه می خوانیم گناهکار آرزو دارد که بین او و عمل زشتی که انجام داده جدائی بیفتد، و در اینجا نیز خود عمل، مورد بحث آیه است نه نامه عمل و نه کیفر و پاداش آنها.

گواه دیگر اینکه در آیه مورد بحث می خوانیم: گناهکار دوست می دارد میان او و عملش فاصله زیادی بیفتد و هرگز آرزوی از بین رفتن عمل خود را نمی کند.

این نشان می دهد که نابودی اعمال امکان پذیر نیست و به همین دلیل تمنای آن را نمی نماید.

آیات فراوان دیگری نیز این مطلب را تایید می کند مانند آیه ۴۹ سوره کهف وَ وَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظُنُّ رَبُّكَ أَحَدًا (گناهکاران در روز رستاخیز، تمام اعمال گذشته خود را در برابر خود حاضر می بینند و خداوند به هیچ کس، ستم نمی کند).

و آیه ۷ و ۸ سوره زلزال: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (هر کس اندکی کار نیک یا بد انجام دهد، خود آن را خواهد دید).

همانطور که گفتیم گاهی بعضی از مفسران، لفظ جزاء را در این آیات تقدیر

گرفته اند و این خلاف ظاهر آیات است.

از بعضی آیات به دست می آید که این جهان کشتزار جهان دیگر است و عمل انسان بسان دانه ای است که کشاورز در دل خاک می افشاند، سپس همان دانه رشد و نمو کرده همان دانه را با مقادیر زیادتری برداشت می کند، اعمال انسان نیز با تبدلات و تغییرات بیشتری که لازمه سرای رستاخیز است به خود انسان باز می گردد چنانکه خداوند در سوره شوری آیه ۲۰ می فرماید: مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ، (هر کس کشت آخرت را بخواهد کشته او را افزایش می دهیم).

از بعضی از آیات دیگر به دست می آید که کارهای نیک این جهان در جهان دیگر به صورت نور و روشنایی در می آیند، منافقان از مؤمنان مطالبه این نور را می کنند، و می گویند: أَنْظِرُونَا نَقْتَبِسَ مِنْ نُورِكُمْ، (صبر کنید تا ما از نور شما بهره گیریم).

و به آنها گفته می شود: ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا، (باز گردید، این نور را از دنیا طلب کنید).

این آیات و ده ها آیات دیگر می رساند که ما، در روز رستاخیز عین عمل را به صورت کامل تر می یابیم و این همان تجسم اعمال است که دانشمندان اسلامی به آن قائل اند.

روایات بسیاری نیز از پیشوایان بزرگ اسلام بر این مطلب گواهی می دهند که ما در اینجا به یک نمونه اکتفا می کنیم: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به یکی از کسانی که تقاضای موعظه کرده بود، فرمود: وانه لا بد لك يا قيس من قرين يدفن معك و هو حي و تدفن معه و انت ميت فان كان كريما اكرمك و ان كان لثيما اسلمك ثم لا يحشر الا معك و لا تحشر الا- معه و لا- تسئل الا- عنه فلا- تجعله الا- صالحا فانه ان صلح انست به، و ان فسد لا تستوحش الا منه و هو فعلك: (ای قیس! ناگزیر، همنشینی داری که پس از مرگ، همراه تو دفن می شود، در حالی که او زنده است و با او دفن می شوی در حالی که تو مرده ای، اگر او نیک و گرامی باشد، تو را گرامی می دارد و

هر گاه او پست باشد تو را تسلیم حوادث می کند، سپس او با کسی جز تو محشور نمی شود و تو هم با کسی جز او به صحنه رستاخیز نمی آئی، از تو در باره غیر آن سؤالی نمی شود، بنابراین، سعی کن آن را به صورت شایسته انجام دهی، زیرا اگر آن، شایسته باشد، با او انس می گیری و گر نه از هیچ کس جز او وحشت نداری و آن عمل تو است).

برای روشن شدن این بحث لازم است قبلاً چگونگی پاداش و کیفر اعمال را مورد بررسی قرار دهیم.

نظرات دانشمندان در باره چگونگی پاداش و کیفر الهی

دانشمندان در باره پاداش و کیفر اعمال، عقاید گوناگونی دارند:

۱- دسته ای از آنها معتقدند که جزاء اعمال، مانند پاداش و کیفرهای این جهان، روی قرارداد است یعنی چنانکه در این جهان برای هر کار بدی کیفری از طرف قانونگذاران تعیین شده است، خداوند بزرگ برای هر عملی، کیفر و یا پاداش خاصی معین نموده است، این نظریه همان نظریه اجر و مزد، و کیفرهای مقرراتی است.

۲- دسته دیگری معتقدند که تمام کیفرها و پاداشها، مخلوق نفس و روح انسانی است که روح انسانی بی اختیار در آن جهان آنها را خلق می کند، به این بیان که: اعمال نیک و بد در این جهان در روح انسانی، ملکاتی خوب و بد، ایجاد می نماید و این ملکات، خمیره انسان و جزء ذات او می گردند، و هر یک از این ملکات، صورتی مناسب خویش، از نعمت و عذاب ایجاد می کند، اشخاص خوش باطن در این جهان با یک سلسله از افکار و تصورات نیک سر و کار دارند، و افراد ناپاک در خواب و بیداری با افکار باطل و تصورات بد خویش مشغول اند.

این ملکات در روز رستاخیز، خلاق نعمتها و شکنجه ها و دردها و آرامش و عذاب اند، و به عبارت دیگر آنچه در باره نعمتهای بهشت و مجازاتهای دوزخ

می خوانیم، همان مخلوقات صفات خوب و بد انسان است، نه چیز دیگر.

۳- دسته دیگری از دانشمندان بزرگ اسلام، راه دیگری را انتخاب نموده و شواهد زیادی از آیات و روایات را برای آن آورده اند و خلاصه آن این است: هر کرداری از ما، خواه خوب و خواه بد، یک صورت دنیوی دارد، که ما آن را مشاهده می نماییم و یک صورت اخروی، که هم اکنون در دل آن عمل نهفته است و روز رستاخیز پس از تحولاتی که در آن رخ می دهد، شکل دنیوی خود را از دست داده و با شکل روز رستاخیز جلوه می کند و باعث آرامش و راحتی عمل کننده یا آزار او می گردد.

از میان این سه نظر، نظر اخیر با ظواهر بسیاری از آیات قرآن کاملاً تطبیق می کند، بنابر این، اعمال انسان که اشکال مختلفی از انرژیها هستند، طبق قانون بقاء ماده و انرژی هیچگاه از میان نمی روند و همواره در این جهان باقی خواهند بود، گرچه ما با مطالعه سطحی چنین می پنداریم که از میان رفته اند.

بقای این اعمال و ابدیت آنها از یک سو سبب می شود که در رستاخیز، به هنگام محاسبه اعمال، هر کسی تمامی اعمال خود را ببیند و جایی برای انکار باقی نماند و از سوی دیگر سبب می شود که در میان اعمال خود، در رستاخیز زندگی کند، رنج برد و یا آرامش بیابد، گرچه وسایل انسانی هنوز قادر نیست که حوادث گذشته را جز آنچه مربوط به چند لحظه قبل است کشف کند ولی مسلم است اگر دستگاهی کامل تر به وجود آید و یا دید و درکی کامل تر داشته باشیم می توانیم همه آنچه را که در گذشته روی داده است، احساس و درک کنیم (البته مانعی ندارد که قسمتی از پاداش و کیفرها هم جنبه قرار دادی داشته باشد).

قبلاً در مورد این حدیث نبوی که فرمود:

لَا تَزَلْ قَدَمَا عَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَيَسْتَلُّ عَنْ أَرْبَعَةٍ، عَنْ عَمْرٍه فِيمَ أَفْنَاهُ وَعَنْ شَبَابِهِ فِيمَ أَبْلَاهُ وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَا أَنْفَقَهُ وَعَنْ حَبْنِ أَهْلِ الْبَيْتِ. صحبت کردیم که

گام های هر بنده در روز قیامت، زایل و برداشته نخواهد شد، مگر از چهار چیز (از نعمت بزرگ خدا) سؤال (و محاکمه) خواهد شد.

۱- از عمرش که در چه چیزی (و در چه مواردی) به فنا داده و به پایان برده است.

۲- (بخصوص) از جوانی اش که در چه (و در کجا) به هدر داده (و در کجا گذرانده و پوسانده) است.

۳- و از مالش که از کجا به دست آورده و در کجا مصرف کرده است.

۴- از محبت و اندازه آن نسبت به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، محاکمه خواهیم شد که، آیا از آنها و اجرای فرامین آنها تبعیت کردیم و در میان خلائق با رفتار و کردار خود، آنها را سربلند نموده و آبرو دادیم؟ یا با اعمال زننده و غیر انسانی، آبروی آنها را بردیم و سرافکنده نمودیم؟

آیا به دستورهای آنها بها داده، سر فرود آوردیم، یاسرپیچی نموده و افسار گسیختیم؟!!

آیا در مواقعی که آنان به کمک و یاری رساندن این امت، نیاز داشتند، به ندایشان لبیک گفته و بکمکشان شتافته و جان و مال خودمان را فدا کردیم و به «هل من ناصر ینصرنا و هل مغیث ینغیثنا» ی آنها لبیک گفتیم یا به جای لبیک سنگ به سر و تیر سه شعبه به قلبش زدیم و. و.

آیا آنها را واقعاً شناخته و به مقامات خدادادیشان، پی بردیم یا بصورت تقلیدی، پیرو آنها شدیم.

آیا در کربلا- با دست پرورده و حسین منّی و أنا من حسین لحمه من لحمی و دمه من دمی گویان، چه عکس العملی، نشان دادیم.

ألألعه الله علی القوم الظالمین.

مجلسی ۳۸ خواندن نامه اعمال و تأسف بر آن در قیامت

وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا (۱۳) اَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۱۴) اسراء: ۱۳- اعمال هر انسانی را به گردنش قرار داده ایم، و روز قیامت کتابی برای او بیرون می آوریم که آنرا در برابر خود گشوده می بیند. ۱۴- (این همان نامه اعمال او است، به او می گوئیم) کتابت را بخوان! کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی!.

در این آیه مبارکه به مسأله حساب اعمال انسانها و چگونگی آن در روز قیامت پرداخته و از دقیق بودن ثبت و ضبط آن، خبر می دهد زیرا دوربین های مخفی پروردگار عالم، بنام رقیب و عتید و یا فرشته های راست و چپ، وهمچنین فیلم برداران الهی از قبیل هوا و فضا و در و دیوار و کوه و دشت و خیابان و بیابان و تمام اعضا و جواهر بدن انسان، همه و همه، مراقب اعمال زشت و زیبا و خوب و بد ما هستند و بطور دقیق به تصویر می کشند و نگه میدارند تا روز حسابرسی فرا رسد و با ارائه این برنامه ها، به هر تک تک انسان ها، زبان گویا و تند و تیز آنها را، کند و لال نمایند و دیگر سخنی برای گفتن نداشته باشند و فقط به سر زده و بگویند:

«وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ جَدُّوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلَمُ رَبُّكَ أَحَدًا (كهف: ۴۹) (و کتاب (کتابی که نامه اعمال همه انسانهاست) در آن جا گذارده می شود، پس گنهکاران را می بینی که از آنچه در آن است، ترسان و هراسانند؛ و می گویند:) «ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرونگذاشته مگر اینکه آن را به شمار آورده است؟! و (این در حالی است که) همه اعمال خود را حاضر

می بینند؛ و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند. و اشک می ریزند ولی چه فائده، دیگر کار از کار گذشته، باید خیلی زودتر ازین به خود می آمدند.

طائر در لغت عرب، به معنی پرنده است، ولی در اینجا اشاره به چیزی است که در میان عرب معمول بوده که به وسیله پرندگان، فال نیک و بد می زدند، و از چگونگی حرکت آنها نتیجه گیری می کردند.

مثلا اگر پرنده ای از طرف راست آنها حرکت می کرد آنرا به فال نیک می گرفتند، و اگر از طرف چپ حرکت می کرد آنرا به فال بد می گرفتند.

لذا غالبا این کلمه به معنی فال بد زدن به کار می رود، در حالی که تفأل بیشتر به فال نیک زدن گفته می شود.

در آیات قرآن نیز کرارا تطیر به معنی فال بد آمده است مانند: *وَإِنْ تُصَبِّهْهُمْ سَيِّئَةً يَطِّيرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ*: هر گاه ناراحتی به فرعونیان می رسید آنرا از شوم بودن وجود موسی و همراهانش می دانستند! (اعراف - ۱۳۱) و در سوره نمل آیه ۴۷ می خوانیم: *قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ*: مشرکان قوم صالح (علیه السلام) به این پیامبر بزرگ گفتند: ما تو و یارانت را شوم می دانیم و به فال بد می گیریم! در احادیث اسلامی می خوانیم که از تطیر نهی شده است، و راه مبارزه با آن توکل بر خدا معرفی گردیده است.

به هر حال، طائر در آیه مورد بحث، نیز اشاره به همین معنی است، یا به معنی بخت و طالع که قریب الافق با مسأله فال نیک و بد است، می باشد.

قرآن در حقیقت می گوید: فال نیک و بد، و طالع سعد و نحس، چیزی جز اعمال شما نیست که به گردنتان آویخته است!.

تعبیر به *أَلْزَمْنَا* (ملازم او ساخته ایم) و تعبیر به *فِي عُنُقِهِ* (در گردن او) همه دلیل بر این است که اعمال انسان و نتایج آن در دنیا و آخرت از او جدا نمی شوند، و باید در همه حال عهده دار و مسئول آنها باشد، هر چه هست عمل است و بقیه همه حرف.

تفأل و تطییر فال نیک و بد

فال نیک و بد زدن در میان همه اقوام بوده و هست و به نظر می رسد سرچشمه آن، عدم دسترسی به واقعیات و ناآگاهی از علل واقعی حوادث بوده است و به هر حال بدون شک این دو، اثر طبیعی ندارند، ولی دارای اثر روانی هستند: فال نیک امید آفرین است در حالی که فال بد موجب یأس و نومیدی و ناتوانی می شود.

و از آنجا که اسلام، همیشه از مسائل مثبت، استقبال می کند، از فال نیک نهی نکرده ولی فال بد را به شدت محکوم کرده است.

حتی در بعضی از روایات آنرا در سرحد شرک شمرده اند، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: الطیره شرک: فال بد زدن (و آنرا در برابر خدا در سرنوشت خویش مؤثر دانستن) یکنوع شرک به خدا است. جالب اینکه اسلام در بسیاری از موارد اینگونه مفاهیم تخیلی و پنداری را در یک کانال صحیح و سازنده قرار داده و از آن بهره برداری کرده است.

مثلا در مورد آنچه در میان عوام معروف است که می گویند فلان همسر، خوش قدم بود و یا بد قدم، و از آن روزی که به خانه فلانکس گام گذاشت و همسرش شد چنین و چنان گشت که قطعا به این صورت خرافه ای بیش نیست، اسلام به آن شکل سازنده تربیتی داده: در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: من شوم المرئه غلاء مهرها و شده مئونها...: از بدقدمی زن آنست که مهرش سنگین باشد و مخارج و هزینه اش زیاد!....

و در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: اما الدار فثؤمها ضیقها و خبث جیرانها: خانه شوم خانه تنگ و تاریک و خانه ای است که همسایگان بد داشته باشد.

درست ملاحظه کنید که همان الفاظی را که در مفاهیم خرافی مردم به کار می برند استخدام برای مفاهیم واقعی و سازنده کرده است، و تفکر و اندیشه ای که به بیراهه می رفت به راه راست هدایت نموده.

این بحث را با حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که تاییدی است بر آنچه گفتیم پایان می دهیم: اللهم لا خیر الا خیرک، و لا طیر الا طیرک و لا رب غیرک:

خداوندا نیکی تنها از ناحیه تو است، هیچ فال نیک و بدی جز به اراده تو تحقق نمی یابد و پروردگاری جز تو نیست.

قرآن سپس اضافه می کند ما روز قیامت کتابی برای او بیرون می آوریم که آن را در برابر خود گشوده می بیند (و نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ کِتَابًا یَلْقَاهُ مَنشُورًا).

روشن است که منظور از کتاب چیزی جز کارنامه عمل انسان نیست، همان کارنامه ای که در این دنیا نیز وجود دارد و اعمال او در آن ثبت می شود، منتها در اینجا پوشیده و مکتوم است و در آنجا گشوده و باز.

تعبیر به نُخْرِجُ (بیرون می آوریم) و همچنین تعبیر به مَنشُورِ (گشوده) نیز اشاره به همین معنی است که آنچه در اینجا پنهان و سر بسته است در آنجا آشکار و باز می شود.

در این هنگام به او گفته می شود، نامه اعمالت را خودت بخوان! (اَقْرَأْ کِتَابَکَ).

کافی است که خودت امروز حسابگر خویش باشی! (کَفَىٰ بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیًّا).

یعنی آنقدر مسائل روشن و آشکار است و شواهد و مدارک زنده که جای گفتگو نیست و هر کس این نامه عمل را بنگرد می تواند قضاوت و داوری کند، هر چند شخص مجرم باشد، چرا که این نامه عمل چنانکه خواهیم گفت، مجموعه ای از آثار خود عمل است، و یا نفس اعمال، و به این ترتیب چیزی نیست که بتوان آن را حاشا کرد.

آیا اگر من صدای خودم را از نوار ضبط صوت بشنوم، یا عکس دقیق و فیلم خود را به هنگام انجام یک عمل نیک یا بد بینم می توانم حاشا کنم؟ کیفیت تشکیل نامه عمل در قیامت از این هم زنده تر و دقیقتر است.

کارنامه عجیب اعمال آدمی

در بسیاری از آیات قرآن و روایات، سخن از نامه اعمال انسانها به میان آمده است، از مجموع این آیات و روایات استفاده می شود که همه اعمال آدمی با تمام جزئیات در نامه ای ثبت می شود، و روز رستاخیز اگر انسان نیکوکار باشد نامه اعمالش بدست راست او، و اگر بدکار باشد نامه اعمالش را بدست چپ او می دهند.

در سوره حاقه می خوانیم فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُ أَكْتَابِيهِ: اما آنها که نامه اعمالشان بدست راستشان داده شده با سرفرازی و افتخار می گویند هان بیائید و نامه اعمال ما را بخوانید! (حاقه - ۱۹) وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ: اما کسی که نامه اعمالش در دست چپ او است می گوید ای کاش نامه اعمالم را به دست من نمی دادند! (حاقه - ۲۵).

در حدیثی در ذیل آیه (أَقْرَبُ كِتَابِيكَ ...) از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: یذكر العبد جميع ما عمل، و ما كتب عليه، حتى كانه فعله تلك الساعة، فلذلك قالوا يا ويئسنا ما لهذا الكتاب لا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا: در آن روز انسان آنچه را انجام داده و در نامه عمل او ثبت است همه را به خاطر می آورد، گوئی همان ساعت آنرا انجام داده است! لذا فریاد مجرمان بلند می شود و می گویند: این چه نامه ای است که هیچ صغیره و کبیره ای را فروگذار نکرده است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که این نامه چیست؟ و چگونه است؟ بدون شک از جنس کتاب و دفتر و نامه های معمولی، نیست، و لذا بعضی از مفسران گفته اند این نامه عمل چیزی جز روح انسان نمی باشد که آثار همه اعمال در آن ثبت است زیرا ما هر عملی انجام می دهیم خواه ناخواه اثری در روح و جان ما می گذارد. یا اینکه این نامه عمل، اعضای پیکر ما حتی پوست تن ما، و از آن بالا-تر زمین و هوا و فضائی است که در آن اعمال خود را انجام می دهیم، چرا که اعمال ما گذشته از اینکه در جسم و همه ذرات پیکر ما نقش می بندند، در هوا و زمین منعکس می شوند.

گر چه این آثار برای ما در این دنیا محسوس و درک کردنی نیست، اما بدون شک وجود دارد، و روزی که در آن روز، دید تازه ای پیدا می کنیم همه اینها را می بینیم و می خوانیم.

تعبیر به خواندن نیز مفهوم وسیعی دارد که هر گونه مشاهده را در معنی وسیعش جای می دهد، مثلاً در تعبیرات روزمره گاه می گوئیم در چشمهای او خواندم که چه تصمیمی دارد و یا فلان عمل را که از فلانی سر زد، بقیه اش را خواندم، همچنین تعبیر به خواندن، در مورد عکسهائی که از بیماران می گیرند نیز امروز رایج است.

روی همین جهت است که می دانیم در آیات مذکور خطوط این نامه عمل به هیچوجه قابل انکار نیست، زیرا که آثار واقعی و تکوینی خود عمل است، درست مانند صدای ضبط شده انسان یا عکسی که از او گرفته اند و یا اثر انگشت او.

(و به آنها گفته می شود:) امروز به هیچ کس ذره ای ستم نمی شود، و جز آنچه را عمل می کردید جزا داده نمی شوید! (۱)

کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در بهشت) به آنان ملحق می کنیم؛ و از (پاداش) عملشان چیزی نمی کاهیم؛ و هر کس در گرو اعمال خویش است! (۲)

نجم: ۳۸ که هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی گیرد، ۳۹ و اینکه برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست، ۴۰ و اینکه تلاش او بزودی دیده می شود، ۴۱ سپس به او جزای کافی داده خواهد شد! (۳) و آیات فراوان دیگر

۱- فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ يس: ۵۴

۲- وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ. طور:

۳- أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (۳۸) وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (۳۹) وَ أَنْ سَعِيْهُ سَوْفَ يُرَى (۴۰) ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى. نجم:

در تفسیر المیزان می فرماید: از مجموع آیات قرآن استفاده می شود که در عالم قیامت سه نوع کتاب (نامه اعمال) برای انسانها وجود دارد: نخست کتاب واحدی است که برای حساب اعمال همگان گذارده می شود، و در واقع همه اعمال اولین و آخرین در آن ثبت است، همانگونه که در آیه ۴۹ سوره کهف فرموده است وَ وُضِعَ الْكِتَابُ که ظاهر آن اینست کتاب واحدی برای حساب همه انسانها قرار داده می شود.

دوم کتابی است که هر امتی دارد یعنی اعمال یک امت در آن درج است

همانگونه که در سوره جاثیه آیه ۲۸ آمده است كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا:

هر امتی به کتاب و نامه اعمالش خوانده می شود.

سوم کتابی است که برای هر انسانی جداگانه وجود دارد، آنچنانکه در سوره اسراء آیه ۱۳ می خوانیم وَ كُلًّا إِنسَانًا لَّزِمْنَا طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا... هر انسانی مسئولیت اعمالش را به گردن خودش افکنده ایم، و برای او در روز قیامت کتاب و نامه عملی بیرون می آوریم.

بدیهی است هیچگونه منافاتی در میان این آیات نیست چرا که هیچ مانعی ندارد که اعمال آدمی در کتب مختلف ثبت گردد، همانگونه که در برنامه های دنیا امروز نیز نظیر آنرا می بینیم، که برای سازماندهی دقیق به تشکیلات یک کشور، برای هر واحد، نظام و حساب و سپس آن واحدها در واحدهای بزرگتر، حساب جدیدی پیدا می کنند.

اما با توجه به این نکته که نامه اعمال انسانها در قیامت شبیه دفتر و کتاب معمولی این جهان نیست، مجموعه ای است گویا، غیر قابل انکار که شاید محصول طبیعی خود اعمال آدمی باشد.

و به هر حال آیات مورد بحث نشان می دهد که علاوه بر ثبت اعمال انسانی در کتب ویژه، خود اعمال نیز در آنجا تجسم می یابند و حضور پیدا می کنند وَ وَجَدُوا مَا

اعمالی که به صورت انرژیهای پراکنده در این جهان از نظرها محو و نابود شده اند در حقیقت از بین نرفته اند (و علم امروز نیز ثابت کرده که هیچ ماده و انرژی هرگز از میان نخواهد رفت، بلکه دائماً تغییر شکل می دهد).

آن روز این انرژیهای گم شده، به فرمان خداوند، تبدیل به ماده می شوند، و به صورتهای مناسبی تجسم می یابند، اعمال نیک به صورتهای جالب و زیبا، و اعمال بد در چهره های زشت و ننگین ظاهر می گردند، و این اعمال با ما خواهند بود، و به همین دلیل در آخرین جمله آیات فوق می فرماید *وَلَا يَظَلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا*: و خداوند به بندگانش ستم نمی کند، چرا که پاداشها و کیفرها محصول اعمال خودانسان هاست.

تجسم اعمال از نظر علم روز

برای اثبات امکان تجسم اعمال گذشته، می توان از اصول مسلم فیزیک امروز استفاده کرد زیرا از نظر علم فیزیک مسلم است که ماده، تبدیل به انرژی (جسم تبدیل به نیرو) می شود، چه این که آخرین نظریه در باره ماده و انرژی این است که ماده و نیرو دو مظهر از یک حقیقت هستند و ماده، انرژی متراکم و فشرده است که در شرایط معینی به نیرو مبدل می گردد، گاهی انرژی نهفته در یک گرم ماده، معادل با قدرت انفجار متجاوز از سی هزار تن دینامیت است.

نتیجه این که ماده و انرژی، جلوه هائی از یک حقیقت هستند و با توجه به عدم فنای انرژی و ماده هرگز مانعی نخواهد داشت که نیروها و انرژیهای پخش شده بار دیگر به حالت تراکم در آیند و حالت جرمی و جسمی بخود بگیرند و نیروهائی که در راه اصلاح و درستکاری یا در راه جور و ستم به کار برده شده اند به حالت فشرده در آیند و به صورت جسمانی خاص در روز رستاخیز مجسم گردند و در صورتی که اعمال نیکی باشند به صورت نعمتهای جالب و زیبای مادی و اگر اعمال بد و شری

باشند، در قیافه وسایل شکنجه و عذاب مجسم گردند. (۱)

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ابراهیم: ۵۱ تا خداوند هر کس را، هر آنچه انجام داده، جزا دهد! به یقین، خداوند سریع الحساب است!

مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا (۱۵) اسراء: ۱۵- هر کس هدایت شود برای خود هدایت یافته، و آن کس که گمراه گردد به زیان خود گمراه شده است (و ضررش متوجه خود او است) و هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد، و ما هرگز

(شخص یا قومی را) مجازات نخواهیم کرد مگر آنکه پیامبری مبعوث می کنیم (تا وظائفشان را بیان کند).

چهار اصل مهم اسلامی

این آیه، چهار حکم اساسی و اصولی را در رابطه با مساله حساب و جزای اعمال او بیان می کند.

۱- نخست می گوید هر کسی هدایت را پذیرا شود به نفع خود هدایت یافته، و نتیجه اش عائد خود او می شود (فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ).

۲- و هر کس گمراهی را بپذیرد، به زیان خود گمراه شده است عواقب شومش دامن خودش را می گیرد (وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا).

نظیر این دو حکم را در آیه ۷ همین سوره اسراء: بیان نموده است.

۳- هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد و کسی را به جرم دیگری مجازات نمی کنند (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ).

وزر به معنی بار سنگین است، و به معنی مسئولیت نیز می آید، چرا که آن هم یک بار سنگین معنوی بر دوش انسان محسوب می شود و اگر به وزیر، وزیر گفته می شود به خاطر آن است که بار سنگینی از ناحیه امیر یا مردم بر دوش او گذارده

۱- با تغییرات و تنظیمات و حذف و اضافات از تفسیر نمونه ج: ۲ ص: ۵۰۵ بعد و مجلدات دیگر.

شده است.

بی گناه و با گناه را با هم نمی سوزانند! به عکس آنچه معروف است که عوام می گویند آتش که گرفت خشک و تر می سوزد در منطق عقل و تعلیمات انبیاء هیچ بی گناهی به جرم گناه دیگری مجازات نخواهد شد، در تمام شهرهای لوط یک خانواده مؤمن وجود داشت خدا به هنگام مجازات آن قوم منحرف و آلوده، آن یک خانواده را نجات داد.

آیات مذکور نیز با صراحت می گوید **وَلَا تَرَوْا زُرَّةَ وَزَرَ أُخْرَى**.

بنا بر این اگر در پاره ای از احادیث غیر معتبر چیزی بر خلاف این قانون کلی اسلام دیده شود حتما باید آنرا کنار گذاشت، یا توجیه کرد، مانند روایتی که می گوید: شخص میت به خاطر گریه و بی تابی بازماندگانش، معذب می شود

(ممکن است منظور از معذب شدن، عذاب الهی نباشد بلکه ناراحتی است که روح او بر اثر آگاهی از بی تابی بستگانش پیدا می کند).

و نیز روشن می شود عقیده کسانی که می گویند فرزندان کفار همراه پدرانشان در آتش دوزخ خواهند بود یک عقیده اسلامی نیست، چرا که هیچ فرزندی به گناه پدر و مادر مجازات نمی گردد و به همین دلیل ما در جای خود گفته ایم که حتی فرزندان نامشروع، شخصا هیچ گناهی ندارند و درهای سعادت و نجات- اگر بخواهند- به روی آنان گشوده است، هر چند زمینه تربیتی دشواری دارند.

البته این قانون کلی که هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد، هیچگونه منافاتی با آنچه در آیه ۲۵ سوره نحل که می گوید: **گمراه کنندگان بار مسئولیت کسانی را که گمراه کرده اند نیز بر دوش می کشند، ندارد.**

زیرا آنها به خاطر اقدام به گمراه ساختن دیگران، فاعل آن گناهند، و یا همچون فاعل آن محسوب می شوند، بنابراین در حقیقت این بار گناهان خودشان است که بر دوش دارند و به تعبیر دیگر سبب در اینجا در حکم مباشر (انجام دهنده کار) است.

همچنین روایات متعددی که در زمینه سنت نیک و بد، وارد شده و مفهومش این بود که هر کس سنت نیک یا بدی بگذارد در پاداش و کیفر عاملین به آن، شریک است، نیز با آنچه در بالا گفتیم تضادی ندارد، چرا که سنت گذار در واقع از اجزای علت تامه عمل است و شریک در فاعلیت.

۴- سرانجام چهارمین حکم را به این صورت بیان می کند که ما هیچ شخص و قومی را مجازات نخواهیم کرد مگر اینکه پیامبری را برای آنها مبعوث کنیم تا وظائفشان را کاملاً تشریح و اتمام حجت کند (وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا در اینکه منظور از عذاب در اینجا هر نوع عذاب دنیا و آخرت است یا خصوص عذاب استیصال

(یعنی مجازاتهای نابود کننده همچون طوفان نوح؟)، بدون شک ظاهر آیه مطلق است و هر نوع عذاب را شامل می شود.

اصل برائت و آیه ما کنا معذبین ...

در علم اصول در مباحث برائت به این آیه، استدلال شده است، زیرا حداقل مفهوم آیه این است که در مسائلی که عقل قادر به درک آن نیست، خداوند بدون بعث رسولان یعنی بیان احکام و وظائف، کسی را مجازات نمی کند، و این دلیل بر نفی مجازات و عقاب در موارد عدم بیان است، و اصل برائت نیز چیزی جز این نمی گوید که عقاب بدون بیان صحیح نیست. (۱)

از مجموع گفتار این مجلس، معلوم شد که ما هرچه پیش می فرستیم و باخود ببریم، نتیجه همان را خواهیم دید و هرچه بکاریم حاصل آن را می درویم در روایت آمده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: النَّاسُ مَجْزِيُونَ بِأَعْمَالِهِمْ ان خيراً فخير و ان شراً فشرّ مردم مطابق اعمال خود جزا داده می شوند اگر خیر است، خیر و اگر شر است شرّ.

۱- مطالبی در این موارد از تفسیر نمونه ج: ۱۲ ص: ۴۷ ببعده استفاده شده است.

به حضرت یعقوب علیه السلام خطاب رسید، می دانی چرا چندین سال به فراق یوسف گرفتارت کردم؟! چون کنیزی خریدی و میان فرزند او و مادرش با فروش فرزند جدائی افکندی، مادام فرزند او به او نرسد یوسف تو هم به تونخواهد رسید. (۱)

در روایات وارد شده است وقتی که فرزند دوش بنیامین هم از دستش رفت ندا کرد ای خدا آیا بمن رحم نمی کنی! چشمم را گرفتی و این یکی فرزندم را هم بردی؟! خطاب رسید اگر آنها مرده بودند برایت زنده می کردم (نگران نباش هر دو فرزندت زنده اند) ولکن بیاد داری گوسفندی را خریدی و سربریدی و پختی و خوردی اما فلان همسایه ات روزه بود و به او چیزی نرساندی.

امام صادق علیه السلام می فرماید بعد از آن هر صبح از طرف یعقوب تا شعاع یک فرسخی، ندا می کردند: ألا من أراد الغداء فلیأت دار یعقوب آگاه باشید هر کس غذا می خواهد، به خانه یعقوب درآید. (۲)

البته بطور یقین حضرت یعقوب علیه السلام از آن همسایه روزه دار اطلاعی نداشت و گرنه او را بدون افطاری نمی گذاشت ولی از آن جهت که از حال همسایه اش بی خبر بود، مجازات گردید و این سختگیری ها برای مقربین بیشتر از دیگران است. هر که در این بزم مقرب تراست***جام بلا بیشترش می دهند.

عزیزان تنبیه سخت خدای متعال، حضرت یعقوب علیه السلام را بخاطر دور کردن فرزندش از مادرش که چهل سال در فراق یوسفش اشک ریخت تا نور چشمانش را از دست داد و نابینا شد!

پس خداوند آنانی را که در جلوی چشم مادرانشان جوان ناکامش را تکه پاره کردند یا جوان ناکام و نوجوانانشان را برای همیشه از مادران و خواهران و همسرانشان جدا نمودند و دل آنها را در فراق آنها، به آتش کشیدند، چگونه مجازات خواهد کرد یا مادری در جلوی خیمه اش، انتظار می کشد که بچه

۱- لثالی الاخبار: ج ۳ ص ۱۶.

۲- لثالی الاخبار: ج ۳ ص ۱۶.

ششماهه اش سیراب شده و به خیمه برگشته، دل مادر آرامش پیدا خواهد کرد، اما برخلاف انتظار یک وقت می بیند جنازه خون آلود بچه عطشانش روی دست پدر مانده و از خجالت مادر چشم براه، به سوی خیمه ها نمی رود و در آن لحظه شیعیان و دوستانش را آرزو می کند و سفارش می دهد، مصیبت آن لحظه امام را فراموش نمایند و

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۳۹ مسابقه ایمانی

در زندگی روز مره انسان ها، رقابت و مسابقه در کار و کسب و ورزش و حتی اسب دوانی ها، جزء لاینفک زندگی اش هست، هرکس نسبت به خود سعی و کوشش می کند، جلوتر از هم طرازهاش باشد و جدیت و کوشش فراوان، می کند تا برنده شود و موفق گردد.

تا می رسیم به مسئله اعمال نیک و عبادت و. و. آیا در این کارها هم مسابقه و رقابت هست؟! بلی بی تردید، در این موارد معنوی و اخروی نیز باید خیلی بیشتر از کارهای دنیوی و زود گذر مسابقه داشته باشیم تا از هم اقران خود عقب نمانیم چون دیر یازود و در نهایت دنیا را رها ساخته و از این جهان رخت بر بسته و خدا حافظی همیشگی خواهیم کرد.

در این زمینه میدان مسابقه و کارهای رقابتی، بیشمار است از دستگیری ناتوانان و خدمت به واماندگان و گرفتاران گرفته تا نماز و روزه و حج و جهاد اکبر و اصغر.

پیش از ورود به اصل مطلب به چند آیه در این مورد توجه نمائید.

۱- وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ

لِلْمُتَّقِينَ آل عمران: (۱۳۳) و بر یکدیگر سبقت بجوئید برای رسیدن به آموزش پروردگار خود و بهشتی که وسعت آن آسمانها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده است.

۱۳۴- همانها که در وسعت و پریشانی انفاق می کنند، و خشم خود را فرو می برند و از خطای مردم می گذرنند، و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

۱۳۵- و آنها که هنگامی که مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند به یاد خدا می افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند- و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد- و اصرار بر گناه نمی کنند با اینکه میدانند.

۱۳۶- آنها پاداششان آموزش پروردگار، و بهشتهائی است که از زیر (درختان) آنها نهرها جاری است، جاودانه در آن می مانند و این چه پاداش نیکی است برای آنها که اهل عمل هستند. (۱)

سارِعُوا از مسارعت به معنی کوشش و تلاش دو یا چند نفر برای پیشی گرفتن از یکدیگر در رسیدن به یک هدف است، در کارهای نیک و قابل ستایش، و در کارهای بد و نکوهیده است.

در این آیه کوشش و تلاش نیکوکاران را تشبیه به- یک مسابقه معنوی کرده که هدف نهائی آن آموزش الهی و نعمت های جاویدان بهشت است و می فرماید: برای رسیدن به این هدف بر یکدیگر سبقت بگیرید.

در حقیقت قرآن در اینجا از یک نکته روانی استفاده کرده که انسان برای انجام دادن یک کار اگر تنها باشد معمولاً کار را بدون سرعت و به طور عادی انجام می دهد، ولی اگر جنبه مسابقه به خود بگیرد، آنهم مسابقه ای که جایزه بارزشی برای آن

۱- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴) وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۵) أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعَمَ أَجْرٍ الْعَامِلِينَ (۱۳۶)

تعیین شده، تمام نیرو و انرژی خود را به کار می گیرد و با سرعت هر چه بیشتر به سوی هدف پیش می تازد.

و اگر می بینیم هدف این مسابقه در درجه اول مغفرت قرار داده شده برای این است که رسیدن به هر مقام معنوی بدون آمرزش و شستشوی از گناه ممکن نیست، نخست باید خود را از گناه شست و سپس به مقام قرب پروردگار گام نهاد!

وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ: دومین هدف این مسابقه معنوی بهشت قرار داده شده، بهشتی که وسعت آن، پهنه آسمانها و زمین است (باید توجه داشت که مراد از عرض در این آیه اصطلاح هندسی آن که در مقابل طول است، نیست، بلکه به معنی لغوی که وسعت است می باشد).

و به این ترتیب قرآن با صراحت می گوید: وسعت بهشت همان وسعت آسمانها و زمین می باشد.

در آیه ۲۱ سوره حدید (۱) همین تعبیر با تفاوت مختصری دیده می شود در این آیه به جای مسارعت صریحا کلمه مسابقه ذکر شده و سماء به صورت مفرد با الف و لام جنس آمده که در اینجا معنی عموم می دهد، و از کاف تشبیه استفاده شده است، به این معنی که در آیه مورد بحث صریحا می گوید وسعت بهشت همان وسعت آسمانها و زمین است ولی در آیه سوره حدید می گوید: وسعت آن مانند وسعت آسمان و زمین می باشد، و هر دو تعبیر یک معنی را می رساند.

در پایان آیه تصریح می کند که این بهشت، با آن عظمت، برای پرهیزگاران آماده شده است (أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ) اکنون این سؤال پیش می آید که: اولاً: آیا بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده و وجود خارجی دارند یا بعداً در پرتو اعمال مردم ایجاد می شوند؟.

۱- سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۱)

اکثر دانشمندان اسلامی معتقدند که بهشت و جهنم هم اکنون وجود خارجی دارند و ظواهر آیات قرآن نیز این نظر را تایید می کند، به عنوان نمونه:

۱- در آیه مورد بحث و در آیات فراوان دیگری تعبیر به اعدّات (مهیا شده) یا تعبیرات دیگری از همین ماده، گاهی در مورد بهشت و گاهی در باره دوزخ، آمده است.

از این آیات استفاده می شود که بهشت و دوزخ هم اکنون آماده شده اند اگر چه بر اثر اعمال نیک و بد انسانها توسعه می یابند (دقت کنید).

۲- در آیات مربوط به معراج در سوره و النجم می خوانیم: بار دیگر پیامبر جبرئیل را نزد سدره المنتهی در آنجا که بهشت جاویدان قرار داشت مشاهده کرد،

(نجم: ۱۳ و ۱۴ و ۱۵) (۱) این تعبیر گواه دیگری بر وجود فعلی بهشت است.

۳- در سوره تکوین آیه ۵ و ۶ و ۷ می فرماید اگر علم یقین داشتید دوزخ را مشاهده می کردید سپس به عین یقین آن را می دیدید. (۲)

در روایات مربوط به معراج و روایات دیگر نیز نشانه های روشنی بر این مسئله دیده می شود.

به دنبال بحث فوق این بحث پیش می آید که اگر این دو هم اکنون موجودند در کجا هستند؟ پاسخ این سؤال را از دو راه می توان داد: نخست اینکه: بهشت و دوزخ در باطن و درون این جهانند.

ما این آسمان و زمین و کرات مختلف را با چشم خود می بینیم اما عوالمی که در درون این جهان قرار دارند نمی بینیم و اگر دید و درک دیگری داشتیم هم اکنون

۱- وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَى (۱۳) عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُتَّهَى (۱۴) عِنْدَهَا جَنَّةَ الْمَأْوَى

۲- كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (۵) لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (۷) ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸)

می توانستیم آنها را هم بینیم، در این عالم موجودات بسیاری هستند که امواج آنها با چشم ما قابل درک نیستند، آیه کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ که در بالا اشاره شد نیز گواه این حقیقت است.

از پاره ای از احادیث نیز استفاده می شود که بعضی از مردان خدا درک و دیدی در این جهان داشتند که، بهشت و دوزخ را نیز با چشم حقیقت بین خود می دیدند.

برای این موضوع می توان مثالی ذکر کرد: فرض کنید فرستنده نیرومندی در یک نقطه زمین وجود داشته باشد که به- کمک ماهواره های فضائی امواج آن به سراسر زمین پخش شود و به وسیله آن نغمه دل انگیز تلاوت قرآن با صدائی فوق العاده دلنشین و روح پرور در همه جا پخش گردد، و در نقطه دیگری از زمین فرستنده دیگری با همان قدرت وجود داشته باشد که صدائی فوق العاده گوش خراش و ناراحت کننده روی امواج دیگری در همه- جا پراکنده شود.

هنگامی که ما در یک مجلس عادی نشسته ایم صدای گفتگوی اطرافیان خود را می شنویم اما از آن دو دسته امواج روحپرور و آزار دهنده که در درون محیط ما است و همه جا را پر کرده است هیچ خبری نداریم، ولی اگر دستگاه گیرنده ای می داشتیم که موج آن با یکی از این دو فرستنده تطبیق می کرد فوراً در برابر ما آشکار می شدند اما دستگاه شنوائی ما در حال عادی از درک آنها عاجز است.

این مثال گرچه از جهاتی رسا نیست ولی برای مجسم ساختن چگونگی وجود بهشت و دوزخ در باطن این جهان مؤثر به نظر می رسد.

دیگر اینکه: عالم آخرت و بهشت و دوزخ، محیط بر این عالم است، و به- اصطلاح این جهان در شکم و درون آن جهان قرار گرفته، درست همانند عالم جنین که در درون عالم دنیا است، زیرا می دانیم عالم جنین برای خود عالم مستقلی است اما جدای از این عالمی که در آن هستیم نیست، بلکه در درون آن واقع شده است عالم دنیا نیز نسبت به عالم آخرت، همین حال را دارد، یعنی در درون آن قرار گرفته است.

و اگر می بینیم قرآن می گوید وسعت بهشت به اندازه وسعت آسمانها و زمین است به خاطر آن است که انسان چیزی وسیعتر از آسمان و زمین نمی شناسد تا مقیاس سنجش قرار داده شود، لذا قرآن برای اینکه وسعت و عظمت بهشت را ترسیم کند آن را به پهنه آسمانها و زمین تشبیه کرده است، و چاره ای غیر از این نبوده، همانطور که اگر کودکی که در شکم مادر قرار دارد عقل می داشت و می خواستیم با او سخن بگوئیم باید با منطقی صحبت کنیم که برای او در آن محیط قابل درک باشد

از آنچه گفتیم پاسخ این سؤال نیز روشن شد که اگر وسعت بهشت به اندازه زمین و آسمانها است پس دوزخ کجا است؟ زیرا طبق پاسخ اول دوزخ نیز در درون همین جهان قرار گرفته و وجود آن در درون این جهان منافاتی با وجود بهشت در درون آن ندارد (همانطور که در مثال امواج فرستنده صوتی ذکر شد) و اما طبق پاسخ دوم که بهشت و دوزخ محیط بر این جهان باشند جواب باز هم روشنتر است زیرا دوزخ می تواند محیط بر این جهان باشد و بهشت محیط بر آن، و از آنهم وسیعتر.

یا این که مانند یک پرده که یک روی آن پر از نقش و نگارهای شادی آور و دلنشین و روی دیگرش پر از نقش های وحشت آور و هراس انگیز باشد چنان که در آیه ۱۲ بعد سوره مبارکه (حدید) این گونه بیان فرموده است.

(این پاداش بزرگ) در روزی است که مردان و زنان باایمان را می نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان بسرعت حرکت می کند (و به آنها می گویند): بشارت باد بر شما امروز به باغهایی از بهشت که نهرها زیر (درختان) آن جاری است؛ جاودانه در آن خواهید ماند! و این همان رستگاری بزرگ است! ۱۳ روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: «نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی برگیریم!» به آنها گفته می شود: «به پشت سر خود بازگردید و کسب نور کنید!» در این هنگام دیواری میان آنها زده می شود که دری دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب! ۱۴ آنها را صدا می زنند: «مگر ما با شما نبودیم؟!» می گویند: «آری، ولی شما خود را به هلاکت افکندید

و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید، و (در همه چیز) شک و تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرا رسید، و شیطان فریبکار شما را در برابر (فرمان) خداوند فریب داد! ۱۵ پس امروز نه از شما فدیة ای پذیرفته می شود، و نه از کافران؛ و جایگاهتان آتش است و همان سرپرستان می باشد؛ و چه بد جایگاهی است! (۱)

از آنجا که در آیه (آل عمران: ۱۳۳) بَعْدَ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ وعده بهشت جاویدان به پرهیزگاران داده شده، در آیه بعدی پرهیزگاران را معرفی می کند و پنج صفت از اوصاف عالی و انسانی برای آنها ذکر نموده است:

سیمای پرهیزگاران

۱- آنها در همه حال انفاق می کنند چه موقعی که در راحتی و وسعتند و چه زمانی که در پریشانی و محرومیتند (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ

انها با این عمل ثابت می کنند که روح کمک بدیگران و نیکوکاری در جان آنها نفوذ کرده است و بهمین دلیل تحت هر شرایطی اقدام به این کار می کنند، روشن است که انفاق در حال وسعت به تنهایی نشانه نفوذ کامل صفت عالی سخاوت در اعماق روح انسان نیست، اما آنها که در همه حال اقدام به کمک و بخشش می کنند نشان میدهند که این صفت در آنها ریشه دار است.

ممکن است گفته شود انسان در حال تنگدستی چگونه می تواند انفاق کند؟

پاسخ این سؤال روشن است: زیرا اولاً افراد تنگدست نیز به مقدار توانائی

۱- يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ (۱۳) يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ عَرَّضْتُمْ الْأَمَانِيَّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ عَرَكَكُمْ بِاللَّهِ الْعُزُورُ (۱۴) فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَا أُوَكُّم النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَ بئس المصير (۱۵) حدید: ۱۲

می توانند در راه کمک بدیگران انفاق کنند، و ثنیا انفاق منحصر به مال و ثروت نیست بلکه هر گونه موهبت خدادادی را شامل می شود خواه مال و ثروت باشد یا علم و دانش یا مواهب دیگر، و به این ترتیب خداوند می خواهد روح گذشت و فداکاری و سخاوت را حتی در نفوس مستمندان جای دهد تا از رذائل اخلاقی فراوانی که از بخل سرچشمه می گیرد بر کنار بمانند.

آنها که انفاقهای کوچک را در راه خدا ناچیز می انگارند برای این است که هر یک از آنها را جداگانه مورد مطالعه قرار میدهند، و گر نه اگر همین کمکهای جزئی را در کنار هم قرار دهیم و مثلاً اهل یک مملکت اعم از فقیر و غنی هر کدام مبلغ ناچیزی برای کمک به بندگان خدا انفاق کنند و برای پیشبرد اهداف اجتماعی مصرف نمایند کارهای بزرگی بوسیله آن می توانند انجام دهند، علاوه بر این اثر معنوی و اخلاقی انفاق بستگی به حجم انفاق و زیادی آن ندارد و در هر حال عاید انفاق کننده می شود.

۲- آنها بر خشم خود مسلطند (وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ).

کظم در لغت به معنی بستن سر مشکی است که از آب پر شده باشد، و بطور کنایه در مورد کسانی که از خشم و غضب پر می شوند و از اعمال آن خودداری می نمایند، بکار میرود.

غیظ به معنی شدت غضب و حالت برافروختگی و هیجان فوق العاده روحی است که بعد از مشاهده نا ملایمات به انسان دست می دهد.

حالت خشم و غضب از خطرناکترین حالات است و اگر جلوی آن رها شود، در شکل یک نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هر نوع کنترل اعصاب خودنمائی می کند، و بسیاری از جنایات و تصمیمهای خطرناکی که انسان یک عمر باید کفاره و جریمه آن را پردازد در چنین حالی انجام می شود، و لذا در آیه مذکور دومین صفت برجسته پرهیزکاران را فرو بردن خشم معرفی کرده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: من کظم غیظا و هو قادر علی انفاذه ملأه الله امنا و

ایمانا. آن کس که خشم خود را فرو ببرد با اینکه قدرت بر اعمال آن دارد خداوند دل او را از آرامش و ایمان پر می کند- این حدیث می رساند که فرو بردن خشم اثر فوق العاده ای در تکامل معنوی انسان و تقویت روح ایمان دارد.

۳- آنها از خطای مردم می گذرند (وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ).

فرو بردن خشم بسیار خوب است اما به تنهایی کافی نیست زیرا ممکن است کینه و عداوت را از قلب انسان ریشه کن نکند، در این حال برای پایان دادن به- حالت عداوت باید کظم غیظ توأم با عفو و بخشش گردد، لذا بدنبال صفت عالی خویشتن داری و فرو بردن خشم، مسئله عفو و گذشت را بیان نموده، البته منظور گذشت و عفو از کسانی است که شایسته آنند نه دشمنان خون آشامی که گذشت و عفو باعث جرأت و جسارت بیشتر آنها می شود.

۴- آنها نیکوکارند (وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ).

در اینجا اشاره به مرحله عالیتر از عفو شده که همچون یک سلسله مراتب تکاملی پشت سر هم قرار گرفته اند و آن این است که انسان نه تنها باید خشم خود را فرو برد و با عفو و گذشت کینه را از دل خود بشوید بلکه با نیکی کردن در برابر بدی (آنجا که شایسته است) ریشه دشمنی را در دل طرف نیز بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان گرداند بطوریکه در آینده چنان صحنه ای تکرار نشود، بطور خلاصه نخست دستور به خویشتن داری در برابر خشم، و پس از آن دستور به شستن قلب خود، و سپس دستور به شستن قلب طرف می دهد. (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۵۰۷

حدیثی که در کتب شیعه و اهل تسنن در ذیل این آیه نقل شده چنین می خوانیم که یکی از کنیزان امام علی بن الحسین (علیهما السلام) به هنگامی که آب روی دست امام می ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت، امام (علیه السلام) از روی خشم سر بلند کرد کنیز بلافاصله گفت: خداوند در قرآن می فرماید: وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ امام فرمود: خشم خود را فرو بردم، عرض کرد وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ فرمود: تو را بخشیدم خدا تو را ببخشد، او مجدداً گفت وَ اللَّهُ

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳

يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم.

این حدیث شاهد زنده ای است بر اینکه سه مرحله مزبور هر کدام مرحله ای عالیتر از مرحله قبل است.

۵- آنها اصرار بر گناه نمی کنند (وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً ... آل عمران: ۱۳۵) فاحشه از ماده فحش و فحشاء به معنی هر عمل بسیار زشت است و انحصار به اعمال منافی عفت ندارد زیرا در اصل به معنی تجاوز از حد است که هر گناهی را شامل می شود.

در این آیه نیز اشاره به یکی دیگر از صفات پرهیزکاران شده که آنها علاوه بر اوصاف مثبت گذشته اگر مرتکب گناهی شوند بزودی بیاد خدا می افتند و توبه می کنند و هیچگاه اصرار بر گناه نمی ورزند.

از تعبیری که در این آیه شده چنین استفاده می شود که انسان تا بیاد خدا است مرتکب گناه نمی شود آنگاه مرتکب گناه می شود که به کلی خدا را فراموش کند و غفلت تمام وجود او را فرا گیرد، اما این فراموشکاری و غفلت در افراد پرهیزگار دیری نمی پاید، بزودی بیاد خدا می افتند و گذشته را جبران می کنند، آنها احساس می کنند که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارند و تنها باید آموزش گناهان خویش را از او بخواهند (وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ) کیست جز خدا که گناهان را ببخشد.

باید توجه داشت که در آیه علاوه بر عنوان فاحشه، ظلم بر خویشان نیز ذکر شده

(أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ) و فرق میان این دو ممکن است این باشد که فاحشه اشاره به گناهان کبیره است و ظلم بر خویشان اشاره به گناهان صغیره.

۶- در پایان آیه برای تاکید می گوید: وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ: آنها هرگز با علم و آگاهی بر گناه خویش اصرار نمی ورزند و تکرار گناه نمی کنند.

در ذیل این آیه از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: الاصرار ان يذنب الذنب فلا يستغفر الله و لا يحدث نفسه بتوبه فذلک الاصرار: اصرار بر گناه این است که انسان

گناهی کند و دنبال آن استغفار ننماید و در فکر توبه نباشد این است اصرار بر گناه.

در کتاب امالی صدوق از امام صادق علیه السلام حدیثی پر معنی نقل شده که خلاصه آن چنین است: هنگامی که این آیه نازل شد و گناهکاران توبه کار را به آمرزش الهی نوید داد ابلیس سخت ناراحت شد، و تمام یاران خود را با صدای بلند به تشکیل انجمنی دعوت کرد آنها از وی علت این دعوت را پرسیدند، او از نزول این آیه اظهار نگرانی کرد، یکی از یاران او گفت: من با دعوت انسانها به- این گناه و آن گناه تاثیر این آیه را خنثی میکنم، ابلیس پیشنهاد او را نپذیرفت، دیگری نیز پیشنهادی شبیه آن کرد که آنهم پذیرفته نشد، در این میان شیطانی کهنه کار بنام وسواس خناس! گفت من مشکل را حل میکنم، ابلیس پرسید: از چه راه؟ گفت: فرزندان آدم را با وعده ها و آرزوها آلوده به گناه می کنم، و هنگامی که مرتکب گناهی شدند یاد خدا و بازگشت به سوی او را از خاطر آنها می برم، ابلیس گفت راه همین است، و این ماموریت را تا پایان دنیا بر عهده او گذاشت! روشن است که فراموشکاری نتیجه سهل انگاری و وسوسه های شیطانی است، و تنها کسانی گرفتار آن می شوند که خود را در برابر او تسلیم کنند، و به اصطلاح با وسواس خناس همکاری نزدیک نمایند! ولی مردان بیدار و با ایمان کاملاً مراقبند که هر گاه خطائی از آنها سرزد در نخستین فرصت آثار آن را با آب توبه و استغفار از دل و جان خود بشویند و دریچه های قلب خود را بروی شیطان و لشکر او ببندند که آنها از درهای بسته قلب وارد نمی شوند؟.

أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۱۳۶) در این آیه پاداش پرهیزگاران که صفات آنها در دو آیه گذشته آمده توضیح داده شده است و آن عبارت است، از آمرزش پروردگار و بهشتی که نهرها از زیر درختان آن جاری است (و لحظه ای آب از آنها قطع نمی شود) بهشتی که بطور جاودان در آن خواهند بود.

در حقیقت در اینجا نخست اشاره به مواهب معنوی و مغفرت و شستشوی دل

و جان و تکامل روحانی شده، سپس اشاره به مواهب مادی نموده، و در پایان می گوید: وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ: این چه پاداش نیکی است برای آنها که اهل عمل هستند و مرد میدان اند نه افراد واداده و تبیل که همیشه از تعهدات و مسئولیتهای خویش می گریزند. (۱)

پس نتیجه این که متقین و پرهیزکاران، دائم در مسابقه از همسانان خود هستند، تا از آنها سبقت گرفته و به وعده های خدائی، نائل آیند.

نمونه کامل این سبقت گیران از هم اقران خود، شهدای دشت نینوا و سرزمین کربلا هستند که تاریخ، مانند آنها را، نشان نداده است.

در کجای تاریخ آمده است که نوجوانی برای رفتن به میدان مرگ قطعی، به پای عمو بیفتد و التماس نماید، تا به او اجازه دهد، برود در میدان جنگ با سی هزار، اشرار مسلح رو برو شود، تاجانش را فدای راه حق و حقیقت، نماید.

حتی بعد از موفقیت به گرفتن اجازه، بگونه رهسپار میدان شود که از دشمنان می گوید: سپس جوانی که هنوز به سن جوانی نرسیده (لم يبلغ الحلم) طوری با شتاب، خود را به میدان رسانید که حتی بند یک کفشش را نبسته بود و چنان با شجاعت و شهامت، با دشمنان جنگید و گروهی مانند ازرق شامی را، از دم شمشیر گذرانید و به خاک هلاکت افکند که مایه تعجب دشمنان گردید.

یا مادر همین جوان، به خواهر شوهرش ام کلثوم که مانع رفتن پسر دوم یازده ساله اش، به میدان است، آمده و دست به دامن شده و التماس می کند که بانو، چرا نمی گذاری پسرم برود و جانش را فدای عمویش نماید.

آخر در کجای تاریخ مانند این مناظر زیبای عاشقانه را، به رشته تحریر آورده است، بدینجهت است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در پیش این فرزندم (حسین علیه السلام) گروهی به شهادت خواهند رسید که شهدای اولین و آخرین بشریت، به مقام آنها

غبطه خواهند کرد.

أَلَا لعنه الله على القوم الظالمين.

مجلس ۴۰ مسابقه بایان دیگر

سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ حدید: ۲۱- بر یکدیگر سبقت گیرید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است، و آماده شده برای کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آورده اند، این فضل الهی است به هر کس بخواهد می دهد، و خداوند صاحب فضل عظیم است.

یک مسابقه بزرگ معنوی

در آیات قبل از این آیه، بعد از بیان ناپایداری جهان و لذات آن، و اینکه مردم در سرمایه های کم ارزش این جهان نسبت به یکدیگر تفاخر و تکاثر می جویند، در آیات مورد بحث مردم را به یک مسابقه عظیم روحانی در طریق کسب آنچه پایدار است و سزاوار هرگونه تلاش و کوشش دعوت کرده است.

در حقیقت مغفرت پروردگار کلید بهشت است همان بهشتی که پهنه آسمان و زمین را فرا می گیرد، و از هم اکنون آماده برای پذیرائی مؤمنان است، تا کسی نگوید بهشت نسیه است، و بر نسیه دل نباید نهاد، گرچه به فرض نسیه بود از هر نقدی نقدتر محسوب می شد، چرا که از سوی خدائی وعده داده شده که قادر بر همه چیز است، تا چه رسد به اینکه کاملاً نقد و الان موجود است.

شبهه همین معنی در آیه ۱۳۳ سوره آل عمران (که در جلسه قبل درباره آن صحبت کردیم)

آمده، با این تفاوت که در اینجا سَابِقُوا (از ماده مسابقه و در آنجا سَارِعُوا) (از ماده مسارعه به معنی سرعت گرفتن بر یکدیگر) آمده است که با هم قریب الافق هستند (با توجه به مفهوم باب مفاعله که غلبه کردن دو نفر را در مقابل هم مجسم می کند) تفاوت دیگر اینکه: در آنجا عَرَضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ است و در اینجا كَعَرَضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ و با کمی دقت روشن می شود که این دو تعبیر نیز یک حقیقت را بازگو می کند.

و نیز در آنجا می گوید آماده برای پرهیزکاران است و در اینجا می فرماید: برای مؤمنان.

از آنجا که پرهیزکاری ثمره درخت ایمان راستین است این دو تعبیر نیز لازم و ملزوم یکدیگرند.

به این ترتیب هر دو آیه یک حقیقت را تعقیب می کند با دو بیان متفاوت، به همین دلیل آنچه از بعضی نقل شده که آیه سوره آل عمران را اشاره به بهشت مقربان دانسته اند و آیه مورد بحث را اشاره به بهشت مؤمنان صحیح به نظر می رسد.

به هر حال تعبیر به عرض در اینجا در مقابل طول نیست آنچنانکه بعضی از مفسران گفته اند، و به دنبال آن در جستجوی طول چنان بهشتی هستند که عرضش همچون آسمان و زمین است، و از این نظر به زحمت افتاده اند! بلکه عرض در اینگونه استعمالات به معنی وسعت است، مانند تعبیر پهنه در فارسی می گوئیم پهنه دشت یعنی وسعت صحرا.

تعبیر به مغفرت و آمرزش قبل از بشارت به بهشت که در هر دو آیه آمده اشاره لطیفی به این حقیقت است که تا انسان پاک از گناه نشود لایق ورود به بهشت و جوار قرب پروردگار نخواهد بود.

این نکته نیز شایسته توجه است که پیشی گرفتن به سوی مغفرت پروردگار از طریق اسباب آن است، مانند توبه و جبران طاعات فوت شده و اصولاً اطاعت پروردگار، پرهیز از معاصی است.

و اگر در بعضی از احادیث با تفاسیر روی بعضی از واجبات و مستحبات تکیه شده مانند پیشی گرفتن در جماعت در صف اول و یا صف اول در جهاد و یا تکبیره الاحرام با امام جماعت و یا نماز اول وقت به خاطر ذکر مثال یا بیان مصداق روشن است و چیزی از گستردگی مفهوم آیه نمی‌کاهد.

و در پایان آیه می‌افزاید: این فضل الهی است که به هر کس بخواهد می‌دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است.

یقیناً آنچنان بهشت گسترده با آن مواهب عظیمش چیزی نیست که انسان با این اعمال ناچیز به آن برسد، و این تنها فضل و رحمت و لطف الهی است که آن پاداش عظیم را در مقابل این قلیل قرار داده، و از او نیز جز این انتظار نیست.

چرا که پاداش‌ها همیشه به مقیاس اعمال نیست بلکه به مقیاس کرم پاداش دهنده است.

و به هر حال این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که ثواب و جزا مزد عمل نیست بلکه یک نوع تفضل و رحمت است.

سپس برای تاکید بیشتر در زمینه عدم دل بستگی به دنیا، و شاد نشدن به اقبال آن، و غمگین نگشتن به ادبار آن، می‌افزاید: هیچ مصیبتی در زمین و در وجود شما واقع نمی‌شود مگر اینکه همه آنها قبل از آنکه شما و زمین را بیافرینیم در کتاب (لوح محفوظ) ثبت است، و این امر برای خداوند آسان است (مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ).

آری مصائبی که در زمین رخ می‌دهد همچون زلزله‌ها و سیلها و طوفانها و آفات مختلف، و همچنین مصائبی که در نفوس انسانها واقع می‌شود مانند مرگ و میرها، و انواع حوادث دردناکی که دامان انسان را می‌گیرد همه آنها از قبل مقدر شده و در لوح محفوظ ثبت است.

ولی باید توجه داشت که مصائبی که در این آیه به آن اشاره شده، تنها مصائبی است که به هیچوجه قابل اجتناب نیست و مولود اعمال انسانها نمی‌باشد (و به

تعبیر دیگر حصر در اینجا حصر اضافی است).

شاهد این سخن آنکه در آیه ۳۰ سوره شوری می خوانیم: **وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ**: هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند!

با توجه به اینکه آیات یکدیگر را تفسیر می کنند، هنگامی که این دو آیه در برابر هم قرار گیرد نشان می دهد مصائبی که دامنگیر انسان می شود بر دو گونه است:

مصائبی است که مجازات و کفاره گناهان او است و این مصائب بسیارند، ظلمها، بیداد گریها، خیانتها، انحرافات و ندانم کاریها و امثال آن سرچشمه بسیاری از مصائب خود ساخته ما است.

ولی بخشی از مصائب است که ما هیچگونه نقشی در آنها نداریم و به صورت یک امر حتمی و اجتناب ناپذیر دامن فرد یا جامعه ای را می گیرد، حساب این دو از هم جدا است، و لذا بسیاری از انبیاء، و اولیاء و صلحاء گرفتار اینگونه مصائب می شدند، این مصائب فلسفه دقیقی دارد که در بحثهای خداشناسی و عدل الهی و مساله آفات و بلاها در آن باره صحبت کرده ایم.

لذا در حدیثی می خوانیم: هنگامی که امام علی بن الحسین (علیهما السلام) را با غل و زنجیر وارد مجلس یزید کردند یزید رو به امام علیه السلام کرد و آیه سوره شوری را خواند: **وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ** (و می خواست چنین وانمود کند که مصائب شما خانواده نتیجه اعمال خودتان است، و از این طریق زخم زبان بزند) اما امام فوراً کلام او را نفی کرد و فرمود: **كَلَامَ مَا نَزَلَتْ هَذِهِ فِينَا، انْمَانَزَلَتْ فِينَا: (مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ)**: چنین نیست، این آیه در باره ما نازل نشده، آنچه در باره ما نازل شده آیه دیگری است که می گوید: هر مصیبتی در زمین یا وجود شما رخ دهد پیش از آفرینش شما در لوح محفوظ ثبت شده است (و فلسفه و حکمتی دارد).

شاگردان مکتب ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نیز همین معنی را از آیه فهمیده اند،

چنانکه نقل می کنند هنگامی که سعید بن جبیر را نزد حجاج آوردند و تصمیم به قتل وی گرفت مردی از حضار گریه کرد، سعید گفت: چرا گریه می کنی؟ در پاسخ گفت به خاطر این مصیبتی که برای تو پیش آمده، گفت گریه نکن این در علم خدا بوده است که چنین شود، آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید: مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا الْبَتَّ تَمَامِ حَوَادِثِیْ كَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَنْ فِيهَا وَمَنْ فِي الْأَنْفُسِ لَا يَخْفَى مِنْهَا شَيْءٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ. در اینجا تنها اشاره به مصائب واقع در زمین و نفوس انسانی شده به خاطر این است که موضوع سخن همین معنی بوده، و چنانکه خواهیم دید نتیجه گیری در آیه بعد از همین موضوع می شود.

ضمناً جمله إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ اشاره به این است که ثبت و حفظ اینهمه حوادث در لوح محفوظ با کثرت فوق العاده ای که دارد برای خداوند آسان است.

و منظور از لوح محفوظ علم بی پایان خداوند است، و یا صفحه جهان خلقت و نظام علت و معلول که آن نیز مصداق علم فعلی خداوند است (دقت کنید).

اکنون ببینیم فلسفه تقدیر این مصائب در لوح محفوظ و سپس بیان این حقیقت در قرآن چیست؟ آیه بعد پرده از روی این راز مهم برداشته، می گوید: این برای آن است که به خاطر آنچه از دست داده اید غمگین نشوید، و به آنچه خداوند به شما داده شاد و دل بسته نباشید (لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ).

این دو جمله کوتاه در حقیقت یکی از مسائل پیچیده فلسفه آفرینش را حل می کند، چرا که انسان همیشه در جهان هستی با مشکلات و گرفتاریها و حوادث ناگواری روبرو است، و غالباً از خود سؤال می کند: با اینکه خداوند مهربان و کریم و رحیم است این حوادث دردناک برای چیست؟! قرآن می گوید: هدف این بوده که شما دل بسته و اسیر زرق و برق این جهان نباشید.

منظور این بوده که موقعیت این گذرگاه و پلی که نامش دنیا است، و همچنین موقعیت خودتان را در این جهان گم نکنید، دل بسته و دل داده آن نشوید، و آنرا

جاودانه نپندارید که این دلبستگی فوق العاده بزرگترین دشمن سعادت شما است، شما را از یاد خدا غافل می کند و از مسیر تکامل باز می دارد.

این مصائب زنگ بیدار باشی است برای غافلان و شلاقی است، بر ارواح خفته، و رمزی است از ناپایداری جهان، و اشاره ای است به کوتاه بودن عمر این زندگی.

حقیقت این است که مظاهر فریبنده این دار الغرور زود انسان را به خود جذب و سرگرم، و از یاد حق غافل می کند، ناگهان بیدار می شود که کاروان رفته، و او در خواب، و بیابان در پیش.

این حوادث که همیشه در زندگی بوده و همیشه خواهد بود، و حتی پیشرفتهای عظیم علم هم نتوانسته و نخواهد توانست جلو حوادث دردناکی همچون زلزله ها، طوفانها، سیلها و بیماریها و امثال آنها بگیرد درسی است از بی مهری زمانه رسوا و به انسان فریاد می زند: این دشت خوابگاه شهیدان است فرصت شمار وقت تماشا را

این بدان معنی نیست که انسان به مواهب الهی در این جهان پشت پا بزند، و یا از آنها بهره نگیرد، مهم این است که اسیر آن نگردد، و آنها هدف و بهره اصلی خود نشمرد.

قابل توجه اینکه در مورد آنچه از دست می رود تبدیل به فاتکم (از شما فوت شده) می کند، اما در مورد مواهب و نعمتهای به دست آمده آنها به خدا نسبت می دهد و بما آتاکم می گوید، چرا که فوت و فنا در ذات اشیاء افتاده است، این وجود است که از فیض خداوند سرچشمه می گیرد.

آری این مصائب شکننده تفاخر و غرور است، لذا در پایان آیه می افزاید:

خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد. (وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ).

مختال از ماده خیال گرفته شده و به معنی متکبر است، زیرا تکبر از خیال فضیلت، و پندار برتری بر دیگران، پیدا می شود، و فخور صیغه مبالغه از ماده فخر به معنی کسی است که بسیار بر دیگران فخرفروشی می کند.

تنها کسی گرفتار این حالات می شود که مست ناز و نعمت گردد، ولی وجود

آفات و مصائب برای آنها که قابل بیداری و هدایتند این مستی و آثار آن را از بین می برد.

افراد با ایمان با توجه به این اصل، هنگامی که به نعمتی از سوی خدا می رسند خود را امانتدار او می دانند، نه از رفتن آن غمگین می شوند نه از داشتن آن مست و مغرور در حقیقت آنها خود را همچون مسئولان بیت المال می دانند که یکروز اموال زیادی را دریافت، و روز دیگر هزاران هزار پرداخت می کنند، نه از دریافتش ذوق زده می شوند و نه از پرداختش غمگین.

و چه تعبیر جالبی دارد امیر مؤمنان علی علیه السلام در باره همین آیه آنجا که می گوید:

الزهد كله بين كلمتين من القرآن: قال الله تعالى لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَمَن لَّمْ يَأْسِ عَلَى الْمَاضِي، و لم يفرح بالآتي فقد اخذ الزهد بطرفيه! تمام زهد در میان دو جمله از قرآن است، آنجا که خداوند متعال می فرماید:

این برای آن است که به خاطر آنچه از دست داده اید غمگین نشوید، و به آنچه خدا به شما داده دل بسته و مغرور نباشید، بنابراین هر کس بر گذشته تاسف نخورد و به آنچه در دست دارد دل بسته نباشد، زهد را از هر دو طرف در اختیار گرفته.

نکته دیگر اینکه توجه به این اصل که ناکامیها با زندگی انسان از آغاز عجین بوده، و طبق سنت حکیمانۀ ای مقدر شده است، و دنیا پیوسته فراز و نشیب دارد، انسان را برای تحمل شدائد شجاع و در برابر حوادث سخت، صبور و مقاوم می سازد، به او آرامش خاطر می دهد، و از بیتابی ها و جزع مانع می گردد.

ولی باز تاکید می کنیم این تنها در مورد مصائب غیر قابل اجتناب است، و گرنه مصیبت ها و ناکامی هائی که تنها معلول گناهان و سهل انگاری خود انسان است از این بحث خارج می باشد و راه مقابله با آنها موضعگیری صحیح در برنامه های زندگی است.

قتیبه بن سعید می گوید: وارد یکی از قبایل عرب شدم، صحرائی دیدم پر از شترانی که همه مرده بودند که به شماره در نمی آمد، در آنجا پیر زنی بود، پرسیدم

این شتران از آن که بوده است؟ گفت: آن پیرمرد را که بالای آن تل می بینی که نشسته و پشم می تابد به سراغ او آمدم، گفتم: اینها همه از آن تو بوده؟! گفت: بنام من بوده است! گفتم: چه شده که به این روزگار افتاده اند؟ او در جواب (بی آنکه اشاره ای به آفت و علت مرگ و میر آنها کند) گفت: آنکس که داده بود گرفت، گفتم (ناراحت نیستی و) در این باب چیزی گفته ای؟ گفت: بلی، این دو بیت را گفته ام:

لا و الذی انا عبد من خلأته***و المرء فی الدهر نصب الرزء و المحن

ما سرنی ان ابلی فی مبارکها***و ما جرى من قضاء الله لم یکن!

سوگند به آنکس که من بنده ای از مخلوقات او هستم - که انسان در دنیا هدف مصائب و محنت ها است.

اگر شترانم در خوابگاه خود بودند - و این قضای الهی که اتفاق افتاد رخ نمی داد خوشحال نمی شدم (من تنها به رضای او راضیم و هر چه او خواسته است همان را می پسندم).

آخرین آیه مورد بحث توضیح و تفسیری است بر آنچه در آیه قبل آمده و در حقیقت مختال فخور (متکبر فخر فروش) را معرفی می کند، می فرماید: آنها کسانی هستند که بخل می ورزند و مردم را نیز به بخل دعوت می کنند (الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ نساء: ۳۷).

آری لازمه دل بستگی شدید به مواهب دنیا تکبر و غرور است، و لازمه تکبر و غرور بخل کردن، و دعوت دیگران به بخل است، اما بخل کردن به این دلیل که سرمایه کبر و غرور خود را این اموال می داند، و هرگز نمی خواهد آنرا از دست دهد، و اما دعوت دیگران به بخل برای این است که اولاً اگر دیگران سخاوتمند باشند او رسوا می شود، و ثانیاً چون بخل را دوست دارد مبلغ چیزی است که به آن عشق می ورزد و برای اینکه تصور نشود اصرار و تاکید خداوند در مساله انفاق و ترک بخل و یا حتی تعبیر به آیات گذشته به وام گرفتن خداوند از بندگان که همه برای تشویق آنها به انفاق است از نیاز ذات پاک او سرچشمه می گیرد، در پایان آیه می افزاید: هر

کس از این دستور روی گردان شود به خدا زیانی نمی رساند زیرا خداوند بی نیاز و مورد ستایش است (وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ حدید: ۲۴).

همه به او نیازمندند و او از همگان بی نیاز است، چرا که خزائن و منابع اصلی همه چیز نزد او است، و از آنجا که جامع همه صفات کمال است شایسته هر حمد و ستایش نیز می باشد.

گرچه بخل در این آیه بیشتر ناظر به بخل در انفاق مالی است، ولی این واژه مفهوم گسترده ای دارد که بخل در علم و ادای حقوق و مانند آن را نیز شامل می شود. (۱)

حالا که معنا و مفهوم، مسابقه و مسارعه از نظر قرآن کریم، مختصراً برای ما روشن گردید، برای آوردن نمونه هائی از مصادیق بی شمار آن، میدان وسیع و جا باز است که در هر عصر و زمان، وجود داشته و تا انقراض عالم هستی نیز، وجود خواهد داشت.

جانبازان و عاشقانی که در تاریخ از بعضی از آنها نام برده شده و حالاتش را، برای بیداری و پند گرفتن بعدی ها، از آنها به یادگار گذاشته است.

برای مثال در زمان فرعون، در برابر قدرت ظالمانه او، مادری به نام صیانه (زن مؤمن آل فرعون) وارد میدان می شود و با فدا کردن فرزندان دلبنده خود تا بچه شیرخواره اش و با تماشای سوختن آنها در آتش و در نهایت با قرار گرفتن خود در میان شعله ها، این مسابقه را به پایان می برد و سرفرازانه، بیرون می آید و به سوی

معبود و معشوق پرواز می نماید، و معبودهم برای تقدیر و تشکر از این کار شجاعانه او، با بیان سرگذشت او در قرآن کریم: برای زنده داشتن او، ابدیت می بخشد و او را در صف یاران حضرت بقیه‌الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، قرار می دهد.

در مقابل آنها هم کسانی حتی از خانواده اصیل و نجیب بودند که، به خاطر بدست آوردن حطام دنیا و نعمات بی پایه آن، خود را به این در و آن در می زدند تا چیزی گیر بیارند و روی هم انباشته کرده در نهایت با حسرت و اندوه از آن جدا شوند، مانند عقیل برادر امیرمؤمنان علیه السلام از یک پدر و یک مادر اما بین تفاوت ره زکجاست تابه کجا!!!.

اخبار مربوط به علی علیه السلام

با برادرش عقیل

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) می نویسد: عقیل در هیچ یک از جنگهای ایام خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام در رکاب آن حضرت شرکت نکرد. او خود و فرزندانش را برای جنگ به علی علیه السلام تسلیم کرد اما آن حضرت او را از حضور در میدان نبرد معاف کرد. سپس ابن ابی الحدید گوید: مردم درباره عقیل اختلاف کرده اند که آیا در زمان حیات امیرمؤمنان علیه السلام به جانب معاویه پیوست یا خیر؟ گروهی پاسخ مثبت به این سوال داده و روایت کرده اند: روزی معاویه در حالی که عقیل هم در نزد وی حضور داشت، گفت: این ابویزید است. اگر نمی دانست من بهتر از برادرش هستم اینجا پیش ما نمی ماند و برادرش را ترک نمی کرد.

عقیل پاسخ داد: برادرم برایم در دین بهتر است و تو در دنیا هم و من دنیا را برگزیدم و از خدا خواهانم که عاقبتم را به خیر کند.

همچنین ابن ابی الحدید در جای دیگری از شرح نهج البلاغه (۲) می نویسد:

روایت شده که عقیل بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شد و دید آن حضرت در

۱- شرح نهج البلاغه ج ۳، ص. ۸۲

۲- همان ج ۱، ص. ۱۵۷

صحن مسجد کوفه نشسته است. گفت: ای امیر مؤمنان السلام عليك و رحمه الله و برکاته. عقیل در آن هنگام بینایی خود را از دست داده بود. علی (علیه السلام) پاسخ داد: السلام عليك ای ابو یزید. آن گاه به پسرش حسن (علیه السلام) نگریست و به او فرمود:

برخیز و عمویت را بنشان. حسن (علیه السلام) برخاست و عقیل را نشانید سپس قصد بازگشت کرد که علی (علیه السلام) فرمود: برو و برای عمویت پیراهن و ردا و ازار و کفش نو بخر. حسن (علیه السلام) برای خرید این وسایل روانه بازار شد. فردا عقیل با لباسهای نو بر علی (علیه السلام) وارد شد و گفت: السلام عليك یا امیر المؤمنین. علی (علیه السلام) پاسخ داد: و عليك السلام ای ابو یزید. عقیل پرسید: ای امیر مؤمنان! چه می بینم؟ تو صاحب خلافتی ولی من خود را از آنچه تو خویش را بدان راضی ساخته ای خشنود نمی بینم. علی (علیه السلام) به او گفت: ای ابو یزید! من سهم خود را از بیت المال به تو بخشیدم. چون عقیل از نزد علی (علیه السلام) بیرون شد به درگاه معاویه رفت. معاویه دستور داد به او صد هزار درهم دهند. عقیل هم آن مبلغ را گرفت. سپس بعد از این واقعه و پس از وفات امیر مؤمنان (علیه السلام) و صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه، باز عقیل به نزد وی رفت.

سپس ابن ابی الحدید در تمه گفتار قبل می گوید: عده ای نیز گویند عقیل پس از وفات علی (علیه السلام) به نزد معاویه روانه شد. آنان برای این سخن خود استدلال کرده اند به نامه ای که عقیل در آخرین روزهای خلافت امیر مؤمنان (علیه السلام) به آن حضرت نوشت و پاسخی که وی به نامه عقیل داد. ابن ابی الحدید خود گوید: که قول دوم در نظر من صحیح تر است. آن گاه ابن ابی الحدید، نامه عقیل و پاسخ علی (علیه السلام) را

نامه عقیل به امام علیه السلام

بنابر آنچه ابن اسحاق در کتاب غارات روایت کرده، نقل کرده و گفته است: عقیل بن ایطالب به برادرش علی بن ایطالب (علیه السلام)، در پی هجوم ضحاک بن قیس و آنچه درباره خذلان کوفیان و دست شستن آنان از مقابله با ضحاک شنیده بود، نامه ای

نوشت که در زیر آن را نقل می کنیم.

به بنده خدا علی امیر مؤمنان از عقیل بن ایطالب. سلام بر تو. سپاس خدای یگانه را سزد. (اما بعد) خداوند تو را از هر بدی و سختی مصون و محفوظ بدارد. به هر حال من برای حج عمره به سوی مکه روانه شدم. در میان راه با عبد الله بن سعد بن ابی سرح که حدود چهل تن از فرزندان جوان طلقا را نیز به همراه داشت، مواجه شدم. من زشتی و تباهکاری را در چهره ایشان به وضوح دیدم. پس از آنان پرسیدم:

ای فرزندان دشمنان به کجا می روید؟ آیا به معاویه می پیوندید. به خدای سوگند این کینه ای است دیرینه از جانب شما که می خواهید نور الهی را فرو نشانید و امر او را دگرگون سازید. آن قوم سخنانی به من گفتند و من نیز چیزهایی بدیشان گفتم. پس چون به مکه رسیدم شنیدم مردم آنجا می گویند. ضحاک بن قیس بر مردم حیره حمله کرده و هر چه خواسته است برده سپس بدون آنکه زخمی بردارد به سلامت بازگشته است. پس اف بر زندگی باد در روزگاری که ضحاک را بر تو گستاخ کرده است. ضحاک کیست؟! من وقتی این خبر را شنیدم، گمان کردم شیعیان و پیروان تو، از یاریت دست کشیده اند. پس ای برادر برایم بنویس اگر اراده مرگ داری من با فرزندان برادرت و فرزندان پدرت به سوی تو حرکت می کنیم. ما با تو زندگی می کنیم و چون بمیری ما نیز با تو می میریم. به خدای سوگند، دوست ندارم پس از تو در دنیا بمانم. و به خدای عزوجل سوگند یاد می کنم زندگی پس از تو نه خوش است و نه گوارا و السلام علیک و رحمه الله و برکاته (۱)

جواب امام به نامه برادرش

امیر مؤمنان (علیه السلام) در پاسخ نامه عقیل چنین نوشت: از بنده خدا، علی امیر مؤمنان، به عقیل بن ایطالب سلام علیک. سپاس خداوند یکتا را اما بعد خداوند ما

۱-۵. کسی که چنین نامه ای می نویسد نمی تواند در زمان حیات برادرش به دستگاه معاویه ملحق شود.

و تو را در پناه خود گیرد. حفظ کردن کسی که در نهان از خداوند می ترسد و خدا ستوده و بزرگوار است. نامه تو به وسیله عبد الرحمن بن عبید ازدی به دستم رسید که در آن نوشته بودی با عبد الله بن ابی سرح روبه رو شدی که به همراه چهل تن از سواران، فرزندان طلقاء، به جانب غرب روانه بودند. پسر ابی سرح همواره در پی حيله با خدا و رسول او و قرآن و بستن راه خدا و ایجاد کجی در آن بوده است. پس او و قریش را واگذار. ایشان را در دویدن در گمراهی خود و گردش در نفاقشان آزاد بگذارد. بلی امروز عرب بر جنگ برادر تو اتفاق کرده اند. چنان که پیش از این در جنگ با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با یکدیگر دست اتحاد داده بودند. آنان صبح کردند در حالی که نسبت به حق او نادانی ورزیدند و فضل او را مورد انکار قرار دادند و در کینه ورزی به او سبقت گرفته اند و بر ضد او جنگ بر پا کردند و تمام نیرو و قوای خویش را در این جهت گرد آوردند و سپاه احزاب را به رویارویی او روانه کردند.

خداوندا از جانب من به قریش جزا ده. آنان پیوند خویشی مرا بریدند و علیه من شوریدند و مرا از رسیدن به حقم بازداشتند و حکومت پسر مادرم را از من گرفتند و آن را به کسی سپردند که در قرابت با رسول اسلام مانند من نبود و سابقه مرا در اسلام نداشت مگر آنکه کسی ادعا بکند که ما اینها را نمی دانستیم و من فکر می کنم چنین کسی خدا را نمی شناسد. و در هر حال سپاس و ستایش خداوند راست. اما آنچه درباره هجوم ضحاک بر مردم حیره گفتمی باید بدانی که این قضیه بسی کم ارزش تر و خوارتر از آن است که بدان اعتنا شود اما او با سواران جنگی گزیده خود راه سماوه در پیش گرفت تا به واقصه و شراف و ققطانه و شهرهای نزدیک آن رسید. من نیز برای رویارویی با آنان، لشکر انبوهی از مسلمانان را روانه کردم. چون او از آمدن این لشکر آگاهی یافت، راه گریز در پیش گرفت. سپاه ما او را تعقیب کردند و بالاخره در راه به او رسیدند. این در زمانی بود که خورشید داشت غروب می کرد.

آنان اندکی با هم پیکار کردند اما ابن ابی سرح تاب جنگ نداشت و دوباره فرار کرد.

بیش از ده تن از همراهان او کشته شدند و با اندوهی بزرگ در گلو رهایی یافت پس

از آنکه از او جز نیمه جانی باقی نمانده بود پس با تحمل رنج و سختی بسیاری نجات پیدا کرد. اما درباره آنکه از من خواسته بودی تا نظرم را درباره قضیه ای که بدان دچار شده ام برایت بنویسم باید بدانی که نظر من مبتنی است بر جنگ با کسانی که جنگ را روا می شمردند تا زمانی که خداوند را دیدار کنم. انبوهی مردم در اطراف من، بر بزرگی من، و پراکندگی آنان از کنار من، بر وحشتم نمی افزاید. زیرا حق به جانب من است و خداوند نیز با محقان است و به خدای سوگند از مرگ در راه حق ناخشنود نیستم. و برای محقان خیر مطلق پس از مرگ است. و درباره پیشنهاد خود مبنی بر آوردن پسران و پسران پدرت به نزد من باید بدانی که من نیازی به کمک آنان ندارم. و تو هم راشد و محمود برخیز. به خدا قسم دوست ندارم شما با من کشته شوید. گمان نکن به پسر مادرت، اگر مردم از او روی گردانند، خوار و فروتن شود و به زاری افتد بلکه او چنان است که برادر بنی سلیم گفته است:

اگر از من بپرسی چطوری؟ باید بدانی که من بر سختی روزگار بسی شکمیا و توانایم.

گران است که غم و اندوهی بر من دیده شود تا بدگویی شاد و یا دشمنی غمگین شود.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) از زبیر بن بکار حکایت کرده که او در کتاب موفقیات به سند خود نقل کرده است: وقتی عثمان به محاصره در آمد، مروان دو پیک را به شام و یمن روانه کرد و دو نامه هم به آنان داد. یکی از این نامه ها خطاب به یعلی بن منیه در یمن و دیگری خطاب به معاویه در شام بود. مروان در این دو نامه از آنان طلب رهنمود کرده بود. سپس نامه مروان درباره قتل عثمان به معاویه رسید. معاویه به جماعتی از بنی امیه و غیر ایشان نامه نوشت و آنان را به خونخواهی عثمان به معاویه برانگیخت. تمام آنها طی نامه هایی که به معاویه نوشتند، وی را بر تصمیم خود استوار داشتند و تنها سعد بن عاص بود که ضمن نوشتن نامه ای به معاویه او را از این مقصود نهی کرد.

ابن ابی الحدید گوید: در خبری مشهور روایت شده است که معاویه، سعید بن عاص را به خاطر آنکه در آمدن به جنگ صفین تأخیر کرده بود، سرزنش کرد. سعید به او گفت: اگر مرا فرا می خواندی به سرعت می آمدم. ولی من در مجلس عقیل و گروهی از بنی هاشم حضور داشتم و اگر ما می آمدیم آنان نیز می آمدند.

ابن ابی الحدید گوید: (۱) درباره عقیل سخن درستی که راویان ثقه بر آن اتفاق دارند این است که وی تنها پس از وفات امیر مؤمنان (علیه السلام) به نزد معاویه آمد اما او در مدینه ساکن بود و در جنگهای جمل و صفین، البته با اجازه علی (علیه السلام) شرکت نکرد.

پس از ماجرای حکمیت، عقیل نامه ای به علی (علیه السلام) نوشت و از آن حضرت اجازه گرفت تا با فرزندان و خانواده اش به کوفه بیاید و در آنجا سکنی گزیند.

در یکی از خطبه های نهج البلاغه آمده است: عقیل بر درخواست خود پای فشاری و سخن خود را پیوسته تکرار می کرد. پس من به گفتارش گوش سپردم. او گمان کرد که من دین خود را به او فروخته و از روش خویش دست برداشته ام و به دنبال او می روم پس آهن پاره ای برای او سرخ کردم ...

اینها تمام مطالبی بود که ما درباره برخورد و ارتباط علی (علیه السلام) با برادرش عقیل، بدان دست یافتیم و می توان مطالب ذکر شده را به صورت زیر جمع بندی کرد.

اول، چنان که سخن سعید بن عاص گواهی می داد، عقیل با فرزندانش در مدینه باقی مانده بود. همچنین نامه عقیل به علی (علیه السلام) نشانگر آن بود که وی با فرزندانش، در هنگام حمله ضحاک که پس از جریان حکمین رخ داد، در حجاز ساکن بوده و امیر مؤمنان (علیه السلام) به او فرمان می دهد که در همانجا با فرزندانش بماند و به سمت عراق حرکت نکند.

دوم، عقیل در زمان حیات علی (علیه السلام) به طرف معاویه نرفت بلکه پس از وفات آن حضرت، وی به سوی معاویه رفت. و دلیل ما بر این سخن نامه و جواب و نیز سخن

سعید بن عاص است که پیش از این ذکر شد. سخن سعید نمایانگر آن است که عقیل در هنگام بر پایی جنگ صفین در حجاز حضور داشته و آن نامه و جواب نامه نیز دال است بر آنکه این قضیه پس از ماجرای حکمین و در آن مدت رخ داده که این ماجرا هم به روزهای واپسین خلافت امیر مؤمنان (علیه السلام) مربوط می شود. شاید کسانی که گفته اند عقیل در زمان حیات علی (علیه السلام) به سوی معاویه رفته، رفتن عقیل را پس از وفات علی (علیه السلام) اشتباهاً قبل از وفات وی ذکر کرده اند.

سوم، آیا عقیل در زمان خلافت برادرش به کوفه آمده است؟ می توان گفت: آری.

علی (علیه السلام) به پسرش حسن دستور داد تا عقیل را در نزد او بنشانند و برایش لباس و کفش نو بخرد. حسن نیز اوامر علی (علیه السلام) را اطاعت کرد. و عقیل فردای دومین روز با لباس و کفش نو به خدمت آن حضرت آمد. عقیل به آن حضرت گفت از این مساواتی که علی درباره خود و دیگر مسلمانان، در بخشش و عطایا، به اجرا گذارده خشنود نیست و او می خواهد به خاطر آنکه برادر خلیفه است، تفاوتی با دیگر مردم داشته باشد. پس باید به او بخششهای دیگری کرد. اما امیر مؤمنان (علیه السلام) برای خود خط عدل و مساوات میان مردم را پیش گرفته و در این کار از خود و دو فرزندش آغاز کرده بود. آن حضرت مانند دیگر مسلمانان از عطایای بیت المال بهره مند می شد و با فرزندانش نیز چنین رفتار می کرد و وقتی برادرش عقیل به نزد او در آمد آن حضرت در اکرام او غایت تلاش خویش را کرد و او را در نزد فرزندانش به منزله میهمان قرار داد و لباسهای نو در بر او کرد و چون عقیل خواستار عطایای زیاد شد فرمود: اینها سهم من بود که آنها را به تو دادم و این تمام چیزی بود که در وسع آن حضرت بود و نهایت جود و کرم و رأفت و شفقت آن حضرت بر عقیل را نشان می داد. امیر المؤمنین (علیه السلام) در پی ذخیره کردن مال نبود و نفقه خود و خانواده اش تنها از حقوق بیت المال تأمین می شد که آن را هم به عقیل بخشید. این تمام چیزی بود که علی (علیه السلام) مالک آن بود و خود را مهیا کرد تا بدون حقوق زندگی کند و حقوق دوم خود را از بیت المال نیز به وام به او داد. بنابر این، این سخن ما که گفتیم این

عمل علی (علیه السلام) نشانه غایت جود و شفقت آن حضرت بر عقیل بود، اصلاً به عنوان مبالغه به شمار نمی آید. اما با این همه، عقیل راضی و قانع نشد و پیوسته در گرفتن سهم بیشتر از بیت المال، پای فشاری می کرد و سخن خود را تأکید می کرد و مانند کوری که به بدهکار خود در آویخته، آن حضرت را رها نمی کرد تا آنکه علی (علیه السلام) را در تنگنا قرار داد و آن حضرت راهی جز سرخ کردن پاره آهن و نزدیک کردن آن به بدن عقیل نیافت تا مگر او بدین وسیله عبرت گیرد. زیرا قانع کردن عقیل تنها از این طریق میسر بود و از اینجا دانسته می شود که علی (علیه السلام) در اکرام و نیکویی در حق عقیل، تا آنجا که در توان داشت، کوتاهی نکرد. کاری که علی (علیه السلام) با عقیل کرد، هیچ نشانی از سنگدلی و بی مهری در آن نیست، چنان که شاید در نگاه اول چنین به نظر آید. و ظاهراً عقیل وقتی به کوفه می آید فرزندان خود را نیز همراه می آورد تا موجبات دلرحمی علی (علیه السلام) را بیشتر فراهم آورد و سپس به همراه آنان به مدینه باز می گردد و لابد وقتی امیر مؤمنان (علیه السلام) حقوق خود را از بیت المال جدا کرد به همراه سهم عقیل، برای وی فرستاد. زیرا او در وعده و قولی که داده بود، خلاف نمی کرد.

از ماجراهای گوناگون عقیل چه در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه السلام و چه بعد از ممات ایشان چنین به نظر می رسد، گاه از نظر عاطفی اظهار محبتی می کرد ولی آن قدرت بازدارندگی ایمان را دارا نبود که او را از نشستن در کنار معاویه و زبان درازی او، مهار کرده و دشمن را، خوشنود ننماید و خود آشکارا به معاویه اظهار داشت.

«برادرم برایم در دین بهتر است و تو در دنیا هم و من دنیا را برگزیدم و از خدا خواهانم که عاقبتم را به خیر کند.»

و امثال این حرکات و گفتارها، به هیچ وجه شایسته خاندان خود و فرزندی مانند حضرت مسلم علیه السلام و برادرانی که در کربلا به شهادت رسیدند، نبود.

مجلس ۴۱ ایمنان از عذاب خدا

روز قیامت یعنی روز حساب و محاسبه و روز دادگاه و محاکمه روز حضور تمام مردم جهان، برای رسیدن به نتایج اعمالشان، و روز خوف و هراس و روز ترس و لرز و روز گرفتاری در دست مأمورین الهی که نه ذره ای ظلم و ستمی هست و نه کوچکترین حق کشی و اجحاف، بلکه هرچه پیش فرستاده شده، در برابر آدمی حاضر شده و با مقتضای آن رفتار خواهد شد، روز دریافت کیفر اعمال است و برخورداری از کرده های دنیا!!.

در آن روز تب و لرز و روز واله و حیرانی چند گروه با آرامش و اطمینان، بدون کوچک ترین ناراحتی و سرگردانی، در صحرای محشر حاضر ولی مانند برق خاطف، از آن عبور کرده و به مقصد نهائی (بهشت جاویدان) خواهند رسید.

در این مورد آیات در قرآن کریم زیاد است که برای نمونه به تعدادی از آنها، متعرض می شوم.

۱- بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بقره: ۱۱۲ آری، کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند. (بنابر این، بهشت خدا در انحصار هیچ گروهی نیست.)

۲- مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ نمل: ۸۹ کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت؛ و آنان از وحشت آن روز درامانند!

۳- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بقره: ۲۷۴ آنها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می شوند.

۴- إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۳) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴) احقاف: کسانی که گفتند: «پروردگار ما الله است»، سپس استقامت کردند، نه ترسی برای آنان است و نه اندوهگین می شوند. ۱۴ آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن می مانند؛ این پاداش اعمالی است که انجام می دادند.

۵- إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخْفُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ (۳۰) نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ (۳۱) نَزَّلْنَا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ (۳۲) فصلت: ۳۰ به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است! ۳۱ ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم؛ و برای شما هر چه دلتان بخواهد در بهشت فراهم است، و هر چه طلب کنید به شما داده می شود!

۳۲ اینها وسیله پذیرایی از سوی خداوند غفور و رحیم است!».

آنان که گفتند پروردگار ما خداست و روی حرفشان ایستادند و ایستادگی کردند و نان را به نرخ روز نخوردند و مانند تخته پاره به جهت هر بادی تمایل نکرده و رنگ عوض نکردند، و محکم و پابرجا ایستادند و از زندان و شکنجه و اعدام، ترسی به خود راه ندادند، برای آنها نه ترسی و نه غمی، وجود ندارد و شاد و خرم، غرق در نعمتهای الهی، خواهند بود، چرا؟ چون خدای مهربان اعلام فرموده است: هَلْ جَزَاءُ

الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ آیا پاداش خوبی، خوبی نیست. (۱)

حال گوش دهید به نمونه ای از مردان خدا و گویندگان رَبُّنَا اللَّهُ و استقامت ورزان، و مصداق بارز و روشن این آیات، عاشق و شیدای مولای مظلومان علی علیه السلام یعنی؛

شهید ابوذر غفاری

تاریخ شهادت: ۳۲ هجری قمری محل شهادت: ربنده مزار شهید: ربنده

ابوذر غفاری (جندب بن جناده) از قبیله غفار در ربنده و از پیشگامان در اسلام بود. او را چهارمین یا پنجمین مسلمان تاریخ می دانند.

ابوذر از ساکنین شهر مکه نبود بلکه در اطراف آن شهر (در محلی بنام ربنده) می زیست. وقتی خبر ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را شنید به مکه شتافت و اسلام آورد، سپس به میان قوم خود بازگشت و حتی در جنگ های بدر و احد و خندق نیز شرکت نکرد. او پس از جنگ خندق به مدینه هجرت نمود.

پیامبر اسلام در مورد او فرمود: «خداوند ابوذر را مورد رحمت خویش قرار دهد. او تنها زندگی می کند، تنها می میرد و تنها محشور می شود.»

و نیز درباره صراحت و صداقتش فرمود: «در زیر آسمان آبی و بر روی زمین خاکی راستگوتر و صریح تر از ابوذر نیست.»

ابوذر پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از طرفداران سر

۱- أَلَا- إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲) الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ (۶۳) لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۶۴) یونس: ۶۲ آگاه باشید (دوستان و) اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند! ۶۳ همانها که ایمان آوردند، و (از مخالفت فرمان خدا) پرهیز می کردند. ۶۴ در زندگی دنیا و در آخرت، شاد (و مسرور) ند؛ وعده های الهی تخلف ناپذیر است! این است آن رستگاری بزرگ!

سخت امیرمؤمنان علی علیه السلام شد و از جمله چند نفری بود که از بیعت با ابوبکر خودداری کرد. می گویند: او در فتح بیزانس (روم شرقی) و قبرس، در سال ۲۳ قمری شرکت کرده و جزو سپاهیان مسلمانان بوده است.

ابوذر در دوره خلافت عثمان حیف و میل و بذل و بخشش های حکومت به بنی امیه را، که دید، به انتقاد و افشاگری علیه حکومت روی آورد. به همین دلیل به شام و سپس به ربه تبعید شد. امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و عمار و عبدالله بن جعفر او را به هنگام تبعید به ربه مشایعت کردند.

ابوذر در سال ۳۱ یا ۳۲ قمری در ربه در حالی که غیر از همسرش کسی در آن بیابان در کنارش نبود وفات یافت و عبدالله بن مسعود که با چند تن از افرادش از آنجا (برای حج تمتع) عبور می کرد، بر او نماز خواند و او را در همان جا به خاک سپرد. (۱)

جندب فرزند جناده از افراد قبیله «بنی کنانه» در سرزمین یمن بود. او قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از پرستش بت قبیله خویش «فلس» امتناع جست و به خداوند یکتا ایمان آورد. زمانی که خبر ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در مکه شنید برادرش را به آنجا فرستاد تا اطلاعاتی به دست آورد اما پس از بازگشت برادر، برای اطمینان خاطر راه مکه را در پیش گرفت و به مدت سه روز در خانه امیر مؤمنان (علیه السلام) مهمان گشت.

آنگاه در مورد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از امام علی (علیه السلام) سؤالاتی کرد و با راهنمایی امام (علیه السلام) به خانه ارقم رفت. ابوذر در شمار اولین نفرات به اسلام ایمان آورد و با وجود منع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبنی بر اظهار آشکار به اسلام در میان قریش کنار مسجدالحرام فریاد زد: لا اله الا الله، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، وی تا زمان هجرت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه، در زادگاهش ماند و بعد از تشکیل حکومت اسلامی به مدینه مهاجرت کرد

۱- الاصابه ج ۴، الاستیعاب ج ۴، اسد الغابه ج ۶، دایره المعارف بزرگ اسلامی ج ۵، دایره المعارف تشیع ج ۱

ابوذر در جنگ های غابه، حنین، کرز بن جابر فهري، فتح مکه و تبوک در رکاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و همراه مسلمین جنگید و پسرش را در نبرد غابه از دست داد. در زمان جنگ خیبر او به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شهر ماند. بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جرگه یاران و شیعیان امیرمؤمنان (علیه السلام) پیوست و هیچ گاه با خلفای سه گانه بیعت نکرد. در زمان خاک سپاری دختر گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، نیز او امام علی (علیه السلام) را یاری رساند و در مراسم تشییع حاضر شد. ابوذر در هنگام حکومت عثمان به علت مخالفت با او به شام تبعید شد، اما بعد از مدتی به اصرار معاویه و ترس از قیام و شورش مردم به مدینه بازگردانده شد. عثمان که تحمل شنیدن سخنان او را نداشت و او را خطری بزرگ برای خلافت جائر خود می دانست به ربنده تبعید کرد و مردم را از مشایعت او برحذر داشت. ولی امیرمؤمنان (علیه السلام) به همراه حسین (علیه السلام)، عبدالله بن جعفر و عمار یاسر او را تا دروازه های شهر بدرقه کردند. ابوذر روایتگر راستگوی سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرانجام در سال ۳۲ ه. ق غریبانه در صحرای ربنده جان سپرد و مردانی با ایمان مانند حذیفه بن یمان و مالک اشتر که از آنجا (برای حج) می گذشتند او را به خاک سپردند.^(۱)

البته در این منابع او را از قبیله بنی کنانه و اهل یمن می دانند ولی مشهور، زادگاه او را ربنده از نزدیکی های مکه ذکر کرده اند به این روایت توجه فرمائید

اسلام آوردن این شخصیت والای اسلامی را روضه کافی ص ۲۹۸-۲۹۷ و امالی شیخ صدوق ص ۲۸۹-۲۸۷ از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام این گونه روایت کرده که خلاصه اش این است.

روزی اباذر گوسفندانش را به چرا برده بود که گرگی حمله کرد، او از هرطرف گرگ را زد بیرون کرد از طرف دیگر حمله نمود در آخر گفت: من گرگی خبیث تر و

۱- تلخیص و تنظیم از کتاب تاریخ یعقوبی جلد ۱ کتاب تاریخ یعقوبی جلد ۲ کتاب نهج البلاغه، کتاب مروج الذهب جلد ۱ کتاب الجمل شیخ مفید.

شرتر از تو ندیده بودم، گرگ به زبان درآمد و گفت: شَرِّ مَنِّي و اللّٰهُ اَهل مَكَّه بعث اللّٰهُ اليهْم نَبِيًّا فَكَذَّبُوهُ و شتموه به خدا قسم از من شرتر اهل مکه هستند که خداوند پیغمبری در میان آنها مبعوث کرده آنها او را تکذیب کرده و شتم نمودند.

اباذر گوسفندان را به خانه آورده و به خواهرش (در کافی لامرئته به زنش) گفت: قمقمه و انبان غذا و عصای مرا بیاور و گرفت و با سرعت راهی مکه شد و در کنار کعبه که بزرگان قریش نشسته بودند، آمد و دید پشت سر آن حضرت بدگوئی می کنند تا نزدیک غروب، یکی گفت: بس کنید عمویش آمد، دید ابوطالب آمد و نشست دیگر حرفی نزدند و فقط او رشته کلام را به دست گرفت، تا این که بلند شد به خانه برود، اباذر آمد و گفت: می خواهم به برادر زاده ات ایمان آورم، روز بعد حضرت او را وسیله عمویش حمزه و پسر عمویش علی علیه السلام به محضر پذیرفت و ایمان آورد.

حضرت فرمود: به خانه ات برگرد و هروقت شنیدی من به مدینه هجرت کرده ام آنجا پیش من می آئی و چون پسر عمویت بعد از بیرون آمدن فوت کرد و وارثی جز تو ندارد، اموال او را هم تحویل بگیر، اباذر وقتی که مرگ پسر عمویش را شنید ایمانش بیشتر قوت گرفت، زیرا به خودش فکر کرد این شخص از کجا می دانست من پسر عموی بی وارث دارم و چگونه فهمید که بعد از من فوت شده است.

حضرت بعد از آنکه به مدینه هجرت نمود، اباذر هم به مدینه آمد و عاشق جانباز امیرمؤمنان علیه السلام شد و تا آخر عمر هم از ولایت و حقوق او دفاع نمود. زمانی که در تبعید شام بود و با بیان های آتشین خود معاویه را رسوا ساخت، معاویه او را به جبل عامل (جنوب لبنان) تبعید نمود که به مرکز حکومتش دسترسی نداشته باشد، ابوذر در آن منطقه نیز ساکت نشست به تبلیغ ولایت و مقام عظمای امیرمؤمنان علیه السلام و نشر فضیلتی که شفاهاً و روبرو درباره او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود، شروع نمود و در زمان کوتاه، گروهی رابه زیر لوای تشیع و علی دوستی آورد (بدینجهت نخستین جائی که اهلش ولایت امیرمؤمنان علیه السلام را پذیرفت، جبل عامل جنوب سر زمین

لبنان بود). خبرها به معاویه رسید، جریان را به عثمان نوشت، او هم دستور داد، او را به شتر لنگ برهنه بی جهاز سوار نماید و پاهایش را زیر شکم شتر ببندد و یکی از دشمنان او را به او مأمور نماید، شب و روز براند و به مدینه رساند،

دستور اجرا شد و اباذر در حالی به مدینه رسید که گوشت رانهایش، در اثر بسته شدن پاها به زیر شکم شتر، ریخت!!.

عثمان او را احضار کرد و از او پرسید ای اباذر ترا به خدا به چند سؤال من جواب درست و صحیح بده، کدام شهر را زیاد دوست داری؟ گفت: مکه چون در آن مسلمان شده ام بعد کدام گفت: مدینه، کدام شهر را دشمن می داری؟ گفت ربه چون دوران کافری من در آن سپری شده بود، گفت: سه روز مهلت داری باید به ربه بروی بعد از سه روز اگر در مدینه پیدات شود برخورد سختی خواهی دید، اباذر گفت اقلًا اجازه بده به کوفه یا بیت المقدس بروم، گفت نمی شود باید به ربه بروی.

حکم تبعیدش به ربه را، صادر کرد و اعلام نمود، هر کس او را بدرقه نماید مجازات سنگین خواهد دید، بدینجهت کسی او را بدرقه نکرد.

خبر به مولای متقیان رسید حسنین و عقیل و عمار یاسر و و عبدالله بن جعفر و ابن عباس، از اصحاب را خواست که باهم به بدرقه اباذر بروند، گفتند: عثمان قدغن کرده و عصبانی می شود، فرمود: عصبانیت او به من مانند عصبانیت اسب به دهنه لجامش است، آمدند با ناراحتی تمام با اندوه فوق العاده و گریه کنان، او را بدرقه کردند.

مروان بن حکم آمد که مانع شود، حضرت به روی مرکب او زد و برگردانید.

اباذر در صحرای ربه عیالش و پسرش را از دست داد و بالای سر او روبه آسمان کرد و گفت: خدایا براین بنده خود، تکالیفی نسبت به خودت و من که پدرش هستم واجب کرده ای، من با بندگیم از حقوق خود گذشتم، توهم با آن بزرگواریت او را ببخش و پیامرز که تو صاحب بخش و کرمی.

پس از مدت کوتاه اموالش هم از بین رفت و خودش هم مریض شد و افتاد و رو به قبله، دراز کشید و با خدا شروع به راز و نیاز کرد، دخترش گفت: پدر مرا در این بیابان، به چه کسی می سپاری و ترا که دفن می نماید من که عاجزم؟!.

گفت: دخترم در غزوه تبوک از حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم درباره من فرمود:

یا اباذر تعیش وحدک و تموت وحدک و تبعث وحدک و تدخل الجنّه وحدک یسعد قوم من أهل العراق یتولون غسلک و تجهیزک و دفنک، تنها زندگی می کنی و تنها از دنیا می روی و به محشر تنها می آیی و بهشت تنها وارد می شوی و عده ای از مؤمنین عراق ترا غسل داده و نماز خوانده و کفن و دفن می نمایند، بعد از آن که من مردم برو کنار راه عراق بنشین وقتی که قافله حجاج عراق رسید، خبر مرگ مرا به آنها بگو.

دختر اباذر می گوید: دیدم پدرم چشم باز کرد و گفت: روشن مباد چشمی که از دیدن تو ناراحت شود، فهمیدم باعزرائیل حرف می زند.

پدر از دنیا رفت و آدمم کنار راه عراق نشستم وقتی که قافله حجاج رسید و بلند شده (و دو دست به سر گذاشت) و مرگ پدر را به آنها خبر داد، آنها خود را از مرکب هایشان پائین انداختند و می گریستند و می گفتند: خدایا بین به چه روزی مانده ایم بهترین صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باچه روزی از دنیا رفته و چگونه بیکس دریابان مانده است، هر کدام از آنها که عبدالله مسعود و مالک اشتر هم بودند، گفتند: کفن او را من می دهم ولی در نهایت موافقت کردند مشترکاً بدهند، بااحترام تمام غسل داده و نماز خوانده و دفن کردند و دختر او را نیز بانوازش فراوان با خود بردند. (۱)

بمیرم به مظلومیت تو ای سرور شهیدان ای حسین علیه السلام، اباذر صحابه رسول خدا

۱- گلچینی و تلخیص از بحارالانوار: ج ۲۲ ص ۳۹۳ تا ۴۳۷ از منابع گوناگون مانند علل الشرایع: ۷۰-۶۹ و مجالس مفید: ص ۹۵-۹۸ و امالی صدوق: ۲۸۹-۲۸۷ و تفسیر قمی: ص ۲۷۰ و تفسیر امام: و اصول کافی: ۱۳۴/۲ و ۴۵۸ ۲ و ۵۸۷ و رجال کشی: ص ۱۹ و روضهالواعظین: ۲۴۵ و معانی الاخبار: ۵۶ و روضهالکافی: ۲۹۸ و الاختصاص: ص ۱۳-۱۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۲۱۸-۲۱۷ و ۳۷۸-۳۷۵ و واقصدی: و کشف الیقین: ۲۰۲-۲۰۱ و دعوات الراوندی خطی و المحاسن: ۶۲۶.

صلی الله علیه و آله و سلم بود برای کفن و دفن او غوغا کردند و هریکی می گفت: من می دهم، در نهایت همگی در کفن او شریک شدند، ولی تو جگر گوشه او بودی و در آغوش او بزرگ شدی و در زیر نظر او تربیت یافتی، آن قوم از خدا بی خبر حتی نگذاشتند پیراهن کهنه که از زیر لباس پوشیدی آن را نبرند، آن را هم بردند و بی غسل و بی کفن دفن شدی.

دختر اباذر را با احترام و دلداری بردند ولی دختر تو را باتازیانه از تو جدا کردند.

و با سیلی، به کجاوه بی پوشش سوار کردند و از کربلا حرکت دادند، دیدند یکی از دخترانت سرش را از کجاوه بیرون آورد و به خاک کربلا این گونه خطاب کرد.

ألا یا کربلا نودعک جسماً**بلا کفن و لا غسل دُفینا

ألا یا کربلا نودعک روحاً**لأحمد والوصی مع الامینا

آگاه باش ای کربلا جسمی رادر تو به امانت می گذاریم که بی غسل و بی کفن در صحرا ماند، آگاه باش ای کربلا ما روحی را به تو امانت می سپاریم که مخصوص پیغمبر و وصی او با جبرئیل است.

سپس رو به جنازه شریف گرفت و گفت: بابا خدا حافظ!!

ألا لعنه الله علی القوم الظالمین.

مجلس ۴۲ مقام شهداء

آیات قرآن و روایات بزرگان دین و رسم زندگی مؤدبانه و خواست وجدان سالم، بر این حکم می نماید که اگر کسی درباره کس دیگر، نیکی و خوبی نماید، او هم در مقابل باید بهتر از آن یا مانند آن را، انجام دهد و جبران نماید.

حال اگر این خوبی یا خدمت جانی باشد نه مالی، دیگر قیمتی ندارد که جبران

شود، حداقل طرف مقابل باید هرچه می تواند، در باره او نیکی و خدمتی نماید که شایسته تقابل باشد.

این برنامه در میان زندگی روز مره جوامع بشری است، تا می رسیم به جریان ایثار و گذشت در راه خدا که اگر کسی با قطع نظر از مال، جانش را در راه خدا، فدا کند، خداوند در برابر آن، کمترین چیزی که عنایت نموده اینست که.

۱- آنها مرده نیستند بلکه زنده اند، ۲- در پیش خدا روزی داده می شوند، ۳- شاد و خوشحالند، ۴- به بازماندگان و آنان که به آنها ملحق نشده اند، بشارت می دهند که، ۵- ترس و اندوهی، برایشان وجود ندارد، ۶- بشارت می دهند به نعمت و فضل خدا برایشان و امتیازات فراوانی که به آنها، اختصاص داده مانند این که نباید به شهید غسل دهند و کفن نمایند چون خون شهید غسل او و کفنش لباس اوست.

پس شهداء زنده اند الله اکبر

به آیه مبارکه در این مورد دقت نمائید.

۱- وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ بقره: ۱۵۴ و به آنها که در راه خدا کشته می شوند، مرده نگوئید! بلکه آنان زنده اند، ولی شما نمی فهمید!

۲- وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹) فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰) يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۷۱) (ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. ۱۷۰ آنها بخاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند؛ و بخاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده اند [مجاهدان و شهیدان آینده]، خوشوقتند؛ (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می بینند؛ و می دانند) که

نه ترسی بر آنهاست، و نه غمی خواهند داشت.

۱۷۱ و از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان نیز) مسرورند؛ و (می بینند که) خداوند، پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند؛ (نه پاداش شهیدان، و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدند).

پس شهداء دارای امتیازات ممتازی اند که در اقشار دیگر مردم، وجود ندارد مگر گروه علماء که در روایت نبوی، مداد علماء را از خون شهداء، افضل دانسته است زیرا شهادت شهداء در اثر تعلیمات و نوشته های علما و تربیت یافتگان آنهاست که

در مواقع لزوم، در راه دین از جان خود گذشته و در طبق اخلاص می گذارند و تقدیم معبود خود می نمایند.

یکی از شاخص ترین به دست آورندگان این افتخارات ممتاز الهی میثم تمار است.

میثم تمار

میثم تمار فرزند یحیی و اهل سرزمین «نهروان» منطقه ای میان عراق و ایران بود. بعضی او را ایرانی و از مردمان فارس دانسته اند. به او «ابو سالم» هم می گفتند. لقب «تمار» (خرما فروش) را هم از آن جهت به او می گفتند، که در کوفه خرمافروش بود. ابتدا، غلام زنی از طایفه «بنی اسد» بود. حضرت علی علیه السلام او را از آن زن خرید و آزادش کرد. که بعد از آن از یاران و شاگردان آن حضرت شد. همچنین وی از اصحاب پیامبر اسلام به شمار آمده است، میثم تمار شش پسر و نوه های بسیاری داشت. پسران وی عبارت بودند از: عمران، شعیب، صالح، محمد، حمزه و علی.

میثم تمار، علاوه بر آن که خود، مسلمان و شیعه ای خالص بود، خاندانش نیز از رجال و بزرگان شیعه بودند. آنان هم بطور عمده همچون وی در راه اهل بیت پیامبر اسلام بودند و بیشتر آنان در شمار راویان احادیث اهل بیت نام برده شده اند. امامان

شیعه هم، به میثم و فرزندان‌ش اظهار محبت و علاقه کرده و از آنان تجلیل نموده اند.

صالح از اصحاب حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام و شعیب از اصحاب امام صادق بود. حتی امام باقر علیهما السلام به صالح گفت: «من به شما و پدرتان علاقه بسیار دارم.» عمران هم، از اصحاب امام سجاد و باقر و صادق علیهم السلام بود.

اولین برخورد حضوری و دیدار میثم با حضرت علی علیه السلام در دوران خلافت علی علیه السلام انجام گرفت. به دنبال همین برخورد و ملاقات بود که علی علیه السلام، تصمیم گرفت میثم را از صاحبش بخرد و سپس وی را آزاد کند. سرانجام با آن تصمیم، میثم به آزادی رسید.

در اولین ملاقات علی (علیه السلام) با میثم، چنین گفتگویی انجام گرفت: علی (علیه السلام) پرسید: - نامت چیست؟ سالم. - فرمود: از رسول خدا شنیدم که پدرت نام تو را «میثم» گذاشته است، به همان نام برگرد و کنیه ات را «ابو سالم» قرار بده. - (میثم گفت: خدا و رسول و امیرمؤمنان راست گفتند.

آشنایی میثم با مولایش علی - علیه السلام برای او توفیقی بزرگ و سعادت‌ی ارزشمند بود. از این رو به شاگردی در مکتب علی (علیه السلام) گردن نهاد و دریچه قلبش را به روی معارف علوی گشود و جان تشنه اش را از چشمه زلال علوم آن حضرت سیراب کرد. آن حضرت هم با مشاهده استعداد روحی و زمینه مناسب وی دانش و آگاهی‌های بسیاری را به او آموخت و میثم را با اسرار و رازهای نهانی آشنا ساخت و از این رو میثم از علومی بهره مند و برخوردار بود که فرشتگان مقرب و رسولان الهی از آن آگاه بود.

میثم، علم تفسیر قرآن را نزد علی - علیه السلام فراگرفت و از معارفی که از آن حضرت آموخته بود کتابی تدوین کرد که کتابش را پسرش از او روایت کرد. به همین جهت، میثم یکی از مؤلفان شیعه به حساب می آید. صاحب سَر امیرالمؤمنین بود و آن حضرت، وی را به طریق فهمیدن حوادثی که در آینده، اتفاق خواهد افتاد، آشنا کرده بود و میثم، گاهی برخی از آنها را برای مردم، بازگو می کرد و مایه اعجاب

دیگران می شد. این دانش و آگاهی از عاقبت افراد و پیشگویی ها در اصطلاح به «علم اجل» یا «علم منایا و بلایا» معروف است، که امامان معصوم به کسانی که آمادگی و استعداد و رازداری و ظرفیت و کشش آن را داشتند، می آموختند. میثم تمار، دست پرورده این مکتب بود. هرچند که اشخاص فرومایه و مغرض، یا جاهل و نادان. او را به دروغگویی متهم می کردند.

روزی «ابو بصیر» به امام صادق - علیه السلام عرض کرد: شما چرا از یاد دادن علم به من مضایقه می کنید؟!

فرمود: چه علمی؟ علمی که امیرالمؤمنین - علیه السلام به میثم یاد داده بود.

فرمود: تو میثم نیستی. آیا شده است تا به حال من مطلبی به تو بگویم و تو افشا نکرده باشی؟

نه یا ابن رسول الله!

پس رازدار چنان علوم نمی باشی!

میثم، پیش از شهادت از آن با خبر بود و آن را از مولایش علی (علیه السلام) شنیده بود.

این که میثم، از شهادت خویش، خبر داشت و حتی جزئیات آن را هم از زبان مولایش شنیده بود، دلیل دیگری بر عظمت روح و ظرفیت بالا و قدرت ایمان او بود.

میثم، با این روحیه بالا و شهادت طلب، مدافعی بزرگ از حریم حق و خط ولایت بود.

مردم کوفه و مدینه پذیرای سخنان میثم بودند و زبان حقگو و فضیلت گستر میثم، همواره در هرجا به نشر و بیان فضایل علی (علیه السلام) گویا بود، تا کوشش دشمنان امام در پنهان ساختن فضیلت های آن حضرت، کمتر به نتیجه برسد. این، سفارش خود امام به میثم بود که فضایلش را نشر دهد.

صالح - یکی از فرزندان میثم - نقل کرده است که: پدرم گفت: روزی در بازار بودم، «اصبغ بن نباته» یکی از یاران علی (علیه السلام) نزد من آمد و با حالتی شگفت زده

گفت: ای وای ... میثم! من از امیر مؤمنان سخنی دشوار و عجیب شنیدم.

گفتم: چه شنیدی؟

گفت: شنیدم که می فرمود: «حدیث و سخن اهل بیت، بسیار سنگین و دشوار است، و آن را جز فرشته ای مقرب یا پیامبری صاحب رسالت یا بنده مؤمنی که خداوند، دلش را برای ایمان آزموده است، توان تحملش را ندارد و به درک عمق آن نمی رسد.»

فوری برخاسته، خدمت حضرت علی (علیه السلام) رفتم و از او نسبت به کلامی که از «اصبغ» شنیده بودم، توضیح خواستم. حضرت، تبسمی کرد و فرمود: بنشین! ای میثم! آیا هر صاحب دانشی می تواند هر علمی را حمل کند و بار آن را بکشد؟! خداوند وقتی به فرشتگان گفت: که می خواهم در زمین، جانشینی قرار دهم، فرشتگان گفتند: خدایا آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد کند و خون بریزد؟!.

آن گاه به داستان حضرت موسی و خضر و سوراخ کردن آن کشتی و کشتن آن غلام اشاره ای کرد و فرمود: پیامبر ما در روز غدیر خم دست مرا گرفت و فرمود:

«خدایا! هر که را من مولایش بودم، علی مولای اوست.» ولی جز اندکی که خداوند، نگاهشان داشت، آیا دیگران این کلام پیامبر را به دوش کشیدند و فهمیده و عمل کردند؟ پس بشارت باد بر شما! که با آنچه از گفته پیامبر حمل کردید و به آن متعهد ماندید، خداوند به شما امتیازی بخشید که به فرشتگان و رسولان نداد. پس بدون پروا و گناه فضیلت ما و کار بزرگ و شأن والای ما را به مردم بازگویی کنید

در آن عصر خفقان که نشر و پخش فضایل علی «علیه السلام» جرم محسوب می شد و ممنوع بود، میثم، رهنمود ارزنده ای از آن حضرت فراگرفته، کوشید تا پای جان به آن عمل کند.

میثم، با خبری که امام، به او داده بود، می دانست که پس از شهادت مولا او را گرفته و بر شاخه نخل به دار خواهند کشید؛ حتی آن درخت را هم می دانست.

گاهی هنگام عبور از کنار آن درخت، علی (علیه السلام) به او می فرمود: ای میثم! تو

بعدها با این درخت، ماجراها خواهی داشت ... این درخت خرما را به چهار قسمت، تقسیم کرده و تو را از قسمت چهارم به دار می آویزند. از این رو، میثم، خیلی وقتها پیش درخت آمده و در کنارش نماز می خواند و می گفت: مبارکت باد ای نخل! مرا برای تو آفریده اند و تو برای من رویده ای و همواره به آن نخل نگاه می کرد

روزی که ابن زیاد، حاکم کوفه شد، هنگام ورود به شهر، پرچمش به شاخه ای از آن درخت نخل، گیر کرد و پاره شد. ابن زیاد از این پیش آمد، فال بد زد و دستور داد که آن را بریدند. نجاری آن را خرید و به چهار قسمت درآورد. میثم به فرزندش صالح گفت: نام من و پدرم را بر چوب آن نخل، حک کن!

صالح می گوید: نام پدرم را آن روز بر آن چوب، نوشتم. وقتی ابن زیاد، پدرم را به دار آویخت، پس از چند روز، چوبه دار را دیدم، همان قسمتی از آن نخل بود که نام پدرم را بر آن نوشته بودم!

میثم، بیانی رسا داشت و در نطق و سخن، توانا و فصیح بود. سخنوری میثم تمار را از این واقعه که نقل می شود می توان دریافت:

در بازار، میثم، رئیس صنف میوه فروشان بود. هرگاه قرار بود در جایی و نزد کسی و یا موقعیت مهمی، سخنی گفته شود از میثم تمار می خواستند که سخنگویشان باشد. گروهی از بازاریان نزد میثم رفتند تا باهم به عنوان شکایت از حاکم و عامل بازار، پیش «ابن زیاد» بروند که والی شهر کوفه بود. در این برخورد و دیدار با ابن زیاد میثم بود که به نمایندگی از دیگران با رشادت به سزایی سخن گفت. خود میثم در باره این دیدار و سخن ها می گوید:

«ابن زیاد، با شنیدن گفتارم به شگفتی افتاد و در سکوت فرورفت.»

همین بیان صریح و حقگویی آشکار باعث شد که از میثم کینه ای در دل ابن زیاد بماند.

پیشوایان دین ما- که درود خدا بر آنان باد- آشنایی شان با قرآن از علم الهی سرچشمه می گرفت و از آن معارف والا به شاگردان و اصحاب خویش به تناسب

فهم و استعداد آنان می آموختند. میثم تمار، یکی از این شاگردان والا مقام در مکتب تفسیری علی (علیه السلام) بود. میثم علم تاویل معانی قرآن را از آن حضرت فرا گرفت و در قرآن شناسی، دانا و بصیر گردید.

روزی میثم با «ابن عباس»- مفسر قرآن و شاگرد علی (علیه السلام)- در مدینه دیدار کرد و به او گفت: آنچه از تفسیر قرآن می خواهی، بپرس! من تمام قرآن را نزد علی (علیه السلام) فراگرفتم و آن حضرت تاویل قرآن را به من تعلیم فرمود. ابن عباس که مراتب فضل و علم و تقوای میثم را می دانست، کاغذ و دواتی طلبد تا سخنان میثم را در باره تفسیر قرآن بنویسد. میثم پیش از بیان تفسیر، گفت: ای ابن عباس! چگونه خواهی بود وقتی که مرا مصلوب و به دار آویخته ببینی، نهمین نفری که چوبه دارش هم کوتاهتر از دیگران است؟

ابن عباس گفت: کاهن هم که هستی؟! و خواست که کاغذ را پاره کند.

ابن عباس از علم به آینده بی بهره بود، و چون چنین خبر و پیشگویی را از میثم شنید که از جزئیات شهادتش خبر می دهد، برایش غیر قابل هضم بود، از این جهت. این گونه برخورد کرد. اما میثم گفت: آرامتر! ... آنچه را از من می شنوی بنویس و نگهدار! اگر آنچه می گویم راست بود، نگاهش دار و اگر باطل بود، آن گاه پاره اش کن و ابن عباس پذیرفت که چنان کند.

با آن استعداد خاص و موقعیت خوبی که میثم داشت، احادیث زیادی از علی (علیه السلام) شنیده بود، و آن گونه که از گفته های پسرش بر می آید، حتی کتابی که مجموعه ای از احادیث بود تألیف کرده است، لیکن متأسفانه از نوشته های او چیزی باقی نماند و راویان دیگر هم به خاطر درک نکردن موقعیت و اهمیت آن به نقل از وی نپرداختند و بیشتر آنها از دسترس دور ماند. فقط اندکی از روایات میثم در کتابهای حدیث نقل شده است. پسرانش یعقوب و صالح از نوشته های او روایت نقل می کردند

میثم را به دار آویختند. میثم مرگ را به چیزی نمی گرفت و چنان عادی و

بی اعتنا، آن را تلقی می کرد که بر خشم دشمن می افزود. میثم تمار بر فراز دار با صدایی رسا مردم را برای شنیدن حقایق اسلام و احادیث سری علی (علیه السلام) فرامی خواند. میثم می گفت: هر کس می خواهد حدیث مکنون و ارزشمند علی (علیه السلام) را بشنود، پیش از آن که کشته شوم بیاید. من شما را از حوادث آینده تا پایان جهان، خبر می دهم. مردم مشتاق، پیرامون او جمع می شدند. میثم از فراز منبر «دار» برای انبوه جمعیت، سخن می گفت. فضایل و شایستگی های اهل بیت پیامبر و دودمان علی (علیه السلام) را بازگو می کرد و خیانتها و فسادهای بنی امیه را فاش می ساخت.

بیان حقایق و افشاگریهای میثم، در آن آخرین لحظه های حیات و از بالای دار، چنان مؤثر و تکان دهنده بود که به «ابن زیاد» خبر دادند: این بنده، شما را رسوا کرد.

گفت: به دهانش لجام بزنید. و میثم، اولین کسی بود که در راه اسلام بر دهانش لجام زده شد.

پس از آن، زبان حقگوی او را، که به صراحت روز و به برندگی شمشیر بود، بریدند. آن کس که مامور بریدن زبانش بود، به میثم گفت: هر چه می خواهی بگو! امیر فرمان داده است که زبانت را قطع کنم. میثم گفت: فرزند زن تبهکار- عبیدالله بن زیاد- خیال کرده است که می تواند من و مولایم را دروغگو معرفی کند! این است زبان من.

و آن مزدور، زبان میثم را از کامش برآورد

میثم به همان حالت بود، تا این که فردایش، از بینی و دهان او خون غلیظ می آمد و بدین صورت، طبق آن پیشگویی، موی سفید صورتش با خون سرخ، رنگین شد.

روز سوم، مردی نزدیک میثم آمد و با نیزه به او اشاره کرد و گفت: به خدا قسم می دانم که اهل عبادت بودی و شبها را به مناجات به سر می بردی. آن گاه با نیزه، چنان ضربتی بر پهلو یا شکم میثم فرود آورد که پیکرش دریده شد و جان پاک آن اسوه صبر و مقاومت و رشادت به افلاک شتافت و میثم با روح بلندش معراجی

والا-تر را آغاز کرد؛ که هم اکنون هم، آن طیران معنوی ادامه دارد و با هر درودی که از سوی خداجویان پاکدل و وارسته، نثار آن شهید راه فضیلت می گردد، مقام و رتبه اش در فردوس اعلا و نزد پروردگار، بالاتر می رود.

این بود خلاصه ای از ایمان و شخصیت و علم و بیان میثم، باز به قسمت دیگر از حالات این بزرگوار، توجه فرمائید.

میثم بن یحیی تمار بایان دیگر،

(یعنی سخنرانان محترم می توانند هر کدام از این دو مسیر را انتخاب نمایند).

میثم از خواص اصحاب و از یاران سرّ علی علیه السلام به شمار می آمد.

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«میثم برده زنی از بنی اسد بود. علی علیه السلام او را خریداری کرد و آزاد نمود ولی او به گونه ای دیگر اسیر شد، اسیر ولای علی و محبت و عشق او.

وی شیفته آن بود که از محضر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) علم و حکمت بیاموزد. از این رو دل و جان خود را در بست در اختیار معارف علوم علوی گذاشت. حضرت (علیه السلام) نیز که او را لایق و با استعداد یافت، دانش و حکمت های فراوانی به وی آموخت، حتی برخی اسرار را که به هر کس نمی توان گفت و آگاهی از حوادث آینده و بلاها و فتنه های زمانه را در اختیار او گذاشت. از این رو میثم تمار را (صاحب سرّ) امیر المؤمنین می دانند. (۱)

او به مقدار قابلیت و ظرفیت خویش از محضر امام علی علیه السلام علم آموخت و آن حضرت او را به برخی از اخبار غیبی و اسرار نهان آگاه ساخت تا جایی که ابن عباس از محضر میثم استفاده می کرد.

ابن حجر عسقلانی درباره میثم تمار می نویسد:

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید/ همان/ ص ۲۹۲؛ رجال کشی / ص ۸۶

میثم در سال آخر عمرش به مکه مشرف شد و در مدینه خدمت امّ سلمه همسر رسول الله صلی الله علیه و آله رسید و گفت و گویی میان ایشان صورت گرفت.

(و از احوال امام حسین علیه السلام پرس و جو کرد. ام سلمه به وی گفت: بسیار می شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سفارش تو را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمود. امام حسین علیه السلام نیز تو را بسیار یاد می کند).

وقتی او به کوفه برگشت و دست گیر و زندانی شد، به مختار ثقفی که او نیز در زندان بود، این گونه می گوید:

إِنَّكَ سَتَفَلْتُ وَتَخْرُجُ نَائِرًا بَدَمِ الْحُسَيْنِ فَتَقْتُلُ هَذَا الَّذِي يَرِيدُ أَنْ يَقْتُلَكَ؛(۱)

تو به زودی آزاد خواهی شد و از مرگ نجات می یابی و انتقام خون حسین علیه السلام را از کسانی که قصد جان تو را کرده اند خواهی گرفت.

در همان سال، یعنی آخر سال ۶۰ هجری، ده روز قبل از ورود امام حسین علیه السلام به عراق، توسط عبیدالله بن زیاد دستگیر شد و به همان نحوی که امام علی علیه السلام خبر داده بود به دار آویخته شد و به شهادت رسید.

او اولین مسلمانی بود که به هنگام قتل بر دهانش لگام زده شد.(۲)

ابن حجر عسقلانی و شیخ مفید و عده ای دیگر از مورخان نوشته اند:

«حضرت علی علیه السلام روزی به میثم گفت: تو بعد از من دستگیر می شوی و به دار آویخته خواهی شد. روز سوم از بینی تو خون خواهد آمد و محاسنت از آن خون خضاب خواهد شد. تو بر در خانه عمرو بن حریث، جزء آن ده نفری خواهی بود که به دار آویخته می شوند. چوبه دار تو از همه آنها کوتاه تر است. سپس حضرت آن نخله را به وی نشان داد و فرمود: تو بر آن به دار آویخته خواهی شد. میثم همواره کنار آن نخل می آمد و نماز می خواند و با آن نخل سخن می گفت. و به عمرو بن

۱- الارشاد/ ج ۱/ ص ۳۲۴

۲- اعیان الشیعه ج ۱۰، معجم رجال الحدیث ج ۱۹، تنقیح المقال ج ۳.

حریث می گفت: من همسایه تو می شوم، برای من همسایه خوبی باش. عمرو به او می گفت: آیا می خواهی خانه ابن مسعود یا خانه ابن حکیم را بخری و نمی دانست که منظور میثم چیست. (۱)

این روایات نشان دهنده مقام معنوی میثم تمار در نزد حضرت علی علیه السلام می باشد به گونه ای که حضرت اخبار زندگی و آینده وی را برایش بیان می کند.

در روایتی آمده است: «پس از آنکه میثم را نزد ابن زیاد آوردند، ابن زیاد به او گفت: تو باید از علی علیه السلام براثت بجویی و از او بدگویی کنی... و الا دست و پایت را قطع می کنم و تو را به دار می آویزم میثم می گوید: من گریه کردم. ابن زیاد از علت گریه من سؤال کرد. گفتم: از قول و عمل تو گریه نمی کنم. از شکی که آن روز از خبر مولایم بر من عارض شد گریه می کنم. ابن زیاد پرسید: مگر مولای تو چه گفته؟

سپس میثم جریان را نقل کرد، ابن زیاد گفت دست و پایت را قطع می کنم. اما زبانت را باقی می گذارم تا دروغ تو و مولایت را آشکار سازم. سپس دست و پای او را قطع کرد و او را بالای دار برد. او در بالای دار صدا می زد؛ ای مردم هر کسی می خواهد احادیث علی علیه السلام را بشنود جلو بیاید. مردم جمع شدند. عمرو بن حریث به عبیدالله بن زیاد گفت: می ترسم او دل های مردم کوفه را دگرگون کند و آن ها بر علیه تو خروج کنند. عبیدالله دستور داد: برو زبانش را قطع کن سپس زبان او را قطع کردند و میثم به شهادت رسید». (۲)

خدمات میثم

میثم یکی از فقیه ترین و عالم ترین اصحاب حضرت علی می باشد. او علم تفسیر قرآن، علم غیب، علم حدیث را در مکتب علی (علیه السلام) فرا گرفت و در زمینه های مختلف به جهان اسلام خدماتی ارائه نمود.

۱- ابن حجر عسقلانی / الاصابه فی تمییز الصحابه / ج ۶ / ص ۲۵۰ - ۲۵۱

۲- شیخ طوسی محمد بن حسن / اختیار معرفه الرجال / ج ۱ / ص ۲۹۷ - ۲۹۸

۱. علم تفسیر و تأویل قرآن

میثم یکی از بزرگترین مفسران جهان اسلام می باشد که این علم را از علی (علیه السلام) آموخت، به حدی میثم در تنزیل، تفسیر و تأویل قرآن متبحر بود، که ابن عباس مفسر و شاگرد علی (علیه السلام) که تفسیرش اعجاب همگان را برمی انگیخت، وقتی در پای تفسیر و تأویل قرآن میثم نشست، دستور داد قلم و کاغذ برایش بیاورند تا سخنان میثم را درباره قرآن بنویسد. (۱)

۲. راوی حدیث و مناقب

میثم احادیث بسیار زیادی از حضرت علی (علیه السلام) شنید و کتابی از شنیده های خود گردآوری نمود که متأسفانه جز اندکی روایات، چیزی از آن باقی نمانده است، بیشتر روایات میثم درباره فضائل امام علی (علیه السلام) می باشد. پس از او پسرانش نوشته های او را بازگو می کردند. (۲)

میثم در این زمینه یکی از مولفان شیعه محسوب می گردد و بیشتر روایاتی که او نقل کرده درباره ی فضایل علی (علیه السلام) بود.

۳. معرفی امام علی (علیه السلام)

او به معرفی امام علی (علیه السلام) بسیار مشتاق بود، او افکار عامه را متوجه حقانیت امام و عظمت امام می نمود و حتی مدتی که از چنگال ابن زیاد فراری بود، در هر فرصت مناسب، مناقب و فضائل علی (علیه السلام) را بیان می کرد.

۴. روشن بینی و علم غیب

۱- بحار الانوار/ ج ۴۲/ ص ۱۲۸؛ سفینه البحار/ ج ۲/ ص ۵۲۴

۲- سفینه البحار/ ج ۲/ ص ۵۲۴

میثم دانای رازها بود، او از بسیاری حوادث آینده و فتنه ها آگاهی داشت و در صورت لزوم با تشخیص ظرفیت افراد، مردم را از آن آگاه می کرد، از جمله: پس از شهادت مسلم، در کوفه، ابن زیاد حاکم کوفه، میثم، مختار و جمعی از شیعیان را دستگیر کرد. میثم به مختار گفت: تو از زندان رها می شوی و به خون خواهی حسین بن علی (علیه السلام) قیام می کنی و ابن زیاد را که ما را می کشد، خواهی کشت. (۱)

او شهادت خود و شهادت حبیب بن مظاهر را پیش گویی کرده بود و وقتی معاویه مرد میثم خبرش را در کوفه منتشر کرد. (۲)
خطابه و سخنوری:

میثم، بیانی رسا و نطقی گویا داشت و در بازار کوفه، رئیس صنّف میوه فروشان و سخنگوی آنان بود. او هنگام شکایت بازاریان کوفه از ابن زیاد، به عنوان نماینده آنان نزد والی کوفه رفت.

دیدگاه علی (علیه السلام) و ائمه نسبت به میثم

جایگاه والای میثم را در چشم ائمه علیهم السلام از سخنان آنان نسبت به وی و نیز از برخوردشان با او در صحنه عمل، می توان دریافت. صفا و صمیمیتی که میان علی (علیه السلام) و میثم بود و میزان رابطه مودت آمیزشان را از انس و الفت این دو نسبت به هم می توان شناخت. حضرت، حتی به مغازه خرمافروشی میثم می رفت و در آن جا با او صحبت می کرد و قرآن و معارف دین را به او می آموخت. (۳)

علاوه براین، نزدیکی معنوی میثم با علی (علیه السلام) را در لحظه ها و موقعیت های

۱- بحارالانوار/ ج ۴۲/ ص ۱۲۵

۲- رجال کشی/ ص ۸۰

۳- الاصابه فی تمییز الصحابه/ ج ۶/ ص ۲۵۱؛ الارشاد مفید/ ج ۱/ ص ۳۲۵

دیگر هم می توان دید، از جمله این که میثم، پایه پای افراد زبده ای چون «کمیل» در موافق نیایش و عبادت مولا حضور می یافت و انیس شبهای عرفانی آن حضرت و راز و نیازهای امام با پروردگار بود. (۱)

مزار شهید

شهادت میثم بنا به نقلی ده روز قبل از آمدن امام حسین علیه السلام به عراق بوده است. (۲)

مدتی پیکر پاک و مطهر میثم پس از شهادتش بر سر داربود. ابن زیاد برای اهانت بیشتر به میثم اجازه نداد که بدن مقدس او را فرود آورده و به خاک بسپارند؛ به علامه می خواست با استمرار این صحنه، زهر چشم بیشتری از مردم بگیرد و به آنان بفهماند که سزای مدافعان و پیروان علی (علیه السلام) چنین است، ولی غافل از آن بود که شهید، حتی پس از شهادتش هم، راه نشان می دهد، الهام می بخشد، امید می آفریند و مایه ترس و تزلزل حکومتهای جور و ستم است.

هفت تن از مسلمانان غیور و متعهد که از همکاران او و خرمافروش بودند، این صحنه را نتوانستند تحمل کنند که میثم شهید، همچنان بالای دار بماند؛ با هم، هم پیمان شدند تا پیکر شهید را برداشته و به خاک بسپارند. برای غافل ساختن مامورانی که به مراقبت از جسد و دار مشغول بودند، تدبیری اندیشیدند و نقشه را به این صورت عملی ساختند که: شبانه در نزدیکی های آن محل، آتشی افروختند و تعدادی از آنان بر سر آن آتش ایستادند.

نگهبانان، برای گرم شدن به طرف آتش آمدند، در حالی که چند نفر دیگر از

۱- شیخ عباس قمی / نفس المهموم / ص ۶۰؛ شیخ عباس قمی / منتهی ال آمال / ص ۲۷۶؛ بحار الانوار / ج ۴۰ / ص ۲۰۰

۲- سفینه البحار / ج ۲ / ص ۵۲۵؛ بحار الانوار / ج ۴۱ / ص ۲۶۸

دوستان شهید، برای نجات پیکر مقدس میثم از آتش دور شده بودند. طبیعتاً، ماموران که در روشنایی آتش ایستاده بودند، چشمشان صحنه تاریک محل دار را نمی دید. آن چند نفر، خود را به جسد رسانده و آن را از چوبه دار باز کردند و آن طرفتر در محل برکه آبی که خشک شده بود دفن نمودند.

صبح شد. ماموران جنازه را بر دار ندیدند؛ خبر به ابن زیاد رسید. ابن زیاد می دانست که مدفن او مزار هواداران علی (علیه السلام) خواهد شد. از این رو جمع انبوهی را برای یافتن جنازه میثم، مامور تفتیش و جستجوی وسیع منطقه ساخت، ولی آنان هرچه گشتند، اثری از جنازه نیافتند و مایوس گشتند. (۱)

اینک مزار شهید یک مشهد است و به شهادت ایستاده است. مرقد میثم تمار در چند صد متری مسجد کوفه و در کنار خیابان اصلی کوفه- نجف قرار دارد. بر روی قبر مطهر میثم ضریحی کوچک و بر بالای آن گنبدی آبی رنگ وجود دارد و گواه پیروزی حق و شاهد رسوایی و نابودی باطل است. بر سنگ مزارش نام میثم به عنوان یار و مصاحب علی- علیه السلام نوشته شده است.

اینجانب محمد امینی گلستانی در سال ۱۳۹۰ شمسی که با عده ای از اهالی شهر توریستی سرعین اردبیل، به کربلا مشرف شده بودیم دیدیم گنبد و بارگاه میثم را کلاً تخریب و نوسازی می کنند فقط قبرش دست نخورده سرجایش بود.

آفتاب روز محشر، بیشتر می سوزدش***هر که اینجا درد و داغ عشق، کمتر می کشد»

و در سال ۱۳۹۱ باز به زیارت مرقد شریفش مشرف شدم، گنبد و حرم وسیع تر ساخته شده و مورد استفاده زائرین محترم قرار گرفته است

خدایا به احترام مقدسین در گاهت به ما هم عشق ولایت و جان نثاری و شهادت در طریق ولایت عنایت بفرما آمین.

مجلس ۴۳ علم و ارزش دانش و دانائی

بعضی ها اظهار می دارند، که دین اسلام به علم و دانش زیاد توجه ندارد، بلکه به عبادت و بندگی زیاد پرداخته است، من نمی دانم غرض گوینده این کلمات چیست؟ واقعاً از ارزش علم و دانش در اسلام، بی اطلاع است، یا قصد ایجاد بدبینی و تحریک بر علیه اسلام است، اگر دومی باشد، در این صورت برای بحث با او باید از راه های دیگر وارد شد، و اگر بی اطلاع باشد، پس بداند هیچ دین آسمانی و غیر آسمانی، به اندازه دین اسلام بر علم و علماء بهاء نداده است، و اولین آیه که از قرآن نازل شد کلمه «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» بخوان بانام پروردگار آفریدگار تا ۵ آیه بعد بود که نشان می داد دین جدید روی علم و دانش بنا شده است به چند آیه از منظر قرآن در این زمینه توجه نمائید تا مطلب روشن شود.

۱- يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ مجادله: ۱۱ خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می بخشد؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است!

۲- .. وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ آل عمران: ۷ در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی دانند.

۳- شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ آل عمران: ۱۸ خداوند، (با ایجاد نظام واحد جهان هستی)، گواهی می دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش، (هر کدام به گونه ای بر این مطلب،) گواهی می دهند؛ در حالی که (خداوند در تمام عالم) قیام به عدالت دارد؛ معبودی جز او نیست، که هم توانا و هم حکیم است.

۴- لَكِنَّ الرّٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ ... نساء: ۱۶۲ ولی راسخان در علم از آنها، و مؤمنان (از امت اسلام)، به تمام آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان می آورند.

۵- وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ سبأ: ۶ کسانی که به ایشان علم داده شده، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق می دانند و به راه خداوند عزیز و حمید هدایت می کند.

۶- ... إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ .. فاطر: ۲۸ از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می ترسند؛ خداوند عزیز و غفور است!

و اما از منظر روایات به چند روایت در این مورد دقت نمائید.

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فضل العالم علی العابد کفضلی علی أدناکم. برتری عالم بر عابد مانند برتری من به پائن ترین شماست.

۲- باز فرمود: مدادالعلماء أفضل من دماء الشهداء. قلم علماء افضل از خون های شهداست.

۳- و فرمود: النظر الی وجه العالم و الی بیت العالم عباده. نگاه کردن به روی عالم عبادت است، در روایت دیگر: نگاه به خانه عالم عبادت است.

۴- و فرمود: انّ الله یحبّ بغاهالعلم. خداوند مراکز علم را دوست دارد.

۵- و فرمود: العلماء باقون مابقی الدهر. علماء باقیند تاروزگار باقیست.

۶- یا اباذر جلوس ساعه عند مذاکرهالعلم أحب الی الله من قرائه القرآن کله اثنی عشر الف مرّه فانّ بالعلم تعرفون الحلال و الحرام. ایاباذر یک ساعت در مذاکره علم نشستن، برای خدا محبوب تر است از خواندن دوازده هزار مرتبه کلّ قرآن را زیرا با علم، حلال و حرام را می شناسید.

۷- امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: محادثه العالم علی المزبلد خیر من محادثه الجاهل علی الرّبابی. گفتگو با عالم در مزبله بهتر است از گفتگو با نادان روی فرشها (ی گرانبها).

۸- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من علم شخصاً مسئلتان، ملک رقبته قیل یا رسول الله بیعه؟ قال لا ولكن يأمره و ینهاه. هر کس شخصی را دو مسئله یاد دهد مالک گردن او شده است، گفته شد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می تواند او را بفروشد؟! فرمود: نه ولكن او را امر و نهی می کند (و به خدمت می گیرد).

۹- امام کاظم علیه السلام به هشام بن حکم فرمود: لاخیر فی العیش الا لرجلین عالم ناطق و مستمع واع. خیری نیست در زندگی مگر برای دو مرد، عالم سخنگو و شنونده حفظ کننده.

۱۰- علی علیه السلام برای علم هفت امتیاز نسبت به مال فرموده است:

۱- علم میراث انبیاء است و مال میراث فراعنه.

۲- علم با انفاق کم نمی شود (بلکه زیاد می گردد) ولی مال کم می شود.

۳- علم صاحبش را حفظ می کند مال به خطر می اندازد.

۴- علم با صاحبش وارد کفن می شود ولی مال از صاحبش جدا شده و او را تنها می گذارد.

۵- علم اختصاصاً برای مؤمن حاصل می شود، مال برای همه اقشار.

۶- مردم به عالم نیاز دارند ولی همه به مال محتاج نیستند.

۷- علم برای عبور از صراط به صاحبش کمک می کند ولی مال او را در آنجا

(برای محاسبه) نگه میدارد.

ثم قال یا کمیل العلماء باقون ما بقی الدهن اعیانهم مفقوده و امثالهم فی القلوب موجوده ثم أشار الی صدره وقال آه آه ان هی هنا لعلماً جملاً لو أصبت له حملاً.

یا کمیل الناس ثلاثه عالم ربانی و متعلم علی سبیل النجاه و همج رعاء أتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح. (۱) سپس فرمود: ای کمیل علماء باقیند تاروزگار باقیست وجودشان (بظاهر) گمشده ولی مثالهایشان در دلها موجود است سپس به سینه

خود اشاره نمود و فرمود: همانا در اینجا علم فراوان انباشته است کاش برایش حاملان شایسته پیدا می کردم.

ای کمیل مردم سه دسته اند عالم ربّانی و یادگیرنده بر سیل نجات و خس و خاشاک بی خاصیت، پیروان هر صداکننده که با هربادی این طرف و آن طرف می چرخند!

۱۱- اطلبوا العلم من المهد الى اللحد. زگهواره تا گور دانش بجوی. (۱)

۱۲- اطلبوا العلم ولو بالصّين علم بطلبید ولو به چین باشد. (۲)

۱۳- نوم مع علم خیر من صلاه جهل. (۳) خوابیدن با علم بهتر است نماز با جهل

۱۴- نوم العالم أفضل من سهرالجاهل. (۴) خواب عالم بهتر از عبادت نادان است.

۱۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی من یعبدا الله بغير علم کان ما یفسد فی دین الله أكثر ممّا یصلح و کان مثله مثل الاعمی فی الفلاه بلادلیل بین الشجر والشوک. (۵) ای علی هر کس خدا را بی علم عبادت کند، آنچه که در دین خدا فاسد می کند، بیشتر از آن است که اصلاح نماید و مثل او مانند نابینائیت که در بیابان بی پایان، میان درخت و خار، بدون راهنما راه رود.

۱۶- العامل علی غیر بصیره کالسائر علی غیر طریق ولا یزیده سرعه السیر من الطريق الا بعداً فانّ قلیل العمل مع العلم کثیر و انّ کثیر العمل مع الجهل قلیل. (۶) راه رونده بی بصیرت مانند، راه رونده در بیراهه است و سرعت رفتن او از راه راست، دورش می نماید، زیرا عمل کم با علم زیاد است در حالی که عمل زیاد با جهل کم است.

۱۷- أكثر الناس قیمة أكثره علماً و أقلّ الناس قیمة أقلّهم علماً. (۷) پر قیمت ترین

۱- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۵۱ بعد.

۲- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۵۱ بعد.

۳- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۴۳.

۴- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۴۳.

۵- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۴۳.

۶- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۴۳.

۷- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۴۳.

مردم، دارندگان دانش بیشتر است و کمترین قیمت مردم صاحبان دانش کمند.

۱۸- قلیل العمل من العالم مقبول مضاعف. (۱) عمل کم از عالم، با زیادی، پذیرفته است.

۱۹- اذا كان يوم القيامة وزن مداد العلماء بدماء الشهداء فيرجح مداد العلماء على دماء الشهداء. (۲) وقتی که قیامت شد، مداد علماء با خون شهداء وزن می شود، پس مداد علماء بر خون شهداء ترجیح داده می شود (وسنگینی می کند).

۲۰- سئلت جبرئیل فقلت العلماء أكرم عند الله أم الشهداء؟ فقال العالم الواحد أكرم على الله من ألف شهيد فإن اقتداء العلماء بالانبياء و اقتداء الشهداء بالعلماء. (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من از جبرئیل پرسیدم آیا علما پیش خدا گرامی ترند یا شهداء؟

گفت: یک عالم پیش خدا از هزار شهید گرامی تر است چون پیروی علما بر انبیا و پیروی شهدا بر علماست.

احترام به دانش پژوهان

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(سیأتیکم: اقوام یطلبون العلم فاذا رأیتهم فقولوا لهم مرحبا) (۴) به زودی برایتان می آید گروههایی که طلب علم می نمایند، هرگاه آنان را دیدید به آنها بگوئید: خوش آمدید (و همیشه برایتان خوش بگذرد).

عزیزان باتوجه به این نوع روایات فراوان که نمونه هائی از آن را ذکر کردم، روشن و مشخص می شود که دین مقدس اسلام، بر علم و دانش، چقدر ارزش قائل است و برای تحصیل آن چه اندازه اهمیت داده است.

به قوم حضرت یونس علیه السلام بلاء نازل شد تا بالای سرشان رسید (می دانید بالای

۱- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۷۲.

۲- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۷۲.

۳- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۷۲.

۴- «اسلام فراتر از زمان» از فیض القدير شرح الجامع الصغير- المناوی ج ۴ ص ۱۵۴ ح ۴۷۳۳،

الهی که از جایش حرکت کرد، هیچ گونه قابل برگشت نیست).

در میان قوم یک نفر عالم به نام اربیل و یک نفر عابد به نام تنوخابود، عالم گفت:

ای یونس از خدا بخواه این بلارا برگرداند، میان این ها زن و بچه عاجز و ضعیف وجود دارد، عابد گفت: حقشان است باید محو شوند!

عابد با یونس علیه السلام، از میان قوم بیرون رفت ولی عالم مردم را جمع نمود و به آنها سخنرانی کرد و گفت: ای مردم بلائی که یونس شمارا به آن تهدید می کرد نازل شده است و قابل برگشت نیست من هم از میان شما می روم اما یک راهنمایی می کنم آن را انجام دهید بلکه خداوند به شما رحم نماید و گرنه همه محو و نابود خواهید شد.

همه بچه های انسان و حیوان را از مادرشان جدا کنید و به بالای کوه ببرید و مادرانشان پائین کوه، آنها در بالا صدا به گریه بلند کنند و اینها در پائین و شما هم به خاک بیفتید و ناله سر داده و توبه نمائید بدین وسیله شاید خداوند به شما رحم نماید و بلارا برگرداند.

او هم از میان قوم بیرون رفت و از دور مراقب اوضاع بود، به دستور او عمل کردند و گریه و زاری ها بلند شد و ناله ها به آسمان رسید و رحمت خدا را به حرکت آورد و با امر خدا بلاها را به کوه ها زدند و بلا از آنها رفع شد.

البته برای همه مردم ارزش علم و وجود علماء واضح و روشن است مخصوصاً در زمان غیبت کبری که از سوی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف. دستورهایی متعدد، به استفاده از وجود آنها، صادر شده است مخصوصاً از علمائی که با خود آن بزرگوار، رابطه حضوری دارند و مورد توجه آن حضرت هستند.

چون هیچ زمانی، خالی از وجود این علماء خالی نمی باشد، مانند شیخ صدوق و شیخ مفید و مقدس اردبیلی و بحر العلوم و علامه حلّی و غیرهم رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که حالاتشان در کتابها مندرج و مسطور است، و در زمان خود ما هم از این بزرگواران وجود دارند، که برای نمونه به حالات یک نفر از این قسم علماء فعلی و همزمان خودمان توجه فرمائید.

۱- سید ابوالحسن اصفهانی

فقیه بزرگوار و مرجع عالیقدر عصر خویش، آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) از فقها و مراجع بزرگ عصر اخیر است که در کیاست و درایت و حسن اداره حوزه های علمیه شهرت به سزا و نام پرآوازه ای دارند.

ولادت:

او اصلاً از سادات موسوی بهبهان، پدرش مرحوم سید محمد فرزند مرحوم سید عبدالحمید از شاگردان صاحب جواهر می باشد که در سال ۱۲۷۷ یا (۱۲۸۴) هجری در قریه مدیسه از قرا لنجان اصفهان به دنیا آمد؟ و تحصیلات اولیه را در اصفهان در مدرسه نیماورد به انجام رساند و از محضر میرزا ابوالمعالی کلباسی استفاده ها بردسپس در سال ۱۳۰۷ ه ق به قصد ادامه تحصیلات، عازم حوزه علمیه نجف اشرف گردید و در محضر درس بزرگان و فضیلهای حوزه نجف شرکت جست حوزه درس آیه الله آخوند خراسانی او را به خود جذب نمود و در حوزه درس او بود که به درجه عالیه اجتهاد نائل آمد پس از رحلت آیه الله آخوند خراسانی در سال ۱۳۲۹، مرجعیت عامه با آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی بود او احتیاطات خود را به ایشان ارجاع داده بود پس از درگذشت او در سال ۱۳۳۸، آیه الله نائینی و آیه الله اصفهانی، هر دو به عنوان مرجع تقلید معروف و مشهور گردیدند، تا اینکه آیه الله نائینی در سال ۱۳۵۵ هم سال بافوت آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری درگذشتند مرجعیت به صورت تمام به آیه الله اصفهانی در نجف و اغلب بلاد شیعه، محرز و مسجل گردید ایشان رساله ای نگاشتند که نام آن وسیله النجاه می باشد که ترجمه فارسی آن صراط النجاه و ترجمه اردوئی آن طریق النجاه می باشد؟ که به علت جامعیت آن مورد تحشیه حضرت امام خمینی (ره) و

برخی دیگر از فقهای معاصر قرار گرفته است.

صفات و اخلاق او

او دارای صفات کریمه و همت بلند بود و در کیاست و درایت و مدیریت، گوی سبقت را از دیگر هم ردیفان خود برده بود او بیان رسا و طبع روان داشت، به حدی که مجلس درس ایشان از پرجمعیت ترین درسهای حوزه نجف بود و با توجه به سهولت بیانات و شیوه تدریس، همگان می توانستند نسبت به فهم خویش از آن بهره مند گردند.

صبر و پایداری

او صاحب روح بزرگ پایداری و استقامت در راه خدا بود معروف است که فرزند رشیدش حجه الاسلام والمسلمین سید حسن اصفهانی در بین نماز مغرب و عشا، به دست یک فرد دیوانه و تعلیم دیده به قتل رسید و این پدر هفتاد ساله خم به ابرو هم نیاورد و حتی از قاتل فرزند خود نیز گذشت، و این نمونه و ضرب المثل پایداری و صبر در بین اقران بود.

عکس العمل آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی در برابر کشته شدن فرزندش

پاسخ مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی به یکی از علمای اصفهان در تسلیت کشته شدن فرزندش در نماز جماعتی که او امامش بود و قاتل شیخ علی قمی! قاتلی که سید از او گذشت.

در سال ۱۳۴۹ قمری در حالی که مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی مشغول اقامه نماز جماعت بود، در پشت سر او، فرزندش سید حسن موسوی، همراه مردم در صف نماز ایستاده بود. ناگهان شخصی به نام شیخ علی قمی، با چاقو به سید حسن حمله کرده، با یک ضربت وی را به شهادت رساند.

اوضاع جماعت بهم ریخت. اندکی بعد سید از این ماجرا خبردار و متأثر گردید.

شیخ علی قمی هم دستگیر شد. فرزند کفن و دفن شد و سید از خون فرزند گذشت

و درسی شگرف به همگان داد.

منابع موجود از تحمل او در این مصیبت خبر داده و از گذشت او از قاتل به نیکی یاد کرده اند. خاطراتی هم در این باره نقل شده است که می توان در منابع ملاحظه کرد.

آنچه در اینجا ارائه شده نامه ای است از مرحوم سید ابوالحسن در پاسخ نامه تسلیتی که یکی از علمای اصفهان مرحوم آیت الله چهارسوقی اصفهانی به ایشان نوشته بود.

به عرض می رساند:

مرقومه شریفه که حاوی تعزیت و اظهار تأثر از این مصیبت بود واصل، موجب تشکر گردید. جزاکم الله خیرا.

غیر از صبر و شکیبایی چاره ای نیست. به اجداد طاهرینش تاسی و تسلیت خاطر می دهیم. رضاً بقضاء الله و تسلیم لامرہ.

البته دعا کنید از برای این ضعیف صبر و برای این جوان مظلوم رحمت و مغفرت را که اعظم چیزی است که به آن تسلیت خاطر می دهم.

همین که این جوان که به منزله روح من بود، به بحار رحمت های غیر متناهی مستغرق و به مقامات عالیه فائز باشد، برای ما سهل است.

انا لله و انا الیه راجعون و لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم.

در خاتمه تأیید و تسدید آن جناب را مسألت دارم. و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

الاحقر سید ابوالحسن الموسوی الاصفهانی

این نامه را در میان نامه هایی یافتیم که استاد عزیزم حضرت آیت الله حاج سید محمد علی روضاتی نواده دختری مرحوم آقای چهارسوقی در اختیارم گذاشت. از آنجایی که این نامه تجربه برخورد یک عالم بزرگ شیعه در مقابل یک مصیبت بسیار سنگین است، ترجیح دادم عینا آن را برای خوانندگان عزیز نقل کنم.

دخالت در امور سیاسی

انگلیسها به بهانه حفظ پایگاههای خود، در عراق به این کشور اسلامی لشکرکشی کردند و آن را اشغال نمودند رشید عالی نخست وزیر عراق به ایران گریخت و سپس به مصر رفت همراه با حمله انگلیسها به عراق و فرار رشید عالی، امیر عبداللّه دائی، فیصل و نوری سعید از افسران عراق که به اردن پناهنده شده بودند باقوای امدادی انگلیس، به عراق آمدند و دوباره دولت دستوری خود را در عراق تشکیل دادند و در این موقع انتخابات فرمایشی راه انداختند و آن در زمان فیصل بود که در این انتخابات اکثریت آرا شیعه را منظور نداشت و این انتخابات توسط علما و فقها شیعه تحریم گردید مرحوم آیه الله نائینی و آیه الله اصفهانی، دو مرجع بزرگوار و عالیقدر آن روز، فعالیتهای مرحوم آیه الله خالصی را مورد تایید قرار دادند و این امر زمینه های قیام مردم را فراهم می ساخت که مرحوم آیه الله اصفهانی و آیه الله نائینی و سید هبه الدین شهرستانی به ایران تبعید گردیدند.

متن فتوای آیه الله اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحيم سلام بر همه، بالخصوص برادران عراقی وظیفه دینی بر همه مسلمانان لازم می گرداند که در حفظ حوزه اسلام و بلاد اسلامی تا آنجا که قدرت دارند بکوشند و بر همه ما واجب و لازم است که سرزمین عراق را که مشاهد ائمه هدی علیهم السلام و مراکز دینی ما در آنجا است، از تسلط کفار حفظ نموده و از نوامیس دینی آن دفاع کنیم من شما را بر این موضوع دعوت کرده و ترغیب می نمایم خداوند ما و شما را برای خدمت به اسلام و مسلمین موفق فرماید.

(ابوالحسن الموسوی الاصفهانی).

شاگردان

حوزه پربرکت آیه الله اصفهانی دست پروردگان بسیاری را به اجتماع مسلمین ارائه داد که به عنوان نمونه از فقهای نامدار زیر می توان نام برد:

مرحوم آیه الله العظمی حکیم. مرحوم آیه الله العظمی میلانی. مرحوم آیه الله العظمی شیخ عبدالنبی اراکی. مرحوم آیه الله العظمی میرزا هاشم آملی. مرحوم آیه الله العظمی میرزا محمد تقی آملی.

مرحوم آیه الله معز الدوله. مرحوم آیه الله شیخ محمد حسین خیابانی (والد استاد آیه الله جعفر سبحانی). مرحوم آیه الله شیخ محمد تقی بروجردی (جد مادری استاد آیه الله آصفی).

علمای هم دوره

هم چنین از همدوره ها و هم بحثهای او می توان از آیه الله سید حسن مدرس، آیه الله سید محمود مرعشی، آیه الله سید عبدالله ثقه الاسلام اصفهانی، سید علی کازرونی، شیخ زین العابدین تبریزی، و سید علی داماد نام برد.

وفات

اصفهانی در اثر سانحه ای به زمین خورد و پس از بازگشت به کاظمین در شب (روز) دوشنبه نهم یا (ششم) ذی الحجه ۱۳۶۵ ه ق، مطابق با سیزدهم آبان ۱۳۲۵ ه ش، ساعت شش بعد از ظهر در کاظمین رخ داد و در صحن مطهر علی بن ابیطالب (علیه السلام) در مقبره شخصی دفن گردید.

رحلت این عالم ربانی چنان شور و غوغایی در مردم عراق، ایران، پاکستان و هندوستان و تمام بلاد شیعه نشین ایجاد کرد که تا آن روز بی سابقه بود مجالس پرشکوه و پرجمعیت ترحیم او در تهران و شهرستانها رعب و وحشتی عظیم در دل دشمنان اسلام افکند، و در اثر همین امر توطئه تجزیه آذربایجان توسط حزب منفور توده خنثی شد در وفات آن روحانی جلیل القدر گفته شده که ممت او همانند حیاتش نور و رحمت و خیر و برکت بود منقول است از آیه الله العظمی مرعشی

نجفی (ره) که وقتی جنازه مطهر آیه الله اصفهانی در صحن مطهر علوی بود، آیه الله شیخ محمد حسین کاشف الغطا خطاب به جنازه، این جمله جاودانی را انشا فرمود:

هنیا لك يا ابا الحسن، عشت سعیدا و مت حمیدا قد انسیت الماضین واتعبت الباقین كأنك قد وُلدت مرّتين. گوارا باد بر تو نزول بر معبود خویش زندگی سعادت‌مندانه و مرگ و رحلت پسندیده ای داشتی زندگی تو آن چنان باشکوه و توام با تدبیر بود که بزرگان گذشته رابه بوته فراموشی سپردی و آیندگان را به تعب افکندی گویا تو دوبار به جهان آمده بودی یک بار تجربه و درایت کسب نموده و بار دیگر آن را به کار بسته بودی. (۱)

سیدابوالحسن اصفهانی امام زمان (ع) را به بحر العلوم یمنی نشان داد

آیه الله میرجهانی گوید: یک داستان بدون واسطه هم از مرحوم آیه الله آسیدابوالحسن اصفهانی نقل کنم.

یک وقتی آسیدابوالحسن (۲) (اعلی الله مقامه الشریف) یک پولی به من دادند فرمودند برو سامرا اینها را تقسیم کن (۳) یک قسمتش را بده به طلاب مدرسه مرحوم میرزا و امور دیگر. یکی از علمای سنی اهل بغداد یک اشعاری گفته بود در مذمت شیعه ها، که اینها انتظار دارند مهدی از سرداب بیرون بیاید. و آن اشعار را برای بعضی از علمای نجف فرستاده بود از جمله برای حاج شیخ محمد حسین

۱- مجله یغما، سال سوم، شماره سوم، ص؟؟. فرهنگ معین، بخش اعلام، ج؟، ص؟؟. الثورة العراقية و رساله الاسلام، شماره؟، سال؟. نقل مستقیم از آن مرجع فقید، به سال؟؟؟ ه ق. سایت اندیشه قم.

۲- آیه الله العظمی سیدابوالحسن اصفهانی مرجع بزرگ زمان خویش.

۳- آیه الله میرجهانی چند سالی به عنوان نویسنده و مسئول امور مالی در دفتر و دستگاه آیه الله اصفهانی خدمت می کردند.

کاشف الغطاء. شعرها ۱۶ بیت بود. حاج شیخ محمد حسین ۱۶۰ بیت شعر، هم وزن اینها گفته بودند و اسامی عالمان سنی که قائل به امامت حضرت مهدی هستند و اسم کتابهایشان را در این اشعار آورده بودند (اشعارش را من دارم) و جاهای دیگر هم فرستاده بود. یک روز نشسته بودیم و عده ای بودند و جمع بودند و مرحوم آسید ابوالقاسم اصفهانی که ترجمه کننده عروه الوثقی (۱) بودند و شیخ محمد کاظم شیرازی بود و خلخالی بزرگ بود و سید محمد پیغمبر بود و دامادهای آیه الله اصفهانی بودند و آن دامادشان آقای اشکوری بود و آسید جواد هم بودند، یک وقت مأمور پست آمد یک پاکتی داد به مرحوم سید. باز کرد دو تا ورقه در این پاکت بود. یکی ورقه اشعار همان سنی که برایش فرستاده بود. یکی هم نامه ای جداگانه که دلیل خواسته بود برای این قسمت ها، ایشان نامه ها را گرفتند و بنا کردند به خندیدن. نامه را بلند خواندند از بحرالعلوم یمنی که سید حسنی است از علمای شیخیه بوده. نامه را خواندند. مرحوم سید هم همانجا جوابش را نوشتند. در ضمن نوشتند شما مشرف بشوید به شهر نجف. من مشاهده تا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف). را به تو نشان می دهم. نامه را مهر کردند دادند به سید جواد اشکوری دامادشان برد اداره پست، دو ماه از این قضیه گذشت شبی در صحن حضرت علی علیه السلام نماز مغرب و عشا را خواندند. یکی از شیوخ عرب بنام شیخ عبدالصاحب آمد. عرض کرد: آقا، بحرالعلوم یمنی آمده نجف و منزل کرده فرمودند باید برویم دیدنش. شیخ عرض کرد حالا؟ فرمودند: بله. حرکت کردند و عده ای از علما بودند و دامادهایشان بودند و خدا رحمت کند پسرشان آسید علی هم بود. و ما هم رفتیم. بالاخره وقتی رسیدیم و تعارف به عمل آمد بحرالعلوم سر صحبت را باز کرد مرحوم سید فرمودند حالا وقت صحبت نیست من کار دارم. فردا شب برای شام بیاید منزل ما تا آنجا با هم حرف بزیم و بلند شدند آمدیم. فردا شب شد.

بحرالعلوم و پسرش سید ابراهیم دو نفری آمدند منزل مرحوم سید. پس از صرف شام مرحوم سید مستخدمش مشهدی حسین اصفهانی را خبر کرد که چراغ دستی را روشن کن. می خواهی برویم بیرون. او هم روشن کرد و آمد. آمدند بیرون (سید و بحرالعلوم و پسرش و مشهدی حسین). ماها خواستیم برویم فرمود: نه هیچ کدام نیایید. رفتند و طول کشید تا برگشتند. ما نفهمیدیم کجا رفتند. صبح از پسر بحرالعلوم پرسیدم کجا رفتی؟ دیدیم خندید و خوشحال گفت: «الحمد لله استبصرنا ببرکة الامام السید ابوالحسن» یعنی: «ما ببرکت امام سید ابوالحسن شیعه دوازده امامی شدیم». گفتیم: کجا رفتی؟ گفت ... وادی مقام الحجه (عجل الله تعالی فرجه الشریف). رفتیم قبرستان وادی السلام مقام حجت (عجل الله تعالی فرجه) پرسیدیم خوب چه طور شد؟ گفت وقتی رسیدیم به نزدیک مقام، سید چراغ را از مستخدمش گرفت و گفت تو اینجا بنشین تا ما بیاییم ما سه نفر وارد مقام شدیم وقتی وارد فضای مقام شدیم خود سید چراغ را بدستش گرفتند و رفتند سر چاه وضو گرفتند و داخل مقام شدند ما بیرون مقام قدم می زدیم سید مشغول نماز شد چون پدرم به مذهب شیعه معتقد نبود، لبخندی می زد و می خندید. یک وقت صدای صحبت بلند شد پدرم به من گفت: کسی اینجا نبوده با چه کسی صحبت می کند؟ می گفت صدای صحبت را می شنیدیم ولی مطلب را تشخیص نمی دادیم چه می گویند. یک وقت مرحوم سید ابوالحسن فرمود: بحرالعلوم بیا داخل پدرم داخل شد من خواستم بروم فرمود: نه تو نرو، باز به قدر ۴-۵ دقیقه صدای صحبت می شنیدم اما صحبت ها را تشخیص نمی دادم. یک وقت یک نوری تابش کرد از آفتاب روشن تر در مقام حجت (عجل الله تعالی). صیحه ی پدرم بلند شد به صدای عجیب و بعد صیحه او خاموش شد بعد مرحوم سید صدا زد: سید ابراهیم، بیا، پدرت حالش به هم خورده، یک آبی به صورتش بزن، شانه هایش را بمال تا سر حال بیاید. گفت شانه هایش را مالیدم و آبی به صورتش زدم چشمانش را باز کرد. به صدای بلند بنا کرد گریه کردن و بی اختیار بلند شد و افتاد روی قدمهای سید و

پاهای سید را می بوسید و دور سید طواف می کرد می گفت: «یا بن رسول الله! یا بن رسول الله! یا بن رسول الله التوبه التوبه التوبه» توبه کردم مذهب شیعه را به من تعلیم ده، تعلیمش دادند و او شیعه شد من هم شیعه شدم. این قضیه گذشت چهار ماه بعد زوار یمنی آمدند. پولهای زیادی آوردند برای آیه الله اصفهانی. بحر العلوم یمنی نامه ای نوشته بود. اظهار تشکر کرده بود از سید و گفته بود از عنایت و بزرگی شما و هدایت کردن شما ۲۰۰۰ نفر از مقلدین من شیعه دوازده امامی شدند. اگر انسان خلوص پیدا کرد همه چیز درست می شود خالص نیستیم حُب دنیا نمی گذارد ما کار بکنیم.

او تا آخرین لحظات بر عقیده سخت و استوار خویش، پای فشرد و در قلمرو دعوت تبلیغی خود از مرزهای فکری و عقیدنی و اخلاقی و انسانی مکتب اهل بیت: قهرمانانه مرزبانی کرد. (۱)

چه شود که به چهره زرد من نظری برای خدا کنی*** که اگر کنی همه درد من به یکی نظاره دوا کنی

مشاهده مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالنبی عراقی و مقام آیةالله اصفهانی ایشان از علمای بزرگ حوزه نجف و قم و صاحب تألیفات ارزشمند و مقام معنوی و عرفانی بود، در ولایت بسیار عجیب بود و شهادت سوم را در اذان لازم می دانست و رساله ای نیز در این باره نوشته بود.

او در زندگی ساده و پارسا بود و با اینکه در دوران خود مقلدینی هم داشت، در سختی و عسرت زندگی می کرد، در زمان آیةالله بروجردی قدس سره همواره مورد نظر ایشان بود و پس از او مورد نظر مرحوم استاد بزرگوار ما آیه الله العظمی مرعشی

۱- کرامات صالحین: ص ۸۸، عنایات حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف. ۱۱۲. و فریدون کدخدایی

قدس سره بود که از حال و روزگار او غفلت نمی ورزید.

آن مرحوم به آیه الله العظمی اصفهانی قدس سره اعتقاد ویژه ای داشت و او را از نمایندگان مورد تأیید امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و تشرف یافتگان به کوی او می دانست و در این مورد مکاشفه ای عجیبی داشت که شنیدنی است. ایشان در این مورد چنین آورده است.

در روزگاری که در نجف اشرف بودم چهارده مسئله مهم و غامض مرا مشغول داشته و در پی آن بودم که آنها را از امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف. سؤال کنم در همان شرایط شنیدم مرتاضی که از راه ریاضت شرعی به مقامات رسیده است، به نجف آمده و کارهای شگفت انگیزی از او نقل می کردند.

به دیدار ایشان رفتم و او را آزمودم، دیدم مرد آگاهی است از او پرسیدم که آیا با اطلاعات و تخصص و دریافت های تو، راهی به کوی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف. است؟ پاسخ داد: آری. پرسیدم چگونه؟ گفت: شما با نیت خالص و با وضو یا غسل به صحرا برو و در نقطه دور دست و خلوت رو به قبله بنشین و هفتاد بار آیها لکرسی را با همه وجودت قرائت کن، آنگاه حاجت و خواسته خود را بخواه و مطمئن باش که هر کس در پایان برنامه نزد تو آمد مطلوب و محبوب تو می باشد، دامان او را بگیر و خواسته ات را بخواه.

به همین جهت روزی از روزها با آمادگی کامل به بیابان مسجد سهله رفتم و رو به قبله برنامه را به انجام رسانیدم که دیدم مرد گرانقدر و پرابهتی در لباس عربی پدیدار شد و به من گفت: شما بامن کاری داشتید؟ گفتم با شما خیر فرمود: چرا؟.

چنان غفلت زده بودم که بازهم گفتم: نه با شما کاری نداشتم. او رفت و به ناگاه من به خود آمدم و از پی او به راه افتادم او به منزلی در همان دشت وارد شد و من نیز به آنجا رسیدم، اما دیدم در بسته است. در زدم فردی در را گشود و پرسید؟ چه می خواهی؟ گفتم: همان آقائی را که اینجا آمدند. پس از چند دقیقه بازگشت و گفت: بفرمائید وارد شدم منزل کوچکی بود و ایوانی داشت، تختی بر آن ایوان زده شده

بود و بر روی آن وجود گرانمایه دوازدهمین امام معصوم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف. نشسته بود. سلام کردم و آن گرامی پاسخ داد، اما چنان مجذوب آن حضرت شدم که مسائل اصلی خود را تماماً فراموش کردم و بناچار چند سؤال دیگر مطرح و پاسخ آنها را گرفتم و بیرون آمدم. کمی از خانه دور شدم دیدم مسائل چهارده گانه که در پی پاسخ یافتن به آنها بودم، به یادم آمد بی درنگ باز گشتم و بار دیگر درب منزل را زدم همان فرد بیرون آمد و گفت: بفرمائید گفتم: می خواهم خدمت حضرت شرفیاب شوم و پاسخ سؤال های خویش را بگیرم. گفت: آقا تشریف بردند اما نائب او هستند گفتم: اگر ممکن است اجازه دهید از نائیشان پرسم گفت: بفرمائید. وارد شدم اما هنگامی که نگاه کردم دیدم آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی قدس سره جای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف. و بر روی همان تخت نشسته است، پرسشهای خود را یکی پس از دیگری طرح نمودم و ایشان پاسخ دادند، خداحافظی کردم و بیرون آمدم.

پس از خروج از منزل با خود گفتم شگفتا، آیت الله اصفهانی که در نجف بودند کی به اینجا آمدند؟ فوراً به نجف باز گشتم و در هوای گرم بعد از ظهر به منزل ایشان رفتم، اجازه ورود گرفتم دیدم مشغول نماز است. نمازش به پایان رسید رو به من کرد و ضمن تفقد فرمود: مگر پاسخ سؤالهای خود را نگرفتی؟ گفتم چرا اما ...!

بار دیگر پرسیدم و ایشان به همان سبک جواب داد و من دریافتم که مقام و موقعیت آن مرد بزرگ چگونه است و ارتباطش با صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف. تاکجاست. (۱)

۱- ۱- مجله یغما، سال سوم، شماره سوم، ص ۲۸. ۲- فرهنگ معین، بخش اعلام، ج ۵، ص ۱۵۴. ۳- الثورة العراقية و رساله الاسلام، شماره ۱، سال ۶. ۴- نهضت روحانیون، ج ۲، ص ۱۶۱. ۵- نقل مستقیم از آن مرجع فقید، به سال ۱۴۰۴ ه ق از فقهای نامدار شیعه عقیقی بخشایشی نوشته شده در پنجشنبه بیست و پنجم آذر ۱۳۸۹ ساعت ۲۵:۰۶ توسط م. راد نمی خواهیم در این مورد صحبت زیادی کنیم ... اما اگر این بزرگواران "انسان" هستند ما چه هستیم و چقدر به آنها شبیهیم؟ ۶- کرامات صالحین: ۱۵۵، ۷- کتاب عنایات حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف. ص ۱۱۲، ۸- ارواح مهربان ۲۹۶.

کرامات زیاد از این بزرگوار نقل شده است که بیش از این مجال گفتن از آنها را نداریم.

مجلس ۴۴ فوق کلّ ذی علم علیم

در مثل قدیمی می گویند دست بالای دست بسیار است و قرآن کریم هم می فرماید: وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (یوسف: ۷۶) بالای هر دانا داناتری هست، روی این اصل هیچ وقت نباید ادعای تفوق و گردن فرازی کرد زیرا، بزرگان بالاتر از من و شما فراوان، وجود دارند که نمی شناسیم، به دوشاهد از فرموده های قرآن کریم گوش دهید تا مطلب بیشتر روشن شود.

۱- قرآن کریم هزار و چهارصد و بیست و نه سال پیش، خبر داده است، هنگامی بلقیس (ملکه سبا) می خواست به پیش حضرت سلیمان علیه السلام آید حضرت، به اطرافیانش فرمود: کیست تخت او را پیش از آمدن و رسیدنش، به اینجا آورد؟ عفریتی از جنیان گفت: تا ازجایت برخیزی آن را می آورم.

ولی کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت (یعنی آصف بن برخیا، وزیر حضرت سلیمان ۷) گفت: «پیش از آنکه چشم بهم زنی، (تخت را از (سبا) پایتخت یمن در استخر فارس (پایتخت) حضرت سلیمان علیه السلام در یک چشم بهم زدن) نزد تو خواهم آورد!» و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت:

«این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می آورم یا کفران می کنم؟! و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می کند؛ و هر کس کفران نماید

(به زیان و ضرر خویش نموده است، که) پروردگار من، غنی و کریم است!« سوره نمل:

آیه ۴۰ ببعد..(۱)

از امام صادق علیه السلام پیرامون این آیه روایت آمده است که آصف بن برخیا از ۷۳ اسم اعظم فقط یکی را می دانست که این کار را انجام داد، ما ۷۱ اسم اعظم را می دانیم و یکی خاص ذات احدیت است.

بین تفاوت ره زکجاست تا بکجا.

۲- حضرت موسی علیه السلام پیغمبر اولوالعزم و صاحب شریعت و دارای علم و دانش خدا دادی بود نمی دانم روی چه اصلی ذات احدیت، پروردگار عالم و عالمیان با ساده ترین راه، اورا تنبیه نمود و فهماند که فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ

داستانش را در سوره مبارکه کهف از آیه ۶۰ تا ۸۲ بدین گونه بیان فرموده است.

کهف: ۶۰ به خاطر بیاور هنگامی را که موسی به دوست خود گفت: دست از جستجو بر نمی دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسم؛ هر چند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم! ۶۱ (ولی) هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند، ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند؛ و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت (و روان شد). ۶۲ هنگامی که از آن جا گذشتند، (موسی) به یار همسفرش گفت: «غذای ما را بیاور، که سخت از این سفر خسته شده ایم!»

۶۳ گفت: «به خاطر داری هنگامی که ما (برای استراحت) به کنار آن صخره پناه بردیم، من (در آن جا) فراموش کردم جریان ماهی را باز گو کنم- و فقط شیطان بود که آن را از خاطر من برد- و ماهی بطرز شگفت آوری راه خود را در دریا پیش گرفت!»

۶۴ (موسی) گفت: «آن همان بود که ما می خواستیم!» سپس از همان راه بازگشتند،

۱- قال الذی عنده علم من الكتاب أنا اتیک به قبل أن یرتد إلیک طرفک فلما راه مستقراً عنده قال هذا من فضل ربی لیلونی ء أشکر أم أكفر و من شکرنا ما یشکر لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم. سوره نمل: آیه ۴۰.

در حالی که پی جویی می کردند. ۶۵ (در آن جا) بنده ای از بندگان ما را یافتند که رحمت (و موهبت عظیمی) از سوی خود به او داده، و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم. ۶۶ موسی به او گفت: «آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟» ۶۷ گفت: «تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی! ۶۸ و چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبیا باشی؟! ۶۹ (موسی) گفت: «به خواست خدا مرا شکیبیا خواهی یافت؛ و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو نخواهم کرد!» ۷۰ (خضر) گفت: «پس اگر می خواهی بدنبال من بیایی، از هیچ چیز مپرس تا خودم (به موقع) آن را برای تو بازگو کنم.» ۷۱ آن دو به راه افتادند؛ تا آن که سوار کشتی شدند، (خضر) کشتی را سوراخ کرد. (موسی) گفت: «آیا آن را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی؟! راستی که چه کار بدی انجام دادی!» ۷۲ گفت: «آیا نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی؟! ۷۳ (موسی) گفت: «مرا بخاطر این فراموشکاریم مؤاخذه مکن و از این کارم بر من سخت مگیر!» ۷۴ باز به راه خود ادامه دادند، تا اینکه نوجوانی را دیدند؛ و او آن نوجوان را کشت. (موسی) گفت:

«آیا انسان پاکی را، بی آنکه قتلی کرده باشد، کشتی؟! راستی کار زشتی انجام دادی!» ۷۵ (باز آن مرد عالم) گفت: «آیا به تو نگفتم که تو هرگز نمی توانی با من صبر کنی؟! ۷۶ (موسی) گفت: «بعد از این اگر درباره چیزی از تو سؤال کردم، دیگر با من همراهی نکن؛ (زیرا) از سوی من معذور خواهی بود!» ۷۷ باز به راه خود ادامه دادند تا به مردم قریه ای رسیدند؛ از آنان خواستند که به ایشان غذا دهند؛ ولی آنان از مهمان کردنشان خودداری نمودند؛ (با این حال) در آن جا دیواری یافتند که می خواست فروریزد؛ و (آن مرد عالم) آن را برپا داشت. (موسی) گفت: «(لااقل) می خواستی در مقابل این کار مزدی بگیری!» ۷۸ او گفت: «اینک زمان جدایی من و تو فرا رسیده؛ اما بزودی راز آنچه را که نتوانستی در برابر آن صبر کنی، به تو خبر می دهم. ۷۹ اما آن کشتی مال گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می کردند؛ و من خواستم آن را معیوب کنم؛ (چرا که) پشت سرشان پادشاهی (ستمگر) بود که هر کشتی (سالمی) را بزور میگرفت! ۸۰

و اما آن نوجوان، پدر و مادرش با ایمان بودند؛ و بیم داشتیم که آنان را به طغیان و کفر وادارد!

۸۱ از این رو، خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزندی پاکتر و با محبت تر به آن دو بدهد! ۸۲ و اما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود؛ و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت؛ و پدرشان مرد صالحی بود؛ و پروردگار تو می خواست آنها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند؛ این رحمتی از پروردگارت بود؛ و من آن (کارها) را خودسرانه انجام ندادم؛ این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر آنها شکیبایی به خرج دهی! «کهف: ۶۰ ببعده».

علم و دانش نه با لباس است و نه با رنگ و نه با ثروت و زبان و نه باهیکل و قد و قامت بلکه یک امتیاز خدا دادیست که به هر کس تفضل کند، با ارزش است و پر قیمت.

با دقت و توجه به دو جریان گفته شده، باید حساب کار به دست آید و همیشه خود را از همه پایین تر و کم دانش تر، به حساب بیاریم و ادعای تفوق، به کسی را نداشته باشیم زیرا در مورد آصف بن برخیا چه کسی به ذهنش می رسید که یک انسان بتواند تخت سنگینی را که نه از پنجره و نه از در قصر می شد، بیرون آورد و از مسافت دو ماه راه آن روز در یک چشم بهم زدن، به محضر حضرت سلیمان علیه السلام برساند و مورد شگفتی خردمندان جهان قرار گیرد!.

پس از گذشت قرن ها دانشمندان تازه به فکر کشف فورمول آن شده و دست و پا می زنند و وقت می گذارند تابدانند، یک انسان در آن روزگاران که کوچک ترین نشانه ای از این علوم وجود نداشت، این کار محیرالعقول را انجام داده است.

در جریان دوم می بینیم یک پیغمبر اولوالعزم و صاحب شریعت، در برابر یک فرد که از نظر مقام و درجه خیلی پائین تر از اوست، عاجز ماند و از کارهایش سر در نیاورد و مات و مبهوت مانده و در نهایت، عجز و ناتوانی خود را اظهار داشته و می گوید: اگر باز برای اعتراض کردم و دیگر معذوری و از همدیگر جدا می شویم!.

باز در مورد آخرین کار او اعتراض می کند و نمی تواند تحمل کند و از همدیگر جدا می شوند.

اینها درس اخلاق و آگاهی دادن است که هیچ وقت در باره عالم و دانشمند بودن برخوردار نبالیم و افتخار نکنیم زیرا دست بالای دست بسیار است.

البته از این گفتار نباید برداشت بد داشته باشیم و خود را تحقیر کنیم بلکه منظور این است در هر مقامی و مقالی، تواضع و فروتنی را از یاد نبریم و گرنه مقام علم و عالم بالاتر از آنست که فکر می کنیم، کافیت که فقط در یک فراز از فرموده های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در باره علماء، زیاد بر رسی کنیم که فرمود: *مداد العلماء أفضل من دماء الشهداء قلم و مرکب علماء افضل از خون شهداست!!!*

سخن خیلی پر محتوا و پر معناست، اول مقام شهداء و تمجید قرآن از آنها و روایات فراوان در باره آنان را در نظر بگیریم و بعد در معنا و مفهوم این روایت غور کنیم تا مقام علم و دانش، به دست آید.

البته در سخنرانی های دیگرم چندین جلسه در باره ارزش و مقام علم و دانش و علما و دانشمندان، صحبت کرده ام که تکرار نشود ولی با توجه به مفاد بعضی از روایات که نه تنها نگاه کردن به روی عالم، عبادت نوشته می شود، بلکه نگاه کردن به خانه عالم را هم، عبادت می نویسند.

و درباره دانش پژوهان هم توصیه هائی دارند که واقعاً قابل تحقیق و مورد توجه قرار دادن است.

به زندگی یکی از بزرگان توجه کرده و مقام علمی او را در فکر خود بچرخانید و در نهایت بدانید که با این درجه از علم، هیچوقت خود را نمی ستوند و همیشه متواضع بودند.

زندگی شیخ صدوق

ابوجعفر محمد بن علی ابن بابویه قمی ملقب به شیخ صدوق از پیشتازان علم حدیث و از مردان نامی جهان اسلام در سال ۳۰۵ ه. ق چون ستاره ای در آسمان

روایت و فقاہت در شهر مقدس قم طلوع کرد. ولادت این عالم فقیه با آغاز نیابت حسین بن روح سومین نائب خاص امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم زمان بوده است.

پدر بزرگوار شیخ صدوق علی بن الحسین بن بابویه قمی، از فقهای بزرگ اسلام و در زمان امام حسن عسگری (علیه السلام) و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) می زیسته و مورد احترام آن امامان بوده است. در نامه ای که امام حسن عسگری (علیه السلام) به علی بن بابویه نوشته وی را با کلماتی چون: شیخ معتمد و فقیه من خطاب کرده است.

پدر شیخ صدوق در قم بدنیا آمد و زندگی را آنجا گذارند و در همان شهر نیز وفات کرده است. پدر شیخ صدوق در ایام زندگی پر برکت خویش نزدیک دوست جلد کتاب تألیف کرده است.

دعای ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه): (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۵۷۴

مدبن علی بن بابویه معروف به «شیخ صدوق» در حدود سال ۳۰۶ ق در شهر قم متولد شد. در ارتباط با ولادت شیخ صدوق ماجرائی نقل شده که از این قرار است: «علی بن حسین بن موسی بن بابویه» پدر «شیخ صدوق» پنجاهمین بهار عمرش را پشت سر گذاشته بود و رو به پیری می رفت، ولیکن از داشتن فرزند محروم بود. با این حال هرگز از رحمت الهی ناامید نبود و بارها از خدای خویش درخواست فرزند کرده بود روزی بر آن شد تا نامه ای به امام و پیشوای خود حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) بنویسد و از ایشان بخواهد تا برایش دعا کند. کاروانی از قم عازم عراق بود و در آن، یکی از دوستانش به نام «ابوجعفر» را یافت که می توانست نامه وی را به مقصد برساند. ابوجعفر می گوید من نامه او را به نماینده مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه) رساندم و پس از سه روز به من خبر داد که حضرت برای «ابن بابویه» دعا کرد و در آینده نزدیک خداوند به او فرزندی خواهد داد که منشاء برکات زیادی خواهد شد.

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

شیخ صدوق خود نیز ماجرای دعای حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) و ولادت خود را در کتاب «اکمال الدین» آورده و در ادامه نوشته که هرگاه «ابوجعفر محمد بن علی اسود» مرا می دید که برای آموختن حدیث و علوم اهل بیت (علیهم السلام) با اشتیاق تمام به درس اساتید می رفتم، می فرمود: این میل و اشتیاق به علم آموزی که تو داری جای تعجب نیست، زیرا تو به دعای امام زمان متولد شده ای.

دوران کودکی:

محمد بن علی بن بابویه در حدود سال ۳۰۶ ق. در شهر «قم» متولد شد. شیخ صدوق دوران کودکی و آغاز جوانی را در دامان علم و فضیلت و تقوای پدر بزرگوارش علی بن بابویه سپری کرد. صدوق در محضر پدر، علوم و معارف را همراه با تربیت های عملی و اخلاقی فرا گرفت. پدری که در اوج علم و فقاقت و شهرت، زندگی خود و فرزندانش را از راه مغازه ای کوچک در بازار قم و در نهایت زهد و قناعت می گذرانید. شیخ صدوق بیش از بیست سال از دوران پر برکت حیات پدر را درک کرد و در سن ۲۲ یا ۲۳ سالگی بود که دست روزگار دامان پر مهر محبت پدر را از او گرفت!

نبوغ ذاتی:

خانواده اصیل و اهل علم شیخ صدوق و پرورش یافتن در دامان پدری فقیه و وارسته از یک سو، و تیزهوشی، ذکاوت، حافظه فوق العاده قوی و استعداد ذاتی او از سوی دیگر موجب گردید در مدتی کوتاه به قله های بلندی از کمالات انسانی دست یابد و در کمتر از بیست سالگی هزاران حدیث و روایت با راویان آن ها را به حافظه بسپارد. استاد صدوق محمد بن علی الاسود درباره حافظه و اشتیاق وافر شیخ صدوق به آموختن می فرمود: «این میل و اشتیاق به علم و دانش که در صدوق وجود دارد مایه شگفتی نیست زیرا او به دعای امام زمان متولد شده است.» خود

شیخ صدوق بارها می فرمود: «من به دعای صاحب الامر متولد شده ام».

استادان شیخ صدوق

شاید بتوان گفت یکی از عوامل مؤثر در موفقیت صدوق استادان بسیار زیادی است که دیده و از خرمن علوم آن ها خوشه ها بر گرفته است. او ابتدا از محضر پدر خود علی بن بابویه درس آموخت و افزون بر آن در مجالس و محافل درسی بزرگان علم و ادب حاضر می شد، به گونه ای که بعضی از علما گفته اند: تعداد استادان صدوق از دویست نفر متجاوز است. از جمله بزرگانی که صدوق از محضر آنها بهره برده می توان به ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی نویسنده کتاب گرانمایه اصول کافی اشاره کرد.

کلینی و صدوق

پس از مرحوم کلینی نویسنده کتاب ارزشمند اصول کافی، صدوق از بزرگترین محدثان عصر خود به شمار می آید که علاوه بر ضبط و نقل حدیث، در علوم دیگر نیز تبحر داشته و تألیفات بسیاری از خود به جای گذاشته است. صدوق سالها از محضر کلینی استفاده نموده و به شنیدن و جمع آوری احادیث ائمه (علیهم السلام) مشغول بوده است؛ اما بر خلاف شخصیت علمی کلینی که بیشتر از جهت جمع آوری، بررسی و نقل حدیث مشهور است، شیخ صدوق در سه زمینه روایت، مباحث کلام و فقه برجسته و ممتاز بوده است.

شاگردان شیخ صدوق

صدوق، به خوبی دریافته بود که بهترین شیوه برای حفظ و حراست از سخنان پیشوایان دین که در هر زمان ممکن است مورد تعرض و دستبرد قرار گیرد، انتقال به سینه دلسوختگان مکتب اهل بیت می باشد؛ از همین رو با پرورش شاگردان و

طالبان دانش، به نگهداری و صیانت از این میراث گران بها پرداخت. از میان مهم ترین شاگردان وی می توان به دانشمند بلند آوازه، محمد بن نَعْمَان معروف به شیخ مفید نام برد که خدمات بسیاری به جهان اسلام ارائه کرد، و آثار به جای مانده از وی حکایت از وسعت معلومات او دارد. به تعدادی از شاگردان شیخ اشاره می کنیم: (۱)

کتاب من لایحضره الفقیه

مشهورترین و بزرگترین کتاب صدوق- پس از مدینه العلم- همین کتاب است که یکی از (کتب اربعه) روایی شیعه به شمار می رود. این کتاب در بردارنده نزدیک

۱- شیخ مفید، ابن غضائری، ابو عبدالله، حسین بن عبید الله بن ابراهیمله، برادرش حسین بن علی بن بابویه قمی شیخ جلیل، ابو الحسن، جعفر بن حسین حسکه قمی، استاد شیخ طوسی، شیخ ابو جعفر، محمد بن احمد بن عباس بن فاخر دوریستی، معاصر شیخ طوسی، برادر زاده اش شیخ ثقه الدین حسن بن حسین بن علی بن موسی بن بابویه حسن بن محمد قمی (مؤلف تاریخ قم)، علی بن احمد بن عباس نجاشی (پدر نجاشی)، شیخ ابو البرکات، علی بن حسن خوزی، ابو القاسم، علی بن محمد بن علی خزاز، ابو زکریا، محمد بن سلیمان حمرانی آثار شیخ صدوق شیخ صدوق این عالم بزرگ و محدث گران قدر تألیفات با ارزش بسیاری از خود به جا گذاشت. شیخ طوسی در این باره می نویسد: «او سیصد کتاب تألیف کرده است» کتاب های شیخ صدوق همه در نهایت نیکویی و استحکام و در زمینه های متنوعی نوشته شده اند، که این خود نشانگر قدرت علمی و آشنایی گسترده او با علوم اسلامی است. برخی از مهمترین آثار ایشان عبارتند از: ۱- من لا- یحضره الفقیه (دومین کتاب از کتب اربعه) ۲- علل الشرایع (درباره فلسفه احکام و علت تشریح آن ها است) ۳- کمال الدین و تمام النعمه (درباره اثبات وجود امام زمان و غیبت طولانی آن حضرت از نظر عقلی و نقلی) ۴- کتاب التوحید ۵- الخصال ۶- الامالی ۷- عیون الاخبار الرضا ۸- کتاب صفات شیعه ۹- کتاب مصادقه الاخوان ۱۰- کتاب اثبات ولایت علی علیه السلام ۱۱- کتاب معرفت ۱۲- کتاب مدینه العلم ۱۳- کتاب مقنع در فقه ۱۴- کتاب معانی الاخبار ۱۵- کتاب مشیخته الفقیه.

به شش هزار حدیث می باشد که بر اساس موضوعات مختلف فقهی تدوین شده است. سبب نگارش این کتاب حکایتی زیبا و شنیدنی دارد که وی خود آن حکایت را در مقدمه کتاب آورده است.

ایشان در آنجا ضمن ذکر آن حکایت چنین نوشته:

من نخواستم مانند سایر مصنفان روایاتی را که در هر موضوع رسیده است ثبت کنم بلکه در این کتاب روایاتی را آورده ام که بر اساس آن فتوا می دهم و آنها را صحیح می دانم و معتقد به صحت آنها می باشم و میان من و پروردگار حجت است مرحوم مامقانی به نقل از علامه طباطبایی (بحر العلوم) می نویسد:

(برخی از اصحاب روایات کتاب (الفقیه) را بر سایر کتب اربعه به چند دلیل ترجیح می دادند:

برخورداری مؤلف از حافظه ای قوی که سبب ضبط بهتر روایات می باشد.

استواری وی در نقل روایات.

متأخر بودن کتاب (من لایحضره الفقیه) از کافی.

صدوق صحت آنچه بر او در این کتاب آورده خود ضمانت کرده است.

هدفش تنها نقل روایت نبوده بلکه به اظهار خود مطابق آنچه نقل کرده فتوا داده است.

کمال الدین و تمام النعمه

صدوق این کتاب را در اواخر عمرش تالیف کرده است. در آن عصر از طرف فرقه اسماعیلیه که نفوذ بسیار داشتند و از سوی فرقه زیدیه و طرفداران جعفر کذاب و پیروان زیادی از اهل تسنن ایرادهایی به فرقه امامیه وارد می شد و آنان بدین وسیله اذهان مردم را مشوب می کردند. از این نظر شیخ صدوق - رضوان الله علیه - کتاب (کمال الدین) را تالیف کرد. او در اول این کتاب اشکالات مخالفین را نقل می کند و به آنها پاسخ می دهد و به خوبی از عقیده امامیه دفاع کرده به طور تفصیل درباره قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بحث می کند.

با اینکه این کتاب حدود ۹۰ سال پس از غیبت کبرای حضرت ولی عصر (عجّل الله تعالی فرجه الشریف) نگاشته شده از مباحث آن معلوم می شود در آن زمان که هنوز مدت چندانی از این مسأله نگذشته بود، عده ای از اهل کفر و نفاق نسبت به ماجرای غیبت تردید کرده بر شیعیان خرده می گرفتند. همچنانچه خود شیخ صدوق نیز بارها به این نکته اشاره کرده است.

معانی الاخبار

یکی از آثار ارزشمند صدوق کتاب معانی الاخبار حاوی روایاتی است که موارد ابهام و مشکل احادیث و آیات قرآن را توضیح داده است.

عیون اخبار الرضا علیه السلام

این کتاب را برای صاحب بن عباد، وزیر دانشمند و دین پرور آل بویه نگاشته و به وی اهدا کرده است و در آن، روایاتی که از امام هشتم علیه السلام نقل شده گرد آمده است.

خصال

این کتاب که در بردارنده نکات اخلاقی- علمی، تاریخی و فقهی و پندهای درس آموز می باشد بر اساس سلسله اعداد ترتیب یافته که این تدوین و تنظیم نیز بر زیبایی و شیوایی و ارزش کار وی در این اثر افزوده است. او در هر باب روایاتی که مطابق همان عدد نکته یا مطلبی را در برابر آورده است.

امالی (مجالس)

مجموعه درسها و سخنرانیهای شیخ صدوق در این اثر گرد آمده است مطالب آن را شاگردان او تحریر کرده اند.

علل الشرایع

این کتاب، همچنانکه از نامش پیداست حاوی علتها و فلسفه احکام می باشد،

مؤلف تمام احادیثی که به علل و فلسفه احکام اشاره شده، در یک مجموعه به همین نام نگاشته است، و شاید اولین کتاب در موضوع خود می باشد.

گوهر گمشده یا مدینه العلم

مهمترین کتاب شیخ صدوق که خود نیز از آن یاد کرده و تا زمان پدر شیخ بهایی مورد استفاده عالمان دینی بوده کتاب (کتاب العلم) است که مفقود گشته است و با کمال تأسف به دست نرسیده است.

بنا به نوشته ابن شهر آشوب در کتاب معالم العلماء کتاب مدینه العلم ده جلدی و من لا یحضره الفقیه چهار جلدی است و از این نوشته معلوم می شود که مدینه العلم بیش از دو برابر من لا یحضره الفقیه بوده است.

شیخ طوسی، شیخ منتجب الدین و دیگران از این کتاب به عنوان یکی از مهمترین تالیفات صدوق یاد کرده اند و بسیاری از بزرگان دین از کتاب مدینه العلم روایت کرده اند.

شیخ صدوق در اول کتاب کمال الدین و تمام النعمه اشکالات مخالفین را نقل می کند و به آنها پاسخ می دهد و به خوبی از عقیده امامیه دفاع کرده به طور تفصیل درباره قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بحث می کند.

صاحب روضات الجنات می نویسد:

بعد از زمان علامه و شهیدین، دیگر هیچ اثری از کتاب مدینه العلم دین شنیده نشده است ولی بنا به نوشته برخی دیگر، معتقدند این کتاب تا عصر پدر شیخ بهایی نیز موجود بوده و ایشان نسخه ای از آن را داشته است.

شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی (پدر شیخ بهاء الدین عاملی) در کتاب درایه اش نوشته است: پایه ها و اصول معتبر حدیث ما پنج کتاب است: کافی، مدینه العلم، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار.

علامه مجلسی و پس از وی سید محمد باقر جیلانی (سید شفتی) تلاشها و

اموال زیادی صرف یافتن این کتاب کردند ولی اثری از آن به دست نیاموردند.

ابتکارات علمی:

فقها و بزرگان مسلمان، شیخ صدوق را بیشتر با لقب رئیس المحدثین شناخته اند؛ زیرا او در شناخت احادیث، آگاه و در حفظ منابع و جمع آوری آن ها تلاش فراوان می کرده است. شیخ صدوق احادیث را به تناسب موضوعات مختلف دسته بندی و برای هر موضوع، باب جداگانه ای باز می کرد، مانند کتاب من لایحضره الفقیه یا عیون اخبار الرضا یا کتاب های دیگر صدوق که وی در هر یک از آن ها طبق اختلاف موضوعات و مزایا، باب های جداگانه ای گشوده است.

چهار کتاب معتبر شیعه:

برای آشنایی با اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) و شناخت حقایق قرآن ناگزیر به شناخت سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اخبار و احادیث امامان معصوم هستیم، از سویی نیز وجود درغگویان و حدیث سازان و درهم آمیختگی احادیث صحیح و جعلی، این شناخت دقیق را برای مردم مشکل می سازد؛ از این رو سه تن از بزرگان شیعه، کمر همت بسته و اقدام به جمع آوری و نوشتن چهار کتاب روایی ارزشمند کردند. این کتاب ها معروف به «کتب اربعه» و مؤلفان آن ها را «محمد بن ثلاث» می نامند؛ زیرا اسامی هر سه محمد و کنیه هر سه ابو جعفر بوده است.

۱ اصول کافی، تألیف ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی، دارای ۱۶۱۹۹ حدیث؛

۲ من لایحضره الفقیه تألیف ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی ملقب به شیخ صدوق شامل ۵۹۶۳ حدیث؛

۳ تهذیب، تألیف ابو جعفر محمد بن الحسن معروف به شیخ طوسی دارای ۱۳۵۹۰ حدیث و استبصار که این کتاب نیز تألیف شیخ طوسی است و ۵۵۱۱ حدیث دارد.

هجرت به شهر ری

شیخ صدوق از کسانی است که برای جمع آوری احادیث امامان معصوم (علیه السلام) به مسافرت های بسیار رفته است در این سفرها از استادان بزرگی استفاده کرده و خود نیز به تدریس و بحث می پرداخته است. صدوق برخی از کتاب های خود را در این سفرها تألیف کرده است. از جمله سفرهای شیخ صدوق سفر به شهرهای بخارا، نیشابور، طوس، اصفهان و بغداد بوده است.

صدوق سرانجام به دعوت صاحب بن عباد نخست وزیر دولت آل بویه در زمان رکن الدوله دیلمی و مردم شهر ری، به آن شهر آمده، تشکیل حوزه و کلاس درس داد و به تدریس فقه و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) مشغول گردید.

وفات شیخ صدوق

سرانجام شیخ صدوق این عالم بزرگوار پس از گذشت هفتاد و چند سال از عمر شریف و پر برکتش در سال ۳۸۱ ه. ق دعوت حق را لیبیک گفت و در شهر ری دیده از جهان فرو بست. پیکر پاکش در میان غم و اندوه مردمان در نزدیکی مرقد مطهر حضرت عبدالعظیم مدفون گردید.

امروزه آرامگاهش به نام ابن بابویه در شهر ری مشهور و قبر منورش زیارتگاه مسلمانان و محل استجابت دعای مؤمنان است.

کرامتی از شیخ صدوق پیش از نهصد سال:

در عهد حکومت فتحعلی شاه قاجار در حدود سال ۱۲۳۸ ه. مرقد شریف صدوق که در اراضی ری قرار دارد به دلیل بارندگی های زیاد خراب شده و رخنه ای در آن پیدا می شود، برای تعمیر مرقد اطرافش را می کنند تا به سردابی که مدفن شیخ صدوق بود برخورد می کنند ناگهان بدن شریف صدوق را کاملاً سالم آنچنان که گویا تازه از حمام آمده باشد مشاهده می کنند و اثر خضاب را در انگشتان

شریفش می بینند. ۲۰ نفر از بزرگانی که خود شاهد این کرامت بوده اند می توان به میرزا ابوالحسن جلوه، حضرت آیت الله ملا محمد رستم آبادی و مرحوم والد حضرت آیت الله مرعشی نجفی حاج سید محمود مرعشی نام برد.

آری این چنین است سرانجام عاشقان و دلدادگان کوی حضرت دوست که که مس وجود خود را با کیمیای محبت او به طلا مبدل ساختند، روحش شاد. (۱)

مجلس ۴۵ مطالبی درباره علماء

در باره آینده علماء و اوضاع و احوال آنها روایاتی آمده است که فزاهائی از آنها را در این مجلس، بیان می کنم.

برای هر فردی از افراد بشر لازم است که در کارهای زندگی خود، از متخصصین و خبرگان آن کار راهنمایی بخواهند و از دانایان و عالمان آن رشته بپرسند و استفاده نمایند و در نتیجه، عمل به نظر آنها راه گشای آنان گردد، ولی برابر اخبار به غیب بزرگان دین چنین معلوم می شود که متأسفانه روزی و زمانی خواهد رسید که مردم از علما و دانشمندان دست برداشته و از آنها گریزان خواهند بود که الان، این گفته ها تحقق یافته و مصداقش مشهود است.

۱- از علماء می گریزند مانند گوسفند از گرگ!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال شیخ صدوق منبع: پایگاه حوزه تهیه و تنظیم برای تبیان: سید پیمان صابری

سیأتی: (یأتی): زمان علی الناس (علی امتی) یفزون من العلماء کما یفتر الغنم من الذئب، (فإذا کان كذلك) ابتلاهم الله بثلاثة اشیاء: الاول یرفع البرکه من اموالهم والثانی سلط الله علیهم سلطانا جائرا، و الثالث یرجون من الدنیا بلا ایمان. (۱) (با هر دو کلمه سیأتی و یأتی آمده است که) به زودی برای مردم (برامت من) می آید زمانی که از علماء فرار می کنند مانند فرار کردن گوسفند از گرگ (پس وقتی که چنین شد) خداوند آنها را به سه چیز مبتلا می سازد،

۱- برکت از اموالشان برداشته می شود،

۲- خداوند بر آنها پادشاه ستمگر را مسلط نماید،

۳- از دنیا بی ایمان بیرون می روند.

در این روایت فرار مردم از علماء را به فرار گوسفندان از گرگ تشبیه فرموده است! چه تشبیه بجائی، ای بنام به این علم آسمانی که امروزها را آشکارا می دیده است.

۲- علماء را بالباس زیبا می شناسند!

شخصیت و ارزش انسان نه با مال است و دارائی و نه با خوش ظاهری و زیبائی و نه با لباس و خود آرائی (نه همین لباس زیباست نشان آدمیت) بلکه ارزش انسان در علم و اخلاق و تقوی و نوع دوستی و .. می باشد خواه در لباس زیبا باشد یا مندرس و در منظر، خوش نما باشد یا بهم ریخته، ولی زمانی می رسد که علما و دانشمندان را بالباس زیبا بها دهند نه با معلومات، اگر علامه دهر باشد و لباس فرسوده، ارزش اجتماعی نخواهد داشت و اگر با وضع آراسته باشد مورد توجه و پربها خواهد بود اگر چه بی سواد باشد. در این مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سیأتی و یأتی: زمان علی امتی لا یعرفون العلماء الا بثوب حسن ولا یعرفون

۱- «اسلام فراتر از زمان» از مستدرک الوسائل: ج ۱۱ ص ۳۷۶: ح ۱۳۳۰۱: بحار الأنوار: ۲۲/۴۵۳ امالی ابن الشیخ: ۲۵۳.

القرآن الا بصوت حسن، ولا يعبدون الله الا في شهر رمضان، فاذا كان كذلك سلط الله عليهم سلطانا لا علم له ولا حلم له ولا رحم له. (۱) به زودی می آید زمانی بر امت من علمارا نمی شناسند مگر بالباس زیبا و (قرآن که باید با هر صوتی و زبانی ولحنی قرائت شود ولی) قرآن را نمی شناسند مگر با صدای زیبا و (خدا که باید در هر ساعت و روز و ماه و سال پرستیده شود ولی) خدارا نمی پرستند مگر در ماه رمضان وقتی که اینطور شد خداوند مسلط می کند بر آنها پادشاهی را که نه علمی داشته باشد و نه حلمی و نه رحمی.

۳- قاریان زیاد و فقهاء کم می شود!

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سیأتی: زمان علی امتی یکثر فیہ القراء و تقل الفقهاء و یقبض العلم و یکثر الهرج ثم یأتی من بعد ذلك زمان یقرأ فیہ القرآن رجال من أمتی لا- یجاوز تراقیهم ثم یأتی: من بعد ذلك زمان یجادل فیہ المشرك بالله المؤمن فی مثل ما یقول (۲) به زودی می آید زمانی بر امت من، قاریان (قرآن) زیاد می شوند و فقهاء کم، و علم (از آنها) بر گرفته می شود و هرج (و کشتار) زیاد، سپس بعد از آن زمانی آید از مردانی امتم قرآن را می خوانند (ولی) از گردنشان بالا نمی رود، سپس زمانی می آید مشرک به خدا با مؤمن درگیر می شود در مثل آنچه که خود می گوید، (و خود مؤمن را با گفته های خود

۱- «اسلام فراتر از زمان» از بحار الأنوار: ج ۲۲/۴۵۳؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۱ ص ۳۷۷: ح ۲۰ و ۱۳۳۰۴.

۲- «اسلام فراتر از زمان» از فیض القدير شرح الجامع الصغیر- المناوی ج ۴ ص ۱۵۵ ح ۴۷۳۵: کنز العمال: ۲۱۷/۱۴؛ الذین یحفظون القرآن عن ظهر قلب ولا- یفهمون معانیه أی العارفون بالأحكام الشرعیة (أی یموت أصحابه كما صرح به فی الخبر الآخر) الهرج أی القتل والفتن) تراقیهم جمع ترقوه وهی عظام بین ثغره النحر والعاتق یعنی لا یخلص عن ألسنتهم و آذانهم إلی قلوبهم أی یخاصمه ویغالبه ویقابل حجته بحجه مثلها فی کونها حجه ولكن حجه الکافر باطله داحضه وحجه المؤمن صحیحه طاهره ترقوه و تراقی استخوان بالای گودی نحر از گلو. (المنجد).

محاكمه می نماید!).

۴- علماء کم و سخنران زیاد می شود

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سیأتی: علی الناس زمان یقلّ علماءؤه و یكثر خطبأؤه، من تمسک بعشر ما یعلم نجا. (۱) به زودی می آید بر مردم زمانی علمایش کم و سخنرانانش زیاد می شود، (در آن زمان) هرکس به یک دهم آنچه می داند بچسبد (و عمل نماید) نجات می یابد.

۲- ابی هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أنکم فی زمان من ترک منکم عشر ما أمر به هلك ثم یأتی زمان من عمل منکم بعشر ما أمر به نجا» (۲) شما در زمانی هستید، هرکس از شما یک دهم آن را که به انجام دادن آن مأمور هست، ترک کند هلاک می شوید (زیرا در محضر حجت خدا هستید) سپس زمانی می آید هرکس از شما به یک دهم آنچه که مأمور به عمل کردن آن هستید، عمل نماید، نجات می یابد (چون دست آنها از حجت الهی کوتاه شود و نیابند).

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من اقترب الساعه اذا کثر خطباء منابرکم... (۳) از علائم نزدیکی ساعت (ظهور) زیادبودن منبری ها و وابستگی علماء به سلاطین است که حلال کنند برایشان حرام را و حرام نمایند بر آنها حلال را پس فتوی دهند آن طور که خود بخواهند و فراگرفتن آنها علم را برای حلال نمودن دینارها و درهم های

۱- «اسلام فراتر از زمان» از مسند احمد بن حنبل: ۵/ ۱۵۵؛ المعجم الكبير: ۳/ ۲۲۱ ح ۳۱۱۱؛ مسند الشاميين: للطبرانی ۲/ ۲۲۱ ح ۱۲۲۵؛ موضع أوهام الجمع والتفريق: ۱/ ۲۳؛ الفردوس للدیلمی: ۵/ ۴۱۰ ح ۸۵۸۱ مجمع الزوائد: ۱۲۷ جمع الجوامع ۱/ ۲۸۶؛ کنز العمال: ۱۰/ ۲۰۶ ح ۲۹۰۹۲

۲- «اسلام فراتر از زمان» از سنن ترمذی: ۴/ ۴۵۹ ح ۲۲۶۷، المعجم الصغیر: ۲/ ۱۳۸، تاریخ جرجان: ۴۶۴ ح ۹۲۶، حلیه الاولیاء: ۷/ ۳۱۶، الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۲۸ ح ۲۷۸ از آنها.

۳- «اسلام فراتر از زمان» از کنز العمال: ۱۴/ ۲۴۱؛ یأتی علی الناس ..: ۳۳۶.

شماست و قرآن را: اسباب تجارت خود قرار دهند.

۵- به گفته هایشان عمل نمی کنند!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سیأتی: فی آخر الزمان علماء یزهدون فی الدنیا و لایزهدون، و یرغبون فی الآخرة و لایرغبون، و ینهون عن الدخول علی الولاه و لاینتهون، و یباعدون الفقراء، و یتربون الأغنیاء اولئک هم الجبارون اعداء الله. (۱) به زودی می آید در آخر الزمان علمائی (مردم را) بر بی اعتنائی به دنیا تشویق می کنند (اما) خود بی اعتنا نمی شوند و بر رو آوردن به سوی آخرت ترغیب می نمایند و خود رغبت نمی کنند و از داخل شدن بر والیان، (و فرمانروایان) نهی می کنند و خود را کنار نمی کشند، و فقرا را (از خود) دور می سازند و اغنیاء را نزدیک می کنند، آنها را ستمکاران و دشمنان خدا.

۶- فتوای جاهلان

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سیخرج فی آخر الزمان رجال رؤس جهال یفتون الناس فیضلون و یضلون» (۲) به زودی بیرون آید در آخر زمان مردان سرآمد نادان ها، برای مردم فتوا می دهند پس خود گمراه شوند و گمراه می کنند.

۷- کشتار دانشمندان!

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- «اسلام فراتر از زمان» از الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۷۳ ح ۳۲۵؛ تنبیه الخواطر (مجموعه ورام) ۱/ ۱۵۵ و ص ۳۰۱؛ اعلام الدین

دیلمی: ص ۹۰؛ میزان الحکمه: ۳/ ۲۳۲۴

۲- «اسلام فراتر از زمان» از الفقیه و المتفقه البغدادی: ۲/ ۱۵۲، جمع الجوامع: ۱/ ۹۹۶، کنز العمال: ۱۰/ ۲۰۷ ح ۲۹۰، ۹۶،

الفردوس للدیلمی: ۵/ ۵۱۳ ح ۸۹۲۹، الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۷۸ ح ۳۳۲ از آنها.

يأتي: علي الناس زمان يقتل فيه العلماء (۱) می آید برای مردم زمانی که در آن دانشمندان کشته می شوند.

در میان بیش از هفت میلیارد نفر مردم جهان، یک مشت دانشمندان دینی و مسلمانان مسجدی و قاریان قرآن و غیره را، مصداق این روایات قرار دادن و زیر چکمه های مغرضانه خورد کردن، زهی بی انصافی و دور از وجدان سالم است.

اولاً معنای لغوی علماء یعنی دانشمندان که شامل همه کسانی می شود که بهره ای از علم داشته و به او عالم و علماء گفته شود و ثانیاً درست است که کلمه علماء بیشتر برای دانشمندان دینی اطلاق می شود، ولی با دقت در روایات و با در نظر گرفتن جانب انصاف، منظور از علماء و مسجدیان و قاریان و غیره با قطع نظر از فرقه ناجیه است که مورد قبول خدای عزّ و جلّ و توجه رسول او صلی الله علیه و آله می باشد.

۸- مسجد ها زیاد و علماء کمیاب

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يأتي: علي الناس زمان علماءها ميتة و حکماؤها ميتة تكثر المساجد و القراء حتى لا يجدون عالماً الا الرجل بعد الرجل (۲) می آید برای مردم زمانی دانشمندانش مرده و حکیماناش میتة شود (برای دفاع از دین و تعلیم آن، تحرّکی نخواهند داشت)، مساجد و قاریان زیاد شود (ولی علماء به گونه ای کم شود که) حتی عالمی پیدا نشود مگر مردی پس از مردی (درطول هم نه همزمان).

۱- «اسلام فراتر از زمان» از بیان الأئمة: ۲ / ۴۴۱ از لمعان الأنوار از دیلمی، «يقتل فيه العلماء كما يقتل الكلاب فيأليت العلماء في ذلك الزمان تحامقوا»؛ الأحاديث الغيبية: ج ۱ ص ۴۷۳ ح ۳۲۶ از الفردوس للديلمی: ۵ / ۴۳۹ ح ۸۶۷۱؛ و جمع الجوامع عن الديلمی: ۱ / ۹۸۴؛ و كنز العمال: ۱۱ / ۱۹۲ ح ۳۱۱۸۲ و نیز از روضهالواعظین: ۲ / ۴۸۵ مرسلًا كما يقتل اللصوص بدل الكلاب آورده است.

۲- «اسلام فراتر از زمان» از الفردوس للديلمی ۵: ۴۴۲ ح ۸۶۸۳ جمع الجوامع: ۱ / ۹۸۵؛ كنز العمال: ۱۱ / ۱۹۲ ح ۳۱۱۸۳؛ الأحاديث الغيبية: ۱ / ۴۷۵ ح ۳۲۹.

۹- حسودی دانشمندان به یکدیگر

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يَأْتِي: عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَحْسَدُ الْفُقَهَاءَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَيَغَارُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ كَتَغَايِرِ التِّيُوسِ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ. (۱) می آید برای مردم زمانی، فقهاء بعضی بر بعضی حسودی کنند و به همدیگر می پرند مانند پریدن بز نر (و بز کوهی) به یک دیگر.

با دقت در محتوای و تحقق این بیانات که در طول گذشت زمان پیش آمده و خواهد آمد، علوم و اطلاعات ملکوتی و آسمانی، این بزرگان را به ما روشن می کند و با مرور زمان، مردم از علماء رو گردان و به آنها بی اعتنا خواهند شد و در نتیجه اعمال زشت و ناپسند گروهی از علماء نیز، گریبانگیر خودشان خواهد بود.

در حالی که روزی و روزگاری علماهائی وجود داشتند، زندگی مانند معصوم داشتند به حالات مختصر از زیاد یک نمونه، از آنها توجه نمائید.

شیخ مفید

شیخ مفید که نام کاملش «محمد بن محمد بن نعمان» است در سال ۳۳۶ هجری در حوالی بغداد دیده به جهان گشود.

وی در یک خانواده پرسابقه و اصیل در تشیع و از سلاله نیکان و پاکان به دنیا آمد. سراسر وجود خاندان او ملامت از عشق به اهل بیت رسالت علیهم السلام بود.

شیخ مفید از چهره های بسیار درخشان شیعه در جهان اسلام است. ابن ندیم در

۱- «اسلام فواتر از زمان» از الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۷۵ خ ۳۲۸؛ تاریخ بغداد ۱۰/ ۳۰۲ الفردوس للدیلمی ۵: ۴۴۲ ح ۸۶۸۲ جمع الجوامع: ۱/ ۹۸۴؛ کنز العمال: ۱۱/ ۲۱۱ ح ۲۹۱۱۹. تیس- تیوس: بز کوهی- بُز نر- آهوی نر یا یک ساله آن (المنجد).

فن دوم از مقاله پنجم «الفهرست» که درباره متکلمان شیعه بحث می کند، از او به عنوان «ابن المعلم» یاد کرده و او را ستایش می کند.

شیخ مفید از شاگردان ابن ابی عقیل است.

شیخ مفید بیشتر شب را بیدار بود و به مطالعه و عبادت سپری می کرد

ابو یعلی جعفری که داماد مفید بوده است، می گوید:

«شیخ مفید شب ها مختصری می خوابید و بقیه شب را به نماز یا مطالعه یا تدریس یا تلاوت قرآن مجید می گذرانید»

نظر بزرگان درباره شیخ مفید

شیخ مفید از دیدگاه دانشمندان شیعه و سنی دارای جایگاه رفیعی است که به کلماتی از بزرگان اشاره می کنیم:

نجاشی، شاگرد نامدار و مورد اعتماد شیخ مفید درباره او می گوید:

«محمد بن محمد بن نعمان ... شیخ و استاد ما است- که رضوان خدا بر او باد- فضل او در فقه و حدیث و ثقه بودن او مشهورتر از آن است که وصف شود. او تالیفات متعددی دارد.»

شیخ طوسی، شاگرد ارزنده مکتب او، درباره استاد خود شیخ مفید در «فهرست» می نویسد:

«محمد بن محمد بن نعمان، معروف به ابن المعلم، از متکلمان امامیه است. در عصر خویش ریاست و مرجعیت شیعه به او منتهی شد. در فقه و کلام بر هر کس دیگر مقدم بود. حافظه خوب و ذهنی دقیق داشت و در پاسخ به سؤالات، حاضر جواب بود. او بیش از ۲۰۰ جلد کتاب کوچک و بزرگ دارد.»

ابن حجر عسقلانی از علمای اهل سنت درباره شیخ مفید می گوید: «او بسیار عابد و زاهد و اهل خشوع و تهجد بود و مداومت بر علم و دانش داشت. جماعت

بسیاری از محضر او بهره بردند. او بر تمام شیعیان حق دارد. پدرش در «واسط» زندگی می کرد و به آموزگاری می پرداخت و در «عکبری» کشته شد. گفته می شود که عضد الدوله به ملاقات او می شتافت و هنگام مریضی به عیادت او می رفت.»

عماد حنبلی، یکی دیگر از دانشمندان اهل سنت درباره او می گوید:

«او بزرگی از بزرگان امامیه و رئیس بخش فقه و کلام و مباحثه بود. او با پیروان هر عقیده به مباحثه و مناظره می پرداخت. موقعیت شایان توجهی در تشکیلات دولت آل بویه داشت. او صدقه فراوان می داد. بسیار اهل خشوع و تهجد و اهل نماز و روزه و خوش لباس بود.»

او مورد زیارت و ملاقات عضد الدوله قرار می گرفت. نزدیک ۷۶ سال عمر کرد و بیش از ۲۰۰ جلد تالیف دارد. تشییع جنازه او شهرت دارد. در تشییع او بیش از ۸۰ هزار نفر از شیعیان شرکت جستند و در گذشت او در ماه رمضان بود. رحمت خدا بر او باد...».

جهان اسلام در عصر شیخ مفید

از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله حدود ۳۰۰ سال می گذشت. در این مدت امامان و شیعیان تحت فشار بنی امیه و در خفقان خشن بنی عباس بسر می بردند. شکنجه های روحی و جسمی و اذیت و آزار خلفا و حکمرانان همچنان ادامه داشت تا اینکه در اواسط قرن چهارم هجری محدودیت، شیعیان به مقدار قابل ملاحظه ای کاهش یافت.

خلفای فاطمی - که شیعه اسماعیلی بودند - در مصر دولت نیرومندی تشکیل و با این دولت از ابهت و جلال دربار بغداد کاسته شد و از طرفی سیف الدوله حمدانی و امرای آن خاندان در شام حکومت می کردند که آنها نیز افتخار شیعی بودن را داشتند.

در کنار این دو غوریان، صفاریان و طاهریان و از همه مهمتر دولت آل بویه که از شیعیان مخلص و فرزانه اهل بیت علیهم السلام بودند در قسمت هایی از ایران و

عراق قدرت یافتند.

دو سال پیش از ولادت شیخ مفید، احمد معزالدوله- در سال ۳۳۴- با ورود خود به بغداد و تاسیس شاخه ای از حکومت آل بویه در این شهر صفحه نوینی در تاریخ بغداد گشود. فرصتی فراهم شد و شیعیان در پناه آل بویه از آزادی موجود بهره برده و عقاید خویش را نشر دادند.

سال ۳۵۲ اولین عزاداری علنی شیعیان در عاشورا بر پا شد و در پی آن جشن عید غدیر روحی تازه در کالبد شیفتگان شیعی دمید.

عزالدوله در سال ۳۶۷ هجری به امارت رسید و در سال ۳۶۷ با ریاست عضدالدوله، بغداد رونقی تازه یافت و شور و نشاط علمی قابل توجهی به دست آورد.

شیخ مفید در این عصر می زیست و با توجه به اوضاع، از مقام و منزلتی بسیار برخوردار بود. به طوری که عضدالدوله به هنگام بیماری شیخ به دیدار او رفت و از وی عیادت کرد. شفاعت مفید در حق دیگران پذیرفته می شد و رهنمودهایش مورد قبول قرار می گرفت و این در حالی بود که ۳۶ ساله بود.

نامه های امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

به شیخ مفید

دفتر زندگی شیخ مفید، صفحات نورانی دارد که در آنها، نامه های مفصل و مبارک امام زمان حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف. به چشم می خورد حتی تعداد آنها را تا ۳۰ عدد هم گفته اند و نمونه ای از آنها را به عرض می رسانم.

دانشمند بزرگوار، احمد بن علی طبرسی در اواخر کتاب «احتجاج» برخی از

توقيع های (نامه) حضرت «ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف» را که به شیخ مفید صادر کرده، آورده است.

در این نامه ها حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف). شیخ مفید را مشمول عنایات خاص و الطاف مخصوص خود قرار داده است. به عنوان نمونه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف). در خطاب هایش به شیخ مفید چنین می فرماید:

۱. للاءخ السدید و الولی الرشد الشیخ المفید أدام الله اعزازه؛ به برادر با ایمان و دوست رشید، شیخ مفید خدا عزتش را دئمی کند

ترجمه برخی از فرازهای این نامه چنین است:

«این نامه ای است به برادر با ایمان و دوست رشید، شیخ مفید أبو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان که از جمله پیمان هایی است که به ودیعت نهاده شده و از بندگان خدا اخذ گردیده است.

بسم الله الرحمن الرحيم، سلام بر تو ای دوست مخلص در دین که در اعتقاد به ما با علم و یقین امتیاز داری.

ما شکر وجود تو را به پیشگاه خداوندی که جز او خدائی نیست برده و از ذات بی زوالش مسألت می نمائیم که رحمت پیاپی خود را بر آقا و مولی و پیغمبر ما محمّد و اولاد طاهرین او فرو فرستد، و به تو - که پروردگار توفیقات را برای یاری حقّ مستدام بدارد و پاداش تو را با سخنانی که از جانب ما می گوئی با صداقت افزون گرداند - اعلام می دارم که: به ما اجازه داده شده که تو را به شرافت مکاتبه مفتخر سازیم و موظّف بداریم که آنچه به تو می نویسیم به دوستان ما که نزد تو هستند برسانی

هر چند ما در جایی منزل کرده ایم، که از محلّ سکونت ستمگران دور است و این هم به علّتی است که خداوند صلاح ما و شیعیان با ایمان ما را تا زمانی که دولت دنیا از آن فاسقان است در این دیده است، ولی در عین حال از اخبار و اوضاع شما

کاملاً آگاهیم و چیزی از آن بر ما پوشیده نمی ماند.

ما از لغزش هایی که از برخی شیعیان سر می زند از وقتی که بسیاری از آنان میل به بعضی از کارهای ناشایسته ای نموده اند که نیکان گذشته از آنان احتراز می نمودند و پیمانی که از آنان برای توجه به خداوند و دوری از زشتی ها گرفته شده و آن را پشت سر انداخته اند اطلاع داریم، گویا آنان نمی دانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده ایم، و اگر جز این بود از هر سو گرفتاری به شما رو می آورد و دشمنانتان، شما را از میان می بردند، تقوا پیشه سازید و به ما اعتماد کنید و چاره این فتنه و امتحان را که به شما رو آورده است از ما بخواهید....»

۲. در نامه ای دیگر آمده است: این نامه ای است از ما به تو؛ ای برادر و ای ولی، و ای مخلص در محبت ما، و ای پاک و یاور وفادار ...

۳. در تاریخ پنجشنبه بیست و سوم ذو الحجه سال چهار صد و دوازده نامه دیگری از امام زمان به او رسید: بسم الله الرحمن الرحيم، سلام خدا بر تو باد! ای یاری کننده حق، ای خواننده به سوی او با کلمه صدق و راستی ...

فتوای نادرست شیخ مفید و اصلاح آن توسط امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

شیخ مفید سوالی را به طور غیر عمد و به اشتباه جواب داد ولی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با پیغامی آن را اصلاح فرمود. پس از مدتی که مرحوم مفید آگاه شد و در پی آن از دادن فتوا منصرف شد، آن حضرت طی نامه ای خطاب به شیخ فرمود: «بر شماست که فتوا بدهید و بر ماست که شما را استوار کرده و نگذاریم در خطا بیفتید.»

روای عجیب شیخ مفید درباره درس گفتن به امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام)

شب شیخ مفید در خواب دید که در مسجد کرخ از مساجد بغداد نشسته است و فاطمه زهرا سلام الله علیها دست امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) را گرفته بود و به نزد شیخ مفید آمد و فرمود: «یا شیخ! علمهما الفقه» یعنی «ای شیخ به این دو، فقه

شیخ از خواب بیدار شده و در حیرت افتاد که این چه خوابی بود و من کی هستم که به دو امام فقه تعلیم دهم؟ از سوی دیگر خواب دیدن امامان معصوم (علیه السلام) خواب شیطانی نیست.

وقتی صبح شد، شیخ به مسجدی که در خواب دیده بود رفت و در آنجا نشست؛ ناگهان دید که زنی جلیل و محترم که دست دو پسر را در دست دارد وارد مسجد شد. وی به نزد شیخ آمد و گفت: «یا شیخ علمهما الفقه». شیخ تعبیر خواب را فهمید و به تعلیم و تربیت آنان همت گماشت و بسیار به آن دو بزرگوار احترام می نمود.

آن دو پسر، «سید رضی» (کسی که بعداً نهج البلاغه را گردآوری کرد) و «سید مرتضی» معروف به علم الهدی بودند.

پاسخ امام علی (علیه السلام) به شیخ مفید

در مساله ای فقهی بین شیخ مفید و شاگردش سید مرتضی اختلاف نظر شد و با بحث و ارائه دلیل مشکل حل نشد.

هر دو راضی به قضاوت امام امیرالمومنین علی علیه السلام شدند. مساله را بر کاغذی نوشته و بالای ضریح مقدس حضرت گذاشتند. صبح روز بعد که کاغذ را برداشتند دستخطی مزین به چنین نوشته ای دیدند که: «انت شیخی و معتمدی و الحق مع ولدی علم الهدی» (ای شیخ) تو مورد اطمینان من هستی و حق با فرزندم علم الهدی است.

استادان شیخ مفید

برخی از استادان شیخ مفید عبارتند از:

- ۱- ابن قولویه قمی ۲- شیخ صدوق ۳- ابن ولید قمی ۴- ابو غالب زراری ۵- ابن جنید اسکافی ۶- ابو علی صولی بصری ۷-
- ابو عبد الله صفوانی

شاگردان شیخ مفید

برخی از شاگردانش عبارتند از:

۱- سید مرتضی علم الهدی ۲- سید رضی ۳- شیخ طوسی ۴- نجاشی ۵- ابو الفتح کراجکی ۶- ابو یعلی جعفر بن سالار

تالیفات شیخ مفید

شیخ مفید، بالغ بر ۲۰۰ عنوان کتاب تألیف نموده است، از جمله:

۱- المقنعه ۲- الفرائض الشرعیه ۳- أحكام النساء ۴- الکلام فی دلائل القرآن ۵- وجوه إعجاز القرآن ۶- النصره فی فضل القرآن ۷- أوائل المقالات ۸- نقض فضیله المعتزله ۹- الإفصاح ۱۰- الإيضاح و ...

وفات

شیخ مفید در سال ۴۱۳ هجری، در بغداد و پس از ۷۵ سال تلاش و خدمت ارزنده در گذشت و مورد تجلیل فراوان مردم و قدردانی علما و فضلا قرار گرفت.

شیخ طوسی، که خود در تشییع جنازه او حضور داشته است، می گوید: روز وفات او از کثرت دوست و دشمن برای ادای نماز و گریستن بر او، همانند و نظیر نداشته است. هشتاد هزار تن از شیعیان او را تشییع کردند و سید مرتضی علم الهدی بر او نماز گزارد و در حرم مطهر امام جواد علیه السلام، پایین پای آن حضرت، نزدیک قبر استادش ابن قولویه، مدفون شد.

سید مرتضی که سالیانی از علم و دانش شیخ مفید خوشه چینی کرده بود زبان سوگ گشود و قصیده ای با این مطلع سرود:

من علی هذه الدیار اقاما/ اوضفا ملبس علیه و داما

در این دیار چه کسی ساکن شده است، جامه جاودانگی پوشیده و همیشه باقی

مانده است.

در گذشت شیخ مفید، مصیبت بزرگ برای آل پیامبر

سرسلسله داغداران و سوگواران این ماتم عظمی، قلب حضرت بقیه الله عجل الله فرجه الشریف. بود. از غیب، بر قبر شیخ مفید نوشته شد:

لا صوت الناعی بفقدك انه / یوم علی آل الرسول عظیم

ان كنت قد غیبت فی جدث الثری / فالعدل و التوحید فیک مقیم

و القائم المهدی یفرح کلما / تلیت علیک من الدروس علوم

صدای آنکه خبر مرگ تو را اطلاع داد به گوش نرسد که مردن تو روزی است که بر آل رسول مصیبت بزرگی است.

اگر در زیر خاک پنهان شده ای حقیقت عدل و توحید و خداپرستی در تو اقامت گزیده است.

قائم مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف). خوشحال می شد هرگاه تو از انواع علوم تدریس می کردی.

بلی بنا به فرموده بزرگان و رهبران دین، روزی دنیا از وجود همچون شخصیت ها، خالی خواهد شد و جایش را نا پرهیزان و دور افتادگان از قافله، خواهند گرفت.

مجلس ۴۶ فضیلت تجارت و بی کاری منشأ فسادها

خیلی ها عادت کرده اند، وقتی که می بینند کسی دارای ثروت یا مال دنیاست، بلافاصله، به مذمت او و بدگویی از دنیا و مافیها شروع می کنند، ولی آیا واقعاً این گونه است، دنیا بد است و مال دنیا، بی ارزش است و اسلام با دارائی و امکانات دنیا

مخالف است و ده ها آیای دیگر؟!.

این را بدانیم که خدای توانا چیز بدی نیافریده است هر چیزی در جای خود، نیک و خوب است آنچه که ما بد می پنداریم، یا برداشت ما بد است یا عنوان ثانوی آن را بد کرده است و گرنه اگر دنیانبود، نه حجی و نه جهادی، نه مسجدی نه مدرسه ای و نه زیارتی نه شهری و نه کشوری و نه خمسی و نه زکوتی و. و. و در نهایت نه بهشتی نه جهنمی.

عزیزان با دنیا خیلی از مقام و درجات را می شود، به دست آورد، با دنیا می شود از بیچاره ئی دستگیری کرد و قرض مقروضی را ادا نموده و از دست طلبکار نجات داد، خلاصه با دنیا، اعمال خیر بی شماری را انجام داد.

روزی امیر مؤمنان علیه السلام شنید کسی دنیا را مورد مذمت شدید قرار داده است فرمود: «أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا» ای مذمت کننده دنیا، آن محل زندگی انبیاء و اولیای خداست (در آن پیغمبران و اوصیای آنها زندگی کرده اند، یعنی تمامی آنها مقامات عالیه خود را در این جهان به دست آورده اند).

بلی دنیائی که در اخبار مورد مذمت قرار گرفته و بد است، برای آنهایی که از آن بد استفاده نمایند نه حلالی و حرامی نه وجوهاتی و نه یاری رساندن به بی چیزی و نه نمازی و نه روزه ای، وقت و بیوقت در تلاش است، برایش مهم نیست از حلال چیزی را به دست می آورد یا از حرام (تا آخر).

نه برای آنان که از نعمت های دنیا به طور صحیح بهره برداری کنند و با مال دنیا آخرتشان را آباد نمایند.

درین رابطه به چند آیه توجه فرمائید. ب

۱- وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ نساء: ۱۰۰ ما در زمین برای شما امکاناتی قرار دادیم و برای شما انواع وسایل زندگی در آن قرار دادیم؛ اما کم شکر گذاری می کنید.

۲- وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ حجر: ۲۰ و برای شما انواع

وسایل زندگی در آن قرار دادیم؛ همچنین برای کسانی که شما نمی توانید به آنها روزی دهید!

۳- كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ طُور: ۲۱ (آری) هر کس در گرو اعمال خویش است!

۴- وَ اَنْ لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعَى (۳۹) نجم: ۳۹ و اینکه برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست،

۵- وَ الْاَرْضَ وَضَعَهَا لِلْاِنَامِ رحمان: ۱۰ زمین را برای خلائق آفرید،

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْاَرْضَ ذُلُوْلًا فَاَمْشُوا فِيْ مَنَاكِبِهَا وَ كُلُوْا مِنْ رِزْقِهِ وَ اِلَيْهِ النُّشُوْرُ ملك: ۱۵ او کسی است که زمین را برای شما رام کرد، بر شانه های آن راه بروید و از روزیهای خداوند بخورید؛ و بازگشت و اجتماع همه به سوی اوست! م

۶- كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ مدثر: ۳۸ (آری) هر کس در گرو اعمال خویش است،

روایات زیاد در باره اهمیت کسب و تأمین معیشت و غیره از راه حلال، و ارزش ثروت حلال و نکوهش بیکاری و کُلُّ بر مردم شدن و غیره، وارد شده است که اهمیت جنبه مثبت، دنیا را بازگو کرده است که به تعدادی از آنها اشاره می شود.

تا تفاوت دنیای مذمت و توییح شده را با مال حلال دنیا، متوجه شوید.

۱- التِّجَارُ اَمْنَاءُ اللّٰهِ فِي الْاَرْضِ تاجران امینان خدایند در زمین.

۲- اِنَّ الْعِبَادَةَ سَبْعُوْنَ جَزَاً اَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ (۱) عبادت هفتاد جزء است، افضل آنها کسب حلال است.

۳- الرِّزْقُ عَشْرَةٌ اَجْزَاءُ تِسْعَةٌ مِنْهَا فِي التِّجَارَةِ رَوْزِيْ دَهْ قِسْمَتٌ اَسْتِ، نُهْ قِسْمَتٌ اَنْ دَرِ تِجَارَتِ اَسْتِ.

۴- در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعریفی از عبادت شخصی نمودند فرمود:

خوردن و آشامیدن او از کجاست؟! گفتند: برادرش می دهد، فرمود: عبادت برادرش از او بیشتر است.

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ملعون من ألقى كَلَّةً على الناس از رحمت خدا دور است آنکه، بار زندگیش را بر کول مردم بیاندازد.

۶- امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس دنیا را برای بی نیازی از مردم و تأمین مخارج اهل و عیالش و کمک (و رفع احتیاج) همسایه هایش، بطلبد، لقی الله یوم القیامه و وجهه مثل القمر لیله البدر خدارا در روز قیامت ملاقات می کند در حالی که رویش مانند ماه تابان می شود. (۱)

۷- امام صادق علیه السلام فرمود: نعم العون علی التقوی الغنی. (۲) چه یاور خوبیست برای تقوی، مالداری.

۸- و فرمود: نعم العون طلب الاخره فی الدنیا، المال. (۳) چه کمک نیک است برای به دست آوردن آخرت در دنیا بامال.

۹- و فرمود: لا-خیر فیمن لا-یحب الجمع المال من حلال یکف به وجهه و یقضی به دینه و یصل به رحمه. (۴) خیری نیست در (وجود) کسی که دوست ندارد جمع کردن مال را از حلال، روی خود را (از افسردگی فقر) نگهدارد و با آن قرضش را ادا نماید و صله رحم انجام دهد.

۱۰- و فرمود: التجاه تزید فی العقل. (۵) تجارت عقل را زیاد می کند.

۱۱- و فرمود: لاتدع طلب الرزق من حلّه فانه عون لك علی دینك واعقل راحلتك و توکل علی الله. (۶) طلب رزق را از راه حلال، رها نکن زیرا آن یاور توست (برای حفظ) دینت و پای شترت را ببند و به خدا (بسپار و) توکل کن.

۱۲- به یکی از دوستانش فرمود: ای بنده خدا، عزّتت را حفظ کن گفت: فدایت شوم عزت من چه چیز است؟ فرمود: غدوّك الی سوقك و اکرامك نفسك. (۷) بامداد

۱- وسائل الشّیعه: ۱۷ / ۲۱.

۲- وسائل الشّیعه: ج ۱۷ / ۲۹.

۳- وسائل الشّیعه: ج ۱۷ / ۲۹.

۴- وسائل الشّیعه: ج ۱۷ / ۳۳.

۵- وسائل الشّیعه: ج ۱۷ / ۱۲.

۶- وسائل الشّیعه: ج ۱۷ / ۳۴.

۷- وسائل الشّیعه: ج ۱۷ / ۱۳.

به بازار رفتنت و خود را گرامی داشتنت.

۱۳- به یکی دیگر از دوستانش فرمود: چرا می بینمت عزت خود را ترک کرده ای (و سرکار نرفته ای؟) گفت: در تشییع جنازه شرکت کرده بودم، فرمود: به سوی عزت رفتن را رها مکن و فرمود: ترک تجارت عقل را ناقص می کند. (۱)

۱۴- امام صادق علیه السلام فرمود: «لیس منّا من ترک دنیا لآخرته و آخرته لدنیه» از مانیت کسی که دنیایش را برای آخرت و آخرتش را برای دنیایش ترک نماید (۲).

۱۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «طلب الحلال فریضه علی کلّ مسلم و مسلمه (۳) جستجوی حلال برای همه مسلمان ها، زن و مرد، واجب است.

۱۶- و فرمود: «من بات کالماً من طلب الحلال بات مغفورا له» (۴) هر کس شب در اثر خستگی طلب حلال، بخوابد، بخشیده شده خواهد بود!!

۱۷- و فرمود: «العباده سبعون جزءاً أفضلها طلب الحلال» (۵) عبادت هفتاد جزء است، افضل آن عبادت ها، جستجوی حلال است.

۱۸- و فرمود: «من أكل من كدّ يده، مرّ علی الصّراط كالبرق الخاطف» (۶) هر کس از دسترنج خود بخورد، از (پل) صراط مانند برق جهنده، خواهد گذشت.

۱۹- و فرمود: «من أكل من كدّ يده نظر الله اليه بالرحمة ثم لا يعذب به أبداً» (۷) هر کس از درآمد دسترنجش بخورد، خداوند با رحمت خود به او می نگرد و او را ابداً عذاب نخواهد کرد.

۲۰- و فرمود: «من أكل من كدّ يده حلالاً فتح الله له أبواب الجنّة يدخل من أيّها شاء» (۸) هر کس از دسترنج خود به طریق حلال بخورد، خداوند درهای بهشت را، برای او می گشاید تا از کدام دوست داشت داخل شود.

۱- وسائل الشیعه: ج ۱۷ / ۱۳.

۲- تهذیب الکلام: ج ص باب

۳- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۴.

۴- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۴.

۵- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۴.

۶- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۴.

۷- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۴.

۲۱- و فرمود: «من أكل من كدّ يده، كان يوم القيامة في عداد الانبياء و يأخذ ثواب الانبياء» (۱). هر کس از دسترنج خود بخورد، در روز قیامت در در شمارش پیامبران و ثواب آنان را، می گیرد.

۲۲- و فرمود: «من طلب الدنيا استغنائاً (استعفاً) عن الناس و سعياً على أهله و تعظفاً على جاره، لقي الله يوم القيامة و وجهه كالقمر ليله البدر» (۲). هر کس در جستجوی دنیا باشد به خاطر بی نیازی از مردم و رسیدگی به اهل (و عیالش) و یاری رساندن به همسایه اش، روز قیامت خدارا ملاقات می کند در حالی که رویش مانند ماه شب چهارده می درخشد!!

۲۳- و کان صلی الله علیه و آله اذا نظر الی رجل و أعجبه قال: هل له حرفه؟ فان قال لا قال: سقط من عینی، قیل و کیف ذاک یا رسول الله؟! قال: لأنّ المؤمن اذا لم یکن له من حرفه یعیش بدینه. (۳). رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که مردی را می دید و از او خوشش می آمد، می پرسید آیا او شغلی دارد؟ اگر می گفت: نه، می فرمود: از چشمم افتاد! می پرسیدند چرا ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: مؤمن اگر شغل (و منبع درآمد) نداشته باشد، از دینش می خورد (و به خاطر امرار معاشش، از دینش می گذرد و می فروشد)!

۲۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کارگری را دید که بخاطر کار دستانش پینه بسته، مچ دستش را گرفت و بلند کرد و فرمود: هذه یدٌ لاتمسّها النار أبداً این دستتست که آتش آن را مس نخواهد کرد.

۱- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۴.

۲- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۵ بنقل از وسائل الشیعه: ابواب مقدمات کتاب التجاره باب ۴ و فروع کافی: کتاب المعیشه باب الحثّ علی الطلب والتعرض الرزق.

۳- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۵ بنقل از وسائل الشیعه: ابواب مقدمات کتاب التجاره باب ۴ و فروع کافی: کتاب المعیشه باب الحثّ علی الطلب والتعرض الرزق.

۲۵- و فرمود: من سعی علی عیاله من حلّه کان کالمجاهد فی سبیل الله (۱) هر کس برای تأمین خرج اهل و عیالش از راه حلال، سعی و کوشش نماید، مانند کسی است که در راه خدا جهاد نماید.

۲۶- و فرمود: من طلب الدنيا حلالاً فی عفاف، کان فی درجه الشهداء (۲) هر کس دنیا را طلب کند برای (حفظ) آبرویش، در درجه شهداء می باشد.

۲۷- و فرمود: من أكل الحلال أربعين يوماً، نور الله قلبه و أجرى ينابيع الحكمة من قلبه علی لسانه (۳) هر کس چهل روز از حلال بخورد، خداوند دلش را نورانی می کند و چشمه های حکمت را از قلبش به زبانش، جاری می سازد.

۲۸- و طلب منه صلی الله علیه و آله و سلم بعض أصحابه أن يجعله الله مستجاب الدعوه فقال: أطب طعمتك تستجب دعوتك. (۴) بعض از اصحابش از حضرت خواست که از خدا بخواهد، او را مستجاب الدعوه نماید، فرمود خوراكت را پاک کن دعاهایت به اجابت می رسد.

۲۹- و امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از اصحابتان را ملاقات کردید سلام برسانید و به آنها بگوئید، انّ فلان بن فلان یقرؤکم السلام، و قولوا لهم، علیکم بتقوی الله عزّ و جلّ و ما ینال به ما عند الله، انّی واللّه ما آمرکم الا بما نأمر به، بأنفسنا، فعلیکم بالجدّ والاجتهاد و اذا صلیتم الصبح وانصرفتم فیکروا فی طلب الرزق،

۱- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۵ بنقل از وسائل الشیعه: ابواب مقدمات کتاب التجاره باب ۴ و فروع کافی: کتاب المعیشه باب الحثّ علی الطلب والتعرض الرزق.

۲- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۵ بنقل از وسائل الشیعه: ابواب مقدمات کتاب التجاره باب ۴ و فروع کافی: کتاب المعیشه باب الحثّ علی الطلب والتعرض الرزق.

۳- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۵ بنقل از وسائل الشیعه: ابواب مقدمات کتاب التجاره باب ۴ و فروع کافی: کتاب المعیشه باب الحثّ علی الطلب والتعرض الرزق.

۴- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۵ بنقل از وسائل الشیعه: ابواب مقدمات کتاب التجاره باب ۴ و فروع کافی: کتاب المعیشه باب الحثّ علی الطلب والتعرض الرزق.

واطلبواالحلال ... فلان بن فلان (جعفر بن محمد) به شما سلام می رساند و می گوید، بر شما باد ترس از خدای عز وجل و به دست آوردن آن چه را که (شما را) به خدا می رساند، به خدا قسم من شما را امر نمی کنم مگر به آنچه خودمان را امر می کنیم، بر شما باد جدیت و کوشش (و زحمت کشیدن در رسیدن به رضای خدا)، وقتی که نماز صبح را بجا آوردید بیرون روید برای جستجوی رزق خود و حلال طلب نمائید، خداوند به زودی به شما روزی می دهد و کمکتان می کند.

۳۰- مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم آخر من نمی توانم طلب دنیا را، ترک نمایم، فرمود: برای چه می خواهی؟ گفت: برای زندگی اهل عیالم و کمک به فقرا و دستگیری از ندارها و. فرمود: این طلب دنیا نیست این عین آخرت است.

چنانکه در اول سخنرانی به عرض رساندم، از روایات فوق استفاده می شود، دنیائی که مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته است، نه هر دنیا بلکه دنیای از حرام به دست آمده و در جای حرام مصرف کردن و در حقوق مردم اجحاف نمودن و. و. و. گرنه با دنیا خیلی کارهای آخرت را می توان انجام داد و مقامات آنجا را به دست آورد، مگر امامان و بزرگان، ما آن همه بذل و بخش و دستگیری از مستمندان را می کردند، از کجا می آوردند، مگر امیر مؤمنان علیه السلام در ینبع املاک کمی داشت، یا در مدینه نزدیک مسجد قبا (آبار) علی علیه السلام یعنی چاه های آب مزارع آن حضرت که هنوز هم وجود دارد، چیز کمی بود، یا امامان دیگر کم دارائی داشتند یک دفعه به یک فقیر صد رأس گوسفند می بخشیدند و

امثال این جریان ها که در تاریخ ثبت است و نیازی به آوردن آنها نیست.

احادیث تشویق به کسب و کلّ بر مردم نبودن و تأمین روزی اهل و عیال و محتاج نکردن آنان و نهی از ترک تجارت و رو آوردن به عبادت زیاد و فراوان، و این که قرار نیست مسلمانها فقیر و ندار و کشور اسلامی بی پایه و بی مایه و همیشه محتاج شود و پیامد نداری را از ناموس گرفته تا ذلت و خواری و نبود امکانات ایجاد رفاه و

بیمارستان و خیابان و مساجد و راهها و. و. را تحمل نماید.

جریان عثمان بن مظعون با رسول و قاسم بن زیاد بصری با علی علیه السلام را در مجالس خودم ذکر کرده ام که چقدر آنها را برای ترک دنیا و رو آوردن به عبادت، توبیخ و مذمت نمودند.

مجلس ۴۷ خوردن و نوشیدن و زینت

و آرایش از نظر اسلام و قرآن

بعضی ها خیال می کنند، اسلام با نو آوری های روز یا با زینت و آرایش و یا با تمدن و پیشرفت های روزانه، دنیا مخالف است و پیروان خود را از نزدیک شدن به این جریان ها باز می دارد و نهی می کند!

به نظر این گونه کج اندیشان، مسلمان باید اخموا و با قیافه زشت و کریه و گرفته و بالباس چرکین و منزوی و دور از جامعه و مظاهر آن، و بدبو زندگی کند!

خیال می کنند اسلام با خوردن و آشامیدن نعمت های گوناگون خدادادی، مخالفت می کند، باید خود را از این مواهب زندگی محروم نماید تا به قداست روح و مقام عرفان دست یابد و. و.

حال سؤال این است آیا خواسته های اسلام این و دستوراتش آن است یا باید بریزد و پاشد و هرطور دلبخواهش است و هر اندازه دوست دارد، اسراف نماید؟!، یا راه نه آنست و نه این؟!.

خدای متعال در یک آیه ۳۲ از آیات سوره مبارکه اعراف، خود تقسیم بندی نموده است به آن آیه دقت کامل نمائید تا نظر اسلام در موارد مذکور، روشن شود.

و همچنین خوردن و آشامیدن، دو قطب ضروری زندگی حیوان و انسان است، یعنی ادامه حیات تمام موجودات زنده و جان دار، به این دو، بستگی دارد و برای هردوی این ها، نیاز شدید دارند، اگر نباشد این دو، همه آنها محکوم به فنا هستند.

پس انسان منهای خوردن و آشامیدن، وجود نخواهد داشت!

بلی برای خود این دو، مقررات و حدود هائی وجود دارد که جای بحث نیست، از قبیل رعایت حلال و حرام و عدم زیاده روی و اسراف و پرهیز از ضرر کننده ها و استفاده از بهینه های آن و.

به تعدادی از آیات مربوطه، توجه نمائید.

۱- کُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ بقره ۶۰ «از روزیهای الهی بخورید و بیاشامید! و در زمین فساد نکنید!»

بقره: ۱۶۸ ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید! و از گامهای شیطان، پیروی نکنید! چه اینکه او، دشمن آشکار شماست! (۱)

بقره: ۱۷۲ ای کسانی که ایمان آورده اید! از نعمتهای پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم، بخورید و شکر خدا را بجا آورید؛ اگر او را پرستش می کنید! (۲)

۴- وَ کُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ مائده: ۸۸ و از نعمتهای حلال و پاکیزه ای که خداوند به شما روزی داده است، بخورید! و از (مخالفت) خداوندی که به او ایمان دارید، پرهیزید!

۵- فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ انعام: ۱۱۸ از (گوشت) آنچه نام خدا (هنگام سر بریدن) بر آن گفته شده، بخورید (و غیر از آن نخورید) اگر به آیات او ایمان دارید!

۱- يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ بقره: ۱۶۸

۲- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ بقره: ۱۷۲

انعام: ۱۴۲ (او کسی است که) از چهارپایان، برای شما حیوانات باربر، و حیوانات کوچک (برای منافع دیگر) آفرید؛ از آنچه به شما روزی داده است، بخورید! و از گامهای شیطان پیروی ننمایید، که او دشمن آشکار شماست! (۱)

نحل: ۱۴ او کسی است که دریا را مسخر (شما) ساخت تا از آن، گوشت تازه بخورید؛ و زیوری برای پوشیدن (مانند مروارید) از آن استخراج کنید؛ و کشتیها را می بینی که سینه دریا را می شکافند تا شما (به تجارت پردازید و) از فضل خدا بهره گیرید؛ شاید شکر نعمتهای او را بجا آورید! (۲)

نحل: ۱۱۴ پس، از آنچه خدا روزیتان کرده است، حلال و پاکیزه بخورید؛ و شکر نعمت خدا را بجا آورید اگر او را می پرستید! (۳)

با توجه به آیات فوق، خوردن و آشامیدن، با رعایت قوانین مقرر، هیچ گونه اشکال شرعی و دینی ندارد. (۴)

۱- وَ مِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَهُ وَ فَرَشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ انعام: ۱۴۲
 ۲- وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِيَأْ كُلوْا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ نحل: ۱۴

۳- فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ نحل: ۱۱۴
 ۴- كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ لَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى طه: ۸۱ بخورید از روزیهای پاکیزه ای که به شما داده ایم؛ و در آن طغیان نکنید، که غضب من بر شما وارد شود و هر کس غضبم بر او وارد شود، سقوط می کند! - یا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ مومنون: ۵۱ ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید، و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام می دهید آگاهم. ۱۳- لَقَدْ كَانَ لِسَيِّئَةٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ سَبَّاحٌ ۱۵ برای قوم «سبا» در محل سکونتشان نشانه ای (از قدرت الهی) بود: دو باغ (بزرگ و گسترده) از راست و چپ (رودخانه عظیم با میوه های فراوان؛ و به آنها گفتیم): از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید؛ شهری است پاک و پاکیزه، و پروردگاری آمرزنده (و مهربان)! ۱۴- وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ اَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ (۳۴) لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ اُيُدِيهِمْ اَفْلا يَشْكُرُونَ يس: ۳۴ و در آن باغهایی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه هایی از آن جاری ساختیم، يس: ۳۵ تا از میوه آن بخورند در حالی که دست آنان هیچ دخالتی در ساختن آن نداشته است! آیا شکر خدا را بجا نمی آورند؟! ۱۵- هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَ كُلوْا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ ملك: ۱۵ او کسی است که زمین را برای شما رام کردم، بر شانه های آن راه بروید و از روزیهای خداوند بخورید؛ و بازگشت و اجتماع همه به سوی اوست! ملك: ۱۵.

اینجا سؤالی پیش می آید که پس چرا از بزرگان دین، با وجود امکانات از خوردن و آشامیدن و حتی از پوشیدن نعمت های الهی، امساک و پرهیز داشتند؟!.

جواب: اولاً- وجود امکانات در تمام مواقع، محل کلام است در روایت وارده، می بینیم، امیرمؤمنان علیه السلام در هوای گرم بعد از ظهر مدینه، مقدار را دیده و می پرسد، چرا در این هوای گرم سرگردان و ویلانی؟! جواب می شنود شرمندگی از اهل و عیال.

قرضی که از یهودی گرفته بود، به او می دهد و با دست خالی به خانه برمی گردد.

و ثانیاً آنها نه اینکه نمی خوردند و نمی آشامیدند بلکه حفظ نیروی بدن، برای ادامه حیات و عبادت، به اندازه ای که لازم بود، از نعمت های خدا دادی، استفاده می کردند و از پرخوری و اسراف، پرهیز می کردند.

مگر آن همه شمشیر زدن در میدان های جنگ و شبی دوهزار رکعت نماز خواندن و بیل زدن در مزارع و. و. قدرت جسم و نیروی بدن لازم نداشت؟!.

در مواقع استثنائی و در مقاطع خاصی بود که این بزرگان، رعایت حال فقیرترین

افراد کشور یا همسایه را می کردند.

پس اکل و شرب وزینت و آرایش، از راه حلال هیچگونه، اشکال شرعی ندارد و بلکه برای تقویت روح و جسم، ضرورت دارد مخصوصاً آنان که برای به دست آوردن رضای معبود، اشتیاق زیاد دارند، لازم و واجب است و گرنه از یک بدن نحیف و ضعیف و علیل، چه کاری ساخته است؛ بلی اسراف و زیاده روی در هر کاری زشت و مورد نکوهش است، اکل و شرب هم جزء آنهاست.

و اما زینت و آرایش و معطر و خوشبو گشتن و زندگی کردن، یکی از سفارشات مورد تأکید، دین مقدس اسلام است.

نظافت و پاکی و تمیزی، از صفات مورد پسند جامعه و مردم است، در هیچ زمان و مکانی، کسی از زندگی نظیف، دلگیر نمی شود، برخلاف زشت و بدبو و بد ریخت، زیست و زندگی کردن، که همه از این نوع اشخاص، هم بدشان می آید و همیشه از آنها دلگیرند و دوری می کنند، بدین جهت از ما خواسته شده است که حیات و زندگی، خوشایند و دلربا باشد.

البته ناگفته نماند منظور، زینت و آرایش زننده و خود نمائی نامشروع، در جامعه نیست، منظور اینست که زن در محیط خانواده و شوهرداری و مرد نیز در محیط زندگی و کار و جامعه و غیره، پاک و پاکدامن، زندگی نمایند نه با ریخت ناشایست و بی بندباری!

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (۳۱) قُلْ مَنِ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳۲) اعراف: ۳۱ ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد، با خود بردارید! و (از نعمت های الهی) بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی دارد! ۳۲ بگو: «چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟!» بگو: «اینها در زندگی دنیا، برای کسانی

است که ایمان آورده اند؛ (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند؛ ولی) در قیامت، خالص (برای مؤمنان) خواهد بود. این گونه آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند، شرح می دهیم!

در مورد زینت اجتماعی می فرماید: ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد، با خود بردارید!

می بینیم مسجد که محل اجتماع است، دستور می دهد که با آرایش در آن مکان ها ظاهر شوند نه با قیافه زشت و لباس کهنه و مندرس و بدبو و در قسمت بعدی آیه آن کج اندیشان را زیر سؤال می برد و می فرماید: بگو: «چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟!» بگو: «اینها در زندگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده اند؛ (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند؛ ولی) در قیامت، خالص (برای مؤمنان) خواهد بود.» آرایش و زینت را هم در دنیا و هم در آخرت برای مؤمنین اختصاص داده است.

در روایات آمده است که یک سوم در آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای خوشبوئی و معطر بودن، مصرف می شده است، هیچ وقت بابوی ناخوشایند و قیافه ناپسند، زیست و زندگی نمی کرده و در اجتماع ظاهر نمی شده است، اساسا پاکیزگی و نظافت را شرط و جزء ایمان، به شمار آورده است «التَّطَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ».

در مورد خوردن و آشامیدن، آیات زیاد در قرآن کریم نازل شده است مانند آیه مذکور ..

تنها چیزی که باید مورد توجه قرار گیرد اینست که هیچوقت و در هیچ کاری نباید زیاده روی کرده و بیرون از اندازه، مصرف نمود زیرا اسراف غیر از ضرر و زیان، جانی و مالی، حاصل دیگر بار نمی آورد.

پس اسلام نه تنها با مظاهر تمدن و زینت و آرایش و اکل و شرب، دور از اسراف، هیچگونه مخالفت ندارد بلکه تشویق به آن هم می کند که مسلمان همیشه از نظر نظافت و پاکیزگی، در جامعه، شناخته شده باشد.

با ترک دنیائی و بد جور زندگی کردن را مورد مذمت قرار داده و با آن مبارزه نموده است، در مجالس دیگر جریان عثمان بن مظعون را نقل کرده ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چقدر مورد توبیخ و مذمت قرار داد و فرمود: آیا می خواهید از من که پیغمبرتان هستم، جلو روید؟! من چگونه زندگی می کنم به من تبعیت کنید، هنوز من نمرده ام، در دین من بدعت ایجاد می کنید؟!.

و همچنین قاسم بن زیاد بصری را، امیرمؤمنان علیه السلام در بصره به احضارش دستور داد و پس از نصیحت و گفتار فیما بین، قاسم گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام شما که خلیفه مسلمین هستید این گونه زندگی می کنید ما باید چکار کنیم؟ فرمود: قاسم شیطان برایت دام خطرناکی گسترده است (مرا در جلوی چشم تو نگهداشته و تورا از راه بدر کرده است) بلی من خلیفه مسلمینم و مورد توجه عموم مسلمان ها، من باید مانند کمترین فرد جامعه زندگی کنم تا فقرا و مساکین از صبر بیرون نروند، اما تو همچون تکلیفی نداری برو وضعیت را تغییر بده و به زن و بچه ات برس که در برابر آنها مسؤولیت داری.

در این آیات به تناسب سرگذشت آدم در بهشت، همچنان سخن از مساله پوشش تن و سایر مواهب زندگی و چگونگی استفاده صحیح از آنها است.

نخست به همه فرزندان آدم به عنوان یک قانون همیشگی که شامل تمام اعصار و قرون می شود دستور می دهد که زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود داشته باشید (یا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ).

این جمله می تواند هم اشاره به زینت های جسمانی باشد که شامل پوشیدن لباسهای مرتب و پاک و تمیز، و شانه زدن موها، و به کار بردن عطر و مانند آن می شود، و هم شامل زینت های معنوی، یعنی صفات انسانی و ملکات اخلاقی و پاکی نیت و اخلاص.

و اگر می بینیم در بعضی از روایات اسلامی تنها اشاره به لباس خوب یا شانه کردن موها شده، و یا اگر می بینیم تنها سخن از مراسم نماز عید و نماز جمعه به

میان آمده است، دلیل بر انحصار نیست بلکه هدف بیان مصداقهای روشن است.

و همچنین اگر می بینیم که در بعضی دیگر از روایات، زینت به معنی رهبران و پیشوایان شایسته تفسیر شده دلیل بر وسعت مفهوم آیه است که همه زینتهای ظاهری و باطنی را در بر می گیرد.

گرچه این حکم مربوط به تمام فرزندان آدم در هر زمان است، ولی ضمناً نکوهشی است از عمل زشت جمعی از اعراب در زمان جاهلیت که به هنگام آمدن به مسجدالحرام و طواف خانه خدا کاملاً عریان و برهنه می شدند، و هم اندرزی است به آنها که به هنگام نماز و یا رفتن به مساجد لباسهای کثیف و مندرس و یا لباسهای مخصوص منزل را در تن می کنند و در مراسم عبادت خدا به همان هیئت شرکت می نمایند، که متأسفانه هم اکنون نیز در میان جمعی از بی خبران مسلمانان معمول و متداول است، در حالی که طبق آیه مذکور و روایاتی که در این زمینه وارد شده است دستور داریم بهترین لباسهای خود را به هنگام شرکت در مساجد بپوشیم.

در جمله بعد اشاره به مواهب دیگر یعنی خوردنیها و آشامیدنیهای پاک و پاکیزه می کند و می گوید از آنها بخورید و بنوشید (وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا).

اما چون طبع زیاده طلب انسان، ممکن است از این دو دستور سوء استفاده کند و به جای استفاده عاقلانه و اعتدال آمیز از پوشش و تغذیه صحیح، راه تجمل پرستی و اسراف و تبذیر را پیش گیرد، بلافاصله اضافه می کند ولی اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی دارد (وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ).

کلمه اسراف کلمه بسیار جامعی است که هر گونه زیاده روی در کمیت و کیفیت و بیهوده گرائی و اتلاف و مانند آن را شامل می شود، و این روش قرآن است که به هنگام تشویق به استفاده کردن از مواهب آفرینش، فوراً جلو سوء استفاده را گرفته و به اعتدال توصیه می کند.

در آیه بعد با لحن تندتری به پاسخ آنها که گمان می برند، تحریم زینتها و پرهیز از

غذاها و روزیهای پاک و حلال، نشانه زهد و پارسائی و مایه قرب به پروردگار است، می پردازد و می گوید: ای پیامبر بگو چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده و همچنین مواهب و روزی های پاکیزه را تحریم کرده است (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ).

اگر این امور، بد بود، خدا نمی آفرید، و اکنون که برای استفاده بندگانش آفریده است چگونه ممکن است آنها را تحریم کند؟ مگر میان دستگاه آفرینش و دستورات دینی تضاد ممکن است وجود داشته باشد؟! سپس برای تاکید اضافه می کند: به آنها بگو این نعمتها و موهبتها برای افراد با ایمان در این زندگی دنیا آفریده شده، اگر چه دیگران نیز بدون داشتن شایستگی از آن استفاده می کنند ولی در روز قیامت و زندگی عالتر که صفوف کاملا از هم مشخص می شوند، اینها همه در اختیار افراد با ایمان و درستکار قرار می گیرد، و دیگران به کلی از آن محروم می شوند!.

(قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ)

بنابراین چیزی که در دنیا و آخرت مال آنها است و مخصوصا در جهان دیگر اختصاص به آنها دارد، چگونه ممکن است تحریم گردد؟ حرام چیزی است که مفسده انگیز باشد، نه نعمت و موهبت.

این احتمال نیز در تفسیر این جمله داده شده است که این مواهب در دنیا اگر چه آمیخته با گرفتاریها و گاهی با غم و رنجها و اندوه ها است، ولی در سرای دیگر، خالص از همه این ناملایمات در اختیار مؤمنان قرار خواهد گرفت.

در پایان آیه به عنوان تاکید می گوید: این چنین آیات و احکام خود را برای جمعیتی که آگاهند و می فهمند تشریح می کنیم (كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ).

در مورد استفاده از انواع زینت ها، اسلام مانند تمام موارد، حد اعتدال را انتخاب کرده است، نه مانند بعضی که می پندارند استفاده از زینتها و تجملات هر چند به صورت معتدل بوده باشد، مخالف زهد و پارسائی است، و نه مانند تجمل پرستانی که غرق در زینت و تجمل می شوند، و تن به هر گونه عمل نادرستی

برای رسیدن به این هدف نامقدس می دهند.

و اگر ساختمان روح و جسم انسان را در نظر بگیریم می بینیم که تعلیمات اسلام در این زمینه درست هماهنگ و یژگی های روح انسان و ساختمان جسم او است.

توضیح اینکه: به گواهی روانشناسان، حس زیبایی یکی از چهار بعد روح انسانی است، که به ضمیمه حس نیکی، و حس دانائی، و حس مذهبی، ابعاد اصلی روان آدمی را تشکیل می دهند، و معتقدند تمام زیباییهای ادبی، شعری،

صنایع ظریفه، و هنر به معنی واقعی همه مولود این حس است، با وجود این چگونه ممکن است، یک قانون صحیح، این حس اصیل را در روح انسان خفه کند و عواقب سوء عدم اشباع صحیح آن را نادیده بگیرد.

لذا در اسلام: استفاده کردن از زیباییهای طبیعت، لباسهای زیبا و متناسب، به کار بردن انواع عطرها، و امثال آن، نه تنها مجاز شمرده شده بلکه به آن توصیه و سفارش نیز شده است، و روایات زیادی در این زمینه از پیشوایان مذهبی در کتب معتبر نقل شده است.

به عنوان نمونه در تاریخ زندگی امام حسن مجتبی (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که به نماز برمی خاست بهترین لباسهای خود را می پوشید سؤال کردند چرا بهترین لباس خود را می پوشید؟ فرمود: ان الله جمیل یحب الجمال، فَأَتَجَمَّلُ لِرَبِّي وَ هُوَ یَقُولُ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ.

خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد و به همین جهت، من لباس زیبا برای راز و نیاز با پروردگارم می پوشم و هم او دستور داده است که زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد برگیرید.

در حدیث دیگری می خوانیم که یکی از زاهدان ریائی به نام عباد بن کثیر با امام صادق (علیه السلام) روبرو شد، در حالی که امام (علیه السلام) لباس نسبتاً زیبایی بر تن داشت، به امام گفت: تو از خاندان نبوتی، و پدرت (علی (علیه السلام) لباس بسیار ساده می پوشید چرا چنین لباس جالبی بر تن تو است؟ آیا بهتر نبود که لباسی

کم اهمیت تر از این می پوشیدی، فرمود: اولاً- جدم در مقطعی از زمان زندگی می کرد که مسلمانان چیزی نداشتند و فقیر بودند و خود را با آنان تطبیق می نمود.

وثانیا خداوند در سوره اعراف می فرماید: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ اعراف: ۳۲ بگو: «چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟!» بگو: «اینها در زندگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده اند؛ (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند؛ ولی) در قیامت، خالص (برای مؤمنان) خواهد بود.» این گونه آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند، شرح می دهیم!

وقتی که خداوند زینت و اکل و شرب، نعمت هایش را حلال نموده، ما چرا حرام نمائیم.

و ثالثاً در آن زمان، پوشیدن آن گونه لباس ها ممدوح بود اگر من امروز آن لباس را بپوشم ریا و مورد مسخره مردم قرار می گیرم.

و رابعاً لباس پشمینه که پوشیدی کنار بزن، کنار زد، دیدند از زیر لباس خشن لباس حریر و نرم پوشیده است!! فرمود: تو لباس روئی را برای خود نمائی به مردم و لباس زیرینت را برای راحتی خود پوشیده ای، اما من، حضرت لباسش را کنار زد دیدند از زیر لباس نرم و زیبا لباس خشن پوشیده است!! فرمود: من لباس روئی را برای مردم پوشیده ام که نگویند جعفر بن محمد خود نمائی و ریا می کند ولی لباس زیر آن را برای خدا پوشیده ام.

این تعبیر که خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد، و یا تعبیر به اینکه خداوند زیباییها را آفریده، همگی اشاره به این حقیقت است که اگر استفاده از هر گونه زیبایی، ممنوع بود، خداوند هرگز اینها را نمی آفرید، آفرینش زیباییها در جهان هستی خود دلیل بر این است که خالق زیباییها آن را دوست دارد.

ولی مهم اینجاست که غالباً در این گونه موضوعات، مردم راه افراط را می پویند

، و با بهانه های مختلف رو به تجمل پرستی می آورند، و به همین دلیل قرآن مجید- همانطور که گفتیم- بلافاصله بعد از ذکر این حکم اسلامی از اسراف و زیاده روی و تجاوز از حد، مسلمانان را بر حذر می دارد، در بیش از بیست مورد در قرآن مجید به مساله اسراف اشاره شده و از آن نکوهش گردیده است.

به هر حال روش قرآن و اسلام در این مورد، روش موزون و معتدلی است که نه جمود دارد و تمایلات زیباپسندی روح انسان را در هم می کوبد، و نه بر اعمال مسرفان و تجمل پرستان و شکمخواران صحه می گذارد، مخصوصا در جوامعی که افراد محروم و بینوا وجود داشته باشد حتی از زینتهای معتدل نیز نهی می کند، و لذا می بینیم در بعضی از روایات هنگامی که از بعضی امامان سؤال می کردند چرا لباس فاخر پوشیده اید در حالی که جد شما علی (علیه السلام) چنین لباسی در تن نمی کرد؟ در پاسخ می فرمودند: مردم آن زمان در شدت و فشار بودند و می بایست چنین شود، اما مردم زمان ما زندگی مرفه تری دارند و در چنین شرائطی استفاده از این زینتها (در حدود معقول) مانعی ندارد.

یک دستور مهم بهداشتی

جمله **كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا**: بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که در آیه مورد بحث آمده است، گرچه بسیار ساده به نظر می رسد، اما امروز ثابت شده است که یکی از مهمترین دستورات بهداشتی همین است، زیرا تحقیقات دانشمندان به این نتیجه رسیده که سرچشمه بسیاری از بیماریها، غذاهای اضافی است که به صورت جذب نشده در بدن انسان باقی می ماند، این مواد اضافی هم بار سنگینی است برای قلب و سایر دستگاههای بدن، و هم منبع آماده ای است برای انواع عفونتها و بیماریها، لذا برای درمان بسیاری از بیماریها، نخستین گام همین است که این مواد مزاحم که در حقیقت زباله های تن انسان هستند، سوخته شوند و پاکسازی جسم عملی گردد.

عامل اصلی تشکیل این مواد مزاحم، اسراف و زیاده روی در تغذیه و به اصطلاح پرخوری است، و راهی برای جلوگیری از آن جز رعایت اعتدال در غذا نیست، مخصوصاً در عصر و زمان ما که بیماریهای گوناگونی مانند بیماری قند، چربی خون، تصلب شرائین، نارسائیهای کبد و انواع سکتته ها، فراوان شده، افراط در تغذیه با توجه به عدم تحرک جسمانی کافی، یکی از عوامل اصلی محسوب می شود، و برای از بین بردن اینگونه بیماریها راهی جز حرکت کافی و میانه روی در تغذیه نیست.

مفسر بزرگ ما، مرحوم طبرسی در مجمع البیان مطلب جالبی نقل می کند که هارون الرشید طبیعی مسیحی داشت که مهارت او در طب معروف بود، روزی این طبیب به یکی از دانشمندان اسلامی گفت: من در کتاب آسمانی شما چیزی از طب نمی یابم، در حالی که دانش مفید بر دو گونه است: علم ادیان و علم ابدان، او در پاسخش چنین گفت: خداوند همه دستورات طبی را در نصف آیه از کتاب خویش آورده است *كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا*: بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید و پیامبر ما نیز طب را در این دستور خویش خلاصه کرده است *المعدة بيت الادواء و الحمیه رأس کل دواء و اعط کل بدن ما عودته*: معده خانه همه بیماریها است، و امساک سرآمد همه داروها است و آنچه بدن را عادت داده ای (از عادات صحیح و مناسب) آن را از او دریغ مدار.

طبیب مسیحی هنگامی که این سخن را شنید گفت: ما ترک کتابکم و لا نبیکم لجالینوس طباً! قرآن شما و پیامبران برای جالینوس (طبیب معروف) طبی باقی نگذاشته است.

کسانی که این دستور را ساده فکر می کنند، خوب است در زندگی خود آن را بیازمایند تا به اهمیت و عمق آن آشنا شوند، و معجزه رعایت این دستور را در سلامت جسم و تن خود ببینند.

و اگر درست در وضع جوامع انسانی و بدبختیهای که دامن آنها را می گیرد دقت

کنیم خواهیم دید که قسمت مهمی از این بدبختیها از شایعه سازی و سخن گفتن بدون اطلاع و گواهی به ناحق و اظهار نظرهای بی مدرک سرچشمه می گیرد. (۱)

ای عزیزان آنچه خدا از ما خواسته، رعایت رضای او و خلوص نیت و اعمال بدون ریاست نه رضای بنده و ادعای زهد و عرفان.

به عرض رساندم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک سوم در آمدش، به خوشبوئی و معطر گشتن صرف می شد مسلمان باید نظیف و پاک، زندگی کند و مردم از دیدن آنها، نفرت نکنند و خود را از بدبوئی و هیکل زشت آنها، کنار نکشند.

آیامنظره زیبای لباس و تن و حتی ساختمان و محل زندگی داشتن خوب و مورد توجه جامعه بودن، خوب است یا با منظره کریه و زشت و لباس چرکین و شپش دار و پاره و. و. و. در خیابان ها و کوچه ها، تردد نمودن؟!.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از شنیدن جریان ترک دنیا کردن بعضی از اصحاب، چقدر نا راحت و به مسجد تشریف برد و او را احضار نمود و توبیخش کرد و مطالبی در این مضمون فرمود: لارهبائیه فی الاسلام در اسلام ترک دنیائی و رهبانیت وجود ندارد، هنوز من نمرده ام در دین من بدعت ایجاد می کنند، از پیغمبرتان تبعیت کنید من موقع عبادت، عبادت می کنم و هنگام خواب می خوابم و با عیالاتم زندگی می کنم و می خورم و می آشامم.

مجلس ۴۸ مطالبی درباره شب و شب بیداری

شب مردان خدا روز جهان افروز است

خیلی ها هستند که در مدت عمر خود از شب و تاریکی آن و از اتفاقات ناگوار و حوادث پیش بینی نشده آن، می نالند و دائم از کلمه شب، شکایت دارند و آن را نحس و نامیمون می شمارند، غافل از این که برکات شب و مدح و تمجید از آن در آیات قرآن کریم و لسان روایات، فراوان آمده است.

اصولاً شب یکی از مواهب بزرگ الهی است، هم مایه آرامش روح و جسم است، و هم سبب تعدیل حرارت آفتاب و ادامه حیات موجودات، و بهترین زمان برای نیایش و عبادت پروردگار است.

خداوند در آیات متعدد به شب سوگند یاد می کند به خاطر آثار و اسرار زیادی است که در آن نهفته شده است.

در آیه سوره انشقاق تعبیر به ما وَسَقَ نموده است با توجه به اینکه وسق به معنی جمع کردن پراکنده هاست اشاره به بازگشت انواع حیوانات و پرندگان و حتی انسانها به خانه ها و لانه های خود به هنگام شب است، که نتیجه آن آرامش و آسایش عمومی جانداران می باشد، و یکی از اسرار و آثار پر اهمیت شب محسوب می شود قابل توجه اینکه در قرآن مجید به بسیاری از موضوعات مهم یکبار قسم یاد شده، در حالی که به شب هفت بار سوگند یاد شده است! و می دانیم سوگند به امور مهم یاد می شود، و این خود نشانه اهمیت پرده ظلمت شب است.

ما در این مجلس به قسمتی از شرح و توضیح مربوط به شب می پردازیم، تا ترس و لرز کلمه شب، از روح و روان عزیزانی که از شب می هراسند، زدوده شود و با خیال راحت به استراحت پرداخته و از مواهب آن بهره مند گردند.

نظام نور و ظلمت در زندگی بشر:

تاریکی شب، و نور آفتاب، دو آیت از آیات الهی است نور لطیفترین و پر برکت ترین موجودات جهان ماده است، نه تنها روشنایی و زندگی ما بلکه هر

حرکت و جنبشی بستگی به نور آفتاب دارد، نزول قطرات باران، نمو گیاهان، شکفتن غنچه ها، رسیدن میوه ها، زمزمه جویبارها، رنگین شدن سفره انسانها از انواع مواد غذایی، حتی حرکت چرخهای عظیم کارخانه ها، و تولید برق و انواع محصولات صنعتی، به این منبع بزرگ انرژی یعنی نور آفتاب بازگشت می کند خلاصه اینکه تمام انرژیهای روی کره زمین (جز انرژی ناشی از شکستن هسته اتمها) همه از نور آفتاب مدد می گیرد که اگر او نبود همه جا خاموش و بی روح، بی نور و بی حرکت و بی برکت و مرده بود.

تاریکی شب از نظر تعدیل نور آفتاب و تأثیر عمیق آن در آرامش جسم و جان و جلوگیری از خطرات تابش یکنواخت نور خورشید نیز یک امر حیاتی برای انسانها محسوب می شود، که اگر تناوب شب و روز نبود حرارت در کره زمین آنچنان بالا می رفت که همه چیز را آتش می زد، چنانکه در کره ماه که شبها و روزهای طولانی دارد (هر کدام به اندازه پانزده شبانه روز کره زمین است) روزهای گرمائی کشنده، و شبهای سرمائی نابود کننده دارد.

بنا بر این هر یک از این دو (نور و ظلمت) آیتی است عظیم از آیات الهی.

از این گذشته نظم بسیار دقیقی که بر این دو حاکم است به وجود آورنده تاریخ منظم زندگی انسانهاست، تاریخی که اگر نبود روابط اجتماعی به هم می ریخت، و زندگی برای انسان بسیار مشکل می شد، از این نظر نیز این دو از آیات الهی هستند.

آیات و اخبار در باره شب و فضایل و مناقب و عمل های آن زیاد است، (۱) چون

۱- مؤلف در رابطه باشب و قسمتی از آیات و اخبار آن را، در کتابی، در ۲۸۰ صفحه وزیری، جمع آوری نموده که تفصیل را در آن جویا شوید ولی برای اطلاع از محتوی آن به فهرست ذیل دقت فرمائید. ۱- جلوه های ذات پاک او در پهنه هستی ۲۹
 ۲- تغییر تدریجی شب وروز ۳۵-۳- آنها برابر هم نیستند! ۳۸-۴- روشنترین راه خداشناسی ۴۰-۵- شب را مایه آرامش قرار داد
 ۴۶-۶- پرده تاریک شب روز را می پوشاند ۵۰-۷- آمد و شد شب و روز نشانی از اوست ۵۷-۸- شب را برای شما مایه آرامش قرار داد ۵۹-۹- هنگام شب حرکت کن! ۶۱-۱۰- عبودیت و بندگی را در قسمتی از شب انجام ده ۷۴-۱۱- خداوند بوسیله شب، روز را می پوشاند ۸۰-۱۲- همه موجودات سر بر فرمان تو آند ای انسان! ۸۱-۱۳- خانواده ات را تاریکی شب باخود ببر ۸۴-۱۴- مسخر بودن موجودات برای انسان به فرمان خدا ۸۹-۱۵- معراج گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ۹۱-۱۶- ما شب و روز را دو نشانه از نشانه های خود قرار دادیم ۱۰۲-۱۷- این نمازها را برپا دار ۱۰۴-۱۸- پاسی از شب را قرآن بخوان ۱۰۷-۱۹- برخی از ساعات شب تسبیح گوی خدا باش ۱۰۹-۲۰- تسبیح گویان خستگی ناپذیر ۱۱۲-۲۱- شب و روز و خورشید و ماه، هر یک در مداری در حرکتند! ۱۱۳-۲۲- خداوند شب را در روز، و روز را در شب داخل می کند؛ ۱۱۶-۲۳- رفت و آمد شب و روز از آن اوست ۱۱۷-۲۴- خداوند شب و روز را دگرگون می سازد ۱۱۸-۲۵- شب پوشش و آبروی مردم ۱۱۹-۲۶- شب و روز جانشین یکدیگرند ۱۲۴-۲۷- بندگان خدا شب را باقیام و سجود سپری می کنند ۱۲۸-۲۸- ما شب را برای آرامش قرار دادیم ۱۳۲-۲۹- آرامش شب یکی از رحمت خداست ۱۳۴-۳۰- از نشانه های او خواب شما در شب و روز است ۱۳۶-۳۱- خداوند شب را در روز، و روز را در شب داخل می کند ۱۳۸-۳۲- پادشاهای عظیمی که هیچکس از آن آگاه نیست! ۱۴۰

۳۳- حاکمیت (در سراسر عالم) از آن اوست ۱۴۹ ۳۴- این است تقدیر خداوند قادر و داناست. ۱۵۱ ۳۵- شب را بر روز می پیچد و روز را بر شب؛ ۱۵۳ ۳۶- آیا شب زنده داران باغریقان خواب یکیست؟! ۱۵۵ ۳۷- مرا بخوانید تا اجابت کنم! ۱۵۹ ۳۸- شب نشانه خدانشناسی است ۱۶۹ ۳۹ نزول قرآن در شبی پربرکت ۱۷۱ ۴۰ کاخها و باغها و گنجها را گذاردند و رفتند! ۱۷۶ ۴۱ همه جا نشانه های او است ۱۸۳ ۴۲- شب و پشت سر سجده ها، ثناگوباش ۱۸۶ ۴۳- پاداش سحرخیزان نیکوکار ۱۹۰ ۴۴- قسمتی از شب و پشت سر ستارگان، تسبیح گو ۱۹۵ ۴۵- شب را در روز می کند و روز را در شب ۱۹۸ ۴۶ آنها را شب و روز دعوت کردم!! ۲۰۰ ۴۷- ای به جامه پیچیده! ۲۰۴ ۴۸- نماز و عبادت شبانه پابرجاتر است! ۲۱۲ ۴۹- نصف یا ثلث شب را به پا می خیزید ۲۱۷ ۵۰- سوگند به شب هنگامی که پشت کند ۲۲۵ ۵۱- در شبانگاه برای او سجده کن ۲۲۷ ۵۲- خواب شما را مایه آرامشتان قرار دادیم. ۲۳۱ ۵۳- قسم به شب وقتی که به آخر رسد ۲۳۵ ۵۴- سوگند به شب و آنچه را جمع آوری می کند ۲۳۶ ۵۵- سوگند به شبهای دهگانه ۲۳۸ ۵۶- قسم به شب آن هنگام که صفحه زمین را بپوشاند ۲۴۴ ۵۷- قسم به شب در آن هنگام که جهان را بپوشاند. ۲۴۵ ۵۸- سوگند به شب در آن هنگام که آرام گیرد، ۲۴۷ ۵۹- شب قدر شب نزول قرآن!، ۲۴۹ اخبار ۲۶۰ ۱- وظایف روز و شب ۲۶۰ ۲- دستورهای خاص شبانه ۲۶۳ ۳- نماز شب ۲۶۴ ۴- شبانه دعوت حضرت نوح علیه السلام ۲۷۱ ۵- ای حسن گناه روز چیست! ۲۷۲ ۶- علت برتری و فضیلت شب ۲۷۲ ۷- شب عروس به خانه بخت رود! ۲۷۳ ۸- شب ازدواج کن! ۲۷۳ ۹- شب بیداری برای سه چیز ۲۷۴ ۱۰ نظام نور و ظلمت در زندگی بشر: ۲۷۴ (شب و علی)

در شبها مناجات با قاضی الحاجات و خلوت با خالق ارض و السماوات انجام می گیرد.

و در شب است شبهای ماه رمضان و دعاهاى آن و شبهای قدر و اعمال خاص آن و در شب اعمال بخصوصی به جا آورده می شود که در روز نیست، مانند اعمال شبهای بعثت و ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امامان بزرگوار علیهم السلام و دعاها و زیارت ها، از قبیل شب ۱۳ ماه رجب و سوم و چهارم و پنجم بالاخص شب ۱۵ ماه شعبان و

غیره.

تاریکی شب است که تضرع و زاری و عشق عاشقان را می پوشاند و دیگر ریا و خودنمائی، در آن وجود ندارد و در اظهار اخلاص و عبودیت و بندگی در آن، برای ریا کوچکترین راهی باقی نمی ماند.

شب تاریک است که مردان خدا آن را به روز روشن تبدیل می کنند و به آفریدگار خود عشق می ورزند و با او خلوت می کنند.

۱- وظایف روز و شب

۱- عبدالله بن مغفل گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عیسی بن مریم علیهما السلام گفت:

ای گروه حواریین «الصیلاهمجامعه» پس حواریون بیرون رفتند در هیئت عبادت شکمها بهم چسبیده و چشمها فرو رفته و رنگها به زردی گرائیده، پس عیسی علیه السلام آنها را به بیابانی از زمین بُرد، و بر تل بلندی ایستاد و حمد و ستایش خدا را نمود سپس شروع به خواندن آیات و حکمت خدا را نمود و فرمود: ای گروه حواریون! بشنوید آنچه را که به شما می گویم: من البته می یابم در کتاب نازل شده خدا که در انجیل چیزهای معلومی، پس به آن عمل نمائید، گفتند: ای روح خدا چیست آن؟! فرمود: آفرید شب را برای سه خصلت و روز را برای هفت خصلت؛ پس برای هر کس شب و روز بگذرد و او در این صفات نباشد، روز قیامت او را محاکمه نماید (و محکوم میکند).

۱- شب را آفرید تا آرام گیرد رگها (وبدن) تو که روز آنها را خسته کرده ای؛

۲- و از خدا طلب مغفرت (و بخشش) نمائی بر گناهت که در روز آن را انجام داده ای، سپس دیگر به آن برنگردی (و اصرار نوری)

۳- و در شب قیام کنی مانند قیام شکیبایان (و صبر کنندگان).

پس یک سوم (شب) بخوابی و یک سوم قیام کنی (به عبادت) و یک سوم به خدا تضرع (وناله و مناجات) نمائی؛ این آن چیز است که برای شب است؛

و آفرید روز را تا؛

۱- نمازهای واجب را ادا نمائی که از آن سؤال کرده می شوی و به آن محاسبه خواهی شد؛

۲- به والدینت نیکی کنی (و در اطاعت آنان باشی)؛

۳- تا تکاپو (و کوشش) کنی در زمین برای معیشت و معیشت روزانه ات؛

۴- و در آن عیادت نمائی دوستی برای خدا را تا خداوند پیچد شمارا به رحمت خودش؛

۵- و تشییع جنازه بکنید که بر گردید با بخشوده شدنان؛

۶- و امر به معروف و نهی از منکر نمائید، پس آن است قله شامخ ایمان و سبب پایداری دین است.

۷- و اینکه جهاد کنید در راه خدا تا مزاحمت (و برابری) نمائید به ابراهیم خلیل الرحمان در قبه (و کاخ بهشتی اش)؛

و برای هر کس شب و روز بگذرد و او در سوای این خصلت ها باشد، شب و روز با او در روز قیامت مخاصمه کرده و او را محکوم نمایند نزد (خداو) پادشاه قدرتمند. (۱)

۱- خلق اللیل لثلاث خصال و خلق النهار لسبع خصال، فمن مضی علیه الیل و النهار و هو فی غیر هذه الخصال، خاصمه یوم القیامه، خلق اللیل لتسکن فی العروق الفاتره الّتی أعتبها فی نهارک، و تستغفر لذنبک الّتی کسبته فی النهار ثمّ لا تعود فیهِ، و تقنت فیهِ قنوت الصّابرين، فثلث تمام، و ثلث تقوم و ثلث تتضرع الی ربّک، فهذا ما خلق له الیل، و خلق النهار لتؤدی فیهِ الصلاه المفروضه الّتی عنها تسأل و بها تحاسب، و تبرّ والدیك، و أن تضرب الأرض تبغی المعیشه معیشه یومک، و أن تعودوا فیهِ ولیالله کما یتغمّدکم الله برحمته، و أن تشیعوا جنازه کما تنقلبوا مغفوراً لکم، و أن تأمروا بالمعروف و أن تنهوا عن منکر، فهو ذروه الإیمان و قوام الدّین، و أن تجاهدوا فی سبیل الله تراحموا ابراهیم خلیل الرّحمن فی قبته، و من مضی علیه الیل و النهار و هو فی غیر هذه الخصال، خاصمه الیل و النهار یوم القیامه، فخصماه عند ملیک مقتدر. الدّر المنثور: ۵/ ۳۵۶؛ بحار الأنوار: ۵۸/ ۲۰۷ ح ۳۸ بنقل از آن.

پس یکی از الطاف مهم خداوند برای بندگان، وجود «شب» و تاریکی آن است، گفتم: شبی که در قرآن کریم برای آشکار ساختن عظمت آن، حد اقل در هفت مورد به او سوگند یاد می کند و انجام خیلی از کارها را در آن قرار داده و به آن موکول نموده است که نمونه هائی را بطور اختصار ذیلًا می آورم و مشروح آن را به مطالعه کتابی که بنام «شب» نوشته ام ارجاع می دهم؛

۱- راز و نیاز با پروردگار قَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا (۲) نَضْفَهُ أَوْ انْقُصَ مِنْهُ قَلِيلًا (۳) أَوْ زِدْ عَلَيْهِ «شب را جز کمی بپاخیز* نیمی از شب را یا کمی از آن کم کن* یا بر نصف آن بيفزا. (۱)

۲- خواندن قرآن «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» و قرآن را با دقت و تأمل بخوان.

۳- عبادت شبانه «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا مَسَلَمًا نماز و عبادت شبانه پا برجا و با استقامت تر است. (۲)

۴- تسبیح گویی شبانه «وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا و در شبانگاه برای او سجده کن، و مقداری طولانی از شب، او را تسبیح گوی. (۳)

استغفار شبانه «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷) وَ بِاللَّسَةِ حَارٍ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ» آنها کمی از شب را می خوابیدند و سحرگاهان استغفار می کردند. (۴)(۵)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۶۲۶

و عده های ملاقات و بده و بستان های خود با پیامبران «وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً...» (وبه یاد آورید) هنگامی راکه با موسی چهل شب وعده گذاردیم (و او برای گرفتن فرمان های الهی به میعادگاه آمد). (۶)

۶- تقدیر و تعیین سرنوشت و مبارکی در شب «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا

۱- مزمل: ۲.

۲- مزمل آیات ۱ تا ۶.

۳- دهر: ۲۶.

۴- الذاریات: ۱۷-۱۸.

۵- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳
ش. ۵.

۶- بقره: ۵۱.

مُنْدِرِينَ (۳) فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» ما آن (قرآن) را در شبی پر برکت نازل کردیم ما همواره انذار کننده هستیم، در آن شب هر امری بر اساس حکمت (الهی) تدبیر و جدا می گردد. (۱)

۷- نزول قرآن در شب «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» ما قرآن را شب قدر نازل کردیم (۲)

۸- پوشش انسان ها «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا» و شب را پوششی (برای شما) قرار داد. (۳)

۹- «وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا» شب را مایه آرامش قرار داده است. (۴)

علت برتری و فضیلت شب و کارهایی که باید در شب انجام داد

در کتاب العلل: محمد بن ابراهیم گوید: «عَلَّه فَضْلَ اللَّيْلِ عَلَى النَّهَارِ أَنَّ بِاللَّيْلِ يَكُونُ الْبِيَاتُ، وَيَرْفَعُ الْعَذَابُ، وَتَقَلُّ الْمَعَاصِي، وَ فِيهِ لَيْلُ الْقَدْرِ هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ.» (۵) علت اینکه شب بر روز فضلت (وبرتری) دارد، زیرا

۱- در شب خوابیدن است (و آرامش یافتن).

۲- و در آن عذاب برداشته می شود.

۳- و معصیت ها کم می گردد.

۴- و در شب است شب قدر.

شب بیداری برای سه چیز

سکونی، از جعفر بن محمد، از پدرانش علیهم السلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: لا سهر إلا فی

۱- الدخان: ۲-۳.

۲- سوره قدر: آیه ۱.

۳- نبأ: ۱۰.

۴- انعام: ۹۶.

۵- العلل: لمحمد بن ابراهیم: بحار الأنوار: ۳/۵۹ ب ۱۴ ح ۸ از آن.

ثلاث: متَّهِجِدُ بِالْقُرْآنِ، أَوْ فِي طَلْبِ الْعِلْمِ، أَوْ عُرُوسٍ تَهْدِي إِلَى زَوْجِهَا. شب بیداری (سزاوار) نیست مگر در سه چیز، در تلاوت قرآن و طلب علم یا عروسی که به شوهرش هدیه (و فرستاده) شود. (۱)

شب عروس به خانه بخت رود!

خداوند شب را برای حفظ آبروها و آشکار نشدن اسرار و مایه آرامش و .. قرار داده است، بدینجهت در روایات فرستادن عروس را به خانه بخت و اطاق زفاف، شب را توصیه نموده است! به روایات ذیل توجه نمائید.

در روایت سکونی از امام صادق علیه السلام فرمود: زَفَّوْا عَرَايِسَكُمْ لَيْلًا وَ اطْعَمُوا ضَحَىَّ عُرُوسِ هَايْتَانِ رَا شَبَّ هَنْكَا مَ بَهِ خَا نَه شَوَّهَرِ بَفَرَسْتِيْدِ وَ رَوْزِ اطْعَا مَ نَمَائِيْدِ. (۲)

شب ازدواج کن!

میسر بن عبد العزیز گوید: اَبِي جَعْفَرٍ عَلِيْهِ السَّلَامُ فَرَمُوْدُ: يَا مَيْسِرُ تَزَوِّجْ بِاللَّيْلِ فَاِنَّ اللّٰهَ جَعَلَهُ سَكْنًا، وَ لَا تَطْلُبْ حَا جَهَ بِاللَّيْلِ فَاِنَّ اللَّيْلَ مَظْلَمٌ، ثُمَّ قَالُ: اِنَّ لِلطَّارِقِ لِحَقًّا عَظِيْمًا، وَ اِنَّ لِلصَّاحِبِ لِحَقًّا عَظِيْمًا. ای میسر شب ازدواج کن خداوند شب را مایه آرامش قرار داده است و شب پی کاری نرو زیرا شب تاریک است (و خالی از خطر نیست) سپس فرمود: هَمَا نَا بَرُوَارِدُ شَوْنَدَه حَقُّ بَزْرَ گِيْسْتِ وَ بَرِ هَمَنْشِيْنِ حَقِيْسْتِ بَزْرَ گِ. (۳)

حسن بن علی الوشاء، گفت: شَنِيدِمُ اَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، دَر بَا رَه تَزْوِيْجِ فَرَمُوْدُ مِّنَ السَّيِّئَةِ التَّزْوِيْجِ بِاللَّيْلِ، لِأَنَّ اللّٰهَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكْنًا، وَ النِّسَاءَ اِنَّمَا هُنَّ سَكْنٌ. از سنّت است ازدواج در شب زیرا خداوند شب را مایه آرامش قرار داده است و زن هم مایه

۱- الخصال: ۱۱۲/ ۸۸ وسائل الشّيعه: ۲۰/ ح ۵ (۲۵۱۱۷)؛ نوادر الزّاوندي: ص ۱۳.

۲- الكافي ۵: ۳۶۶/ ۲ والتهذيب ۷: ۴۱۸/ ۱۶۷۶. (۱) الفقيه ۳: ۲۵۴/ ۱۲۰۳. مكارم الأخلاق: ۲۳۸؛ بحار الأنوار: ۱۰۳/ ۲۶۶؛

الإمامه و التبصره: از رسول خدا ۶. وسائل الشّيعه: ۲۰/ ۹۱ ح ۲ (۲۵۱۱۴)

۳- الكافي ۵: ۳۶۶/ ۳.

آرامش است (پس با سبب آرامش در زمان آرامش وصلت نما). (۱)

حسن بن علی ابن بنت ایاس گفت: سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام می فرمود: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ جَعَلَ النَّوَاءَ سَكَنًا، وَمِنَ السَّنَةِ التَّرْوِيجَ بِاللَّيْلِ وَإِطْعَامَ الطَّعَامِ.

همانا خداوند شب را سبب آرامش و زنان را سبب سکون قرار داده است و از سنت است ازدواج و اطعام (ولیمه) در شب انجام گیرد. (۲)

در این باره روایات زیاد و رعایت اختصار به سزاست.

جالب اینکه قرآن می گوید: وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ (۳) شب از روز پیشی نمی گیرد، این تعبیر نشان می دهد که روز قبل از شب آفریده شده، و شب به دنبال آنست.

درست است که اگر کسی از بیرون به کره زمین نگاه کند این دو را مانند دو موجود سیاه و سفید می بیند که مرتبا بر گرد کره زمین می چرخند، و در این حرکت دایره مانند قبل و بعدی تصور نمی شود.

اما اگر توجه کنیم که این کره زمین ما نخست جزء آفتاب بوده و در آن روز همه جا روز بود و شبی وجود نداشت اما به محض اینکه از آن جدا و دور شد و سایه مخروطی شکل آن در جهت مخالف نور آفتاب افتاد شب پدید آمد شبی که به دنبال روز در حرکت است، دقت و ظرافت این تعبیر روشن می شود.

البته نه تنها خورشید و ماه در این فضای بیکران شناورند بلکه شب و روز هم در این فضا بر گرد کره زمین شنا می کنند، و هر یک برای خود مدار و مسیر دورانی دارند.

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت نقل شده نیز به این معنی تصریح شده است که خداوند روز را قبل از شب آفرید.

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: خلق النهار قبل الليل روز را قبل

۱- الکافی ۵: ۳۶۶ / ۱. التهذیب ۷: ۴۱۸ / ۱۶۷۵.

۲- تفسیر عیاشی: ۱ / ۳۷۱.

۳- یس: ۴۰.

از شب آفرید.

و در روایت دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: النهار خلق قبل اللیل سپس امام علیه السلام به آیه لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ (یس: ۴۰) در این زمینه استدلال فرمود.

همین معنی از امام باقر علیه السلام نیز به صورت زیر نقل شده است: ان الله عز و جل خلق الشمس قبل القمر، و خلق النور قبل الظلمه: خداوند بزرگ خورشید را قبل از ماه و نور را قبل از ظلمت آفرید. (۱)

آنها که شب را با نور مصنوعی روشن می سازند، و تمام شب را بیدارند و روز را می خوابند، افرادی رنجور و ناسالم و فاقد نشاط می باشند.

در روستاها که به عکس شهرها شب را زود می خوابند، و صبح زود برمی خیزند مردمی سالمترند و زندگی بهتر می کنند.

شب منافع جنبی نیز دارد چرا که سحرگاهانش بهترین وقت برای راز و نیاز سحر خیزان و عشق ورزی عاشقان به درگاه محبوب، و عبادت و خودسازی و تربیت نفوس است، همانگونه که قرآن مجید در توصیف این بزرگان و پرهیزگاران می گوید:

كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷) وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ آنان شب را کم می خوابند و در سحرگاهان استغفار می کنند (ذاریات- ۱۸).

روشنائی روز نیز خود نعمتی است بی نظیر، جنب و جوش و حرکت می آفریند، انسان را برای کار و تلاش آماده می سازد، گیاهان را در پرتو نور خود می رویاند، و حیوانات در پرتو آن رشد می کنند،

آخرین سخن اینکه آمد و شد شب و روز و نظام دقیق تغییرات تدریجی آنها یکی از آیات خلقت و نشانه های خدا است، بعلاوه سرچشمه پیدایش یک تقویم

طبیعی برای نظام بندی زمانی زندگی انسانها محسوب می شود. (۱)

«شب و علی»

علی آن شیر خدا شاه عرب***ألفتی داشت با این دل شب

شب ز اسرار علی آگاه است***دل شب محرم سرالله است

شب علی دید به نزدیکی دید***گرچه او نیز به تاریکی دید

شب شنفته است مناجات علی***جوشش چشمه عشق ازلی

شاه را دید به نوشینی خواب***روی بر سینه دیوار خراب

قلعه بانی که به قصر أفلاک***سر دهد ناله زندانی خاک

اشگباری که چو شمع بیزار***میفشاند زر و می گرید زار

دردمندی که چو لب بگشاید***در و دیوار به زینهار آید

کلماتی چو دُر آویزه گوش***مسجد کوفه هنوزش مدهوش

فجر تا سینه آفاق شکافت***چشم بیدار علی خفته نیافت

روزه داری که به مهر اسحار***بشکند نان جوین افطار

ناشناسی که به تاریکی شب***می برد شام یتیمان عرب

پادشاهی که به شب برقع پوش***می کشد بار گدایان بردوش

تا نشد پردگی آن سر جلی***نشد افشاکه علی بود علی

شاهبازی که بیال و پر راز***می کند در ابدیت پرواز

شهبازی که بیریق شمشیر***در دل شب بشکافد دل شیر

عشقبازی که هم آغوش خطر***خفت در خوابگه پیغمبر

آن دم صبح قیامت تأثیر***حلقه دَرُشد از او دامنگیر

دست در دامن مولا زد دَرُ***که علی بگذر و از ما مگذر

۱- با تغییرات و تنظیماتی از تفسیر نمونه ج: ۲۶ ص: ۲۳ بعد.

شال شه و ا شد و دامن بگرو***زینبش دست به دامن که مرو
شال می بست و ندائی مبهم***کمر بند شهادت ببندد محکم
پیشوائی که زشوق دیدار***می کند قاتل خود را بیدار
ماه محراب عبودیت حق***سر به محراب عبادت منشق
می زند پس لب او کاسه شیر***می کند چشم اشارت به اسیر
چه اسیری که همان قاتل اوست***تو خدائی مگر ای دشمن دوست
در جهانی همه شور و همه شر***ها علیٰ بشر کیف بشر
کفن از گریه غسل گریست***پیرهن از رخ وصال گریست
شبروان مست ولای تو علی***جان عالم به فدای تو علی (۱)

مجلس ۴۹ نماز شب

شب خیز که عاشقان به شب راز کنند!

در کتابی به نام «شب» در باره نماز شب در توضیح آیات، خاصه در تفسیر آیات سوره مزمل و سوره سجده و سایر موارد، مطالب فراوان نوشته ام، در این جا هم به این مناسبت روایات و شرحی بر آنها بیان می کنم.

پرواضح است که اشتغالات زندگی روزانه از جهات مختلف، توجه انسان را به خود جلب می کند و فکر آدمی را به وادی های گوناگون می کشاند، به طوری که جمعیت خاطر و حضور قلب کامل، در آن بسیار مشکل است، اما در دل شب و به

۱- دیوان شهریار: ص ۶۰۴. در (ساعت ۳/۵ - ۵/۱۱ / ۱۳۶۲ هجری شمسی؛ در منزل دوست عزیز آقای حاج اصغر رشیدی نظامی در فلکه صادقیه تهران نسخه برداری شد)

هنگام سحر و فرو نشستن غوغای زندگی مادی، و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقداری خواب، حالت توجه و نشاط خاصی به انسان دست می دهد که بی نظیر است.

آری در این محیط آرام و دور از هر گونه ریا و تظاهر و خودنمایی و توأم با حضور قلب حالت توجهی به انسان دست می دهد که فوق العاده روح پرور و تکامل آفرین است.

به همین دلیل دوستان خدا همیشه از عبادتهای آخر شب، برای تصفیه روح و حیات قلب و تقویت اراده و تکمیل اخلاص، نیرو می گیرند.

در آغاز اسلام نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با استفاده از همین برنامه روحانی مسلمانان را پرورش داد، و شخصیت آنها را آنقدر بالا برد که گوئی آن انسان سابق نیستند، یعنی از آنها انسانهای تازه ای آفرید، مصمم، شجاع، با ایمان، پاک و با اخلاص.

بررسی روایاتی که در منابع اسلام در فضیلت نماز شب وارد شده نیز روشنگر همین حقیقت است، به عنوان نمونه:

۱- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: خیر کم من اطاب الکلام و اطعم الطعام و صلی باللیل و الناس نیام: بهترین شما کسانی هستند که در سخن گفتن مؤدبند گرسنگان را سیر می کنند و در شب در آن هنگام که مردم خوابند نماز می خوانند.

۲- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: قیام اللیل مصحّح للبدن و مرضاه للرب عز و جلّ و تعرّض للرحمه و تمسک بأخلاق النبیین: قیام شب موجب صحت جسم و خشنودی پروردگار و در معرض رحمت او قرار گرفتن و تمسک به اخلاق پیامبران است.

۳- در حدیثی می خوانیم که امام صادق علیه السلام به سلیمان دیلمی (یکی از یارانش) فرمود: لا تدع قیام اللیل فانّ المغبون من حرّم قیام اللیل: دست از قیام شب بردار، مغبون کسی است که از قیام و عبادت شب محروم گردد.

۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: مَنْ صَلَّى بِاللَّيْلِ حَسَنًا وَجَهًا بِالنَّهَارِ: کسی که

نماز شب بخواند صورت (و سیرتش) در روز نیکو خواهد بود.

حتی در بعضی از روایات می خوانیم که این عبادت بقدری اهمیت دارد که جز پاکان و نیکان موفق به آن نمی شوند!

۵- مردی نزد علی امیر مؤمنان علیه السلام آمد و عرض کرد، من از نماز شب محروم شدم علی علیه السلام فرمود: انت رجل قد قیدتک ذنوبک: تو کسی هستی که گناهانت تو را به بند کشیده است!

۶- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: ان الرجل لیکذب الکذبه و یحرم بها صلوه اللیل فاذا حرم بها صلوه اللیل حرم بها الرزق: انسان گاهی دروغ می گوید و سبب محرومیتش از نماز شب می شود، هنگامی که از نماز شب محروم شد از روزی (و مواهب مادی و معنوی) نیز محروم می شود.

۷- با اینکه می دانیم کسی همچون علی علیه السلام هرگز ترک نماز شب نمی کرد در عین حال اهمیت موضوع تا آن پایه است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در وصایایش به او فرمود:

اوصیک فی نفسی بخصال فاحفظها- ثم قال اللهم اعنه- ... و علیک بصلوه اللیل، و علیک بصلوه اللیل، و علیک بصلوه اللیل! تو را به اموری سفارش می کنم همه را حفظ کن - سپس فرمود: خداوندا! او را بر انجام این وظائف یاری فرما- تا آنجا که فرمود: بر تو باد به نماز شب، بر تو باد به نماز شب بر تو باد به نماز شب!

۸- پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به جبرئیل فرمود: مرا پند ده جبرئیل گفت: یا محمد عش ما شئت فانک میت، و احب ما شئت فانک مفارقه، و اعمل ما شئت فانک ملاقیه، و اعلم ان شرف المؤمن صلوته باللیل، و عزه کفه عن أعراض الناس: ای محمد هر چه می خواهی عمر کن اما بدان که سرانجام خواهی مرد، و به هر چه می خواهی دل بیند اما بدان سرانجام از آن جدا خواهی شد، و هر عملی می خواهی انجام ده ولی بدان سرانجام، مکافات عملت را خواهی دید، و نیز بدان که شرف مؤمن نماز شب او است، و عزتش خودداری از ریختن آبروی مردم است.

این اندرزه‌های ملکوتی جبرئیل که همه حساب شده است، نشان می دهد که نماز

شب آنچنان شخصیت و تربیت و روحانیت و ایمانی به انسان می دهد که مایه شرف و آبروی او است همانگونه که ترک مزاحمت نسبت به نوامیس مردم، سبب عزت او خواهد شد.

۹- امام صادق علیه السلام می فرماید: *ثَلَاثَةٌ هُنَّ فِخْرُ الْمُؤْمِنِ وَ زِينَةُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، الصَّلَاةُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ وَ يَأْسُهُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ وِلَايَةُ الْإِمَامِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ سَهْ* چیز است که افتخار مؤمن و زینت او در دنیا و آخرت است نماز در آخر شب، و بی اعتنائی به آنچه در دست مردم است، و ولایت امام از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

۱۰- از همان امام نقل شده که فرمود: هر کار نیکی که انسان با ایمان انجام می دهد پاداشش در قرآن صریحا آمده جز نماز شب که خداوند به خاطر اهمیت فوق العاده اش آنرا با صراحت بیان فرموده، همینقدر فرموده است: *تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ - فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ*: سجده: ۱۶ آنها شب هنگام از بسترها برمی خیزند و پروردگارشان را با بیم و امید می خوانند و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند، اما هیچکس نمی داند خداوند چه پاداشهایی که موجب روشنی چشمها می شود در برابر اعمالشان قرار داده است.

البته نماز شب آداب فراوانی دارد ولی بد نیست ساده ترین صورت آنرا در اینجا بیاوریم تا عاشقان این عمل روحانی بتوانند بهره بیشتر گیرند، نماز شب بطور کاملا ساده یازده رکعت است که به ترتیب ذیل به سه بخش تقسیم می شود.

الف- چهار نماز دو رکعتی که مجموعا هشت رکعت می شود و نامش نافله شب است.

ب- یک نماز دو رکعتی که نامش نافله شفع است.

ج- نماز یک رکعتی که نامش نافله وتر است، و طرز انجام این نمازها درست همانند نماز صبح می باشد، ولی اذان و اقامه ندارند و قنوت وتر را هر چه طولانی تر

کنند بهتر است. (۱)

در آیه ۱۷ الذاریات در باره صفات متقین چنین بیان می کند: آنها شب کم می خوابیدند و پیوسته در سحرگاهان استغفار می کردند (كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷) وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ).

در آخر شب که چشم غافلان در خواب است، و محیط از هر نظر آرام، قیل و قال و غوغای زندگی مادی فرو نشسته، و عواملی که فکر انسان را به خود مشغول دارد خاموش است برمی خیزند، و به درگاه خدا می روند، در پیشگاه معبود به راز و نیاز می پردازند، نماز می خوانند، و مخصوصاً از گناهان خود استغفار می کنند.

بسیاری معتقدند که منظور از استغفار در اینجا همان نماز شب است، از این جهت که قنوت نماز وتر مشتمل بر استغفار است.

اسحار جمع سحر (بر وزن بشر) در اصل به معنی پوشیده و پنهان بودن است، و چون در ساعات آخر شب پوشیدگی خاصی بر همه چیز حاکم است سحر نامیده شده.

واژه سحر (بر وزن شعر) نیز به چیزی گفته می شود که چهره حقائق را می پوشاند و یا اسرار آن از دیگران پوشیده است.

در روایتی در تفسیر دُرِّ الْمُنْتَوَّرِ آمده است که پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اِنَّ آخِرَ اللَّيْلِ فِي التَّهَجُّدِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَوَّلِهِ، لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷) وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ: آخر شب برای تهجد (نماز شب) نزد من محبوبتر است از آغاز آن، زیرا خداوند می فرماید: پرهیزگاران در سحرگاهان استغفار می کنند.

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: کانوا يستغفرون الله في الوتر سبعين مرة في السحر: نیکوکاران بهشتی در نماز وتر به هنگام سحر هفتاد

مرتبۀ از خدا طلب آمرزش می کردند.

در تفسیر جمله تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ سَجده: ۱۶ (شبانگاه پهلوهای آنها از بستر دور می شود) دو تفسیر در روایات اسلامی وارد شده:

تفسیری به نماز عشاء و اشاره به اینکه مؤمنان راستین بعد از نماز مغرب و قبل از نماز عشاء به بستر نمی روند مبادا خواب آنها را بگیرد، و نماز عشایشان از دست برود.

(زیرا در آن زمان معمول بوده که در آغاز شب به استراحت می پرداختند و نماز مغرب و عشاء را- طبق دستور استحباب جدائی میان نمازهای پنجگانه- از هم جدا می کردند و هر کدام را در وقت فضیلت خود بجا می آوردند) هر گاه بعد از نماز مغرب و قبل از وقت عشا می خوابیدند ممکن بود برای نماز عشا بیدار نشوند.

این تفسیر را ابن عباس طبق نقل درالمنثور از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده، و در امالی شیخ نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

اما در بیشتر روایات و کلمات مفسران، به برخاستن از بستر و برای اداء نماز شب تفسیر شده است.

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) چنین می خوانیم که به یکی از یارانش فرمود الا اخبرک بالاسلام اصله و فرعه و ذروه سنامه: آیا ریشه و شاخه و بلندترین قله اسلام را به تو معرفی کنم؟.

راوی عرض کرد بفرمائید: فدایت شوم.

فرمود: اما اصله الصلوه، و فرعه الزکاه، و ذروه سنامه الجهاد! ریشه اش نماز است و شاخه اش زکات، و قله مرتفعش جهاد است.

سپس افزود: اگر بخواهی تمام ابواب خیر را به تو معرفی کنم.

راوی می گوید: بفرمائید فدایت شوم.

امام فرمود: الصوم جنّه، و الصدقه تذهب بالخطیئه، و قیام الرجل فی جوف اللیل بذكر الله، ثم قرأ تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ: روزه سپری است در مقابل آتش و صدقه محو کننده گناه است، و برخاستن انسان در دل شب او را به یاد خدا

می اندازد، سپس آیه تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ را تلاوت فرمود.

در تفسیر مجمع البیان از معاذ بن جبل چنین نقل شده که در غزوه تبوک در خدمت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم، گرما همه را سخت ناراحت کرده بود

و هر کس به گوشه ای پناه می برد، ناگهان دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از همه به من نزدیکتر است، خدمتش رفتم عرض کردم: ای رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم! عملی به من بیاموز که مرا وارد بهشت کند، و از آتش دوزخ دور سازد.

فرمود: سؤال بزرگی کردی، اما پاسخ آن برای کسی که خدا بر او آسان کرده است مشکل نیست سپس افزود: تعبد الله و لا تشرك به شیئا و تقيم الصلوه المكتوبه و تؤدى الزكوه المفروضه و تصوم شهر رمضان: خدا را پرستش کن و چیزی را شریک او قرار نده نمازهای واجب را انجام ده و زکات واجب - حق مستمندان - را اداء کن و ماه رمضان را روزه بگیر.

بعد فرمود: و اگر بخواهی از ابواب خیرات به تو خبر می دهم عرض کردم ای پیامبر بفرمائید فرمود: الصوم جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ وَ الصَّدَقَةُ تَكْفِرُ الْخَطِيئَةَ وَ قِيَامُ الرَّجُلِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ يَتَغَيَّرُ وَجْهَ اللَّهِ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ:

روزه سپری است در برابر آتش و انفاق در راه خدا کفاره گناهان است، و قیام انسان در دل شب برای خشنودی خدا.

سپس آیه تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ را قرائت فرمود.

گرچه هیچ مانعی ندارد که آیه مفهوم وسیعی داشته باشد، هم بیدار ماندن در آغاز شب را برای نماز عشاء شامل شود، و هم برخاستن در سحرگاه را برای نماز شب، ولی دقت در مفهوم تَتَجَافَى معنی دوم را بیشتر در ذهن منعکس می کند، زیرا ظاهر جمله این است که قبلا - پهلوها در بستر آرام گرفته سپس از آن دور می شود و این مناسب قیام در آخر شب برای انجام نماز است، بنابر این دسته اول از روایات از قبیل توسعه در مفهوم و الغاء خصوصیت است.

گرچه در باره اهمیت این نماز پر برکت همان چند روایت که ذکر کردم، کافی به

نظر می‌رسد ولی این نکته قابل ذکر است که در روایات اسلامی آن قدر اهمیت به این عبادت داده شده است که در باره کمتر عبادتی چنین سخن گفته شده است.

دوستان حق، و رهروان راه فضیلت به این عبادت بی‌ریا که قلب را روشنایی و دل را نور و صفا می‌بخشد همواره اهمیت بسیار می‌دادند.

ممکن است بعضی همیشه توفیق بهره‌گیری از این عبادت پر برکت را نداشته باشند ولی چه مانعی دارد که در بعضی از شبها که این توفیق حاصل است بهره‌گیرند، و در آن هنگام که خاموشی همه جا را فرا گرفته، و اشتغالات روزانه همه تعطیل است کودکان در خواب، و محیط آماده حضور قلب و راز و نیاز با خدا است، بر خیزند و به در خانه خدا روند و دل را به نور عشق دوست روشن سازند(۱).

توجه داشته باشید با اینکه نماز شب از نمازهای نافله و مستحب است، ولی کرارا در قرآن مجید به آن اشاره شده، و این نشانه اهمیت فوق‌العاده آن می‌باشد، تا آنجا که قرآن آن را وسیله وصول به مقام محمود (سوره اسراء- ۷۹) و مایه روشنی چشم (چنانکه در آیه ۱۷ سوره الم سجده آمده) شمرده است.

در روایات اسلامی نیز فوق‌العاده روی این راز و نیاز شبانه و بیداری در سحرگاهان تکیه شده است: در یکجا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را کفاره گناهان می‌شمرد و می‌فرماید: یا علی ثلاث کفارات، منها التهجد باللیل والناس نیام: سه چیز است که کفاره گناهان است یکی از آنها تهجد در شب است در حالی که مردم در خوابند.

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: اشراف امتی حمله القرآن و اصحاب اللیل شریفان امت من حاملان قرآنند و اصحاب عبادت‌های شبانه.

و باز در حدیث دیگری در وصایای آن حضرت به علی (علیه السلام) آمده است که چهار مرتبه تکرار فرمود: علیک بصلوه اللیل: نماز شب را هرگز ترک مکن.

و از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه مورد بحث (کَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷))

۱- بهره برداری از تفسیر نمونه ج: ۱۷ ص: ۱۴۵ بعد.

و بِالْأَشْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ شب را کم می خوابند و در سحر گاهان استغفار می کنند (ذاریات- ۱۸).

چنین نقل شده: كانوا اقل الليالي تفوتهم لا يقومون فيها: کمتر شبی بر آنها می گذشت که بیدار نشوند و عبادت نکنند.

باز در حدیث دیگری آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: الركعتان في جوف الليل احب الي من الدنيا و ما فيها: دو رکعت نماز در دل شب از دنیا و آنچه در آن است نزد من محبوبتر است!

و نیز امام صادق (علیه السلام) به سلیمان دیلمی (یکی از یارانش) فرمود:

لا- تدع قيام الليل فان المغبون من حرم قيام الليل: قیام شب را برای عبادت فراموش مکن، مغبون است کسی که از قیام شبانه محروم گردد.

روایات در این زمینه بسیار است و تعبیرات فوق العاده جالبی در آنها دیده می شود، مخصوصاً نماز شب به عنوان یک وسیله مؤثر برای آرمزش گناهان، بیداری فکر و اندیشه، روشنائی دل، و جلب رزق و روزی فراوان و تندرستی معرفی شده است که اگر جمع آوری شود کتاب مستقلی خواهد شد.

البته می دانیم که بزرگان دین و اولیاء الهی و بندگان خاص خدا، شب زنده دار و راز و نیاز کننده، با معبود و مولای خود بودند و از این بیداری شب، لذتی می بردند که نامحرمان به این مقام، از آن غافلند.

بدنیست کمی از حالات یکی از این محرمان در گاه خدای متعال باخبر شویم.

مقدس اردبیلی

شیخ جلیل، عالم ربانی احمد بن محمد اردبیلی مشهور به مقدس اردبیلی از مادری سیده و از پدری روحانی در روستایی به نام (نیار) از توابع شهر اردبیل دیده به جهان گشود و در دامان خانواده پاک و متدین پرورش یافت.

ماجرای ازدواج والدین مقدس اردبیلی

شخص جوانی (در روستای نیار در اردبیل که پدر مقدس اردبیلی باشد) کنار جوی آبی نشسته بود، دید سیبی بر روی آب می آید دست برد و سیب را برداشت و خورد. بعد از خوردن سیب به فکر افتاد که این سیبی که خوردم از کجا بود؟ از کدام باغ بود؟ رفت تا به باغی که سیب از آن باغ بود، رسید. وقتی صاحب باغ را پیدا کرد از او سؤال کرد: من سیبی از روی آب برداشتم و خوردم و بعد فهمیدم که سیب از باغ شما بوده است. نزد شما آمده ام که مرا حلال کنید یا آنکه قیمتش را بپردازم. صاحب باغ در جواب گفت: این باغ فقط از من نیست، ما چهار برادریم و من سهم خودم را به شما بخشیدم. گفت: بسیار خوب، آن سه برادر کجا هستند، جواب داد: دو تا دیگر از برادرانم در ایران هستند و یکی در خارج از ایران

نزد آن دو برادر رفت و حلالیت طلبید و سپس بار سفر بست و به خارج از ایران رفت (گویا برادر دیگر در شوروی بوده است) و خود را به در خانه آن برادر رسانید و قصه را بیان کرد. آن برادر چهارم تعجب کرد که این فرد کیست که برای یک چهارم سیب این همه راه را طی کرده و به اینجا آمده تا حلالیت بطلبد. گفت: من سهم خودم را به شما بخشیدم ولی به یک شرط. و آن شرط این است: دختری دارم از چشم، کور و از زبان، لال و از گوش، کر است اگر قبول کنی با او ازدواج کنی حلالیت می کنم و الا نه! جوان قدری تأمل کرد و پذیرفت.

وقتی مراسم عقد تمام شد و داخل حجله رفتند، عروس را حوریه ای از حوران بهشتی دید. از حجله بیرون آمد و به پدر دختر گفت: شما گفتید دخترتان کور و کر و لال است. گفت: آری، من دروغ نگفتم، گفتم: کور است چون تا به حال چشمش به نامحرم نیفتاده، و اینکه گفتم: کر است، گوش او صدای نامحرم و صدای ساز و آواز و غنا نشنیده، و گفتم: لال است، زبانش به دروغ و غیبت و ناسزا و تکلم با نامحرم باز نشده است. مدتها از درگاه حضرت حق درخواست می کردم که خدایا داماد خوبی که هم کفو این دختر باشد به من مرحمت کن. خدا دعای مرا مستجاب

کرد و دامادی متقی چون تو که این همه مسافت راه را پیمودی، برای این که یک چهارم سببی را که خوردی حلال باشد نصیبم کرد

از این ازدواج خداوند فرزندی صالح و بی نظیر، عالمی ربانی افقه الفقهاء زمان شیخ احمد مقدس اردبیلی را عنایت فرمود.

ملاً احمد مقدس اردبیلی در قرن دهم هجری در اردبیل دیده به جهان گشود.

پس از گذراندن دوران کودکی، برای کسب علوم و معارف اسلامی به نجف اشرف هجرت کرد. وی در آنجا فقه و علوم نقلی را از محضر سیدعلی صائغ و فلسفه را از جمال الدین محمود فراگرفت. مقدس اردبیلی به قدری متقی و پرهیزکار بود که به «مقدس» ملقب گشت.

علامه مجلسی درباره او می گوید: «محقق اردبیلی در قداست نفس و تقوا و زهد و فضل، به مقام نهایی رسید و در میان عالمان متقدم و متأخر شخصیت بزرگی چون او را سراغ ندارم ... کتب او دارای بالاترین مراتب دقت نظر و تحقیق است.»

شاه عباس صفوی بسیار به او علاقمند بود و از او دعوت کرد به اصفهان برود، ولی او نپذیرفت و در نجف ماندگار شد و به سروسامان دادن حوزه علمیه نجف پرداخت. سید حسن صدر در باره نقش مقدس اردبیلی در باره احیای دوباره حوزه نجف می نویسد: «در زمان مقدس اردبیلی، دوباره کوچ علمی به نجف آغاز شد.

حوزه تقویت یافت و مردم از اطراف و دیگر شهرها و بلاد، به آنجا روی آوردند و آن شهر به صورت بزرگترین مرکز علمی درآمد.»

از عادات مقدس اردبیلی این بود که به هیچ عنوان از هیچ کس تملق و چاپلوسی نمی کرد. در سالی از سال ها شخصی از اصفهان به نجف آمد و از مقدس اردبیلی خواهش کرد که واسطه شود تا شاه از تقصیر او بگذرد، مقدس اردبیلی برای او نوشت: «بانی ملک عاریت، عباس! بدان که اگر چه این مرد اول ظالم بود، اکنون مظلوم می نماید؛ چنانکه از تقصیر او بگذری شاید حق تعالی از پاره ای تقصیرات تو بگذرد بنده شاه ولایت، احمد اردبیلی.»

همانطور که از متن نامه مشخص است، او حتی یک کلمه از شاه تمجید نکرده است.

یکی از کسانی که خدمت حضرت امام زمان ارواحنا فدا شده مقدس اردبیلی (قدس سره) است. یکی از شاگردان خاص مقدس اردبیلی بنام میر علام میگوید:

یکی از شبها در صحن مطهر امیر مؤمنان علی علیه السلام در حالی که شب از نیمه گذشته بود، خسته از مطالعات علمی قدم میزد. ناگهان در آن فضای نورانی، شیخ جلیل القدری را دیدم که به سوی حرم حضرت امیرالمؤمنین روان است. در حالی که تمام درهای حرم مطهر قفل بود. با کنجکاوی او را تعقیب کردم. دیدم او چون به در حرم نزدیک شد، قفلها باز و در حرم گشوده شد. او به هر دری که دست می گذاشت باز می شد، تا اینکه با کمال وقار و سنگینی کنار حرم مطهر حضرت امیرمؤمنان ایستاد و سلام کرد و من جواب سلام او را شنیدم، سپس با همان صاحب صدا شروع به صحبت کرد. هنوز از آن گفتگو چیزی نگذشته بود، که آن مرد خارج شد. من نیز او را تعقیب کردم تا اینکه از شهر بیرون رفت و به سوی مسجد کوفه سرازیر شد. من از روی کنجکاوی او را دنبال کردم تا به مسجد رسید و داخل محراب شد، سپس با کسی به گفتگو نشست. سخنانش که به اتمام رسید از مسجد خارج و به سوی شهر نجف حرکت کرد. نزدیک دروازه نجف که رسید تازه سپیده صبح دمیده بود و خفتگان آرام آرام سر از بستر بر می داشتند و آماده نیایش صبحگاهی می شدند. ناگهان در طول راه عطسه ای به من دست داد که نتوانستم جلوی آن را بگیرم. آن مرد متوجه من شد و برگشت، چون به چهره اش نگریستم دیدم استاد مقدس اردبیلی است. پس از سلام و اظهار ادب، به استاد عرض کردم که من از لحظه ورود به حرم امیر مؤمنان تاکنون همراه شما بودم، لطفاً بفرمائید که در حرم مطهر و در محراب مسجد کوفه با چه کسی سخن می گفتید؟

مقدس اردبیلی (قدس سره) ابتدا از من قول گرفت که این راز را تا زمانی که ایشان در قید حیات است فاش نکنم، سپس مقدس اردبیلی فرمود: فرزندم؛ گاهی حل مسائل

برای من دشوار می شود و از حل آن عاجز می شوم، خدمت علی بن ابیطالب علیه السلام شرفیاب شده و جواب آن را می گیرم امّا شب گذشته حضرت امیرمؤمنان علیه السّلام مرا به سوی حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف). راهنمایی کرد و فرمود: مقدس اردبیلی فرزندم مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف). در مسجد کوفه است، نزد او برو و مسائلت را از او فراگیر. من به امر آن حضرت داخل مسجد کوفه شدم و از حضرت سؤال کردم.

به مادرش گفتند: خوش به حالت، پسرت با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف.

صحبت می کند، فرمود: او شایسته بود به بالاتر از این مقام نایل شود!! زیرا من بی وضو او به شیر نداده ام و همیشه ظرف آب در کنارم بود هر وقت شب بیدار می شد و شیر می خواست، وضو گرفته و شیر می خوراندم.

وفات: وی در سال ۹۹۳ ه. ق. در نجف اشرف دیده از جهان فروبست. او را در اتاقی که در ایوان طلا، جنب گلدسته جنوبی واقع شده، دفن نمودند. (۱)

مجلس ۵۰ ازدواج

ازدواج و تشکیل خانواده، یکی از ضروریات زندگی بشر و مورد نیاز طبیعی، انسان و حتی حیوانات و تمام جانداران می باشد، زیرا خدای متعال برای بقا و ادامه نسل، این ضرورت را، در وجود آدم و حیوان، قرار داده است، و برای این که بنی آدم، از مسیر درست و صحیح، وارد این میدان شود و نسل ها و گروهها و ایل و تبار، مشخص شود و نظم عالم بهم نخورد، مسئله ازدواج را به میان آورده و با عبارت ها

۱- منبع: ره توشه عتبات عالیات؛ و گرد آوری از تراجم و رجال توسط جمعی از نویسندگان

و بیان ثواب ها و پرهیز از گناهان، مکلفین و به حد بلوغ رسیده ها را، برای اقدام به آن، تشویق نموده است، لذا به تعدادی از آیات و روایات در این باره توجه فرمائید.

۱- نساء: ۲۵ و آنها که توانایی ازدواج با زنان (آزاد) پاکدامن باایمان را ندارند، می توانند با زنان پاکدامن از بردگان باایمانی که در اختیار دارید ازدواج کنند- خدا به ایمان شما آگاه تر است؛ و همگی اعضای یک پیکرید- آنها را با اجازه صاحبان آنان تزویج نمایید، و مهرشان را به خودشان بدهید؛ به شرط آنکه پاکدامن باشند، نه بطور آشکار مرتکب زنا شوند، و نه دوست پنهانی بگیرند. و در صورتی که «محصنه» باشند و مرتکب عمل منافی عفت شوند، نصف مجازات زنان آزاد را خواهند داشت. این (اجازه ازدواج با کنیزان) برای کسانی از شماست که بترسند (از نظر غریزه جنسی) به زحمت بیفتند؛ و (با این حال نیز) خودداری (از ازدواج با آنان) برای شما بهتر است. و خداوند، آمرزنده و مهربان است. ۲۶ خداوند می خواهد (با این دستورها، راه های خوشبختی و سعادت را) برای شما آشکار سازد، و به سنتهای (صحیح) پیشینیان رهبری کند. و خداوند دانا و حکیم است. ۲۷ خدا می خواهد شما را ببخشد (و از آلودگی پاک نماید)، اما آنها که پیرو شهواتند، می خواهند شما بکلی منحرف شوید. ۲۸ خدا میخواهد (با احکام مربوط به ازدواج با کنیزان و مانند آن)، کار را بر شما سبک کند؛ و انسان، ضعیف آفریده شده؛ (و در برابر طوفان غرایز، مقاومت او کم است).

۲- وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. نور: ۳۲
مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است!

۳- نور: ۳۳ مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است! ۳۳ و کسانی که امکانی برای ازدواج

نمی یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز گرداند! و آن بردگانتان که خواستار مکاتبه (قرار داد مخصوص برای آزاد شدن) هستند، با آنان قرار داد ببندید اگر رشد و صلاح در آنان احساس می کنید (که بعد از آزادی، توانایی زندگی مستقل را دارند)؛ و چیزی از مال خدا را که به شما داده است به آنان بدهید! و کنیزان خود را برای دستیابی متاع ناپایدار زندگی دنیا مجبور به خود فروشی نکنید اگر خودشان می خواهند پاک بمانند! و هر کس آنها را (بر این کار) اجبار کند، (سپس پشیمان گردد)، خداوند بعد از این اجبار آنها غفور و رحیم است! (توبه کنید و بازگردید، تا خدا شما را ببخشد!).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مابنی بناءً فی الاسلام أحبّ الی الله من التزویج. (۱) در اسلام بنائی بنا نشده، محبوبتر از ازدواج باشد.

و فرمود: من أحبّ أن یلقى الله طاهراً مطهراً فلیلقه بزوجه. (۲) هر کس دوست دارد خدا را پاک و مطهر ملاقات کند با همسر (و زن داری) ملاقات نماید.

تناکحوا تناسلوا تکثروا فائی أباهی بکم الأمم یوم القیامه ولوا بالشفق. (۳) ازدواج کنید اولاد بیاورید و بیشتر شوید، من با شما برامت ها افتخار می کنم روز قیامت اگر چه سقط شده باشد.

من تزوّج فقد أحرز ثلث دینه (بل ثلثا دینه). (۴) هر کس ازدواج نماید نصف دینش را حفظ نموده (بلکه دو سوم دینش را).

امام صادق علیه السلام فرمود: رکعتان یصلیهما المتزوّج أفضل من سبعین رکعه یصلیها أعزب. (۵) دو رکعت نماز متأهل افضل است از هفتاد رکعت مجرد.

شَرُّ موتا کم العزّاب. (۶) بدترین مردگانتان مجردهایند.

۱- لثالی الاخبار: ج ۳ ص ۲۱۸.

۲- لثالی الاخبار: ج ۳ ص ۲۱۸.

۳- لثالی الاخبار: ج ۳ ص ۲۱۸.

۴- لثالی الاخبار: ج ۳ ص ۲۱۸.

۵- لثالی الاخبار: ج ۳ ص ۲۱۹.

۶- لثالی الاخبار: ج ۳ ص ۲۲۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: النِّكَاحُ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَنِ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي. (۱) ازدواج سنت من است هر کس از سنت من بگریزد از من نیست.

زوجه صالحه

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علیکم بخضراء الدمن قیل وما خضراء الدمن؟ قال المرأه الحسناء فی منبت السوء. مبادا به خضراء دمن نزدیک شوید، پرسیدند خضراء دمن چیست؟. فرمود: زن زیبا در رویشگاه (و خانواده) بد.

یعنی در ازدواج خیلی دقت شود که با چه خانواده ای وصلت می کند و اولادش را از چگونه مادری، به وجود می آورد و ناموس و مالش را به کدام مادری، می سپارد.

یک عمر که را به همسری انتخاب می کند و با چه شخصیتی زندگی اش را، سپری کرده و به پایان خواهد برد.

آیا با آرامش و شادی و خرمی و... یا با دلهره و غم و اندوه و... و.

می دانیم که ارزش ایمان، کفه ترازوی مقایسه را به نفع زنان یا دختران با ایمان، سنگین تر می کند، چرا که هدف از ازدواج، تنها کامجویی جنسی نیست، زن شریک عمر انسان و مربی فرزندان او است و نیمی از شخصیت او را تشکیل می دهد اگر چه به ظاهر زیبا نباشد، با این حال چگونه می توان بی ایمانی و عواقب شوم آن را با زیبایی ظاهری و مقداری مال و ثروت، زن یادختری مبادله کرد.

وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَاللَّامَةُ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۲۱) بقره: ۲۲۱- و با زنان مشرک و بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، ازدواج نکنید! (اگر چه جز به ازدواج با کنیزان، دسترسی نداشته باشید، زیرا) کنیز با ایمان،

از زن آزاد بت پرست، بهتر است، هر چند (زیبایی، یا ثروت، یا موقعیت او) شما را به شگفتی آورد.

و زنان خود را به ازدواج مردان بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، در نیاورید! (اگر چه ناچار شوید آنها را به همسری غلامان با ایمان در آورید، زیرا) یک غلام با ایمان، از یک مرد آزاد بت پرست، بهتر است، هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او)، شما را به شگفتی آورد

تشکیل خانواده باید با دقت و مطالعه باشد

بعضی از مفسران معاصر، در اینجا اشاره به نکته ظریفی کرده اند، و آن اینکه:

آیه مورد بحث و ۲۱ آیه دیگر که به دنبال آن می آید احکام مربوط به تشکیل خانواده را در ابعاد مختلف بیان می کند، و در این آیات دوازده حکم در این رابطه بیان شده است: ۱- حکم ازدواج با مشرکان ۲- تحریم نزدیکی در حال حیض

۳- حکم قسم به عنوان مقدمه ای برای مساله ایلاء (منظور از ایلاء آن است که کسی سوگند یاد کند با همسرش نزدیکی نکند) ۴- حکم ایلاء و به دنبال آن طلاق

۵- عده نگه داشتن زنان مطلقه، ۶- عدد طلاقها ۷- نگه داشتن زن با نیکی یا رها کردن با نیکی ۸- حکم شیر دادن نوزادان ۹- عده زنی که شوهرش وفات کرده

۱۰- خواستگاری از زن قبل از تمام شدن عده او ۱۱- مهر زنان مطلقه قبل از دخول ۱۲- حکم متعه (هدیه دادن) به زن بعد از وفات شوهر یا طلاق گرفتن و این احکام با تذکرات اخلاقی و تعبیراتی که نشان می دهد مساله تشکیل خانواده نوعی عبادت پروردگار آمیخته شده است و باید همراه با فکر و اندیشه باشد (۱)

برای آرامش شما همسرانی آفرید

در مورد اختیار همسر و ذکر اهمیت و تشویق به آن، آیات و روایات فراوانی وجود دارد که از عهده یک بلکه چندین مجلس، خارج است و در باره آن،

کتاب های زیاد نوشته شده است (۱).

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ روم: ۲۱ و از نشانه های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند!

و از آنجا که ادامه این پیوند در میان همسران خصوصاً، و در میان همه انسانها عموماً، نیاز به یک جاذبه و کشش قلبی و روحانی دارد به دنبال آن اضافه می کند: و در میان شما مودت و رحمت آفرید (وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً).

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می فرماید: در این امور نشانه هائی است برای افرادی که تفکر می کنند (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ).

جالب اینکه قرآن در این آیه هدف ازدواج را سکونت و آرامش قرار داده است، و با تعبیر پر معنی لَتَسْكُنُوا مسائل بسیاری را بیان کرده و نظیر این تعبیر در آیه ۱۸۹ سوره اعراف نیز آمده است. هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا..

به راستی وجود همسران با این ویژگیها برای انسانها که مایه آرامش زندگی آنها است یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می شود.

این آرامش از اینجا ناشی می شود که این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفائی و نشاط و پرورش یکدیگر می باشند بطوری که هر یک بدون دیگری ناقص است، و طبیعی است که میان یک موجود و مکمل وجود او چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد.

۱- مشروح مسایل و احادیث مربوط به آن را به بخش ازدواج کتاب «گلستان سخنوران ج ۷» از همین مؤلف ارجاع می دهم. مؤلف نیز در این زمینه، دو کتاب به نام های «آداب ازدواج و زندگی خانوادگی» و «والدین دو فرشته جهان آفرینش» را تألیف و چاپ و در اختیار جامعه قرار داده است.

و از اینجا می توان نتیجه گرفت آنها که پشت پا به این سنت الهی می زنند وجود ناقصی دارند، چرا که یک مرحله تکاملی آنها متوقف شده (مگر آنکه به راستی شرائط خاص و ضرورتی ایجاب تجرد کند).

به هر حال این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی است، و هم از نظر روحی هم از جنبه فردی و هم اجتماعی.

بیماری هائی که به خاطر ترک ازدواج برای جسم انسان پیش می آید قابل انکار نیست همچنین عدم تعادل روحی و ناآرامی های روانی که افراد مجرد با آن دست به گریبانند کم و بیش بر همه روشن است.

از نظر اجتماعی افراد مجرد کمتر احساس مسئولیت می کنند و به همین جهت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیشتر دیده می شود، و جنایات هولناک نیز از آنها بیشتر سر می زند.

هنگامی که انسان از مرحله تجرد گام به مرحله زندگی خانوادگی می گذارد شخصیت تازه ای در خود می یابد، و احساس مسئولیت بیشتری می کند و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج.

و اما مسأله مودت و رحمت در حقیقت ملاط و چسب مصالح ساختمانی جامعه انسانی است، چرا که جامعه از فرد فرد انسانها تشکیل شده همچون ساختمان عظیم و پرشکوهی که از آجرها و قطعات سنگها تشکیل می گردد.

اگر این افراد پراکنده، و آن اجزاء مختلف، با هم ارتباط و پیوند پیدا نکنند جامعه یا ساختمانی به وجود نخواهد آمد.

آن کس که انسان را برای زندگی اجتماعی آفریده این پیوند و ربط ضروری را نیز در جان او ایجاد کرده است.

فرق میان مودت و رحمت ممکن است از جهات مختلفی باشد:

۱- مودت انگیزه ارتباط در آغاز کار است، اما در پایان که یکی از دو همسر ممکن است ضعیف و ناتوان گردد و قادر بر خدمتی نباشد رحمت جای آن را

۲- مودت در مورد بزرگترها است که می توانند نسبت بهم خدمت کنند اما کودکان و فرزندان کوچک در سایه رحمت پرورش می یابند.

۳- مودت غالباً جنبه متقابل دارد، اما رحمت یک جانبه و ایثارگرانه است، زیرا برای بقاء یک جامعه گاه خدمات متقابل لازم است که سرچشمه آن مودت است و گاه خدمات بلاعوض که نیاز به ایثار و رحمت دارد.

البته آیه مودت و رحمت را میان دو همسر بیان می کند ولی این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر *بَيْنَكُمْ* اشاره به همه انسانها باشد، که دو همسر یکی از مصادیق بارز آن محسوب می شوند، زیرا نه تنها زندگی خانوادگی که زندگی در کل جامعه انسانی بدون این دو اصل یعنی مودت و رحمت امکان پذیر نیست، و از میان رفتن این دو پیوند، و حتی ضعف و کمبود آن، مایه هزاران بدبختی و ناراحتی و اضطراب اجتماعی است.

پیوند محبت دو همسر

با اینکه ارتباط انسان با پدر و مادر و برادرش ارتباط نسبی است و از ریشه های عمیق خویشاوندی مایه می گیرد و پیوند دو همسر یک پیوند قرار دادی و قانونی است اما بسیار می شود که محبت و علاقه ناشی از آن حتی بر علاقه خویشاوندی پدر و مادر پیشی می گیرد، و این در حقیقت همان چیزی است که در آیه مورد بحث با جمله *وَ جَعَلْ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً* به آن اشاره شده است.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم که بعد از جنگ احد: به دختر جحش فرمود: دای تو حمزه شهید شد، او گفت انا لله و انا الیه راجعون من اجر این مصیبت را از خدا می خواهم.

باز به او فرمود: برادرت نیز شهید شد، دیگر بار انا لله گفت و اجر و پاداش خود را از خدا خواست.

اما همین که خبر شهادت همسرش را به او داد دست بر سرش گذاشت و فریاد

کشید پیامبر فرمود: (آری) ما يعدل الزوج عند المرأه شیء: هیچ چیز برای زن همانند همسر نیست. (۱).

زیرا زوجین برای یکدیگر، آبرو و پوشش و مایه موفقیت در برابر هوا و هوس و دور ساختن دشمن قسم خورده (شیطان) است.

در قرآن کریم صراحتاً می فرماید: **أَجَلٌ لَّكُمْ لِنِعْمَةِ الصَّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ ...** بقره: ۱۸۷
آمیزش جنسی با همسرانتان، در شبِ روزهایی که روزه می گیرید، حلال است. آنها لباس شما هستند؛ و شما لباس آنها (هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید) ...

آنگونه که لباس برای انسان خواه زن یا مرد، آبرو می دهد، زوجین هم آبروی همدیگرند.

از آن طرف هیچ یک از این ها حتی به قیمت جانشان هم تمام شود، حاضر نیستند اعضای جنسی خود را پیش کسی باز کنند اما در برابر یکدیگر هیچگونه ابائی ندارند بلکه مایه خوشحالی همدیگر می شوند.

بدینجهت که زن و مرد به همدیگر آن اندازه، علاقمند می شوند که در برابر نا ملایمات و مشکلات زندگی تا پای جان ایستاده و از همدیگر حمایت می کنند و تادم مرگ، وفاداری خود را نشان می دهند

حال به داستان هائی گوش فرا دهید.

حاتم اصم (یکی از عرفاء) روزی به خانمش گفت: من می خواهم مسافرت کنم چقدر برای مخارجت بدهم؟ گفت: به اندازه زندگیم! گفت: زندگیت دست من و در قدرت من نیست، گفت: پس روزیم هم به دست تو نیست. گفت: احسنت، به سفر رفت، زنی (از همسایه ها)، از او پرسید حاتم چقدر به تو خرجی گذاشته

۱- قسمتی از این سخنرانی و روایات، از تفسیر نمونه ج: ۱۶ ص: ۳۸۸ بعد مورد استفاده، قرار گرفته است.

است؟.

گفت: او خود از محتاجان و خرج گیرندگان است، اما آن کس که روزی دهنده است به سفر نرفته است (و اینجاست). (۱)

بعضی از بزرگان گوید، به مقام توکل از آنجا رسیدم که در سفرمکه زنی را دیدم جلوی کاروان حجاج پیاده با سرعت می رفت، خیال کردم خرجی و مرکبی ندارد نزدیکش رفتم و بیست درهم از جیبم در آوردم و گفتم: این را بگیر و برای خودت مرکبی کرایه کن، به پول نگاه کرد و دستش را به آسمان بلند کرد دیدم از طلا پر شد و گفت: ای شیخ تو از جیب در می آوری و من از هوا می گیرم! برو پی کارت من محتاج تو نیستم و آیه «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» را تلاوت نمود و گفت: روزی و مخارجم بر خداست و از احدی از مخلوق درخواستی نکرده ام.

به خودم گفتم من این کرامات را از مردها شنیده بودم و حالا از زنها هم دیدم!.

گفتم: به خدا سوگندت می دهم بمن بگو باچه عملی به این مقام رسیدی؟ گفت:

باتوکل و باقی عمرم را استراحت کردم. (۲)

در زمان عمر به او گفتند: یک نفر جوان با تمام شدن نماز بلافاصله بلند شده از مسجد بیرون می رود، گفت: او را پیش من آورید، آوردند و از او سؤال کرد چرا برای تعقیبات نماز نمی مانی (و او را تهدید کرد)، جوان گریه کرد و گفت: من و زخم فقط این پیراهن را داریم که برتن من است، صبح من به مسجد آمده و نمازم را می خوانم و زخم درخانه لخت می نشیند، بعد از نماز زود بر می گردم و پیراهن را در می آورم و به او می دهم و من درخانه لخت می نشینم و خانمم می آید و نمازش را می خواند، با حرف این جوان اطرافیان همه گریستند و عمر هشتاد دینار به او داد که لباس بخرد، وقتی که به خانه آمد زخمش پرسید چرا دیر کردی؟ جریان را گفت: زن به شدت گریه کرد و گفت: ای مرد پست، چرا اسرار درون خانه را به او گفتی: و نداریت را آشکار

۱- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۷۲.

۲- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۷۲.

کردی و نعمت فقر و نداری رابه متاع دنیا فروختی! به عزت و جلال خدا قسم اگر آن پول را برنگردانی، من یک روز زن تو نخواهم ماند، من گرفتاری دنیا را اختیار کردم تا مرا از سعادت آخرت مانع نشود (اگر احتیاجن را به خدا می گفتی، به تو نمی داد؟!).

جوان درهم ها را پس داد شب بخواب رفتند پس از گذشتن پاسی از شب شوهرش را بیدار کرد و گفت: ای مرد ما با فقر زندگی می کردیم و نداری برای ما چیز زیبایی بود و کسی از حال ما اطلاعی نداشت و حالا که وضع ما بیرون درز کرد من دوست ندارم بعد از این زنده بمانم می خواهم از خدا بخواهم روح مرا قبض کند موافقی، جوان گفت: موافقم پس هردو به سجده رفته و از خدا خواستند روح هردو را قبض نمود(۱) در بعضی از تاریخ ها این گونه آمده است که زن با شنیدن حرفهای شوهر گفت: حالا- که ایمان تو این قدر ضعیف است، من حاضر نیستم با تو زندگی کنم جوان گریست که از من طلاق نگیر گفت: طلاق نمی گیرم و با تو هم نمی مانم، دو رکعت نماز خواند و از خدا خواست او را قبض روح کرد و این جریان که در مدینه پیچید همه با تعجب به صبر و تحمل آن خانم، از او بخوبی یاد می کردند.

نمونه ای از ایجاد مودت و رحمت خداوندی میان زن و شوهر و وفاداری به همسران است.

در واقعه کربلا آمده است که رباب بنت امرءالقیس زوجه محترمه حضرت امام حسین علیه السلام هنگام عبور از قتلگاه سخنان جانسوزی را گفت، و عبور نمود و پس از بازگشت به مدینه منوره، داخل خانه نشد و در حیاط زیر آفتاب و فضای باز نشست و آب سرد و گوارا ننوشید، و می گفت: من چگونه در زیر سایه بنشینم در حالی حسینم را زیر آفتاب سوزان بی دفن و کفن گذاشتم و به اسارت رفتم و چگونه آب گوارا بنوشم در حالی که طفل شش ماهه ام لب تشنه از دستم رفت. تا آخر عمر به این منوال روزها گذراند و از دنیا رفت.

او همسر گرامی امام حسین علیه السلام. و مادر علی اصغر و سکینه علیهما السلام بودند. گفته شده که رباب بر قبر حسین علیه السلام یک سال اقامت و عزاداری نمود و حاضر نشد با بانوان دیگر به مدینه برگردد(۱) و چون به مدینه برگشت از شدت ماتم در گذشت.

رباب همسر حسین علیه السلام در واقعه کربلا همراه امام بود، و او را با اسرای دیگر به شام روانه کرده بودند و چون وارد شهر مدینه شد. اشراف قریش یکی بعد از دیگری از او خواستگاری کردند. او گفت: من بعد از امام حسین علیه السلام کسی را شوهر نمی دانم و اختیار نمی کنم. او مدت یکسال زیر آسمان زیست و حاضر نشد در خانه سرپوشیده و زیر سقف زندگانی کند و از فرط حزن و اندوه جان سپرد.

رباب علیها السلام در سال ۶۲ هجری از دنیا رحلت نمود. حسین بن علی علیه السلام به این همسر بافضیلت و ادب و دخترش سکینه محبت خاص داشت و می فرمود:

لِعَمْرِكَ اِنِّي لَأَحِبُّ دَارًا *** تَحَلَّى بِهَا سَكِينَةُ وَ الرَّبَابُ

أَحَبُّهُمَا وَ ابْدَلْ جَلَّ مَالِي *** وَ لَيْسَ لِعَاتِبِ عِنْدِي عِتَابُ

وَ لَسْتُ لَهُمْ وَ إِن عَثَبُوا مُطِيعًا *** حَيَاتِي أَوْ يُعَلِّينِي التَّرَابُ

قسم به جانم البته من خانه ای را دوست دارم *** که در آن سکینه و رباب بوده باشد.

من آن دو را دوست دارم و بیشتر مالم را می بخشم *** و هیچکس در این بخشش بر من حق اعتراض ندارد.

۱- (نصوص فی نوابغ الشیعه و شخصیات بارزه منهم فی العصور المختلفه) المصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم). معالی السبطين - للحائری ج ۲ ص ۱۹۸). البته این گفتار بعید به نظر می رسد (با صرف نظر از جنبه شرعی) که یک زن تنها در بیابان مخوفی یک سال سر قبر، اقامت نماید و زنده و سالم بماند و بعد از یک سال چگونه به مدینه برگشت و در آن شهر وفات یافت؟!.

و اگر کسی هم اعتراض کند من نمی پذیرم** در طول زندگیم تا این که خاک روی من انباشته شود.

او از افضل زنان بود و بعد از شهادت آن حضرت مدت یک سال زنده بود و در این مدت هرگز به زیر سقف نرفت و همواره گریست. بعد از حضرت حسین علیه السلام، اشراف از او خواستگاری کردند لکن وی نپذیرفت و می فرمود: من جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر شوهری را اختیار نمی کنم.

سکینه بنت الحسین از همین بانو است. اشعاری در رثای سالار شهیدان از او نقل شده که این ابیات از آن جمله است:

ان الذی کان نوراً یستضاء به**بکربلاء قتیل غیر مدفون

سبط النبی جزاک الله صالحه**عنا و جنبت خسران الموازین

من للیتامی و من للسائلین و من**یغنی و یاوی الیه کل مسکین

همانا نوری که به همه جا پرتو می افکند در کربلا شهید شد و بی دفن بر زمین ماند.

نوه پیامبر! خدا اجر بهتری دهدت از ما و از ضرر و سبکی میزان، دوری جستی

کسی که پناه یتیمان و نیازمندان بود و هر درمانده ای به او پناه می برد.

وفاداری رباب به شوهرش امام حسین (علیه السلام): بگونه ای بود.

گفته شده است رباب وقتی که در کوفه سر امام حسین علیه السلام را در مجلس عیید الله ابن زیاد، دید نتوانست خود داری نماید و از جاپرید و سر مبارک را برداشت و به سینه چسباند و می بوسید و ناله می کرد و در تذکره الخواص: می گوید: أنها أخذت الرأس الشریف ووضعتہ فی حجرها، وقبَلتُہ سر شریف را گرفت و بوسید و بر دامن گذاشت و گفت:

وَاحْسِينًا فَلَا نَسِيْتُ حُسَيْنًا**أَفْصَدَتْهُ أَسِنَّهُ الْأَعْدَاءِ

غَادَرُوهُ بِكربلاء صَرِيحًا**لَا سَقَى اللَّهُ جَانِبِي كَرْبَلَاءِ

و باز در عزای حسین علیه السلام گفت:

إِنَّ الَّذِي كَانَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ *** بِكَرْبَلَاءَ قَتِيلٌ غَيْرَ مَدْفُونٍ

سِبْطَ النَّبِيِّ جَزَاكَ اللَّهُ صَالِحَةً *** عَنَّا وَجُنِبْتَ خُسْرَانَ الْمَوَازِينِ

قَدْ كُنْتُ لِي جَبَلًا صَعْبًا أَلُوذُ بِهِ *** وَكُنْتَ تَصْحُبُنَا بِالرَّحْمِ وَالذِّينِ

مَنْ لِلْيَتَامَى وَمَنْ لِلسَّائِلِينَ *** يُعْنَى وَيُؤْوَى إِلَيْهِ كُلُّ مِسْكِينٍ

وَاللَّهِ لَا أَبْتَغِي صِهْرًا بِصِهْرِكُمْ *** حَتَّى أُغَيَّبَ بَيْنَ الرَّمْلِ وَالطِّينِ

آن شخصیتی که وجودش نوری بود که از او روشنی می گرفتند* در کربلا کشته شد و بی دفن ماند.

نوه پیغمبر خداوند بتو جزای خیر دهد* از ما که از سبکی میزان ها پرهیز نمودی.

برای من کوه استواری بودی که به آن پناه می بردم* و باما با رحم و دین مدارا می کردی.

بعد از تو که بر یتیمان و سائلان* کمک می کند و کیست که بیچارگان به او پناهنده شوند.

به خدا قسم دامادی را بعد از شما به دامادی نمی پذیرم* تا در میان گل و شن

پنهان شوم (و بمیرم)(۱)

۱- بیشترین قسمت این سخنرانی برگرفته شده از کتاب های ۱- موسوعه عاشوراء: شیخ المحدثی ۲- المحبر ۳/۱۳، ۳- أعلام

النساء ۳۷۸/۱، الأعلام النساء ۳۷۸/۱، الأعلام ۳۷۸/۱. ۴- (الأغانی/ لأبی الفرج الأصفهانی/ ج ۸/ ص ۱۵۸) و (ج ۸- ص ۵۷۴)

۵- (الآبیات فی جد ج ۴۵/۴۷، وکمبا ج ۱۰/۲۰۳). و (ص ۴۹۱-۴۹۲) ۶- (اللهوف: ۳۵، ۷- مقتل الحسين (عليه السلام)

للخوارزمی ۱: ۲۳۸ مع تفاوت، ۸- الدمعه الساكبه ۴: ۲۷۶، نور العين فی مشهد الحسين (عليه السلام): ۳۹. ۹- (ورد ذكره فی)

الزيارة، الارشاد، الطبری، الأصفهانی، الخوارزمی). ۱۰- (مركز المصطفى (ص)- ص معالی السبطين- للحائری ج ۲ ص ۱۹۸)

۱۱- (أعيان الشيعة ۴۹۹: ۶) وصيه الحسين (ع) للنساء وفيهن الرباب: نقل السيد ابن طاووس: فعزى الحسين أم كلثوم، وقال لها:

يا أختاه! تعزى بعزاء الله فإن سكان السموات يفتنون وأهل الأرض كلهم يموتون وجميع البريه يهلكون. ثم قال: يا أختاه، يا أم

كلثوم! وأنت يا زينب! وأنت يا فاطمه! وأنت يا رباب! إذا أنا قتلت فلا تشققن على جيبا ولا تخمشن على وجهها ولا تقلن هجرا.

اللهوف: ۳۵، مقتل الحسين (عليه السلام) للخوارزمی ۱: ۲۳۸ مع تفاوت، الدمعه الساكبه ۴: ۲۷۶، نور العين فی مشهد الحسين

(عليه السلام): ۳۹. و كتاب أنصار الحسين (ع) لسماحه الشيخ محمد مهدى شمس الدين (قدس سره). إسمها ونسبها: الرباب

بنت امرئ القيس بن عدى بن أوس بن جابر بن كعب بن حليم بن خباب بن كلب الكلبيه. وهى زوجه سيد الشهداء الإمام

الحسين (عليه السلام). أخبارها: كانت الرباب من خيار النساء جمالاً وأدباً وعقلاً، وأسلم أبوها فى خلافه عُمَر، وكان نصرانياً من

عرب الشام، فَوَلَّاهُ عُمَرَ عَلَى قَوْمِهِ مِنْ قِضَاعِهِ. وَمَا أَمْسَى حَتَّى خَطَبَ إِلَيْهِ الْإِمَامُ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ابْنَتَهُ [ابْنَةُ أَمْرِئِ الْقَيْسِ] الرَّبَابَ لِابْنِهِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَزَوَّجَهُ إِيَّاهَا. فَوَلَدَتْ الرَّبَابَ لِلْحُسَيْنِ سُكَيْنَةَ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) عَقِيلَةَ قَرِيشٍ، وَعَبَدَ اللَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الَّذِي قُتِلَ يَوْمَ الطَّفِ وَأُمُّهُ تَنْظُرُ إِلَيْهِ. وَأَحَبُّ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) زَوْجَتَهُ الرَّبَابَ حَبًّا شَدِيدًا، وَكَانَ مَعْجَبًا بِهَا، وَكَانَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ فِيهَا الشَّعْرَ. وَلَمَّا اسْتُشْهِدَ الْإِمَامُ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي أَرْضِ كَرْبَلَاءَ حَزَنَ عَلَيْهِ الرَّبَابُ حَزْنًا شَدِيدًا، حَتَّى أَقَامَتْ عَلَى قَبْرِهِ سَنَةً كَامِلَةً ثُمَّ انصرفت. وَكَانَ قَدْ خَطَبَهَا بَعْدَ اسْتِشْهَادِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خَلَقَ كَثِيرٌ مِنَ الْأَشْرَافِ، فَقَالَتْ: مَا كُنْتُ لِأَتَّخِذَ حَمُومًا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، فَوَاللَّهِ لَا يُؤْوِينِي وَرَجُلًا بَعْدَ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سَقَفٌ أَبَدًا وَقَالَ الشَّيْخُ الْمَامِقَانِيُّ فِي كِتَابِهِ (تَنْقِيحُ الْمَقَالِ): يُعْتَمَدُ عَلَى رِوَايَتِهَا غَايَةُ الْاعْتِمَادِ. ذَكَرَ أَنَّ الرَّبَابَ لَمَّا وَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي مَجْلِسِ عَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، لَمْ تَتَمَالَكْ نَفْسُهَا أَنْ هَجَمَتْ عَلَى الرَّأْسِ وَاحْتَضَنَتْهُ وَأَخَذَتْ تَقَبِّلُهُ وَتَنْعِيهِ، وَمِنْ مَعَالِمِ إِخْلَاصِهَا هُنَا أَنَّ السَّبَايَا لَمَّا انصرفت من كَرْبَلَاءَ إِلَى الْمَدِينَةِ، أَبَتْ هَذِهِ الْحَزَّهَ الذَّهَابَ مَعَهُمْ، بَلْ آثَرَتْ أَنْ تَظَلَّ عِنْدَ قَبْرِ زَوْجِهَا الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هَائِمَةً تَبْكِي عَلَيْهِ وَتَرْتِيهِ، حَتَّى مَضَتْ عَلَيْهَا سَنَةٌ كَامِلَةٌ، وَأَبَتْ أَنْ تَسْتَظِلَّ بِظِلِّهِ، فَضَرَبَتْ بِذَلِكَ لَذَوَاتِ الْحِجَالِ مِثَالًا مِنَ الْوَفَاءِ وَالْإِخْلَاصِ أَيُّ مِثَالٍ.

مجلس ۵۱ ازدواج با مشرکان ممنوع!

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا تُعْجَبْكُمْ وَلَا تُنْكَحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَا يُعْجَبُكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۲۱)

بقره: ۲۲۱- و با زنان مشرک و بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، ازدواج نکنید! (اگر چه جز به ازدواج با کنیزان، دسترسی نداشته باشید، زیرا) کنیز با ایمان، از زن آزاد بت پرست، بهتر است، هر چند (زیبایی، یا ثروت، یا موقعیت او) شما را به شگفتی آورد.

و زنان خود را به ازدواج مردان بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، در نیاورید! (اگر چه ناچار شوید آنها را به همسری غلامان با ایمان در آورید، زیرا) یک غلام با ایمان، از یک مرد آزاد بت پرست، بهتر است، هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او)، شما را به شگفتی آورد.

آنها دعوت به سوی آتش می کنند، و خدا دعوت به بهشت و آمرزش به فرمان خود می نماید، و آیات خویش را برای مردم روشن می سازد، شاید متذکر شوند!

شان نزول:

شخصی به نام مرثد که مرد شجاعی بود از طرف پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مامور شد که از مدینه به مکه برود و جمعی از مسلمانان را که آنجا بودند با خود بیاورد، وی به قصد انجام فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد مکه شد در آنجا با زن زیبایی به نام عناق که در زمان جاهلیت او را می شناخت برخورد نمود آن زن او را مانند گذشته به گناه دعوت کرد اما مرثد که دیگر مسلمان شده بود تسلیم خواسته او نشد، آن زن تقاضای ازدواج نمود مرثد گفت: این امر موکول به اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، او پس از انجام ماموریت خود به مدینه بازگشت و جریان را به اطلاع پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رساند این آیه نازل شد و بیان داشت که زنان مشرک و بت پرست شایسته همسری و ازدواج با مردان مسلمان نیستند.

مطابق شأن نزولی که در بالا آمد، این آیه نیز در واقع پاسخ به سؤال دیگری درباره ازدواج با مشرکان است، می فرماید: با زنان مشرک و بت پرست مادام که ایمان نیاورده اند ازدواج نکنید (وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ).

سپس در یک مقایسه، می افزاید: کنیز با ایمان از زن آزاد بت پرست بهتر است، هر چند زیبایی او شما را به اعجاب وادارد (وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ).

درست است که ازدواج با کنیزان (مخصوصا کنیزانی که نه بهره چندانی از زیبایی دارند و نه مال) در عرف مردم جالب و پسندیده نیست به خصوص اینکه در

مقابل آنها زن مشرک زیبا یا ثروتمندی باشد ولی ارزش ایمان، کفه ترازوی مقایسه را به نفع کنیزان، سنگینتر می کند، چرا که هدف از ازدواج، تنها کامجویی جنسی نیست، زن شریک عمر انسان و مربی فرزندان او است و نیمی از شخصیت او را تشکیل می دهد، با این حال چگونه می توان شرک و عواقب شوم آن را با زیبایی ظاهری و مقداری مال و ثروت، مبادله کرد.

سپس به بخش دیگری از این حکم پرداخته، می فرماید: دختران خود را نیز به مردان بت پرست مادامی که ایمان نیاورده اند ندهید (هر چند ناچار شوید آنها را به همسری غلامان با ایمان در آورید زیرا) یک غلام با ایمان از یک مرد آزاد بت پرست بهتر است، هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او) شما را به اعجاب آورد (وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ).

بنابر این همان گونه که از ازدواج مردان مؤمن با زنان مشرک و بت پرست نهی شده، ازدواج مردان مشرک با زنان مؤمن نیز ممنوع است حتی غلامان با ایمان بر آنها ترجیح و اولویت دارند، و از مردان زیبا و ثروتمند و ظاهرا با شخصیت کافر برتر و شایسته تر بلکه مساله در این بخش از حکم، سخت تر و مشکل تر است، چرا که تاثیر شوهر بر زن معمولاً از تاثیر زن بر شوهر بیشتر است.

در پایان آیه نیز دلیل این حکم الهی را برای به کار انداختن اندیشه ها بیان می کند، می فرماید: آنها (یعنی مشرکان) به سوی آتش دعوت می کنند، در حالی که خدا

(مؤمنانی که مطیع فرمان او هستند) به فرمانش دعوت به بهشت و آمرزش می کند (أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ).

سپس می افزاید: و آیات خود را برای مردم روشن می سازد، شاید متذکر شوند (وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ).

به نکاتی در این باره توجه نمائید:

۱- فلسفه تحریم ازدواج با مشرکان

چنانکه دیدیم آیه فوق در یک جمله کوتاه، فلسفه این حکم را بیان کرده که اگر آن را بشکافیم، چنین می شود: ازدواج پایه اصلی تکثیر نسل و پرورش و تربیت فرزندان و گسترش جامعه است، و محیط تربیتی خانواده در سرنوشت فرزندان، فوق العاده مؤثر است، از یک سو آثار قطعی وراثت، و از سوی دیگر آثار قطعی تربیت در طفولیت زیرا نوزادان، بعد از تولد غالباً در دامن پدر و مادر پرورش می یابند و در سالهائی که سخت شکل پذیرند، زیر نظر آنها هستند.

از سوی سوم شرک، خمیر مایه انواع انحرافات، و در واقع آتش سوزانی است، هم در دنیا و هم در آخرت، لذا قرآن اجازه نمی دهد که مسلمانان، خود یا فرزندانشان را در این آتش بیفکنند، از این گذشته مشرکان که افراد بیگانه از

اسلامند، اگر از طریق ازدواج به خانه های مسلمانان راه یابند، جامعه اسلامی گرفتار هرج و مرج و دشمنان داخلی می شود، ولی این تا زمانی است که آنها بر مشرک بودن پافشاری می کنند، اما راه به روی آنها باز است، می توانند ایمان بیاورند و در صفوف مسلمین قرار گیرند، و به اصطلاح کفو آنها در مساله ازدواج شوند.

ضمناً واژه نکاح در لغت، هم به معنی آمیزش جنسی آمده، هم به معنی عقد ازدواج، و در اینجا منظور، عقد ازدواج است، هر چند راغب در مفردات می گوید: نکاح در اصل به معنی عقد است، سپس مجازاً در آمیزش جنسی به کار رفته است.

۲- مشرکان چه اشخاصی هستند؟

واژه مشرک در قرآن، غالباً به بت پرستان اطلاق شده، ولی بعضی از مفسران معتقدند که مشرک شامل سایر کفار مانند یهود و نصارا و مجوس (و به طور کلی اهل کتاب) نیز می شود، زیرا هر کدام از این طوائف برای خداوند شریکی قائل شدند، نصارا قائل به خدایان سه گانه (تثلیث) و مجوس قائل به خدایان دو گانه اهور مزدا و اهریمن (ثنویت) و یهود، عزیر را فرزند خدا می دانستند، ولی این عقائد گر چه

شُرک آور است اما با توجه به اینکه در آیات متعددی مشرکان در برابر اهل کتاب قرار گرفته اند و با توجه به اینکه یهود و نصارا و مجوس در اصل متکی به نبوت راستین و کتاب آسمانی هستند، معلوم می شود که منظور قرآن از مشرک، همان بت پرست است.

حدیث معروفی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که در ضمن وصایای خود فرمود:

مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید شاهد این مدعی است چرا که به طور مسلم اهل کتاب از جزیره العرب اخراج نشدند بلکه به عنوان یک اقلیت مذهبی طبق دستور قرآن با دادن جزیه در پناه اسلام زندگی می کردند.

۳- این آیه منسوخ نشده است

بعضی از مفسران گفته اند که حکم در آیه مورد بحث، منسوخ شده و ناسخ آن آیه

و الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ می باشد، که اجازه ازدواج با زنان اهل کتاب را می دهد.

این تصور از آنجا پیدا شده که گمان کرده اند آیه مورد بحث، ازدواج با همه کفار را تحریم کرده، بنابر این آیه ۵ سوره مائده که اجازه ازدواج با کفار اهل کتاب را می دهد، ناسخ این حکم می باشد (یا مخصص آن است) ولی با توجه به آنچه در تفسیر آیه مورد بحث گفته شد معلوم می شود که این آیه فقط نظر به ازدواج با بت پرستان دارد، نه کفار اهل کتاب، مانند یهود و نصارا، (البته در مورد ازدواج با کفار اهل کتاب، نیز قرائنی در آیه و روایات اهل بیت (علیهم السلام) است که نشان می دهد منظور فقط ازدواج موقت است).

مطالبی از پیشگوئیهای بزرگان درباره ازدواج

در فرمایشات بزرگان دین، از آینده بشریت، مطالب و پیشگوئی هائی، بیان شده

است که باگذشت زمان، همه آنها، مو بمو تحقق یافته و مصداق پیدا می کنند و صاحبان عقل و خرد را، به حیرت می اندازد که این شخصیت های جهان از آموخته های آسمانی، پیش از هزار و چهارصد سال، از این جریان ها خبر داده اند (۱).

از جمله آنها مطالبی است که به عرض می رسانم.

مجرد زیستن حلال گردد!

درست است در روایات فراوان، برای ازدواج، تشویق های مؤکد وارد شده است اما زمانی در تاریخ پیش می آید و شرایط زندگی، به صورتی در می آید، مجرد زیستن و بدون ازدواج ماندن، (در صورتی که بتواند خود را کنترل کند) حلال می شود.

روایات ذیل نمونه هائی در این مورد است که، با کمال وضوح اوضاع زندگی این زمان ها را بیان می نماید، مشکل تربیت اولاد و سختی تأمین هزینه زندگی آنان و تهیه مسکن و ... گرفتاری، پدر و مادرها را به جایی رسانده است که جوانان امروز می گویند: یک بچه برای هفتاد پشت ما بس است و با خانمش که درگیر می شود می گوید: کاش برای من مار می زائیدی نه بچه! و دهها اظهار ناراحتی از این قبیل که تحقق و مصداق روایات آتی را برای اشخاص منصف، روشن می سازد و علوم آسمانی گویندگان آن را، به اثبات می رساند.

۱- ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لِيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَسْلَمُ لَدَى دِينَ دِينَهِ إِلَّا مَنْ يَفِرَّ مِنْ شَاهِقِ الْإِلَى شَاهِقٍ، وَمَنْ حَجَرَ إِلَى حَجْرٍ كَالْتَّعَلَبِ بِالشَّبَالِهِ، قَالُوا مَتَى ذَلِكَ الزَّمَانُ؟ قَالَ: إِذَا لَمْ يَنْلِ الْمَعِيشَةَ

۱- در مورد این اخبار از غیب و پیشگوئی از آینده ها و آیندگان، کتابی بنام «اسلام فراتر از زمان» تألیف کرده و در اختیار جوامع بشری، قرار داده ام که مطالعه آن برای همگان ضرورت دارد.

أَلَا بِمَعْصِيَ اللَّهِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ حَلَّتْ الْعِزُّوبَهُ، قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَرْتَنَا بِالتَّزْوِيجِ؟ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنْ إِذَا كَانَ ذَلِكَ الزَّمَانُ فَهَلَاكَ الرَّجُلُ عَلَىٰ يَدِي أَبُوهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ ابْوَانٌ فَعَلَىٰ يَدِي زَوْجَتُهُ وَوَلَدُهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ وَ لَا وَلَدٌ فَعَلَىٰ يَدِي قَرَابَتِهِ» (۱). البته البته می آید برای مردم زمانی برای صاحب دین دینش سالم نماند مگر کسی که از قله کوهی به قله کوه دیگر بگریزد و از سوراخی به سوراخ دیگر مانند روباه با بچه هایش، گفتند:

آن کدام زمان است؟ فرمود: زمانی که خرج زندگی به دست نیاید مگر با معصیت خدا، پس در آن زمان مجرد ماندن حلال می شود، گفتند: ای رسول خدا ما را امر به تزویج می کنی؟! فرمود: بلی و لکن آن زمان هلاک شدن مرد با دست والدین و اگر نشدند با دست زن و فرزندش و اگر نشدند با دست خویشان خواهد شد.

۲- و فرمود: زود است که بیاید بر امت من زمانی که حلال باشد عزوبت (مجرد زیستن) و رهبانیت، (در آن زمان) اگر زن مار بزاید بهتر است تا بچه بزاید. (۲)

۳- در تفسیر روح البیان در تفسیر آیه مبارکه «إِن يَكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده است (زمانی آید در آن زمان) تربیت طوله سگ بهتر از تربیت بچه است و اگر زن مار بزاید بهتر است از زائیدن بچه. (۳)

۴- یکی از علائم ظهور آن است که بچه ها موجب اذیت و آزار باشند. (۴)

۵- ساعت ظهور نباشد تا زن های بچه دار محزون باشند و زن های بی بچه

۱- التَّحْصِينُ لِابْنِ فَهْدِ الْحَلِيِّ: / ۱۳ ح ۲۵؛ كِتَابُ الثَّقَاتِ: ۸ / ۲۱۱؛ الْعِزْلَةُ لِأَبِي سَلِيمَانَ الْخَطَّابِيِّ: ۶۷؛ التَّرْغِيبُ وَ التَّرْهِيْبُ: ۳ / ۴۴۴ ح ۸۶۹۷؛ تَفْسِيرُ قُرْطُبِيِّ: ۱۰ / ۳۶۱؛ الْأَحَادِيثُ الْغَيْبِيَّةُ: ۱ / ۴۲۳ ح ۲۶۹ از چندین کتاب دیگر.

۲- يَأْتِي عَلَى النَّاسِ ... ۱۰۵ از وسیله العفایف و عقود الجواهر.

۳- يَأْتِي عَلَى النَّاسِ ... ۱۰۵ از ملاحم طاوه ئی ص ۵۹؛ و در ص ۱۶۳ روایتی مفصل تر از کنز العمال: ۱۴ / ۲۲۶ آورده است .. در آن وقت اگر مردی توله سگی را تربیت کند بهتر است از تربیت بچه پسر ...

۴- کنز العمال: ۱۴ / ۲۲۴ و ص ۲۴۱ و ۲۴۵.

خوشحال. (۱)

در تاریخ نگارش این سخنرانی هابسال ۲۰۰۷ میلادی مطابق با ۱۳۸۶ شمسی ببعده وضع اقتصادی کشورهای اروپائی بگونه ای بهم ریخت و وضع سخت معیشتی آنها بجائی رسید که اعتصاب ها و تظاهرات در تمام سرزمین های آن قاره، برعلیه دولت مردان و ثروتمندان آن کشورها، شروع شد و به اوج خود رسید در پلاکاردهای بیشمار خود جمله های ۰/۹۹ مردم قربانی ۱/ شده اند، نوشته و درهمه آن کشورها و آمریکا، برافراشته شده است.

در اثر نداری و بیچارگی، تعدادی از پدران، اول اعضای خانواده و بعد خود را، اعدام می کنند و به علت عدم توانائی برای پرداخت اجاره بها یا اقساط بانکها و تملک بانک، خانه های مردم را، زندگی در داخل خود روها، شروع شده و مردم از تهیه هزینه مخارج زن و بچه اش، عاجز مانده و دست به خود کشی های زیاد و فراوان میزنند، کشورهایی که سالیان دراز و متمادی، آمال و آرزوی مردم جهان بود، کاش در آنها زندگی بکنند، حال به سراشیبی، فقر و فلاکت افتاده است و هنوز هم ادامه دارد و هر روز در رسانه ها، فیلم های اوضاع فلاکت بار آنها را پخش می کنند.

این نا آرامی ها هنوز هم در تاریخ ۲۰۱۳ میلادی مطابق با ۱۳۹۲ شمسی به صورت گسترده، ادامه دارد.

درواقع مصداق واقعی، روایات بالا، تحقق یافته است و در آینده هم شاید، بدتر از اینها پیش بیاید.

در خود کشورهای اسلامی کار بجائی رسیده است که طبقه جوان با این که ازدواج، مورد نیاز شدید طبیعی آنها در دوران جوانی شان است، از ازدواج و تشکیل خانواده، به خاطر گرانی مهریه ها و سختی معیشت و تهیه جا و مکان زندگی و ترس از به وجود آمدن اولاد، طوری پا به فرار گذاشته و وحشت زده هستند که

واقعاً جای تأسف و تعجب است.

این پیشامدها کار را به جایی رسانده است که در تعدادی از آن کشورها از جمله در انگلستان و آمریکا، قانون ازدواج رسمی مرد با مرد را، از تصویب گذراندند

این قانون در زمان ما، در سال ۱۳۸۰ شمسی ببعده اتفاق افتاد و سنگ بنای این عمل زشت همجنس بازی و از بین برنده کرامت و شرافت مردانگی و انسانیت:

گذاشته شد و همچنین در فرانسه ازدواج همجنس با یکدیگر را قانونی کردند، به موازات آن ازدواج دو جنس زن را هم با یک دیگر تجویز کرده و از قانون می گذراندند،

ازدواج مرد با مرد (همجنس بازی)!

۱- امام صادق علیه السلام در روایت طولانی فراز هائی در مورد اکتفاء مرد با مرد و زن با زن، و مطالب دیگر در این زمینه، بیان داشت که دقت در مضامین آن ضرورت دارد. (کامل این روایت را در کتاب «اسلام فراتر از زمان» آورده ام به آنجا مراجعه شود).

رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند روز روشن این زمان هارا می دیدند که کراراً فرموده است:

۱- «ویکتفی الرجال بالرجال والنساء بالنساء، وتشبه الرجال بالنساء بالرجال.» و اکتفا می کند مرد بر مرد و زن بر زن و مرد شبیه زن و زن شبیه مرد می شود!، و امثال این روایات که از حلقوم وحی بیرون آمده و به صفحات تاریخ نشسته و تحقق پیدا کرده است!!

۲- ابی هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

یأتی: علی الناس زمان یتزوج الرجل كما یتزوج المرأه. (۱) می آید برای مردم زمانی ازدواج کرده شود با مرد آن گونه که بازن ازدواج می شود (مرد با مرد ازدواج رسمی می کند).

۱- الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۳۶ ح ۲۸۶؛ الفردوس للدیلمی: ۵/ ۴۴۵ ح ۸۶۹۱.

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: لا تذهب الدنيا حتى يستغنى الرجال بالرجال و النساء بالنساء. (۱) دنیا از بین نمی رود تا مرد از مرد اشباع شود و زن از زن!

۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سيكون في آخر امتي قوم يكتفي رجالهم بالرجال، و نسائهم بالنساء، فاذا كان ذلك فارتقبوا عذاب قوم لوط ان يرسل الله عليهم حجاره من سجيل. (۲) به زودی می شود در آخر امت من گروهی که مردانشان بر مردان و زنانشان بر زنان، اکتفاء می نمایند، پس هنگامی که این پیش آمد، منتظر عذاب قوم لوط باشید که خداوند بر آنها سنگ هائی از سجیل بفرستد (وبا کلوخ پاره هائی آنان را از بین ببرد و نابود سازد).

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: ... و رأيت النساء يتزوجن النساء... (۳) و دیدی که زنان با زنان ازدواج نمایند.

نزدیکی با حیوانات!

امام صادق علیه السلام فرمود: ... و رأيت البهائم تنكح.. (۴) و دیدی که با حیوانات عمل جنسی انجام می دهند.

این فرموده ها را که در بیش از هزار و چهارصد سال پیش، گفته شده است، در زمان ما، تحقق یافته و به کرسی نشسته است.

آرایش مردان مانند زنان!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- تاریخ بغداد: ۳۰ / ۹؛ تاریخ مدینه دمشق: ۳ / ۲۸۳؛ تهذیب تاریخ دمشق: ۳ / ۲۱۴؛ الأحادیث الغیبیه: ۱ / ۴۳۶ ح ۲۸۷.

۲- تفسیر قرطبی: ۸۳ / ۹؛ الأحادیث الغیبیه: ۱ / ۴۳۶ ذیل ح ۲۸۷.

۳- روضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶-۴۲ و بحار الأنوار: ۵۲ / ۲۵۴-۲۶۰ آخرین امید: ۳۰۳ بعد

۴- روضه کافی: ح / ۷ ص ۳۶-۴۲ و بحار الأنوار: ۵۲ / ۲۵۴-۲۶۰.

۱- سیأتی: من بعدی اقوام یا کلون طیب الطعام وألوانها، ویرکبون الدواب، ویتزینون بزینة المرأه لزوجها، ویتبرجون تبرج النساء، و زیهنّ مثل زی الملوك الجابره، وهم منافقوا هذه الأمه فی آخر الزمان ... محاریبهم نساؤهم، و شرفهم الدراهم والدنانیر. (۱)

به زودی بعد از من می آید گروههایی می خورند طعام خوشمزه و رنگارنگ آن را، و سوار می شوند بر جنبنده ها (از حیوانات و ماشینها و هواپیماها و قطارها و...) را، خود را می آریند، آراستن زن بر شوهرانشان، و خودنمایی می کنند مانند خودنمایی زنان، و ریختشان مانند ریخت پادشاهان ستمگر، و آنان دورویان (و منافقین) این امتند در آخر زمان ... محرابهایشان، زنانشان و شرفشان درهم ها و دینارها (خواهد بود).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۲- سیأتی: بعد کم قوم یا کلون أطائب الدنيا وألوانها، وینکحون أجمل النساء وألوانها ... عاکفین علی الدنيا یغدون ویروحون الیها، اتخذوها آلهه من دون الههم. (۲) به زودی می آید بعد از شما گروهی می خورند غذاهای لذیذ و رنگارنگ دنیا را، و ازدواج می کنند با زیارویان زنها و رنگ به رنگ آنها ... بر دنیا سرفروند آورند و صبح و شام به سوی دنیا می روند، و دنیا را خدای خود می گیرند بدون خدای (آفریننده) خودشان.

به محتوای روایات فوق دقت نمائید و تحقق یافتن آن گفته ها و خود نمایی مردان زن صفتان را در نظر داشته باشید، و تصدیق نمائید که این گفته های حیرت آور، با گذشت قرن ها، چگونه تحقق یافته است.

۱- بحار الأنوار: ۱/۹۶/۷۷؛ میزان الحکمه - محمدی ری شهری ج ۳ ص ۲۳۲۴.

۲- تنبیه الخواطر: ۱/۱۵۵/۱ و ص ۳۰۱- میزان الحکمه - محمدی ری شهری ج ۳ ص ۲۳۲۴:

مجلس ۵۲ متلاشی شدگان با قهر خدا!

در طول تاریخ در جامعه بنی آدم، فراوان دیده شده است و حتی فرهنگشان این بوده است که اغنیا از فقرا، دوری می جستند و خود را از آنها بالاتر دیده و در شأن خود نمی دانستند، با آنها نشست و برخاستی داشته باشند!! این تکبر و خود برتر بینی هنوز هم در جوامع بشری، حکم فرماست.

روی این کبر و نخوت و خود بزرگ بینی، بلاهای گوناگون برای اقوام گوناگون، فرود آمده است که شاید برای آیندگان، مایه عبرت و موعظه باشد، ولی متأسفانه روز نو و روزی از نو. به این مطالب دقت نمائید.

فرعون و فرعونیان

فرعون لقب حاکمان مصر در دورانهای پیش از بطالسه است (۱). فرعون لقب سلاطین (عمالقه) است چنان که کسری لقب پادشاهان فرس و قیصر لقب سلاطین روم، خاقان لقب شاهان ترک و نجاشی لقب پادشاهان حبشه و تبع لقب سلاطین یمن است. نام فرعون معاصر حضرت موسی، ولید بن مصعب بن ریان است. زیاده از ۴۰۰ سال عمر کرد. نوشته اند که قبلا عطاری بوده اهل اصفهان بالاخره نادر شد

۱- آل فرعون ۱۴ بار در کلام خدا ذکر شده است. در یک مورد (القصص / ۸ / ۲۸) این ترکیب به معنای محدودتری به کار رفته است و راویان اختلاف کرده اند که منظور از آن کنیزان همسر فرعون معاصر حضرت موسی، دختر او، یا یاران اویند (طبری، ۱۰ / (۲۰) / ۲۱). در دیگر موارد، هم؟ قوم فرعون، از خویشاوندان و پیروان و لشکریان او را در بر می گیرد (طبری، ۲۱۲ / ۱؛ طباطبائی، ۸ / ۲۲۶؛ طنطاوی، ۱ / ۶۰). رضا، ۳۰۹ / ۱؛

و به شام رفت و از آن جا به مصر آمد و در مصر مشغول خربزه فروشی شد. تصادفا همان ایام مرض وبای شدید در مصر اتفاق افتاد و این شخص از قبرستانی عبور می کرد. دید جنازه ها را دفن می کنند.

به اطرافیان میت گفت: من امین مقابر هستم و از هر میت پنج درم می گیرم. در این امر ۳ ماه متوالی دوام کرد تا مال هنگفتی جمع آورد. لاجرم روزی موقع دفن یک میت که از رجال بود به قرار معمول مطالبه پنج دینار کرد، مباشران میت اعتراض کردند که تو چکاره ای و او را به حضور پادشاه بردند.

پادشاه پرسید قضیه چیست؟ و این چه حقوقی است که از مردم مطالبه می کنی؟ فرعون جواب داد که من موقعی که به این شهر وارد شدم دیدم هرج و مرج در شهر حکم فرماست و هر کس هر چه دلش می خواهد عمل می کند. من هم این کار را کردم تا مرا به حضور شاه آورند. فعلا از این ممر مقداری مهم مال اندوخته ام و همه پول ها را در برابر پادشاه ریخت.

پادشاه او را والی گردانید در اندک وقتی به واسطه تدبیرهایش مملکت را به نظم در آورد. پس از مردن پادشاه او را به سلطنت اختیار کردند. و این مقدمه پادشاهی و فرعونی او شد! (۱)

آلِ فِرْعَوْنَ، از اعلام قرآن کریم.

آل فرعون، بنی اسرائیل را مورد آزار و شکنجه قرار می دادند و مانند بسیاری دیگر از مردمان روزگاران کهن، آیات خداوند را انکار می کردند. خداوند آنان را به خاطر این گناه کیفر داد. آل فرعون چندین بار گرفتار قحطی و طوفان و حشرات زیان بخش شدند و آنگاه با حضرت موسی عهد کردند که اگر خداوند این بلاها را از ایشان رفع گرداند، به او ایمان آورند، ولی پس از رفع بلا، پیمان خود را شکستند.

سرانجام خداوند ایشان را در دریا غرق ساخت و بنی اسرائیل را نجات بخشید. (۱)

"فرعون" اسم غیر عربی است که به اعتبار گستاخی و گردنکشی او این چنین نامیده شده است (۲) بعید نیست از ماده «فارع» مشتق شده باشد به معنی قتل، انتقام و غارت و یا از ماده «فرع» به معنی هرج و مرج یا فقدان نظم (۳) باشد.

فرعون اسم عام است و به تمام سلاطین مصر گفته می شده (همانطور که به سلاطین روم قیصر و به سلاطین ایران کسری گفته می شده) (۴) فراغه مصر ۲۶ سلسله بودند و مدت حکومت آنها نزدیک به سه هزار سال بوده است (تا انتهای قرن پنجم میلادی) (۵) که مشهورترین آنها عبارتند از:

۱- ریان بن ولید فرعون معاصر حضرت یوسف (علیه السلام) (۶)

۲- قابوس بن مصعب معاصر ولادت حضرت موسی (علیه السلام)

۳- ولید بن مصعب یا ولید بن قابوس، فرعون زمان خروج موسی (علیه السلام) (۷)

فرعون در قرآن:

لفظ فرعون ۷۴ بار در قرآن آمده و در داستانهای بنی اسرائیل و موسی (علیه السلام) به

۱- (بقره / ۵۰ - ۴۹ / ۲؛ اعراف / ۱۳۶ - ۱۳۰ / ۷؛ انفال / ۵۲ / ۸، ۵۴). مأخذ: رضا، محمد رشید، المنار، بیروت، ۱۳۹۳ ق؛

طباطبائی، محمدحسین، المیزان، بیروت، ۱۴۰۰ ق؛ طنطاوی، الجواهر، قاهره، ۱۳۵۰ ق؛ قرآن کریم. محمدعلی مولوی

۲- راغب اصفهانی، مفردات، ترجمه غلامرضا خسروی، تهران، مرتضوی، ۱۳۶۹، چاپ اول، ج ۳، ص ۴۳.

۳- مصطفوی، حسن؛ التحقيق، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۶۸، چاپ اول، ج ۹، ص ۶۷.

۴- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱، چاپ چهاردهم، ج ۶، ص ۲۸۰.

۵- التحقيق، پیشین، ص ۶۵.

۶- فرعون معاصر حضرت یوسف (ع) با لفظ ملک یاد شده است.

۷- شبستری، عبدالحسین، اعلام القرآن، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹، چاپ اول، ص ۷۸۳.

چشم می خورد و محل زندگی آنها سرزمین مصر بوده است، البته در قرآن به اسم فرعون معاصر حضرت موسی (علیه السلام) تصریح نشده است.

فرعون به صفات مسرف، طاغی، عالی، ذوالاوتاد توصیف گردیده و از سیاستهای شیطانی او با کید فرعون یاد شده است. (۱)

فرعون در ابتدا ادعای ربوبیت داشت و می گفت:

«فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (۲)

«وگفت من پروردگار برتر شما هستم»

سپس پا را فراتر گذاشته و ادعای الوهیت می کند:

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (۳)

«و فرعون گفت: ای جمعیت اشراف من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم».

دشمن سرسخت بنی اسرائیل بود و پسران آنها را می کشت و دختران را برای خدمتکاری زنده می گذاشت، (۴) به عقیده او و قومش، بنی اسرائیل بردگان و خدمتگزاران آنها بودند. (۵)

رسالت حضرت موسی (علیه السلام):

خداوند موسی (۷) را همراه برادرش هارون به سوی فرعون فرستاد تا بنی اسرائیل را از چنگال او آزاد کند. (۶) اما فرعون در مقابله با موسی (علیه السلام)، استکبار ورزید:

«فَأَسْتَكْبِرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ» (۷) «اما آنها (فرعون و اطرافیان) تکبر کردند و آنها

۱- حسین دشتی، مصطفی، معارف و معاریف، قم، بی نا، ۱۳۷۶، چاپ دوم، جلد ۸، ص ۳۶.

۲- نازعات / ۲۴) ترجمه آیات از آیه الله مکارم شیرازی می باشد)

۳- قصص / ۳۸.

۴- اعراف / ۱۴۱.

۵- مؤمنون / ۴۷؛ قرشی، علی اکبر، قاموس القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶، چاپ دوازدهم، ج ۵، ص ۱۶۵ ج ۱۶۴.

۶- شعرا / ۱۶.

۷- مؤمنون / ۴۶.

مردمی برتری جوی بودند».

و نسبت جنون به موسی (علیه السلام) می دهد:

«قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ» (۱)

«فرعون) گفت پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، مسلماً دیوانه است».

و موسی را ساحر می خواند:

«إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ» (۲) «این ساحری آگاه است»

مردم را علیه موسی (۷) تحریک می کند و ساحران را برای مقابله با او می فرستد (۳) و تصمیم به قتل موسی می گیرد (۴) که با مداخله مؤمن آل فرعون منصرف می شود. (۵)

آل فرعون به بلاهایی دچار شدند (۶) اما باز هم دست از استکبار برنداشتند تا سرانجام دستور کوچ بنی اسرائیل به موسی (علیه السلام) داده می شود. (۷)

سرانجام بنی اسرائیل به رهبری حضرت موسی (علیه السلام) از مصر خارج می شوند و به دریا می رسند (اینکه دقیقاً دریا بوده یا رود نیل مورد اختلاف است)، موسی (علیه السلام) با معجزه خود دریا را می شکافد و بنی اسرائیل از آن عبور می کنند.

فرعون نیز که با سپاه فراوانی به دنبال ایشان بود وارد جاده های دریایی می شود، ناگهان دریا به هم آمده، فرعونیان را در خود غرق می کند. (۸)

فرعون در آخرین لحظات ایمان می آورد ولی چون ایمان او از روی اضطرار بوده پذیرفته نمی شود.

۱- شعر / ۲۷.

۲- شعر / ۳۴.

۳- شعر / ۳۵-۴۹.

۴- غافر / ۲۶.

۵- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، قصه های قرآن در تفسیر نمونه، تدریس حسین حسینی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱، ص ۲۵۰-۲۷۰.

۶- اعراف / ۱۳۳.

۷- شعر / ۵۲.

«قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۱)»

«گفت ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند وجود ندارد و من از مسلمین هستم»

بدن او به ساحل می آید تا باعث عبرت مردم باشد:

«فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً» (۲)

«ولی امروز بدنت را (از آب) نجات می دهیم تا عبرتی برای آیندگان باشی».

در سوره های زیاد قرآن کریم از قدرت و نیروی عظیم فرعون، نام می برد تا جایی که به مقام ادعای الوهیت می رسد و به زیر دستان خود می گوید:

وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَ فَلَآ تُبْصِرُونَ (۵۱) زخرف: ۵۱ فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: «ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟»

فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى (نازعات ۲۴) و گفت: «من پروردگار برتر شما هستم!»

این ادعاهای خدائی او را بگونه ای در کبر و نخوت و خود برتر بینی، غرق کرد و با فرستاده خداوند حضرت موسی علیه السلام مخالفت نمود، دیگر راه برگشتی در وجود خود نماند، و غضب پروردگار او و قومش را، فرا گرفت، هنگام غرق و نابود شدن گفت: انی آمنت برب موسی و هارون من به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردم، جبرئیل یک مشت گل به دهانش زد و گفت: أَلَاآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ حَالًا (که غرق می شوی) تو که قبلاً عصیان و نافرمانی می کردی؟!!!

حال جا دارد به تعدادی از آیات از چند سوره در این رابطه توجه نمائید.

زخرف: ۵۰ امّا هنگامی که عذاب را از آنها برطرف می ساختیم پیمان خود را می شکستند! ۵۱ فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: «ای قوم من! آیا حکومت

۱- یونس / ۹۰.

۲- یونس / ۹۲.

مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟ ۵۲ مگر نه این است که من از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم؟ ۵۳ (اگر راست می گوید) چرا دستبندهای طلا به او داده نشده، یا اینکه چرا فرشتگان دوشادوش او نیامده اند (تا گفتارش را تأیید کنند)؟! ۵۴ (فرعون) قوم خود را سبک شمرد، در نتیجه از او اطاعت کردند؛ آنان قومی فاسق بودند! ۵۵ اما هنگامی که ما را به خشم آوردند، از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم. ۵۶ و آنها را پیشگامان (در عذاب) و عبرتی برای دیگران قرار دادیم.

دخان: ۱۷ ما پیش از اینها قوم فرعون را آزمودیم و رسول بزرگواری به سراغشان آمد، ۱۸ (و به آنان گفت: امور) بندگان خدا را به من واگذارید که من فرستاده امینی برای شما هستم! ۱۹ و در برابر خداوند تکبر نورزید که من برای شما دلیل روشنی آورده ام! ۲۰ و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا متهم کنید! ۲۱ و اگر به من ایمان نمی آورید، از من کناره گیری کنید (و مانع ایمان آوردن مردم نشوید)! ۲۲ (آنها هیچ یک از این پندها را نپذیرفتند، و موسی) به پیشگاه پروردگارش عرضه داشت: اینها قومی مجرمند! ۲۳ (به او دستور داده شد: بندگان مرا شبانه حرکت ده که شما تعقیب می شوید! ۲۴ (هنگامی که از دریا گذشتید) دریا را آرام و گشاده بگذار (و بگذر) که آنها لشکری غرق شده خواهند بود! ۲۵ (سرانجام همگی نابود شدند و) چه بسیار باغها و چشمه ها که از خود به جای گذاشتند، ۲۶ و زراعتها و قصرهای زیبا و گرانقیمت، ۲۷ و نعمتهای فراوان دیگر که در آن (غرق) بودند! ۲۸ اینچنین بود ماجرای آنان! و ما (اموال و حکومت) اینها را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم! ۲۹ نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین، و نه به آنها مهلتی داده شد! ۳۰ ما بنی اسرائیل را از عذاب ذلت بار رهایی بخشیدیم؛ ۳۱ از فرعون که مردی متکبر و از اسرافکاران بود! ۳۲ ما آنها را با علم (خویش) بر جهانیان برگزیدیم و برتری دادیم، ۳۳ و آیاتی (از قدرت خویش) را به آنها دادیم که آزمایش آشکاری در آن بود (ولی آنان کفران کردند و مجازات شدند)!

نازعات: ۲۰ سپس موسی بزرگترین معجزه را به او نشان داد! ۲۱ اما او تکذیب و عصیان کرد! ۲۲ سپس پشت کرد و پیوسته (برای محو آیین حق) تلاش نمود! ۲۳ و ساحران را جمع کرد و مردم را دعوت نمود، ۲۴ و گفت: «من پروردگار برتر شما هستم!» ۲۵ از این رو خداوند او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت! ۲۶ در این عبرتی است برای کسی که (از خدا) بترسد!

در طول تاریخ از این نمونه های برجیده شدن و از میان برداشته شدن نسلها، زیاد بوده و هست و خواهد بود " لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَأْجِدُونَ " برای هر امتی وقت معین (و تعیین شده ای) هست وقتی که مهلتشان، به پایان رسید نه ساعتی به تأخیر می افتد و نه به جلو کشیده می شود (نه زودتر و نه دیرتر خواهد بود).

امام صادق علیه السلام به متوکل بن هارون راوی صحیفه سجادیه فرمود: فَاطَلَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّ بَنِي أُمِّيَّةٍ تَمْلِكُ سُلْطَانَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَمَلِكَهَا طُولَ هَذِهِ الْمَدِينَةِ فَلَوَطَاوَلْتَهُمُ الْجِبَالَ لَطَالُوا عَلَيْهَا حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ تَعَالَى بِزَوَالِ مَلِكِهِمْ ... پس خدای عز و جل پیغمبرش علیه السلام را آگاه نمود که بنی امیه پادشاهی و سروری این امت را در این مدت (هزارماه) بدست می گیرند، پس اگر کوهها با ایشان سرکشی کنند، بر آن کوهها بلندی می کنند (هرکس در این مدت با آنان در افتد شکست خورده و از بین می روند).

بعد جملاتی فرمود: «ماخرج ولايخرج منا أهل البيت الى قيام قائمنا أحد ليدفع ظلماً أو ينعش حقاً الا اصطلمته البليته و كان قيامه زياداً في مكروهننا و شيعتنا» هيچيك از ما اهل بيت تاروز قيام قائم ما (حججهن الحسن العسكري عجل الله تعالى فرجه الشريف) برای جلوگیری از ستمی یا برای بپا داشتن حقی خروج نمی کند، مگر آنکه بلا و آفتی او را از بیخ بر کند و قیام او براندوه شیعیان ما بیفزاید.

از این گونه روایات در منابع ما زیاد آمده است و نتیجه این است که برای هر امتی

مدتی معین است برایش نه جلوگیری هست و نه عقب گردی، هرامت پس از پایان اجل و مهلتش، اگر مردم روی زمین گرد هم آیند آن را نگهدارند نمی توانند، همانگونه است اگر قبل از موعد و وقت تعیین شده هم اگر کوهها و کل مردم جمع شوند، نمی توانند آن را براندازند.

البته توجه داشته باشید، این مطلب دست ها و زبان های ما را نمی بندد که از جهاد در راه خدا و یا از تکلیف سنگین امر به معروف و نهی از منکر، شانه خالی کنیم! و دست بسته تسلیم دشمن شویم، ما باید به وظایف سنگین تبلیغ و در پیشبرد دین و مذهب حقه، عمل کرده و از سعی کوشش خود فروگذار نشویم، زیرا ما اطلاع نداریم و نمی دانیم اجل فلان قوم تا کی است ممکن است از بین رفتن آنها با وسیله ما باشد پس ما بهیچوجه نباید در برابر ظلم و ستم، از وظایف محوله، شانه خالی کنیم و دست بسته به دشمن تسلیم شویم.

در زمان خود ما چقدر از این جریان های از بین رفتن اقوام مختلف به وقوع پیوست روزی در عراق ملک فیصل دوم فرمان روای مطلق بود، آن ارتش و نیروئی که با فرماندهی عبدالکریم قاسم به کمک سوریه فرستاد، همان نیرو شبانه به بغداد برگشت و به کاخ سلطنتی یورش برد و تمام اعضای کاخ تا بچه شیرخوار و خود شاه را بادائیش و تا نخست وزیرش، قتل عام کردند و قدرت را به دست گرفتند، پس از مدتی عبدالکریم را، هم کارش عبدالسلام عارف از بین برد و او را رفیقش حسن البکر و او را نیز صدام حسین تکریتی از بین برد.

در عراق صدام با تحریک آمریکا و همپیمانانش پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، هشت سال جنگ خونین را بر ایران تحمیل کرد و در نهایت خود صدام را نیز آمریکا بالشکر کشی به عراق، از میان برداشت و نابود نمود.

در لیبی کشور نفت خیز و ثروتمند، سرلشکر معمر قذافی با قدرت مطلقه چهل و چند سال حکمرانی کرد و با پول نفت همه کاره قاره آفریقا شده بود و در سایه آمریکا و کشورهای غربی به همه چیز رسیده بود، ولی در نهایت با قیام مردمی، به

دست انقلابیون جلوی چشم همگان، ذلیلانه کشته شد.

در مصر حسنی مبارک سی و چند سال حکومت کرد و آمریکا و اسرائیل و کشورهای غربی از او پشتیبانی می کردند ولی با تظاهرات میلیونی مردم از ریاست خلع شده و هنوز در میان قفس آهنین در پورت سعید مصر، روزهای آخر عمرش را سپری می کند و پیش از او هم در فاصله از بین رفتن ملک فاروق پادشاه مصر و حسنی مبارک چند نفر رئیس جمهور از جمله جمال عبدالناصر و انور سادات و غیره، کشته شدند.

در تونس زین العابدین بن علی را از تخت ریاست جمهوری، پائین کشیدند و از کشور فرار کرد و به عربستان سعودی پناهنده شد.

در یمن مردم آن کشور رئیس جمهور چندین ساله خود را وادار به استعفا و عزل نمودند و از کشور یمن فراری شد و قدرت نجومی اش از دستش رفت.

در افغانستان بعد از برداشته شدن ملک ظاهر شاه، بیش از سی و پنج سال می گذرد هنوز هم روی آرامش نمی بیند و فعلاً در زمان ریاست حامد کرزای آمریکا چندین سال است با نیروهای ناتو افغانستان را اشغال کرده و هر روز کشت و کشتار است.

در پاکستان چندین رئیس جمهور از میان برداشته شدند و نا آرامی ها، بیداد می کند و هر چند روز تروریست های طالبان و آمریکا، با بمب گذاری های متناوب، مردم بی گناه را به خاک و خون می کشند.

در بحرین دو سال است ملت بر علیه خاندان سلطنتی آل خلیفه قیام نموده و کشت و کشتار هنوز هم ادامه دارد.

شوروی دومین ابر قدرت جهان و متشکل از چند کشور، خیلی ساده و آسان، متلاشی شد و بهم ریخت و از بین رفت.

در ایران خودمان رضا شاه پهلوی احمد شاه قاجار را از بین برد و خود رضاشاه را چگونه انگلیسی ها، ذلیلانه بردند و جسدش را بر گرداندند بعد از او پسرش محمد

رضا شاه پس از بیش از سی سال سلطنت با پشتیبانی انگلیس و آمریکا، در نهایت و با پایان یافتن مدتش، قیام مردمی با رهبری امام خمینی (قده) ۲۶ مرداد سال ۱۳۵۷ شمسی ذلیلانه از ایران به مصر رفت و در آنجا نیز از دنیا رفت و در آنجا هم دفن گردید، بنا بنوشته بعضی از مجلات آمریکا زن رضا شاه مادر محمد رضا شاه در آمریکا در یکی از بیمارستان ها از دنیا رفت و هیچیک از فرزندانش که در آنجا بودند، پی جنازه اش نیامده و تحویل نگرفتند و در آخر شهرداری برداشته در یک قبرستان بیکس ها و گمنام ها به خاک سپرد.

البته اینها نمونه هائی از دور و بر کشور خود ما ایران بود که در زمان ما اتفاق افتاد و خیلی خلاصه به عرض رساندم چون مجلس بیش از این را اقتضا نمی کند.

واقعاً این جریان های تاریخی، سرمایه عبرت گیری و موعظه پذیر است که پس از آن همه نیرو و قدرت و ادعای ربوبیت و الوهیت، آخرش به کجا و به چه منتهی شد و نابود گردیده و افسانه تاریخی شدند

ماجرای کسی که توسط جنازه فرعون مسلمان شد

هنگامی که فرانسوا میتران در سال ۱۹۸۱ میلادی زمام امور فرانسه را بر عهده گرفت، از مصر تقاضا شد تا جسد مومیایی شده فرعون برای برخی آزمایش ها و تحقیقات به فرانسه منتقل شود.

هنگامی که هواپیمای حامل بزرگترین طاغوت تاریخ در فرانسه به زمین نشست، بسیاری از مسئولین کشور فرانسه و از جمله رئیس دولت و وزرایش در فرودگاه حاضر شده و از جسد طاغوت استقبال کردند.

پس از اتمام مراسم، جسد فرعون به مکانی با شرایط خاص در مرکز آثار فرانسه انتقال داده شد تا بزرگترین دانشمندان باستان شناس به همراه بهترین جراحان و کالبدشکافان فرانسه، آزمایشات خود را بر روی این جسد و کشف اسرار متعلق به آن شروع کنند.

رئیس این گروه تحقیق و ترمیم جسد یکی از بزرگترین دانشمندان فرانسه بنام پروفیسور موریس بوکای بود که برخلاف سایرین که قصد ترمیم جسد را داشتند او در صدد کشف راز و چگونگی مرگ این فرعون بود.

تحقیقات پروفیسور بوکای همچنان ادامه داشت تا اینکه در ساعات پایانی شب، نتایج نهایی ظاهر شد؛ بقایای نمکی که پس از ساعتها تحقیق بر جسد فرعون کشف شد دال بر این بود که او در دریا غرق شده و مرده است و پس از خارج کردن جسد او از دریا برای حفظ جسد، آن را مومیایی کرده اند. اما مسئله ی غریب و آنچه باعث تعجب بیش از حد پروفیسور بوکای شده بود این مسئله بود که چگونه این جسد سالم تر از سایر اجساد باقی مانده، درحالی که این جسد از دریا بیرون کشیده شده است. (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۶۸۱

وفسور موریس بوکای در حال آماده کردن گزارش نهایی در مورد کشف جدید (مرگ فرعون بوسیله غرق شدن در دریا و مومیایی جسد او بلافاصله پس از بیرون کشیدن از دریا) بود که یکی از حضار در گوشی به او یادآور شد که برای انتشار نتیجه تحقیق عجله نکند، چرا که نتیجه تحقیق کاملاً مطابق با نظر مسلمانان در مورد غرق شدن فرعون است.

ولی موریس بوکای بشدت این خبر را رد کرده و آن را بعید دانست. او بر این عقیده بود که رسیدن به چنین نتیجه ی بزرگی ممکن نیست مگر با پیشرفت علم و با استفاده از امکانات دقیق و پیشرفته کامپیوتری.

در جواب او یکی از حضار بیان کرد که قرآنی که مسلمانان به آن ایمان دارند قصه غرق شدن فرعون و سالم ماندن جثه ی او بعد از مرگ را خبر داده است.

تصویر منتسب به فرعون زمان حضرت موسی علیه السلام

حیرت و سردرگمی پروفیسور دوچندان شد و از خود سوال می کرد که چگونه این امر ممکن است با توجه به اینکه این مومیایی در سال ۱۸۹۸ میلادی کشف شده است، در حالی که قرآن مسلمانان قبل از ۱۴۰۰ سال پیدا شده است؟

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳
ش. ۵.

چگونه با عقل جور در می آید در حالی که نه عرب و نه هیچ انسان دیگری از مومیایی شدن فراعنه توسط مصریان قدیم آگاهی نداشته و زمان زیادی از کشف این مسئله نمیگذرد؟

موریس بوکای تمام شب به جسد مومیایی شده زل زده بود و در مورد سخن دوستش فکر می کرد که چگونه قرآن مسلمانان در مورد نجات جسد بعد از غرق سخن می گوید در حالی که کتاب مقدس آنها از غرق شدن فرعون در هنگام دنبال کردن موسی سخن میگوید اما از نجات جسد هیچ سخنی بمیان نمی آورد و با خود می گفت آیا امکان دارد این مومیایی همان فرعونی باشد که موسی را دنبال میکرد؟

و آیا ممکن است که حضرت محمد هزار سال قبل از این قضیه خبر داشته است؟

او در همان شب تورات و انجیل را بررسی کرد اما هیچ ذکری از نجات جسد فرعون به میان نیاورده بودند.

پس از اتمام تحقیق و ترمیم جسد فرعون، آن را به مصر باز گرداندند ولی موریس بوکای خاطرش آرام نگرفت تا اینکه تصمیم گرفت به کشورهای اسلامی سفر کند تا از صحت خبر در مورد ذکر نجات جسد فرعون توسط قرآن اطمینان حاصل نماید.

یکی از مسلمانان قرآن را باز کرد و این آیه را برای او تلاوت نمود:

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ يونس ۹۲ ما امروز پیکرت را [از آب] نجات می دهیم تا عبرت آیندگان شوی، و همانا بسیاری از مردم از آیت های ما بی خبرند

این آیه او را بسیار تحت تأثیر قرار داد و لرزه بر اندام او انداخت و با صدای بلند فریاد زد: "من به اسلام داخل شدم و به این قرآن ایمان آوردم."

موریس بوکای با تغییرات بسیاری در فکر و اندیشه و آیین به فرانسه بازگشت و دهها سال در مورد تطابق حقائق علمی کشف شده در عصر جدید با آیه های قرآن تحقیق کرد و حتی یک مورد از آیات قرآن را نیافت که با حقایق ثابت علمی تناقض

داشته باشد.

و بر ایمان او به کلام الله جل جلاله افزوده شد (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ).

حاصل تلاش سالها تحقیق این دانشمند فرانسوی کتاب "قرآن و تورات و انجیل و علم بررسی کتب مقدس در پرتو علوم جدید" بود.

مجلس ۵۳ نمرود و نمرودیان

بنابر روایات و تفاسیر و آنچه در تواریخ آمده، نسب او نمرود بن کنعان بن سنجاریب بن کوش بن حام بن نوح است.

"نمرود" واژه ای عبری به معنی "سخت و نیرومند" است. (۱) نمرود یکی از پادشاهان جبار بابل (عراق که فعلاً حله نامیده می شود و یکی از استانهای عراق) است که به شجاعت و قهرمانی معروف بوده و معاصر حضرت ابراهیم (علیه السلام) می زیسته و به نجوم اعتقاد زیادی داشته است.

منجمین به او می گویند در مملکتش پسری متولد می شود که ملکش را از دست او خارج می کند، پس دستور می دهد تا هر مولود پسری که به دنیا می آید را بکشند. (۲)

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

«چهار کس پادشاهی روی زمین را به دست آوردند که دو نفرشان مؤمن و دو

۱- خرمشاهی، بهاءالدین؛ دانش نامه قرآن و قرآن پژوهی، تهران، دوستان و ناهید، ۱۳۷۷ ش، اول، ج ۲، ص ۲۲۷۳

۲- اعلام قرآن، شبستری، عبدالحسین؛ قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹ ش، اول، ص ۹۸۷

نفرشان کافر بودند: اما دو نفر مؤمن سلیمان بن داود و ذو القرنین بودند و اما دو نفر کافر نمرود و بخت نصر بودند...» (۱)

به نقل از حضرت علی (علیه السلام) اولین کسی که بعد از حضرت نوح (علیه السلام) سکه های دینار و درهم را ساخت، نمرود بن کنعان بود. (۲)

روز بیست و پنجم ذی قعدة، هم روز «دحوالأرض» بود و هم سال روز

ولادت حضرت ابراهیم (علیه السلام)، اما اینک برآنیم تا نگاهی بر زندگی حضرت ابراهیم علیه السلام این امام همام بیافکنیم. (تعجب نکنید! عنوان امام در باره او، برگرفته شده از آیه ۱۲۴ سوره مبارکه بقره می باشد.)

تولد ابراهیم (علیه السلام)

منجمان و ستاره شناسان به نمرود بن کنعان که یکی از پادشاهان بزرگ بوده و در شهر «بابل» حکومت می کرد، گفتند: در این سال کودکی به دنیا می آید که هلاک و تباهی تو و پادشاهی ات به دست او خواهد بود، پس فرمان داد تا هر بچه ای را که در آن سال به دنیا آمد، کشتند و دستور داد که مردان از زنان دوری گزینند و کسانی را گماشت تا جست و جو کنند و هر زنی را که آبستن یافتند، او را تا هنگام زائیدن حبس نموده و زندانی می کردند، پس اگر پسر می زائید او را می کشتند و مادرش را آزاد می کردند و اگر دختر می زاید، مادر و دختر آزاد می شدند. چون مادر حضرت ابراهیم (علیه السلام) باردار شد و آبستنی او معلوم نبود، او برای تولد فرزندش از شهر بیرون رفته و از ترس نمرودیان به سوی غار و شکاف کوه گریخت و در آنجا فرزندش را به

۱- الخصال: شیخ صدوق، محمد بن علی؛ ترجمه یعقوب جعفری، قم، نسیم کوثر، ۱۳۸۲ ش، اول، ج ۱، ص ۳۷۰

۲- علل الشرائع: شیخ صدوق، محمد بن علی؛ ترجمه محمد جواد ذهنی، قم، مؤمنین، ۱۳۸ ش، اول، ج ۲، ص ۸۹۷

دنیا آورده و کودک را در جامه ای پیچیده و در غار نهاد و سنگ بزرگی را بر در آن گذارد و بازگشت، خدای متعال نیز روزی اش را در انگشت بزرگ او قرار داد، ابراهیم آن را مکیده و شیر از انگشتش روان گشته، می آشامید تا آن که پرورش یافته و به سنّ نوجوانی رسید.

آیات ۵۱ تا ۵۴ سوره مبارکه «انبیاء» به داستان حضرت ابراهیم (علیه السلام) اشاره دارد: (۱)

ریشه بت پرستی

گفته اند: اساس و پایه بت پرستی ستاره پرستی است؛ زیرا تغییر و دگرگون شدن در عالم و جهان را بر اثر نزدیک و دور شدن خورشید و ستارگان می دیدند و گمان می کردند، آنها خالق و آفریننده موجودات هستند و در تعظیم و بزرگ داشتن آنها می کوشیدند تا اینکه آنها را عبادت و پرستش کردند و چون دیدند گاهی پنهان می شوند برای هر ستاره ای بتی از آنچه به آن منسوب است، «مثلاً برای خورشید بتی از طلا و برای ماه بتی از نقره» ساختند و آن را به جای آن ستاره پرستیدند، پس از این رو، حضرت ابراهیم (علیه السلام) برای بطلان و نادرستی بت پرستی، بطلان ستاره پرستی را دلیل آورده است.

هنگامی که تاریکی شب او را پوشانید، ستاره ای مشاهده کرد، گفت: «این خدای من است؟» اما هنگامی که غروب کرد، گفت: «غروب کنندگان را دوست ندارم!» و هنگامی که ماه را دید که سینه افق را می شکافد، گفت: «این خدای من است؟» اما هنگامی که آن هم غروب کرد، گفت: «اگر پروردگار مرا راهنمایی نکند، مسلماً از گروه گمراهان خواهم

۱- « وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛

بود.» و هنگامی که خورشید را دید که سینه افق را می شکافت، گفت: «این خدای من است؟ اینکه از همه بزرگ تر است!» اما هنگامی که غروب کرد، گفت: «ای قوم من از شریک هایی که شما برای خدا می سازید، بیزارم!» من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفریده است، من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم!» (۱)

ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم و از شایستگی او آگاه بودیم. آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: این مجسمه های بی روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می کنید؟! گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند. گفت: مسلماً هم شما و هم پدرانتان، در گمراهی آشکاری بوده اید!

ابراهیم (علیه السلام) پرچمدار توحید

بعد از آنکه حضرت ابراهیم (علیه السلام) در آن غوغای نسل کشی نمرودیان، متولد شده و در سایه لطف بی منتهای پروردگار عالم و تلاش های بی دریغ مادرش به دوران نوجوانی رسید. یکه و تنها پرچم توحید و یگانه پرستی برافراشت و مردم جاهل و نادان را به سوی حق و حق پرستی دعوت کرد. او با آنان گفت و گو کرده و با استدلال های منطقی آنان را به راه درست و سعادت‌مندانانه فرا می خواند.

قرآن گفت و گوی ابراهیم (علیه السلام) را با بت پرستان جاهل، این گونه نقل می کند:

آنان چون دیدند ابراهیم بر خلاف عقیده و باور مردم شهر سخن می گوید از روی تعجب گفتند: ای ابراهیم آیا به حق و راستی به سوی ما آمده ای؟ این سخن را از روی راستی می گویی یا این یک نوع بازی است و با ما شوخی می کنی؟!

۱- « فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْسَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لِمَا كُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛

ابراهیم (علیه السلام) گفت: من از بازیکنان نبوده و شوخی نمی‌کنم؛ بلکه از روی حق و راستی می‌گویم: پروردگار شما پروردگار آسمان و زمین است. پروردگاری است که آن آسمان‌ها و زمین با آن شکل‌ها و پیکرها را آفریده است و من بر آنچه به شما گفتم، گواهی می‌دهم، در حقیقت سختم از روی علم و دانش و با دلیل و برهان است و مانند گفتار شما از روی تقلید و پیروی از دیگران نیست.

پس از آن ابراهیم (علیه السلام) با خود زمزمه کرد که: به خدا سوگویم؛ هر آینه درباره شکستن بت‌هایتان نقشه‌ای خواهم کشید. پس از آن، پیش خود گفت: در روزی که عید و جشن می‌گیرید و برای تماشا از شهر بیرون می‌روید بت‌هایتان را نابود خواهم کرد. کسی از بستگان ابراهیم (علیه السلام) این زمزمه او را شنیده و به دیگران خبر داد که ابراهیم چنین می‌گفت.

مناظره حضرت ابراهیم با نمرود

نام نمرود در قرآن نیامده است و تنها در یک آیه از او یاد شده است:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ...» (۱)

«آیا ندیدی (و آگاهی‌نداری از) کسی [نمرود] که با ابراهیم در باره پروردگارش محاجه و گفتگو کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود (و بر اثر کمی ظرفیت، از باده غرور سرمست شده بود)»

بنا بر روایات و تفاسیر و آنچه در تواریخ آمده نام این شخص «نمرود بن کنعان» بوده است، (۲) وی اولین کسی بود که به محاجه و ستیز لفظی در مورد ذات خداوند

۱- بقره/ ۲۵۸، (ترجمه آیات از آیت الله مکارم شیرازی می‌باشد).

۲- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران؛ قصه‌های قرآن بر اساس تفسیر نمونه، تدوین حسین حسینی، تهران، دارالکتب الاسلامیه،

۱۳۸۰ ش، اول، ص ۱۰۸

پرداخت. (۱)

«محاچه» به معنای چیره شدن با حجت بر خصم است؛ ولی برخی گویند مراد این آیه مجادله است زیرا کار نمرود مجادله به باطل بود که با هدف درهم کوبیدن حق صورت گرفت. (۲)

هنگامی که ابراهیم گفت: خدای من آن کسی است که زنده می کند و می میراند.

او گفت: من نیز زنده می کنم و می میرانم. ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از افق مشرق می آورد. اگر راست می گویی که حاکم بر جهان هستی تویی، خورشید را از مغرب بیاور. در اینجا آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند.

بعد از آنکه خداوند متعال با قدرت لایزال خویش حضرت ابراهیم را از آتش هولناک و سوزان نمرودیان نجات داد، آنان در بهت و حیرت فرو رفتند و به قدرت خدای ابراهیم متوجه شدند.

به همین دلیل، نمرود، حضرت ابراهیم (علیه السلام) را احضار کرد و از او پرسید: خدای تو کیست؟ که مردم را به پرستش او دعوت می کنی؟ مگر جز من، خدایی وجود دارد؟ چرا میان مردم تفرقه و اختلاف ایجاد می کنی؟ و چرا بت های آنها را شکسته ای؟ اصلاً به من بگو خدای تو چه کسی است؟ ابراهیم گفت: خدای من، آن کسی است که زنده می کند و می میراند، او گفت: من نیز زنده می کنم و می میرانم و برای اثبات این کار و مشتبه ساختن بر مردم، از روی مغالطه دستور داد، دو زندانی را حاضر کردند و فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد!

ابراهیم گفت: اگر راست می گویی آن را که کشته ای زنده کن! بعد فرمود: از این

۱- جزائری، نعمت الله؛ النور المبین فی قصص الأنبياء و المرسلین، ترجمه فاطمه مشایخ، تهران، فرحان، ۱۳۸۱ ش، اول، ص

۲- جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر تسنیم، قم، اسراء، ۱۳۸۶ ش، اول، ج ۱۲، ص ۲۲۷

گذشته خدای من آن کسی است که همه روزه آفتاب عالمتاب را از افق مشرق می آورد و اگر راست می گویی - که حاکم بر جهان هستی - تویی، خورشید را از مغرب بیاور. در اینجا آن مرد کافر مبهوت و وامانده شد و آثار عجز و زبونی در او آشکار شد؛ ولی باز هم دست از عناد برداشت و فقط از ترس رسوایی ابراهیم (علیه السلام) را آزاد کرد و سپس دستور داد او را از شهر بیرون کنند تا کسی از آن پس از وی پیروی نکند.

مشهور است روزی نمرود و مردم شهر برای برپایی جشنی به خارج شهر رفتند وقتی بازگشتند دیدند تمام بتها شکسته شده، بعد از اینکه معلوم شد شکستن بتها کار ابراهیم (علیه السلام) است، او را به آتش افکندند تا انتقام این کار را از او بگیرند ولی خداوند، آتش را بر خلیل الله (علیه السلام) سرد نمود. (۱)

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده:

«این ماجرا (مخاصمه) بعد از انداختن ابراهیم در آتش واقع شده و محاصره و مخاصمه نمرود با ابراهیم از روی طغیان و سرکشی بوده و به اعتبار اینکه خداوند به او ملک و حکومت اعطاء کرده خود را ربّ مردم پنداشته و ملک در اینجا به معنای نعمتهای دنیوی است که خداوند آن را در دنیا بر مؤمن و کافر عرضه می دارد، اما ملک به معنای تملیک امر و نهی و تدبیر امور مردم و وجوب اطاعت مردم، اعطای آن از جانب خداوند فقط بر کسانی جایز است که اهل صلاح و سداد و رشد و هدایت باشند که مسلماً چنین کسانی جز پیامبر و اهل بیت طاهرین او نخواهند بود که ایشان به همه احتیاجات مردم از ابتدا تا انتها آگاهی و علم دارند.» (۲)

نمرود خود مشرک بوده و ادعای خدایی می کرد و خود را خالق می پنداشته

۱- جزائری، نعمت الله؛ النور المبین فی قصص الأنبياء و المرسلین، ترجمه فاطمه مشایخ، تهران، فرحان، ۱۳۸۱ ش، اول، ص

۱۹۱-۱۹۵

۲- جزائری، نعمت الله؛ النور المبین فی قصص الأنبياء و المرسلین، ترجمه فاطمه مشایخ، تهران، فرحان، ۱۳۸۱ ش، اول، ص

۱۶۱

است، از ابراهیم پرسید خدای تو کیست؟ ابراهیم (علیه السلام) پاسخ می‌دهد:

«إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» (۱)

«هنگامی که ابراهیم گفت: «خدای من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند.»

نمرود هم مانند قومش برای خدا الوهیت قائل بود، چیزی که هست قائل به خدایانی دیگر نیز بود، با این حال خود را هم «اله» می‌دانست، و بلکه خود را از بالاترین خدایان می‌پنداشت از اینجا این نتیجه به دست می‌آید که محاجه و بگومگویی که بین نمرود و ابراهیم (علیه السلام) واقع شده این بوده که ابراهیم (علیه السلام) رب خود را تنها الله می‌دانست. و نمرود در پاسخ گفته بود من نیز معبود تو هستم، معبود تو و همه مردم، و به همین جهت موقعی که ابراهیم (علیه السلام) علیه ادعای او چنین استدلال کرد که «پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند»، او در جواب ابراهیم (علیه السلام)، برای خود همان وصفی را ادعا کرد که ابراهیم (علیه السلام) آن را وصف پروردگار خود می‌دانست، تا او را مجبور کند در برابرش خاضع شود و به عبادتش پردازد. (۲) گفت:

«قَالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ» (۳) «گفت من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم!»

نمرود برای اغفال مردم راه تزویر پیش می‌گیرد و برای اثبات این مدعای دروغین دست به حيله ای زد و دستور داد دو نفر زندانی را حاضر کردند و فرمان داد یکی را آزاد کنند و دیگری را به قتل برسانند، سپس رو به ابراهیم و حاضران کرد و گفت دیدید چگونه حیات و مرگ به دست من است؟! (۴)

این سخن نمرود از نادانی و بیگانگی او از حقیقت، بر می‌خواست چرا که او تنها

۱- بقره / ۲۵۸

۲- طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم، انشارت اسلامی جامعه مدرسین، ۱۳۷۴ ش، پنجم، ج ۲، ص ۵۳۶.

۳- بقره / ۲۵۸

۴- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش، اول، ج ۲، ص ۲۸۸.

به واژه‌های بدون معنا تکیه می‌کرد و به گونه‌ای که نه مفهوم زنده ساختن را می‌دانست نه میراندن را. (۱) در ادامه ابراهیم (علیه السلام) در برابر مغالطه این عنصر خودکامه دست به استدلالی روشن می‌زند تا هم نمرود را به زانو درآورد هم ساده لوحان اطراف او را سر عقل آورد، لذا می‌گوید:

«قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ» (۲) «ابراهیم گفت: خداوند، خورشید را از افق مشرق می‌آورد (اگر راست می‌گویی که حاکم بر جهان هستی تویی) خورشید را از مغرب بیاور! (در اینجا) آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد.»

نمرود کافر، متحیر و سرگردان گشت و دیگر بیان و دلیلی نداشت که بگوید، اما ممکن بود متقابلاً همین درخواست را از ابراهیم بنماید که تو بگو، خدایت خورشید را از مغرب بیاورد، پس چرا چنین درخواستی نکرد؟

دو جواب برای این سؤال گفته‌اند:

۱- نمرود وقتی آن همه آیات و نشانه‌های قدرت الهی در حرکات ابراهیم دید ترسید که اگر درخواستی کند فوری ابراهیم آن را نیز عملی کند و نمرود بیش از پیش رسوا شود.

۲- خداوند آن چنان نمرود را در برابر عظمت ابراهیم خوار و سبک و کوچک کرد که دیگر نتوانست سخنی بگوید و سؤالی نماید. (۳)

نمرود به قصد پیروزی بر حضرت ابراهیم (علیه السلام) وارد گفتگو شده بود ولی در مقابل شکوه و اقتدار پیامبر خدا، خوار و ذلیل گشت. از آن پس همواره می‌ترسید

۱- طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسیر مجمع البیان، ترجمه گروهی از مترجمان، تهران، فراهانی، ۱۳۶۰ ش، اول، ج ۳، ص ۱۲۲
۲- ۱۶- بقره / ۲۵۸.

۳- طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسیر مجمع البیان، ترجمه گروهی از مترجمان، تهران، فراهانی، ۱۳۶۰ ش، اول، ج ۳، ص ۱۲۲.

ابراهیم (علیه السلام) حکومتش را ریشه کن سازد، بنابراین به صورت ظاهر با او کاری نداشت، ولی همیشه در کمین بود تا روزی انتقام خود را از او بگیرد. (۱) (که البته هرگز موفق به چنین کاری نشد!)

سرانجام نمرود:

امام صادق علیه السلام فرمود:

«به راستی، سخت عذاب ترین مردم در روز رستاخیز، هفت نفرند: قابیل فرزند آدم (علیه السلام) که برادرش را کشت، نمرود که با حضرت ابراهیم (علیه السلام) در باره پروردگارش محاجه نمود، دو نفر از بنی اسرائیل که قوم خود را یهودی و مسیحی نمودند، فرعون که گفت: (من پروردگار بلند مرتبه شمایم) و دو نفر از این امت که یکی از دیگری بدتر است و در تابوتی شیشه ای در شکافی در زیر دریاهایی از آتش باشند.» (۲)

کوتاه سخن این که نمرود در برابر حضرت ابراهیم علیه السلام ایستادگی نمود و از قبول حق، امتناع ورزید و حتی بادستور او تعدادی شتر مرغ پرورش دادند و چند روز گرسنه نگهداشتند و صندوقی ساخته بر پشت آنها بستند و خود در میان صندوق نشست و گوشت تعدادی از پرندگان را از صندوق آویختند، شتر مرغها با دیدن گوشت بالای سرشان، به پرواز در آمدند که از آن گوشتها بخورند و منقارشان نمی رسید تا جائی که نمرود میان خود و زمین را دود و بخار دید.

در این هنگام به آسمان تیر اندازی کرد به خیالش خدای ابراهیم را می زند، فرشتگان با دستور خداوند یک ماهی را جلوی تیر او گرفت و به آن اصابت کرد و آن

- ۱- جادالمولی، محمد احمد و دیگران؛ قصه های قرآن، ترجمه مصطفی زمانی، قم، فاطمه الزهراء، ۱۳۷۵ ش، چهارم، ص ۸۴
- ۲- شیخ صدوق، محمد بن علی؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ترجمه صادق حسن زاده، تهران، ارمان طوبی، ۱۳۸۲ ش، اول، ص ۴۹۵، مقداری از نوشته: علی محمودی استفاده شده است.

را از بدن ماهی کشید و به صندوق نمرود انداخت و او تیر خون آلود را که دید خوش حال شد و گوشت ها را باز کرد و انداخت پایین، شتر مرغ های گرسنه برگشتند گوشت ها را بگیرند تا بزمین رسیدند و تیر رابه مردم نشان داد من خدای ابراهیم را کشتم.

و با دستور او میان دو کوه را پر از هیزم نمودند و آتش زدند و ابراهیم علیه السلام را با منجیق به سوی آتش پرتاب کردند و خداوند دستور داد جبرئیل او را درهوا گرفت و آتش هم با یک فرمان یا نَارُ كُونِي بَزْدًا وَ سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ اى آتش سرد و سالم باش به ابراهیم آتش هم به او گلستان شد که در روایت آمده است اگر کلمه وسلاماً نمی آمد آن حضرت در میان آتش از سرما می مرد.

بالاخره نمرود از ترس مرگ خود را در میان ارتش قوی و اطاق از فولاد ساخته شده قرار داد و کاملاً مواظبند، کسی به اطاق نزدیک نشود، یک وقت دیدند پشه پر شکسته ای از سوراخ اطاق داخل شد و نمرود به سر زنان بیرون آمد و دستور داد پهلوانان به سرش بکوبند و زدند و زدند آخر، سر متلاشی شد و آن پشه پر شکسته از میان مغزش به پرواز در آمد و رفت.

و در نقل دیگر است خداوند پشه ای را بر نمرود مسلط ساخت، آن موجود ناتوان روی لب نمرود نشست و آن را گزید، سپس به سوراخ بینی او وارد شد و از آنجا به مغزش راه یافت و پس از چهل روز شکنجه و کیفر سرانجام وی را نابود ساخت. (۱)

کسی که خود را خدای جهان می خواند نتوانست در برابر پشه ای، قدرت نمایی کند.

آخر روزی هم فرارسید مرد با آن قدرت را با یک موجود ناقص و ناتوان اعدام نمود. جَلَّ الخالق.

نمرود با دخترش، رعضه در جایگاه ویژه سلطنتی نشسته و منظره آتش انداختن حضرت ابراهیم را نگاه می کردند، رعضه برای آنکه صحنه را بهتر ببیند، در بالای بلندی ایستاد؛ اما با کمال ناباوری، ابراهیم (علیه السلام) را در میان آتش، در یک گلستان دید. رعضه با صدای بلند گفت: ای ابراهیم این چه حال است که آتش تو را نمی سوزاند.

حضرت جواب داد: هر کس در زبانش پیوسته «بسم الله» بگوید و قلبش مملو از معرفت الهی باشد، آتش برای او اثر ندارد. رعضه گفت: من هم مایلیم با تو همراه باشم. ابراهیم فرمود بگو: «لا اله الا الله، ابراهیم خلیل الله و بعد از آن در آتش بیا». او این کلام را گفت و قدم در آتش نهاد و خود را نزد ابراهیم رساند و در حضورش ایمان آورد. آنگاه به سلامت به حضور پدر برگشت.

نمرود با دیدن این صحنه مبهوت و متعجب شد؛ ولی در عین حال به خاطر ترس از مملکتش و عشق و علاقه به ریاست، او را از ایمان به خداوند تبارک و تعالی بازداشت. سپس خواست دختر را با پند و اندرز از راه توحید بازگرداند؛ ولی اثر نکرد. او را تهدید کرد. سودی نبخشید تا اینکه دستور داد او را در میان آفتاب سوزان به چهار میخ کشیدند. در این موقع پروردگار مهربان به جبرئیل امین فرمان داد: «بنده مرا دریاب.» جبرئیل رعضه را از آن مهلکه رهانیده و به محضر خلیل آورد.

رعضه در تمام مشقت ها با حضرت ابراهیم (علیه السلام) همراه بود تا آن که حضرت او را به همسری یکی از فرزندانش درآورد و خدای تعالی فرزندانى به آنها عنایت فرمود که همه بر مسند نبوت و پیامبری قرار گرفتند. (۱)

مجلس ۵۴ از کارشناسان استفاده کنید

پر واضح است که در همه کارها، اگر خود خبره نباشیم، برای سالم ماندن از اشتباه و ضرر و زیان و مغبون نشدن، باید از خبره های آن کار یا فن، استفاده کنیم.

مثلاً- اگر بخواهیم ساختمان بسازیم باید از مهندس و معمار اگر طلائی نیاز داریم، باید از طلافروش و یا فرشی می خریم از فرش فروش و. و. بپرسیم و استفاده کنیم تا کلاه سرمان نرود.

و همچنین اگر بخواهیم از مسائل دینی و شریعتی، بهره مند شویم، یا باید خود خبره باشیم و یا از وجود خبرگان، بهره ببریم.

این خبرگان را مراجع تقلید یا مجتهد و یا کارشناس یا این بهره برداری، را تقلید یا تبعیت و یا با هر نامی بنامیم، باید استفاده نمائیم یعنی اگر خود خبره نباشیم و از کارشناسان دینی استفاده نکنیم، دچار اشتباه شده و بیراهه خواهیم رفت.

حال به تعدادی از آیات مربوطه گوش فرا دهیم.

۱- فَسَيُلُوا أَهْلَ الذُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ نحل: ۴۳ و پیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می کردیم، نفرستادیم! اگر نمی دانید، از آگاهان پرسید (تا تعجب نکنید از اینکه پیامبر اسلام از میان همین مردان برانگیخته شده است)!

۲- وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرِّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ آل عمران: ۷ در حالی که تأویل آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی دانند. (آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می گویند: «ما به همه آن ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگار ماست.» و جز صاحبان عقل، متذکر نمی شوند (و این حقیقت را درک نمی کنند).

۳- شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ آل عمران: ۱۸ خداوند، (با ایجاد نظام واحد جهان هستی)، گواهی می دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش، (هر کدام به گونه ای بر این مطلب)، گواهی می دهند؛ در حالی که (خداوند در تمام عالم) قیام به عدالت دارد؛ معبودی جز او نیست، که هم توانا و هم حکیم است.

۴- قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَغْلُمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَغْلُمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ زمر: ۹ (آیا چنین کسی با ارزش است) یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟! بگو: «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر می شوند!»

این آیات که تلاوت نمودم صراحتاً به ما دستور می دهد از نظرات دانشمندان و دانایان، در هر رشته ای باشد، تبعیت نموده و استفاده نماییم.

و نیز روایات فراوان به دست ما رسیده است و ما را وادار و الزام می کند، باید از وجود فقهاء و مراجع دینی، استفاده کرده و از خبرویت و تخصص آنها بهره مند شویم.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: وَأَمَّا مِنَ الْفُقَهَاءِ مَنْ كَانَ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ (۱) و اما از فقهاء هر کدام نگهدارنده نفس خود از خواسته آن باشد، نگهبان دین خود، مخالف هوا و هوس و فرمان بردار دستور مولایش باشد، پس برای عوام (واجب) است به او تقلید کرده (و از او تبعیت نمایند).

در این روایت دستور صریح داده است که هر کس دارای آن صفات باشد، باید از تشخیص و تحقیق او، متابعت نمایند.

۱- الاحتجاج الطبرسی: ج ۲ ص ۲۶۳ و کتاب های فقهی و حدیثی از آن حضرت.

درست است رسیدن به این مقام و متصف شدن با این صفات، خیلی زحمت می خواهد، تابشود مقدس اردبیلی و بحرالعلوم و شیخ مرتضی انصاری و امثال این ها که واقعاً هر کدام این بزرگان در زمان خود تالی تلو معصوم بودند و بس.

علامه حلی

جمال الدین حسن، فقیه بزرگ شیعه و از مفاخر علما در اصول، کلام، حدیث، تفسیر، منطق، فلسفه، ادبیات عرب، ریاضی، رجال و در تمام این علوم صاحب تالیفات است. در حدود یکصد کتاب از آثار او شناسایی شده که بعضی مانند تذکره الفقهاء کافی است که نبوغ او را نشان دهد. علامه کتب زیادی دارد که غالب آنها در زمان های بعد، از طرف فقهاء شرح داده شده است.

پدرش سدید الدین یوسف ابن مطهر حلی، از دانشمندان و فقهای بزرگ و بسیار شجاع و با تدبیر، مادرش زنی فاضله و بلند مرتبه از خاندان بنی سعید، برادرش رضی الدین صاحب «العددالقویه لدفع المخاوف الیومه» که سیزده سال از علامه بزرگتر بود. خواهرش همسر مجدالدین ابوالفوارس که دو فرزند او از شاگردان علامه بودند. لقب او آیت الله، و جمال الدین فاضل بود و کنیه اش "ابومنصور" و "ابن مطهر" در سخنان بزرگان از او با لقب "علامه" و "علامه دهر" نام برده شده است.

علامه حلی در ۲۹ رمضان سال ۶۴۸ ه. ق، در شهر حله در حله سیفیه (محلی بین بغداد و نجف) به دنیا آمد. از همان کودکی در محضر پدر، علوم تفسیر، حدیث و صرف و نحو را یاد گرفت، آنگاه در خدمت دایی خود "نجم الدین حلی" معروف به محقق حلی به تحصیل علم پرداخت. او آنقدر هوش و استعداد سرشار و حدیث در کار و علاقه به تعلیم علوم مختلف نزد اساتید بزرگ از خود نشان داد که خیلی زود تمام مدارج علمی را طی کرد و آنطور که نقل کرده اند: هنوز به سن بلوغ نرسیده بود که به درجه اجتهاد رسید و در جوانی به تالیفات پرداخت. در سن ۲۶ سالگی به نگارش فقه و اصول مشغول شد بطوری که آثارش امروزه جزء مهمترین کتب شیعه

و مورد استفاده دانشمندان است. علامه حلی یکی از پرکارترین و موفق ترین فقهای نامدار شیعه از نظر تالیف به شمار می آید. طبق شمارشی که از تالیفات او به عمل آورده اند با تقسیم به روزهای عمر او، به هزار سطر در هر روز عمر او رسیده است.

آنچه که باعث شد شهرت علامه، بیشتر شود، فتوایی بود که این دانشمند درباره بطلان طلاق که الجایتو (سلطان محمد خدابنده، از پادشاهان مغول) همسر محبوبش را داده بود، خلاصه ماجرا اینست که "الجایتو" روزی از همسرش عصبانی می شود و او را در یک مجلس، سه طلاقه کرد و بعد از آن پشیمان شد و درباره حلال شدن همسرش سوال می کرد بنابر مذهب اهل تسنن فقهای اهل سنت گفتند هیچ راهی نیست. بالاخره بعضی او را از وجود فقیهی از حله با خبر کردند که او اینگونه طلاق را اصلا باطل می داند. سلطان با اینکه با اعتراض درباریان مواجه شد ولی به دنبال علامه حلی فرستاد. روزی که علامه را به کاخ سلطنت خواند، تمام علمای چهار مذهب اهل تسنن را هم، دعوت کرد در حضور سلطان با او بحث کنند، آنها هم تباری کردند مجلس را طوری تنگ نمایند و هنگام ورود او، برای نشستن جا نداشته باشد و سبک شود.

علامه وقتی که وارد قصر شد نعلین (دمپایی بی ارزش) خود را برداشت و به بغلش زد، وارد مجلس شد سلام کرد، دید جائی برای نشستن نیست ولی کنار سلطان جا هست، مستقیم رفت و کنار شاه نشست!!.

علمای مجلس به شاه گفتند: اعلیحضرت نگفتیم این را دعوت نکن حالا- بین نه ادب دارد و نه معرفت، به شما ادای احترام نکرد و به خاک نیفتاد و کفش بی قیمتش را با خود آورد و کنار شما نشست، شاه خودش هم ناراحت شد ولی میهمانی بود که خود دعوت کرده قبل از صحبت: علت این کارهایش را پرسید.

علامه فرمود: آیا شما افضلید یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؟! گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ پرسید آیا اصحاب و غیر اصحاب او: موقع شرفیابی به خاک می افتادند؟! نه سلام می کردند منهم سلام کردم، اما سبب نشستن در کنار شما، خداوند در قرآن کریم

فرموده: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ مجادله: ۱۱ ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که به شما گفته شود: «مجلس را وسعت بخشید (و به تازه واردها جا دهید)»، وسعت بخشید، خداوند (بهشت را) برای شما وسعت می بخشد؛ و هنگامی که گفته شود: «برخیزید»، برخیزید؛ اگر چنین کنید، خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می بخشد؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است! منمهم دیدم اینها به قرآن عمل نکردند و به من جا ندادند، کنار شما جابود اینجا نشستم و اما دمپائی را بغل زدم ترسیدم علمای مالکی آن را بدزدند آنگونه که مالک نعلین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دزدید!! علمای مالکی فریاد کشیدند خجالت بکش کی مالک امام ما پیغمبر را دید تا کفشش را بدزدد، گفت: ببخشید اشتباه کردم احمد حنبل دزدید، حنبلی ها داد زدند حیا کن کی امام ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرد، کم مکث نمود و گفت:

ابوحنیفه دزدید، حنفی ها جیغ کشیدند خجالت نمی کشی کی امام ما پیغمبر را دیده؛ گفت حتماً محمد بن ادریس شافعی بود آنها هم صدایشان بلند شد این شیخ هیچ چیز بلد نیست، شاه او را دعوت کرده است.

علامه گفت: شاه شنیدند که هیچکدام از ائمه اینها زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درک نکرده اما امام ما حضرت علی علیه السلام پیش برنده پرچم اسلام و داماد او و شب و روز، در خدمت او بود، و در مذهب ما (شیعه) سه طلاقه کردن در یک مجلس مردود است و این طلاق باطل است و دلایل حکم خود و حقانیت مذهب شیعه را اثبات کرد. الجایتو (سلطان محمد خدابنده) در این موقع بود که به مذهب شیعه گروید و دستور داد که بنام امامان دوازده گانه خطبه خوانند و سکه زدند. علامه و پسرش مدتی در مراغه اقامت داشت و در سلطانیه که مرکز حکومت (الجایتو) پادشاه مغول ایران بود، به بحث های کلامی با سایر علما پرداخت. او آنقدر حاضر جواب و مستدل حرف می زد که بر تمام رقیبان پیروز می شد.

در تاریخ زندگانی مرجع جامع الشرائط سیزده ساله یعنی علامه حلّی قدس سره که عالم تشیع دوسال تمام انتظار کشیدند تا او، به حد بلوغ برسد و همگی از او تقلید نمایند.

در اثر مورد توجه بودنش که بهر جا می رفت از او استقبال نموده و ادای احترام می کردند، روزی به خادمش فرمود: من می خواهم بطور خصوصی به کربلا مشرف شوم نباید کسی متوجه شود و به کسی هم نگو.

از حلّه که نام قدیمی آن «بابل» می باشد و از شهرهای تاریخ دار و با سابقه عراق است و روزگاری هم پایتخت بخت النّصر که هزار و پانصد و پانزده سال عمر کرد و در آن شهر عجایب هفتگانه را آفرید، بود و فعالان یکی از استان های کشور عراق می باشد، بیرون آمد و به سوی کربلا حرکت نمود و چون تنها مسیر را طی می کرد، حوصله اش تنگ شد، یک وقت دید یک کشاورز بیل بر دوش گذاشته از میان نخلستان، بیرون آمد و به علامه سلام کرد و در کنار او راه می رفت.

علامه فرصت را غنیمت شمرد که اقلّاً چند مسئله سبک و آسان از این کشاورز پرسیم و مقداری سرگرم شوم، مسئله را مطرح نمود دید بارک الله اخالعرب پاسخ صحیح داد، مسئله دیگر باز، جواب داد مسئله هرچه سنگین تر نمود جواب شنید تا رسید به جایی که خودش در فقه آن را از روی قاعده حل کرده بود، دید برادر عرب برخلاف نظر ایشان، فتوا داد، علامه گفت: برادر! در این مورد از ائمه علیهم السلام که روایت نداریم و این پاسخ شما هم برخلاف قواعد فقهی است؟!، اخالعرب جواب داد، چرا روایت نداریم مگر در کتاب «تهذیب الاحکام» که دارید، در فلان صفحه و فلان سطر، در این مورد روایت نداریم.

علامه در اینجا به فکر فرورفت، این عرب از کجا می داند که من آن کتاب را دارم و با کدام خط نوشته شده است و در کدام صفحه و سطر است، خواست مؤدبانه به شناختن این شخصیت، پی ببرد و سؤال کرد آقا یک مسئله دیگر، در میان علماء مورد بحث است، آیا در زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، می شود آن حضرت را دید یا نه؟! این را گفت اما از بس خود را باخته بود، دستهایش

می لرزید و تازیانه اش از دستش افتاد.

دید اخیال عرب خم شد و تازیانه را دو دستی جلوی علامه آورد و فرمود: چگونه نمی شود دید در حالی که در رکاب تو پیاده می رود!!

چشم علامه به سیاهی رفته و سرش گیج رفت به حال عادی که برگشت، دید نه اخیال عرب هست و نه از همراه خبری.

بلی عزیزان اینها نیستند حکومت کنندگان بر هوای نفس و مهار کنندگان خواسته های آن!، و این هاینده مصداق کامل فرمایش امام صادق علیه السلام و دستور خود حضرت ولی عصر و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در جواب اسحاق بن یعقوب کلینی قدس سره فرمود: و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حججه الله علیهم (۱) اما در حوادث پیش آمده، به راویان احادیث ما رجوع کنید، آنها حجت من بر شما و من حجت خدایم. (یعنی در نتیجه آنها حجت خدا هستند بر شما).

در یکی از مجالس گذشته در باره ارزش علم و دانش و عالم ودانایان از نظر دین اسلام، صحبت کردم، که دین ما به صاحبان علم و علماء چقدر بها داده و محترم می شمارد، چرا؟

حال در مورد انواع نفسها (که در فرمایش امام علیه السلام مخالف الهواه) صحبتی داشته باشیم.

در وجود انسان، دو نیروی متضاد قوی، همیشه در مبارزه و دست و پنجه نرم می کنند ۱- عقل ۲- نفس، عقل آن نیروی خدا دادی که دائم با نفس در مبارزه است، تا آدمی را به ساحل نجات بکشد ولی نفس برخلاف آن، در فعالیت است

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳، حدیث ۴ (ب) الغیبه، ص ۲۹۰، حدیث ۲۴۷ احتجاج الطبرسی، ج ۲، ص ۴۶۹ (د) بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰، حدیث ۱۰. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۹۰، حدیث ۱۳ وسائل الشیعه، ج ۱۷، باب ۱۶، ص ۱۲۳، روایت ۲۲۱۵.

آدمی را به بیراهه کشانده و از پرتگاه رها سازد.

خواسته های عقل و خرد، سعادت و خوشبختی و راهنمایی به کمالات و در پایان زندگی شیرین ابدیت است ولی نفس بر خلاف آن به سوی بدبختی و فرو رفتگی در منجلاب فساد و تباهی و در نهایت آتش سوزان است.

هر کدام از این دو، قشون های متعددی دارند، هم عقل و هم نفس از انواع سربازها و یاران و یاوران استفاده می کنند.

خود نفس دارای انواع و اقسام گوناگون است، بعضی خوب و زیبا و برخی بد و زشت است، به تقسیم بندی بعدی توجه نمائید.

انواع نفسها

۱- اقارہ،

این نوع نفس کارش واداشتن انسان ها به بدی ها و سوق دهنده به سوی زشتی هاست.

وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ يوسف: ۵۳ من هرگز خودم را تیرئه نمی کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدیها امر می کند؛ مگر آنچه را پروردگارم رحم کند! پروردگارم آمرزنده و مهربان است.»

۲- لَوَامِه

این دسته از نفسها، تویخ کننده و ملامت گر آدمیان درباره اعمال و افعال زشت و ناپسند آنهاست.

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ قیامه: ۲ و سوگند به (نفس لوامه و) وجدان بیدار و ملامتگر (که رستاخیز حق است)!

۳- مطمئنہ

صاحبان این قسم از نفسها، دارای روح آرام و وجدان سالم و دور از وسوسه های

شیطانی و بری ء از صفات مذموم و زشت است.

یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (۲۸) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹) وَ ادْخُلِي جَنَّتِي (۳۰) فجر: ۲۷ تو ای روح آرام یافته! ۲۸ به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خوشنودی و هم او از تو خوشنود است، ۲۹ پس در سلک بندگانم در آی، ۳۰ و در بهشتم وارد شو!

۴- ملهمه

این گونه نفسها دارای نیروی تشخیص دهنده خوبیها از بدیها و نیکیها از زشتیها و الهام شده شناخت فجورها از تقواهاست.

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا شمس: ۸ سپس فجور و تقوا (شرّ و خیرش) را به او الهام کرده است،

۵ مسّوله

تسویل به معنای آرایشگر و زینت دهنده و جلوه دهنده برخلاف واقع، می باشد.

وَ جَاؤُ عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ يوسف: ۱۸ و پیراهن او را با خونی دروغین (آغشته ساخته، نزد پدر) آوردند؛ گفت: «هوسهای نفسانی شما این کار را برایتان آراسته! من صبر جمیل (و شکیبائی خالی از ناسپاسی) خواهم داشت؛ و در برابر آنچه می گوئید، از خداوند یاری می طلبم!»

قَالَ بَصِيرَةٌ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَتَبَضَّتْ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَ كَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي طه: ۹۶ گفت: «من چیزی دیدم که آنها ندیدند؛ من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم، سپس آن را افکندم، و اینچنین (هوای) نفس من این کار را در نظرم جلوه داد!»

۶ مزوره تزویرگر و حيله کننده و فریب دهنده!

هریک از این اقسام نفسها، کارشان جداگانه و مستقل، می باشد

چنان که متوجه شدید از انواع نفس، بعضی خوب و به خوبیها امر میکند که باید از آن پیروی نمود و تغذیه کرد.

تغذیه نفس یعنی وقتی که نیاز به آرامش بخشیدن و تغذیه آن، با انواع و اقسام راههای خداپسندانه، مورد تشویق قرار داده و سفارش بزرگان دین و حکمای جوامع بشری را درباره آنها، اجرا نمائیم.

امیر علیه السلام فرمود: رُوْحُوا أَنْفُسَكُمْ بِبَدِيعِ الْحِكْمَةِ فَإِنَّهَا تَكَلُّ كَمَا تَكَلُّ الْأَبْدَانُ

نفس های خودتان را بانوآوری های حکمت، روح دهید (و راحت نمائید) چون نفس هم خسته می شود مانند خسته شدن بدنها.

امام صادق علیه السلام فرمود: اِنَّ الْاَرْوَاحَ تَكَلُّ كَمَا تَكَلُّ الْاَبْدَانُ فَاَبْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ.

همانا روح ها خسته می شود مانند خستگی بدنهای پس برایش از لطایف و نوآوری حکمت، تزریق نمائید.

اِنَّ لِلْقُلُوبِ اِقْبَالَ وَاَدْبَارًا فَاِذَا اَقْبَلَتْ فَاَقْبِلُوا اِلَى النِّوَافِلِ وَاِذَا اَدْبَرَتْ فَدَعُوْهَا.

برای دلها یک پیش آمدی و عقب گردی هست، وقتی که پیش آمد به نافله ها رو آورید و وقتی عقب گشت، رهایش سازید.

از عبدالله بن عباس نقل شده است پس از فارغ شدن از درس تفسیر، به شاگردانش می گفت: حَضُّونَا حَضُّونَا مَارَا خَوْشِحَالٍ كُنَيْدٌ وَحِظْ نَفْسٌ دَهَيْدٌ، شاگردها شروع می کردند به ذکر قصه ها و داستانها و اشعار و ظریفه ها.

عاقل کسی است که شب و روزش را به چهار قسمت تقسیم کند ساعتی با خدا مناجات کند و سخن گوید، ساعتی خود را محاسبه نماید و بررسی نماید، و ساعتی در باره خود تفکر کند که چه چیزی ها و چکارهائی در وجود او به کار رفته است و ساعتی به حظ نفس و خوشگذرانی آن از طریق حلال، مشغول باشد که این کار او کمک و یار و یاور آن یکی ساعت هاست.

و بعضی از نفسها ها بد و به بدیها دعوت می کند که این قسم از نفسها از جنود شیطان و قسم اول از جنود خداست که دستور خدا و رهبران دین این است که با

اوامر نفس اماره به سوء و خواسته های نفس تسویل کننده به بدی، مخالفت کرده و از هوا و هوس آنها دوری نمائیم.

البته به خوبی می دانیم که تمام فجایع و جنایت های واقع در دنیا از قبیل قتل ها و ظلمها و تجاوزها و حق کشی ها و از بین بردن حقوق مردم و. و. همه از تسویلات نفس و به بدی امر کننده آن است.

هرون الرشید عباسی شبی به پسرانش که از او در مدینه منوره سؤال کردند، پدر امروز آن شخصیتی که به دیدارت آمد و تو از جایت بلند شده و او را استقبال نمودی و در برابرش به زانو نشستی و آن همه تعظیم و تبجیل نمودی، که بود؟! گفت: پسرانم در هر زمان خدا را در روی زمین حجتی وجود دارد، حجت خدا در زمان ما همان شخص بود که دیدید و از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

گفتند: پدر پس چرا برای او کمک ناچیزی کردی؟ گفت: پسرانم الملک عقیم ریاست نازاست، اگر بدانم وجود یکی از شما، به ریاست من ضرر دارد می دهم سرش را از تن برمی دارند، بدانید خیلی از مسلمان ها به امامت او، اعتقاد دارند، اگر او امکان مالی داشته باشد، اسلحه جمع کرده و با انبوهی از مردم قیام نموده و شما را از خلافت می اندازد! بعد از من هم هر کدام از شما به ریاست رسید، هیچ وقت نگذارید اینها از امکانات مالی برخوردار شود.

روی این اصل بود که این ملعون، آن مظلوم دلبنده زهرا علیها السلام را سالهای متمادی در زندانها گردانید و در نهایت با دستور، او سندی بن شاهک ملعون آن حضرت را مسموم نمود و برای رفع تهمت از خود سه روز تمام آن امام مظلوم را روی جسر بغداد گذاشت و مأمورینش از عبور کنندگان امضاء می گرفت که این شخص با اجل خود از دنیا رفته است.

تا این که یکی از شیعیان را هم که عبور می کرد گفتند: امضاء نماید، جواب داد تا از خود امام نپرسم، امضاء نمی کنم، گفتند: او مرده است؟ گفت: مرگ و زندگی برای اینها یکسان است، آمد کنار بدن شریف امام علیه السلام پرسید سیدی و مولای با اجل

خودت از دنیا رفتی یا کشتندت؟ دیدند سه مرتبه فرمود: قَتَلًا قَتَلًا قَتَلًا با قتل از دنیا رفتم (کشته شدم).

بدن شریف سه نفر از امامان بزرگوار ما، پس از شهادت سه روز بی غسل و بی کفن و دفن روی زمین ماند، یکی همین باب الحوائج امام موسی بن جعفر علیه السلام است، دومی امام جوان مرگ ما حضرت امام محمدتقی علیه السلام که عیالش ام فضل دختر مأمون عباسی با دستور عمویش معتصم، این امام ۲۵ ساله ما را با سمّ به شهادت رسانید و به عمویش گزارش داد که ابن الرضا را کشتیم، آن ملعون دستور داد، چون این ها بی کس و بی یاورند، ادفعه من الشّباك الی الشّارع اورا از پنجره به خیابان بینداز، بعد از گذشت سه روز، چندتن از شیعیان، بدن مبارک را شبانه برداشته و پشت سر جدّ بزرگوارش امام کاظم علیه السلام دفن کردند، سومین امام سالار شهیدان و سید مظلومان ابا عبدالله الحسین علیه السلام است که سه شبانه روز در صحرای کربلا ماند تا اینکه عده ای از قبیله بنی اسد جمع شده و خود را به قتلگاه رساندند و دیدند تمام ابدان طاهرات بی سر و بی نشان با بدن های پر از زخم شناخته نمی شوند مانند چکار کنند دیدند سواره ای نقابدار از سمت کوفه نمایان شد خیال کردند از لشکریان ابن زیاد باشد خود را کنار کشیدند ولی نقابدار پرسید برای چه به اینجا آمده اید؟! گفتند: برای تماشای این کشته ها دیدند نقابدار فرمود: بلکه برای دفن این شهداء آمده اید.

گفتند: بلی اما اینها را نمی شناسیم فرمود: من آنها را خوب می شناسم آن گونه که پسر پدر را و برادر برادر را و پسر برادر عمورا بشناسد، اول دستور داد جائی را حفر کنند، قبر آماده ظاهر شد، رفت کنار گودی قتلگاه و دستور داد آن جنازه زخم از ستاره افزون را در آن قبر دفن نمایند، کسی ندانست آن جنازه کدام شهید بود، دیدند نقابدار با انگشتش روی قبر نوشت، هذا قبر حسین بن علی المقتول عطشاناً این قبر حسین لب تشنه شهید شده است و جنازه دوم را زیر پای آقا آن بدن که بود فرمود:

علی اکبر (پسر جوان حسین) بود سایر شهدا بجز حبیب را در یکجا دفن کردند و

خواستند برگردند فرمود: احسان را تمام کنید و رفت کنار نهر علقمه و جنازه شهید دیگر، او را هم در همانجا دفن کردند آقا این جنازه که بود فرمود: جنازه برادر علمدار حسی ابوالفضل العباس بود و نقابدار خواست به سوی کوفه رود قسمش دادند آقا تو کیستی این شهدارا بخوبی می شناختی؟! نقاب را کنار زد دیدند امام زین العابدین، علیه السلام است که امام را باید امام و معصوم را باید معصوم دفن نماید.

ألألعنه الله على القوم الظالمين

مجلس ۵۵ خود ستائی و تکبر دو صفت شیطانی

خودبرتر بینی و خودستائی و تکبر، از صفات مذمت شده و ناپسندی است که در هیچ قاموسی راه ندارد و در هیچ فرهنگی، پذیرفته نیست.

این صفت و خصلت زشت، آدمی را هم از نظر معنوی و هم از منظر اجتماعی، از ترقی و تعالی، باز می دارد و از پرواز به سوی سعادت خوشبختی، دنیا و آخرت، مانع می شود.

متکبران عالم مانند نمرودها و فرعون ها و شدادها و ابوجهل و امثال اینان، در اثر همان صفت مذمومه و تویخ شده، در برابر انبیای الهی، ایستادگی می کردند و خود و قوم خود را، از قبول حق، باز می داشتند.

صاحبان این صفات علاوه بر این که حق و حقیقت را نمی پذیرفتند، دوست داشتند که مردم در برابر این ها تعظیم و خضوع کنند، یا اعمال ناکرده، آنها را مدح و تمجید نمایند!!

کیفر این اعمال و صفات ناپسند، جز رانده شدن از درگاه الهی و محروم بودن از رحمت خدائی، نتیجه دیگری ندارد، مانند شیطان که با آن همه سوابق عبودیت و

هزاران سال عبادت و نصیحت و موعظه فرشتگان آسمان ها، در اثر صفت تکبر و خودستائی، مطرود در گاه حق و محروم از رحمت واسعه خداوندی گردید.

او که برای دیدار با بعضی از انبیاء مانند حضرت نوح و موسی و یحیی علیهم السلام می آمد، آنها را از ارتکاب چند صفت، ۱- حرص و طمع ۲- حسادت ۳- تکبر و خود ستائی بر حذر می داشت و می گفت: متکبر نباشید تکبر مرا بیچاره کرد و آن همه سوابق درخشان مرا به آتش کشید!

البته ناگفته نماند هنوز هم شیطان پشیمان نیست و همان غرور و کبر در او هست، روزی پیش حضرت موسی علیه السلام آمد و گفت: یا موسی وقتی که با خدا صحبت کردی در آخر عرض مرا به او برسان و بگو خدایا گذشته ها گذشته، آدم هم از دنیا رفته چه می شود از گناه من در گذری، حضرت پس از مناجات خجالت کشید مسئله را مطرح نماید، از طرف خداوند ندا رسید ای موسی سفارش امانت است چرا سفارش او را نمی رسانی، عرض کرد خدایا خودت می دانی، فرمود: به او بگو حالا که پشیمانی برو به قبر آدم سجده کن، من تورا ببخشم، وقتی حضرت جریان را به او رسانید، شیطان پوزخندی زد و گفت: من به زنده او سجده نکردم حالا به مرده اش سجده نمایم.

آن یکی خلیفه دوم عمر (قوی ترین دشمن ولایت و امامت امیرمؤمنان علیه السلام) به حقیقت و مظلومیتش اعتراف مینماید: ابن عباس گوید: عمر به من گفت: آگاه باش به خدا سوگند این صاحب (پسرعمویت) بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته ترین فرد برای خلافت بود اما درباره او از دو چیز ترسیدیم گفتم: ای امیرمؤمنان!! آنها چه بود؟! گفت: ۱- جوانی، ۲- محبت زیادش به اولاد عبدالمطلب!! (۱)

باز ابن عباس گوید: با عمر بن خطاب در یکی از کوچه های مدینه راه می رفتم ناگهان به من گفت: یابن عباس! ماأظنَّ صاحبك إلاً مظلوماً ای پسر عباس! من

صاحب‌ت (علی علیه السلام) رانمی دانم مگر مظلوم (۱).

در روایت دیگر به ابن عباس گفت: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَرَادَ أَنْ يَذْكَرَهُ لِلْأَمْرِ فِي مَرَضِهِ فَصَدَّتْهُ عَنْهُ رَسُولُ خُدا در هنگام مریضی هم خواست در باره او (امیر علیه السلام) چیزی بگوید، اما من جلویش را گرفتم (ونگذاشتم سخنی به زبان آورد و حرفی بزند). (۲).

خطیب بغدادی و دیگران روایت نموده اند که عمر به ابن عباس گفت: ای عبد الله به گردنت قربانی یک شتر باد اگر حقیقت را از من پنهان داری، آیا باز در فکر او (یعنی امیر مؤمنان علیه السلام) چیزی از جریان خلافت باقی مانده است؟! گفتم: بلی؛ گفت: أیزعم أن رسول الله نصّ عليه؟! آیا باز گمان می کند رسول خدا او را به خلافت تعیین کرده است؟! گفتم: بلی و زیادتر بگویم من از پدرم صحت ادعای او را سؤال کردم گفت: راست می گوید.

عمر گفت: از رسول خدا در باره او چیزی و گفته ای بود اما نه حجتی را ثابت می کرد و نه عذری را از میان بر می داشت، در بعضی وقتها از او و در باره او می خواست چیزی اظهار دارد أراد فی مرضه أن یصرّح بإسمه فمنعت من ذلك إشفافاً و حیطة علی الإسلام!! حتی در هنگام مرگش خواست نام او را آشکارا گوید (و به زبان

آورد اما) من به خاطر دلسوزی و عظمت اسلام، مانع شدم... (۳).

در طول تاریخ بشریت از این ماجراها زیاد پیش آمده است ولی چه سود، عزیزان بیائید سعی کنیم خودمان را از این صفت بد خود خواهی و خصلت زشت خود برتر بینی، دور بداریم.

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۴۵ / ۶ و ۴۶ / ۱۲ بنقل از موفقیات زبیر بن بکار، کشف الیقین: ص ۱۷۵؛ بحار الأنوار: ۴۰ /

۱۲۵؛ برای طلاعات بیشتر به کتاب «از مباحله تا عاشورا» فصل اعترافات بخش ۳ ص ۶۲۰ و ۶۳۰ مراجعه شود.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۳ ص ۱۱۴؛ من حیات الخلیفه عمر بن خطاب ص ۳۱۱؛

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲۰ / ۱۲ - ۲۱ - بحار الأنوار: ۳۰ / ۵۵۵ - ۵۵۶ و ۳۸ / ۱۵۶. او به اسلام از آورنده اسلام بیشتر علاقه داشته!!!.

حالا به آیات قرآن نظری بیاندازیم و ببینیم آنها در این مورد، چه می فرماید.

۱- وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا اسراء: ۳۷ و روی زمین، با تکبر راه مرو! تو نمی توانی زمین را بشکافی، و طول قامتت هرگز به کوه ها نمی رسد!

این آیه به مبارزه با کبر و غرور برخاسته و با تعبیر زنده و روشنی مؤمنان را از آن نهی می کند، روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده، می گوید: در روی زمین از روی کبر و غرور، گام برمدا (و لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا).

چرا که تو نمی توانی زمین را بشکافی! و طول قامتت به کوهها نمی رسد!

(إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا).

جالب توجه اینکه قرآن، تکبر و غرور را که یک خوی خطرناک درونی است مستقیماً مورد بحث قرار نداده بلکه روی پدیده های ظاهری آن، حتی ساده ترینش انگشت گذاشته، و از طرز راه رفتن متکبران و مغروران خودخواه و بی مغز سخن گفته است، اشاره به اینکه تکبر و غرور، حتی در سطح ساده ترین آثارش، مذموم و ناپسند و شرم آور است.

و نیز اشاره به اینکه صفات درونی انسان، هر چه باشد خواه و ناخواه خود را در لابلای اعمالش نشان می دهد، در طرز راه رفتنش، در نگاه کردنش، در سخن گفتنش و در همه کارش.

به همین دلیل تا به کوچکترین پدیده ای از این صفات در اعمال برخورداریم باید متوجه شویم که خطر نزدیک شده و آن خوی مذموم در روح ما لانه کرده است و فوراً به مبارزه با آن برخیزیم.

ضمناً از آنچه گفتیم به خوبی می توان دریافت که هدف قرآن از آنچه در آیه مذکور آمده (همچنین در سوره لقمان و بعضی دیگر از سوره های قرآن) این است که کبر و غرور را به طور کلی، محکوم کند، نه تنها در چهره خاصی یعنی راه رفتن.

چرا که غرور سرچشمه بیگانگی از خدا و خویشتن، و اشتباه در قضاوت، و گم

کردن راه حق، و پیوستن به خط شیطان، و آلودگی به انواع گناهان است.

علی (علیه السلام) در خطبه همام در باره صفات پرهیزگاران می فرماید: و مشیهم التواضع: آنها متواضعانه راه می روند.

نه تنها در کوچه و بازار که خط مشی آنها در تمام امور زندگی و حتی در مطالعات فکری و خط سیر اندیشه ها توأم با تواضع است.

برنامه عملی پیشوایان اسلام سرمشق بسیار آموزنده ای برای هر مسلمان راستین در این زمینه است.

در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: هرگز اجازه نمی داد به هنگامی که سوار بود افرادی در رکاب او پیاده راه بروند، بلکه می فرمود: شما به فلان مکان بروید و من هم می آیم و در آنجا به هم می رسیم، حرکت کردن پیاده در کنار سواره سبب غرور سوار و ذلت پیاده می شود! و نیز می خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر روی خاک می نشست، و غذای ساده همچون غذای بردگان می خورد، و از گوسفند شیر می دوشید، بر الاغ برهنه سوار می شد.

این گونه کارها را حتی در زمانی که به اوج قدرت رسید- مانند روز فتح مکه- انجام می داد، تا مردم گمان نکنند همین که به جایی رسیدند باد کبر و غرور در دماغ بیفکنند و از مردم کوچه و بازار و مستضعفان فاصله بگیرند و از حال توده های زحمت کش بیگانه شوند.

در حالات علی (علیه السلام) نیز می خوانیم که او برای خانه آب می آورد و گاه منزل را جارو می کرد.

و در تاریخ امام مجتبی (علیه السلام) می خوانیم که با داشتن مرکبهای متعدد، بیست مرتبه پیاده به خانه خدا مشرف شد و می فرمود: من برای تواضع در پیشگاه خدا این عمل را انجام می دهم.

آیه بعد به عنوان تأکیدی بر تمام احکامی که در مورد تحریم شرک و قتل نفس و زنا و فرزند کشی و تصرف در مال یتیمان و آزار پدر و مادر و مانند آن در آیات پیش

این می گوید: تمام اینها گنااهش نزد پروردگارت منفور است (كُلُّ ذَلِكْ كَانَ سَيِّئَةً عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا).

از این تعبیر روشن می شود که بر خلاف گفته پیروان مکتب جبر، خدا هرگز اراده نکرده است گناهی از کسی سر بزند، چرا که اگر چنین چیزی را اراده کرده بود با کراهت و ناخشنودی که در این آیه روی آن تاکید شده است سازگار نبود.

و نیز ضمناً روشن می شود که تعبیر مکروه در لسان قرآن حتی در مورد بزرگترین گناهان نیز به کار می رود. (۱)

۲- رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأُ يَرْحَمَكُم أَوْ إِنْ يَشَأُ يُعَذِّبُكُمْ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا اسراء: ۵۴ پروردگار شما، از (نیات و اعمال و ماهیت) شما آگاهتر است؛ اگر بخواهد (و شایسته بداند)، شما را مشمول رحمت خود می سازد؛ و اگر بخواهد، مجازات می کند؛ و ما تو را بعنوان مأمور بر آنان نفرستاده ایم (که آنان را مجبور به ایمان کنی!)

۳- هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ نجم: ۳۲ همانها که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می کنند، جز گناهان صغیره (که گناه آلوده آن می شوند)؛ آموزش پروردگار تو گسترده است؛ او نسبت به شما از همه آگاهتر است از آن هنگام که شما را از زمین آفرید و در آن موقع که بصورت جنین هایی در شکم مادرانتان بودید؛ پس خودستایی نکنید، او پرهیزگاران را بهتر می شناسد! (۲)

۱- باتغییرات و اضافات از تفسیر نمونه ج: ۱۲ ص: ۱۲۲ ببعده.

۲- لَا تَخْشَىٰ بَنَ الدِّينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيَجْبُونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسِبْ بَنَهُمْ بِمَفَاذِهِ مِنَ الْعَذَابِ لَّهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ آل عمران: ۱۸۸ گمان مبر آنها که از اعمال (زشت) خود خوشحال می شوند، و دوست دارند در برابر کار (نیکی) که انجام نداده اند مورد ستایش قرار گیرند، از عذاب (الهی) برکنارند! (بلکه) برای آنها، عذاب دردناکی است! أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يظْلَمُونَ فَتِيلًا نساء: ۵۱ آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب (خدا) به آنان داده شده، با این حال، به «جبت» و «طاغوت» [بت و بت پرستان] ایمان می آورند، و درباره کافران می گویند: «آنها، از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند»؟! رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا اسراء: ۲۵ پروردگار شما از درون دلهایتان آگاهتر است؛ (اگر لغزشی در این زمینه داشتید) هر گاه صالح باشید (و جبران کنید) او بازگشت کنندگان را می بخشد. أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ فاطر: ۸ آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و زیبا می بیند (همانند کسی است که واقع را آنچنان که هست می یابد)؟! خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد و هر کس را بخواهد هدایت می کند؛ پس جانت به خاطر شدت تأسف بر آنان از دست نرود؛ خداوند به آنچه انجام می دهند داناست!

در این دو آیه مبارکه صراحتاً می فرماید: که من به ماهیت وجودی تو (ای بنی آدم) عالمم و میدانم که از چه آفریده شده ای و چه هستی، برای کدام موقعیت و ماهیت وجودت، می بالی و افتخار می کنی ای بشر!!!.

پس خودبرتر بینی ما سنّاری ارزش ندارد اوست که از ماهیت ما اطلاع دارد و از واقعیت وجود ما باخبر است، چنانکه در روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است «الکبر رداء الله فمن تکبر فقد نازع فی رادئه» تکبر قبای خداست هر کس تکبر کند با خدا در گرفتن قبای خدا منازعه نموده است!!.

یعنی خدا بی نیاز از همه چیز است در عالم وجود تنها خداوند است که حق تکبر دارد، کسی که برای هر چیزی محتاج است، از نفس کشیدنش گرفته تا خوردن و آشامیدنش، از حرکاتش تا سکونش و. و. چگونه می تواند، ادعای کبر و نخوت داشته باشد!!.

متکبرین تاریخ بشریت چه شدند و کجافتند، آنکه به آسمان رفت و به سوی خدا تیراندازی کرد (نمرود را می گویم) یا آسمانخراش یعنی (صرح) درست کرد که

به آسمان رفته و از خدای موسی علیه السلام باخبر شود (منظورم فرعون است) آن کس با چوب دستی اش به بوسه گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی لبهای نازنین حسینش میزد و باتکبر و نخوت می گفت:

لعبت هاشم فی الملک فلا***خبر جاء ولا وحی نزل

بنی هاشم برای ریاست بازی کرد (و ادعای نبوت نمود) نه خبری از آسمان آمده و نه وحی نازل شده است

وهزاران امثال اینها چه شدند و کجارتند و آخرشان، به کجا انجامید، نه خبری از آنها می آید و نه از جایشان سراغ می رسد.

عزیزان بهوش باشیم من نمیدانم از این منبر پائین خواهم آمد یا شما از جایتان برمی خیزید یک لحظه بعد را نمی دانیم چه پیش خواهد آمد، پس باچه قدرتی و با کدام نیرو من من گفته به خود می بالیم به قول امیرمؤمنان: علیه السلام (انسان که اولش نطفه بی ارزش و آخرش جیفه بیمقدار و میان این دو حمال قازورات است) به چه چیزش می نازد و تکبر می کند!

افراد متکبر و مغرور غالباً به هنگام راه رفتن پاهای خود را محکم به زمین می کوبند تا مردم را از آمد و رفت خویش آگاه سازند، گردن به آسمان می کشند تا برتری خود را به پندار خویش بر زمینیان مشخص سازند! ولی قرآن می گوید: آیا تو اگر پای خود را به زمین بکوبی هرگز می توانی زمین را بشکافی یا ذره ناچیزی هستی بر روی این کره عظیم خاکی.

همانند مورچه ای که بر صخره بسیار عظیمی حرکت می کند و پای خود را بر آن صخره می کوبد و صخره بر حماقت و کمی ظرفیتش میخندد.

آیا تو می توانی- هر قدر گردن خود را برافرازی- هم طراز کوهها شوی یا اینکه حد اکثر می توانی چند سانتیمتر قامت خود را بلندتر نشان دهی در حالی که حتی عظمت بلندترین قله های کوههای زمین در برابر این کره، چیز قابل ذکری نیست، و خود زمین ذره بی مقداری است در مجموعه جهان هستی.

پس این چه کبر و غروری است که تو داری؟!.

۴- وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا... فرقان: ۶۳ بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند)؛

یکی از نشانه های بندگان خاص خدا تواضع است، تواضعی که بر روح آنها حکومت می کند و حتی در راه رفتن آنها نمایان است، تواضعی که آنها را بر تسلیم در برابر حق وامی دارد، ولی گاه ممکن است بعضی تواضع را با ضعف و ناتوانی و سستی و تنبلی اشتباه کنند که این طرز فکر خطرناکی است.

در مورد تواضع و فروتنی نیز از علی علیه السلام می خوانیم: زینه الشریف التواضع: آرایش انسانهای شرافتمند، فروتنی است.

و بالاخره در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: التواضع اصل کل خیر نفیس، و مرتبه رفیعه، و لو کان للتواضع لغه يفهمها الخلق لنتق عن حقایق ما فی مخفیات العواقب... و من تواضع لله شرفه الله علی كثير من عباده... و ليس لله عز و جل عباده يقبلها و يرضاهها الا و بابها التواضع: فروتنی ریشه هر خیر و سعادت است، تواضع مقام والائی است، و اگر برای فروتنی زبان و لغتی بود که مردم می فهمیدند بسیاری از اسرار نهانی و عاقبت کارها را بیان می کرد... کسی که برای خدا فروتنی کند، خدا او را بر بسیاری از بندگان برتری می بخشد... هیچ عبادتی نیست که مقبول در گاه خدا و موجب رضای او باشد مگر اینکه راه ورود آن فروتنی است. (۱)

تواضع در راه رفتن به این نیست که سست و بی رمق گام بردارند، بلکه در عین تواضع گامهایی محکم و حاکی از جدیت و قدرت بردارند.

در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم که یکی از اصحاب می گوید: ما رأیت احدا اسرع فی مشیته من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کأنما الارض تطوی له و انا لنجهد انفسنا و انه

لغیر مکترث: من کسی را سریعتر در راه رفتن از پیامبر ندیدم، گوئی زمین زیر پای او جمع می شد، و ما به زحمت می توانستیم به او برسیم و او اهمیتی نمی داد.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در تفسیر آیه *الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا* فرمود: و الرجل یمشی بسجیته التي جبل علیها، لا یتکلف و لا یتبختر: منظور این است که مرد به حال طبیعی خودش راه برود و تکلف و تکبر در آن نداشته باشد.

در حدیث دیگری در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده: قد کان یتکفا فی مشیه کانما یمشی فی صلب: هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم راه می رفت در عین اینکه عجلولانه نبود با سرعت گام برمی داشت گوئی از یک سرازیری پائین می رفت.

به هر حال همان گونه که گفتیم: کیفیت راه رفتن به تنهایی مطرح نیست، بلکه دریچه ای است برای پی بردن به وضع روحيات يك انسان، و در حقیقت آیه اشاره ای به نفوذ روح تواضع و فروتنی در جان و روح عباد الرحمن می کند. (۱)

۵- *وَلَا تُصَيِّرْ عُرْوَةَ خَدِّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸) وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ لِقَمَانَ: ۱۹* (پسرم!) با بی اعتنایی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد، و در راه رفتنت میانه رو باش.

لقمان در نصیحت فرزندش به مسائل اخلاقی در ارتباط با مردم و خویشتن پرداخته نخست تواضع و فروتنی و خوشروئی را توصیه کرده می گوید: با بی اعتنایی از مردم روی مگردان (*وَلَا تُصَيِّرْ عُرْوَةَ خَدِّكَ لِلنَّاسِ*). و مغرورانه بر روی زمین راه مرو (*وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا*) چرا که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی دارد (*إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ*).

تصعیر از ماده صعیر در اصل یکنوع بیماری است که به شتر دست می دهد و گردن

خود را کج می کند.

مرح (بر وزن فرح) به معنی غرور و مستی ناشی از نعمت است.

مختال از ماده خیال، و خیلاء به معنی کسی است که با یک سلسله تخیلات و پندارها خود را بزرگ می بیند.

فخور از ماده فخر به معنی کسی است که نسبت به دیگران فخر فروشی می کند

(تفاوت مختال و فخور در این است که اولی اشاره به تخیلات کبرآلود ذهنی است، و دومی به اعمال کبر آمیز خارجی است).

و به این ترتیب لقمان حکیم در اینجا از دو صفت بسیار زشت ناپسند که مایه از هم پاشیدن روابط صمیمانه اجتماعی است اشاره می کند: یکی تکبر و بی اعتنائی، و دیگر غرور و خودپسندی است که هر دو در این جهت مشترکند که انسان را در عالمی از توهم و پندار و خود برتر بینی فرو می برند، و رابطه او را از دیگران قطع می کنند.

مخصوصاً با توجه به ریشه لغوی صعر روشن می شود که این گونه صفات یکنوع بیماری روانی و اخلاقی است، یکنوع انحراف در تشخیص و تفکر است، و گر نه یک انسان سالم از نظر روح و روان هرگز گرفتار اینگونه پندارها و تخیلات نمی شود.

ناگفته پیدا است که منظور لقمان، تنها مساله روی گرداندن از مردم و یا راه رفتن مغرورانه نیست، بلکه منظور مبارزه با تمام مظاهر تکبر و غرور است اما از آنجا که این گونه صفات قبل از هر چیز خود را در حرکات عادی و روزانه نشان می دهد، انگشت روی این مظاهر خاص گذارده است.

در آیه بعد دو برنامه دیگر اخلاقی را که جنبه اثباتی دارد- در برابر دو برنامه گذشته که جنبه نفی داشت- بیان کرده می گوید: پسر! در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن

(وَ أَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ).

و در سخن گفتنت نیز رعایت اعتدال نما و از صدای خود بکاه و فریاد مزن

(وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ).

چرا که زشت ترین صداها صدای خران است! (إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ) در این دو آیه از دو صفت، نهی، و به دو صفت، امر شده: نهی از خود برتر بینی، و خودپسندی، که یکی سبب می شود انسان نسبت به بندگان خدا تکبر کند، و دیگری سبب می شود که انسان خود را در حد کمال پندارد، و در نتیجه درهای تکامل را بروی خود ببندد هر چند خود را با دیگری مقایسه نکند.

گر چه این دو صفت غالباً توأمند، و ریشه مشترک دارند ولی گاه از هم جدا می شوند

و امر به رعایت اعتدال در عمل و سخن، زیرا تکیه روی اعتدال در راه رفتن یا آهنگ صدا در حقیقت به عنوان مثال است.

و براستی کسی که این صفات چهارگانه را دارد انسان موفق و خوشبخت و پیروزی است، در میان مردم محبوب، و در پیشگاه خدا عزیز است.

قابل توجه اینکه ممکن است در محیط زندگی ما صداهائی ناراحت کننده تر از صدای خران باشد (مانند صدای کشیده شدن بعضی از قطعات فلزات به یکدیگر که انسان به هنگام شنیدنش احساس می کند، گوشت اندامش فرو می ریزد!) ولی بدون شک این صداها جنبه عمومی و همگانی ندارد.

بعلاوه ناراحت کننده بودن با زشت تر بودن فرق دارد، آنچه به راستی از صداهای معمولی که انسان می شنود از همه زشتتر است همان صدای الاغ می باشد، که نعره ها و فریادهای مغروران و ابلهان به آن تشبیه شده است.

نه تنها زشتی از نظر بلندی صدا و طرز آن، بلکه گاه به جهت بی دلیل بودن، چرا که به گفته بعضی از مفسران صدای حیوانات دیگر غالباً به واسطه نیازی است، اما این حیوان گاهی بی جهت و بدون هیچگونه نیاز و بی هیچ مقدمه فریاد را وقت و بی وقت سر می دهد! و شاید به همین دلیل است که در بعضی از روایات نقل شده که هر گاه صدای الاغ بلند می شود شیطانی را دیده است.

بعضی گفته اند فریاد هر حیوانی تسبیح خدا است جز صدای الاغ! به هر حال از همه این سخنها که بگذریم زشت بودن این صدا از میان صداها نیاز به بحث و گفتگو ندارد.

و اگر می بینیم در بعضی از روایات که از امام صادق علیه السلام نقل شده این آیه به عطسه ای که با صوت بلند ادا می شود، و یا داد و فریاد به هنگام سخن گفتن تفسیر گردیده در حقیقت بیان مصداق روشنی از آن است.

درست است که راه رفتن مساله ساده ای است، اما همین مساله ساده می تواند بیانگر حالات درونی و اخلاقی و احیاناً نشانه شخصیت انسان بوده باشد، چرا که قبلاً گفتیم روایات و خلیقات انسان در لابلاهی همه اعمال او منعکس می شود و گاه یک عمل کوچک حاکی از یک روحیه ریشه دار است.

و از آنجا که اسلام تمام ابعاد زندگی را مورد توجه قرار داده در این زمینه نیز چیزی را فروگذار نکرده است.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: من مشی علی الارض اختیالا لعنه الارض، و من تحتها، و من فوقها! کسی که از روی غرور و تکبر، روی زمین راه رود زمین، و کسانی که در زیر زمین خفته اند، و آنها که روی زمین هستند، همه او را لعنت می کنند!

باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: نهی ان یختال الرجل فی مشیه و قال من لبس ثوبا فاختال فیه خسف الله به من شفیر جهنم و کان قرین قارون لانه اول من اختال! پیامبر از راه رفتن مغرورانه و متکبرانه نهی کرد و فرمود: کسی که لباسی بپوشد و با آن کبر بورزد، خداوند او را در کنار دوزخ به قعر زمین می فرستد و همنشین قارون خواهد بود، چرا که او نخستین کسی بود که غرور و کبر را بنیاد نهاد.

و نیز از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: خداوند ایمان را بر جوارح و اعضای انسان واجب کرده و در میان آنها تقسیم نموده است: از جمله بر پاهای انسان واجب کرده است که به سوی معصیت و گناه نرود، و در راه رضای خدا گام بر

دارد.

و لذا قرآن فرموده است: در زمین متکبرانه راه مرو ... و نیز فرموده: اعتدال را در راه رفتن رعایت کن.

در روایت دیگر این ماجرا از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که از کوچه ای عبور می فرمود: دیوانه ای را مشاهده کرد که مردم اطراف او را گرفته اند و به او نگاه می کنند فرمود: علی ما اجتمع هؤلاء: اینها برای چه اجتماع کرده اند عرض کردند: علی المجنون یصرع: در برابر دیوانه ای که دچار صرع و حمله های عصبی شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نگاهی به آنها کرد و فرمود: ما هذا بمجنون الا- اخبرکم بمجنون حق المجنون: این دیوانه نیست، می خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم؟! عرض کردند آری ای رسول خدا.

فرمود: ان المجنون: المتبختر فی مشیه، الناظر فی عطفیه، المحرک جنیه بمنکیه فذالك المجنون و هذا المبتلی: دیوانه واقعی کسی است که متکبرانه گام بر می دارد، دائما به پهلوهای خود نگاه می کند، پهلوهای خود را به همراه شانه ها تکان می دهد (و کبر و غرور از تمام وجود او می بارد).

این دیوانه واقعی است اما آنکه دیدید بیمار است!

سرعه المشی تذهب ببهاء المؤمن. باسرعت راه رفتن، ارزش (و وقار) مؤمن را می برد.

مجلس ۵۶ آداب سخن گفتن و آداب معاشرت

در اندرزهای لقمان اشاره ای به آداب سخن گفتن شده است، و در اسلام باب وسیعی برای این مساله گشوده شده، از جمله اینکه: تا سخن گفتن ضرورتی نداشته باشد سکوت از آن بهتر است.

چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: السکوت راحة للعقل: سکوت مایه آرامش فکر است.

و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) آمده است من علامات الفقه: العلم و الحلم و الصمت، ان الصمت باب من ابواب الحکمه: از نشانه های فهم و عقل، داشتن آگاهی و بردباری و سکوت است، سکوت دری از درهای حکمت است.

ولی در روایات دیگر تاکید شده است، در مواردی که سخن گفتن لازم است مؤمن باید هرگز سکوت نکند پیامبران به سخن گفتن دعوت شدند نه به سکوت، وسیله رسیدن به بهشت و رهائی از دوزخ، سخن گفتن به موقع است.

و اما در مورد معاشرت با مردم آنقدر که در روایات اسلامی وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) به مساله تواضع و حسن خلق و ملاطفت در برخوردها و ترک خشونت در معاشرت، اهمیت داده شده است به کمتر چیزی اهمیت داده شده.

در قرآن کریم نصایح لقمان را، بیان فرموده است که واقعاً برای هر آدمی دانستن و عمل کردن و بکار بستن آنها، ضرورت دارد و تعدادی از آن وصایا را در مجلس قبل، به عرض عزیزان رساندم.

حال لازم می بینم این شخصیت بزرگوار را کمی بشناسیم و به گفته هایش ارج نهیم.

لقمان که بود؟

نام لقمان در دو آیه از قرآن در سوره لقمان آمده است، در قرآن دلیل صریحی بر اینکه او پیامبر بوده است یا تنها یک فرد حکیم، وجود ندارد، ولی لحن قرآن در مورد لقمان، نشان می دهد که او پیامبر نبود، زیرا در مورد پیامبران سخن از رسالت و دعوت به سوی توحید و مبارزه با شرک و انحرافات محیط و عدم مطالبه اجر و پاداش و نیز بشارت و انداز در برابر امتها معمولاً دیده می شود، در حالی که در مورد لقمان هیچیک از این مسائل ذکر نشده و تنها اندرزهای او که به صورت خصوصی که با فرزندش بیان شده- هر چند محتوای آن جنبه عمومی دارد- آمده است، و این گواه بر این است که او تنها یک مرد حکیم بوده است.

در حدیثی که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز نقل شده چنین می خوانیم: حقا اقول لم یکن لقمان نبیاً، و لکن کان عبداً کثیر التفکر، حسن الیقین، احب الله فاحبه و منّ علیه بالحکمه ... به حق می گویم که لقمان پیامبر نبود، ولی بنده ای بود که بسیار فکر می کرد، ایمان و یقینش عالی بود، خدا را دوست می داشت، و خدا نیز او را دوست داشت، و نعمت حکمت بر او ارزانی فرمود

در بعضی از تواریخ آمده است که لقمان غلامی سیاه از مردم سودان مصر بود، و با وجود چهره نازیبا، دلی روشن و روحی مصفا داشت، او از همان آغاز به راستی سخن می گفت، و امانت را به خیانت نمی آلود، و در اموری که مربوط به او نبود دخالت نمی کرد.

بعضی از مفسران احتمال نبوت او را داده اند ولی چنانکه گفتیم هیچ دلیلی بر آن نیست، بلکه شواهد روشنی بر ضد آن داریم.

در بعضی از روایات آمده است که شخصی به لقمان گفت: مگر تو با ما شبانی

نمی کردی؟ در پاسخ گفت: آری چنین است.

سؤال کننده پرسید: پس از کجا این همه علم و حکمت نصیب تو شد؟ در پاسخ گفت: قدر الله، و اداء الامانه و صدق الحدیث و الصمت عما لا یعنینی: این به خواست خدا بود، و اداء امانت کردن، و راستگوئی و سکوت در برابر آنچه به من مربوط نبود.

در ذیل روایتی نیز چنین آمده است: روزی لقمان در وسط روز برای استراحت خوابیده بود، ناگهان ندائی شنید که ای لقمان! آیا می خواهی خداوند تو را خلیفه در زمین قرار دهد که در میان مردم به حق قضاوت کنی؟ لقمان در پاسخ آن ندا گفت: اگر پروردگارم مرا مخیر کند، راه عافیت را می پذیرم و تن به این آزمون بزرگ نمی دهم! ولی اگر فرمان دهد فرمانش را به جان پذیرا می شوم، زیرا می دانم اگر چنین مسؤلیتی بر دوش من بگذارد حتما مرا کمک می کند و از لغزشها نگه می دارد.

فرشتگان- در حالی که آنها را نمی دید- گفتند: ای لقمان برای چه؟ گفت: برای اینکه داوری در میان مردم سخت ترین منزلگاهها، و مهمترین مراحل است، و امواج ظلم و ستم از هر سو متوجه آن است، اگر خدا انسان را حفظ کند شایسته نجات است و اگر راه خطا برود از راه بهشت منحرف شده است کسی که در دنیا سر بزیر و در آخرت سر بلند باشد بهتر از کسی است که در دنیا سر بلند و در آخرت سر بزیر باشد، و کسی که دنیا را بر آخرت برگزیند به دنیا نخواهد رسید و آخرت را نیز از دست خواهد داد!

فرشتگان از منطق جالب لقمان در شگفتی فرو رفتند، لقمان این سخن را گفت و به خواب فرو رفت، و خداوند نور حکمت در دل او افکند، هنگامی که بیدار شد زبان به حکمت گشود!

گوشه ای از حکمت لقمان

بعضی از مفسران در تفسیر سوره لقمان به تناسب اندرزهای لقمان که در آیات این سوره منعکس است قسمتهائی از سخنان حکمت آمیز این مرد الهی را بازگو

کرده اند که ما فشرده ای از آن را در اینجا به شما عرضه می داریم:

۱- لقمان به فرزندش چنین می گفت: یا بنی! ان الدنيا بحر عمیق، و قد هلك فيها عالم كثير، فاجعل سفینتک فیها الايمان بالله، و اجعل شراعها التوکل علی الله، و اجعل زادک فیها تقوی الله، فان نجوت فبرحمه الله و ان هلكت فبذنوبک! پسر! دنیا دریای ژرف و عمیقی است که خلق بسیاری در آن غرق شده اند، تو کشتی خود را در این دریا ایمان به خدا قرار ده، بادبان آن را توکل بر خدا، زاد و توشه ات را در آن تقوای الهی، اگر از این دریا رهائی یابی به برکت رحمت خدا است، و اگر هلاک شوی به خاطر گناهان تو است.

همین مطلب در کتاب کافی، ضمن سخنان امام کاظم علیه السلام به هشام بن حکم به صورت کاملتری از لقمان حکیم نقل شده است: یا بنی ان الدنيا بحر عمیق، قد غرق فیها عالم كثير، فلتکن سفینتک فیها تقوی الله، و حشوها الايمان، و شراعها التوکل، و قیمها العقل، و دلیلها العلم، و سکانها الصبر: پسر! دنیا دریای عمیقی است که گروه بسیاری در آن غرق شدند، کشتی تو در این دریا باید تقوای الهی باشد، و زاد و توشه ات ایمان، و بادبان این کشتی توکل، و ناخدای آن عقل، و راهنمای آن علم، و سکان آن صبر است.

۲- در گفتار دیگری به فرزندش در آداب مسافرت چنین می گوید: پسر! هنگامی که مسافرت می کنی، اسلحه و لباس و خیمه و وسیله نوشیدن آب، و وسائل دوختن و داروهای ضروری را که هم خود، و هم همراهانت از آن استفاده می توانید بکنید بردار، و با همسفران در همه چیز جز در معصیت الهی همراهی کن پسر! هنگامی که با جمعی مسافرت کردی در کارهایت با آنها مشورت کن. در صورت آنها تبسم نما.

در مورد زاد و توشه ای که داری سخاوتمند باش. هنگامی که تو را صدا زنند پاسخ گو و اگر از تو کمک بخواهند آنها را یاری کن.

تا می توانی سکوت اختیار کن. نماز بسیار بخوان. در مرکب و آب و غذا که

داری سخاوتمند باش. اگر از تو گواهی به حق بطلبند گواهی ده.

اگر از تو مشورتی بخواهند برای به دست آوردن نظر صائب کوشش کن و بدون اندیشه و تامل کافی پاسخ مگو، و تمام نیروی تفکرت را برای جواب مشورت به کار گیر که هر کس در پاسخ مشورت خالصترین نظر خود را اظهار نکند، خداوند نعمت تشخیص و اندیشه را از او می گیرد.

هنگامی که بینی همراهان تو راه می روند، و تلاش می کنند، با آنها به

تلاش بر خیز. دستور کسی را که از تو بزرگتر است بشنو.

اگر از تو تقاضای مشروعی دارند همیشه جواب مثبت بده، و هرگز نه نگوی، زیرا گفتن نه، نشانه عجز و ناتوانی و سبب ملامت است ... هرگز نماز را از اول وقت تاخیر نینداز، و این دین خود را فوراً ادا کن.

با جماعت نماز بگذار، هر چند در سخت ترین حالات باشید ... اگر می توانی از هر غذایی می خواهی بخوری قبلاً مقداری از آن را در راه خدا انفاق کن.

کتاب الهی را تلاوت کن، و ذکر خدا را فراموش منما.

۳- این داستان نیز از لقمان معروف است، در آن هنگام که به صورت برده ای برای آقايش کار می کرد، روزی به او گفت: گوسفندی برای من ذبح کن و دو عضو که بهترین اعضای آنست برای من بیاور.

او گوسفندی را ذبح کرد و زبان و دل آن را برای وی آورد.

چند روز دیگر همین دستور را به او داد منتها گفت، دو عضو که بدترین اعضای آن است برای من بیاور لقمان بار دیگر گوسفندی را ذبح کرد و همان زبان و دل را برای او آورد، او تعجب کرد و از این ماجرا سؤال کرد، لقمان در پاسخ گفت: قلب و زبان اگر پاک باشند از هر چیز بهترند و اگر ناپاک شوند از همه چیز خبیثتر و بدتر!

این گفتار را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم.

فرمود: به خدا سوگند، حکمتی که به لقمان از سوی پروردگار عنایت شده بود، به خاطر نسبت و مال و جمال و جسم او نبود بلکه او مردی بود که در انجام فرمان

خدا قوی و نیرومند بود، از گناه و شبهات اجتناب می کرد، ساکت و خاموش بود با دقت می نگریست بسیار فکر می کرد، تیزبین بود، و هرگز در (آغاز) روز نخوابید و در مجالس (به رسم مستکبران) تکیه نمی کرد، و رعایت آداب را کاملاً می نمود، آب دهن نمی افکند، با چیزی بازی نمی کرد، و هرگز در حال نامناسبی دیده نشد ...

هیچگاه دو نفر را در حال نزاع ندید مگر اینکه آنها را با هم صلح داد، و اگر سخن خوبی از کسی می شنید حتماً ماخذ آن سخن و تفسیر آن را سؤال می کرد، با فقیهان و عالمان بسیار نشست و برخاست داشت ... به سراغ علوم می رفت که بتواند به وسیله آن بر هوای نفس چیره شود، نفس خود را با نیروی فکر و اندیشه و عبرت مداوا می نمود، و تنها به سراغ کاری می رفت که به سود (دین یا دنیای) او بود، در اموری که به او ارتباط نداشت هرگز دخالت نمی کرد، و از این رو خداوند حکمت را به او ارزانی داشت. (۱)

از مواعظ لقمان به پسرش در قرآن کریم در سوره لقمان چنین آمده است

۱۶- پسرم! اگر باندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمانها و زمین قرار گیرد خداوند آنرا (در قیامت برای حساب) می آورد، خداوند دقیق و آگاه است.

۱۷- پسرم! نماز را بر پا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصائبی که به تو می رسد با استقامت و شکیبا باش که این از کارهای مهم و اساسی است.

۱۸- (پسرم!) با بی اعتنائی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.

۱۹- (پسرم!) در راه رفتن اعتدال را رعایت کن، از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزین) که زشت ترین صداها صدای خران است.

همچون کوه بایست و با مردم خوشرفتاری کن!

نخستین اندرز لقمان پیرامون مساله توحید و مبارزه با شرک بود، دومین اندرز او در باره حساب اعمال و معاد است که حلقه مبدء و معاد را تکمیل می کند.

می گوید: پسرم! اگر اعمال نیک و بد، حتی به اندازه سنگینی خردلی باشد، در درون صخره ای یا در گوشه ای از آسمان یا درون زمین جای گیرد، خدا آن را در دادگاه قیامت حاضر می کند، و حساب آن را می رسد چرا که خداوند دقیق و آگاه است (یا بُنَىٰ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ).

خردل گیاهی است که دارای دانه های سیاه بسیار کوچکی است که در کوچکی و حقارت ضرب المثل می باشد.

اشاره به اینکه اعمال نیک و بد هر قدر کوچک و کم ارزش، و هر قدر مخفی و پنهان باشد، همانند خردلی که در درون سنگی در اعماق زمین، یا در گوشه ای از آسمانها مخفی باشد، خداوند لطیف و خبیر که از تمام موجودات کوچک و بزرگ و صغیر و کبیر در سراسر عالم هستی آگاه است آن را برای حساب، و پاداش و کیفر حاضر می کند، و چیزی در این دستگاه گم نمی شود! ضمیر در آنها به حسنات و سیئات و اعمال نیک و بد باز می گردد.

توجه به این آگاهی پروردگار از اعمال انسان، و محفوظ ماندن همه نیکیها و بدیها در کتاب علم پروردگار و نابود نشدن چیزی در این عالم هستی، خمیرمایه همه اصلاحات فردی و اجتماعی است و نیروی محرک قوی به سوی خیرات و باز دارنده مؤثر از شرور و بدیها است.

ذکر سماوات و ارض بعد از بیان صخره در حقیقت از قبیل ذکر عام بعد از خاص است.

در حدیثی که در اصول کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده می خوانیم: اتقوا المحقرات

من الذنوب، فان لها طالبا، يقول احدكم اذنب و استغفر، ان الله عز و جل يقول نَكُتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارُهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ اَخَصَيْنَاهُ فِي اِمَامٍ مُّبِينٍ، و قال عز و جل: إِنَّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَيْخُرِهِ اَوْ فِي السَّمَاوَاتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللهُ اِنَّ اللهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ: از گناهان کوچک بپرهیزید چرا که سرانجام کسی از آن باز خواست می کند، گاهی بعضی از شما می گویند ما گناه می کنیم و به دنبال آن استغفار می نمائیم، در حالی که خداوند عز و جل می گوید: ما تمام آنچه آنها از پیش فرستاده اند و همچنین آثارشان را، و همه چیز را در لوح محفوظ احصا کرده ایم، و نیز فرموده: اگر اعمال نیک و بد حتی به اندازه سنگینی دانه خردلی باشد در دل صخره ای یا در گوشه ای از آسمان یا اندرون زمین، خدا آن را حاضر می کند چرا که خداوند لطیف و خبیر است.

بعد از تحکیم پایه های مبدء و معاد که اساس همه اعتقادات مکتبی است به مهمترین اعمال یعنی مساله نماز پرداخته، می گوید: پسرم نماز را بر پا دار (یا بُنَّیْ اَقِمِ الصَّلَاةَ).

چرا که نماز مهمترین پیوند تو با خالق است، نماز قلب تو را بیدار و روح تو را مصفی، و زندگی تو را روشن می سازد.

آثار گناه را از جانت می شوید، نور ایمان را در سرای قلبت پرتوافکن می دارد، و تو را از فحشاء و منکرات باز می دارد.

بعد از برنامه نماز به مهمترین دستور اجتماعی یعنی امر به معروف و نهی از منکر پرداخته می گوید: مردم را به نیکیها و معروف دعوت کن و از منکرات و زشتیها باز دار (وَ اْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ).

و بعد از این سه دستور مهم عملی به مساله صبر و استقامت که در برابر ایمان همچون سر نسبت به تن است، پرداخته می گوید: در برابر مصائب و مشکلاتی که بر تو وارد می شود، صابر و شکبیا باش که این از وظائف حتمی و کارهای اساسی هر انسانی است (وَ اصْبِرْ عَلٰی مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ).

مسلم است که در همه کارهای اجتماعی مخصوصا در برنامه امر به معروف و نهی از منکر، مشکلات فراوانی وجود دارد، و سود پرستان سلطه جو، و گنهکاران آلوده و خودخواه، به آسانی تسلیم نمی شوند، و حتی در مقام اذیت و آزار، و متهم ساختن آمران به معروف و ناهیان از منکر بر می آیند که بدون صبر و استقامت و شکیبائی هرگز نمی توان بر این مشکلات پیروز شد.

عزم به معنی اراده محکم است و تعبیر به عزم الامور در اینجا یا به معنی کارهایی است که دستور مؤکد از سوی پروردگار به آن داده شده است و یا کارهایی که انسان باید نسبت به آن عزم آهنین و تصمیم راسخ داشته باشد، و هر کدام از این دو معنی باشد اشاره به اهمیت آنست.

تعبیر ذلک اشاره به صبر و شکیبائی است و این احتمال نیز وجود دارد که به همه اموری که در آیه مورد بحث ذکر شده، از جمله نماز و امر به معروف و نهی

از منکر، باز گردد، ولی در بعضی دیگر از آیات قرآن این تعبیر بعد از مساله صبر مطرح شده که احتمال اول را تقویت می کند. (۱)

منابع و مصادر بی واسطه و با واسطه این کتاب

۱- قرآن کریم:

۲- نهج البلاغه:

۳- صحیفه سجادیه.

«آ»

۴- آخرین امید: داوود الهامی.

۵- آداب النفوس: طبری.

۶- آینده ای بهتر در پرتو انفاق، حسین واعظی نژاد

«ا»

۷- ابصار العین، فی انصار الحسین (علیه السلام): الشیخ محمد بن طاهر السماوی.

۸- اثبات الهداه: شیخ حرالعالمی.

۹- احقاق الحق: قاضی نورالله شوشتری.

۱۰- اخبارالمهدی: ابونعیم.

۱۱- اخبار، غیبی، امام، علی، شهادت عمروبن حمق.

۱۲- اخبار برمکیان: سید صادق سجادی،

۱۳- اخبار برامکه: ناشناس.

۱۴- اختیار معرفه الرجال شیخ طوسی محمد بن حسن طوسی، م ۴۶۰ نشر جامعه مشهد.

۱۵- از هجرت تا رحلت سید علی اکبر قرشی.

۱۶- اسباب النزول: ابو الحسن واحدی نیشابوری.

۱۷- اسلام فراتر از زمان. محمد امینی گلستانی.

۱۸- اسلام و علم جدید عبد الرزاق نوفل ترجمه حسین وجدانی

۱۹- أسد الغابه فی معرفه الصحابه: عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکریم شیبانی معروف به ابن اثیر،

م ۶۳۰ ق مکتبه اسلامیه.

۲۰- اصحاب امیرالمومنین صلی الله علیه و سلم علیه السلام.

۲۱- اصول کافی: محمد بن یعقوب کلینی.

۲۲- اطیب البیان فی تفسیر القرآن، طیب، سید عبدالحسین؛ تهران، نشر اسلام، ۱۳۷۸ ش، چاپ دوم، ج ۱۴، ص ۲۳۲.

۲۳- اعجاز اسلام در پیشگویی علوم جدید.

۲۴- اعلام القرآن، شبستری، عبدالحسین،

۲۵- أعلام الدین فی صفات المؤمنین: حسن بن ابی الحسن دیلمی مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث قم ۱۴۰۸ ق

۲۶- اعلام القرآن، شبستری، عبدالحسین، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹، چاپ اول،

۲۷- اعلام الوری بأعلام الهدی: ابی علی فضل بن حسن طبرسی نشر دارالمعرفه للطباعه والنشر- بیروت ۱۳۹۹ ق

۲۸- أعلام النساء: عمر رضا کتّاله.

۲۹- أعیان الشیعه: السید محسن الأمين العاملی (و ۱۳۷۱ ق).

۳۰- اقبال الأعمال: سید بن طاووس.

۳۱- امام علی بن ابیطالب احمد رحمانی همدانی

۳۲- امالی ابوعلی قالی.

۳۳- امامت و امامان علیهم السلام، امینی، ابراهیم،

۳۴- انجیل مرقس:

۳۵- أنصار الحسین (ع) لسماحه الشیخ محمد مهدی شمس الدین (قدس سره).

۳۶- الدمعه الساکبه.

۳۷- انسابُ الاشراف بلاذری.

٣٨- أنصار الحسين (عليه السلام) لسماحه الشيخ محمد مهدي شمس الدين (قدس سره).

٣٩- أمالي شيخ ابي جعفر محمد بن حسن طوسي، م ٤٦٠ منشورات المكتبة الأهليه- بغداد ١٣٨٤ ق

٤٠- إكمال الدين: شيخ صدوق.

٤١- إيران بعد از اسلام، عبدالحسين زرین کوب.

٤٢- ايضاح الفوائد:

٤٣- العبر (تاريخ) عبدالرحمن ابن خلدون، ج ٢، ص ٣١٥.

٤٤- الآثار الباقيه عن القرون الخاليه دايرهاالمعارف بزرگ اسلامى

٤٥- الأبيات فى جد

٤٦- الأحاديث الغيبية: مؤسسها المعارف الاسلاميه.

٤٧- الإحتجاج: احمد بن على بن ابى طالب طبرسى (و ٥٨٨ ق).

٤٨- الأحكام:

٤٩- الإختصاص: شيخ ابى عبدالله محمد بن محمد بن نعمان العكبرى البغدادى المفيد الملقب بالشيخ المفيد متوفى ٤١٣ ق منشورات جماعه المدرسين قم.

٥٠- الأخلاق:

٥١- الاخبار الطوال، ص ٣٤١

٥٢- الارشاد: شيخ مفيد قم، مكتبه بصيرتى.

٥٣- الإستيعاب فى معرفه الأصحاب: ابن عبدالبر قرطبى مالكى متوفى ٤٦٣ ق نشر دار نهضة مصر للطبع والنشر قاهره.

٥٤- الإصابه فى تمييز الصحابه: شهاب الدين ابى فضل احمد بن على ابن حجر عسقلانى شافعى متوفى ٨٥٢ ق نشر دار احياء التراث العربى - بيروت

٥٥- الاغانى: ابى الفرج اصفهانى متوفى ٣٥٦ ق نشر دار احياء التراث العربى بيروت

٥٦- الاقتصاد:

٥٧- الامالى: للطوسى.

٥٨- الامالى ابوعلى قالى، ١ / ١٤٢

٥٩- الامامه والتبصره.

٦٠- البدايه و النهايه: ابى الفداء ابن كثير م ٧٧٤ ق دارالفكر- بيروت ١٤٠٢ ق

٦١- الثورة العراقية و رساله الاسلام، شماره، سال.

٦٢- التبيان فى تفسير القرآن، شيخ طوسى، محمد بن حسن؛ بيروت، داراحياء التراث العربى.

٦٣- التحصين لابن فهد الحلّى:

٦٤- التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، مصطفى، حسن؛ تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ١٣٦٠ ش،

٦٥- الترغيب والترهيب: طبرانى.

٦٦- الترغيب و الترهيب من احاديث الشريف: زكى الدين عبدالعظيم منذرى متوفى سال ٦٥٦ قمرى نشر دار الاحياء التراث العربى - بيروت - ١٣٨٨ ق

٦٧- التوضيح فى تواتر ما جاء فى المنتظر و الدجال و المسيح: شوكانى.

٦٨- التهذيب الكمال فى اسماء الرجال،.

٦٩- التهذيب: شيخ طوسى.

٧٠- التهذيب و التهذيب،

٧١- التنبيه و الاشراف.

٧٢- الثقات: محمد بن حبان بن احمد بن ابى حاتم تميمى البستى (و ٣٥٤ ق).

٧٣- الجعفریات

٧٤- الجمل يا النصره فى حرب البصره: شيخ مفيد.

٧٥- الحاوى على الفتاوى: جلال الدين سيوطى. (م ٩١١ هـ. ق) چاپ مصر سال ١٩٥٩ ميلادى.

٧٦- الحقايق فى حديث الخلايق. شيخ الشهيد الفقيه احمد الثانى.

٧٧- الخصال: شيخ ابى جعفر بن بابويه صدوق منشورات جماعه المدرسين قم ١٤٠٣ ق

٧٨- الدر المنثور: فى التفسير بالمأثور: جلال الدين سيوطى نشر دارالفكر - بيروت - ١٤٠٣ ق

٧٩- الدمعه الساكبه ٤: ٢٧٦،

٨٠- الرسائل العشر: شيخ طوسى.

٨١- الزياره،

٨٢- الشافى: سيد مرتضى.

٨٣- الصحيح من سيره النبى الاعظم:

٨٤- الصراط المستقيم: علي بن يونس العاملي.

٨٥- الطرائف في معرفه مذاهب الطوائف: رضى الدين ابى القاسم على بن طاوس مطبعهاخيام قم ١٤٠٠ ق

٨٦- الطبقات الكبرى: ابن سعد.

٨٧- العرف الوردى فى أخبارالمهدى» جلال الدين سيوطى. (م ٩١١ هـ. ق) چاپ مصر سال ١٩٥٩

٨٨- العزله لأبى سليمان الخطّابى.

٨٩- الغدير: علامه امينى.

٩٠- الغيبه للشّيح طوسى:

٩١- الفتاوى: ابن تيميه.

٩٢- الفتوح: ابن أعثم.

٩٣- الفردوس الاعلى: للديلمى

٩٤- القول المختصر فى علامات المهدي المنتظر: ابن حجر هيثمى،

٩٥- الكامل فى التّاريخ: ابن أثيرشيبانى نشر دارصادر و دار بيروت ١٣٨٥ ق

٩٦- اللهوف: سيدابن طاووس.

٩٧- المجالس السنيه ٨٦ / ٣

٩٨- المحاسن: احمدبن عبدالله برقى.

٩٩- المحبر.

١٠٠- المحجّهالبيضاء فى تهذيب الإحياء: مولى محسن فيض كاشانى م ١٠٩١ نشر مؤسسه اعلمى للمطبوعات- بيروت- ١٤٠٣ ق

١٠١- المحجّه فيما نزل فى القائم الحجّه:

١٠٢- المستصفى: غزالى.

١٠٣- المعجم الأوسط: طبرانی م ٣٦٠ ق نشر مكتبه المعارف- الرياض ١٤٠٥ ق.-

١٠٤- المعرفه و التاريخ.

١٠٥- المعارف:

١٠٦- المغازی محمد بن عمر بن واقدی، بیروت، مؤسسه‌الاعلمی.

١٠٧- الاعلام زرکلی ج ٣ ص ١١١

١٠٨- الوافی بالوفیات.

١٠٩- السیره النبویه، تحقیق: مصطفی السقا، ابراهیم الیاری، و عبد الحفیظ الشلبی، قاهره، مکتبه مصطفی البابی الحلبي، (افست مکتبه الصدر تهران) ١٣٥٥ ه. ق، ج ٣، ص ٢٣٦.

١١٠- المستدرک علی الصحیحین، تحقیق و اعداد: عبد الرحمن المرعشی، چاپ اول، بیروت، دار المعرفه، ١٤٠٦ ه. ق، ج ٣، ص ٣٢.

١١١- الوزراء و الکتاب؛ جهشیاری، ابو عبدالله محمد بن عبدوس؛ ترجمه ابو الفضل طباطبایی، تهران: بی نا، ١٣٤٨

١١٢- الرسل و الملوک؛ طبری، محمد بن جریر؛ بیروت: عزالدین، ١٤٠٧ ه. ق

١١٣- المفردات فی غریب القرآن راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ دمشق بیروت، دارالعلم الدار الشامیه، ١٤١٢ ق، چاپ اول

١١٤- الملاحم والفتن سید بن طاووس.

١١٥- المنار، رضا، محمد رشید، بیروت،

١١٦- المنار: شیخ محمد عبده مصری (١)

گلستان سخنوران، ١١٠ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ١؛ ص ٧٣٥

١- المهدی: ادريس عراقی مغربی.

١١٨- المهذب البارع- ابن فهد الحلبي.

١١٩- الموقیات، زبیر بن بکار

١٢٠- المیزان: طباطبائی (علامه)، سید محمد حسین؛ قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٣٨٣ ش، چاپ نوزدهم.

١٢١- النبی الاکرم:

۱۲۲- الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون: ابو العباس ابن عبد المؤمن المغربی.

۱۲۳- الولایه: حافظ ابو سعید سجستانی.

۱۲۴- النور المبین فی قصص الأنبیاء و المرسلین: جزائری، نعمت الله؛ ترجمه فاطمه مشایخ، تهران،

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

۱۲۵- بامداد اسلام، عبدالحسین زرّین کوب، تهران: امیر کبیر،

۱۲۶- بحار الانوار: علامه محمد باقر مجلسی.

۱۲۷- بر رسی دین از راه دانش، دکتر علی پور.

۱۲۸- برمکیان بنا به روایات عرب و ایرانی، لوسین بووآ.

۱۲۹- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد: ابی جعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار قمی، م ۲۹۰ منشورات مکتبه مرعشی نجفی قم ۱۴۰۴ ق.

۱۳۰- بهجه الامال فی شرح زبده المقال، علیاری التبریزی، علی، (قم، بنیاد فرهنگ اسلامی، بی چا، ۱۳۶۵ ه. ش.

۱۳۱- تاریخ افغانستان بعد از اسلام،

۱۳۲- تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر غیاث الدین بن همام الحسنی (خواند میر)

۱۳۳- تاریخ آل برمک در عهد بنی عباس، ضیاءالدین برنی.

۱۳۴- تاریخ کامل عزالدین بن اثیر، ج ۸.

۱۳۵- تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان.

۱۳۶- تاریخ اسلام پی. ام. هولت، آن. ک. لمبتون، (پژوهش دانشگاه کمبریج).

۱۳۷- تاریخ روضه الصفا، محمد بن خاوند شاه بن محمود (میرخواند).

۱۳۸- تاریخ ابن کثیر.

۱۳۹- تاریخ الامم و الملوک، تاریخ طبری: ابی جعفر بن جریر «تاریخ الامم و الملوک» متوفای سال ۳۱۰ قمری نشر دار سویدان بیروت.

١٤٠- تاريخ الخميس.

١٤١- تاريخ بغداد أومدينها لسلام: ابي بكر احمد بن علي خطيب بغدادى، م ٤٦٣ نشر دارالباز مكها المكرمه.

- ۱۴۲- تاریخ خلفا، رسول جعفریان، تهران: قلم،
- ۱۴۳- تاریخ گزیده- حمداله مستوفی-
- ۱۴۴- تاریخ مدینه دمشق: ابی القاسم علی بن حسن شافعی معروف به ابن عساکر م ۵۷۱ قمری من مصوّرات مجمع اللغه العربیه بدمشق.
- ۱۴۵- تاریخ یعقوبی: احمد بن جعفر بن وهب بن واضح (و ۲۵۴ ق).
- ۱۴۶- تاریخ اسلام، دکتر علی اکبر فیاض، موسسه انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۷۸
- ۱۴۷- تاریخ الاسلام ذهبی،
- ۱۴۸- تاریخ تحلیلی اسلام، سید جعفر شهیدی، مرکز نشر دانشگاه تهران، ۱۳۶۲
- ۱۴۹- تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، انتشارات دلیل، سال ۱۳۸۰
- ۱۵۰- تاریخ ایران بعد از اسلام؛ زرین کوب، عبدالحسین؛ تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۹
- ۱۵۱- تاریخ؛ یعقوبی، احمد بن جعفر بن وهب بن واضح (و ۲۵۴ ق) جلد دوم ترجمه محمد ابراهیم ایتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۶
- ۱۵۲- تجارب السلف؛ صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر؛ تهران: کتابخانه طهوری، چاپ سوم، ۱۳۵۷
- ۱۵۳- تحریف شناسی در پرتو امام شناسی: داود الهامی.
- ۱۵۴- تحف العقول ابو محمد حسن ابن شعبه حرانی.
- ۱۵۵- تذکره خواص الامّه فی معرفه الأئمّه:
- ۱۵۶- ترجمه و تفسیر رهنما: زین العابدین، رهنما؛ تهران، نشر کیهان، ۱۳۴۶ ش،
- ۱۵۷- ترجمه المیزان:
- ۱۵۸- ترجمه ارشاد مفید،
- ۱۵۹- ترجمه مختصر البلدان، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ابن فقیه،

۱۶۰- تشیع در عراق مرجعیت و ایران رسول جعفریان، ص ۷۳- ۷۱، ۱۳۸۶

۱۶۱- تعلیقات،

۱۶۲- تفسیر احسن الحدیث، قرشی، سید علی اکبر؛ تهران، نشر بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ ش، چاپ سوم.

- ۱۶۳- تفسیر البرهان: تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام تحقیق و نشر مدرسه الامام المهدی علیه السلام قم ۱۴۰۹ ق
- ۱۶۴- تفسیر الجواهر، طنطاوی قاهره،
- ۱۶۵- تفسیر الدرّ المنثور: جلال الدین سیوطی.
- ۱۶۶- تفسیر العیاشی: محمد بن مسعود بن عیاش سلمی سمرقندی، مکتبه علمیه اسلامیة طهران.
- ۱۶۷- تفسیر القرآن العظیم: ابن کثیر قرشی دمشقی. نشر دارالمعرفه بیروت ۱۴۰۶ ق.
- ۱۶۸- تفسیر الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل: جارالله محمود بن عمر زمخشری م ۵۲۸ ق
- ۱۶۹- تفسیر تسنیم: جوادی آملی.
- ۱۷۰- تفسیر ثعلبی:
- ۱۷۱- تفسیر ثعالبی:
- ۱۷۲- تفسیر روح المعانی: آلوسی بغدادی.
- ۱۷۳- تفسیر صافی: مولی محسن فیض کاشانی، م ۱۰۹۱ منشورات اعلمی بیروت
- ۱۷۴- تفسیر قرطبی (الجامع لأحكام القرآن): ابی عبدالله محمد انصاری قرطبی، دار احیاء التراث العربی بیروت.
- ۱۷۵- تفسیر قمی: علی بن ابراهیم قمی، نشر مکتبه العلامه قم
- ۱۷۶- تفسیر کبیر: ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین القرشی طبرستانی اصل شافعی مذهب مشهور به فخر رازی.
- ۱۷۷- تفسیر مجمع البیان: ابوعلی فضل بن حسن طبرسی از علمای قرن ششم.
- ۱۷۸- تفسیر نمونه: جمعی از نویسندگان.
- ۱۷۹- تفسیر نور، قرائتی، محسن؛ تهران، مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، ۱۳۷۵ ش، چاپ دوم،
- ۱۸۰- تنقیح المقال، مامقانی.
- ۱۸۱- تهذیب الأحکام: شیخ ابی جعفر طوسی. دارالکتب الاسلامیه طهران

١٨٢- تهذيب التهذيب: العسقلاني.

١٨٣- تهذيب تاريخ دمشق:

ص: ۷۳۹

۱۸۴- تهذيب ابن عساكر، ۷/۲۰۶ و ۲۱۴؛

«ث»

۱۸۵- ثواب الأعمال: شيخ ابي جعفر صدوق، م ۳۸۱ ق مكتبه صدوق طهران ۱۳۹۱ ق

«ج»

۱۸۶- جامع الأخبار أو معارج اليقين في أصول الدين: شيخ محمد بن محمد سبزواری منشورات الرضى قم.

۱۸۷- جامع الأخبار: شيخ صدوق يا على بن سعد خياط (صاحب مكارم الأخلاق)

۱۸۸- جامع السعادات: محمد مهدي نراقی.

۱۸۹- جمهره الخطب:

۱۹۰- جهاد النفس:

۱۹۱- جوامع الحكايات / محمد عوفی

«چ»

۱۹۲- چرا نماز بخوانيم:

۱۹۳- چشم اندازی بر حکومت مهدي:

«ح»

۱۹۴- حقایق بهداشتی در اسلام سيد جمال الدين شريف زاده.

۱۹۵- حيوہالقلوب: علامه محمد باقر مجلسی.

«خ»

۱۹۶- خزينه الجواهر: شيخ على اكبر نهاوندى.

۱۹۷- خصائص فاطميه: ۳۴۳؛

۱۹۹- دایره المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران، قم، شهید سعید محبی،

۲۰۰- دانشنامه امام علی (علیه السلام) - علی اکبر رشاد،

۲۰۱- دایره المعارف بزرگ اسلامی

دانش نامه قرآن و قرآن پژوهی خرمشاهی، بهاءالدین؛

«ر»

۲۰۲- راز نیایش آقای گودرز نجفی اقتباس شده است

۲۰۳- راه و رسم زندگی دکتر الکسیس کارل ترجمه دکتر دبیری چاپ هفتم.

۲۰۴- رجال کشی: ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی کشی (۴۶۰ ق).

۲۰۵- روزنامه حوزوی (افق حوزه) شماره ۱۲۳ سال پنجم دوشنبه ۱۰ مهر ماه سال ۱۳۸۵ شمسی از کتاب افتخارات مردان مرد سیستان در دفاع از امیرمؤمنان علیه السلام و اعتراض به فاجعه عاشورا که صدمین تألیف آقای علی دوانی است نقل کرده است، البته ضمن شرح حال و مصاحبه با آقای علی دوانی در تهران به رحمت خدا رفت و در قم دفن گردید.

۲۰۶- روح المعانی: شهاب الدین آلوسی شافعی.

۲۰۷- روضه الکافی: محمد بن یعقوب کلینی

۲۰۸- روضه الواعظین: محمد بن قتال نیشابوری شهید در سال ۵۰۸ ق منشورات المكتبة الحیدریه نجف ۱۳۸۶ ق

۲۰۹- روزنامه همشهری شماره ۸۱۱ و ش ۸۰۷ ..

۲۱۰- روزنامه های جمهوری اسلامی ش ۴۴۳۶

۲۱۱- روزنامه اطلاعات ش ۲۰۰۸۴،

۲۱۲- روزنامه کیهان ۱۲۵۸۶

۲۱۳- ریاحین الشریعه: شیخ محمد مهدی مازندرانی.

«ز»

۲۱۴- زندگانی امام حسین نوشته زین العابدین رهنما

۲۱۵- زندگی صحابه، محمود طریقی، مشهد.

۲۱۶- زهرالربیع سیدنعمهالله جزائری

«س»

۲۱۷- سابقه تاریخی اسکان قبایل عرب در خوزستان دکتر امیرحسین خنجی -

۲۱۸- سرچشمه حیات) محمد امینی گلستانی.

۲۱۹- سرورالایمان:

۲۲۰- سفینه البحار: شیخ عباس قمی.

۲۲۱- سلمان پاک نوشته: لویی ماسینیون.

۲۲۲- سلمان فارسی استاندار مدائن. نوشته: احمد صادقی اردستانی.

۲۲۳- سلحشوران طفّ «ترجمه ابصار العین فی انصار الحسین (علیه السلام)»

۲۲۴- سمط النجوم العوالی: العصامی المکی.

۲۲۵- سنن ابن عمرو الدانی،

۲۲۶- سنن ابن ماجه: محمدبن یزید قزوینی.

۲۲۷- سنن: ابی داود ابن اشعث سجستانی الأزدی، م ۲۷۵ ق نشر داراحیاء السنّهالنّبویّه.

۲۲۸- سنن الدارمی: عبدالله بن بهرام دارمی. م ۲۵۵ ق نشر دارالفکر.

۲۲۹- سنن الکبری بیهقی:

۲۳۰- سنن ترمذی: «الجامع الصحیح» ابی عیسی محمدبن عیسی، م ۲۹۷ دارالکتب لعلمیه بیروت.

۲۳۱- سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی.

۲۳۲- سیره ابن هشام

۲۳۳- سیراعلام النبلاء، ۵۱ / ۲؛

۲۳۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه محمد امینی گلستانی.

۲۳۵- سیمای کارگزاران.

«ش»

۲۳۶- شجره طوبی: محمد مهدی مازندرانی حائری.

۲۳۷- شرح العقیده: محمد ابن احمد سفاوینی،

ص: ۷۴۲

۲۳۸- شرح كشف المراد، على محمدی،

۲۳۹- شرح نهج البلاغه: عبدالحمید ابن ابی الحدید معتزلی، نشر دارالکتب العلمیه قم

۲۴۰- شمع جمع فؤاد به نقل مرحوم عماد زاده، درزندگانی حضرت اباعبدالله الحسین.

«ص»

۲۴۱- صحیح حاکم،

۲۴۲- صحیح مسلم، ۵/۴۶

«ط»

۲۴۳- طب روحانی دکتر عبدالکریم بی آزار شیرازی.

۲۴۴- طبقات فحول الشعراء،

۲۴۵- طول عمر امام زمان، علی اکبر مهدی پور.

«ع»

۲۴۶- عدهالداعی ونجاح الساعی: احمد بن فهد حلّی، م ۸۴۱ ق مکتبه الوجدانی قم

۲۴۷- عقد الدرر: ۱۵۷؛

۲۴۸- علل الشرائع: ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (و ۳۸۱ ق) صدوق.

۲۴۹- علی بن ابيطالب: «رحمانی همدانی»

عنايات حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه فرجه الشریف.

۲۵۰- عمدہ القاری فی شرح صحیح البخاری: بدر الدین حنفی.

۲۵۱- عوالم

۲۵۲- عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیہ: محمد بن علی احسائی معروف به ابن ابی جمهور، مطبعه سیدالشهداء قم

٢٥٣- عيون أخبار الرضا ٧: ابو جعفر محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمى صدوق

«غ»

٢٥٤- غايه المرام: حموى.

ص: ۷۴۳

۲۵۵- غررالحکم:

۲۵۶- غیبت طوسی: ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، م ۴۶۰ مؤسسهاالمعارف الاسلامیه قم ۱۴۱۱.

۲۵۷- غیبت نعمانی: شیخ ابی زینب محمد بن ابراهیم نعمانی، مکتبهاالصدوق طهران

«ف»

۲۵۸- فتح ابن اعثم

۲۵۹- فتح المغیث: السخاوی.

۲۶۰- فتح القدير: قاضی شوکانی.

۲۶۱- فتوح البلدان، بلاذری، احمد بن یحیی، ص ۲۹۳.

۲۶۲- فرائد المسطین: ابو اسحاق حموی.

۲۶۳- فصول المهمه: ابن صباغ مالکی.

۲۶۴- فدایی امامت نوشته غلامحسین صمیمی.

۲۶۵- فرسان الهیجاء:

۲۶۶- فروغ ابدست: جعفر سبحانی.

۲۶۷- فرهنگ قرآن::

۲۶۸- فرهنگ معین، بخش اعلام

۲۶۹- فقه الرضا علیه السلام: علی بن بابویه

۲۷۰- فلسفه قیام و عدم قیام امامان محمد امینی گلستانی.

۲۷۱- فلسفه احکام:

۲۷۲- فیض القدير شرح الجامع الصغیر- المناوی.

۲۷۳- قاموس جغرافیای افغانستان،

۲۷۴- قاموس الرجال:

۲۷۵- قاموس القرآن، قرشی، علی اکبر، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶، چاپ دوازده، ج ۵، ص ۱۶۵.

۲۷۶- قصه ها و پندها: سیدناصر حسینی،

۲۷۷- قصه کربلا.

۲۷۸- قصه های قرآن، اشتهاوردی، محمد مهدی؛ تهران، نشر نبوی، ۱۳۷۸ ش، چاپ اول،

۲۷۹- قصه های قرآن، مکارم شیرازی، ناصر؛ تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱ ش، چاپ دوم.

«ک»

۲۸۰- کتاب الانوار.

۲۸۱- کتاب الزهد: حسین بن سعید؛

۲۸۲- کتاب الفتوح،

۲۸۳- کتاب ترغیب اصفهانی

۲۸۴- کتاب بین المللی چه کنیم تا به مرز صد سال نزدیک شویم پروفیسور سیف الدین نبوی.

کرامات صالحین:

۲۸۵- کشف الغمه فی معرفه الأئمه: علی بن عیسی اربلی تبریز.

۲۸۶- کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین ۷: حسن بن یوسف بن مطهر حلّی، م ۷۲۶ ق مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه قم ۱۴۱۳

ق

۲۸۷- کمال الدین: شیخ صدوق اَبی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (م ۳۸۱ ه. ق).

۲۸۸- کنز العمال: علاءالدین هندی جونپوری، م ۹۷۵ مؤسسهالرساله بیروت ۱۴۰۵ ق.

«گ»

۲۸۹- گذری بر شخصیت علمی، اخلاقی و سیاسی میرزای نائینی. مهدی، نائینی،

«ل»

۲۹۰- لئالی الاخبار: شیخ محمد نبی تویسرکانی.

۲۹۱- لغت ناهه دهخدا،

«م»

۲۹۲- ما نزل من القرآن فی علیّ حافظ ابو نعیم اصفهانی.

۲۹۳- مانی و آیین او از: فرید شالیزاده

۲۹۴- مجالس: شیخ مفید:

۲۹۵- مجمع الانساب، محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای.

۲۹۶- مجله با معارف اسلامی آشنا شویم، شماره ۴۸، ص ۱۵۵.

۲۹۷- مجله نور علم، دوره سوم، شماره چهارم،

۲۹۸- مجله نور علم، همان،

۲۹۹- مجله آموزه، پاییز ۱۳۸۳- شماره ۵،

۳۰۰- مجله یغما، سال سوم، شماره سوم.

۳۰۱- مجله ریدرز دایجست:

۳۰۲- مجله دانشمند سال ۴ ش ۱۰

۳۰۳- مجله مکتب اسلام شماره ۱۳۱

۳۰۴- مجمع الزوائد: هیشمی.

۳۰۵- مجموعه ورام: ابی فراس.

۳۰۶- مجموعه قصه های قرآن، مهری، محمد جواد؛ قم، انتشارات مشرقین، ۱۳۸۱ ش، چاپ دوم،

۳۰۷- مختصر بصائر الدرجات: عزالدین حسن بن سلیمان حلّی از بزرگان قرن نهم- نجف- منشورات مطبعه الحیدریه ۱۳۷۰ ه. ق.

۳۰۸- مراقدالمعارف،.

۳۰۹- مرکز المصطفی «صلی الله علیه و آله و سلم»-

۳۱۰- مروج الذهب: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی.

۳۱۱- مستدرک الوسائل: میرزا حسین نوری طبرسی (و ۱۳۲۰ ق.

۳۱۲- مستدرک حاکم نیشابوری؛

۳۱۳- مستطرفات السرائر- ابن ادريس حلی

۳۱۴- مسند ابن یعلی،

۳۱۵- مسند احمد بن حنبل: نشر دارالفکر.

۳۱۶- مسند الامام الرضا (عليه السلام) - الشيخ عزيز الله عطاردی.

۳۱۷- مسند الشاميين: ابى القاسم سليمان لخمى طبرانى، م ۳۶۰ ق مؤسسهالرساله بيروت ۱۴۰۹ ق للطبرانى

۳۱۸- مسند بزاز،

۳۱۹- مصباح الشريعه: امام صادق عليه السلام.

۳۲۰- معادشناسى ۲۸۸ / ۵،

۳۲۱- معاجم طبرانى (كبير و متوسط)

۳۲۲- معارف و معاريف، حسين دشتى، مصطفى، قم، بى نا، ۱۳۷۶، چاپ دوم، جلد ۸

۳۲۳- معالى السبطين - للحائرى.

۳۲۴- معانى الاخبار: واقدى:

۳۲۵- معجم احاديث الامام المهدي:

۳۲۶- معجم دارقطنى،

۳۲۷- معجم رويانى،

۳۲۸- معرفه أخبار الرجال

۳۲۹- مفردات، راغب اصفهاني، ترجمه غلامرضا خسروى، تهران، مرتضوى، ۱۳۶۹، چاپ اول،.

۳۳۰- مقاتل الطالبين: ابوالفرج اصفهاني، م ۳۵۶ منشورات رضى و زاهدى قم

۳۳۱- مقتل الحسين: ابى مؤيد موفق بن احمد خوارزمى، م ۵۶۸ ق مكتبه المفيد قم

۳۳۲- مروج الذهب و معادن الجوهر؛ مسعودى، ابوالحسن على بن حسين؛ جلد دوم ترجمه ابوالقاسم پاينده، تهران: بنگاه

ترجمه و نشر كتاب، ۱۳۴۷

۳۳۳- مجمل التواريخ و القصص؛ تهران: كلاله خاور، ۱۳۱۸

۳۳۴- مقدمه ابن خلدون؛ ابن خلدون، عبدالرحمن؛ جلد دوم، ترجمه محمد پروين گنابادى، تهران:

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.

۳۳۵- مكارم الأخلاق: حسن بن فضل الطبرسی.

۳۳۶- ملاحم طاوه ئی

۳۳۷- مناقب آل ابی طالب: ابی جعفر رشیدالدین ابن شهر آشوب سروی مازندرانی م ۴۸۸ ق

- ٣٣٨- مناقب الشافعي: ابو الحسن الابري.
- ٣٣٩- منتخب الاثر: آيت الله صافي گلپايگانی.
- ٣٤٠- منتهى الامال: شيخ عباس قمی.
- ٣٤١- من حياها لخليفه عمر بن الخطاب عبدالرحمن أحمد البكري ط بيروت لندن ١٩٩٨.
- ٣٤٢- من لا يحضره الفقيه: شيخ صدوق.
- ٣٤٣-- منهج الدعوى: قرنى گلپايگانی.
- ٣٤٤- موارد الظمان- الهيتمى
- ٣٤٥- موسوعه عاشوراء: شيخ المحدثى
- ٣٤٦- موسوعه كلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ٤٤٦، ش ٤٢٤.
- ٣٤٧- موسوعه الامام على (عليه السلام)،
- ٣٤٨- ميثم تمار.
- «ن»
- ٣٤٩- ناسخ التواريخ: لسان الملك ميرزا محمد تقى سپهر.
- ٣٥٠- نصايح، آيه الله مشكينى،
- ٣٥١- نصوص فى نوايغ الشيعة وشخصيات بارزه منهم فى العصور المختلفه)
- ٣٥٢- نظم التناثر: جعفر كنانى.
- ٣٥٣- نفس الرحمن فى فضائل سلمان، اثر علامه حاج ميرزا حسين نورى طبرسى محدث نورى.
- ٣٥٤- نفس المهموم شيخ عباس قمى.

۳۵۵- نقش ائمه در احیای دین. علامه عسگری.

۳۵۶- (نهج الفصاحه، ح ۱۲۸۱)

۳۵۷- نور العین فی مشهد الحسین (علیه السلام).

«و»

۳۵۸- والدین دو فرشته جهان آفرینش محمد امینی گلستانی.

۳۵۹- وسائل الشیعه: شیخ حرّ العاملی.

۳۶۰- وفيات الاعیان؛ ابن خلکان، قاضی احمد؛ جلد دوم، تهران: بی نا، بی تا

۳۶۱- وقایع الدهور: للشیخ ابوالحسن المرندی

۳۶۲- وقعهاطف: سید ابن طاووس.

«ی»

۳۶۳- یاد مهدی:

۳۶۴- یاران شیدای حسین بن علی علیهما السلام، استاد مرتضی آقا تهرانی.

۳۶۵- یأتی علی الناس زمان من سئل عاش و من سکت مات: سید محمود بن سید مهدی موسوی ده سرخی اصفهانی.

۳۶۶- ینابیع الموده: شیخ سلیمان بن شیخ ابراهیم بن خواجه کلان حسین ی بلخی قندوزی.

۳۶۷- یوم الخلاص فی ظلّ القائم علیه السلام: کامل سلیمان چاپ اوّل ۱۳۸۲ (ه. ش) چاپ نگین.

جلد دوم

اشاره

ص: ۱

فهرست موضوعات

(گلستان سخنوران) ۱

۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ۱ گلستان سخنوران (جلد ۲) ۴

فهرست موضوعات ۵

تقدیم ۱۰ به ۱۰ پیشگفتار ۱۱ مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب ۱۳ تالیفات چاپ شده از مؤلف. ۱۵ کتاب های آماده به چاپ و در دست تألیف ۱۸ مجلس ۲۰۵۷

آزمایش ۲۰

سید محمد مهدی بحر العلوم ۲۶

مجلس ۳۲۵۸

اعتدال و میانه روی در همه چیز ۳۲

اسراف در انفاق ۴۰

افراط ابن مظعون در عبادت ۴۳

عاصم بن زیاد بصری ۴۳

مجلس ۴۶۵۹

درباره انفاق ۴۶

مجلس ۶۱۶۰ انفاق و رهائی از تنگناها ۶۱ مجلس ۷۲۶۱ دست گیری از مستمندان ۷۲ مجلس ۸۵۶۲ نخستین نوشته لوح محفوظ ۸۵ داستان جُریح عابد ۹۳ بهترین راه مصرف مال ۹۵ مجلس ۱۰۱۶۳ پاداش عمل متقابل و عدم تبعیض در اولاد ۱۰۱ مجلس ۱۱۱۶۴ احترام به اولاد و عاق نبودن به آنها ۱۱۱ آیا امام حسین علیه السلام دختری به نام رقیه داشت یا خیر ۱۲۴ مجلس ۱۲۷۶۵ صلّه رحم با یک جرعه آب یا با

یک سلام و عفو و بخش! ۱۲۷ مجلس ۱۳۸۶۶ اعلان جنگ به ربا خواران ۱۳۸ آیات ۱۴۰ احادیث ۱۴۴ مجلس ۱۵۵۶۷ ارزش اصالت ۱۵۵ مجلس: ۱۶۴۶۸ نماز و فواید پزشکی و بهداشتی آن ۱۶۴ مجلس ۱۸۳۶۹ روزه و مسایل طبی و منافع آن ۱۸۳ مجلس ۱۹۸۷۰ تکلیف به اندازه طاقت ۱۹۸ مجلس ۲۱۳۷۱

رسیدن به فضل و کرم خدا با دعا و نیایش ۲۱۳

مجلس ۲۲۸۷۲

صلاح بندگان را او می داند ۲۲۸

مجلس ۲۳۷۷۳

صفات بندگان خدا ۲۳۷

مجلس ۲۵۴۷۴

خوش اخلاقی ۲۵۴

سعد بن معاذ انصاری ۲۶۰

مجلس ۲۶۹۷۵

ایثار ۲۶۹

در حالات عبدالله بن مبارک آمده است که در یکی از سال ها باعده ای از ۲۷۷

مجلس ۲۸۰۷۶

کنگره های اسلامی ۲۸۰

۱- مسجد محله. ۲۸۰

۲- مسجد جامع شهر ۲۸۱

۳- حج تمتع ۲۸۱

اجتماع سالانه ۲۸۶

فلسفه های اعمال حج: ۲۸۷

میقات عشق ۲۸۹

مجلس ۳۰۱۷۷

حج مظهر شکوه دین با بیان دیگر ۳۰۱

مجلس ۳۲۹۷۸

حسد و اثرات سوء آن. ۳۲۹

همسایه حسود خطرناک ۳۴۲

مجلس ۳۴۴۷۹

سخت گیری بر مقربان ۳۴۴

مجلس ۳۵۹۸۰

آنها را رها ساز ۳۵۹

ص: ۷

مجلس ۳۷۰۸۱

بسی در نو میدی امید نهفته است ۳۷۰

مجلس ۳۷۷۸۲

دنیا گذرگاه است نه اقامت گاه ۳۷۷

(عمرو بن حمق خُزاعی کعبی) ۳۸۱

عمرو بن حمق در نگاه معصومین علیهم السلام ۳۸۵

مجلس ۳۹۲۸۳

شراب و قمار ۳۹۲

مجلس ۴۰۷۸۴

سنجش شخصیت با ثروت ۴۰۷

مجلس ۴۲۱۸۵

خطرات دنیای تک قطبی ۴۲۱

مجلس ۴۳۰۸۶

پیشگویی از رادیو و تلویزیون ۴۳۰

مجلس ۴۴۱۸۷

سلول های زنده و سخن گفتن آنها ۴۴۱

مجلس ۴۵۳۸۸

مطالبی شگفت آور از آیات و

اخبار ۴۵۳

۳- تغییر جنسیت دهندگان ۴۵۵

۵- حضور و احضار در آن واحد از مسافت دور ۴۵۷

۷- شبیه سازی از مغز استخوان! ۴۵۹

۸- لفاح آزمایشگاهی! ۴۶۰

مجلس ۴۶۲۸۹

نهضت کربلا و نقش امام حسین علیه السلام در احیای اسلام ۴۶۲

مجلس ۴۷۹۹۰

عاقبت به خیری ۴۷۹

جهانگیرخان قشقایی و تحول درونی او ۴۹۳

یا آن کدخداکریم نیاری ۴۹۴

وهب بن عبدالله کلبی ۴۹۶

مجلس ۴۹۸۹۱

عجایب خلقت آدمیان ۴۹۸

۱- آدم علیه السلام را، ۴۹۹

۲- عیسی علیه السلام را ۵۰۰

۳- اسحاق علیه السلام را ۵۰۱

۴- یحیی علیه السلام ۵۰۲

۵- یا اساساً خود انسان ۵۰۴

ص: ۸

مجلس ۵۱۰۹۲

دو چیز حد و مرز ندارد! ۵۱۰

اصحاب کهف ۵۱۳

مجلس ۵۲۳۹۳

هر گونه محبتی را بهتر ۵۲۳

مجلس ۵۳۱۹۴

خداوند رزق خود را ۵۳۱

مجلس ۵۴۷۹۵

زنا ۵۴۷

مجلس ۵۵۴۹۶

ادای امانت ۵۵۴

مجلس ۵۶۱۹۷

شق القمر ۵۶۱

مجلس ۵۷۳۹۸

پنج دستور برای موفقیت ۵۷۳

مجلس ۵۸۳۹۹

جعفر بن ابیطالب ۵۸۳

هجرت به حبشه ۵۸۴

نماز جعفر طیار و فضیلت آن ۵۸۸

درباره نماز جعفر طیار ۵۸۹

سیره و گفتار بزرگان ۵۹۲

مطالبی در باره این نماز ۵۹۵

مجلس ۵۹۷۱۰۰

کیفیت خواندن نماز جعفر ۵۹۷

ثواب نماز جعفر طیار علیه السلام ۵۹۹

مجلس ۶۰۹۱۰۱ تخریب قبور ائمه علیهم السلام ۶۰۹ دست جنایتکار باز فاجعه آفرید!! ۶۱۱ این هم فاجعه دیگر ۶۱۳ باز هم جنایت خونین دیگر ۶۱۳ بمب گذاری روز عاشورا ۶۱۴ جنایت وحشتناک دیاله عراق ۶۱۸ کشتار کاظمین ۶۱۸ مجلس ۶۱۹۱۰۲ راسخون در علم ۶۱۹ مجلس ۶۳۱۱۰۳ کسب معیشت با معصیت! ۶۳۱ مجلس ۶۴۱۱۰۴ نقّاش اوست! ۶۴۱ مجلس ۶۵۴۱۰۵ فواره هرچه بلند شود سرنگون شود ۶۵۴ (برمکیان و امثال آنان). ۶۵۴ جریان جالبی. ۶۷۱ مجلس ۶۷۴۱۰۶

دعا و نیایش ۶۷۴ مجلس ۶۸۵۱۰۷ مودت اهل بیت (علیهم السلام) ۶۸۵ مجلس ۷۰۱۱۰۸ ذی القربی ۷۰۱ منظور از ذی القربی
۷۰۵ قیس بن سعد بن عباده ۷۰۶ مجلس ۷۱۵۱۰۹ دنیا می‌خواهی یا آخرت؟! ۷۱۵ او ایس قرنی ۷۱۷ او ایس از حواریون حضرت
علی علیه السلام ۷۲۰ شهادت او ایس در صفین ۷۲۸ مجلس ۷۲۹۱۱۰ زندگینامه حضرت سکینه ۷۲۹ وفات ۷۴۲ منابع و مصادر
بی واسطه و با واسطه این کتاب ۷۴۶

تقدیم به

مجموعه نخستین مخلوق جهان آفرینش که خدای توانا پیش از ایجاد ماسوی الله، نه فلکی بود و ملکی، نه زمینی بود و آسمانی و نه مکانی بود و زمانی وو ... آنها را از نور خود آفرید و در دور عرش قرار داد که زیر نظر لطف خود، در طواف باشند تا دوران ایجاد جسمی و مادیشان فرا رسد و بر جمع آدمیان بیوندند؛

با فرا رسیدن این دوران، چهارده انوار ملکوتی با عنوان چهارده معصوم در میان بنی آدم پا به عرصه وجود گذاشته و مدیریت دینی جهان را به دست گرفتند؛

به شما ای مصداق رحمت پروردگار عالمیان و ای امید مثل من گنهکاران، این اثر ناچیزم را تقدیم می دارم، باشد که در روز رستاخیز به این ذره بی مقدار نظر لطفی مبذول داشته و با شفاعت خود، از آتش غضب و قهر خداوندی، رهاییم بخشید انشاء الله.

و همچنین به ارواح پدر و مادر گرامیم و فرزند عزیز جوانمرگم شاد روان حجه الاسلام والمسلمین آقای دکتر حاج حسن امینی گلستانی، مفسر قرآن کریم اهداء می نمایم به امید اینکه مشمول رحمت واسعه و بی انتهای پروردگار مهربان قرار گیرند رضوان الله علیهم اجمعین آمین.

محمد امینی گلستانی

پیشگفتار

۱

مدتی در این اندیشه بودم که بیش از پنجاه سال است، در انجام وظیفه مهم تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر، زحمت ها کشیده و این مسیر طولانی را، با افتخار پیموده ام و همچنین در این مدت، سر به آستان ملکوتی و دربار با عظمت سرور جوانان بهشت و سالار شهیدان جهان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام، می سایم، بجاست که تعدادی از تجربیات منبری خود را به صورت کتابی، به رشته تحریر آورم تا از این نعمت الهی محروم نمانده مانند خدمات دیگرم (۱) به سلسله جلیله خطباء و ذاکرین محترم دربار «حسینی» علیه السلام، خدمتی کرده و از دعای خیر و طلب مغفرت آنان محروم نمانم، با آرزوی قبولی آن و امید این که با عنایت ارباب و آقام اباعبدالله الحسین علیه السلام، در روز ناتوانیم مایه نجاتم باشد آمین.

در این مورد تعداد ۶۰۰ منبر و سخنرانی، گلچینی کردم ولی دیدم به دوازده جلد ارتقاء یافت و چاپ آنها فعلا مقدور نیست، مصلحت در این دیدم که بنا به فرمایش بزرگان «مالایدرک کله لایترک کله» آنچه که همه اش درک نمی شود همه اش ترک نشود که تعدادی از میان آن سخنرانی ها را، به طور متفرقه، انتخاب و بصورت دو جلدی، بانام «گلستان سخنوران» در دسترس عزیزان قرار دهم تا به خواست

۱- از قبیل تألیفات زیاد در زمینه های مختلف، و مسجد سازی مکرر در اماکن گوناگون، و لوله کشی و رساندن، آب مشروب به روستاهای محروم، و احداث غسالخانه هادر آرامگاه های روستاها، و تأسیس صندوقهای خیریه به نام مبارک حضرت ابوالفضل علیه السلام و تشکیل کانون قرآن و غیره.

خداوند بقیه را بتدریج منتشر نمایم.

۲

مطالب و روایاتی که در این سخنرانی های بیان گردیده است، بدون استثناء، همگی از روی اسناد و منابع و مدارک معتبر و قابل اطمینان استفاده شده است که به قسمتی از آنها در پاورقی اشاره کرده ام و قسمتی نیز از محفوظات ذهنی چندین سال دوران تبلیغ است که به علت کهنوت سن و پیری و ناتوانی جسمی، نتوانستم دوباره به مدارک آنها مراجعه نموده و اشاره نمایم ولی در نقل آن تردید نداشته باشید، زیرا محفوظات ذهنی هم در دوران جوانی از منابع اطمینان بخش حفظ گردیده است.

۳

قسمتی از سخنرانی ها با اصرار و درخواست مردم، یا با اقتضای مجلس طولانی و قسمتی کوتاه شده است، گویندگان محترم خود می توانند آنها را تنظیم نمایند و از طولانی ها بعضی از مطالب را حذف و برای کوتاه ها اضافه نمایند.

۴

در این کتاب، در هر مجلسی از آیات و اخبار فقط نمونه هائی آوردم که سخنرانان محترم خود با سلیقه دلخواهشان، انتخاب نموده و مطالب را بیان کنند و گرنه آیات و اخبار در هر موردی، فراوان است که آوردن آنها به طول و خارج از منظور (اختصار) می انجامد.

توفیق و موفقیت همه مبلغان و مروّجان و ذاکرین مصائب را از خدای توانا خواستارم و التماس دعا دارم.

۵

همه خطبه های اول مجلس هارا نیاورده ام، تا ملال آور نباشد و حجم کتاب بیشتر نشود، و ضمناً توجه داشته باشید چون تعداد مجلدات این کتاب، بیش از ۱۲ جلد و هر کدام در جای خود مستقل می باشد، نیازی به تهیه همه آنها نیست.

مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب

نام: محمد نام خانوادگی: امینی گلستانی ش ش ۱۵ فرزند: حاج سردار مرحوم کشور: ایران، استان: اردبیل.

تخصّص: فلسفه و فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ. تألیفات (۲۲). تحصیلات (خارج فقه و اصول و فلسفه). استادان معروف (۱۱ نفر).

در سال ۱۳۲۹ شمسی از زادگاهش قریه گلستان در ۳۰ کیلومتری اردبیل به مدرسه علمیه ملا-ابراهیم اردبیل وارد و پس از گذراندن دوره مقدماتی صرف و نحو و منطق از استاد سید مسلم خلخالی و شیخ سعید اصغری و غیرهما.

در سال ۱۳۳۱ به حوزه علمیه قم وارد شده و نزد اساتید آنجا (آقایان شیخ عبدالکریم ملانی و سید جواد خطیبی و میرزا احمد پایانی و مسلم ملکوتی و میرزا محسن دوزدوزانی و غیرهم) استفاده نموده است، و در نیمه دوم سال ۱۳۳۴ به نجف اشرف وارد شده و از اساتید آنجا (آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم و شیخ مجتبی لنگرانی و عارف بزرگ شیخ محمدعلی سرابی و آقای تسوجی و سید اسدالله مدنی آذرشهری و غیرهم دروس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر و غیره)، استفاده نموده است. و در تاریخ ۱۳۴۰ از نجف اشرف مراجعت نموده و در شهر توریستی سرعین اردبیل با صبیبه آیت الله حاج شیخ علی عرفانی) از شاگردان علامه محمدحسین نائینی و هم دوره آیات عظام سید ابوالقاسم خوئی و سید محسن حکیم (ازدواج کرده و به مدت یازده سال در آن شهر که آن وقت یک روستای کوچک بیش نبود اقامت نموده است. در طول این مدت مشغول کارهای تبلیغی و علمی و فرهنگی شده و بناهای مفید و مجلل از خود به یادگار گذاشته.

مانند.

۱- مسجد مجلل و بزرگ حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه

الشریف) به مساحت ۸۰۰ متر به اضافه کتابخانه و شبستان زنانه و سایر متعلقات و فضای باز مسجد ۱۴۰۰ متر.

۲- احداث چشمه های آب شرب چندین روستای اطراف سرعین.

۴- تأسیس صندوق های خیریه بنام حضرت باب الحوائج ابوالفضل (علیه السلام) که اول از ۱۷ صندوق شروع و فعلاً بیشتر مناطق استان اردبیل را فرا گرفته است.

در سال ۱۳۵۱ شمسی از سرعین به اردبیل مهاجرت نموده و مقیم گشته و در خلال مدت ۱۴ سال اقامت در اردبیل به کارهای روحانیت و تبلیغاتی اسلامی و ۱۱ سال سرپرستی حجاج بیت الله الحرام را ادامه داده است.

در سال ۱۳۵۷ شمسی از اردبیل به تهران مهاجرت کرده و در بجنوبه انقلاب اسلامی در نازی آباد ساکن شده و پس از پیروزی انقلاب.

در سال ۱۳۵۹ به اردبیل برگشته مشغول کارهای روحانیت خود شده و به تدریس و تفسیر قرآن مجید اشتغال داشته است. تا اینکه در سال ۱۳۶۵ دوباره به تهران برگشته و در خانه خیابان دانشگاه جنگ ساکن گشته و مشغول تبلیغ و تفسیر و کارهای مربوط به روحانیت شده است. تا این که در سال ۱۳۷۵ از تهران به قم هجرت نموده و در خانه پشت صدا و سیما ساکن شدند.

در سال ۱۳۷۵ شمسی در اردبیل زلزله ویرانگر به وقوع پیوست که در اثر آن تعداد یک صد و یازده روستا را از ۲۵ درصد تا صد در صد ویران و گروه زیادی را به کام مرگ فرستاد.

در سال ۱۳۸۱ بنا به دعوت بزرگان سرعین جهت تبلیغ ماه مبارک رمضان، به آنجا رفته و با دیدن وضع مسجد امام زمان (علیه السلام) که در اثر زلزله مقاومت خود را از دست داده بود بازسازی و تقویت و توسعه داده و تعداد چهار باب مغازه برای هزینه مسجد، و ایجاد گنبد و مناره ها و کاشیکاریهای آنرا انجام داده است.

در این سفر باز به کارهای امور خیر شروع و ادامه داده است از جمله.

۱- مسجد مجلل باب الحوائج حضرت ابوالفضل علیه السلام به مساحت ۱۵۰۰ متر با متعلقات آن که در سال ۱۳۸۲ تا سال ۱۳۹۲ ادامه پیدا کرد، و الان مورد استفاده مردم محل و دهها هزار مسافر شهرتوریستی می باشد و در نظر است که تأسیس حوزه علمیه و درمانگاه عمومی و ۱۵ باب مغازه برای هزینه های مسجد را شروع نمایند انشاءالله.

۲- در زادگاهش روستای گلستان، که در اثر زلزله دو مسجد آنجا خراب شده بود، مسجد امیرالمومنین (علیه السلام) را بنا و تأسیس نموده است.

۳- در سال ۱۳۸۲ مسجد مجلل در روستای (جن قشلاقی) از دهستان های یورتچی احداث و در سال ۱۳۸۴ تقریباً به اتمام رسید.

۴- احداث غسل خانه های متعدد در روستاهای اطراف سرعین.

۵- با حصارکشی قبرستان سرعین که در وسط شهر، زیر پای حیوانات و مورد تجاوز ساکنین دور و بر قبرستان بود، محافظت نمود.

در دوران سکونت جدید قم مشغول تألیفات متعدد گشته که تعدادی از آنها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم.

تالیفات چاپ شده از مؤلف.

۱- سرچشمه حیات- وزیر ی یک جلد ۴۰۲ صفحه.

در این کتاب مطالب ارزنده علمی و دینی و فلسفی و طبی، درباره آب و آفرینش مخلوقات از آن از نظر قرآن و روایات و کلمات بزرگان فن که مورد استقبال دانشمندان و محققان داخل و خارج کشور قرار گرفت که در مدت کوتاه ۴ مرتبه چاپ شد و فعلاً کمیاب می باشد.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دو جلد ضخیم وزیر ی ۱۲۸۳ صفحه در باره کیفیت کشورداری و مدیریت آن حضرت کشوری به

وسعت کره زمین را از نظر فرهنگی و قضائی اقتصادی و نظامی و اجتماعی و هزاران مطالب نو و متنوع در این مورد که امتیازش را به انتشارات مسجد مقدس جمکران، واگذار و آن را چاپ و نشر می کند.

۳- از مباحثه تا عاشورا- در یک جلد وزیری ۶۸۴ صفحه در باره مباحثه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با نصاری نجران و سرانجام تسلیم آنها و مقایسه آن جریان با سرگذشت پنج تن آل عبا علیهم السلام و عدم تسلیم مسلمان نماهای دشت کربلا به امام حسین علیه السلام فرزند آن حضرت و شهید کردن آن امام را با مظلومیت تمام. این کتاب حاوی مطالب جالب و مفید فراوان می باشد.

۴- والدین دو فرشته جهان آفرینش- در یک جلد وزیری در ۳۲۰ صفحه در باره حقوق متقابل والدین و اولاد در برابر هم از نظر آیات و اخبار و گفتار بزرگان و مطالب فراوان در این مورد.

۵- آداب ازدواج و زندگی خانوادگی- وزیری ۲۷۶ صفحه. کتابیست تحقیقی و تحلیلی درباره ازدواج جوانان عزیز و راهنمایی آنها در انتخاب همسر و کیفیت زندگی مادام العمر، از منظر آیات و اخبار و ... که در واقع مکمل کتاب والدین دو فرشته جهان آفرینش می باشد.

۶- کتاب مهم اسلام فراتر از زمان- درباره پاسخ به کسانی است که ایراد نموده و اشکال می گیرند، دین اسلام چگونه می تواند تا دامنه قیامت، دنیای رو به ترقی روزانه را اداره نماید و اساساً رهبران این دین چه جایگاهی از علم و دانش داشتند که مدیریت جهان را تا آخر دنیا به دست گیرند. در این کتاب قسمت مهمی از پیشگوئیهای بزرگان اسلام آورده شده است (مانند فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل: یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثم أشار بیده المبارکه یمیناً و شمالاً و قال ستبني من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بيت في ذلك الزمان الا و فيه شيطاناً أریل).

کلمه أریل لغت انگلیسی است که به گیرنده و آنتن اریال گویند، حضرت ۱۴۰۰

سال پیش نه انگلیسی بود و نه از صنعت آنتن اثری این بیان را داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی: زمان علی اُمّتی یُخربون قباب الأئمه بالبنادیق به زودی می آید زمانی بر امت من، قبه (و گنبد) های قبرهای امامان را با بندق ها (یعنی با نارنجک یا بمب) ویران سازند!! دقت بفرمائید این کلام در زمانی گفته شده است که نه امامی شهید شده و نه در جائی مدفون شده بود و نه از گنبد حرمها و اختراع بمب خبری بود که پس از قرنها در سامرا و قبلأ نیز در بقیع اتفاق افتاد یا روایت در مورد ازدواج همجنسها یتروّج الرجال بالرجال و یتروّج النساء بالنساء، و روایت لعن الله المتشبهین من الرجال بالنساء و المتشبهات من النساء بالرجال درباره تغییر جنسیت دهندگان و صدها امثال این روایتها، در ۶۸۸ صفحه وزیری. پیشگویی های آیات و روایات، از بزرگان دین در باره پیشرفت علوم آیندگان و اوضاع حیرت انگیز جهان، این کتاب در نوع خود منحصر به فرد و حاوی مطالب نو آوری زیاد می باشد.

۷- آغلار ساولان- سبلان گریان یا سبلان می گرید: رقعی ۵۰ صفحه. با زبان آذری در باره زلزله سال ۱۳۷۵ استان اردبیل و تخریب ۱۱۱ بخش و روستا از ۲۵ در صد تا صد در صد که یکی از آنها روستای گلستان زادگاه مؤلف و کشته شدن و زیر آوار ماندن ۷۷ نفر از نزدیکان نسبی و سببی او و بیان نام تک تک آنها.

۸- ۱۱۱ پرسش و پاسخ در بار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف- رقعی در ۲۹۵ صفحه سوال و جواب های متنوع در طول سال های تبلیغی مؤلف در شهر توریستی و بیلاقی سرعین اردبیل و بیان مطالب نو.

۹- فلسفه قیام و عدم قیام امامان- در ۱۹۸ صفحه جیبی در باره این که چرا بعضی از آن بزرگواران قیام و اکثرشان قعود نمودند و اساساً قیامی از آنها وجود داشت یا برایشان تحمیل نمودند و مطالب متنوع و مفید دیگر.

۱۰- گلستان سخنوران شامل ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی در دو جلد وزیری ۱۴۸۴ صفحه چکیده ای از تبلیغات متنوع مؤلف.

کتاب های آماده به چاپ و در دست تألیف

- ۱- آیا و چرا- درباره زیر سؤال بردن برادران اهل سنت و علمای آنان و آوردن دلایل فراوان از کتاب های معتبر خود آنان در باره امیرمؤمنان و فاطمه زهراء علیهماالسلام و به زیر سؤال بردن آنها در عمل نکردن به این دلیلهای و اسناد خودشان.
- ۲- ۶۰۰ مجلس سخنرانی مذهبی از منبرهای ۵۵ ساله مؤلف و بیان مطالب متنوع دینی و اسناد و روایات فراوان در هر مقوله، که سخنرانان مذهبی و منبری های محترم را از مراجعه به کتاب های متفرقه و جمع آوری مطالب برای بیان در سخنرانی هایشان. بی نیاز می سازد در ۱۲ جلد می باشد، بخواست خدا، بتدریج به چاپ خواهد رسید.
- ۳- رحمت واسعه- در باره رحمت عالمگیر و فراگیر خدای متعال و آوردن آیات و روایات متنوع و جریان های توبه کنندگان و شمول غفران الهی در باره آنها.
- این کتاب امید دهنده گناهکاران و دور ساختن آنان از یأس و نومیدی و جذب دور شدگان از خدا را به سوی پروردگار بخشنده و مهربان.
- ۴- شب- کتابیست در باره برکات و فضایل و امتیازات شب و اینکه شب مردان خدا روز جهان افروز است و شب خود از مورد توجه بزرگان عالم و خلوتگه راز و نیاز آنان با معبودشان و مطالب فراوان در این موارد.
- ۵- عتابات قرآن- در باره این که چرا خداوند متعال بعضی از انبیاء علیهم السلام را، مورد عتاب قرار داده و آیا این عتاب ها با عصمت آنها منافات دارد؟ مانند (عفا الله عنک لم اذنت لهم) یا مسئله چیز دیگر است.
- ۶- خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من- این نوشته حاوی شرح حال دوران زندگی از بدو تولد تا امروز ۱۶/۳۰/۱۳۹۳ که به ۴۰۰ صفحه رسیده است و هنوز هم خلاصه و امهات اوضاع و زوایای زندگی اش را می نویسند.

۷- دعای عرشیان بفرشیان- درباره استغفار فرشتگان و حاملان عرش خدا برای بنی آدم به استناد آیه ۷ سوره غافر و سایر آیات، نزدیک به اتمام.

۸- نشانه هائی از او- کتابیست در باره آیات بیان کننده نشانه های خدا شناسی و روایات پیرامون آن.

۹- مرزهای زندگی- از دید آیات و روایات و سیره پیشوایان.

۱۰- مرزخوراکی ها و نوشیدنی ها- از منظر آیات و احادیث و پزشکی.

۱۱- نوادر- روایات و سرگذشت ها و نوادر جریان های گوناگون به صورت کشکول.

۱۲- شیطان: علت وجودی او و پرسش و پاسخهای درباره وی.

۱۳- متفرقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان گوناگون.

و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

الحمد لله رب العالمين، والصلى واله والسلام على سيد الانبياء والمرسلين وخاتم النبيين ابي القاسم محمد صلى الله عليه و على آله الطيبين الطاهرين، سيما على خاتم الاوصياء بقيته الله في الارضين و حجته على عباده، روحى وأرواح العالمين لتراب مقدمه الفداء، واللّعنه الدائمة الابديه على أعدائهم أجمعين من الان الى قيام يوم الدين.

مجلس ۵۷ آزمایش

در میان مردم مرسوم و متداول است، برای سنجیدن اشخاص و اجناس و تشخیص خوب و بد آنها وهمچنین دانستن عیار خود انسان، امتحان و آزمایش، به کار می برند و هیچ چیز را بدون امتحان نمی پذیرند، زرگر تا آن فلز را به محک نزنند اصل و عیار آن را، نمی تواند تعیین نماید، شاگردان مدرسه را تا امتحان نکنند، معدل او مشخص نمی شود.

بندگان خدا را هم خداوند متعال تا در بوته آزمایش جانی و مالی، قرار ندهد، میزان ایمان او را بیان نمی کند و اگر با انواع و اقسام بلاها، (ترس و گرسنگی و از بین بردن مال و جان و میوه ها) آنان را به محک نکشد عیار او را تعیین نمی کند و گرنه هیچ کس قبول نمی کرد که من ایمانم ضعیف است و یا از راه پرت و دور افتاده ام.

البته امتحان و آزمایش، انواع گوناگون و مراحلی دارد، آیاتی را که تلاوت

می‌نمایم، به تعدادی از آنها اشاره شده است.

۱- وَ لَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ بقره:

۱۵۵ قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به استقامت‌کنندگان! بقره: ۱۵۶ آنها که هر گاه مصیبتی به ایشان می‌رسد، می‌گویند: «ما از آن خدائیم؛ و به سوی او باز می‌گردیم!»

در این آیه مبارکه، به آزمایش‌های چند متعرض شده است.

۱- خوف و ترس وَ لَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ بقره: ۱۵۵ قطعاً همه شما را آزمایش می‌کنیم؛ با چیزی از ترس،

۲- قحطی وَ الْجُوعِ گرسنگی،

۳- از دست دادن مال و دارائی ... وَ نَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ.. و کاهش در مالها ...

.. لَنْبَلُونَ فِي أَمْوَالِكُمُ الْبَتَّةَ امْتِحَانٌ مِّمَّنْ يَشَاءُ فِي مَالِ هَيْتَانِ. آل عمران: ۱۸۶

۴- از دست دادن جان ... وَ الْأَنْفُسِ و (کاهش) جانها ...

... وَ أَنْفُسِكُمْ (البته امتحان می‌شوید) در جان هایتان. آل عمران: ۱۸۶

۵- کمی یا از بین بردن میوه‌ها وَ الثَّمَرَاتِ و (کاهش) میوه‌ها، ...

وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ بشارت ده به استقامت‌کنندگان! بقره: ۱۵۶ آنها که هر گاه مصیبتی به ایشان می‌رسد، می‌گویند: «ما از آن خدائیم؛ و به سوی او باز می‌گردیم!»

۶- آزار و اذیت از طرف کافران و مشرکان

وَ أَنْفُسِكُمْ وَ لَسِيْمَةٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِّنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَدَىٰ كَثِيرًا وَ إِن تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِّنْ عَزْمِ الْأُمُورِ آل عمران: ۱۸۶ به یقین (همه شما) در اموال و جانهای خود، آزمایش می‌شوید! و از کسانی که پیش از شما به آنها کتاب (آسمانی) داده شده [یهود]، و (همچنین) از مشرکان، سخنان آزاردهنده فراوان خواهید شنید! و اگر استقامت کنید و تقوا پیشه سازید، (شایسته تر است؛ زیرا)

این از کارهای مهم و قابل اطمینان است.

۷- در دین و شریعت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُم عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۵۴) مائده: ۵۴ ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا زبانی نمی رساند؛ خداوند جمعیتی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند؛ آنها در راه خدا جهاد می کنند، و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند. این، فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می دهد؛ و (فضل) خدا وسیع، و خداوند داناست.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِن لَّيَبْلُوكُم فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۴۸) مائده:

۴۸ و این کتاب [قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می کند، و حافظ و نگاهبان آنهاست؛ پس بر طبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آنها حکم کن! از هوی و هوسهای آنان پیروی نکن! و از احکام الهی، روی مگردان! ما برای هر کدام از شما، آیین و طریقه روشنی قرار دادیم؛ و اگر خدا می خواست، همه شما را امت واحدی قرار می داد؛ ولی خدا می خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید؛ (و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد). پس در نیکیها بر یکدیگر سبقت جوید! بازگشت همه شما، به سوی خداست؛ سپس از آنچه در آن اختلاف می کردید؛ به شما خبر خواهد داد.

أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ عَنْكَبُوت: ۲ آیا مردم گمان کردند همین که بگویند:

«ایمان آوردیم»، به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟!!

وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ

عنکبوت: ۳ ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می کنیم)؛ باید علم خدا درباره کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند تحقق یابد!

۸- در بالا و پائین بودن ثروت و دارائی.

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ انعام: ۱۶۵ او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان) خود در زمین ساخت، و درجات بعضی از شما را بالاتر از بعضی دیگر قرار داد، تا شما را به وسیله آنچه در اختیارتان قرار داده بیازماید؛ به یقین پروردگار تو سریع العقاب و آمرزنده مهربان است. (کیفر کسانی را که از بوته امتحان نادرست درآیند، زود می دهد؛ و نسبت به حق پویان مهربان است.)

۹- با جهاد در راه خدا

وَ لَنُبَلِّوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ محمد: ۳۱ ما همه شما را قطعاً می آزمائیم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیانند، و اخبار شما را بیازماییم! (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۲؛ ص ۲۳

ذَلِكَ وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأُنْتَصِرَ مِنْهُمْ وَ لَكِنْ لِيُبْلُوا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ محمد: ۴ (آری) برنامه این است! و اگر خدا می خواست خودش آنها را مجازات می کرد، اما می خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید؛ و کسانی که در راه خدا کشته شدند، خداوند هرگز اعمالشان را از بین نمی برد!

حال برای ما یقین حاصل شد که خداوند متعال بندگان خود را، بدون امتحان و تعیین معدل و تشخیص عیار آنها، از دنیا نخواهد برد، در این صورت لازم است بدانیم که خداوند چگونه و باچه چیزهایی، ما را آزمایش خواهد کرد.

۱۰- صید در حال احرام"

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُبْلُوَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ مائده: ۹۴ ای کسانی که ایمان

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳

آورده اید! خداوند شما را به چیزی از شکار که (به نزدیکی شما می آید، بطوری که) دستها و نیزه هایتان به آن می رسد، می آزماید؛ تا معلوم شود چه کسی باایمان به غیب، از خدا می ترسد؛ و هر کس بعد از آن تجاوز کند، مجازات دردناکی خواهد داشت.

۱۱- سربریدن اولاد، مانند ابراهیم اسماعیل را

ما او [ابراهیم] را به نوجوانی بردبار و صبور بشارت دادیم! صافات: ۱۰۱ هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت: «پسرم! من در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم، نظر تو چیست؟» گفت «پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت!» ۱۰۲ هنگامی که هر دو تسلیم شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد ... ۱۰۳ او را ندا دادیم که: «ای ابراهیم! ۱۰۴ آن رؤیا را تحقق بخشیدی (و به مأموریت خود عمل کردی)!» ما این گونه، نیکوکاران را جزا می دهیم! ۱۰۵ این مسلماً همان امتحان آشکار است! ۱۰۶ ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم: ۱۰۷ و نام نیک او را در امتهای بعد باقی نهادیم! ۱۰۸ سلام بر ابراهیم! ۱۰۹ این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم! ۱۱۰ او از بندگان باایمان ما است! ۱۱۱

۱۲- در فراق اولاد، مانند یعقوب و یوسف

یوسف: ۴ (به خاطر بیاور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: «پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و خورشید و ماه در برابر من سجده می کنند!» یوسف ۴

۵ گفت: «فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، که برای تو نقشه (خطرناکی) می کشند؛ چرا که شیطان، دشمن آشکار انسان است!

۶ و این گونه پروردگارت تو را برمی گزیند؛ و از تعبیر خوابها به تو می آموزد؛ و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام و کامل می کند، همان گونه که پیش از این، بر پدران ابراهیم و اسحاق تمام کرد؛ به یقین، پروردگار تو دانا و حکیم است!».

یوسف: ۸۳ (یعقوب) گفت: («هوای) نفس شما، مسأله را چنین در نظرتان آراسته است! من صبر می کنم، صبری زیبا (و خالی از کفران)! امیدوارم خداوند همه آنها را به من بازگرداند؛ چرا که او دانا و حکیم است! ۸۴ و از آنها روی برگرداند و گفت: «وا اسفا

بر یوسف! و چشمان او از اندوه سفید شد، اما خشم خود را فرو می برد (و هرگز کفران نمی کرد)! ۸۵ گفتند: «به خدا تو آنقدر یاد یوسف می کنی تا در آستانه مرگ قرار گیری، یا هلاک گردی!» ۸۶ گفت: «من غم و اندوهم را تنها به خدا می گویم (و شکایت نزد او می برم)! و از خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید!

۱۳- در جنگ

هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا احزاب: ۱۱ آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند!

۱۴- در رزق

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ زخرف: ۳۲ آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟! ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر کرده (و با هم تعاون نمایند)؛ و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می کنند بهتر است!

اینها انواع آزمایش هائی است که در طول عمر خود با بعضی یا با همه آنها امتحان خواهیم شد، حالا- بستگی دارد، در تشکیلات و درگاه کبریائی، دارای چه مقام و رتبه ای هستیم، هرچه تقرب بیشتر، آزمایش و امتحان هم، زیادتر خواهد شد با در نظر گرفتن انواع و اقسام امتحانات مذکور، و با مرور در تاریخ گذشتگان تاریخ، شخصیت هائی را می بینیم که با همه این امتحانات، آزمایش شدند و باسرافرازی از عهده آنها در آمدند و به اصطلاح با معدل بیست گذشتند.

به تاریخ علمای اسلام و بزرگان دین که مرور می کنیم، هر تک تک اینها در دوران عمر خود، با هرگونه ناملایمات و فشارها کنار آمده و متحمل شده اند و در نتیجه به مقامات و درجات عالی نائل آمده اند، برای نمونه به حالات یکی از آنها توجه فرمائید.

علامه بحر العلوم و بحر العلوم هم شناخته می شود یکی از علمای دینی و فقیهان شیعه در قرن دوازدهم و سیزدهم هجری بود. وی اشعاری به زبان عربی هم دارد.

زندگی نامه

سید محمد مهدی فرزند سید مرتضی فرزند سید محمد بروجردی از سادات بروجردی است. پدر وی به همراه خانواده به عتبات مهاجرت کرد و سید مهدی در سال ۱۱۱۳ قمری در کربلا به دنیا آمد. در همین شهر کودکی و نوجوانی خود را گذراند و در حوزه دینی کربلا، مقدمات نحو و صرف و ادبیات و منطق و فقه و اصول را از پدر خود و سایر مدرسان آنجا فرا گرفت. در سنین نوجوانی دروس حوزوی را نزد پدر خود و همچنین محمدباقر وحیدبهبهانی و شیخ یوسف بحرانی گذراند و به درجه اجتهاد نائل شد. ایشان یکی از ۴ شخصیتی است که در اوج قله عرفان تاریخ تشیع قرار دارد. (۱)

۱- آثار بحر العلوم دارای تالیفات ارزنده ای در علوم مختلفه می باشد که چند نمونه ذکر می شود: مصابیح، کتابی ارزنده در فقه (در عبادات و معاملات)؛ الدرہ النجفیه، منظومه ای در فقه، مشتمل بر دو هزار بیت شعر که چندین بار تفسیر و شرح شده است. مشکاه الهدایه، شاگردش مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطا، به امر استاد بر آن شرحی نوشته است. الفوائد الاصولیه؛ حاشیه علی طهاره شرائع المحقق الحلی؛ الفوائد الرجالیه پیرامون علم شامخ رجال؛ رساله فی الفرق والملل؛ تحفه الکلام فی تاریخ مکه و بیت الله الحرام؛ شرح باب الحقیقه والمجاز؛ قواعد احکام الشکوک؛ الدرہ البهیة فی نظم بعض المسائل الاصولیه؛ دیوان شعری که دارای بیش از یک هزار بیت می باشد. کتاب صلوه رجال اجازات فوائد اصولیه ارجوزه رساله ای منسوب به ایشان در سیر و سلوک دیوان اشعار؟ [شاگردان فهرست برخی از شاگردان علامه: جعفر کاشف الغطا (شیخ جعفر نجفی) سید جواد عاملی شیخ اسداله شوشتری ملا احمد نراقی سید یعقوب کوه کمری شیخ محمدابراهیم کلباسی و

در جوانی به نجف رفت و در آنجا به دلیل انجام کارهای عمومی و عام المنفعه از شهرت و نفوذ اجتماعی زیادی برخوردار شد. وی سپس به ایران مهاجرت کرد و چندسالی در مشهد بود و پس از آن مجدداً به عراق بازگشت. وی در ۲۴ ذی الحجه سال ۱۲۱۲ قمری در نجف درگذشت و همانجا دفن شد.

کاشف قبر «مختار» که بود/ سیدمهدی چگونه «بحرالعلوم» شد

سیدمهدی طباطبایی بروجردی ملقب به «بحرالعلوم» کسی است که امام

زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف). را ملاقات و به لطف عنایات حضرت، مقام ایشان در مسجد سهله را تعیین کرد. همچنین محل قبور مختار، حضرت صالح و هود را مشخص کرد.

پدر بحرالعلوم، سید مرتضی طباطبایی از علمای بزرگ کربلا و نجف بود که علامه بحرالعلوم دروس حوزوی را از مقدمات تا خارج فقه در محضر پدر بزرگوارش فرا گرفت، همچنین اساتید بزرگوار ایشان که همگی از فقهای طراز اول بودند شامل آیت الله بهبهانی، شعبه حرّانی (استاد فقه و اصول)، آقا میرزا ابوالقاسم مدرس (فلسفه) و استاد میرزا وحید اصفهانی در مشهد است.

سید مهدی به مقامات بلند فقه، اصول، فلسفه، کلام، تفسیر و عقاید رسیده بود به گونه ای که استادش وحید بهبهانی که مرجع کل آن زمان به شمار می رفت در اواخر عمر خویش دیگران را به سید بحرالعلوم ارجاع می داد.

امام جمعه مکه در سن ۸۰ سالگی توسط سید بحرالعلوم شیعه شد

عضو هیئت علمی جامعالمصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) العالمیه عنوان کرد: علامه بحرالعلوم در سال ۱۱۸۶ قمری به قصد زیارت، عازم مشهد مقدس شد و به محض اینکه با علمای آنجا دیدار کرد به مدت ۶ سال در مشهد اقامت کرد، با توجه به اینکه در آن زمان علامه بحرالعلوم در زمره مجتهدان بزرگ قرار داشت اما فلسفه، عقاید و کلام را از استاد میرزا مهدی اصفهانی آموخت.

وی درباره لقب «بحرالعلوم» گفت: وقتی میرزا مهدی اصفهانی دریافت که علامه بحرالعلوم در مباحث علمی همانند ماهی وسط دریا موج می زند، او را برای نخستین مرتبه، بحرالعلوم خطاب کرد و گفت: «انت یا اخی بحرالعلوم!» تو ای برادر، دریایی از دانش ها هستی و از این رو «سید مهدی طباطبایی بروجردی» بعدها به بحرالعلوم ملقب شد.

علامه بحرالعلوم در سال ۱۱۹۳ قمری راهی حجاز شد و مدت ۲ سال کنار خانه خدا ماند و «جار الله» شد در طی این دو سال چنان تسلطی به اهل سنت داشت که

شاگردان مذاهب چهارگانه اهل سنت پیش او می آمدند و علامه براساس هر یک از مذاهب بر آنها تدریس می کرد و در واقع، در تمام این مدت علامه بحرالعلوم در تقیه بود.

زمانی که علامه قصد داشت از حجاز خارج شود مذهب تشیع خویش را به اهل تسنن اعلام کرد، وقتی علما و بزرگان اهل تسنن از این موضوع با خبر شدند مقابل او ایستادند اما علامه بحرالعلوم در بسیاری از مباحث، آنها را محکوم کرد و نکته جالب اینکه امام جمعه مکه در سن ۸۰ سالگی به دست این عالم بزرگوار شیعه شد.

تعیین جایگاه امام زمان علیه السلام در مسجد سهله برای نخستین مرتبه

عضو هیئت علمی جامعهالمصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) العالمیه با اشاره به اینکه مدتی که علامه بحرالعلوم در مکه بود کارهای عظیمی انجام داد، تصریح کرد: این سید جلیل القدر، مواقیت حج و جایگاه انجام برخی مناسک حج را مشخص و سنگفرش های حرم را به گونه ای تعویض کرد که بنا بر فقه شیعه، سجده بر آن صحیح باشد.

شاگردان طراز اول علامه بحرالعلوم نیز نشان از جایگاه سترگ او در حوزه علمیه دارد که از آن جمله می توان به شیخ جعفر نجفی معروف به کاشف الغطاء، محمد جواد آملی صاحب مفتاح الکرامه، ملا احمد نراقی صاحب معراج السعاده، سید عبدالله شبر از مفسران بزرگ و سید محمد مجاهد اشاره کرد.

رستم نژاد اظهار داشت: «کاشف الغطاء» شاگرد بزرگ علامه بحرالعلوم در وصف شخصیت استاد ارجمند خویش می گوید:

جمعت من الاخلاق کل جميله***فلا فضل الا عن جنابك صادر؛

تو در اخلاق، تمام فضیلت ها را در خود جمع کرده ای، هیچ فضلی نیست مگر اینکه از جانب تو صادر شده و می شود.

این عالم گراندقدر، اقدامات اجتماعی بسیار خوبی را به ویژه در عراق از خود بر

جای گذاشت که از آن جمله می توان به؛ تعیین جایگاه امام زمان عَجَلُ اللهُ تَعَالَى فرجه الشَّریف. در مسجد سهله برای نخستین مرتبه، تعمیر مسجد شیخ طوسی که هم اکنون حدود ۱۰۰۰ سال از قدمت آن می گذرد، تاسیس کتابخانه خطی در نجف با عنوان مکتبه بحرالعلوم، بالا آوردن سطح مسجد کوفه از رودهای اطرافش، مشخص کردن قبر مختار، حضرت صالح و هود (علیهما السلام) برای نخستین بار اشاره کرد.

بحرالعلوم، سیدی که امام زمان (عَجَلُ اللهُ تَعَالَى فرجه الشَّریف). او را به آغوش کشید

این بزرگوار در کوچه پس کوچه های شب های تاریک نجف به دنبال حمایت از محرومان و فقیران بود، تصریح کرد: علامه بحرالعلوم در فضایل اخلاقی آنقدر والا بود که پدری مهربان برای طلاب محسوب می شد و صاحب نفوذ فراوانی میان مردم بود، همچنین همواره طلاب را به خواندن نماز شب ترغیب می کرد به طوری که حتی یک بار، کلاس درس خویش را به خاطر ترک نماز شب از سوی طلاب تعطیل کرد و خطاب به آنها گفت چرا من شب ها ناله ها و گریه های شما را هنگام نماز شب نمی شنوم! از جمله اموری که از زندگی این سید بزرگوار نقل می شود ملاقات های علامه بحرالعلوم با امام عصر عَجَلُ اللهُ تَعَالَى فرجه الشَّریف است که شیخ عباس قمی آن را در منتهی الآمال آورده و در فواید الرضویه نیز به آن اشاره شده است، وقتی علامه بحرالعلوم در جلسات درس آیت الله وحید بهبهانی شرکت می کرد، میرزای قمی نویسنده کتاب «قوانین الاصول» می گوید: من با علامه بحرالعلوم با هم در درس استاد وحید بهبهانی شرکت می کردیم و در مباحثاتی که من با ایشان داشتم اغلب من تقریر کرده و درس را توضیح می دادم تا اینکه من به ایران آمدم و سید بحرالعلوم در نجف ماند. میرزای قمی سپس ادامه داد: بعدها وقتی شهرت علمی سید بحرالعلوم به من رسید تعجب می کردم که این نباید تا این حد از حیث علمی قوی شده باشد تا اینکه من برای زیارت عتبات عالیات وارد نجف اشرف شده و سید را ملاقات کردم، با اینکه میرزای قمی، خود از بزرگان به شمار می رفت، می گوید: من دیدم سید بحرالعلوم همانند دریای مواج و عمیقی از

دانش هاست سپس از او پرسیدم: ما در یک درجه ای از علم بودیم لذا شما در این حد نبودی و چطور شد که به این معارف دست یافتی؟ سید رو به من کرد و گفت:

میرزا این از اسرار است اما من آن را به تو می گویم به شرطی که تا زنده هستم به کسی نگویی! علامه بحرالعلوم ادامه داد: چگونه این طور نباشم در حالی که آقایم حجت بن الحسن (علیهما السلام) شبی مرا در مسجد کوفه به سینه مبارک خود چسباند!

ارتفاع مسجد کوفه آنقدر کوتاه بود که آب فرات وقتی بالا می آمد دیگر قسمت هایی از مسجد کوفه قابل استفاده نبود و علامه بحرالعلوم چندین متر در آنجا خاکریزی کرد، از این رو کسانی که با مسجد کوفه آشنایی دارند آن قسمتی که به کشتی نوح منسوب است علامه بحرالعلوم یک چاهی در آنجا قرارداد تا آیندگان بدانند چه مقدار از مسجد کوفه بالا آمده است لذا کل مسجد کوفه به دستور سیدبحرالعلوم خاک ریزی شد.

سید بحرالعلوم در اواخر عمر با برکت خویش بیمار شد و در مدتی که توان تدریس نداشت در خانه می ماند و به مطالعه و تألیف کتاب مشغول بود تا اینکه در سال ۱۲۱۲ هجری قمری بنا بر نقل برخی از افراد در ۲۴ ذی الحجّه و به قول دیگری در ۲۴ رجب از دنیا رفت. پیکر پاک این عالم وارسته به صورت باشکوهی تشییع شد و در کنار مرقد شیخ طوسی و پشت حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خاک سپرده شد.

بلی حضرت بقیّه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء. سید بحرالعلوم را به سینه می چسباند و او را به مقامات و درجات علمی و عملی، بالا می برد و انگشت نما می کند امام به کربلاء که می رسد، سر به قبر شش گوشه سالار شهیدان ابا عبدالله الحسین علیه السلام می گذارد و به مصائب بی شمارش اشک می ریزد و عرض می کند یاجدها اگر چه زمان مرا به تأخیر انداخت و در کربلاء حاضر نشدم اما لأندبنک فی کل حال یاجدها در هر حال برای تو و مصائب وارده ات ندبه و ناله می کنم و اشک می ریزم اگر اشکم تمام شود برایت خون می گریم.

یکی از علماء به این مطلب ایراد می کرد که حجت الهی مقامش بالاتر از آنست

که این جمله را بگوید، شبی حضرت را در خواب دید و عرض کرد مولا همچون مطلبی را از شما نقل کرده اند آیا صحت دارد؟! فرمود: بلی من گفته ام گفت: حال یقین کردم ولی پرسید به کدام مصیبت کربلا این قدر گریه می کنی؟ دید حضرت با چشمان اشک آلود سه مرتبه فرمود: بعمتی زینب بعمتی زینب بعمتی زینب به عمه ام زینب آن قدر می گریم اگر اشکم به پایان برسد برایش خون می ریزم.

ألألعنه الله على القوم الظالمين.

مجلس ۵۸ اعتدال و میانه روی در همه چیز

در دوران زندگی انسان ها، باید یک مسئله همیشه در نظر گرفته شود و هیچ وقت فراموش نشود، آن هم اعتدال است، نه افراط و نه تفریط، نه اسراف و نه تبذیر بلکه میانه روی در همه کار و همه چیز، زیرا در افراط ندامت و در تفریط شکست، وجود دارد، اما میانه روی در همه کارها، آدمی را به موفقیت می رساند و خوشبختی.

حتی اعتدال در عبادت و در احسان و انفاق و غیره را در دین اسلام هم بیشتر سفارش کرده اند.

امتی که از هر نظر در حد اعتدال باشد، نه کندرو و نه تندرو، نه در حد افراط و نه تفریط، الگو و نمونه است.

بدون شک، نعمتها و مواهب موجود در کره زمین، برای ساکنانش کافی است، اما به یک شرط و آن اینکه بیهوده به هدر داده نشوند، بلکه به صورت صحیح و معقول و دور از هر گونه افراط و تفریط مورد بهره برداری قرار گیرد، و گرنه این مواهب آنقدر زیاد و نامحدود نیست که با بهره گیری نادرست، آسیب پذیرد.

و ای بسا اسراف و تبذیر در منطقه ای از زمین باعث محرومیت منطقه دیگری شود، و یا اسراف و تبذیر انسانهای امروز باعث محرومیت نسلهای آینده گردد.

آن روز که ارقام و آمار، همچون امروز دست انسانها نبود، اسلام هشدار داد که در بهره گیری از مواهب خدا در زمین، اسراف و تبذیر روا مدارید.

قرآن در آیات فراوانی شدیداً مسرفان را محکوم کرده است: در جایی می گوید:

اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست ندارد وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (انعام- ۱۴۱- اعراف ۳۱).

در مورد دیگر مسرفان را اصحاب دوزخ می شمرد وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ

(غافر- ۴۳).

و از اطاعت فرمان مسرفان، نهی می کند وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ (شعراء- ۱۵۱).

و مجازات الهی را در انتظار مسرفان می شمرد مُسْوَمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ (ذاریات- ۳۴).

و اسراف را یک برنامه فرعونى قلمداد می کند وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ (یونس- ۸۳).

و مسرفان دروغگو را محروم از هدایت الهی می شمرد إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ (غافر- ۲۸).

و سرانجام سرنوشت آنها را هلاکت و نابودی معرفی می کند وَ أَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ (انبیاء- ۹).

اسراف به معنی وسیع کلمه هر گونه تجاوز از حد در کاری است که انسان انجام می دهد، ولی غالباً این کلمه در مورد هزینه ها و خرجها گفته می شود.

از خود آیات قرآن به خوبی استفاده می شود، اسراف نقطه مقابل تنگ گرفتن و سختگیری است آنجا که می فرماید وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا: کسانی که به هنگام انفاق، نه اسراف می کنند و نه سختگیری و بخل

میورزند بلکه در میان این دو حد اعتدال و میانه را می گیرند (فرقان- ۶۷).

بسیار می شود که دو کلمه اسراف و تبذیر، درست در یک معنی به کار می رود و حتی به عنوان تاکید پشت سر یکدیگر قرار می گیرند.

علی (علیه السلام) طبق آنچه در نهج البلاغه نقل شده می فرماید.

الا ان اعطاء المال فی غیر حقه تبذیر و اسراف و هو یرفع صاحبه فی الدنیا و یضعه فی الاخره و یکرمه فی الناس و یهینه عند الله: آگاه باشید مال را در غیر مورد استحقاق صرف کردن، تبذیر و اسراف است، ممکن است این عمل انسان را در دنیا بلند مرتبه کند اما مسلماً در آخرت پست و حقیر خواهد کرد، در نظر توده مردم ممکن است سبب اکرام گردد، اما در پیشگاه خدا موجب سقوط مقام انسان خواهد شد.

در دستورهای اسلامی آنقدر روی نفی اسراف و تبذیر تاکید شده که حتی از زیاد ریختن آب برای وضوء و لو در کنار نهر آب باشد نهی فرموده اند، و نیز از دور افکندن هسته خرما امام نهی می فرماید.

دنیای امروز که احساس مضیقه در پاره ای از مواد می کند، سخت به این موضوع توجه کرده است تا آنجا که از همه چیز استفاده می کند، از زباله بهترین کود می سازند، و از تفاله ها، وسائل مورد نیاز، و حتی از فاضل آبها پس از تصفیه کردن آب قابل استفاده برای زراعت درست می کنند، چرا که احساس کرده اند مواد موجود در طبیعت نامحدود نیست که به آسانی بتوان از آنها صرف نظر کرد، باید از همه به صورت دورانی بهره گیری نمود.

به محتوی چند آیه و روایت از میان آیات و روایات فراوان در این مورد، دقت نمائید.

۱- وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيْطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا بقره: ۱۴۳ همان گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، امت میانه ای قرار دادیم (در حد اعتدال، میان افراط و تفریط) تا بر مردم گواه باشید؛ و

پیامبر هم بر شما گواه است.

کلمه وسط در لغت هم به معنی حد متوسط در میان دو چیز آمده، و هم به معنی جالب و زیبا و عالی و شریف، و این هر دو ظاهرا به یک حقیقت باز می گردد زیرا معمولا شرافت و زیبایی در آن است که چیزی از افراط و تفریط دور باشد و در حد اعتدال قرار گیرد.

چه تعبیر جالبی در اینجا قرآن در باره امت اسلامی کرده است، آنها را یک امت میانه و معتدل نامیده.

معتدل از نظر عقیده که نه راه غلو را می پیمایند و نه راه تقصیر و شرک، نه طرفدار جبرند و نه تفویض، نه در باره صفات خدا معتقد به تشبیهند و نه تعطیل.

معتدل از نظر ارزشهای معنوی و مادی، نه به کلی در جهان ماده فرو می روند که معنویت به فراموشی سپرده شود، و نه آنچنان در عالم معنی فرو می روند که از جهان ماده به کلی بی خبر گردند، نه همچون گروه عظیمی از یهود جز گرایش مادی چیزی را شناسند و نه همچون راهبان مسیحی به کلی ترک دنیا گویند.

معتدل از نظر علم و دانش، نه آنچنان بر دانسته های خود جمود دارند که علوم دیگران را پذیرا نشوند، و نه آن گونه خود باخته اند که به دنبال هر صدائی برخیزند.

معتدل از نظر روابط اجتماعی، نه اطراف خود حصار می کشند که از جهانیان به کلی جدا شوند، و نه اصالت و استقلال خود را از دست می دهند که همچون غرب زدگان و شرق زدگان در این ملت و آن امت ذوب شوند!

معتدل از نظر شیوه های اخلاقی، از نظر عبادت، از نظر تفکر و خلاصه معتدل در تمام جهات زندگی و حیات.

یک مسلمان واقعی هرگز نمی تواند انسان یک بعدی باشد، بلکه انسانی است دارای ابعاد مختلف، متفکر، با ایمان، دادگر، مجاهد، مبارز، شجاع، مهربان فعال، آگاه و با گذشت.

تعبیر به حد وسط، تعبیری است که از یکسو مساله شاهد و گواه بودن امت

اسلامی را مشخص می سازد، زیرا کسانی که در خط میانه قرار دارند می توانند تمام خطوط انحرافی را در چپ و راست ببینند! و از سوی دیگر تعبیری است که دلیل مطلب نیز در آن نهفته است، و می گوید: اگر شما گواهان خلق جهان هستید به دلیل همین اعتدال و امت وسط بودنتان است.

امتی که می تواند از هر نظر الگو باشد

اگر آنچه را در معنی امت وسط توضیح دادیم در ملتی جمع باشد بدون شك، طلایه داران حقند، و شاهدان حقیقت، چرا که برنامه های آنها میزان و معیاری است برای بازشناسی حق از باطل.

جالب اینکه در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) برای ما نقل شده می خوانیم: نحن الامه الوسطی، و نحن شهداء الله علی خلقه و حججه فی ارضه ... نحن الشهداء علی الناس ... الینا یرجع الغالی و بنا یرجع المقصر: مائیم امت میانه، و مائیم گواهان خدا بر خلق، و حجتهای او در زمین، مائیم گواهان بر مردم غلو کنندگان باید به سوی ما باز گردند و مقصران باید کوتاهی را رها کرده و به ما ملحق شوند.

بدون شك این روایات - همانگونه که بارها گفته ایم - مفهوم وسیع آیه را

محدود نمی کند، بلکه بیان مصداقهای کامل این امت نمونه است، و بیان الگوهای است که در صف مقدم قرار دارند. (۱)

۲- وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا اسراء: ۲۹ هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن، (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشای، تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی!

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا اسراء: ۳۰

خداوند روزیش را بر هر کس بخواهد گشاده می دارد و بر هر کس بخواهد تنگ، چرا که او نسبت به بندگان آگاه و بینا است

این تعبیر کنایه لطیفی است از اینکه دست دهنده داشته باش، و همچون بخیلان که گوئی دستهایشان به گردنشان با غل و زنجیر بسته اند و قادر به کمک و انفاق نیستند مباش.

از سوئی دیگر دست خود را فوق العاده گشاده مدار، و بذل و بخشش بی حساب مکن که سبب شود از کار بمانی، و مورد ملامت این و آن قرار گیری، و از مردم جدا شوی.

همانگونه که بسته بودن دست به گردن کنایه از بخل، گشودن دستها به طور کامل آنچنانکه از جمله و لا تبسطها کل البسط استفاده می شود کنایه از بذل و بخشش بی حساب است.

و تقعد که از ماده قعود به معنی نشستن است کنایه از توقف و از کار افتادن می باشد.

تعبیر به ملوم، اشاره به این است که گاه بذل و بخشش زیاد نه تنها انسان را از فعالیت و ضروریات زندگی بازمی دارد بلکه زبان ملامت مردم را بر او می گشاید.

محسور از ماده حسر (بر وزن قصر) در اصل معنی کنار زدن لباس و برهنه ساختن قسمت زیر آن است، به همین جهت حاسر به جنگجویی می گویند که زره در تن و کلاه خود بر سر نداشته باشد.

به حیواناتی که بر اثر کثرت راه رفتن خسته و وامانده می شوند، کلمه حسیر و حاسر اطلاق شده است، گوئی تمام گوشت تن آنها یا قدرت و نیرویشان کنار می رود و برهنه می شوند.

و بعدا این مفهوم توسعه یافته به هر شخص خسته و وامانده که از رسیدن به مقصد عاجز است محسور یا حسیر و حاسر گفته می شود.

حسرت به معنی غم و اندوه نیز از همین ماده گرفته شده، چرا که این حالت به

انسان معمولاً در مواقعی دست می‌دهد که نیروی جبران مشکلات و شکستها را از دست داده، گوئی از توانائی و قدرت برهنه شده است.

در مورد مساله انفاق و بخشش اگر از حد بگذرد و تمام توان و نیروی انسان جذب آن گردد، طبیعی است که انسان از ادامه کار و فعالیت و سامان دادن به زندگی خود وامی‌ماند، برهنه از نیروها و سرشار از غم می‌گردد، و طبعاً از ارتباط و پیوند با مردم نیز قطع خواهد شد.

در بعضی از روایات که در شأن نزول این آیه نقل شده این مطلب به وضوح دیده می‌شود، در روایتی می‌خوانیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در خانه بود سؤال کننده‌ای بر در خانه آمد چون چیزی برای بخشش آماده نبود، و او تقاضای پیراهن کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیراهن خود را به او داد، و همین امر سبب شد که نتواند آن روز برای نماز به مسجد برود.

این پیش آمد زبان کفار را باز کرد، گفتند: محمد خواب مانده یا مشغول لهو و سرگرمی است و نمازش را بدست فراموشی سپرده است.

و به این ترتیب این کار هم ملامت و شماتت دشمن، و هم انقطاع از دوست را در پی داشت، و مصداق ملوم حسور شد، آیه فوق نازل گردید و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هشدار داد که این کار تکرار نشود.

بعضی نیز نقل کرده اند که گاهی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنچه را در بیت المال داشت به نیازمند می‌داد به گونه‌ای که اگر بعداً نیازمندی به سراغ او می‌آمد، چیزی در بساط نداشت و شرمنده می‌شد، و چه بسا شخص نیازمند، زبان به ملامت می‌گشود و خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آزرده می‌ساخت، لذا دستور داده شد که نه همه آنچه را در بیت المال دارد انفاق کند و نه همه را نگاهدارد، تا این گونه مشکلات پیش نیاید.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که اصلاً چرا بعضی از مردم محروم و نیازمند و مسکین هستند که لازم باشد ما به آنها انفاق کنیم آیا بهتر نبود خداوند خودش به آنها هر چه لازم بود می‌داد تا نیازی نداشته باشند که ما به آنها انفاق کنیم.

البته این یک آزمون برای شما است و گرنه برای او همه چیز ممکن است، او می خواهد به این وسیله شما را تربیت کند، و روح سخاوت و فداکاری و از خود گذشتگی را در شما پرورش دهد.

به علاوه بسیاری از مردم اگر کاملاً بی نیاز شوند راه طغیان و سرکشی پیش می گیرند، و صلاح آنها این است که در حد معینی از روزی باشند، حدی که نه موجب فقر گردد نه طغیان.

وانگهی اگر بنا باشد همه مردم بی نیاز از دیگران باشد، کار و کوشش متوقف می شود و فعالیت های اجتماعی، تعطیل می گردد، نه کاری و نه کارگری نه بنائی و کشاورزی و نه میکانیک و پنچرگیری و. و. یعنی همه نظام جامعه بهم ریخته می شود. زیرا همه اینها در اثر احتیاج بهمدیگر پیش می آید.

من بنا به کارگر و شما کشاورز به سازنده وسایل کشت و زرع و آن راننده به باطریساز و میکانیک و بالاخره آن همه نوع کارخانه، به مهندس و برنامه ریز و سازنده و. و. نیاز دارد اگر نبود این نیاز بهمدیگر و احتیاج به یکدیگر، نظام عالم و برنامه های بی شمار زندگی بهم ریخته و از همدیگر گسسته می شد.

از همه اینها گذشته وسعت و تنگی رزق در افراد انسان (بجز موارد استثنائی یعنی از کار افتادگان و معلولین) بستگی به میزان تلاش و کوشش آنها دارد و اینکه می فرماید خدا روزی را برای هر کس بخواهد تنگ و یا گشاده می دارد، این خواستن هماهنگ با حکمت او است و حکمتش ایجاب می کند که هر کس تلاشش بیشتر باشد سهمش فزونتر و هر کس کمتر باشد محرومتر گردد.

بنا بر این سزاوار است که ما، طریق اعتدال در پیش گیریم، و از افراط و تفریط در همه چیز حتی در کار و کوشش و انفاق و عبادت هم، بپرهیزیم.

آیا میانه روی در انفاق با ایثار تضاد دارد؟!

با در نظر گرفتن آیات مربوطه که دستور به رعایت اعتدال در انفاق می دهد این سؤال پیش می آید که در سوره دهر و آیات دیگر قرآن و همچنین روایات سنایش و

مدح ایثارگران را می خوانیم که حتی در نهایت سختی از خود می گیرند و به دیگران می دهند، این دو چگونه با هم سازگار است؟! دقت در شان نزول آیات مورد بحث و همچنین قرائن دیگر، پاسخ این سؤال را روشن می سازد و آن اینکه: دستور به رعایت اعتدال در جایی است که بخشش فراوان سبب نابسامانیهای فوق العاده ای در زندگی خود انسان گردد، و به اصطلاح ملوم و محسور شود.

و یا ایثار سبب ناراحتی و فشار بر فرزندان او گردد و نظام خانوادگی را به خطر افکند، مانند این جریان.

اسراف در انفاق

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود عده ای از اصحاب شرفیاب شدند و آه می کشیدند و افسوس می خوردند که خوش به حالش الان در وسط بهشت است، حضرت سؤال کرد چه شده (که را می گوئید؟! عرض کردند فلانکس از دنیا رفت و مانمازش را خواندیم و دفن نمودیم و یک کاری انجام داده است که واقعا بهشت را برای خود خریده است، فرمود: چه کرده است؟ گفتند: پیش از آنکه از دنیا برود تمام اموالش را در راه خدا وقف و احسان کرده و رفته!!، فرمود: بچه دارد؟ گفتند: بلی ای رسول خدا فرمود: «لو أعلمتمونی أمره قبل أن تدفونه ما ترککم أن تدفونه فی مقابر المسلمین، ترک ذریه صغارا یتکفون الناس!!» اگر پیش از دفن او این جریان را به من می گفتید من نمی گذاشتم او را در قبرستان مسلمان ها دفن نمائید!!، بچه های کوچک خود را (در جامعه دست خالی) رها کرده است به مردم دست گشایند (و گدائی بکنند!!).

وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا نساء: ۹ کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود بیادگار بگذارند از آینده آنان می ترسند، باید (از ستم درباره یتیمان مردم) بترسند! از (مخالفت) خدا بپرهیزند، و سخنی استوار بگویند.

در صورتی که هیچیک از این گفته ها تحقق نیابد مسلماً ایثار بهترین راه است. از این گذشته رعایت اعتدال یک حکم عام است و ایثار یک حکم خاص که مربوط به موارد معینی است و این دو حکم با هم تضادی ندارند.

۳- وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا فرقان: ۶۷ و (بندگان خدا) کسانی (اند) که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف می نمایند و نه سخت گیری؛ بلکه در میان این دو، حد اعتدالی دارند.

و دوری از هر گونه افراط و تفریط در کارها مخصوصاً در مساله انفاق نیز مشمول این آیه است جالب توجه اینکه اصل انفاق کردن را مسلم می گیرد بطوری که نیاز به ذکر نداشته باشد چرا که انفاق یکی از وظائف حتمی هر انسانی است، لذا سخن را روی کیفیت انفاق آنان می برد و می گوید: انفاقی عادلانه و دور از هر گونه اسراف و سخت گیری دارند، نه آن چنان بذل و بخششی کنند که زن و فرزندشان گرسنه بمانند، و نه آن چنان سخت گیر باشند که دیگران از مواهب آنها بهره نگیرند.

در تفسیر اسراف و اقتار که نقطه مقابل یکدیگرند مفسران سخنان گوناگونی دارند که روح همه به یک امر بازمی گردد و آن اینکه اسراف آن است که بیش از حد و در غیر حق و بیجا مصرف گردد، و اقتار آن است که کمتر از حق و مقدار لازم بوده باشد.

در یکی از روایات اسلامی تشبیه جالبی برای اسراف و اقتار و حد اعتدال شده است و آن اینکه هنگامی که امام صادق (علیه السلام) این آیه را تلاوت فرمود مشتی سنگ ریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت، و فرمود: این همان اقتار و سخت گیری است، سپس مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت و فرمود: این اسراف است، بار سوم مشت دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود به گونه ای که مقداری فرو ریخت و مقداری در دستش بازماند، و فرمود این همان قوام است.

واژه قوام (بر وزن عوام) در لغت به معنی عدالت و استقامت و حد وسط میان دو چیز است و قوام (بر وزن کتاب) به معنی چیزی است که مایه قیام و استقرار بوده باشد.

سختگیری و اسراف

بدون شک اسراف یکی از مذموم ترین اعمال از دیدگاه قرآن و اسلام است، و در آیات و روایات نکوهش فراوانی از آن شده، اسراف یک برنامه فرعونی است (وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُشْرِكِينَ) (یونس ۸۳).

اسراف کنندگان اصحاب دوزخ و جهنمند (وَ أَنَّ الْمُشْرِكِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ) (غافر ۴۳) و با توجه به آنچه امروز ثابت شده که منابع روی زمین با توجه به جمعیت انسانها آن قدر زیاد نیست که بتوان اسراف کاری کرد، و هر اسراف کاری سبب محرومیت انسانهای بی گناهی خواهد بود، بعلاوه روح اسراف معمولاً توأم با خودخواهی و خودپسندی و بیگانگی از خلق خدا است.

در عین حال بخل و سختگیری و خسیس بودن نیز به همین اندازه زشت و ناپسند و نکوهیده است، اصولاً- از نظر بینش توحیدی مالک اصلی خدا است و ما همه امانت دار او هستیم و هر گونه تصرفی بدون اجازه و رضایت او زشت و ناپسند است و می دانیم او نه اجازه اسراف می دهد و نه اجازه بخل و تنگ چشمی. (۱)

نا گفته نماند آن گونه که شرح دادم زیاده روی در هر کاری مانند خوردن و آشامیدن و خوابیدن و کسب و کار که مانع انجام وظایف دینی شود، مورد نکوهش قرار گرفته است، و همچنین زیاده روی در عبادت و قیام شبانه و صیام روزانه که مانع انجام وظایف مسئولیت های شرعی در برابر اولاد و اهل و عیال باشد نیز مذموم و مردود است!!

برای نمونه به دو جریان با دقت کامل توجه فرمائید.

۱- با تغییرات و حذف و اضافاتی از تفسیر نمونه ج: ۱۵ ص: ۱۵۲ بعد.

افراط ابن مظعون در عبادت

۱- روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خانه خود آمد، بوی عطر زن عثمان بن مظعون را (که یکی از نزدیکان حضرت بود و همیشه بابوی خوش، زندگ می کرد) استشمام نمود، پرسید زن عثمان بن مظعون آمده بود، خانمش گفت: بلی یارسول الله از شوهرش شکایت می کرد که آنها را ترک کرده و مشغول عبادت شبانه روزی شده است، حضرت این سخن را که شنید، با عصبانیت تمام به سوی مسجد حرکت نمود به طوری که یک طرف عبایش به زمین کشیده می شد، بالای منبر رفته و فرمود: «علیّ بابن مظعون» پسر مظعون را فوراً بیاورید!

وقتی که او را با آن وضع آشفته و گرد آلود و خسته و چشم ها فرو رفته، آوردند حضرت با عصبانیت فرمود: ای ابن مظعون این چه وضع (و قیافه است که خود را به آن درآورده ای؟!)) عرض کرد ای رسول خدا، عبادت می کنم، فرمود: هنوز من نمرده ام در دین من رهبانیت (و ترک دنیائی) می آورید، «لا رهبانیه فی الاسلام» در اسلام رهبانیت (و ترک دنیائی نیست) مگر می خواهی از پیغمبرت جلو بزنی، من می خوابم و با همسرانم زندگی می کنم و موقع نماز و عبادت هم آنها را بجا می آورم، مگر تو در برابر زن و بچه ات مسئولیت نداری؟! برو این وضع را تمام کن (و مثل من پیغمبرتان زندگی کن).

عاصم بن زیاد بصری

۲- زمانی که امیرمؤمنان علیه السلام بصره را فتح نمود وارد شهر شده به عیادت و دیدن یکی از بزرگان شهر به نام ربیع بن زیاد حارثی، رفت که به پیشانی اش تیر خورده و خون می رفت و هر سال به چشم هایش صدمه می رسانید (و خانه مجلل و مفصل او را دید فرمایش به این مضمون فرمود: این خانه اگر برای رفع نیاز فقرا و نیازمندان باشد، خوشا به حالت و اگر.. و ..)

فرمود: اباعبدالرحمن حالت چطور است؟ عرض کرد ای امیرمؤمنان اگر با از دست دادن چشمانم حالم درست می شد، راضی بودم چشمانم برود، فرمود:

چشمانت برایت چقدر ارزش دارد؟! عرض کرد به اندازه تمام دنیا، فرمود: بناچار خداوند به این اندازه برایت عطا خواهد کرد، خداوند به مقدار درد و مصیبت عطا می کند و نزد او اضافات زیاد هم هست.

ربیع گفت: ای امیرمؤمنان، آیا شکایت برادرم عاصم بن زیاد را نکنم زن و بچه وزندگی خود را ترک کرده و مشغول عبادت گردیده است، حضرت با ناراحتی و عصبانیت فرمود: «علیٰ بعاصم» عاصم را برای من بیاورید، وقتی که او را آوردند و حضرت قیافه پژمرده و بهم ریخته او را دید به او صورت درهم کشیده و ابرو ترش نموده فرمود: عاصم این چه وضع است؟! عرض کرد ای امیرمؤمنان عبادت می کنم، فرمود: وای بر تو عاصم، آیا خیال می کنی خداوند که به تو استفاده از لذت هارا مباح کرده، خوش ندارد از آن بهره گیری؟ تو خوار (و کوچک) تر از آنی که همچون فکری بکنی، آیا نشنیده ای خداوند فرموده: دو دریای مختلف (شور و شیرین، گرم و سرد) را در کنار هم قرار داد، در حالی که با هم تماس دارند؛ رحمان: ۱۹ از آن دو، لؤلؤ و مرجان خارج می شود. رحمان: ۲۲

و فرموده: دو دریا یکسان نیستند: این یکی دریایی است که آبش گوارا و شیرین و نوشیدنش خوشگوار است، و آن یکی شور و تلخ و گلوگیر؛ (اما) از هر دو گوشتی تازه می خورید و وسایل زینتی استخراج کرده می پوشید؛ و کشتی ها را در آن می بینی که آنها را می شکافند (و به سوی مقصد پیش می روند) تا از فضل خداوند بهره گیرید، و شاید شکر (نعمت های او را) بجا آورید! فاطر: ۱۲

آگاه باش به خدا قسم نعمت های خدا را با کردار مبتذل (و مسخره) کردن بدتر است از با گفتار مسخره نمودن، در حالی که شنیده اید خدا فرموده است؛

و نعمت های پروردگارت را بازگو کن! (ضحی: ۱۱)

و فرموده: «چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزیهای

پاکیزه را حرام کرده است؟!» بگو: «اینها در زندگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده اند؛ (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند؛ ولی) در قیامت، خالص (برای مؤمنان) خواهد بود.» این گونه آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند، شرح می دهیم! اعراف: ۳۲

خداوند مؤمنان را خطاب کرده و فرموده است؛

مَثَل (تو در دعوت) کافران، بسان کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر،) صدا می زند؛ ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی شنوند؛ (و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمی کنند. این کافران، در واقع) کر و لال و نابینا هستند؛ از این رو چیزی نمی فهمند! بقره: ۱۷۱

و فرموده:

ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید، و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام می دهید آگاهم. مومنون: ۵۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بعضی از زنهایش فرمود: چرا تورا پریشان مو و آشفته حال و دماغ افتاده (یعنی ابرو ترش و اخمو و افسرده) می بینم (چرا آرایش کرده و شاداب و خوشحال نیستی؟!)

عاصم عرض کرد ای امیر مؤمنان پس شما (امام هستید و معصوم) چرا لباس خشن می پوشید و غذای غلیظ می خورید، (هرشب دوهزار رکعت نماز می خوانید و نمی خوابید، و باغلام خود قنبر یک جور لباس می پوشید پس ما چه باید کنیم؟) فرمود: عاصم شیطان برایت دام خطرناک گسترده است، مرا جلوی چشم تو نگه داشته (و تورا به این روز انداخته است)،

فرمود: خداوند لباس خشن و غذای سخت را بر امامان عادل واجب نموده است که فقر فقیر به او فشار نیاورد (من مسئولیت دارم و مورد توجه مردم ولی شماها این گونه مسئولیتی ندارید، برو به زندگی برس و به تکالیف شرعی خود عمل نما) عاصم در حضور آن حضرت لباسش را عوض کرد و به حال عادی

برگشت (۱)

با توجه به مانند آیات و روایت های مذکور، می بینیم که دین مقدس اسلام زندگی معتدل را سفارش کرده و تثبیت نموده است نه به آن شوری شور و نه به این بی نمکی.

مجلس ۵۹ درباره انفاق

در تمام ادیان آسمانی بلکه در میان تمام جوامع بشری، دستگیری و کمک کردن و یاری رسانیدن به ندارها و مستمندان و بی سرپرستان، از صفات برجسته و مورد تشویق و تمجید، می باشد اگر فرد یا افرادی، کوچک ترین عاطفه انسانی داشته باشد، نمی گوید: اگر کسی را (دراثر فقر ونداری یابی کسی و یتیمی و یا ضعف و ناتوانی جسمی و. و.) یا اینکه فرد افتاده ای را دیدی، تو هم لگدی بزن تا خورد و خمیر و له شود بلکه دستور می دهد، دست او را بگیر و بلندش کن و به دردش برس بین چه عاملی سبب افتادن او شده است.

مخصوصاً احسان، در متون اخلاقی و دینی ما از همان آغاز یکی از فضایل اخلاقی دانسته شده است. مشروط بر اینکه به دور از رنگ و ریا و حب غیر خدا، بلکه از سر طاعت و نیک سیرتی باشد. همینطور است انفاق، وقتی آدمی از آن چیزی به نیازمندان ببخشد که خود دوست تر دارد یا بدان محتاج تر است.

این دو فضیلت را جز آنکه به لحاظ نظری بر آنها تأکید بسیار رفته است، عملاً و در کردار اولیای الهی هم برجسته و چشمگیر می بینیم.

بسیاری از مردم اگر کاملاً بی نیاز شوند، راه طغیان و سرکشی پیش می‌گیرند و صلاح آنها این است که در حد معینی از روزی باشند که نه موجب فقر گردد و نه موجب طغیان.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دست‌ها سه گونه اند: گیرنده، دهنده و نگهدارنده و از همه بهتر دست دهنده است. (۱)

کاروان بشری به سوی مقصد مشخص خود در حرکت است و ما انسان‌ها در این کاروان به صورت دسته‌جمعی حرکت می‌کنیم، در مسیر راه به واماندگانی برخورد می‌کنیم که باید آنها را یاری داد و کمبودهایی را می‌بینیم که باید جبران کرد و با مشکلاتی مواجه می‌شویم که باید در حل آن، تلاش ورزید.

یاری دادن واماندگان، رفع کمبودها و پر کردن حفره‌ها اتفاق است و مسئولیت همه انسانهاست. اتفاق در فرهنگ لغت به معنای نفقه دادن، خرج کردن، دادن یا بخشیدن مال به کسی است. همچنین برای اتفاق معانی متعددی ذکر شده است. از جمله:

۱- پر کردن شکاف ۲- مصرف کردن انباشته ۳- از بین بردن فقر و نیازمندی

گاهی برای شخصی، یا جامعه‌ای حوادثی اتفاق می‌افتد، این پیشامدها مخصوص زمان و یا جامعه خاصی نیست. ناگهان زلزله‌ای رخ می‌دهد یا جنگی بوقوع می‌پیوندد، سیلی برای افتاده، یا دزدی از راه می‌رسد، که بر اثر آن دسترنج سال‌ها تلاش و کوشش بر باد می‌رود و کمبودها و نابسامانی‌هایی را موجب می‌گردد. قلبی شکسته، دستانی تهی، دلی داغ‌دیده، مصدومی درمانده، یتیمی بی‌پناه یا مریضی گرفتار بر جای می‌ماند و یا این که فردی یا خانواده‌ای بر اثر بیکاری، ورشکستگی، بیماری و عدم درآمد کافی دچار فقر می‌شود و به بدبختی و سیه‌روزی می‌افتد. اکنون چه باید کرد؟ قطعاً عقل و شرع و وجدان، بی‌تفاوتی

۱- کتاب نصایح، آیه الله مشکینی، دفتر نشر الهادی، چاپ نوزدهم، ۱۳۷۹، ص ۱۱۴.

نسبت به این گونه افراد و رها کردن آنها را به حال خود نمی پسندد، پس باید جبران کرد. اما چگونه؟ طرح موفق اسلام در این زمینه انفاق است.

اسلام در آیات و اخبار فراوان به ما دستور اکید داده و اجر و پاداش بیشمار، معین نموده است که دست یتیمان و بیچارگان را گرفته و آنها را تا سرحد امکان کمک نمائیم.

امیرمؤمنان علیه السلام پیرمردی را دید در کنار راه نشسته گدائی می کند فرمود: در جوانی از او کار کشیدید و در پیری رهایش ساختید (تاگدائی کرده و آبروی خود را بریزد!!) گفتند: ای امیرمؤمنان علیه السلام او نصرانی است فرمود: نصرانی باشد (مگر او به خوردن و آشامیدن و پوشیدن و مسکن و. و. نیاز ندارد؟! بالاخره یک انسان است).

چرا خداوند عده ای را محتاج انفاق قرار داد؟

ممکن است، برای هر فردی این سؤال مطرح شود که چرا بعضی از مردم محروم و نیازمند و مسکین هستند که لازم باشد دیگران به آنها انفاق کنند. آیا بهتر نبود خداوند خودش به آنها هرچه لازم بود می داد تا نیازی نداشته باشند که به آنها انفاق شود. در پاسخ باید گفت که خداوند می فرماید:

«إِنَّ رَبَّكَ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» (۱)

«خداوند روزیش را به هر کس که بخواهد گشاده می دارد و بر هر کس که بخواهد تنگ، چرا که او نسبت به بندگان آگاه و بینا است».

در حقیقت باید گفت این یک آزمون و آزمایش برای انسانهاست، چرا که برای او همه چیز ممکن است، او می خواهد بدینوسیله انسان ها را تربیت کند و روح سخاوت و فداکاری و از خود گذشتگی را در آنها پرورش دهد.

به علاوه بسیاری از مردم اگر کاملاً بی نیاز بشوند راه طغیان و سرکشی پیش می گیرند و صلاح آنها این است که در حد معینی از روزی باشند، حدی که نه

موجب فقر گردد و نه طغیان. از طرفی وسعت و تنگی رزق در افراد انسان بستگی به میزان تلاش و کوشش آنها دارد. خداوند روزی را بر هر کس که بخواهد تنگ یا گشاد می‌دارد، این حکمت اوست و حکمتش ایجاب می‌کند که هر کس تلاشش بیشتر باشد سهمش بیشتر و هر کس تلاشش کمتر محروم تر.

نظام تکوین ایجاب کرده که خداوند زمین را با تمام مواهبش در اختیار بشر قرار دهد و آنها را در اعمال خود برای طی کردن مسیر تکامل آزاد بگذارد و در عین حال غرایزی در او آفریده که هر کدام او را به سویی سوق دهد و از طرفی نظام تشریح چنین ایجاب کرده که قوانینی برای کنترل غرایز، تهذیب نفوس و تربیت انسان‌ها از طریق ایثار و فداکاری و گذشت و انفاق قرار دهد و ایشان را که استعداد رسیدن به مقام خلیفه الهی را دارند از این طریق به آن مقام منبج برساند. از طریق زکات تطهیر نفوس کند و از راه انفاق بخل را از دل‌ها بزداید و فاصله طبقاتی را که منشاء هزاران فساد در زندگی است از بین ببرد. (۱)

در حدیث قدسی داریم که مصلحت برخی از بندگان بیماری و برخی دیگر سلامتی، برخی فقر و برخی دیگر بی‌نیازی است. (۲) البته احادیث متعددی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت (علیهم السلام) داریم که خداوند در قیامت از فقرا به خاطر فقرشان عذر خواهی می‌کند و اجر و پاداش می‌دهد.

برای روشن شدن مطلب، آیات و اخباری را در مورد انفاق بازگو می‌نمایم توجه کنید.

قال الله عز و جلّ

وَيَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ... بقره ۲۱۹ در این آیه، سؤال درباره انفاق است، می‌فرماید: از

۱- تفسیر نمونه/ ج ۱۸/ ص ۴۰۲.

۲- آینده ای بهتر در پرتو انفاق، حسین واعظی نژاد ۷ ص ۲۳.

تو سؤال می کنند چه چیز انفاق کنندبگو از مازاد نیازمندی هایتان.

خداوند آیات خود را چنین بیان می کند شاید تفکر و اندیشه کنید و بلافاصله در آیه بعد، مرکز اصلی فکر و اندیشه را چنین بیان می کند: در دنیا و آخرت (فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).

در تفسیر درّ المنثور، در شأن نزول این قسمت از آیه، از ابن عباس، چنین نقل شده که گروهی از صحابه و یاران پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند (اینکه می گوئید در راه خدا انفاق کنید) ما نمی دانیم چه مقدار از اموال خود را انفاق کنیم آیا همه را در راه خدا به نیازمندان بدهیم یا مقداری از آن را.

در پاسخ آنها آیه فوق، نازل گردید و به آنها دستور داد در انفاق خود رعایت عفو کنید،

عفو بمعنای حد وسط و میانه هر چیز، و مقدار اضافی چیزی، و بهترین قسمت مال، یعنی در انفاق حد وسط را رعایت کنید و یا مقدار اضافی از نیازمندیهای خود را انفاق نمائید و یا به هنگام انفاق به سراغ قسمت‌های بی ارزش مال نروید، از بهترین قسمت‌ها که بر گرفتن آن برای خودتان به خاطر مرغوبیت سهل و آسان است در راه خدا نیز از همان انفاق کنید.

در روایات اسلامی نیز، آیه مذکور به همین معنی تفسیر شده است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: العفو الوسط: منظور از عفو (در آیه فوق) حد وسط است.

و در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم لا اقتار و لا اسراف: نه سختگیری باشد و نه اسراف.

و در مجمع البیان از امام باقر علیه السلام آمده است: عفو، مازاد خوراک سال است.

لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ آری باید تمام کارها در زندگی مادی و معنوی، توأم با فکر و اندیشه، اندیشه ای که باید در تمام زمینه ها انجام گیرد، برای نیازمندیهای جسم و جان، روح و بدن، چرا که دنیا و آخرت به هم مربوطند، و ویرانی هر یک در

دیگری اثر می گذارد.

اصولا اندیشه درباره یکی از این دو به تنهایی نمی تواند ترسیم صحیحی، از واقعیت این عالم، در اختیار انسان بگذارد، چرا که هر یک از این دو، بخشی از این عالم است، دنیا بخش کوچکتر، و آخرت بخش عظیم تر و آنها که تنها درباره یکی از این دو می اندیشند، تفکر درستی از عالم هستی ندارند.

شرایط انفاق ارزشمند

* معاویه درباره علی (علیه السلام) چنین شهادت داده است: «اگر علی انباری از طلا داشته باشد و انبار دیگری از کاه، نخست انبار طلا را در راه خدا انفاق خواهد کرد و چیزی بجای خود نگه نخواهد داشت.

قرآن کریم شرایط انفاق ارزشمند را در آیات مختلف بیان کرده که از جمع آن می توان ده شرط آن را مورد توجه قرار داد.

۱- از بهترین قسمت مال انتخاب شود نه از اموال کم ارزش.

«ای کسانی که ایمان آورده اید از اموال پاکیزه ای که به دست آورده اید یا از زمین برای شما خارج ساخته ایم انفاق کنید، و به سراغ قسمت های ناپاک برای انفاق نروید، در حالی که خودتان حاضر نیستید آنها را بپذیرید. مگر از روی اغماض، و بدانید خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.» (۱)

۲- از اموالی که مورد نیاز انسان است، باشد.

«آنها دیگران را بر خود مقدم می دارند، هر چند خود به طور شدید نیازمند باشند.» (۲)

۳- به کسانی انفاق کنید که سخت نیازمندند، و اولویت ها را در نظر بگیرید.

«انفاق شما بخصوص برای نیازمندی باشد که در راه خدا در محاصره قرار

۱- بقره / ۲۶۷.

۲- حشر / ۹.

گرفته اند» (۱).

۴- انفاق اگر مخفی باشد بهتر است.

«هرگاه آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است» (۲).

۵- هرگز منت و آزاری با آن همراه نباشد.

«ای کسانی که ایمان آورده اید، انفاق های خود را با منت و آزار باطل نکنید» (۳).

۶- انفاق باید توأم با اخلاص و نیت پاک باشد.

«کسانی که اموالشان را برای جلب خشنودی خداوند انفاق می کنند» (۴).

۷- آنچه را انفاق می کند کوچک و کم اهمیت بشمرد، هر چند ظاهراً بزرگ باشد.

«به هنگام انفاق منت مگذار و آنرا بزرگ مشمار» (۵).

۸- از اموالی باشد که به آن دل بسته است و مورد علاقه اوست.

«هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسید، مگر اینکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید» (۶).

۹- هرگز خود را مالک حقیقی تصور نکند، بلکه خود را واسطه ای میان خالق و خلق بداند.

«انفاق کنید از آنچه خداوند شما را نماینده خود در آن قرار داده است» (۷).

۱۰- انفاق باید از اموال حلال باشد، چرا که خداوند فقط آن را می پذیرد.

«خداوند شما، از پرهیزگاران قبول می کند» (۸).

صدقه که بخشی از انفاق مستحب به شمار می رود نیز شرایطی دارد که در روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)

نقل شده است. که ایشان فرمودند: هفت چیز صدقه را زینت بخشد و بالا برد:

۱- بقره / ۲۷۳.

۲- بقره / ۲۷۱.

۳- بقره / ۲۶۴.

٤- بقره / ٢٦٥.

٥- مدثر / ٦.

٦- آل عمران / ٩٢.

٧- حدید / ٧.

٨- مائده / ٢٧.

۱- حلال بودن ۲- در تنگدستی ۳- پیش از مرگ ۴- جنس خوب ۵- مخفی بودن ۶- بی منت بودن ۷- از حدود تجاوز نکردن. (۱)

همچنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: چون صدقه از دست صاحبش بیرون رود، پنج کلمه گوید: من فانی بودم، جاویدم کردی. کوچک بودم، بزرگم کردی، دشمن تو بودم، دوستم کردی. تو مرا حفظ می کردی، اینک من تا قیامت نگهبان تو هستم (۲)

در روایت دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که ایشان فرمودند: صدقه دهندگان پنج امتیاز دارند: بر آمدن حاجات، نجات از سختی ها، وسعت روزی، نجات از مرگ بد، آمرزش گناهان، و طول عمر با رزق فراوان. (۳)

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که راجع به صدقه از شیطان پرسیدم که چرا جلوگیری می کنی؟ گفت: ای محمد چون بینم کسی صدقه می دهد گویا اره بر سر من نهاده اند و مانند چوب می برند، پرسیدم: چرا؟ گفت: صدقه پنج خاصیت دارد: مال را زیاد می کند، بیمار را شفا می دهد، بلا را دور می کند، صاحبش چون برق جهنده از پل صراط بگذرد و بی حساب وارد بهشت شود. (۴)

در عبارتی دیگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: هر کس صدقه ای بدهد، برای او در برابر هر درهم آن، مانند کوه احد از نعمت های بهشتی برخوردار خواهد بود. (۵)

اعتدال در انفاق

با اینکه انفاق از مهمترین مسائلی است که اسلام و قرآن، روی آن تکیه کرده، ولی با این حال اجازه نمی دهد، بی حساب و افراطی باشد.

آن چنان که زندگی انفاق کننده را دچار نابسامانی کند، آیه فوق بنابر بعضی از

۱- نصاب: ص ۲۷۵.

۲- نصاب: ص ۲۳۸.

۳- نصاب: ص ۲۳۸.

۴- نصاب: ص ۲۳۸.

۵- نصاب: ص ۲۳۸.

تفاسیر، ناظر به همین معنی است، و نیز می تواند اشاره به این حقیقت باشد که بعضی از افراد، برای شانه خالی کردن از زیر بار این دستور مهم اسلامی غالباً نیازهای خودشان را مطرح می کنند، قرآن می گوید: بسیاری از شما اضافات و زوایدی از زندگی خود دارید حد اقل از آنها انتخاب کنید و انفاق نمائید.

در باره اعتدال و میانه روی، حتی در انفاق و عبادت، قبلاً صحبت کردیم که طوری نباشد شخص انفاق کننده با تندروری در انفاق زندگی خود را فلج کند و اولاد خود را به مشکلات گرفتار نماید و نه به گونه ای باشد که دستش را ببندد و خیری از او برای محتاجان و نیازمندان، نرسد بلکه نه افراط و نه تفریط.

در عبادت هم بدینگونه است، نه خود را غرق در عبادت کند که به وظایف شرعی و اخلاقی خود در برابر اهل و عیال، عمل نکند و با بهانه عبادت آنها را در جامعه رها کرده و به گدائی یا خود فروشی و. و. وادار کند و نه طوری از خدا و اوامر او کناره گیری نماید و به وظایف الهی خود، بی اعتنا شود، بلکه حد وسط زندگی و انفاق و عبادت نماید، نه به آن شوری شور و نه به این بی نمکی!!.

انفاق کنندگان نمونه

البته در طول تاریخ بشریت انفاق کنندگان و دستگیری از افتادگان و بیچارگان، زیاد است ولی من به چند نفر از سروران و بزرگواران اسلام نام می برم.

۱- علی (علیه السلام) پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با سخاوت ترین مردم به شمار می رود؛ تا آنجا که سه شبانه روز با همسرش زهرا، و دو فرزندش حسن و حسین روزه گرفتند و قوت شان را به مسکین و یتیم و اسیر دادند و خود با آب افطار کردند و این آیه در حق آنها نازل شد که:

«وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا. إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا. إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا»

- سوره انسان آیات (۸ الی ۱۰)

و نیز یکبار امام علی (علیه السلام) تمام مایملک خود را در راه خدا انفاق کرد و آن هنگامی بود که حضرت فقط چهار درهم داشتند، که یکی را شب هنگام و دیگری را روز و درهم سومی را پنهانی و چهارمی را آشکارا انفاق فرمود(۱).

و سپس این آیه نازل شد: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً»

- سوره بقره آیه ۲۷۵- مولی علی (علیه السلام) کار می کرد و مزد می گرفت و آنرا صدقه می داد و خود گاهی از شدت گرسنگی سنگ بر شکم می بست.

البته توجه داشته باشید این گونه انفاق ها ایثار بود نه اسراف که خودشان عارف به مسائل خود بودند.

اثر اجتماعی انفاق به دست آوردن دل ها، محبت به دیگران، استمرار دوستی ها و زیاد شدن دوستان است.

که حتی دشمن او، معاویه شهادت می دهد: «اگر علی انباری از طلا و انباری از گاه داشته باشد، نخست انبار طلا را در راه خدا انفاق می کند و هیچ برای خود نگه نخواهد داشت»(۲).

مولی (علیه السلام) می فرماید: ای سفیدها «نقره ها و دراهم» و ای زردها «دینارها و طلاها» بروید غیر از علی را فریب دهید که علی فریب شما را نخواهد خورد.(۳)

۲- امام حسن علیه السلام

در احوالات امام حسن (علیه السلام) وارد شده است که مردی خدمت آن حضرت رسید و اظهار فقر و پریشانی کرد. حضرت خزانه دار خود را خواست و فرمود، چه مقدار مال نزد توست؟

۱- شرح کشف المراد، علی محمدی، ص ۴۶۸.

۲- شرح کشف المراد: علی محمدی / ۴۶۸.

۳- شرح کشف المراد، علی محمدی، ص ۴۶۸.

عرض کرد دوازده هزار درهم، فرمود آن را به این مرد فقیر بده و من از او خجالت می کشم. خزانه دار عرض کرد دیگر چیزی از برای مخارج باقی نمی ماند. فرمود تو آن را به فقیر بده و حسن ظن به خدا داشته باش، حق تعالی تدارک می فرماید. پس از آنکه خزانه دار آنرا به او داد، حضرت او را طلبید و عذر خواهی کرد و فرمود ما حق تو را ندادیم، لکن آن قدر که نزد ما بود به تو دادیم.

همچنین حضرت مجتبی (علیه السلام) در طول عمر خود دو بار تمام اموال و دارایی خود را در راه خدا خرج کرد و سه بار ثروت خود را به دو نیم تقسیم کرده، نصف آن را برای خود نگه داشت و نصف دیگر را در راه خدا بذل و بخشش کرد. (۱)

میمون بن مهران می گوید: من در پیشگاه امام مجتبی (علیه السلام) مشرف بودم در حالی که ایشان معتکف بودند. مردی به محضرشان شرفیاب شد و عرض کرد: مقروضم و چون قدرت پرداخت آن را ندارم، طلب کارم می خواهد مرا به زندان بيفکند. امام حسن (علیه السلام) فرمود: پولی ندارم که دین شما را ادا کنم. آن شخص به امام (علیه السلام) عرض کرد: شما اگر بیایید با طلب کارم صحبت کنید. ممکن است به پاس حرمت شما مرا به زندان نبرد. میمون بن مهران می گوید: دیدم حضرت آماده شد که کفن پیوشد و از مسجد خارج شود. عرض کردم: آیا فراموش کرده اید که در حال اعتکاف هستید و معتکف نباید در حال اعتکاف از مسجد خارج شود. امام (علیه السلام) فرمود: فراموش نکردم، ولی پدرم از جدم رسول اکرم (علیه السلام) نقل کرد که: اگر کسی گره ای از کار مسلمین یا شخص مؤمنی بگشاید و حاجت او را بر آورده سازد. مانند آن است که نه هزار سال خداوند را عبادت کرده، روزها را به روزه و شب ها را به شب زنده داری سپری کرده باشد. (۲)

۱- آینده ای بهتر در پرتو انفاق، ص ۳۰۳.

۲- مجله با معارف اسلامی آشنا شویم، شماره ۴۸، ص ۱۵۵.

۳- امام حسین علیه السلام

ابن عساکر از مورخان نامی که کتاب وی از معروفترین کتب تاریخی است، می گوید: شخص مستمندی در کوچه های مدینه به راه افتاد تا به در خانه امام حسین (علیه السلام) رسید. در خانه را کوبید و شروع کرد به خواندن اشعاری به این مضامین:

«کسی که حلقه در خانه تو را بکوبد نا امید بر نمی گردد. تو صاحب جود و معدن کرم هستی...». امام حسین (علیه السلام) در حال نماز بود، صدای کوبیدن در و تقاضای سائل را که شنید، نماز خود را با سرعت به پایان رساند از منزل بیرون آمد. به چهره مرد سائل نگاه کرد، فقر و تنگدستی از چهره اش می بارید، امام به داخل خانه بازگشت و از قنبر سؤال کرد: از وجوه مربوط به مخارج زندگی ما چیزی نزد تو مانده است؟ قنبر جواب داد: دویست درهم موجود است که فرمودید در میان اهل بیت شما تقسیم کنم. فرمود: آن را بیاور، زیرا کسی آمده که به گرفتن آن سزاوارتر است امام پول ها گرفت و از خانه خارج شد و آن را به مرد سائل داد و شعری با این مضمون سرود:

«ای مرد این پول را از من بگیر و** من عذر می خواهم و بدان نسبت به تو مهربانم.

البته اگر وضع به این گونه نبود و امکانات مادی اهل بیت بهتر از این بود، آسمان کرم ما باران رحمت خود را بر زندگانی تو فرو می ریخت و زندگانی پژمرده تو را به صورت گلستانی در می آورد. شرایط روزگار این گونه است که امکانات در دست دیگران بوده، دست ما خالی باشد.»

مرد عرب پول ها را گرفت و با خوشحالی مراجعت کرد، در حالی که اشعاری با این مضامین را با خود زمزمه می کرد:

«شما پاک و مطهرید، هر کجا که نام شما برده شود، درود و تحیات الهی همراه آن است، شما برترید و علم کتاب در نزد شماست. آن کسی که وابسته به خاندان شما

نباشد، مایه افتخار و مباهاتی ندارد.» (۱)

ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» نقل می کند: پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) اثر زخمی بر پشت مبارک او دیده شد، از امام سجاد راجع به آن سؤال کردند، فرمودند: اثر آن انبان های غذایی است که به پشت مبارک خود می گرفت و در تاریکی شب برای بیوه زنان و یتیمان و مساکین می برد.

۴- امام سجاد علیه السلام

در زندگی امام سجاد (علیه السلام) است که در شب های تاریک غذا به در خانه فقرا می برد و صورت خود را می پوشاند تا کسی او را نشناسد. او از هم غذا شدن با فقرا و مساکین لذت می برد و حتی با دست خود لقمه به دهان آنها می گذارد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: علی بن الحسین علیهما السلام شبانه انبانی که حاوی کیسه های درهم و دینار بود، بر دوش می کشید و در کوچه های مدینه به راه می افتاد و خانه به خانه در می زد و هر کس خارج می شد به او عطا می کرد.

امام سجاد در روز جمعه ای به کنیز خود فرمود: امروز روز جمعه است، به همه سائلین احسان کنید. عرض کرد آقا، همه مستحق نیستند، فرمودند: شاید بعضی مستحق باشند و ما مغضوب شویم. (۲)

انفاق و احسان امام رضا علیه السلام

جود و بخشش، احسان به تهی دستان، ادای قرض بدهکاران، اطعام مؤمنان و کمک به گرفتاران، جزء سیره پیامبر اکرم و ائمه معصوم علیهم السلام بوده است.

امام رضا علیه السلام نیز در حد امکان بدین سیره ادامه می داد.

اسحاق نوبختی گفته است: مردی خدمت امام رضا علیه السلام رسید و عرض کرد، «به اندازه شأن خودت به من احسان کن»، «فرمود بدین مقدار قدرت ندارم.»

عرض کرد: «پس به مقدار شأن من بده.»

۱- آینده ای بهتر در پرتو انفاق، ص ۳۰۴.

۲- آینده ای بهتر در پرتو انفاق، ص ۳۰۵ و ۳۰۶.

فرمود: «این مقدار امکان دارد.»

آن گاه به غلام خود دستور داد دویست دینار به آن مرد بدهد.

امام رضا علیه السلام در خراسان، در روز عرفه، مجموع اموال خود را در راه خدا انفاق کرد.

فضل بن سهل عرض کرد: «این بخشش شما به صلاح نبود و زیان دارد.»

فرمود: «زیان نیست، بلکه عین منفعت است. چیزی را که در راه خدا و به منظور پاداش اخروی داده می شود، زیان به شمار

نیاور.» (۱)

معمر بن خلّاد گفته است: هنگامی که امام رضا علیه السلام غذا می خورد، ظرفی را نزدیک سفره می گذاشت و از بهترین غذاها مقداری را در آن ظرف می ریخت. آن گاه دستور می داد آن را به فقرا بدهند. او در این حال، این آیه را می خواند: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ».

سپس می فرمود: «خدای عزوجلّ می دانسته که هر کسی قدرت آزاد کردن بنده را ندارد، بدین جهت اطعام را وسیله بهشت

رفتن قرار داد.» (۲)

غفّاری گفته است: مردی از آل ابی رافع، به نام فلان، مبلغی از من طلب کار بود، طلب خود را با اصرار از من مطالبه می کرد و من قدرت پرداخت آن را نداشتم. از این جهت، نماز صبح را در مسجد پیامبر خواندم و به سراغ امام رضا علیه السلام حرکت کردم که در آن زمان در عریض بود. وقتی به آن جا رسیدم، امام را دیدم که پیراهنی پوشیده و عبایی بر تن داشت و سوار بر الاغ بود.

من از آن حضرت، خجالت کشیدم و چیزی نگفتم. وقتی او به من رسید به من نگاه کرد. من سلام کردم و گفتم: «فلان کس که دوستدار شماست، از من طلبی دارد و در مطالبه آن، مرا رسوا ساخته است.» گمان می کردم آن حضرت به آن شخص توصیه می کند که دست از مطالبه بردارد. البته، مقدار بدهی خودم را نگفتم. آن

۱- بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰.

حضرت، به من فرمود: «بنشین تا برگردم».

من در همان جا ماندم تا مغرب شد و نماز مغرب را خواندم. روزه دار هم بودم.

خسته شدم و قصد انصراف داشتم که حضرت ظاهر شد و گروهی اطرافش را گرفته بودند. عرض حاجت می کردند و به آنان صدقه می داد. بعد از آن، داخل خانه شد و مرا نیز به داخل دعوت کرد. داخل شدم و با هم نشستیم. من، از ابن مسیب، امیر مدینه برایش صحبت کردم. وقتی سخن من تمام شد، فرمود: «گمان می کنم هنوز افطار نکرده ای» عرض کردم: «نه» پس دستور داد برایم غذا آورند و به غلامش فرمود، با من غذا بخورد. بعد از صرف غذا، به من فرمود: «این متکا را کنار بزن و آن چه زیر آن موجود است، برای خودت بردار».

به دستورش عمل کردم و دینارهای موجود را برداشتم و در آستین لباسم جای دادم. به چهار نفر از غلامانش دستور داد تا منزل مرا همراهی کنند.

عرض کردم: «مأموران ابن مسیب گشت دارند و من کراهت دارم آنان مرا با غلامان شما ببینند».

فرمود: «حق با توست.» آن گاه از غلامانش خواست، از هر جا من گفتم، برگردند.

وقتی نزدیک منزل خودم رسیدم به غلامان گفتم: برگردید.

داخل منزل شدم و چراغ را روشن کردم. پول ها را شمردم، چهل و هشت دینار بود، با این که بدهی من بیش از بیست و هشت دینار نبود. یکی از آن دینارها، درخشش خاصی داشت و توجه مرا به خود جذب کرد. وقتی آن را نزدیک چراغ بردم، دیدم بر رویش نوشته: «بدهی تو، بیست و هشت دینار است. بقیه نیز مال خودت باشد.» این، در حالی بود که به خدا سوگند، من به طور دقیق نمی دانستم آن شخص چه قدر از من طلب دارد. (۱)

یاسر خادم گفته است: «وقتی امام رضا علیه السلام در خلوت می نشست، همه

خدمت کاران کوچک و بزرگ را دعوت می کرد و با آنان سخن می گفت و انس می گرفت. وقتی هم بر سر سفره غذا می نشست، همه را برای صرف غذا فرا می خواند.»^(۱)

البته از امام زادگان و سایر اشخاص عادی زیادند کسانی از مستمندان و افتادگان دستگیری کرده اند، در زمان خودمان از خیلی ها سراغ داریم حتی از آنان که زیادپابند فروع دین نبودند اما عمل انفاق و به کمک و دستگیری از زمین خوردگان، از آنها سرزده که قابل تقدیر است.

مجلس ۶۰ انفاق و رهائی از تنگناها

باتجربه ثابت شده است که اگر فقیر و نداری، در همسایگی یا همشهری، دارا و غنی باشد، و غنی از دارائی خود به آن فقیر کمکی نداشته و یاری نرسانده باشد، فقیر دائم در مغزش می پیچد که از آن غنی، چگونه انتقام بکشد و ضربه بزند، علت این کار هم روشن است، هیچ کس تحمل ندارد که خود و بچه های آن فرد، در رفاه و آسایش زندگی کنند و بچه های این فقیر در گرسنگی و گریه و زاری، روز و شبشان را سپری نمایند.

لذا اگر جامعه یا فردی می خواهد، زندگی راحت داشته باشد باید از دارائی و امکانات خود، مایه گذارد و از مال و ثروت خود به آن که ندارد، کمک کرده و از او دستگیری نماید.

و گرنه جان و مالش، هیچوقت روی امنیت و آرامش نخواهد دید، چون مسئله

۱- بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۶۴. امینی، ابراهیم، امامت و امامان علیهم السلام، ص: ۳۰۵

طبیعی است، در اثر فشار روحی و جسمی، روزی گرسنه، کینه و عقده خود را به سیر و مرقه، خالی خواهد کرد.

و نیز می دانیم اگر دشمنی به کشور و میهن حمله نماید و برای دفاع از وطن و محافظت از ناموس خود، به کمک جانی و مالی، نیاز باشد، باید صاحبان امکان و دارائی، از بذل مال و جان، مضایقه نکنند.

به خاطر پیش نیامدن این جریان ها و حفظ امنیت فردی و اجتماعی و جلوگیری از گرفتاری در دست دشمن و پیشگیری از فتنه و فساد، خداوند در قرآن کریم دستور می دهد.

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بقره: ۱۹۵ و در راه خدا، انفاق کنید! و (با ترک انفاق و یا با اسراف در دست و دل بازی)، خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید! (که خود یا اهل و عیالت را خاکستر نشین کنید) و نیکی نمائید! که خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد.

این آیه تکمیلی است بر آیات جهاد که قبل از این آیه آمده است، زیرا جهاد به همان اندازه که به مردان با اخلاص و کار آزموده نیازمند است به اموال و ثروت نیز احتیاج دارد، جهاد هم نفرت آماده از نظر روحی و جسمی لازم دارد، و هم انواع سلاح و تجهیزات جنگی، درست است که عامل تعیین کننده سرنوشت جنگ در درجه اول سربازان اند، ولی سرباز بدون وسایل و تجهیزات کافی (اعم از سلاح، مهمات، وسیله نقل و انتقال، مواد غذایی، وسایل درمانی) کاری از او ساخته نیست.

لذا در اسلام تامین وسایل جهاد با دشمنان از واجبات شمرده شده و از جمله در آیه مورد بحث با صراحت دستور می دهد، و می فرماید: در راه خدا انفاق کنید و خود را به دست خویش به هلاکت نیفکنید.

مخصوصا در عصر نزول این آیات، بسیاری از مسلمانان، شور و شوق جهاد در سر داشتند، ولی چون وسایل جنگ را هر کس شخصا فراهم می کرد و بعضی فقیر و

نیازمند بودند.

آن چنان که طبق آیه ۹۲ سوره توبه گریه می کردند و اشک می ریختند که چرا وسیله شرکت در جنگ ندارند: *تَوَلَّوْا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ*، آری در چنین شرایطی نقش انفاقها بسیار مهم و سرنوشت ساز بود.

جمله *وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ* (با دست خویش خود را به هلاکت نیفکنید) هر چند در مورد ترک انفاق، برای جهاد اسلامی وارد شده، ولی مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که موارد زیاد دیگری را نیز شامل می شود، از جمله اینکه انسان حق ندارد از جاده های خطرناک (چه از نظر ناامنی و چه عوامل جوی یا غیر آن) بدون پیش بینی های لازم بگذرد، یا غذائی که به احتمال قوی آلوده به سم است تناول کند، و یا حتی در میدان جهاد بدون نقشه و برنامه وارد عمل شود، در تمام این موارد، انسان بی جهت جان خود را به خطر انداخته و مسؤول است.

ولی اینکه بعضی از ناآگاهان، هر گونه جهاد ابتدائی را القاء نفس در هلاکت پنداشته اند، و گاه تا آنجا به پیش می روند که قیام سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) در کربلا را مصداق آن می شمرند، ناشی از نهایت نادانی و عدم درک آیه است، زیرا القای نفس در هلاکت مربوط به جائی است که هدفی بالاتر از جان در خطر نباشد، و الا باید جان را فدای حفظ آن هدف مقدس کرد، همان گونه که امام حسین (علیه السلام) و تمام شهیدان راه خدا این کار را کردند.

آیا اگر کسی ببیند جان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در خطر است و خود را سپر برای حفظ او کند همان کاری که! امیرمؤمنان (علیه السلام) در جنگ احد کرد و یا در ليله المبيت آن شبی که در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوابید) چنین کسی القاء نفس در هلاکت کرده و کار خلافی انجام داده؟! آیا باید می نشست تا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به قتل برسانند و بگویند القاء نفس در هلاکت جایز نیست.

حق این است که مفهوم آیه روشن است و تمسک به آن در این گونه موارد نوعی ابله‌ی است.

آری اگر هدف آن قدر مهم نباشد که ارزش جان باختن را داشته باشد و یا اگر مهم است راه حل‌های بهتر و مناسبتری دارد، در چنین جایی نباید جان خویشتن را به خطر انداخت (موارد تقیه مجاز نیز از همین قبیل است).

در آخر آیه دستور به نیکوکاری داده، می‌فرماید: و نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد (وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ).

منظور از احسان چیست؟

احسان معمولاً به معنی نیکوکاری تفسیر می‌شود، ولی گاه معنی وسیعتری برای آن ذکر شده، و آن هر گونه عمل صالح، بلکه انگیزه‌های عمل صالح است چنانکه در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم که در تفسیر احسان فرمود: ان تعبدالله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک: احسان آن است که خدا را آن چنان پرستش کنی که گوئی او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند.

بدیهی است هنگامی که انسان، چنان ایمان به خدا داشته باشد که گوئی او را می‌بیند و او را در همه حال حاضر و ناظر بداند به سراغ اعمال صالح می‌رود، و از هر گونه گناه و معصیت خودداری می‌نماید.

انفاق سبب پیشگیری از هلاکت جامعه‌ها.

در اینکه میان دو جمله وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ، آیا ارتباطی وجود دارد یا نه، با توجه به اینکه تمام تعبیرات قرآن حساب شده است، حتماً میان این دو رابطه‌ای است و به نظر می‌رسد رابطه این است اگر انفاق در مسیر جهاد و فی سبیل الله نکنید، خود را با دست خویش به هلاکت افکنده اید، بلکه می‌توان مساله را از این فراتر برد و گفت: این آیه گر چه در ذیل آیات جهاد آمده است ولی بیانگر یک حقیقت کلی و اجتماعی است و آن اینکه چنانکه در اول سخنم گفتم، انفاق به طور کلی سبب نجات جامعه‌ها از مفاسد کشنده است، زیرا هنگامی که مساله انفاق به فراموشی سپرده شود، و ثروتها در دست گروهی معدود

جمع گردد و در برابر آنان اکثریتی محروم و بینوا وجود داشته باشد دیری نخواهد گذشت که انفجار عظیمی در جامعه به وجود می آید، که نفوس و اموال ثروتمندان هم در آتش آن خواهد سوخت و از اینجا رابطه مساله انفاق و پیشگیری از هلاکت روشن می شود.

بنابر این انفاق، قبل از آنکه به حال محرومان مفید باشد به نفع ثروتمندان است، زیرا تعدیل ثروت حافظ ثروت است.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در یکی از کلمات قصارش به این حقیقت اشاره فرموده، می گوید: حصنوا اموالکم بالزکاه: اموال خویش را با دادن زکات حفظ کنید.

و به تعبیر بعضی از مفسران، خودداری از انفاق فی سبیل الله هم سبب مرگ روح انسانی به خاطر بخل خواهد شد، و هم مرگ جامعه به خاطر عجز و ناتوانی، مخصوصا در نظامی همچون نظام اسلام که بر نیکو کاری بنا شده است.

سوء استفاده از مضمون آیه

همانگونه که اشاره کردیم بعضی از عافیت طلبان برای فرار از جهاد فی سبیل الله به جمله *وَ لَا تُلَقُّوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ* (با دست خویش، خود را به هلاکت نیفکنید) چسبیده اند و رسوائی را به آنجا رسانیده که قیام امام حسین (علیه السلام) را در عاشورا که سبب نجات و بقای اسلام در برابر دشمنانی همچون بنی امیه شد، مصداق این آیه شمرده اند، غافل از اینکه اگر این باب گشوده شود، جهاد به کلی باید تعطیل گردد، اصولا تهلکه با شهادت دو مفهوم متباین دارد، تهلکه به معنی مرگ بی دلیل است در حالی که شهادت قربانی شدن در راه هدف و نایل گشتن به حیات جاویدان است

باید به این حقیقت توجه داشت که جان انسان، ارزشمندترین سرمایه وجود او نیست، ما حقایقی باارزش تر از جان داریم، ایمان به خدا، آیین اسلام، حفظ قرآن و اهداف مقدس آن، بلکه حفظ حیثیت و آبروی جامعه اسلامی، اینها اهدافی والاتر از جان انسان است که قربان شدن در راه آن هلاکت نیست، و هرگز از آن نهی

در حدیثی می خوانیم که: گروهی از مسلمانان برای جهاد به قسطنطنیه رفته بودند یکی از مردان شجاع حمله به لشکر روم کرد و داخل در صفوف آنها شد یکی از حاضران گفت: القی بیدیه الی التهلکه: خود را با دو دست خویش به هلاکت انداخت اینجا بود که ابو ایوب انصاری برخاست و فریاد زد: ای مردم! چرا این آیه را بد تفسیر و تاویل می کنید؟ این آیه درباره ما طایفه انصار نازل شد، هنگامی که خداوند دینش را عزت داد و یاورانش فزونی گرفتند بعضی از ما به دیگری مخفیانه به گونه ای که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشنود، چنین گفتند که اموال ما از دست رفت، و خداوند اسلام را عزیز و یارانش را زیاد کرد، ما اگر در مدینه بمانیم به اموال از دست رفته خود برسیم بهتر است، این آیه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد و به ما فرمود:

انفاق در راه خدا کنید و خویشان را به هلاکت نیفکنید و منظور از هلاکت، اقامت در مدینه برای اصلاح اموال و ترک جهاد بود(۱)

از چه اموالی باید انفاق کرد؟

بقره: ۲۶۷- ای کسانی که ایمان آورده اید! از قسمتهای پاکیزه اموالی که (از طریق تجارت) به دست آورده اید، و از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان)، انفاق کنید! و برای انفاق، به سراغ قسمتهای ناپاک نروید در حالی که خود شما، (به هنگام پذیرش اموال)، حاضر نیستید آنها را بپذیرید، مگر از روی اغماض و کراهت! و بدانید خداوند، بی نیاز و شایسته ستایش است.(۲)

۱- با تغییراتی و اضافاتی از تفسیر نمونه ج: ۲ ص: ۳۵ بعد.

۲- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (بقره: ۲۶۷)

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که این آیه در باره جمعی نازل شد که ثروتهائی از طریق رباخواری در زمان جاهلیت جمع آوری کرده بودند و از آن در راه خدا انفاق می کردند، خداوند آنها را از این کار نهی کرد.

و دستور داد از اموال پاک و حلال در راه خدا انفاق کنند.

در تفسیر مجمع البیان پس از نقل این حدیث، از علی (علیه السلام) نقل می کند که حضرت فرمود: این آیه در باره کسانی نازل گردید که به هنگام انفاق خرماهای خشک و کم گوشت و نامرغوب را با خرماهای خوب مخلوط می کردند و بعد انفاق می نمودند به آنها دستور داده شد که از این کار به پرهیزند.

انفاق باید از اموال پاکیزه ای که (از طریق تجارت) به دست آورده اید و از آنچه از زمین برای شما خارج کرده ایم (از منابع و معادن زیر زمینی و از کشاورزی و زراعت و باغ) انفاق کنید

این دستور به تمام انواع درآمدها را شامل می شود، زیرا سرچشمه تمام اموالی که انسان دارد، زمین و منابع گوناگون آن است حتی صنایع و دامداری و مانند آن، همه از زمین مایه می گیرد.

این تعبیر ضمناً اشاره ای به این حقیقت است که ما منابع اینها را در اختیار شما گذاشتیم بنابر این نباید از انفاق کردن بخشی از طیبات و پاکیزه ها و سرگل آن در راه خدا دریغ کنید.

از آنجا که بعضی از مردم عادت دارند همیشه از اموال بی ارزش و آنچه تقریباً از مصرف افتاده و قابل استفاده خودشان نیست انفاق کنند و اینگونه انفاقها علاوه بر اینکه سود چندانی به حال نیازمندان ندارد، یک نوع اهانت و تحقیر نسبت به آنها است، و موجب تربیت معنوی و پرورش روح انسانی نیز نمی باشد، این جمله صریحاً مردم را از این کار نهی می کند و آن را با دلیل لطیفی همراه می سازد، و آن اینکه، شما خودتان حاضر نیستید اینگونه اموال را بپذیرید مگر از روی کراهت و ناچاری چرا در باره برادران مسلمان، و از آن بالاتر خدایی که در راه او انفاق

می کنید و همه چیز شما از او است راضی به این کار می شوید.

در حقیقت، آیه به نکته لطیفی اشاره می کند که انفاق در راه خدا، یک طرفش مؤمنان نیازمندند، و طرف دیگر خدا، و با این حال اگر اموال پست و بی ارزش انتخاب شود، از یک سو تحقیری است نسبت به نیازمندان که ممکن است علی رغم تهیدستی مقام بلندی از نظر ایمان و انسانیت داشته باشند و روحشان آزرده شود و از سوی دیگر سوء ادبی است نسبت به مقام شامخ پروردگار.

شک نیست که انفاق در راه خدا برای تقرب به ذات پاک او است و مردم هنگامی که می خواهند به سلاطین و شخصیت‌های بزرگ تقرب جویند، بهترین اموال خود را به عنوان تحفه و هدیه برای آنها می برند، در حالی که انسانهای ضعیفی همچون خودشان اند، چگونه ممکن است انسان به خداوند بزرگی که تمام عالم هستی از اوست، به وسیله اموال بی ارزش و از مصرف افتاده، تقرب جوید، و اینکه می بینیم در زکات واجب و حتی در قربانی نباید از نوع نامرغوب استفاده کرد، نیز در همین راستا است، به هر حال باید این فرهنگ قرآنی در میان همه مسلمین زنده شود که برای انفاق، بهترین را انتخاب نمایند.

انفاق به هر شکل و صورت مطلوب است

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۴)

بقره: ۲۷۴- آنها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می شوند.

شان نزول:

در احادیث بسیاری آمده است که این آیه در باره علی (علیه السلام) نازل شده است زیرا آن حضرت چهار درهم داشت، درهمی را در شب و درهمی را در روز و درهمی را آشکارا و درهمی را در نهن انفاق کرد و این آیه نازل شد.

ولی می دانیم نزول آیه در یک مورد خاص، مفهوم آن را محدود نمی کند، و شمول حکم را نسبت به دیگران، نفی نمی نماید.

باز در این آیه سخن از مساله دیگری در ارتباط با انفاق در راه خدا است و آن کیفیات مختلف و متنوع انفاق است، می فرماید: آنها که اموال خود را در شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند پاداششان نزد پروردگارشان است.

ناگفته پيدا است که انتخاب این روشهای مختلف رعایت شرایط بهتر برای انفاق است، یعنی انفاق کنندگان باید در انفاق خود به هنگام شب یا روز، پنهان یا آشکار، جهات اخلاقی و اجتماعی را در نظر بگیرند، آنجا که انفاق به نیازمندان موجبی برای اظهار ندارد، آن را مخفی سازند تا هم آبروی آنان حفظ شود، و هم خلوص بیشتری در آن باشد، و آنجا که مصالح دیگری مانند تعظیم شعائر و تشویق و ترغیب دیگران در کار است، و انفاق جنبه شخصی ندارد، تا هتک احترام کسی شود (مانند انفاق برای جهاد و بناهای خیر و امثال آن) و با اخلاص نیز منافات ندارد آشکارا انفاق نمایند.

بعید نیست که مقدم داشتن شب بر روز، و پنهان بر آشکار (در آیه مورد بحث) اشاره به این باشد که مخفی بودن انفاق بهتر است مگر موجبی برای اظهار باشد، هر چند باید در همه حال و به هر شکل، انفاق فراموش نشود.

مسلم چیزی که نزد پروردگار است (مخصوصا با تکیه بر صفت ربوبیت که ناظر به پرورش و تکامل است) چیز کم، یا کم ارزشی نخواهد بود، و تناسب با الطاف و عنایات پروردگار خواهد داشت که هم برکات دنیا، و هم حسنات آخرت و قرب الی الله را شامل می شود.

سپس می افزاید: نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می شوند

می دانیم انسان چون برای ادامه و اداره زندگی خویش خود را بی نیاز از مال و ثروت نمی داند معمولا هنگامی که آن را از دست می دهد اندوهناک می گردد و برای آینده خود نگران می شود، زیرا نمی داند در آینده وضع او چگونه خواهد بود، و

همین امر در بسیاری از مواقع مانع انفاق می گردد، مگر آنها که از یک سو به وعده های الهی ایمان داشته باشند و از سوی دیگر آثار اجتماعی انفاق را بدانند،

چنین افرادی از انفاق در راه خدا خوف و وحشتی از آینده ندارند و به خاطر از دست دادن قسمتی از ثروت خود اندوهگین نمی شوند، زیرا می دانند در مقابل چیزی که از دست داده اند به مراتب بیشتر، از فضل پروردگار و از برکات فردی و اجتماعی و اخلاقی آن در این جهان و آن جهان بهره مند خواهند شد.

مبارزه با موانع انفاق

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

بقره: ۲۶۸- شیطان، شما را (به هنگام انفاق)، وعده فقر و تهیدستی می دهد، و به فحشا (و زشتیها) امر می کند، ولی خداوند وعده آمرزش و فرونی به شما می دهد، و خداوند، قدرتش وسیع، و (به هر چیز) داناست.

(به همین دلیل، به وعده های خود، وفا می کند).

در ادامه آیات انفاق در اینجا به یکی از موانع مهم آن پرداخته و آن وسوسه های شیطانی در زمینه انفاق است، که انسان را از فقر و تنگدستی می ترساند، به خصوص اگر اموال خوب و قابل استفاده را انفاق کند، و چه بسا این وسوسه های شیطانی مانع از انفاقهای مستحبی در راه خدا و حتی انفاقهای واجب مانند زکات و خمس گردد.

تعبیر به امر کردن شیطان، اشاره به همان وسوسه های او است، و اصولاً هر نوع فکر منفی و بازدارنده و کوتاه بیننده، سرچشمه اش تسلیم در برابر وسوسه های شیطانی است، و در مقابل، هر گونه فکر مثبت سازنده و آمیخته با بلند نظری، سرچشمه اش الهامات الهی و فطرت پاک خدادادی است.

در توضیح این سخن باید گفت: در نظر ابتدائی انفاق و بذل مال، چیزی جز کم

کردن مال نیست و این همان نظر کوتاه بینانه شیطانی است، ولی با دقت و دید وسیع می بینیم که انفاق ضامن بقای اجتماع و تحکیم عدالت اجتماعی، و سبب کم کردن فاصله طبقاتی و پیشرفت همگانی و عمومی می باشد و مسلم است که با پیشرفت اجتماع، افرادی که در آن اجتماع زندگی می کنند نیز در رفاه و آسایش خواهند بود و این همان نظر واقع بینانه الهی است.

قرآن به این وسیله مسلمانان را توجه می دهد که انفاق اگر به ظاهر، چیزی از شما کم می کند در واقع چیزهایی بر سرمایه شما می افزاید، هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی.

در تفسیر مجمع البیان از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که: هنگام انفاق دو چیز از طرف خدا است و دو چیز از ناحیه شیطان آنچه از جانب خداست یکی آموزش گناهان و دیگری وسعت و افزونی اموال و آنچه از طرف شیطان است یکی وعده فقر و تهیدستی و دیگری امر به فحشاء است.

جالب توجه اینکه از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

هنگامی که در سختی و تنگدستی افتادید به وسیله انفاق کردن، با خدا معامله کنید (انفاق کنید تا از تهیدستی نجات یابید).

میدانیم که امامان ما علیهم السلام در رفع گرفتاری های اشخاص گوناگون و افراد جامعه، در مقام بالا بودند و هیچ کس از در آنها، نا امید بر نگشت اما عزیزان این بزرگواران، در طول تاریخ، به هر گونه مصیبتی گرفتار و در نهایت در زندان و یا با گرسنگی، عمر خود را به پایان برده و یا با شمشیر کین، به شهادت رسیدند. مخصوصاً مظلومان دشت کربلا و افراد خاندانشان با چه آه و ناله و گریه و زاری، دوران اسارت خود را، گذراندند و حتی دختر سه ساله شان، با شکم گرسنه، چشم از این جهان بی وفا، فرو بست و با گریه و زاری به ملکوت اعلی پیوست.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۶۱ دست گیری از مستمندان

در ادامه مجلس قبل به مطالب مفید و لازم در باره کمک و انفاق به درماندگان و واماندگان، توجه فرمائید.

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

بقره: ۲۶۱- کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند، که در هر خوشه، یکصد دانه باشد، و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند، و خدا (از نظر قدرت و رحمت،) وسیع، و (به همه چیز) داناست.

انفاق مایه رشد آدمی است!

مساله انفاق یکی از مهم ترین مسائلی است که اسلام روی آن تاکید دارد و قرآن مجید تاکید فراوان روی آن نموده است، که این آیه نخستین آیه از یک مجموعه آیات است که در سوره بقره پیرامون انفاق سخن می گوید و شاید ذکر آنها پشت سر آیات مربوط به معاد از این نظر باشد که یکی از مهم ترین اسباب نجات در قیامت، انفاق و بخشش در راه خدا است.

بعضی نیز گفته اند: این آیات پیوندی دارد با آیات جهاد، و انفاق در راه جهاد که قبل از آیات مربوط به معاد و توحید، در همین سوره آمده بود.

نخست می فرماید: مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند همانند بذری است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه ای یکصد دانه باشد که مجموعاً از یک دانه هفتصد دانه بر می خیزد.

تازه پاداش آنها منحصر به این نیست، بلکه: خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی در آنها و انفاق آنها را از نظر نیت و اخلاص و کیفیت و کمیت ببیند) دو یا چند برابر می کند.

و این همه پاداش از سوی خدا عجیب نیست چرا که او (از نظر رحمت و قدرت) وسیع و از همه چیز آگاه است.

در مورد هر تشبیهی علاوه بر ادات تشبیه سه چیز لازم است، مشبه و مشبه به و وجه تشبیه، و در اینجا مشبه انسان انفاق کننده است و مشبه به بذرهای پر برکت، و وجه تشبیه نمو و رشد آن است، و ما معتقدیم که انسان انفاق کننده در پرتو عملش رشد فوق العاده معنوی و اجتماعی پیدا می کند، و نیازی به هیچگونه تقدیر نیست.

شبهه این معنی در آیه ۲۶۵ همین سوره آمده است.

این نکته نیز در میان مفسران مورد بحث است که تعبیر به *أَنْبَتَتْ سَعَى سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُتْبَلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ* که اشاره به دانه ای است که هفتصد دانه یا بیشتر، از آن به دست می آید، یک تشبیه فرضی است که وجود خارجی ندارد (زیرا در مورد دانه های گندم هرگز از یک دانه هفتصد دانه برنخاسته است) و یا منظور دانه هائی همچون دانه های ارزن است، ولی جالب اینکه چند سال قبل که سال پر بارانی بود، در مطبوعات این خبر انتشار یافت که در بعضی از شهرهای جنوبی، در پاره ای از مزارع بوته های گندمی بسیار بلند و پر خوشه دیده شده، که در بعضی موارد در یک بوته، حدود چهار هزار دانه گندم شمارش شده است، و این خود می رساند که تشبیه بالا، یک تشبیه کاملاً واقعی است نه خیالی.

جمله *يُضَاعَفُ* از ماده *ضَعَفَ* (بر وزن شعر) به معنی دو برابر یا چند برابر است، و با توجه به آنچه در بالا اشاره شد که دانه هائی پیدا می شود که چند هزار دانه محصول می دهد، این تعبیر نیز یک تشبیه واقعی است.

انفاق مهم ترین طریق حل مشکل فاصله طبقاتی

یکی از مشکلات بزرگ اجتماعی که همواره انسان دچار آن بوده و هم اکنون با تمام پیشرفتهای صنعتی و مادی که نصیب بشر شده نیز با آن مواجه است مشکل فاصله طبقاتی است به این معنی که فقر و بیچارگی و تهیدستی در یک طرف و تراکم اموال در طرف دیگر قرار گیرد.

عده ای آنقدر ثروت بیندوزند که حساب اموالشان را نتوانند داشته باشند و عده دیگری از فقر و تهیدستی رنج برند، بطوریکه تهیه لوازم ضروری زندگی از قبیل غذا و مسکن و لباس ساده برای آنان ممکن نباشد.

بدیهی است جامعه ای که قسمتی از آن بر پایه غناء و ثروت و بخش مهم دیگر آن بر فقر و گرسنگی بنا شود قابل دوام نبوده، و هرگز به سعادت واقعی نخواهد رسید.

در چنین جامعه ای دلهره و اضطراب و نگرانی و بدبینی و بالاخره دشمنی و جنگ اجتناب ناپذیر است.

گر چه در گذشته نیز این اختلاف در جوامع انسانی بوده است ولی باید گفت متأسفانه در زمان ما این فاصله طبقاتی به مراتب بیشتر و خطرناک تر شده است.

با دقت در آیات قرآن مجید آشکار می شود که یکی از اهداف اسلام این است که اختلافات غیر عادلانه ای که در اثر بی عدالتیهای اجتماعی در میان طبقه غنی و ضعیف پیدا می شود از بین برود و سطح زندگی کسانی که نمی توانند نیازمندیهای زندگیشان را بدون کمک دیگران رفع کنند بالا بیاورد و حد اقل لوازم زندگی را داشته باشند، اسلام برای رسیدن به این هدف برنامه وسیعی در نظر گرفته است- تحریم رباخواری بطور مطلق، و وجوب پرداخت مالیاتهای اسلامی از قبیل زکات و خمس و صدقات و مانند آنها و تشویق به انفاق- وقف و قرض الحسنه و کمکهای مختلف مالی قسمتی از این برنامه را تشکیل می دهد، و از همه مهم تر زنده کردن روح ایمان و برادری انسانی در میان مسلمانان است.

چه انفاقی با ارزش است؟

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
(۲۶۲)

بقره: ۲۶۲- کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، سپس به دنبال انفاقی که کرده اند، منت نمی گذارند و آزاری نمی رسانند، پاداش آنها نزد پروردگارشان (محفوظ) است، و نه ترسی دارند، و نه غمگین می شوند.

در آیه قبل اهمیت انفاق در راه خدا به طور کلی بیان شد، ولی در آیه مورد بحث بعضی از شرایط آن ذکر می شود.

می فرماید: کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند سپس به دنبال انفاقی که کرده اند منت نمی گذارند و آزاری نمی رسانند پاداش آنها، نزد پروردگارشان است، علاوه بر این نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می شوند

از این آیه به خوبی استفاده می شود که انفاق در راه خدا در صورتی در پیشگاه پروردگار مورد قبول واقع می شود که به دنبال آن منت و چیزی که موجب آزار و رنجش نیازمندان است نباشد.

بنابر این کسانی که در راه خداوند بذل مال می کنند ولی به دنبال آن منت می گذارند یا کاری که موجب آزار و رنجش است می کنند در حقیقت با این عمل ناپسند اجر و پاداش خود را از بین می برند.

آنچه در این آیه بیشتر جلب توجه می کند این است که قرآن در واقع سرمایه زندگی انسان را منحصر به سرمایه های مادی نمی داند، بلکه سرمایه های روانی و اجتماعی را نیز به حساب آورده است.

کسی که چیزی به دیگری می دهد و منتی بر او می گذارد و یا با آزار خود او را شکسته دل می سازد، در حقیقت چیزی به او نداده است زیرا اگر سرمایه ای به او داده سرمایه ای هم از او گرفته است و چه بسا آن تحقیرها و شکست های روحی به

مراتب بیش از مالی باشد که به او بخشیده است.

بنابر این اگر چنین اشخاصی اجر و پاداش نداشته باشند کاملاً طبیعی و عادلانه خواهد بود بلکه می توان گفت چنین افراد در بسیاری از موارد بدهکارند نه طلبکار زیرا آبروی انسان به مراتب برتر و بالاتر از ثروت و مال است.

نکته دیگر اینکه منت گذاردن و اذیت کردن در آیه با کلمه **ثُمَّ** که معمولاً- برای فاصله بین دو حادثه (و به اصطلاح برای تراخی) است ذکر شده بنابر این معنی آیه چنین می شود کسانی که انفاق می کنند و بعداً منتی نمی گذارند و آزاری نمی رسانند پاداش آنها نزد پروردگار محفوظ است.

و این خود می رساند که منظور قرآن تنها این نیست که پرداخت انفاق مؤدبانه و محترمانه و خالی از منت باشد بلکه در زمانهای بعد نیز نباید با یادآوری آن منتی بر گیرنده انفاق گذارده شود، و این نهایت دقت اسلام را در خدمات خالص انسانی می رساند.

باید توجه داشت که منت و آزاری که موجب عدم قبول انفاق می شود اختصاص به مستمندان ندارد بلکه در کارهای عمومی و اجتماعی از قبیل جهاد در راه خدا و کارهای عام المنفعه که احتیاج به بذل مال دارد نیز رعایت این موضع لازم است.

جمله **لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ** به انفاق کنندگان اطمینان می دهد که پاداششان نزد پروردگار محفوظ است تا با اطمینان خاطر در این راه گام بردارند زیرا چیزی که نزد خدا است نه خطر نابودی دارد و نه نقصان، بلکه تعبیر **رَبِّهِمْ** (پروردگارشان) ممکن است اشاره به این باشد که خداوند آنها را پرورش می دهد و بر آن می افزاید.

جمله **وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**، اشاره به این است که آنها هیچ نوع نگرانی نخواهند داشت، زیرا خوف، نسبت به امور آینده است، و حزن و اندوه، نسبت به امور گذشته، بنابر این با توجه به اینکه پاداش انفاق کنندگان در پیشگاه خدا محفوظ است، نه از آینده خود در رستاخیز ترسی دارند و نه از آنچه در راه

خدا بخشیده اند اندوهی به دل راه می دهند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: من أسدی الی مؤمن معروفاً ثم آذاه بالكلام او من علیہ فقد ابطل صدقته: کسی که به فرد با ایمانی نیکی عطا کند، سپس او را با سخنی آزار دهد، یا منتی بر او بگذارد، به یقین انفاق خود را باطل کرده است.

ولی آنها که چنین نکرده اند، بیمی از باطل شدن انفاقها به خود راه نمی دهند، اسلام در این زمینه به قدری دقیق است که بعضی از علماء پیشین گفته اند: هر گاه انفاقی به کسی کنی و بدانی که سلام کردن تو به او، بر او سخت و گران است و یادآور خاطره بخشش، بر او سلام نکن.

برخورد خوب بهتر از انفاق با منت است

قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أذى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ

بقره: ۲۶۳- گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان)، و عفو (و گذشت از خشونت‌های آنها)، از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است، و خداوند، بی نیاز و بردبار است.

این آیه در حقیقت تکمیلی است نسبت به آیه قبل، در زمینه ترک منت و آزار به هنگام انفاق، می فرماید: گفتار پسندیده (در برابر ارباب حاجت) و عفو و گذشت (از خشونت‌های آنان) از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد بهتر است، این را نیز بدانید که آنچه در راه خدا انفاق می کنید در واقع برای نجات خویشتن ذخیره می نمایید، و خداوند (از آن) بی نیاز و (در برابر خشونت و ناسپاسی شما) بردبار است (وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ).

در مورد این آیه به دو مطلب توجه نمائید.

۱- این آیه منطق اسلام را در مورد ارزشهای اجتماعی اشخاص، و حیثیت مردم، روشن می سازد و عمل آنهایی را که در حفظ این سرمایه های انسانی

می کوشند و ارباب حاجت را با گفتار نیکو و احیانا راهنماییهای لازم بهره مند کرده، و هرگز اسرار آنها را فاش نمی سازند، از بخشش افراد خود خواه و کوتاه نظری که در برابر کمک مختصری هزار گونه زخم زبان به افراد آبرومند می زنند و شخصیت آنها را در هم می شکنند، برتر و بالاتر می شمرد.

در حقیقت اینگونه اشخاص، بیش از اندازه که نفع می رسانند ضرر می زنند و اگر سرمایه ای می دهند سرمایه هائی را نیز بر باد می دهند.

از آنچه تشریح کردیم، روشن می شود که قول معروف معنی وسیعی دارد و هر گونه سخن نیک، دلداری و دلجوئی و راهنمایی را شامل می شود.

مَغْفِرَةٌ به معنی عفو و گذشت در برابر خشونت ارباب حاجت است.

آنها که بر اثر هجوم گرفتاریها پیمانۀ صبرشان لبریز شده و گاهی بدون هیچگونه تمایل درونی سخنان خشونت آمیزی بر زبان جاری می سازند.

این افراد در واقع از اجتماع ظالمی که حق آنها را نداده به این وسیله می خواهند انتقام بگیرند و کمترین جبرانی که اجتماع و افراد متمکن در برابر محرومیت آنان می توانند بکنند همین است که سخنان آنها را که جرقه های آتش درون آنان است با تحمل بشنوند و با ملایمت خاموش سازند.

بدیهی است که تحمل خشونت آنها و گذشت از برخوردهای زننده آنان از عقده هایشان می کاهد از این رو اهمیت این دستور اسلامی روشن تر می گردد.

در تفسیر مجمع البیان از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: اذا سئل السائل فلا تقطعوا علیه مسألته حتی یفرغ منها ثم ردوا علیه

بوقارٍ و لینٍ اما بدلٌ یسیئُ او ردُّ جمیلٌ فانه قد یأتیکم من لیس بانسٍ و لا جان ینظرون کیف صنیعکم فیما خوّلکم الله تعالی.

در این حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گوشه ای از آداب انفاق را روشن ساخته می فرماید:

هنگامی که حاجتمندی از شما چیزی بخواهد گفتار او را قطع نکنید تا تمام مقصود خویش را شرح دهد، سپس با وقار و ادب و ملایمت به او پاسخ بگویید، یا چیزی

که در قدرت دارید در اختیارش بگذارید و یا به طرز شایسته ای او را باز گردانید زیرا ممکن است سؤال کننده نه اتس است نه جن بلکه فرشته ای باشد که مامور آزمایش شما است تا ببیند در برابر نعمتهائی که خداوند به شما ارزانی داشته چگونه عمل می کنید.

۲- جمله های کوتاهی که در آخر آیات معمولاً ذکر شده است و صفاتی از صفات خداوند را بیان می کند با مضمون همان آیات حتما ارتباط دارد و با توجه به این نکته منظور را از جمله **وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ**: خدا بی نیاز و بردبار است گویا این است که:

چون بشر طبعاً طغیانگر است با رسیدن به مقام و ثروت، خود را بی نیاز گمان می کند و این حالت گاهی موجب پرخاشگری و بد زبانی او نسبت به محرومان و مستمندان می شود لذا می فرماید: غنی بالذات خدا است در حقیقت او است که از همه چیز بی نیاز است و بی نیازی بشر در واقع سرابی بیش نیست و نباید موجب غرور و طغیانگری و بی اعتنائی او نسبت به فقراء گردد، به علاوه خداوند در برابر ناسپاسی مردم بردبار است افراد با ایمان نیز باید چنین باشند.

و نیز ممکن است جمله مزبور اشاره به این باشد که خداوند از انفاقهای شما بی نیاز است و آنچه انجام می دهید به سود خود شما است، بنابر این منتی بر کسی ندارید به علاوه او در برابر خشونتهای شما بردبار است و در عقوبت عجله نمی کند تا بیدار شوید و خود را اصلاح کنید.

دو مثال جالب در مورد انگیزه های انفاق

در سوره بقره: ۲۶۴- در دو آیه مبارکه، نخست اشاره به این حقیقت شده که افراد با ایمان نباید انفاقهای خود را به خاطر منت و آزار، باطل و بی اثر سازند.

سپس دو مثال جالب برای انفاقهای آمیخته با منت و آزار و ریاکاری و خودنمائی و همچنین انفاقهایی که از ریشه اخلاص و عواطف دینی و انسانی سرچشمه گرفته بیان می کند.

ای کسانی که ایمان آورده اید! بخششهای خود را با منت و آزار، باطل نسازید!

همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می کند، و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی آورد، (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد، (و بذرهایی در آن افشاندن شود)، و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاکها و بذرها را بشوید)، و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند.

آنها از کاری که انجام داده اند، چیزی به دست نمی آورند، و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی کند. ۲۶۵- و (کار) کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا، و تثبیت (ملکات انسانی در) روح خود، انفاق می کنند، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد، و بارانهای درشت به آن برسد، (و از هوای آزاد و نور آفتاب، به حد کافی بهره گیرد)، و میوه خود را دو چندان دهد (که همیشه شاداب و با طراوت است)، و خداوند به آنچه انجام می دهید، بیناست. (۱)

چه تعبیر لطیف و رسا و گویائی؟! قطعه سنگ محکمی را در نظر بگیرید که قشر رقیقی از خاک روی آن را پوشانده باشد و بذرهایی مستعدی نیز در آن خاک افشاندن شود و در معرض هوای آزاد و تابش آفتاب قرار گیرد، سپس باران دانه درشت بر برکتی بر آن بیارد، با اینکه تمام وسایل نمو و رشد در اینجا فراهم است، ولی به خاطر یک کمبود، همه چیز از بین می رود و این باران کاری جز این نمی کند که آن قشر باریک را همراه بذرها می شوید و پراکنده می سازد و سنگ سخت غیر قابل نفوذ را که هیچ گیاهی بر آن نمی روید با قیافه خسونت بارش آشکار می سازد، چرا که بذرها در محل نامناسبی افشاندن شده بود، ظاهری آراسته و درونی خشن و غیر قابل نفوذ داشت و تنها قشر نازکی از خاک روی آن را گرفته بود، در حالی که پرورش

۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بَرِيَّةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (بقره: ۲۶۵)

گیاه و درخت نیاز به خاک عمیقی دارد که برای پذیرش ریشه‌ها و ذخیره آب و تغذیه گیاه آماده باشد.

این گونه است اعمال ریاکارانه و انفاقهای آمیخته با منت و آزار که از دل‌های سخت و قساوت‌مند سرچشمه می‌گیرد و صاحبانش هیچ بهره‌ای از آن نمی‌برند و تمام زحماتشان بر باد می‌رود.

و در پایان آیه می‌فرماید: و خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند (وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ). (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۲؛ ص ۸۱

اره به اینکه خداوند توفیق هدایت را از آنها می‌گیرد چرا که با پای خود، راه کفر و ریا و منت و آزار را پوییدند، و چنین کسانی شایسته هدایت نیستند، و به این ترتیب انفاقهای ریائی و آمیخته با منت و آزار، همه در یک ردیف قرار گرفته‌اند.

در آیه بعد مثال زیبایی دیگری برای نقطه مقابل این گروه بیان می‌کند، آنها کسانی هستند که در راه خدا روی ایمان و اخلاص، انفاق می‌کنند، می‌فرماید: و مثل کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا و استوار کردن (ملکات عالی انسانی) در روح خود انفاق می‌کنند، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد، و بارانهای درشت و پی در پی به آن برسد (و به خاطر بلند بودن مکان، از هوای آزاد و نور آفتاب به حد کافی بهره‌گیرد و آن چنان رشد و نمو کند که) میوه خود را دو چندان دهد.

سپس می‌افزاید: و اگر باران درشتی بر آن نبارد لا- اقل بارانهای ریز و شبنم بر آن می‌بارد و باز هم میوه و ثمر می‌دهد و شاداب و با طراوت است

و در پایان می‌فرماید: خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است (وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

او می‌داند آیا انفاق انگیزه الهی دارد یا ریاکارانه است، آمیخته با منت و آزار است یا محبت و احترام.

تشبیه عمل ریاکارانه به قطعه سنگی که قشر نازکی از خاک روی آن را پوشانیده

است بسیار گویا است زیرا افراد ریاکار باطن خشن و بی ثمر خود را با چهره ای از خیر خواهی و نیکوکاری می پوشانند و اعمالی که هیچگونه ریشه ثابتی در وجود آنها ندارد انجام می دهند اما حوادث زندگی به زودی پرده را کنار می زند و باطن آنها را آشکار می سازد.

جمله اِغْنَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيْتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ انگیزه های انفاق صحیح و الهی را بیان می کند و آن دو چیز است: طلب خشنودی خدا و تقویت روح ایمان و ایجاد آرامش در دل و جان

بهترین مورد انفاق

بقره: ۲۷۳- (انفاق شما، مخصوصاً باید) برای نیازمندی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته اند، (و توجه به آیین خدا، آنها را از وطنهای خویش آواره ساخته، و شرکت در میدان جهاد، به آنها اجازه نمی دهد تا برای تامین هزینه زندگی، دست به کسب و تجارتي بزنند)، نمی توانند مسافرتی کنند (و سرمایه ای به دست آورند)، و از شدت خویشتن داری، افراد ناآگاه آنها را بی نیاز می پندارند، اما آنها را از چهره هایشان می شناسی، و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی خواهند.

(این است مشخصات آنها!) و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است. (۱)

شان نزول:

از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده است که: این آیه در باره اصحاب صفة نازل شده است (اصحاب صفة در حدود چهارصد نفر از مسلمانان مکه و اطراف مدینه بودند که نه خانه ای در مدینه داشتند و نه خویشاوندانی که به منزل آنها بروند از این

۱- لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسَيِّمَاتِهِمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (بقره: ۲۷۳)

جهت در مسجد پیامبر مسکن گزیده بودند و آمادگی خود را برای شرکت در میدانهای جهاد اعلام داشته بودند).

ولی چون اقامت آنها در مسجد با شئون مسجد سازگار نبود دستور داده شد به صفا (سکوی بزرگ و وسیع) که در بیرون مسجد قرار داشت منتقل شوند، آیه فوق نازل شد و به مردم دستور داد که به این دسته از برادران خود از کمکهای ممکن مضایقه نکنند آنها هم چنین کردند.

بعضی از مفسران تصریح کرده اند که آنها پاسداران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و محافظان او بوده اند.

باز در ادامه آداب و احکام انفاق، در این آیه بهترین مواردی که انفاق در آنجا باید صورت گیرد، بیان شده است، و آن کسانی هستند که دارای صفات سه گانه ای که در این آیه آمده است باشند در بیان اولین وصف آنان می فرماید: انفاق شما به خصوص باید برای کسانی باشد که در راه خدا، محصور شده اند

یعنی کسانی که به خاطر اشتغال به جهاد در راه خدا و نبرد با دشمن و یادگیری فنون جنگی یا تحصیل علوم لازم دیگر از تلاش برای معاش و تامین هزینه زندگی باز مانده اند، که یک نمونه روشن آن، اصحاب صفا در عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند

سپس برای تاکید می افزاید: همانها که نمی توانند سفری کنند و سرمایه ای به دست آورند (لا تعبیر به ضرب فی الارض به جای سفر، به خاطر آن است که مسافران مخصوصا آنها که برای هدفهای مهمی پیاده به سفر می روند، پیوسته پای بر زمین می کوبند و پیش می روند.

بنابر این کسانی که می توانند تامین زندگی کنند، باید مشقت و رنج سفر را تحمل کرده، از دسترنج دیگران استفاده نکنند مگر اینکه کار مهم تری همچون جهاد در راه خدا یا فرا گرفتن علوم واجب، مانع از سفر گردد.

و در دومین توصیف از آنان، می فرماید: کسانی که افراد نادان و بی اطلاع، آنها را

از شدت عفاف غنی می پندارند.

ولی این سخن به آن مفهوم نیست که این نیازمندان با شخصیت قابل شناخت نیستند لذا می افزاید: آنها را از چهره هایشان می شناسی.

سیمما در لغت به معنی علامت و نشانه است و این که در فارسی امروز آن را به معنی چهره و صورت به کار می برند، معنی تازه ای است و گرنه در مفهوم عربی آن، چنین معنایی ذکر نشده است، به هر حال منظور این است که آنها گرچه سخنی از حال خود نمی گویند ولی در چهره هایشان نشانه هایی از رنجهای درونی وجود دارد که برای افراد فهمیده آشکار است، آری رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون.

و در سومین توصیف از آنان می فرماید: آنها چنان بزرگوارند که: هرگز چیزی با اصرار از مردم نمی خوانند.

اصولا- آنها از مردم چیزی نمی خواهند تا چه رسد به اینکه اصرار در سؤال داشته باشند، و به تعبیر دیگر معمول نیازمندان عادی اصرار در سؤال است اما آنها یک نیازمند عادی نیستند.

بنابر این اگر قرآن می گوید: آنها با اصرار سؤال نمی کنند مفهومی این نیست که بدون اصرار سؤال می کنند، بلکه مفهومی این است آنها فقیر عادی نیستند تا سؤال کنند زیرا سؤال آنها معمولا توأم با اصرار و الحاف است، به قرینه اینکه می گوید: آنها را از سیمایشان باید شناخت نه از سؤالشان و الا جمله یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف مفهومی نداشت.

احتمال دیگری در تفسیر این آیه نیز هست و آن اینکه آنها در حال عادی هرگز سؤال نمی کنند، (و هر گاه اضطرار شدید آنها را، مجبور به اظهار حال خود کند،) هرگز اصرار نمی ورزند.

و در پایان آیه، باز همگان را به انفاق از هر گونه خیرات تشویق کرده، می فرماید: و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید خداوند از آن آگاه است

این جمله برای تشویق انفاق کنندگان است خصوصا انفاق به افرادی که دارای

عزت نفس و طبع بلندند و چه بسا در این موارد بخششهایی در پوشش غیر انفاق، ولی در واقع به قصد انفاق، صورت می گیرد تا طرف مقابل ناراحت نشود، مسلماً خداوند از این نیت پنهانی آگاه است و آنها را به تناسب نیت و زحماتشان بهره مند می سازد.

مجلس ۶۲ نخستین نوشته لوح محفوظ

دوست دارم، در باره والدین این زحمت کشان بی ریا و این عاشقان از خود گذشته خلاصه این دو فرشته جهان آفرینش، چند مجلس برای شما عزیزان صحبت نمایم، شاید یک میلیونم حقوق زحمات آنها را بیان کرده باشم و نیز از وظایف اولاد در برابر آنها و تکالیف آنان در باره اولاد توضیحاتی ارائه دهم. (۱)

ابتدائاً خلاصه قسمتی از آداب معاشرت با والدین که در آیات و اخبار، زیاد آمده است را بشنوید تا به بیان مختصری از آن برسیم.

۱- حد اعلای نیکی را در باره آنها روا داریم.

۲- کوچکترین حرف ناراحت کننده حتی اَفّ به آنها نگوئیم.

۳- گفتگوی مؤدبانه و کریمانه داشته باشیم.

۴- در برابر آنها بالهای ذلیلانه بگسترانیم.

۵- در باره آنها دعا کنیم.

۶- پیش از اظهار نیاز، احتیاجات آنها را برطرف سازیم.

۱- در این باره کتابی به نام (والدین دو فرشته جهان آفرینش) نوشته و چاپ نموده و در اختیار عزیزان قرار داده ام.

- ۷- به سرشان داد نزنیم.
 - ۸- اگر مارا زدند بگوئیم «غفرالله لکما».
 - ۹- از آنها تشکر نمائیم.
 - ۱۰- بانامشان صدا نزنیم.
 - ۱۱- پیش از آنها ننشینیم.
 - ۱۲- جلوتر از آنها راه نرویم.
 - ۱۳- با اعمال زشت خود سبب فحش دادن مردم به آنها نشویم.
 - ۱۴- باتندی به آنها ننگریم.
 - ۱۵- آنها را هُل ندهیم.
 - ۱۶- با آنها داخل حمام نشویم.
 - ۱۷- اگر نهی نمودند، مسافرت مباح و مستحب نکنیم.
 - ۱۸- اگر چیزی مشتبه شد و امر به خوردن آن کردند بخوریم چون پرهیز از شبهه مستحب است و اطاعت آنها واجب.
 - ۱۹- اگر در نماز مستحبی باشد و پدر یا مادر صدا زند، باید جواب دهیم.
 - ۲۰- اگر جهاد واجب عینی نشود در صورت نهی آنها باید، به جهاد نرویم.
 - ۲۱- کمترین اذیت را در باره آنها روا نداریم.
 - ۲۲- در صورت نهی والدین: روزه مستحبی نگیریم.
 - ۲۳- بی اجازه آنها مانند نذر، برای تعهد انجام کاری قسم نخوریم.
 - ۲۴- به جایگاه خصوصی آنها بی اجازه وارد نشویم!
- حال به چند آیه و روایت در باره این موارد توجه نمائید.

١- «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا
(١)...

١- بقره: ٨٢.

و به (یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید؛ و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی نمایید و به مردم نیک بگویید و زیبا گو باشید ...

۲- «وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا... (۱)» و خدا را پرستید و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی نمایید ...

۳- «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ... (۲)» بگو بیائید آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید؛ و فرزندانان را از ترس فقر نکشید ما شما و آنها را روزی می دهیم ...

۴- «وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا» (۳) او نسبت به پدر و مادرش نیکو کار بود، و جبار و عصیانگر نبود.

۵- «وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» (۴) و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده؛ و جبار و شقی قرار نداده است.

توضیحاتی مختصر فقط پیرامون آیه سوره اسراء

۶- «وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ وَ لَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمُهُمَا كَمَا رَيَّانِي صَغِيرًا» (۵) پروردگارت فرمان داده جز او را پرستید و به پدر و مادر نیکی کنید: هر گاه یکی از

۱- نساء: ۳۵.

۲- انعام: ۱۵۱

۳- مریم: ۱۴.

۴- مریم ۳۲.

۵- اسراء: ۲۵-۲۴-۲۳.

آنها- یا هر دو آنها- نزد تو: به سن پیری برسند کمترین اهانتی به آنها روا مدار و بر آنها فریاد مزن: و گفتار لطیف و سنجیده بزرگوارانه به آنها بگو.

بالهای تواضع خویش را در برابرشان از محبت و لطف فرود آر: و بگو پروردگارا همانگونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند مشمول رحمتشان قرار ده.

در این آیه مبارکه، بعد از بیان اصل توحید به یکی از اساسی ترین تعلیمات انسانی انبیاء ضمن تأکید مجدد بر توحید اشاره کرده می گوید: «پروردگارت فرمان داده که تنها او را پرستید و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...)»

قضاء مفهوم مؤکدتری از امر دارد: و امر و فرمان قطعی و محکم را می رساند و این نخستین تأکید در این مسأله است.

قرار دادن توحید یعنی اساسی ترین اصل اسلامی در کنار نیکی به پدر و مادر تأکید دیگری است بر اهمیت این دستور اسلامی.

مطلق بودن احسان که هر گونه نیکی را دربرمی گیرد و همچنین، والدین که مسلمان و کافر را شامل می شود: سومین و چهارمین تأکید در این جمله است.

نکره بودن احسان (إِحْسَانًا) که در این گونه موارد برای بیان عظمت می آید پنجمین تأکید محسوب می گردد.

توجه به این نکته نیز لازم است که فرمان: معمولاً- روی یک امر اثباتی می رود در حالی که در اینجا روی نفی رفته است «پروردگارت فرمان داده که نپرستید جز او را» این ممکن است به خاطر آن باشد که از جمله «قَضَىٰ» فهمیده می شود که جمله دیگری در شکل اثباتی در تقدیر است و در معنی چنین می باشد: پروردگارت فرمان مؤکد داده که او را پرستید و غیر او را نپرستید.

و یا اینکه مجموع جمله نفی و اثبات (أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) در حکم یک جمله اثباتی است:

اثبات عبادت انحصاری پروردگار، سپس به بیان یکی از مصداقهای روشن نیکی به پدر و مادر پرداخته می گوید: هر گاه یکی از آن دو: یا هر دو آنها نزد

تو به سن پیری و شکستگی برسند (آنچنان که نیازمند به مراقبت دائمی تو باشند) از هر گونه محبت در مورد آنها دریغ مدار: و کمترین اهانتی به آنان مکن حتی سبکترین تعبیر نامؤدبانه یعنی أَفَّ به آنها مگوبلکه با گفتار سنجیده و لطیف و بزرگوارانه با آنها سخن بگو (وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا) و نهایت فروتنی را در برابر آنها بنما: و بالهای تواضع خود را در برابرشان از محبت و لطف فرود آر (وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ و بگو بار پروردگارا! آنها را مشمول رحمت خویش قرار ده همانگونه که در کودکی مرا تربیت کرده اند (وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْنِي صَغِيرًا).

دقت فوق العاده در احترام به پدر و مادر.

در حقیقت در این دو آیه مبارکه: قسمتی از ریزه کاریهای برخورد مؤدبانه و فوق العاده احترام آمیز فرزندان را نسبت به پدران و مادران بازگو می کند:

۱- از یکسو انگشت روی حالات پیری آنها که در آن موقع از همیشه نیازمندتر به حمایت و محبت و احترامند گذارده: می گوید: کمترین سخن اهانت آمیز را به آنها مگو! آنها ممکن است بر اثر کهولت به جائی برسند که نتوانند بدون کمک دیگری حرکت کنند: و از جا برخیزند و حتی ممکن است قادر به دفع آلودگی از خود نباشند: در این موقع آزمایش بزرگ فرزندان شروع می شود.

در مقطع این چنین زندگی، آیا وجود چنین پدر و مادری را مایه رحمت می دانند و یا بلا و مصیبت و عذاب؟! آیا صبر و حوصله کافی برای نگهداری احترام آمیز از چنین پدر و مادری را دارند و یا هر زمان با نیش زبان: با کلمات سبک و اهانت آمیز و حتی گاه با تقاضای مرگ او از خدا قلبش را می فشارند و آزار می دهند؟!.

۲- از سوی دیگر قرآن می گوید: در این هنگام به آنها أَف مگو، یعنی اظهار ناراحتی و ابراز تنفر مکن، و باز اضافه می کند با صدای بلند و اهانت آمیز و داد و فریاد با آنها سخن مگو، و باز تأکید می کند که با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با آنها سخن بگو که همه آنها نهایت ادب در سخن را می رساند که زبان کلید قلب است.

۳- از سوی دیگر دستور به تواضع و فروتنی می دهد: تواضعی که نشان دهنده

محبت و علاقه باشد، نه اجبار و اکراه و نه چیز دیگر.

۴- سرانجام می گوید: حتی موقعی که رو به سوی درگاه خدا می آوری پدر و مادر را (چه در حیات و چه در ممات) فراموش مکن و تقاضای رحمت پروردگار برای آنها بنما.

مخصوصاً این تقاضایت را با این دلیل همراه ساز و بگو خداوند همانگونه که آنها در کودکی مرا تربیت کردند تو مشمول رحمتشان فرما؟.

علاوه بر آنچه گفته شد نکته مهمی که از این تعبیر استفاده می شود این است که اگر پدر و مادر آنچنان پیر و ناتوان شوند که به تنهایی قادر بر حرکت و دفع آلودگیها از خود نباشند: فراموش نکن که تو هم در کودکی چنین بودی و آنها از هر گونه حمایت و محبت از تو دریغ نداشتند محبت آنها را جبران نما.

و از آنجا که گاهی در رابطه با حفظ حقوق پدر و مادر و احترام آنها و تواضعی که بر فرزند لازم است ممکن است لغزشهایی پیش بیاید که انسان آگاهانه یا ناآگاه به سوی آن کشیده شود در آخرین آیه مورد بحث می گوید: پروردگار شما به آنچه در دل و جان شما است از شما آگاهتر است (رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ) چرا که علم او در همه زمینه ها حضوری و ثابت و ازلی و ابدی و خالی از هر گونه اشتباه است در حالی که علوم شما واجد این صفات نیست.

بنابراین اگر بدون قصد طغیان و سرکشی در برابر فرمان خدا، لغزشی در زمینه احترام و نیکی به پدر و مادر از شما سرزند و بلافاصله پشیمان شدید و در مقام جبران برآئید مسلماً مشمول عفو خدا خواهید شد: اگر شما صالح باشید و توبه کار خداوند توبه کاران را می آمرزد (إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْمَأْوِيْنَ غَفُورًا أَوْبٍ) (بر وزن قوم) بازگشت توأم با اراده می گویند: در حالی که رجوع هم به بازگشت با اراده گفته می شود و هم بی اراده: به همین دلیل به توبه اُوبه گفته می شود: چون حقیقت توبه بازگشت توأم با اراده به سوی خداست.

و از آنجا که اواب صبیغه مبالغه است به کسی گفته می شود که هر لحظه از او

خطائی سرزند به سوی پروردگار بازمی گردد.

این احتمال نیز وجود دارد که ذکر صیغه مبالغه اشاره به تعدد عوامل بازگشت و رجوع به خدا باشد: زیرا ایمان به پروردگار از یکسو: توجه به دادگاه عالم قیامت از سوی دیگر: وجدان بیدار از سوی سوم: و توجه به عواقب و آثار گناه از سوی چهارم دست به دست هم می دهند و انسان را مؤکداً از مسیر انحرافی به سوی خدا می برند.

ابن ابی شیبیه و هناد از علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: إِذَا مَالَتِ الْأَفْيَاءُ وَرَاحَتِ الْأَرْوَاحُ فَاطْلُبُوا الْحَوَائِجَ إِلَى اللَّهِ فَإِنَّهَا سَاعَةُ الْأَوَائِينَ وَ قَرَأَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَائِينَ غَفُورًا

وقتی که سایه ها مایل (و رو به گسترش) نمود و روح ها رفت (و موقع خوابیدن رسید یعنی شب هنگام در تاریکی و وقتی که مردم به خواب مطلق فرو رفتند یا هنگام عصر، بلند شده و نیازها و) حوائج خود را از خدا بخواهید چون آن (ساعتها) ساعت توبه کنندگان است (سپس آن حضرت این آیه را تلاوت نمود) یقیناً اوست بخشنده توبه کاران (و بازگشت کنندگان) را. (۱)

هناد از سعید بن مسیب در (تفسیر) آیه: «فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَائِينَ غَفُورًا» فرمود: الْأَوَابُ الذِّي يَذْنِبُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرُ ثُمَّ يَذْنِبُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرُ ثُمَّ يَذْنِبُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرُ أَوَابٌ كَسَىٰ كَسَىٰ كَسَىٰ كَسَىٰ وَ تَوْبَةٌ نَّمَايِدُ، باز گناه کند و دوباره باز گردد و سپس مرتکب گناه شود و بازگشت نماید را گویند (یعنی از زیادی و تکرار گناه نترسد و توبه کند و به سوی خدا باز گردد که خداوند توبه کنندگان را می بخشد). (۲)

هناد از عبید بن عمیر در تفسیر) آیه «فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَائِينَ غَفُورًا» قال الْأَوَابُ الذِّي يَتَذَكَّرُ ذُنُوبَهُ فِي الْخَلَاءِ فَيَسْتَغْفِرُ مِنْهَا. أَوَابٌ يَعْنِي كَسَىٰ كَسَىٰ كَسَىٰ كَسَىٰ وَ اسْتَغْفَارَ نَمَايِدُ (و از برگشتن به سوی خدا شرم نکند چون او بخشاینده

۱- الدرّالمنثور: جلال الدین سیوطی ج ۴ ص ۱۷۶

۲- الدرّالمنثور: جلال الدین سیوطی ج ۴ ص ۱۷۶

است و مهربان). (۱)

این آیه می خواهد در یک عبارت کوتاه و در نهایت فصاحت و بلاغت این معنی را برساند که احترام پدر و مادر چندان زیاد است که حتی نباید در برابر آنها کمترین سخنی که دلیل بر ناراحتی از آنها و یا بی میلی و تنفر بوده باشد بر زبان جاری ساخت. (۲)

حال به چند روایت بادقت کامل در مفا آنها توجه فرمائید.

۱- روایت شده است أَنَّ أَوَّلَ مَا كَتَبَ اللَّهُ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ أَنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، مِنْ رَضَى عَنْهُ وَالِدَاهُ فَأَنَا مِنْهُ رَاضٍ وَمِنْ سَخَطَ عَلَيْهِ وَالِدَاهُ فَأَنَا عَلَيْهِ سَاخِطٌ نَحْسْتَيْنِ شَيْءٍ كَيْفَ كَانَ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ نُوْشْتَهُ شَدَّ (این بود) مِنْمُ خَدَاوَنْدُ وَجَزْ مِنْ خَدَائِي نَيْسْتِ هِرْكَسِ پَدْرٍ وَ مَادْرَشِ از او راضی شود من نیز از او راضیم و هر کس والدینش بر او خشم گیرد، من نیز بر او خشم می گیرم (و شدت عمل نشان خواهم داد). (۳)

۲- در اخبار اسرائیلیات وارد شده است «أوحى الله تعالى الى موسى «أَنْ مِنْ بَرِّ وَالِدِيهِ وَعَقْنِي كَتَبْتَهُ بَرًّا، وَمِنْ بَرْنِي وَعَقَّ وَالِدِيهِ كَتَبْتَهُ عَاقًّا» خَدَاوَنْدُ بَهْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَى نَمُودُ هِرْكَسِ بَهْ وَالْدِينِشِ نَيْكِي كَنْدُ وَ بَرْ مِنْ عَاقِ شُودُ، اَو رَا نَيْكُوكَارِ (و صَالِحِ) مِي نُوَيْسَمُ، وَ هِرْكَسِ بَرْ مِنْ خُوبِي كَنْدُ وَ عَاقِ وَالْدِينِ بَاشُدُ، اَو رَا عَاقِ مِي نُوَيْسَمُ. (۴)

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رَضَا اللهُ كَلَّهُ فِي رَضَا الْوَالِدِينَ وَ سَخَطَهُ فِي سَخَطِهِمَا وَ يَقُولُ لِلْعَاقِ: اَعْمَلْ مَا شِئْتَ فَائِي لَا- أَغْفِرْ لَكَ، وَ يَقُولُ لِلْبَارِّ: اَعْمَلْ مَا شِئْتَ فَائِي سَأَغْفِرْ لَكَ رَضَايَ خَدَا تَمَامًا دَرِ رَضَايَتِ الْوَالِدِينَ وَ غَضَبِ اَو دَرِ غَضَبِ اَن دُو اَسْتِ وَ بَهْ عَاقِ وَالْدِينِ مِي فَرْمَايِدُ: هِرْقَدْرِ مِي خُوَهِی عَمَلِ كَنْ، مِنْ اَز تُو دَرِ

۱- الدر المنثور: جلال الدين سيوطي ج ۴ ص ۱۷۵).

۲- اقتباس از تفسير نمونه ج ۱۲ / ۷۱ ببعده.

۳- جامع السعادات: ۲ / ۲۵۸- از وسائل الشيعه.

۴- جامع السعادات: ۲ / ۲۵۸- از وسائل الشيعه.

نمی گذرم و به فرزند صالح می فرماید: هرچه می خواهی بکن من به زودی تو را می بخشم! (۱).

۴- و فرمود: رضا الله مع رضا الوالدین، و سخط الله مع سخط الوالدین. رضای خدا با رضای والدین و خشم او با خشم آنهاست. (۲).

۵- عبد الله بن عمر گفت: رسول خدا ۶ فرمود: رضا الله فی رضا الوالدین و سخط الله فی سخط الوالدین رضای خدا با رضای والدین و خشم او با خشم آنهاست. (۳).

۶- ابی جعفر علیه السلام فرمود: انّ ابی نظر الی رجل و معه ابنه یمشی و الابن متکی ً علی ذراع الأب، قال فما کلمه ابی مقتاً له حتّی فارق الدّنیاء پدرم دید مردی با پسرش راه می رود و پسر به پدرش تکیه داده است، پدرم با او به عنوان خشم (و نفرت):

حرف نزد تا از دنیا مفارقت نمود. (۴).

داستان جُریح عابد

أبی جمیل: از ابی جعفر علیه السلام فرمود: در بنی اسرائیل عابدی بود به نام «جُریح» در صومعه ای عبادت می کرد، مادرش پیش او آمد که در حال نماز بود و او را صدا زد و او جواب نداد، منصرف شد دوباره آمد و صدا زد به او ملتفت نشد و منصرف شد سپس باز آمد و صدا زد باز جواب نداد و با مادر حرف نزد و او نیز برگشت: در حالی که می گفت: از خدای بنی اسرائیل می خواهم که ذلیلت کند!

فردا که شد زن نابکاری آمد و در جلوی صومعه او نشست در حالی که درد زایمان او را فرا گرفته بود و ادعا کرد بچه ای که به دنیا می آید از جریح (عابد) است این قضیه به سرعت در میان بنی اسرائیل پیچید (آهای مردم) کسی که مردم را به

۱- شجره طوبی: ۲ / ۳۷۴.

۲- بحار الأنوار: ۷۴ / ۸۰ ضمن ح ۸۲؛ روضه الواعظین: ۴۳۱ - ۴۲۹ - ۳۶۸.

۳- و أخرج الحاكم وصحّحه والبيهقي عن ... الدرّ المنثور: جلال الدین سیوطی ج ۴ ص ۱۷۳).

۴- وسائل الشّیعه: ۲۱ / ۵۰۲ ح ۸ / ۲۷۶۹۹؛ جامع السعادات: ۲ / ۲۵۸.

خاطر زنا ملامت می کرد حالا خودش زنا کرده (و از او بچه به دنیا می آید)! پادشاه دستور داد او را به دار آویزند و صومعه اش را ویران ساخته و از بیخ برکنند، مادر به صورت خود سیلی زنان آمد و می گریست، (جریح) گفت: ساکت باش (مادر) این به خاطر نفرین تو است (که دامن مرا گرفت)!! وقتی که مردم این حرف را از او شنیدند گفتند: صحت این ادعا را از کجا بدانیم؟! (جریح) گفت: بچه را حاضر کنید! بچه را آوردند او را گرفت و گفت: بامن حرف بزن و پرسید پدر تو کیست؟! گفت: چوپان فلان قبیله! پس خداوند آنهائی را که این نسبت نا روا را به او داده بودند تکذیب کرد (و او را نجات داد و ارزش مادر را به او تفهیم نمود) جریح سوگند یاد کرد دیگر از مادر جدا نشود و به او خدمت نماید. پس مردم و شاه به سوی او آمده و معذرت خواهی نمودند و صومعه اش را از زر و سیم بنا کردند و زانیه را سنگسار نمودند. (۱)

یزید بن حوشب الفهری از پدرش روایت می کند که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می

۱- کان فی بنی اسرائیل عابد یقال له جریح و کان یتعبد فی صومعه فجاءته أمه وهو یصلی فدعته فلم یجبها فانصرفت، ثم أتته و دعته فلم یلتفت إليها فانصرفت ثم أتته و دعته فلم یجبها ولم یكلمها فانصرفت، و هی تقول: أسأل إله بنی اسرائیل أن یخذلك. فلما کان من الغد جائت فاجره و قعدت عند صومعه قد أخذها الطلق فادعت أن الولد من جریح ففشا فی بنی اسرائیل أن من كان یلوم الناس علی الزنا قد زنی و أمر الملك بصلبه، فأقبلت امه إلیه فلطم وجهها فقال لها: اسکتی! إنما هذا لدعوتك. فقال الناس لما سمعوا ذلك منه: و کیف لنا بذلك؟ قال: هاتوا الصبی فجاؤا به فأخذه فقال: من أبوك؟ فقال فلان الراعی لبنى فلان، فأكذب الله الذین قالوا ما قالوا فی جریح فحلف جریح ألا یفارق أمه یخدمها بحار الأنوار: ۷۴ / ۷۶ ح ۶۸ و پاورقی ص ۳۷ با تغییرات و زیاداتی فأقبل القوم و الملك بالإعتذار الیه و بنو صومعه من فضّه و ذهب و أقامو الرّجم علیها؛ مصباح الشریعه: ص ۴۸.

فرمود: لو كان جريح الراهب فقيهاً عالماً لعلم أنّ اجابته امّه أفضل من عبادته ربه (۱) اگر جريح راهب فقيه دانشمند بود البتّه می دانست جواب دادن مادرش افضل از عبادت (مستحبی) پروردگارش بود.

بهترین راه مصرف مال

انسان در به دست آوردن مال: زحمات زیادی را متحمل می شود و همه گونه سختی ها را به جان می خرد تا گذران زندگی خود را روبراه نماید، پس لازم است در برابر آن همه زحمات و ناملایمات برای مصرف آن نیز محل مناسب و ایده آل پیدا کند.

در دین مقدس اسلام تأکید بر این است که اگر کسی در مواردی از نیاز مادی و معنوی برادران دینی اش آگاهی یافت: برای رفع احتیاج او سریعاً اقدام نموده و گرفتاری ها را از او برطرف سازد، مخصوصاً در باره والدین که نباید منتظر اظهار نیاز آنها شد بلکه به محض اطلاع باید هرچه زودتر به یاری آنها شتافته و خیالشان را، راحت نمود.

«يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲)»

از تو سؤال می کنند چه چیز انفاق کنند؟! بگو هر خیر و نیکی (و سرمایه سودمند مادی و معنوی) که انفاق می کنید باید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درماندگان در راه باشد و هر کار خیری که انجام دهید، خداوند از آن آگاه است (لازم نیست تظاهر کنید او می داند).

۱- بحار الأنوار: ۳۸ / ۷۴ ذیل ح ۲ از کافی؛ الدر المنثور: جلال الدین سیوطی: ج ۴ ص ۱۷۴، وأخرج البيهقي و ضعفه من طريق

الليث بن سعد.

۲- بقره: ۲۱۵.

از ابی ولاد حنّاط گفت: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله " وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا " فقال:

الإحسان أن تحسن صحبتهم ولا تكلفهما أن يسألاك شيئاً هما يحتاجان إليه، وإن كانا مستغنيين (۱).

از امام صادق علیه السلام از آیه «و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» سؤال نمودم منظور از این احسان چیست؟

فرمود: این احسان آن است که با آنها صحبت نیکو کنی و نگذاری آنها از تو از نیاز هایشان چیزی بخواهند (باید خود پیش قدم باشی) اگرچه غنی باشند. (۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: ... و لا تقبض عليهما فيما قد وسع الله عليك من المأكل و الملبوس و لا تُحوّل بوجهك عنهما، و لا ترفع صوتك فوق أصواتهما، فأنه من التعظيم.. و آنچه را که خداوند از خوردنی ها و پوشیدنی ها، به تو ارزانی داشته است، از آنها مضایقه نکن (و در تنگنا قرارشان نده) و رویت را از آنها بر نگردان، و صدایت را از صدای آنها بلندتر نکن، (۳)

در این باره روایاتی که به عرض می رسانم، به تعدادی از آن مصارف پسندیده:

راهنمایی می نماید.

۱- امام رضا علیه السلام فرمود: مردی دو دینار پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد و گفت: ای رسول خدا می خواهم آن دینارها را در راه خدا حمل کرده (و خرج نمایم)؟! فرمود: آیا پدر و مادر داری؟ گفت: بلی؛ فرمود: برو برای آنها انفاق کن، چون برایت بهتر از خرج کردن در راه خداست؛

رفت و به دستور عمل کرد و با دو دینار دیگر برگشته حرفش را تکرار نمود، فرمود: آیا زن داری؟ گفت: آری؛ فرمود: برو برای او خرج نما که برایت از مصرف کردن در راه خدا بهتر است! باز برگشته و حرف خود را تکرار نمود، فرمود: آیا

۱- تفسیر عیاشی: ۲/ ۲۸۵. بحار الأنوار: ۷۴/ ۷۹ ح ۷۸ از آن.

۲- الکافی: ۱۵۷/ ۶ ح ۱؛ وسائل الشیعه: ۴۸۷/ ۲۱ ح ۱/ ۲۷۶۶۳؛ الفقیه ۴: ۲۹۱ ح ۶۰؛ تفسیر عیاشی: ۲/ ۲۸۵. بحار الأنوار: ۷۴/ ۷۹ ح ۷۸ از آن.

۳- بحار الأنوار: العلامه المجلسی ج ۷۴ ص ۷۸ ح ۷۳؛ مصباح الشریعه ص ۴۸.

خدمت کار داری؟ گفت: بلی، فرمود: برو برای او خرج کن که بهتر است از هزینه کردن در راه خدا!! در مرتبه چهارم باز برگشت و سخنان اول را گفت: فرمود: (حالا) برو آن را در راه خدا مصرف کن و این را بدان آن دو دینار بهتر از دینارهای قبلی تو نیست (بلکه ثواب دینارهای قبلی اگر بیشتر از این دو دینار بعدی نباشد کمتر نیست!). (۱)

۲- ابي هريره گفت: مردی پیش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: اِنِّي اُصِبت دینارا فأردت أن أنفقه فی سبیل الله، فقال: (ألك والدان؟) قال: نعم، قال: (فأنفقه علی والدیک) قال: عندی آخر، قال: (فأنفقه علی ولدك) قال: عندی آخر، قال: (أنفقه علی زوجك) قال: وعندی آخر، قال: (أنفقه علی خادمك) قال: عندی آخر، قال: (أنفقه حیث شئت ولیس بخیرها) (۲).

دیناری به دستم رسید و خواستم آن را در راه خدا انفاق نمایم فرمود: آیا والدین داری؟! گفت: بلی، فرمود: پس آن را برای آنها خرج نما، گفت:

نزد من دینار دیگری هست، فرمود: فرزند داری؟ گفت: آری، فرمود: به فرزندت خرج کن، باز گفت: دینار دیگری دارم، فرمود: به زوجه ات مصرف نما: باز گفت دینار دیگری دارم فرمود: خادم داری؟ گفت: بلی، فرمود: به او صرف نما گفت:

دیگری دارم فرمود: پس به هرچه دوست داری مصرف نما ولی بهتر از آنها نیست

(بنا بر مثل مشهور اول داخل مسجد بعد خارج آن!).

داستان سه نفر گرفتاران غار

بعضی از اوقات: انسان می تواند یکی از اعمال خیر خود را: وسیله قرار داده و

- ۱- المهذب البارع- ابن فهد الحلبي ج ۲ ص ۳۳۶؛ التهذيب: ج ۶ کتاب الجهاد شماره ۷۹ باب النوادر ص ۱۷۱ الحدیث ۸ / ۳۳۰ و فيه: بأفضل من دیناریک؛ وسائل الشیعه: ۱۴۵ / ۱۵ ب ۶۳ ح ۱ / ۲۰۱۷۸ و ۱۱ / ۱۱۱. عوالی اللئالی: ۳ / ۱۹۵ ح ۱۰ مستدرک الوسائل: ۱۷۰ / ۱۵ ح ۴ / ۱۷۸۹۶؛ مسند الامام الرضا (ع)- الشیخ عزیز الله عطاردی ج ۲ ص ۳۸۱.
- ۲- مسند الشامیین - الطبرانی ج ۳ ص ۳۳۲:

به سوی خدای متعال توجه نماید تا به مرام و خواسته خود برسد.

ابی هریره گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سه نفر از پیشینیان شما برای فراهم آوردن خرج اهل و عیال خود بیرون رفتند و باران آسمانی آنها را فرا گرفت و به (غاری) در کوه پناهنده شدند (و در اثر ریزش باران) سنگ بزرگی لغزید و در غار را مسدود نمود، به همدیگر گفتند: (در بیرون نشانه و) اثری از بودن ما در این غار نماند و سنگ نیز پایین آمد (و راه خروج را گرفت) و جز خدا، کسی از محل ما اطلاعی ندارد (پس بیایید) هرکسی با محکم ترین (و پسندیده ترین) عملهای خود خدا را بخواند (که شاید خداوند ما را از این مهلکه رهائی بخشد).

یکی گفت: خدایا تو خودمی دانی، زنی مرا فریفته خود کرده بود و من او را به سوی خود خواندم، او نپذیرفت تا اینکه پول زیادی پیشنهاد کردم او قبول نمود، اما وقتی که به او نزدیک شدم، به خاطر امید به رحمت و ترس از عذاب تو، او را ترک نموده و رها ساختم (و نافرمانی تو نکردم) اگر این عمل من مورد قبول (و سبب رضایت) تو است، ما را از این گرفتاری نجات ده! (ناگهان) یک سوم سنگ به پایین لغزید!

دومی گفت: خدایا می دانی من والدینی داشتم که (هر روز) برای آنها شیر دوشیده و آماده می ساختم و می آمدم اگر خواب بودند (آنها را بیدار نمی کردم که مبادا ناراحت شوند) آن قدر سرپا می ایستادم تا آنها بیدار می شدند، اگر می دانی این کار من برای امید به رحمت و ترس از عذاب تو بود، این سنگ را کنار بزن که یک سوم دیگر لغزید، سومی نیز گفت: خدایا می دانی من کار گری را به کار گرفتم و تا نصف روز کار کرد و من مزد او را دادم، اما او نگرفت و قهر کرد و رفت، ولی من با مزد او کسب کردم و مال فراوان فراهم نمودم، او (پس از مدتها آمد و مزد خود را مطالبه نمود و من) همه آن مال را به او عرضه کردم و جریان را گفتم (و او خوشحال شد) اگر می دانی من این عمل را به خاطر رحمت و ترس از عذابت کردم ما را

نجات ده، در این حال سنگ لغزید و درِ غار باز شد و آنها به راه خود ادامه دادند! (۱)

داستان چهار فرزند

انسان باید در مواقع حساس هشیار بوده و موقعیت را بسنجد و آن را غنیمت شمارد مخصوصاً در خدمت به والدین و گرفتن دعای خیر آنها در روزهای واپسین و پایان عمر آن دو، به قصه ذیل توجه نمایید!

عبد الرزاق در کتاب «المصنف» و بیهقی از طاوس (یمانی) نقل می کنند که او گفت: مردی چهار فرزند داشت و مریض شد، یکی از فرزندان گفت: یا شما از او پرستاری کنید و از میراثش برایتان چیزی نیست یا من از او نگهداری نمایم و از میراثش چیزی نمی خواهم! (زیرا من می خواهم افتخار خدمت به پدر، در آخر عمرش، نصیب من شود و به اجر اخروی نیز برسم!!) گفتند: تو پرستاری کن و از میراثش برایت چیزی نخواهد بود!

پس (پدر را) پرستاری نمود تا اینکه وفات کرد و از مال او چیزی نگرفت، در خواب دید کسی آمد و به او گفت: برو به فلان جا در آنجا صد دینار هست و آنها را بردار، پرسید در آن برکت هست: گفتند: نه، صبح بیدار شد و جریان را به زنش تعریف کرد، زن گفت: آن را بگیر و از برکت آن پول لباس بخر و خرج زندگی ات کن، قبول نکرد، دوباره شب دوم به او گفتند: برو ده دینار بردار! گفت برکت دارد؟! گفتند: نه، باز صبح بیدار شده ماجرا را به عیالش گفت، باز زن همان جواب روز گذشته را گفت و مرد سرپیچی نمود و نرفت، شب سوم نیز به همین منوال خواب دید و به او گفتند برو یک دینار بردار! گفت: آیا آن یک دینار برکت دارد؟! گفتند:

بلی، رفت یک دینار را برداشت و به بازار رفت، دید مردی دو تا ماهی می برد،

پرسید قیمت اینها چند است؟ گفت: یک دینار! آن ماهی ها را خرید و به خانه آورد و شکمهایشان را شکافت ناگهان از شکم هر یک آنها درّی بیرون آمد که کسی مانند آنها را ندیده است پادشاه دستور داد برایش یک درّ (گرانها پیدا کرده و) بخرند تا اینکه فرستاد (از آن مرد) یکی از درّها را به قیمت بار سی استر طلا خرید، وقتی که شاه آن را دید گفت: این یک درّ ارزش واقعی خود را پیدا نمی کند مگر اینکه لنگه دوم آن را نیز پیدا کنید و حتی به دو برابر آن بخرید، مأموران آمدند و پرسیدند آیا لنگه آن درّ را داری که ما به دو برابر قیمت آن یکی خریداری می کنیم! گفت:

واقعاً؟! گفتند: آری، پس آن را نیز به قیمت دو برابر خریدند. (این است نتیجه با برکت پرستاری از پدر پیر). (۱)

هرگز نرود زدل یاد مادرم***چون نوردیده حفظ کنم یاد مادرم

انگیزه ها چو زمزمه کوه ها بدل***لرزد به سینه ام چو نفس یاد مادرم

مادر تو گوهری زسرا پرده ازل***مادر محبت تو نوازشگر عمل

مرا ببخش اگر کرده ام خطا***بود بهار مغرور و سرکش من از اول

طفل از غضب گاه به گاه مادر***باشد چه لطیف عذر خواه مادر

مادر چو به قهر خیزدش بگریزد***دانی به کجا؟ هم به پناه مادر

مادری هم در روز عاشورا بچه اش را در آغوش گرفته این طرف و آن طرف می رود و هرچه لالائی میگوید، بچه آرام نمی شود چرا؟ چون دلش از عطش آتش گرفته و آبی پیدا نمی شود به لب خشکیده فرزند ششماهه اش برساند و شیر ندارد، او را سیراب نماید، از بس به سینه خشکیده مادر خراش داده، خون می ریزد، پدر ازین ماجرا مطلع می شود، بچه را از مادر تحویل گرفته و بسوی دشمن می رود اما هیئات دشمن غدار کوچکترین رحمی بردل ندارد و با تیرسه شعبه جواب می دهد، پدر رو به آسمان گرفته و خون گلوی فرزند مظلومش را گرفته به آسمان می پاشد،

خدایا بچه من از بچه ناقه صالح کمتر نیست یعنی او با ستم دشمنان بی مادر شد و اشک می ریخت و تو بلای آسمانی به سوی آن قوم غدار نازل کرده و همه را نابود ساختی این پسر مرا هم مظلومانه از من جدا کردند و من چه جوابی به مادرش بدهم، او را چگونه به سوی مادرش برگردانم و به او تحویل دهم.

أَلَا لعنه الله على القوم الظالمين.

مجلس ۶۳ پاداش عمل متقابل و عدم تبعیض در اولاد

در دنیا هیچ عملی بی پاسخ و بدون پاداش نمی ماند اگر فرد نیکوکار و به درد بخور باشد و وجودش مایه برکت شود، در زندگی نتیجه خوب خواهد دید و اگر فرد جنایت پیشه و موذی و مردم آزار باشد، نتیجه بد این اعمال به او برمی گردد.

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ عنكبوت ۹-۸) ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند: و اگر آنها تلاش کنند که برای من شریکی قائل شوی که به آن علم نداری: از آنها اطاعت مکن: بازگشت همه شما به سوی من است: و شما را از آنچه انجام می دادید با خبر خواهم ساخت کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها را در زمره صالحان وارد خواهم کرد.

شأن نزول:

روایات مختلفی در شأن نزول این آیه آمده است که عصاره همه آنها یکی است و آن اینکه: بعضی از مردانی که در مکه بودند ایمان و اسلام را پذیرفتند هنگامی که

مادر آنها از این مسأله آگاه شد تصمیم گرفت که غذا نخورد: آب ننوشد: تا فرزندش از اسلام بازگردد! گرچه هیچکدام از این مادران به گفته خود وفا نکردند و اعتصاب غذا را شکستند: ولی این آیه نازل شد و خط روشنی در برخورد با پدر و مادر در زمینه مسأله ایمان و کفر به دست همگان داد. (۱)

یکی از مهمترین آزمایشهای الهی مسأله تضاد خط ایمان و تقوا: با پیوندهای عاطفی و خویشاوندی است: قرآن در این زمینه تکلیف مسلمانان را به روشنی بیان کرده است.

در این آیات نخست به عنوان یک قانون کلی که از ریشه های عواطف و حق شناسی سرچشمه می گیرد می فرماید: ما به انسان توصیه کردیم نسبت به پدر و مادرش نیکی کند (وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا).

گرچه این یک حکم تشریحی است ولی این مسأله پیش از آنکه یک لازم تشریحی باشد به صورت یک قانون تکوینی در نهاد همه انسانها وجود دارد: و مخصوصا تعبیر به انسان در اینجا جلب توجه می کند: چرا که این قانون مخصوص به مؤمنان نیست: بلکه هر کس شایسته نام انسان است باید در برابر پدر و مادر حق شناس باشد: و احترام و تکریم و نیکی به آنها را در تمام عمر فراموش نکند: هر چند با این اعمال هرگز نمی تواند دین خود را به آنها اداء کند.

سپس برای اینکه کسی تصور نکند که پیوند عاطفی با پدر و مادر می تواند بر پیوند انسان با خدا و مسأله ایمان حاکم گردد: با یک استثناء صریح مطلب را در این زمینه روشن کرده: می فرماید: و اگر آن دو (پدر و مادر) تلاش و کوشش کنند و به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قائل شوی: که به آن علم نداری: از آنها اطاعت مکن (وَ إِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا).

تعبیر به جاهدَاكَ: مفهومی به کار گرفتن نهایت تلاش و کوشش و اصرار آنها

است.

و تعبیر به ما لَئیسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ (چیزی که به آن علم نداری) اشاره به منطقی نبودن شرک است: چون اگر واقعا شرک صحیح بود: دلیلی بر آن وجود داشت: و به تعبیر دیگر جائی که انسان علم به چیزی نداشته باشد باید از آن پیروی نکند: تا چه رسد به اینکه علم به بطلان آن داشته باشد.

پیروی از چنین چیزی پیروی از جهل است: اگر پدر و مادر تو را وادار به پیروی از جهل کنند اطاعت آنها مکن: اصولاً تقلید کورکورانه غلط است حتی اگر در مورد ایمان باشد تا چه رسد به شرک و کفر.

همین توصیه در مورد پدر و مادر در سوره لقمان نیز آمده است: با این اضافه که در آنجا می فرماید: وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا: در عین اینکه دعوت آنها را به شرک می پذیر در امور دنیا نسبت به آنها ارفاق کن و در معاشرت با آنها به نیکی عمل نما مبادا کسی چنین تصور کند که مخالفت با پدر و مادر در مورد دعوت به شرک: دلیل بر بد رفتاری با آنها است: و این نهایت تأکید اسلام را در مورد احترام به پدر و مادر ثابت می کند.

به این ترتیب از اینجا یک اصل کلی استفاده می شود که هیچ چیز نمی تواند بر ارتباط انسان با خدا حاکم گردد که آن مقدم بر همه چیز است: حتی بر پیوند با پدر و مادر که نزدیکترین پیوندهای عاطفی است.

حدیث معروف که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق اطاعت از مخلوق در عصیان خالق روا نیست، معیار روشنی را در این مسائل به دست می دهد. (۱)

حال چند روایت بشنوید.

۱- قال أبو عبد الله عليه السلام: بَرِّوا آبَاءَكُمْ يَبْرِكُمْ أَبْنَاءَكُمْ وَعَفَّوْا عَنِ نِسَاءِ النَّاسِ يَعْفَ

۱- اقتباس از تفسیر نمونه ج: ۱۶ ص: ۲۱۵.

عن نسائکم امام صادق علیه السلام فرمود: به پدرانان نیکی کنید تا بچه هایتان برایتان نیکی نمایند و از زنان مردم خود داری کنید (و چشم بپوشید) تا از زنهایتان چشم پوشی کنند. (۱)

۲- ابن عمر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بَرِّوا آباءکم تبرّکم أبناؤکم و عَفّوا نساؤکم. به پدرانان نیکی کنید تا فرزندانان به شما نیکی نمایند و خود دار (و عقیف) باشید تا زنانان، خوددار (و عقیف) باشند. (۲)

عائشه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که آن حضرت فرمود: عَفّوا نساؤکم و بَرِّوا آباءکم تبرّکم أبناؤکم.... از زنان (و ناموس مردم) خود داری کنید تا زنانان، خود دار شوند و به پدرانان نیکی کنید، تا فرزندانان به شما نیکی نمایند. (۳)

در برابر سفارشهای اکید و الزام کننده اولاد برای اطاعت و رعایت و اهمیت دادن در مورد والدین، متقابلاً برای والدین نیز دستورهای لازم متعدد، از بزرگان دین صدور یافته که باید آنها را رعایت نمایند.

یکی از کارهای مهم و حساس که باید والدین در میان اولاد دقت زیاد نمایند، عدم تبعیض میان آنها و ترجیح ندادن یکی بر دیگری است زیرا تبعیض پیامدهای خطرناک و خانمانسوز دارد از قبیل بیماری روانی و تحریک حس حسادت و تصمیم به آزار و اذیت حتی برنابود ساختن و از بین بردن طرف دیگر است، چنانکه در جریان یوسف و برادرانش در قرآن مجید می خوانیم؛

با اینکه آنها در دامن پدری چون یعقوب و خاندانی چون ابراهیم علیهما السلام بزرگ شده بودند اما تبعیض کار خود را کرد، گرچه یعقوب بدون شک در این باره مرتکب خطائی نشد و ابراز علاقه ای که نسبت به یوسف و برادرش بنیامین می کرد روی حسابی بود: ولی به هر حال این ماجرا نشان می دهد که حتی باید بیش از مقدار

۱- روضهالواعظین: ص ۳۶۷.

۲- مجمع الزوائد: هیشمی ج ۸ ص ۱۳۸.

۳- مجمع الزوائد- الهیثمی ج ۸ ص ۱۳۹.

لازم در این مسأله، حساس و هشیار بود: زیرا گاه می شود یک ابراز علاقه نسبت به یک فرزند: آنچنان عقده ای در دل فرزند دیگر ایجاد می کند که او را به همه کار و می دارد: آنچنان شخصیت خود را در هم شکسته می بیند که برای نابود کردن شخصیت برادرش: حد و مرزی نمی شناسد.

حتی اگر نتواند عکس العملی از خود نشان بدهد از درون خود را می خورد و گاه گرفتار بیماری روانی می شود:

یکی از نویسندگان می گوید: فراموش نمی کنم فرزند کوچک یکی از دوستان بیمار بود و طبعاً نیاز به محبت بیشتر داشت: پدر برادر بزرگتر را به صورت خدمت کار برای او در آورده بود چیزی نگذشت که پسر بزرگ گرفتار بیماری روانی ناشناخته ای شد: به آن دوست عزیز گفتم: فکر نمی کنی سرچشمه اش این عدم عدالت در اظهار محبت بوده باشد: او که این سخن را باور نمی کرد: به یک طیب روانی ماهر مراجعه کرد: طیب به او گفت: فرزند شما بیماری خاصی ندارد سرچشمه بیماریش همین است که گرفتار کمبود محبت شده و شخصیتش ضربه دیده در حالی که برادر کوچک این همه محبت دیده است: و لذا در احادیث اسلامی می خوانیم:

مردی پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد ای رسول خدا! شاهد باش من به پسر بزرگم یک کنیز بخشیده ام (بعد از من: وراثت دیگر مزاحمش نشوند) فرمود:

به آنهاى دیگر هم داده ای؟! گفت: نه: حضرت با عصبانیت فرمود: از خدا بترسید ریشه عداوت خود را در دل بچه هایتان نکارید! برو یا به هر تک تک آنها هم بده و یا آن را هم از او پس بگیر!

از این روایت خیلی از مبهمات مسائل روشن می شود و درس زندگی صحیح را می آموزد.

وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيداً (۹) نساء: ۹ کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود بیادگار بگذارند از آینده

آنان می ترسند، باید (از ستم درباره یتیمان مردم) بترسند! از (مخالفت) خدا بپرهیزند، و سخنی استوار بگویند.

روزی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش آن حضرت به حال مردی که فوت شده بود، غبطه می کردند (خوش به حالش الان در وسط بهشت قرار گرفته و مورد رحمت خدا واقع شده و. و.).

حضرت سؤال نمود از چه کسی این قدر تعریف کرده و به حالش غبطه می خورید؟! گفتند: فلان شخص از دنیا رفته و هرچه مایملک دارد، در راه خدا وقف نموده و به فقرا بخشیده است، فرمود: ورثه ای نداشت؟ چرا چند تا بچه قد و نیم قد دارد، فرمود: اورا دفن کردید؟ بلی اس رسول خدا، فرمود: لوأعلمتمونی أمره قبل أن تدفنوه، لما ترککم أن تدفنوه فی مقابر المسلمین ترک ذریه ضعیفاً یتکفون الناس اگر جریان او را قبل از دفن به من می گفتید، من نمی گذاشتم اورا در قبرستان مسلمان ها دفن نمائید!! (همه تعجب کردند چرا ای رسول خدا؟! فرمود:) چندتا بچه ناتوان (درجامعه) رهاساخت دست به گدائی بازکنند!!.

در روایتی فرمود: لعنت خدا بروالدینی که اولاد خود را وادار به عاق والدینی بکند یعنی کاری کند که اولاد عاق والدین شود که یک نمونه بارز آن، تبعیض در اولاد است.

جریان اولاد یعقوب و آن همه سرگذشت شگفت انگیز در باره یوسف علیه السلام را همه شنیده و می دانند که نتیجه تبعیض در محبت پدر بود.

۱- مسعده بن صدقه گوید: جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود: قال والدی علیه السلام: والله إنی لأصانع بعض ولدی واجلسه علی فخذی وأنکز له المخ وأکسر له السكر وإن الحق لغیره من ولدی، ولكن مخالفه علیه منه ومن غیره، لا یصنعوا به ما فعل یوسف وإخوته وما أنزل الله سوره إلا أمثالا لکن لا یجد بعضنا بعضا کما حسد یوسف إخوته، وبغوا علیه، فجعلها رحمه علی من تولانا، ودان بحبنا، وحجه علی أعدانا: من نصب لنا الحرب والعداوه. پدرم فرمود: به خدا قسم! من گاهی نسبت به بعضی از فرزندانم

اظهار محبت می کنم و او را بر زانوی خود می نشانم و قلم گوسفند را به او می دهم و شکر در دهانش می گذارم در حالی که می دانم حق با دیگری است: ولی این کار را به خاطر این می کنم تا بر ضد سایر فرزندانم تحریک نشود و آنچنان که برادران یوسف به یوسف کردند: نکند و خداوند هیچ سوره ای را نازل نکرد مگر برای مثال (و عبرت گرفتن از سرگذشت آنها) لکن بعضی از مابعضی را نمی یابد (درک نمی کند و متوجه نمی شود) آنچنانکه برادران یوسف به او حسد ورزیدند و در حق او باغی (وستمگر) شدند! پس خداوند (با بیان) آن (سرگذشتها) برای دوستان ما و کسانی که به دوستی ما نزدیک شدند، رحمت (و مایه پند و عبرت) قرار داد و حجتی نمود برای دشمنان ما، کسانی که برای ما عداوت و جنگ را نصب (و شعار خود کرده اند). (۱)

۲- سکونی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نظر الی رجل له ابنان فقبتل أحدهما و ترک الآخر، فقال النبئ صلی الله علیه و آله و سلم فهلاً واسیت بینهما؟! مردی را دید که دو پسر داشت یکی را بوسید و دیگری را ترک کرد، فرمود: چرا میان هر دو را مساوی نکردی (و هر دو را با یک چشم نگاه نمودی)؟! (۲)

۳- موسی بن جعفر از پدران بزرگوارش علیهم السلام از امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

أبصر رسول الله رجلاً له ولدان فقبتل أحدهما و ترک الآخر فقال: هلاً واسیت بینهما?!.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردی را دید دو فرزند داشت یکی را بوسید و دیگری را ترک کرد، فرمود: چرا میان هر دو، تساوی را رعایت نکردی (هر دو را نبوسیدی و با یک چشم نگاه نکردی)؟! (۳)

گرچه محبت شدید پدر و مادر به فرزند ایجاب می کند که او را همواره در کنار

۱- بحار الأنوار: ۷۴/۷۸ ح ۷۴؛ تفسیر عیاشی: ۱۶۶/۲ یعنی أستخرج له المخ من العظم، وفي المصدر المطبوع وهكذا تفسیر البرهان و مستدرک النوری: واکثر له المحبه واکثر له الشکر.

۲- و سائل الشیعه: ۴۸۷/۲۱ ب ۹۱ ح ۳/۲۷۶۶۲.

۳- بحار الأنوار: ۷۴/۸۴ ذیل ح ۹۴ از کتاب الامامه والتبصره.

خود نگه دارند ولی پیدا است که فلسفه این محبت از نظر قانون آفرینش همان حمایت بی دریغ از فرزند به هنگام نیاز به آن است: روی همین جهت در سنین بالاتر باید این حمایت را کم کرد: و به فرزند اجازه داد که به سوی استقلال در زندگی گام بردارد: زیرا اگر همچون یک نهال نارس برای همیشه در سایه یک درخت تنومند قرار گیرد: رشد و نمو لازم را نخواهد یافت.

شاید به همین دلیل بود که یعقوب در برابر پیشنهاد فرزندان با تمام علاقه ای که به یوسف داشت حاضر شد او را از خود جدا کند: و به خارج شهر بفرستد: گرچه این امر بر یعقوب بسیار سنگین بود: اما مصلحت یوسف و رشد و نمو مستقل او ایجاب می کرد که تدریجا اجازه دهد: او دور از پدر ساعتها و روزهایی را بسر برد این یک مسأله مهم تربیتی است: که بسیاری از پدران و مادران از آن غفلت دارند و به اصطلاح فرزندان خود را عزیز دُر دانه پرورش می دهند آنچنان که هرگز قادر نیستند: بیرون از چتر حمایت پدر و مادر زندگی داشته باشند: در برابر یک طوفان زندگی به زانو در می آیند: و فشار حوادث آنها را بر زمین می زند: و باز به همین دلیل است که بسیاری از شخصیت‌های بزرگ کسانی بودند که در کودکی: پدر و مادر را از دست دادند: و به صورت خود ساخته و در میان انبوه مشکلات پرورش یافتند.

مهم این است که پدر و مادر به این مسأله مهم تربیتی توجه داشته باشند: و محبت‌های کاذب مانع از آن نشود که آنها استقلال خود را باز یابند.

جالب این است که این مسأله بطور غریزی در باره بعضی از حیوانات دیده شده است که مثلا جوجه ها در آغاز در زیر بال و پر مادر قرار می گیرند و مادر چون جان شیرین در برابر هر حادثه ای از آنها دفاع می کند.

اما کمی که بزرگتر شدند: مادر نه تنها حمایت خود را از آنها بر می دارد بلکه اگر به سراغ او بیایند با نوک خود آنها را بشدت میراند: یعنی بروید و راه و رسم زندگی مستقل را بیاموزید تا کی می خواهید وابسته و غیر مستقل زندگی کنید؟ شما هم برای خود کسی هستید؟!.

یا حیوانات گوناگون دیگر به بچه های خود شکار کردن و پریدن و دفاع نمودن را یاد می دهند و از آنها تا سرحد جان مواظبت می کنند: اما وقتی که به مرحله خود کفایی رسیدند: آنها را از خود دور می سازند و به سوی زندگی مستقل: سوق می دهند.

ولی این دور ساختن ها را نباید با دوست داشتن و پیوند خویشاوندی و حفظ مودت و محبت: عوضی گرفت: بلکه آن محبتی است عمیق و پیوندی است حساب شده بر اساس مصالح دوطرفه.

جواز تفضیل در بعض موارد

در موارد استثنائی بعض تفضیل ها (نه تبعیض ها) مجاز شمرده شده است!؛ مانند این که بنا بر مصلحتی درباره امرار معاش و تأمین زندگی و پشتوانه بعضی از اولاد از قبیل صغر سنّ و معلولیت و عدم توانائی، چیزهایی به آنها اختصاص داده شود تا از قافله زندگی عقب نمانده و نابود نشوند.

۱- سعد بن سعد اشعری فرمود: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن الرجل يكون بعض ولده أحب إليه من بعض و يقدم بعض ولده على بعض؟ فقال: نعم، قد فعل ذلك أبو عبد الله عليه السلام نحل محمدا و فعل ذلك أبو الحسن عليه السلام نحل أحمد شيئا فقلت أنا به حتى حزته له (۱)، فقلت: جعلت فداك الرجل يكون بناته أحب إليه من بنيه؟ قال: البنات و البنون في ذلك سواء، إنما هو بقدر ما ينزلهم الله عزوجل منه. از ابالحسن رضا عليه السلام پرسیدم از مردی که بعضی بچه هایش را از بعضی بیشتر دوست دارد و بعضی را به بعضی مقدم می دارد؟، فرمود: بلی این کار را ابوعبدالله علیه السلام کرده است به محمد چیزی بخشید و ابالحسن نیز به احمد چیزی بخشید، من (به خاطر بچه بودن آنها) بلند شده و آنها را گرد آورده و زیر نظر خود گرفتم: پس گفتم: فدایت شوم مردی دخترانش را از پسران بیشتر دوست می دارد؟ فرمود: دختران و پسران در این

۱- أی قیمت و تصرفت فیما أعطی أبی لأخی من النحلة حتی جمعت له و ذلك لأنه کان طفلا.

مساویند، محبت به قدر آن است که خداوند عزوجل برای آنها قرار داده است. (۱)

۲- رفاعه بن موسی از ابی الحسن موسی علیه السلام پرسیدم: عن الرجل یكون له بنون و أمهم لیست بواحدة، أیفضل أحدهم علی الآخر؟ قال نعم، لا بأس به، قد كان یفضّلنی علی عبداللّه. از مردی پسرانی دارد و مادرشان یکی نیست آیا (می تواند) یکی را بر دیگری تفضیل دهد؟ فرمود: بلی عیب ندارد بتحقیق پدرم مرا به عبداللّه تفضیل می داد (و مقدم می داشت). (۲)

البته باید توجه داشت حساب امام موسی کاظم علیه السلام با برادرش عبداللّه:

جداست زیرا این حجت خدا و لنگر روی زمین و دارای امتیازات آسمانی است و آن یک مرد عادی.

خود امیرمؤمنان علیه السلام حسنین علیهما السلام را به سایر فرزندان مقدم می داشت و می فرمود: این دو فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اند و شما فرزندان من هستید.

در جنگ صفین فرزندش محمد حنفیه را سه مرتبه به میدان جنگ فرستاد به یمن و یسار و قلب لشکر دشمن.

محمد زخم‌دار و خون آلود به سوی پدر برگشت و اشکش جاری بود، پرسید گریه برای چه؟ عرض کرد دو برادر بزرگم کنارت ایستاده اند هیچیک از آنها را به جنگ نم فرستی و مرا سه بار سوی مرگ اعزام نمودی؟! فرمود: پسر من آنها فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یند و تو فرزند منی، همانگونه که من از پیامبر دفاع کردم و نگذاشتم گزندی به او برسد شما هم از فرزندان او دفاع کنید و نگذارید کوچک ترین گزندی به آنها برسد.

۱- الکافی: ۵۱ / ۶ ح ۱؛ التّهذیب: ۱۱۴ / ۸ ح ۳۹۲ / ۴۱؛ وسائل الشّیعه: ۴۸۶ / ۲۱ ب ۸۸ ح ۱ / ۲۷۶۶۰.

۲- و وسائل الشّیعه: ۴۸۷ / ۲۱ ب ۹۱ ح ۲ / ۲۷۶۶۱.

مجلس ۶۴ احترام به اولاد و عاق نبودن به آنها

در این مجلس راجع به مطالب متنوع، در باره والدین و اولاد و احترام متقابل آنها، سخن خواهیم گفت که واقعاً برای هر صاحب اولاد و همچنین برای هر اولاد دارای والدین، دانستن آنها ضرورت دارد.

تربیت اولاد از وظایف مهم والدین و به بار آوردن صحیح آنها آمال و آرزوی هر انسان است، پرواضح و روشن است نحوه برخورد و افت و خیز با اولاد، در روحیه آنها اثرات مثبت و منفی می گذارد و با آن شیوه و مسیر بزرگ خواهند شد لذا دستور اکید داده شده است باید به گفتار و کردار و رفتار اولاد بها داده و ارزش قائل شد تا آنها نیز با آن تربیت، خو گرفته و نشو و نما کنند!

۱- از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است فرمود: "اکرموا اولادکم، و أحسنوا آدابهم اولادتان را گرامی بدارید و آدابشان را زیبا سازید." (۱)

۲- مکارم الأخلاق از (المحاسن) نقل کرده است امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

أكرموا أولادکم و أحسنوا آدابهم یغفر لکم. فرزندانتان را گرامی دارید و آداب شان را خوب کنید تا بخشوده شوید. (۲)

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: إذا سمّیتم الولد فأکرموه و أوسعوا له فی المجلس و لا تقبحوا له وجهاً وقتی که فرزند را نام گذاری کردید، او را گرامی بدارید و در مجلس برای او جا باز کنید و با او با قیافه زشت روبرو نشوید (و به آنها روی ترش نشان

۱- عوالی اللئالی: ج ۱ ص ۲۵۴؛ مستدرک الوسائل: ۱۵/ ۴۴۴ ح ۳/ ۱۷۸۸۵.

۲- وسائل الشیعه: ۲۱/ ۴۷۶ ب ۸۳ ح ۹/ ۲۷۶۲۹؛ مکارم الأخلاق: ۲۲۲.

نیکی به اولاد نیکی به والدین است

۱- فقه الرضا علیه السلام فرمود: از عالم علیه السلام روایت می‌کنم: أنه قال لرجل: ألك والدان؟

فقال: لا، فقال: ألك ولد؟ فقال: نعم، قال له: برّ ولدك يحسب لك برّ والديك، و روی أنه قال: برّوا أولادكم و أحسنوا إليهم، فانهم يظنون أنّكم ترزقونهم، و روی أنه علیه السلام قال:

إنما سمّوا الأبرار، لأنهم برّوا الآباء و الأبناء. او به مردی فرمود: آیا پدر و مادر داری؟

گفت: نه، آیا فرزند داری؟ گفت: بلی، فرمود: به فرزندت نیکی کن که برایت ثواب نیکی به والدین حساب می‌شود؛ و روایت شده است آن حضرت فرمود: به فرزندانان نیکی کنید و خوبی نمائید، زیرا به گمان آنها شما روزی دهنده آنهائید؛ و روایت شده است فرمود: به ابرار، ابرار گفتند: چون آنها به پدران و فرزندان خود نیکی می‌کردند. (۲)

۲- محمد بن علی بن حسین از امام صادق علیه السلام فرمود: برّ الرجل بولده برّه بوالدین نیکی مرد به فرزندش نیکی به والدین خود است. (۳)

۳- ابی طالب (سند به) ابی عبد الله علیه السلام رسانده گفت: قال له رجل من الأنصار:

من أبرّ؟ قال: والديك، قال: قد مضيا، قال: برّ ولدك. مردی از انصار از آن حضرت پرسید به که خوبی کنم؟! فرمود: به والدینت، گفت: آنها در گذشته اند، فرمود: به اولادت نیکی کن (۴)

۴- ابن ابی عمیر: از کسی که به او نقل کرده از ابی عبد الله علیه السلام فرمود: إن الله

۱- شجره طوبی: ۲/ ۲۷۴ ضمن مجلس ۴۷ از کتاب جامع الأخبار.

۲- فقه الرضا: ۷: علی بن بابویه ص ۳۳۶: مستدرک الوسائل: ج ۱۵ ص ۱۷۰ ح ۴/ ۱۷۸۹۶ از آن.

۳- وسائل الشیعه: ۲۱/ ۴۸۳ ب ۸۸ ح ۶/ ۲۷۶۵۳.

۴- الکافی: ۶/ ۴۹ ح ۲؛ التّهذیب: ۸/ ۱۱۳ ح ۳۸۸؛ وسائل الشیعه: ۲۱/ ۴۸۳ ب ۸۸ ح ۲/ ۲۷۶۴۹.

لیرحم العبد لشده حبه لولده. همانا خداوند به اندازه محبت بنده نسبت به اولادش رحم می کند! (یعنی میزان رحم خدا در اندازه مهربانی شخص نسبت به فرزندان است). (۱)

۵- یونس بن رباط: از ابي عبد الله عليه السلام فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: رحم الله من أعان ولده على بزه، قال: قلت: كيف يعينه على بزه؟ قال: يقبل ميسوره و يتجاوز عن معسوره و لا يرهقه و لا يخرق به (۲) فليس بينه و بين أن يصير في حد من حدود الكفر إلا أن يدخل في عقوق أو قطيعه رحم، ثم قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الجنة طيبه طيبها الله و طيب ريحها يوجد ريحها من مسيره ألفى عام و لا يجد ريح الجنة عاق و لا قاطع رحم و لا مرخي الأزار خيلاء خدا رحمت کند کسی را که در صالح بودن اولادش کمک نماید گفتم: چگونه کمک نماید؟ فرمود: (کارهای) آسانش را بپذیرد و از سختی ها در گذرد (و کم او را زیاد ببیند با او کنار آید و از وادار کردن به سختی در گذرد) بالاتر از توانش به او تحمیل نکند و به احمقی نسبت ندهد (و پرده دری نکند) پس میان او و وارد شدن در مرز کفر، فاصله ای نیست مگر با عاق بودن و قطع رحم نمودن، سپس رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود بهشت پاک است و خدا بوی آن را پاک گردانیده و بوی آن از فاصله دو هزار سال استشمام می شود اما عاق والدین و قاطع رحم و بد شلوار (و دامنکشان متکبر)، به آن (نمی رسد و) پیدا نخواهد کرد. (۳)

۱- الکافی: ۴۹/۶ ح ۵؛ الفقیه: ۳۱۰ ح ۱۴۹۸؛ ثواب الأعمال: ۲۳۸؛ وسائل الشیعه: ۴۸۳/۲۱ ب ۸۸ ح ۴/۲۷۶۵۱.

۲- "لا- یرهقه" ای لا- یسفه علیه ولا- یظلمه من الرهق محرکه أو یحمل علیه ما لا یطيقه. والخرق بالضم: الحمق والجهل ای لا ینسب إليه الحمق.

۳- الکافی: ۴۹/۶ ح ۶؛ التّهذیب: ۱۱۳/۸ ح ۳۹۰/۳۹-؛ وسائل الشیعه: ۴۸۲/۲۱ ب ۸۶ ح ۸/۲۷۶۴۵؛ الخیلاء: التکبر ولعل المراد بارخاء الإزار عدم الإجتنب عمّا صادفه من شهوه الفرج حراماً قبلاً و دُبراً.

وقدرتی نیست مگر برای خدا!! (۱)

دین مقدس اسلام در تمام احکام و تکالیف جوامع بشری، رعایت عدالت را در نظر گرفته و واجب کرده است: هیچ وقت دست و پای کسی را بسته به زیر چکمه های دیگری قرار نمی دهد تا هرچه دلبخواهش هست، رفتار نماید، مثلاً در مسائل زن و شوهر و والدین با اولاد، همسایه با همسایه و دهها مسایل دیگر، حقوق متقابل قرار داده و یک طرفه قضاوت نمی کند و جانب یکی را گرفته و دیگری را رها نمی سازد برای مرد در برابر زن و برای زن در برابر مرد و همچنین برای اولاد در مقابل والدین و برای والدین در مقابل اولاد وظایفی تعیین کرده است که باید هرکس به وظایف خود عمل کرده و راه خود را طی نماید؛

پس با توجه به مطلب گفته شده، و استفاده از روایات وارده عقوق بر دو نوع است؛

۱- عاق والدین بودن اولاد؛

۲- عاق اولاد بودن والدین؛

مسائل عاق والدینی اولاد و معنای آن برای همه اجمالاً روشن است، اما عاق ولد بودن چگونه متصور است اگرچه جمله (عاق ولد) در اذهان، نامأنوس و جا نیفتاده است ولی در زبان روایات هم از آن به عقوق تعبیر شده است!

پس وظائفی که والدین در قبال اولاد دارند باید به آنها عمل نمایند، چنانکه در انجام هر کدام از آنها قصور نمایند، عاق ولد محسوب می شوند زیرا در مقابل اجرای تک تک آنها مسؤلیت دارند.

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی یلزم الوالدین من ولدھما ما یلزم لھما من عقوقھما ای علی لازم می شود بر والدین از جهت عاق شدن نسبت به بچه هایشان

آنچه که بر اولاد لازم شده از عاق بودن (بر والدین شان). (۱)

۲- موسی بن اسماعیل گفت: حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش جعفر بن محمد: از پدرش از جدش علی بن حسین: از پدرش از علی بن ابی طالب (علیهم السلام) گفت: "رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یلزم الوالدین من العقوق بولدهما (لولدهما)، ما یلزم الولد بهما (لهما) من عقوقهما لازم می آید بر والدین از عاق اولاد بودن آن مقدار که به اولاد لازم است عاق والدین نشوند (یعنی به اندازه مساوی در برابر همدیگر مسؤولیت دارند). (۲)

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یلزم الوالدین من العقوق لولدهما إذا کان الولد صالحاً مؤمناً ما یلزم الولد لهما لازم می شود بر والدین از جهت عاق شدن نسبت به بچه هایشان اگر فرزند صالح مؤمن باشد، آنچه که بر اولاد لازم شده از عاق بودن (بر والدین شان). (۳)

۴- سکونی از ابی عبدالله از پدران گرامی اش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانند روایت بالا را با این تعبیر فرمود: من العقوق لولدهما اذا کان الولد صالحاً از عاق ولد بودن است اگر فرزند صالح باشد. (۴)

لعنت خدا بر پدران و مادرانی که!!

در این بیان های ملاحظه کردید و در ادامه این گفتار نیز خواهید شنید که پدر و مادرها در برابر اولاد چه تکالیفی دارند و برای عمل به آنها ملزم هستند از قبیل

۱- بحار الأنوار: ۵۸ / ۷۴.

۲- الخصال: ۵۵ ح ۷۷؛ الفقیه: ۳ / ۳۱۱ ح ۱۵۰۸؛ التّهذیب: ۸ / ۱۱۲ ح ۳۸۶ / ۳۵- وسائل الشّیعه: ۲۱ / ۴۸۲ ب ۸۶ ح ۵ / ۲۷۶۴۲؛ مستدرک الوسائل: ۱۵ / ۱۶۸ ح ۱ / ۱۷۸۸۱ و ۱۵ / ۱۲۹ ح ۳ / ۱۷۷۴۳؛ از الجعفریات ص ۱۸۷؛ در کافی: ۶ / ۴۸ ح ۵. از زید بن علی از پدرش از جدش: نیز از رسول خدا ۶ عین آن روایت را نقل کرده است.

۳- مستدرک الوسائل: ۱۵ / ۳۶۷.

۴- الخصال: ۵۵ ح ۷۷؛ وسائل الشّیعه: ۲۱ / ۴۸۱ ب ۸۶ ح ۶ / ۲۷۶۴۳.

تربیت صحیح و باسواد کردن و شغل یابی و ازدواج و آفریدن امکانات زندگی در حد توان و وسع خود و محبت کردن و حتی انتخاب نام نیک و دهها وظایف دیگر؛

اگر پدر یا مادر در این موارد به وظایف خود عمل کرده اند ولی اولاد بیش از حد انتظار و توقع دارند و هر قدر والدین برای آنها می پردازد و آن ها را تحویل می گیرد، باز اولاد به والدین تمرد کرده و آنها را آزار و اذیت می کند و حتی شنیده شده است که بعضی از این قبیل اولاد رو در روی والدین ایستاده و با کمال بی شرمی به سرشان داد می زند (شما چرا مرا به وجود آوردید حالا که سبب ایجاد من شمائید باید تا دم مرگ خرجی مرا بدهید!!) مخصوصاً که اگر این گونه اولاد تنبل باشد و خود را به آن راه بزند و عوض تکان دادن به خود و حرکت کردن به سوی زندگی سالم: هفت متر هم زبان در آورد که دیگر او ویلاست!! به همچون اولادی لعن و نفرین شده و از رحمت خدا دور خواهد بود.

اما اگر اولاد صالح و سر به زیر و احترام والدین را نگهدارد و در حد توان خود از هیچگونه اطاعت و خدمت در مقابل والدین فرو گذار نیست اما والدین توقع بیشتر و انتظارات نابجا و بیش از حد از اولاد دارند، باز دیده و شنیده شده است مثلاً پدر و مادرها اولاد را در دهانه گاز انبر قرار داده و به چوب و فلک می کشند که آلا و بلا باید گفته مارا بپذیری (مثلاً در انتخاب همسر و پس ازدواج سر به سر گذاشتن با عروس و در به کار گماردن و انتخاب درس و شغل و تصمیم در کیفیت زندگی و در مسائل مادی و دهها برخوردهای غیر منطقی دیگر)؛

با این سخت گیری ها، اولاد را به رخ خود کشیده و پرده هارا دریده و اولاد را به عاق شدن وادار می سازند!! در این صورت است که این گونه والدین، در زبان اخبار مورد لعن و نفرین قرار گرفته اند!! پس در زندگی خانوادگی نه اولاد پدر و مادر را در مقابل خواسته های نفسانی و تمایلات شخصی بی منطق خود فدا نمایند و در برابر عیال و اولاد خود، غرور آنها را بشکنند و خورد نمایند و نه پدر و مادرها در صدد تحمیل خواسته های نامعقول و نامشروع خود باشند بدانند که هر کس در مقابل

دیگری مسئولیت شرعی و وجدانی دارد برای روشن شدن گفتار بالا به روایاتی توجه فرمائید.

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی! لعن الله والدین حملا ولدهما علی عقوقهما.

ای علی خدا لعنت کند به والدینی که بچه هایشان را به عاق بودن وادار سازند. (۱)

۲- یا علی: لعن الله الوالدین من ولدهما ما یلزم الولد لهما من عقوقهما. ای علی خداوند لعنت کرده به والدین از سوی فرزندان در باره آنچه که آنها را به عاق والدین بودنشان وادار سازند (کاری کنند که اولاد را به عاق والدین بودن وادار کرده و به رخ خود بکشند). (۲)

رحمت خدا بر پدران و مادرانی که!!

پدر و مادرها سعی و کوشش فراوان به کار برند تا فرزندان نسبت به اطاعت کردن و خدمت نمودن به آنها تشویق شده و کمک نمایند، کاری کنند که اولاد با عشق و علاقه در نیکی کردن به آنها، آستین بالا زده و آماده هرگونه خدمت و ایثار باشند (نکته مقابل فصل قبل).

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی: رحم الله والدین حملا ولدهما علی برهما. ای علی خدا رحمت کند پدر و مادری را که به بچه شان در نیکی کردن به آن ها یاری رسانند. (۳)

۲- سکونی: از ابي عبد الله علیه السلام گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحم الله والدین أعانا ولدهما علی برهما. خدا رحمت کند به والدینی که در نیکی کردن اولاد به والدین، یاری رسانند. (۴)

۱- الفقیه ج ۴ ص ۳۷۲؛ مستطرفات السرائر: ابن ادریس الحلّی ص ۶۲۱؛ بحار الأنوار: ۴۷ / ۵۸.

۲- الفقیه ۴: ۲۶۹ / ذیل ۸۲۴؛ مستدرک الوسائل: ۱۵ / ۴۴۴ ح ۱۷۸۸۲.

۳- الفقیه ج ۴ ص ۳۷۲- مستطرفات السرائر- ابن ادریس حلّی ص ۶۲۱؛ الفقیه ۴: ۲۶۹ / ذیل ۸۲۴؛ مستدرک الوسائل: ۱۵ / ۴۴۴ ح ۱۷۸۸۲.

۴- تهذیب: ۱۱۲ / ۸ ح ۳۸۵ / ۳۴؛ الکافی: ۶ / ۴۸ ح ۳؛ الجعفریات ص ۱۸۷؛ وسائل الشّیعه: ۲۱ / ۴۸۰ ب ۸۶ ح ۴ / ۲۷۶۴۱.

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحم الله من أعان ولده علی برّه خدا رحمت کند کسی را که به فرزندش در نیکی به والدین کمک نماید. (۱)

۴- کتاب فقه الرضا علیه السلام: از عالم علیه السلام روایت می کنم او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحم الله والداً أعان ولده علی البرّ خدا رحمت کند پدری را که به فرزندش در نیکی کردن کمک نماید. (۲)

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحم الله عبداً أعان ولده علی برّه بالإحسان إليه، و التّألف له، و تعلیمه و تأدیبه خدا رحمت کند بنده ای را که بچه اش را در احسان کردن به پدر کمک نماید و با او مهربان باشد و تعلیم و تربیت کردن او کمک نماید. (۳)

۶- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحم الله امرئاً أعان ولده علی برّه (۴) خدا رحمت کند مردی (و پدری) را که به فرزندش در نیکی کردن به پدرش: کمک نماید؛

یعنی خود با فرزند محترمانه زندگی کند و با آزار و اذیت و فشار زیاد، فرزند را وادار نکند که عاق والدین شود.

عدم جبر اولاد به آداب خود

گذشت زمان چیزهایی را به پیش می آورد که به ذهن نمی آمد (۵) خواه مادی یا

۱- التّهذیب: ۱۱۳ / ۸ ح ۳۹۰ / ۳۹، بحار الانوار ج ۷۴ ص ۷۶ ح ۱۰۰، از جامع الاحادیث ص ۱۱.

۲- فقه الرضا علیه السلام ص ۴۵ از جامع الأحادیث: ۱۱ باختلاف یسیر؛ مستدرک الوسائل: ۱۳۹ / ۱۵ ح ۵ / ۱۷۸۸۵.

۳- مستدرک الوسائل: ۱۳۹ / ۱۵ ح ۹ / ۱۷۸۸۹ از کتاب الأخلاق: مخطوط.

۴- روضه الواعظین: ص ۳۶۷.

۵- مرور الزّمان یریک مالایخطر بالک گذشت زمان به تو چیزهایی را نشان می دهد که به ذهنت نمی آمد.

معنوی: اخلاقی و اجتماعی، داخلی و خارجی: خانوادگی و غیره.

زندگی و فرهنگ امروز از نظر گفتار و کردار و رفتار، با پنجاه و شصت سال قبل:

خیلی فرق دارد، بدینجهت دین مقدس اسلام به این نکته توجه خاص معطوف داشته و سفارش اکید دارد بر اینکه اولاد را به روحيات و اخلاق و رسوم خود: وادار نکرده و مجبور ننمایید!

۱- امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: لا تقسروا اولادکم علی آدابکم فانهم مخلوقون لزمان غیر زمانکم فرزندان خود را به آداب (و رسوم) خود وادار (و مجبور) نکنید آنها به زمانی غیر از زمان شما آفریده شده اند (گذشت زمان مسایل و رسم های نو پیش

خواهد آورد). (۱)

ارزش دختران از نظر اسلام

۱- سکونی: از ابی عبد الله علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نعم الولد البنات ملطفات مجهزات مونسات مبارکات مفلیات چه خوب است دختران لطیف اند و سائل فراهم کننده و خوگیرنده و بابرکتند و دور کننده حشرات موذی (از سر و لباس والدین) اند. (۲)

۲- سلیمان بن جعفر جعفری: از ابی الحسن الرضا علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: إن الله تبارک و تعالی علی الأناث أرق (أرف) منه علی الذکور، و ما من رجل یدخل فرحه علی امرأه بینه و بینها حرمة إلا فرّحه الله یوم القیامه همانا خداوند به زنها مهربان تر است از مردان، هر مردی به زنی که میان او و آن زن حرمتی هست،

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲۰/۲۶۷ سخن ۱۰۱.

۲- الکافی: ۵/۶ ح ۵. مجهزات إذا أراد الأب خروجاً وفي الوافی "مجهزات" أي مهيئات للامور. "مفلیات" بالفاء أي باحثات عن القمل.

شادی آفریند خدا او را در روز قیامت شاد خواهد نمود. (۱)

۳- أحمد بن عبد الرحيم: از مردی از ابي عبد الله عليه السلام فرمود: البنات حسنات والبنون نعمه، وإنما يثاب على الحسنات ويسأل عن النعمه. دخترها حسنه و پسرها نعمتند و همانا بر حسنات ثواب داده می شود و از نعمت ها سؤال می کنند. (۲)

۴- محمد بن علي بن حسين يأسناده عن أبان بن تغلب: عن أبي عبد الله عليه السلام قال البنات حسنات، والبنون نعمه، فالحسنات يثاب عليها، والنعمه يسأل عنها. (۳)

دختران حسناتند و پسران نعمت: پس حسنات ثواب داده و از نعمت سؤال می شود.

۵- أحمد بن فضل، از ابي عبد الله عليه السلام فرمود: البنون نعيم والبنات حسنات، و الله يسأل عن النعيم و يثيب على الحسنات پسرها نعمتند و دخترها حسنه و خداوند از نعمت سؤال می کند و بر حسنه ثواب می دهد. (۴)

۶- امام صادق عليه السلام فرمود: إذا أصاب الرجل ابنه بعث الله إليها ملكاً، فأمر جناحه على رأسها و صدرها، و قال: ضعيفه خلقت من ضعف، المنفق عليها معان. زمانی که مرد دارای دختری شد، خداوند فرشته ای را به او می فرستد پس بالهایش به سر و سینه او می کشد و می گوید: ناتوانی از ناتوان، آفریده شده است انفاق کننده به او (از سوی خداوند) یاری می شود. (۵)

۱- الكافي ۶: ۶ / ۶؛ وسائل الشیعه: ۲۱ / ح ۱ / ۲۷۳۱۹.

۲- الكافي ۶: ۶ / ۸؛ وسائل الشیعه: ۲۱ / ح ۲ / ۲۷۳۲۰.

۳- الفقيه ۳: ۳ / ۳۱۰، ۵، ثواب الاعمال: ۲۳۹ / ح ۱ و ۷، وسائل الشیعه: ۲۱ / ح ۳ / ۲۷۳۲۱ و ۲۱ / ۳۶۷ - ح ۲ / ۲۷۳۱۶.

۴- الكافي: ۶ / ۷ ح ۱۲؛ وسائل الشیعه: ۲۱ / ۳۶۷ ح ۳ / ۲۷۳۲۳. اشاره إلى قوله تعالى: "((ولتسئلن يومئذ عن النعيم" ولا ينافي ما ورد في الأخبار بأنه الولايه فانها لبيان الفرد الكامل). (مرآت العقول)

۵- الفقيه ۳: ۳ / ۳۱۱ ۱۵۰۳، ثواب الأعمال: ۲۴۰ / ۴؛ أحد الإمامين الباقر أو الصادق ۸؛ وسائل الشیعه: ۲۱ / ۳۶۸ ح ۵ / ۲۷۳۲۳.

۷- ابن ابی عمیر: از هشام بن الحکم: از عمر بن یزید: از ابی عبد الله علیه السلام گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من عال ثلاث بنات أو ثلاث أخوات و جبت له الجنة، فقيل: یا رسول الله واثنتين؟ فقال: واثنتين، فقيل: یا رسول الله وواحدة؟ فقال: و واحدة. هر کس سه دختر یا سه خواهر داشته باشد، بهشت بر او واجب می شود!، گفته شد ای رسول خدا دو تا چه؟! فرمود: اگر چه دو تا باشد، گفته شد و یکی؟ فرمود: اگر چه یکی هم باشد. (۱)

۸- سکونی گفت: به خدمت ابی عبد الله علیه السلام داخل شدم و أنا مغموم مکروب، فقال لی: یا سکونی مما غمک؟ قلت: ولدت لی ابنه فقال: یا سکونی علی الأرض ثقلها و علی الله رزقها، تعيش فی غیر أجلك (۲) و تأکل من غیر رزقک، (فسری و الله عنی) (۳) فقال لی ما سمیتها؟ قلت: فاطمه، قال آه آه (۴) ثم وضع یده علی جبهته فقال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: حق الولد علی والده إذا کان ذکرا أن یستفره أمه (۵)، و یستحسن اسمها، و یعلّمه کتاب الله و یطهره، و یعلّمه السباحه و إذا کانت انثی أن یستفره امها، و یستحسن اسمها، و یعلّمها سوره النور، و لا یعملها سوره یوسف، و لا ینزلها الغرف، و یعجل سراحها إلی بیت زوجها، أما إذا سمیتها فاطمه فلا تسبها و لا تلعنّها و لا تضربها. در حالی که غمگین و گرفته بودم به من فرمود: ای سکونی چه عامل غمگینی ات شده است؟ گفتم: دختری برایم متولد شده است! فرمود: ای سکونی سنگینی او بر زمین و روزی اش بر خدا و زندگی اش غیر از عمر تو است و غیر از روزی تو می خورد، (سکونی گوید): به خدا این (نصیحت مرا شاد نمود) و غم را از من زدود، فرمود: چه نامیدی؟ گفتم فاطمه، فرمود: آه آه سپس دستش را به پیشانی

۱- الکافی: ۶/۶ ح ۱۰؛- الفقیه ۳: ۱۱۱/۱۵۰۱.

۲- آی لا ینقص من عمرک لأجلها شیء ولا من رزقک.

۳- هذا من کلام السکونی آی کشف أبو عبد الله علیه السلام الغم عنی.

۴- قاله علیه السلام لتذکره جدتها المظلومه علیها السلام وما أصابها من مکاره الدهر.

۵- یستفره فی الموضعین آی یستکرم أمه و لا یدعو بالسبّ لأُمّه واللّعن والفحش.

اش گذاشت و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حق فرزند بر پدرش، اگر پسر است به مادرش رفاه دهد (و گرامی بدارد) و با نام خوب بنامد و کتاب خدا را به او یاد دهد و او را تطهیر نماید و شنا کردن به او تعلیم نماید؛

و اگر دختر است مادرش را گرامی بدارد و نام نیک بنامد و سوره نور را به او یاد دهد و سوره یوسف را تعلیم نماید و او را در بالاخانه نشاناند (که در دید مردم باشد و او مردم را ببیند) و در شوهر دادن شتاب نماید و اما او را که فاطمه نامیدی پس به او فحش نده و بد نگو و نزن. (۱)

۹- وقال صلی الله علیه و آله و سلم: ما من بیت فیہ من البنات إلا نزلت کل یوم علیہ اثنی عشر برکة و رحمہ من السماء، و لا تنقطع زیارة الملائکة من ذلک البیت، یکتبون لأبیہم کل یوم و لیلہ عبادہ سنہ خانه ای نیست در آن از دختران وجود داشته باشد، مگر اینکه هر روز دوازده برکت و رحمت از آسمان نازل می شود و زیارت فرشتگان از آن خانه منقطع نمی شود در شبانه روز برای پدرانشان، ثواب عبادت یک سال می نویسند. (۲)

خدایا برایم دختری ده

در مجالس ترحیم زیاد دیده شده است هر کس دختری نداشته باشد، ماتمش سوت کور و بی سر و صدا و کم رنگ و سرد و خاموش سپری می شود، اما اگر دارای دختر یا دخترانی باشد، مجالس پر رونق و گرم و پرهیاهو می گردد زیرا دختر است که برای پدر و مادر، واقعاً اشک می ریزد و می سوزد و خاطره اش را زنده نگه میدارد (و مجلس سوگواریش را گرم می کند)!

۱- أبان بن عثمان: از محمد واسطی: از أبي عبد الله عليه السلام فرمود: إنَّ (أبی) إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يَرْزُقَهُ ابْنَةً تَبْكِيهِ وَ تَنْدِبُهُ بَعْدَ مَوْتِهِ. همانا پدرم ابراهیم علیه السلام از

۱- الکافی: ۴۸ / ۶ ح ۶؛ التّهذیب: ۸ / ۱۱۲ ح ۳۶ / ۳۸۷؛ وسائل الشّیعه: ۲۱ / ۴۸۱ ب ۸۷ ح ۱ / ۲۷۶۴۷.

۲- شجره طوبی: ۲ / ۳۷۵.

خدا درخواست نمود برایش دختری دهد که بعد از مرگش به او ناله سر دهد و بگرید. (۱)

بلی دخترانند که با اشک بی پایان چشمان خود، خاک قبر و آرامگاه پدر و مادر را سیراب می کنند و مادام العمر در فراق آنها گریانند و به دست فراموشی نمی سپارند.

رقیه سه ساله سالار شهیدان، در کوه و دشت و بیان و خیابان راه شام و خرابه آن با دیده نالان و سینه سوزان، از عمه غمگسارش، دائم سراغ بابا را می گیرد و رسیدن به او را می خواست، اما چه فایده با آه و ناله و به آغوش گرفتن سر مطهر بابا لب به لب گذاشته و هی می گرید و می گوید:

یا ابتاه من الذی خضبک بدمائک (پدر چه کسی محاسنت را با خونت خضاب کرد)

یا ابتاه من الذی قطع وریدک (چه کسی رگ گردنت را برید)

یا ابتاه لیتنی لک الفدا (ای پدر کاش من قربانت می شدم)

یا ابتاه لیتنی توسدت التراب و لا اری شیبک مخضباً بدما (ای پدر کاش خاک مرا در آغوش می کشید تا محاسنت را به خون رنگی نمی دیدم (معالی السبطين)).

غسل و دفن حضرت رقیه

هنگامی که زن غسله بدن حضرت رقیه را غسل می داد، ناگاه دست از غسل کشید و گفت: سرپرست این اسیران کیست؟ زینب (علیه السلام) فرمود چه می خواهی زن غسله گفت: چرا بدن این طفل کبود است، آیا به بیماری مبتلا بوده است؟ حضرت در پاسخ فرمودند: ای زن او بیمار نبود، این کبودها آثار تازیانه و ضربه های دشمن است. (۲)

۱- الکافی: ۵/۶ ح ۳، مؤلف کتابی بنام (والدین دو فرشته جهان آفرینش) در اختیار عزیزان، قرار داده است که برای مبلغان محترم قابل استفاده است.

۲- (الوقایع والحوادث ج ۵ ص ۸۱).

من للارامل و الايتام و من للنساء الحاسرات و عّماتى المسلوبات كىست بعد از تو به زنان بيوه و يتيمان بى پدر رسيد گى كند و به زنان سربرهنه و عمه هاى لباس به غارت رفته ام، سر كشى نمايد آن قدر از اين نوع كلمات و جملات دلسوز و درد آور ميگويد و مى گريد و با آن وضع اسف بار، جان بجان آفرين تسليم مى كند و بازماندگانش را غرق در عزا مى نمايد.

أللعنه الله على القوم الظالمين.

آيا امام حسين عليه السلام دختری به نام رقيه داشت يا خير

حضرت سيدالشهدا (عليه السلام) دختری به نام رقيه داشتند كه در سن سه سالگى در خرابه شام به شهادت رسيد (منتخب التواريخ ص ۲۹۹) مادر حضرت رقيه مطابق اكثر نقل ها «ام اسحاق» نام دارد كه فضائل و مناقب بسيارى را براى آن بانو بر مى شمارند. (۱)

حضرت رقيه در ماه شعبان چشم به جهان گشود، سن مبارك آن حضرت هنگام شهادت سه سال بود.

عبدالوهاب بن احمد شافعى مصرى مشهور به شعرانى (م ۹۷۳ ق) در كتاب المنن باب دهم نقل مى كند، نزديك مسجد جامع دمشق بقعه و مرقدى وجود دارد كه به مرقد حضرت رقيه (عليه السلام)، دختر امام حسين (عليه السلام) معروف است و بر روى سنگى واقع در درگاه آن مرقد نوشته شده است «اين خانه، مكاني است كه به ورود آل پيامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) و دختر امام حسين (عليه السلام) حضرت رقيه شرافت يافته است.

مورخ خبير عمادالدين حسن بن على بن محمد طبرى، هم عصر خواجه نصيرالدين طوسى در كتاب كامل بهايى مى نويسد دختر ك سه چهار ساله اى كه خاندان امام حسين (عليه السلام) در خرابه شام شب هنگام، خواب پدر راديد و بهانه پدر

نمود یزید گفت: سر پدر را برایش ببرند، سر مقدس را آورده و در کنار دختر قرار دادند، آن دختر از غم پدر فریادی برآورد و جان داد.

نام حضرت رقیه علاوه بر کتب مشهوری چون لهوف و ... در قصیده سوزناک سیف بن عمیره، صحابی بزرگ امام صادق (علیه السلام) آمده و علمای بزرگی همچون شیخ طوسی، نجاشی، علامه حلی و ... به آن تصریح کرده اند از (ستاره درخشان شام)

نظرات مراجع عظام تقلید در مورد حضرت رقیه (س)

آیات عظام مکارم شیرازی و نوری همدانی نظر خود را در خصوص وجود مضجع شریف دختر سه ساله حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) اعلام کرده اند.

شکی نیست که دختر کوچکی از امام حسین (علیه السلام) در شام از دنیا رفت و در آنجا دفن شد و حرم فعلی منسوب به همان دختر است، اما این که نام آن دختر رقیه بوده یا نام دیگری داشته در بین دانشمندان اسلامی اختلاف نظر وجود دارد هر چند معروف این است که نامش رقیه است.

به گزارش حوزه نیوز، پنجم صفر سالروز شهادت ریحانه امام حسین (علیه السلام) حضرت رقیه (س) است که سندی بر مظلومیت خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد، عده ای از ارادتمندان به ساحت قدسی اهل بیت (علیهم السلام) در پاسخ به شبهه ای که در برخی محافل مطرح شده نظر دو تن از مراجع عظام تقلید شیعه در این خصوص را با طرح ۴ سؤال جویا شده اند.

۱- صحت وجود دختری با مشخصاتی که ارباب مقاتل در مورد کیفیت شهادت آن بزرگوار نقل کرده اند (درخرا به شام) چیست؟

۲- صحت انتساب چنین دختری به امام حسین (علیه السلام) چگونه می باشد؟

۳- صحت انتساب حرم موجود در نزدیک دمشق به دختری به نام حضرت رقیه (علیه السلام) چگونه است؟

۴- با توجه به موارد گفته شده و پاسخ های حضرت عالی انجام نذر و ادای آن دارای چه حکمی است؟

متن کامل نظرات این دو مرجع تقلید تقدیم می گردد

پاسخ آیت الله مکارم شیرازی

بسمه تعالی

شکی نیست که دختر کوچکی از امام حسین (علیه السلام) در شام از دنیا رفت و در آنجا دفن شد و حرم فعلی منسوب به همان دختر است، اما این که نام آن دختر رقیه بوده یا نام دیگری داشته در بین دانشمندان اسلامی اختلاف نظر وجود دارد هر چند معروف این است که نامش رقیه است.

همیشه موفق باشید.

پاسخ آیت الله نوری همدانی

بسمه تعالی

در کتاب هایی چون کامل بهائی و نفس المهموم و کتاب های معتبر دیگر دختر خردسالی که برخی نام او را رقیه نامیده اند و در شام به شهادت می رسد، برای امام حسین (علیه السلام) ذکر کرده اند و اگر کسی برای آن حضرت نذر کند، باید آن را ادا نماید و مضجع موجود در دمشق متعلق به آن حضرت است. (۱)

مجلس ۶۵ صلہ رحمہ با یک جرعه آب یا با یک سلام و عفو و بخش!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الله عز وجل

۱- يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا نساء: ۱ ای مردم! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید! همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید؛ و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت. و از خدایی بپرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید؛ و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می خواهید، نام او را می برید! (و نیز) (از قطع رابطه با) خویشاوندان خود، بپرهیز کنید! زیرا خداوند، مراقب شماست.

۲- وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ رعد: ۲۵ آنها که عهد الهی را پس از محکم کردن می شکنند، و پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده قطع می کنند، و در روی زمین فساد می نمایند، لعنت برای آنهاست؛ و بدی (و مجازات) سرای آخرت!

در آیات قرآن و احادیث اهل بیت، فراوان دیده می شود که، در باره نیکی به ارحام «و هم خونان» دستور اکید داده شده است؛ فرموده اند صلہ رحم، عمر آدمی را طولانی می کند، بهر قدمی که به سوی رحم برداشته شود، چه حسناتی نوشته شده و چه سیئاتی محومی گردد و چه درجاتی را بالا می برد.

حَتَّىٰ اِذَا كُنَّ اِلَى الْوَالِدِ الَّذِي اَنْزَلْتَهُنَّ فَمِنْ اَحْسَنِ اَوْ اَوْسَرِّ، رَسُوْلُ خَدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

«صَلُّوا الْاَرْحَامَ وَ لَوْ بِالَّتَّسْلِيْمِ» اَرْحَامِ خُوْد رَا اِكَرْجِه بَا سَلَامِ دَاْدَن بَاشَد، وَصَلِّ كُنِيْد

پدر و مادر و اولاد و خواهر و عمو و عمّه و دایی و خاله و اولاد اینها، از جمله ارحامی هستند که باید حالشان مرتّب، پرسیده شود.

در برابر آن قطع رحم «بریدن از ارحام» عمر انسان را کوتاه و مورد لعنت پروردگار و ملائکه و جنّ و انس قرار می گیرد.

حَتَّىٰ اِذَا مَرَّ بِمَرْحُوْمٍ مِنْ اَرْحَامِهِ فَاَنْصَرَفَ عَنْهُ، رَسُوْلُ خَدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ دَرِ بِنَجِّ اَيَّهْ اِذَا اَيَّاتُ الْقُرْآنِ مَجِيْدٍ يَافِئْتُمْ كَهْ، بَه قَاطِعِ رَحْمِ لَعْنِ كَرْدِيْدَه اِسْت.»

واقعا چه بد خصلتی است که انسان، عزیز خود را چشم براه گذاشته و همیشه او را در حال انتظار نگهدارد، حتی یک قدم به خودش زحمت ندهد، که حالی از او پرسد.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «صَلِّ رَحِمَكَ وَ لَوْ بِشَرْبِهِ مِنْ مَاءٍ» (۱) «رَحْمِ خُوْد رَا وَصَلِّ كُن اِكَرْجِه بَا يَكِ جَرْعَه اَبِ دَاْدَن بَاشَد»

به چند حدیث کوتاه از میان هزاران حدیث، توجه فرمائید که، اهمیّت صلّه رحم و اثرات آن را بیان می نماید.

۱- «صَلِّهِ الرِّحْمِ تَهْوَنَ الْحِسَابِ» (۲) «صلّه رحم حساب را در روز قیامت آسان می کند.»

۲- «الرِّحْمِ حَبْلٌ مَمْدُوْدٌ مِنْ اَلْاَرْضِ اِلَى السَّمَاءِ» (۳) «رحم ریسمان کشیده ای میان زمین و آسمان است.»

۱- وسائل: ج ۲۱ ص ۵۳۹/۶؛ کافی: ج ۲ ص ۱۲۱/۹؛

۲- بحار الأنوار: ج ۴۷ ص ۱۶۳/۲۲؛

۳- بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۱۸۷/۱۷؛

۳- «الرَّحْمُ شَجْنَهُ مِنَ اللَّهِ» (۱) «رحم شعبه ای است از رحمت خدا».

هر عمل نیک یا بد دارای خاصیت ها و اثراتیست که چه بخواهد و نخواهد، به خود صاحب عمل بر می گردد، مانند زهر نوشنده را از میان بر می دارد و آتش که بخواهی و نخواهی، می سوزاند و آب در خشکی زیستان را خفه می کند، خشکی، آبیان را، هلاک می کند، وسیله تیز، به جنس نرم بکشی می بزد و دهها مثال دیگر.

اعمال انسان ها هم دارای خواص مخصوص است، مثلا- نیکی به والدین و صله ارحام، خاصیتش این است که هم عمر را طولانی میکند و برکت مال را هم زیاد می نماید، خوشحال کننده و نشاط آوراست و برعکس آن عاق والدینی و قطع رحم عمر را کم و برکت از مال آدمی می برد و روی خوشحالی را نمی بیند به چند روایت نیز در این مورد دقت کنید و حفظ کنید.

۱- «صَلِّهِ الرَّحْمُ تَزِيدُ فِي الْعَمْرِ وَ تُنْفِي الْفَقْرَ» (۲) «صله رحم عمر را زیاد و فقر را می زداید».

۲- «صَلِّهِ الرَّحْمُ تُعْمَرُ الدِّيَارُ» (۳) «صله رحم سرزمین هارا آباد می کند».

۳- «صَلِّهِ الرَّحْمُ تَزْكِي الْأَعْمَالِ» (۴) «صله رحم اعمال را پاکیزه می کند».

۴- امام صادق علیه السلام فرمود: صله رحم و نیکی کردن، البته حساب را آسان و از گناهان نگه میدارد فصلوا ارحامکم و بڑوا باخوانکم ولو بحسن السلام ورد الجواب (۵) پس صله ارحام بکنید و به برادرانتان، نیکی کنید اگرچه با سلام کردن خوب و جواب دادن به سلام (آنها).

۵- و فرمود: ما نمیدانیم چیزی عمر را زیاد کند مگر صله رحم حتی اگر کسی عمرش سه سال باشد سی سال هم زیاد می کند می شود سی و سه سال و اگر قطع

۱- بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۲۰ / ۱۹۴؛

۲- بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۹ / ۱۰۳؛

۳- بحار الأنوار: ج ۴۷ ص ۱۹ / ۱۶۳؛

۴- بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۷ / ۹۱؛

۵- جامع السعادات: ۲ / ۲۵۵.

رحم کند عمرش سی و سه سال باشد می شود سه سال. (۱)

در برابر این روایات به روایات ذیل نیز توجه نمائید.

۱- «قطیعه الرّحم تورث الفقر» (۲) «بریدن رحم بیار آورنده فقر است.»

۲- «قطیعه الرّحم تورث الهم» (۳) «بریدن رحم باعث همّ غم است.»

۳- «قطیعه الرّحم لتذران الدّیار بلاقع» (۴) «قطع رحم سرزمین را بی آب و

علف می کند (ویران می سازد).

۴- امیرمؤمنان: علیه السلام در خطبه ای فرمود: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الدَّنُوبِ الَّتِي تَعْجَلُ الْفَنَاءَ بِهَا خُدا پناه می برم از گناهانی که به فنا (و تباه) شدن، شتاب ورزد.

عبدالله بن کوی یشکری بلند شد و گفت: ای امیرمؤمنان: علیه السلام آیا می شود گناهانی که فانی شدن را شتاب بخشد توضیح دهید؟! فرمود: بلی وای بر تو قطع رحم است، همانا اهل بیتی هستند گردهم می آیند و بهم دیگر می رسند درحالی خودشان گناهکار (و فاجرند) خداوند به آنها روزی می دهد و هستند اهل بیتی که از همدیگر بریده اند و متفرقند، خداوند از نعمت های خود، محرومشان می کند درحالی که پرهیزکارانند. (۵)

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: اتقوا الحالقه فانها تميت الرجال قیل وما الحالقه قال قطيعها لرحم. بترسید از حالقه آن مردان را می کشد! گفته شد حالقه چیست؟ فرمود:

قطع رحم. (۶)

باتوجه به این روایات که نمونه ای از صدها روایت در این باره است، می فهمیم که صله رحم دارای چه اثرات مثبت و خلاف آن چه خواص منفی دارد.

اعمال و رفتار بزرگان دین و امامان، در هر زمینه ای الگوی ماست، با این که

۱- جامع السعادات: ۲/ ۲۵۶ از اصول کافی باب صلها لرحم و سفینها لبحار ج ۱ ص ۵۱۴..

۲- بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۶۳ / ۱۱؛

۳- بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۱۳۲ / ۹؛

۴- سرچشمه حیات ص ۲۷۰. از بحار الأنوار: ج ۱۰۴ ص ۲۰۸ / ۸؛

٥- جامع السعادات: ٢/ ٢٥٢.

٦- جامع السعادات: ٢/ ٢٥٢.

بعضی از ارحامشان درباره آنها ستم روا می داشتند حتی در دربار خلفای جور، به ریختن خونشان سعایت می کردند و فتوا می دادند، باز در باره آنها نیکی می کردند و از هیچ کمکی، مضایقه نمی نمودند!

از خدای توانا می خواهیم که مارا جزء صله ارحام کنندگان قرار داده و از این فیوضات محروم نفرماید انشاءالله.

بد نیست در این مورد به مطلبی که در مورد صله ارحام خیلی باید رعایت شود و اعمال گردد و سر مشق قرار گیرد صفت عفو و بخش است، زیرا در میان ارحام، دائم رفتارهای موزیانه و رنج دهنده، وجود دارد پس اگر اقربا و اعضای فامیل، در میان خود، عفو و گذشت را، رواج ندهند، همیشه با یکدیگر، در گیر و قهر کننده و با ناراحتی های روانی و کینه توزی و عداوت ورزی، زندگی خواهند کرد.

پس در دنیا از جمله صفات برجسته و ممدوح و مورد توجه انسان ها و مشمول عنایت و رحمت پروردگار عالمیان، صفات بردباری و عفو و گذشت است که در تمام جوامع بشری، دارای ارزش خاص و مورد ستایش بنی آدم، قرار گرفته است، و نیز ادیان آسمانی، از آنها تمجید مخصوص نموده و همگان را برای متخلق به آن اخلاق و متصف به آن صفات بودن، دعوت کرده و تشویق نموده اند.

دین مقدس اسلام از آن ادیان مستثنی نبوده، بلکه کاملتر از آنها در این مورد بحث، و بیاناتی دارد که شایان توجه است.

۱- وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا فرقان: ۶۳ بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند)؛

۲- خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ اعراف: ۱۹۹ (به هر حال) با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، و به نیکی ها دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن)!

۳- فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ زخرف: ۸۹ پس (اکنون که چنین است) از آنان روی برگردان (و در گذر) و بگو: «سلام بر شما»، اما بزودی خواهند دانست حق با که بود!

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: ثلاث من مكارم الدنيا والاخره تعفو عمن ظلمك و تصل من قطعك و تحلم اذا جهل عليك (۱) سه صفت از صفات و پسندیده گرامی دنیا و آخرت است، کسی را که به تو ستم نموده، ببخشی و از کسی که قطع رحم نموده، صله ارحام انجام دهی و کسی که به تو نادانی کرده است را ببخشی.

۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عليكم بالعفو فان العفو لا يزيد العبد الا عزاً فتعافوا يعزكم الله (۲) بر شما باد بخشیدن زیرا عفو برای بنده نمی افزاید مگر عزت، پس همدیگر را ببخشید تا خدا شما را عزیز نماید.

۳- امام زین العابدین علیه السلام فرمود: وقتی که روز قیامت شد و خداوند همه را در یک بیابان جمع کرد، منادی ندا می کند این اهل الفضل صاحبان فضل کجایند؟! گروهی از مردم بلند می شوند، فرشتگان آنها را ملاقات کرده و از آنها می پرسند؟

وما كان فضلكم فيقولون كنانصل من قطعنا و نعطى من حرما و نعفوا عمن ظلمنا قال فيقال لهم صدقتم ادخلوا الجنة (۳) چه بود فضیلت شما؟ گویند ما صله رحم انجام می دادیم هر کس از ما قطع رحم می کرد، و عطا می کردیم به هر که ما را محروم می نمود و می بخشیدیم کسی را که به ما ستم روا می داشت، به آنها می گویند راست گفتید داخل بهشت شوید.

در این مورد روایات باتعیرهای گوناگون زیاد است که مجلس ما بیش از این را اقتضا نمی کند. به چند جریان تاریخی توجه فرمائید.

یکی از خدمتکاران امام سجاد علیه السلام ظرفی که در دست داشت به سر حضرت

۱- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۶۲.

۲- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۶۲.

۳- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۶۲.

افتاد و زخمی کرد، امام به او نگاهی کرد، او گفت: والکاظمین الغیظ، فرو نشانندگان خشم خود، امام فرمود: کظمت غیظی، خشمم را فرو بردم گفت: والعافین الناس، بخشندگان مردم فرمود: قد عفوت عنک ترا بخشیدم، گفت: إِنَّ اللَّهَ لَا يُضَاعِفُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ، خداوند مزد خوبی کنندگان را ضایع نمی کند فرمود: قد أعتقتک، آزادت کردم.

روزی نوزادی از دست یکی از کنیزان آن حضرت افتاد و جان داد، امام ناراحتی او را دید فرمود: برو تورا آزاد کردم!

می بینم امام بدون اظهار غیظ و غضب، چگونه از یک خطاکار گذشت می کند.

مردی از شامیان به مدینه آمد تا با فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام مقابله کرده و هتاک می نماید و آن ها او را بکشند، تا (بنا به عقیده خود) شهید راه حق شود چون معاویه آنها را بدین صورت تربیت کرده بود.

وقتی که وارد مدینه شد دید گروهی دور یک شخصی را گرفته اند و با احترام خاص او را می برند، پرسید آن شخصیت کیست؟ گفتند حسن بن علی علیهما السلام است، گفت: الله أكبر بین خدا چقدر از این خاندان بیزار است، می داند من به خاطر سب این ها از شام تا اینجا پایاده آمده ام که اولین برخوردم با بزرگ این هاست.

پیش امام علیه السلام آمد و هرچه از دهنش آمد، نثار حضرت کرد، اطرافیان خواستند او را ساکت و یا اذیت کنند، امام فرمود: کاری نداشته باشید! آن قدر گفت تا خسته شد در آخر گفت: حسن بن علی با توأم این همه حرف ها را به تو می گویم چرا عکس العمل نشان نمی دهی و دستورقتل مرا صادر نمی کنی مرا بکشند تا در راه اسلام شهید شوم!!

امام فرمود: یا أخی العرب می بینم غریبی و تازه از راه رسیده ای که مشکلی تورا وادار به گفتن این حرف ها نموده است، اگر پول و خرجی نداری به تو کمک کنم و اگر برای استراحت منزل نداری، منزل دهم و اگر لباس نداری، لباس دهم و حتی اگر به عیال نیاز داری برای عیال اختیار نمایم و. و.

شامی به فکر فرو رفت و بعد از مدتی سکوت، در برابر امام ایستاده گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خدا به هیچ کدام این ها که گفتم، نیازی ندارم الله أعلم حیث يجعل رسالته خدا خود داند که رسالتش را در کجا قرار دهد (و کدام خانواده به این مقام شایستگی دارد که به او عنایت نماید) یابن رسول الله معاویه خاندان شمارا جور دیگر به ما معرفی کرده بود الان می بینم مسئله غیر از این هاست به خدا قسم هنگام بیرون آمدن از شام در روی زمین به شما دشمن تر از من کسی نبود و الان برمی گردم در روی زمین و زیر آسمان بر شما از من دوست تر پیدانمیشود!

بادقت در زوایای این جریان می فهمیم که عفو و بخش و حلم و برد باری، کار خود را کرد و دشمن با آن قساوت را بر دوست با آن علاقه، برگردانید و دگرگون ساخت.

نظیر این جریان قضیه امام زین العابدین علیه السلام با برادر یا برادر زاده اش بود که در برابر امام ایستاد و خود امام و مادرش را ناسزا گفت و رفت، اصحاب گفتند: یابن رسول الله چرا جواب او را ندادی و یا اجازه ندادی ما به سزای عملش برسائیم، فرمود دوست دارید برویم جوابش را بدهم، همراه اصحاب به در خانه او رسیدند و در را زدند خدمتکار بیرون آمد و برگشت او را از آمدن امام با اصحاب مطلع ساخت، او به خیالش که امام برای تلافی آمده و شمشیر برداشت و بیرون آمد، دید حضرت قیافه انتقام جوئی ندارد، امام فرمود: آن نسبت ها که به من و مادرم دادی، اگر واقعیت دارد خداوند من و مادرم را ببخشد و اگر ناحق گفتم، خداوند تورا ببخشد، برویم!! آن شخص این بزرگواری را که از امام دید به قدم مبارکش افتاد و گفت: آقا مراببخشید من ناحق گفتم: و من اشتباه کردم، آن گاه امام رو به اصحاب فرمود: آیا این پاسخ نیکو نبود؟ همه گفتند: بلی کار شما درست است.

روزی مالک اشتر قدس سره از بازار کوفه رد می شد و لباس سفید بتن داشت یکی از قهوجی ها از این هیئت مالک خوشش نیامد و ظرف تفاله چائی را به سوی مالک انداخت و تمام لباس او را آلوده کرد، مالک بدون توجه گذشت.

همسایه ها اطراف او را گرفتند و گفتند: خودت را بیچاره کردی مگر نشناختی او کیست؟ گفت: نه فقط می بینم شخص سبک و عوضی است آن چه لباسیست او پوشیده است؟! گفتند: بابا او فرمانده کل قوای امیر مؤمنان: علیه السلام مالک اشتر است الان بر میگردد و به حساب تو می رسد.

قهوچی پشت سر مالک اشتر قدس سره دوید تا رسید دید مالک وارد مسجد کوفه و بلافاصله نماز شروع کرد وقتی سلام نماز را گفت، قهوچی به پایش افتاد هی می گفت: آقا مرا ببخشید، فرمود: تو چکار کرده ای از ترسش نتوانست، آخر باتب و لرز گفت: من آنم که به روی لباس شما تفاله چایی انداختم!!

فرمود: من که رویم را به سوی تو برنگرداندم و تورا نشناختم و من در مسجد کاری نداشتم و چون تو این کار را کردی دانستم که خدا از این کار تو خوشش نیامد وارد مسجد شدم و دو رکعت نماز خواندم و از خدا خواستم که ترا ببخشد (برو بکارت برس) (۱).

ابن ابی الحدید معتزلی شارح نهج البلاغه می گوید: اگر کسی قسم یاد کند خداوند در میان عرب و عجم فردی شجاع تر و قدرتمندتر از مالک اشتر بجز مولایش علی علیه السلام کسی را نیافریده است من او را در این سوگندش گناهکار نمیدانم.

حال جریان بالا را با آن سمت ها و قدرت های مالک بسنجید ببینید این شخصیت دارای چه عفو و بخش و صاحب چه حلمی بوده است که امیر مؤمنان علیه السلام در باره او فرمود: کان مالک لی کما کنت لرسول الله مالک برای من آن گونه بود که من به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم.

اینها پرورش یافتگان کسی هستند که هنگام شهادتش در باره قاتلش، چه سفارش های مؤکدی داشت، تا با او خوش رفتاری کنند و با او مدارا نمایند.

در وصایای امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: یا بنی عبد

المطلب لا- الفینکم تخوضون دماء المسلمین خوفاً تقولون قتل امیر المؤمنین، الا- لا تقتلن بی الا قاتلی، انظروا اذا أنا مت من ضربته هذه فاضربوه، ضربه بضربه، و لا تُمَثِّلُوا بالرجل: ای فرزندان عبد المطلب! مبادا بعد از شهادت من در خون مسلمانان غوطه ور شوید و بگوئید امیر مؤمنان کشته شد، و به بهانه آن خونهایی بریزید، آگاه باشید تنها قاتل من (عبد الرحمن بن ملجم مرادی) کشته خواهد شد،

درست دقت کنید هنگامی که من از این ضربه ای که او بر من زده است شهید شوم تنها یک ضربه کاری بر او بزنید و بعد از کشتنش بدن او را مثله نکنید.

عزیزان باید خیلی زحمت کشید تا به این مراتب و مقامات برسیم.

زندگانی امامان و بزرگان و پرورش یافتگان این خاندان، پر است از این بزرگواری ها و سیادت ها اما در مقابل این ها گروهی بودند که هر ظلم و ستمی از دستشان می آمد، درباره این خانواده و نسل آنها، کوتاهی نمی کردند.

پیغمبر بزرگوار اسلام آن همه ستم ها از مکه ای ها دید و کشید تا جائی که فرمود:

ما أوذی نبی مثل ما أوذیت هیچ پیغمبری به اندازه من اذیت کرده نشد.

اما وقتی که به مکه غالب شد یکی از اصحاب گفت، ألیوم یوم الملحمة امروز روز انتقام است، فرمود: نه ألیوم یوم المرحمة امروز روز مرحمت و بخشندگی است!!.

مردم مکه در برابر آن همه ظلم و جنایت ها که منتظر یک فرمان قتل عام بودند، دیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فریاد کشید، اذهبوا أنتم الطلقاء. بروید شما آزاد شدگانید، با این یک جمله کوتاه فرمان عفو عمومی را صادر فرمود، اما آنها با حرایم عصمت او در وقایع مختلف مخصوصاً بعد از واقعه کربلا در کوفه و شام و طول راهها چه رفتارهایی کردند و مصیبت هائی را به آنها روا داشتند.

بلی چرخش زمان اوضاع را عوض کرد روزی هم نسل و فرزندان همان طلقاء در اریکه قدرت نشستند و سلطنت کشور اسلام را قبضه کردند و دست انتقام، بهتر بگم تخلیه کینه ها و عقده خالی کردن ها، به سوی خاندان صاحب این گذشت و

سیادت، باز شد و کار را به جایی رساندن که تمام عزیزان و جگر گوشه گان همین شخصیت ممتاز جهان آفرینش، در صحرای سوزان دشت کربلا از دم شمشیر گذرانند و خاندان عصت و طهارتش را آواره دشت و بیابان و سرگردان شهرها و روستاها کردند.

در طول راه چه زخم زبانها و توهین ها که نشنیدند و به سر بچه های بی پدر و بی سر پرست چه تازیانه ها که فرود نیاوردند و به اشک چشم آن یتیمان، کوچترین اعتنائی نکردند و به مجالس عام نا محرمان، کشیدند.

اف بر این گذر زمان و چرخش فلک که آنچه را که به عقل نمی آید را پیش می آورد و به سر مظلومان و ستمدیدگان، نثار می کند. (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۲؛ ص ۱۳۷

نوئی که هنگام رفتن به مسجد، قبلاً بادستور پدر چراغهای مسجد را خاموش می کردن و نه برادر دوش را می گرفتند، مبادا چشم نامحرمی به او متوجه شود، روزی هم همین بانوی بزرگوار در مجلس ابن زیاد در کوفه و در مجلس یزید در شام در میان مردان نامحرم مسلمان و خارج از اسلام نشسته با کمال رشادت و شجاعت و شهامت، روبه سوی ستمگر تاریخ (یزید) گرفته و فریاد سر می دهد أمن العدل یابن الطلقاء تخدیرک حرائمک آیا از عدالت است ای فرزند آزاد شده (جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) حریم های خود را در پشت پرده نگهداشته و حرائم عصمت و طهارت را اسیر و در دشت و بیابان، بگردانی؟!!!!

ألألعه الله علی القوم الظالمین"

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳
ه.ش.

مجلس ۶۶ اعلان جنگ به ربا خواران

یکی از بلاهای خانمان سوز و گرفتاری های بنیاد بر انداز در جامعه بشری، ربا و ربا خواری است، هر جا و منطقه یا شخصی، گرفتار این بلای زندگی بر باد دهنده شود، برای همیشه بیچاره و محو و نابود خواهد شد، با تجربه فراوان، ثابت شده است، اگر این بلا وارد خانه یا اجتماعی شود، روی خوشی و خرمی نخواهد دید.

خداوند متعال، برای صاحب هیچ گناهی اعلام جنگ نکرده است، مگر به ربا خواران، زیرا این بلا در هر جامعه برای خود جا باز کند، اقتصاد آن را فلج کرده و زندگی انسان ها را به تباهی و نابودی خواهد کشید، در نتیجه مردم به رفع نیازها و دور ساختن گرفتاری های خود، سرگرم و مشغول گشته، از معبود و دستوره های او، غفلت خواهد کرد.

در دوران عمر خود زیاد دیده و شنیده ایم کسی که به کمند ربا خواری گرفتار شده، خاکستر نشین گردیده و لب خندی در لب های او دیده نمی شود.

رباخواری جنگ با خداست، ربا از هفتادبار عمل نامشروع با مادر، بدتر است

در روایات آمده که هر یک درهم رباخواری از هفتاد بار عمل نامشروع در کنارخانه خدا بدتر است. در قرآن هم خوردن ربا را اعلام جنگ خدا با گیرنده معرفی کرده است. تندتر از این تعابیر در کتاب و سنت درباره هیچ یک از اعمال ناصواب ذکر نشده است.

ربا خوار از آثار خیر و برکت معنوی که در کسب و کار و جنبش و سعی در تحصیل معاش است محروم است چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند عبادت هفتاد قسم است و افضل اقسام آن طلب مال حلال است. و نیز

فرمودند تاجر راست گفتار درست کردار با انبیا محشور است و صورتش مانند ماه شب چهارده می درخشد. مال ربوی هر چند فراوان باشد عاقبتش بی برکت است چنانچه تجربه ثابت کرده مال ربوی دوام ندارد و عذابش برایش می ماند.

تایک دهی بخلق دو خواهی زحق جزا* آنرا ربا شمر که شمردی عطای خویش

برای توضیح بیشتر در مورد ربا و مسائل شرعی آن به این عرایض توجه نمایید.

ربا یکی از گناهان کبیره است و در احادیث فراوانی از پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام تصریح به کبیره بودنش نموده اند و نیز از جمله گناهانی است که در قرآن مجید بر آن وعده عذاب داده شده است بلکه تشدید عذاب آن را بیش از بسیاری از گناهان کرده است.

بعضی برای آنکه از زحمت کار و فعالیت آسوده باشند و ضمناً از پول خود استفاده کنند آن را به دیگران قرض می دهند و در برابر آن سود می گیرند روشن است که این پول یا به کسی وام داده شده است که از فرط احتیاج و استیصال دست نیاز دراز کرده است و برای تامین مخارج روزانه و یا تهیه منزل و وسایل و لوازم آن و یا ادای بدهی و یا مداوای مریض خود پول گرفته است در این صورت سود گرفتن از او ظلم بزرگی است چون او حتی اصل پول را به زحمت باید پس بدهد تا چه رسد به سود آن و اینگونه اشخاص معمولاً باید بکوشند تا از حاصل کار خود فقط سود پول ربا دهنده را تأمین کنند و دائماً زیر بار قرض بمانند یا به قرض آنان افزوده شود.

و اگر کسی پول را برای توسعه کشاورزی و حرفه و کار خود گرفته است در این صورت درست است که از این پول سود میبرد اما باید مقداری از حاصل دسترنج و فعالیت خود را به صورت ربا به جیب صاحب پول سرازیر کند با اینکه کار او همیشه در معرض آفات و خسارات است و حتی ممکن است در کار خود ضرر کند اما صاحب پول خود را مسئول ضرر نمیداند و سود خود را مطالبه می کند.

و بدین ترتیب وام دهنده خود از فعالیت در کارهای مفید تولیدی و معاملات باز مانده است و آسوده به چپاول دسترنج دیگران مشغول است و این وضع همیشه

باعث تراکم ثروت، نزد جمع معدودی میشود که به دنبال آن اختلاف طبقاتی عمیق و زور گوئی و تحکم از یک طرف و بدبختی و اسارت از طرف دیگر است.

آری ربا خواری یک نوع استثماری است که به دنبال آن استعباد و استعمار می آید و این مخصوصا در مقیاسهای بین المللی مشهود است چون بدهکاری که حد اکثر تلاش خود را فقط در پرداخت سود وام میتواند صرف کند گذشته از اینکه همیشه ثمره کارش را دیگران میبرند خواه نا خواه تا حدی تسلیم و فرمان بردار طلبکار هم هست چون از سخت گیری وام دهنده هراس دارد.

آیات

۱- و ۲- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ سوره بقره: ۲۷۹ کسانی که ربا می خورند، (در قیامت) بر نمی خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده (و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند، گاهی زمین می خورد، گاهی به پا می خیزد). این، به خاطر آن است که گفتند:

داد و ستد هم مانند ربا است (و تفاوتی میان آن دو نیست).

در حالی که خدا بیع را حلال کرده، و ربا را حرام! (زیرا فرق میان این دو، بسیار است).

و اگر کسی اندرز الهی به او رسد، و (از رباخواری) خودداری کند، سودهایی که در سابق [قبل از نزول حکم تحریم] به دست آورده، مال اوست، (و این حکم، گذشته را شامل نمی گردد)، و کار او به خدا واگذار می شود، (و گذشته او را خواهد بخشید).

اما کسانی که باز گردند (و بار دیگر مرتکب این گناه شوند)، اهل آتش اند، و همیشه در آن می مانند.

(۲۷۶) خداوند، ربا را نابود می کند، و صدقات را افزایش می دهد! و خداوند، هیچ

انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی دارد. (۱)

بقره: ۲۷۸ ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانده، رها کنید؛ اگر ایمان دارید! ۲۷۹ اگر (چنین) نمی کنید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهند کرد! و اگر توبه کنید، سرمایه های شما، از آن شماست [اصل سرمایه، بدون سود]؛ نه ستم می کنید، و نه بر شما ستم وارد می شود.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: پس از نزول آیات ربا شخصی به نام خالد بن ولید خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حاضر شده عرضه داشت: پدرم چون با طائفه ثقیف معاملات ربوی داشت و مطالباتش را وصول نکرده بود وصیت کرده است مبلغی از سودهای اموال او که هنوز پرداخت نشده است تحویل بگیرم آیا این عمل برای من جایز است؟ آیات مذکور، نازل شد و مردم را به شدت از این کار نهی نمود.

در روایت دیگری آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از نزول این آیه فرمود: الا ان کل ربا من ربا الجاهلیه موضوع و اول ربا اضعه ربا العباس بن عبد المطلب: آگاه باشید تمام مطالبات ربوی که در زمان جاهلیت مردم از یکدیگر داشته اند همگی باید فراموش شود و نخستین مطالبات ربوی که من آن را به زمین می گذارم (و به دست فراموشی می سپارم) مطالبات عباس بن عبد المطلب است.

از این جمله به خوبی استفاده می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به هنگامی که قلم سرخ بر مطالبات ربوی زمان جاهلیت می کشید از بستگان خود شروع کرد و اگر در میان آنها افراد ثروتمندی مانند عباس بودند که در زمان جاهلیت همچون دیگر ثروتمندان آلوده بودند پیامبر نخست مطالبات آنها را الغاء کرد.

۱- الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزْبِجُ الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (بقره ۲۷۶)

و نیز در روایات آمده است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از نزول این آیات به فرماندار مکه دستور داد که اگر آل مغیره که از رباخواران معروف بودند، دست از کار خود بردارند با آنها بجنگد.

۳- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ آل عمران: ۱۳۰ ای کسانی که ایمان آورده اید! ربا (و سود پول) را چند برابر نخورید! از خدا بپرهیزید، تا رستگار شوید! اگر می خواهید رستگار شوید باید تقوا را پیشه کنید و از این گناه بپرهیزید.

در این آیه اشاره به تحریم ربای فاحش شده و با تعبیر اضعافا مضاعفه بیان گردیده است.

منظور از ربا فاحش این است که سرمایه به شکل تصاعدی در مسیر ربا سیر کند یعنی سود در مرحله نخستین با اصل سرمایه ضمیمه شود و مجموعاً مورد ربا قرار گیرند، و به همین ترتیب در هر مرحله، سود به اضافه سرمایه، سرمایه جدیدی را تشکیل دهد، و به این ترتیب در مدت کمی از راه تراکم سود مجموع بدهی بدهکار بچندین برابر اصل بدهی افزایش یابد و به کلی از زندگی ساقط گردد.

به طوری که از روایات و تواریخ استفاده می شود در زمان جاهلیت معمول بود که اگر بدهکار در راس مدت نمی توانست بدهی خود را بپردازد از طلبکار تقاضا می کرد که مجموع سود و اصل بدهی را به شکل سرمایه جدیدی به او قرض بدهد و سود آن را بگیرد؛ در عصر ما نیز در میان رباخواران این رباخواری بسیار ظالمانه فراوان است.

۴- وَ أَخَذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (سوره نساء ۱۶۱) و (همچنین) به خاطر رباخواری در حالی که از آن نهی شده بودند و خوردن اموال مردم به باطل، و برای کافران آنها عذاب دردناکی آماده کرده ایم.

تحریم رباخواری در چند مرحله

می دانیم روش قرآن در مبارزه با انحرافات ریشه دار اجتماعی این است که تدریجا زمینه سازی می کند، و افکار عموم را تدریجا به مفسد آنها آشنا می سازد، و آنگاه که آمادگی برای پذیرفتن تحریم نهائی حاصل شد قانون را به صورت صریح اعلام می کند (مخصوصا در مواردی که آلودگی به گناه زیاد و وسیع باشد).

و نیز می دانیم: عرب، در زمان جاهلیت آلودگی شدیدی به ربا خواری داشت و مخصوصا محیط مکه محیط رباخواران بود، و سرچشمه بسیاری از بدبختیهای اجتماعی آنها نیز همین کار زشت و ظالمانه بود، به همین دلیل قرآن برای ریشه کن ساختن رباخواری حکم تحریم را در چهار مرحله بیان کرده است:

۱ در آیه ۳۹ سوره روم نخست در باره ربا به یک پند اخلاقی قناعت شده آنجا که می فرماید: *وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَا لِيَرْبُؤَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُؤُوا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْغِفُونَ:* (و به این طریق اعلام می کند که تنها از دیدگاه افراد کوتاه بین است که ثروت رباخواران از راه سود گرفتن افزایش می یابد)، اما در پیشگاه خدا چیزی بر آنها افزوده نمی شود بلکه زکات و انفاق در راه خدا است که ثروتها را افزایش می دهد.

۲ در سوره نساء آیه ۱۶۱ ضمن انتقاد از عادات و رسوم غلط یهود به عادت زشت رباخواری آنها اشاره کرده و می فرماید: *وَ أَخَذِهِمُ الرَّبُّوَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ:* یکی دیگر از عادات بد آنها این بود که ربا می خوردند با اینکه از آن نهی شده بودند.

۳ در آیه ۱۳۰ سوره آل عمران، حکم تحریم ربا صریحا ذکر شده، اما تنها به یک نوع از انواع ربا که نوع شدید و فاحش آن است اشاره شده است.

۴ بالاخره در سوره بقره آیات ۲۷۵ تا ۲۷۹ هر گونه رباخواری به شدت ممنوع اعلام شده و در حکم جنگ با خدا ذکر گردیده است.

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: ترویج ربا باعث می شود کارهای خوب ترک شود و دیگر کسی به دنبال انفاق و قرض الحسنه و بخشش نرود. کارهای عام المنفعه که به همه مردم سود می رساند ترک می گردد.

در باره ربا و ربا خواری، روایات بر حذر کننده و لعنت و دوری جستن از آن، فراوان، آمده است که مورد تعجب صاحبان عقل و خرد است.

در تفسیر قمی در ذیل آیه: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا... از امام صادق (علیه السلام) روایت آمده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: وقتی مرا شبانه به آسمان بردند به مردمی برخوردی که وقتی می خواستند برخیزند از بزرگی شکم ها نمی توانستند، از جبرئیل پرسیدم اینها کیانند؟ گفت: اینها آن کسانی هستند که در دنیا ربا می خوردند و خداوند در باره شان فرمود: لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ و قوم نامبرده را دیدم که مانند آل فرعون هر صبح و شام بر آتش عرضه می شدند و ایشان از شدت دلهره می گفتند: پروردگارا قیامت کی پیا می شود؟! (۱)

البته این مشاهده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در معراج داشته، مثال برزخی آنها بوده که گفتار آن جناب را تایید و تصدیق می کند که فرمود: کما تعیشون تموتون و کما تموتون تبعثون هر جور زندگی کنید همانطور می میرید و هر جور بمیرید همانطور زنده می شوید.

انس روایت کرده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: روز قیامت رباخوار دیوانه و شکم گنده محشور می شود، بطوریکه پاهای خود را یکی یکی به زمین می کشد آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ. (۲)

پیامبر فرمود ربا در امت من مانند حرکت یک مورچه سیاه در تاریکی، مخفی است.

۱- مستدرک الوسائل ج ۱۳ ص ۳۲۹

۲- روایت در کتاب الدر المنثور در تفسیر آیه است.

در عذاب رباخواران و کیفر ربا، روایات بسیاری از طرق شیعه و سنی وارد شده و در بعضی از آنها آمده که گناه رباخواری برابر هفتاد بار زنای با مادر است.

ربا در چیست؟!

در کتاب من لایحضره الفقیه به سند خود از عیید بن زراره از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: ربا تنها در جنسی است که کیل و یا وزن می شود.

دانشمندان اسلامی در آنچه که ربا در آن حرام است اختلاف کرده اند مذهب اهل بیت (علیهم السلام) اینست که ربا تنها در پول، طلا و نقره و هر جنسی است که کیل و یا وزن می شود

و شیخ طوسی در کتاب تهذیب الاحکام به سند خود از عمر بن یزید که فروشنده پارچه ای بود که در سابور (شاپور خوزستان) بافته می شد روایت کرده که گفت: به امام صادق (علیه السلام) عرضه داشتم: فدایت شوم مردم چنین می پندارند که دادن بهره پول برای کسی که مضطر است نیز حرام است، آیا این صحیح است؟ فرمود: بله، برای اینکه مگر غنی و یا فقیری سراغ داری که بدون احتیاج و اضطرار چیزی را بخرد؟ ای عمر! خدای تعالی بیع را حلال و ربا را حرام فرموده، پس تو تنها می توانی سود کسب را بگیری و نمی توانی ربا بگیری، پرسیدم ربا چیست؟ فرمود: چند درهم بدهی و دو برابر، آنرا بگیری و یا گندمی بدهی و دو برابر از همان جنس بگیری.

حکم کسانی که ندانسته ربا گرفته و بعد توبه کرده اند.

در تهذیب از محمد بن مسلم روایت آورده که گفت: از اهل خراسان مردی داخل شد بر امام باقر (علیه السلام) (که از راه رباخواری مال فراوانی بدست آورده بود، بعد از فقهاء پرسیده بود که تکلیفم چیست؟ همه گفته بودند هیچ عبادتی از تو پذیرفته نیست تا آنکه اموال را به صاحبش برگردانی) مرد خراسانی قصه خود را

گفت، و امام ابی جعفر (علیه السلام) فرمود: راه نجات تو، در کتاب خدای عزوجل آمده است، آنجا که می فرماید: فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَ أَمْرَهُ إِلَى اللَّهِ وَ مَنْظُورٌ مِنْ مَوْعِظَةٍ تَوْبَةٌ أَسْت.

در کتاب اصول کافی و من لا یحضره الفقیه از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده که فرمود: هر مقدار ربا که مردم از روی نادانی خورده باشند و بعد توبه کرده باشند خدا توبه شان را در صورتی که توبه صحیح و جدی باشد می پذیرد، و نیز فرمود: اگر مردی از پدرش مالی را به ارث ببرد و بداند که در آن مال ربا هست و لیکن مال ربوی در معاملات با مال غیر ربوی مخلوط شده باشد این مال بر او حلال است و می تواند آن را بخورد و اگر عین مال ربوی را بشناسد در آن صورت عین مال ربوی را به صاحبش بر می گرداند و اصل مال را بر می دارد.

و در فقیه و عیون اخبار الرضا از حضرت رضا (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: رباخواری برای کسی که از حرمتش در اسلام با خبر شده گناه کبیره است، آنگاه فرمود: و با علم به حرمت آن استخفاف و بی اعتنائی به حکم خدا و دخول در کفر است.

و در کافی آمده: از آن جناب پرسیدند: مردی ربا می خورد و معتقد است که ربا حلال است فرمود: اگر حکم خدا به او نرسیده باشد عیبی ندارد و اما اگر از حکم خدا آگاه است و عمدا ربا می خورد همان حکمی را دارد که خدای عزوجل بیان فرموده است.

مهلت پرداخت دادن به ربا خواران!

نیز در مجمع البیان در ذیل آیه: وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ ... گفته: علمای اسلام در حد عسرت و نداری اختلاف کرده اند، از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: حد عسرت این است که انسان بیشتر از قوت متوسط خود و عیالش نداشته باشد تا قرض خود را بدهد.

و نیز در همان کتاب به نقل از ابن عباس و ضحاک و حسن آمده که مهلت دادن بدهکار دست تنگ در تمامی بدهکاریها واجب است و همین معنا از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نیز روایت شده است.

و در همان کتاب آمده که امام باقر (علیه السلام) فرمود: معنای جمله *إِلَى مَيْسَرَةٍ* این است که باید او را مهلت دهید تا خبر ناتوانی از پرداخت قرضش به امام مسلمین برسد، و او قرض وی را از سهم غارمین (بدهکاران) که یکی از مصارف زکات است پردازد، البته امام مسلمین قرضی را از این ناحیه می پردازد که در راه مشروع مصرف شده باشد.

و در کافی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: روزی رسولخدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر بالای منبر رفت، و پس از حمد خدا و ثنای بر او، و درود بر همه انبیایش فرمود: هان ای مردم حاضرین به غائبین برسانید، آگاه باشید که هر کس بدهکار تنگدستی را مهلت دهد، بر خدا است که در برابر هر روز مهلت که داده ثواب صدقه دادن تمامی طلبش را بدهد، (مثلا اگر هزار تومان طلب دارد، و بدهکار را به مدت یک سال مهلت داد، خداوند سیصد و شصت هزار تومان صدقه برای او، حساب می کند مترجم) تا آنکه طلب خود را وصول کند، آنگاه امام صادق (علیه السلام) فرمود: آیه: *وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ، وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ* به این معنا است که اگر می دانید که تنگ دست است به او از مالتان تصدیق کنید، که این برایتان بهتر است. (۱)

در ربا خواری به چند نفر لعنت شدید گفته شده است،

۱- گیرنده ۲- دهنده ۳- نویسنده ۴- شاهد ۵- واسطه

در مجمع البیان از علی (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: رسول خدا در کار

۱- خاقانی از ترجمه المیزان ج ۲ ص ۶۵۱ تا ص ۶۵۶

رباخواری پنج نفر را لعنت کرد یکی خورنده آن و دوم خوراننده اش سوم و چهارم دو شاهد و پنجم نویسنده اش را.

این معنا در الدر المنثور هم به چند طریق از آن جناب روایت شده است.

مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ از أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَكَلَ الرَّبَا وَمُؤْكَلُهُ وَكَاتِبُهُ وَشَاهِدُهُ فِيهِ سَوَاءٌ

علی (علیه السلام) می فرماید: خورنده (گیرنده) ربا و کسی که ربا می دهد و کسی که شاهد و ناظر ربا است و کسی که نویسنده ربا است در اینکه کار حرام انجام می دهند، مساوی هستند. (۱)

ربا دین را از بین می برد

زُرَّارَةَ از أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: قُلْتُ لَهُ إِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ يَقُولُ يَمْحَقُ اللَّهُ الرَّبَا وَيُرِي الصَّدَقَاتِ وَقَدْ أَرَى مَنْ يَأْكُلُ الرَّبَا يَرْبُو مَالَهُ فَقَالَ أَيُّ مَحْقٍ أَمْحَقُ مِنْ دَرَاهِمٍ رِبَاً يَمْحَقُ الدِّينَ وَإِنْ تَابَ مِنْهُ ذَهَبَ مَالُهُ وَافْتَقَرَ زُرَّارَةَ می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم اینکه خدا در قرآن می فرماید خداوند کم می گرداند و برکت را می برد از مال ربائی و صدقات را زیاد می کند در حالی که کسی رامی بینم که ربا می خورد و مالش هم زیاد می شود حضرت فرمودند: کدام کم شدن و بی برکتی بدتر از اینکه یک درهم ربا دین را از بین می برد و اگر توبه کند مالش می رود و فقیر می شود. (۲)

ربا خوار آتش می خورد

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مَنْ أَكَلَ الرَّبَا مَلَأَ اللَّهُ بَطْنَهُ نَارًا بِقَدْرِ مَا أَكَلَ مِنْهُ فَإِنْ كَسَبَ مِنْهُ مَالًا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ شَيْئًا مِنْ عَمَلِهِ وَلَمْ يَزَلْ فِي لَعْنَةِ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ مَا دَامَ عِنْدَهُ مِنْهُ قِيرَاطٌ كَسَى كَسَى رِبَاً بَخُورِ خَدَاوَنْدِ شَكْمَشِ رَا بَه مَقْدَارِ أَنْجَحِ خُورِدِه از آتش پر می کند پس اگر از ربا مالی را به دست آورد عملش را نمی پذیرد و همیشه مورد لعن

۱- الکافی ج ۵ ص ۱۴۴

۲- وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۱۱۹

خدا و ملائکه است مادامی که قیراطی از مال ربوی نزدش باشد. (۱)

چرا ربا حرام شده است.

چنان که شرح دادم، حرمت ربا علاوه بر این که جامعه را به فساد و تباهی می کشد، مضرات دیگری نیز دارد.

در مجمع البیان از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: اگر در اسلام در تحریم ربا تشدید شده برای این است که مردم به سوی اعمال خیر از قبیل قرض دادن و کمک های بلا عوض روی آورند.

مُحَمَّدُ بْنُ سَيِّدَانٍ گوید: عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: وَعَلَيْهِ تَحْرِيمُ الرَّبَا بِالنَّسَبِ لِعَلَّهُ ذَهَابُ الْمَعْرُوفِ وَتَلْفِ الْأَمْوَالِ وَرَعْبَةُ النَّاسِ فِي الرِّيحِ وَتَزْكِيمُهُمُ الْقَرْضُ وَالْقَرْضُ صَيَانَةُ الْمَعْرُوفِ وَلِمَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْفَسَادِ وَالظُّلْمِ وَفَنَاءِ الْأَمْوَالِ عِلْتُ تَحْرِيمِ رَبَا این است که ۱ خویبها از میان جامعه می رود. ۲ ثروتهای مردم تلف می شود. ۳ انسانها بدنبال افزون طلبی در سود و منفعت می روند. ۴ به سبب رایج شدن ربا کسی به دیگری وام نمیدهد و موجب فساد و ظلم و ستم در اجتماع می گردد. (۲)

امام رضا علیه السلام: در جواب مسائل مُحَمَّدِ بْنِ سَيِّدَانٍ نوشته فرستاد در آن فرمود: وَعَلَيْهِ تَحْرِيمُ الرَّبَا لِمَا نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ وَلِمَا فِيهِ مِنْ فَسَادِ الْأَمْوَالِ لِأَنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا اشْتَرَى الدَّرْهَمَ بِالدَّرْهَمَيْنِ كَانَ ثَمَنُ الدَّرْهَمِ دَرَاهِمًا وَثَمَنُ الْآخِرِ بَاطِلًا فَيَبِيعُ الرَّبَا وَشِرَاؤُهُ وَكُسُّ عَلَى كُلِّ حَالٍ عَلَى الْمُشْتَرِي وَعَلَى الْبَائِعِ فَحَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ الرَّبَا لِعَلَّهُ فَسَادُ الْأَمْوَالِ فِي عِلْتِ تَحْرِيمِ رَبَا چون خداوند نهی فرموده از ربا و چون موجب فساد اموال میشود چون وقتی انسان یک درهم را به دو درهم بفروشد پول برابر یک درهم است و یک درهم دیگر باطل است پس خرید و فروش ربوی بر زیان فروشنده و خریدار است پس از این جهت که موجب

۱- مستدرک الوسائل ج ۱۳ ص ۳۳۲

۲- وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۱۱۷

فساد اموال میشود خداوند حرام نموده. (۱)

هشام ابن حکم از امام صادق علیه السلام سؤال کرد در باره علت تحریم ربا حضرت در جواب فرمودند: إِنَّهُ لَوْ كَانَ الرَّبَا حَلَالًا لَتَرَكَ النَّاسُ التَّجَارَاتِ وَمَا يَحْتَايُجُونَ إِلَيْهِ فَحَرَّمَ اللَّهُ الرَّبَا لِيَفِرَّ النَّاسُ مِنَ الْحَرَامِ إِلَى الْحَلَالِ وَإِلَى التَّجَارَاتِ وَإِلَى الْبَيْعِ وَالشَّرَاءِ فَيَقِي ذَلِمَكَ بَيْنَهُمْ فِي الْقَرْضِ أَگَر ربا کار حلالی بود مردم از تجارت دست بر می داشتند و آنچه به آن (از صنایع و حرفه ها) محتاج بودند ترک می کردند لذا خداوند ربا را حرام نمود تا مردم از حرام به حلال و تجارت و خرید و فروش رو بیاورند و بین ایشان قرض باقی بماند. (۲)

پست ترین شغلها

سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ از أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: أَخْبَثُ الْمَكَاسِبِ كَسْبُ الرَّبَا

امام باقر علیه السلام: پست ترین شغلها بدست آوردن درآمد از راه ربا می باشد (۳)

مرگ ناگهانی

أبي حمزة ثمالی، گفت: شنیده ام ابا جعفر محمد بن علی بن الحسین (علیهم السلام) امام باقر علیه السلام می فرمایند: در کتاب علی علیه السلام یافتیم که نوشته شده بود إِذَا ظَهَرَ الرَّبَا مِنْ بَعْدِي ظَهَرَ مَوْتُ الْفُجْأَةِ هر گاه بعد از من ربا رایج شود مرگ ناگهانی هم رایج میشود. (۴)

زلزله زیاد می شود

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: إِذَا ظَهَرَتْ فِي أُمَّتِي عَشْرَ خِصَالٍ عَاقَبَهُمُ اللَّهُ بِعَشْرِ خِصَالٍ

۱- من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۵۶۵

۲- من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۵۶۷

۳- الکافی ج ۵ ص ۱۴۴

۴- الامالی للطوسی ص ۲۱۰.

إِذَا كَثُرَ الرَّبَا كَثُرَتِ الزَّلَازِلُ ...

هرگاه در بین امت من ده خصلت ظاهر شد خداوند آنها را با ده خصلت معاقب خواهد کرد، وقتی که ربا زیاد شود زلزله هم زیاد میشود... (۱)

در مجمع البیان از علی (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: وقتی خدا بخواهد اهل قریه ای را هلاک کند، ربا در آن شایع می شود.

ربا بر دو قسم است

إِبْرَاهِيمُ بْنُ عُمَرَ الْيَمِينِيُّ از امام صادق علیه السلام: فرمود: الرَّبَا رِبَاءَانِ رَبًّا يُؤْكَلُ وَرَبًّا لَا يُؤْكَلُ فَأَمَّا الَّذِي يُؤْكَلُ فَهَدِيَّتُكَ إِلَى الرَّجُلِ تَطَلُّبٌ مِنْهُ الثَّوَابِ أَفْضَلُ مِنْهَا فَذَلِكَ الرَّبَا الَّذِي يُؤْكَلُ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيُرَبُّوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرُبُّوا عِنْدَ اللَّهِ وَأَمَّا الَّذِي لَا يُؤْكَلُ فَهُوَ الرَّبَا الَّذِي نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ وَأَوْعَدَ عَلَيْهِ النَّارَ

ربا دو قسم است ۱ بصورت هدیه ای است که برای شخص برده می شود تا بیشتر او را مورد توجه قرار دهد این قسم ربا همان است که قرآن می فرماید هدیه ای به دیگران پیر دازید تا در عوض بیشتر از آن هدیه بهره مند شوید ثوابی برای شما از این هدیه که به دیگری داده تا در عوض بهره مند شوید، نمی باشد ۲ ربائی که مانند قسم اول نیست که بصورت هدیه باشد بلکه پولی به کسی می دهند که در عوض چند برابر از او مطالبه نمایند و خداوند به آن وعده جهنم داده است. (۲)

و نیز ربای حرام در شرع بر دو قسم است ۱ ربای قرضی ۲ ربای در معامله

۱ ربای قرضی آن است که کسی مالش را به دیگری قرض دهد بشرطی که پس از مدتی زیادتر از آنچه داده پس بگیرد خواه زیادی از جنس باشد مثل اینکه ده تومان بدهد و شرط کند یازده تومان بگیرد یا اینکه زیادی در کار باشد مثل اینکه ده تومان قرض بدهد و شرط کند که علاوه بر پس دادن ده تومان لباسش را هم بدوزد و

۱- جامع الاخبار ص ۱۸۰

۲- الکافی ج ۵ ص ۱۴۴

همچنین است زیادی نسبت به بهره و منفعت مثل اینکه ده تومان قرض دهد بشرطی که یک سال مجانی در خانه اش بنشیند و یا اینکه زیادی از قبیل وصف باشد مثل اینکه ده مثقال طلای نساخته قرض بدهد بعد ده مثقال طلای ساخته پس بگیرد.

۲- ربای در معامله آن است که معامله بریک جنس صورت بگیرد یعنی عوض و معوض از یک جنس باشند مثل اینکه برنج را به برنج بفروشد یا روغن را به روغن و آن جنس هم در داد و ستد کشیدنی یا پیمانه ای باشد با زیادی معامله شود مثل اینکه یک کیلو گندم را به دو کیلو معامله کند.

یا یک پیمانه شیر را به دو پیمانه بفروشد. اما ربا در اجناسی که بصورت عددی خرید و فروش میشوند مثل گردو و یا تخم مرغ حرام نیست.

در حرمت معامله ربوی فرقی نیست بین اینکه عوض و معوض هر دو از جمیع جهات برابر باشند یا یکی سالم و دیگری معیوب یا یکی بهتر از دیگری باشد مثل اینکه یک کیلو گندم اعلا بفروشد به دو کیلو گندم درجه پایین.

و نیز فرقی هم نیست بین اینکه زیادی از همان جنس باشد و یا از جنس دیگر یک کیلو گندم بفروشد به دو کیلو گندم یا یک کیلو گندم بفروشد به یک کیلو گندم با یک سیر برنج.

برای دوری از ربا، لازم است که افرادی که اهل تجارت هستند طبق روایت وارده، از مسائل و احکام ربا مطلع باشند.

کلمات و گفتار در ایجاد و عدم آن، نقش اساسی دارند؛ مثلاً شخصی کالای را به صورت نسیه یا قسطی می خرد، فروشنده بعد از بیان قیمت نقدی، می گوید: این قیمتش صد هزار تومان است و برای سه ماه دیگر سودش می شود صد و بیست هزار تومان، اینگونه گفتار شبهه ربا دارد اما اگر بگوید قیمت نقدی این قدر و قیمت نسیه سه ماهی صد و بیست هزار تومان است بدون بکار بردن کلمه سود که شبهه ربا ندارد و یا در خرید و فروش طلا، نباید کلمه تعویض را بکار برد و باید کلمات

خرید و فروش مطرح شود. همچنانکه در برخورد و گفتگو بین افراد جملات در معنی شاید یکی باشند ولی از جهت ظاهری بعضی جمله ها قشنگ هستند و بعضی جمله ها زشت.

امور بانکی بنا بر آنچه نقل شده، قوانین آن صحیح است اما مجریان امور بانکی وارد نیستند یا حوصله بکارگیری آن را ندارند.

جو و گندم یک جنس حساب میشوند پس اگر یک من گندم را به دو من جو بفروشد ربوی و حرام است.

برای رهائی از ربا اگر کسی چیزی را به جنس کمتر ضمیمه کند و یا به هر دو طرف معامله ضمیمه کند حلال است و یا دو معامله جدا گانه انجام دهند یعنی یک من گندم خود را بفروشد دو تومان و یک من و نیم بخرد به دو تومان. و یا یکی جنسش را بفروشد و دیگری ببخشد یا صلح کند.

بین چهار طایفه ربا نیست؛ بین پدر و فرزند؛ هر یک میتواند از دیگری زیادتر بگیرد؛ بین زن و شوهر هم ربا نیست؛ بین عبد و مولی هم ربا نیست و مسلمان میتواند از کافر حربی ربا بگیرد ولی نمی تواند ربا بدهد و از کافر ذمی هم نمی شود ربا گرفت.

ربا در صورتی حرام است که از ابتدا شرط زیادی و سود بشود ولی اگر از ابتدا شرط نبوده بلکه بعدا چیزی اضافه بصورت هدیه یا چیز دیگر بدهد حرام نیست بلکه کار خوبی هم هست که کسی که از دیگری قرض می گیرد موقع تحویل قرض خود هدیه ای هم به قرض دهنده بدهد تا سنت قرض دادن تشویق شود.

- مالی را که کسی با شرط ربا قرض میگیرد چون قرض فاسد است مالک آن نمی شود و اگر در آن تصرف کرد و منفعتی در آن پیدا شد مال قرض دهنده و مالک اصلی می باشد مثلا اگر گندم را بصورت ربائی قرض کند و آن را بکارد گندمی که برداشت میکند مال قرض دهنده گندم است اما در صورتی که قرض گیرنده یقین دارد که اگر بشرط سود هم نبود قرض دهنده راضی بود که در آن تصرف کند

تصرفش اشکال ندارد و مالک منفعت میشود.

در پایان به یک مطلب توجه داشته باشید: میدانید که کشتندگان انبیاء و قاتلین امامان علیهم السلام و ستمکاران روی زمین همگی کسانی اند که از نطفه حرام به وجود آمده اند و پر واضح است نطفه ای که از ربا بسته شده، از شدیدترین حرام ها و متولد شده از آن از خطرناکترین انسانهاست، زیرا نطفه ای که از حرام بسته شود مسلم آدم خوبی نخواهد بود، و همیشه جامعه را به فساد و تباهی، خواهد کشید و حتی با جرئت تمام حکم قتل حجت الهی را صادر و دستور اسارت خاندان او را، خواهد داد

و حتی اساس دین و ایمان را با جملات کفرآمیز، انکار خواهد نمود، مانند.

لعبت هاشم فی الملک فلا***خبر جاء و لا وحی نزل

بنی هاشم برای سلطنت بازی کرد نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده بود.

سر مطهر میوه دل زهرا و بزرگشده در دامن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روی تخت کبر و خود خواهی گذاشته و با چوب دستی به آن اشاره کرده و جسارت نمود بگونه ای که یکی از مجلسیان بلند شده و با این جملات اعتراض نمود و گفت: ای یزید

ارفع قضیبک عن هاتین شفتین فوالله لقد رأیت رسول الله یقبلهما،

چوب دستی ات را از این لبها بردار به خدا قسم من خودم دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن دو لب را می بوسید و می گفت: فداک ابی و امی و نفسی یا حسین پدر و مادرم و جانم فدای تو باد ای حسین.

یزید با قساوت تمام دستور داد او را از مجلس بیرون نمایند.

ألعلی لعنه الله علی القوم الظالمین.

طینت، نهاد، استعداد، ماهیت، و بالأخره ماده وجودی هر انسان، یا حیوان، تفاوت های اساسی و ریشه ای دارد، روی همان ماده و ماهیت، ریشه دوانیده و نمو خواهد کرد؛ به اصطلاح علمی روز «ژن» منتقل می شود.

مثلاً می بینیم در حیوانات، شیر، خواص وجودی خیلی متفاوت با خوک دارد، شیر هنگام تغذیه گوشت تازه می خورد اگر مدت کمی سپری شود از خوردن آن گوشت امتناع می کند؛ اما بر عکس خوک از خوردن گوشت تازه متنفر است آنقدر صبر می کند تا گوشت بگنجد و بو بردارد آنوقت مشغول خوردن آن می شود؛

آن اگر متوجه شود، نر دیگر به ماده اش چشم چرانی می کند، با قدرت تمام او را، تکه پاره کرده و از میان بر می دارد، ولی این یکی نرهای دیگر را برای جفت گیری باماده خود تشویق میکند (۱) و مثال های گوناگون دیگر.

اگر مقداری دقت کنیم تمامی موجودات نیز بدین منوال می باشد. دائم می بینیم، گندم از گندم بروید جو زجو، زمین دارای خاک رس در رویانیدن بذر مانند شوره زار

۱- شاید یکی از حکمت حرمت گوشت خوک، همین باشد؛ زیرا هورمونها در هر محل و مرحله، کار خود را می کنند وقتی که هورمونهای گوشت خوک با خوردن وارد بدن انسان شود همان اثر و خاصیت را خواهد داشت که در بدن خوک دارد و بادرایت و چشم خود می بینیم گوشت خوک خورهادر اروپا و سائر جاها از غیرت ناموسی کم بهره هستند. یا در تغییر جنسیت که در بعض جاهامرسوم شده است، هورمون زنانه را به مرد تزریق می کنند، مانند زنها پستان در می آورد و دهها مشابه دیگر و آزمایشهای گوناگون، و حوا کوچولوها و غیره، هر روز با پیشرفت علم و دانش بشری، در هر گوشه ای از جهان، پیش می آید.

نیست.

انسانها نیز به همین منوال، روی ریشه اصلی خود، رشد می کند و خاصیت اصلی خود را، آشکار می سازد.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست***درباغ لاله روید و در شوره زار خس

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَفَقَهُوا(۱) (اذا تفقهوا(۲))

النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ مِنْ كَانَ لَهُ أَصْلٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَلَهُ أَصْلٌ فِي الْإِسْلَامِ (۳) النَّاسُ مَعَادِنُ، فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَفَقَهُوا(۴) مردم معدنهائی مانند معدنهای زر و سیم، هستند خوبان آنها در جاهلیت، خوبانند در اسلام اگر هشیار باشند و هر کس در جاهلیت اصالت داشتند در اسلام نیز اصیلند و مانند معادن هستند در خیر و شر (خوبی و بدی).

این حدیث که از احادیث علمی مورد قبول شیعه و سنی است، که فلاسفه و متکلمین و دانشمندان مختلف در باره آن، تحقیقها و بررسیهای زیادی کرده اند، خیلی از مسائل و پیشآمدهای گوناگون زندگی را برای ما، معنا می کند.

در اسلام نیز برای انتخاب همسر، آن همه تأکید و تمهید، نموده است، باز به همین خاطر است، چون اصالت و ریشه زن یا مرد، (فرق نمی کند) در ماهیت اولاد، اثر حیاتی دارد.

۱- کافی: ۱۷۷/۸؛ من لا یحضره الفقیه: ۴/۳۸۰؛ بحار الأنوار: ۷۹/۳۱ و ۶۵/۵۸ و ۶۴/۱۲۱؛ مستد امام شافعی: ص ۲۷۹؛ مسند أحمد ۲/۲۵۷ صحیح بخاری: ۴/۱۲۲؛ صحیح مسلم: ۷/۱۸۱ و ۸/۴۱؛ کنز العمال متقی هندی: ۱۰/۱۴۹؛ جامع الصغیر سیوطی: ۱/۴۹۹؛ کفایه الأصول آخوند خراسانی: ص ۶۸؛ و حد اقل در ۷۰ مصدر که در دسترس بود که طولانی نشود.

۲- کافی: ۱۷۷/۸؛

۳- کافی: ۱۷۷/۸؛ از امام صادق علیه السلام؛ مشکاه الأنوار علی طبرسی: ص ۴۵۵ بحار الأنوار: ۶۴/۱۲۱ و کتابهای فراوان از فریقین.

۴- شرح الأخبار قاضی نعمان مغربی: ۲/۴۸۴.

پیغمبر گرامی اسلام، از ازدواج با بد ریشه ها و بد اصل ها، مرد یا زن، شدیداً برخورد کرده و بر حذر داشته است،

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **إياكم و خضراء الدمن، قیل یا رسول الله صلی الله علیه و آله و ما خضراء الدمن، قال المرثه الحسناء فی منبت الشوء، مبادابه خضراء دمن نزدیک شوید پرسیدند ای رسول خدا! خضراء دمن چیست؟! فرمود: زن (یا دختر) زیبا در خانواده بد؛**

و فرمود: **صلى الله عليه و آله تخيروا لنطفكم فلا تضيعوها فی غیر الأكفاء برای نطفه های خود، هم کفو (همتراز) اختیار کنید و آن را در غیر هم کفوها، ضایع نکنید؛**

على عليه السلام إياكم و تزویج الحمقاء فإن صحبتها بالاء و ولدها ضیاع، مبادا با احمقها (سبک و کم عقل ها) ازدواج کنید! چون صحبت آنها ملال آور و بچه هایشان ضایع شده هستند(۱)

ابن همه تأکیدات در انتخاب همسر، چون بنیاد و شالوده یک خانواده با ازدواج، این دو نفر به ظاهر جوان و ناپخته پی ریزی می شود اما در آینده از همین پی ریزی کم اهمیت ممکن است، کسانی به وجود آیند، جهانی را به سوی صلح و آرامش حرکت دهد یا به سمت آتش و خون!

در تاریخ می بینیم دانشمندان و بزرگانی که داستان مباحله را پیش آوردند، در نهایت پرده از روی شخصیت و ماهیتهای آنان برداشته با کمال شهامت در برابر آن همه جمعیت شهر مدینه و اتباع و همراهان خود اظهار می دارند.

ابوحارثه (شخصیتی که در نجران از ابتدای جریان با عقیده مثبت و انصاف بحث می کرد در یاره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: به خدا سوگند چنان نشسته است که انبیاء برای مباحله می نشینند؛ برگشت و جرأت نکرد مباحله نماید سید گفت: کجا می روی؟! گفت: او اگر خود را برحق نمیدانست برای مباحله چنین جرأتی نمی کرد

۱- (تذکره الفقهاء علامه هندی: ص ۵۶۹ چاپ قدیم: کشف اللثام فاضل هندی: ص ۷ چاپ قدیم)

، (اگر با اینحال) باما مباحله کند پیش از تمام شدن سال یک نصرانی بر روی زمین نمیماند،
به روایت دیگر.

فقال أسقف نجران: يا معشر النصارى، إنى لأرى وجوهاً لو سألو الله أن يزيل جبلاً من مكانه لأزاله بها، فلا تباهلوا فتهلكوا ولا
يبقى على وجه الأرض نصرانى إلى يوم القيامة أسقف نجران (وقتی که این مجموعه کوچک ولی بزرگتر از عالم امکان را
دید،) گفت: ای گروه نصارا! من رو هائی می بینم اگر از خدا در خواست نمایند، کوهی را از جایش زایل نماید، قطعاً این
کار را خواهد کرد.

پس با آنها مباحله نکنید که، هلاک می شوید و تا روز قیامت یک نفر نصرانی در روی زمین نخواهد ماند. (۱)

منذر بن علقمه یکی از بزرگان قوم به سید و عاقب فرمانده و کار گردانان آنها گفت:

آیا میدانید هر قومى با پیغمبرى مباحله کرد در یک چشم بهم زدن هلاک شدند، و شما و هر که با کتابهای آلهی آشنائی دارد،
همه می دانید که محمد ابالقاسم همان پیغمبر است که همه پیغمبران (پیشینیان) به آمدن او بشارت داده اند و اوصاف او و
اوصاف اهلبیت او را روشن کرده اند، و نصیحت دیگر که شمارا به آن متوجه ساخته و می ترسانم، آنست که چشم باز کنید و
آنچه که ظاهر شده است ببینید! گفتند:

مگر چه چیزی پیش آمده است گفت: به آفتاب نظر کنید چگونه متغیر شده است، درختان همه سر به زیر آورده اند، مرغان
هوا همه روبه زمین گذاشته اند و بالهای خود را بر زمین گسترانیده اند و آنچه در چینه دان آنهاست از ترس عذاب آلهی
گداخته است با اینکه آنها گناهی نکرده اند.

۱- از مباحله تا عاشورای مؤلف از تفسیر فخر رازی ج ۳ ص ۲۴۷ تفسیر روح المعانی ج ۳ ص ۱۸۹ تفسیر کشاف ج ۱ ص ۳۶۸
تفسیر صافی ج ۱ ص ۳۴۳ و حیو القلوب ج ۲ ص ۳۱۱ بروایت شیخ طبرسی و دیگران

این (بلاها) نیست مگر نشانه های قهر خداوند، باز ببینید که کوهها به لرزش و طپش افتاده اند و دودی عالم را فرا گرفته است با آنکه فصل تابستان است، پاره های ابر سیاه را که وقت پیدا شدن آنها نیست (که اینها همه نشانه های بلای نازل شده است)، باز نظر کنید به سوی محمد و اهلبیت او که چگونه دست بر دعا برداشته اند و منتظر این هستند که شما قبول نفرین را اعلام نمایید؛ پس بدانید اگر یک کلمه لعنت بر زبان رانند همه هلاک خواهیم شد و به سوی اهل و مال خود برنخواهیم گشت.

چون سید و عاقب نظر کرده آثار عذاب را مشاهده کردند بطور یقین دانستند که آنحضرت برحق است و مبعوث از جانب خداست. (۱)

این اشراف و شخصیت‌های وزین بادیدن آثار بلا- و کشف حقیقت، در برابر حق زانوی ذلت به زمین زده و شجاعانه تسلیم شدند. (۲)

اما بد اصلاان و ناکسان تا پایان روز عاشورا، با آنکه چندین بار با چشم خود بلای سوختن و از بین رفتن و تشنگی و هلاکت همراهانشان را دیدند (۳) بجای تنبه و عبرت گرفتن، به حرفهای کفر آور رو آوردند.

ترسایان، با دیدن آن قیافه های معصوم به خود آمده و حق را تشخیص دادند، و هر گونه قرار داد را با جان و دل پذیرفتند.

امامسلمان نماها در کربلا به فرزند دلبنده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جسارت تمام گفتند:

دائق من جائزه یزید (۴)

۱- بحار الأنوار: ۲۱ / ۳۴۴ / ۳۴۶ از روضه الواعظین ص ۱۴۱ و مدارک دیگر.

۲- در باره این مطالب به اواخر بخش - ۱ - کتاب «از مباهله تا عاشورا» مؤلف مراجعه کرده دوباره آن را با دقت و با دیده قضاوت، مطالعه نمائید.

۳- به فصل جسارتها، به امام ص ۵۰۹، و نفرینهای امام علیه السلام در بخش ۶ ص ۵۲۰ «از مباهله تا عاشورا» ی مؤلف مراجعه نمائید.

۴- به فصلهای اواخر بخش - ۶ - کتاب از مباهله تا عاشورای مؤلف و به گفتارهای جسارت آمیز ص ۵۰۹ مراجعه شود.

جوان نصرانی در روز عاشورا: به قصد به شهادت رساندن سالار شهیدان، وارد گودی قتلگاه می شود و با دیدن آن حضرت مسلمان شده و با دشمنان می جنگد و شهید می شود! ولی آن نامردان مسلمان نما، عزیز فاطمه را پاره پاره می کنند.

یکنفر از نجرانیها از کمک های امام زمان علیه السلام خواهد بود. (۱)

وهب بن عبدالله کلبی بادیدن امام علیه السلام مادر و عروس هیجده روزه خود را برداشته به خدمت اما حسین علیه السلام رسیده ایمان می آورد و خود و خانمش در کربلا شهید می شوند و دهها امثال او.

اما آنهایی که دم از اسلام و مسلمانی می زدند امام شهیدان را در جلوی چشمان زن و بچه اش سربریدند و آنها را با کمال بی شرمی و قساوت از قتلگاه عبور دادند و ..

به شکرانه شهادت فرزند بنیانگذار مسجد، چهار مسجد در کوفه و چهار مسجد در بصره ساختند و زنان بنی اود نذر کردند اگر حسین کشته شود هر نفری ده شتر قربانی کنند و کردند (۲) و. و.

هنوز هم پس از گذشت قرنها باز بدعت خبیثه و سنت سیئه آنها رواج دارد از اول محرم جشنهایشان شروع و در روز شهادتش با عروسیها و حنا بندیاها و .. به اوج خود می رسد.

کسی که براو جن و ملک و آدمیان نوحه کرد و آسمان خون بارید و زمین خون گریست و باد قرمز وزید و گرد غبار عالم را فرا گرفت و آفتاب کسوف کرد و و ...

ولی آنها شهرها را آزین بندی کردند و طاق نصرتها زدند و شهرها را چراغانی کردند

ما اگر پایان زندگی هر پنج تن اهل کساء، قهرمانان مباحله را در نظر بگیریم،

۱- اول بخش ۱ کتاب «از مباحله تا عاشورا» مؤلف مراجعه شود.

۲- مقتل مقرر: ص ۳۴۱ و ۳۴۲.

متوجه می شویم که هیچ کدامشان طبق معمول به خاک سپرده نشدند ۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله با نگرانی و دلهره از آینده دین و اهل بیتش مسموماً ... ۲- فاطمه علیها السلام با یکدنیا آسیب بدنی و ضربات روحی و جسمی و شکوه های بی پایان ... ۳- علی علیه السلام با هزاران درد و غم و فرق شکافته در نهایت با مجهول القدر زیستن و در حدود صد و پنجاه سال پنهان ماندن قبر و ... ۴- حسن مجتبی علیه السلام با دل نالاین و چشم اشکبار و جگر سوخته از سم ستم ستمگران، پایان زندگی غمبار و ... ۵- حسین سید الشهداء علیه السلام با مظلومیت بی انتها و تاریخی که شهرت جهانی دارد و ...

از روایات فراوان استفاده می شود که خداوند تبارک و تعالی ما سوی الله را به خاطر اینها آفرید و اگر اینها نبودند هیچ چیز به وجود نمی آمد و اگر اخبار و احادیثی که در فضائل و مناقب آنان در این باره به دست ما رسیده است دقت کنیم، شک و شبهه باقی نمی ماند، که اینها سبب ایجاد خلق و علت آفرینش غیر خدا هستند.

پس از روشن شدن این مطلب، معلوم است که آب هم به خاطر اینها به وجود آمده است بعنوان نمونه به چند حدیث ذیل توجه نمائید.

۱- امام محمد باقر علیه السلام در روایت مفصلی به جابر بن یزید جعفی فرمود:

«انّ لنا عند الله منزله و مكاناً رفیعاً و لولا نحن لم یخلق الله أرضاً و لا سماءاً و لا جنّه و لا ناراً و لا قمرّاً و لا براً و لا بحراً و لا سهلاً و لا جبلاً و لا رطباً و لا یا بساً و لا مراً و لا ماءً) و لا نباتاً و لا شجراً اخترعنا الله من نور ذاته لا یقاس بنا بشر» (۱)

«ای جابر برای ما نزد خداوند منزلت و مقام بلندیست اگر ما نبودیم خداوند زمین، آسمان، بهشت، جهنم، آفتاب، ماه، خشکی، دریا، هموار، کوهستان، خشک، تر و نیز تلخ، شیرین، آب، نبات و درخت را نمی آفرید؛ ما را از نور ذات خود به وجود آورد، بشری با ما مقایسه نمی شود.»

امام حسین علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه بلیغی

خواند، خطبه را شرح می دهد تا به اینجا می رسد که:

۲- خدای تعالی به پیغمبر فرمود: «شخصیت برگزیده و راضی شده از او، تویی؛ و گنجینه نورها، در وجود توست.» «من أجلك أضع البطحا و أرفع السماء و أجرى الماء و أجعل الثواب و العقاب و الجنة و النار و أنصب اهل بيتك علماً للهداية» (۱)

بخاطر تو زمین را پایین نگهداشته و آسمان را بلند کرده ام، یعنی (نظام فعلی جهان آفرینش را، به احترام تو به اینصورت در آورده و) آب را جاری ساخته ام.

ثواب، عقاب، بهشت و جهنم را بخاطر تو قرارداده، و اهل بیت را نشانه و پرچم هدایت، نصب کرده ام.

۳- «عَنْ امير المؤمنين عليه السلام: «فلما خلق الله تعالى نور نبينا محمد صلى الله عليه و آله بقى ألف عام بين يدي الله عزوجل واقفاً يسبحه و يحمده و الحق تبارك و تعالى ينظر اليه و يقول يا عبدى أنت المراد و المرید و أنت خيرتى من خلقى و عزتى و جلالى. لولاك لما خلقت الأفلاك: من أحبك أحببتُهُ و من أبغضك ابغضته» (۲) امیرمؤمنان علی علیه السلام ضمن حدیثی می فرماید: وقتی که خداوند نور پیغمبر ما محمد ۹ را آفرید هزار سال در برابر خدای عزوجل ماند تسبیح و تحمید خدا می کرد، و خدای تبارک و تعالی به او نظر می کرد و می فرمود: «ای بنده من! تویی مراد و مرید و تویی برگزیده شده از مخلوقاتم، قسم به عزت و جلالم: اگر تو نبودی من فلکها را نمی آفریدم، هر کس تو را دوست دارد، دوستش دارم و هر کس تو را دشمن دارد، دشمنش دارم.» (ورد فی الحدیث القدسی: لولاکما ما خلقت الأفلاك» (۳) به محمد و علی صلوات الله علیهما فرمود: «اگر شما دو تا نبودید من فلکها را نمی آفریدم.» در این باره روایات زیادی وارد شده مانند «حدیث کساء» و غیره، دلیل آن است، که همه مخلوقات به خاطر

۱- بحار الأنوار: ج ۷۷ ص ۳۰۱ / ۲؛

۲- بحار الأنوار: ج ۱۵ ص ۲۸ / ۵؛ به نقل از کتاب الانوار ابوالحسن البکری استاد شهید ثانی؛

۳- بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۱۱۶ / ۵؛

اینها آفریده شده، از جمله آنها، (آب) است.

ممکن است تیمور لنگ و چنگیزخان مغول ها و عمرو بن عاص و مغیره ها و .. به جامعه تحویل گردد، چون از صحاکها و زرقاها و میسونها و مرجانه ها و بالأخره از هند اُکله الأکباد ها، ناکسانی قدم به عرصه گیتی می گذارند که در بزم عیش و نوشش در برابر یک دسته مادران و خواهران و بچه های داغدیده، نعره کشیده و کف می زند و دست بهم میساید و لیت اُشیاحی بیدر شهدوا می گوید؛ اما از آن یکی مادر فرزندی هنگامی که فاتحانه و پیروزمندانه، شهری را تسخیر می کند و زن و مرد آن را در مرکز شهر گرد می آورد، زن و مردی که ۱۳ سال تمام هرگونه شکنجه را در باره او روا داشته و اجراء کرده بودند و به جائی رسانده بودند که ما اُذی نبیّی مثل ما اُذیت از حلقوم قهرمان فاتح بیرون آمده بود.

رنگها پریده و قیافه ها آشفته و هیكلها قدرت ایستادن از دست داده انتظار می کشند از همان حلقوم یک جمله فقط یک جمله اُقتلوهم جميعاً فرمان قتل عام صادر شود چون کیفی جز آن را پیش بینی نمی کردند برای اینکه مجنون و ساحر و .. گویان و سه سال در شعب ابی طالب سه سال در محاصره اقتصادی و نظامی قرار دهندگان و و مدتها تبعید کنندگان و جبین شکافندگان و پاشکنندگان و .. همه و همه در آن جمع بودند.

هند جگر خوار و شوهر خشن و دار دسته اش هنوز در لابلای آن جمعیتند، هراسان و لرزان به گونه ای که نمی توانستند روی پای خود بایستند منتظرند این فرمان کی و چگونه صادر خواهد شد.

ناگهان فاتح قهرمان روی بلندی قرار گرفت بطوری که همه او را مشاهده می کردند که لب بجنابند تا عمر ننگین و پر از خشونت‌های آنان به پایان برسد، صدای بلند و روحبخش به گوش همه گان رسید اِذْهَبُوا أَنْتُمْ الطَّلَاقُ بروید همه آزادید بدون اینکه به اندازه پر پشه خونی ریخته شود فرمان عفو عمومی صادر شد.

نفوس شهر شادمان و پایکوبان به سوی خانه های خود رفته و از عظمت روح و

بزرگی شخصیت، این ابر مرد تاریخ صحبت کرده و بهمدیگر بریک می گفتند.

روزی هم آمد فرزند میسون و نوه همین هند آزاد شده دختران همین شخصیت را در مجلس عام خود نشانده و در مقابل چشمان اشکبار آنها سر فرزند این یگانه جهان آفرینش را در طشت زر گذاشته و خوشحال و خرامان می گوید: حسین جدّ تو استعمال ظروف زر را تحریم کرده بود، این طشت زر من و سر تو، سری که در دامن او بزرگ شده و تربیت، گوشت و خون تو از او محکم گردیده است که ناگهان صدای دختر شیر خدا بلند شد و بانگ بر یزید زد و گفت: أمن العدل یابن الطلقاء تخدیرک حرائرک و إماءک و سوقک بنات رسول الله سبا یا (تا آخر خبر)

از گفتار بالا- روشن می شود که ما می خواهیم درباره چه کسانی سخن گوئیم و برای چه این مجموعه کوچک نگارش یافته است.

مجلس ۶۸ نماز و فواید پزشکی و بهداشتی آن

ما اگر بخواهیم تک تک مسائل و دستورات اسلام را موشکافی کرده و حکمت و فلسفه احکام را، بیان کنیم، اولاً از عهده ما و تمام غیر معصوم: خارج است زیرا علم و دانش بشر در آن حد و مرزی نیست که فلسفه و حکمت احکام خداوندی را تماماً بدانند و یا کشف نمایند، اما با گذشت زمان و پیشرفت دانش، برخی از آن ها روشن می گردد. در این مجلس و سخنرانی در آن صدد نیستیم که در باره فلسفه آنها صحبت به میان آوریم بلکه به بعضی از آنها، به صورت فشرده و خلاصه متعرض می شویم که یکی از آنها نماز است، نمازی که یکی از ارکان بنای اسلام است، هر کس عمداً آن را ترک نماید، کافر می شود زیرا ترک عمدی آن، مُنکِر آن می شود

و هر کس یکی از ضروریات دین را انکار نماید مرتد است. (۱)

در مورد نماز آیات زیاد و در باره تارک الصلوه روایتهای کمرشکن فراوان است که تعدادی از آنها را ذکر می‌کنم و هر کس طالب بیشتر باشد به مسانیدش مراجعه نماید.

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (بقره: ۴۳) نماز اقامه کنید و زکات بدهید و با رکوع کنندگان، رکوع کنید.

أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّقُوا وَ هُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (مائده: ۷۲) و نماز اقامه کنید و از خدا بترسید و که به سوی او برانگیخته خواهید شد.

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (روم: ۳۱) و نماز اقامه کنید و از مشرکان نباشید. و دهها آیه با کلمه اقیموا و غیره.

و اما روایات

من ترک الصلوه متعمداً فقد كفر. هر کس عمداً نماز را ترک نماید، بتحقیق کافر شده است.

الصلوه عمود الدین، من ترک الصلوه فقد هدم الدین. نماز ستون دین است هر کس نماز را ترک نماید، دین را ویران ساخته است.

من أحرق سبعین مصحفاً و قتل سبعین نبياً و زنى مع أمه سبعین مره و افترض سبعین بکراً بطریق الزنا، فهو أقرب الی رحمہ اللہ تبارک و تعالی من تارک الصلوه متعمداً. (۲) هر کس هفتاد قرآن بسوزاند و هفتاد پیغمبر بکشد و با مادرش هفتاد مرتبه زنا کند و بکر هفتاد دختر باکره را با زنا بردارد، پس او به رحمت خدا نزدیک تر است از تارک صلوه عمدی.

۱- کتاب های مهم فقهی و رساله های عملیه فقهاء و مراجع بزرگوار.

۲- لئالی الاخبار: ج ۴ ص ۴۸.

من تبسّم فی وجه تارک الصّیلوه فکأنّما هدم بیت المعمور سبع مرّات و کأنّما قتل الف ملک من الملائکه المقرّین و الانبیاء المرسلین. (۱) هرکس به روی نماز نخوان، لبخند زند مانند این است که هفت مرتبه بیت معمور را ویران کرده و هزار فرشته از فرشتگان مقربین و انبیاء مرسلین را، به قتل رسانده است.

من تبسّم فی وجه تار الصّیلوه فکأنّما هدم الکعبه سبعین مرّه و قتل سبعین ملکاً (۲) هرکس به روی نماز نخوان، لبخند زند مانند این است که هفتاد مرتبه کعبه را تخریب نموده و هفتاد پیغمبر، کشته است.

من أعان بتارک الصّیلوه بلقمه أو بکسوه فکأنّما قتل سبعین نبیاً أو لهم آدم و آخرهم محمد صلی الله علیه و آله و سلم (۳) هرکس به نماز نخوان، یک لقمه یا یک پوشش یاری رساند، مانند این است که هفتاد پیغمبر کشته اولشان آدم علیه السلام و آخر آنها محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

من أعان تارک الصّیلوه مثقال ملح فکأنّما زنی مع أمّه ألف مرّه. (۴) هرکس به نماز نخوان، یک مثقال نمک دهد مانند این است که هزار مرتبه با مادرش زنا کرده است.

من أکل مع من لا یصلّی، کأنّما قتل سبعین نبیاً و کأنّما زنی بسبعین محصنه من بناته و أمّهاته و عمّاته و خالاته فی بیته الحرام (۵) هرکس با کسی که نماز نمی خواند غذا بخورد مانند این است که هفتاد پیغمبر به قتل رسانده و با محارمش دخترها و مادرها و عمه ها و خاله هایش، هفتاد مرتبه زنا محصنه کرده است!!!

این روایات نمونه های سبک وزن از سلسله روایات خیلی سنگین تر از اینهاست که برای عاقل کفایت می کند.

ثوابهای نماز گزار نیز به این مهمی است که خداوند به او عطا خواهد کرد زیرا این، روزی ۵ مرتبه عبودیت و بندگی خود را ارائه می دهد و آن یکی گردن کلفتی و

۱- لثالی الاخبار: ج ۴ ص ۵۱.

۲- لثالی الاخبار: ج ۴ ص ۵۱.

۳- لثالی الاخبار: ج ۴ ص ۵۱.

۴- لثالی الاخبار: ج ۴ ص ۵۱.

۵- لثالی الاخبار: ج ۴ ص ۵۱.

کله شقی خود را، اعلام می دارد، حال به مطالبی در مورد نماز عنایت و دقت نمائید.

۱- نظافت لباس

ساختمان این عبادت مهم بگونه ای پی ریزی شده است که هرکس نماز بخواند باید بدن و لباس خود را از آلودگی ها و نجاسات پاک نماید و در مدت شبانه روز حد اقل پنج بار اندام هائی را که تماس مستقیم با خارج دارند ششو نماید و کوچک ترین چرک و غیره را زدوده و از خود دور سازد تا نمازش باطل نشود:

اینجاست که می ینیم جمله مهم «التَّطَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ» مصداق پیدا کرده و جامه عمل می پوشد. و جالب این است که حتی به رنگ ظاهری و اثر باطنی لباس نیز: سفارش های اکید دارند.

امام محمدباقر علیه السلام می فرماید: «هیچ لباسی بهتر از لباس سفید نیست و رنگ سفید نزد خدا محبوبتر است».

امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: «شستن لباس: غم و غصه را برطرف می کند و سبب قبولی نماز می شود».

۲- نظافت بدن

الف: فواید بهداشتی وضو:

نماز گزار هنگام گرفتن وضو: باید چرک های مانع از نفوذ آب به بشره را بر طرف نماید و آلودگی های پیچ و خم زیر ناخن و دست و پا و اعضای وضو را: پاک نماید و آن گاه اعمال وضو را انجام دهد.

تحقیق پزشکی در این مورد:

برابر تحقیقات پزشکان ۳۰ / ۰ / ۰ اکسیژن از راه پوست جذب شده و گاز کربنیک دفع می شود: لذا شستشوی بدن (بخصوص کسانی که در معرض هوا و گرد و غبار قرار دارند) موجب می گردد تا اعمال حیاتی تعرق و تنفس جلدی به خوبی صورت پذیرد و میکروب ها و آلودگی ها را از بین برده و از تجمع انواع میکروب ها و انگل

ها که سبب بروز بیماری های جلدی می شود، جلوگیری نماید.

یکی از محققین درباره فواید وضو می نویسد: تطهیر با آب وضو کشنده میکروب و ضد عفونی قوی است حیوانات ذره بینی و بی آزار نه تنها مواد آلی را تجزیه و تحلیل می نمایند بلکه از راه رقابت و تنازع حیاتی قویترین دشمن و موثرترین حربه علیه میکروب های موذی می باشند میکروب های موذی که بوسیله هوا از خارج به دست و روی و دهان می نشینند یا اساسا مصاحب پوست و مجاری بینی و حفره دهان می باشد دائما شخص را در حال محاصره و مخاطره شدید نگه داشته است. (۱)

شستشو با آب که تکرار و استمرار آن در شرع تأکید شده است نه تنها خاصیت تمیز کردن را دارد بلکه معالجه قبله و مدافعه موثری علیه میکروب ها می باشد و شاید حکمت آنکه سفارش شده است بگذارند آب وضو روی صورت و دست مانده به حال خود خشک شود از همین راه باشد در حال ماندن آب روی پوست و لایه مو مخصوصا با استفاده ای که قهرا از حرارت ملایم بدن به عمل می آید به حیوانات ذره بینی مفید فرصت فعالیت خوبی می دهد که وظیفه تحلیل مواد آلی و کشتن میکروب های موذی را به جایی برسانند از طرف دیگر وقتی که در نظر می گیریم حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز گرم کردن آب وضو را در آفتاب منع نمودند حضرت علی (علیه السلام) می فرمود: من وضو گرفتن را در زمستان بیشتر از تابستان دوست دارم بطور کلی استعمال آب گرم شده برای وضو مکروه است و نیز بخاطر بیاورید که در اثر گرم شدن آب: اکسیژن محلولی که قوت لایموت حیوانات ذره بینی مخصوصی است از بین می رود منافع و مقاصدی که در وضو گرفتن بوده است بر ما قدری روشن تر می شود بعلاوه شستشوی اعضای وضو خود نوعی ماساژ است که فوائد آن: بر همگان آشکار است و موجب تسریع گردش خون می گردد

زیرا که وقتی مقداری آب سرد بر اعضای وضو بریزیم قهرا آن عضو سرد شده و جریان خون با سرعت و شدت بیشتری بسوی آن قسمت: حرکت می کند و برای حفظ ۳۷ درجه حرارت طبیعی بدن و جبران حرارت از دست رفته کلیه اعضای وضو تا به حالت طبیعی خود برگردند دستگاہ گردش خون به فعالیت سریع خود مشغول است و نتیجه ای که نماز گزار از نماز بدست می آورد احساس شادابی:

نشاط و سلامتی و تعدیل در دستگاہ گردش خون که مهمترین جهازات بدن است بوجود آید بهداشت بدن را تامین می نماید(۱)

و با مسح تقریباً ۱۴ جلوی سر (محل تمرکز قوای دماغیه) گردش خون در این قسمت از سر (که بدین وسیله اکسیژن بیشتری به آن می رسد) شدید تر شده و سلولهای دماغی برای تفکر آماده تر می گردد و با مسح پاها (به شرطی که از قبل موانع مسح را دفع نموده باشیم) که در نظافت پاها و رفع بوی پا تأثیر شایانی دارد و دل را برای نماز آماده می کنیم (۲)

یکی از پزشکان حاذق و پرمایه برای شخص مورد اطمینانی چنین نقل کرده است:

من مدتی به مرض بیدار خوابی دچار شده بودم برای معالجه به پاریس مسافرت کردم و به پزشک متخصص مراجعه نمودم پزشک به من دستور شستن دستها را از مرفق و صورت و پا (به ترتیبی که ما مسلمانان وضو می گیریم) داد و در ضمن به ما گفت که یکی از فواید وضویی که پیشوای مسلمانان حضرت محمد صلی الله علیه و آله دستور داده همین است که اینگونه بیماریها را معالجه می کند و من تعجب نموده و دانستم که دین مقدس اسلام کاملترین ادیان زنده جهان است. (۳)

۱- فلسفه احکام ص ۲۳۵ و حقایق بهداشتی در اسلام، سید جمال الدین شریف زاده.

۲- چنانکه برخی از دانشمندان بر این عقیده اند که پا بیش از سایر قسمتهای بدن به اکسیژن و استنشاق جلدی نیازمند است.

۳- راز نیایش ص ۷۴.

دکتر موفق شاطی درباره فواید طبی و بهداشتی وضو می گوید: «وضو که شستشوی موضعی یا شستن اعضای معینی از بدن است و بخصوص که سفارش گردیده که از آب سرد استفاده شود باعث انقباض و انبساط عروق شعریه گردیده و این خود: دارای فواید بسیاری است و در حفظ تندرستی جسم اثر فوق العاده ای خواهد داشت زیرا از طرفی تعادل فشار خون را حفظ کرده و باعث می شود که قلب نیز کار خود را بهتر انجام دهد و گلبولهای قرمز نیز افزایش یافته و عمل مبادلات شیمیایی جسم را نیز به نشاط و فعالیت وا می دارد از طرفی حرکات تنفس نیز تقویت شده و بر مقدار اکسیژن داخلی و گاز کربنیک یا اکسید ۲ کربن خارجی بدن نیز افزوده خواهد شد. از طرفی وضو یا شستشوی بعضی از اعضای بدن که خالی از مو باشد اثر کلی بر روی جسم خواهد گذاشت زیرا هم بر مقدار ادرار افزوده شده و باعث می گردد که سموم بیشتری از بدن دفع گردد و هم اشتهای به غذا بیشتر شده و در نتیجه عمل هضم نیز بهتر انجام خواهد شد و بالاخره اعصاب پوست و دیگر اعصاب فعاله بدن را به فعالیت واداشته و این تنبه و فعالیت به اعصاب رگهای گردن و ریه و معده نیز سرایت کرده و از آنها نیز به کلیه اعضا و در بدن پراکنده خواهد شد» (۱).

ب. فواید بهداشتی استنشاق

دکتر تومانیانس در کتاب خود می نویسد: در غضرفهای بینی گاهی گرمی تولید می شود که سبب سردرد فوق العاده شدیدی می شود و کمی بینایی چشم ایجاد می کند برای دفع این گرم بهترین وسیله شستشوی بینی با آب سرد است (۲).

چند تن از موثقین و معتمدین تحصیل کرده ایرانی در یکی از سفرهای خود به اروپا در مطب پزشک مشهوری حاضر و مشاهده می نمایند که پزشک جمجمه

۱- پاسخ ما، سید حسن ابطحی ص ۴۰۷ و اسلام و علم جدید، عبدالرزاق نوفل.

۲- قرآن و علوم روز سید محمود افتخاریان ص ۱۹.

انسانی را تشریح می نماید و پس از بررسی بسیار به این نتیجه می رسد که علت مرگ صاحب جمجمه چیزی نیست جز این که در آخرین حفره های بینی و در جوف مخاط او کرمهای بسیار ریز و کوچک وجود داشته است که همانها موجب مرگ آن شخص شده است روزی دکتر مذکور کرمها را برای آزمایش روی صفحه شیشه ای قرار می دهد تا با میکروسکوپ آنها را مشاهده نماید از قضا چند قطره آب سرد روی کرمها می ریزد و طولی نمی کشد که کرمها که چند روزی بود در هوای عادی زندگی می کردند می میرند و بر پزشک معلوم می شود که داروی مرگ کرمهای مخاط چیزی جز آب نیست (۱).

درباره انعکاسات اعصاب سمپاتیک سالها بود که اطلاعات مبسوط کشف کرده بودند ولی اخیرا یکی از پزشکان بزرگ فرانسه دکتر پول ژیه رئیس سابق کلینیک دانشگاه لیون کشفهای عجیبی درباره اعصاب سمپاتیک کرده است او می گوید:

امراض بسیاری مانند ضعف اعصاب قانقار یا در نوک انگشتان امراض عصبی:

ترکهای پوست: بی خوابی: مالیخولیا: هیستیری: درد سینه دردهای روماتیسمی:

سردردهای سخت یا فلج و غیره ممکن است بر اثر اعصاب سمپاتیک بوجود آید اکنون دکتر ژیه پس از سالها تحقیق طریقه معالجه این امراض را یافته و سالهاست که از آن استفاده می کند. اساس معالجات او عبارت از این است که بزرگترین نوک مرکز عصبی سمپاتیک که با محیط خارج تماس دارد در میان سوراخهای بینی واقع است و ترتیب معالجه آن چنین است که دو میله باریک را که سر آنها گرد است داخل دو سوراخ بینی بیمار می کنند بیمار ابتدا احساس ناراحتی می کند اما پس از چند ثانیه نتیجه مطلوب انجام می گیرد زیرا دکتر در میان مخاط بینی مریض سر عصب سمپاتیک را یافته و میله را به آن تماس می دهد بیمار دفعتا مقدار زیادی هوا استنشاق کرده چشمانش پر از اشک می شود چهره اش سرخ میگردد و گاهی عطسه

می زند ولی عمل دیگر تمام شده و بیمار شفا یافته است با این طریق دکتر ژیه بسیاری از مبتلایان به امراض عصبی را معالجه کرده که واقعا تعجب آور است و رمز کار او در تحریک نوک عصب سمپاتیک در بینی است که اسلام برای این تحریک:

استنشاق آب خنک را تجویز کرده است وقتی که شما استنشاق می کنید با بینی خود آب را بالا می کشید فوراً بر روی عصب سمپاتیک شما اثر کرده و به جهت آن سوزش و اشک چشم و سرخی چهره را در خود احساس می کنید علاوه بر اینها سردردهایی که بر اثر هوای ناسالم و خستگی بوجود می آید را از بین می برد و این کاری است که یک نماز گزار واقعی هر روز چند بار هنگام وضو گرفتن انجام می دهد(۱)

سوی آنچه گذشت استنشاق با آب سرد فواید دیگری نیز دارد که از جمله آنها این است که استنشاق نماز گزار را از مبتلا شدن به امراضی چون سل و آسم و امراض ریوی و زکام: مصون داشته و تعادل عصبی حالت نشاط: تعادل و فرح در نهاد آدمی را ایجاد می نماید.(۲)

ج. فواید بهداشتی مضمضه و مسواک

امام صادق علیه السلام فرمود: هر آینه باید مبالغه کند هر یک از شما در مضمضه و استنشاق پس بدرستی که مضمضه و استنشاق بخشی است از برای شما و موجب نفرت و دوری از شیطان است.

آنچه از احادیث و روایات درباره مسواک زدن نقل شده همگی آنها را علم پزشکی به تجربه دریافته و مهر تأیید بر آنها می زند به عنوان نمونه این که فرموده اند مسواک نور چشم را تقویت می نماید حقیقت است که علم پزشکی، تأیید می

۱- اقتباس از چرا نماز بخوانیم ص - ۳- ۵۲ به نقل از نشریه انجمن تبلیغات اسلامی ص ۱۵۳- ۱۵۰ تهران.

۲- فلسفه احکام ص ۲۴۳.

کند زیرا اگر دندان مسواک نشود ریشه دندان و لثه چرکین شده مخاط حلق و در نتیجه بینی و سینوسهای چرکی موجب تاری چشم می گردد و حتی وجود یک مرکز عفونی در دهان به کبد و کلیه اثر نموده و از راه خون بر روی چشم نفوذ کرده و روشنایی چشم را کم می کند. (۱)

دکتر تومانیانس می نویسد: دندانها را باید مسواک کرد و بیش از هر چیزی رعایت و مواظبت نمود چه آنکه زیبایی انسان و جلوه او از حیث صحبت کردن و حرف زدن و جویدن غذا که نجویدن آن سوء هضم تولید می کند به دندان است. دندانها که فاسد و خراب شد به لثه سرایت می کند ورم لثه و درد دندان سبب متورم شدن لوزتین و نمور زیر فک شده و در نتیجه عمل تنفس و بلع مشکل خواهد گردید لثه های دندان که فاسد شد میکروب ها در لثه تولید مرضی می نماید که موسوم به مرض پیوره که تا بحال علاج قطعی آن ممکن نگردیده است می باشد البته میکروب های مرض ممکن است به رباط دیگر بدن هم از قبیل بینی و چشم و مفاصل سرایت کنند در این صورت امراض خطرناک را برای انسان بر می انگیزانند (۲)

د- فوائد طبی حرکات نماز

این مبحث را با سخنی از دکتر الکسیس کارل آغاز می کنیم آنجا که درباره فواید طبی نماز می گوید:

نتایج نماز و نیایش را با علم نیز می توان دریافت زیرا نماز و نیایش نه تنها به روی حالات عاطفی بلکه روی کیفیات بدنی نیز اثر می کند و گاهی در چند لحظه یا چند روز بیماری جسمی را بهبود می بخشد این کشفیات هرچقدر هم که غیر قابل درک باشند: بایستی به واقعیت شان معترف شد. دفتر مشاهدات طبی لورد بیش از

۱- برای کسب اطلاع بیشتر به کتاب حقایق بهداشتی در اسلام سید جمال الدین شریف زاده ص ۷۵ رجوع نمایید.

۲- قرآن و علوم روز ص ۱۵.

دویست مورد درمان فوری و غیر قابل تردید سل ریوی، فونت کلیه و سرطان و امراض بدنی دیگر را ضبط کرده است. (۱)

اما حرکات نماز: چنانچه امروزه ثابت گردیده: تکرار قیام و قعود در نماز بهترین وسیله ای است که سرعت گردش خون را افزایش داده و از این رو نماز را یکی از عوامل موثر در بکار انداختن جهاز هاضمه دانسته اند که راه اشتها و میل به غذا را نیز هموار می سازد. و جالب این است که اوقات نماز و مواقع هضم غذا کاملاً مناسب و هماهنگ بوده و چنانکه ملاحظه می نمایم در این امر: حکمت عجیبی بکار برده شده است.

به این ترتیب که وقت نماز صبح پیش از شروع به غذای صبحانه بوده است و ظهر قبل از آنکه انسان به نهار پردازد و عصر یا همان وقت که هضم غذا آغاز شده ...

و به هنگام غروب یا موقعی که انسان بین دو وعده نهار و شام قرار دارد. و به همین ترتیب موقع عشا که هضم غذا تازه شروع گردیده ... طب جدید این موضوع را ثابت کرده و مدلل ساخته که نماز بهترین وسیله ای است که از بالا رفتن فشار خون جلوگیری کرده و در حفظ تعادل آن: اثر به سزایی خواهد داشت.

آری طبق نظریه پزشکان چنانچه در ادای نماز مراقبت و محافظت به عمل آمده و حرکات موزون آن به آرامی و طمأنینه که از شرایط صحت آن است توأم باشد ثابت و مسلم گردیده که از شرایط صحت آن است. توأم باشد.

ثابت و مسلم گردیده که از بسیاری از بیماریهای ناشی از فشار خون جلوگیری خواهد کرد ... و این خود اثر آنی و فوری بر قلب گذاشته و از ضربان تند و سریع آن مانع خواهد شد.

مجله ریدرز دایجست می نویسد:

بر اساس تحقیقات معلوم شده است افرادی که به طور مرتب به عبادتگاه می

روند: در برابر بسیاری از بیماریها نظیر فشار خون: بیماریهای قلبی: سل و سرطانهای ناحیه گردن مصونیت دارند.

دکتر ادروین فردریک پاورز استاد امراض عصبی در ایالات متحده آمریکا می گوید: علم طب در دنیای کنونی از بسیاری از رموز و اسرار بیماریها به طرز معجزه آسایی پرده برداشته است. با این وصف هنوز هم هزاران بیماری و مرض باقی است که بزرگترین اطبای هوشمند و نوابغ پزشکی کمترین بارقه امیدی به کشف و معالجه آنها بدست نیاورده اند اما بررسی و دقت در مطالعات این اطبا و نوابغ این نکته را روشن می سازد که اغلب آنها این نظریه را تأیید نموده و اعتقاد پیدا کرده اند که در میان معجزات فراوانی که برای نماز شمرده اند: یکی اعاده صحت و تندرستی روحی و شفای کلیه بیماریهایی است که مداوا شده و کلیه روشهای پزشکی در برابر آنها عاجز مانده است (۱)

یک جراح مصری اخیرا بایک سری تحقیقات گسترده اعلام داشت: نماز بهترین درمان برای بیماران مبتلا به جابجایی غضرفهای ستون فقرات است. دکتر الزیات استاد دانشگاه نوادا در آمریکا پس از مطالعه بر روی چهل بیمار گفت: حرکتهای ناشی از پنج بارنماز در روز می تواند عمل جراحی ناشی از بیماری مذکور را در مدت یک هفته بهبود بخشد. این پزشک مصری به بیماران جراحی شده خود توصیه کرده است بلافاصله پس از عمل جراحی حرکت کرده و به مدت یک هفته روزی پنج بار حرکات نماز بجا آورند و این حرکات را در هر صورت تا پایان عمر ادامه دهند همچنین یک دانشمند آمریکایی در کتابی که به تازگی بنام بیماریهای فقرات منتشر ساخته: گفته های این پزشک مصری را تأیید کرده و به بیماران خود نیز سفارش کرده است که روزانه پنج نوبت حرکاتی شبیه نماز مسلمانان انجام دهند (۲)

۱- نقل از اسلام و علم جدید عبد الرزاق نوفل ترجمه حسین وجدانی و روزنامه همشهری شماره ۸۱۱.

۲- مجله مکتب اسلام شماره ۱۳۱ روزنامه کیهان ۱۰ خرداد ۱۳۷۲.

فایده طبی رکوع و سجود

چنانچه اشاره شد بزرگترین متخصصان و پزشکان عالی مقام بین المللی بر این باورند که حرکات نماز (خم و راست شدن ملایم) در سجود و رکوع می تواند یکی از راههای مهم درمان بیماری های دیسکوپاتی یا بیماری دیسک ناحیه کمر باشد.

رکوع و قیام نماز در تقویت عضلات پشت و معده اثر به سرائی داشته و آنچه از مواد چربی و پیه که در جداره معده باقی مانده است: بکلی از بین می برد.

و مهمترین فایده سجود نیز این است که هم عضلات ران و ساق پا را تقویت می نماید و هم در وصول خون به اعضاء و نواحی بدن کمک می کند و نیروی جداره معده را نیز افزایش می دهد و فعالیت و حرکات امعاء نیز تقویت می گردد و یکی دیگر از فواید سجود (البته اگر سجده بطور صحیح انجام گیرد) این است که از بزرگ شدن شکم و ورم معده که بر اثر فشرده شدن عضلات آن بوده و خود بیماری بزرگی محسوب می شود: جلوگیری خواهد کرد. دکتر مصطفی حفار متخصص امراض دستگاه هضم و عضو تحقیقات علمی مجلس شورای ملی لبنان و استاد دانشکده طب فرانسه. راجع به فواید ضمنی رکوع و سجود در نماز می گوید:

رکوع در تقویت عضلات دیواره شکم بسیار مفید است: و به جمع شدن معده کمک می کند و آن را در کار هضم یاری می دهد. روده ها برایشان دفع فضولات هضمی به صورت طبیعی: آسان می شود.

اما سجود باعث رانده شدن هوا از میان معده به دهان می شود و دشواری های هضم و انعکاسات قلبی را برطرف می سازد: پزشکان نشستن به صورت سجده در نماز را برای درمان جمع شدن خون در پایین شکم بانوان که ناشی از پشت درد در زهدان است: توصیه می کنند.

دکتر فارس عازوری متخصص بیماریهای اعصاب و مفاصل از دانشگاه های آمریکایی گوید: نماز مسلمانان رکوع و سجودش عضلات پشت را تقویت و حرکات ستون فقرات را نرم می سازد و امراض عصبی و عضلانی را آرامش می

بخشد بخصوص اگر نماز را از سن نوجوانی بپا دارند: نیرو و استحکامی در برابر بیماری هایی می یابند که در نتیجه ضعف عضلانی مجاور ستون فقرات عارض می شود آنچه باعث این ضعف می شود: انوار بیماری های عصبی است که موجب دردهای شدید و تشنج عضلانی است.

اخیراً بعضی از دانشمندان برای تقویت عضلات تمرین هایی معین کرده اند که برخی از آنها شبیه به حرکات نماز است.

دکتر دیاب و دکتر قرقوز در باره فواید طبی سجود چنین می گویند.

پایین آمدن سر به هنگام سجود منجر به احتقان خون در رگهای خونی مغز می شود و هنگامی که سر به صورت ناگهانی به طرف بالا- می رود: فشار داخل رگها کاهش می یابد و این حرکت در هر رکعت نماز شش بار در رکوع و سجود تکرار می شود یعنی ۱۰۲ بار در شبانه روز و این حالت در حالی است که انسان فقط نمازهای واجب را به جا آورد.

ولی اگر علاوه بر نمازهای واجب: نمازهای مستحب (نوافل) رانیز به جا آورد این رقم به ۲۱۶ بار در شبانه روز و ۶۴۸۰ بار در ماه بالغ می شود که در هر حرکتی رگهای خونی منقبض و منبسط شده و بر نرمی و قدرت جداره و عضلات آن افزوده می شود.

البته نباید آرامش روحی و صفای ذهنی حاصل از نماز را نادیده گرفت. تکرار این حالات چند بار در روز موجب می شود مغز به شکل مطلوبتر و بهتر به فعالیت خود ادامه داده و تفکر به نحو احسن صورت پذیرد.

دو پزشک سابق الذکر در جایی دیگر می گویند:

در حقیقت نماز هم عبادت است و هم ورزش بدنی و روحی ... و می توان ادعا کرد که قرآن در تطبیق ورزش های سبک که امروزه به ورزش های سوئدی معروفند، پیشتاز بوده است.

آنچه ورزش نماز را از سایر ورزش ها ممتاز می نماید: توزیع مناسب آن در شبانه

روز است «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا» (۱) دانشمندان نیز ثابت کرده اند بهترین نوع ورزش:

ورزشی است که تکرار شود و در طول اوقات روز توزیع گردد و خسته کننده نباشد و انجام آن برای هر کس امکان پذیر باشد، که تمام این ویژگی ها در حرکات نماز فراهم است. فواید ورزشی نماز را می توان به شرح ذیل خلاصه نمود، تحریک عضلات بدن و تمام مفاصل: حتی مفاصل ستون فقرات در هر رکعت با علم به این که نمازهای یومیه ۱۷ رکعت بوده نوافل نیز به آن اضافه می گردد.

نشاط بخشیدن به کار قلب و دستگاه گردش خون.

بهبود فعالیتهای مغزی به دلیل کمک به تغذیه بهتر آن.

تقویت جداره شریانهای مغزی و حفظ حالت ارتجاعی آنها که در نتیجه آن: در مقابل پاره شدن و خون ریزی مقاوم خواهند شد.

آماده کردن بدن برای مقابله با پیشامد حالت های ناگهانی که ممکن است بسیاری از مردم دچار آن شوند؛ مثل سرگیجه و سیاه رفتن چشم و بیهوشی های زودگذر.

آرامش روحی و اعتماد به نفس. (۲)

تأثیر نماز در تمرکز فکر

توجه و خشوع در نماز وسیله ای است برای پرورش حضور ذهن و مرکز حواس که در زندگی بسیار حایز اهمیت است و می توان گفت که بیشتر موفقیت های انسان در نتیجه همین توجه کامل و حضور ذهن است.

ویلیام مورتن مارستن

متخصص در روانشناسی می گوید:

افراد موفق کسانی هستند که می توانند در امری تمام افکار خود را متمرکز کنند و

تمام دانستنی های خود را در باره آن بیاورند و به کار ببندد. برآستی اگر روح و فکر ما بطور کامل در نقطه ای متمرکز شود یا برای امری به کار افتد نیروی شگفت انگیز و فوق العاده ای می آفریند. ویلیام جیمز که پدر روانشناسی جدید محسوب می شود می گوید:

فرق بین افراد نابغه با دیگران، یک موهبت فطری نیست بلکه مربوط به توجه کاملی است که به موضوعات و نتیجه های آن مبذول می دارند و میزان نبوغ بستگی به میزان و درجه تمرکز افکار شخصی دارد.

در مورد این که چگونه می توان این نیرو را در خود ایجاد کرد.

ویلیام مولتن در مجله «ریدرز دایجست» می نویسد: این نیرو (تمرکز فکر) به وسیله تمرین به دست می آید و البته تمرین احتیاج به شکیبائی و پایداری دارد.

وقتی توانستی افکارت را پی در پی ۵۰ یا ۱۰۰ بار در موضوعی متمرکز کنی لا-جرم سایر افکار و خاطره ها جای خود را به موضوع مورد نظران خواهد داد. سرانجام عادت خواهی کرد که در هر امری با اراده خود ذهن را متمرکز سازی.

از تمام مطالب فوق نتیجه می گیریم که نماز بهترین وسیله برای پرورش تمرکز فکر و حواس در انسان است. زیرا نماز گزاری که می کوشد با تمام قدرت افکار خود را در یک جا جمع کند تا نمازش باخشوع و حضور قلب باشد، بدون تردید این عمل در وی عادت می شود و می تواند در هر موردی تمام افکار خود را متمرکز سازد و در نتیجه به ترقیات و اکتشافات مهمی نایل گردد.

در تأیید بیشتر این موضوع: ویلیام مولتن می گوید:

بهترین راهی که توجه و التفات را در انسان زیاد می کند این است که فکر و جسم هر دو باهم کار کنند.

و می بینیم که نماز در اسلام عبارت است از عمل فکر و جسم باهم. زیرا نماز گزار در حالی که تمام افکار و توجهش به خداست به رکوع و سجود قیام و قعود می پردازد.

و بالا-خره دکتر کارل می گوید: به نظر می رسد که نیایش: وضع فکری آدمی را از سطحی که به اقتضای توارث و تعلیم و تربیت به دست آورده: بالا می کشد. (۱)

تأثیر نماز در طول عمر

در یک بررسی آماری محققین دنیای پزشکی (در داخل و خارج) اعلام کرده اند که علما و رجال مذهبی و افراد پایبند به قوانین واحکام مذهبی که شبانه روز چند بار در اوقات معین با خدا ارتباط برقرار داشته و زندگی آنان با ایمان و معنویت آمیخته است، طول عمر بیشتری از سایر افراد (بویره لا ابالی و بی بند و بار) و کسانی پایبند مذهب نیستند، خواهند داشت.

در تأیید مطلب فوق دکتر ویلیام پارک آمریکائی آماری بدین مضمون منتشر نموده است: در تمام دنیا هر دقیقه ۶۲ نفر و هر ساعت ۳۷۶۷ نفر و هر روز ۹۰۴۱۰ نفر و هر سال ۳۳ میلیون نفر به مرگ طبیعی از دنیا می روند .. در اروپا از هر هزار نفر فقط یک نفر به صد سالگی و ۱۰ نفر به مرز ۸۰ سالگی می رسند و در میان آنهایی که که می توانند خود را به مرز ۸۰ سالگی برسانند: از هر هزار نفر ۴۳ نفر روحانی: ۴۰ نفر کشاورز: ۲۹ نفر دانشمند و نویسنده: ۲۶ نفر استاد و دبیر و ۲۴ نفر پزشک می باشند. (۲)

و همچنین دکتر علی پور می نویسد: همین چند وقت قبل بود که روزنامه های آمریکائی نوشته بودند، کشیشان و راهبان کمتر از سایرین به بیماریها مبتلا می شوند و دفاعشان بهتر است. در کشور خودمان نیز آنان که ایمان بیشتری دارند کمتر بیمار می شوند و آنها که فقط کوشش خود را در کارها دخیل می دانند و خدایی را باور ندارند: اغلب ام الأمراضند و عمری را به تلخکامی و بیماری به سر می برند. (۳)

۱- طب روحانی دکتر عبدالکریم بی آزار شیرازی ج ۳.

۲- مجله دانشمند سال ۴ ش ۱۰ یادآوری می شود آمار مذکور مربوط به چند سال اخیر است.

۳- بررسی دین از راه دانش، دکتر علی پور ج ۱ ص ۸۰.

در برخی از مناطق کشور شوروی سابق از هر ۱۰۰ نفر ۱۰ نفر وارد دومین قرن زندگی خود می شوند: این در حالی است در مناطق مسلمان نشین شوروی که پایبند به اصول و اعتقادات دینی و مذهبی هستند: از هر ۱۰۰ نفر ۸۴ نفر وارد دومین قرن زندگی خود می باشند که این خود حاکی از تأثیر عمیق ایمان و عبادت و عمل به ستورات مذهبی در طول عمر افراد روحانی و مذهبی است (۱) در ایران از مجتهدین و مراجع تقلید هشتاد به بالا هستند و از مراجع کسانی بوده اند که حتی نود سال به بالا هم عمر کرده اند که از میان آنها می توان به مراجع زیر اشاره نمود.

آیت الله بروجردی بیش از ۹۰ سال عمر کرد.

آیت الله مرعشی نجفی در سن ۱۰۰ سالگی.

آیت الله اراکی بیش از ۱۰۰ سال.

آیت الله محسنی ملایری ۹۲ سال عمر کرد و همچنین از علما و بسیاری از آیات عظام (۲).

از صنف روحانی که بگذریم: افراد مذهبی و متدین که دائماً با آداب و سنن اسلامی سر و کار دارند و نماز را سر لوحه دستورات دینی خود قرار داده اند: بیشتر از دیگر اقشار مردم روی زمین عمر می کنند.

و باز در ایران خودمان کسانی همچون جواد بافرانی پیر مرد ۱۲۴ ساله نائینی و بمانعلی جوانمرد پیر مرد ۱۲۵ ساله شیرازی و کمر احمدی پیر مرد ۱۳۵ ساله ایلامی در پاسخ خبر نگاران جراید، سحر خیزی (نماز صبح) و عمل نمودن به احکام شریعت اسلامی بویژه نمازهای پنجگانه و مأنوس بودن با قرآن در طول زندگی را از عوامل مؤثر در طول عمر خود دانسته اند. (۳)

۱- طول عمر امام زمان، علی اکبر مهدی پور.

۲- کتاب بین المللی چه کنیم تا به مرز صد سال نزدیک شویم پروفیسور سیف الدین نبوی.

۳- روزنامه های جمهوری اسلامی ش ۴۴۳۶ اطلاعات ش ۲۰۰۸۴، کیهان ۱۲۵۸۶ روزنامه همشهری ش ۸۰۷ - کتاب بین المللی چه کنیم تا به مرز صد سال نزدیک شویم پروفیسور سیف الدین نبوی. - طول عمر امام زمان، علی اکبر مهدی پور. - بر رسی دین از راه دانش، دکتر علی پور ج ۱ ص ۸۰ - طب روحانی دکتر عبدالکریم بی آزار شیرازی ج ۳. - مجله مکتب اسلام شماره ۱۳۱ روزنامه کیهان ۱۰ خرداد ۱۳۷۲. راه و رسم زندگی، الکسیس کارل، - بر رسی دین از راه دانش، دکتر علی پور ج ۱ ص ۸۰ - طب روحانی دکتر عبدالکریم بی آزار شیرازی ج ۳. - مجله مکتب اسلام شماره ۱۳۱ روزنامه کیهان ۱۰ خرداد ۱۳۷۲. راه و رسم زندگی، الکسیس کارل، - بر رسی دین از راه دانش، دکتر علی پور ج ۱ ص ۸۰ - طب روحانی دکتر عبدالکریم بی آزار شیرازی ج ۳. - مجله مکتب اسلام شماره ۱۳۱ روزنامه کیهان ۱۰ خرداد ۱۳۷۲. راه و رسم زندگی، الکسیس کارل،

دکتر الکسیس کارل در رابطه با سحر خیزی بویژه برای نیایش صبحگاهی می نویسد: ناپاکی اخلاقی نیز همچون کثافت بدنی مذموم است، پیش از شروع یک نوبت نماز، هر کس باید اخلاقش را نیز همانند جسمش شستشو دهد. (۱)

در قرآن کریم دستور داده است *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ* ای کسانی که ایمان آورده اید با صبر و نماز کمک بگیرید یعنی با این دو چیز می توانید، به تمام مشکلات فائق آئید و با این دو می توانید راههای ناهموار و سنکلاخ زندگی را بر خود هموار نمائید، بزرگان دین ما دائم از این دو استفاده می کردند در صحرای کربلا و در میان آن همه دشمن و در برابر آن مصائب فراوان، با صبر استقامت کردند و حتی باخواندن نماز ظهر و در لحظات آخر با روبرو

۱- راه و رسم زندگی دکتر الکسیس کارل ترجمه دکتر دبیری ص ۱۴۵ چاپ هفتم. قسمتی از این مطالب از کتاب راز نیایش آقای گودرز نجفی اقتباس شده است و بحث نماز با شرح فوق از کتاب «اسلام فراتر از زمان» مؤلف بخش ۱۳ آورده شده است.

ایستادن در برابر معبود و یاری خواستن از او بود که بهمه مصیبت ها و ناهنجاری ها تحمل نمودند و به دنیا و مافیها پشت پا زدند و به سوی ملکوت اعلا پرواز نمودند و رفتند.

ألألعه الله على القوم الظالمين.

مجلس ۶۹ روزه و مسایل طبی و منافع آن

روزه یکی از قوانین آسمانی است که با وجود شرایط آن (از قبیل صحت بدن و در مسافرت نبودن و عدم پیری مفرط و نبودن روزهای آخر حاملگی و زایمان نکردن و شیرندادن و...) به همه افراد بشر، انجام آن واجب گشته و اجرای آن لازم گردیده است.

روزه علاوه بر تعلیمات معنوی و تمرینات روحی و خود سازی و تصمیم گیری و بهره مندی از سایر مواهب آسمانی، و دستورات اخلاقی فراوان آن، تنها دقت در مسائل پزشکی اش، برای ما روشن می سازد که خداوند با این فرمان، برای افراد بشر تن سالم و روح متعادل، ارزانی داشته و واجدین شرایط آن را به سعادت و خوشبختی وامیدارد، زیرا انسان در طول یازده ماه بخور و بخواب و ازدیاد چربی های مضر بدن و اضافه وزن و... خلاصه تنظیم همه اینها، باسخت و سوز صحیح و رژیم درست گرفتن، به دست می آید و آن هم گرفتن روزه و بجا آوردن این دستور آسمانی است، چون اگر آن گونه که از ما خواسته شده است، روزه بگیریم به هیچ مشکلی برخورد نخواهیم کرد و تمامی کمبودها و ضروریات بدن از این طریق تنظیم خواهد گشت.

ممکن است به ذهن بیاید، پس تکالیف سنگین، مانند روزه و حج و جهاد و

امثال این ها چه؟! اینها بامضمون روایت مذکور، وفق ندارد و مطابقت نمی کند.

در جواب می گوئیم همه این دستورات برای کسانی است که امکان اجراب آنها داشته باشند، حج برای آنهایی که شرایطش موجود باشد، از قبیل امکان مالی و سلامت بدن و امنیت راه و جهاد نیز به آنهایی واجب است که پیر نباشد و صحت بدن و غیر آن باشد و همچنین روزه، با وجود شرایط آن (از قبیل صحت بدن و در مسافرت نبودن و عدم پیری مفرط و نبودن روزهای آخر حاملگی و زایمان نکردن و شیرندادن و...) گرفتن آن واجب و اجرای آن حکم لازم گردیده است.

بگذریم از کیفیت روزه گرفتن بعضیها که افطار و سحر و در طول شب، با انباشتن خوردنیها و آشامیدنی های گوناگون و مکرر در شکم، خود را از رسیدن به هدف روزه گرفتن، باز می دارند

یا با پرخوری، بدن خود را در حالت نخست و اولیه، نگه میدارند، که متأسفانه از مواهب روزه گرفتن بی بهره و بادت خالی از ماه رحمت و پرفیض رمضان بیرون می روند.

یا آنهایی که بدون در نظر گرفتن سلامت خود و حتی بچه شیرخوارش، در صورت به خطر افتادن خود و یا بچه اش، اجازه روزه گرفتن را ندارند، روزه می گیرند.

یا بیماران و سالمندانی که با روزه گرفتن، بیماریشان تشدید و بنیان سلامتی بدنشان، به خطر می افتد، اسلام روزه گرفتن را برای آنها تحریم نموده است،

بدون در نظر گرفتن همه این شرایط، باز به روزه گرفتن اقدام می نمایند، با این کار علاوه بر این که روزه شان باطل است، از این جهت به خدا نافرمانی می کنند!! زیرا خدائی که در صحت بدن روزه را واجب کرده، در مریضی یا پیری مفرط که روزه بنیاد سلامتی شان را متزلزل می کند، حرام نموده است.

خلاصه بادقت در آیات و روایات فراوان، آسان بودن شریعت اسلام و آسان بودن تکالیف و دستورات آن را متوجه می شویم، و این که دین مبین اسلام هیچ

تکلیف مالایطاق ندارد و مشکلی را برای پیروان خود تحمیل نمی کند.

در آیات روزه سوره بقره و روایات زیاد، راه های دیگر نشان داده است که این تکلیف را برمی دارد و وظیفه ثانویه را مشخص می نماید.

به آیاتی در این باره دقت بفرمائید.

بقره ۱۸۳- ای افرادی که ایمان آورده اید، روزه بر شما نوشته شد همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شده، تا پرهیز کار شوید.

۱۸۴- چند روز معدودی را (باید روزه بدارید) و کسانی که از شما بیمار یا مسافر باشند روزهای دیگری را (بجای آن روزه بگیرند) و بر کسانی که قدرت انجام آن را ندارند (همچون بیماران مزمن و پیرمردان و پیره زنان) لازم است کفاره بدهند، مسکینی را اطعام کنند، و کسی که کار خیر را پذیرا شود برای او بهتر است، و روزه داشتن برای شما بهتر است اگر بدانید.

۱۸۵- (آن چند روز معدود) ماه رمضان است که قرآن برای راهنمایی مردم و نشانه های هدایت و فرق میان حق و باطل در آن نازل شده، پس آنکس که در ماه رمضان در حضر باشد روزه بدارد، و آنکس که بیمار یا در سفر باشد روزهای دیگری را بجای آن روزه بگیرد، خداوند راحتی شما را می خواهد نه زحمت، هدف این است که این روزها را تکمیل کنید، و خدا را بر اینکه شما را هدایت کرده بزرگ بشمرید و شاید شکر گذاری کنید. (۱)

روزه سر چشمه تقوا

۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ بقره: (۱۸۵)

در این آیات به بیان یکی دیگر از این احکام که از مهمترین عبادات محسوب می شود می پردازد و آن روزه است، و بالحن تاکید آمیز می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما نوشته شده است آنگونه که بر امتهایی که قبل از شما بودند نوشته شده بود یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ بقره: ۱۸۳

و بلافاصله فلسفه این عبادت انسان ساز و تربیت آفرین را در یک جمله کوتاه اما بسیار پرمحتوا چنین بیان می کند: شاید پرهیزکار شوید (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

آری روزه عامل مؤثری است برای پرورش روح تقوا و پرهیزگاری در تمام زمینه ها و همه ابعاد.

از آنجا که انجام این عبادت با محرومیت از لذائد مادی و مشکلاتی - مخصوصاً در فصل تابستان - همراه است تعبیرات مختلفی در آیه فوق به کار رفته که روح انسان را برای پذیرش این حکم آماده سازد.

نخست با خطاب یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: ای مؤمنان! سپس بیان این حقیقت که روزه اختصاص به شما ندارد، بلکه در امتهای پیشین نیز بوده است.

و سرانجام بیان فلسفه آن و اینکه اثرات پر بار این فریضه الهی صد درصد عائد خود شما می شود، آن را یک موضوع دوست داشتنی و گوارا می سازد.

در حدیثی از امام صادق نقل شد که فرمود: لذه ما فی النداء ازال تعب العباده و العناء! لذت خطاب یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آنچنان است که سختی و مشقت این عبادت را از بین برده است!

در آیه بعد برای اینکه باز از سنگینی روزه کاسته شود چند دستور دیگر را در این زمینه بیان می فرماید نخست می گوید: ۱- چند روز معدودی را باید روزه بدارید (أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ). چنان نیست که مجبور باشید تمام سال یا قسمت مهمی از آن را روزه بگیرید بلکه روزه تنها بخش کوچکی از آن را اشغال می کند.

۲- کسانی که از شما بیمار یا مسافر باشند (و روزه گرفتن برای آنها مشقت

داشته باشد از این حکم معافند و) باید روزهای دیگری را بجای آن روزه بگیرند (فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ).

۳- کسانی که با نهایت زحمت باید روزه بگیرند (مانند پیرمردان و پیر زنان و بیماران مزمن که بهبودی برای آنها نیست) لازم نیست مطلقاً روزه بگیرند، بلکه باید بجای آن کفاره بدهند، مسکینی را اطعام کند (وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامٌ مِسْكِينٍ).

و آن کس که مایل باشد بیش از این در راه خدا اطعام کنند برای او بهتر است

(فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ).

۴- در پایان آیه این واقعیت را بازگو می کند که روزه گرفتن برای شما بهتر است اگر بدانید (وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

گرچه بعضی خواسته اند این جمله را دلیل بر این بگیرند که روزه در آغاز تشریح، واجب تخییری بوده و مسلمانان می توانستند روزه بگیرند یا بجای آن فدیة بدهند تا تدریجاً به روزه گرفتن عادت کنند و بعد این حکم نسخ شده و صورت وجوب عینی پیدا کرده است.

ولی ظاهر این است که این جمله تاکید دیگری بر فلسفه روزه است، و اینکه این عبادت - همانند سائر عبادات - چیزی بر جاه و جلال خدا نمی افزاید بلکه تمام سود و فائده آن عائد عبادت کنندگان می شود.

شاهد این سخن تعبیرهای مشابه آن است که در آیات دیگر قرآن به چشم می خورد، مانند ذلِکُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ که بعد از حکم وجوب نماز جمعه ذکر شده است (سوره جمعه آیه ۹).

و در آیه سوره عنکبوت می خوانیم: وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (عنکبوت: ۱۶) او به بت پرستان گفت: خدا را پرستش کنید و از او بپرهیزید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

و به این ترتیب روشن می شود که جمله أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ خطاب به همه

روزه داران است نه گروه خاصی از آنها.

آخرین آیه مورد بحث زمان روزه و قسمتی از احکام و فلسفه های آن را شرح می دهد نخست می گوید: آن چند روز معدود را که باید روزه بدارید ماه رمضان است

(شَهْرُ رَمَضَانَ).

همان ماهی که قرآن در آن نازل شده (الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنُ).

همان قرآنی که مایه هدایت مردم، و دارای نشانه های هدایت، و معیارهای سنجش حق و باطل است (هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانِ).

سپس بار دیگر حکم مسافران و بیماران را به عنوان تاکید بازگو کرده می گوید:

کسانی که در ماه رمضان در حضر باشند باید روزه بگیرند، اما آنها که بیمار یا مسافرنند روزهای دیگری را بجای آن روزه می گیرند (فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ

تکرار حکم مسافر و بیمار در این آیه و آیه قبل ممکن است از این نظر باشد که بعضی به گمان اینکه خوردن روزه مطلقاً کار خوبی نیست به هنگام بیماری و سفر اصرار داشته باشند روزه بگیرند، لذا قرآن با تکرار این حکم می خواهد به مسلمانان بفهماند همانگونه که روزه گرفتن برای افراد سالم یک فریضه الهی است افطار کردن هم برای بیماران و مسافران یک فرمان الهی می باشد که مخالفت با آن گناه است.

در قسمت آخر آیه بار دیگر به فلسفه تشریح روزه پرداخته می گوید: خداوند راحتی شما را می خواهد و زحمت شما را نمی خواهد (يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ).

اشاره به اینکه روزه داشتن گرچه در ظاهر یکنوع سختگیری و محدودیت است اما سرانجامش راحتی و آسایش انسان می باشد، هم از نظر معنوی و هم از لحاظ مادی.

این جمله ممکن است به این نکته نیز اشاره باشد که فرمانهای الهی مانند فرمان

حاکمان ستمگر نیست، بلکه در مواردی که انجام آن مشقت شدید داشته باشد وظیفه آسانتری قائل می شود، لذا حکم روزه را با تمام اهمیتی که دارد از بیماران و مسافران و افراد ناتوان برداشته است.

سپس اضافه می کند: هدف آن است که شما تعداد این روزها را کامل کنید وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ یعنی بر هر انسان سالمی لازم است در سال یکماه روزه بدارد، چرا که برای پرورش جسم و جان او لازم است، به همین دلیل اگر ماه رمضان بیمار یا در سفر بودید باید به تعداد این ایام روزه را قضا کنید تا عدد مزبور کامل گردد، حتی زنان حائض که از قضای نماز معافند از قضای روزه معاف نیستند.

و در آخرین جمله می فرماید: تا خدا را به خاطر اینکه شما را هدایت کرده بزرگ بشمرید، و شاید شکر نعمتهای او را بگذارید (وَ لِتُكْبِرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

آری شما باید به خاطر آنهمه هدایتها در مقام تعظیم پروردگار بر آئید، و در مقابل آنهمه نعمتها که به شما بخشیده شکرگزاری کنید.

قابل توجه اینکه مساله شکرگزاری را با کلمه لعل آورده است، ولی مساله بزرگداشت پروردگار را به طور قاطع ذکر کرده، این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که انجام این عبادت (روزه) به هر حال تعظیم مقام پروردگار است، اما شکر که همان صرف کردن نعمتها در جای خود و بهره گیری از آثار و فلسفه های عملی روزه است شرائطی دارد که تا آن شرائط حاصل نشود انجام نمی گیرد، و مهمترین آن شرائط اخلاص کامل و شناخت حقیقت روزه و آگاهی از فلسفه های آن است.

به نکاتی در باره روزه توجه نمائید:

۱- اثرات تربیتی، اجتماعی، و بهداشتی روزه

روزه ابعاد گوناگونی دارد، و آثار فراوانی از نظر مادی و معنوی در وجود انسان

می گذارد، که از همه مهمتر بعد اخلاقی و فلسفه تربیتی آن است.

از فوائد مهم روزه این است که روح انسان را تلطیف، و اراده انسان را قوی، و غرائز او را تعدیل می کند.

روزه دار باید در حال روزه با وجود گرسنگی و تشنگی از غذا و آب و همچنین لذت جنسی چشم پوشد، و عملاً ثابت کند که او همچون حیوان در بند اصطبل و علف نیست، او می تواند زمام نفس سرکش را به دست گیرد، و بر هوسها و شهوات خود مسلط گردد.

در حقیقت بزرگترین فلسفه روزه همین اثر روحانی و معنوی آن است، انسانی که انواع غذاها و نوشابه ها در اختیار دارد و هر لحظه تشنه و گرسنه شد به سراغ آن می رود، همانند درختانی است که در پناه دیوارهای باغ بر لب نهرها می رویند، این درختان نازپرورده، بسیار کم مقاومت و کم دوامند، اگر چند روزی آب از پای آنها قطع شود پژمرده می شوند، و می خشکند.

اما درختانی که از لابلای صخره ها در دل کوهها و بیابانها می رویند و نوازشگر شاخه هایشان از همان طفولیت طوفانهای سخت، و آفتاب سوزان، و سرمای زمستان است، و با انواع محرومیتها دست به گریبانند، محکم و با دوام و پر استقامت و سخت کوش و سخت جانند!

روزه نیز با روح و جان انسان همین عمل را انجام می دهد و با محدودیتهای موقت به او مقاومت و قدرت اراده و توان مبارزه با حوادث سخت می بخشد، و چون غرائز سرکش را کنترل می کند بر قلب انسان نور و صفا می پاشد.

خلاصه روزه انسان را از عالم حیوانیت ترقی داده و به جهان فرشتگان صعود می دهد، جمله لعلمک تتقون (باشد که پرهیزگار شوید) اشاره به همه این حقایق است.

و نیز حدیث معروف الصوم جنة من النار: روزه سپری است در برابر آتش دوزخ اشاره به همین موضوع است.

در حدیث دیگری از علی علیه السلام می خوانیم که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند:

چه کنیم که شیطان از ما دور شود؟ فرمود: الصوم یسود وجهه، و الصدقه تکسر ظهره، و الحب فی الله و المواظبه علی العمل الصالح یقطع دابره، و الاستغفار یقطع وتینه: روزه روی شیطان را سیاه می کند، و انفاق در راه خدا پشت او را می شکند، و دوست داشتن به خاطر خدا، و مواظبت بر عمل صالح دنباله او را قطع می کند، و استغفار رگ قلب او را می برد!

در نهج البلاغه هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام فلسفه عبادات را بیان می کند به روزه که می رسد چنین می فرماید: و الصیام ابتلاء لاختلاص الخلق: خداوند روزه را از این جهت تشریح فرموده که روح اخلاص در مردم پرورش یابد!

و نیز در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: ان للجنه بابا یدعی الریان لا یدخل فیها الا الصائمون: بهشت دری دارد به نام ریان (سیراب شده) که تنها روزه داران از آن وارد می شوند.

مرحوم صدوق در معانی الاخبار در شرح این حدیث می نویسد انتخاب این نام برای این در بهشت به خاطر آن است که بیشترین زحمت روزه دار از ناحیه عطش است، هنگامی که روزه داران از این در وارد می شوند چنان سیراب می گردند که بعد از آن هرگز تشنه نخواهند شد.

۲- اثر اجتماعی روزه

بر کسی پوشیده نیست. روزه یک درس مساوات و برابری در میان افراد اجتماع است، با انجام این دستور مذهبی، افراد متمکن هم وضع گرسنگان و محرومان اجتماع را به طور محسوس در می یابند، و هم با صرفه جوئی در غذای شبانه روزی خود می توانند به کمک آنها بشتابند.

البته ممکن است با توصیف حال گرسنگان و محرومان، سیران را متوجه حال گرسنگان ساخت، ولی اگر این مساله جنبه حسی و عینی به خود بگیرد اثر دیگری دارد، روزه به این موضوع مهم اجتماعی رنگ حسی می دهد، لذا در حدیث

معروفی از امام صادق علیه السلام نقل شده که هشام بن حکم از علت تشریح روزه پرسید، امام علیه السلام فرمود: انما فرض الله الصيام لیستوی به الغنی و الفقیر و ذلك ان الغنی لم یکن لیجد مس الجوع فیرحم الفقیر، و ان الغنی کلما اراد شیئا قدر علیه، فاراد الله تعالی ان یتوی بین خلقه، و ان یتدق الغنی مس الجوع و الالم، لیرق علی الضعیف و یرحم الجائع: روزه به این دلیل واجب شده است که میان فقیر و غنی مساوات برقرار گردد، و این به خاطر آن است که غنی طعم گرسنگی را بچشد و نسبت به فقیر ادای حق کند، چرا که اغنیاء معمولاً هر چه را بخواهند برای آنها فراهم است، خدا می خواهد میان بندگان خود مساوات باشد، و طعم گرسنگی و درد و رنج را به اغنیاء بچشاند تا به ضعیفان دلسوز و به گرسنگان رحم کنند

راستی اگر کشورهای ثروتمند جهان چند روز را در سال روزه بدارند و طعم گرسنگی را بچشند باز هم اینهمه گرسنه در جهان وجود خواهد داشت؟!

۳- اثر بهداشتی و درمانی روزه

در طب امروز و همچنین طب قدیم، اثر معجزه آسای امساک در درمان انواع بیماریها به ثبوت رسیده و قابل انکار نیست، کمتر طبیعی است که در نوشته های خود اشاره ای به این حقیقت نکرده باشد، زیرا می دانیم عامل بسیاری از بیماریها

زیاده روی در خوردن غذاهای مختلف است، چون مواد اضافی، جذب نشده به صورت چربیهای مزاحم در نقاط مختلف بدن، یا چربی و قند اضافی در خون باقی می ماند، این مواد اضافی در لابلاهی عضلات بدن در واقع لجنزارهای متعفن برای پرورش انواع میکروبهای بیماری های عفونی است، و در این حال بهترین راه برای مبارزه با این بیماریها نابود کردن این لجنزارها از طریق امساک و روزه است!.

روزه زبانه ها و مواد اضافی و جذب نشده بدن را می سوزاند، و در واقع بدن را خانه تکانی می کند.

بعلاوه یک نوع استراحت قابل ملاحظه برای دستگاههای گوارشی و عامل مؤثری برای سرویس کردن آنها است، و با توجه به اینکه این دستگاه از حساسترین

دستگاههای بدن است و در تمام سال به طور دائم مشغول کار است، این استراحت برای آنها نهایت لزوم را دارد.

بدیهی است شخص روزه دار طبق دستور اسلام به هنگام افطار و سحور نباید در غذا افراط و زیاده روی کند، تا از این اثر بهداشتی نتیجه کامل بگیرد، در غیر این صورت ممکن است نتیجه بر عکس شود.

الکسی سوفورین دانشمند روسی در کتاب خود می نویسد: درمان از طریق روزه فائده ویژه ای برای درمان کم خونی، ضعف روده ها التهاب بسیط و مزمن، دملهای خارجی و داخلی، سل، اسکلیروز، روماتیسم، نقرس، استسقاء، نورااستنی، عرق النساء، خراز (ریختگی پوست)، بیماریهای چشم، مرض قند، بیماریهای جلدی، بیماریهای کلیه، کبد و بیماریهای دیگر دارد.

معالجه از طریق امساک اختصاص به بیماریهای فوق ندارد، بلکه بیماریهایی که مربوط به اصول جسم انسان است و با سلولهای جسم آمیخته شده همانند: سرطان سفلیس، سل و طاعون را نیز شفا می بخشد!

در حدیث معروفی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام می فرماید: صوموا تصحوا: روزه بگیرید تا سالم شوید.

و در حدیث معروف دیگر نیز از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است المعده بیت کل داء و الحمیه راس کل دواء: معده خانه تمام دردها است و امساک بالاترین داروها! (۱)

۴- روزه در امتهای پیشین

از تورات و انجیل فعلی نیز بر می آید که روزه در میان یهود و نصاری بوده و اقوام و ملل دیگر هنگام مواجه شدن با غم و اندوه روزه می گرفته اند، چنانکه در قاموس کتاب مقدس آمده است: روزه در تمام اوقات و در میان هر طائفه و هر ملت و

۱- بحار الانوار جلد ۱۴ قدیم.

مذهب، در موقع ورود اندوه و زحمت غیر مترقبه، معمول بوده است.

و نیز از تورات بر می آید که موسی علیه السلام چهل روز روزه داشته است چنانکه می خوانیم: هنگام بر آمدنم به کوه که لوحهای سنگی یعنی لوحهای عهدی که خداوند با شما بست بگیرم آنگاه در کوه چهل روز و چهل شب ماندم نه نان خوردم و نه آب نوشیدم.

و همچنین به هنگام توبه و طلب خشنودی خداوند، یهود روزه می گرفتند: قوم یهود غالباً در موقعی که فرصت یافته می خواستند اظهار عجز و تواضع در حضور خدا نمایند روزه می داشتند تا به گناهان خود اعتراف نموده بواسطه روزه و توبه، رضای حضرت اقدس الهی را تحصیل نمایند.

روزه اعظم با کفاره، محتمل است که فقط روزه یک روز سالیانه مخصوص بود که در میان طائفه یهود مرسوم بود.

البته روزه های موقتی دیگر نیز از برای یادگاری خرابی اورشلیم و غیره می داشتند.

حضرت مسیح نیز چنانکه از انجیل استفاده می شود چهل روز روزه داشته:

آنگاه عیسی از قوت روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را امتحان نماید ... پس چهل شبانه روز روزه داشته عاقبه الامر گرسنه گردید.

و نیز از انجیل لوقا بر می آید که حواریون مسیح نیز روزه می گرفتند.

باز در قاموس کتاب مقدس آمده است: بنا بر این حیات حواریون و مؤمنین ایام گذشته عمری مملو از انکار لذات و زحمات بی شمار و روزه داری بود.

به این ترتیب اگر قرآن می گوید *كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ* (همان گونه که بر پیشینیان نوشته شد) شواهد تاریخی فراوانی دارد که در منابع مذاهب دیگر - حتی بعد از تحریف - به چشم می خورد.

۵- امتیاز ماه مبارک رمضان

اینکه ماه رمضان برای روزه گرفتن انتخاب شده بخاطر این است که این ماه بر

سایر ماهها برتری دارد، در آیه مورد بحث نکته برتری آن چنین بیان شده که قرآن کتاب هدایت و راهنمای بشر که فرقان است یعنی با دستورات و قوانین خود روشهای صحیح را از ناصحیح جدا کرده و سعادت انسانها را تضمین نموده است در این ماه نازل گردیده، و در روایات اسلامی نیز چنین آمده است که همه کتابهای

بزرگ آسمانی تورات، انجیل، زبور، صحف، و قرآن همه در این ماه نازل شده اند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: تورات در ششم ماه مبارک رمضان و انجیل در دوازدهم و زبور در هیجدهم و قرآن مجید در شب قدر نازل گردیده است.

به این ترتیب ماه رمضان همواره ماه نزول کتابهای بزرگ آسمانی و ماه تعلیم و تربیت بوده است چرا که تربیت و پرورش بدون تعلیم و آموزش صحیح ممکن نیست، برنامه تربیتی روزه نیز باید با آگاهی هر چه بیشتر و عمیقتر از تعلیمات آسمانی هماهنگ گردد، تا جسم و جان آدمی را از آلودگی گناه شستشو دهد.

در آخرین جمعه ماه شعبان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم برای آماده ساختن یاران خود جهت استقبال از ماه مبارک رمضان خطبه ای خواند و اهمیت این ماه را چنین گوشزد نمود: ای مردم! ماه خدا با برکت، آموزش و رحمت به سوی شما رو می آورد.

این ماه برترین ماهها است.

روزهای آن برتر از روزهای دیگر، و شبهای آن بهترین شبها است، لحظات و ساعات این ماه بهترین ساعات است.

ماهی است که به میهمانی خدا دعوت شده اید و از کسانی که مورد اکرام خدا هستند می باشید.

نفسهای شما همچون تسبیح، خوابتان چون عبادت، اعمالتان مقبول، و دعائتان مستجاب است.

بنا بر این با نیتهای خالص و دلهای پاک از خداوند بخواهید تا شما را در روزه

داشتن و تلاوت قرآن در این ماه توفیق دهد، چرا که بدبخت کسی است که از آمرزش الهی در این ماه بزرگ محروم گردد.

با گرسنگی و تشنگی خویش در این ماه به یاد گرسنگی و تشنگی رستاخیز باشید، بر فقراء و بینوایان بخشش کنید، پیران خویش را گرمی دارید، به خردسالان رحمت آورید، پیوند خویشاوندی را محکم سازید.

زبانهایتان را از گناه باز دارید، چشمان خویش را از آنچه نگاه کردنش حلال نیست بپوشانید، گوشهای خویش را از آنچه شنیدنش حرام است فرا گیرید بر یتیمان مردم شفقت و محبت کنید، تا با یتیمان شما چنین کنند.... (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۲؛ ص ۱۹۶

۶- قاعده لا حرج

در آیات مورد بحث اشاره ای به این نکته شده بود که خدا بر شما آسان می گیرد و نمی خواهد به زحمت بیفتید، مسلماً این اشاره در اینجا ناظر به مساله روزه و فوائده آن و حکم مسافر و بیمار است، ولی با توجه به کلی بودن از آن یک قاعده عمومی نسبت به تمام احکام اسلامی استفاده می شود و از مدارک قاعده معروف لا حرج است.

این قاعده می گوید: اساس قوانین اسلام بر سختگیری نیست، و اگر در جایی حکمی تولید مشقت شدید کند، موقتاً برداشته می شود، چنانکه فقها فرموده اند هر گاه وضو گرفتن یا ایستادن به هنگام نماز و مانند اینها انسان را شدیداً به زحمت بیندازد، مبدل به تیمم و نماز نشسته می شود.

در آیه ۷۸ سوره حج نیز می خوانیم: هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ او شما را برگزید و در دین خود تکلیف مشقت باری برای شما قرار نداد.

با در نظر داشتن مطالب گذشته و منافع دنیا و آخرت روزه، می دانیم که بزرگان و راهنمایان دین، و صالحان بندگان، بیشتر اوقات دوران زندگی خود را باروزه و قائم اللیل بودن، سپری می کردند و همچنین با حال روزه، از دنیا رفته و یا شهید شده اند، مانند امیر مؤمنان علیه السلام در نماز صبح شب نوزدهم ماه رمضان و سالار شهیدان در روز

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

امیرمؤمنان علیه السلام شب نوزدهم برای افطاری، میهمان دخترش ام کلثوم علیها السلام بودند، آن هم چه افطاری لیوانی شیر و نمکدانی نمک، با دیدن این سفره رنگین، اشک از چشمان مبارکش جاری می شود و می فرماید: دخترم کی دیدی پدرت با دوخورش افطار کند!! بیا یکی از اینها را بردار! خواست نمک را بردارد، فرمود شیر را بردار!!.

علی علیه السلام تا صبح در تب و تاب است، مناجات می کند، اشک می ریزد مکرر بیرون رفته، اطراف آسمان را می نگرد و باسوز و گداز می گوید: واللّٰه هو. هو به خدا قسم آن است آن است که به من خبر داده اند.

بافرا رسیدن صبح آماده رفتن به مسجد است و کمر را می بندد و میگوید:

أشدد حيازيمك للموت فانّ الموت لايقا***ولا تغترّ بالدّهر و ان كان يوافيكا

كما أضحكك الدهر كذاك يبيكا

علی کمرت را برای مرگ محکم ببند*** به فریب های روزگار مغرور مباش اگرچه باتو همسو شود. زیرا آنگونه ترا خندانده همانگونه ترا می گریاند.

می خواهد خانه را ترک نماید زنجیر دَرّ به کمر بندش گیر می کند، باز نمی شود بادت خیبر شکن در را از پاشینه در آورده به زمین می گذارد و باز میکند و عبور می کند.

اردک ها با فریاد وناله جیغ زنان جلوی امام مظلومان صف می کشند مانع رفتنش هستند، با دستان یتیم نواز آنها را نوازش می کند و به دخترش اکیدا سفارش می کند، از آنها مواظبت نماید.

ام کلثوم اشکریزان به خانه های برادران و امام به سوی میعادگاه، وارد مسجد می شود و قاتل به رو و دمر افتاده را بیدار میکند و می فرماید: به پشت بخواب خواب انبیاست و طرف راست بخواب، روش علماست و به چپ بخواب طریقه اطباست به رو نخواب سلیقه شیطان است، یابن ملجم بگویم زیر عبایت چه پنهان

نموده ای؟! به خدا سوگند تصمیمی گرفته ای که نزدیک آسمانها به زمین بریزد.

به مأذنه بالا- می رود و صدای اذانش، به همه خانه های کوفه می پیچد، مردم از خواب بیدار و به سوی مسجد سرازیر می شوند و قاتل پشت سر امام در صف اول جا می گیرد دو یارانش هم در چپ و راست او.

امام مظلومان به رکوع رکعت اول خم و بلند می شود و به سجده اول از سجده سر بر می دارد و شمشیر ابن ملجم با قدرت تمام، پایین و درست در جای شمشیر عمرو بن عبدود اصابت و سر مبارک را می شکافد و صدای جبرئیل امین، میان زمین و آسمان بلند می شود.

تهدمت و الله أركان الهدى وانظمت أعلام التقى، وانفصمت العروه الوثقى قُتل ابن عمّ المصطفى قتل علی المرتضی قتله أشقى الاشقیاء. به خدا قسم ارکان هدایت، ویران گردید، و پرچم های تقوی خوابید (و چراغهای پرهیزکار خاموش گردید) طناب عروه وثقی، پاره گردید، پسرعموی مصطفی کشته شد، علی مرتضی به قتل رسید، کشت او را شقی ترین اشقیاء.

طوفان برپا شد و درهای مسجد بهم خورد و از آسمان خون بارید و زمین زلزله کرد و اوضاع بهم ریخت و زمین و آسمان به این مصیبت گریست.

ألألعه الله على القوم الظالمين

مجلس ۷۰ تکلیف به اندازه طاقت

هرکسی در وجود خود، نیرو و قدرت محدودی را دارا می باشد هیچ وقت ساختمان فکری و جسمی، بشر نامحدود نیست.

کارهای وجودی هم به این صورت است، فعالیت و جدیت و سعی و کوشش،

محدود به حدودی است که نمی تواند از آن تجاوز نماید، اگر بخواهد بیرون از توان خود، پا فراتر نهد، می افتد و بجائی نمی رسد، خدای متعال در مسائل دینی هم، به اندازه وسع و استعداد هرکسی، امر ونهی دارد هیچوقت کسی را به بیش از توان خود، دستور نداده است، مثلاً نماز را ایستاده بخوان، اگر نتوانستی، نشسته یا خوابیده و اگر با زبان نمی توانی از قلب بگذران؛ روزه بگیر در صورتی ضرر جسمی و روحی نداشته باشد، اگر استطاعت داری، حج برو اگر امکان داری جهاد کن اگر قادر نیستی تکلیف نداری و. و.

پس بادقت در آیات و روایات فراوان، آسان بودن شریعت اسلام و آسان بودن تکالیف و دستورات آن را متوجه می شویم، و این که دین مبین اسلام هیچ تکلیف مالا یطاق ندارد و مشکلی را برای پیروان خود تحمیل نمی کند.

در حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: بعثت علی الشریعه السمه السهله: من مبعوث به آئین سهل و آسانی شده ام نیز اشاره به همین مطلب است.

باز در روایت نبوی دیگر آمده است که الاسلام شریعه سهله و سمحه اسلام شریعت سهل و آسان است.

در مجالسی متذکر شدم که اسلام شریعت آسان و قابل قبول است و هیچگونه تکلیف بالاتر از توان بشر را ندارد و معقول هم نیست، در کتاب آسمانی خود، کرارا به این امر متذکر شده است.

۱- لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اغْفُ عَنَّا وَ ارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بقره: ۲۸۶ خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایش، تکلیف نمی کند. (انسان،) هر کار (نیکی) را انجام دهد، برای خود انجام داده؛ و هر کار (بدی) کند، به زیان خود کرده است. (مؤمنان می گویند:) پروردگارا! اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن! پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن چنان که (به خاطر گناه و

طغیان،) بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی! پروردگارا! آنچه طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرّر مدار! و آثار گناه را از ما بشوی! ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده! تو مولا و سرپرست مایی، پس ما را بر جمعیت کافران، پیروز گردان!

این آیه می گوید: خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند

(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا).

وسع از نظر لغت به معنی گشایش و قدرت است، بنابراین، آیه مبارکه، این حقیقت عقلی را تایید می کند، که وظایف و تکالیف الهی هیچگاه بالاتر از میزان قدرت و توانایی افراد نیست و لذا باید گفت تمام احکام با همین آیه تفسیر و تفسیر می گردد، و به مواردی که تحت قدرت انسان است اختصاص می یابد، بدیهی است یک قانون گزار حکیم و دادگر نمی تواند غیر از این قانون وضع کند، ضمناً آیه مبارکه، بار دیگر این حقیقت را تایید می کند که هیچگاه احکام شرعی از احکام عقلی و فرمان عقل و خرد جدا نمی گردد، و این دو در همه مراحل دوش به دوش یکدیگر پیش می روند.

سپس می افزاید: هر کار (نیکی) انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار (بدی) کند به زیان خود کرده است (لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ).

آری هر کسی محصول عمل نیک و بد خود را می چیند و در این جهان و جهان دیگر با نتایج و عواقب آن روبرو خواهد شد.

این آیه با این بیان مردم را به مسئولیت خود و عواقب کار خویش متوجه می سازد و بر افسانه جبر و اقبال و طالع و موهومات دیگری از این قبیل که افرادی برای تبرئه خویش دست و پا کرده اند خط بطلان می کشد.

قابل توجه اینکه: در آیه شریفه در مورد اعمال نیک «کسبت» گفته شده و در مورد اعمال بد «اکتسبت» شاید تفاوت در تعبیر به خاطر این باشد که (کسب) در باره اموری گفته می شود که انسان با تمایل درونی و بدون تکلف آن را انجام می دهد و موافق فطرت او است، در حالی که (اکتسب) نقطه مقابل آن است یعنی کارهایی که

بر خلاف فطرت و نهاد آدمی می باشد و این خود می رساند که اعمال نیک مطابق فطرت و نهاد آدمی است و اعمال شر ذاتا بر خلاف فطرت است.

راغب در مفردات در تفاوت این دو تعبیر مطلب دیگری گفته است که آن هم قابل دقت می باشد.

و آن این که کسب مخصوص کارهایی است که فایده آن منحصر به خود انسان نیست بلکه دیگران را هم در بر می گیرد.

(مانند اعمال خیر که نتیجه آن تنها شخص انجام دهنده را شامل نمی شود، بلکه ممکن است بستگان و نزدیکان و دوستان او هم در آن سهیم باشند در حالی که اکتساب در مواردی گفته می شود که اثر کار تنها دامنگیر خود انسان می گردد و این در مورد گناه است.

(البته باید توجه داشت که این تفاوتها در صورتی است که کسب و اکتساب در مقابل هم قرار گیرند).

و به دنبال این دو اصل اساسی (تکلیف به مقدار قدرت است- و هر کسی مسئول اعمال خویش است) از زبان مؤمنان هفت درخواست از درگاه پروردگار بیان می کند که در واقع آموزشی است برای همگان که چه بگویند و چه بخواهند.

۱- می گویند: پروردگارا! اگر ما فراموش کردیم یا خطا نمودیم ما را مؤاخذه مکن

(رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا).

آنها چون می دانند مسئول اعمال خویش اند لذا با تضرعی مخصوص، خدا را به عنوان رب و کسی که لطف ویژه ای در پرورششان داشته و دارد، می خوانند و می گویند زندگی به هر حال خالی از فراموشی و خطا و اشتباه نیست، ما می کوشیم به سراغ گناه عمدی نرویم، اما خطاها و لغزشها را تو بر ما ببخش.

بحثی که در اینجا مطرح می گردد این است که: مگر امکان دارد که پروردگار کسی را در برابر لغزشی که از فراموشی یا عدم توجه سرچشمه گرفته مجازات نماید؟ تا زمینه ای برای این درخواست بماند؟ در پاسخ این سؤال باید گفت: گاهی

فراموشی نتیجه سهل انگاری خود انسان است مسلم است که اینگونه فراموشیها از انسان سلب مسئولیت نمی کند مانند این که: در قرآن آمده است فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا، (بچشید عذاب خدا را در برابر آن که این روز را فراموش کردید).

بنابر این فراموشکاریهایی که زاییده سهل انگاری است قابل مجازات است.

موضوع دیگری که باید به آن توجه داشت این است که نسیان و خطا با یکدیگر فرق روشنی دارد.

خطا معمولاً به کارهایی گفته می شود که از روی غفلت و عدم توجه از انسان سر می زند مثل این که کسی به هنگام شکار تیری را می زند و به انسانی، بدون قصد اصابت می کند و او را مجروح می نماید.

ولی نسیان در جائی گفته می شود که انسان با توجه دنبال کار می رود ولی مشخصات حادثه را فراموش کرده، مثل اینکه کس بی گناهی را مجازات کند به گمان اینکه گناهکار است زیرا مشخصات گناهکار واقعی را فراموش نموده است.

۲- پروردگارا! بار سنگینی بر دوش ما قرار مده آن چنان که بر کسانی که پیش از ما بودند (به کیفر گناهان و طغیانشان) قرار دادی (رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا).

اصر در اصل به معنی نگهداری و محبوس ساختن است، و به هر کار سنگین که انسان را از فعالیت باز می دارد، گفته می شود و نیز به عهد و پیمانها که آدمی را محدود می سازد، اطلاق می گردد.

به همین دلیل مجازات و کیفر را نیز گاهی اصر می گویند، در این جمله مؤمنان از خداوند تقاضا دارند، از تکالیف سنگین، که گاهی موجب تخلف افراد از اطاعت پروردگار می گردد، آنها را معاف دارد.

و این همان چیزی است که در باره دستورات اسلام از زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده.

بعثت بالحنيفيه السمحه السهله: به آیینی مبعوث شده ام که عمل به آن برای

همه سهل و آسان است.

در اینجا ممکن است سؤال شود: اگر آسان بودن شریعت و آیین خوب است پس چرا در اقوام پیشین نبوده؟ در پاسخ باید گفت: همانطور که از آیات قرآن استفاده می شود تکالیف شاق برای امم پیشین، در اصل شریعت نبوده، بلکه پس از نافرمانی ها به عنوان عقوبت و کیفر قرار داده شده است.

همانطور که بنی اسرائیل به خاطر نافرمانیهای پی در پی، از خوردن پاره ای از گوشتهای حلال محروم شدند (۱)

یا در برابر حضرت موسی علیه السلام ایستادگی کردند و با جنگ وارد شهر نشدند و

گفتند: «ای موسی! تا آنها در آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد! تو و پروردگارت بروید و با آنان بجنگید، ما همینجا نشسته ایم!» ۲۵ (موسی) گفت:

«پروردگارا! من تنها اختیار خودم و برادرم را دارم، میان ما و این جمعیت گنهکار، جدایی بیفکن!» ۲۶ خداوند (به موسی) فرمود: «این سرزمین (مقدس)، تا چهل سال بر آنها ممنوع است (و به آن نخواهند رسید)؛ پیوسته در زمین (در این بیابان)، سرگردان خواهند بود؛ و در باره (سرنوشت) این جمعیت گنهکار، غمگین مباش!» (۲)

بدینجهت صبح تا شب راه می رفتند خسته و کوفته به در شهر می رسیدند و می افتادند و می خوابیدند، صبح بیدار شده و می دیدند در سرجای اول دیروزی هستند، چهل سال تمام بدین گونه سرگردان بودند چون نافرمانی کردند، خدا هم آن گونه تنبیه و مجازات کرد.

۳- پروردگارا! مجازاتهایی که طاقت تحمل آن را نداریم برای ما مقرر مدار (رَبَّنَا وَ

۱- سوره انعام آیه ۱۴۶ و سوره نساء آیه ۱۶۰.

۲- مائده: ۲۴ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ أَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْمَأْرُضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ.

لَا تُحْمَلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ).

این جمله ممکن است اشاره به آزمایشهای طاقت فرسا یا مجازاتهای سنگین دنیا و آخرت و یا هر دو باشد و شاید تعبیر به لا تُحْمَلُ در جمله قبل و لا تُحْمَلُ (با تشدید) در این جمله، به خاطر همین است، زیرا تعبیر اول اشاره به مسائل مشکل و تعبیر دوم اشاره به مسائل طاقت فرسا است.

۴- ما را ببخش (وَ اعْفُ عَنَّا ۵- و گناهان ما را بپوشان وَ اغْفِرْ لَنَا ۶- و مشمول رحمت خود قرار ده وَ ارْحَمْنَا).

عفو در لغت به معنی محو کردن آثار چیزی است، و غالباً به معنی محو آثار گناه می آید که هم شامل آثار طبیعی آن می شود، و هم شامل مجازات آن.

در حالی که مغفرت تنها به معنی پوشاندن گناه است.

بنابر این مؤمنان هم از خدا می خواهند گناهانشان را بپوشاند و هم آثار وضعی و تکوینی آن را از روح و روانشان بزدايد و هم کیفر آن را از آنان بردارد، و سپس از او می خواهند رحمت و اسعه اش که همه چیز را در بر می گیرد شامل حال آنان شود.

۷- تو مولی و سرپرست مائی، پس ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان (أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْكٰفِرِيْنَ). و به این ترتیب تقاضاهای آنان شامل دنیا و آخرت و پیروزیهای فردی و اجتماعی و عفو و بخشش و رحمت الهی می گردد، و این تقاضائی است بسیار جامع.

از این آیه به خوبی استفاده می شود که تکلیف ما لا یطاق وجود ندارد،

نه در اسلام و نه در ادیان دیگر و اصل آزادی اراده است، زیرا می گوید: هر کس در گرو اعمال نیک و بد خویش است هر کار نیکی انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار بدی انجام دهد به زیان خود کرده است. تقاضای عفو و بخشش و مغفرت نیز شاهد این مدعا است.

و این امر هماهنگ با منطق عقل و مسئله حسن و قبح است، چرا که خداوند حکیم هرگز چنین کاری را نمی کند و این خود دلیلی است بر نفی مساله جبر،

چگونه ممکن است خداوند بندگان را مجبور بر گناه سازد و در عین حال نهی از گناه کند؟ ولی تکالیف شاق و مشکل، امر محالی نیست همانند تکالیف شاقی که در مورد بنی اسرائیل وجود داشته و آن هم مولود اعمال خودشان و کیفر خیره سری های آنها بوده است. (۱)

۲- انعام: ۱۵۲ و به مال یتیم، جز به بهترین صورت (و برای اصلاح)، نزدیک نشوید، تا به حد رشد خود برسدا! و حق پیمانانه و وزن را بعدالت ادا کنید!- هیچ کس را، جز بمقدار توانایش، تکلیف نمی کنیم- و هنگامی که سخنی می گوید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان (شما) بوده باشد و به پیمان خدا وفا کنید، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، تا متذکر شوید! (۲)

۳- اعراف: ۴۲ و کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند- البته هیچ کس را جز به اندازه توانایش تکلیف نمی کنیم- آنها اهل بهشتند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند. (۳)

۴- وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ مؤمنون: ۶۲ و ما هیچ کس را جز به اندازه توانایش تکلیف نمی کنیم؛ و نزد ما کتابی است که (تمام اعمال بندگان را ثبت کرده و) بحق سخن می گوید؛ و به آنان هیچ سستی نمی شود.

۵- طلاق: ۷ آنان که امکانات وسیعی دارند، باید از امکانات وسیع خود انفاق کنند و آنها که تنگدستند، از آنچه که خدا به آنها داده انفاق نمایند؛ خداوند هیچ کس را جز

۱- اقتباس از تفسیر نمونه ج: ۲ ص: ۳۹۷ بعد.

۲- وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَ بَعِّهْدِ اللَّهُ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَ صَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ انعام: ۱۵۲

۳- وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ اعراف: ۴۲

به مقدار توانایی که به او داده تکلیف نمی کند؛ خداوند بزودی بعد از سختیها آسانی قرار می دهد! (۱)

آیات مبارکات مذکور، به صراحت می فرماید: تکالیف الهی به اندازه، تاب و توان انسان هاست، زیرا جز این بر خلاف عدالت و وجدان است.

از مجموع این آیات مبارکات مشخص می شود خدای عزّ وجلّ بر بندگانش، تکلیف ما فوق توان، انجام نمی دهد، به مطالبی در باره تکلیف روزه که به نظر تکلیف شاق به نظر می آید، توجه نمائید.

توسعه ای در حکم روزه

از روایات اسلامی چنین استفاده می شود که در آغاز نزول حکم روزه، مسلمانان تنها حق داشتند قبل از خواب شبانه غذا بخورند، چنانچه کسی در شب به خواب می رفت سپس بیدار می شد خوردن و آشامیدن بر او حرام بود.

و نیز در آن زمان آمیزش با همسران در روز و شب ماه رمضان مطلقاً تحریم شده بود.

و این شاید آزمایشی بود برای مسلمین و هم برای آماده ساختن آنها نسبت به پذیرش احکام روزه.

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نام مطعم بن جبير که مرد ضعیفی بود با این حال روزه می داشت و در کندن خندق کار می کرد، هنگام افطار وارد خانه شد، همسرش رفت برای افطار او غذا حاضر کند به خاطر خستگی خواب او را ربود، وقتی بیدار شد گفت: من دیگر حق افطار ندارم، با همان حال شب را خوابید و صبح در حالی که روزه دار بود برای حفر خندق (در آستانه جنگ احزاب) در اطراف مدینه حاضر

۱- لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا

شد، در اثناء تلاش و کوشش به واسطه ضعف و گرسنگی مفرط بیهوش شد، پیامبر بالای سرش آمد و از مشاهده حال او متأثر گشت.

و نیز جمعی از جوانان مسلمان که قدرت کنترل خویش را نداشتند شبهای ماه رمضان با همسران خود آمیزش می نمودند. در این هنگام آیه نازل شد و به مسلمانان اجازه داد که در تمام طول شب می توانند غذا بخورند و با همسران خود آمیزش جنسی داشته باشند.

بقره: ۱۸۷- آمیزش جنسی با همسرانتان در شب روزه داری حلال است، آنها لباس شما هستند و شما لباس آنها.

(هر دو زینت یکدیگر هستید و باعث حفظ یکدیگر) خداوند می دانست که شما به خود خیانت می کردید (و این کار را که ممنوع بود بعضا انجام می دادید) پس توبه کرد بر شما و شما را بخشید.

اکنون با آنها آمیزش کنید و آنچه را خدا بر شما مقرر داشته طلب نمایید.

بخورید و بیاشامید تا رشته سپید صبح از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد، سپس روزه را تا شب تکمیل کنید، و در حالی که در مساجد مشغول اعتکاف هستید با زنان آمیزش نکنید، این مرزهای الهی است، به آن نزدیک نشوید، خداوند این چنین آیات خود را برای مردم روشن می سازد، باشد که پرهیزگار گردند(۱)

آیه مورد بحث که شامل چهار حکم اسلامی در زمینه روزه و اعتکاف است

۱- می گوید: در شبهای ماه روزه آمیزش جنسی با همسرانتان برای شما حلال شده است (أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ).

۱- أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ بقره: ۱۸۷.

سپس به فلسفه این موضوع پرداخته، می گوید: زنان لباس شما هستند و شما لباس آنها (هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ).

لباس از یکسو انسان را از سرما و گرما و خطر برخورد اشیاء به بدن حفظ می کند، و از سوی دیگر عیوب او را می پوشاند، و از سوی سوم زینتی است برای تن آدمی، این تشبیه که در آیه مذکور آمده اشاره به همه این نکات است.

دو همسر، یکدیگر را از انحرافات حفظ می کنند، عیوب هم را می پوشانند وسیله راحت و آرامش یکدیگرند، و هر یک زینت دیگری محسوب می شود.

این تعبیر نهایت ارتباط معنوی مرد و زن و نزدیکی آنها را به یکدیگر و نیز مساوات آنها را در این زمینه کاملاً روشن می سازد، زیرا همان تعبیر که در باره مردان آمده در باره زنان هم آمده است بدون هیچ تغییر.

سپس قرآن علت این تغییر قانون الهی را بیان کرده می گوید: خداوند می دانست که شما به خویشتن خیانت می کردید (و این عمل را که ممنوع بود بعضاً انجام می دادید) خدا بر شما توبه کرد، و شما را بخشید (عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ).

آری برای اینکه شما آلوده گناه بیشتر نشوید خدا به لطف و رحمتش این برنامه را بر شما آسان ساخت و از مدت محدودیت آن کاست.

اکنون که چنین است با آنها آمیزش کنید و آنچه را خداوند بر شما مقرر داشته طلب نمائید (فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ).

مسئله این امر به معنی وجوب نیست بلکه اجازه ای است بعد از ممنوعیت که در اصطلاح اصولیون امر عقیب حظر نامیده می شود و دلیل بر جواز است.

جمله وَ ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ اشاره به این است که استفاده از این توسعه و تخفیف که در مسیر قوانین آفرینش و حفظ نظام و بقای نسل است، هیچ مانعی ندارد.

۲- می گوید: بخورید و بیاشامید تا رشته سپید صبح از رشته سیاه شب برای

شما آشکار گردد (وَكُلُّوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ).

به این ترتیب مسلمانان حق داشتند در تمام طول شب از خوردنیها و نوشیدنیها استفاده کنند، اما به هنگام طلوع سپیده صبح امساک نمایند.

۳- می گوید: سپس روزه را تا شب تکمیل کنید (ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ).

این جمله تأکیدی است بر ممنوع بودن خوردن و نوشیدن و آمیزش جنسی در روزها برای روزه داران، و نیز نشان دهنده آغاز و انجام روزه است که از طلوع فجر شروع و به شب ختم می شود.

۴- می گوید: هنگامی که در مساجد مشغول اعتکاف هستید با زنان آمیزش نکنید (وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ).

بیان این حکم مانند استثنائی است برای حکم گذشته زیرا به هنگام اعتکاف که حد اقل مدت آن سه روز است روزه می گیرند اما در این مدت نه در روز حق آمیزش جنسی با زنان دارند و نه در شب.

در پایان آیه، اشاره به تمام احکام گذشته کرده چنین می گوید: اینها مرزهای الهی است به آن نزدیک نشوید (تَلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا).

زیرا نزدیک شدن به مرز وسوسه انگیز است، و گاه سبب می شود که انسان از مرز بگذرد و در گناه بیفتد.

آری این چنین خداوند آیات خود را برای مردم روشن می سازد، شاید پرهیزگاری پیشه کنند (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ).

بادقت در تکالیف و دستورات درباره روزه هم شاق و بیرون از قدرت انسانها نیست.

به این نکته ها توجه بفرمائید.

۱- مرزهای الهی

در آیات قبل بعد از ذکر قسمتهائی از احکام روزه و اعتکاف که خواندیم، از این احکام تعبیر به مرزهای الهی شده است، مرز میان حلال و حرام مرز میان ممنوع و مجاز، و جالب اینکه نمی گوید: از مرزها نگذرید، می گوید: به آن نزدیک نشوید! چرا که نزدیک شدن به مرز وسوسه انگیز است و گاه سبب می شود که بر اثر طغیان شهوات و یا گرفتار شدن به اشتباه انسان از آن بگذرد.

به همین دلیل در بعضی از قوانین اسلامی گام نهادن در مناطقی که موجب لغزش انسان به گناه است نهی شده است مانند شرکت در مجلس گناه، هر چند خود آلوده آن گناه نباشد، و یا خلوت کردن با اجنبیه (بودن با یک زن بیگانه در یک محل خلوت و کاملاً تنها که دیگران به آن راه ندارند).

همین معنی در احادیث دیگر تحت عنوان حمایت از حمی (نگهداشتن حریم منطقه ممنوعه) بیان شده است: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ان حمی الله محارمه فمن یرتع حول الحمی یوشک ان یقع فیه: محرمات الهی فرقگاههای او است هر کس گوسفند خود را در کنار فرقگاه ببرد بیم آن می رود که وارد منطقه ممنوعه شود.

باز به همین دلیل افرادی که پایبند اصول تقوی و پرهیزگاری هستند نه تنها مرتکب محرمات نمی شوند بلکه سعی دارند به نزدیکی حرام نیز گام نهند.

۲- اعتکاف

- اعتکاف در اصل به معنی محبوس ماندن و مدتی طولانی در کنار چیزی بودن است و در اصطلاح شرع توقف در مساجد برای عبادت می باشد که حد اقل آن سه روز است و شرط آن روزه داشتن و ترک بعضی دیگر از لذائذ است.

این عبادت اثر عمیقی در تصفیه روح و توجه مخصوص به پروردگار دارد و آداب و شرائط آن در کتب فقهی ذکر شده است البته این عبادت ذاتاً از مستحبات است ولی در پاره ای از موارد استثنائی شکل و جوب به خود می گیرد، به هر حال در آیه مورد بحث تنها به یکی از شرائط آن که عدم آمیزش با زنان (اعم در شب یا روز)

است اشاره شده آنها به خاطر ارتباط و پیوندی که با مساله روزه دارد.

۳- طلوع فجر

- فجر در اصل به معنی شکافتن است و اینکه از طلوع صبح تعبیر به فجر شده بخاطر آن است پرده سیاه شب با ظهور اولین سپیده صبح از هم شکافته می شود.

در آیات مورد بحث علاوه بر این تعبیر، تعبیر به حَتَّى يَسْبِيْنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ آمده است، جالب اینکه در حدیثی می خوانیم که عدی بن حاتم خدمت پیامبر عرض کرد من ریسمان سیاه و سفیدی گذارده بودم و به آنها نگاه می کردم تا به وسیله شناسائی آن دو از یکدیگر آغاز وقت روزه را تشخیص دهم! پیامبر از این سخن چنان خندید که دندانهای مبارکش نمایان گشت، فرمود: ای پسر حاتم منظور رشته سفید صبح از رشته سیاه شب در افق است که آغاز وجوب روزه است.

ضمنا باید توجه داشت که این تعبیر نکته دیگری را نیز روشن می سازد و آن شناختن صبح صادق از کاذب است، زیرا: در پایان شب نخست یک سفیدی بسیار کم رنگ به طور عمودی در آسمان پیدا می شود که آن را به دم روباه تشبیه کرده اند، این همان صبح کاذب و دروغگو است اما کمی بعد از آن سفیدی شفافی به طور افقی و در امتداد افق نمایان می شود که همچون رشته نخ سپیدی است که در کنار رشته سیاه شب کشیده شده است، این همان صبح صادق است که آغاز روزه و ابتدای وقت نماز صبح است، و هیچ شباهتی با صبح کاذب ندارد.

۴- آغاز و پایان، تقوا است

- جالب اینکه در نخستین آیه مربوط به احکام روزه خواندیم که هدف نهائی از آن تقوا است، همین تعبیر عینا در پایان آخرین آیه نیز آمده است (لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ) و این نشان می دهد که تمام این برنامه ها وسیله ای هستند برای پرورش روح تقوا و

خویشتن داری و ملکه پرهیز از گناه و احساس مسئولیت در برابر وظائف انسانها. (۱)

از جریان های تاریخی این ماه، عبادت و اطاعت و تقوی، نزول قرآن در این ماه، و ضربت خوردن مولای متقیان علی علیه السلام در ۱۹ و شهادت آن حضرت نیز در ۲۱ این ماه، است.

فرزندان آن امام و شیعیان پس از شنیدن صدای عالمگیر جبرئیل، به سوی مسجد دویدند وقتی رسیدند دیدند آن حضرت را با دست می نشانند که نمازش را تمام کند، اما به راست و چپ میل می نمایند.

حضرت چشمش به فرزند بزرگوارش حسن افتاد فرمود: فرزندم نماز صبح مردم را اقامه کن که قضا نشود یعنی پدرت در راه اقامه و پایداری نماز زحمت زیاد کشیده و سر نماز هم، جانش را فدا کرد.

حضرت را در میان عبا گذاشته و روی دست فرزندانش، به خانه رسید، دختران و بانوان حریم امامت که منتظر آن حضرت بودند، دورش را گرفته و ناله می کردند و اشک می ریختند، بخصوص دختر بزرگش ام المصائب زینب علیا علیها السلام هم می گریست و هم مرهم به زخم بابا می گذاشت.

فرزند دلبنده حسین علیه السلام نیز در کربلاء در آخرین ساعات شهادتش، نماز ظهر را در میان طوفان نیزه و شمشیر و رگبار تیرهای چهار هزار تیر انداز، نماز ظهر را، اقامه نمود و به شهادت رسید یعنی مردم من در راه اقامه و بپا داشتن نماز، جانم را فدا می کنم، ای شیعیان و دوستان من، نماز را بپا دارید و آن را از دست ندهید تا دوستی من و شما خدشه دار نشود.

این بانوی بزرگوار و عقیده بنی هاشم در کربلا هم به زخم سر برادر، مرهم گذاشت و واأخا و واحسینا سرداد، امام فرمود: خواهرم به کشته شدنم یقین کردی؟! عرض کرد برادرم، میزان زخم سر پدرم که مرهم گذاشتم در نظرم هست، او با آن

زخم شهید گشت، زخم سرتو بیشتر از زخم سر پدر است، یقین بی برادر خواهم شد.

أللعنه الله على القوم الظالمين

مجلس ۷۱ رسیدن به فضل و کرم خدا با دعا و نیایش

می دانیم که خدای توانا بعضی از بندگانش را به صفاتی یا خصلت هائی، اختصاص می دهد که دیگران از آن ها محرومند، حالا این خصلت های خدادادی، در برابر اعمال خیر آنهاست یا تفضلی است از خدای یگانه، درباره او که خود داند.

به هر صورت این توفیق برای همه میسر نیست بلکه اشخاص مورد عنایت و توجه اوست، از جمله آن صفت های امتیاز دار که به هر کس داده شده است، از چهار چیز محروم نمی شود.

۱- أبی الصباح گفت: جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود: من أعطی أربعا لم یحرم أربعا: من أعطی الدعاء لم یحرم الاجابه، ومن أعطی الاستغفار لم یحرم التوبه، ومن أعطی الشکر لم یحرم الزیاده، ومن أعطی الصبر لم یحرم الاجر. (۱) به هر کس چهار چیز داده شد از چهار چیز محروم نشود،

۱- (توفیق) دعا داده شد از اجابت محروم نشود،

۲- و هر که را استغفار داده شد از توبه محروم نشود

۳- و هر کس شکر کردن به او داده شد از زیادت محروم نشود،

۴- و به هر کس صبر (وشکیبائی) عطا شود، از پاداش (خوب) محروم نگردد.

۱- بحار الأنوار: ج ۶ ص ۲۱ ح ۱۲ از خصال صدوق ۱/ ۹۴.

۲- علی علیه السلام فرمود: من اعطی أربعا لم یحرم أربعا: من اعطی الدعاء لم یحرم الاجابه، ومن اعطی التوبه لم یحرم القبول، ومن اعطی الاستغفار لم یحرم المغفره ومن اعطی الشکر لم یحرم الزیاده، وتصدیق ذلك فی کتاب الله سبحانه، قال الله عز وجل فی الدعاء: "ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ (۱)" وقال فی الاستغفار: "وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا (۲)" وقال فی الشکر: "لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ (۳)" وقال فی التوبه: "إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۴)". به هر کس چهار چیز عطا شود از چهار چیز محروم نگردد

۱- به هر کس دعاداده شود، از اجابت محروم نمی شود

۲- به هر کس توبه عطا گردید، از قبول (آن) محروم نگردد؛

۳- هر کس (توفیق) استغفار داده شد، از مغفرت بی بهره نشود؛

۴- به هر کس شکر عطا گردید، از زیادت (و از بیشتر شدن) محروم نشود و گواه همه این ها در کتاب خدای سبحان آمده است خدای عز وجل فرمود:

۱- «مرا بخوانید به شما جواب دهم».

۲- درباره استغفار فرمود: «و هر کس عمل بدی انجام دهد یا به خود ستم نماید سپس طلب مغفرت نماید، خدا را بخشنده و مهربان می یابد»؛

۳- در شکر فرمود: «اگر شکر کنید البته برایتان زیاد می کنم»؛

۴- و در باره توبه فرمود: «همانا توبه (وبازگشت) به سوی خدا برای کسانی است کارهای بد را بانادانی انجام دهند، سپس به زودی برگردند،

آنانند خدا هم توبه شان را می پذیرد و هست خداوند دانا و حکیم».

۱- مؤمن: ۶۰.

۲- نساء: ۱۱۰.

۳- ابراهیم: ۷.

۴- نساء: ۱۷. بحار الانوار: ۳۷/۶ ح ۶۱ از نهج البلاغه در أمالی شیخ: ص ۴۷ از بعض أصحاب ما، از أبي عبد الله عليه السلام مثل آن روایت شده است..

دقت در باره چهارگانه بالا، به خوبی می‌رساند، کسی که توفیق دعا داشته باشد، هیچوقت، در کارها لنگ نمی‌ماند، زیرا خداوند خود وعده کرده و قول داده است، مرا بخوانید تا جوابتان دهم (۱) و فرموده: زمانی بندگانم مرا از تو سؤال کردند بگو ای (پیغمبر)، من نزدیکم و جواب می‌دهم آنان را که مرا بخوانند. (۲)

با دعا خیلی از مشکل‌ها حل می‌شود که هیچگونه شک و شبهه‌ای در آن نیست.

یا کسی از خدا طلب مغفرت نماید، خداوند در آیات متعدد وعده نموده است که او را ببخشد و از گناهانش درگذرد.

یا به کسی که شکر نعمت‌های بی‌شمار او را بجا آورد وعده زیادت و اضافه کردن را داده است، پس چرا از عطای او با کفران نعمت‌ها، خود را محروم و بی‌بهره نمائیم.

یا در بلا یا و امتحان‌ها و گرفتاری‌ها، اگر صبر و شکیبائی را پیشه خود سازیم، قول داده است اجر و مزد خوبی خواهد داد.

یا اگر کسی خیلی از خدای خود دور شده و خود را در پیشگاه او روسیاه کرده، چرا سوی او باز نمی‌گردد و از عمل کردهای خود اظهار ندامت و پشیمانی نمی‌کند او که با آغوش باز، بندگان خود را صدا می‌زند و از برگشتنشان، خوشحال می‌شود،

من در این مورد کتابی به نام «رحمت واسعه» نوشته‌ام و آیات و روایات فراوان و داستان‌های شنیدنی را در آنجا آورده‌ام که اگر کسی از این رحمت واسعه خدا، استفاده نکند، واقعاً بدبخت و بیچاره است، تا فرصت هست برگردیم و از مغفرت الهی استفاده کنیم که فردا دیر است.

حال برای این که در هر دو روایت دعا را مقدم داشته است، ما هم مطالبی در باره دعا به عرض عزیزان برسانیم.

از آنجا که یکی از وسائل ارتباط بندگان با خدا مساله دعا و نیایش است این آیه

۱- مؤمن: ۶۰

۲- بقره: ۱۸۶.

مربوط به آن را که در میان آیات مربوط به روزه قرار داده، مفهوم تازه ای به آن می بخشد، چرا که روح هر عبادتی قرب به خدا و راز و نیاز با اوست، دعا و نیایش هم با دهان روزه، برای تقرب به درگاه خدا را روح خاصی به آن می دهد.

وَ إِذَا سَأَلَمَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسِّرْ تَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ بقره: (۱۸۶) و هنگامی که بندگان من از تو در باره من سؤال کنند (بگو) من نزدیکم! دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا می خواند پاسخ می گویم، پس آنها باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا راه یابند (و به مقصد برسند).

نزدیکتر از آنچه تصور کنید، نزدیکتر از شما به خودتان، و نزدیکتر از شریان گردنهایتان چنانکه در جای دیگر می خوانیم: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (۱)

آری او به ما نزدیک است، چگونه ممکن است از ما دور باشد در حالی که میان ما و قلب ما جای او است! (وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ). (۲)

کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: آیا خدای ما نزدیک است تا آهسته با او مناجات کنیم؟ یا دور است تا با صدای بلند او را بخوانیم؟ آیه مذکور نازل شد و (به آنها پاسخ داد که خدا به بندگان نزدیک است).

جالب اینکه در این آیه کوتاه خداوند هفت مرتبه به ذات پاک خود اشاره کرده و هفت بار به بندگان! و از این راه نهایت پیوستگی و قرب و ارتباط و محبت خود را نسبت به آنان مجسم ساخته است!

عبد الله بن سنان می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: زیاد دعا کنید زیرا دعا کلید بخشش خداوند و وسیله رسیدن به هر حاجت است، نعمتها و

۱- سوره ق آیه ۱۶.

۲- سوره انفال آیه ۲۴؛ تفسیر نمونه ج: ۱ ص: ۶۳۹.

رحمتهائی نزد پروردگار است که جز با دعا نمی توان به آن رسید! و بدان هر در را که بکوبی عاقبت گشوده خواهد شد!

فلسفه دعا و نیایش

آنها که حقیقت و روح دعا و اثرات تربیتی و روانی آن را نشناخته اند ایرادهای گوناگونی به مساله دعا دارند: گاه می گویند: دعا عامل تخدیر است، چرا که مردم را بجای فعالیت و کوشش و استفاده از وسائل پیشرفت و پیروزی، به سراغ دعا می فرستد، و به آنها تعلیم می دهد که بجای همه این تلاشها دعا کنند! و گاه می گویند: اصولاً- آیا دعا کردن فضولی در کار خدا نیست؟! خدا هر چه را مصلحت بداند انجام می دهد، او به ما محبت دارد، مصالح ما را بهتر از خود ما می داند، پس چرا ما هر ساعت مطابق دلخواه خود از او چیزی بخواهیم؟! و زمانی می گویند: از همه اینها گذشته آیا دعا منافات با مقام رضا و تسلیم در برابر اراده خداوند ندارد؟

آنها که چنین ایرادهائی را مطرح می کنند از آثار روانی، اجتماعی و تربیتی و معنوی دعا و نیایش غافلند؟ زیرا انسان برای تقویت اراده و بر طرف کردن ناراحتی ها به تکیه گاهی احتیاج دارد، دعا چراغ امید را در انسان روشن می سازد.

مردمی که دعا و نیایش را فراموش کنند، با عکس العملهای نامطلوب روانی و اجتماعی مواجه خواهند شد.

و به تعبیر یکی از روانشناسان معروف: فقدان نیایش در میان ملتی برابر با سقوط آن ملت است! اجتماعی که احتیاج به نیایش را در خود کشته است معمولاً از فساد و زوال مصون نخواهد بود.

البته نباید این مطلب را فراموش کرد که تنها صبح نیایش کردن و بقیه روز همچون یک وحشی به سر بردن بیهوده است، باید نیایش را پیوسته انجام داد و در همه حال با توجه بود، تا اثر عمیق خود را در انسان از دست ندهد.

آنان که برای دعا اثر تخدیری قائلند معنی دعا را نفهمیده اند، زیرا معنی دعا این نیست که از وسائل و علل طبیعی دست بکشیم و بجای آن دست به دعا برداریم،

بلکه مقصود این است بعد از آنکه نهایت کوشش خود را در استفاده از همه وسایل موجود به کار بستیم، آنجا که دست ما کوتاه شد و به بن بست رسیدیم به سراغ دعا برویم، و با توجه و تکیه بر خداوند روح امید و حرکت را در خود زنده کنیم، و از کمکهای بی دریغ آن مبدا بزرگ مدد گیریم.

بنا بر این دعا مخصوص به نارسائیه‌ها و بن بستها است، نه عاملی به جای عوامل طبیعی.

نیایش در همین حال که آرامش را پدید آورده است، در فعالیتهای مغزی انسان یکنوع شکفتگی و انبساط باطنی و گاهی روح قهرمانی و دلاوری را تحریک می کند نیایش خصائل خویش را با علامات بسیار مشخص و منحصر به فرد نشان می دهد، صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی درونی، چهره پر از یقین، استعداد هدایت، و نیز استقبال از حوادث، اینها است که از وجود یک گنجینه پنهان در عمق روح ما حکایت می کند، و تحت این قدرت حتی مردم عقب مانده و کم استعداد نیز می توانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر به کار بندند، و از آن بیشتر بهره گیرند، اما متاسفانه در دنیای ما کسانی که نیایش را در چهره حقیقتش بشناسند بسیار کمند.

از آنچه گفتیم پاسخ این ایراد که می گویند دعا بر خلاف رضا و تسلیم است نیز روشن شد، زیرا دعا همانطور که در بالا شرح داده شد یکنوع کسب قابلیت برای تحصیل سهم زیادتر از فیض بی پایان پروردگار است.

به عبارت دیگر انسان به وسیله دعا توجه و شایستگی بیشتری برای درک فیض خداوند پیدا می کند، بدیهی است کوشش برای تکامل و کسب شایستگی بیشتر عین تسلیم در برابر قوانین آفرینش است، نه چیزی بر خلاف آن.

از همه گذشته دعا یکنوع عبادت و خضوع و بندگی است، و انسان به وسیله دعا توجه تازه ای به ذات خداوند پیدا می کند، و همانطور که همه عبادات اثر تربیتی دارد دعا هم دارای چنین اثری خواهد بود.

و اینکه می گویند: دعا فضولی در کار خدا است! و خدا هر چه مصلحت باشد انجام می دهد توجه ندارد که مواهب الهی بر حسب استعدادها و لیاقت ها تقسیم می شود، هر قدر استعداد و شایستگی بیشتر باشد سهم بیشتری از آن مواهب نصیب انسان می گردد.

لذا می بینیم امام صادق علیه السلام می فرماید: ان عند الله عز و جل منزله لا تنال الا بمسأله: همانا نزد خداوند مقاماتی است که بدون دعا کسی به آن نمی رسد!

دانشمندی می گوید: وقتی که ما نیایش می کنیم خود را به قوه پایان ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته است متصل و مربوط می سازیم.

و نیز می گوید: امروز جدیدترین علم یعنی روانپزشکی همان چیزهایی را تعلیم می دهد که پیامبران تعلیم می دادند، چرا؟ به علت اینکه پزشکان روانی دریافته اند که دعا و نماز و داشتن یک ایمان محکم به دین، نگرانی و تشویش و هیجان و ترس را که موجب نیم بیشتری از ناراحتیهای ما است بر طرف می سازد.

مفهوم واقعی دعا

پس از آنکه دانستیم دعا در مورد نارسائی های قدرت ما است، نه در مورد توانائی و قدرت، و به عبارت دیگر دعای مستجاب دعائی است که به مضمون *أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ* (سوره نمل آیه ۶۲) به هنگام اضطرار و عقیم ماندن تمام تلاشها و کوششها انجام گیرد، روشن می شود که مفهوم دعا درخواست فراهم شدن اسباب و عواملی است که از دایره قدرت انسان بیرون باشد آن هم از کسی که قدرتش بی پایان و هر امری برای او آسان است.

ولی این درخواست نباید تنها از زبان انسان صادر شود، بلکه از تمام وجود او برخیزد، و زبان در این قسمت نماینده و ترجمان تمام ذرات وجود انسان و اعضا و جوارح او باشد.

قلب و روح از طریق دعا پیوند نزدیک با خدا پیدا کند، و همانند قطره ای که به

اقیانوس بی پایان به پیوند اتصال معنوی با آن مبدء بزرگ قدرت می یابد

البته باید توجه داشت که یک نوع دیگر دعا داریم که حتی در موارد قدرت و توانائی نیز انجام می گیرد، و آن دعائی است که نشان دهنده عدم استقلال قدرتهای ما در برابر قدرت پروردگار است، و به عبارت دیگر مفهوم آن توجه به این حقیقت است که اسباب و عوامل طبیعی هر چه دارند از ناحیه او دارند،

و به فرمان او هستند، اگر به دنبال دارو میرویم و شفا از آن می طلبیم به خاطر آن است که او آن اثر را به دارو بخشیده (این نوع دیگری از دعا است که در احادیث اسلامی نیز به آن اشاره شده است).

کوتاه سخن اینکه دعا یکنوع خود آگاهی و بیداری دل و اندیشه، و پیوند باطنی با مبدء همه نیکی ها و خوبی ها است، لذا در سخنان حضرت علی علیه السلام می خوانیم لا- یقبل الله عز و جل دعاء قلب لاه: خداوند دعای غافل دلان را مستجاب نمی کند.

و در حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام به همین مضمون می خوانیم

انّ الله عز و جل لا یتجیب دعاء بظهر قلب ساه. خداوند عزّ و جلّ دعای کسی را که بادل سهو (و مشغول به جای دیگر) دعا کند را، جواب نمی دهد.

در روایات اسلامی، شرائطی بر استجاب دعا وارد شده است از جمله:

۱- برای اجابت دعا باید قبل از هر چیز در پاکی قلب و روح کوشید، و از گناه توبه کرد، و خودسازی نمود، و از زندگی رهبران الهی الهام گرفت.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: ایاکم ان یسئل احدکم ربه شیئا من حوائج الدنیا و الاخره حتی یبده بالثناء علی الله و المدحه له و الصلاه علی النبی و آله، ثم الاعتراف بالذنب، ثم المساله: مبادا هیچ یک از شما از خدا تقاضائی کند مگر اینکه نخست حمد و ثنای او را بجا آورد و درود بر پیامبر و آل او بفرستد بعد به گناه خود نزد او اعتراف (و توبه) کند سپس دعا نماید.

۲- برای پاکی زندگی، از اموال غصب و ظلم و ستم پرهیزد، و تغذیه او از حرام نباشد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: من احب ان یتجیب دعائه فلیطب مطعمه و

مکسبه: "کسی که دوست دارد دعایش مستجاب گردد باید غذا و کسب خود را پاک کند.

۳- از مبارزه با فساد و دعوت بسوی حق خود داری نکنند، زیرا آنها که امر بمعروف و نهی از منکر را ترک می گویند دعای مستجابی ندارند، چنانکه از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: لتأمرنَّ بالمعروف و لتنهنَّ عن المنکر، او لیسلمنَّ الله شرارکم علی خیارکم و یدعوا خیارکم فلا یستجاب لهم: باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و الا خداوند بدان را بر نیکان شما مسلط می کند و هر چه نیکان دعا کنند مستجاب نخواهد شد!

در حقیقت ترک این وظیفه بزرگ اسلامی، نابسامانی هائی در اجتماع به وجود می آورد که نتیجه آن خالی ماندن صحنه اجتماع برای بدکاران است، و دعا برای برطرف شدن نتایج آن بی اثر است زیرا این وضع نتیجه قطعی اعمال خود انسان می باشد.

عمل به پیمانهای الهی

ایمان و عمل صالح و امانت و درستکاری یکی دیگر از شرائط استجابت دعا است.

زیرا آن کس که به عهد خویش در برابر پروردگارش وفا نکند نباید انتظار داشته باشد که مشمول وعده اجابت دعا از ناحیه پروردگار باشد.

کسی نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام از عدم استجابت دعایش شکایت کرد و گفت: با اینکه خداوند فرموده دعا کنید من اجابت می کنم، چرا ما دعا می کنیم و به اجابت نمی رسد؟! امام در پاسخ فرمود: ان قلوبکم خان بثمان خصال:

اولها: انکم عرفتم الله فلم تؤدوا حقه کما اوجب علیکم، فما اغنت عنکم معرفتکم شیئا.

و الثانیه: انکم آمتتم برسوله ثم خالفتم سنته و امتم شریعتہ فاین ثمره ایمانکم؟

و الثالثه: انکم قرأتم کتابه المنزل علیکم فلم تعملوا به، و قلتتم سمعنا و اطعنا ثم

خالفتم و الرابعه: انکم قلتہم تخافون من النار، و انتم فی کل وقت تقدمون اليها بمعاصيکم، فاین خوفکم؟

و الخامسه: انکم قلتہم ترغبون فی الجنه، و انتم فی کل وقت تفعلون ما يباعدکم منها فاین رغبتکم فیها؟

و السادسه: انکم اکلتم نعمه المولی فلم تشکروا علیها!

و السابعه: ان الله امرکم بعداوه الشیطان، و قال ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا، فعاد یتموه بلاقول، و والیتموه بلا مخالفه.

و الثامنه: انکم جعلتم عیوب الناس نصب اعینکم و عیوبکم وراء ظهورکم تلومون من أنتم أحق باللوم منه فأئی دعاء یتستجاب لکم مع هذا و قد سددتہم أبوابه و طرقه؟

فاتقوا الله و اصلحوا اعمالکم و اخلصوا سرائرکم و امروا بالمعروف و انهوا عن المنکر فیستجیب لکم دعائکم:.

قلب و فکر شما در هشت چیز خیانت کرده (لذا دعایتان مستجاب نمی شود):

۱- شما خدا را شناخته اید اما حق او را ادا نکرده اید، بهمین دلیل شناخت شما سودی بحالتان نداشته!

۲- شما به فرستاده او ایمان آورده اید سپس با سنتش به مخالفت برخاسته اید ثمره ایمان شما کجا است؟

۳- کتاب او را خوانده اید ولی به آن عمل نکرده اید، گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم سپس به مخالفت برخاستید!

۴- شما می گوئید از مجازات و کیفر خدا می ترسید، اما همواره کارهایی می کنید که شما را به آن نزدیک می سازد ...

۵- می گوئید به پاداش الهی علاقه دارید اما همواره کاری انجام می دهید که شما را از آن دور می سازد ...

۶- نعمت خدا را می خورید و حق شکر او را ادا نمی کنید.

۷- به شما دستور داده دشمن شیطان باشید (و شما طرح دوستی با او

می ریزید) ادعای دشمنی با شیطان دارید اما عملاً با او مخالفت نمی کنید.

۸- شما عیوب مردم را نصب العین خود ساخته و عیوب خود را پشت سر افکنده اید... با این حال چگونه انتظار دارید دعایتان به اجابت برسد؟ در حالی که خودتان درهای آنرا بسته اید؟ تقوا پیشه کنید، اعمال خویش را اصلاح نمائید امر به معروف و نهی از منکر کنید تا دعای شما به اجابت برسد.

این حدیث پر معنی با صراحت می گوید: وعده خداوند به اجابت دعا یک وعده مشروط است نه مطلق، مشروط به آنکه شما هم به وعده ها و پیمانهای خود عمل کنید در حالی که شما از ۸ راه پیمان شکنی کرده اید، و اگر به این پیمان شکنی پایان دهید دعای شما مستجاب می شود.

عمل به دستورات هشتگانه ذکر شده در این روایت که در حقیقت شرائط استجاب دعا است برای تربیت انسان و به کار گرفتن نیروهای او در یک مسیر سازنده و ثمر بخش کافی است.

دیگر از شرائط استجاب دعا توأم گشتن آن با عمل و تلاش و کوشش است در کلمات قصار امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: الداعی بلا عمل کالرامی بلا وتر!

(نهج البلاغه - حکمت ۳۳۷): دعا کننده بدون عمل و تلاش مانند تیرانداز بدون زه است!.

مجموع شرائط مذکور روشنگر این واقعیت است که دعا نه تنها نباید جانشین اسباب طبیعی و وسائل عادی برای وصول به هدف گردد، بلکه برای اجابت آن باید در برنامه های زندگی دعا کننده دگرگونی کلی به عمل آید، روحیات شخص، نوسازی شود، و در اعمال پیشین تجدید نظر گردد.

آیا چسباندن عنوان مخدر به دعا با چنین شرایطی نشانه بی اطلاعی و یا اعمال غرض نیست؟!.

اوقات استجابت

به سندهای معتبر، منقول است که از جمله اوقات استجابت دعا این اوقات است:

۱- وقت زایل شدن آفتاب از دایره ی نصف النهار (ظهر)

۲- نزد شنیدن اذان برای هر نماز؛

۳- ساعت اول از روز جمعه و ساعت آخر از روز جمعه که دعا مستجاب است؛

۴- سه یک آخر از همه شب ها که آن را وقت سحر گویند؛

۵- تمام شب جمعه؛

۶- وقت آمدن باران؛

۷- بعد از هر نماز واجب؛

۸- بعد از نماز شام هر گاه به سجده رود؛

۹- در وقت گریه و تضرع و زاری؛

۱۰- وقتی که آفتاب به قدر یک نیزه مانده باشد که به وقت ظهر رسد در هر روز؛

۱۱- بعضی از این اوقات، روایت دارد و بعضی از این ها به تجربه رسیده است.

۱۲- در اوقات اجابت دعا که در هر سال یک مرتبه باشد، از آن جمله شب قدر است که آن شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم ماه رمضان المبارک است و خصوصا اگر چنان چه احدی به شب قدر، علم داشته باشد و اگر به یقین شب قدر را ندانسته باشد. پس احادیث درباره ی فضیلت شب بیست و سوم بیشتر است و از برای اجابت دعاها این شب راجح تر است.

۱۳- و از آن جمله، روزهای این شب هاست: روز نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم.

۱۴- روز عید مولود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هفدهم ماه ربیع الاول است.

۱۵- شب مبعث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بیست و هفتم رجب است و روز آن.

۱۶- روز عرفه و شب عرفه است، خصوصا از برای شخصی که در عرفات یا کربلای معلا باشد.

۱۷- شب‌ها و روزهای سه عید است و آن شب عید غدیر است و روز اوست و شب عید رمضان (فطر) و روز آن است و شب عید قربان و روز آن است.

۱۸- شب اول ماه مبارک رجب است و به روایتی دیگر در هر شب از ماه رجب

۱۹- روز نیمه شعبان و شب.

۲۰- دعا کردن در اوقات شریف مانند بین الطلوعین.

۲۱- شفیع آوردن مقدسات عالم، خاصه محمد و آل محمد، برای استجابت دعا.

دعا کردن حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و شفیع نمودنش حضرت امیر (علیه السلام) را بدرگاه خدا برای عاصیان امت:

در کتاب مفتاح الجنه از عایشه مرویست که شبی حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) در حجره من بود، در اثنای شب بیدار شدم، دیدم که حضرت در رختخواب نیست، برخاستم و حجره را ملاحظه کردم. در حجره نبود بیرون آمدم و سایر حجرات را گشتم، در هیچ یک نیافتم تشویش و اضطراب بر من غالب شد که مبادا امری واقع شده پس بر پشت بام بر آمدم، دیدم در آنجا با پروردگار مناجات می کند من در گوشه ای پنهان شدم تا که بینم در مناجات چه می گوید، شنیدم که می گفت:

«الهی اسئلك بخیر خلقك علی بن ابیطالب ان تغفر امه محمد صلی الله علیه و اله»

خدایا سؤال می کنم از تو به بهترین خلائق تو علی بن ابیطالب که امت محمد را پیامرزی.

«الهی أنشدك بأحبِّ النَّاسِ اليك علی بن ابیطالب أن ترحم عصابه امّتی»

خدایا قسم می دهم تو را به محبوبترین بندگان تو علی بن ابیطالب که بر گنهکاران امت من رحم کنی.

من مدت طولانی مکث کردم و دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در این مدت خدا را به علی قسم می داد که امت او را ببخشد. من چون این حالت را مشاهده کردم نزدیک رفتم حضرت مرا دید فرمود: ای عایشه کجا بودی؟ عرض کردم که چون شما را در رختخواب ندیدم خوف کردم که مبادا خدای نکرده امری روی داده باشد، بنابراین در صدد تفحص شده بر پشت بام آمدم. حضرت فرمود: ای عایشه به حجره خود مراجعت کن! عرض کردم: یا رسول الله سؤالی دارم فرمود: بگو گفتم «أليس لله الملائكة المقربون»، آیا برای خدا ملائکه مقرب نیستند، فرمود: بلی! گفتم: آیا تو آقای انبیای مرسلین نیستی؟ فرمود: بلی! مقصود خود را بگو. گفتم: با وجود اینکه خدا فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل و مثل تو پیغمبری دارد، پس چرا خدا را به علی بن ابیطالب قسم می دهی؟ حضرت فرمود: وقتی که به پشت بام آمدم که عاصیان امت را دعا کنم نظر به ملکوت کردم و بر جمیع مقربان درگاه الهی مطلع شدم و به قدر و مرتبه هر یک در نزد خدا علم بهم رسانیدم، هیچ یک از ایشان را بالاتر از مرتبه علی علیه السلام ندیده و نیافتم! و به خدا قسم که اگر مطلع به بهتر از علی می شدم خدا را به او قسم می دادم.

امیرمؤمنان علیه السلام با یک نفر کنار نهر فرات نشسته بود، عرض کرد ای امیرمؤمنان علیه السلام چرا ما هرچه دعا می کنیم مستجاب نمی شود اما دعاها را شما، فی الفور مستجاب می گردد؟! حضرت آن شخص را هل داد افتاد به فرات، با زحمت زیاد روی آب آمد و گفت: ترا به جان بچه هایت، مرا نجات بده، حضرت دوباره از سرش فشار داد، دوباره زیر آب رفت، باز با زحمت زیاد روی آب آمد فریاد زد آقا ترا به جان عزیزانت مرا بگیر، باز از سرش فشار داد و رفت زیر آب، باز با هزار زحمت آمد روی آب، این دفعه رو به آسمان گرفت و گفت: خدایا به احترام مقربین در گاهت مرا از غرق شدن نجات ده.

حضرت از دستش گرفت و گذاشت کنار، عرض کرد آقا من جسارتی نکردم فقط سؤالی کردم و این گونه جوابم دادید؟! فرمود: جواب ترا عملاً دادم یعنی ما هنگام

دعا، از ماسوی الله صرف نظر می کنیم و مانند دفعه سوم تو از همه جا منقطع

می شویم و با ته دل خدارا می خوانیم، جواب ما را می دهد اما تو در دفعات اول به بنده خدا متوسل شدی نتیجه نگرفتی در مرتبه سوم از همه جا امیدت را قطع کردی و صرفاً به خدا توسل نمودی، خدا با دست من ترا نجات داد.

بلی بزرگان عالم از انبیاء گرفته تا بندگان صالح خدا، هنگام دعا تنها به خود او، تکیه می کنند و فقط به خود او، پناهنده می شوند و سریعاً جواب می گیرند.

در دعا برای شفای مریضان یا رفع گرفتاری بیچارگان یا کمک به ناتوانان حتی در نفرین بر دشمنان، از جهان ناسوت منقطع شده و به عالم ملکوت متصل شده و به نتیجه فوری می رسند.

در صحرای کربلا- چندین نفر از جسارت کنندگان و بی احترامی کنندگان، به امام مظلومان حسین بن علی علیه السلام، با نفرین آن حضرت به فلج دستها و به مرض پیسی و حتی مرگ ناگهانی، گرفتار شدند و از بین رفتند.

در شب عاشوراء و روز عاشورا چندین بار، با عمر بن سعد در میان دو لشکر صحبت کردند و حضرت هر پیشنهادی کرد، او رد نمود و گفت: آخر ملک ری را چکنم؟! فرمود: تو که از گندم ری نخواهی خورد، با پوزخند گفت: اگر از گندمش نمی خورم از جویش که می خورم در نهایت حضرت که از مدارای ابن سعد مأیوس شد، فرمود: مالک ذبحک الله فی فراشک به تو چشده است که (هیچیک از پیشنهادهای مرا نپذیرفتی) خدا ترا در رختخوابت سربرد.

این نفرین پس از برگشت از کربلا، تحقق یافت، ابن زیاد حکم امارت را با تهدید از او پس گرفت و حتی جوی ری را هم نخورد و در فراشش سربریده شد و تاحال هم از قاتل او، کسی خبر نداده است.

جریان های زیاد این چینی از اولیای خدا سر زده و به حقیقت پیوسته است که همگی حاکی از این است دعا باید پس از انقطاع از ماسوی الله و در دست داشتن وسیله اجابت باشد و بس.

مجلس ۷۲ صلاح بندگان را او می داند

می دانیم که خدای مهربان، هر دستوری که انجام آن را به ما داده، به صلاح ماست و از هرچه، نهی نموده، قطعاً به ضرر ماست، زیرا ما از آینده و غیب، اطلاع نداریم

و لی او، عالم بر سرّ و خفیات و آینده و گذشته است، در دوران زندگی خود دیده و شنیده ایم، بعضی چیزهایی را از خدا می خواهیم و نمیدهد اما اصرار و الحاح را از حد می گذرانیم، می دهد اما پس از مدتی می بینیم به ضرر ما تمام شد، یا چیزهایی پیش می آید، ابداً راضی و خوشحال نیستیم اما بامرور زمان، می فهمیم به صلاح ما بوده است پس خیر و شر و صلاح و فساد و خوب و بد و آینده را، او می داند نه ما در این صورت باید به صلاح‌دید او تسلیم شویم. چنانکه خود در قرآن کریم فرموده و مسئله را مطرح کرده است توجه کنید.

۱- كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۱۶) بقره: ۲۱۶ جهاد در راه خدا، بر شما مقرر شد؛ در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است. و خدا می داند، و شما نمی دانید.

کُرْهٌ گر چه معنی مصدری دارد ولی در اینجا به معنی اسم مفعول یعنی مکروه است و مکروه بودن و ناخوشایند بودن جنگ اگر چه با دشمن و در راه خدا بوده باشد، برای انسانهای معمولی یک امر طبیعی است.

زیرا در جنگ هم تلف اموال و هم نفوس و هم انواع جراحتها و مشقت هاست، البته برای عاشقان شهادت در راه حق و کسانی که در سطح بالایی از معرفت قرار دارند جنگ با دشمنان حق شربت گوارایی است که همچون تشنه کامان به دنبال آن می روند و سر از پا نمی شناسند و مسلماً حساب آنها از حساب توده مردم مخصوصاً در آغاز اسلام جداست.

زیرا کسی که تنها سرمایه جان عزیز خود را در دست گرفته و عاشقانه تقدیم به معشوق و معبود می کند، با آنهایی که حتی از بذل مال خود هم مضایقه می کند، یکیست؟!.

سپس در آیه مبارکه، به یک قانون کلی و اصل اساسی که حاکم بر قوانین تکوینی و تشریحی خداوند است اشاره می کند، می فرماید: چه بسا شما از چیزی اکراه داشته باشید در حالی که برای شما خیر است و مایه سعادت و خوشبختی (وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ).

به عکس کناره گیری از جنگ و عافیت طلبی، ممکن است خوشایند شما باشد در حالی که واقعا چنین نیست، چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن برای شما شر است (وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ).

و در پایان می فرماید: و خدا می داند و شما نمی دانید (وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

پروردگار جهان با این لحن قاطع می گوید: که افراد بشر نباید تشخیص خودشان را در مسائل مربوط به سرنوشتشان حاکم سازند چرا که علم آنها از هر نظر، محدود و ناچیز است و معلوماتشان در برابر مجهولات همچون قطره ای در برابر دریاست، همانگونه که در قوانین تکوینی خداوند، از اسرار آفرینش همه اشیاء با خبر نیستند و گاه چیزی را بی خاصیت می شمرند در حالی که پیشرفت علوم، فواید مهم آن را آشکار می سازد همچنین در قوانین تشریحی بسیاری از مصالح و مفاسد را نمی دانند لذا ممکن است چیزی را ناخوشایند دارند در حالی که سعادت آنها در آن است یا از

چیزی خشنود باشند در حالی که بدبختی آنها در آن است.

آنها با توجه به علم محدود خود در برابر علم بی پایان خداوند نباید در برابر احکام الهی روی در هم کشند باید بطور قطع بدانند که خداوند رحمان و رحیم اگر جهاد و زکات و روزه و حج را تشریح کرده همه به سود آنهاست.

توجه به این حقیقت روح انضباط و تسلیم در برابر قوانین الهی را در انسان پرورش می دهد و درک و دید او را از محیطهای محدود فراتر می برد و به نامحدود یعنی علم بی پایان خدا پیوند می دهد.

چگونه جهاد ناخوشایند است؟

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه این مساله با فطری بودن اصول احکام الهی سازگار است، اگر جهاد یا امور دیگری همانند آن، فطری است چگونه ممکن است برای طبع انسان ناخوشایند بوده باشد.

در پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه داشت که مسایل فطری هنگامی در انسان تجلی می کند که با شناخت، توأم باشد، مثلا- انسان فطرتا طالب سود و مخالف زیان است و این در صورتی است که مصداق سود و زیان را بشناسد ولی اگر در تشخیص آن گرفتار اشتباه شد و موضوع سودمندی را، زیان آور پنداشت، مسلما بر اثر این اشتباه، فطرت او گمراه خواهد شد و از آن امر مفید بیزار می شود، عکس این مساله نیز صادق است.

در مورد جهاد افراد سطحی که تنها ضرب و جرح و مشکلات جهاد را می نگرند ممکن است آن را ناخوش داشته باشند، ولی افراد دورنگر که می دانند شرف و عظمت و افتخار و آزادی انسان در ایثار و جهاد است یقینا با آغوش باز از آن استقبال می کنند، همان گونه که افراد ناآگاه از داروهای تلخ و بد طعم بر اثر سطحی نگری متنفرند، اما هنگامی که بیندیشند که سلامت و نجات آنها در آن است، آن را به جان و دل پذیرا می شوند.

یک قانون کلی

آنچه در آیه بالا آمده، منحصر به مساله جهاد و جنگ با دشمنان نیست، بلکه از روی یک قانون کلی و عمومی پرده بر می دارد، و تمام مرارتها و سختیهای اطاعت فرمان خدا را برای انسان سهل و گوارا می سازد، زیرا به مقتضای وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ می داند که خداوند آگاه از همه چیز و رحمان و رحیم نسبت به بندگانش در هر یک از دستوراتش، مصالحی دیده است که مایه نجات و سعادت بندگان است، و به این ترتیب بندگان مؤمن همه این دستورات را مانند داروهای شفابخش می نگرند و با جان و دل آن را پذیرا می باشند. (۱)

۲- وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ اَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْاَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ اَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ مؤمنون: ۷۱ و اگر حق از هوسهای آنها پیروی کند، آسمانها و زمین و همه کسانی که در آنها هستند تباه می شوند! ولی ما قرآنی به آنها دادیم که مایه یادآوری (و عزت و شرف) برای آنهاست، اما آنان از (آنچه مایه) یادآوریشان (است) رویگردانند!

در این آیه اشاره کوتاه و پر معنایی در رابطه با بحث ما، وجود دارد که اگر خداوند اگر از خواسته های دلبخواهی آنان تبعیت کند، زمین و آسمانها و هرچه در آنهاست، به تباهی کشیده شده و هرج و مرج حکم فرما و درنهایت به نابودی خواهد کشید، اما خداوند طبق مشیت و خواسته خود، عمل می کند تا این کارها، پیش نیاید

و اشاره معنادار به تضاد حق پرستی و هوا پرستی دارد و فرمود: اگر حق تابع هوا و هوس مردم گردد نه تنها زمین و اهلش که آسمانها هم به فساد کشیده می شود، تحلیل این مساله چندان مشکل نیست زیرا:

۱- تفسیر نمونه ج: ۲ ص: ۱۰۶ ببعده.

۱- بدون شک هوا و هوسهای مردم یکسان نیست، و غالباً با یکدیگر تضاد دارد و حتی بسیار می شود که هوا و هوسهای یک انسان نیز ضد و نقیض یکدیگرند با این حال اگر حق بخواهد تسلیم این تمایلات گردد نتیجه ای جز هرج و مرج و از هم پاشیدگی و فساد نخواهد داشت.

چرا که هر یک از آنها معبودی را می پرستند، و بتی برای خود ساخته اند، اگر حق تسلیم این خواسته ها گردد و این معبودهای پراکنده بر پهنه هستی حکومت کنند فساد آن بر هیچکس پنهان نخواهد بود.

۲- تمایلات هوس آلود مردم، غالباً متوجه مسائلی است که (قطع نظر از تناقضهایش) نیز مفسده انگیز است، اگر این تمایلات بخواهد به عالم هستی و جامعه بشری خط بدهد نتیجه ای جز فساد به بار نمی آورد.

۳- تمایلات هوس آلود همیشه یک بعدی است و تنها یک زاویه را می نگرد و از جنبه های دیگر غافل است، و می دانیم یکی از عوامل مهم فساد، برنامه های یک بعدی می باشد که ابعاد دیگر هرگز در آن مورد توجه قرار نمی گیرد.

آیه مذکور از پاره ای از جهات بی شباهت به آنچه در آیه ۲۲ سوره انبیاء آمده است نیست: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا: اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خدا باشند به فساد کشیده می شوند.

بدیهی است حق همچون صراط مستقیم یکتا و یگانه است، این هوا و هوسها هستند که همچون خدایان پنداری متعدد و بسیارند.

حال که چنین است در تضاد و کشمکش حق و هوا از کدام باید پیروی کرد، از هوا که مایه فساد آسمان و زمین و همه موجودات است و یا از حق که رمز وحدت و توحید و نظم و هماهنگی است؟ نتیجه این تحلیل و پاسخ این سؤال به خوبی روشن است. (۱)

۱- با اضافات و تغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۱۴ ص: ۲۸۰ بعد.

۳- ... فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يُجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا نَسَاءً: ۱۹ ... و اگر از آنها، (به جهتی) کراهت داشتید، (فوراً تصمیم به جدایی نگیرید!) چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد، و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می دهد!

در این آیه مبارکه نیز اعلام می دارد که ای بسا کراهت و خوشایند نبودن، به نظر شما، سبب رسیدن به خیر کثیر باشد.

پس خیر و صلاح انسان ها را جز خدای لم یزل ولا یزال، کسی نمی داند و بس.

چند جریانی را در رابطه با این گفتار به عرض می رسانم که همگی از رحمت خدا و عدم اطلاع ما از صلاح خود، دلالت دارد.

دزدانی به خانه ای داخل شدند، دیدند بچه ای را در گهواره دستانش را بسته اند (که از گهواره نیفتد) برای این که بچه بیدار شده گریه می کند و صاحب خانه بیدار می شود و دزدها را می بیند، گهواره را با بچه یواشکی بیرون برده و در دوردست گذاشتند، و به نقل اثاث خانه مشغول شدند و دیگر چیزی در خانه نماند، در این حال صاحب خانه بیدار شد و دید بچه نیست و دزدها خود را در گوشه خانه، پنهان نمودند و صاحب خانه زنش را بیدار کرد و گفت: بچه نیست و بیرون پریدند دیدند تمام وسایل خانه بیرون چیده شده، با تعجب نگاه کردند دیدند بچه هم در گهواره آنجاست، ناگهان خانه فروریخت و دزدها زیر آوار مردند و صاحب خانه و بچه و اموالشان سالم ماند. (۱)

یکی از علمای شوستر دوست ما بود و خانه اش در جای بلندی نزدیک شط بود، یکی از شب ها برایش غذا می آوردند و خود و زن و بچه اش کنار سفره می نشیند می بیند در سفره نمک نیست، به زنش می گوید نمک بیاور، زن می رود و دیر می کند و دخترش پشت سر مادر او نیز تأخیر می کند و کنیز می رود او هم معطل می شود، عالم خود بلند می شود که ببیند اینها چرا معطل شدند، به محض این که بیرون

می رود خانه فرو میریزد و همگی نجات می یابند و در این تاریخ بعض از آنها در شیراز زنده اند. (۱)

صاحب یک کشتی نقل می کند که در دریا حرکت می کردیم، یکی از مسافران کشتی، می خواست دست به آب کند، نتوانست خود را کنترل نماید ناگهان به دریا افتاد، رفقاییش با عجله آمدند و از کشتی خم شدند و دست او را گرفتند و کشیدند به داخل کشتی، دیدند رفیق خودشان نیست، او راتر و خشک نمودند و پرسیدند تو کیستی؟! گفت: من مسافر یک کشتی بودم چند روز پیش در دریاشکست، همه غرق شدند من روی یک تخته کشتی، روی دریا ماندم و چند روز سرگردان بودم که موجی آمد و مرا از روی تخته، به دریا انداخت دیگر نمیدانم چه شد چشم باز کردم و خود را میان شما دیدم. (۲)

مشهور است که شیخ طبرسی قدس سره روزی سگته می کند و به خیال این که او مرده است او را می برند در قبرستان دفن کردند، هنگام شب نباش که مرده های تازه دفن شده را از قبر بیرون می آورده و کفنش را در آورده و می فروخت، شیخ در قبر چشم باز می کند و می بیند او را دفن کرده اند و هیچ گونه راه نجات ندارد، در آن حال نذر می کند اگر خداوند او را نجات دهد، برای قرآن کریم، یک دوره تفسیر بنویسد.

گور کنی که شبها قبرها را نبش کرده و کفن ها را می برد و می فروخت، قبر شیخ را نبش می کند شیخ را از قبر بیرون می آورد که کفنش را ببرد، شیخ چشم باز کرده و به او می گوید: من نمرده ام و نترس من سگته کرده بودم اگر مرا به خانه ام برسانی، پاداش خوب برایت می دهم، نباش شیخ را به دوش می کشد و به خانه می رساند که اهل خانه به عزاداری مشغول بودند، نباش شیخ را به زمین می گذارد، اهل خانه می بینند آقا برگشت.

خلاصه به نباش حق الزحمه خوبی می دهد و او هم توبه می کند و شیخ مشغول

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۹۲.

۲- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۹۳.

نوشتن تفسیر (مجمع البیان) می شود و بعد از آن سی سال دیگر عمر می کند.

بعضی این جریان را به ملا فتح الله کاشانی صاحب تفسیر منهج الصادقین نسبت داده اند. (۱)

در این جریان دقت کنید، نباش رفت کفن بدزد و شخیصتی را نجات داد و خود توبه نمود و یک دوره تفسیر قرآن که مورد ابتلاء مردم است، به جامعه تحویل داده شد.

در تفسیر آیه «و تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ» آورده اند، ابوحنیفه به امام صادق علیه السلام عرض کرد، چه طور سلیمان از میان آن همه پرنده طوطی را می جست؟! فرمود: طوطی آب را در شکم زمین می بیند آن گونه که شما روغن را در شیشه می بینید، ابوحنیفه به یاراناش نگاه کرد و خندید، حضرت پرسید چرا خندیدی؟! گفت: به تو غلبه کردم، فرمود: چگونه؟ گفت: آن که آب را زیر زمین می بیند چگونه دام را روی زمین نمی بیند؟! فرمود «یا نعمان أما علمت أنه اذا نزل القدر أغشى البصر» ای نعمان (نام ابوحنیفه است) آیا ندانسته ای وقتی قدر آمد چشم کور می شود. (۲)

پس ای عزیزان صلاح و فساد، خیر و شر مارا، او می داند و بس، ما آنچه را که خدای متعال در باره ما، اجرا می کند، نباید نا راضی باشیم، هرچه او مصلحت ما را می داند، به آن تسلیم شده و با جان و دل، پذیرا شویم.

زیرا اعتقاد ما بر این پایه استوار است که خدا میلیاردها مرتبه از پدر و مادر ما، برای ما مهربان تر است و هیچ وقت بدی ما را نمی خواهد.

در مدت عمر خود دیده و شنیده ایم که مثلاً یک نفر بی اولاد، شب و روز در خانه خدا را از پاشنه در می آورد که خدایا برای من اولاد بده، توسل و نذر و مسجد و حسینیه رفتن و. و. آخر خداوند اولادی به او می دهد، و می شود بالای جان و آتش

۱- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۹۳.

۲- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۹۰.

زندگی او.

یا کسی اولاد دختر دارد هی دعا و ناله و روضه نذر کردنها و توسلات، آخرش از خدا می گیرد ولی آن پسر می شود بلای جان و مال و زندگی او، که اگر به صلاحدید خدا، تن می داد، هیچ وقت آن گرفتاری هابرایش پیش نمی آمد.

دقت و بررسی در حالات و کیفیت زندگی انبیاء و اولیاء و و بندگان صالح خدا، ما را به این نتیجه می رساند که، در تمام دوران زندگی، خود را درست، در اختیار و مشیت خدا قرار داده بودند، هیچ وقت بر خلاف مشیت و رضای خدا، کاری را انجام نمیدادند و شکایتی بر زبان نمی آوردند.

از بالای دار رفتن گرفته تا زیر تیغ دشمن رفتن، کوچکترین کلمه ای که، کاشف از نارضائی آنها باشد، به زبان نیاورده و در تاریخ ثبت نگردیده است.

قاتل امیرمؤمنان علیه السلام را دست بسته به محضرش می آورند در حالی که می لرزید، با اینکه خود غرق در خون بود، به فرزندانش فرمود: اگر من از دنیا رفتم، اگر می توانید او را ببخشید و گرنه فقط یک شمشیر به او بزنید و بیشتر اذیتش نکنید

اگر من زنده ماندم، او را خواهم بخشید، در حال تب و تاب، برایش شیر می آورند، شیری که یکی از یتیمان بی سرپرست بنمایندگی از یتیمان و بی سرپرستان دیگر آورده، تا بخورد و جلوی سرایت زهر شمشیر زهر آلود قاتل را بگیرد و به بدن مبارک سرایت نکند و از دست بیچارگان و بی سرپرستان و مظلومان، نرود، سؤال می کند آیا از این شیر به ابن ملجم نیز دادید؟! جواب می شنود نه، فرمود: اول از این شیر به او بدهید تا خیالم راحت شود و بعد من می خورم، فرزندانم او اسیر شماست با اسیر خود مدارا داشته باشید!!!.

چرا آن شخصیت دوم جهان آفرینش این رفتارها و بزرگواری ها را از خود نشان می دهد، چون رضای او بسته به رضای خداست و شکایتی هم ندارد چون در راه او و درخانه او (مسجد کوفه) به آن روز افتاده است.

یا فرزند دلبنده حسین علیه السلام را می بینند در گودی قتلگاه افتاده و لبهای مبارکش

بهم میخورد، راوی گوید: بادیدن این منظره خیال کردم حسین بن علی علیهما السلام نفرین می کند و اگر او لب به نفرین گشاید، همگی نابود خواهیم شد.

جلو رفته و گوش دادم چگونه نفرین می کند، دیدم او در چه عالمیست و من چه فکر می کنم، او با معبود خود در راز و نیاز و سخنان عاشقانه به زبان می آورد

الهی رضاً بقضائک و تسليماً لا-مرک ولا- معبود سواک خدایا به قضا (وقدر) تو راضیم و به امر تو تسلیمم و معبودی جز تو نیست (وندارم)، سپس رو به طرف لشکر کرد و فرمود: یا قوم أسقونس شربتاً من الماء لقد نشفت کبدی من الظماء مردم با یک جرعه آب مرا سیراب کنید، جگرم از تشنگی (آتش گرفته و) می سوزد!!!!.

ألا لعناله على القوم الظالمين.

مجلس ۷۳ صفات بندگان خدا

همگی می دانیم که رفتار و کردار و گفتار هر کسی، معرف شخصیت و کاشف از ارزش درونی اوست، زیرا ملکات اخلاقی، همیشه خود را در لابلای اعمال و گفتار و حرکات انسان نشان می دهند، تا آنجا که از چگونگی راه رفتن یک انسان می توان با دقت و موشکافی به قسمت قابل توجهی از اخلاق او پی برد.

و اگر خواستیم ماهیت فردی را بشناسیم، باید به این سه عامل او دقت کرده و بسنجیم.

در واقع نشانه های شناخت هر کسی، منوط به کیفیت این سه عامل است، که به چه صورتیست، سنگین و وزین یا سبک و رسوا کننده، حرفها و کلماتش، مؤدبانه و متین یا زننده و زشت، و حرکاتش موقر و با ابهت یا هر دم بیل و دل آزار.

بدینجهت خداوند متعال در قرآن کریم، برای شناساندن بندگان مورد توجه

و مقرب خود، صفات و نشانه هائی را بیان نموده است که ما به تعدادی از آنها متعرض می شویم که لطفاً در شنیدن هر فراز آن دقت نموده و سعی کنیم با آن صفات متصف و متخلق با آن اخلاق باشیم.

۱- متواضعانه راه می روند

وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا فرقان: ۶۳ بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند)؛

باتکبر راه رفتن، یکی از صفات زشت و ناخوشایندیست که در هر جامعه صاحبان آن، مورد تنفر افراد آن جامعه هستند.

برخلاف آن، کسی که به نادان ها، بی اعتنائی کردن و در برابر جهالت آنها، برخورد شایسته و مؤدبانه روبرو شدن و سلام کردن، از جمله صفاتیست که همه از آن خوششان می آید.

از این آیه به بعد بحث جامع و جالبی پیرامون صفات ویژه بندگان خاص پروردگار که تحت عنوان عباد الرحمان آمده، مطرح می شود،

این آیات دوازده صفت از صفات ویژه آنان را بیان می کند که بعضی به جنبه های اعتقادی ارتباط دارند، و برخی اخلاقی، و پاره ای اجتماعی، قسمتی جنبه فردی دارد و بخش دیگری جمعی است، و رویهم رفته مجموعه ای است از والاترین ارزشهای انسانی.

نخست می گوید: بندگان خاص خداوند رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر روی زمین راه می روند.

در واقع نخستین توصیفی که از عباد الرحمن شده است، نفی کبر و غرور و خودخواهی است که در تمام اعمال انسان و حتی در کیفیت راه رفتن او آشکار

می شود.

آری آنها متواضعند، و تواضع کلید ایمان است، در حالی که غرور و کبر کلید کفر محسوب می شود، در زندگی روزمره با چشم خود دیده ایم و در آیات قرآن نیز کرارا خوانده ایم که متکبران مغرور حتی حاضر نبودند به سخنان رهبران الهی گوش فرا دهند، حقایق را به باد مسخره می گرفتند، و دید آنها فراتر از نوک بینی آنها نبود، آیا با این حالت کبر، ایمان آوردن امکان پذیر است؟! آری این مؤمنان بنده خداوند رحمانند، و نخستین نشانه بندگی همان تواضع است.

تواضعی که در تمام ذرات وجود آنان نفوذ کرده و حتی در راه رفتن آنها آشکار است و اگر می بینیم یکی از مهمترین دستوراتی که خداوند به پیامبرش می دهد این است که **وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا** (۳۷) اسراء: ۳۷ و در روی زمین، با تکبر راه مرو! تو نمی توانی زمین را بشکافی، و طول قامتت هرگز به کوه ها نمی رسد!

نیز به خاطر همین است که روح ایمان تواضع می باشد.

یا در ضمن نصایح لقمان به فرزندش، آمده است که فرمود: **وَلَا تُصَيِّرْ كُفْرًا لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ** لقمان: ۱۸ (پسرم!) با بی اعتنائی از مردم روی مگردان و با تکبر و غرور بر زمین راه مرو کح خداوند هیچ متکبر و فخر فروش را دوست ندارد.

وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (لقمان: ۱۹) در راه رفتن، اعتدال را رعایت کن؛ از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزین) که زشت ترین صداها صدای خران است.

راستی اگر انسان کمترین شناختی از خود و جهان هستی داشته باشد می داند در برابر این عالم بزرگ چه اندازه کوچک است؟ حتی اگر گردش همطراز کوهها شود تازه بلندترین کوههای زمین در برابر عظمت زمین کمتر از برآمدگی های پوست نارنج نسبت به آن است، همان زمینی که خود ذره ناچیزی است در این کهکشانهای

آیا با این حال کبر و غرور دلیل جهل و نادانی مطلق نیست؟! در حدیث جالبی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که روزی از کوچه ای عبور می کردند جمعی از مردم را در یک نقطه مجتمع دیدند از علت آن سؤال کرد، عرض کردند دیوانه ای است که اعمال جنون آمیز و خنده آورش مردم را متوجه خود ساخته پیامبر آنها را به سوی خود فرا خواند و فرمود: می خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم؟ همه خاموش بودند و با تمام وجودشان گوش می دادند: فرمود: المتبختر فی مشیه، الناظر فی عطفیه، المحرک جنیه بمنکیه الذی لا یرجى خیره و لا یؤمن شرّه. فذلک المجنون و هذا مبتلی! کسی که با تکبر و غرور راه می رود و پیوسته به دو طرف خود نگاه می کند، پهلوهای خود را با شانه خود حرکت می دهد (غیر از خود را نمی بیند و اندیشه اش از خودش فراتر نمی رود) کسی که مردم به خیر او امید ندارند و از شر او در امان نیستند دیوانه واقعی او است اما این را که دیدید تنها یک بیمار است.

طرز مشی مؤمنان

در این آیه خواندیم که یکی از نشانه های بندگان خاص خدا تواضع است، تواضعی که بر روح آنها حکومت می کند و حتی در راه رفتن آنها نمایان است، تواضعی که آنها را بر تسلیم در برابر حق وامی دارد، ولی گاه ممکن است بعضی تواضع را با ضعف و ناتوانی و سستی و تنبلی اشتباه کنند که این طرز فکر خطرناکی است.

تواضع در راه رفتن به این نیست که سست و بی رمق گام بردارند، بلکه در عین تواضع گامهائی محکم و حاکی از جدیت و قدرت بردارند.

در حالات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که یکی از اصحاب می گوید: ما رأیت احدا اسرع فی مشیته من رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) کانما الارض تطوی له و انا لنجهد انفسنا و انه لغير مكثرث: من کسی را سریعتر در راه رفتن از پیامبر ندیدم، گوئی زمین زیر پای او جمع می شد، و ما به زحمت می توانستیم به او برسیم و او اهمیتی نمی داد.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا فرمود: و الرجل یمشی بسجیته التي جبل علیها، لا یتکلف و لا یتبخر: منظور این است که انسان به حال طبیعی خودش راه برود و تکلف و تکبر در آن نداشته باشد.

در حدیث دیگری در حالات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده: قد کان یتکفأ فی مشیه کانما یمشی فی صیب: هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) راه می رفت در عین اینکه عجلولانه نبود با سرعت گام برمی داشت گوئی از یک سرازیری پائین می رفت.

به هر حال همان گونه که گفتیم کیفیت راه رفتن به تنهایی مطرح نیست، بلکه دریچه ای است برای پی بردن به وضع روحیات یک انسان، و در حقیقت آیه اشاره ای به نفوذ روح تواضع و فروتنی در جان و روح عباد الرحمن می کند.

۲- در برابر جهالت نادانان مؤدبانانه برخورد و سلام می کنند.

وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا فرقان: ۶۳

دومین وصف آنها حلم و بردباری است چنانکه قرآن در ادامه همین آیه می گوید: و هنگامی که جاهلان آنها را مورد خطاب قرار می دهند و به جهل و جدال و سخنان زشت می پردازند در پاسخ آنها سلام می گویند سلامی که نشانه بی اعتنائی توأم با بزرگواری است، نه ناشی از ضعف، سلامی که دلیل عدم مقابله به مثل در برابر جاهلان و سبک مغزان است، سلام وداع گفتن با سخنان بی رویه آنها است، نه سلام تحیت که نشانه محبت و پیوند دوستی است، خلاصه سلامی که نشانه حلم و بردباری و بزرگواری است.

آری یکی دیگر از پدیده های با عظمت روحی آنها تحمل و حوصله است که بدون آن هیچ انسانی راه دشوار و پرفراز و نشیب عبودیت و بندگی خدا را طی نخواهد کرد مخصوصاً در جوامعی که افراد فاسد و مفسد و جاهل و نادان در آن

فراوان است.

۳- با عبودیت و بندگی شب زنده دارند

وَ الَّذِينَ يَبْتَئُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا (۶۴) فرقان: ۶۴ کسانی که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند؛

یعنی شبهارا با رکوع و سجود و باراز و نیاز و مناجات، سپری می کنند، در سوره مزمل به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور می دهد

سومین صفت آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند در ظلمت شب که چشم غافلان در خواب است و جائی برای تظاهر و ریا وجود ندارد خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوشتر از آن که ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت او است می پردازند، پاسی از شب را به مناجات با محبوب می گذرانند، و قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می کنند.

گرچه جمله ببتون دلیل بر این است که آنها شب را با سجود و قیام به صبح می آورند ولی معلوم است که منظور بخش قابل ملاحظه ای از شب است، و یا اگر تمام شب باشد در بعضی از مواقع چنین است.

ضمناً تقدیم سجود بر قیام به خاطر اهمیت آن است هر چند در موقع نماز عملاً قیام مقدم بر سجود است.

در سوره مزمل: می گوید: ۱ ای جامه به خود پیچیده! ۲ شب را، جز کمی، بپاخیز! ۳ نیمی از شب را، یا کمی از آن کم کن، ۴ یا بر نصف آن بیفزای، و قرآن را با دقت و تأمل بخوان؛

۵ چرا که ما بزودی سخنی سنگین به تو القا خواهیم کرد! ۶ مسلماً نماز و عبادت شبانه پابرجاتر و با استقامت تر است! و آیات فراوان دیگر در این مورد.

۴- دوری از آتش جهنم را می خواهند.

وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا (۶۵) إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (۶۶) فرقان: ۶۵ و کسانی که می گویند: «پروردگارا! عذاب جهنم را از ما برطرف گردان، که عذابش سخت و پر دوام است! ۶۶ مسلماً آن (جهنم)، بد جایگاه و بد محلّ اقامتی است!».

یعنی برای روزهای سخت قیامت، رو به درگاه خدا آورده و دعا کرده از خدا می خواهند در آن روز سخت، عذاب خود را از آنها کنار زند و دور نماید.

چهارمین صفت ویژه آنان خوف و ترس از مجازات و کیفر الهی است: آنها کسانی هستند که پیوسته می گویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما برطرف گردان که عذابش سخت و شدید و پر دوام است. چرا که جهنم بد جایگاه و بد محلّ اقامتی است.

با اینکه آنها شبها به یاد خدا هستند و به عبادتش مشغول، و روزها در مسیر انجام وظیفه گام برمی دارند باز هم قلوبشان مملو از ترس مسئولیتها است، همان ترسی که عامل نیرومندی برای حرکت به سوی انجام وظیفه بیشتر و بهتر است،

همان ترسی که به سان یک پلیس نیرومند از درون، انسان را کنترل می کند، و بی آنکه مامور و مراقبی داشته باشد وظائف خود را به نحو احسن انجام می دهد و در عین حال خود را در پیشگاه خدا مقصر می شمرد.

واژه غرام در اصل به معنی مصیبت و ناراحتی شدیدی است که دست از سر انسان بردارد، و اگر به شخص طلبکار غریب گفته می شود به خاطر آن است که دائماً برای گرفتن حق خویش ملازم انسان است، به عشق و علاقه سوزانی که انسان را با اصرار به دنبال کار یا چیزی می فرستد نیز غرام گفته می شود اطلاق این واژه بر جهنم به خاطر آن است که عذابش شدید، پی گیر و پر دوام است.

تفاوت مستقر و مقام شاید از این نظر بوده باشد که دوزخ برای کافران جایگاه

همیشگی (مقام) است، و برای مؤمنان مدتی قرارگاه (مستقر) می باشد، و به این ترتیب به هر دو گروهی که وارد دوزخ می شوند اشاره شده است.

روشن است که دوزخ بد قرارگاه و محل اقامتی است، آتش سوزان کجا و قرار گرفتن در آن کجا؟ شعله های کشنده کجا و اقامت و آسایش کجا؟ این احتمال نیز وجود دارد که مستقر و مقام هر دو به یک معنا باشد و تأکیدی است بر دوام مجازات دوزخ، درست در مقابل بهشت که درباره آن ذیل همین آیات می خوانیم خَالِدِينَ فِيهَا حَسِبْتُمْ أَنْ تُتَّخَذُوا كَمَا اتَّخَذَ اللَّهُ لِقَوْمٍ إِذْ ظَلَمُوا عَلَيْنَا مَا يَلِيقُ بِالَّذِينَ ظَلَمُوا وَ مَقَامًا: مؤمنان جاودانه در غرفه های بهشتی می مانند چه جایگاه خوب و چه محل اقامت نیکوئی است) (فرقان- ۷۶).

۵- در زندگی حتی در احسان و انفاق اعتدال را حفظ می کنند.

وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (۶۷) فرقان: ۶۷ و کسانی که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف می نمایند و نه سخت گیری؛ بلکه در میان این دو، حد اعتدالی دارند.

کسانی که در تمام امورات زندگی، اعتدال و میانه روی را، سرمشق خود قرار دهند و هیچوقت، افراط و تفریط نمی کنند حتی در کارهای خیر و خدا پسندانه (اندازه نگهدار اندازه نیکوست).

پنجمین صفت ممتاز عباد الرحمن که اعتدال و دوری از هر گونه افراط و تفریط در کارها مخصوصاً در مساله انفاق است اشاره کرده می فرماید: آنها کسانی هستند که به هنگام انفاق نه اسراف می کنند و نه سخت گیری، بلکه در میان این دو حد اعتدالی را رعایت می کنند

جالب توجه اینکه اصل انفاق کردن را مسلم می گیرد بطوری که نیاز به ذکر نداشته باشد چرا که انفاق یکی از وظائف حتمی هر انسانی است، لذا سخن را روی کیفیت انفاق آنان می برد و می گوید: انفاقی عادلانه و دور از هر گونه اسراف و

سخت گیری دارند، نه آن چنان بذل و بخششی کنند که زن و فرزندشان گرسنه بمانند، و نه آن چنان سخت گیر باشند که دیگران از مواهب آنها بهره نگیرند.^(۱)

در یکی از روایات اسلامی تشبیه جالبی برای اسراف و اقتار و حد اعتدال شده است و آن اینکه هنگامی که امام صادق (علیه السلام) این آیه را تلاوت فرمود مشتی سنگ ریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت، و فرمود: این همان اقتار و سخت گیری است، سپس مشتی دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت و فرمود: این اسراف است، بار سوم مشتی دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود به گونه ای که مقداری فرو ریخت و مقداری در دستش بازماند، و فرمود: این همان قوام است.

واژه قوام (بر وزن عوام) در لغت به معنی عدالت و استقامت و حد وسط میان دو چیز است و قوام (بر وزن کتاب) به معنی چیزی است که مایه قیام و استقرار بوده باشد.

و با توجه به آنچه امروز ثابت شده که منابع روی زمین با توجه به جمعیت انسانها آن قدر زیاد نیست که بتوان اسراف کاری کرد، و هر اسراف کاری سبب محرومیت انسانهای بی گناهی خواهد بود، بعلاوه روح اسراف معمولاً توأم با خودخواهی و خودپسندی و بیگانگی از خلق خدا است.

در عین حال بخل و سختگیری و خسیس بودن نیز به همین اندازه زشت و ناپسند و نکوهیده است، اصولاً- از نظر بینش توحیدی مالک اصلی خدا است و ما همه امانت دار او هستیم و هر گونه تصرفی بدون اجازه و رضایت او زشت و ناپسند است و می دانیم او نه اجازه اسراف می دهد و نه اجازه بخل و تنگ چشمی.

- به خدا شریک قرار نمی دهند.

۱- در سخنرانی ج ۱ مجلس ۵۸ اعتدال و اسراف و تبذیر را تشریح و توضیح داده ام.

وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فِرْقَان: ۶۸ و کسانی که معبود دیگری را با

خداوند نمی خوانند؛

آنان که جز خدا کسی را نمی شناسند و فقط به خدا پناه می برند و حل مشکلات خود را، از او می خواهند، اوست که به حضرت موسی علیه السلام فرمود: یا موسی مادام که قدرت من از دستم نرفته، حل مشکلاتت را، از کسی نخواه (منم حلال مشکلات و برطرف کننده گرفتاری ها).

ششمین ویژگی عباد الرحمن که در آیات مورد بحث آمده توحید خالص است که آنها را از هر گونه شرک و دوگانه و یا چند گانه پرستی دور می سازد، می فرماید:

آنها کسانی هستند که معبود دیگری را با خداوند نمی خوانند (و الذين لا يدعون مع الله الها آخر).

نور توحید سراسر قلب آنها و زندگی فردی و اجتماعیشان را روشن ساخته و تیرگی و ظلمت شرک از آسمان فکر و روح آنها به کلی کنار و رخت بر بسته است.

۷- کسی را به ناحق نمی کشند.

و لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ و انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده، جز بحق نمی کشند؛

آنها ابتدا به ریختن خون ناحق اقدام نمی کنند و قاتل نمی شوند چون خداوند فرموده است. به همین جهت، بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته؛ و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است. و رسولان ما، دلایل روشن برای بنی اسرائیل آوردند، اما بسیاری از آنها، پس از آن در روی زمین، تعدی و اسراف کردند. مائده: ۳۲.

پس بندگان خدا هیچوقت مرتکب قتل نمی شوند.

هفتمین صفت، پاکی آنها از آلودگی به خون بیگناهان است: آنها هرگز انسانی را که خداوند خورش را حرام شمرده، جز به حق، به قتل نمی رسانند.

از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که تمام نفوس انسانی در اصل محترمند و ریختن خون آنها ممنوع است، مگر عواملی پیش آید که این احترام ذاتی را تحت الشعاع قرار دهد و مجوز ریختن خون گردد.

۸- زنا نمی کنند.

وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخُذْ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا فرقان: ۶۸ و زنا نمی کنند؛ و هر کس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید! ۶۹ عذاب او در قیامت مضاعف می گردد، و همیشه با خواری در آن خواهد ماند! ۷۰ مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است! ۷۱.

بندگان خدا زنا نمی کنند چون زنا از گناهان کبیره ایست، اگر توبه نکنند، عذاب شد در پی دارد در این مورد آیات مکرر، نازل شده است.

هشتمین وصف آنها این است که: دامان عفتشان هرگز آلوده نمی شود و زنا نمی کنند (وَلَا يَزْنُونَ).

آنها بر سر دو راهی کفر و ایمان، ایمان را انتخاب می کنند، و بر سر دو راهی امنیت و ناامنی جانها، امنیت را، و بر سر دو راهی پاکی و آلودگی، پاکی را، آنها محیطی خالی از هر گونه شرک و ناامنی و بی عفتی و ناپاکی با تلاش و کوشش خود فراهم می سازند.

و در پایان این آیه برای تاکید هر چه بیشتر اضافه می کند: و هر کس یکی از این

امور را انجام دهد عقوبت و مجازاتش را خواهد دید (وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا أَثَمٌ وَاثَامٌ در اصل به معنی اعمالی است که انسان را از رسیدن به ثواب دور می سازد، سپس به هر گونه گناه اطلاق شده است، ولی در اینجا به معنی جزای گناه است.

بعضی نیز گفته اند که اثم به معنی گناه و اثم به معنی کیفر گناه است.

قابل توجه اینکه در آیه فوق، نخست از مساله شرک، سپس قتل نفس، و بعد از آن زنا سخن به میان آمده، از بعضی از روایات استفاده می شود که این سه گناه از نظر ترتیب اهمیت به همین صورت که در آیه آمده اند می باشد.

ابن مسعود از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل می کند عرض کردم:

أَيُّ الذَّنْبِ اعْظَمُ؟ قَالَ إِنَّ تَجْعَلَ لِلَّهِ نَدَاءً وَهُوَ خَلَقَكَ، قَالَ قُلْتَ ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ إِنَّ تَقْتُلَ وَلَدَكَ مَخَافَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ، قَالَ قُلْتَ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ إِنَّ تَرَانِي حَلِيلَةَ جَارِكَ، فَانزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَهَا وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ - إِلَى آخِرِ الْآيَةِ: كَدَامَ گناه از همه گناهان بزرگتر است؟

فرمود: این که برای خدا شبیهی قرار دهی در حالی که او تو را آفرید، عرض کردم بعد از آن کدام گناه؟ فرمود: اینکه فرزند خود را از ترس اینکه مبادا با تو هم غذا شود به قتل برسانی!، باز عرض کردم بعد از آن کدام گناه؟ فرمود: اینکه به همسر همسایه ات خیانت کنی در این هنگام خداوند تصدیق سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در این آیه نازل کرد: وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ

گرچه در این حدیث سخن از نوع خاصی از قتل و زنا به میان آمده، ولی با توجه به اطلاق مفهوم آیه، این حکم درباره همه انواع آن می باشد و مورد روایت مصداق واضحتری از آن است.

از آنجا که این سه گناه نهایت اهمیت را دارد باز در آیه بعد روی آن تکیه کرده می گوید: کسانی که مرتکب این امور شوند عذاب آنها در قیامت مضاعف می گردد، و با خواری، جاودانه در عذاب خواهد ماند (يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا).

این احتمال وجود دارد که خلود در آیه فوق در مورد کسانی است که هر سه گناه

را با هم مرتکب شوند، هم شرک، هم قتل نفس و هم زنا را.

قابل توجه اینکه در اینجا علاوه بر مساله مجازات معمولی، کیفر دیگری که همان تحقیر و مهانت است و جنبه روانی دارد نیز ذکر شده است که خود می تواند تفسیری بر مساله مضاعف بودن عذاب بوده باشد، چرا که آنها هم عذاب جسمی دارند و هم روحی.

ولی از آنجا که قرآن مجید هیچگاه راه بازگشت را به روی مجرمان نمی بندد و گنهکاران را تشویق و دعوت به توبه می کند، در آیه بعد چنین می گوید: مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهانشان را می بخشد و سیئات اعمال آنها را تبدیل به حسنات می کند، و خداوند آمرزنده و مهربان است (إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

مساله مهم در مورد این آیه این است که چگونه خداوند سیئات آنها را تبدیل به حسنات می کند؟

تبدیل سیئات به حسنات

خداوند به لطف و کرمش و فضل و انعامش بعد از توبه کردن، سیئات اعمال او را محو می کند، و به جای آن حسنات می نشاند، چنانکه در روایتی از ابو ذر از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: روز قیامت که می شود بعضی از افراد را حاضر می کنند خداوند دستور می دهد گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره ها را بپوشانید، به او گفته می شود تو در فلان روز فلان گناه صغیره را انجام دادی، و او به آن اعتراف می کند، ولی قلبش از کبائر ترسان و لرزان است.

در اینجا هر گاه خدا بخواهد به او لطفی کند دستور می دهد بجای هر سیئه حسنه ای به او بدهید، عرض می کند پروردگارا! من گناهان مهمی داشتم که آنها را در اینجا نمی بینم.

ابو ذر می گوید: در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تبسم کرد که دندانهایش آشکار

گشت سپس این آیه را تلاوت فرمود: فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ.

آیه بعد در حقیقت چگونگی توبه صحیح را تشریح کرده و می گوید: کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد، به سوی خدا بازگشت می کند (و پاداش خود را از او می گیرد) (وَمَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا).

یعنی توبه و ترک گناه باید تنها به خاطر زشتی گناه نباشد بلکه علاوه بر آن

انگیزه اش خلوص نیت و بازگشت به سوی پروردگار باشد.

۹- بناحق شهادت نمی دهند و از کارهای زشت مؤدبانه رد می شوند.

وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا (۷۲) فرقان: ۷۲ و کسانی که شهادت به باطل نمی دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی کنند)؛ و هنگامی که بالغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می گذرند.

آنان شهادت ناحق نمی دهند و حق کسی را ضایع نمی کنند و با شهادت باطل، کسی را بیچاره نمی نمایند.

نهمین صفت، وقتی درجائی و یا مجلسی، با لهو و لعب و گفتارها و کردارهای زشت، مواجه و روبرو می شوند با بی اعتنائی و موقرانه، عبور می کنند با این کارشان هم تبلیغ عملی می کنند و هم سنگینی و وقار خود را، حفظ می نمایند.

و در پایان این آیه برای تاکید هر چه بیشتر اضافه می کند: و هر کس یکی از این امور را انجام دهد عقوبت و مجازاتش را خواهد دید (وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا

اثم و اثم در اصل به معنی اعمالی است که انسان را از رسیدن به ثواب دور می سازد، سپس به هر گونه گناه اطلاق شده است، ولی در اینجا به معنی جزای گناه است.

۱۰- به آیات خداوند کر و کور گوش نمی کنند بلکه محققانه برخورد نمی کنند

وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُمِيَانًا فرقان: ۷۳ و کسانی که هر گاه آیات پروردگارشان به آنان گوشزد شود، کر و کور روی آن نمی افتند.

آنان وقتی که به آیات و نشانه های خدا، تذکر داده شدند، کر و کورانه، به آن گرایش پیدا نمی کنند، بلکه خود با پژوهش و تحقیق و با بررسی علمی، در باره آن، آن را می پذیرند.

دهمین توصیف این گروه از بندگان خاص خدا، داشتن چشم بینا، و گوش شنوا به هنگام برخورد با آیات پروردگار است، می فرماید: آنها کسانی هستند که هر گاه آیات پروردگارشان به آنها یاد آوری شود کر و کور روی آن نمی افتند!

اگر درست بیندیشیم زیان این گروه که چشم و گوش بسته به گمان خود دنبال آیات الهی می روند کمتر از زیان دشمنانی که آگاهانه ضربه بر پایه آئین حق می زنند نیست بلکه گاه به مراتب بیشتر است.

اصولاً درک آگاهانه از مذهب سرچشمه اصلی مقاومت و پایداری و ایستادگی است، چرا که چشم و گوش بستگان را به آسانی می توان فریب داد، و با تحریف مذهب از مسیر اصلی منحرف ساخت، و آنها را به وادی کفر و بی ایمانی و ضلالت کشاند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه از محضرش سؤال کردند فرمود: مستبصرین لیسوا بشکاک: منظور این است که آنها از روی آگاهی گام برمی دارند نه از روی شک و تردید!

۱۱- از خداوند زن و بچه صالح، درخواست می کنند.

وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلْقُونَ فِيهَا تَجِيَّةً وَ سَلَامًا خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا. فرقان: ۷۴ و کسانی که می گویند: «پروردگارا! از همسران و فرزندانمان مایه روشنی چشم ما قرارده، و ما را برای پرهیزگاران پیشوا گردان!» ۷۵ (آری)، آنها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیبایشان به آنان پاداش داده

می شود؛ و در آن، با تحیت و سلام روبه رو می شوند. ۷۶ در حالی که جاودانه در آن خواهند ماند؛ چه قرارگاه و محلّ اقامت خوبی!

یازدهمین ویژگی این مؤمنان راستین آن است که توجه خاصی به تربیت فرزند و خانواده خویش دارند و برای خود در برابر آنها مسئولیت فوق العاده ای قائلند آنها پیوسته از درگاه خدا می خواهند و می گویند پروردگارا از همسران و فرزندان ما کسانی قرار ده که مایه روشنی چشم ما گردد!

قُرَّةَ أَعْيُنٍ مُّعَادِلٍ نُورِ چشَمِ است که در فارسی می گوئیم، کنایه از کسی که مایه سرور و خوشحالی است

مساله تربیت فرزند و راهنمایی همسر، و وظیفه پدران و مادران در برابر کودکان خود از مهمترین مسائلی است که قرآن روی آن تکیه کرده است. (۱)

و بالاخره دوازدهمین وصف برجسته این بندگان خالص خدا که از یک نظر مهمترین این اوصاف است اینکه آنها هرگز به این قانع نیستند که خود راه حق را ببینند بلکه همشان آنچنان والا است که می خواهند امام و پیشوای جمعیت مؤمنان باشند و دیگران را نیز به این راه دعوت کنند.

کسانی هستند که می گویند: پروردگارا ما را امام و پیشوای پرهیزگاران قرار ده (وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ اِمَامًا).

حتما فراموش نکرده ایم که این آیات صفات همه مؤمنان را بیان نمی کند بلکه اوصاف گروه ممتاز مؤمنان را که در صف مقدم قرار دارند تحت عنوان عباد الرحمن شرح می دهد، آری آنها بندگان خاص رحمانند، و همانگونه که رحمت عام خدا همگان را فرا می گیرد، رحمت این بندگان خدا نیز از جهاتی عام است، علم و فکر

۱- مؤلف در این باره کتابی بنام (والدین دو فرشته جهان آفرینش) تألیف که تمام ابعاد تکالیف والدین در برابر اولاد و اولاد در مقابل والدین از نظر آیات و روایات بررسی و گردآوری نموده و در اختیار عزیزان قرار داده ام.

و بیان و قلم و مال و قدرتشان پیوسته در مسیر هدایت خلق خدا کار می کند.

آنها الگوها و اسوه های جامعه انسانی هستند.

آنها به چراغهای راهنمایی در دریاها و صحراها می مانند که گم گشتگان را به سوی خود می خوانند و از فرو غلتیدن در گرداب، و افتادن در پرتگاهها رهائی می بخشند.

در روایات متعددی می خوانیم که این آیه درباره علی (علیه السلام) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده، و یا در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که: منظور از این آیه مائیم.

بدون تردید ائمه اهل بیت (علیهم السلام) از روشنترین مصداقهای آیه می باشند.

بعد از تکمیل این اوصاف دوازده گانه اشاره به این بندگان خاص خدا با تمام این ویژگیها کرده و در یک جمع بندی کوتاه پاداش الهی آنان را چنین بیان می کند: آنها کسانی هستند که درجات عالی بهشت در برابر صبر و استقامتشان به آنها پاداش داده می شود (أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا).

البته تمام این اوصاف، بدون صبر و استقامت، امکان پذیر نیست.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: و الصبر من الايمان كالرأس من الجسد: صبر و استقامت نسبت به ایمان همچون سر است نسبت به تن که بقای تن با بقای سر است چرا که مقام فرماندهی تمام اعضاء در مغز انسان قرار دارد. (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۲؛ ص ۲۵۳

ابر این صبر در اینجا مفهوم وسیعی دارد که شکیبایی و استقامت در برابر مشکلات راه اطاعت پروردگار و جهاد و مبارزه با هوسهای سرکش و ایستادگی در مقابل عوامل گناه همه در آن جمع است و اگر در بعضی از اخبار تنها به فقر و محرومیت مالی تفسیر شده مسلماً از قبیل بیان مصداق است.

سپس اضافه می کند: در آن غرفه های بهشتی با تحیت و سلام روبرو می شوند

(و يُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا).

بهشتیان به یکدیگر تحیت و سلام می گویند و فرشتگان به آنها، و از همه بالاتر

خداوند به آنها سلام و تحیت می گوید.

در سوره یس می خوانیم: سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ: برای آنها سلامی است از سوی پروردگار رحیم و در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره یونس می خوانیم: وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ: فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند و به آنها می گویند سلام بر شما.

سپس برای تاکید بیشتر می فرماید: جاودانه در آن خواهند ماند، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت زیبایی؟ (خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا).

در باره هر کدام از آیات مبارکات و صفات فوق گفتنی ها و مطالب زیادی است که

به برخی از آنها اشاره شد.

مجلس ۷۴ خوش اخلاقی

حسن خلق و خوش اخلاقی، از صفات برجسته و مدح شده انسانی است که برای به اجراء در آوردن و ثمرات مثبت آن، آیات و روایات فراوان داریم که اگر کسی آن را شیمه و خاصیت خود قرار دهد، در دنیا و آخرت، برنده خواهد بود.

زیرا نتایج خوب و پسندیده خوش اخلاقی، قابل انکار نیست، انبیاء و اوصیاء آنها که برای هدایت بشر به سوی خداشناسی و کمال، آمده اند، همگی بدون استثناء، از این صفت خدا پسند، برخوردار بودند، خاصه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که از این جهت، خود را به جایی رسانید، خدای جهان، اخلاق او را بزرگ شمرده است و قابل تقدیر.

وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ قلم: ۴ و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری!

قال صلى الله عليه وآله وسلم حسن البشر يذهب بالسَّخيمه. قیافه شاد (وبرخورد خوب)، کینه را از بین می برد.

أتى رجل فقال يا رسول الله أوصنى، كان فيما أوصاه أن قال ألق أخاك بوجه منبسط. يابنى عبدالمطلب انكم لن تسعوا الناس بأموالكم فألقوهم بطلاقها لوجه و حسن البشر. مردی پیش رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم آمد و گفت مرا وصیتی (و موعظه ای) بفرما؟ از جمله توصیه ها فرمود: برادرت را باروی گشاده، ملاقات نما، ای فرزندان عبدالمطلب شما با مالتان نمی توانید افت و خیز نمائید پس با آنها با روی گشاده و خوشروئی، ملاقات کنید.

قال عليه السلام ياكميل أحسن خلقك و أبسط جليتك و لاتنهرنَّ خادمك. امیر مؤمنان: علیه السلام فرمود: ای کمیل اخلاقت را خوب کن و قیافه ات را شاد نما و خادمت را تشر نزن (و با او بد رفتاری نکن).

رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بُ عثتْ لَأَتَمَّ مكارم الاخلاق من برانگیخته شدم تا گرامی ترین خواها را به پایان برم.

نمونه ای از اخلاق پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم)

پیروزی پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله وسلم هر چند با تایید و امداد الهی بود، ولی عوامل زیادی از نظر ظاهر داشت که یکی از مهمترین آنها جاذبه اخلاقی پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم بود.

آنچنان صفات عالی انسانی و مکارم اخلاق در او جمع بود که دشمنان سرسخت را تحت تاثیر قرار می داد، و به تسلیم وادار می کرد، و دوستان را سخت مجذوب می ساخت.

بلکه اگر این را معجزه اخلاقی پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم بنامیم اغراق نگفته ایم، چنانکه نمونه ای از این معجزه اخلاقی در فتح مکه نمایان گشت: هنگامی که مشرکان خونخوار و جنایت پیشه که سالیان دراز هر چه در توان داشتند بر ضد اسلام و شخص پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم به کار گرفتند، در چنگال مسلمین گرفتار شدند، پیغمبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) بر خلاف تمام محاسبات دوستان و دشمنان فرمان عفو عمومی آنها را

صادر کرد، و تمام جنایات آنها را به دست فراموشی سپرد، و همین سبب شد که به مصداق *يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا* فوج فوج مسلمان شوند.

در باره حسن خلق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عفو و گذشت و عطوفت و مهربانی و ایثار و فداکاری و تقوای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم داستانهای زیادی در کتب تفسیر و تواریخ آمده است که بیان همه آنها ما را از بحث خارج می کند، ولی همین قدر باید بگوئیم: که در حدیثی از حسین بن علی (علیهما السلام) آمده است که می گوید: از پدرم امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در باره ویژگیهای زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اخلاق او سؤال کردم، و پدرم مشروحا به من پاسخ فرمود، در بخشی از این حدیث آمده است: رفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با همنشینانش چنین بود که دائما خوشرو و خندان و سهل الخلق و ملایم بود، هرگز خشن و سنگدل و پرخاشگر و بدزبان و عیبجو و مدیحه گر نبود، هیچکس از او مایوس نمی شد، و هر کس به در خانه او می آمد نوید باز نمی گشت:

سه چیز را از خود رها کرده بود: مجادله در سخن، پرگوئی، و دخالت در کاری که به او مربوط نبود، و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسی را مذمت نمی کرد، و سرزنش نمی فرمود، و از لغزشها و عیوب پنهانی مردم جستجو نمی کرد.

هرگز سخن نمی گفت مگر در مورد اموری که ثواب الهی را امید داشت،

در موقع سخن گفتن به قدری نافذ الکلمه بود که همه سکوت اختیار می کردند و تکان نمی خوردند، و به هنگامی که ساکت می شد آنها به سخن درمی آمدند، اما نزد او هرگز نزاع و مجادله نمی کردند ... هرگاه فرد غریب و ناآگاهی با خشونت سخن می گفت و درخواستی می کرد تحمل می نمود، و به یارانش می فرمود: هرگاه کسی را دیدید که حاجتی دارد به او عطا کنید، و هرگز کلام کسی را قطع نمی کرد تا سخنش پایان گیرد.

آری اگر این اخلاق کریمه و این ملکات فاضله نبود آن ملت عقب مانده جاهلی و آن جمع خشن انعطاف ناپذیر در آغوش اسلام قرار نمی گرفتند، و به مصداق *لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ* همه از اطراف پراکنده می شدند.

و چه خوب است که این اخلاق اسلامی امروز زنده شود و در هر مسلمانی پرتوی از خلق و خوی پیامبر «صلی الله علیه و آله و سلم» باشد.

روایات اسلامی نیز در این زمینه چه در باره شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و چه در باره وظیفه همه مسلمین فراوان است که در اینجا به چند روایت اشاره می‌کنیم:

۱- در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (انما بعثت لأتَمِّمَ مکارم الاخلاق: من برای این مبعوث شده ام که فضائل اخلاقی را تکمیل کنم.

به این ترتیب یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همین تکمیل اخلاق فضیله است.

۲- در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: انما المؤمن لیدرک بحسن خلقه درجه قائم اللیل و صائم النهار): مؤمن با حسن خلق خود به درجه کسی می‌رسد که شبها به عبادت می‌ایستد، و روزها روزه دار است.

و چندین روایت مشابه در لئالی الاخبار: (۱)

۳- و باز از همان حضرت آمده است که فرمود: ما من شیء اثقل فی المیزان من خلق حسن: چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین تر از خلق خوب نیست.

۴- و نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: احبکم الی الله احسنکم اخلاقا الموطون اکنافا، الذین یألفون و یؤلفون، و ابغضکم الی الله المشاؤون بالنمیمه، المفرقون بین الاخوان، الملتمسون للبراء العثرات: محبوبترین شما نزد خدا کسی است که اخلاقش از همه بهتر باشد، همان کسانی که در اثر اخلاق خوب قدم زنان در گردن های مردمند (و همه را مجذوب خود کرده اند)، با دیگران می‌جوشند (و مأنوسند)، و مردم نیز با آنها انس می‌گیرند (و جوش می‌خورند)، و مبعوض ترین شما نزد خدا افراد سخن چینی هستند که در میان برادران جدائی می‌افکند، و برای افراد بی‌گناه در جستجوی لغزشند.

۵- در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: اکثر ما یدخل الناس الجنة تقوی الله و حسن الخلق: بیشترین چیزی که مردم را وارد بهشت می کند تقوی و حسن خلق است.

۶- در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است: ان اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا: (۱) از میان مؤمنان کسی ایمانش از همه کاملتر است که اخلاقش بهتر باشد.

۷- در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علیکم بحسن الخلق، فان حسن الخلق فی الجنة لامحاله، و ایاکم و سوء الخلق فان سوء الخلق فی النار لامحاله: (۲) بر شما لازم است به سراغ حسن خلق بروید، زیرا حسن خلق سرانجام در بهشت است، و از سوء خلق پرهیزید که سوء خلق سرانجام در آتش است.

از مجموع اخبار مذکور به خوبی استفاده می شود که حسن خلق کلید بهشت، وسیله جلب رضای خدا، نشانه قدرت ایمان، و همپراز عبادتهای شبانه و روزانه است، و حدیث در این زمینه بسیار فراوان است.

۸- از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: ما یوضع فی میزان امرء یوم القیامه افضل من حسن الخلق وله أجر الصائم القائم و میث الخطیئه كما تمیث الشمس الجلید و یعطی أجر المجاهدین فی سبیل الله! (۳) در روز قیامت چیزی برتر و بالاتر از حسن خلق در ترازوی عمل کسی نهاده نمی شود و برای اوست ثواب روزه دار شب زنده دار و خطاها را ذوب می کند مانند ذوب کردن خورشید یخ را و ثواب جهاد کننده در راه خدا به او اعطا می شود!

۹- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: البر و حسن الخلق یعمران الدیار و یزیدان فی الاعمار: نیکو کاری و حسن خلق، خانه ها را آباد، و

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۶۸.

۲- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۶۹.

۳- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۶۸.

عمرها را زیاد می کند. (۱)

۱۰- عنوان صحیفه المؤمن حسن الخلق (۲) عنوان نامه عمل مؤمن اخلاق خوب است.

۱۱- أنه نصف الدین و أفضل ما أعطی لمرء (۳) در خبر دیگر فرمود: حسن خلق نصف دین است و بهترین چیز است برای مرد عطا شده است.

۱۲- امام صادق علیه السلام به مردی به نام بحر فرمود: یا بحر حسن الخلق یسرّ ای بحر حسن خلق آدمی را خوشحال می کند سپس فرمود: من برایت حدیثی گویم که دست هیچکدام از اهل مدینه نیست؟ گفتم: بلی فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نشسته بود کنیزی آمد گوشه لباس حضرت را گرفت، حضرت برایش بلند شد کنیز حرفی نزد و حضرت هم چیزی نگفت، این کار را سه مرتبه تکرار کرد و در چهارم باز پاشد و زن پشت سر حضرت بود و چیزی از گوشه لباس حضرت برداشت و رفت.

مردم به او گفتند: خدا با تو کاری کند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را معطل کردی و سه مرتبه حرفی نزدی و او هم بتو چیزی نگفت آخر این چه کاری بود کردی؟ گفت: ما مریضی داریم، مرا فرستادند تکه ای از لباس حضرت ببرم برای شفای آن مریض، هر بار که خواستم تکه بردارم دیدم مرا می بیند و حیا کردم و خوش نداشتم از خودش هم بخواهم و ترک کردم. (۴)

می بینیم پیامبر با آن عظمتش برای کنیزی در جلوی چشم مردم چهار مرتبه می ایستد و می نشیند نه عصبانی می شود و نه ناراحت می گردد.

امام سجّاد علیه السلام فرمود: (در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) اسیری را دادند امیرمؤمنان علیه السلام گردنش را بزند، جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام

۱- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۷۰.

۲- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۶۸.

۳- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۶۸.

۴- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۷۰.

می رساند و می گوید او را نکش او خوش اخلاق و سخاوتمند است در میان قومش، فرمود: یا علی بایست، این فرستاده خدایم است به من خبر می دهد او حسن خلق و سخی در میان قومش است.

آن مشرک در زیر شمشیر پرسید، فرستاده خدایت خبر می دهد؟ فرمود بلی، گفت: به خدا من درهمی را مالک نشدم که برادرم به او نیاز داشته باشد و در جنگی پشت به دشمن نکرده ام من شهادت می دهم به وحدانیت خدا و رسالت تو، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این هم حسن خلق و سخاوتمندش او را به بهشت کشاند. (۱)

برای دانستن اهمیت خوش اخلاقی و زشتی بد خلقی به این ماجری، دقت نمائید.

سعد بن معاذ انصاری

کنیه سعد بن معاذ، ابو عمرو بود و پدرش معاذ و مادرش کبشه نام داشتند. سعد حدود ۳۲ سال قبل از هجرت، در طایفه «بنی عبد الاشهل» از قبیله اوس در شهر مدینه در خانواده ای بزرگ به دنیا آمد. پدرش قبل از اسلام از دنیا رفت ولی مادرش تا زمان نبوت پیامبر اسلام زنده ماند و مسلمان شد.

او دارای سه خواهر و پنج برادر به نام های عمرو، اوس، زید و حارث بود.

برادران وی در جنگ های اسلامی در سپاه پیامبر حضور داشتند و یکی از آنها، اوس بن معاذ، در حادثه بئر معونه به شهادت رسید.

سعد مردی مدبر و شجاع و شخصیتی بانفوذ در میان قبیله خود بود. از این رو در همان دوران جوانی به مقام ریاست قبیله اوس برگزیده شد. سعد بن معاذ با هند، دختر سماک، ازدواج کرد و صاحب دو پسر به نام های عمرو و عبدالله شد.

مسلمان شدن سعد بن معاذ

پس از پیمان اول عقبه و ماموریت مصعب بن عمیر به مدینه، اسعد بن زراره همراه مصعب بن عمیر به قبیله ی بنی عبدالاشهل و بنی ظفر (دو قبیله مهم مدینه) رفتند تا سعد بن معاذ انصاری (پسرخاله اسعد بن زراره) و اسید بن حضیر را که از اشراف این دو قبیله بودند به اسلام دعوت کنند.

سعد بن معاذ که از آمدنشان آگاه شد، به اسید بن حضیر گفت: «می دانی که اسعد بن زراره پسر خاله من است و نمی توانم با او دشمنی کنم. این دو برای گمراه کردن افراد سست قبایل ما آمده اند. تو خود نزد آنان برو و آنها را از نزدیک شدن به خانه های ما باز دار!»

اسید سلاح خود را برداشت و همین که به آنان رسید به دشنام و ناسزا پرداخت.

مصعب به او گفت: «بنشین تا با تو سخن بگویم. اگر دعوتم را پسندیدی بپذیر و اگر ناخوشایند داشتی در بازداشتن ما کوتاهی نکن.»

اسید گفت: «چه با انصاف سخن گفتی.»

و نشست. مصعب بن عمیر آیاتی از قرآن برای او خواند.

اسید منقلب شد و پرسید: «برای مسلمان شدن چه باید انجام داد؟»

آنگاه با راهنمایی مصعب برخاست و غسل کرد و جامه هایش را پاکیزه کرد و شهادت (اشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ) به زبان راند و دو رکعت نماز خواند.

سپس به آنها گفت: «اگر سعد بن معاذ مسلمان شود، دیگر کسی از قبیله بنی عبدالاشهل نا مسلمان نخواهد ماند. اکنون او را نزد شما می فرستم.»

سعد بن معاذ هم به همین ترتیب، با شنیدن آیاتی از قرآن مسلمان شد. آن گاه همراه اسید نزد قبیله خویش بازگشت و به آنان گفت: «ای بنی عبدالاشهل! مرا در میان خود چگونه می دانید؟»

گفتند: «تو سرور مایی و از همه ما باتدبیرتر و نیکو سرشت تر هستی.»

گفت: «حال که چنین است سخن گفتن با مردان و زنان شما بر من حرام است تا به خدا و رسول او ایمان آورید.»

چنین روایت شده است که آن شب حتی یک نفر از مردان و زنان قبیله بنی عبدالاشهل نامسلمان باقی نماند و همگی مسلمان شدند. (۱)

مسلمان شدن سعد تاثیر شگرفی در گسترش آیین پیامبر در مدینه داشت؛ به گونه ای که با تدبیر وی در یک روز تمامی مردم بنی الاشهل مسلمان شدند. او از آن هنگام تا زمان شهادت در راه گسترش و ترویج اسلام لحظه ای از پا ننشست، تردیدی به دل راه نداد و در تمامی صحنه ها حضور یافت.

در هنگام مراسم عقد اخوت اسلامی، پیامبر اکرم بین او و سعد بن ابی وقاص، پیمان برادری بست. در غزوه بواط در سال دوم هجرت، حکومت مدینه از سوی پیغمبر به وی سپرده شد. در جنگ بدر به همراه برادرش، عمرو، و فرزند برادرش، حارث بن اوس، حضور یافت و در آن نبرد، فرماندهی گروه محافظان پیامبر را بر عهده داشت. در جنگ بدر هنگامی که پیامبر اسلام درباره آمادگی مسلمانان برای نبرد نظر خواهی و مشورت نمود، سعد انصاری چنین اعلام نظر کرد: «ای رسول خدا! ما به تو ایمان آورده ایم و آماده فرمائیم. جان و مال انصار در اختیار تو است ...

اگر فرمان دهی که خود را به دریا زنیم، می زنیم.»

پس از نبرد بدر، در جنگ احد، غزوه بنی قینقاع، سریه قتل کعب بن الاشرف، غزوه بنی نضیر شرکت کرد. آخرین صحنه رزم وی، میدان جنگ خندق در یوم الاحزاب بود که بازویش آسیب دید و به مقام جانبازی نایل آمد.

مورخان نوشته اند که در جنگ خندق تیری نیز به رگ اکحل (رگ حیاتی) سعد اصابت کرد و او از شدت خونریزی بی حال شد و بر زمین افتاد. پس از پراکنده شدن

۱- مراجعه شود به: مسلمانان صدر اسلام و کتاب های حدیثی و تراجم رجال.

لشگر احزاب، پیامبر خدا به فرمان خداوند، یهودیان بنی قریظه را که عهد شکسته و با مشرکان مکه در جنگ احزاب همکاری کرده بودند، محاصره نمود. آنان مدتی بعد به قضاوت و حکم سعد بن معاذ تن دادند.

سعد که در بستر بیماری بود، خود را به آنجا رساند و درباره بنی قریظه چنین داوری کرد: «مردان بالغ آنان کشته شوند، زنانشان اسیر و اموالشان میان مهاجران فقیر مدینه تقسیم گردد.» حکم سعد مورد تأیید پیامبر اکرم قرار گرفت و اجرا شد.

سعد بن معاذ پس از این داوری بر اثر جراحت همان تیر، در سال پنجم هجرت در مدینه دار فانی را وداع گفت، پیامبر در مراسم غسل و کفن و تشییع جنازه وی شرکت کرد و تجلیل فراوانی از او به عمل آورد. وی در هنگام شهادت حدود ۳۷ سال داشت. (۱)

سعد بن معاذ و فشار قبر او

این مسلمان متعهد و تلاشگر، در جریان جنگ خندق، بر اثر تیری که از ناحیه دشمن به رگ اکحل او همان رگی که هنگام رگ زدن، آن را بیشتر می زنند رسید از آن پس، بر اثر خونریزی روز به روز حال او رو به ضعف نهاد و بستری گردید.

او شهید زنده و جانباز مومن بود، که در مسیر شهادت قرار گرفته بود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مکرر به عیادتش می آمد و از او تجلیل و احترام می کرد، در لحظات آخر عمر او، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در کنار بسترش می آمد و از او پرستاری می نمود،

و این دعا را در حق او می کرد: خدایا! سعد در راه تو جهاد کرد و پیامبرش را تصدیق نمود، روح او را به خوبی بپذیر.

صبح آن روزی که سعد از دنیا رفت، جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد و عرض

۱- منابع: الاستیعاب، ج ۲، ص ۲۷؛ الاصابه، ج ۲، ص ۲۷؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۷۳؛ الطبقات، ج ۳، ص ۴۲۰؛ قاموس الرجال، ص ۶۵؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۳۰؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۷۲

کرد: ای رسول خدا! چه کسی از امتهای شما از دنیا رفته است، که فرشتگان آسمان، روح او را به یکدیگر مژده می دهند؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مسجد آمد، و از وفات سعد اطلاع یافت آن حضرت پس از نماز صبح همراه مردم به سوی خانه سعد حرکت کردند، وقتی که وارد خانه او شدند، دیدند بستگان او مشغول غسل دادن جنازه سعد هستند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در کناری نشست، ناگاه دیدند آن حضرت زانوهای خود را جمع کرد، علتش را پرسیدند، فرمود: فرشته ای فرود آمد، جا برای او نبود، به او جا دادم.

هنگامی که او را برداشتند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شخصا جلوی تابوت را گرفته بود ... و فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست او است، هفتاد هزار فرشته: جنازه سعد را تشییع می کردند طبق بعضی از روایات آمدن هفتاد هزار فرشته برای تشییع او از این رو بود که سعد به خواندن سوره توحید، مداومت می نمود

مقام سعد در درجه ای بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود:

مژده باد به تو، خداوند پایان عمرت را با شهادت، ختم کند، و عرش خدا از مرگ تو، به لرزه در آید، و به شفاعت تو، مسلمانان در قیامت به عدد موهای حیوانات قبیله بنی کلب، وارد بهشت می شوند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شخصا جنازه سعد را حنوط کرد و آن را تا قبرستان بقیع با سر و پای برهنه و بدون عبا حمل نمود، و شخصا داخل قبر شد و جنازه سعد را به کمک حاضران در میان قبر نهاد و روی قبر را با سنگ و خشت و خاک پوشانید.

وقتی کار دفن به پایان رسید مادر سعد کنار قبر آمد و گفت: هنیئا لك الجنّه يا سعد: ای سعد! بهشت بر تو گوارا باد

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا أم سعد لاتجری ۛ علی ربک فانّ سعد قد أصابته ضمّه به خدایت جری ۛ نباش (با جرئت حرف نزن). ای مادر سعد! چیزی را به طور جزم بر خدا حکم نکن فانّ سعدا قد أصابته ضمّه: همانا اکنون فشار قبر، سعد را گرفت.

پس از فراغ، مردم به خانه های خود مراجعت کردند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز

مراجعت نمود، در این میان، حاضران از آن حضرت پرسیدند: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دیدیم که شما به گونه ای با سعد رفتار کردی که با احدی چنین نکردی، و با سر و پای برهنه، جنازه او را حمل نمودی، و بدون عبا و رداء او را تشییع نمودی، گاهی طرف راست تابوت و گاهی طرف چپ آن را گرفتی، دستور غسل دادن جنازه اش را دادی، و نماز بر آن خواندی او را خود به خاک سپردی، در عین حال فرمودی: قبر، او را فشار می دهد چرا؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ فرمود: نعم انه كان في خلقه مع اهله سوء: آری، فشار قبر به خاطر کج خلقی سعد، با خانواده اش بود. (۱)

جریان تشییع جنازه سعدبن معاذ توسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به روایت شیخ طوسی قدس سره

شیخ طوسی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده و گفتند: که سعدبن معاذ رحلت نموده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جماعتی از اصحاب بطرف منزل سعد حرکت کردند، و در حالی که تکیه به در داده بودند امر نمودند تا سعد را غسل دهند، و غسل به پایان رسید. و سپس سعد را حنوط نموده و کفن کرده و حمل نمودند بسوی قبرستان بقیع، در حالیکه رسول خدا بدون کفش، پای برهنه و بدون ردا بدنبال جنازه تشییع می نمود، و گاهی طرف راست تابوت را می گرفت و گاهی جانب چپ را تا آنکه جنازه سعد را کنار قبر پائین آوردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خود در قبر پائین رفت و برای سعد، لُحْد معین کرد و او را در لُحْد گذارد و خشت ها را یکی پهلوی دیگری می چید و می فرمود: به من سنگ

۱- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۷۳. و با تنظیم اشتهاوردی از منابع حدیثی و رجالی اسلامی امضای محب الزهراء.

بدهید، به من خاک مرطوب بدهید، و با آن خاکها شکاف های میان خشت ها را مسدود مینمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون از قبر فارغ شد و خاک بر روی آن انباشت و روی قبر را تسویه نمود فرمود: «إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ سَيَبْلَى وَ يَصِلُ الْبَلَى إِلَيْهِ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمَلَ عَمَلًا أَحْكَمَهُ؛ حَقًّا مِنْ مِي دَانِم كِه بَزُودِي خَوَاهِد پُوسِيد و كِهَنگِي و اِنْدِرَاس بِه اِين قَبْر خَوَاهِد رَسِيد، و لِيكِن پُرُورْد گَار دُوسْت دَارْد كِه بِنْدِه كَارِي رَا كِه اِنجَام مِيدِهْد، دَر اَن مَحْكَم كَارِي كِنْد و مُتَقَن و اِسْتَوَار نَمَايَد».

چون از تسویه قبر فارغ شده و خاک بروی آن ریختند، مادر سَعِد گفت: گوارا باد بر تو ای سَعِد در این بهشتی که داخل میشوی! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای مادر سَعِد! بطور جزم بر خدا حکمی نکن؛ اینک سَعِد را فشار قبر گرفت! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از فراغ از امر سَعِد مراجعت کردند و مردم نیز مراجعت نمودند و عرض کردند: ای رسول خدا! ما امروز از شما اموری را مشاهده کردیم که درباره سَعِد انجام دادی تا به حال درباره هیچ کس چنین ندیده ایم انجام داده باشی؛ شما به دنبال جنازه سَعِد بدون ردا و کفش حرکت کردید. حضرت فرمود: چون دیدم که فرشتگان آسمان بدون کفش و ردا تشییع جنازه سَعِد می نمایند، من هم به آنها تأسی کردم. عرض کردند: شما گاهی جانب راست سریر را می گرفتید و گاهی جانب چپ را؟! حضرت فرمود: دست من در دست جبرئیل بود، او از هر جا که شروع میکرد و می گرفت من نیز می گرفتم. عرض کردند: شما خود امر به غسل سَعِد نمودید و خود بر جنازه او نماز گزاردید و خود برای او لَخْد قرار دادید و سپس فرمودید که فشار قبر، سَعِد را در بر گرفت! حضرت فرمود: آری، چون سَعِد با اهل منزلش به سوء اخلاق رفتار میکرد، این فشار قبر اثر سوء خلق اوست! (۱)

داستانی بسیار خواندنی و واقعی بازبان محلی.

یکی از نویسندگان نقل کرد: چند وقت پیش با پدر و مادرم رفته بودیم رستوران

که هم آشپزخانه بود هم چند تا میز گذاشته بود برای مشتریها، افراد زیادی آنجا نبودند ۳ نفر ما بودیم با یه زن و شوهر جوان و یه پیرزن پیر مرد که نهایتا ۷۰-۶۰ سالشون بود.

ما غذا مون رو سفارش داده بودیم که یه جوان نسبتا ۳۵ ساله اومد تو رستوران یه چند دقیقه ای گذشته بود که اون جوانه گوشیش زنگ خورد، البته من با اینکه بهش نزدیک بودم ولی صدای زنگ خوردن گوشیش رو نشنیدم، بگذریم شروع کرد با صدای بلند صحبت کردن و بعد از اینکه صحبتش تمام شد رو کرد به همه ما ها و با خوشحالی گفت که خدا بعد از ۸ سال یه بچه بهشون داده و همینطور که داشت از خوشحالی ذوق میکرد رو کرد به صندوق دار رستوران و گفت: این چند نفر مشتریون مهمونه من هستن میخوام شیرینیه بچم رو بهشون بدم،

به همشون باقالی پلو با ماهیچه بده، خوب ما همه گیمون با تعجب و خوشحالی داشتیم بهش نگاه میکردیم که من از روی صندلیم بلند شدم و رفتم طرفش، اول بوسش کردم و بهش تبریک گفتم و بعد بهش گفتم: ما قبلا غذا مون رو سفارش دادیم و مزاحم شما نمیشیم، اما بالاخره با اصرار زیاد پول غذای ما و اون زن و شوهر جوان و اون پیره زن پیره مرد رو حساب کرد و با غذای خودش که سفارش داده بود از رستوران خارج شد.

خوب این جریان تا این جاش معمولی و زیبا بود، اما اونجایی خیلی تعجب کردم که دیشب با دوستانم رفتیم سینما که تو صف برای گرفتن بلیط ایستاده بودیم، ناگهان با تعجب همون پسر جوان رو دیدم که با یه دختر بچه ۵-۴ ساله ایستاده بود تو صف!!، از دوستانم جدا شدم و یه جوری که متوجه من نشه نزدیکش شدم و باز هم با تعجب دیدم که دختره داره اون جوان رو بابا خطاب میکنه،

دیگه داشتم از کنجکاوای میمردم، دل زدم به دریا و رفتم از پشت زدم رو کتفش به محض اینکه برگشت من رو شناخت، یه ذره رنگ و روش پرید، اول با هم سلام و علیک کردیم بعد من با طعنه بهش گفتم: ماشالله از ۳-۲ هفته پیش بچتون بدنیا

اومدو بزرگم شده، همینطور که داشتم صحبت میکردم پرید تو حرفم گفتم: داداش اون جریان یه دروغ بود، یه دروغ شیرین که خودم میدونم و خدای خودم،

دیگه با هزار خواهش و تمنا گفتم، اون روز وقتی وارد رستوران شدم دستام کثیف بود و قبل از هر کاری رفتم دستام رو شستم، همینطور که داشتم دستام رو میشستم صدای اون پیرمرد و پیرزنو شنیدم البته اونا نمیتونستن منو ببینن که دارن با خنده باهم صحبت میکنن، پیرزن گفت کاشکی می شد یکم ولخرجی کنی امروز یه باقالی پلو با ماهیچه بخوریم، الان یه سال میشه که ماهیچه نخوردم، پیرمرد در جوابش گفت: بین امدی نسازی ها قرار شد بریم رستوران و یه سوپ بخوریم و برگردیم خونه اینم فقط بخاطر اینکه حوصلت سر رفته بود، من اگه الان هم بخوام ولخرجی کنم نمیتونم بخاطر اینکه ۱۸ هزار تومان بیشتر تا سر برج برامون نمونده،

همینطور که داشتن با هم صحبت میکردن او کسی که سفارش غذا رو میگیره اومد سر میزشون و گفت چی میل دارین، پیرمرد هم بیدرننگ جواب داد، پسرم ما هر دو مون مریضیم اگه میشه دو تا سوپ با یه دونه از اون نونای داغتون برامون بیار من تو حال و هوای خودم نبودم همینطور آب باز بود و داشت هدر میرفت، تمام بدنم سرد شده بود احساس کردم دارم میمیرم، رو کردم به آسمان و گفتم: خدا شکرت فقط کمک کن، بعد امدم بیرون یه جوری فیلم بازی کردم که اون پیرزنه بتونه یه باقالی پلو با ماهیچه بخوره همین،

ازش پرسیدم که چرا دیگه پول غذای بقیه رو دادی ماها که دیگه احتیاج نداشتیم، گفتم: داداشمی، پول غذای شما که سهل بود من حاضرم دنیای خودم و بچم رو بدم ولی ابروی یه انسان رو تحقیر نکنم، انو گفتم: و رفت،

یادم نمیاد که باهاش خداحافظی کردم یا نه، ولی یادمه که چند ساعت روی جدول نشسته بودم و به درودیوار نگاه میکردم و مبهوت بودم. واقعا راسته که خدا از روح خودش تو بدن انسان دمید.

ایثار یعنی از خود گذشتگی و دیگری را از خود مقدم داشتن و احتیاج خود را زیرپا گذاشتن و نیاز دیگران برطرف کردن را گویند، این صفت به آسانی به دست نمی آید، بلکه ایمان قوی و معرفت کامل، می خواهد، مانند این جریان که در حدیث آمده: مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: گرسنه ام، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد از منزل غذائی برای او بیاورند، ولی در منزل حضرت غذا نبود، فرمود:

چه کسی امشب این مرد را میهمان می کند؟ مردی از انصار اعلام آمادگی کرد، و او را به منزل خویش برد، اما جز مقدار کمی غذا برای کودکان خود چیزی نداشت، سفارش کرد غذا را برای میهمان بیاورید، و چراغ را خاموش کرد و به همسرش گفت: کودکان را هر گونه ممکن است چاره کن تا خواب روند، سپس زن و مرد بر سر سفره نشستند و بی آنکه چیزی از غذا در دهان بگذارند دهان خود را تکان می دادند، میهمان گمان کرد آنها نیز همراه او غذا می خورند، و به مقدار کافی خورد و سیر شد، و آنها شب گرسنه خوابیدند، صبح خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نگاهی به آنها کرد و تبسمی فرمود (و بی آنکه آنها سخنی بگویند) آیه را (که الان برایتان می خوانم) تلاوت کرد و ایثار آنها را ستود.

در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده می خوانیم: میزبان علی (علیه السلام) و کودکان فرزندان او، و کسی که کودکان را گرسنه خواباند بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) بود.

یاقضیه جنگجویان احد که هفت نفر از آنها سخت تشنه و مجروح بودند، کسی آبی به مقدار نوشیدن یکنفر آورد و سراغ مجروح اول رفت آب را بدهد گفت یک

مجروح این طرف من افتاده و تشنگی اش از من زیادتر است به او برسان به سراغ او رفت، او هم پیش دیگری فرستاد تانفر هفتم پیش هر کدام رفت به آن یکی حواله داد، بالای سر اولی برگشت، دید شهید شده دومی سومی تا آخر و سرانجام همگی تشنه جان سپردند و خداوند این ایثارگری آنها را ستود، این گوشه ای از ایثار و خودگذشتگی است.

به آیات مربوطه عنایت فرمائید.

۱- لِّلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُيُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (۱۰) حشر: ۸-۹ (این آیات در باره غنائم جنگی و پیروزی بر بنی نضیر نازل شده است می فرماید.) این اموال برای مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، آنها فضل الهی و رضای او را می طلبند، و خدا و رسولش را یاری می کنند، و آنها راستگویانند.

۹ و برای کسانی است که در این سرا [سرزمین مدینه] و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده اند رستگارانند! (۱)

در این آیات، سه وصف مهم برای مهاجران نخستین بیان کرده که در اخلاص و

جهاد و صدق خلاصه می شود.

نخست مساله ابتغاء فضل خدا و رضای او را مطرح می کند که بیانگر این واقعیت است که هجرت آنها نه برای دنیا و هوای نفس، بلکه برای جلب خشنودی پروردگار و ثواب او بوده است.

بنابر این، فضل در اینجا به معنی ثواب است، و رضوان همان خشنودی پروردگار است که مرحله والاتری از تمنای ثواب می باشد، همانگونه که در آیات متعددی از قرآن نیز به همین معنی آمده، از جمله در آیه ۲۹ سوره فتح در آنجا که اصحاب رسول الله را با این عبارت توصیف می کند «تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا»: آنها را پیوسته در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که فضل خدا و رضای او را می طلبند.

حتی تعبیر به فضل ممکن است اشاره به این نکته باشد که آنها اعمالشان را ناچیزتر از آن می دانند که استحقاق ثوابی بیاورد بلکه ثواب را یک انعام الهی می شمرند!

آنها پیوسته در خدمت آئین حق و یاری رسول او هستند و لحظه ای از جهاد در این راه دست بر نمی دارند.

(توجه داشته باشید جمله يَنْصُرُونَ فعل مضارع و دلیل بر استمرار است).

به این ترتیب آنها اهل سخن و ادعا نیستند، بلکه ایمان خود را با جهاد مستمر ثابت کرده اند.

و در سومین مرحله آنها را به صدق و راستی توصیف کرده که با توجه به گستردگی مفهوم این تعبیر، صداقت آنها را در همه چیز منعکس می کند، هم در دعوی ایمان صادقند، هم در ادعای محبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، و هم در زمینه طرفداری از آئین حق.

ناگفته پیداست که این اوصاف برای یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان نزول این آیات است ولی می دانیم که در میان آنها افرادی بودند که بعداً تغییر مسیر دادند و خود را

از افتخارات بزرگ این آیه محروم ساختند، همانند کسانی که آتش جنگ جمل را در بصره و صفین را در شام روشن ساختند، و در برابر خلیفه رسول الله که به اتفاق مسلمین لازم الاطاعه بود قیام کردند، و خونهای هزاران نفر مسلمان را بر خاک ریختند، افراد دیگری مانند آنها.

در آیه بعد به یکی دیگر از مصارف این اموال پرداخته و در ضمن آن توصیف بسیار جالب و بلیغی در باره طایفه انصار می کند، و بحثی را که در آیه قبل در باره مهاجران بود با آن تکمیل نموده، می فرماید: و کسانی که در دار الهجرة (سرزمین مدینه) و در خانه ایمان قبل از مهاجران مسکن گزیدند وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ.

جمعیت انصار مدینه قبل از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مهاجران وارد این شهر شوند زمینه های هجرت را فراهم کردند، و همانگونه که تاریخ می گوید آنها دو بار در عقبه (گردنه ای نزدیک مکه) آمده، و مخفیانه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند، و به صورت مبلغانی به سوی مدینه بازگشتند، و حتی یکی از مسلمانان مکه را بنام مصعب بن عمیر به عنوان مبلغ همراه خود به مدینه آوردند تا افکار عمومی را برای هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آماده سازند.

بنابر این نه تنها خانه های ظاهری را آماده پذیرائی مهاجران کردند که خانه دل و جان و محیط شهر خود را تا آنجا که می توانستند آماده ساختند.

تعبیر من قبلهم نشان می دهد که اینها همه قبل از هجرت مسلمانان مکه بوده است، و مهم همین است.

مطابق این تفسیر انصار مدینه نیز جزء مستحقین این اموال بودند، و این منافات با آنچه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که تنها به دو یا سه نفر از طایفه انصار از اموال بنی نضیر بخشید، ندارد، زیرا ممکن است در میان انصار افراد مسکین و فقیر غیر از آن چند نفر نبوده، در حالی که شرط قبول این اموال فقر و نیاز بوده است، به عکس مهاجرین که اگر هم مصداق فقیر نبوده اند مصداق ابن السبیل محسوب

می شدند.

سپس به سه توصیف دیگر که بیانگر کل روحيات انصار می باشد پرداخته، چنین می گوید: آنها چنان هستند که هر مسلمانی را به سوی آنها هجرت کند دوست دارند (يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ).

و در این زمینه تفاوتی میان مسلمانان از نظر آنها نیست، بلکه مهم نزد آنان مساله ایمان و هجرت است، و این دوست داشتن یک ویژگی مستمر آنها محسوب می شود.

دیگر اینکه آنها در درون سینه های خود نیازی نسبت به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند (وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا).

نه چشم داشتی به غنائمی که به آنها داده شده است دارند، و نه نسبت به آنها حسد می ورزند و نه حتی در درون دل احساس نیاز به آنچه به آنها اعطا شده می کنند، و اصلاً این امور به خیال آنها نمی گذرد، و این نهایت بلندنظری و بزرگواری انصار را نشان می دهد.

و در مرحله سوم می افزایش: آنها مهاجران را بر خود مقدم می دارند هر چند شدیداً فقیر باشند (وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ).

و به این ترتیب محبت و بلندنظری و ایثار سه ویژگی پر افتخار آنها است.

مفسران در شان نزول این آیه داستانهای متعددی نقل کرده اند من یکی را به عرض سروران گرامی می رسانم.

ابن عباس می گوید: پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم روز پیروزی بر یهود بنی نضیر به انصار فرمود: اگر مایل هستید اموال و خانه هایتان را با مهاجران تقسیم کنید، و در این غنائم با آنها شریک شوید، و اگر می خواهید اموال و خانه هایتان از آن شما باشد و از این غنائم چیزی به شما داده نشود؟!

انصار گفتند: هم اموال و خانه هایمان را با آنها تقسیم می کنیم، و هم چشم داشتی به غنائم نداریم، و مهاجران را بر خود مقدم می شمريم، و این آیه نازل شد و

روحیه عالی آنها را ستود.

باید توجه داشت که این داستان ممکن است شان نزول آیه باشد، ولی داستان به مهمانی بردن آن عرب که در اول مجلس عرض کردم، را نیز برای آیه شأن نزول گفته اند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد این میهمانی ایشارگرانه آیه را تلاوت فرمود، نوعی تطبیق آن است بنابر این نزول آیات در مورد انصار منافاتی با میزبان بودن علی (علیه السلام) ندارد.

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر روی این اوصاف کریمه، و بیان نتیجه آن می افزاید: و کسانی که خداوند آنها را از بخل و حرص نفس خویش باز داشته، رستگاراند (وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

در حدیثی می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) به یکی از اصحاب خود فرمود:

أتدري ما الشحيح: آیا می دانی شحیح کیست؟! او در جواب عرض می کند: هو البخیل: منظور بخیل است.

امام فرمود: الشُّحُّ اشْدُّ مِنَ الْبُخْلِ، ان البخیل یبخل بما فی یده، و الشحیح یشح بما فی ایدی الناس و علی ما فی یده، حتی لا یری فی ایدی الناس شیئا الا ما تمی ان یكون له بالحلّ و الحرام، و لا یقنع بما رزقه الله عز و جل!: شح از بخل شدیدتر است، بخیل کسی است که در مورد آنچه دارد بخل می ورزد، ولی شحیح هم نسبت به آنچه در دست مردم است بخل می ورزد و هم آنچه خود در اختیار دارد، تا آنجا که هر چه را در دست مردم ببیند آرزو می کند آنها را به چنگ آورد، خواه از طریق حلال باشد یا حرام و هرگز قانع به آنچه خداوند به او روزی داده نیست.

در حدیث دیگری می خوانیم: لا یجتمع الشح و الایمان فی قلب رجل مسلم!، و لا یجتمع غبار فی سیبیل الله و دخان جهنم فی جوف رجل مسلم!: بخل و حرص و ایمان در قلب مرد مسلمان جمع نمی شود، همانگونه که غبار راه جهاد و دود جهنم در درون یک انسان مجتمع نمی گردد.

کوتاه سخن اینکه: از آیه مذکور به خوبی استفاده می شود که ترک بخل و حرص

انسان را به رستگاری می‌رساند، در حالی که آلودگی به این صفت مذموم کاخ سعادت انسان را ویران می‌سازد.

در آخرین آیه مورد بحث سخن از گروه سومی از مسلمین به میان می‌آورد که با الهام از قرآن مجید در میان ما به عنوان تابعین معروف شده‌اند، و بعد از مهاجران و انصار که در آیات قبل سخن از آنها به میان آمد سومین گروه عظیم مسلمین را تشکیل می‌دهند: می‌فرماید: و کسانی که بعد از آنها آمدند می‌گویند: پروردگارا! ما و برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی (وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ).

به این ترتیب آیات سه گانه فوق تمام مسلمین عالم را که در سه عنوان مهاجرین و انصار و تابعین خلاصه می‌شوند شامل می‌گردد.

قابل توجه اینکه در اینجا نیز اوصاف سه گانه ای برای تابعین ذکر می‌کند: نخست اینکه آنها به فکر اصلاح خویش و طلب آموزش و توبه در پیشگاه خداوندند

دیگر اینکه نسبت به پیشگامان در ایمان همچون برادران بزرگتری می‌نگرند که از هر نظر مورد احترامند، و برای آنها نیز تقاضای آموزش از پیشگاه خداوند می‌کنند.

سوم اینکه آنها می‌کوشند هر گونه کینه و دشمنی و حسد را از درون دل خود بیرون بریزند، و از خداوند رؤف و رحیم در این راه یاری می‌طلبند، و به این ترتیب خودسازی و احترام به پیشگامان در ایمان و دوری از کینه و حسد از ویژگیهای آنها است.

تعبیر به اخوان (برادران) و استمداد از خداوند رؤف و رحیم در پایان آیه همه حاکی از روح محبت و صفا و برادری است که بر کل جامعه اسلامی باید حاکم باشد و هر کس هر نیکی را می‌خواهد تنها برای خود نخواهد، بلکه تلاشها و تقاضاها همه به صورت جمعی و برای جمع انجام گیرد، و هر گونه کینه و عداوت و دشمنی

و بخل و حرص و حسد از سینه ها شسته شود و این است یک جامعه اسلامی راستین.

بد نیست در اینجا به نکته ای متذکر شوم که بعضی از مفسران بدون توجه به اوصافی که برای هر یک از مهاجران و انصار و تابعین در آیات مذکور آمده باز اصرار دارند که همه صحابه را بدون استثنا پاک و منزّه بشمرند، و کارهای خلافی که احیاناً در زمان خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یا بعد از او از بعضی از آنان سر زده با دیده اغماض بنگرند، و هر کس را در صف مهاجران و انصار و تابعین قرار گرفته چشم بسته محترم و مقدس بدانند.

در حالی که این آیات پاسخ دندان شکنی به این افراد می دهد، و ضوابط مهاجران راستین و انصار و تابعین را دقیقاً معین می کند.

در مهاجران اخلاص، و جهاد، و صدق را می شمرد.

و در انصار محبت نسبت به مهاجران، و ایثار، و پرهیز از هر گونه بخل و حرص را ذکر می کند.

و در تابعین خودسازی و احترام به پیشگامان در ایمان، و پرهیز از هر گونه کینه و حسد را بیان می نماید.

با این حال ما چگونه می توانیم کسانی را که فی المثل در جنگ جمل حضور یافتند، و روی امام خود شمشیر کشیدند، نه اخوت اسلامی را رعایت کردند، و نه سینه ها را از غل و کینه و حسد و بخل پاک ساختند، و نه سبقت در ایمان علی (علیه السلام) را محترم شمردند، محترم بشمریم و هر گونه انتقاد از آنها را گناه بدانیم و چشم بسته در برابر سخنان این و آن تسلیم شویم؟! بنا بر این ما در عین احترام به پیشگامان در خط ایمان پرونده اعمال آنها را چه در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و چه در طوفانهای شدیدی که بعد از او در جامعه اسلامی در گرفت، دقیقاً تحت بررسی قرار می دهیم و بر اساس معیارهایی که در همین آیات از قرآن دریافته ایم، در باره آنها قضاوت و داوری می کنیم، پیوند خود را با آنها که بر سر عهد و پیمان خود باقی

ماندند محکم می سازیم، و از آنها که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا بعد از او رابطه خود را گسستند می بریم، این است یک منطق صحیح و هماهنگ با حکم قرآن و عقل. (۱)

در حالات عبدالله بن مبارک آمده است که در یکی از سال ها باعده ای از رفقایش عازم حج بود و خرجی راهش را آماده نموده و همراه خود داشت، روزی موقع حرارت هوای بعد از ظهر از کنار خرابه ای می گذشت، دید زنی در میان خرابه می گردد، کنجکاو شد دید آن زن خم شد و چیزی را برداشت و زیر چادرش زد و خواست از خرابه بیرون رود، عبدالله خود را به او رسانید و پرسید؟ آن چیست که زیر چادرت زدی؟ گفت ای بنده خدا به تو چه ربطی دارد، اصرار نمود زن چادر را کنار زد دید یک مرغ میته است! گفت ای زن نمی دانی این میته برایت حرام است؟! جواب داد می دانم ولی الان برای من و بچه هایم که دارند از گرسنگی جان می دهند، حلال است!؛

عبدالله از احوال آن زن که اطلاع یافت، باخود گفت: ای عبدالله از این حج تو کمک به این زن و بچه هایش واجب تر است، گفت: دامن را باز کن، و خرجی مکه اش را به دامن اوریخت، زن هم میته مرغ را انداخت و گفت حالا- این برای ما حرام شد.

آن سال از حج منصرف شد و رفقایش رفتند و هنگام بازگشت به کوفه که رسیدند، دوستان و آشنایان به آنها تقبل الله می گفتند و آنها نیز به عبدالله تقبل الله می گفتند و یکی می گفت: در طواف تورا دیدم و یکی می گفت در عرفات فلانجا مشغول دعا بودی دیدم و یکی گفت در مشعرالحرام در فلانجا وقوف کرده بودی!!

عبدالله خیال کرد این ها او را به خاطر همراه آنها نرفتن به حج مسخره اش می کنند! دیگر به دیدن آنها نرفت و شب خوابید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید فرمود: عبدالله آنها راست می گویند! چون تو خرج حجت را به یکی از فرزندان من

۱- قسمتی از سخنرانی با تغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۲۳ ص: ۵۱۵ ببعده استفاده شده است.

دادی و آنها را از فلاکت در آوردی خداوند فرشته ای را به صورت تو آفرید تا روز قیامت هر سال به نیابت تو به مکه رفته اعمال حج را انجام دهد و رفقایت آن فرشته را در آنجاها که می گویند و خیال می کنند تو بودی، دیده اند.

در تاریخ آمده است مسلمانان مکه که پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت می کردند چون تمام مایملک خود را ترک می کردند و به مدینه که می رسیدند دیگر چیزی نداشتند نه خانه و کاشانه ای و نه خورد و خوراکی و . و

طایفه انصار دارائی خود را با آنها تقسیم می کردند و نیاز آنها را برطرف می نمودند، روزی یک انصاری دو زنه آگاه شد که یکی از مهاجرین به همسر نیاز دارد علاوه بر این که دارائی خود را با او تقسیم نمود یکی از زنهایش را طلاق داد و پس از انقضای عده به عقد او در آورد که این کار و ایثار او مورد تمجید خدا و رسولش قرار گرفت!!

همه شنیده ایم که امیرمؤمنان علیه السلام در ليله المبيت، در رختخواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوابید و خود را در معرض مرگ قرار داد تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از خطر نجات دهد که آیه مبارکه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ» (بقره: ۲۰۷) در این باره نازل شد و از این ایثار گری آن حضرت قدر دانی و تا روز قیامت مورد تحسین قرار گرفت.

روزی امیرمؤمنان علیه السلام از نیاز شدید زن و بچه اش به غذا، اطلاع یافت ولی در بساط چیزی نداشت در هوای گرم بعد از ظهر مدینه از خانه بیرون آمد و گشت تا از یک نفر یهودی دیناری قرض گرفت و به خانه برمی گشت دید مقدار هم در آن هوای داغ در بیرون است و با اصرار پرسید چرا در این هوای سوزان بیرون آمده ای؟

گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام بچه هایم گرسنه اند بیرون آمده ام شاید چیزی برای آنها، تهیه نمایم، حضرت آن دینار قرضی را به مقدار داد و او را بر خود مقدم داشت.

فقیری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کمک نمود و حضرت چیزی نداشت به او بدهد، حضرت فاطمه زهراء علیها السلام از جریان مطلع شد و گردنبندها را در آورد و

به آن فقیر داد، او هم پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگشت و قضیه را گفت، یکی از اصحاب عرض کرد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر اجازه می دهید من گردن بند فاطمه را از او خریداری کنم، فرمود: مانعی نیست، پرسید اخیال العرب این گردن بند را چند می فروشی؟! گفت: به غذای سیر شدن شکمم و شتری که مرا به وطنم برساند و به یک پوشاک لباس، گفت: قبول است، مقدار به خانه آمد و خواسته های او را داد و گردن بند را به خادمش داد و گفت آن را به فاطمه برسان و تورا نیز به او بخشیدم، غلام گردن بند را به فاطمه علیها السلام رسانید و خانم هم فرمود: من نیز تورا آزاد نمودم آن عرب گفت: الله اکبر این گردن بند چقدر پر برکت است، گرسنه ای را سیر و عریانی را پوشاند و پیاده ای را سوار کرد و عبدی را آزاد نمود و باز به صاحبش برگشت.

حضرت ابوالفضل علیه السلام، بعد از سه روز عطش و تشنگی در آن بیابان گرم و سوزان، با جنگ و جانفشانی تمام، به دریای فرات وارد شد و کف دستش را پر از آب نمود و به جلوی لبهایش که آورد (فذكر عطش الحسين و أهل بيته) تشنگی مولایش امام حسین علیه السلام را یاد آورد و آب را از دستش به فرات ریخت و فرمود:

يَانْفَسْ مِنْ بَعْدِ الْحَسَنِ هَوْنِي *** و بَعْدَهُ كَادَ أَنْ لَا تَكُونِي أَي نَفْسٍ مِنْ بَعْدِ أَزْ حَسَنِ خَوَارِ شَوِي وَ كَاشَ بَعْدَ أَزْ أَوْ نَبَاشِي (و زنده نمایی) با چشم گریان مشک را پر کرد و به سوی خیمه ها حرکت نمود تا آب را به تشنه گان برساند ولی چه سود در نخلستان با دادن دو دست خود، مظلومانه به شهادت رسید و این ایثار و از خود گذشتگی است که حجت حق امام سجاد علیه السلام می فرماید: رَحِمَ اللَّهُ عَمِّي الْعَبَّاسَ لَقَدْ أَبْلَى بِلَاءً أَحْسَنًا ... خداوند رحمت کند عمویم عباس را که امتحان نیکوئی داد ...

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۷۶ کنگره های اسلامی

در اسلام روایات زیاد برای معاشرت حسنه انسان ها و به درد یکدیگر رسیدن و از گرفتاری های همدیگر، باخبر شدن و. و. را، سفارش اکید و تشویق مؤکد نموده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این مورد فرموده است: من أصبح و لم یهتّم بأموار المسلمین یا (أخاه المسلم) فلیس بمسلم. هر کس صبح کند و به کارها (و گرفتاری های) مسلمان ها اهمیت ندهد (و بی اعتنائی کند) مسلمان نیست.

روی این اصل علاوه بر رسیدگی شخصی، برای رسیدن به این منظور نیز، تجمع هائی را، پیش بینی نموده که ما آن را کنگره های اسلامی، نام می بریم.

۱- مسجد محله.

دستور اقامه نماز جماعت هر روز در مساجد برای شناخت همدیگر و اطلاع از اوضاع یکدیگر را، سفارش اکید نموده است.

با بیان ثواب نماز جماعت که فرمود: اگر یک نفر به امام جماعت اقتدا کند، هر رکعت از نماز آنان ثواب یک صد و پنجاه نماز دارد اگر دونفر باشند هر رکعت ثواب ششصد رکعت را دارد و هرچه بیشتر شوند ثواب نمازشان بیشتر می شود تا به ده نفر برسند و تعداد آنها که از ده نفر گذشت، اگر تمام آسمان ها کاغذ و دریاها مرکب و درخت ها قلم و جن و انس و ملائکه نویسنده شوند، نمی توانند ثواب یک رکعت آن را بنویسند. (۱) و فرموده اند حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی اعتنائی، جایز

۱- کتاب های حدیثی و رساله های توضیح المسائل مراجع عظام تقلید در بحث نماز جماعت.

نیست و سزاوار نیست که انسان بدون عذر، نماز جماعت را ترک کند. (۱)

اگر کسی بدون عذر سه روز به نماز جماعت حاضر نشود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: *ألا فلا تزوجوه و لا تقبلوا شهادته ... آگاه باش به او دختر ندهید و شهادت او را قبول نکنید ...* و روایات فراوان دیگر برای تشویق به نماز جماعت، می خواهد این برنامه را پیاده کند که مردم با اجتماع در مساجد، همدیگر را بشناسند و اگر غایب شد از حال او جستجو کنند و علت غیبت و گرفتاری هایش را بدانند و دهها مسایل و محسنات دیگر.

۲- مسجد جامع شهر

و دستور نماز جمعه در هر هفته و گرد هم آئی از یک فرسخی شهر در آن، تا از وضع افراد جامعه اطلاع حاصل شود.

در این مورد نیز علاوه بر بیانات مذکور، ثواب حضور در نماز جمعه و عدم جواز غیبت از آن را، بیان فرموده اند. در سوره جمعه قرآن کریم با صراحت فرمان می دهد «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ جُمُعَة: ۹ ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته شود، به سوی ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید که این برای شما بهتر است اگر می دانستید!».

با این دستور می خواهد اهل شهر و اطراف آن، از حال همدیگر باخبر شوند و اطلاع یابند در واقع این یک کنگره و گرد همائی محلی یک شهر و بخش ها و روستاهای پیرامون آن است با تشویق به دست آوردن ثواب آن و تهدید از عدم حضور در آن را برای بررسی اوضاع مردم و خبردار شدن از احوالات آنهاست.

۳- حج تمتع

در مکه معظمه است. که برای صاحبان امکان برای حضور در این کنگره و

۱- تمام رساله های توضیح المسائل مراجع عظام تقلید در بحث نماز جماعت.

کنفرانس عظیم سالانه اسلامی حد اقل در مدت عمر یک بار و مطلع شدن از اوضاع عمومی جهان اسلام در سراسر کره زمین و دیدار از نژادها و رنگها و زبانهای مختلف ملت های گوناگون اسلامی دستور اکید داده است.

در این مورد قرآن مجید می فرماید:

۱- وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعُمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ذَلِكُمْ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ حَج: ۲۶ (به خاطر بیاور) زمانی را که جای خانه (کعبه) را برای ابراهیم آماده ساختیم (تا خانه را بنا کند؛ و به او گفتیم:) چیزی را همتای من قرار مده! و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان (از آلودگی بتها و از هر گونه آلودگی) پاک ساز! ۲۷ و مردم را دعوت عمومی به حج کن؛ تا پیاده و سواره بر مرکبهای لاغر از هر راه دوری بسوی تو بیایند ... ۲۸ تا شاهد منافع گوناگون خویش (در این برنامه حیاتبخش) باشند؛ و در ایام معینی نام خدا را، بر چهارپایانی که به آنان داده است، (به هنگام قربانی کردن) ببرند؛ پس از گوشت آنها بخورید؛ و بینوای فقیر را نیز اطعام نمایید! ۲۹ سپس، باید آلودگیهایشان را برطرف سازند؛ و به نذرهای خود وفا کنند؛ و بر گرد خانه گرامی کعبه، طواف کنند.

۲- وَاللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۹۷) آل عمران: ۹۷ ... و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن دارند. و هر کس کفر ورزد (و حج را ترک کند، به خود زیان رسانده)، خداوند از همه جهانیان، بی نیاز است.

و آیات دیگر در مورد وجوب حج و بیان مناسک و ریزه کاری های آن از قبیل احرام و تلبیه و طواف و وقوف در عرفات و مشعر و اعمال مفصل منی و قربانی و

رمی جمرات و. و. که جملگی نمایش اتحاد و همبستگی و تمرین وحدت و دلبستگی و احترام به یکدیگر اطلاع از رنگ و نژاد و زبان همدیگر و بالاخص جستجو از وضع زندگی و فعالیت ها و خدمات و سایر مسایل مربوطه می باشد.

پس نتیجه می گیریم مسجد محل کنگره کوچک روزی سه وعده و مسجد جامع شهر کنگره متوسط هفته یک مرتبه و مکه معظمه، تجمع و کنگره عظیم اقدار مختلف مسلمانان جهان، از هر نژاد و زبان و رنگ، سالی یک مرتبه با برنامه های گوناگون و متنوع، را تعیین نموده است که تا مسلمان ها از همدیگر غفلت نکنند و پشتبان و تکیه گاه همدیگر باشند.

بدینجهت است روایات فراوان در باره اخوت و برادری و حتی ایثار و از خود گذشتگی و. و. به دست ما رسیده است که تماماً مارا به انجام وظیفه انسانی و اسلامی خود وادار می کند که هر وقت صدای یک نفر مسلمان بلند شد و کمک خواست، بی درنگ به یاری او برخاسته و او را از ورطه ناراحتی و هلاکت رهایی بخشیم.

اهمیت حج از نگاه اسلام

حج و انجام مراسم عبادی آن پیشینه ای به درازای تاریخ زمین دارد. براساس برخی از روایات، نخستین کسی که کعبه را بنا نهاد و اولین حج گزار، حضرت آدم بود. آن حضرت پس از خروج از بهشت، برای جبران گذشته و کمال گرفتن از محضر رب، به راهنمایی فرشته خدا به گزاردن مراسم حج هدایت شد. در روایات اسلامی از حج دیگر پیامبران همچون حضرت نوح، ابراهیم، موسی، یونس، عیسی، داوود و سلیمان نیز سخن به میان آمده است. از سوی دیگر "حج" یکی از مهمترین فرایض دین مبین اسلام نیز به حساب می آید. قرآن مجید در یک عبارت کوتاه و پرمعنی می فرماید: "ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً" برای خدا بر مردم است که حج خانه او کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی او دارند. و در ذیل همین آیه می فرماید: "ومن كفر فان الله غنی عن العالمین" و هرکس کفر ورزد (

وحج را ترک کند، به خود زیان رسانده)، خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.

قابل توجه اینکه در تفسیر آیه شریفه ۲۷ سوره اسراء "ومن كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى و اضل سبيلا". از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که یکی از معانی آیه کسی است که حج واجب خود را پیوسته به تاخیر می اندازد تا مرگ او فرا می رسد

(او در قیامت نابینا خواهد بود). در مقابل برای حج آنچنان پاداشهای عظیمی در روایات اسلامی وارد شده است که درباره کمتر عملی دیده می شود. چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: کسانی که حج و عمره به جا آورند میهمان خدا هستند هرچه بخواهند خدا به آنها می دهد و هر دعایی کنند به اجابت می رسد و اگر درباره کسی شفاعت کنند پذیرفته می شود ... و اگر در این راه بمیرند خداوند تمام گناهان آنها را می بخشد.

فلسفه حج

یکی از عبادتهای بزرگ اسلامی «حج» است. حج یک عبادت دسته جمعی است، این نوع عبادت علاوه بر این که پیوند استواری میان بنده و خدا به وجود می آورد، می تواند از جهات گوناگونی مبدأ اثرات سودمند و ارزنده ای در اجتماع اسلامی باشد؛ زیرا: اولاً: یک چنین عبادت دسته جمعی که با تجرد کامل و وارستگی مطلق، تنها با پوشیدن دو قطعه پارچه ساده آغاز می گردد، نشانه مساوات بندگان الهی در پیشگاه اوست و این یکی از آمال بزرگ انسانی است که روزی انسانهای جهان عوامل برتریهای موهوم را مانند نژاد، رنگ و ثروت را کنار گذارده، همگی خود را در برابر خدا مساوی و برابر بدانند. عمل حج از عبادتهایی است که به این هدف تحقق می بخشد و موجب می شود که افراد با ایمان امتیازات اجتماعی را وسیله برتری خود ندانند. ثانیاً: چنین اجتماع عظیمی که اعضای آن را نمایندگان واقعی ملت‌های مسلمان جهان تشکیل می دهد، کنگره بزرگ سالانه مسلمانان دنیا محسوب می گردد که در هر سال در این سرزمین مقدس برگزار می شود.

پیامبر اکرم هم به دستور خدای تعالی واقعه غدیر را در چنین مراسمی و در سرزمین وحی ابلاغ به امر نمودند و کنگره حج جهت حوادث مهم است. اسلام از چهارده قرن پیش طرح آن را ریخته و اثرات مطلوبی از آن گرفته است. آیین اسلام یک مشت قوانین اخلاقی و سنن تربیتی که هدفی جز اصلاح روح و روان مردم نداشته باشد نیست، بلکه یک آیین جهانی و جامعی است که به همه شؤون زندگی بشر اعم از اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی نظر دارد. از این نظر آورنده اسلام با وضع قوانین سیاسی و دعوت به تشکیل کنگره سالانه در سرزمین مکه، بقا و ابدیت و مصونیت آیین خود را تضمین نموده است. اسلام از چهارده قرن پیش طرح آن را ریخته و اثرات مطلوبی از آن گرفته است. متفکران اسلام که طبعاً در اجتماع مزبور شرکت خواهند داشت، می توانند آخرین تحولات اوضاع جهان اسلام را مورد بررسی قرار دهند و پس از گردآوری اطلاعات دقیق و تبادل نظر، در بهبود وضع مسلمانان بکوشند و سرزمین اسلام را از عوامل ضد آزادی و استقلال پاک سازند و به پیشرفت همه جانبه مسلمانان جهان کمک کنند.

چه اجتماعی سودمندتر از این که می تواند بزرگترین حلقه اتصال میان مسلمانان جهان باشد و سران اسلام را از اوضاع یکدیگر آگاه سازد. این کنگره می تواند به وضع اقتصادی و فرهنگی مسلمانان کمکهای شایانی بنماید؛ زیرا متفکران و صاحب نظران پس از ادای فریضه حج می توانند در محیطی آرام و پر از فضا و معنویت به تبادل افکار پردازند و در زمینه فرهنگ و اقتصاد اسلام طرحهایی بریزند. کنگره سالانه حج همواره الهامبخش بسیاری از جنبشهای آزادی خواهی و نهضت‌های عظیم برای گسستن زنجیره های ظلم و ستم و تعدی بوده است نطفه بسیاری از نهضت‌های اسلامی که برای برانداختن حکومت‌های جور و ستم صورت می گرفت در ایام حج بسته می شد و این سرزمین الهامبخش چنین آزادی‌هایی بود.

نباید هدف اصلی از سفر، تجارت باشد هدف شارع مقدس از اباحه تجارت در حج که گردهمایی سالانه مسلمین است، رونق بازار مسلمین می باشد روحیه استقلال

طلبی و عدم وابستگی به بیگانگان را که از اهداف سیاسی- اجتماعی حج است، «حج» به عنوان سند گویا و جنبش حرکت آفرین اسلام مایه دوام دین و ایجاد روحیه جمعی بین مسلمانانی است.

«حج» باعث اصلاح اخلاق اجتماعی و تثبیت اخلاق اسلامی در جامعه میشود.

یکی از مناسک حج رمی جمرات و سنگ زدن به تندیس شیاطین است زیرا برائت و دور کردن شیطان خالص کردن توحید و ایمان است.

«حج برای نزدیک شدن و اتصال آنان به صاحب خانه است و حج تنها حرکات و اعمال و لفظها نیست و با کلام و لفظ و حرکت خشک، انسان به خدا نمی رسد.

حج کانون معارف الهی است که از آن محتوای سیاست اسلامی را در تمامی زوایای زندگی باید جست و جو کرد. حج پیام آور و ایجاد و مبنای جامعه ای به دور از رذایل مادی و معنوی است. حج تجلی و تکرار همه صحنه های عشق آفرین زندگی یک انسان و یک جامعه متکامل در دنیاست.»

اجتماع سالانه

شرکت کنندگان در این اجتماع بسیار متنوع هستند. از کشورهای مختلف اسلامی و غیر اسلامی، از نژادهای مختلف، سیاه و زرد و سفید، عرب و فارس و ترک و دیگر مسلمانان، همه و همه به سمت سرزمین وحی حرکت می کنند، تا در اجتماع سالانه حج شرکت کنند. هنگامی که انسان در مسجدالنبی و مسجدالحرام در کنار مسلمانهای دیگر کشورها قرار می گیرد، که علیرغم تفاوتهای فراوان در شکل ظاهری و دیگر جهات، همه به سمت یک قبله نماز می گزارند، و خدای واحدی را پرستش می کنند، و بر رسالت پیامبر واحد شهادت می دهند، و معتقد به جهان آخرت هستند، از خوشحالی در پوست خود نمی گنجد. اما افسوس و صد افسوس که از این اجتماع بزرگ و بی نظیر حساب شده سالانه، بهره گیری لازم نمی شود، که اگر چنین بود، قطعاً وضع مسلمانان به شکل دیگری بود.

۱. فلسفه اخلاقی

اگر حاجی اعمال حج را به معنای واقعی کلمه بجا آورد، بدون شک پس از بازگشت انسان تازه ای می شود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در حدیث پرمعنایی فرمودند: «مَنْ حَجَّ الْبَيْتَ ... خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ؛ کسی که حج خانه خدا بجا آورد ... همچون روزی که از مادر زائیده از گناهان خارج می شود». (۱) چرا که انسان در این مراسم باشکوه چند روزی قید و بند دنیا را کنار می گذارد، و از زرق و برق دنیا چشم می پوشد، مثلاً خود را نمی آراید، بوی خوش استعمال نمی کند، موهایش را شانه نمی زند، و حتی در آینه نمی نگرد. از ظهر روز نهم تا شب دهم که در صحرای عرفات می ماند (و هیچ عملی جز ماندن در آنجا بر او واجب نیست) به گذشته خویش می اندیشد، و بر آنچه تاکنون انجام داده مروری می کند.

از خطاها و گناهان و معاصی سابق خود توبه می کند، و تصمیم می گیرد که با اعمال نیک آینده گذشته را جبران نماید.

و برای آینده خود به گونه ای برنامه ریزی می کند که راه نفوذ کمتری برای شیطان باقی بماند، و سپس در شب دهم در مشعرالحرام، که بی شباهت با صحرای محشر نیست، به کوچکی و حقارت دنیا بیشتر می اندیشد، و از اینکه این دنیای حقیر و پست اینگونه او را در قید و بند خود اسیر کرده، شرمسار می شود و تصمیم به جبران می گیرد. راستی آثار اخلاقی حج عجیب است و فوق العاده. ولی افسوس که کابوسی به نام سوغاتی، حتی در آن مواقع شریف، برخی از حجاج را رها نمی کند، و بیشتر وقتشان را اشغال نموده، و آنها را در بازارها و مغازه ها سرگردان می نماید. آنها بجای اینکه در آنجا به دنبال چیزهایی باشند که در وطن نمی یابند، متأسفانه بیشتر وقتشان را صرف اموری می کنند که در شهر و دیارشان به وفور یافت

می شود. باید برای این فرهنگ غلط فکری کرد، تا این بیماری مهلک فلسفه اخلاقی حج را کمرنگ نسازد.

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه قاصعه، فلسفه اخلاقی حج را بسیار جالب توصیف نموده، و از آن بعنوان مرحم بسیار مناسبی برای درمان بیماری خطرناک کبر و غرور یاد کرده است: «ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَلَدَهُ أَنْ يَتُوبُوا أَعْطَاهُمْ نَحْوَهُ، فَصَارَ مَثَابَهُ لِمُنْتَجِعِ أَشْيَاءَ فَارِهِمْ، وَ تَمَحِيصاً بَلِيغاً جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَباً لِرَحْمَتِهِ، وَ وُضِلَّهُ إِلَى جَنَّتِهِ؛ سپس آدم و فرزندان او را فرمان داد که به آن سو توجه کنند، و آن را مرکز تجمع و سرمنزل مقصود و باراندازشان گردانید؛ تا افراد از اعماق قلب به سرعت از میان فلات و دشت های دور، و از درون وادیه ها و درّه های عمیق، و جزائر از هم پراکنده دریاها، به آنجا روی آورند، تا به هنگام سعی شانه را حرکت دهند، و لا اله الا الله گویان اطراف خانه طواف کنند، و باموهای آشفته و بدن های پر گرد و غبار به سرعت حرکت کنند، لباسهایی که نشانه شخصیت هاست کنار انداخته، و با اصلاح نکردن موها قیافه خود را تغییر دهند؛ این آزمونی بزرگ، امتحانی شدید، و آزمایشی آشکار، و پاکسازی و خالص گردانیدنی مؤثر است که خداوند آن را سبب رحمت و رسیدن به بهشتش قرار داده است» .. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. فلسفه سیاسی: مسلمانانی که در حج گرد هم می آیند، نمایندگان طبعی و واقعی یک میلیارد و چهارصد میلیون مسلمان هستند. اگر این مسلمانان متحد شوند، و دست به دست همدیگر دهند، و وحدت مسلمین را تقویت کنند، و تصمیم مشترکی بگیرند، پشت دشمنان اسلام را می لرزانند. آن سیاستمدار اروپایی گفت: «وای به حال مسلمانان اگر معنای حج را نفهمند، و وای به حال دشمنانشان اگر مسلمانان معنای حج را بفهمند!» آری! حج می تواند پشت دشمن را بلرزاند. اما متأسفانه این بُعد حج هم نیز مورد توجه جدی مسلمانان قرار نگرفته، بلکه گویا طرح مسائل سیاسی در آن کنگره بزرگ ممنوع است. پرجمعیت ترین نماز جمعه دنیا، جمعه قبل از عزیمت حجّاج به عرفات تشکیل می شود. انسان انتظار دارد که

خطیب جمعه لاقلاً مسائل مورد قبول همه مسلمین، از قبیل اشغال فلسطین، جنایات اسرائیل و مانند آن را در خطبه های خود مطرح کند، و آن را برای مسلمین تجزیه و تحلیل نموده، و وظیفه آنان را در قبال این حوادث توضیح دهد. اما با کمال تأسف کمترین اثری از مباحث سیاسی در خطبه های آنان نیست و در کمال بهت و ناباوری به مسائل فردی کم اهمیت پیش افتاده ای همچون کراهت خوردن پیاز برای کسی که قصد آمدن به مسجد دارد، و مباحثی پیرامون جنّ و امثال آن می پردازد. اگر این تریبون مهم در دست خطیبان جمعه شیعه بود، با ایراد چند خطبه آتشین خواب راحت را از دشمنان اسلام مخصوصاً آمریکا و اسرائیل می ربودند.

۳. فلسفه فرهنگی: حج می تواند حلقه اتصال علما و اندیشمندان جهان اسلام باشد. اگر ترتیبی دهند که کنفرانسهای علمی مختلفی پس از اعمال حج که حجاج فرصت کافی دارند، تشکیل شود، و علما و دانشمندان مسلمان کشورهای مختلف در آن شرکت کرده، و به طرح دیدگاههای علمی خود پردازند، بدون شک باعث ترقی و رشد فکری و فرهنگی مسلمین خواهد شد.

۴. فلسفه اقتصادی: اگر تعجب نکنید در روایات آمده که حج باعث تقویت مسائل اقتصادی نیز می شود. ۲۵ کشور اروپایی اتحادیه ای تشکیل داده، و مشغول غارت مردم دنیا هستند. چرا ۵۰ کشور مسلمان اتحادیه اقتصادی پر قدرتی تشکیل نمی دهند، تا از وابستگی رهایی یابند؟

میقات عشق

دریای موج انسانهای از خود رسته و به خدا پیوسته، خاضعانه بر گرد بیت الله الحرام به چرخش در می آیند و چشمها را خیره می کنند و تو، که همچون دیگران بر گرد این بنای مبارک در گردش، هنگامی به خویش می آیی که همچون قطره ای در میان امواج طوفانزای انسانهایی که هر یک به شکلی او را می خوانند و به نحوی او را می جویند، سرگردانی. به خویش می نگری و احساس می کنی که هرگز تا به این حد چنین سبک و آرام نبوده ای؛ سیلی سرکش و آشنا وجودت را پر می کند.

احساس می کنی در بیکران آبی آسمان که بر بیت الله الحرام سایه افکنده است به پرواز در آمده ای و تا بارگاه عظیم ربوبی اش پیش رفته ای. سرگشته و درمانده سر بر آستانش می گذاری و در آغوش گرم و مهربانش پناه می گیری؛ از او می خواهی که دیگر ترا به خودت وانگذارد. از او می خواهی حال که ترا با عشق راستین و با عظمت خویش آشنا نموده است، پامردی و استقامتی عطایت فرماید تا همچنان ثابت قدم بمانی. از او می خواهی تا بینشی نصیبت نماید که فلاح و رستگاری را از لغزش ها و گمراهی ها بازشناسی.

به دامانش می آویزی و ملتمسانه از او می خواهی که مشکلات مسلمانان را حل کند و دلهای پاک و صبورشان را به هم نزدیک تر سازد. از او می خواهی که دستهای ناپاک ناجوانمردانی را که هر یک به نحوی امور مسلمانان را دچار نابسامانی ساخته و بین ایشان تفرقه می اندازند، قطع گرداند. فریادهای تکبیر که عاجزانه فاصله حنجره تا لب هایت را طی میکند و جریان متناوب اشک های گرم و بی امان که سیمای شرمسارت را شستشو می دهد، ترا به خود می آورد و دیگر بار همچون قطره ای دستخوش امواج طوفانی خویش را برگرد خانه معبود، در طواف می یابی.

با وجود آن همه هیاهو و فریاد که پیرامونت را فرا گرفته است، سکوتی دلنشین ترا به خویش می خواند. گوشهایت را تیز می کنی. این صدای بال فرشتگان است که با زمزمه های عارفانه حجاج بیت الله در هم آمیخته و فضایی سرشار از معنویت و عرفان را بوجود آورده است و تو اینک سبکبار و رها از تعلقات دنیوی، اندیشمندان به اطرافت می نگری. برادران سیاه پوست را می بینی که مروارید درخشان اشک بر چهره شفافشان می غلطد و فریاد تکبیر و تهلیل شان غمی دیرپا را در چشمهای منتظر شان به تصویر می کشد. به هر طرف که می نگری برادر و خواهری مسلمان ترا به خویش می خواند.

تو تنها نیستی؛ مسلمانی هستی در میان صدها هزار مسلمان دیگر: سیاه، سفید، سرخ، زرد، شیعه، سنی، آفریقایی، اروپایی، آمریکای لاتین و و تو با روحی

که در جاری نور حق شستشو شده است، جای پای قرن ها استبداد، خشونت و نامردمی را بر جای جای اندام استوارشان می بینی؛ دستی پر از تمنا از درون به سویشان می گشایی و با فریاد از عمق وجودت آن ها را میخوانی. و اگر این فریاد پرتوان از حنجره هر مسلمانی که آستانبوس بیت الله الحرام است بیرون آید، به زودی طنین کوبنده آن از دیوارها و فضای ملکوتی کعبه خارج شده و دنیای استکبار را به لرزه خواهد انداخت. آری «مناسک حج بانگ بیدار باش دنیای اسلام است»؛ تا مسلمانان عالم به دور از هر گونه گروه و تشکل از پیش سازمان یافته یک دل و یک جهت در خاستگاه وحی الهی، آرمانهای مقدس خویش را جامه عمل پوشند و در جهت رفع مشکلات و مسائل دنیای اسلام؛ چاره اندیشی کنند. حج، این کنگره عظیم سیاسی عبادی مسلمانان جهان، حضور انسانیت در صحنه عشق و پرستش و فریاد مظلومیت انسان در ژرفنای ظلمتها و ظلمهای تاریخ است.

فلسفه حج ابراهیمی از منظر آیت الله جوادی آملی

در کنار "کعبه گِل"، "آن" کعبه دل "که اصل ولایت و رهبری است، محفوظ است و حجی که رهبری در آن حضور و ظهور ندارد، ناقص است.

حج از آن نظر که یک امر عبادی سیاسی است، آثار سیاسی در آن به خوبی ظاهر است چنان که آثار عبادی نیز در این سیاست به خوبی بارز است. ذات اقدس اله کعبه مراسم حج را هم مظهر جمال خود قرار داد، هم محور جلال خویش یعنی در زیارت خانه خدا هم آثار تهذیب و ترکیه مشهود است و هم نشانه تبری از شرک و مشرکان.

تولّی عبادی حج، نشانه جمال خداست و تبری سیاسی آن نمونه جلال حق می باشد. همچنین روایاتی که از معصومین (علیهم السلام) رسیده است به این دو بخش "جمال" و "جلال" (تولّی و تبری) اشاره کرده است.

در بیان نورانی امیر بیان، حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) آمده است که: "زیاره"

بیتِ الله اَمَّنْ من عذابِ جهنَّم.

همچنین حضرتش فرمود: ذات اقدس اله، حج را محور تواضع و فروتنی بندگان خاص خود قرار داد: "جعلہ سبحانہ علامۃ لتواضعہم لعظمتہ و اذعانہم لعزتہ و اختار من خلقہ شیعاً أجابوا إلیہ دعوتہ و صدقوا کلمتہ و وقفوا مواقف أنبیائہ و تشبہوا بملائکتہ المطفین بعرشہ ... و کتب علیکم وفادتہ" فقال سبحانہ: "وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا"

یعنی ذات اقدس اله بار یافتن به حرم امن خود را نشانه فروتنی بندگان خود قرار داد و از بین بندگان، انسان های شنوا و مطیع را انتخاب کرد که به جای انبیا می ایستند و همانند فرشتگان دور عرش خدا طواف می کنند؛ همان طوری که فرشتگان، حاقین حول عرش اند، زایران بیت الله نیز طایفان حول کعبه و بیت خدا هستند و همان طوری که انبیا منادیان حق اند و فرشتگان منادیان رحمت، زایران و مهمانان بیت الله نیز کاری که انبیا و فرشتگان می کنند در حج انجام می دهند.

برای اینکه این سنت ابراهیمی در میان انبیای ابراهیمی (علیه السلام) زنده بماند از ساده ترین قرارها تا مهم ترین قراردادها را در موقع حج به نام حج تنظیم می کردند به طور مثال وقتی جریان اجاره و استیجار موسی و شعیب (علیه السلام) مطرح است، می بینیم سخن از نامگذاری "حج" طرح می شود.

شعیب به موسی (علیه السلام) می فرماید: "علی أن تأجرنی ثمانی حجج". هشت "سال" را به صورت هشت "حج" یاد کردند. نفرمود: تو اجیر من باشی، مدت اجاره هشت سال است، بلکه فرمود: "مدت اجاره هشت حج است چون سالی یک بار گزارده می شود و هر حجی نشانه یک سال است از این رو هشت حج یعنی هشت سال. این ساده ترین قراردادی است که با نام حج و زیارت همراه است.

وقتی موسای کلیم (علیه السلام) به مقام والای نبوت بار یافت، خداوند سبحان می خواست بهترین و مهم ترین قرارها را با پیامبر خود تنظیم کند زیرا انتخاب مدت قرار به عهده متکلم است نه بر عهده کلیم خدا. ذات اقدس اله به موسای کلیم (علیه السلام)

فرمود: تو مهمان چهل شبه من می باشی اما در مراسم حج: "وَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَاتَّمَنَّاهَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً؟". این قرار اربعین از آغاز ذیقعدہ شروع شد و تا دهم ذیحجه به طول انجامید که مهم ترین مراسم حج و زیارت در این اربعین است و بهترین فرصت برای چله گیری همین چهل روز می باشد.

در تعبیرات دینی آمده است که موسای کلیم (علیه السلام) در آن اربعین نه غذایی میل کرد و نه آبی نوشید بلکه شوق لقای حق در این اربعین او را تغذیه کرد و محصول این چله گیری او نیز دریافت تورات در عشر ذیحجه یعنی پایان این اربعین بود. این عبارت از برجسته ترین قرارهایی است که بین خلق (موسی) و خالق است و آن نیز ساده ترین قراردادهایی که بین دو مخلوق (شعیب و موسی) است.

آنچه در تورات درباره مأموریت موسای کلیم (علیه السلام) در نورانی کردن مردم آمده در قرآن کریم نیز وارد شده است و مسئله حج و ساختن کعبه و همچنین مسئله بلد امین و سایر مسایل که به فقه سیاسی حج برمی گردد در همین بخش از قرآن کریم مطرح شده است.

خداوند سبحان درباره رسالت موسی (علیه السلام) می فرماید: "وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ". ما به موسی کلیم (۷) پیام فرستادیم که مردم خود را نورانی کن و برای این کار، امت خود را به ایام خدا متذکر کن. وظیفه مردمی که بخواهند نورانی شوند،

صَبَّارٍ شَكُورٍ بودن است. در بعضی از مسایل، صبر و شکر کافی است ولی برای تأسیس یک حکومت نور، صابر و شکیبا بودن کافی نیست بلکه باید صبار و شکور بود: "إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ" پس این موهبت یعنی "تورات" در مراسم حج، نصیب کلیم حق (علیه السلام) شد.

دو روایت از حضرت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است که فرمود: "ما من أيام أزكى عند الله سبحانه و تعالی و لأعظم أجراً من خير في عشر الأضحى". هیچ زمانی به عظمت دهه اول ذیحجه و ازکی از آن نمی باشد. در حدیث دوم که بالاتر از حدیث

اول است، چنین آمده است: "ما من أيام العمل الصالح فيها أحب إلى الله عزوجل من أيام العشر". کلمه "أحب" در اینجا پر بارتر از "أزکی" و "أعظم" است.

سرّ اینکه عارف بزرگوار، مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی (قدس سره) این حدیث را مهم تر از حدیث اول می داند این است که در حدیث دوم سخن از "محبت" است نه "عظمت". در هر دو روایت از حضرت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند که حتی جهاد در راه خدا نیز به اندازه اعمال دهه اول ذیحجه محبوب خدا نیست؟

فرمود: نه، حتی جهاد در راه خدا به اندازه اعمال دهه اول نیست. لیکن برای اینکه مسئله را روشن کند تا شنونده بین "جهاد" و "شهادت" فرق بگذارد، فرمود:

جهاد یک عمل است، شهادت و ایثار مال، عملی دیگر. هر که به جبهه رفت، فضیلت ایام عشر ذی الحجه را ندارد، مگر آن مجاهدی که با نثار جان و ایثار مال برود و برنگردد که او حساب دیگری دارد: "إلا رجل خرج بنفسه و ماله فلم يرجع بشیء من ذلك".

چنین مجاهدی در هر زمان به شهادت برسد به آن زمان و تاریخ فخر می دهد و در هر زمین بیارمَد به آن سرزمین شرف می بخشد. اینکه در فرهنگ ما گفته اند:

زیارت وارث و عاشورا به طور مکرر تلاوت کنید، برای آن است که در مضمون آنها آمده است که سرزمین شهادت، سرزمین طیب است: "طَبُّم و طَابَت الارضُ التی فیها دُفُّم". حساب شهید و شهادت چیز دیگری است اما جهاد، عملی است که ممکن است مجاهد در آن به شهادت برسد و ممکن است شهید نشود، لیکن اگر جهاد او به شهادت منتهی شد، چیزی همتای آن نخواهد بود: "لا یعدلها و لا یعادلها شیء". شهید، هم روزگار و زمان و زمانه خود و هم سرزمین خویش را مرهون خون خود می کند.

صغرای قیاس (چنانچه گذشت) در زیارت وارث و کبرای قیاس در قرآن کریم آمده است که: "وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ". سرزمینی که طیب باشد، میوه آن به نام ذات اقدس اله شکوفا می شود و آثار میوه آن به دیگران می رسد.

حال این سؤال مطرح است که: آیا تنها مسئله عبادی حج است که حتی از جهاد منهای شهادت بالاتر است یا آن بار سیاسی که در حج تعبیه شده، او را این گونه گرانبار کرده است؟ برای رسیدن به پاسخ این سؤال بنگرید و ببینید در ماه ذیقعد و ذیحجه چه حادثه ای رخ داده است.

؟ مهم ترین حادثه ای که در ذیقعد رخ داد، ساختار و بنای کعبه است. در روز؟؟ ذیقعد سخن از "دَحْوَالارض" و پیدایش سرزمینی که زیربنای حرم خداست.

در دهه ذیحجه مهم ترین حادثه تاریخی که رخ دارد، نزول سوره براءت و ابلاغ تبری به دست امیر تبری، حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. در مراسم حج بود که سوره مبارکه تبری با دستور براءت از شرک و مشرکین آمد: "وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ" و اعلانی است از خدا و رسولش به سوی مردم در روز حج اکبر، که خدا و نیز رسولش از مشرکان بیزار است.

دیگران فکر می کردند که این سوره می تواند به وسیله صاحبان سقیفه قرائت شود، ولی همان وحیی که تبری را آورد، دستور ابلاغ آن را نیز چنین صادر کرد که:

"لا- یؤدیها إلا- أنت أو رجلٌ منك". این تبری را باید یک انسانی که مظهر تولی و تبری است، ابلاغ کند و ای پیامبر! آن شخص باید خود تو و یا کسی که جای تو و همتای تو است، باشد از این رو وجود مبارک امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) که نفس رسول اکرم است: "وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ"، عهده دار تبلیغ سوره تبری از مشرکین شد.

این حوادث نشان می دهد که زمان حج از جهات یاد شده فضیلت دارد؛ چون هر زمانی را متضمن آن "شرف" می دهد و هر مکانی را متکن آن "فخر" می بخشد؛ و گرنه در گوهره زمان، فرقی بین اجزایش و در جوهره زمین فرقی بین ابعاضش نیست.

اکنون روشن شد که چرا حج چنین پایگاه عمیقی دارد و چرا همه انبیا سعی می کردند که پیام خود را از کنار کعبه به گوش جهانیان برسانند. اگر حج فقط جنبه

عبادی و تقرب محض داشت و در گشتن صرف در اطراف احجار خلاصه می شد، این عمل در جاهلیت نیز بود که با یک تفاوت کوتاهی در اسلام ظهور کرد.

بنابراین اساس و روح حج چیز دیگری است. حضرت امام باقر (علیه السلام) که مظهر علم ذات اقدس اله و باقر علوم الاولین و الاخرین است، وقتی به مکه مشرف شد، دید مردمی کنار کعبه طواف می کنند، فرمود: "هكذا كانوا يطوفون في الجاهلية؟".

در جاهلیت نیز این چنین اشواط سبعة داشتند و دور این کعبه می گشتند و اسلام نیامده است تا همان سنت جاهلی را ادامه دهد: "إنما أمروا أن يطفوا بها ثم ينفروا إلينا فيعلمونا بولائهم و مودتهم و يعرضوا علينا نصرتهم"، ثم قرأ قوله سبحانه و تعالى: "فَجَعَلْ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ". فرمود: دور این سنگ های بی اثر گشتن در جاهلیت نیز رایج بود.

این تعبیر که: "احجار کعبه سود و زیانی نمی رساند" به طور مکرر در بیانات اهل بیت (علیه السلام) آمده است تا زیران کعبه بدانند که در کنار "کعبه؟ گِل"، آن "کعبه؟ دِل" که اصل ولایت و رهبری است، محفوظ است.

در کتاب قیم نهج البلاغه آمده است که: "ألا- ترون ان الله سبحانه و تعالى اختير الاولين من لدن آدم الى الاخرين من هذا العالم باحجار لا تضر و لا تنفع و لا تبصر و لا تسمع فجعلها بيته الحرام الذي جعله للناس قياماً". خداوند با این سنگ ها، که تقرب و تبعد آن ها را سود و زیانی نیست، مردم را امتحان کرده است. بوسیدن احجار کعبه برای آن نیست که این حجر سود و زیانی دارد. حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمود:

مردم موظف اند که اطراف این سنگ ها بگردند اما بعد از طواف، به بارگاه ولای ما بار یابند و مودت و نصرت و آمادگی خود و "حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر" را بر ما عرضه کنند، آنگاه حضرت این آیه کریمه را قرائت فرمود: "فَجَعَلْ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ". یعنی پروردگارا! دل های گروهی از مردم را به فرزندان من مشتاق کن.

این آیه در قبال سوره کریمه حج، دو پیام دارد یعنی مردم که از نقاط دور و

نزدیک به حرم خدا مشرف می شوند، موظف اند دو کار را انجام دهند: اول اینکه با بدن، دور آن سنگ هایی که "لاتضر و لاتنفع" است، بگردند و دوم اینکه با جان، گرد حرم ولای اهل بیت و رهبری علی و اولاد او (علیه السلام) طواف کنند. خدای سبحان پیام اول را که بدان مردم کار دارد به عهده ابراهیم خلیل (علیه السلام) گذاشته و فرمود: تو اعلان کن، مردم می آیند: "وَ أَدْنُ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَ رَجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ".

اما وقتی مردم با جان بیایند تا ولای خود را با اهل بیت (علیه السلام) عرضه کنند و آمادگی خود را برای فداکاری و نثار جان و ایثار مال ارائه دهند، "حضور الحاضر و قیام الحجبه بوجود الناصر" محقق می شود که ابراهیم خلیل (علیه السلام) آن کار را از خدای سبحان چنین درخواست نمود، فرمود: پروردگارا! تسخیر دل های مردم که به اطراف کعبه دل بگردند، به عهده تو است.

حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمود: این طواف صوری بی روح در جاهلیت نیز بود، اشواط سبعة و قربانی سابقه داشت: "هكذا كانوا يطوفون في الجاهلية؟"، و اسلام آمد تا به مردم بگوید که گذشته از طواف کنار کعبه سنگ و گلی که "لاتضر و لاتنفع"، آمدن به حضور امام و عرض نصرت کردن، متمم حج است.

طبق بیان نورانی حضرت امام باقر (علیه السلام) حجی که رهبری در آن حضور و ظهور ندارد، ناقص است: "من تمام الحج لقاء الامام". البته این شامل همه عبادات بوده و اختصاصی به حج ندارد و به عنوان تمثیل است، نه تعیین؛ یعنی نه تنها "من تمام الحج لقاء الامام"، بلکه "من تمام الصلاة لقاء الامام"، همچنین "من تمام الصيام لقاء الامام"، چه اینکه "من تمام الزكاه لقاء الامام" و در پایان حدیث "بنی الاسلام علی خمسہ أشياء: علی الصلاة و الزكاه و الحج و الصوم والولاية" (کافی، ج ۲، ص ۱۸، سخن از "ولایت" است که با کلمه "والی" از آن تعبیر شده: "والوالی هو الدلیل علیهن").

این سخن حضرت امام باقر (علیه السلام) که: "من تمام الحج لقاء الامام"، از آیه کریمه

" الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا " که در حجه الوداع نازل شده، الهام و مدد گرفته است.

خداوند سبحان، اسلام همراه با ولایت و رهبری را برای ما پسندیده است. دین خداپسند، دینی است که با " کمال نعمت " و " تمام ولایت " آمیخته باشد پس نه تنها " من تمام الحج لقاء الامام "، بلکه " من تمام الاسلام لقاء الامام " (پایان سخنان آقای جوادی آملی).

بنابراین، آن کس که عمداً حج نگذارد، رکنی از ارکان دین خویش را نابود کرده و در نتیجه اسلام کامل ندارد. از این رو خداوند از ترك عمدی حج، به کفر تعبیر نموده است: " وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ " (آل عمران / ۹۷). حج بدون " ولایت " و آهنگ کعبه بدون " امامت " و حضور در عرفات بدون " معرفت امام " و قربانی در منا بدون " فداکاری در راه امامت " و رمی جمره بدون " طرد شیطان استکبار درونی و بیرونی "، سودی نخواهد داشت؛ زیرا هیچ یک از نماز و روزه و زکات و حج، همانند " ولایت "، رکن استوار اسلام نیست، از این رو در ادامه روایت امام باقر (علیه السلام) آمده است: " هیچ دعوتی از طرف خداوند، به اندازه دعوت به ولایت و امامت نیست؛ چه اینکه مطابق برخی روایات، امام (علیه السلام) دلیل و راهنمای مبانی و خطوط کلی دین همچون نماز، روزه، حج و مانند آن بوده، مجری و مفسر و حافظ احکام و حدود الهی است " (وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۰-۷).

از این روست که حج بی ولایت، سودی نخواهد بخشید. امام باقر (علیه السلام) با مشاهده طواف کنندگان کعبه فرمودند: " در جاهلیت هم این چنین هفت دور بر گرد این کعبه می گشتند و اسلام نیامده است تا همان سنت جاهلی را ادامه دهد. مردم مکلفند اطراف این سنگ ها بگردند و پس از آن نزد ما (اهل بیت) آمده، مودت و نصرت و آمادگی شان را بر ما عرضه کنند ". آن گاه حضرت به این سخن ابراهیم خلیل (علیه السلام) که در قرآن آمده، استشهاد فرمود: " فَاجْعَلْ أَفْنَدَهُ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ؛ پروردگارا، دلهای گروهی از مردم را به فرزندان من مشتاق کن " (ابراهیم / ۳۷) (بحار،

ج ۶۵، ص ۸۷). همچنین حضرت فرمودند: "تمام الحج لقاء الامام؛ حضور در پیشگاه امام معصوم (علیه السلام) و عرضه ولایت و اعلام وفاداری و فداکاری، متمم حج است" (وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۴)

نکته مذکور که در کلام نورانی امام باقر (علیه السلام) آمده، مستفاد از آیه: "الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا" (مائده/ ۳) است. خداوند، اسلام همراه ولایت و رهبری الهی را برای ما پسندیده است. التزام علمی و عملی به ولایت اولیای راستین حق، تمام نعمت الهی و کمال دین است و تنها چنین دینی خداپسند خواهد بود.

پس نه تنها "تمام الحج لقاء الامام"، بلکه "تمام الاسلام لقاء الامام" (صهباي حج، ص ۱۱۰). این تعبیر که "سنگهای کعبه سود و زبانی نمی رساند" و یا اینکه "امر به طواف بر گرد این سنگها، مقدمه حضور در نزد امام (علیه السلام) است" به طور مکرر در بیانات اهل بیت (ع) آمده است (بحار، ج ۲۳، ص ۲۲۴)، تا زائران بیت الله الحرام بدانند که در کنار آن "کعبه گِل"، "کعبه دل" که اصل ولایت و رهبری است، محفوظ است؛ از این رو امام باقر (علیه السلام) در پاسخ کسی که عرض کرد: آیا ابتدای سفر حج را مدینه قرار دهم یا مکه؟ فرمود: "ابدا بمکه و اختم بالمدينه فانه افضل؛ از مدینه آغاز و به مکه ختم کن که این با فضیلت تر است" (کافی، ج ۴، ص ۵۵۰) همچنین در حدیث دیگری در این باره فرمودند: "ابدؤوا بمکه و اختموا بنا؛ از مکه آغاز به ما ختم کن". این روایت و امثال آن بیانگر آن است که ولایت و امامت، متمم حج است و بدون ولایت، حج ناتمام است.

قرآن کریم با صراحت اعلام می دارد که هر کس قصد سوء نسبت به کعبه داشته باشد و بخواهد با تخریب آن، دین را از میان بردارد و با ویران کردن آن، پرستش خدا را بمیراند، خداوند او را عذابی دردناک می چشاند آن سان که اثری از او باقی و پابرجا نماند (حج/ ۲۵) و در این وعید و تعذیب الهی، نه اختلافی است و نه تخلفی؛ همچنان که سپاه ابرهه که قصد ویران کردن کعبه را داشتند، به قهر الهی گرفتار شده،

کعبه از گزند آنان مصون ماند (سوره فیل). آن گاه که "ابن زبیر" در خانه کعبه متحصن شد و به آن خانه پاک پناه برد، حکومت جبار وقت به دست منحوس "حجاج ثقفی"، کعبه را با منجیق ویران کرد و پناهگاه ابن زبیر را منهدم ساخت و او را دستگیر کرد (بحار، ج ۲، ص ۲۸۷)، اما هرگز طیر ابابیلی به سراغ حجاج نیامد، زیرا هدف مستقیم حجاج، ویرانی کعبه نبود، بلکه منظورش دستگیری ابن زبیر بود و آن مرد (ابن زبیر) مخالف امام سجاد (علیه السلام) بود.

وقتی این مرد ضد حق، در کعبه متحصن شد، خداوند اراده فرمود برای مردم بیان کند که به این فرد که مخالف ولایت و امام زمان خویش است، پناه نخواهد داد، از این رو مهلت داد تا کعبه را بر سر او ویران کنند" (من لا یحضر، ج ۲، ص ۲۴۹) بنابراین کعبه با همه قداستی که دارد برای افرادی چون ابن زبیر که به دعوت ربانی سید الشهداء که فرمود: "هر کس که حاضر است جان خویش را در راه ما فدا کند و خود را آماده دیدار خداوند سازد با ما در حرکت شود" (بحار، ج ۴۴، ص ۳۶۷)، جواب نداد و سید الساجدین را که می فرمود: "منم فرزند مکه، منم فرزند زمزم و صفا" یاری نکرد؛ نه پناه است و نه امان. از این واقعه به خوبی روشن می شود که حرمت کعبه به احترام ولایت و امامت است، از این رو کسی که امام خود را نشناخت و زندگی او چون مرگش، جاهلی بود، حتی اگر به درون کعبه نیز پناه برد، از امن الهی برخوردار نیست.

حال ای عزیزان این کنگره های اسلامی که پایه گذارانش بلا استثناء، رسیدگی مسلمان ها به همدیگر و اطلاع یافتن از خوشی ها و ناخوشی های یکدیگر است و امامت و ولایت که محور تمام اعمال و ارادت به آن، کمال دین است نظری به سرزمین پر از کرب و بلا افکنید، مسلمان نماهای کوفه و شام، به گرفتاری های فرزندان آورنده اسلام و محور دین و دیانت، چگونه و باچه صورت و سیرتی، در آن دشت پر بلا حضور داشتند رسیدگی کردند و با آنها با چه رفتارهای بیرحمانه، مواجه و روبرو گشتند.

بمیرم به یاری خواه آن دشت پربلا که روح حج و جهاد و صاحب مقام ولایت و امامت بود، در میان سی هزار مدعیان اسلام با فریاد هل من مغیث یغیثنا، هل من ناصر ینصرنا، هل من مجیر یجیرنا آیا برای ما فریادرسی هست آیا برای ما کمک کننده ای وجود دارد، آیا برای ما پناه دهنده ای پیدا می شود و. و. یاری خواست اما از آن همه مسلمان نماها حتی یک نفر به او جواب مساعد نداد بلکه گفتند: ای حسین!! هرچه زودتر کار را تمام می کنیم تا به نماز اول وقت برسیم!!! بلی فرزند مؤسس و جگر گوشه آورنده نماز را با نام نماز شهید کردند و قلب جد و پدر و مادرش را تا انقراض عالم جریحه دار نمودند و سوزاندند.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۷۷ حج مظهر شکوه دین با بیان دیگر

از آقای مصباح یزدی

منافع بی شمار درقرآن مصالحتی را برای حج ذکر فرموده و تأکید کرده است که:

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ؛

۱- کعبه جایی است که باعث قیام مردم می شود؛ یعنی اگر این کعبه نباشد افراد جامعه افرادی خفته و بی تحرک می شوند. این کعبه است که باعث پویایی و زنده بودن جامعه می شود. در سوره حج برای تشویق مردم به انجام اعمال حج می فرماید: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ؛

۲- قرآن می گوید حج منافع بی شماری دارد و در روایات این منافع را به صورت جزئی بیان فرموده اند. مثلاً مردم از بلاد مختلف به این سرزمین می آیند،

همدیگر را می شناسند، از یکدیگر چیز یاد می گیرند، منافع اقتصادی شان را درک می کنند، می فهمند چه تجارتی برای چه جایی مفید است و ...

اما حضرت زهرا سلام الله علیها نکته دیگری را می فرمایند که اگر همه فواید فوق را در یک طرف قرار دهیم و این نکته را در طرف دیگر، شاید همین یک نکته بر همه آن ها برتری داشته باشد، حضرت می فرمایند: والحج تشییدا للدين؛ «تشیید» یعنی ساختمانی را محکم و زیبا ساختن و پایه هایش را مرتفع قرار دادن.

«شیدالبناء» یعنی ساختمان محکم، رفیع و زیبایی ساخت. حضرت می فرمایند:

حج باعث می شود که دین به صورت ساختمانی رفیع، بلند، زیبا و باشکوه باشد.

شاید منظور این باشد که اگر حج تشریح نشده بود و مسلمان ها موظف نبودند که هر سال چنین اجتماع باشکوهی را در آن جا تشکیل دهند ابهت اسلام برای جهانیان نمایان نمی شد. در چنین مراسمی، عظمت اسلام و جامعه اسلامی به نمایش گذاشته می شود و قطعاً دیدن این مناظر باشکوه توسط غیرمسلمان ها و حتی نقل و توصیف این مراسم، آن ها را تحت تأثیر قرار می دهد و این سؤال را برای آن ها ایجاد می کند که: این چه جذبه ای است که مردم را این چنین به سرزمینی می کشاند که نه آب و هوایی دارد و نه وسائل خوش گذرانی؟

حج، دریای رحمت الهی

خدای متعال از روی لطف عمیقی که به بندگانش دارد از هیچ یک از انواع وسایلی که ممکن است در انسان اثر بگذارد و او را یک قدم به طرف خدا جذب کند فروگذار نمی کند، او راه هایی را باز می کند که مردم به طور طبیعی انگیزه ای برای توجه به خدا و خضوع در مقابل عظمت الهی پیدا کنند؛ چرا که این توجه و خضوع تنها عامل ترقی روحی و معنوی انسان و رسیدن به آن مقامی است که برای آن آفریده شده است. خدا به ابراهیم می فرماید: به مردم بگو به هر وسیله ای شده خود را به مکه برسانید و حج را ترک نکنید؛ چرا؟ برای این که این بهترین عاملی

است که می تواند انگیزه ای جهانی در عموم مردم به وجود آورد. صحبت یک نفر و دو نفر نیست. مرحوم آقای قاضی نقل می کردند که: «گاهی خدا کسی را یک سال به بیماری و فقر و ... مبتلا می کند تا یک یا الله بگوید. یعنی گفتن یک یا الله آن قدر در سعادت انسان مؤثر است که جا دارد یک سال سختی بکشد.» طبعاً وقتی چنین برکاتی نصیب یک جمعیت میلیونی شود برای خدا خیلی ارزشمند است. این عمل، دین را خیلی تقویت می کند؛ لذا اگر یک سال داوطلب برای شرکت در مراسم حج کم باشد و بخواهد حج خلوت برگزار شود، خدای متعال حاکم شرع را موظف کرده است که با هزینه بیت المال عده ای را به حج بفرستد.

خدا نهایت علاقه را دارد که حتی یک نفر بیشتر هم که شده مشمول رحمت خدا قرار گیرد. عجیب است! هر سفری که به حج می روی علاقه ات به حج بیشتر می شود. شخصی تازه مسلمان که از اهالی آمریکا بود سفری به حج رفت. از او پرسیدم در این سفر کجا بیشتر به شما خوش گذشت؟ گفت: «هیچ چیز برای من لذت بخش تر از این نبود که بنشینم و خانه کعبه را تماشا کنم. آن قدر این منظره لذت بخش بود که حاضر نبودم آن را با چیزی عوض کنم!» اتفاقاً از مستحبات اعمال مسجدالحرام نگاه کردن به خانه کعبه است. خدای متعال در این سنگ های سیاه و این سرزمین خشک و بی آب و علف چنان جاذبه ای قرار داده است که دل ها را مجذوب می کند تا افراد بیشتری به رحمت خدا نایل شوند. او می خواهد در افراد لیاقت درک رحمت خودش هرچه بیشتر ایجاد شود. پس عمده فلسفه حج تشیید دین است؛ یعنی حج بنای دین را محکم و باشکوه می کند. اگر حج نبود بنای دین، بنایی ضعیف، خاموش، آرام و بی رمق بود و مردم از آن استفاده ای نمی کردند و خیلی ها از آن غافل می شدند و این باعث می شد که از خیلی از برکات محروم شوند؛ اما وجود حج باعث شد که بنای دین رفیع و باشکوه باشد و دل ها را مجذوب کند تا مشمول رحمت فراوان الهی قرار گیرند رزقنا الله و ایاکم ان شاء الله

ولایت پذیری در حج

گزارش های تاریخی قرآن تایید می کند که جامعه انسانی هر چند از آدم تا حضرت نوح (ع) و تا حضرت ابراهیم (ع) فراز و نشیب های بسیاری را از سر گذرانده است؛ ولی در تمام این دوره های تاریخی، این حضرت ابراهیم (ع) بوده که توحید محض الهی را در جامعه نهادینه کرده و زمینه های انقلاب بزرگ بشریت را در عرصه ایمان توحیدی فراهم کرده است. آن حضرت (ع) به سبب دست یابی به مقامات بسیار بزرگ انسانی از طریق عبودیت محض، توانست در مقام امامت قرار گیرد و به عنوان اسوه کامل و سرمشق انسانیت مطرح شود.

حج، یادگار پیامبر توحیدی

حضرت ابراهیم خلیل الله (ع) را از بزرگ ترین پیامبران بشریت پس از حضرت محمد مصطفی (ص) دانسته اند. آن بزرگوار در فضیلت پس از پیامبر (ص) قرار می گیرد. از این رو دین اسلام را به نام ایشان می شناسند و همه شرایع الهی موجود را به ایشان نسبت می دهند. و لذا سخن از دین ابراهیمی است که شرایع متعدد و مختلفی از دل آن بیرون آمده است. بسیاری از آیین ها و مناسک موجود در همه شرایع، برگرفته از سنت و آموزه ها و سیره آن حضرت (ع) است. آیین توحید حج نیز یکی از آیین هایی است که یادگار آن حضرت می باشد که به عنوان نماد و سمبل توحید و آیین ها و مناسک توحیدی مطرح است.

اسماعیل، معاون ابراهیم

حضرت اسماعیل (ع) فرزند حضرت ابراهیم (ع) از هاجر کنیز مصری و قبلی است. خداوند چنان که از آیه ۳۷ سوره ابراهیم برمی آید، به حضرت ابراهیم (ع) فرمان می دهد تا اسماعیل را در سرزمین مکه و نزدیک خانه خدا اسکان دهد. آن حضرت نیز برای عمل به فرمان الهی، همسر و کودک خردسال خویش را از بیت المقدس به سوی مکه کوچ می دهد و در سرزمین خشک و بی گیاهی اسکان می

دهد. این کودک که درس پیری پدرش، به دنیا آمده بود (ابراهیم آیه ۳۹) همواره همراه و همکار پدر در امور زندگی بوده است. (صافات آیات ۱۰۱ و ۱۰۲) خداوند به این کودک حکمت و کتاب آسمانی و مقام قضا و حکومت و نبوت را عطا کرد (انعام آیات ۸۶ تا ۸۹) و او را بخاطر فضیلتی چون اخلاص در عمل (بقره آیه ۱۲۷ و ۱۲۸) و تسلیم بودن در برابر خداوند (صافات آیات ۱۰۲ تا ۱۰۶) می ستاید. آن حضرت (ع) انسانی با ویژگی ها و فضیلتی چون تقوا (ص آیات ۴۸ و ۴۹)، اهل توحید محض (بقره آیه ۱۲۷ و ۱۲۹ و ۱۳۳)، باورمند به مشیت الهی (صافات آیات ۱۰۱ و ۱۰۲)، اهل خضوع مستمر (همان) صبر و شکیبایی (انبیاء آیه ۸۵ و صافات آیه ۱۰۲) عصمت و خیردائی در همه اعمال و رفتار (ص آیه ۴۸)

نیکوکاری و شتاب و سبقت در کارهای خیر (انبیاء آیات ۸۵ و ۹۰ و ص آیه ۴۸) انسانی صالح (انبیاء آیات ۸۵ و ۸۶) حلیم و بردبار (صافات آیه ۱۰۱ و نورالثقلین ذیل آیه) اهل هدایت (انعام آیه ۸۶ و ۹۰) و با فضایل و مقاماتی چون امامت (انعام آیات ۸۶ و ۹۰) نبوت و برگزیدگی از سوی خدا (همان و نیز ص آیه ۴۸) بوده است. وی کسی است که در تجدید بنای کعبه در کنار حضرت ابراهیم (ع) و برخوردار از امتیازات این مقام بود. (بقره آیه ۱۲۷) خداوند وی را از کسانی معرفی می کند که باید به عنوان اسوه و سرمشق زندگی مورد توجه قرار گیرد. (انعام آیات ۸۶ و ۹۰ و بقره آیه ۱۳۳ و ص آیه ۴۸) خداوند به سبب همین صفات و فضایل است که وی را به عنوان معاون حضرت ابراهیم (ع) برگزید و از او خواست تا در کنار آن حضرت (ع) مسئولیت بزرگ هدایت بشر به ویژه از طریق آموزش آیین ها و مناسک بزرگ عبادی چون حج و نماز و زکات به عهده گیرد.

زندگی اسماعیل (ع)، آیین زندگی

اگر به آیات قرآنی و روایات وارد شده در مساله حج توجه شود، به خوبی می توان دریافت که چرا زندگی حضرت ابراهیم و اسماعیل (ع) به عنوان آیین زندگی

مطرح شده است. به عبارت دیگر تمامی لحظات زندگی این پدر و پسر در آن حد و اندازه در کمال و تمام است که به عنوان اسوه زندگی همه بشر مطرح می شود.

خداوند در آیات ۴۸ و ۴۹ سوره ص، به داستان زندگی آن دو می پردازد و آن را شایسته یادآوری و به نیکی ذکر شدن می داند. بخشی از مهم ترین و حساس ترین زندگی آنان، ارتباط تنگاتنگی با حج و آیین های آن دارد، زیرا رفتارهای آنان در زندگی، به عنوان بخشی از آیین های توحیدی و عبادی حج درآمده است.

تولی و تبری در حج

تبلیغ پیام الهی به هر شکل و صورتی از دیگر وظایف کارگزاران است که در آیات ۱۶۳ و ۱۶۵ سوره نساء بر آن تاکید شده است. برخی بر این باورند که حج جز عبادت چیزی نیست و هرگونه تبلیغ در آن جایز نیست. این در حالی است که این زمان بهترین زمان برای تبلیغ اصول توحید و آگاه سازی نسبت به اهداف رسالت چون عدالت جهانی و قیام توده های مردم برای دستیابی به آن است. (حدید آیه ۲۵) با توجه به آیات پیش گفته می توان گفت که از وظایف و مسئولیت های عمده کارگزاران و مسئولان حج آن است که تولی و تبری را به شکل واقعی و یا نمادین آن در حج عمل کنند. از این روست که خداوند مسئله اذان و اعلان رسمی براءت از مشرکان و نمادها و افکار و اعمال آنان را به عنوان بخشی از حج مطرح می سازد.

بنابراین بر مسئولان است که زمینه اجرایی اعمال براءت و تولی به امام و نفی هرگونه طاغوت را فراهم آورند. حضرت اسماعیل با آن همه عواطف و احساساتی که نسبت به پدر دارد و به شکل عاطفی با مسئله ذبح برخورد می کند (صافات آیات ۱۰۱ و ۱۰۲)

ولی هنگامی که پای انجام مسئولیت و تکالیف الهی به میان می آید، به هیچ وجه کوتاه نمی آید و خود را در بست در اختیار ولی خدا قرار می دهد. گروهی از مردم و مسلمانان دارای ذهن موزائیکی هستند. به این معنا که در حوزه معرفت

شناسی بسان کافر و مشرک هستند ولی در حوزه عمل، رفتاری ایمانی نشان می دهند. این مسئله تعبدی نمی تواند تا زمان بسیاری دوام یابد؛ زیرا روزی در عمل نمی تواند میان شرک معرفتی و عمل تعبدی خود جمع کند. از این رو هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا امام معصوم (علیه السلام) یا ولی امر مسلمانان حکمی می کند که جان شخص را به خطر می افکند، از اطاعت فرمان سر باز می زند. داستان خراسانی با امام صادق (علیه السلام) و عدم اطاعت از فرمان پریدن در تنور آتش معروف است؛ زیرا چنین شخصی در عمل ولایت را چنان نشناخته بود که بتواند چشم بسته به فرمان ولی الله عمل کند و خود را به درون آتش بیفکند.

اطاعت بی چون و چرا از ولی امر

در حالی که اطاعت حضرت اسماعیل (علیه السلام) نسبت به حکم ولی الله نشان می دهد که وی از نظر معرفتی به جایی رسیده بود که می توانست خود را بی اما و اگر و چون و چرا در اختیار معصوم و ولی امر قرار دهد. حج و قربانی و داستان اطاعت اسماعیل (علیه السلام) از ولی الله، خود بزرگترین درس توحیدی از اطاعت و فرمانبرداری از امام و ولی امر است که می بایست از سوی کارگزاران تبلیغ شود. اگر آن حضرت (علیه السلام) با جان خویش اطاعت از ولایت را نشان می دهد ما موظفیم این معنا را به گوش حاجیان برسانیم که این عمل تنها یک بازی و یا نمایش نبوده است و اگر خداوند اراده کرده بود بی گمان کارد، حلقوم را می درید. بنابراین هرکسی وظیفه ای دارد که می بایست انجام دهد. وظیفه مؤمنان اطاعت محض از ولی الله است و وظیفه ولی الله آن است که تنها در شرایطی که لازم و ضروری است این کار را بخواهد و در غیر این صورت به فدیة و جایگزین بسنده کند. (صافات آیات ۱۰۲ تا ۱۰۷) بسیاری از مردم نیازمند آموزش هایی هستند که در مکتب حکمت متعالی و فلسفه شیعی بخوبی به آن پرداخته شده است.

این حکمت متعالی است که مسئله ولایت پذیری و اطاعت از ولی الله را به خوبی در بعد معرفتی به اثبات می رساند و زمینه آن را برای عمل در حوزه های

مختلف سیاسی و اجتماعی و نظامی فراهم می آورد. داستان ذبح اسماعیل و اطاعت پذیری وی از ولایت، داستان هر روز ماست. ما در جامعه، هر روز با مسائلی مواجه هستیم که تنها از راه اطاعت و تعبدپذیری ممکن است حل و فصل شود و هرگونه مقاومت و اما و اگرهای عقلانی نمی تواند جامعه را در امنیت کامل قرار دهد و اجرای بسیاری از دستورها را با مشکل مواجه می سازد. براین اساس درسی که کارگزاران و مسئولان حج باید به مؤمنان منتقل و آن را تبلیغ کنند مسئله ولایت پذیری و اطاعت تعبدی محض از ولایت امری است که همه شرایط را دارا می باشد و کسی است که در خدا ذوب شده است. اگر ولی امر مسلمانان خود را در خدا ذوب کرده است بر همه مؤمنان است که خود را در چنین ولی امری ذوب کنند و از وی اطاعت و فرمانبرداری محض داشته باشند.

حضرت اسماعیل (علیه السلام) می دانست که کشتن انسان بی گناه و به ناحق جرم است و از صدها حکم الهی درباره حقوق بشر آگاه بود و می دانست که حضرت ابراهیم (علیه السلام) از وی آگاهتر و هوشیارتر نسبت به وی در این مسائل است ولی این را نیز می داند که ولی الله حکمی بدون حکمت و هدف نمی کند و در پس حکم وی مصالح و اهداف والاتر و برتری است. از این رو بر پایه بینش و نگرش معرفت شناختی عمیق و بلند خویش اطاعت محض را از حضرت ابراهیم (علیه السلام) نشان می دهد. این ها نمونه ها و جلوه هایی از حج است که می توان در ایام حج به حاجیان آموخت و آنان را در مسیر کمالی جامعه عدالت محور و ولایت محور جهانی اسلام قرار داد. بی گمان فرجام جامعه ای که همچون اسماعیل از ولی امر خویش اطاعت می کند و بی اما و اگر، گردن را در اختیار ولی امر خویش قرار می دهد تا هرگونه که خواهد عمل کند، فرجامی نیک در دنیا و نعمت های اخروی در آخرت است.

حج هوشمند، رویکرد شایسته آینده

گردهمایی عظیم حج هر ساله فرصتی طلایی را برای خودسازی در اختیار امت

اسلامی قرار می دهد که بی نظیر است؛ علاوه بر نقش تحول فردی که حج ایفا می کند نمی توان از اثرات اجتماعی این حضور بی مانند آحاد امت اسلامی غافل شد. محیط اجتماع حج فرصتی است که باید از آن بهره گرفت؛ و رویکرد انفعالی و فاقد برنامه ریزی مناسب می تواند فرصت های بی مانندی را از میان ببرد. تجربه صاحب این قلم حاکی از آن است که حاضران در مراسم حج را می توان در سه لایه عمده گنجانند:

۱. آنانی که حضورشان در مراسم حج فقط برای انجام یکی از مناسک اسلامی و عمل به یکی از واجبات الهی است.
 ۲. کسانی که در این فرصت تحولی روحانی یافته و در مسیر زندگیشان دگرگونی جدی روی داده و از نظر زیست دنیوی دچار نوعی جهش کیفی شده و تصمیم می گیرند در مسیر قرب الهی حرکت نمایند.
 ۳. کسانی که تحول شخصیشان منشاء تحول اجتماعی شده و آنان پس از تحول روحی خود به مثابه پیامبران تحول و تعالی روحی اجتماعشان شده و به سفر در میان خلق با حق دست می یازند.
- بخش اعظم حاجیان در زمره گروه نخستند که حج برای آنها صرفاً عملی مناسکی است. گروهی نیز که البته قابل اندازه گیری نیست دچار تحولات روحی شده و از چند ساعت تا چند روز و بعضاً ان شاء الله تا پایان عمر تحول روحیشان ادامه می یابد. تعدادی اندک نیز تحول خود را به جوامع خویش انتقال داده و برای خلق خدا در مسیر تحول انگیزه آفرینی کرده اند.
- در میان این سه گروه، گروه نخست از لحاظ کمیت بالاترین ولی کیفیت پایین ترین است و گروه سوم از لحاظ کمی حائز کمترین کمیت ولی بالاترین کیفیت هستند. کسانی چون ناصر خسرو، ابن عربی، شریعتی و جلال آل احمد در این راستا منشاء اثراتی قابل تامل شده اند. از این رو سازمان ها و نهادهای دست اندرکار حج نظام اسلامی شایسته است رویکردهای نوینی را در جهت ارجحیت کیفیت بر

کمیت برگزینند؛ هر چند گام های ارزشمندی در این راستا برداشته شده است. به همین دلیل پیشنهاد می شود همان گونه که مفاهیمی چون قدرت هوشمند مطرح است پدیده و رویکرد حج هوشمند هم مورد توجه قرار گیرد و با اعزام هوشمند و ترکیبی از لایه های فوق البته با اهمیت بیشتر دادن به کیفیت اثرات اجتماعی حج را گسترش بخشیم. بی گمان این حرکت امواج تولایی و تیرایی عظیمی را ایجاد خواهد کرد و برائت از مشرکین را از شکل صوری فعلی به سمت حرکتی با کیفیت تر و ژرف تر در سطح جهان تبدیل خواهد کرد که ابتدا روشنفکران و سپس توده ها را متأثر خواهد ساخت.

قرآن و نقش محوری کعبه در هدایت جهانیان

کعبه، یکی از مهم ترین نمادهای دین اسلام است. هر چند که برخی با انتخاب دروغین هلال ماه می کوشند تا نماد دیگری را به عنوان نماد برتر و عالی اسلام قرار دهند، ولی هر مسلمان و غیرمسلمانی می داند که کعبه ای که هر روز مسلمانان چندین بار در برابر آن می ایستند و بدان سو نماز می خوانند، نماد اصلی و هویت بخش مسلمانی است. در آیات سوره بقره از جمله آیه ۱۴۴ آن، گزارشی از علاقه مندی شدید پیامبر (ص) برای انتخاب کعبه به عنوان قبله مسلمانان آورده شده است. پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) مدت ها در انتظار آن بود تا حکمی از سوی خداوند درباره تغییر قبله نازل شود؛ زیرا تغییر قبله افزون بر این که یکی از نشانه های پیامبر آخر زمان است، بیانگر هویت مستقل اسلام نسبت به شرایع یهودی و مسیحی نیز می باشد که قبله آنان بیت المقدس است.

هر آیین و دینی بر آن است که نمادهای خاص خود را داشته باشد تا عامل اشتراک پیروان و جدایی از دیگر پیروان شرایع و آیین ها باشد. در اسلام می توان نمادهای چندی را یافت که موجبات این هویت بخشی به امت اسلام می شود که از جمله آنها می توان به اذان، مسجد، کعبه، حج و مانند آن اشاره کرد.

البته مسلمانان در برخی از کشورهایی که با گروه های آیینی دیگر زندگی می کنند، می کوشند تا از طریق حجاب، کلاه و جامه خاص اسلامی، ریش و محاسن و مانند آن، خود را از دیگران متمایز سازند. شاید همین مسئله موجب شده است تا در بخش های دیگر نیز برای نمادسازی اقدام کنند؛ چنان که در مقابل نماد مسیحی صلیب و نماد یهودی ستاره داود (علیه السلام)، نماد هلال ماه را برگزیدند تا این گونه خود را از ملت ها و امت های دیگر جدا سازند.

کعبه، نماد هویتی اسلام

کعبه مهم ترین نماد و محوری ترین عامل هویت بخش برای مسلمانان است. در زمانی که مسلمانان در مکه زندگی می کردند، قبله ایشان بیت المقدس در فلسطین بود؛ زیرا خانه خدا، در آن زمان آکنده از بت های گوناگون بود که تا پیش از سیصد بت گزارش شده است. اگر مسلمانان به سمت کعبه نماز می گذاشتند متهم به پرستش بتان می شدند، افزون بر این که نمی توانستند هویت خود را به عنوان مسلمان از مشرکان جدا سازند.

اما زمانی که مسلمانان پس از هجرت بزرگ در مدینه گرد هم آمدند، آیین توحیدی مسلط بر شهر مدینه، یهودیت بود که به سوی بیت المقدس می ایستادند و عبادت می کردند. این جا بود که تفاوت میان مسلمانان و یهودیان از دست می رفت. از این رو، لازم بود تا هویت مستقل خود را باز یابند. نگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آسمان وحی و انتظار نزول حکم تغییر قبله، بیانگر جایگاه ارزشمند نماد هویت بخشی چون قبله است؛ زیرا وحدت قبله بیانگر وحدت در فکر و عمل است؛ این در حالی است که اسلام هر چند تصدیق کننده تورات است، ولی ناسخ آن نیز به شمار می آید؛ زیرا با نزول قرآن، اسلام پیامبران به کمال و تمامیت خود رسید. از سوی دیگر، شریعت موسوی که یهودیان به ظاهر پایبند آن هستند، تحریف شده و از مسیر خود نیز بیرون رفته است. از این رو هر گونه اشتراک، در زمانی که اسلام می

کوشید تعریف جدیدی از دین داری و توحید بیان کند می توانست موجب اغرای دیگران به جهل شود و توده های مردم نتوانند به جداسازی دو شریعت اقدام کنند در دام خطا و اشتباه افتند.

بنابراین معلوم است که تغییر قبله تنها یک امر عادی و معمولی نیست، بلکه از جایگاه بسیار مهم و اساسی برخوردار می باشد. همین مطلب را می توان از «تقلب وجه» پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهتمام وی به آن به دست آورد.

هر چند که از نظر اسلام، به هر جا رو شود، خداوند در همان سمت و روست، ولی قبله ای چون کعبه می تواند عامل اتحاد و وحدت امت اسلام شود.

علامه طباطبایی در ذیل آیه ۱۴۴ سوره بقره می نویسد: قبله قرار گرفتن خانه ای از خانه ها چون کعبه و یا بنائی از بناها چون بیت المقدس و یا سنگی از سنگ ها چون حجرالاسود، که جزء کعبه است، از این جهت نیست که خود این اجسام برخلاف تمامی اجسام دیگر، اقتضای قبله شدن را دارد، تا تجاوز از آن و نپذیرفتن اقتضای ذاتی آنها محال باشد و در نتیجه ممکن نباشد که حکم قبله بودن بیت المقدس دگرگون شود و یا لغو گردد، بلکه تمامی اجسام و بناها و جمیع جهات از مشرق و مغرب و جنوب و شمال و بالا و پائین، در نداشتن اقتضای هیچ حکمی از احکام، برابرند؛ چون همه ملک خدا هستند، پس خدا هر حکمی - که بخواهد و به هر قسم که بخواهد و در هر زمان که بخواهد- در آنها می راند و هر حکمی هم که بکند به منظور هدایت خلق و بر طبق مصلحت و کمالاتی است که برای فرد و نوع آنها اراده می کند، پس او هیچ حکمی نمی کند مگر به خاطر این که به وسیله آن حکم، خلق را هدایت کند؛ و خداوند هم جز به سوی آنچه که صراط مستقیم و کوتاه ترین راه به سوی کمال قوم و صلاح ایشان است، هدایت نمی کند. (المیزان، ج ۱، ص صفحه ۴۸۰)

خداوند در آیه ۱۱۵ سوره بقره به این نکته توجه داده است که تفاوتی میان جهتی با جهتی دیگر نیست و به هر سمت رو شود خداوند همان سمت است، ولی

انتخاب قبله برای نماز گزاردن برای ایجاد همان هویت و وحدت میان امت اسلام است.

کعبه، معبد توحید

در این که چرا کعبه به عنوان قبله امت اسلام انتخاب شده و از بیت المقدس قبله نخست عدول شده است، مطالب بسیاری گفته اند. اما با نگاهی به آیات قرآنی می توان دریافت که کعبه نخستین عبادتگاه موجود در زمین است. (آل عمران، آیه ۹۶ و نیز حج، آیه ۲۶) این خانه که پیش از ابراهیم (علیه السلام) و بر پایه برخی روایات حتی در زمان هبوط حضرت آدم (علیه السلام) برای قبله و عبادت انتخاب شده بود، در زمان حضرت ابراهیم (ع) با مشارکت فرزندش اسماعیل (علیه السلام) ساخته یا بازسازی شد. از برخی روایات استفاده می-شود که کعبه در عصر نوح هم بوده و در توفان هم از غرق آزاد شده است. (تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۴۹۵) علامه طبرسی با استفاده از واژه «یرفع» بر این باور است که خانه کعبه پیش از حضرت ابراهیم (علیه السلام) وجود داشته است و آن حضرت (علیه السلام) ماموریت داشته است تا با کمک فرزندش اسماعیل (علیه السلام) آن را نوسازی کند. (مجمع-البیان، ج ۱ و ۲، ص ۳۸۹)

به هر حال، خداوند حضرت ابراهیم (علیه السلام) را مامور کرد تا کعبه را به عنوان جلوه گاه توحید و یکتاپرستی بسازد یا بازسازی نماید (آل عمران، آیه ۹۶) و مردم را به عبادت پروردگار آن خانه بخواند. از آیه ۳ سوره قریش نیز بر می آید که همه انسان ها ماموریت دارند تا کعبه را به عنوان معبد توحید انتخاب کرده و پروردگار آن را پرستند. هم چنین از آیاتی چون ۱۲۵ سوره بقره و ۳۵ و ۳۷ سوره ابراهیم و ۲۶ و ۲۹ و ۳۳ سوره حج بر می آید که این خانه، دارای قدمت تاریخی و کهن می باشد و یک اثر باستانی در عبادت انسان ها به شمار می آید. بنابراین، با نگاهی به تاریخ خانه خدا می توان دریافت که کعبه، نماد توحید و معبد یکتاپرستی در طول تاریخ بوده است. از این رو خداوند در آیات ۹۶ و ۹۷ سوره آل عمران آن را از آیات و نشانه های روشن برای هدایت جهانیان بر می شمارد؛ زیرا هر کسی با نگاهی به کعبه می

تواند دریابد که انسان به طور فطری خداپرست بوده و به عبادت خداوند یکتا در طول تاریخ می پرداخته است. همین جایگاه توحیدی کعبه است که برای آن احترام و حرمت ویژه ای در پیشگاه خداوند ایجاد نموده است (بقره، آیه ۱۲۵ و مائده، آیات ۲ و ۹۷) و هر کسی اگر بخواهد موجبات جلب رضایت الهی را فراهم آورد می تواند با احترام و حرمت گذاری به کعبه این رضایت و خشنودی الهی را کسب کند.

(مائده، آیه ۲)

ویژگی های کعبه

کعبه افزون بر ویژگی های پیش گفته دارای اهمیت و ارزش دیگری نیز می باشد و آن امن بودن برای انسان ها است. خداوند در آیه ۱۲۵ سوره بقره، کعبه را مکانی امن برای انسان ها بر می شمارد که جان و جسم ایشان در این مکان در امنیت و آرامش است. به این معنا که کعبه از نظر تشریحی و تکوینی از خصوصیت امنیت بهره می برد. بنابراین، می توان گفت که هر کسی که در کعبه قرار می گیرد از نظر جسمی در امنیت و از نظر روحی در آرامش قرار می گیرد. البته آثار این امنیت در پیرامون خانه نیز یافت می شود و کسانی که در پیرامونش قرار می گیرند نیز از امنیت و آرامش جسم و جان و روح و روان بهره مند می شوند. از آیه ۱۲۵ سوره بقره برمی آید که خانه خدا، برای کسانی که در آن جا حضور می یابند، مکان امنی است.

بنابراین هیچ کس نمی تواند متعرض کسانی شود که در آن جا حتی به عنوان پناهندگی حضور یافته اند. (مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۳۸۳) از دیگر ویژگی های کعبه می توان به برکت اشاره کرد خانه خداوند براساس آیه ۹۶ سوره آل عمران، دارای برکت و خیر فراوان برای کسانی است که در آن جا حضور می یابند.

خیر و برکت به آن نعمت مادی و معنوی گفته می شود که آثار آن در زندگی بشر چیزی جز کمال نیست.

به این معنا که انسان از هر چیزی که به وی داده می شود به بهترین شکل بهره می گیرد و آثار آن در کمال یابی وی نقش اساسی ایفا می کند. این دسته از نعمت های

الهی به عنوان خیر و برکت شناخته می شوند. از دیگر ویژگی های کعبه می توان به لزوم نماز گزاران به سوی آن اشاره کرد. (بقره، آیه ۱۴۳ و تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۳۶، حدیث ۴۱۵) البته برای کسانی که در مکه هستند، مسجدالحرام قبله می شود که کعبه در وسط آن قرار دارد و یا برای کسانی که در بیرون مکه هستند خود مکه قبله می شود که باز به سبب وجود کعبه در آن ناحیه و سمت است. (بقره، آیات ۱۴۴ و ۱۴۹ و ۱۵۰) همچنین کعبه نقش محوری در مناسک حج از جمله اطراف و قربانی به طرف آن دارد (حج، آیات ۲۹ و ۳۳) چنان که کعبه و جهت مسجدالحرام و مکه، در هر ذبح و کشتاری لازم است. بدین معنی که هر حیوانی را باید به سمت قبله ذبح کرد، در غیر این صورت آن ذبح، حرام می شود.

نام های کعبه

در قرآن برای کعبه نام های چندی گفته شده است. از جمله این که از آن «بیت» در آیاتی چون ۱۲۵ و ۱۲۷ و ۱۵۸ سوره بقره و ۹۷ سوره آل عمران و ۳ سوره قریش تعبیر شده است. بیت به معنای خدا است لذا از آن به خانه یاد می شود. نام دیگر آن «البیت حرام» است که به معنای خانه ای است که دارای حرمت و احترام است و می بایست قداست آن را حفظ کرد. (مائده آیات ۲ و ۹۷ و ابراهیم، ۳۷)

«البیت التعقیق» به معنای خانه کهن و قدیمی و یا با ارزش است. خداوند در آیات ۲۹ و ۳۳ سوره حج از خانه کعبه به این نام یاد کرده است. چهارمین نامی که در قرآن برای کعبه بیان شده است. «بیت المعمور» است. که برخی از مفسران چون زمخشری مقصود از آن را کعبه دانسته اند (کشاف، ج ۴، ص ۴۰۸) و برخی آن را خانه در مقام قدس می دانند. پنجمین نام قرآنی کعبه، «بکه» است که در آیه ۹۶ سوره آل عمران به آن تعبیر شده است. بکه به معنای جایی است که ازدحام در آن می شود. از آن جایی که در هنگام طواف حاجیان در اطراف آن ازدحام می کنند، از خود خانه خدا و کعبه به بکه تعبیر شده است. (مفردات الفاظ قرآن کریم، ص ۱۴۰) از امام باقر

(ع) روایت شده که بکه همان موضع بیت است و مکه به اطراف حرم اطلاق می شود. (تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۷، حدیث ۹۶).

نقش هدایتگری کعبه

کعبه در آیین اسلام نقش های چندی را ایفای می کند که برخی از آن ها بیان شد. از جمله به نقش کعبه در نماز و حج و قربانی و ذبح اشاره شد. خداوند در آیه ۹۷ سوره مائده، کعبه و زیارت آن را عامل تقویت دین مردم و بهره مندی از دنیا می داند. در روایتی از معصوم (علیه السلام) آمده است: مقصود از «قیاما للناس» در آیه آن است که جامعه در دین و معاش و معاد خود از این زیارت و وجود کعبه بهره مند می شود.

(عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۷، حدیث ۹۶) از امام صادق (علیه السلام) روایت است که فرمود:

خداوند کعبه را قیام برای دین و معیشت مردم قرار داده است. (عیاشی:، حدیث ۲۱۱) بنابراین می توان گفت که کعبه تنها در زندگی معنوی انسان ها نقش ایفا نمی کند بلکه در زندگی مادی و دنیوی آنان نیز نقش حیاتی و اساسی دارد.

از آیات سوره فیل و قریش نیز این معنا حاصل می شود که چگونه کعبه وسیله اتحاد و اعتبار قریش شده و امنیت سفرهای تجاری آنان را موجب شده و عاملی در کسب معنویت و درآمد برای ایشان است. بنابراین، نقش کعبه را نمی توان تنها در حوزه معاد و معنویت خلاصه کرد. البته مهم ترین نقشی که قرآن برای کعبه بیان کرده است، همان نقش هدایتی کعبه برای جهانیان است. خداوند در آیاتی از جمله ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۵۰ سوره بقره و ۹۶ سوره آل عمران، به نقش هدایتی کعبه برای همه جهانیان اشاره کرده است. از این آیات می توان این را به دست آورد که هرکسی هدایت راستین و خط مستقیم کمال را بخواهد می بایست به کعبه به عنوان مهم ترین وسیله هدایتی توجه پیدا کند.

توده های مردم که از آنان به ناس تعبیر می شود می توانند در کنار کعبه و یا با قصد آن در مسیر توحیدی قرار گیرند و از پراکندگی و شکار دشمنان دین شدن در امان مانند. از این رو در آیه ۱۲۵ سوره بقره، از خانه خدا به عنوان محل اجتماع و

بازگشت پی در پی مردم یاد شده است. بی گمان دیده اید که گله های گوسفند در صحرا پراکنده اند و هنگامی که چنین هستند در دام دشمن قرار می گیرند و گرگها، آنها را جداگانه می درند، ولی وقتی اجتماع می کنند، هیبت اجتماع آنان، دشمنان را هراسان کرده و می پراکند و امنیت جسم و جان و آرامش روح و روان را برای ایشان به ارمغان می آورد. نقشی که کعبه برای توده های مردم ایفا می کند چنین نقشی است که اجازه نمی دهد تا گرگان دین و ایمان ایشان را برابند و بدرند. حضور توده های مردم در مکه موجب می شود تا فرهنگ درست زندگی را بیاموزند و آداب آن را بشناسند و طهارت جسم و جان خود را با تعامل با دیگران یاد بگیرند و توانایی انجام عبادت درست را به دست آورند. (بقره، آیه ۱۲۵ و حج، آیه ۲۶) از این رو عمران واقعی در بیت معمور با حضور حاجیان که قصد طهارت و پاکی و کمال دارند، تحقق می یابد. (طور، آیات ۱ و ۲ و کشاف، ج ۴، ص ۴۰۸)

هرانسانی می تواند در زمان اعتکاف و وقوف مدت کوتاه در این محیط، از فرهنگ های گوناگون، اطلاعات مفید و کارآمد به دست آورد و خود را به سوی کمال و تعالی بهتر و بیش تر بکشانند. حضور در اجتماع توده های مردمی و انجام کارهایی چون طواف و رکوع و سجود، آموزش عملی عبادت و زندگی اجتماعی و بهره مندی از دانش ها و تجربیات یکدیگر و دستگیری از دیگران است. این مطلبی است که می توان از آیه ۱۲۵ سوره بقره به دست آورد. به هر حال، کعبه تنها نشانه ای کوچک برای بشر نیست بلکه نمادی بزرگ از خداوند بزرگ و یکتاست تا آدمی راه گم نکند و هدایت راستین را در کنار آن و به سوی مقصد یگانه بیابد.

حج، رستاخیز امت اسلامی

کلمه حج و عناوین مناسک حج خود گویای محتوای والای این فریضه الهی پر راز و رمز و آکنده از اشاره و کنایه است. حج این لفظ کوتاه و خوش آهنگ که به معنای آهنگ و عزم و تصمیم است، معنایی به بلندای تاریخ معنوی بشر دارد.

تاریخ معنوی ای که نظام بخش زندگی اجتماعی - سیاسی جامعه انسانی بر محور حق و عدل است. حج که در یک نگرش کلی از عناصر تامل و تدبر و تفکر و حرکت و تلاش و پیکار ترکیب یافته، دارای اشاراتی جامع و فراگیر به سنن جاری پروردگار در تکوین و تشریح است. زبان حج، زبان سمبولیک است و اعمال آن حکایتگر و تجسم بخش تاریخ انبیا و نشان دنیا و نشان آخرت می باشد. حج این فریضه رمزوار و اشارت شعار، از زوایای گوناگون و با دیدهای متفاوت از سوی نویسندگان و تحلیلگران از لحاظ "فردی و اجتماعی"، "عبادی و سیاسی"، "اجتماعی و نظامی" و "بین المللی و جهانی" مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است که پاره ای نسبتا جامع و پاره ای تک بعدی است.

آنچه در تحلیل های یک سویه، از آن غفلت شده است، جامعیت حیرت انگیز و احیانا متناقض نمای حج است که زهد گرایان عبادت پیشه خسته از دنیا، اجتماع و سیاست را از یک جنبه اش غافل می سازد و سیاست پیشگان و دست اندرکاران اداره جوامع اسلامی را از جنبه دیگرش. حج ضمن اینکه عملی است عبادی، سیاسی نیز هست. مسلمانان با ملیت ها و رنگ ها و زبان های مختلف از سراسر این کره خاکی در یکجا جمع شده و همگی یک شعار سر داده و یک هدف را دنبال می کنند. بنابراین می توان حج را رستاخیز اسلامی نام نهاد، حج با توجه به گستردگی ابعاد و ویژگی خاصش از اسرار باطنی فراوانی برخوردار است به طوری که هیچ یک از اعمال دیگر به آن گستردگی نبوده و باطن هیچ یک به باطن حج نمی رسد. اینکه که پرده های دو رویی و حیل های رنگارنگ دشمنان کنار رفته است و امت اسلامی دسیسه های دشمنان را به یقین رسیده است، اجتماع بزرگ حج می تواند پیوند مبارکی بین امت اسلامی باشد.

امتی که فراتر از شیعه و سنی یا مذاهب مختلف و گذشته از تفکرات سیاسی دارای دشمن واحدی است که اصل تفکر اسلامی را هدف قرار داده است. یکی از مهمات فلسفه حج در بیان بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی

رضوان الله تعالی علیه، ایجاد تفاهم و تحکیم برادری میان مسلمانان است که در بیانات و پیام های مقام معظم رهبری نیز به نوع دیگری تجلی یافته است. حضور در کعبه به معنای قبول " توحید- مرکزی " و نفی همه شرک پرستی های ظاهری و باطنی و پرهیز از بت های خود تراشیده است و چه خوب است که بت بزرگ تفرقه که دشمنان برای خیل عظیم مسلمانان تراشیده اند تا آسوده به غارت منابع انسانی و سرمایه های مادی آنان مشغول شوند، در اجتماع معنادار حج شکسته شود و این شکسته شدن باید با آگاهی و همدلی عمومی مسلمانان در سراسر دنیا همراه باشد.

تعبیر امام بزرگوار خمینی کبیر در این زمینه، همواره ماندگار است که می گفت:

" بت بزرگ باید شکسته شود، هر چه باشد ... " و چه بتی بدتر و خطرناک تر از طاغوت ها در طول تاریخ، مگر مستکبران زمان ما که شمشیرها را برای نابودی وفاق مسلمانان از رو بسته اند، بت های بزرگی نیستند که فرعون وار فریاد خدایی سر می دهند و جهانیان را به طاعت و کرنش و پرستش خویش می خوانند و با زر و زور و تزویر، خود را به آنان تحمیل می نمایند؟ چگونه باید بر این بت ها فایق آمد؟ جز با همبستگی و مشارکت عمومی مسلمانان و کنار نهادن اختلاف های کلامی و فقهی و تفرقه های دیگر ساخته؟ فجایع هر روزه در عراق برای کمتر کسی جای تردید باقی گذاشته است که دشمن، اصل اسلام را هدف قرار داده است و حمایت ظاهری از چند کشور و جناح خاص سیاسی نباید گروه های مختلف را فریب دهد. اما در این بین عدم تنبه سران برخی کشورها هنوز برای مسلمانان جهان عجیب است. غفلتی مرموز که باید به صورت ریشه ای به آن پرداخت. غفلتی که به قیمت خون هزاران زن و کودک بی گناه در فلسطین و عراق و افغانستان و پاکستان تمام می شود.

حج؛ مظهر عزت و عظمت امت اسلامی در اندیشه امام خمینی " ره " حج کانون معارف الهی، پیام آور طرح و تأسیس جامعه ای به دور از رذایل مادی و معنوی، تجلی و تکرار همه صحنه های عشق آفرین زندگی یک انسان و یک جامعه متکامل در دنیاست. ایشان سفر حج را سفر به سوی خدای تبارک و تعالی دانسته که " برای

نزدیک شدن و اتصال انسان به صاحب خانه است، حج تنها حرکات و اعمال و لفظها نیست و با کلام و لفظ و حرکت خشک، انسان به خدا نمی رسد؛ حج کانون معارف الهی است که از آن محتوای سیاست اسلام را در تمامی زوایای زندگی باید جستجو نمود و مناسک حج مناسک زندگی است و از آنجا که جامعه امت اسلامی از هر نژاد و ملیتی باید ابراهیمی شود تا به خیل امت محمد (ص) پیوند خورد و یکی گردد و ید واحد شود، حج تنظیم و تمرین و تشکل این زندگی توحیدی است. نوشته حاضر به لحاظ اهمیت سیاسی این فریضه الهی به رشته تحریر در آمده و در آن کوشیده شده به آیات قرآن کریم و سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین (ع) به عنوان مبنای دیدگاه امام خمینی (ره) اشاره شود تا بر غنای آن افزوده گردد. در گام اول به بررسی بعد سیاسی و اجتماعی حج که یکی از ویژگیهای حج ابراهیمی و چه بسا از منظر امام بر ابعاد دیگر نیز غلبه داشته، می پردازیم.

حج در حیات سیاسی و اجتماعی مسلمانان، بلکه در سرنوشت بشر نقشی بسیار ارزنده دارد. نخستین خانه ای که برای مردم بنا گردیده و مشعل هدایت انسان خوانده شده، کعبه است. امام خمینی (ره) با توجه به این مسئله می فرماید: "یک همچو مجلس هایی که اسلام درست کرد مثل حج هیچ قدرتی نمی تواند درست کند؛ هیچ قدرتی، همه ممالک اسلامی و سران ممالک اسلامی جمع بشوند که نیم میلیون جمعیت را یک جایی ببرند نخواهند موفق شد ... این اجتماعات، اجتماعات سیاسی است. باید در این اجتماعات گویندگان و نویسندگان همه بلاد مسلمین در آنجا مسائل اسلام را مسائل بلاد مسلمین، گرفتاری هایی که دارند، مسلمین از دست کی گرفتاری دارند و آن باید چه بکنند، دولتهایی که با مسلمین چه می کنند با او چه بکنند کوشش کنند" و یا در جای دیگر می فرمایند: "در حج باید بررسی از اوضاع مسلمین در هر سال بشود که مسلمین در چه حال هستند. این سفر حج برای این مسائل بوده است، برای قیام ناس بوده است، برای این بوده است که مسلمین مشکلات مسلمین را درک کنند و در رفعش کوشش کنند"

حج عرصه نمایش و سنجش استعدادها و توان مادی و معنوی مسلمانان است و از اینجا است که استمرار و قوام دین بر قیام کعبه پیوند می خورد. امام صادق (ع) می فرماید: "دین پیوسته برپا خواهد بود تا زمانی که کعبه پابرجاست". از این رو دشمنان اسلام می کوشند تا اجتماع با عظمت مسلمانان را در مراسم حج کم رنگ و آن را از محتوای عالی سیاسی اجتماعی خالی کنند و آثار مهم و نقش عظیم آن را در عزت بخشیدن به امت و استحکام دین الهی بی ثمر سازند.

قرآن کریم در دعوت مردم به حج، فلسفه آن را چنین بیان می دارد: "لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ ... یعنی حج گزاران از هر نقطه عالم بیایند تا بر منافع خودشان گواه باشند و در روزهای معینی یاد خدا بکنند. پس فلسفه حج این است که حاجیان در این کنگره عظیم شرکت کنند و بر منافع خود شاهد باشند. درباره این آیات نکاتی قابل ذکر است:

(۱) طبق این آیه حج عملی چند بعدی است: عبادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و ... تنها یک عمل عبادی صرف نیست.

(۲) شهادت بر منافع در این آیه کریمه نه تنها در مقابل یاد خدا آمده، بلکه مقدم ذکر شده است و از این تقدیم به نظر می آید که بُعد غیر عبادی حج بیش از بعد عبادی آن مورد توجه قرار گرفته و اهمیت دارد و این در حالی است که بعد عبادی حج در مقابل اعمال دیگر عبادی عظمت بسیار بزرگ دارد. چنانکه حضرت امام (ره) در این مورد می فرماید: "فریضه حج در میان فرایض از ویژگی خاص برخوردار است و شاید جنبه سیاسی و اجتماعی آن بر جنبه های دیگرش غلبه داشته باشد با آنکه جنبه عبادی اش نیز ویژگی خاص دارد" "باید بدانند که حج ابراهیمی، محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) سال هاست غریب و مهجور است، هم از جهات "معنوی و عرفانی" و هم از جهات "سیاسی و اجتماعی". و حجاج عزیز تمامی کشورهای اسلامی باید بیت خدا را در همه ابعادش از این غربت در آورند، اسرار عرفانی و معنویش به عهده عرفای غیر محجوب. و ما اینک با بعد سیاسی و اجتماعی آن سر و کار داریم که

باید گفت فرسنگها از آن دوریم. ما مأمور به جبران مافات هستیم. این کنگره سراپا سیاست که به دعوت ابراهیم و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) برپا می شود و از هر گوشه دنیا و از هر فنج عمیق در آن اجتماع می کنند، برای منافع ناس است و قیام به قسط است و در ادامه بت شکنی های ابراهیم و محمد است و طاغوت شکنی ها و فرعون زدودن های موسی است، و کدام بت به پایه شیطان بزرگ و بتها و طاغوتهای جهانخوار می رسد که همه مستضعفان جهان را به سجده خود و ستایش خویش فرا خوانند و همه بندگان آزاد خدای تعالی را بنده فرمانبردار خویش دانند

بخشی از اسرار عرفانی حج در اندیشه امام خمینی (ره)

سفر حج ... سفر تحصیل دنیا نیست سفر الی الله است. شما دارید به طرف خانه خدا می روید. تمام اموری که دارید انجام می دهید به طور الوهیت باید انجام بدهید. سفرتان از اینجا که شروع می شود «وفد» الی الله است، سفر به سوی خدای تبارک و تعالی است. باید همانطوری که مسافرین الی الله مثل انبیا (علیهم السلام) و بزرگان از دین ما مسافرتشان الی الله در تمام زمان حیاتشان بوده است و یک قدم تخلف نمی کردند از آن چیزی که برنامه وصول الی الله بوده است، شما هم الان «وفود» الی الله دارید می روید. شما در آنجا که می روید، در میقات که می روید لیبیک به خدا می گوئید، یعنی تو دعوت کردی و ما اجابت. مبادا یک عملی انجام بدهید که خدای تبارک و تعالی بفرماید که خیر، شما را من قبول ندارم برای اینکه شما اسلامی نیستید ... این سفرالهی را شما می روید رجم شیطان می کنید. اگر چنانچه خدای نخواست خودتان از جنود شیطان باشید رجم خودتان را هم می کنید. شما باید رحمان بشوید تا رجمتان رجم رحمان و جنود رحمان به شیطان باشد. (صحیفه نور / ۲۳۷ / ۹)

ضرورت نفی شریک در همه مراتب

لیبیک های مکرر از کسانی حقیقت دارد که ندای حق را به گوش جان شنیده و به دعوت الله تعالی به اسم جامع جواب می دهند. مسئله، مسئله حضور در محضر

است و مشاهده جمال محبوب، گویی گوینده از خود در این محضر بیخود شده و جواب دعوت را تکرار می کند و دنباله آن، سلب شریک به معنای مطلق آن می نماید که اهل الله می دانند نه شریک در الوهیت فقط، گرچه سلب شریک در آن نیز شامل همه مراتب تا فنای عالم در نظر اهل معرفت است و حاوی جمیع فقرات احتیاطی و استحبابی است مثل «الحمد لک والنعمة لک» و حمد را اختصاص می دهد به ذات مقدس، همچنین نعمت را، و نفی شریک می کند، و این نزد اهل معرفت غایت توحید است و به این معناست که هر حمدی و هر نعمتی که در جهان هستی تحقق یابد حمد خدا و نعمت خداست

بدون شریک و در هر موقف و مشعری و وقوف و حرکتی و سکون و عملی، این مطلب و مقصد اعلی جاری است و خلاف آن، شرک به معنای اعم است که همه ما کور دلان به آن مبتلا هستیم ... لیک های شما جواب دعوت حق تعالی باشد و خود را محرم برای وصول به آستانه محضر حق تعالی نمایید و لیک گویان برای حق، نفی شریک به همه مراتب کنید و از «خود» که منشأ بزرگ شرک است به سوی او (جل و علی) هجرت نمایید و امید است برای جویندگان، آن مدتی که دنبال هجرت است حاصل آید و اجری را که علی الله است دریافت نمایند و اگر جهات معنوی به فراموشی سپرده شود گمان نکنید که بتوان از چنگال شیطان نفس رهایی یابید و تا در بند خویشتن خویش و هواهای نفسانی خود باشید نمی توانید جهاد فی سبیل الله و دفاع از حریم الله نمایید. (صحیفه نور // ۹۱ / ۴۴ - ۲۴)

امام خمینی (ره) می فرمایند: مسئله قربانی فرزندی یک باب است که به حسب البته دید نوع بشر مسئله مهمی است لکن آن چیزی که مبدا این عمل می شود آن چیزی که مقابله ما بین پدر و پسر را در آن جا متحقق می کند، این یک مسائل قلبی و روحی و معنوی است. فوق این مسائلی که ماها می فهمیم، ما همه می گوئیم که ایثار کرد، قربانی کرد و واقعا این طور بوده است، خوب مهم هم هست لکن آیا در نظر ابراهیم (ع) هم ایثار بوده است؟ ابراهیم هم در نظرش این بوده است که حالا

یک چیزی، تحفه ای می برد پیش خدا؟ اسماعیل هم سلام الله علیه در نظرش بوده که یک جانفشانی دارد می کند برای خدا؟ یا مسئله این نیست، این مسئله ای است که تا نفسانیت انسان است، خودیت انسان هست، ایثار اسمش هست من ایثار می کنم در راه خدا فرزندم را، من ایثار می کنم در راه خدا جان خودم را، این برای ما مهم است، و زیاد مهم است، (اما) برای ابراهیم مسئله این، ایثار نیست.

ابراهیم خودی نمی بیند تا ایثاری کرده باشد، اسماعیل خودی نمی بیند تا ایثار کرده باشد ایثار این است که من هستم و تو هستی و عمل من و برای تو و ایثار. این در نظر بزرگان اهل معرفت و اولیای خدا شرک است در عین حالی که در نظر ما کمال بزرگی است، ایثار بزرگی است. صحیفه نور / ۴۵ / ۹۱ امام خمینی: حج؛ فریاد توحید و مبارزه با طاغوت

معنویت یعنی توجه به باطن و اصل یک امر و این مهم در مکتب امام یک شاخصه اصولی و اساسی است. امام فریادگر معنوی بود که نه تنها ایران را بلکه تمام مسلمین و حتی همه مستضعفین عالم را به سعادت برساند. اما در سخنان خویش همواره انسانها را به فطرت توحیدی خویش رهنمون می ساختند و راه سعادت را توجه به معنویات می دانستند. یکی از مواردی که به خوبی می توان این مهم را در سخنان امام پیدا کرد، پیامهای ایشان به مراسم حج است. امام با احیای مراسم برائت از مشرکین معنای تازه ای به حج بخشیدند و اجتماع عظیم حجاج را از انفعالی مرگ بار خارج نمودند. ایشان در پیامی به حجاج مرقوم داشتند: "(اسلام) دین فطرت و رهایی بخش از قید و بندهای طبیعت و وسواس شیاطین جنّ و انس در نهان و ظاهر است و دین سیاستِ مُدُن و راهنمای صراطِ مستقیمِ لا شرقیه و لا غربیه است. دینی است که عبادتش توأم با سیاست، و سیاستش عبادت است.

اکنون که مسلمین کشورهای مختلف جهان به سوی کعبه آمال و حج بیت الله رو آورده ...

مسلمانان مبعوث از قبل خداوند تعالی باید علاوه بر محتوای عبادی، از

محتوای سیاسی و اجتماعی آن بهره مند شوند، و به صرف صورت قناعت نکنند.

همه کس می داند که برپا نمودن چنین کنگره عظیمی برای هیچ مقامی و هیچ دولتی امکان پذیر نیست. و این امر خداوند متعال است که این گردهمایی بزرگ را فراهم آورده، مع الأسف مسلمین در طول تاریخ نتوانستند از این نیروی آسمانی و کنگره اسلامی استفاده شایانی به نفع اسلام و مسلمین بنمایند". به صراحت اشاره معنویت و باطن حج و نیز خروج حاجیان از سکون و انفعال در کلام امام دیده می شود.

همچنین مسلمین را این گونه به جنبه های معنوی و متعالی حج توصیه می کنند:

" این پدر توحید و بت شکن جهان (حضرت ابراهیم) به ما و همه انسانها آموخت که قربانی در راه خدا، پیش از آنکه جنبه توحیدی و عبادی داشته باشد، جنبه های سیاسی و ارزشهای اجتماعی دارد. به ما و همه آموخت که عزیزترین ثمره حیات خود را در راه خدا بدهید و عید بگیرید. خود و عزیزان خود را فدا کنید، و دین خدا را و عدل الهی را برپا نمایید، این بت شکن و فرزند عزیزش، بت شکن دیگر، سید انبیا، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم به بشریت آموختند که بتها هر چه هست باید شکسته شود؛ و کعبه، که امّ القری است، و آنچه از آن بسط پیدا کرده تا آخرین نقطه زمین، تا آخرین روز جهان، باید از لوث بتها تطهیر شود، بت هر چه باشد، چه هیاکل، چه خورشید، چه ماه، و چه حیوان، و انسان. و چه بتی بدتر و خطرناکتر از طاغوتهای در طول تاریخ از زمان آدم صفی الله، تا ابراهیم خلیل الله، تا محمد حبیب الله - صلی الله علیهم و آلهم اجمعین - تا آخر الزمان که بت شکن آخر از کعبه ندای توحید سر دهد.

مگر ابرقدرتهای زمان ما بتهای بزرگی نیستند که جهانیان را به اطاعت و کرنش و پرستش خود می خوانند، و با زور و زر و تزویر خود را به آنان تحمیل می نمایند؟

کعبه معظّمه یکتا مرکز شکستن این بتهاست. ابراهیم خلیل، در اول زمان، و حبیب خدا و فرزند عزیزش مهدی موعود - روحی فدا - در آخر زمان، از کعبه ندای

توحید سردادند و می دهند." حضرت امام مبارزه با استکبار را امری می داند که با توحید به هم تنیده هستند و به مسلمین این نکته را گوشزد می کند که نمی توان در کنار خانه خدا و مرکز توحید بود، ولی در مورد زورگویان عالم بی تفاوت ماند که این امر منقصتی در توحید و نیز در مراسم حج است. حضرت امام اصل بنای کعبه را برای توحید و ظلم ستیزی می داند و با اشاره به آیات قرآن به حجاج می فرماید:

"بیت الله الحرام، اول بیتی است که برای "ناس" بنا شده. بیت همگانی است. هیچ شخصیتی و هیچ رژیم و هیچ طایفه ای حق تقدم در آن را ندارد. اهل بادیه و صحرائشینان و خانه به دوشان با عاکفان کعبه و شهرنشینان و دولتمردان در آن یکسانند. این بیت معظم برای ناس بنا شده، و برای قیام ناس و نهضت همگانی، و برای منافع مردمی. و چه نفعی بالاتر و بالاتر از آنکه دست جباران جهان و ستمگران عالم از سلطه بر کشورهای مظلوم کوتاه شود، و مخازن عظیم کشورها برای مردم خود آن کشورها باشد. بیتی که برای قیام تأسیس شده است، آن هم قیام ناس و للناس، پس باید برای همین مقصد بزرگ در آن اجتماع نمود، و منافع ناس را در همین مواقف شریف تأمین نمود، و رمی شیاطین بزرگ و کوچک را در همین مواقف انجام داد."

و یا با صراحت بیشتر عنوان می دارند: "مسلماً روح و پیام حج چیز دیگری غیر از این نخواهد بود که مسلمانان، هم دستور العمل جهاد با نفس را بگیرند و هم برنامه مبارزه با کفر و شرک را". به هر حال اعلان براءت در حج، تجدید میثاق مبارزه و تمرین تشکل مجاهدان برای ادامه نبرد با کفر و شرک و بت پرستها است و به شعار هم خلاصه نمی شود که سرآغاز علنی ساختن منشور مبارزه و سازماندهی جنود خدای تعالی در برابر جنود ابلیس و ابلیس صفتان است و از اصول اولیه توحید به شمار می رود و اگر مسلمانان در خانه ناس و خانه خدا از دشمنان خدا اظهار براءت نکنند، پس در کجا می توانند اظهار نمایند؟ و اگر حرم و کعبه و مسجد و محراب، سنگر و پشتیبان سربازان خدا و مدافعان حرم و حرمت انبیا نیست، پس مأمین و

پناهگاه آنان در کجاست؟" امام در جای جای پیامهای خود به حجاج به این مطالب تاکید کرده و تنها به این امر اکتفا نمی کند بلکه از حجاج می خواهد هر کدام حامل این پیامهای توحیدی برای ملتهای کشور خود باشند.

حج؛ مظهر عزت و عظمت امت اسلامی در اندیشه امام خمینی "ره" حج کانون معارف الهی، پیام آور طرح و تأسیس جامعه ای به دور از رذایل مادی و معنوی، تجلی و تکرار همه صحنه های عشق آفرین زندگی یک انسان و یک جامعه متکامل در دنیا است. ایشان سفر حج را سفر به سوی خدای تبارک و تعالی دانسته که "برای نزدیک شدن و اتصال انسان به صاحب خانه است، حج تنها حرکات و اعمال و لفظها نیست و با کلام و لفظ و حرکت خشک، انسان به خدا نمی رسد؛ حج کانون معارف الهی است که از آن محتوای سیاست اسلام را در تمامی زوایای زندگی باید جستجو نمود و مناسک حج مناسک زندگی است و از آنجا که جامعه امت اسلامی از هر نژاد و ملیتی باید ابراهیمی شود تا به خیل امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیوند خورد و یکی گردد و ید واحد شود، حج تنظیم و تمرین و تشکل این زندگی توحیدی است. نوشته حاضر به لحاظ اهمیت سیاسی این فریضه الهی به رشته تحریر در آمده و در آن کوشیده شده به آیات قرآن کریم و سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین (علیهم السلام) به عنوان مبنای دیدگاه امام خمینی (ره) اشاره شود تا بر غنای آن افزوده گردد. در گام اول به بررسی بعد سیاسی و اجتماعی حج که یکی از ویژگیهای حج ابراهیمی و چه بسا از منظر امام بر ابعاد دیگر نیز غلبه داشته، می پردازیم.

حج در حیات سیاسی و اجتماعی مسلمانان، بلکه در سرنوشت بشر نقشی بسیار ارزنده دارد. نخستین خانه ای که برای مردم بنا گردیده و مشعل هدایت انسان خوانده شده، کعبه است. امام خمینی (ره) با توجه به این مسئله می فرماید: "یک همچو مجلس هایی که اسلام درست کرد مثل حج هیچ قدرتی نمی تواند درست کند؛ هیچ قدرتی، همه ممالک اسلامی و سران ممالک اسلامی جمع بشوند که نیم میلیون جمعیت را یک جایی ببرند نخواهند موفق شد ... این اجتماعات،

اجتماعات سیاسی است. باید در این اجتماعات گویندگان و نویسندگان همه بلاد مسلمین در آنجا مسائل اسلام را مسائل بلاد مسلمین، گرفتاری‌هایی که دارند، مسلمین از دست کی گرفتاری دارند و آن باید چه بکند، دولتهایی که با مسلمین چه می‌کنند با او چه بکند کوشش کنند" و یا در جای دیگر می‌فرمایند: "در حج باید بررسی از اوضاع مسلمین در هر سال بشود که مسلمین در چه حال هستند. این سفر حج برای این مسائل بوده است، برای قیام ناس بوده است، برای این بوده است که مسلمین مشکلات مسلمین را درک کنند و در رفعش کوشش کنند"

حج عرصه نمایش و سنجش استعدادها و توان مادی و معنوی مسلمانان است و از اینجا است که استمرار و قوام دین بر قیام کعبه پیوند می‌خورد. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: "دین پیوسته برپا خواهد بود تا زمانی که کعبه پابرجاست". از این رو دشمنان اسلام می‌کوشند تا اجتماع با عظمت مسلمانان را در مراسم حج کم رنگ و آن را از محتوای عالی سیاسی اجتماعی خالی کنند و آثار مهم و نقش عظیم آن را در عزت بخشیدن به امت و استحکام دین الهی بی‌ثمر سازند.

قرآن کریم در دعوت مردم به حج، فلسفه آن را چنین بیان می‌دارد: "لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ ... یعنی حج گزاران از هر نقطه عالم بیایند تا بر منافع خودشان گواه باشند و در روزهای معینی یاد خدا بکنند. پس فلسفه حج این است که حاجیان در این کنگره عظیم شرکت کنند و بر منافع خود شاهد باشند. درباره این آیات نکاتی قابل ذکر است:

(۱) طبق این آیه حج عملی چند بعدی است: عبادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و ... تنها یک عمل عبادی صرف نیست.

(۲) شهادت بر منافع در این آیه کریمه نه تنها در مقابل یاد خدا آمده، بلکه مقدم ذکر شده است و از این تقدیم به نظر می‌آید که بُعد غیر عبادی حج بیش از بعد عبادی آن مورد توجه قرار گرفته و اهمیت دارد و این در حالی است که بعد عبادی حج در مقابل اعمال دیگر عبادی عظمت بسیار بزرگ دارد. چنانکه حضرت امام

(ره) در این مورد می فرماید: " فریضه حج در میان فرایض از ویژگی خاص برخوردار است و شاید جنبه سیاسی و اجتماعی آن بر جنبه های دیگرش غلبه داشته باشد با آنکه جنبه عبادی اش نیز ویژگی خاص دارد" " باید بدانند که حج ابراهیمی، محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) سال هاست غریب و مهجور است، هم از جهات " معنوی و عرفانی " و هم از جهات " سیاسی و اجتماعی ". و حجاج عزیز تمامی کشورهای اسلامی باید بیت خدا را در همه ابعادش از این غربت در آورند، اسرار عرفانی و معنویش به عهده عرفای غیر محبوب. و ما اینک با بعد سیاسی و اجتماعی آن سر و کار داریم که باید گفت فرسنگها از آن دوریم. ما مأمور به جبران مافات هستیم. این کنگره سراپا سیاست که به دعوت ابراهیم و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) برپا می شود و از هر گوشه دنیا و از هر فج عمیق در آن اجتماع می کنند، برای منافع ناس است و قیام به قسط است و در ادامه بت شکنی های ابراهیم و محمد است و طاغوت شکنی ها و فرعون زدودن های موسی است، و کدام بت به پایه شیطان بزرگ و بتها و طاغوتهای جهانخوار می رسد که همه مستضعفان جهان را به سجده خود و ستایش خویش فرا خوانند و همه بندگان آزاد خدای تعالی را بنده فرمانبردار خویش دانند.

مجلس ۷۸ حسد و اثرات سوء آن.

حسادت و کینه توزی، یکی از صفات زشت و خانمان برانداز است که صاحب آن، طعم خوش زندگی را نچشیده، شب و روز در آتش شعله ور آن می سوزد.

خدا نکند کسی گرفتار این خصلت بد و بدبخت کننده باشد، زیرا حسود هیچ وقت، آرامش ندارد به کارهای خطرناک و هولناک دست می زند، اگر نتواند خود را کنترل کند، به کارهای هراسناکی، را پیش می آورد که آن سرش ناپیداست.

خداوند متعال در سوره فلق به پیامبرش دستور می دهد، از شر چند گروه، به او پناه ببرد از جمله حسودهاست.

حسد از منظر آیات قرآن

یکی از عمده ترین عوامل تخریب و فساد در جهان، تخریب و فساد است که از ناحیه افراد حسود نشأت می گیرد و بدون شک ارتکاب هر گناهی برای تأمین یکی از خواسته های نفسانی است.

بعد از فرود آمدن جد بزرگوارمان آدم علیه السلام به روی زمین، زندگی نوپا با شرایط عادی، شروع شد و سنگ بنای بعضی از کارهای ناشایست هم، وسیله برخی از اولادش گذاشته شد که از جمله آنها قتل ناحق بود که وسیله پسر بزرگش قابیل، پایه گذاری شد که نتیجه اش، هرتعداد قتل ناحق، اتفاق افتد طبق بعض روایات، نصف گناه آن در نامه عمل او ثبت می گردد.

لذا قرآن حسادت را عامل نخستین قتلی که در روی کره زمین رخ داده است، معرفی کرده و در مورد آن در سوره مائده- ۳۲- ۲۷ چنین می فرماید:

۱- «وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبِیًّا اَبْنٰی اٰدَمَ بِاَلْحَقِّ اِذْ قَرَّبَا قُرْبٰنًا فَتَقَبَّلَ مِنْ اٰحَدِهِمَا وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ» (مائده ۲۷)

«داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان هنگامی که هر کدام عملی برای تقرب به پروردگار انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری قبول نشد و او گفت به خدا سوگند تو را خواهم کشت (دیگری) گفت: به درستی که خداوند از پرهیزکاران می پذیرد» ۲۸ اگر تو برای کشتن من، دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی گشایم، چون از پروردگار جهانیان می ترسم! ۲۹ من می خواهم تو با گناه من و خودت (از این عمل) بازگردی (و بار هر دو گناه را به دوش کشی)؛ و از دوزخیان گردی.

و همین است سزای ستمکاران! ۳۰ نفس سرکش، کم کم او را به کشتن برادرش ترغیب کرد؛ (سرانجام) او را کشت؛ و از زیانکاران شد. ۳۱ سپس خداوند زاغی را فرستاد که در

زمین، جستجو (و کندوکاو) می کرد؛ تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند. او گفت: «وای بر من! آیا من نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟!» و سرانجام (از ترس رسوایی، و بر اثر فشار وجدان، از کار خود) پشیمان شد. ۳۲ به همین جهت، بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته؛ و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است. و رسولان ما، دلایل روشن برای بنی اسرائیل آوردند، اما بسیاری از آنها، پس از آن در روی زمین، تعدی و اسراف کردند.

از آیه اول استفاده می شود که در زمان حضرت آدم مراسم قربانی وجود داشته و هابیل و قابیل که فرزندان حضرت آدم بودند، به دستور پدرشان عبادت قربانی را انجام دادند، ولی تنها، قربانی در باره اثبات حق وصایت هابیل پذیرفته شد و برادر دیگر که قربانی اش پذیرفته نشده بود، به شدت خشمگین شد و آتش حسادت به برادرش هابیل در دل او شعله کشید و سرانجام، او را به قتل رسانید.

۲- «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» (یوسف ۱۰)

«یکی از برادران گفت: یوسف را نکشید و اگر کاری می خواهید انجام دهید، او را در نهانگاه چاه بیفکنید تا بعضی از قافله ها او را بردارند و به مکان دوری ببرند»

یکبار دیگر تاریخ در حال اجرا بود و آن هم در مورد یوسف پیامبر، آنجا که برادران او به خاطر حسادت به یوسف، تصمیم به قتل او گرفتند و در نهایت او را در چاه انداختند. (۱)

۳- «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ...» «بسیاری از اهل کتاب دوست داشتند، که شما را بعد از

ایمان آوردنتان از آن برگردانند، به خاطر حسادتی که بر ایمان شما در نفس خود داشتند، بعد از آنکه حق بر آنها روشن شده بود» (بقره ۱۰۹)

این آیه در مورد حسادت یهودیان به مسلمانان است، که چون خودشان ایمان نداشتند، می خواستند آنها را نیز از ایمان برگردانند.

خداوند در سوره فلق حسد را از بدترین و زشت ترین صفات برشمرده و دستور داده که از شر شخص حسود به خدا پناه ببرید:

۴- فلق: ۱ بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده صبح، ۲ از شرّ تمام آنچه آفریده است؛ ۳ و از شرّ هر موجود شرور هنگامی که شبانه وارد می شود؛ ۴ و از شرّ آنها که با افسون در گره ها می دمند (و هر تصمیمی را سست می کنند)؛ (و پناه می برم به پروردگار سپیده صبح)، «مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» (فلق ۵) «از شر حسود، آنگاه که حسادت کند».

حسد در روایات

روایات در مورد حسود فراوان است به تعدادی از آنها توجه کنید.

۱- نشانه حسود

امام صادق علیه السلام: قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ: وَلِلْحَاسِدِ ثَلَاثُ عِلْمَاتٍ: يَغْتَابُ إِذَا غَابَ وَيَتَمَلَّقُ إِذَا شَهِدَ وَيَسْتَمْتُ بِالْمُصِيبَةِ؛ (۱) لقمان به فرزندش گفت: حسود را سه نشانه است: پشت سر غیبت می کند، روبه رو تملق می گوید و به گرفتاری دیگران شماتت می کند.

۲- ماهیت حسادت، امام علی علیه السلام: الْحَسِيدُ عَيْبٌ فَاضِيحٌ وَشُحٌّ فَادِيحٌ لَا يَشْفِي صَاحِبَهُ إِلَّا بُلُوغُ آمَالِهِ فَيَمْنُ يَحْسِدُهُ؛ (۲) حسادت عیبی رسوا و بخلی سهمگین است و حسود تا به آرزوی خود درباره محسودش نرسد آرام نمی گیرد.

۱- (خصال، ص ۱۲۱).

۲- غررالحکم، ج ۲، ص ۱۶۴، ح ۲۲۰۵.

۳- ویژگی های حسود، امام علی علیه السلام: الْحَسُودُ سَرِيعُ الْوَثْبِ، بَطِيءُ الْعَطْفِ؛(۱) حسود زود خشمگین می شود و دیر کینه از دلش بیرون می رود.

۴- نتیجه حسادت، امام علی علیه السلام: الْحَسَدُ لَا يَجْلِبُ إِلَّا مَضْرَّةً وَغَيْظًا يُوْهِنُ قَلْبَكَ وَيَمْرِضُ جِسْمَكَ؛(۲) حسادت نتیجه ای جز زیان و ناراحتی که دلت را سست و تنت را بیمار می گرداند به بار نمی آورد.

۵- حسد ابزار شیطان، امام صادق علیه السلام: يَقُولُ إبليسُ لِجُنُودِهِ: أَلْقُوا بَيْنَهُمُ الْحَسِيْدَ وَالْبَغِيَّ، فَإِنَّهُمَا يَعِدُ لَابِنِ عِنْدَ اللَّهِ الشَّرْكَ؛(۳)

شیطان به سپاهیانش می گوید: میان مردم حسد و تجاوزگری بیاندازید چون این دو، نزد خدا برابر با شرک است.

۶- نصیحت از حسود، امام صادق علیه السلام: النَّصِيْحَةُ مِنَ الْحَاسِدِ مُحَالٌ؛(۴) نصیحت و خیرخواهی از حسود محال است.

۷- تلازم نعمت و حسد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: اسْتَعِينُوا عَلَي قَضَاءِ حَوَائِجِكُمْ بِالْكِتْمَانِ، فَإِنَّ كُلَّ ذِي نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ؛(۵)

در برآوردن نیازهای خود از پنهان کاری کمک بگیرید، زیرا هر صاحب نعمتی مورد حسد واقع می شود.

۸- آثار حسادت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: إِيَاكُمْ وَالْحَسَدَ، فَإِنَّهُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛(۶) از حسادت پرهیزید، زیرا حسد نیکی ها را می خورد چنان که آتش هیزم را می خورد.

۹- حسادت و عدالت، امام علی علیه السلام: لِلَّهِ دَرُّ الْحَسَدِ مَا اَعْدَلَهُ! بَدَا بِصَاحِبِهِ فَقَتَلَهُ؛(۷) آفرین بر حسادت! چه عدالت پیشه است! پیش از همه صاحب خود را می کشد.

۱- (بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۲۵۶، ح ۲۹).

۲- (بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۲۵۶، ح ۲۹).

۳- (کافی، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۲).

۴- (خصال، ص ۲۶۹).

۵- (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۱۶).

۶- (جامع الأخبار، ص ۴۵۱).

۷- (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۱۶).

۱۰- مومن و حسادت؟، امام صادق علیه السلام: سَيِّئَةٌ لَا تَكُونُ فِي الْمُؤْمِنِ: الْعُسْرُ وَالنَّكَةُ وَالْحَسَدُ وَاللَّجَاجَةُ وَالْكَذِبُ وَالْبَغْيُ؛ (۱) شش (صفت) در مؤمن نیست: سخت گیری، بی خیری، حسادت، لجاجت، دروغگویی و تجاوز.

۱۱- تاثیر حسد بر بدن، امام علی علیه السلام: الْحَسَدُ يُضْنِي الْجَسَدَ؛ (۲) حسد، بدن را فرسوده و علیل می کند.

۱۲- حسد ریشه چالپوسی، امام علی علیه السلام: الثَّنَاءُ بِأَكْثَرٍ مِنَ الاسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ وَ التَّقْصِيرُ عَنِ الاسْتِحْقَاقِ عَيٌّْ او حَسَدٌ؛ (۳) تعریف بیش از استحقاق، چالپوسی و کمتر از استحقاق، از ناتوانی در سخن و یا حسد است.

۱۳- تفاوت غبطه و حسادت امام صادق علیه السلام: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغْبِطُ وَلَا يَحْسِدُ وَ الْمُنَافِقُ يَحْسِدُ وَلَا يَغْبِطُ؛ (۴) مؤمن غبطه می خورد و حسادت نمی ورزد، منافق حسادت می ورزد و غبطه نمی خورد.

(غبطه آن است که آرزو کنی آنچه دیگری دارد، داشته باشی بدون اینکه آرزوی نابودی نعمت دیگری را داشته باشی و حسد آن است که بخواهی نعمتی را که دیگری دارد، نداشته باشد).

۱۴- حسد نورزی به تو غبطه می خورند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: رَأَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا عِنْدَ الْعَرْشِ فَعَبَّطَهُ بِمَكَانِهِ فَسَأَلَ عَنْهُ فَقَالَ: كَانَ لَا يَحْسِدُ النَّاسَ عَلَيَّ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ (۵) حضرت موسی علیه السلام مردی را نزد عرش دید و به جایگاه او غبطه خورد و در مورد او سؤال کرد. به او گفته شد که او به آنچه خداوند از فضل خود به مردم داده است حسد نمی برد.

۱۵- حسد انگیزه ای برای گناه، امام علی علیه السلام: الْحِرْصُ وَالْكِبْرُ وَالْحَسَدُ دَوَاعٍ إِلَى

۱- (تحف العقول، ص ۳۷۷).

۲- (غررالحکم، ح ۹۴۳).

۳- (نهج البلاغه، حکمت ۳۴۷).

۴- (کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۷).

۵- (روضه الواعظین، ص ۴۲۴).

التَّقْوَمُ فِي الذُّنُوبِ؛ (۱) حرص و تکبر و حسادت، انگیزه های فرورفتن در گناهانند. (۲)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۲؛ ص ۳۳۵

- به چه حسد نمی برند؟ امام حسن عسکری علیه السلام: التَّوَّاضِعُ نِعْمَةٌ لَا يُحْسَدُ عَلَيْهَا؛ (۳) تواضع و فروتنی نعمتی است که بر آن حسد نبرند.

۱۷- حسد ریشه چیست؟ امام صادق علیه السلام: اَيُّكُمْ اِنْ يَحْسَدَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَاِنَّ الْكُفْرَ اَصْلُهُ الْحَسَدُ؛ (۴) از حسد ورزی به یکدیگر پرهیزید، زیرا ریشه کفر، حسد است.

۱۸- حسد ریشه کفر، امام صادق علیه السلام: اَصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ الْحِرْصُ وَالْاِسْتِكْبَارُ وَالْحَسَدُ؛ (۵) ریشه های کفر سه چیز است: حرص و بزرگ منشی نمودن و حسد ورزیدن.

۱۹- حسد آفت دین امام صادق علیه السلام: ۲۰- آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ؛ (۶) آفت دینداری حسد و خودبینی و فخر فروشی است.

۲۱- پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): «خداوند به موسی بن عمران فرموده همانا حسود از نعمتهای من ناراحت است و از قسمتی که برای بندگانم مقرر داشته ام رویگردان»

۲۲- امام باقر (علیه السلام): «حسد ایمان را می خورد، همانگونه که آتش هیزم را» (۷)

۲۳- امام صادق (علیه السلام): «از حسادت کردن به یکدیگر پرهیزید؛ زیرا اش حسادت است»

محبت اثر دوری از حسادت امام صادق علیه السلام:

اِنَّ صَاحِبَ الدِّينِ فَكَّرَ فَعَلَّتْهُ السَّكِينَةُ وَ اسْتَكَانَ فَتَوَاضَعَ وَ قَبِعَ فَاسْتَغْنَى وَ رَضِيَ بِمَا اَعْطِيَ وَ انْفَرَدَ فَكُفِيَ الْخَوَانَ وَ رَفُضَ الشَّهَوَاتِ فَصَارَ حُرًّا وَ خَلَعَ الدُّنْيَا فَتَحَامَى

۱- (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۱).

۲- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ش.ه.

۳- (تحف العقول، ص ۴۸۹).

۴- (تحف العقول، ص ۳۱۵).

۵- (جهاد النفس، ح ۵۵۰).

٦- (جهاد النفس، ح ٥٤٥).

٧- محمدى رى شهرى، محمد؛ منتخب ميزان الحكمه، مترجم حميد رضا شيخى، نشر دار الحديث، ٨٣ ص ١٥٣.

الشُّرُورَ وَ اطَّرَحَ الْحَسَدَ فَظَهَرَتِ الْمَحَبَّةُ وَ لَمْ يُخْفِ النَّاسَ فَلَمْ يَخْفَهُمْ وَ لَمْ يُذْنِبِ إِلَيْهِمْ فَسَلِمَ مِنْهُمْ وَ سَيَّحَتْ نَفْسُهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ ففَازَ وَ اسْتَكْمَلَ الْفَضْلَ وَ ابْصَرَ الْعَافِيَةَ فَاَمِنَ الدَّامَةَ؛ (۱) آدم دین دار چون می اندیشد، آرامش بر جان او حاکم است. چون خضوع می کند متواضع است. چون قناعت می کند، بی نیاز است. به آنچه داده شده خشنود است. چون تنهایی را برگزیده از دوستان بی نیاز است. چون هوا و هوس را رها کرده آزاد است. چون دنیا را فرو گذارده از بدی ها و گزندهای آن در امان است. چون حسادت را دور افکنده محبتش آشکار است. مردم را نمی ترساند پس از آنان نمی هراسد و به آنان تجاوز نمی کند پس از گزندشان در امان است. به هیچ چیز دل نمی بندد پس به رستگاری و کمال فضیلت دست می یابد و عافیت را به دیده بصیرت می نگرد پس کارش به پشیمانی نمی کشد.

حسود بسیار دور از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم:

الا- اخبركم بابعيدكم مني شبيها؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قال: الفاحش المتفحش اليديء، البخيل، المختال، الحقود، الحسود، القاسي القلب، البعيد من كل خير يرجي، غير المومن من كل شر يتقى؛ (۲) آیا شما را از کم شباهت ترینتان به خودم آگاه نسازم؟

عرض کردند: چرا، ای رسول خدا! فرمودند: زشتگوی بی آبروی بی شرم، بخیل، متکبر، کینه توز، حسود، سنگدل، کسی که هیچ امیدی به خیرش و امانی از شرش نیست.

تعریف حسد:

حسد " در لغت به معنی بدخواهی و خواستن زوال نعمت و سعادت دیگری است (۳) و در اصطلاح نیز به معنی آرزو کردن زوال و نیستی نعمت کسی که

۱- (امالی مفید، ص ۵۲، ح ۱۴).

۲- (کافی، ج ۲، ص ۲۹۱، ح ۹).

۳- قرشی، سید علی اکبر؛ قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۷۸، چاپ هشتم، ج ۱، ص ۱۳۱.

استحقاق آن نعمت را دارد. (۱) شخص حسود در واقع با خداوند متعال به خاطر اعطا و تدبیرش در نزاع است و راضی به کار خدا نیست. (۲)

انگیزه های حسد

می دانیم بسیاری از صفات رذیله از یکدیگر سرچشمه می گیرند، یا به تعبیر دیگر تاثیر متقابل دارند. حسد نیز از صفاتی است که از صفات زشت دیگری ناشی می شود و خود نیز سرچشمه رذایل فراوانی است!

علمای اخلاق برای حسد سرچشمه های زیادی ذکر کرده اند:

- ۱- از جمله عداوت و کینه است که موجب می شود انسان آرزوی زوال نعمت از کسی که مورد عداوت اوست کند.
- ۲- دیگر کبر و خودبرتربینی است، به همین جهت اگر ببیند دیگران مشمول نعمت های بیشتری شده اند آرزو دارد بلکه تلاش می کند که نعمت آنان زایل گردد تا برتری او را نسبت به دیگران به خطر نیفکند!
- ۳- حب ریاست است که سبب می شود آرزوی زوال نعمت دیگران کند، تا بتواند بر آنها حکومت نماید؛ زیرا اگر امکانات او از نظر مال و ثروت و قدرت او بیش از دیگران نباشد پایه های ریاست او سست می شود.
- ۴- از اسباب حسد ترس از نرسیدن به مقاصد مورد نظر است، چرا که گاه انسان تصور می کند نعمت های الهی محدود است اگر دیگران به آن دست یابند امکان

۱- خسروی حسینی، سیدغلامرضا؛ ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، نشر مرتضوی، تهران، ۷۵، چاپ دوم، ج ۱، ص ۴۸۷.

۲- مصطفوی تبریزی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۷۴، چاپ اول، ص ۲۱۳.

رسیدن او را به آن نعمت ها کم می کنند.

۵- سبب احساس حقارت و خود کم بینی است، افرادی که در خود لیاقت رسیدن به مقامات والایی را نمی بینند و از این نظر گرفتار عقده حقارتند آرزو می کنند دیگران هم به جایی نرسند تا همانند یکدیگر شوند!

۶- اسباب حسد بخل و خباثت نفس است

زیرا بخیل نه تنها حاضر نیست از نعمت های خود در اختیار دیگران بگذارد بلکه از رسیدن دیگران به نعمت های الهی نیز بخل می ورزد و ناراحت می شود، آری تنگ نظری، کوتاه بینی و رذالت طبع آدمی را به حسد می کشاند و گاه می شود که همه این امور دست به دست هم می دهند و گاه دو یا سه منشأ به هم ضمیمه می شوند و به همان نسبت، خطر حسد فزونی می یابد.

۷- منشأ کلی این صفت مذموم و انفعال روانی به مانند سایر رذائل، کوری قلب و انکار الطاف خداوندی است. و به عبارت دیگر صاحبان چنین صفت بدی به نوعی بیماری و مرض قلبی گرفتارند، که می بایست برای درمان آن از اخلاق اسلامی کمک بگیرند.

ولی فراتر از اینها حسد ریشه هایی در عقاید انسان نیز دارد، کسی که ایمان به قدرت خدا و لطف و عنایت او و حکمت و تدبیر و عدالتش دارد چگونه می تواند حسد بورزد؟

شخص حسود با زبان حال دارد به خداوند اعتراض می کند که چرا فلان نعمت را به فلان کس دادی؟ این چه حکمتی است و چه عدالتی؟ چرا به من نمی دهی؟ و نیز به زبان حال می گوید:

هرگاه خدا به دیگری نعمتی دهد ممکن است از دادن مثل آن به من العیاذ بالله عاجز باشد پس چه بهتر که نعمت از او سلب گردد تا به من برسد

بنابراین حسودان در واقع گرفتار نوعی تزلزل در پایه های ایمان به توحید افعالی پروردگار و حکمت و قدرت او هستند، چه اینکه انسانی که به این اصول مؤمن

باشد می داند تقسیم نعمت ها از سوی خداوند حسابی دارد و بر طبق حکمتی است و نیز می داند خداوند توانایی دارد که بیشتر و بهتر به او ببخشد، هر گاه آنها را شایسته نعمت بداند، پس باید کسب شایستگی کند.

به همین دلیل در حدیثی از زکریا (پیامبر بزرگ الهی) آمده است که خداوند می فرماید:

«الحاسد عدو لنعمتی، متسخط لقضائی، غیر راض لقسمتی التی قسمت بین عبادی

حسود دشمن نعمت من است، او خشمگین در برابر قضا و تقدیر من و ناراضی از قسمتی است که در میان بندگانم کرده ام»

شبه همین معنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که می فرماید:

خداوند به موسی بن عمران فرمود: «لاتحسدن الناس علی ما آتیتهم من فضلی، و لاتمدن عینیک الی ذلک، و لاتتبعه نفسک، فان الحاسد ساخط لنعمی، ضاد لقسمی الذی قسیمت بین عبادی و من یک کذلک فلست منه و لیس منی ای موسی! هرگز در مورد آنچه به مردم از فضل عطا کرده ام حسد موز و چشم به آنها ندوز و آنها را در دل پیگیری نکن (و بر این امور خرده مگیر)؛ زیرا حسود نسبت به نعمت های من خشمگین و مخالف تقسیمی است که در میان بندگانم کرده ام، هر کس چنین باشد نه من از اویم و نه او از من است»

کوتاه سخن اینکه حسود در واقع پایه های اعتقادی محکمی ندارد و گرنه می دانست حسد ورزی نوعی انحراف از توحید است.

شاعر عرب در همین زمینه می گوید:

الا و قل لمن کان لی حاسدا*** أندری علی من أسأت الادب؟!

أسأت علی الله فی فعله اذا*** أنت لم ترض لی ما وهب!

«به حسود من بگو آیا می دانی نسبت به چه کسی اسائه ادب می کنی؟ توبی

ادبی در برابر خداوند نسبت به کارش داری، هرگاه راضی به بخشش خدا در باره من نشوی»

آثار سوء حسد از نظر امام علی (علیه السلام):

- ۱- حسود دائماً ناراحت است و این سبب بیماری جسمی و روحی او می شود.
- ۲- حسد ریشه ایمان را خورده و انسان را نابود می کند.
- ۳- حسد حجاب ضخیمی در برابر معرفت و شناخت حقایق است.
- ۴- فرد حسود به همه مردم حتی نزدیکانش حسادت می کند و این امر باعث از دست دادن دوستانش می ع شود.
- ۵- حسود هرگز به سیادت و بزرگی نمی رسد.
- ۶- حسود بسیار حسرت و اندوه دارد و گناهانش پیوسته افزوده می شود. (۱)

درمان حسد

برای درمان هر یک از رذایل اخلاقی دو راه وجود دارد.

درمان علمی: انسان باید به پیامدها و آثار ویرانگر حسد در زندگی و روح و روان خود بنگرد و اینکه چقدر برای دین و دنیای او مضر است و در آن اندیشه کند، شاید متبته شود.

درمان عملی: مواظبت بر آثار خیرخواهی که ضد حسد است، یعنی به کسی که حسادت می کند، برعکس آن عمل کرده و دائماً صفات خوب و نیک او را بیان کرده، تا برای خودش ملکه شده و دست از حسادت بردارد. (۲)

۱- مکارم شیرازی، ناصر؛ اخلاق در قرآن، نشر مدرسه امام علی بن ابی طالب، قم، ۷۸، چاپ اول، ج ۲، ص ۱۴۰ تا ۱۴۳.

۲- مجتبوی، سید جلال الدین؛ علم اخلاق اسلامی (ترجمه جامع السعادات، نشر حکمت، سال ۶۶، چاپ دوم، ج ۲، ص ۲۵۵).

فضیل عیاض روایت کرده که حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «همانا مؤمن غبطه می خورد و حسد نمی ورزد، ولی منافق حسد می ورزد و غبطه نمی خورد»^(۱)

فرق بین «غبطه» و «حسادت»:

هنگامی که خداوند به برادر یا خواهر دینی انسان نعمتی عطا می فرماید، چه نعمت مادی باشد و چه نعمت معنوی از قبیل تقوا و علم، دو حالت برای انسان مؤمن پیش می آید:

۱- حسد حالتی است، انسان آن نعمت داده شده به دیگری را دوست نمی دارد و خواهان نابودی آن است، به این حالت حسد یا رشک گفته می شود، که این مذموم است،

۲- غبطه، حالتی است که انسان از اینکه مثل دیگران دارای فلان نعمت نیست، ناراحت است یعنی، از نداشتن خود و نه از بهره مندی دیگران. در نتیجه آرزو یا تلاش نمی کند که نعمت از دیگری سلب گردد بلکه از نعمت دیگران خوشحال است و آرزو و دعا و تلاش می کند که خود نیز به آن خوبی برسد و معمولاً در نعمتهای عبادی و معنوی، مثل حال خوش در نماز و سجده، نسبت به دیگران حالت غبطه به انسان دست می دهد.

به عبارت دیگر انسان مؤمن از وجود و دوام آن نعمت برای برادر و خواهر دینی خود نفرت ندارد، امّا مثل آن نعمت را از خداوند برای خود می خواهد، به این حالت غبطه و یا اشتیاق گفته می شود، که این ممدوح است، مصداق آیه قرآن کریم:

قال الله تعالى: وَ فِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ. (مطففین آیه ۲۶).

و غافلان برای این نعمت و شادمانی ابدی باید به شوق و رغبت بکوشند.

۱- کلینی، محمد؛ اصول کافی، ترجمه صادق حسن زاده، نشر قائم آل محمد، قم، ۱۸۵، چاپ دوم، ج ۳، ص ۶۴۷.

رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله دو مورد را از استثنائات حسد ذکر فرموده اند:

لا حسد الا فی اثنتین، رجل اتاه الله مالا فسَلَطَه علی هلكته فی الحق و رجل اتاه الله علماً فهو یعمل به و یعلّمه الناس. (۱) حسادت جز در مورد دو نفر جایز نیست:

مردی که خداوند او را مال دهد و او را در آن مال، در راه حق مؤفق گرداند، و مردی که خداوند او را علم داده و او به آن علم، غافل باشد، و به مردم نیز بیاموزد.

در روایت آمده است که الحسود لا-یسود. کینه توز و حسود، هیچوقت آرامش نخواهد داشت و به سیادت و آقائی هم نمی رسد.

همسایه حسود خطرناک

در تاریخ آمده است یک نفر حسود در همسایگی مردی بود که خداوند به او نعمت هایش را، تمام کرده بود و این حسود هرچه به او حسادت می کرد، زندگی او مرفه تر می شد و قلب این در آتش سوزان حسادت می سوخت، در نهایت یک تصمیم خطرناکی گرفت و برای اجرای آن غلامی را، خریداری کرد و یک سال تمام به او خدمت کرد و هرچه از دستش می آمد درباره استراحت کامل او، مضایقه نمی کرد.

بعد از یک سال غلام را صدا زد و گفت: در مدت این یکسال هرچه از دستم می آمد، برای تو کم نگذاشتم؟ گفت: بلی گفت: می دانی برای چکاری ترا خریده و این همه خدمت را درباره تو انجام دادم؟ گفت: نه گفت: امشب باهم یواشکی میرویم پشت بام این همسایه، با این شمشیری که آن را تیز کرده ام، سرم را می بژی و آهسته به حیاط او می اندازی و در پاداش این کارت هم ترا آزاد کردم و هم این پول کلان را می بری به زندگیت سر و سامان می دهی!!!

گفت: ای آقای من چرا این تصمیم را گرفته ای؟ گفت: من چندین سال است

هرچه منتظر مانده ام که زندگی این مرد آتش بگیرد و بسوزد، روز به روز خوشبخت ترمی شود در آخر این کار به نظرم آمد که با دست تو به قتل برسم و دولت او را بگیرد و به جرم قتل ناحق اعدامش کند!!.

گفت: آقا بعد از مرگ تو هر بلایی به سر او آید، چه نفعی به حال تو دارد؟ گفت:

درزندگیم بیچارگی او را ندیدم بلکه بعد از مرگم با بدبخت شدن او روحم کیف کند و شاد شود!!!.

غلام با ترتیبی که آقا دستور داده بود، او را سر برید و سر را با چاقو آهسته به داخل حیاط همسایه انداخت و فرار کرد ولی از شهر بیرون نرفت تا بقیه ماجرا را ببیند، همسایه از همه جا بی خبر صبح بیدار شد و رفت بیرون از خانه، کله را با شمشیر پیدا کرد و وحشت زده جریان را به کلانتری خبر داد و مأموران آمدند و جنازه را از پشت بام او پیدا کردند و بیچاره را دستگیر کرده و به قاضی تحویل دادند.

و قاضی نیز او را به اتهام قتل به دلیل این که در پشت بام او به قتل رسیده و او لااقل از خانه اش بیرون نیامده و حتما کشمکشی وجود داشته است، به اعدام محکوم کردند. جارچیان در سطح شهر جار می کشند آهای مردم برای تماشای اعدام کسی که همسایه خود را سر بریده حاضر شوید.

مردم ریختند به میدان اعدام و غلام نیز در میان آنها حضور داشت، وقتی که طناب را به گردن مرد انداختند بکشند بالا، عذاب وجدان غلام را گرفت بابا این بیچاره که از هیچ چیز خبر ندارد، خود را وسط میدان انداخت و گفت: دست نگهدارید آن بیچاره از هیچ چیز خبر ندارد و او را من سر بریده ام!.

قاضی خود در آنجا برای اجرای حکم حضور داشت، غلام را آوردند و ماجرا را گفتند، قاضی هم از غلام بازجوئی کرد، وقتی جریان برایش محرز شد مرد را آزاد کردند و بادستور فرمانروا، تمام اموال او را به این مرد همسایه دادند و گفتند بگذارید روح او هم بسوزد و خاکستر شود.

عزیزان از خطرات حسودان به خدا پناه ببرید، آن گونه که خود دستور داده است.

و فراموش نکنید که تمام مصائب امامان بزرگوار ما، همه و همه به خاطر حسادت حسودان زمان خود بود، که به آن گرفتاری های بیشمار، تحمل کردند، مخصوصاً واقعه خونین کربلا و پیامدهای آن، در نتیجه حسادت حسودان از خدا بی خبر، به وقوع پیوست و عالم بشریت را، یکپارچه غرق در عزا و ریختن اشک چشم، نمودند، بطوری که حتی به بچه های کوچک و شیرخوار نیز رحم نکردند، علاوه بر این که از نیم استکان آب از آن دریای فرات به طفل ششماهه ندادند، او را روی دست پدر مظلومش باتیر سه شعبه، به شهادت رساندند.

می دانیم که انسان در روزهای گرفتاری و مصیبت، دوستان و آشنایان خود را آرزو می کند، این مصیبت به قدری در وجود امام حسین علیه السلام اثر گذاشت، در میان آن همه مصیبت های کربلا فقط در شهادت این طفل مظلوم، شیعیانش را آرزو کرد.

لیتکم فی یوم عاشورا جمیعاً تنظرونی*** کیف أستسقی لطفلی فأبوا أن یرحمونی.

کاش روز عاشورا (حاضر بودید) و می دیدید من برای بچه ام (یک جرعه) آب خواستم و آنها از دادن آب چگونه مضایقه کردند ألا لعنه الله علی القوم الظالمین.

مجلس ۷۹ سخت گیری بر مقربان

در زندگی هرکسی برایش کم و بیش، پیش آمده است که بعضی ها در اثر فهمیدگی و درک خوب و بد و ریزه کاری های امور، مورد مؤاخذه و تنبیه شدید،

قرار گرفته اند و می گیرند و بعضی ها به علت نفهمی و کودنی، در معرض عفو و بخش و چشم پوشی قرار می گیرند و اگر کارهای برخلاف قانون یا اجتماع، سرزند با جمله بابا او چیزی حالیش نیست یا نفهم است و امثال این عبارت ها، از کنارش می گذرند!

برخلاف آن هائی که با فهم و تشخیص دهنده خوب و بدند هرچه موشکاف تر باشند، بیشتر مورد توجه و سختگیری و انتظار هستند، هم در قوانین و ادارات دولتی یا اجتماعی و خانوادگی.

اگر عالمی در کردار و گفتارش خطا کند و اشتباه نماید، مسلماً در نظر مردم، بیشتر از یک نادان مورد مؤاخذه، قرار می گیرد.

در تشکیلات خدائی و آسمانی هم کار بدین منوال است هرچه درک و فهم، بیشتر باشد، شدت عمل هم زیادتر خواهد بود.

این جمله قابل توجه و هشدار دهنده، مشهور است که فرموده اند: حسنات الأبرار سیئات المقربین. خوبیها و کارهای پسندیده ابرار، از نظر عرفانی و مقامی، سیأت و کار ناپسند مقربین است.

حضرت عیسی علیه السلام را به آسمان ها می بردند، در آسمان چهارم، دستور رسید که او را بازرسی نمایند که به چیزی از مال دنیا، علاقه داشته است، دیدند یک سوزن در یخه اش هست که با آن سوراخ سنبه و پاره گی های لباسش را می دوخته است، فرمان رسید که او را در همان آسمان چهارم نگهدارید اگر نبود علاقه او از مال دنیا به مقدار این سوزن، تا آسمان هفتم، شایستگی ارتقاء داشت!!

این سخت گیری برای اشخاص عادی نیست بلکه؛

هر که در این بزم مقرب تر است*** جام بلا بیشترش می دهند.

هرچه تقرب بیش باشد امتحان و ابتلاء و بازرسی و باز پرسى و . و . بیشتر و دقیقتر

خواهد بود.

در زمان تحصیلات بنده در نجف اشرف سال های هزار و سیصد و سی و چهار به

بالا شمسی مطابق با ۱۳۷۴ به بالای قمری، در میان دوستان صحبت بود که داماد یکی از مراجع بزرگ که خود نیز سید و عالم بزرگوار بود، نقل کرد روزی آقا (پدرخانم) به ما گفت: شاهد باشید که من مرجع تقلید نیستم و از فردا روز جمعه من روزه خوانی را شغل خود قرار می دهم!!

پس از انقضاء چند هفته که خود آقا روزه مجلس را می خواند و توسل می کرد، روزی من با اصرار از آقا درخواست نمودم که علت این کارش را به ما توضیح دهد آخر چرا یک مرجع تقلید این کار را انجام می دهد، در نهایت به خاطر اصرار زیاد ما فرمود: شب آن هفته که من روزه خوانی را شروع نمودم، خوابیده بودم در خواب دیدم قیامت قیام نموده و دیدم، مردم دودسته در معرض حساب و کتاب و بازخواست قرار گرفته اند یک دسته خیلی سریع و بی وقفه محاسبه و راهی بهشت می شوند ولی دسته دوم آن اندازه سرپا در نوبت ایستاده اند و خیلی طول می کشد به حسابشان رسیدگی شود، پرسیدم چرا این دو گروه به این حد محاسبه شان متفاوت است؟ گفتند: آن دسته که سریع به حسابشان رسیدگی می شود، روزه خوان ها و عزاداران و اشک ریزان امام حسین علیه السلام هستند که حضرت با سرعت آنها را رد می کند و معطلی ندارند ولی این یکی گروه علما و مراجع تقلیدند و به حسابشان امام صادق علیه السلام رسیدگی می کند، که دانه دانه فتواها را از روی چه مدرکی صادر نموده و دردست مردم قرار داده است.

من باشنیدن این حرف عمامه ام را از سرم برداشته و به گروه امام حسین علیه السلام ملحق شدم تا رسیدم نزد بازرسان، دست مرا گرفته و آن یکی گروه را به من نشان دادند که حساب و کتاب تو در آنجاست!!

من دیدم طاقت آن همه سرپا ایستادن را ندارم باز قاطی گروه امام حسین شدم، باز دستم را گرفته و بیرونم کردند و این کار سه مرتبه تکرار شد و من با وحشت و خستگی زیاد، از خواب بیدار شدم و باز برایتان می گویم آقایان من مجتهد نیستم و روزه خوان حسینم.

البته توجه داشته باشید از این جریان سوء استفاده نشود، که کسی با این بهانه، از ارتقاء به درجات علمی بالا، طفره رفته و خود را از رسیدن به مقام های بالای علمی، محروم نماید، حالا در صورت صحت این قضیه، یک خواب مقطعی برای هوشیاری آن آقا پیش آمده ولی این اصل مسلم است که حساب عالم با جاهل، و فهمیده با کم فهم متفاوت و جد است و تمام مراجع فتواهاشان را روی مدارکی که صحت آن را تشخیص می دهند، صادر می نمایند و پس از محاسبه امام صادق علیه السلام به مقامات و درجات عالی نایل خواهند آمد، که خیلی، با آنهای دیگر فرق دارند، ما از شهداء عزیزتر و مورد قبول تر، که را سراغ داریم که خداوند در سوره بقره و آل عمران و توبه و غیره، آنها را زنده و شاد و خوشحال و. و. اعلام نموده اما در مورد علماء، علاوه بر تکریم مقامشان در سوره های فاطر و حدید و غیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با صراحت هرچه تمام تر اعلام می دارد «مداد العلماء أفضل من دماء الشهداء» مداد و نوشته های علماء افضل از خونهای شهداست.

پس مقام علم و دانش، مافوق این مسایل است اگر حسابشان سخت و طولانی باشد، مقامشان هم خیلی بالاتر از این مسایل است، اگر نبود مداد و نوشته های علماء، چه چیزی در طول تاریخ، به دست ما می رسید مگر خون شهداء رضوان الله تعالی علیهم اجمعین، در اثر تربیتی و غیره مداد علماء به وجود نمی آید؟!.

بلی هیچوقت محاسبه روز رستاخیز علماء مانند اشخاص عادی نخواهد بود.

آیه الله مظاهری یکی از مراجع بزرگوار تقلید در درس اخلاق در این مورد این گونه شرح دادند.

ما از قرآن و روایات اهل بیت به خوبی استفاده می کنیم که حساب خواص غیر از حساب عوام است و آن سخت گیری ها که به خواص مردم است آن سخت گیری ها برای عوام مردم نیست که در روایات می خوانیم در روز قیامت ۷۰ گناه از جاهل آمرزیده می شود قبل از آنکه یک گناه از عالم آمرزیده بشود.

آن حسابی که روی علما باز می کنند غیر حسابی است که روی عموم مردم باز می کنند و قرآن نیز روی این حرف خیلی پافشاری دارد.

مردم ممکن است خیلی کارها بکنند که علما اصلاً و ابداً این کارها را نمی توانند و نباید بکنند یا کاری اگر برای آنها گناه باشد از برای ما گناهش خیلی بزرگ است.

قرآن شریف راجع به حضرت یوسف یک جمله ای دارد و انصافاً برای ما تکان دهنده است کمرشکن است شما می دانید که حضرت یوسف در این امتحان ها که برایش پیش آمد همه را با معدل ۲۰ گذراند.

قرآن می فرماید «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا - أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» یوسف: ۲۴ آن زن قصد او کرد؛ و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی دید - قصد وی می نمود! اینچنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود!

«رَبِّ السُّعْيُنِ أَيْبُ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» یوسف: ۳۳ (یوسف) گفت:

«پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا بسوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، بسوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود!»

اینها همه نمره ۲۰ برای حضرت یوسف بوده است در آن مجلس کذایی به قول علامه طباطبایی این مرد بزرگ می فرماید: بیست و چهار زمینه پیدا شد، برای اینکه حضرت یوسف گناه بکند ولی با این فرض نکرد فرار کرد از دست زلیخا و بیست و چهار زمینه را در المیزان می شمارند مرحوم علامه طباطبایی، فرمود: حضرت یوسف یک جوانی بود عزب زیر دست زلیخا.

زلیخا یک زنی بود فوق العاده اشرافی آرایش کرده اگر حضرت یوسف به او می گفت بله نانش در روغن بود می گوید: نه، باید زجرش بکشد از آن طرف او می گفت «هَيْتَ لَمَكَ» و از آن طرف او التماس می کرد اینها همه زمینه ها برای تحریک شهوت بود برای انجام دادن آن کار.

در مورد دوم وقتی به مجلس زنان بزرگان مصر که زلیخا در قصر خود تشکیل داده

بود، وارد شد آن مجلس خیلی تحریک کننده بود برای همین زنهای جوان دستشان را بریدند آنها می گفتند: یوسف یوسف و رئیسشان زلیخا حسابی پر رویی می کرد می گفت: که این است شما می گفتید، بد کاری کردم ببینید بد کاری کردم یا نه حالا هم از این به بعد اگر تابع من شد که شد اگر نشد زندانی اش می کنم.

در این جلسه حضرت یوسف می گوید: «رب السجن احب يدعونني اليه» «و الا تصرف عني كيدهن أصب اليهن من و أكن من الجاهلین» یعنی خدایا زندان برای من بهتر است از آنچه که مرا به آن دعون می کنند.

زندان را خرید چندین سال در زندان بود برای چه؟ برای چه کسی؟ تا اینجا غیر پیغمبر، دیگر کسی دهانش سرد می شود که بگوید من هم می توانم از این کارها بکنم البته گفتنش خیلی آسان است ولی موقع ابتلاء خیلی مشکل است همان گونه که به مقدس اردبیلی گفتند، اگر یک زن پیش شما باشد در یک خانه ای که هیچ کس نیست شما زنا می کنید یا نه؟! نگفت نه، گفت: پناه می برم به خدا چنین صحنه ای جلو بیاید.

برای حضرت یوسف جوان مجرد آن صحنه ها پیش آمد ولی همه را با نمره ۲۰ پشت سر گذاشت.

برای ما امتحانهای سخت پیش می آید این را هم بدانید امتحانهای ما غیر از امتحانهای عموم مردم است یک معلم اخلاقی که مقامش خیلی بالا بوده است در نجف، اسمش آقا عبدالزهره بوده خیلی تعریفش را می کنند ایشان می گفتند: یک ظهري با بچه هایم بیرون زیر درخت نشستیم هوا خیلی گرم بود بنا کردم به گفتن این جمله ها الهی انا راض بما انت راض بما انت راض خدایا من راضیم به آنچه که تو راضی هستی، و حالی که پیدا کردم ناگهان از بالای درخت یک کندوی زنبور از آن زنبور زردها، افتاد روی زمین باد می آمد زنبورها را ریخت به جان همه ما به اندازه ای که احتیاج به دکتر پیدا کردیم که همه آنها را گذاشتم در ماشین رفتیم در وسط راه ماشین تصادف کرد ماشین پرت شد زن و بچه ام طوری نشدند من گردنم

شکست دست و پایم هم شکست رفتیم بیمارستان بیمارستان گفت: که ما دکتر بیهوشی فعلاً نداریم حتماً هم باید تو عمل بشوی و استخوان شکسته است پا شکسته است، عمل بکنند بدون بیهوشی.

حالا باید بگوئید انا راضی بما انت راضی الهی انا راضی بما انت راضی!

این امتحانها، برای همه ما مخصوصاً برای ما علماها بیشتر می آید برای اینکه حساب خواص غیر از حساب عموم مردم است. امتحان دیگری برای حضرت یوسف جلو آمد ولی نتوانست نمره ۲۰ بیاورد و این امتحان آن بود که آن دو تاهم بند زندانش خواب دیدند یکی دید، دارد انگور می فشارد دیگری دید طبقی نان بالای سرش و مرغان هوا، آن نان ها را تکه تکه پاره می کنند به اولی گفت: تو ندیم شاه می شوی و به آن یکی گفت: که تو را می کشند و بدارت می زنند مرغان درنده مغزسرت را می خورند.

مأمورین آمدند آن دو تا را ببرند یکی را بکشند دیگری را هم ببرند ندیم پادشاه بشود حضرت یوسف که در زندان خیلی خسته شده بود به او گفت: «اذْکُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» پیش شاه از من یادی بکن، البته این چیزی نیست این برای همه یک چیز عادی است.

گفت وقتی رفتی آنجا بگو یک بی گناه در زندان است، او رفت جبرئیل آمد گفت:

چه کسی تو را از دست برادرهایت از چاه نجات داد؟ گفت: خدا. چه کسی تو را از دست زلیخا نجات داد؟ خدا «لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» چه کسی تو را از آن جلسه کذایی نجات داد که خودت گفتی «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصِيرَفِ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَضْبُ إِلَيْهِنَّ» گفت خدا گفت: اگر در همه این مراحل خطرناک خدا تو را نجات داده پس چرا اینجا گفتی «اذْکُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ»

خیلی پشیمان شد فهمید که نمره ۲۰ نیاورد ولی چه سود.

حالا اینجا مرادم هست قرآن می گوید: بعد از این «فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ» هشت سال در زندان فراموش شد! برای چه؟ این کلمه! برایش به هشت سال زندان

تمام شد؟! چون یوسف در توحید افعالی ضرر خورد، این سخت گیری برای عموم مردم که نیست و برای ما هم نیست زیرا برای ما از این کارها در بعضی اوقات از نظر فقهی واجب هم هست بکنیم راستی اگر ما یک بی گناهی باشیم صد در صد یک کسی بتواند ما را نجات دهد خوب باید توسل به او پیدا کنیم ولی خواص چه؟ در این مورد توحید افعالی، حضرت یوسف نمره نیاورد رفوزه شد هشت سال هم در زندان از یادها رفت، این هفت و هشت سال زندان برای یک جمله پناه بر خدا، خدا خیلی به ما رحم دارد.

بنا شد قوم حضرت یونس برای ظلمهایی که به حضرت یونس کردند هلاک شوند، این که در قرآن شریف راجع به حضرت لوط راجع به حضرت ابراهیم و امثال اینها دارد که آمدند گفتند: تو با خانواده ات برو بیرون به حضرت نوح گفتند: که تو با خانواده ات سوار کشتی بشو به حضرت لوط گفتند: تو با خانواده ات برو بیرون این را به حضرت یونس نگفتند.

بدون اجازه پروردگار، از میان قوم رفت بیرون این چیزی نبود که نه ترک اولایی بود، نه العیاذ باللّٰه ترک واجبی بود، نه فعل مکروهی بود اما به مقام حضرت یونس نمی خورد مقام حضرت یونس شامختر از اینها بود که در این صحنه ها بدون اجازه کار بکند بنا شد که کیفرش را ببیند رفت نشست در کشتی اصلاً فرار کند از این ده برود آن طرف، نهنگ آمد هر چه قرعه کشیدند به نام او آمد دفعه اول دوم سوم بالا-خره انداختنش در دریا نهنگ او را بلعید خطاب شد که آقای نهنگ یعنی به جهاز هاضمه نهنگ خطاب شد، این را هضمش نکنی! زندان در شکم ماهی یعنی زندان سلول آن هم چه سلولی انفرادی!.

رفت در شکم ماهی ناگهان متوجه شد که گناه کردم گناه یونسی نه گناه ما گناه فقهی نه گناه عرفانی آن هم نه عرفان ما، عرفان پیغمبری لذا «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» تا آنجا که ذکر یونسیه شروع شد «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» تا اینجا درست هفت شبانه روز زندان بود از زندان آمد بیرون بدن چه ها

شده بود بالاخره درخت کدو برایش روئیده شده زیر درخت تا اینکه حال آمد. آمد در میان قوم و قوم هم اتفاقاً توبه کرده بود و عذاب نشده بودند.

در سوره صافات این جور می گوید «فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبَثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُنْعَثُونَ» توبه کرد و گرنه استحقاق داشت تا روز قیامت در این زندان نمناک تاریک تنگ بی غذا بماند.

بدون استحقاق که خدا کاری نمی کند این چه جوری می شود یک فعل که به مقام شامخ یونس نمی خورد بالاخره زندان هفت شبانه روز حالا روایت می گوید هفت شبانه روز قرآن نمی گوید اما آنکه قرآن می گوید ترحمش کردیم چون توبه کرد ذکر یونس را مدام مرتب تکرار می کرد ما ترحمش کردیم و الا استحقاق همین زندان را داشت تا روز قیامت در آن بماند، یعنی حساب خواص غیر از حساب عموم مردم است.

مرحوم کلینی یک روایت نقل می کند روایت صحیح سند هم هست اینها حال یأس هم برای همه ما می آورد اما باید توجه داشته باشیم یک پیغمبر خدا وارد شد.

در یک شهری قبل از آنکه وارد بشود دید عالم آن شهر که عالم زاهدی هم بوده است رفته است زیر دیوار مردم نمی دانند سرش بیرون مانده است مورچه ها سر او را خورده اند خیلی ناراحت شد.

یک عالم، در طول یک عمر برای دین کار کرده است آن هم با تقوا حالا این جوری مرده است! آمد به شهر، سلطان آنجا که حاکم ستمگر بود او هم مرده بود ولی یک تشییع جنازه خوب و مفصلی از او کردند، برای این دو قضیه متفاوت، خیلی تعجب کرد لذا کلید وصل را زد با خدا رابطه پیدا کرد خدایا دیگر این چرا؟

خطاب شد که آقا چند روز قبل، این عالم زاهد یک حاجت داشت به جای اینکه بگوید خدا خدا پیش این ظالم آمد و حاجتش را گفت: آن ظالم با یک احترام خاصی حاجت او را بر آورد این فعل او کیفر دارد فعل او هم جزا دارد کیفرش اینکه ما نخواستیم به آخرت برسد.

در دنیا عالم را (به خاطر غفلتش از خدا و رفتنش به زیر پرچم ظالم ولو یک آن برای یک حاجت) این جور کشتیمش و نخواستیم مجازات او به آخرت برسد این هم کیفرش است، و این تشییع جنازه و آن احترام برای آن ظالم، بخاطر اینکه به یک عالم احترام کرده بود آن پاداشش است.

آخرش هم برایتان بگویم اینهایی که اگر برایش خون گریه کنیم جا دارد اگر انسان دق کند جا دارد حضرت داود را می خواستند امتحانش کنند پناه بر خدا از این امتحانهایش و این امتحانهای که هر کسی را جوری با آن امتحان می کند.

یک امتحان سخت داودی پیش آمد دو نفر ملک آمدند سر نمازش هم آمدند یک دعوا یکی گفت: «إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ» می گوید من برادری دارم نود و نه تالمیش دارد و من یکی، می گوید: یک میش خود را بده به من تا من بشوم صد تا تو هیچ و «عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ» و در این باره بمن سخت هم می گیرد می گوید که آخر تو نمی توانی یک گوسفند را اداره اش کنی بیاور در صد تای ما، صد تا را ما اداره می کنیم تو برو دنبال کارت تو برو دنبال نمازت!.

حضرت داود باید داودی حکم کند بگوید: آقا یک طرفه قاضی رفتن درست نیست ببینیم او چه می گوید تحریک عاطفه نشود اصلاً عقلش روی قضاوت کار نکند نه عاطفه گفت: «لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ» به تو ظلم می کند یک ظلم بالایی که می خواهد گوسفند تو را هم بگیرد و مال خودش کند او شود صد تا تو بشوی هیچ چیز.

این دو تا ملک یک نگاه به هم کردند ناگهان داود حس کرد گول خورد یعنی از امتحان نتوانست بیرون بیاید، حکم غیر از اینهاست، حضرت داود که حکم بی جا نمی کند.

قرآن می گوید داود درک کرد که چه خبر است به سجده افتاد گریه زاری. قرآن در سوره «ص» می فرماید: فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ در این مورد او را بخشیدیم.

اما يك خطاب عجيبی هست كه اين خطاب اگر حضرت داود را ده سال كتكش می زدند به آتش می سوزاندند به اندازه اين خطاب عتاب آميز نبود كه يك خطاب به او كردند.

اين خطابه‌ها برای اينها خیلی اهميت دارد خطاب شد يا داود «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» ص: ۲۶ ای داوود! ما تو را خليفه و (نماينده خود) در زمين قرار داديم؛ پس در ميان مردم بحق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن كه تو را از راه خدا منحرف سازد؛ کسانی كه از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی بخاطر فراموش كردن روز حساب دارند!

اين چه خطابی است اين چه هوایی است اين چه می خواهد بگويد. غير از كتك به حضرت داود، ديگر هيچ جوری نمی شود تفسيرش كرد هيچ جور، كه چرا تحريك عاطفه، تو را وا داشت حرف زدی چرا اين جمله را گفتي انصاف قضيه اينكه نه حرام بود نه مكروه بود تحريك عاطفه شد گفت: كه اگر يك کسی مظلوم باشد يك کسی ظالم اين جوری است «لقد ظلمك بسؤال نعجتك» اين خیلی بد کاری است کسی ۹۹ تا ميش داشته باشد.

اين به جای اينكه چهل تا بدهد به او پنجاه تا خودش داشته باشد حالا بگويد تو هيچ چيز من صد تا.

برادران بدانيد حساب ما طلبه ها نیز غير از حساب عموم مردم است زن ما دختر ما بچه های ما.

اين رفت و آمدهای ما ممكن است كه مثلاً يك موسيقي برای عموم مردم طوری نباشد يا مكروه باشد نمی دانم با يك ان قلت درست شده باشد آیا برای ماهم همين است يعنی ما بنشينيم در مجلس موسيقي بزنند گوش بدهيم ممكن است يك کسی فتوا بدهد بگويد در مجالس عروسی موسيقي زدن طوری نيست تمبک زدن طوری نيست حالا ما هم در آن جلسه بنشينيم می شود؟!.

در ايام عيد سال گذشته می گفتند: اين تلویزيون هفت هشت ده تا ديوانه درست

کرده بودند دوازده روز در این تلویزیون شبانه روز دیوانه بازی در می آوردند حالا ما بنشینیم گوش بدهیم نگاه بکنیم، این دیوانه بازی ها که ممکن است برای عموم مردم طوری نباشد اما برای ما چه؟!.

ما ذکر خدا را، مطالعه روایات اهل بیت را، اینها را رها کنیم بیائیم پای تلویزیون دو ساعت سه ساعت بنشینیم با زن و بچه هایمان آیا درست است؟!.

در این رفت و آمدها آنها می گویند می خندند ما هم بگوییم بخندیم و همین جوری.

العیاذ بالله آنها غیبت می کنند ما هم گوش بدهیم آیا می شود؟ خیلی باید روی آن حساب کرد همه هم گیر هستیم، همه شماها که اینجا نشسته اید گیر هستید.

روایت دارد در دوران آخر زمان اگر کسی بخواهد دین را حفظ بکند برای او مشکل تر است از آتش کف دست گرفتن. بعد می فرماید که «یعیرونه المعیشه» (کمی درآمدش را) به او سرزنش می کنند و می گویند: که بین همسایه ات چه کسی است بین برادرت چه کارها می کند و تو چرا این جوری هستی آن هم برادر تو است بین دایی ات چه کار می کند بین بابایت چکار می کند همین است که پیغمبر فرمودند.

آتش را کف دست بگذار یا دینت را نگه بدار دین را نگه داشتن مشکل تر است اگر یک جوان یا آدم لاابالی به یک دختری به یک زنی نگاه شهوت آمیزی بکند، پیش آن زن طوری نیست، خودش را ساخته است برای اینکه به او نگاه نکنند اما اگر یک طلبه با این عمامه اش یک نگاه به او بکند او چه می گوید؟ می گوید: مرده شور ترا ببرد با این عمامه ات تو چرا؟!.

یادم نمی رود یک طلبه جوانی بودم پیش مرحوم آقای اشنی فرائد (الاصول) می خواندم ایشان به من خیلی لطف داشت خدا رحمتش کند، خیلی خوب بود همیشه همه چیزش خوب هم آدم با سواد بود هم آدم محقق بود و آدم سلیم النفسی بود، در مجلس درس دو سه نفر بودیم بعد ایشان شاگرد خوب پیدا کرد تا

نشستم ایشان احوال پرسى کردند و گفتند: که ديروز در چهار سوق شما را ديدم مى خواستم با شما حرف بزنم اما نشد ديدم مدام مرتب در مغازه ها نگاه مى کنيد و نمى خواست ايشان بفهمد که ...

اُمّيا بالاخره حرف خودش را زد يعنى من مى رفتم در مغازه ها نگاه مى کردم ايشان به من گفتند: در مغازه ها نگاه مى کنيد. چه خاطره شيريني از اين مرد براى من خاطره زياد است من جوان بودم ريش هايم را کوتاه کرده بودم انصافا هم کوتاه کرده بودم آرايشگاه مرحوم حاج آقا مصطفى آيه الله زاده اين مردى که خود آيه الله بود.

از همه جهت مرحوم آقا مصطفى از رفقاى خاص من بود و انصافا از نظر درسى از نظر تقوا از نظر سلامت نفس خيلى بالا بود، مراد من اينجا است ايشان آمدند گفتند: به اين بگو چرا ريشهايت را کوتاه کردى و اگر گفت که آرايشگر کرده بگو بله ما هم يک کسى را داشتيم ريشهايش را کوتاه مى کرد تا به او مى گفتيم.

که چرا؟ مى گفت: که دست اين آرايشگر بشکند که کوتاه کرده است يعنى اين عذر پذيرفته نمى شود در حالى که ريش من ريش بود، اما ريش يک طلبه با ريش يک بازاری فرق مى کند.

مى گويند: مرحوم آقا باقر بهبهانى با وضع خدمت کردن به دين و روحانيت که اسمش را گذاشته اند آقا اين لقب را طلبه ها به او دادند مثل لقب مقدس که به مرحوم ملا احمد اردبيلي ما طلبه ها داديم، اين آقا در درسهاى اخلاقى اش مى گفت:

اى کاش طلبه نشده بودم اين خيلى حرف است ها يعنى آقا باقر بهبهانى که روحانيت را از زمين به آسمان آورده است، حالا مى گويد: اى کاش طلبه نشده بودم.

ما جيره خواران امام زمان هستيم اين که بچه بازى نيست مى گفتند:

آقا سيد حسين قاضى مى گفت: خدمت امام زمان رسيدم امام زمان فرمودند:

اگر مى خواهى حاجت تو مستجاب بشود خدا را به جيره خواران من قسم بده تا دعايت مستجاب بشود گفتم: جيره خواران شما چه كسانى هستند گفتند: طلبه ها، بزرگان مثل آقا سيد حسين قاضى، خدا را قسم بدهند به من طلبه تا دعائش

مستجاب بشود حالا- این توفیق آمده است توفیق خیلی بالا است در این چهار چوب باید مواظب خودمان باشیم یک روایت بخوانم تا ببینم بعد چه باید گفت «الحسن لكل أحد حسن و منك احسن لمكانك منا و القبيح لكل أحد قبيح و منك اقبح لمكانك منا» کار خوب از هر کس سر بزند خوب است از تو خوب تر است چون منسوب به اهل بیت هستی منسوب به امام زمان هستی کار بد از هر کس سر بزند بد است از تو بدتر است چون منسوب به امام زمان هستی تقاضا دارم در ایام عید این نکته را توجه داشته باشید بعد از نماز شبهایتان و بعد از دعا و تبتل و تضرعتان از خدا بخواهید امتحان که می شویم لااقل نمره ده به آن طرف بیاوریم، رفوزه نشویم من تقاضا دارم از شما در دعاها مخصوصا در مغان استجابت دعاهایتان همین باشد. (۱)

معنای جمله «حسنات الابرار سیئات المقربین» این است که کارهای نیک خوبان برای مقربان عمل زشت محسوب می شود.

بنا به آنچه در روایات فراوان آمده است مراتب ایمان و تقرب به خداوند متفاوت است و ایمان دارای درجات می باشد به همین جهت عمل نیک فردی که در درجه اول ایمان است برای کسی که در درجه بالاتر قرار دارد عمل زشت و بد محسوب می شود چون به همان میزان که شخص در رتبه بالاتر قرار دارد از او عمل بهتر و بالاتری انتظار می رود. مانند این که نوشتن خط به شکل کلاس ابتدایی برای دیپلمه زشت می باشد در حالی که همین خط را کلاس اولی بنویسد زیبا می باشد و نویسنده آن مورد تشویق واقع می شود. بنابراین، کارهای نیک خوبان برای مقربان که در درجه بالاتری از لحاظ ایمان قرار گرفته اند دیگر حسنه نمی باشد بلکه در مقایسه با رتبه ایمانی او سیئه و عمل زشت محسوب می شود.

حضرت زکریا علیه السلام از دست تعقیب دشمنان به درخت تنومندی می رسد،

۱- پایگاه آیه الله مظاهری باویراستاری و تلخیص و تنظیم از مؤلف.

درخت با امر خداوند به او پناه می دهد، شیطان گوشه عبایش را کشیده و در بیرون نگه میدارد و درخت به حال عادی بر می گردد و دشمنان می رسند ولی زکریا را پیدا نمی کنند، با تعجب هرچه این طرف و آن طرف را نگاه می کنند، اثری از او نیست!

شیطان ظاهر می شود و گوشه عبای او را به آنها، نشان می دهد، آنها می روند ازّه بیاورند و درخت را ببرند شیطان می گوید عجله نکنید، وجب می کند دقیقاً روی قلب زکریا می رسد و می گوید، از اینجا ببرید.

می بزنند به قلب که می رسد و می خواهد ناله سر دهد، خطاب می رسد اگر آخ بگوئی از جرگه انبیاء بیرون می کنم! چرا؟ چون از مقربین است، آزمایشش سنگین است و جام بلا بیشترش می دهند.

سالار شهیدان علیه السلام در گودی قتلگاه زیر پای شمر لعین، به این نکته دقیقاً متوجه است مواظب است در آخرین دقایق آزمون حرکت یا حرفی نزنند که معبود را از خود برنجاند، با آن زخمهای بیشمار در نفسهای آخر، رو به آسمان گرفته و راز و نیاز و مناجات می کند «الهی رضاً بقضائک و تسلیماً لامرک و لا معبود سواک» خدایا به قضا و قدرت راضیم و به دستورت تسلیمم و جز تو معبودی نیست، در آن لحظات حساس، باز جلب رضای معبود و رضایت از حکم او، بعد برای اتمام حجت، رو به آن قوم بیدادگر فرمود: یا قوم أسقونی شربه من الماء لقد نشفت قلبی من الظماء ای مردم جرعه آبی دلم از عطش آتش گرفته است!!

هلال بن نافع گوید: پیش عمر سعد آمده و گفتم: ای امیر، میدانی حسین امگان زنده ماندن ندارد یک جرعه آب طلبد، میدانی دیگر نوشیدن آب او را زنده نمی کند اجازه بده آب به او برسانم، حرفی نزد جرعه آبی از فرات برداشته بالا می آمدم یک وقت دیدم زمین لرزید و طوفان درگرفت و از آسمان خون بارید و. و.

به خود گفتم حسین نفین کرد و بلا نازل شد و مردم را فرا گرفت، بالاتر آمدم دیدم شمر دامن خود را به دست گرفته و از آن خون می چکد و خودش هم می گرید! پرسیدم یا شمر آن چیست در دامت؟، باز کرد دیدم سر حسین است،

گفتم: گریه چرا اگر به او دلت می سوخت چرا کتیش؟ اگر نه چرا گریه؟!.

گفت دلم به نمی سوزد دو علت مرا به گریه انداخته است، ۱- خواستم که سر او را از تن جدا نمایم صدای گریه زنی را شنیدم این طرف و آن طرف نگاه کردم کسی را ندیدم فهمیدم که مادرش زهراست حضور یافته است! ۲- هلال به گودال قتلگاه بنگر بین چه خبر است دیدم خانم بلند قدی، دست دختری را گرفته و به دور آن بدن بی سر می چرخاند و گریه کنان می گوید حسین من با این بچه ها چکنم و آنها را به که سپردی و رفتی؟! اَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۸۰ آنها را رها ساز

وجوب امر به معروف و نهی از منکر به اصطلاح تبلیغ کردن، شرایطی دارد که یکی از آنها، احتمال تأثیر در طرف مقابل است اگر چنانکه معلوم شود که طرف از او نخواهد پذیرفت، در این صورت وجوب، برداشته شده و کنار کشیدن و رها کردن آنها، ضرورت خواهد داشت، تا لجاجت و عناد فیما بین بیشتر نشود.

در آیات مکرر قرآن کریم، به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر ناراحتی و غمگین شدن از ایمان نیاوردن قوم، دلداری می دهد و فقط ابلاغ رسالت را، از او می خواهد و بقیه کارها را به خود خدا موکول نماید، اومی داند که بابت گانش چه رفتاری خواهد داشت، در این مورد به معنا و مفهوم این آیات توجه نمائید.

۱- فَذَرُّهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ (۴۵) يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۶) طور: ۴۵ حال که چنین است آنها را رها کن تا روز مرگ خود را ملاقات کنند؛ ۴۶ روزی که نقشه های آنان سودی به حالشان نخواهد داشت و (از هیچ سو) یاری نمی شوند!

آنها را رها کن تا روز مرگ که سر آغاز مجازاتها و کیفرهای اخروی می باشد فرا رسد. جمله ذرهم (آنها را رها کن) امری است تهدید آمیز و منظور از آن ترک اصرار بر تبلیغ این گونه افراد غیر قابل هدایت است.

سپس به معرفی این روز پرداخته، می گوید: همان روزی که چاره- جوئی و نقشه های آنها سودی به حالشان نخواهد بخشید، و تمام راههای فرار به روی آنها بسته می شود، و از هیچ سویاری نمی شوند (يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ).

آری هر کس می میرد قیامت صغرای او بر پا می شود (من مات قیامت قیامته) و سرآغازی است برای پاداش و کیفرها که بخشی جنبه برزخی دارد و بخش دیگری در قیامت کبری یعنی قیامت عمومی انسانها دامانشان را می گیرد، و در هیچیک از این دو مرحله نه چاره جوئیها مؤثر است، و نه در برابر اراده الهی یار و یآوری وجود دارد. (۱)

برای اینکه روشن کنند این گروه اهل استدلال و منطق نیستند، و حب دنیا و فراموش کردن یاد خدا آنها را در لجزار این موهومات و خرافات غوطه ور ساخته، می فرماید

۲- فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۲۹) ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى (۳۰) نجم: ۲۹ حال که چنین است از کسی که از یاد ما روی می گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی طلبد، اعراض کن! ۳۰ این آخرین حد آگاهی آنهاست؛ پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده اند بهتر می شناسد، و (همچنین) هدایت یافتگان را از همه بهتر می شناسد!

این تعبیر مفهوم گسترده ای دارد که هر گونه توجه به خدا را چه از طریق قرآن، و دلیل عقل، و چه از طریق سنت، و یاد قیامت شامل می گردد.

۱- با تغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۲۲ ص: ۴۶۴ ببعده.

ضمنا این نکته نیز از آیه استفاده می شود که رابطه ای در میان غفلت از یاد خدا، و اقبال به مادیات، و زرق و برق دنیا وجود دارد، و قابل توجه اینکه در میان این دو تاثیر متقابل است، غفلت از یاد خدا انسان را به سوی دنیاپرستی سوق می دهد، همانگونه که دنیاپرستی انسان را از یاد خدا غافل می سازد، و این هر دو با هواپرستی همراه است، و طبعاً خرافاتی که هماهنگ با آن باشد در نظر انسان جلوه می کند و تدریجا تبدیل به یک اعتقاد می شود.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که امر به اعراض از این گروه هرگز منافاتی با تبلیغ رسالت که وظیفه اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است ندارد، چرا چنانکه گفتیم: تبلیغ و انذار و بشارت مخصوص مواردی است که حداقل احتمال تاثیر وجود داشته باشد، آنجا که یقین به عدم تاثیر است نباید نیروها را به هدر داد، و بعد از اتمام حجت باید اعراض کرد این نیز قابل توجه است که این دستور مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست، بلکه همه منادیان راه حق را شامل می شود، تا نیروهای ارزشمند تبلیغی خود را تنها در زمینه هائی صرف کنند که امید اثر است، اما دنیا پرستان مغرور سیاه دلی که هیچ امیدی به هدایتشان نیست باید بعد از اتمام حجت آنها را به حال خود رها ساخت، تا خداوند در باره آنها داوری کند.

در آخرین آیه مورد بحث برای اثبات انحطاط فکری این گروه می افزاید: این است آخرین حد معلومات آنها! (ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ).

آری اوج افکار آنها به اینجا منتهی شده که افسانه دختران خدا را در باره ملائکه طرح کنند، و در ظلمات اوهام و خرافات دست و پا زنند، و این است آخرین نقطه همت آنها که خدا را به فراموشی بسپارند و اقبال به دنیا کنند، و تمام شرف و حیثیت انسانی خود را با درهم و دیناری معاوضه نمایند.

و در پایان می گوید: پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده اند به خوبی می شناسد، و هدایت یافتگان را نیز از همه بهتر می داند (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى).

در دعای معروفی که در اعمال ماه شعبان از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده می خوانیم: و لا تجعل الدنيا اكبر همنا و لا مبلغ علمنا: خداوندا دنیا را بزرگترین مشغولیات فکری ما و نهایت علم و آگاهی ما قرار مده.

در پایان آیه اشاره به این حقیقت است که خداوند هم گمراهان را به خوبی می شناسد و هم هدایت یافتگان را، یکی را مشمول غضبش و دیگری را مشمول لطفش می سازد، و در قیامت هر کدام را بر طبق اعمالشان جزا خواهد داد.

قابل توجه اینکه در آیات فوق در عین اینکه برای دنیا پرستان علمی قائل شده آنها را گمراه می شمرد، این دلیل بر آن است که از دیدگاه قرآن علمی که هدف نهائیش تنها وصول به مادیات باشد، و در ماورای آن هدفی والاتر تعقیب نکند علم نیست، ضلالت و گمراهی است، و اتفاقاً تمام بدبختی هائی که در دنیای امروز وجود دارد تمام جنگها و خونریزیها ظلمها و تجاوزها، فسادها و آلودگی ها، از همین علوم ضلالت آفرین سرچشمه می گیرد، از کسانی که مبلغ و منتهای علمشان همان حیات دنیاست، و افق دیدشان از نیازهای حیوانیشان فراتر نمی رود! آری تا علم ابزاری برای اهداف والاتری نشود جهل است، و تا سرچشمه نور ایمان و وسیله ای در مسیر آن نگردد ضلال است. (۱)

۳- فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۴۴) وَ أُولَئِكَ لَهُمْ فِي كَيْدِي مَتِينٌ (۴۵) قلم: ۴۴ اکنون مرا با آنها که این سخن را تکذیب می کنند واگذار! ما آنان را از آنجا که نمی دانند به تدریج به سوی عذاب پیش می بریم. قلم: ۴۵ و به آنها مهلت (بازگشت) می دهم؛ چرا که نقشه های من محکم و دقیق است!

این تهدیدی است شدید از ناحیه خداوند قادر قهار که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گوید:

نمی خواهد تو دخالت کنی، مرا با این تکذیب کنندگان لجوج و سرکش رها کن، تا آنچه مستحقند به آنها بدهم! فراموش نکنیم این را خداوندی می گوید: که بر همه

چیز توانا است، این تعبیر ضمنا مایه دل‌داری و قوت قلب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان در مقابل کارشکنی‌ها و توطئه‌های دشمنان است، سپس می‌افزاید: ما آنها را به زودی از آنجا که نمی‌دانند تدریجا به سوی عذاب پیش می‌بریم (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ).

و به آنها مهلت می‌دهم، و در عذابشان عجله نخواهم کرد، چرا که نقشه‌های من محکم و دقیق و عذاب من شدید است (وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ).

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: (إذا حدث العبد ذنبا جدد له نعمه، فیدع الاستغفار فهو الاستدراج): گاه هنگامی که بندگان سرکش گناه می‌کنند خداوند به آنها نعمتی می‌دهد، آنها از گناه خود غافل می‌شوند، و توبه را فراموش می‌کنند، این همان استدراج و بلا و عذاب تدریجی است.

از این حدیث و احادیث دیگری که در این زمینه وارد شده استفاده می‌شود که گاه خداوند برای مجازات بندگان معاند و لجوج، در مقابل گناهانی که انجام می‌دهند نعمت می‌بخشد، آنها تصور می‌کنند این لطف الهی است که به خاطر شایستگی، شامل حالشان شده! و لذا در غرور و غفلت فرو می‌روند، اما ناگهان خداوند آنها را می‌گیرد و از میان ناز و نعمت به کام عذاب و بلا فرو می‌فرستد و این دردناکترین شکل عذاب است.

البته این در باره کسانی است که طغیان و سرکشی را به حد اعلی رسانده ولی افرادی که هنوز تا این حد پیش نرفته‌اند خداوند در برابر گناهانشان آنها را گوشمالی می‌دهد، و همان سبب بیداری و توبه آنها می‌گردد، و این لطف خدا در حق آنها است.

به تعبیر دیگر: هنگامی که انسان گناه می‌کند از سه حال بیرون نیست: یا خودش متوجه می‌شود و باز می‌گردد، و یا خداوند تازیانه بلا بر او می‌نوازد تا بیدار شود، و یا شایستگی هیچیک از این دو را ندارد، خدا به جای بلا نعمت به او می‌بخشد و این همان عذاب استدراج است که در آیات قرآن با این تعبیر، و یا به تعبیرات دیگر

به آن اشاره شده است.

لذا انسان باید به هنگام روی آوردن نعمتهای الهی مراقب باشد، نکند این امر که ظاهراً نعمت است عذاب استدراجی گردد، به همین دلیل مسلمانان بیدار در اینگونه مواقع در فکر فرو می رفتند، و به بازنگری اعمال خود می پرداختند، چنانکه در حدیثی آمده است که یکی از یاران امام صادق علیه السلام عرض کرد: من از خداوند مالی طلب کردم به من روزی فرمود، فرزندی خواستم به من بخشید، خانه ای طلب کردم به من مرحمت کرد، من از این می ترسم نکنند این استدراج باشد امام فرمود: اگر اینها توأم با حمد و شکر الهی است استدراج نیست (نعمت است) تعبیر به اُمْلِي لَهُمْ (آنها را مهلت می دهم) اشاره به این است که خداوند در مجازات ظالمان هرگز عجله نمی کند، کسی عجله می کند که می ترسد فرصتها از دست او برود، اما خداوند قادر متعال که هر لحظه هر چه اراده کند صورت می گیرد از دست رفتن فرصت برای او مفهوم ندارد، و به هر حال این هشدار است به همه ظالمان و گردنکشان که سلامت و نعمت و امنیت هرگز آنها را مغرور نکند و هر لحظه در انتظار کیفر شدید خداوند باشند. (۱)

۴- فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ (۴۲) يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصْبٍ يُوفِضُونَ (۴۳) خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكِ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ معارج: ۴۴ (در این آیات که آخرین آیات سوره معارج است به عنوان انذار و تهدید کافران سر سخت و استهزاء کننده و لجوج، می فرماید):

۴۲- آنها را به حال خود واگذار تا در باطل خود فرو روند، و بازی کنند، تا زمانی که روز موعود خود را ملاقات نمایند. ۴۳- همان روز که از قبرها به سرعت خارج می شوند، گوئی به سوی بتهایشان می روند! ۴۴- در حالی که چشمهای آنها از شدت وحشت به زیر افتاده، و پرده ای از ذلت و خواری آنها را پوشانده است (و به آنها گفته می شود

۱- باحذف و اضافاتی از تفسیر نمونه ج: ۲۴ ص: ۴۱۶ بیعد.

(این همان روزی است که به شما وعده داده می شد.

بیش از این استدلال و موعظه لازم نیست، آنها نه اهل منطقند و نه آمادگی برای بیدار شدن دارند، بگذار در اباطیل و اراجیف خود غوطه ور باشند، و همچون کودکان سرگرم بازی، تا روز موعود آنها، روز رستاخیز، فرا رسد، و همه چیز را با چشم خود ببینند! این آیه با همین تعبیر و بدون هیچگونه تفاوت در سوره زخرف آیه ۸۳ نیز آمده است.

سپس به معرفی آن روز موعود پرداخته، و نشانه هائی از این روز وحشتناک و هول انگیز را بیان می کند، و می فرماید: همان روزی که از قبرها به سرعت خارج می شوند، و چنان تند حرکت می کنند که گوئی به سوی بتهایشان می روند!

چه تعبیر عجیبی؟ وضع حال آنها را در قیامت و هنگامی که به سوی دادگاه عدل الهی با سرعت حرکت می کنند تشبیه به هجوم آنها در یک روز جشن یا عزا به سوی بتهایشان می کند اما آن کجا و این کجا؟ و در حقیقت سخریه ای است نسبت به عقائد پوچی که در عالم دنیا داشتند.

سپس به نشانه های دیگری پرداخته می افزاید: این در حالی است که چشمهای آنها از شدت هول و وحشت به زیر افتاده و خاضعانه نگاه می کنند (خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ) و پرده ای از ذلت و خواری تمام وجود آنها را در بر گرفته (تَرَهَّقُهُمْ ذُلٌّ).

و در پایان آیه می فرماید: این همان روزی است که به آنها وعده داده می شد

آری این همان روز موعود است که آن را به باد مسخره می گرفتند، و گاه می گفتند: به فرض که چنین روزی در کار باشد وضع ما در آن روز از مؤمنان هم بهتر است، ولی آن روز از شدت ترس و وحشت و شرمساری جرات ندارند سر بر آورند، گرد و غبار مذلت بر سر و روی آنها نشسته، و در هاله ای از غم و اندوه فرو رفته اند، مسلما آن روز نادم و پشیمان می شوند اما چه سود؟ خداوندا.

در آن روز هولناک ما را در پوشش رحمت قرار بده.

پروردگارا! دامهای شیطان سخت، و هوای نفس غالب، و آرزوهای دور و دراز

فریبنده است، تو خودت بیداری و آگاهی و عدم انحراف از مسیر را به ما مرحمت فرما. (۱)

۵- وَ اضْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيْلًا (۱۰) وَ ذَرْنِيْ وَ الْمُكٰذِبِيْنَ اُولٰٓئِی النّعْمِهٖ وَ مَهْلُهُمْ قَلِيْلًا (۱۱) مزمل: ۱۰-۱۱ و در برابر آنچه (دشمنان) می گویند شکبیا باش و بطرزی شایسته از آنان دوری گزین! ۱۱ و مرا با تکذیب کنندگان صاحب نعمت واگذار، و آنها را کمی مهلت ده، و به این ترتیب در اینجا مقام صبر و هجران فرا می رسد، چرا که در مسیر دعوت به سوی حق، بدگوئی دشمنان، و ایذاء و آزار آنان، فراوان است، و اگر باغبان بخواهد گلی را بچیند باید در برابر زبان خار صبر و تحمل داشته باشد.

بعلاوه گاهی در اینجا بی اعتنائی و دوری لازم است، تا هم از شرشان در امان بماند، و هم درسی از این طریق به آنان بدهد، ولی این هجران و دوری نباید به معنی قطع برنامه های تربیتی، و تبلیغ و دعوت به سوی خدا باشد.

به این ترتیب آیات فوق نسخه جامع و کاملی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و تمام کسانی که در خط او گام بر می دارند می دهد که از عبادات شبانه و نیایش پروردگار در سحرگاهان، مدد بگیرند، و سپس این نهال را با آب یاد خدا و اخلاص و توکل و صبر و هجران جمیل، آبیاری کنند، چه نسخه جامع و جالبی؟!!

هجر جمیل (دوری و جدائی شایسته) همانگونه که اشاره کردیم به معنی هجران توأم با دلسوزی و دعوت و تبلیغ به سوی حق است، که یکی از روشهای تربیتی در مقطع های خاصی محسوب می شود، و هرگز منافات با مساله جهاد در مقطع های دیگر ندارد که هر کدام جایی و هر نکته مقامی دارد، و به تعبیر دیگر این دوری، بی اعتنائی نیست، بلکه خود نوعی اعتنا است و به هر حال اینکه بعضی حکم آیه فوق را منسوخ با آیات جهاد دانسته اند صحیح نیست.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان در ذیل آیه می گوید: و فی هذا دلالة علی وجوب الصبر علی الاذی، لمن یدعو الی الدین و المعاشره باحسن الاخلاق و استعمال الرفق لیکونوا اقرب الی الاجابه: این آیه دلالت می کند که مبلغین اسلام، و دعوت کنندگان به سوی قرآن، باید در مقابل نا ملائمتات شکیبائی پیشه کنند، و با حسن خلق، و مدارا، با مردم معاشرت نمایند، تا سخنان آنها زودتر پذیرفته شود. (۱)

در آخرین آیه از آیات پیشین اشاره ای به کارشکنی ها و سخنان ناروا و اذیت و آزار دشمنان اسلام بود، آیات مورد بحث آنها را زیر رگباری از تهدیدات شدید، دایره به عذابهای دنیا و آخرت از سوی خداوند، قرار داده، و آنها را دعوت به تجدید نظر در برنامه های شوم خود می کند، و هم به مسلمانان صدر اول در برابر هجوم سخت این دشمنان دلداری می دهد، و پایمردی می بخشد.

می فرماید: مرا با این تکذیب کنندگان ثروتمند و صاحب نعمت واگذار، و آنها را کمی مهلت ده! (وَ ذَرْنِی وَ الْمُکَذِّبِیْنَ اُولِی النَّعْمَةِ وَ مَهْلَهُمْ قَلِیلاً).

یعنی طرف آنها تو نیستی، منم، مجازات و کیفر آنها را به خود من واگذار، و کمی به آنها مهلت ده، تا هم اتمام حجت گردد، و هم ماهیت خود را آشکار سازند، و پشت خود را از بار گناه سنگین کنند، آن گاه عذاب من گلوی آنها را خواهد فشرد! و می دانیم مدت کمی گذشت که مسلمانان نیرومند شدند، و ضربات سنگین و شکننده خود را در جنگهای بدر و حنین و احزاب و مانند آن بر پیکر دشمن وارد آوردند، و نیز مدت کمی بیشتر نگذشت که این گردنکشان از دنیا رفتند، و گرفتار عذاب الهی در برزخ شدند و عذاب قیامت نیز از آنها چندان دور نیست.

ضمناً تعبیر به اُولِی النَّعْمَةِ (صاحبان نعمت) اشاره به غرور و غفلت ناشی از فزونی مال و ثروت و امکانات مادی است که غالباً دامنگیر صاحبان آنها می شود و به همین دلیل در طول تاریخ انبیاء چنانکه قرآن شاهد و گواه است این دسته همیشه

۱- باحذف و اضافاتی از تفسیر نمونه ج: ۲۵ ص: ۱۸۰ ببعده.

در صف اول مخالفان قرار داشتند.

۶- ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً (۱۱) (مدثر: ۱۱)

۱۱- مرا با کسی که او را تنها آفریدم واگذار!

هنگامی که آیات سوره الم سجده (سوره غافر) نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد الحرام (به نماز) ایستاده بود و ولید بن مغیره نزدیک حضرت بود و تلاوت او را می شنید، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متوجه این معنی شد تلاوت این آیات را تکرار کرد.

ولید بن مغیره مخزومی، مرد مورد توجه و احترام قریش، به مجلس قومه - طائفه بنی مخزوم - آمد و گفت: به خدا سوگند کلامی الان از محمد صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که نه شبیه سخن انسانهاست، و نه سخن جن، و ان له لحلاوه و ان علیه لطلاوه و ان اعلاؤه لمثمر، و ان اسفله لمغدق، و انه ليعلو و ما يعلو! گفتار او شیرینی خاصی دارد، و زیبایی و طراوت مخصوصی، شاخه هایش پرمیوه، و ریشه هایش قوی و نیرومند، سخنی است که از هر سخن دیگر برتر می رود و هیچ سخنی بر آن برتری نمی یابد! این را گفت، و به منزلش بازگشت قریش به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند او دلباخته آئین محمد شده، و از آئین ما بیرون رفته، و تمام قریش را منحرف خواهد کرد، و آنها به ولید ریحانه قریش (گل سرسبد قبیله قریش) می گفتند.

ابو جهل گفت من چاره این کار را می کنم، حرکت کرد و آمد و با چهره ای غمگین کنار ولید نشست.

ولید گفت: چرا غمگینی، فرزند برادرم؟! گفت: قریش بر تو با این سن و سال عیب می نهند، و گمان می کنند که تو سخن محمد را زینت بخشیدی، او همراه ابو جهل برخاست و به مجلس قوم در آمد، و گفت: شما گمان می کنید محمد دیوانه است؟ آیا هرگز آثار جنون بر او دیده اید؟ گفتند: نه گفت: فکر می کنید او کاهن است؟ آیا هرگز آثار کهنات بر او دیده اید؟ گفتند: نه.

گفت: تصور می کنید او شاعر است؟ آیا هرگز دیده اید لب به شعر بگشاید؟

گفتند: نه.

گفت: پس فکر می کنید او دروغگو است؟ آیا هرگز سابقه دروغی در باره او دارید؟ گفتند: نه، او نزد ما همیشه به عنوان صادق امین قبل از ادعای نبوتش شناخته شده

در اینجا قریش به ولید گفتند: پس به عقیده تو در باره او چه بگوئیم؟ ولید فکر کرد و نگاهی نمود، و چهره درهم کشید و گفت: او فقط مرد ساحری است، مگر ندیده اید میان مرد و خانواده و فرزندان و دوستانش جدائی می اندازد؟ (گروهی به او ایمان می آوردند و از خانواده خود جدا می شوند). بنابراین او ساحر است و آنچه می گوید سحری است جالب!

از مجموع آیاتی که به محضران ارائه دادم، به دست می آید که تبلیغ دین حد و حدودی دارد، وقتی که از شنونده و عناد و لجاجت آنها، می بینیم که دگر سخن به او یا امثال او، اثری ندارد، باید از آنها دوری کرد و آنها را رها ساخت، تا روزی رسد که خدایشان، خود به حساب آنها برسد.

ولی در تاریخ موارد زیادی هست که انبیاء یا مبلغین از آنها دوری می کردند و رها می ساختند ولی آنها دست بردار نبودند که نمونه بارز آن جریان امام حسین علیه السلام و واقعه کربلاست، که چندین مرتبه به حرّ در میان راه و به عمر بن سعد شب عاشورا و در میدان میان دو لشکر پیشنهاد نمود که از او دست بردارند، تا به مدینه یا یک نقطه دور دست در کشور اسلامی و حتی به جائی بیرون از قلمرو اسلام، برود و از آنها دور شود، نپذیرفتند و کار را به جائی رسانیدند که تمام عزیزان آن حضرت به خاک و خون، کشیده شوند و خاندان رسالت، به اسارت رود و شهر به شهر و دیار به دیار بگردند و از سوی دشمنان زخم زبان و توهین های غیر قابل تحمل نمایند.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۸۱ بسی در نومیدی امید نهفته است

در روایت آمده است که «العبد يدبر والله يقدر» بنده تدبیر می کند و خداوند تقدیر، در طول عمر خود خیلی دیده ایم که در باره کاری شب تا صبح نمی خوابیم و نقشه می کشیم که فردا این کار را این جوری و آن جوری خواهیم کرد ولی وقتی که صبح می شود، یا از آن تدبیر و تدبیرها منصرف می شویم و یا چیزی پیش می آید که تمام نقشه های ما، وارونه شده و چیزهایی که به ذهن مان نمی آمد، پیش می آید، متوجه می شویم که نقاش کس دیگر است و تقدیر کننده، وجود دیگر.

و نیز خیلی دیده ایم برای رفع احتیاج یا استقراض از کسی، با امید می رویم، اما با نومیدی مواجه می شویم ولی از کسی که هیچ امیدی نداریم، می بینیم، مشکل ما با دست او حل شد.

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۵۳) زمر: ۵۳
بگو: «ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶)

انشراح: ۵ به یقین با (هر) سختی آسانی است! ۶ (آری) مسلماً با (هر) سختی آسانی است،

بعد از هر گریه خنده ایست و پس از هر خنده گریه ای.

در نومیدی بسی امید است*** پایان شب سیه سپید است

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: کن لما لاترجوا أرجی منك لما ترجوا، فان موسى عليه السلام خرج

يقتبس لاهله ناراً فكلّمه الله فرجع نبياً و خرجت ملكه سبا كافره فاسلمت مع سليمان وخرجت سحره فرعون يطلبون العزّه لفرعون، فرجعوا مؤمنين. به آن چیزی که امید نداری، امیدوارتر باش از آن چیزی که امید داشتی! همانا موسی علیه السلام رفت برای عیالش آتش بیاورد تا گرم شود ولی بانبوت برگشت و ملکه سبا (بلقیس از خانه اش) کافر بیرون آمد ولی بادست سلیمان، مسلمان شد.

ساحران فرعون بیرون شدند و عزت را برای فرعون می جستند، ولی با ایمان برگشته و خود صاحب عزت شدند.

قال أتى رجل أبا عبد الله يقتضيه و أنا عنده، فقال ليس اليوم شىء ولكن يأتينا خطر و وسمه فيباع و نعطيك انشاء الله فقال له الرجل عدنى فقال عليه السلام كيف أعدك و أنا لما لا أرجى أرجى منى لما أرجوا. مردی پیش امام صادق علیه السلام آمد و تقاضائی داشت (راوی گوید من هم) نزد او بودم، فرمود: امروز چیزی نیست و لکن متاع و کالائی برای ما می آید و بفروش می رسد و انشاء الله برایت چیزی می دهیم، مرد گفت:

وعدده ده (که چه خواهی داد؟) فرمود: چگونه وعده دهم درحالی که من به آنچه که امید ندارم، امیدوارترم از آنچه امید دارم.

وقال رجل لابی الحسن علیه السلام عدنى فقال كيف أعدك و أنا لما لا أرجوا أرجى منى لما أرجوا. مردی به ابالحسن علیه السلام گفت: برای من وعده ده (که چه خواهی داد؟) فرمود:

چگونه وعده دهم درحالی که من به آنچه که امید ندارم، امیدوارترم از آنچه امید دارم. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من أراد أن يكون أغنى الناس فليكن بما فى يد الله أوثق منه بما فى يد غيره (۲) هرکس می خواهد غنی ترین مردم باشد پس به آنچه که در دست خداست (عقیده اش) محکمتر باشد از آنچه که در دست مردم است.

۱- لثالی الاخبار ۲ / ۵۰.

۲- لثالی الاخبار ۲ / ۵۰.

یاموسی مادمت لاتری کنوزی نفدت فلا تغتم بسبب رزقک. (۱) ای موسی مادام که ندیدی خزینه ها (ی روزی) من تمام نشده به سبب (رسیدن) رزقت غم نخور.

امام صادق علیه السلام فرمود: ائی لما لا أرجوا أرجی منی لما أرجوا. (۲) من به آنچه امید ندارم امیدوارترم از آنچه امید دارم.

در طول عمر خود، نباید به کسی غیر از خدا دل بست و امیدوار بود، چون به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «مادام که قدرت من از دستم نرفته، حل مشکلات (و برآوردن حاجات را) جز من از کس دیگر نخواه».

پس تنها ذات مقدس اوست که تمام کارها و مشکلات لاینحل مارا، حل و احتیاجات ما را برطرف و برآورده، می کند.

یکی از رفقای روحانی من ماجرائی دارد، با مطالب بالا بی ارتباط نیست،

می گفت: روزی با خانم نشسته بودیم صحبت ما به اینجا رسید که خدا را شکر به زندگی بچه ها سرو سامان دادیم ولی دونفر از آنها که در شهر دیگر بود، ماندند، حال که پیر شده ایم و نیاز به پرستار وتر و خشک کننده ای داریم، چه بهتر که محل زندگیمان را به آن شهر انتقال دهیم، هم آن دورا متأهل کنیم و هم یکی از آنها دلسوزتر و مهربانتر، بود را در خرید خانه شریک خود قرار دهیم تا در زمان پیری به ما برسد و دست ما را بگیرد و کمک و یار و یاور ما باشد.

با این نیت، خانه را باخانه ای دو طبقه با ۴۶۰ متر زیربنا در آن شهر معاوضه کردیم و آن پسر صالح را هم درسند خانه با خود شریک نمودیم که به او زن بیاوریم و باهم در یک طبقه او و در طبقه دیگر، ما زندگی کنیم و به زنده و مرده ما او رسیدگی کند، با این تدبیر او را متأهل کردیم و با شادی و خوشحالی، عروس آوردیم و چند روزی هم با خوشی و خرمی سپری کردیم ولی عروس عزیزمانبای ناسازگاری گذاشت و یک سال در یک خانه حتی برای نمونه یک مرتبه هم از ما حال و احوالی

۱- لثالی الاخبار ۲ / ۵۰.

۲- لثالی الاخبار ۲ / ۵۰.

نپرسید هیچ، پسرمان را هم قدغن کرد با ما تماسی نداشته باشد و بعضاً که قاچاقی به ما سر می زد کفشش را به داخل آورده و مخفی می کرد که مبادا عروس ناز ما ببیند و علم و شنگه راه بیاندازد بالاخره روزی خبردار شدیم که بیرون خانه در محله دور دست زیر زمینی اجاره کرده و از ملک خود نقل مکان کرده و رفته اند.

بعد از گذشت مدت کم، زمزمه فروش خانه که سه دانگ به نامشان بود، به گوش رسید و بالاخره به مبلغی فروخته شد که به نصف آن توانستم یک آپارتمان بخرم یعنی بعد از هفتاد و سه سال که اصلاً آپارتمان نشینی را در خواب ندیده بودیم، دیدیم و پس از گذشت شصت سال دوندگی که صاحب یک خانه شده بودیم، بی خانه شدیم چرا؟! چون به آن پسر دلبسته و درواقع توکل کرده بودیم، با دست او کمر مرا شکست، چون فرموده امیرمؤمنان علیه السلام را فراموش کردیم که «هر کس به کسی جز خدا متکی شود، خدا با دست همان کس کمر او را خواهد شکست» یادر روایت آمده است که «العبد یدبر واللّه یقدر» بنده تدبیر می کند و خداوند تقدیر،

تقدیر خدا تدبیر مرا نقش بر آب کرد.

آن رفیق می گفت البته ناگفته نماند من آن پسر را بنا به دلایلی، مقصر نمی دانم،

۱- او در بحرانی گیر کرده بود که یا زنش را طلاق می داد و مارا می گرفت و یا ما را ترک می کرد و با عیالش می رفت هم ما و هم خودش راه دوم را انتخاب کردیم.

۲- ما باید قبول می کردیم، که دیگر زمان های قدیم ما گذشت، عروس متقاعد شود با پدر و مادر شوهر یک جا زندگی کند و برای رضای خدا و بادید پدر و مادر دوم، به آنها خدمت کند.

۳- برای ما تنبیه خدائی بود که برای دوران ناتوانی و پیری خود، به بنده او متکی شدیم و خدا را فراموش کردیم.

می گفت: بنا بر این ما از او ناراحت و ناراضی نیستیم، فعلاً در میان بچه هایم، باز او بیشتر به ما می رسد و کلاً زحمات خرید و کارهای دیگر ما با اوست و از او راضی هستیم و خدا از او راضی باشد.

با دقت در این جریان، عواملی دست به دست داد، این ماجرا را پیش آورد.

۱- ایشان کمی از خدا بی خبر شده و به پسرش متکی شد ۲- پسرش را با خودش شریک نموده و اختیارش را از دست داد ۳- عروس خانم بیوفائی کرده و دونفر پیر را تنها گذاشت و رفت. ۴- انسان ها به وظایف وجدانی و انسانی خود بی اعتنا شده اند.

یأس و نومیدی؛

یأس نسبت به کار، و آینده، و پیشرفت و بهبود امور، رنج جانفرسایی را برانسان تحمیل می کند. شخص ناامید زندگی پرتنشی دارد و نمی تواند در حال یأس نشاط و خوشی داشته باشد. افسردگی، و رنج نیز از نتایج ناامیدی است.

من ز نومیدی چنین افسرده ام*** خفته درخاکی و خاکی خورده ام

عطار:

اگر کسی نسبت به بهبود شرایط زندگی در جامعه اش مایوس گردد، نمی تواند آرامش، امنیت و راحتی خیال داشته باشد. این درحالی است که انسان امیدوار معمولاً احساس سعادت و رضایت مندی بیشتری نسبت به زندگی دارد.

برخی تصویری کنند با ترک محیط و سفر به کشورهای دیگر می توان بر ناامیدی غلبه کرد. اما به نظرمی رسد مشکل یأس صرفاً با هجرت برطرف نمی شود. خود شخص و چگونگی نگاه او به تلخی و شیرینی های زندگی تاثیر فراوانی در میزان یأس و امیدواریش دارد. تازمانی که افراد برای برطرف کردن ریشه های ناامیدی تلاش نکنند و دست به کار نشوند، زندگی تلخ و ناگواری خواهند داشت. باید دانست که خداوند در رحمت رابرویی کسی نبسته است و از بندگانش می خواهد همیشه امید و ارباشند " لا تَقْنُطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ". و باز می فرماید: " وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا "؛ و هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر [اینکه] روزیش بر عهده خداست (سوره هود، ۶). فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. با سختی آسانی هم هست (پس هر گریه خنده ای است).

انسان باید بداند که گاهی در پس نومیدی، امید فراوانی نهفته است. مهم این است که نگاه و بینش خود را نسبت به زندگی و شرایط رسیدن به موفقیت و تحقق آرزوها تغییر دهد. اگر کسی گرفتار تخیل و آرزوهای دور و دراز شود، نمی تواند موفق باشد. هیچ انسانی نیست که به همه آرزوهایش نائل آمده باشد. این در حالی است که اموری؛ چون تلاش، برنامه ریزی، آینده نگری، بهره گیری از دیگران و تحمل سختی های معقول، شرایط رسیدن به موفقیت را تسهیل می کنند. به قول نظامی و مولانا:

در نومیدی بسی امید است*** پایان شب سیه سفید است.

نظامی

بعد نومیدی بسی امیدهاست*** از پس ظلمت، دوصد خورشیدهاست.

مولانا

سعدی در گلستان خویش داستان زیبایی را ذکر کرده است که مویده ایات بالاست:

" پادشاهی را شنیدم به کشتن اسیری اشارت کرد بیچاره در آن حالت نومیدی ملک را دشنام دادن گرفت که گفته اند هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید.

وقت ضرورت چو نماند گریز*** دست بگیرد سر شمشیر تیز

اذا یئس الانسان طال لسانه*** کسور مغلوب یصول علی الکلب

وقتی که انسان مأیوس شد زبانش دراز می شود مانند گربه ای که به سگ حمله می کند.

ملک پرسید چه می گوید یکی از وزرای نیک محضر گفت: ای خداوند همی گوید " وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ " ملک را رحمت آمد و از سر خون او در گذشت. وزیر دیگر که ضد او بود گفت: ابنای جنس ما را نشاید در حضرت

پادشاهان جز به راستی سخن گفتن. این ملک را دشنام داد و ناسزا گفت. ملک را روی ازین سخن در هم آمد و گفت: آن دروغ وی پسندیده تر آمد مرا زین راست که تو گفتی که روی آن در مصلحتی بود و بنای این بر خبثی و خردمندان گفته اند دروغی مصلحت آمیز به ز راستی فتنه انگیز"

به هر حال، باید از غلبه نومیدی برفکر و روان و زندگی جلوگیری کرد و به راه های موفقیت و گره گشایی از مشکلات و بندهای زندگی خود و دیگران اندیشید و برنامه ریزی کرد.

عزیزان با توجه به مطالب مذکور، معنای فرمایشات امامان علیهم السلام به ما روشن می شود که فرمودند: بسی در نومیدی امید و در امید نومیدی هست.

و در این مورد سرگذشت ها و جریان های زیادی در تاریخ و در مدت عمر خود دیده و شنیده ایم و نباید یأس و نومیدی را به مغز خود راه دهیم.

تمام گردن کشان و زور گویان عالم، به امید رسیدن به یک زندگی پایدار و ایده آل، نمرودها ابراهیم ها را به آتش انداختند که به فونداسیون و ریشه سلطنت خودشان، استحکام بخشند، ولی با پیشامدهای نسوختن و گلستان شدن آتش، تیشه به ریشه خود زده و از صفحه روزگار برچیده شوند، یحیاهای را از دم تیغ گذرانند که فرمان روائی خود را، به کمال برسانند ولی با قدرت و نیروی مافوق بشری، از میان برداشته شدند.

حجاج ها کعبه و قبله مسلمین را، به آتش کشیدند و با فروریختن وسایل آتش زا، خواستند، بع فرمانروائی و تسلط خود ادامه دهند، ولی این آرزو هارا باخود به گور بردند.

یزید در دوران سه سال و اندی حکومت خود، مردم مدینه را، قتل عام نمود و نوامیس مردم را به لشکرش حلال نمود و کعبه را وسیله منجنیق های آتش زا، ویران ساخت و واقعه جانسوز و دلخراش کربلا را پیش آورد و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به اسارت برد و در مجلس خود به سر مطهر امام، چه جسارتها و لیبخندهای

تمسخرآمیز که نکرد و در برابر چشمان خاندانش، چه زخم زبان ها که نزد، آخرش چه شد و نهایتاً به کجا انجامید.

امام سجاد علیه السلام را به مسجد احضار نمود به امید اینکه، آن حضرت را در مقابل آن هم حاضران داخلی و خارجی و افراد لشکری و کشوری و در برابر دوست و دشمن، خورد کند و نابود نماید، اما تاریخ به ما میگوید با یک سخنرانی همین یک فرد اسیر و مریض و ناتوان، حقیقت برای تماشاگران و نظاره کنندگان آشکار و روشن شد، و کار به جایی رسید که خود رسوا شد و محو گردید و مسجد را ترک نمود و بخاطر ترس از شورش و قیام مردم دگر نتوانست اسیران خود را در شام نگهدارد و روانه مدینه کرد اما با ماندن یک دختر سه ساله در خرابه و با گذشت تاریخ، کاخ ستمش ویران و خرابه شام، تا ابد به میعادگاه عاشقان، تبدیل و آباد گردید!! (پس بسی در امید نومیدی و در نومیدی امید نهفته است).

أللعه الله على القوم الظالمين.

مجلس ۸۲ دنیاگذرگاه است نه اقامت گاه

اگر مسافر برای استراحت یا اقامت خود، در جایی منزل گرفته و در آن منزل فرود آید، در انتظار اینست کی وقتش تمام می شود و از آن منزل کوچ خواهد کرد و روزهایی که در استراحت گاهش، مستقر شده، هیچ وقت به مغزش خطور نمی کند که در آنجا برای خود خانه و کاشانه بسازد و یا اقامت دائمی نماید چون قطعاً می داند از آنجا دیر یازود، رفتنی است و وقتش به سر خواهد آمد.

یا کسی در طول سفر در مسیرش به پلی برسد و بخواهد روی آن پُل کمی استراحت نماید آیا به فکرش می رسد که روی پل برای خود منزل و مأوایی درست

کند و سکونت نماید.

دنیا را به آن منزل سر راه و پلی در مسیر تشبیه نموده و نصیحت نموده اند

ای آنان که در مسیر مسافرتش در فکر ساختن اقامت گاه دائمی و همیشگی هستید و ای مسافر عابر از روی پل، خود را روی پل غرق در بازی های گوناگون نکن، آخر از آنجا عبور خواهی کرد و خواهی گذشت.

حضرت عیسی علیه السلام فرمود: (أئمال الدنيا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها) همانا دنیا گذرگاه است، از آن بگذرید و آن را آباد نکنید، (چون از گذرگاه عبور می کنند و آن را محل اقامت قرار نمی دهند).

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: (أئمال الدنيا دار ممر لا دار مقر والناس فيها صنفان صنف باع نفسه فأوبقها صنف ابتاع نفسه فأعتقها) دنیا خانه گذر است نه قرار گاه و مردم در آن دو دسته اند دسته ای خود را به او فروخته و عبد کرده، و دسته دیگر خود را (از آن) خریده و آزاد کرده است.

دسته اول خود را عبد ذلیل نموده و به دنیا بندگی می کند و از خدا بی خبر است و دست به هر کار خلافی می زند تا چیزی به دست آورد و بی خیال از این که من اینجائی نیستم.

دسته دوم به دنیا پشت پا زده و خود را از آن رها کرده و به سوی منزل ابدیتش رهسپار گشته و برای آبادی آن دست و پا می کند چون در آنجا سکونت کرده و به ابدیت خواهد پیوست. حال بینیم ما از کدام دسته ایم و به کجا می رویم و چه باید بکنیم.

روزی حضرت سلیمان علیه السلام با بساط یک فرسخ در یک فرسخ، در پهنه آسمان، در حرکت و گردش بود و جن و انس و پرنده و خزنده و چرنده در اختیار و تحت فرمانش بود، و روز دیگر در پشت بام قصرش به عصا تکیه زنان و سرپا، جانش را گرفته و قبض روحش می کنند و یک سال تمام سرپا می ماند و هیچ کس جرئت نزدیک شدن به او را ندارد و در نهایت موریانه ای ضعیفی نوک عصایش را خورده و

پوسانده، به سر می افتد و خداحافظ!!،

روزی اسکندر ذوالقرنین دنیا را دور می زند و به بیشتر کره زمین حکومت می کند و همه در برابرش لرزان و افتان و خیزانند و روز دیگر روی دست چند نفر به خانه خاک رهسپار و دست ها از تابوت آویزان چون خود وصیت کرده بود پس از مردنم در خزینه هایم هرچه جواهرات هست روی طبق های زرین در جلو تابوتم ببرید و ارتشیان قوی و دنیا گیر من، دست به قبضه اسلحه ها پشت سر تابوت بیایند و دستهایم را بیرون کرده و از تابوت بیاویزید!.

به وصیت عمل کردند، حکیمی در میان تشییع کنندگان بود و پرسید چرا این کار را کرده اید؟ گفتند: خود وصیت کرده است، پرسید می دانید چرا؟ گفتند: نه، گفت: او به بدرقه کنندگان جنازه و تابوتش می گوید ای مردم اگر با پول و ثروت از مرگ گریزی بود، من با این همه دارائی جلوی مرگ را می گرفتم!!.

و اگر با نیرو و قدرت نظامی می شد جلوی مرگ را گرفت، من با این همه نیرو و قدرت، می توانستم، اما ببینید با دست خالی می روم دیگر چیزی برایم نماند!!.

روزی نمرود روی بال شترمرغ یا کرکس ها به آسمان می رود و تیر کشیده و خدای آسمان ها را هدف قرار داده و شلیک می کند و روز دیگر در یک اطاقک فولاد در میان ارتش مسلح و آماده باش خود، روزهایش را سپری می کند که از مرگ نجات یابد و به قشونش دستور اکید داده هرکس به نزدیک اطاق فولاد من نزدیک شود بی درنگ اعدامش کنید، شب و روز مراقبند، یک روز پشه شکسته بالی در جلوی چشم آن همه نیرو، پرزنان از راه می رسد و از روزنه اطاق فولاد داخل می شود و نمرود به سرزنان بیرون پریده و به پهلوان هایش دستور داد به سرم بکوبید و کسی جرئت نمی کند نزدیک شود در نهایت پهلوان نامی اش را فرا خوانده دستور نظامی می دهد به سرم بکوب مغزم می خوارد تحملش را ندارم محکم محکم تر سر شکافته می شود پشه ناتوان از میان مغزش به پرواز در آمده و به سوی آسمان بی نهایت رهسپار می گردد و نمرود مدعی الوهیت نقش بر زمین می گردد!!.

روزی فرعون چهارصد سال ادعای الوهیت می کند و مناره درست می کند تا به آسمان رفته، خدای موسی را اعدام نماید و سال ها بچه های بنی اسرائیل را قتل عام می کند تا کشنده خودش را بکشد، غافل از این که قاتل خود را دردامن خود می پروراند، و روز دیگر جنازه اش در کنار رود نیل با آن زرق و برق خدائیش افتاده و یکی از آن زنان ناتوان اسرائیلی به او می رسد و به کندن جواهرات از ریش و پشمش می شود، ناگه کسی از بیابان به سمت او می آید زن از ترس این که مبادا از ارتشیان فرعون باشد، روی فرعون می نشیند و لباس بلند عربی اش را روی جنازه، پهن می کند تا آن مرد او را نبیند شاید از لشکریان خود او باشد ولی آن تازه رسیده می گوید: خانم از من ترس من قاصد خدای موسی هستم روزی سر به آسمان گرفته به خدای موسی گفتم من از ظلم فرعون تعجب ندارم بلکه از صبر تو در شگفتم که این همه به او میدان داده ای حال از صبر خدا در تعجب نیستی که این همان فرعون است روی نشسته ای و جواهراتش را جمع آوری می کنی.

روزی ارتش محمد رضای پهلوی ارتش پنجم دنیا به حساب می آمد و انگشتش را به هر سو می گرفت آن ارتش و آن نیرو، به خود می لرزید و. و. و روز دیگر جنازه اش در ساحل عسفان مصر دراز کشیده و با فرعونیان مصر هم آغوش می گردد.

و روزی مادرش یعنی مادر شاه و زن شاه و ملکه ایران و. و. به همه این سرزمین، فرمانروائی می کرد و روز دیگر در آمریکا میان مردگان شهرداری پیدا می شود و بی هویت و ناشناخته در گورستان ناشناسان به خاک سپرده می شود.

عزیزان از این نمونه ها بی شمار است و بی انتها پس این سرا سرای بی وفا و گذر گاه بی عاطفه است به هوش باشیم و خود را نبازیم که فردا خیلی دیر است.

یک عده آن گونه خود را به دنیا فروختند، مردانی نیز در همین دار فانی، خود را خریده و آزاد کرده و به قله سعادت و سرافرازی دار باقی (آخرت) رسانیدند و گوی سبقت را بردند که یک نمونه از آن بزرگواران؛

(عمرو بن حَمِقْ خُزاعی کعبی)

از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

تولد و خردسالی

در تاریخ نامی از تولد عمرو بن حمق نیست؛ ولی از آنجا که مورخان مسلمان به اتفاق، شهادت او را سال های ۵۰ و ۵۱ نگاشته اند، سال تولدش را نیز می توان در حدود سی سال پیش از هجرت دانست.

جابر بن عبدالله انصاری گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سریه ای را (به منطقه ای) گسیل داشت و به آن ها فرمود: در فلان ساعت از شب به زمینی می رسید که حرکت شما در آن سرزمین به طول نمی انجامد. پس وقتی که بدانجا رسیدید، به سمت چپ بروید و در آن جا (در ساقیه) به مرد فاضل نیکوکاری برخورد می کنید و از او می خواهید که راه را به شما نشان دهد و او از راهنمایی کردن شما قبل از این که از طعامش بخورید، سرباز می زند. گوسفندی را برای شما ذبح می کند و به شما طعام می دهد و سپس برخاسته و راه را به شما نشان می دهد پس از قول من به او سلام برسانید و به او بگویید که من در مدینه ظهور کرده ام. آنها رفتند و هنگامی که در همان وقت معین به آن محل رسیدند، راه را گم کردند. یکی از آنها گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شما نفرمود که به سمت چپ بروید؟ و آنها چنین کردند و به مردی برخورد کردند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وصف نموده بود از او راه را پرسیدند.

مرد گفت: راه را به شما نشان نمی دهم، مگر این که از غذای من بخورید.

سپس برای آنها گوسفندی ذبح نمود و آنها از طعامش خوردند و او برخاست و راه را به آنها نشان داد و گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه ظهور کرده است؟

گفتند: بلی و سلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به او رساندند. آن شخص، قیمی برای

کارهای خود قرار داد و به سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفت: او عمرو بن حمق خزاعی ... بود. مدتی نزد آن جناب ماند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: برگرد به آن محلی که از آن جا به سوی من هجرت کردی تا زمانی که برادرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کوفه نزول اجلال فرماید و آن جا را دار هجرتش قرار دهد، آن گاه خدمت او (یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام)) بیا. (۱)

عمرو بن حمق بن کاهن خزاعی از یاران بزرگ پیامبر خدا (۲) و از همراهان استوار گام علی علیه السلام (۳) و یار وفادار حسن بن علی علیهما السلام است. (۴)

ذی القعدة سال ششم هجرت فرا رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه هزار و ششصد تن از یارانش به سوی مکه حرکت کرد. در سرزمین حدیبیه با قریش پیمان صلح ده ساله بست. همزمان با این رخداد، عمرو بن حمق با بسیاری از جنگجویان خزاعه به دین اسلام داخل شد. هرچند در گذشته نیز عمرو بن حمق و دیگر مردان خزاعه در پیشبرد اسلام نقش زیادی داشتند؛ اما در این تاریخ آن را در فکر و عمل به عنوان آخرین و کامل ترین دین الهی پذیرفتند.

عمرو پس از صلح حدیبیه، به روایتی در حجه الوداع به مدینه آمد و یار و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شد. او حدود پنج سال در مدینه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. در جنگ هایی که از آن پس رخ داد، شرکت جست. پیوسته به نزد حضرت می رسید و عاشقانه از چشمه زلال و بی پایان فضلش فیض می برد.

احادیثی را از پیامبر فرا گرفت، او پس از پیامبر خدا از معدود کسانی است که حق خلافت را پاس داشت و در کنار علی علیه السلام استوار ایستاد. (۵) او در

۱- قاموس الرجال: باب العین ترجمه عمرو بن حمق.

۲- الطبقات الکبری: ۶: ۲۵، تهذیب الکمال: ۲۱: ۵۹۷: ۴۳۵۳، المعارف: ۲۹۱.

۳- رجال الطوسی: ۷۰: ۶۴۴.

۴- رجال الطوسی: ۹۵: ۹۴۰، مناقب آل ابی طالب: ۴: ۴۰.

۵- الاختصاص: ۷، رجال الکشی: ۱: ۱۸۶: ۷۸.

خیزش مسلمانان علیه عثمان، شرکت کرد و فریاد حق را علیه وارونه کاری های ناهنجار در خلافت وی بیان کرد.^(۱)

زن عمرو در زندان

آمنه زن عمرو بن حنق نخستین زنی بود که در اسلام به جرم مبارزات شوهر، به زندان افتاد. او فشار غل و زنجیرهای سنگین راتحمل کرد و ماه ها در یک اتاق تاریک به سربرد. پیکرش بر اثر رنج های فراوان و کمی آب و غذا بسیار نحیف شده بود. سرانجام در یکی از روزها چند مامور با شتاب و پرخاش به سوی او آمدند و جسم نسبتاً سنگینی را به دامنش پرتاب کردند. نخست از شدت تعجب چیزی نفهمید. اما پس از چندی که به دقت نگریست، سر شوهر را در دامن دید. زن مدت کوتاهی خاموش بود و با حیرت به چهره خون آلود شوهر نگاه کرد. آمنه چهره خود را خراشید و در برابر ماموران معاویه گفت: «ای وای از مظلومیت تو در این دنیای پست و این تنگنای دردناکی که ستمگران برایت فراهم آورده اند! درود و سلام بر همسری که مرا همیشه دوست می داشت و امروز هم به دیدار من آمده است، تا هرگز از یادش نبرم!»^(۲)

همسر شجاع و وفادارش برای معاویه پیام فرستاد که: «جنایتی بس بزرگ مرتکب شدی و انسانی نیکوکار و پاک را به قتل رساندی.»

شهادت این صحابی بزرگ نیز توانست افکار عمومی را که با شهادت حجرین عدی کاملاً تحریک شده بود، به خود جلب نماید.

۱- الطبقات الکبری: ۶: ۲۵، أنساب الأشراف: ۶: ۲۱۹، تاریخ الطبری: ۴: ۳۹۳. در دو منبع اخیر آمده است: «او یکی از چهار نفری بود که به خانه عثمان، داخل شدند».

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۱۸.

۱- عن رفاعه قال: حدثني اخي، عمرو بن حنق قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «مامن رجل امن رجلا على دمه فقتله فانابريي ء من القاتل و ان كان المقتول كافرا»^(۱)؛ رفاعه گفت: برادرم، عمرو بن حنق برایم از زبان مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین گفت: «از مردانگی به دور است که فردی، مردی را درپناه خود گیرد (به او امان دهد.) و زنده بودنش را تعهد کند، آن گاه او را بکشد. من از چنین کشنده ای بیزارم، هرچند مقتول کافر باشد.»

رفاعه بن شداد، راوی دوم حدیث، پرورش یافته مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام است و از عمرو بن حنق استفاده علمی فراوانی برده و تاوایسین لحظات عمرو همراه او بوده است.

۲- حدثنا ابو يوسف عن عبدالرحمن بن شريح المعافري عن عميره بن عبدالله المعافري يقول: حدثني ابي انه سمع عن عمرو بن الحنق انه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «تكون فتنه اسلم الناس فيها اوقال: خير الناس فيها الجند العربي قال عمرو فلذلك قدمت عليكم»^(۲)؛ ابو يوسف از عبدالرحمن بن شريح معافری و او از یسرعموی خود عمیره بن عبدالله معافری و او از قول پدرش نقل کرد: شنیدم که عمرو بن حنق خزاعی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فتنه ای خواهد آمد که سالم ترین مردم یابترین آنان در آن فتنه، سپاه عرب هستند.» عمرو گفت:

برای همین فرموده حضرت بود که من نزد شما آمدم.

عمرو بن حنق در عصر «ممنوعیت حدیث» می زیست ولی همواره احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آشکارا باز می گفت و مردم را با کلام و زندگی آن حضرت آشنا می کرد. او از صحابه ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان نخستین ایمان

۱- التهذيب الكمال في أسماء الرجال، ج ۲، ص ۴۸۶.

۲- الاصابه في تمييز الصحابه، ج ۴، ص ۶۲۶؛ المعرفه و التاريخ، ج ۱، ص ۳۳۰.

آورنده یاد کرده (۱) و از راویان مشهور حدیث غدیر است. (۲)

عمرو گوید: روزی در مسجد الحرام با پیامبر خدا نشستیم بودم، آن حضرت فرمود: ای عمرو، آیا می خواهی مردی از اهل بهشت و مردی از اهل جهنم را ببینی؟ گفتم: پدر و مادرم فدایت! آری، آنها را به من نشان ده. مدتی نشستیم تا علی بن ابی طالب وارد شد، سلام کرد و نشست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای عمرو، این مرد و قومش، نشانه های اهل بهشت هستند. مدتی گذشت و بعد «معاویه بن ابوسفیان» وارد شد، جلو آمد و سلام کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این مرد و قومش، نشانه های اهل دوزخ می باشند.

عمرو بن حمق در نگاه معصومین علیهم السلام

عمرو بن حمق از آغاز پذیرش اسلام، لحظه ای قرار نداشت. قلبش مالمال از عشق به خدا بود. نام خدا زبانش را به خود مشغول می داشت. چون زبانش از ذکر باز می ایستاد، ندای حق روحش را بر می انگیخت و تسبیح الله از سینه اش به گوش می رسید. سعادت رادر پیروی از پیامبر و اهل بیت او می دید. هوش و تلاش او باعث گشت تا به سرعت در ردیف بزرگ ترین صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار گیرد و از دعای مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله بهره مند گردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حضور یاران خویش، عمرو را این گونه دعا فرمود: «اللهم امتعه بشبابه»؛ خداوند! به جوانی اش برکت ده! در اثر همین دعای آن حضرت بود که عمرو بن حمق در هشتادسالگی هیچ موی سفیدی در سر و صورتش یافت نمی شد. (۳)

حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین درباره اش فرمود: «اللهم نور قلبه بالتقی و اهدنا الی صراط المستقیم»؛ پروردگارا! قلب او را به نورتقوا روشن کن و ما

۱- الصحیح فی سیره النبی، ج ۲، ص ۲۱۸-.

۲- الغدیر، ج ۱، ص ۵۸.

۳- الاصابه، ج ۴، ص ۶۲۴؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۱۸؛ التهذیب و التهذیب، ج ۸، ص ۲۲؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۵۲.

را به راه راست هدایت فرما. ای عمرو! کاش صدنفر مانند تو در لشکر من بود. (۱)

در حدیثی نقل شده که: مقام و منزلت او در پیشگاه علی بن ابیطالب (علیه السلام)، مانند منزلت سلمان فارسی بود نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

سخن حسین بن علی (علیهما السلام) درباره او:

امام حسین علیه السلام، در زمان امامت خود، در جواب، در نامه ای اعتراض آمیز به معاویه ضمن بیان حقایق زیادی از جنایات معاویه در حق شیعیان امام علی علیه السلام به او، چنین نوشت. «اولست قاتل عمرو بن حمق صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله العبدالصالح الذی ابلته العباده فنحل جسمه واصفرلونه.

(حلفت له و أمنتہ أماناً لو أمنتہ) طائراً انزل علیک من راس الجبل ثم قتلته جرأه علی ربک استخفافاً بذالك العهد.؛ آیا تو قاتل «عمرو بن حمق خزاعی» نیستی؟ او که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و عبادت، او را ضعیف کرده و چهره او را تغییر داده و جسم او را لاغر کرده بود؟ با آن که به او امان داده و چنان با قسم های شدید، عهد و پیمان بسته بودی که اگر به پرنده ای می دادند، از فراز کوهها به زیر می آمد. تو او را کشتی و بر خدا بی پروا شدی و عهد و پیمان او را سبک شمردی. ای عمرو، خدایت رحمت کند. آنچه در راه عقیده ات بر عهده تو بود، ادا کردی و از آن پاسداری نمودی. (۲)

سخن امام حسین علیه السلام اشاره به امانی است که معاویه در صلح با امام حسن علیه السلام به شیعیان داده بود.

معاویه، در آخرین لحظات حیات ننگین خود، دائماً نگرانی خودش را از ریختن خون او و حجرین عدی ابراز و اظهار پشیمانی می کرد. (۳)

۱- الفتوح، ص ۴۹۸؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۶۰.

۲- تعلیقات، ص ۲۴۶، رجال الکشی: ۱: ۲۵۳: ۹۹، الاحتجاج: ۲: ۹۰: ۱۶۴.

۳- تاریخ خلفا رسول جعفریان ۲- امام علی بن ابیطالب احمد رحمانی همدانی ۳- منتهی الامال ۴- اصحاب امیرالمؤمنین سید محمد بحر العلوم ۵- دائره المعارف تشیع به نقل از: رجال شیخ طوسی، الدرجات الرفیعه، الغدیر و ... ۶- طبقات ابن سعد ج ۶

۷- زندگانی امام حسن مجتبی (ع) ۸- سیمای کارگزاران علی (ع) ۹- فروغ ولایت ۱۰- قاموس الرجال

شهادت عمرو بن حمق

او در کوفه زندگی می کرد و در جنگ های جمل و صفین و نهروان در رکاب امام علی شمشیر زد.

او در نبردهای علی علیه السلام سختکوش و استوار، شرکت کرد. (۱) این همراهی، آن اندازه ارجمند بود که علی علیه السلام به او فرمود:

«ای کاش در میان پیروان من، صد تن چُونان تو می بود!» (۲)

باری! عمرو، ره یافته و ژرف نگر بود و بصیرتش بدان گونه بود که خود را فانی در علی علیه السلام می دانست و هوشمندانه و مؤمنانه می گفت:

چون تو فرمان دهی، ما را رأیی نخواهد بود.

بعد از شهادت علی (علیه السلام) در مدتی که «مغیره بن شعبه» حاکم کوفه بود (یعنی تا اول دهه پنجاه) به عنوان آزادی نسبی، در مسجد نسبت به امام علی (علیه السلام) بدگویی می شد، او و «حجر بن عدی» که رهبر شیعیان بودند به شدت به او اعتراض می کردند. وی در زمان امامت، امام حسن مجتبی علیه السلام، از یاران خاص آنحضرت بود و همراه با «حجر بن عدی» سرسختانه، از حریم ولایت دفاع کرد و

۱- الطبقات الکبری: ۶: ۲۵، تهذیب الکمال: ۲۱: ۵۹۷: ۴۳۵۳، المعارف: ۲۹۱.

۲- وقعه صفین: ۱۰۴، الاختصاص: ۱۵.

چون آن زمان، با حکومت «معاویه» مقارن بود، از این رو، معاویه برخوردهای سخت و سنگینی با آنها می کرد و با بی رحمی خاصی و مواضع تند و بی حساب و کتاب، می خواست چهره این عنصر پاک را مخدوش نموده و تا مرز کشتن او و دیگر شیعیان علی (علیه السلام) پیش رود. او نیز، از دشمنی و نفرت با معاویه چشم پوشی نکرد، چون از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم شنیده بود که: (معاویه، نشانه و مظهر اهل جهنم است). و در راه مبارزه حق علیه باطل، نایستاد و هرگز یار و مددکار باطل نشد.

بعد از شهادت حضرت علی (علیه السلام) و امام مجتبی (علیه السلام)، و پس از عزل مغیره و نصب زیاد بن ابیه، معاویه دستور داد که یاران و شیعیان خاص آن بزرگواران را تعقیب کنند. او بعد از شهادت علی علیه السلام به حجر بن عدی که یاران امام را رهبری می کرد پیوست. از این رو، «زیاد بن ابیه» که حاکم کوفه بود، بیشتر از هر کس، به دنبال «عمرو بن حمق» و بعضی از برادران مجاهدش، فرستاد. درگیری های مختصری بین آنها و مأموران «زیاد» رخ داد ولی عمرو، توانست با «رفاعه بن شداد»، یکی دیگر از یارانش، بطرف مدائن و بعد از آن به کوههای شهر «موصل»، فرار کند.

آنجا به غاری پناه برد.

حاکم منطقه، مأمورینی در پی آنها فرستاد، رفاعه گریخت ولی عمرو، دستگیر شد و به نزد «عبدالرحمان بن عبدالله بن عثمان ثقفی»، حاکم موصل، برده شد. او از «رؤسایش» کسب تکلیف کرد، و معاویه، طی نامه ای دستور قتل او را داد.

تا رسیدن جواب نامه معاویه، عمرو در زندان بود و شدیدترین شکنجه ها را تحمل می کرد. عبدالرحمن، بیشتر اوقات او را از زندان بیرون می آورد و در حالی که بند و زنجیر، بدن او را آزرده کرده بود، می خواست تا او علی (علیه السلام) را دشنام داده و از پیروان او، بیزاری جوید و از دوستی و محبت معاویه گوید. ولی تنها پاسخ عمرو، مسخره کردن معاویه و زیاد و بیزاری از این فرماندهان ظالم بود و لذا، دائما با دستور عبدالرحمان، او به شدت با شلاق و تازیانه و سوزاندن بدنش، مواجه و با وضع خونین به زندان برگردانده می شد.

تا اینکه نامه چنین رسید: در مورد عمرو بن حمق خزاعی، روی گردان طاعت امویان و دوستدار ابوتراب: او را به گزینش یکی از این دو، امر است. یا از علی (علیه السلام) بیزاری جسته و او را دشنام دهد و امویان را ستایش کرده و خدمات و نیکی هایشان را باز گوید. یا با نه ضربه خنجر، او را بکشید.

عمرو، با تمام صلابت و شکوه، ثبات عقیده اش را ابراز کرده و جواب داد:

پندارهایتان تباه شد و آرزوهایتان نابود گشت که من از علی بیزاری جویم! آن هم در حالی که می دانم او بر حق است و معاویه بر باطل.

نه، هرگز! و در مورد قتل، من آماده و پذیرای مرگ هستم و فردا در هنگامه محشر، در پیشگاه خدا و رسولش خواهم ایستاد و علی (علیه السلام)، قصاص مرا خواهد کرد.

سپس مهلت ۲ رکعت نماز خواست، ولی آن بی خبران از خدا، مهلت ندادند و جلاد معاویه، حکم را در موردش اجرا کرد و با خنجر او را به شهادت رساند (سال ۵۰ یا ۵۱ هجری قمری) عبدالرحمن بن ام الحکم ملعون، از تخت پایین آمد و خودش، سر او را از بدن جدا کرد و برای «زیاد» فرستاد. به نقلی سر او را در بازار گرداندند. و بعد «زیاد» سرش را به شام، نزد معاویه فرستاد. و در اسلام این اولین سری بود که از شهری به شهر دیگر منتقل شد و علی (علیه السلام) از عاقبت امر او خبر داده بود. (۱)

شهادت عمرو بن حمق، یاروفادار حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از رخدادهای دردناک جهان اسلام بود. مؤمنان آگاه از شنیدن آن به سوگ نشستند و بر غربت اسلام اشک ریختند. موج اعتراضات بالا گرفت. سخنان انتقادآمیز مسلمانان، به ویژه صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دربار دمشق رسید و خیال معاویه را پریشان نمود. او که تا آن لحظه از کشتن عمرو بن حمق با افتخار سخن می گفت و مردم را از هرسو به تماشای

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۷۳، قصه کربلا، ص ۴۴.

سربریده وی فرا می خواند؛ ناگهان تغییر روش داد و مرگ عمروبن حمق را بر اثر «مارگزیدگی» اعلام کرد.

متأسفانه از مورخان نیز تعدادی از روی غفلت و یاتعصبات سیاسی و مذهبی از گفتار معاویه پیروی کرده و نوشته اند: «دخل غارافنهشته حیه فقتله. فبعث الی الغار فی طلبه فوجد میتا»؛ عمرو داخل غاری شد. ماری وی را گزید و از دنیا رفت. چون برای دستگیری اش آمدند، او را مرده یافتند.

از میان مورخان مسلمان، تنها ابن قتیبه وابن عبدالبرقرطبی به دام چنین ترفندی نیفتاده اند.

پیامد شهادت عمروبن حمق برای فرزند هند چنان سنگین بود که درواپسین لحظات زندگی بر خود می پیچید و از انجام آن می نالید. ابن اعثم کوفی می نویسد:

«معاویه دربستر مرگ با رنج و اندوه می گفت: مرا باتو چه افتاده بود ای حبربن عدی و نیز چه افتاده بودمرا با تو ای عمروبن حمق خزاعی. چرا با توخلاف کردم، ای پسرابوطالب! و چندان بی قراری کرد تا از هوش رفت.»^(۱)

مقبره عمرو

به دستور معاویه، سرازتن عمروبن حمق جدا کردند و پیکرش را در کنار شهر موصل، بر بالای تپه ای گذاردند. کسی جرات دفن کردن پیکر او را نداشت. سرانجام پس از چندروز بدنش، در همان شهر (موصل)، توسط «زاهر بن عمرو کنندی» که غلام عمروبن حمق بود، از شهادت اربابش آگاه شد، بدن پاک آن شهید راه امامت را به خاک سپرد. او در واقع از هم پیمانان و هم سنگران عمرو و از انقلابیونی بود که از ترس معاویه و کارگزارانش به سمت منطقه «جزیره» فرار نموده و تا موقع شهادت

۱- مطالب مذکور خلاصه ای از کتاب های الفتوح، ص ۸۰۹. الطبقات الکبری: ۶: ۲۵، أنساب الأشراف: ۵: ۲۸۲، تاریخ الإسلام: ۴: ۸۸. اسد الغابه: ۴: ۲۰۶: ۳۹۱۲. تهذیب الکمال: ۲۱: ۵۹۷: ۴۳۵۳، المعارف: ۲۹۲ و ۲۹۱، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۷۳، و ج ۳: ۲۵۸: ۱۹۳۱، قصه کربلا، ص ۴۴.

عمرو، او را یاری کرد.

قبر عمرو هم اکنون در بیرون شهر موصل واقع شده و سیف الدوله سال ۳۳۶ ه. ق، گنبد و بارگاهی مجلل بر آن بنا کرد که همیشه زیارتگاه پاکان و شیعیان می باشد.

مغزالدوله دیلمی در قرن پنجم هجری برای عمروبن حمق مقبره ای ساخت و خادمی نیز بر آن گماشت. هم اکنون مزار عمروبن حمق در غرب شهر موصل، زیارتگاه شیعیان و مورد احترام سایر مسلمانان است. (۱)

زاهر غلام عمروبن حمق

زاهر، غلام عمروبن حمق خزاعی نیز از شیفتگان خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود.

محمدبن سنان زاهری، محدث معروف شیعی از نسل اوست. زاهر در سال ۶۰ ه. ق. برای انجام حج و زیارت کعبه به مکه رفت و امام حسین علیه السلام را ملاقات کرد و از عزم آن حضرت برای سفر به سوی عراق آگاه گردید. او که شوق جهاد و عشق به شهادت در راه معبود را از دوران بسیار دور، در مکتب سرخ علوی از ارباب فداکار خود، عمروبن حمق خزاعی به نیکی آموخته بود، بی درنگ به کاروان امام حسین علیه السلام پیوست.

(زاهر در سال ۶۱ ه. ق در کربلا، در رکاب امام حسین صلی الله علیه و آله و سلم صبح عاشورا در حالی که در صف نخست یاران امام حسین علیه السلام قرار داشت، در نبردی دلاورانه، در اولین هجوم سپاه یزید به شهادت رسید.

حضرت مهدی علیه السلام در زیارت ناحیه مقدسه می فرماید: السلام علی زاهر مولا عمروبن حمق خزاعی. سلام بر زاهر! غلام آزاده شده عمروبن حمق خزاعی. (۲)

۱- مراقدالمعارف، ج ۳، ص ۹۳.

۲- ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۴؛ منتهی الآمال، ص ۲۸۳.

این بود نمونه هایی از مردان خدا که در این گذرگاه دنیا، گفتند رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا.

پروردگار ما خداست و سپس استقامت کردند و در عقیده خود پایداری نمودند و سرافرازانه عبور کردند و رفتند.

و از این گذرگاه کوچ کرده و به سوی معبود شتافتند صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين.

مجلس ۸۳ شراب و قمار

برای هیچ فرد منصف و با وجدان، قابل انکار نیست که از گرفتاری های خانمانسوز و ریشه برانداز، شراب و قمار است که در هر خانه و یا جامعه، رواج پیدا کند، آن جامعه و خانه، را آتش زده و نابود خواهد کرد.

و در وجود هرکس ریشه دواند، او را به تباهی کشیده و خاکستر نشین نموده و نابود خواهد ساخت!!!.

برای اثبات این ادعا، به اقامه دلیل و برهان نیازی نیست، چون مطلب بگونه ای روشن و واضح است، اگر کسی کوچکترین عقل و شعور منصفانه داشته باشد، درباره رد این ادعاء فکر نخواهد کرد.

تمام انبیاء الهی و شرایع آسمانی، انجام و اقدام به آن دو را، تحریم و مردود دانسته و اجازه نداده اند فرد یا گروهی، با اشتغال و سرگرم و غرق در آن دو، خود را از کسب و کار و فعالیت انداخته، و خانه و جامعه را به تعطیلی بکشانند.

در مورد تحریم شراب و قمار چون اکثریت جامعه آن روز، گرفتار بودند، مسئله بطور تدریج تا پس از آماده ساختن افکار عمومی، به مرحله تحریم قطعی رسید توجه فرمائید.

چگونگی تحریم تدریجی:

روشن است که اگر اسلام می خواست بدون رعایت اصول روانی و اجتماعی با این بلاى بزرگ عمومى به مبارزه برخیزد ممکن نبود، و لذا از روش تحریم تدریجی و آماده ساختن افکار و اذهان برای ریشه کن کردن میگساری که به صورت یک عادت ثانوی در رگ و پوست آنها نفوذ کرده بود، استفاده کرد، به این ترتیب که نخست در بعضی از سوره های مکی اشاراتی به زشتی این کار نمود، چنانکه در آیه ۶۷ سوره نحل می خوانیم وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا از میوه های درخت نخل و انگور، مسکرات و روزیهای پاکیزه فراهم می کنید.

در اینجا سکر یعنی مسکر و شرابی را که از انگور و خرما می گرفتند.

درست در مقابل رزق حسن قرار داده است، و آن را یک نوشیدنی ناپاک و آلوده شمرده است.

ولی عادت زشت شرابخواری از آن ریشه دارتر بود، که با این اشاره ها ریشه کن شود بعلاوه شراب بخشی از درآمدهای اقتصادی آنها را نیز تامین می کرد لذا هنگامی که مسلمانان به مدینه منتقل شدند و نخستین حکومت اسلامی تشکیل شد، دومین دستور در زمینه منع شرابخواری به صورت قاطعتری نازل گشت، تا افکار را برای تحریم نهائی آماده تر سازد، در این موقع بود که آیه ۲۱۹ سوره بقره نازل گردید يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا- در این آیه ضمن اشاره به منافع اقتصادی مشروبات الکلی برای بعضی از جوامع همانند جامعه جاهلیت، اهمیت خطرات و زیانهای بزرگ آن را که به درجات از منافع اقتصادی آن بیشتر است یادآوری می شود.

به دنبال آن در آیه ۴۳ سوره نساء یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ به مسلمانان صریحاً دستور داده شد که در حال مستی هرگز نماز نخوانند تا بدانند با خدای خود چه می گویند.

البته مفهوم این آیه آن نبود که در غیر حال نماز، نوشیدن شراب مجاز بود، بلکه برنامه همان برنامه تحریم تدریجی و مرحله به مرحله بود، و به عبارت دیگر این آیه

نسبت به غیر حال سکوت داشت و صریحا چیزی نمی گفت.

آشنائی مسلمانان به احکام اسلام و آمادگی فکری آنها برای ریشه کن ساختن این مفسده بزرگ اجتماعی که در اعماق وجود آنها نفوذ کرده بود، سبب شد که دستور نهائی با صراحت کامل و بیان قاطع که حتی بهانه جویان نیز نتوانند به آن ایراد گیرند نازل گردید، که همین آیه مورد بحث بوده باشد.

جالب توجه اینکه در این آیه با تعبیرات گوناگون ممنوعیت این کار مورد تاکید قرار گرفته است:

۱- آیه با خطاب یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شروع شده اشاره به اینکه مخالفت با این حکم با روح ایمان سازگار نیست.

۲- بعد از آن کلمه إِنَّمَا که برای حصر و تاکید است به کار رفته.

۳- شراب و قمار همردیف انصاب بتهائی که شکل مخصوصی نداشتند و تنها قطعه سنگی بودند) ذکر شده است و نشان می دهد، خطر شراب و قمار به قدری زیاد است که در ردیف بت پرستی قرار گرفته، به همین دلیل در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم شارب الخمر کعابد الوثن: شرابخوار همانند بت پرست است:

۴- شراب و قمار و همچنین بت پرستی و از لام (یک نوع بخت آزمائی) همگی به عنوان رجس و پلیدی شمرده شده اند (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجِسٌ).

۵- تمام این اعمال جزء اعمال شیطانی قلمداد شده است (مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ)

۶- سرانجام فرمان قاطع برای اجتناب از آنها را صادر کرده و می فرماید (فَاجْتَنِبُوهُ ضَمْنَا بَايِد تَوْجِه دَاشْت كِه اِجْتِنَاب مَفْهُومِي رَسَاتِر اَز نَهِي دَارِد، زِيْرَا مَعْنِي اِجْتِنَاب فَاصِلَه كَرَفْتَن وَ دُورِي كَرْدَن وَ نَزْدِيك نَشْدَن اِسْت كِه بَمْرَاتِب اَز جَمَلَه نَنُوشِيْد رَسَاتِر مِي بَاشِد).

۷- در پایان این آیه می گوید: این دستور به خاطر آن است که شما رستگار شوید

(لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ). یعنی بدون آن رستگاری ممکن نیست.

۸- در آیه بعد به پاره ای از زیانهای آشکار شراب و قمار پرداخته نخست می گوید: شیطان می خواهد از طریق شراب و قمار در میان شما تخم عداوت و دشمنی بپاشد و از نماز و ذکر خدا باز دارد

۹- در پایان این آیه به عنوان یک استفهام تقریری، می گوید: آیا شما خود داری خواهید کرد؟ (فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ).

یعنی پس از اینهمه تاکید باز جای بهانه جوئی یا شک و تردید در مورد ترک این دو گناه بزرگ باقی مانده است؟! و لذا می بینیم که حتی عمر که تعبیرات آیات گذشته را بخاطر علاقه ای که (طبق تصریح مفسران عامه) به شراب داشت وافی نمی دانست پس از نزول این آیه، گفت که این تعبیر کافی و قانع کننده است.

۱۰- و در آیه سوم به عنوان تاکید این حکم نخست به مسلمانان دستور می دهد که خدا و پیامبرش را اطاعت کنند و از مخالفت او بپرهیزند (وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا).

و سپس مخالفان را تهدید می کند که اگر از اطاعت فرمان پروردگار سر باز زنند، مستحق کیفر و مجازات خواهند بود و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وظیفه ای جز ابلاغ آشکار ندارد (فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّما عَلَی رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

بادر نظر گرفتن این مقدمه، به توضیحاتی در مورد آیات خمر و میسر، عنایت بفرمائید.

گروهی از یاران پیامبر خدمتش آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکم شراب و قمار را که عقل را زائل و مال را تباه می کند بیان فرما! این آیه در جواب سؤال آنها نازل شد و به آنها پاسخ داد.

۱- یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا) بقره ۲۱۹- درباره شراب و قمار از تو سؤال می کنند، بگو: در آنها گناه و زیان بزرگی است، و منافی (از نظر مادی) برای مردم در بر دارد، (ولی) گناه آنها از

نفعشان بیشتر است.

در این آیه از دو سؤال درباره شراب و قمار شروع می شود، می فرماید: از تو درباره شراب و قمار سؤال می کنند.

خمر به گفته راغب به معنی پوشانیدن چیزی است، از آنجا که شراب عقل انسان را می پوشاند به آن خمر گفته شده زیرا سبب مستی است و مستی پرده ای بر روی عقل می افکند و نمی گذارد انسان خوب و بد را تشخیص دهد.

خمر در اصطلاح شرع به معنی شراب انگور نیست بلکه به معنی هر مایع مست کننده است خواه از انگور گرفته شده باشد و یا از کشمش یا خرما و یا هر چیز دیگر، میسر از ماده یسر گرفته شده که به معنی سهل و آسان است، و از آنجا که قمار در نظر بعضی از مردم وسیله آسانی برای به دست آوردن مال و ثروت است به آن میسر گفته شده است.

سپس در جواب می فرماید: بگو در این دو گناه بزرگی است و منافی (از نظر ظاهر و جنبه مادی) برای مردم دارد ولی گناه آنها از نفعشان بیشتر است.

چنانکه گفتیم: اثر خمر و میسر (شراب و قمار) هر دو مایه تباهی اموال، و فساد جامعه، و انواع بیماریهای جسم و جان انسان ها هستند.

با توجه به اینکه جامعه عرب جاهلی بسیار آلوده به شراب و قمار بوده حکم تحریم این دو به طور تدریجی و در چند مرحله نازل شده و اگر نرمش و مدارائی در لحن آیه مشاهده می شود به خاطر همین معنی است.

در این آیه منافع و زیانهای این دو با هم مقایسه شده و برتری زیانها و گناه سنگین آن بر منافع آنها مورد تصریح قرار گرفته است مسلماً منافع مادی که احیاناً از طریق فروش شراب یا انجام قمار حاصل می شود و یا منافع خیالی که به خاطر تخدیر حاصل از مستی شراب و غفلت از هموم و غموم و اندوهها به دست می آید در برابر زیانهای فوق العاده اخلاقی و اجتماعی و بهداشتی این دو بسیار ناچیز است.

بنابر این هیچ انسان عاقلی به خاطر آن نفع کم به این همه زیان تن در نمی دهد.

زیانهای اقتصادی مشروبات الکلی:

یکی از روان پزشکیهای معروف می گوید: متأسفانه حکومتها حساب منافع و عایدات مالیاتی شراب را می کنند، ولی حساب بودجه های هنگفت دیگری را که صرف ترمیم مفسد شراب می شود، نکرده اند، اگر دولتها حساب های ازدیاد بیماریهای روحی را در اجتماع و خسارتهای جامعه منحنط، و اتلاف وقتهای گرانبها و تصادفات رانندگی در اثر مستی، و فساد نسلهای پاک، و تنبلی و بی قیدی و بی کاری، و عقب ماندن فرهنگ و زحمات و گرفتاریهای پلیس، و پرورشگاهها جهت سرپرستی اولاد الکلیها و بیمارستانها، و تشکیلات دادگستری برای جنایات آنها و زندانها برای مجرمین از الکلیها، و دیگر خسارتهای ناشی از میگساری را یک جا بکنند خواهند دانست در آمدی که به عنوان عوارض و مالیات شراب عاید می گردد، در برابر خسارت نامبرده، هیچ است، بعلاوه نتایج اسف انگیز صرف مشروبات الکلی را تنها با دلار و پول نمی توان سنجید، زیرا مرگ عزیزان، و به هم خوردن خانواده ها، و آرزوهای بر باد رفته و فقدان مغزهای متفکر انسانی، به هیچ وجه قابل مقایسه با پول نمی باشد.

خلاصه ضررهای الکل آنقدر زیاد است که به گفته یکی از دانشمندان اگر دولت ها ضمانت کنند در نیمی از میخانه ها را ببندند می توان ضمانت کرد که از نیمی از بیمارستانها و تیمارستانها بی نیاز شویم.

از آنچه گفته شد، معنی آیه مورد بحث به خوبی روشن می گردد که اگر در تجارت مشروبات الکلی سودی برای بشر باشد و یا فرضاً چند لحظه بی خبری و فراموش کردن غمها برای او سودی محسوب شود، زیان آن به درجات بیشتر، وسیع تر و طولانی تر است بطوری که این دو با هم قابل مقایسه نیستند.

این ها شمه ای از آثار زشت و خانمان برانداز الکل بود. (۱)(۲)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۲؛ ص ۳۹۸

۱- زیانهای نوشابه های الکلی الف- اثر الکل در عمر: یکی از دانشمندان مشهور غرب اظهار می دارد که هر گاه از جوانان ۲۱ ساله تا ۲۳ ساله معتاد به مشروبات الکلی ۵۱ نفر بمیرند در مقابل از جوانهای غیر معتاد ده نفر هم تلف نمی شوند. دانشمند مشهور دیگری ثابت کرده است که جوانهای بیست ساله که انتظار می رود پنجاه سال عمر کنند در اثر نوشیدن الکل بیشتر از ۳۵ سال عمر نمی کنند. بر اثر تجربیاتی که کمپانیهای بیمه عمر کرده اند ثابت شده است که عمر معتادان به الکل نسبت به دیگران ۲۵ الی ۳۰ درصد کمتر است. آمار گیری نشان می دهد که حد متوسط عمر معتادان به الکل در حدود ۳۵ الی ۵۰ سال است، در صورتی که حد متوسط عمر با رعایت نکات بهداشتی از ۶۰ سال به بالا است. ب- اثر الکل در نسل: کسی که در حین انعقاد نطفه مست است ۳۵ درصد عوارض الکلیسم حاد را به فرزند خود منتقل می کند و اگر زن و مرد هر دو مست باشند، صد درصد عوارض حاد در بچه ظاهر می شود برای اینکه به اثر الکل در فرزندان بهتر توجه شود آماری را در اینجا می آوریم: کودکانی که زودتر از وقت طبیعی به دنیا آمده اند از پدران و مادران الکلی ۴۵ درصد، و از مادران الکلی ۳۱ درصد، و از پدران الکلی ۱۷ درصد، بوده اند. کودکانی که هنگام تولد توانائی زندگی را ندارند، از پدران الکلی ۶ درصد، و از مادران الکلی ۴۵ درصد، کودکانی که کوتاه قد بوده اند از پدران و مادران الکلی ۷۵ درصد و از مادران الکلی ۴۵ درصد بوده است، کودکانی که فاقد نیروی کافی عقلانی و روحی بوده اند از مادران و از پدران الکلی نیز ۷۵ درصد بوده است. ج- اثر الکل در اخلاق: در شخص الکلی عاطفه خانوادگی و محبت نسبت به زن و فرزند ضعیف می شود بطوریکه مکرر دیده شده که پدرانی فرزندان خود را با دست خود کشته اند یا فروخته اند، چون رگ غیرت آنها به بی غیرتی، تبدیل می شود. د- زیانهای اجتماعی الکل: طبق آماری که انستیتوی پزشکی قانونی شهر نیون در سال ۱۹۶۱ تهیه نموده است جرایم اجتماعی - ۲- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

و اما آثار شوم قمار

کمتر کسی را می توان یافت که از زیانهای گوناگون قمار بی خبر باشد، برای توضیح بیشتر گوشه ای از عواقب شوم و خانمان برانداز آن را بطور فشرده یادآور می شویم:

الف- قمار بزرگ ترین عامل هیجان:

کلیه روان شناسان و دانشمندان پسیکولوژی، معتقدند که هیجانات روانی عامل اصلی بسیاری از بیماریهاست، مثلا کم شدن ویتامینها، زخم معده، جنون و دیوانگی، بیماریهای عصبی روانی به صورت خفیف و حاد و مانند آنها در بسیاری از موارد ناشی از هیجان می باشند، و قمار بزرگترین عامل پیدایش هیجان است تا آنجا که یکی از دانشمندان امریکا می گوید: در هر سال در این کشور فقط دو هزار نفر در اثر هیجان قمار می میرند، و

بطور متوسط قلب یک پوکر باز (یک نوع بازی قمار) متجاوز از صد بار در دقیقه می زند، قمار گاهی سکت قلبی و مغزی نیز ایجاد می کند، و قطعا عامل پیری زودرس خواهد بود.

بعلاوه به گفته دانشمندان شخصی که مشغول بازی قمار است، نه تنها روح وی دستخوش تشنج است بلکه تمام جهازات بدن او در یک حالت فوق العاده بسر می برند، یعنی ضربان قلب بیشتر می شود، مواد قندی در خون او می ریزد، در ترشحات غدد داخلی اختلال حاصل می شود، رنگ صورت می پرد، دچار بی

اشتهایی می شود، و پس از پایان قمار به دنبال یک جنگ اعصاب و حالت بحرانی به خواب می رود، و غالباً برای تسکین اعصاب و ایجاد آرامش در بدن متوسل به الکل و سایر مواد مخدر می شود، که در این صورت زیانهای ناشی از آن را نیز باید به زیانهای مستقیم قمار اضافه کرد.

از زبان دانشمندان دیگری می خوانیم: قمارباز، انسانی مریض است که دائماً احتیاج به مراقبت روانی دارد، فقط باید سعی کرد به او فهماند که یک خلأ روانی وی را به سوی این عمل ناهنجار سوق می دهد، تا در صدد معالجه خویش بر آید.

ب- رابطه قمار با جنایات:

یکی از بزرگترین مؤسسات آمارگیری جهانی ثابت کرده است که: ۳۰ درصد جنایتها با قمار رابطه مستقیم دارد، و از عوامل به وجود آمدن ۷۰ درصد جنایات دیگر نیز بشمار می رود

ج- ضررهای اقتصادی قمار:

در طول سال میلیون ها بلکه میلیاردها از ثروت مردم جهان در این راه از بین می رود گذشته از ساعات زیادی که از نیروی انسانی در این راه تلف می شود، و حتی نشاط کار مداوم را در ساعات دیگر سلب می کند، مثلاً در گزارشها چنین آمده است: در شهر مونت کارلو که یکی از مراکز معروف قمار در دنیا است، یک نفر در مدت ۱۹ ساعت قمار بازی ۴ میلیون تومان ثروت خود را از دست داد، وقتی درهای قمارخانه بسته شد یک راست به جنگل رفت، و با یک گلوله مغز خویش را متلاشی کرد، و به زندگی خود خاتمه داد، گزارش دهنده اضافه می کند، جنگلهای مونت کارلو بارها شاهد خودکشی این پاک باخت ها بوده است.

اگر بخواهیم یک تعریف جامعی برای قمار تهیه کنیم، باید بگوییم: قمار یعنی قربانی کردن مال و شرف برای بدست آوردن مال غیر به خدعه و تزویر و احیاناً به

۱- زیانهای اجتماعی قمار: بسیاری از قماربازان به علت اینکه گاهی برنده می شوند و در یک ساعت ممکن است هزاران تومان سرمایه دیگران را به جیب خود بریزند، حاضر نمی شوند تن به کارهای تولیدی و اقتصادی بدهند، در نتیجه چرخهای تولید و اقتصاد به همان نسبت لنگ می شود، و درست اگر دقت کنیم می بینیم که، تمام قماربازان و عائله آنان سربار اجتماع هستند، و بدون اینکه کمترین سودی به این اجتماع برسانند از دست رنج آنها استفاده می کنند، و گاهی هم که در بازی قمار باختند، برای جبران آن دست به سرقت می زنند. خلاصه زیانهای ناشی از قمار بحدی است که حتی بسیاری از کشورهای غیر مسلمان آن را قانوناً ممنوع اعلام داشته اند اگر چه عملاً بطور وسیع آن را انجام می دهند. مثلاً انگلستان در سال ۱۸۵۳، آمریکا در سال ۱۸۵۵، شوروی در سال ۱۸۵۴ و آلمان در سال ۱۸۷۳ قمار را ممنوع اعلام نمودند. در این بحث اشاره به این موضوع جالب به نظر می رسد، که طبق آماری که بعضی از محققان تهیه کرده اند جیب بری ۹۰ درصد، فساد اخلاق ۱۰ درصد، ضرب و جرح ۴۰ درصد، جرایم جنسی ۱۵ درصد، طلاق ۳۰ درصد و خودکشی ۵ درصد، معلول قمار است. در اینجا لازم است نکاتی را یاد آور شویم، این نکات مجموعه ای است از آمارهای مختلف که هر کدام به تنهایی به اندازه یک بحث مشروح برای بیان عمق و عظمت این زیانها گویا است: ۱- به موجب آماری که در انگلستان درباره جنون الکلی انتشار یافت، و این جنون با جنونهای دیگر در آن مقایسه شده بود، چنین بدست آمده که در برابر ۲۲۴۹ دیوانه الکلی فقط ۵۳ دیوانه به علل دیگر وجود داشته است! ۲- به موجب آمار دیگری که از تیمارستانهای آمریکا بدست آمده ۸۵ درصد از بیماران روانی آنها را بیماران الکلی تشکیل می دهد! ۳- یکی از دانشمندان انگلیسی به نام بنتام می نویسد: مشروبات الکلی در کشورهای شمالی انسان را کودن و ابله، و در کشورهای جنوبی دیوانه می کند، سپس می افزاید: آئین اسلام تمام انواع نوشابه های الکلی را تحریم کرده است و این یکی از امتیازات اسلام می باشد. ۴- اگر از کسانی که در حال مستی دست به انتحار یا جنایت زده و خانه هائی را ویران ساخته و خانمانهائی را بر باد داده اند آماری تهیه شود، رقم سرسام آوری را تشکیل می دهد. ۵- در فرانسه، هر روز ۴۴۰ نفر جان خود را فدای الکل می کنند! ۶- طبق آمار دیگری تلفات بیماریهای روانی آمریکا در یکسال دو برابر تلفات آن کشور در جنگ جهانی دوم بوده است و به عقیده دانشمندان در بیماریهای روانی آمریکا مشروبات الکلی و سیگار نقش اساسی داشته اند! ۷- به موجب آماری که توسط یکی از دانشمندان به نام هوگر به. مناسبت بیستمین سالگرد مجله علوم ابراز شد ۶۰ درصد قتلهای عمدی، ۷۵ درصد ضرب و جرح، ۳۰ درصد جرائم ضد اخلاقی (از جمله زنا با محارم!) ۲۰ درصد جرائم سرقت مربوط به الکل و مشروبات الکلی بوده است و به موجب آماری از همین دانشمند ۴۰ درصد از اطفال مجرم دارای سابقه اثر الکلیت هستند. ۸- از نظر اقتصادی تنها در انگلستان زیانهای ناشی از طریق غیبت کارگران از کار به خاطر الکلیسم به ۵۰ میلیون دلار در سال برآورد شده است، که این مبلغ بتنهائی می تواند هزینه ایجاد هزاران کودکستان و دبستان و دبیرستان را تامین کند ۹- به موجب آماری که در باره زیانهای مشروبات الکلی در فرانسه انتشار یافته: الکل ۱۳۷ میلیارد فرانک در سال بر بودجه فرانسه غیر از خسارات شخصی به شرح زیر تحمیل می کند: ۶۰ میلیارد فرانک خرج دادگستری و زندانها. ۴۰ میلیارد فرانک خرج تعاون عمومی و خیریه. ۱۰ میلیارد فرانک مخارج بیمارستانها برای الکلیها. ۷۰ میلیارد فرانک هزینه امنیت اجتماعی! و به این ترتیب روشن می شود که تعداد بیماران روانی و بیمارستانها و قتلها

و نزاعهای خونین و سرقتها و تجاوزها و تصادفها با تعداد میخانه ها تناسب مستقیم دارد ۱۰- بزرگترین مؤسسات آمارگیری آمریکا ثابت کرده است که قمار در ۳۰ درصد جنایتها دخالت مستقیم دارد. و به موجب آمار دیگری که در زمینه جرائم قماربازان منتشر شده با نهایت تاسف می بینیم که ۹۰ درصد جیب بری. ۵۰ درصد جرائم جنسی. ۱۰ درصد فساد اخلاق. ۳۰ درصد از طلاقها. ۴۰ درصد از ضرب و جرحها. و ۵ درصد از خودکشیها بخاطر قمار صورت گرفته است. با حذف و اضافاتی از تفسیر نمونه ج: ۵ ص: ۶۹.

لازم است به یک نکته ای توجه کنیم، و آن اینکه: چرا خداوند به هنگام سرزنش و نهی از شرابخواری به منافع آن اشاره کرده است، در حالی که می دانیم منافع آنها در برابر زیان آنها بسیار ناچیز است.

ممکن است نکته آن این باشد که اولاً در عصر جاهلیت، معامله شراب و بهره برداری از قمار، بسیار رواج داشت و اگر به این موضوع اشاره نمی شد شاید بعضی از کوتاه فکران تصور می کردند، مسئله به صورت یک جنبه بررسی شده.

به علاوه همیشه افکار انسان بر محور سود و زیان دور می زند، و برای نجات او از چنگال مفسد اخلاقی بزرگ باید از همین منطق استفاده کرد.

ضمناً آیه مورد بحث به پاره ای از گفته های پزشکان که مشروبات الکلی را در مبارزه با بعضی از بیماریها مفید می دانند، نیز عملاً پاسخ گفته است که این گونه منافع اجتماعی هیچ گاه با زیانهای ناشی از آن قابل مقایسه نیست، یعنی اگر روی یک بیماری اثر مثبت داشته باشد، ممکن است سرچشمه بیماریهای خطرناکتری گردد و این که در پاره ای از روایات وارد شده که خداوند در مشروبات الکلی شفا نیافریده است، شاید اشاره به همین حقیقت باشد.^(۱)

تا اینجا در توضیح آیه مذکور از مضرات شراب و قمار، از نظر دانشمندان سخن گفتیم: اما از نظر آیات و روایات، مسئله فراتر از اینهاست.

۲- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ نساء: ۴۳ ای کسانی که ایمان آورده اید در حالی که مست هستید به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می گوئید.

حکم فقهی

۱- باتغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۲ ص: ۱۱۶ بعد.

تحریم نماز در حال مستی، یعنی افراد مست نمی توانند مشغول اداء فریضه نماز شوند و نماز آنها در این حال باطل است، فلسفه آن هم روشن است، زیرا نماز گفتگوی بنده و راز و نیاز او با خدا است و باید در نهایت هوشیاری انجام گردد و افراد مست از این مرحله دور و بیگانه اند.

با توجه به اینکه اوقات پنجگانه نماز مخصوصا در آن زمان که معمولا در پنج وقت انجام می شد فاصله چندانی با هم ندارند، خواندن نماز در حال هشیاری، لازمه اش این است که در فاصله این اوقات از نوشیدن مایعات مست کننده به کلی صرف نظر شود زیرا غالبا مستی آن تا موقع نماز ادامه می یابد، و حالت هشیاری پیدا نمی شود، بنا بر این حکم آیه شبیه یک تحریم همیشگی و مستمر است.

این موضوع نیز لازم به یادآوری است که در روایات متعددی که در کتب شیعه و اهل تسنن وارد شده آیه به مستی خواب تفسیر شده یعنی در حالی که هنوز کاملا بیدار نشده اید، شروع به نماز نکنید تا بدانید چه می گوئید.

ولی چنین به نظر می رسد که این تفسیر از مفهوم *حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ* استفاده شده است اگر چه در معنی سکاری داخل نباشد.

به عبارت دیگر از جمله تا بدانید چه میگوئید استفاده می شود، نماز خواندن در هر حالی که انسان از هشیاری کامل برخوردار نباشد، ممنوع است، خواه حالت مستی باشد یا باقیمانده حالت خواب.

ضمنا از این جمله نیز می توان استفاده کرد که بهتر است در حال کسالت و کمی توجه نیز انسان نماز نخواند، زیرا حالت فوق به صورت ضعیف در او وجود دارد و شاید به همین جهت است که در روایتی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود در حالتی که کسل هستید یا چرت آلود یا سنگین، مشغول نماز نشوید زیرا خداوند مؤمنان را از نماز خواندن در حال مستی نهی کرده است. (۱)

۳- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيُصَدِّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (مائده: ۹۱)

مائده: ۹۰ ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب و قمار و بتها و ازلام [نوعی بخت آزمایی]، پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید! ۹۱ شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. آیا (با این همه زیان و فساد، و با این نهی اکید)، خودداری خواهید کرد؟! ۹۲ اطاعت خدا و اطاعت پیامبر کنید! و (از مخالفت فرمان او) بترسید! و اگر روی برگردانید، (مستحق مجازات خواهید بود؛ و) بدانید بر پیامبر ما، جز ابلاغ آشکار، چیز دیگری نیست (و این وظیفه را در برابر شما، انجام داده است).

در تفسیر درالمنثور از سعد بن وقاص چنین نقل شده که می گوید: این آیه در باره من نازل گردید، مردی از انصار غذائی تهیه کرده بود و ما را دعوت کرد، جمعی در مجلس میهمانی او شرکت کردند، و علاوه بر صرف غذا شراب نوشیدند و این قبل از تحریم شراب در اسلام بود، هنگامی که مغز آنها از شراب گرم شد شروع به ذکر افتخارات خود کردند، کم کم کار بالا گرفت و به اینجا رسید که یکی از آنها استخوان شتری را برداشت و بر بینی من کوبید و آن را شکافت، من خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدم و این جریان را عرض کردم در این موقع آیه مورد بحث نازل شد.

بعضی از مورخان می گویند عشق عرب جاهلی در سه چیز خلاصه می شد:

شعر و شراب و جنگ!، و نیز از روایات استفاده می شود که حتی بعد از تحریم شراب مساله ممنوعیت آن برای بعضی از مسلمانان فوق العاده سنگین و مشکل بود، تا آنجا که می گفتند: ما حُرِّمَ علينا شیءٌ اشدُّ من الخمر: هیچ حکمی بر ما

سنگینتر از تحریم شراب نبود.

در نهایت به این نکته هم توجه شود که علت جنایات بی شمار شراب و قمار، در جوامع بشری، معلول و نتایج غرق در این دو صفت خانمان برانداز، انسان ها و اثرات منفی گرفتار شدن در آنهاست، یکی از مصداق های روشن آن واقعه جانسوز کربلاست.

تاریخ به روشنی نشان می دهد که یزید و عوامل او، دائم الخمر و بیشتر اوقاتشان در شراب خواری و قمار بازی، سپری می شد، علاوه بر این دو ساعت های شبانه روز آنها در زنا و عیش و عشرت و تماشای رقاصه ها و هوس بازی با آنها می گذشت، بطوری که دیگر جایی برای خوف از عذاب خدا و سوختن در آتش جهنم، برای آنها مفهومی نداشت، بدینجهت دستورهای ناجوان مردانه و گفتارهای غیر وجدانی، از آنها صادر می شد، مانند آتش زدن خیمه ها و سوزاندن هرچه در آنهاست نعره می کشید و فریاد می زد، أحرقوا الخيام و من فیها خیمه هارا آتش بزیند و هرکس که در آن است (از بزرگ و کوچک و زن و مرد و. و.).

راوی گوید: خیمه ها که آتش گرفت بچه ها به این خیمه که آتش می رسید، به آن یکی پناهنده می شدند و به آنجا می رسید به دیگری تا اینکه عقيله بنی هاشم أم المصائب حضر زینب علیها السلام خود را به خیمه حجت الهی امام زین العابدین علیه السلام رسانید که از امام زمان خود کسب تکلیف نماید، امام که خود در بستر بیماری، در محاصره شعله های آتش بود، چشم باز کرد و فرمود: عمّتی علیکنّ بالفرار عمه بگریزید (به بیابان ها و خود را از آتش نجات دهید) با این دستور همه رو به فرار گذاشتند ولی راوی گوید: دیدم یک خانم بلند قامت خود را به شعله آتش می زند و دست خالی بیرون می آید، به خیال خود گفتم خدایا این زن چقدر به مال دنیا علاقمند است که خود را می سوزاند تا چیزی را گیر بیاورد دفعه دیگر که از میان آتش بیرون آمد، رو به سوی گودی قتلگاه کرد و با چشم گریان فریاد زد، حسین آخر فرزندت در آتش سوخت، فهمیدم کسی در میان آتش مانده است و این خانم به

خاطراو خود را به خطر می اندازد منتظر ماندم آخر چه خواهد کرد دیدم دامنش را جمع کرد و به داخل آتش رفت و با لحظه ای درنگ دیدم جوان بیماری را به سینه چسبانده و بیرون آمد و او را از سوختن نجات داد.

ألا لعنہ اللہ علی القوم الظالمین.

مجلس ۸۴ سنجش شخصیت با ثروت

از قدیم الایام در میان مردم این فرهنگ غلط جاافتاده است که شخصیت اشخاص را با دارائی و ثروت او، می سنجند!.

اگر کسی دارای همه گونه مراتب علم و فضیلت باشد اما لباسش مندرس و کهنه شود، آن کس از نظر اکثریت اجتماع، مستحق و دارای احترام نمی باشد، ولی کسی ولو به هر اندازه کودن و بی شخصیت باشد، اگر لباس تنش تازه و زیبا باشد و دارای ثروت و مال شود، او در جامعه محترم و قابل اعتماد می گردد!!.

یکی از علما و دانشمندان بزرگ وارد مجلس ناشناسی شد، او را به علت داشتن لباس مندرس، در کفش کن جادادند و غذای برگشته از مردم را، بانفرت، به جلویش گذاشتند.

او از آن مجلس مرخص شد و از دوستانش لباس نو و زرق و برق دار، عاریه گرفت و فردا به همان مجلس وارد شد، همه به احترام آقا بلند شدند و در صدر مجلس جادادند و غذای اختصاصی به جلویش گذاشتند، و صاحب مجلس با احترام بعرض می رساند که آقا سفره را افتتاح بفرمائید همه منتظر حضر تعالی هستند تا به خوردن غذا شروع نمایند.

آقا دامن خود را به دست می گیرد و جلوی غذا می برد با صدای بلند می گوید:

بخور بخور، همه با تعجب نگاه می کنند، آقا چرا این کار را می کند، جواب می دهد که آقایان من همان آدم لباس مندرس دیروزیم که در کفش کن جاداده و بانفرت یک لقمه غذا به جلویم گذاشتید ولی امروز چون این لباس نو و پرزرق و برق تنم هست که این احترام خاص را قائلید پس این آستین و دامن میل بفرماید نه من!!

چون اکثریت انبیاء هم از طبقه ندارها و فقرا بودند بدینجهت، آنها را قبول نمی کردند و تکذیبش می کردند و عذرشان هم این بود اینها مال و منال و ثروت ندارند که ما اورا بپذیریم. به آیات ذیل توجه نمائید.

۱- فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ هود:

۱۲ شاید (ابلاغ) بعض آیاتی را که به تو وحی می شود، (بخاطر عدم پذیرش آنها) ترک کنی (و به تأخیر اندازی)؛ و سینه ات از این جهت تنگ (و ناراحت) شود که می گویند:

«چرا گنجی بر او نازل نشده؟! و یا چرا فرشته ای همراه او نیامده است؟!» (ابلاغ کن، و نگران و ناراحت مباش! چرا که) تو فقط بیم دهنده ای؛ و خداوند، نگهبان و ناظر بر همه چیز است (و به حساب آنان می رسد)!

برای این آیات دو شأن نزول نقل شده که ممکن است هر دو صحیح باشد:

نخست اینکه گروهی از رؤسای کفار مکه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: اگر راست میگوئی که پیامبر خدا هستی کوههای مکه را برای ما طلا کن! و یا فرشتگانی را بیاور که نبوت تو را تصدیق کنند! این آیات نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

شان نزول دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده و آن اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: من از خدا خواسته ام که میان من و تو برادری برقرار سازد و این درخواست قبول شد و نیز خواسته ام که تو را وصی من کند این درخواست نیز اجابت گردید، هنگامی که این سخن به گوش بعضی از مخالفان رسید (از روی عداوت و دشمنی) گفتند به خدا سوگند یک من خرما در یک مشک خشکیده از آنچه محمد صلی الله علیه و آله و سلم از خدای خود خواسته بهتر است (اگر راست می گوید) چرا از خدا نخواست

فرشته ای برای یاری او بر دشمنان بفرستد و یا گنجی که او را از فقر نجات دهد- آیات مذکور نازل شد و به آنها پاسخ داد.

قرآن معجزه جاویدان

از این آیات چنین بر می آید که گاهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بخاطر شدت مخالفت و لجاجت دشمنان ابلاغ بعضی از آیات را به آخرین فرصت موکول می کرده است، لذا خداوند در نخستین آیه مورد بحث پیامبرش را با این بیان، از این کار نهی می کند: گویا ابلاغ بعضی از آیاتی که بر تو وحی می شود ترک می کنی و سینه تو از آن نظر تنگ و ناراحت می شود (از این ناراحت می شوی که مبادا آنها معجزات اقتراحی از تو بخواهند و بگویند چرا گنجی بر او نازل نشده؟ و یا چرا فرشته ای همراه او نیامده؟

البته همانگونه که از آیات دیگر قرآن مانند سوره اسراء آیه ۹۰ تا ۹۳ بر می آید آنها با این تقاضاهای خود درخواست معجزه برای پذیرش حق و پی بردن به صدق دعوت او نمی کردند، بلکه هدفشان بهانه جوئی و لجاجت و عناد بوده است.

لذا بلافاصله اضافه می کند: تو تنها بیم دهنده و انذار کننده ای (إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ).

یعنی خواه آنها بپذیرند، یا نپذیرند و مسخره کنند و لجاجت بخرج دهند.

و در پایان آیه می گوید: خداوند حافظ و نگهبان و ناظر بر هر چیز است (وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ).

یعنی از ایمان و کفر آنها پروا مکن و این به تو مربوط نیست وظیفه تو ابلاغ است خداوند خودش می داند با آنها چگونه رفتار کند و او است که حساب کار آنان را دارد. (۱)

چرا این پیامبر گنجها و باغها ندارد؟

۱- باتغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۹ ص: ۳۶ بیعد.

۲- وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمَشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا فرقان: ۷ و گفتند: «چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟! (نه سنت فرشتگان را دارد و نه روش شاهان را!) چرا فرشته ای بر او نازل نشده که همراه وی مردم را انذار کند (و گواه صدق دعوی او باشد)؟!»

۳- أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَشِيحُورًا (۸) فرقان: ۸ یا گنجی (از آسمان) برای او فرستاده شود، یا باغی داشته باشد که از (میوه) آن بخورد (و امرار معاش کند)؟! و ستمگران گفتند: «شما تنها از مردی مجنون پیروی می کنید!»

در روایتی از امام حسن عسکری (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: از پدرم امام دهم سؤال کردم: آیا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با یهود و مشرکان در برابر سرزنشها و بهانه گیریها یشان به بحث و گفتگو و استدلال می پرداخت؟ پدرم فرمود: آری، بارها چنین شد، از جمله اینکه روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در کنار خانه خدا نشسته بود، عبد الله بن ابی امیه مخزومی در برابر او قرار گرفت و گفت: ای محمد تو ادعای بزرگی کرده ای، و سخنان وحشتناکی می گوئی! تو چنین می پنداری که رسول پروردگار عالمیانی، اما پروردگار جهانیان و خالق همه مخلوقات شایسته نیست، رسولی مثل تو - انسانی همانند ما - داشته باشد، تو همانند ما غذا می خوری، و همچون ما در بازارها راه می روی! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشت: بار پروردگارا تو همه سخنان را می شنوی و به هر چیز عالمی، آنچه را بندگان تو می گویند می دانی (خودت پاسخ آنها را بیان فرما) در این هنگام آیات مذکور نازل شد و به بهانه گیریهای آنها پاسخ داد.

در آیات مورد بحث بخش دیگری را که مربوط به رسالت شخص پیامبر است مطرح کرده و پاسخ می گوید.

می فرماید: آنها گفتند چرا این رسول، غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟!!

این چه پیامبری است که همچون افراد عادی نیاز به تغذیه دارد، و در بازارها

برای کسب و تجارت، و یا خرید نیازمندیهای خود راه می رود، این نه سنت رسولان است، و نه شیوه ملوک و پادشاهان! در حالی که او می خواهد هم ابلاغ دعوت الهی کند و هم بر همه ما حکومت نماید!

اصولاً آنها معتقد بودند افراد با شخصیت نباید شخصا برای رفع حوائج خود به بازارها گام بگذارند، باید ماموران و خدمتگذاران را به دنبال این کار بفرستند.

سپس افزودند: چرا لااقل فرشته ای از سوی خدا بر او فرستاده نشده که به عنوان گواه صدق دعوتش، همراه او، مردم را انذار کند؟!.

بسیار خوب به فرض که قبول کنیم رسول خدا می تواند انسان باشد، ولی آخر چرا یک انسان تهی دست و فاقد مال و ثروت؟ چرا گنجی از آسمان برای او نفرستاد، و یا لااقل چرا باغی ندارد که از آن بخورد و امرار معاش کنند؟!.

و باز به اینها قناعت نکردند و سرانجام با یک نتیجه گیری غلط او را متهم به جنون ساختند چنانکه در پایان همین آیه می خوانیم: و ستمگران گفتند ای مردمی که به او ایمان آورده اید شما تنها از یک انسان مجنون و کسی که مورد سحر ساحران قرار گرفته است پیروی می کنید! چرا که آنها معتقد بودند ساحران می توانند در فکر و هوش افراد دخالت کنند و سرمایه عقل را از آنها بگیرند!.

از مجموع آیات مذکور چنین استفاده می شود که آنها در واقع چند ایراد واهی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم داشتند که مرحله به مرحله از گفتار خود عقب نشینی می کردند

نخست معتقد بودند اصلاً او باید فرشته باشد، اینکه غذا می خورد و در بازارها راه می رود مسلماً فرشته نیست! بعد گفتند: بسیار خوب اگر فرشته نیست لااقل فرشته ای به عنوان معاونت همراه او از سوی خدا اعزام گردد.

باز هم از این هم تنزل کردند و گفتند: به فرض که پیامبر خدا بشر باشد باید گنجی از آسمان به سوی او انداخته شود!، تا دلیل بر این باشد که او مورد توجه خدا است! و در آخرین مرحله گفتند: به فرض که هیچیک از اینها را نداشته باشد لااقل باید آدم فقیری نباشد، مانند یک کشاورز مرفه، باغی در اختیارش باشد که از آن زندگی خود را

تامین کند! اما متأسفانه او فاقد همه اینها است و باز هم می گوید پیغمبرم!! و در پایان نتیجه گیری کردند که این ادعای بزرگ او در چنین شرائطی دلیل بر آن است که عقل سالمی ندارد!

آیه بعد پاسخ همه اینها را در یک جمله کوتاه چنین بیان می کند: بین چگونه برای تو مثلها زدند، و به دنبال آن گمراه شدند، آنچنان که قدرت پیدا کردن راه را ندارند

(انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا).

این جمله تعبیر گویائی است از این واقعیت که آنها در مقابل دعوت حق و قرآنی که محتوای آن شاهد گویای ارتباطش با خدا است به یک مشت سخنان واهی و بی اساس دست زده و می خواهند با این حرفهای بی پایه، چهره حقیقت را بپوشانند.

این درست به این ماند که شخصی در مقابل استدلالات منطقی ما به یک مشت بهانه جوئی ها که آثار سستی آن کاملاً نمایان است دست بزند، ما بی اینکه بخواهیم تک تک از سخنان او را پاسخ دهیم می گوئیم بین با چه حرفهای واهی می خواهد در مقابل دلیل منطقی بایستد؟! و برآستی سخنان آنها در تمام قسمتهایش چنین بود، زیرا:

اولاً: چرا پیامبر از جنس فرشتگان باشد؟ بلکه به عکس عقل و دانش می گوید باید انسان رهبر انسان باشد، تا همه دردها، خواستهها، نیازها، مشکلات و مسائل زندگی او را کاملاً درک کند، تا یک سرمشق عملی برای او در همه زمینه ها باشد، تا مردم بتوانند از او در همه برنامه ها الهام گیرند، اگر فرشته ای نازل می شد مسلماً این هدفها تامین نمی گشت، مردم می گفتند: اگر او سخن از زهد و بی اعتنائی به دنیا می گوید فرشته است و نیازی ندارد، اگر دعوت به پاکدامنی و عفت می کند از طوفان غریزه جنسی خبر ندارد، و دهها اگر همانند آن.

ثانیا: چه لزومی دارد همراه بشر فرشته ای برای تصدیق او بیاید؟ مگر

معجزات، مخصوصاً معجزه بزرگی همچون قرآن برای درک این واقعیت کافی نیست؟!

ثالثا: غذا خوردن همانند سایر انسانها و راه رفتن در بازارها، سبب می شود که بیشتر با مردم بیامیزد و در اعماق زندگی آنها فرو برود و رسالت خود را بهتر انجام دهد، این ضروری ندارد بلکه کمک او است.

رابعا: عظمت و شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به گنج و گنجینه نیست، و به باغهای خرم و سرسبز میوه نمی باشد، این طرز تفکر انحرافی کفار است که شخصیت و حتی قرب به خدا را در سرمایه دار بودن می داند، در حالی که پیامبران آمده اند تا بگویند ای انسان ارزش وجود تو با اینها نیست با علم و ایمان و تقواست.

خامسا: با چه معیاری او را مسحور و مجنون می دانستند؟! کسی که عقلش به شهادت تاریخ زندگی و انقلاب بزرگ او و بنیانگذاری تمدن اسلامی به وسیله او فوق العاده بود چگونه می توان او را با این برجسبهای مسخره متهم ساخت؟ مگر اینکه بگوئیم بت شکنی کردن و کورکورانه دنبال نیاکان نیفتادن دلیل بر جنون است! بنا بر آنچه گفتیم روشن شد که امثال در اینجا، بخصوص با قرائن موجود در آیه، به معنی سخنان سست و بی پایه است، و تعبیر به امثال شاید به خاطر آنست که آن را در لباس حق و مثل و مانند دلیل منطقی در آورده اند در حالی که واقعا چنین نیست.

به این نکته نیز باید توجه کرد که دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گاهی او را به ساحر بودن و گاه مسحور بودن متهم می کردند، گرچه بعضی از مفسران احتمال داده اند که مسحور به معنی ساحر بوده باشد (زیرا گاه اسم مفعول به معنی فاعل آمده است) ولی ظاهر این است که این دو با هم فرق دارند.

اگر ساحرش می خواندند به خاطر نفوذ فوق العاده کلام او در دلها بود، چون نمی خواستند این حقیقت را بپذیرند متوسل به اتهام ساحر بودن می شدند.

اما مسحور به معنی کسی است که ساحران در عقلش دخل و تصرف کرده و مایه اختلال حواس او را فراهم ساخته اند، این اتهام از آنجا ناشی می شد که او سنت شکن بود و مخالف عادات و رسوم خرافی و مصلحت اندیشی های فردی گام

برمی داشت. پاسخ همه این اتهامات از سخنان گفته شده روشن گردید. (۱)

۴- وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسِيطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۴۷) بقره: ۲۴۷- و پیامبرشان به آنها گفت:

خداوند (طالوت) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است، گفتند:

چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟! گفت: خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است.

خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می بخشد، و احسان

خداوند، وسیع است، و (از لیاقت افراد برای منصب ها) آگاه است.

فراز عبرت انگیزی از تاریخ بنی اسرائیل

پیش از آنکه به تفسیر این آیات پردازیم، لازم است به گوشه ای از تاریخ بنی اسرائیل که این آیات ناظر به آن است اشاره کنیم: قوم یهود که در زیر سلطه فرعونیان ضعیف و ناتوان شده بودند بر اثر رهبریهای خردمندانه موسی علیه السلام از آن وضع اسف انگیز نجات یافته و به قدرت و عظمت رسیدند.

خداوند به برکت این پیامبر نعمتهای فراوانی به آنها بخشیده که از جمله صندوق عهد بود- که در باره تاریخچه و محتویات آن جداگانه بحث خواهیم کرد.

قوم یهود با حمل این صندوق در جلوی لشکر یک نوع اطمینان خاطر و توانائی روحی پیدا می کردند و این قدرت و عظمت تا مدتی بعد از موسی (علیه السلام) ادامه داشت ولی همین پیروزی ها و نعمت ها کم کم باعث غرور آنها شد و تن به قانون

۱- با تغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۱۵ ص: ۲۶ ببعده.

شکنی دادند، سرانجام به دست فلسطینیان شکست خورده و قدرت و نفوذ خویش را همراه صندوق عهد از دست دادند به دنبال آن چنان دچار پراکندگی و اختلاف شدند که در برابر کوچک ترین دشمنان قدرت دفاع نداشتند تا جایی که دشمنان گروه کثیری از آنها را از سرزمین خود بیرون راندند و حتی فرزندان آنها را به اسارت گرفتند.

این وضع سالها ادامه داشت تا آنکه خداوند پیامبری به نام اشموئیل را برای نجات و ارشاد آنها برانگیخت آنها نیز که از ظلم و جور دشمنان به تنگ آمده بودند و دنبال پناهگاهی می گشتند گرد او اجتماع کردند و از او خواستند رهبر و امیری برای آنها انتخاب کند تا همگی تحت فرمان و هدایت او یک دل و یک رأی با دشمن نبرد کنند تا عزت از دست رفته را باز یابند.

اشموئیل که به روحيات و سست همی آنان به خوبی آشنا بود در جواب گفت از آن بیم دارم که چون فرمان جهاد در رسد از دستور امیر و رهبر خود سرپیچی

کنید و از مقابله و پیکار با دشمن شانه خالی نمائید.

آنها گفتند: چگونه ممکن است ما از فرمان امیر سرباز زنیم و از انجام وظیفه دریغ نمائیم در حالی که دشمن ما را از وطن خود بیرون رانده و سرزمینهای ما را اشغال نموده و فرزندان ما را به اسارت برده است! اشموئیل که دید جمعیت با تشخیص درد به سراغ طیب آمده اند و گویا رمز عقب ماندگی خود را درک کرده اند.

به درگاه خداوند روی آورده و خواسته قوم را به پیشگاه وی عرضه داشت، به او وحی شد که طالوت را به پادشاهی ایشان برگزیدم.

اشموئیل عرض کرد خداوندا من هنوز طالوت را ندیده و نمی شناسم.

وحی آمد ما او را به جانب تو خواهیم فرستاد، هنگامی که او نزد تو آمد فرماندهی سپاه را به او واگذار و پرچم جهاد را به دست وی بسپار.

طالوت کیست؟

طالوت مردی بلند قامت و تنومند و خوش اندام بود اعصابی محکم و نیرومند داشت از نظر قوای روحی نیز بسیار زیرک، دانشمند و با تدبیر بود بعضی علت انتخاب نام طالوت را برای وی همان طول قامت او می دانند ولی با این همه شهرتی نداشت و با پدرش در یکی از دهکده ها در ساحل رودخانه ای می زیست و چهار پایان پدر را به چرا می برد و کشاورزی می کرد.

روزی بعضی از چهار پایان در بیابان گم شدند طالوت به اتفاق یکی از دوستان خود به جستجوی آنها در اطراف رودخانه به گردش در آمد این وضع تا چند روز ادامه یافت تا اینکه به نزدیک شهر صوف رسیدند.

دوست وی گفت: ما اکنون به سرزمین صوف شهر اشموئیل پیامبر رسیده ایم بیا نزد وی رویم شاید در پرتو وحی و فروغ رأی به گم شده خویش راه یابیم، هنگامی که وارد شهر شدند با اشموئیل برخورد کردند همین که چشمان اشموئیل و طالوت به یکدیگر افتاد میان دلهای آنان آشنائی برقرار شد.

اشموئیل از همان لحظه طالوت را شناخت و دانست که این جوان همان است که از طرف خداوند برای فرماندهی جمعیت تعیین شده هنگامی که طالوت سرگذشت خود را برای اشموئیل شرح داد گفت: اما چهار پایان هم اکنون در راه دهکده رو به باغستان پدرت روانه هستند از ناحیه آنها نگران مباش ولی من تو را برای کاری بسیار بزرگتر از آن دعوت می کنم خداوند تو را مامور نجات بنی اسرائیل ساخته است طالوت نخست از این پیشنهاد تعجب کرد و سپس با خوش وقتی آن را پذیرفت اشموئیل به قوم خود گفت: خداوند طالوت را به فرماندهی شما برگزیده لازم است همگی از وی پیروی نمائید و خود را برای جهاد با دشمن آماده سازید.

بنی اسرائیل که برای فرمانده و رئیس لشکر امتیازاتی از نظر نسب و ثروت لازم می دانستند و هیچکدام را در طالوت نمی دیدند در برابر این انتصاب سخت به حیرت افتادند زیرا به عقیده آنها وی نه از خاندان لاوی بود که سابقه نبوت داشتند و نه از خاندان یوسف و یهودا که دارای سابقه حکومت بودند بلکه از خاندان

بنیامین گمنام بود و از نظر مالی تهی دست لذا به عنوان اعتراض گفتند: او چگونه می تواند بر ما حکومت کند ما از او سزاوارتریم؟! اشموئیل که آنان را سخت در اشتباه می دید گفت: خداوند او را بر شما امیر قرار داده و شایستگی فرماندهی و رهبری به نیروی جسمی و قدرت روحی است که هر دو به اندازه کافی در طالوت هست و از این نظر بر شما برتری دارد ولی آنها نشانه ای که دلیل بر این انتخاب از ناحیه خدا باشد مطالبه کردند.

اشموئیل گفت نشانه آن این است که تابوت (صندوق عهد) که از یادگارهای مهم انبیاء بنی اسرائیل است و مایه دلگرمی و اطمینان شما در جنگها بوده در حالی که جمعی از فرشتگان آن را حمل می نمایند به سوی شما باز می گردد و چیزی نگذشت که صندوق عهد بر آنها ظاهر شد آنها با دیدن این نشانه فرماندهی طالوت را پذیرفتند.

طالوت زمام امور کشور را به دست گرفت!

طالوت فرماندهی سپاه را به عهده گرفت و در مدتی کوتاه لیاقت و شایستگی خود را در اداره امور مملکت و فرماندهی سپاه به اثبات رسانید سپس آنها را برای مبارزه با دشمنی که همه چیز آنها را به خطر انداخته بود دعوت کرد و به آنها تاکید کرد تنها کسانی با من حرکت کنند که تمام فکرشان در جهاد باشد و آنها که بنائی نیمه کاره یا معامله ای نیمه تمام و امثال آن دارند در این پیکار شرکت نکنند.

به زودی جمعیتی به ظاهر زیاد و نیرومند جمع شدند و به جانب دشمن حرکت کردند.

بر اثر راهپیمایی در برابر آفتاب همگی تشنه شدند، طالوت برای این که به فرمان خدا آنها را آزمایش و تصفیه کند گفت: به زودی در مسیر خود به رودخانه ای می رسید خداوند بوسیله آن شما را آزمایش می کند کسانی که از آن بنوشند و سیراب شوند از من نیستند و آنها که جز مقدار کمی بنوشند از من هستند! همین که چشم آنها به نهر آب افتاد خوشحال شدند و به سرعت خود را به آن رسانیدند و

سیراب گشتند.

تنها عده معدودی بر سر پیمان باقی ماندند.

طالوت متوجه شد که لشکر او از اکثریتی بی اراده و سست عهد و اقلیتی از افراد با ایمان تشکیل شده است از این رو اکثریت بی انضباط و نافرمان را رها کرد و با همان جمع قلیل با ایمان از شهر بیرون آمد و به سوی میدان جهاد پیش رفت.

سپاه کوچک طالوت از کمی نفرات متوحش شده به طالوت گفتند: ما توانائی در برابر این سپاه قدرتمند جالوت را نداریم اما آنها که ایمان راسخ به رستاخیز داشتند و دلهایشان از محبت خدا لبریز بود، از زیادی و نیرومندی سپاه دشمن و کمی عده خود نهراسیدند، با کمال شجاعت به طالوت گفتند: تو آنچه را صلاح می دانی فرمان ده ما نیز همه جا همراه تو خواهیم بود و به خواست خدا با همین

عدد کم با آنها جهاد خواهیم کرد، چه بسا جمعیت های کم که به اراده پروردگار بر جمعیت های زیاد پیروز شدند و خدا با استقامت کنندگان است.

طالوت با آن عده کم اما مؤمن و مجاهد آماده کارزار شد، آنها از درگاه خداوند در خواست شکیبائی و پیروزی کردند، همین که آتش جنگ شعله ور شد، جالوت از لشکر خویش بیرون آمد و در بین دو لشکر مبارز طلبید، صدای رعب آوروی دلها را می لرزاند و کسی را جرأت میدان رفتن او نبود.

در این میان نوجوانی به نام داوود که شاید بر اثر کمی سن برای جنگ هم به میدان نیامده بود، بلکه برای کمک به برادران بزرگتر خود که در صف جنگجویان بودند از طرف پدرش ماموریت داشت، ولی با این حال بسیار چابک و ورزیده بود، با فلاخنی که در دست داشت یکی دو سنگ آن چنان ماهرانه پرتاب کرد که درست بر پیشانی و سر جالوت کوبیده شدند و او در میان وحشت و تعجب سپاهیان به زمین سقوط کرد و کشته شد، با کشته شدن جالوت ترس و هراس عجیبی به سپاهیان دست داد و سرانجام از برابر صفوف لشکر طالوت فرار کردند و بنی اسرائیل پیروز شدند.

اکنون به تفسیر آیه باز می گردیم:

در هر صورت پیامبرشان، طبق وظیفه ای که داشت به درخواست آنها پاسخ گفت، و طالوت را به فرمان خدا برای زمامداری آنان برگزید و به آنها گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما برانگیخته است (وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا).

مطابق این آیه انتخاب طالوت به عنوان زمامداری و فرماندهی لشکر بنی اسرائیل از سوی خدا بوده و شاید جمله قد بعث (برانگیخت) اشاره به همان چیزی باشد که در شرح این داستان گذشت که حوادث غیر منتظره ای طالوت را به شهر آن پیامبر اشموئیل علیه السلام و مجلس او کشانید، و این انتخاب الهی صورت گرفت، ضمناً از تعبیر ملکا چنین بر می آید که طالوت، تنها فرمانده لشکر نبود بلکه زمامدار کشور هم بود.

از اینجا مخالفت شروع شد، گروهی گفتند: چگونه او بر ما حکومت داشته باشد با اینکه ما از او شایسته تریم، و او ثروت زیادی ندارد (قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتْ سَعَةً مِنَ الْمَالِ).

این نخستین اعتراض و پیمان شکنی بود که بنی اسرائیل در برابر آن پیامبر علیه السلام کردند، و با اینکه او تصریح کرده بود انتخاب طالوت از طرف خدا است آنها در واقع به انتخاب خداوند اعتراض کردند که ما از او سزاوارتریم زیرا دارای دو شرط لازم برای زمامداری هستیم، نسب عالی و ثروت فراوان و همان طور که قبلاً در شرح داستان آمده طالوت جوانی از یک قبیله گمنام بنی اسرائیل و از نظر مالی یک کشاورز ساده بود.

ولی قرآن پاسخ دندان شکنی را که آن پیامبر به گمراهان بنی اسرائیل داد چنین باز گو می کند گفت: خداوند او را بر شما برگزیده و علم و (قدرت) جسم او را وسعت بخشیده

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ).

اینکه می بینید خداوند او را برگزیده و زمامدار شما قرار داده به خاطر این

است که از نظر هوش و فرزاندگی و علم، پر مایه است و از نظر نیروی جسمانی، قوی و پر قدرت.

یعنی اولاً این گزینش خداوند حکیم است و ثانیاً شما سخت در اشتباهید و شرایط اساسی رهبری را فراموش کرده اید، نسب عالی و ثروت، هیچ امتیازی برای رهبری نیست چون هر دو امر اعتباری و بیرون ذاتی است، ولی علم و دانش و نیروی جسمانی دو امتیاز واقعی و درون ذاتی است که تاثیر عمیقی در مساله رهبری دارد. رهبر باید با علم و دانش خود، مصلحت جامعه ای را که در رأس آن است تشخیص دهد و با قدرت خود آن را به موقع اجرا در آورد، با علم و تدبیر خود نقشه صحیح برای پیکار با دشمن بکشد و با نیروی جسمانی آن را پیاده کند.

تعبیر به بسطه (گسترش) اشاره به این است که وسعت وجودی انسان در پرتو علم و قدرت است، هر قدر اینها افزوده شود هستی انسان گسترده تر می شود.

در اینجا گسترش علم بر گسترش نیروی جسمانی، مقدم داشته شده، زیرا شرط اول علم و آگاهی است.

ضمناً از این تعبیر استفاده می شود که امامت و رهبری، گزینش الهی است، و او است که شایستگی ها را تشخیص می دهد، اگر در فرزندان پیامبر این شایستگی را ببیند امامت را در آنجا قرار می دهد، و اگر در جای دیگر، در آنجا قرار می دهد، و این همان چیزی است که دانشمندان شیعه به آن معتقدند و از آن دفاع می کنند.

سپس می افزاید: خداوند، ملک خود را به هر کس بخواهد می بخشد و خداوند (احسانش) وسیع و گسترده و دانا (به لیاقت و شایستگی افراد) است (وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ). (۱)

از مجموع آیاتی که ذکر گردید و توضیحات آن ها، کاملاً متوجه می شویم که این

فرهنگ ثروت پرستی و سنجش شخصیت افراد را با آن، درامت های قدیم بوده و هست و تازهور ناموس دهر و سبب خلقت کون و مکان حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لثراب مقدمه الفداء نیز، خواهد بود.

و نیز فهمیدیم که درتشکیلات خداوندی، انتخاب او و برای اداره یک کشور، علم و نیروی جسمانی، حرف اول را می زند و دارای ارزش است و بس.

بدینجهت است که اکثریت قریب به اتفاق انبیاء و اولیاء. از طبقات به ظاهر پائین و کم درآمد و گمنام ولی صاحبان علم و قدرت جسمانی انتخاب شده اند، خلاصه کلام آنچه به انسان شخصیت و بها می دهد، علم و دانش و نیروی مقابله بادشمن جسمی و روحیست، نه مال و ثروت و نسب.

مجلس ۸۵ خطرات دنیای تک قطبی

در دوران زندگی خود بسیار دیده و شنیده ایم که اگر در روستا یا شهر و یا کشوری یک نفر به طور استبداد و خود اختیار به اصطلاح، مطلق العنان، فرمان روائی بکند، ظلم و ستم و حق کشی و اجحاف و تجاوز و. و. نیز در آن جامعه، حکمرانی خواهد کرد.

اما اگر چند نفر در یک سطح یا قریب الافق باشند از همدیگر حساب می برند و سرکشی و خود اختیاری را، کنار می گذارند و با حسن تفاهم، زندگی می کنند.

در کل روی زمین یا قسمتی از آن هم، مسئله این گونه است،

وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ بقره: ۲۵۱ و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، زمین را فساد فرامی گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان، لطف و احسان

دارد.

خداوند نسبت به جهانیان لطف و مرحمت دارد که جلو همه گیر شدن و همگانی شدن فساد را در روی زمین می گیرد.

درست است که سنت پروردگار بر این قرار گرفته که در این دنیا اصل آزادی اراده و اختیار، حکومت کند و انسانها در انتخاب راه خیر و شر آزاد باشند ولی هنگامی که طغیان ستمگران جهان را در معرض فساد و تباهی عمومی قرار دهد، خداوند جمعی از بندگان خود را برمی انگیزد و یاری می کند که جلو طغیان آنها را بگیرند و حالت اهریمنی آنها را در هم بکوبند و این یکی از الطاف پروردگار بر بندگان است.

شبهه همین معنی در آیه ۴۰ سوره حج نیز آمده است، می فرماید: **وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ**: اگر خداوند به وسیله بعضی از بندگان خود، بعضی دیگر را دفع نکند، صومعه ها و کلیساها و معابد یهود و مساجد مسلمین ویران می گردد.

و این آیات، بشارت است برای مؤمنان که در مواقعی که در فشار شدید از

سوی طاغوتها و جباران قرار می گیرند در انتظار نصرت و پیروزی الهی باشید.

آیا این آیه اشاره به مساله تنازع بقاء دارد؟

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه آیا این آیه اشاره به مساله تنازع بقا که یکی از اصول چهارگانه فرضیه داروین در مساله تکامل انواع است نمی باشد؟

فرضیه ای که می گوید باید جنگ و تنازع همواره در میان بشر باشد و اگر نباشد رکود و سستی و فساد، همه را فرا خواهد گرفت و نسل بشر به عقب بر خواهد گشت ولی تنازع و جنگ دائمی سبب می شود که نیرومندان بمانند و ضعیفان در این نظام پایمال شوند و از میان بروند، و به این ترتیب انتخاب اصلح صورت گیرد.

پاسخ:

این تفسیر در صورتی امکان دارد که ما رابطه آیه را به کلی از ما قبل آن قطع کنیم و حتی آیه همانند آن را در سوره حج از نظر دور داریم، ولی با توجه به آنها روشن

می شود که آیه مورد بحث، ناظر به مبارزه با افراد طغیانگر و ستمکار است که اگر خداوند از طرق مختلف جلو آنها را نگیرد، تمامی روی زمین به فساد کشیده می شود، بنابر این جنگ را به عنوان یک اصل کلی در زندگی انسانها، مقدس نمی شمرد.

به علامه آنچه به عنوان قانون تنازع بقاء گفته می شود و یادگار اصول چهارگانه داروین در مساله تکامل انواع است نه تنها یک قانون مسلم علمی نیست بلکه فرضیه ای است ابطال شده و حتی طرفداران تکامل انواع امروز به هیچ وجه روی اصل تنازع بقاء تکیه نمی کنند و تکامل جانداران را مربوط به مساله جهش می دانند از همه اینها گذشته به فرض این که فرضیه تنازع بقاء را یک اصل علمی بدانیم باید از آن فقط در مورد زندگی جانوران استفاده کرد و زندگی انسان هرگز نمی تواند بر اساس آن بنا شود زیرا تکامل انسان در پرتو تعاون بقاء است نه تنازع بقاء! چنین به نظر می رسد که تعمیم فرضیه تنازع بقاء به جهان انسانیت یک نوع طرز تفکر استعماری است که بعضی از جامعه شناسان سرمایه داری برای توجیه جنگهای خونین و نفرت انگیز حکومت های خود به آن متوسل شده اند و خواسته اند جنگ و نزاع را یک ناموس طبیعی و یک وسیله برای تکامل و پیشرفت جوامع انسانی معرفی کنند و به این ترتیب بر روی جنایات خود یک سرپوش علمی بگذارند، کسانی که ناآگاه تحت تاثیر افکار ضد انسانی آنها قرار گرفته و آیه مذکور را بر آن تطبیق کرده اند مسلماً از تعلیمات قرآنی دور افتاده اند، زیرا قرآن صریحاً می گوید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً** (ای افراد با ایمان همگی داخل در صلح و صفا شوید).

جای تعجب است که بعضی از مفسران اسلامی مانند نویسندگان المنار و همچنین مراغی در تفسیر خود چنان تحت تاثیر این فرضیه واقع شده اند که آن را یکی از سنن الهی پنداشته و آیه مورد بحث را به آن تفسیر نموده اند و چنین پنداشته اند که این فرضیه از ابداعات قرآن است و نه از ابتکارات داروین! ولی همانگونه که گفتیم

نه آیه ناظر به آن است و نه این فرضیه اصل و اساسی دارد بلکه اصل حاکم بر روابط انسانها تعاون بقاء است و نه تنازع بقاء! (۱)

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَ بِيَعُ وَ صِيْلَمَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا حَج: ۴۰ همانها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز اینکه می گفتند:

«پروردگار ما، خدای یکتاست!» و اگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود، ویران می گردد! و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می کند؛ خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

خداوند به چه کسانی وعده یاری داده است؟

این تصور اشتباه است که وعده پیروزی و یاری خدا و دفاع از مؤمنان که در آیات مذکور و سایر آیات قرآن آمده است خارج از سنت آفرینش و قوانین حیات می باشد، چنین نیست، این وعده را خداوند تنها به کسانی داده است که تمام نیروهای خود را بسیج کنند، و با همه توان به میدان آیند، و لذا در تعبیر آیات مذکور می خوانیم: لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ بنا بر این دفع ظالمان را خدا تنها با نیروهای غیبی و قدرت صاعقه و زلزله (جز در موارد استثنائی) نمی کند، بلکه به وسیله مؤمنان راستین دفع شر آنها را می نماید، تنها چنین کسانی را زیر پوشش حمایت خود قرار می دهد.

بنا بر این وعده های الهی نه تنها نباید سبب سستی و برداشتن بار مسئولیت از دوش شود بلکه باید موجب تحرک بیشتر و فعالیت دامنه دارتر گردد، و البته در این

صورت پیروزی از ناحیه خدا تضمین شده است.

و نیز یاد آوری می شود که این گروه از مؤمنان تنها قبل از پیروزی به در خانه خدا نمی روند، بلکه بعد از پیروزی هم به مقتضای الدینِ اِنْ مَكَّنَّاھُمْ فِی الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلَاةَ ... نیز رابطه خود را با او همچنان محکم می دارند، و پیروزی بر دشمن را وسیله ای برای نشر حق و عدالت و فضیلت قرار می دهند.

در بعضی از روایات اسلامی آیه مورد بحث به حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و یارانش، یا آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به طور عموم تفسیر شده است، چنانکه از حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه الدینِ اِنْ مَكَّنَّاھُمْ فِی الْاَرْضِ ... فرمود: این آیه تا آخر از آن آل محمد و مهدی و یاران او است یملکهم الله مشارق الارض و مغاربها، و یظهر الدین، و یمیت الله به و بأصحابه البدع و الباطل، كما أمات الشقاه الحق، حتی لا یری این الظلم، و یأمرون بالمعروف و ینہون عن المنکر:

خداوند شرق و غرب زمین را در سیطره حکومت آنها قرار می دهد، آئینش را آشکار می سازد، و به وسیله مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و یارانش، بدعت و باطل را نابود می کند آنچنان که تبهکاران حق را نابود کرده بودند، و آنچنان می شود که بر صفحه زمین، اثری از ظلم دیده نمی شود (چرا که) آنها امر به معروف و نهی از منکر می کنند در این زمینه احادیث دیگری نیز وارد شده است.

اما همانگونه که بارها گفته ایم این احادیث بیان کننده مصداقهای روشن و آشکار است و مانع عمومیت مفهوم آیه نیست، بنابر این مفهوم گسترده آیه همه افراد با ایمان و مجاهد و مبارزه را شامل می شود.

پس نتیجه این است که در دنیای تک قطبی، دائم زور گوئی و بی بند وباری، رواج خواهد داشت.

در زمان خود می بینیم آن روز که دوقطب متضاد (آمریکا و شوروی)، در کره زمین، سر قدرت بودند، از همدیگر حساب می بردند و از خود انعطاف نشان می دادند ولی پس از فروپاشی شوروی، مسئله بکلی وارونه شد آمریکا یکه تاز و

سر به هوای کره زمین و کشورها شده است و هیچ گونه، راه آمدی در کار نیست مگر این که به نفع خودش تمام شود.

در تاریخ بشریت از دوران خود آدم ابوالبشر هم، کار بدین منوال بود، قاییل برادرش هابیل را بناحق کشت، چون کسی جلودارش نبود یا تک تک کردن کشان عالم در برابر انبیاء علیهم السلام ایستادگی کرده و به حرفشان، گوش نمی دادند، مسئله همین

اخبار اجلاس جنبش عدم تعهد ۵۲۳

استاد مرکز علوم سیاسی دانشگاه اسلامی "علیگر" هند، سخنان مقام معظم رهبری در اجلاس سران جنبش غیرمتعهدها را از لحاظ بین المللی بسیار مهم و حائز اهمیت خواند و گفت که رهبری ایران از خطر واقعی دنیای تک قطبی تحت سلطه آمریکا پرده برداشت.

به گزارش خبرگزاری اهل بیت (علیهم السلام) ابنا «عرشی خان» استاد مرکز علوم سیاسی دانشگاه اسلامی "علیگر" هند، روز پنجشنبه اظهار داشت: همانطور که حضرت آیت الله خامنه ای اشاره کردند، اوضاع فعلی جهان بخاطر سیاست سلطه جویانه آمریکا و غرب دچار ناامنی است.

این استاد هندی که سیاست بین المللی را از نزدیک دنبال می کند، گفت: هیچ شک و تردیدی نیست که اکنون دنیا زیر فشار سیاست سلطه جویانه آمریکا و غرب قرار گرفته و رهایی جهان از وضعیت تک قطبی، نه تنها برای کشورهای شرقی و در حال توسعه بلکه برای سراسر جهان لازم و ضروری است.

عرشی خان اظهار داشت: حضرت آیت الله خامنه ای بر ضرورت چند قطبی بودن جهان تاکید کردند و واقعیت همین است که در غیر این صورت، برقراری صلح و امنیت در مناطق مختلف دنیا امکان پذیر نیست.

این کارشناس ارشد امور بین المللی اظهار داشت: سازمان ملل متحد تحت فشار آمریکا قرار گرفته و طبق خواسته آن عمل می کند و رهبری معظم جمهوری اسلامی

ایران بر ضرورت اصلاح این سازمان جهانی نیز تاکید کرد که برای حفظ صلح و امنیت و پیشرفت جهان ضروری است.

این استاد هندی گفت: رهبر ایران در باره خطر بزرگ، یعنی دخالت آمریکا و شبکه صهیونیستی در کشورهای مختلف جهان نیز اشاره کرد و از کشورهای عضو جنبش غیرمتعهدها خواستند که به منظور جلوگیری از این روند خطرناک باهم متحد شوند و با یکدیگر همکاری کنند.

مقام معظم رهبری روز پنجشنبه در شانزدهمین اجلاس سران غیرمتعهدها در تهران، شرایط حساس جهان را تشریح کرده و نکات مهمی برای برون رفت از مشکلات سیاسی و اقتصادی جامعه جهانی ایراد کردند.

دنیای تک قطبی رخت بر می بندد!.

استقلال روزافزون کشورهای آمریکای لاتین و آمریکای جنوبی و تغییر معادلات حاکم بر قاره آسیا و نزدیک شدن کشورهای این دو قاره به یکدیگر، به بسیاری از معادلات حاکم بر جهان تک قطبی آسیب رسانیده است. رفتارهای خلاف منافع ایالات متحده، از سوی کشورهایی چون کوبا، ونزوئلا، بولیوی و ... در آمریکای لاتین و افزایش نقش کشورهایی چون چین، هند، ایران و ... در قاره آسیا، همه و همه نمایانگر متزلزل شدن بنیان های دنیای تک قطبی به محوریت ایالات متحده است.

از جنگ جهانی دوم به بعد، چشم انداز حرکت آسیا و اروپا به سوی استقلال بیشتر، طراحان ایالات متحده را نگران ساخته است. نگرانی هایی که همواره درباره شکل گیری یک «نظم سه قطبی»- اروپا، آمریکای شمالی و آسیا- وجود داشت، در حال تحقق یافتن است. آمریکای لاتین نیز هر روز مستقل تر از گذشته می شود. در حالی که ابرقدرت کنونی جهان یعنی ایالات متحده، با گرفتاری های خود در خاورمیانه، در حال به تحلیل بردن خود است، آسیا و آمریکای لاتین در حال تحکیم روابط خود هستند. از منظر ایالات متحده، پیوندهای منطقه ای در آسیا و آمریکای لاتین، موضوعی واقعاً مهم است که بیانگر خارج شدن جهان از کنترل

آنهاست. البته، مسأله انرژی نیز عاملی تعیین کننده است که در همه جا به موضوعی برای نزاع ها و جدال ها تبدیل شده است. برخلاف اروپا، چین در برابر ایالات متحده مرعوب نشده است و همین مسأله رعب طراحان آمریکا را به همراه داشته است و آنها را بر سر دو راهی قرار داده است، چرا که هرگونه مواجهه ای می تواند بازار رو به رشد شرکت های آمریکایی در چین را با تهدید مواجه سازد.

به گزارش نشریه وال استریت، در ژانویه ۲۰۰۶، ملک عبدالله پادشاه عربستان سفری به چین داشت که انتظار بر آن است تا به پیمانی بین چین و عربستان بینجامد که حاصل آن سرمایه گذاری و مشارکت بیشتر این دو کشور در حوزه نفت، گاز طبیعی و سرمایه گذاری های مشترک است. هم اکنون عمده نفت ایران به چین صادر می شود و چین نیز ایران را به تسلیحات مختلف تجهیز می سازد که البته از منظر هر دو کشور، این اقدام به عنوان نوعی عامل بازدارنده در برابر طرح های ایالات متحده است. هند نیز گزینه هایی پیش رو دارد. شاید به سوی آمریکا کشیده شود و شاید هم به بلوک مستقل کشورهای آسیایی پیوندد و روابط خود را با تولیدکنندگان نفت خاورمیانه تحکیم نماید. چندی پیش سیدهارث و ارادارجان، معاون سردبیر نشریه هندو در مطلبی نوشت: «اگر قرن بیست و یکم بخواهد قرن آسیا باشد، باید به انفعال آسیا در حوزه انرژی پایان داد». همکاری و مشارکت چین و هند موضوعی اساسی است. پیمان ژانویه ۲۰۰۶ بین این دو کشور، راه را نه تنها در حوزه فن آوری بلکه در بخش کشف و تولید هیدروکربن ها گشود.

گام دیگر، تمایل بازار نفت آسیا به انجام معاملات خود با یورو است. چرا که تأثیر نظام مالی بین الملل و توازن قدرت های جهانی، موضوعی اساسی است و از این رو جای تعجب نیست که چرا بوش در دیدار خود از هند به مشوق هایی چون همکاری هسته ای روی آورد. به علاوه در آمریکای لاتین هم دولت های چپ گرا، از ونزوئلا تا آرژانتین گسترش یافته اند و مردم فعال تر و اثرگذارتر شده اند؛ به ویژه در

بولیوی و اکوادور که در راه استقلال و ملی شدن صنعت نفت تلاش جدی دارند.

ونزوئلا یعنی مهم ترین تولید کننده نفت در این منطقه، نزدیک ترین رابطه با چین را در بین کشورهای آمریکای لاتین دارد و به نقطه عطفی در گسترش یک بلوک تجاری و شکل دادن به فصل جدیدی در اتحاد منطقه بازی می کند. ونزوئلا جدای از تأمین سوخت آرژانتین، در سال ۲۰۰۵ اقدام به پرداخت حدود یک سوم بدهی های این کشور نمود و این خود تلاشی در راستای رهایی آنها از صندوق بین المللی پول می باشد. صندوقی که قوانین آن از سوی نهادهای مالی بین المللی آمریکا تحمیل می گردد. انتخابات دسامبر در بولیوی، خود گامی در جهت تقویت اتحاد کشورهای آمریکای جنوبی بود؛ انتخاباتی که به انتخاب اولین رئیس جمهور بولیوی انجامید.

مورالز بلافاصله در حوزه انرژی با ونزوئلا همراه و همگام شد.

روابط کوبا و ونزوئلا هم روز به روز در حال گسترش است و هر یک به امتیازات دیگری اتکا نموده اند. در حالی که ونزوئلا به تأمین نفت ارزان قیمت کوبا اقدام می نماید، کوبا هم با فرستادن هزاران معلم، پزشک و متخصص به دور افتاده ترین و فقیرترین مناطق ونزوئلا، در حال انجام طرح های سلامت و گسترش سواد در این کشور است.

همکاری و مشارکت کوبا در بخش پزشکی و امداد به این منطقه خلاصه نشده است و کمک های این کشور در زلزله اکتبر ۲۰۰۵ پاکستان، بزرگ ترین کمک در این نوع به حساب می آید. به واسطه این حرکت بود که پرویز مشرف تشکر عمیق خود را از فیدل کاسترو به خاطر روحیه و همراهی تیم های پزشکی این کشور اعلام نمود؛ تیم هایی که مجموعاً شامل هزار نیروی آموزش دیده بود و هنوز هم بخشی از آنها در روستاهای دور افتاده و در شرایط سخت آب و هوایی به سر می برند و این در حالی است که گروه های امدادی غربی همگی به کار خود پایان داده و این کشور را ترک کرده اند. جنبش های رو به فزاینده مردمی که عمدتاً در کشورهای جنوب شاهد آن هستیم و البته همراهی برخی کشورهای ثروتمند صنعتی را به دنبال داشته،

اساس بسیاری از رویدادها و تحولات است که استقلال بیشتر و توجه به نیازهای اکثریت جمعیت جهان را سرلوحه کار خود قرار داده است.

مجلس ۸۶ پیشگویی از رادیو و تلویزیون

۱- وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵) آل عمران: ۸۵ و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است.

۲- الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصِهِ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳) مائده:

۳ امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم - اما آنها که در حال گرسنگی، دستشان به غذای دیگری نرسد، و متمایل به گناه نباشند، (مانعی ندارد که از گوشتهای ممنوع بخورند؛ خداوند، آمرزنده و مهربان است.

این دو آیه مبارکه و آیاتی که در این زمینه نازل شده است، اعلام میدارد، چون دین اسلام را به ما کامل نموده، هر کس جز اسلام دین دیگر را قبول کند، از او پذیرفته نخواهد شد.

حال این سؤال پیش می آید، با این پیشرفت های سرسام آور علمی و ترقیات و اختراعات و اکتشافات علمی، پیغمبر اسلام، دارای چه مقام و رتبه ای در علم و دانش دارد و قرآن دارای چگونه قوانین است که تا انقراض عالم و برجیده شدن نظام فعلی جهان، کره زمین را مدیریت کرده و اداره نماید؟!!

پاسخ: این پرسش باین بیان کوتاه مشخص می شود. (۱)

اخبار از آیندگان و اختراعات آنان، و بیان اسرار جهان آفرینش، از علوم و مقام اختصاصی است که از سوی خدای متعال، به امامان و انبیاء علیهم السلام اعطا گردیده است، روایات فراوان در بیان این مقام آنها، چنین آمده است، که آینده و حوادث واقعه در طول تاریخ تا روز قیامت، در برابر چشم آن بزرگان، مانند یک سینی است که به آن اشراف و به همه جوانب آن تسلط کامل دارند و از رموز فورمول های آنها آگاهند.

لذا در زمان و دوران زندگی خود، به حوادث آینده و اوضاع و علوم آیندگان، خبرهائی داده اند که با گذر زمان، متناوباً پیش می آید و خواهد آمد.

راجع به اعجازهای علمی قرآن کریم مطالب بیشماری هست به قول عبدالله بن عباس، دانشمند تفسیر و علوم قرآن که گفته است: القرآن یفسیره الزمان قرآن را گذشت زمان تفسیر خواهد کرد، من نمونه هائی از اخبار به غیب آن بزرگواران را به سمع حضار محترم می رسانم.

۱- از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده است: أنه یمشی فی خارج الکوفه معه کمیل بن زیاد حتی وصل الی موضع فوقف فیه و قال: یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثم أشار بیده المبارکه یمیناً و شمالاً و قال ستینی من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بیت فی ذلک الزمان الا و فیه شیطاناً اریل. (۲) همانا آن حضرت در خارج کوفه راه می رفت و کمیل ابن زیاد نخعی همراه او بود تا به محلی رسیدند: حضرت در آن ایستاد و فرمود: ای کمیل بن زیاد! اینجا محل قبر تو است سپس با دست مبارکش به راست

۱- من در جواب این سؤال کتابی به نام (اسلام فراتر از زمان) در ۶۸۸ صفحه در قطع وزیری نوشته و چاپ کرده و در اختیار عزیزان قرار داده ام که طالبین می توانند از کتابفروشی مسجد مقدس جمکران و بوستان کتاب در قم، به دست آورند.

۲- «اسلام فراتر از زمان» مؤلف از کتاب بیان الأئمه: ۱/ ۲۰۵ از مجموعه خطی شیخ محمدعلی قاضی

و چپ اشاره نمود و فرمود: به زودی از اینجا تا اینجا خانه ها و قصرهائی ساخته می شود که «خانه ای نیست در آن زمان مگر این که در آن شیطان اریل خواهد بود».

شب چهارشنبه ۱۱/۹/۱۳۸۷ شمسی با پسر کوچکم آقای استاد طاهر امینی گلستانی: راجع به این گونه روایات صحبت می کردم از جمله روایت بالا را عنوان نمودم که حضرت به صحابه بزرگوارش کمیل قدس سره این طوری فرموده است: پس از شنیدن این سخن، سه مرتبه از من اکیداً پرسید بابا واقعاً حضرت این طوری فرموده است؟! گفتم: بلی این روایت بیا خودت بخوان، تعجب کرد پرسیدم چرا این همه در رابطه با این روایت کنجکاوی می کنی؟ (چون خودش استاد زبان انگلیسی در مدارس «مرکز جهانی علوم اسلامی برای طلاب خارجی است» گفت: آخر حضرت در این روایت از کلمه «اریل» که استفاده فرموده است: این کلمه انگلیسی است، به آنتن یا گیرنده «اریال» می گویند! حضرت که می فرماید: «خانه ای نیست در آن زمان مگر این که در آن شیطان اریل خواهد بود» یعنی در بالای هر خانه آنتن نصب می شود و معلوم است که آنتن برای تلویزیون یا دستگاه پیشرفته تر در این زمینه مانند ماهواره و غیره در آن خانه ها خواهد بود که اکثراً یکی از مصداق تشکیلات شیطانی است!.

در زمانی که نه از آنتن و گیرنده و ماهواره، خبری بود و نه از رادیو و تلویزیون: این کلمات از زبانی بیرون آمده و با نام انگلیسی کنونی آن، بعد از ۱۴ قرن: بیان گردیده است.

در زمان تحصیل ما (۱۳۳۴ شمسی بعد) مابین کوفه و نجف اشرف یک فرسخ بیابان شن زار بود و قبر کمیل هم در مسیر راه در محلی به نام «ثویه» قرار داشت ما که برای شنا و استفاده از آب شط فرات به کوفه می رفتیم قبر کمیل قدس سره از دور در وسط بیابان دیده می شد.

اخیراً که به زیارت عتبات عالیات مشرف بودیم در سال های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ و بعدهاهای شمسی، نجف و کوفه به هم متصل و یک شهر شده است.

در زمانی که بیابان و شنزار بود حضرت از بناهای خانه ها و قصرها و اختراعاتی خبر داده است که وجود خارجی نداشت ای بنام به عظمت و بزرگواریت ای علی علیه السلام.

در محاورات عامه عربی هم به رادیو می گویند: «أریل المذیاع» یعنی آنتن رادیو، یا منظور نصب گیرنده های ماهواره و سایر رسانه های گروهی باشد.

۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله به سلمان فارسی ضمن حدیثی فرمود: ... و أهل المغرب یسمعون صوت أهل المشرق، و أهل المشرق یسمعون صوت أهل المغرب...،^(۱) و أهل مغرب می شنوند صدای اهل مشرق و اهل مشرق می شنوند صدای اهل مغرب را ...

۳- امام صادق علیه السلام فرمود: یأتی: علی الناس زمان یری و یسمع من یعیش فی المشرق صوره و صوت من فی المغرب و کلّ قوم یسمعون الصّوت بلغتهم».^(۲) می آید زمانی بر مردم، می بیند و می شنود کسی که در مشرق است، صورت و صدای کسی را که در مغرب است، و تمام مردم می شنوند صدارا با لغت خودشان.

۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا سلمان عندها تتکلم الرویضه قال سلمان ماالزویبضه یارسو الله فداکک اُبی و أمّی؟ قال: یتکلم فی أمرالعائمه من لم یتکلم».^(۳) ای سلمان آن وقت رویضه سخن گوید، سلمان گفت: رویضه چیست پدر و مادرم فدایت باد؟! فرمود: سخن می گوید در کار عموم آن کس که سخن نگوید، سخن کسانی که شایستگی سخن گفتن ندارند به سخن آیند یا رادیو و تلویزیون که خود سخنگو نیستند به سخن آیند و در امور مردم حرف می زنند).

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: «ینادی مناد باسم القائم علیه السلام قلت خاص أو عام؟ قال

۱- «اسلام فراتر از زمان» مؤلف از بیان الأئمه: ۱/ ۱۵۳ از مجموعه خطی شیخ محمدعلی قاضی از کتاب «زین الفتنی» (کرمانی) مرسلًا.

۲- «اسلام فراتر از زمان» مؤلف از بحارالأنوار: چاپ قدیم ج ۱۳ ص ۱۳۵.

۳- «اسلام فراتر از زمان» مؤلف از بحارالأنوار: ۶/ ۳۰۹-۳۰۶.

علیه السلام: کلّ قوم بلسانهم» (۱) منادی ندا می کند به نام قائم علیه السلام، گفتم: (ندای) عام است یا خاص؟ فرمود: هر قومی بالغت خود.

۶- ابی ربیع شامی گفت: شنیدم ابا عبد الله (علیه السلام) می فرمود: إن قائمنا إذا قام مدّ الله لشیعتنا فی أسمعهم و أبصارهم، حتی (لا) یكون بینهم و بین القائم برید یکلمهم فیسمعون و یظنون إلیه، و هو فی مکانه (۲) همانا زمانی که قائم ما قیام نمود، خدا نیرو دهد (و مدد نماید) بر گوش ها و چشمان شیعیان ما تا نباشد میان آنها و قائم علیه السلام قاصد (و نامه بری)، با آنها (به صورت زنده) سخن می گوید، پس صدایش را می شنوند و به او می نگرند و او در جای خودش باشد.

۷- ابن مسکان، گفت شنیدم ابا عبد الله علیه السلام می فرمود: إن المؤمنین فی زمان القائم و هو بالشرق لیری أخاه الذی فی المغرب، و کذا الذی فی المغرب یری أخاه الذی فی المشرق (۳) مؤمنان در زمان قائم علیه السلام او در مشرق باشد، البته برادرش را می بیند که در مغرب است و همچنین در مغرب، می بیند برادرش را که در مشرق است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی: زمان علی امتی یخربون قباب الأئمه بالبنادیق (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به زودی می آید زمانی بر امت من قبه (و گنبد) های امامان را با بندق ها (یعنی بانارنجک یا بمب) ویران می سازند!!

البته می دانید این فرمایش در زمانی صادر شده نه امامی مرده بود و نه قبه و بارگاهی، برای آنها ساخته شده بود که شصت سال پیش گنبد ائمه بقیع را تخریب و اخیراً نیز گنبد، سامرارا، منفجر کردند، تا در آینده چه پیش آید. (در این مورد سخنان و گفتارهایی در مجلس دیگر مشروحاً داشتم).

۱- «اسلام فراتر از زمان» مؤلف از اوضاع در آخر الزمان: ۱/ ۱۷۹.

۲- «اسلام فراتر از زمان» مؤلف از بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۶.

۳- «اسلام فراتر از زمان» مؤلف از بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۹۱.

۴- بیان الأئمه: ۲ / ۴۴۱ بنقل از وقایع الدهور: للشیخ ابوالحسن المرندی از عبدالرؤف المصری المیناوی الشافعی و از شیخ الشهید الفقیه احمد الثانی در کتاب الحقایق فی حدیث الخلائق.

پیشرف علوم در آینده این نوع روایت ها را با وجه صحیح و پیشرفته تر معنا و حل خواهد کرد.

دجال یک چشم!

یکی از علائم آخر الزمان ظهور دجال یک چشم است که یک چشم بر روی پیشانی دارد و بر الاغی سوار می شود که یک گوشش در مشرق و یک گوشش در مغرب است، آهنگ و موسیقی می زند و مردم در کوچه و خیابان بدنبال او راه می افتند و کسانی از پنجره ها سرشان را بیرون می آورند که تا از او لذت ببرند، شاخ در می آورد و ..

اخبار در مورد دجال، گوناگون و از متشابهات است، بدینجهت تعریف ها و احتمالات مختلف، مطرح شده است از جمله احتمالات که اخیراً ابراز گردیده این است که دجال: معرب دیجیتال باشد که اشاره به تلویزیون و کامپیوتر و ماهواره ها شود که یک چشم بر پیشانی دارد و با آهنگ نواختن و برنامه های لهو و لعب مردم را در مشرق و غرب، به دنبال خود می کشاند و اما این که اگر کسی بخواهد به آن توجه کند و از آن لذت برد شاخ در می آورد شاید اشاره به آنتن ها باشد که به شکل شاخ گوزن هستند و بدون آنها نمی شود از تلویزیون استفاده و لذت برد و یکی از مفاهیم و مؤید این حرف این است که کدام الاغی است که یک گوشش در مشرق و یک گوشش در مغرب باشد و یا بر سر انسان شاخ بروید بلکه طبق این نظریه این تعبیر:

اشاره به فرستنده ها و گیرنده های ماهواره ای و دیجیتالی است که در مشرق و غرب عالم، قرار دارد و چون در آن زمان: صحبت از تکنولوژیها و ابزارها امروزی، برای مردم قابل فهم نبود، برای تقریب ذهن، تعبیر به محسوس شده است.

اخبار از وسایل نقلیه گوناگون

در ادامه سخنرانی در باره علوم غیبیه و غیب گوئی، بزرگان و آورندگان دین، به چند مورد نیز اشاره می کنم.

وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لَتَرْكَبُوهَا وَ زِينَهُ وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸)(۱)

(و همچنین) اسبها و استرها و الاغها را آفرید تا بر آنها سوار شوید و هم مایه زینت شما باشد و چیزها (و وسائل نقلیه دیگری) می آفریند که شما نمی دانید!

در پایان آیه به مسأله مهمتری اشاره کرده و افکار را به وسائل نقلیه و مرکبهای گوناگونی که در آینده در اختیار بشر قرار می گیرد و بهتر و خوبتر از این حیوانات می تواند استفاده کند متوجه می سازد، و می گوید: (وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

گر چه بعضی از مفسران پیشین این جمله را اشاره به حیواناتی گرفته اند که در آینده آفریده می شود و رام بشر می گردد.

ولی همانگونه که در تفسیر مراغی و تفسیر فی ظلال آمده است درک مفهوم این جمله برای ما که در عصر ماشین و وسائل و مرکبهای سریع السیر زندگی می کنیم، ساده و آسان است.

و اگر ملاحظه می کنید که تعبیر به یخلق (می آفریند) کرده است دلیلش واضح است زیرا کار انسان در این اختراعات در حقیقت چیزی جز جفت و جور کردن و به هم پیوستن نیست، اساس آنها که مواد اصلی را تشکیل می دهد، تنها با آفرینش خداوندی است، از این گذشته آن ابتکاری که بشر در طریق اختراع این وسائل به کار می برد آن هم مولود استعدادی است که خدا در وجود انسان آفریده و در مغز او قرار داده است. (۲)

اخبار از هوا پیمایهای بمب افکن و .. راههای دور، نزدیک می شود

در روزگارانی که از آهن غیر از شمشیر و آلات جنگ ابتدائی چیزی را نمی شناختند صدور این جملات از رهبران دینی برای شخص منصف، جایی برای شک باقی نمی گذارد که از چه منبعی به آنها وحی یا الهام شده بود.

۱- نحل: ۸.

۲- «اسلام فراتر از زمان» مؤلف از تفسیر نمونه ج: ۱۱ ص: ۱۶۲.

... و الحديد يجرى على ظهر الهوى و تمطر عليهم ناراً و يموت من أهل الأرض من السبعة خمس و يكون موتهم بالطاعون و الموت الأحمر ... و آهن جریان پیدا می کند بر پشت هوا و بر آنها آتش می بارد، و می میرند از اهل زمین پنج هفتم، و می باشد مرگ آنها با طاعون (ناشی از جنگ و غیره) و مرگ سرخ (با اسلحه های کشنده). (۱)

این روایت به صراحت از وسائل نقلیه هواپیمای بمب افکن و سایر تسلیحات نظامی هوایی سخن به میان آورده است و از کشتار بی در و پیکر این وسایل و از بین رفتن پنج هفتم مردم روی زمین خبر داده است

۲- امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «اذا ركب الحديد على الحديد قرب البعيد». (۲) زمانی که آهن به آهن ترکیب داده شد، دور نزدیک شود.

با یک جمله کوتاه به تمام وسایل ساخته شده از آهن، از فضاپیما گرفته، تا راه آهن و ماشین، اشاره کرده و منافع بی شمار آن و وسائل حمل و نقل را تماماً بیان نموده است.

اخبار از خلق زیاد در آسمان

امیر مؤمنان و سید تمام اوصیاء، علیه السلام برابر تاریخ گویا، کراراً در مجامع عمومی و خصوصی در مسجد و منبر می فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی» پیش از گم کردن (واز دست دادن من)، همه گونه نیازهای خود را، از من بپرسید، به خدا قسم، من راههای آسمان ها را، بیشتر و بهتر از زمین بلد هستم، و هر کس غیر از من این ادعا را بنماید رسوا خواهد شد! زیرا از جواب سؤال کنندگان (و پاسخ پرسشگران عاجز و) ناتوان خواهد ماند (۳)

۱- «اسلام فراتر از زمان» مؤلف از بیان الأئمه: ۱/ ۱۵۳ از مجموعه خطی شیخ محمد علی قاضی از کتاب «زین الفتی» (کرمانی) مرسلأ.

۲- «اسلام فراتر از زمان» مؤلف از اوضاع آخر الزمان: ۱/ ۱۸۰ از بحار الأنوار.

۳- تاریخ، چندین مورد از مدعیان این سخن (مانند ابن جوزی و آن عالم سنی و...) را ضبط کرده و رسوائی آنها را، حتی در برابر سؤال یک زن، به یاد گار گذاشته است که استشهاد و آوردن مشروح آنها به طول می انجامد.

و می فرمود: سلونی (عمّادون العرش) فأتی لا أسأل عن شیء دون العرش، إلا أجت فيه لایقولها بعدی اللّجاهل مدّع أو کذاب مفر... (۱) از من پرسید از پائین تر از عرش، به یقین من از چیزی پائین تر از عرش سؤال نشوم مگر اینکه بر آن جواب می دهم، و این را کسی جز من نمی گوید مگر نادان و ادعا کننده یا دروغگوی افترازن ...

بلی امیر والائیان و استاد امین وحی جبرئیل (۲)، درباره زمین و آسمان و کهکشان های بی شمار، خطبه ها خوانده و سخن سرائی های فراوان نموده و بیان های بیرون از احصاء، فرموده است که نهج البلاغه و خطبه های آتشین آن نمونه کوچکی از اطلاعات لدنی آن امام زمینیان و آسمانیان و انس و جن و فرشتگان است. (۳)

۱- «اسلام فراتر از زمان» مؤلف از بحار الأنوار: ۵۷ / ۳۳۸ ح ۲۸ از المحتضر.

۲- جبرئیل را تعلیم نمود تا به پاسخ سؤال خداوند «من أنا و من أنت» من کیم و تو کیستی؟! پس از سه بار تکرار سؤال و ناتوانی جبرئیل از جواب، علی علیه السلام از دریائی (دریای، علم یانور، یا هر دریائی که خدا می داند) ظاهر شد و به جبرئیل گفت: بگو «أنت الرّبّ الجلیل و أنا عبدک الدلیل و إسمی جبرئیل» و روایتی که یکی از جنیان در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود امیر علیه السلام را که، دید کوچک و کوچکتر شد حضرت سبب ترس او را پرسید؟ عرض کرد ای رسول خدا ما جنیان که از اطراف سلیمان بن داود پراکنده شدیم، همین جوان، مارا گرفته و با ذلت و خواری جلوی تخت سلیمان می افکنند، (از مباهله تا عاشوراء) از همین مؤلف بخش ۳ (مولود کعبه) ص ۳۰۲ قسمت پاورقی بحار الأنوار: ۱۸ / ۱۷۶؛ همان مصدر از کمال الدین: ص ۱۹۷.

۳- برای اطلاعات بیشتر برای نمونه در بخش ۱۱ درباره اشخاص کتاب «اسلام فراتر از زمان» مؤلف، فصل گفتار امیر مؤمنان و امام سجّاد ۸ با منجم و یا خطبه های آن حضرت در بخش ۸ یا مجلدات (السّماء و العالم) بحار الأنوار را دقیقاً مطالعه نمایید.

گفتارهایی از حضرت علی علیه السلام درباره زندگی در کرات دیگر!

امروزه یکی از دغدغه های بزرگ بلکه بزرگترین هدف دانشمندان فضایی این است که آیا در کرات دیگر حیات و ذیچاتی وجود دارد یا نه؟! و به دنبال این موضوع می گردند و پژوهش می کنند در حالی که در ۱۳۸۹ سال پیش از این، حضرت علی علیه السلام خبر از وجود شهرهایی مثل شهرهای کره زمین در ستاره ها را داده است که شاید در آینده علم به آن دست یابد و برسد.

۱- روایتی از آن حضرت آمده است که (و فی النجوم مدائن کمدائنکم) و در ستاره ها شهرهایی مانند شهرهای شما وجود دارد.

۲- ابن اَبی عمیر، از بعض اصحاب ما، از اَبی عبدالله علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الأرض مربوطه كل مدينة إلى عمود من نور، طول ذلك العمود في السماء مسيره مأتين و خمسين سنة. (۱) این ستاره هائی که در آسمان است، شهرهایی است مانند شهرهایی که در زمین است هر شهری بسته به استوانه ای از نور است، طول آن استوانه در آسمان به مسافت دویست و پنجاه سال است.

توجه: در مورد این روایت به دو مطلب که هر دو فراتر بودن اسلام از زمان را بیان می کند، توجه داشته باشید.

الف. این که روایت اشاره به فاصله سالیانه بین ستاره ها می کند که قبل از کشف تلسکوپ و ساخت فضا پیماها برای بشر امکان نداشت ولی این روایت قرنها پیش از روی یکی از اسرار آفرینش ستاره ها پرده برمی دارد.

ب- این که عبارت روایت در مصدرش (تفسیر قمی) به جای هذه النجوم (لهذه النجوم) آمده است. یعنی بر این ستاره ها شهرهایی مانند شهرهای شما هست، این

۱- «اسلام فراتر از زمان» مؤلف از بحار الأنوار: ۵۵ / ۹۱: از تفسیر علی بن ابراهیم فی المصدر: لهذه النجوم.

حدیث از وجود شهرهایی مثل شهرهای زمینی و حیات و زندگی در آن را، بیان می کند که علم به صورت جدی بدنبال آن بوده و هزینه های گزافی را در این راه خرج کرده و حتی امواجهای رادیویی به فضا می فرستند که اگر موجودات متمدنی در آسمانها باشد، دریافت و اعلام موجودیت کنند.

بعضی ها گفته اند که اکتشافات اخیر نشان داده که یک سلسله امواج نیرومند رادیویی از فضاها دور دست، مرتباً پخش می شود که می توان آنها را در کره زمین با دستگاههای گیرنده مخصوص به خوبی گرفت، هیچ کس بدرستی نمی داند سرچشمه این امواج فوق العاده نیرومند کجاست؟ ولی دانشمندان می گویند احتمال قوی دارد که در کرات دور دست آسمانی موجودات زنده فراوانی هستند که از نظر تمدن از ما بسیار پیشرفته ترند و به همین دلیل می خواهند اخبارشان را در جهان پخش کنند و در آن اخبار مسائلی است که برای ما تازگی دارد، موجوداتی که آنها را پری می نامیم می کوشند، از این امواج استفاده کنند، ولی اشعه نیرومندی آنها را بدور می راند.

عبدالرحمن بن کثیر از ابی عبدالله علیه السلام فرمود: انّ من وراء عين شمسم هذه أربعين عين شمس فيها خلق كثير، و انّ من وراء قمرکم أربعين قمرأ فيها خلق كثير، لا- يدرون أنّ الله خلق آدم أم لم يخلقه ألهموا إلهاماً لعنه فلان و فلان. (۱) همانا از پشت این خورشید شما چهل خورشید هست که در آن مخلوق زیاد است، و از پشت ماه شما چهل ماه وجود دارد که در آن آفریده زیادی است که نمی دانند آدم خلق شده یانه و بر آنها الهام یقینی شده است لعنت کردن به فلان و فلان!

این روایت از خلقی خبر می دهد که مانند انسان حرف می زند زیرا کلمه (بر آنها لعنت فلانی ها الهام شده) است آنها نیز مانند انسان ها، مکلف به تولی و تبری (دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان اهل بیت علیهم السلام، مأموریت دارند).

۱- «اسلام فراتر از زمان» مؤلف از بحار الأنوار: ۵۷ / ۳۲۹ ح ۱۳ از البصائر.

مجلس ۸۷ سلول های زنده و سخن گفتن آنها

خداوند در چندین آیه قرآن کریم، سخن گفتن اعضا و جوارح بدن را در قیامت، به میان کشیده و استشهاد از آنها را مطرح فرموده است، در روزگاری که از این کشفیات خارق العاده خبری نبود، محتوای این آیات برای خیلی ها قابل قبول نبود و مفسرین نیز نسبت به اقتضای زمان و برداشت خود، در باره آن آیات مطالبی را ابراز داشته اند تا این که تشکیل یافتن اعضای بدن از مولکول ها و سلولهای زنده کشف شد و معنای علمی این آیات خود به خود روشن و تفسیر گردید و معلوم شد که اسلام بیش از چهارده قرن پیش، وجود سلول های زنده را خبر داده و افتخار این کشف را، به خود اختصاص داده است ولی ما بی خبر بودیم، بنا به گفته عبدالله بن عباس «القرآن یفسره الزمان» قرآن را گذشت زمان تفسیر خواهد کرد، به معنا و مفهوم آیات در این مورد توجه نمائید.

۱- الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ يس: ۶۵ امروز (قیامت) بر دهانشان مهر می نهیم، و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان کارهایی را که انجام می دادند شهادت می دهند!

این آیه چگونگی حال گروه زیادی را در دادگاه بزرگ خدا مشخص کرده می گوید: آنها عذاب عظیمی دارند، در آن روز که زبانهای آنها و دستها و پاهایشان بر ضد آنان به اعمالی که مرتکب شدند گواهی می دهند.

زبان آنها بی آنکه خودشان مایل باشند به گردش در می آید و حقائق را بازگو می کند این مجرمان بعد از مشاهده دلائل و شواهد قطعی جرم بر خلاف میل باطنی

خود صریحا اقرار به گناه کرده و همه چیز را فاش می سازند چرا که جایی برای انکار نمی بینند.

دست و پای آنها نیز به سخن در می آید و حتی طبق آیات قرآن پوست تن آنها سخن می گوید، گوئی نوارهای ضبط صوتی هستند که همه صداهای انسان را ضبط کرده و آثار گناهان در طول عمر در آنها نقش بسته است، آری در آنجا که یوم البروز و روز آشکار شدن همه پنهانیها است ظاهر می شوند.

ممکن است در آغاز زبانها از کار بیفتند و سایر اعضا شهادت دهند، و هنگامی که شهادت دست و پا حقائق را برملا کرد زبان به حرکت در آید و گفتنی ها را بگوید و به گناهان اعتراف کند.

آری در آن روز دیگر اعضای انسان تسلیم تمایلات او نیستند، آنها حساب خود را از کل وجود انسان جدا کرده تسلیم پروردگار می شوند، و بر آستان مقدس او سر فرود می آورند، و حقایق را با شهادت خود آشکار می سازند، و چه دادگاه عجیبی است که گواه آن اعضای پیکر خود بدن انسان است، همان ابزاری است که گناه را با آن انجام داده! شاید گواهی اعضا بخاطر آن باشد که این مجرمان هنگامی که به آنها گفته می شود کیفر شما در برابر اعمالی که انجام دادید دوزخ است به انکار برمی خیزند، به گمان اینکه دادگاه دنیاست، و حقایق از طریق پشت هم اندازی قابل انکار است، گواهی اعضا شروع می شود، و تعجب و وحشت سراسر وجود او را می گیرد و تمام راههای فرار به روی او بسته می شود.

در اینکه کیفیت نطق اعضا چگونه است؟ امروز علم به ما ثابت کرده است، تمام اعضا و جوارح از سلول های زنده، تشکیل یافته است، دلیلش نیز روشن و واضح است، اگر سوزنی به یکی از اعضا فرو رود، درد می کشیم و این درد را بخوبی حس می نماییم یا دست به سوی آتش می بریم، سوختنش را حس کرده، پس می کشیم و. و. پس این اعضا از موجودات ریز متراکم زنده به نام سلول یا مولکول تشکیل گردیده که همه خوب و بد و سرد و گرم و. و. را درک می کند ولی این سلول

هافعلماً قادر به سخن گفتن نیستند اگرچه ممکن است در آینده علم و دانش در اثر کشف فورمول های آنها، به حرف زدن درآورند ولی در قیامت چون در اختیار آفریدگارشان هستند، او به خوبی آن ها را به سخن گفتن وامی دارد و هیچ شک و شبهه ای در آن نیست ولی مفسرانی که پیش از این اکتشافات می زیستند و هنوز از این علوم خبری نبود، در این مورد، احتمالاتی داده اند:

۱- خداوند در آن روز درک و شعور و قدرت سخن گفتن در یک یک اعضا می آفریند، و آنها به راستی سخن می گویند، و هیچگونه جای تعجب نیست؟ زیرا آن کسی که این قدرت را در قطعه گوشتی به نام زبان یا مغز آدمی آفریده می تواند در سایر اعضا نیز بیافریند.

۲- آنها از درک و شعوری بهره مند نمی شوند، ولی خداوند آنها را به سخن گفتن وامی دارد و در حقیقت اعضا محل ظهور سخن خواهند بود، و حقایق را به فرمان خدا آشکار می کنند.

۳- اعضای بدن هر انسانی آثار اعمالی را که در تمام طول عمر انجام داده مسلماً با خود خواهد داشت، چرا که هیچ عملی در این جهان نابود نمی شود،

مسلماً آثار آن روی یک یک اعضای بدن، و در فضای محیط باقی می ماند، آن روز که روز بُروز و آشکار شدن است، این آثار نیز بر دست و پا و سایر اعضا ظاهر می شود، و ظهور این آثار به منزله شهادت آنها است.

این تعبیر در سخنان روزمره و تعبیرات ادبا نیز فراوان است مثلاً می گویند: عینک تشهد بسهرک: چشمت گواه بی خوابی تو است! یا می گوئیم: الحیطان تبکی علی صاحب الدار: دیوارها بر صاحب این خانه گریه می کنند! به هر حال گواهی اعضا در قیامت مسلم است، اما اینکه هر عضوی خصوص کاری را که انجام داده است بازگو می کند، یا همه کارها را؟ بدون شک مناسب احتمال اول است، لذا در آیات دیگر قرآن سخن از شهادت گوش و چشم و پوست بدن به میان آمده است.

این نکته نیز قابل توجه است که در یک جا می گوید: زبانهای آنها گواهی می دهد

(مانند آیه سوره نور) و در آیه یس می فرماید: ما مهر بر زبانشان می نهیم.

ممکن است این تعبیر به خاطر آن باشد که نخست بر زبان آدمی مهر نهاده می شود و اعضای او به سخن در می آیند، هنگامی که او شهادت اعضا را می بیند زبانش باز می شود و چون جای انکار نیست زبان نیز اعتراف می کند.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از شهادت زبان تکلم معمولی نباشد بلکه تکلمی همچون تکلم سایر اعضا از درونش بر خیزد نه از برون!

۲- یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (نور: ۲۴) در آن روز زبانها و دستها و پاهایشان بر ضد آنها به اعمالی که مرتکب می شدند گواهی می دهد!

۳- حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فصلت: ۲۰ وقتی به آن می رسند، گوشها و چشمها و پوستهای بدنشان به آنچه می کردند گواهی می دهند.

۴- وَ قَالُوا لِيُجْلِدُوهُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ فصلت: ۲۱ آنها به پوستهای تنشان می گویند:

چرا برضد ما گواهی دادید؟! آنها جواب می دهند همان خدائی که هر موجودی را به سخن در آورده مارا گویا ساخته است و او شمارا برای نخستین بار آفرید و باز گشتشان به سوی اوست.

۵- وَ مَا كُنْتُمْ تَشِيتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَا أَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ وَ لَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ فصلت: ۲۲ شما اگر گناهانتان را می پوشانید، نه به خاطر این بود که از شهادت گوش و چشمها و پوستهای تنتان بیم داشتید بلکه شما گمان می کردید که خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می دهید نمی داند.

جمعی از مفسران شان نزولی برای این آیه نقل کرده اند که سه نفر از کفار قریش و طایفه بنی ثقیف که جمجمه هائی کوچک و شکمی بزرگ داشتند در کنار خانه کعبه اجتماع کرده بودند، یکی از آنها به دیگران گفت: آیا شما فکر می کنید خداوند

سخنان ما را می شنود؟! دیگری افزود: آهسته! اگر بلند بگوئیم می شنود و اگر آهسته تکلم کنیم نمی شنود.

دیگری اضافه کرد: من فکر می کنم اگر صدای بلند را بشنود حتما صدای آهسته را هم می شنود! اینجا بود که این آیه نازل شد.

به هر حال در آیه بعد می افزاید:

وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ

فصلت: ۲۳ آری این گمان بدی بود که درباره پرورگارتان داشتید و این موجب هلاکت شما گردید و سرانجام از زیانکاران شدید.

سلول های چشم

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ ... سوره بلد: ۸.... آیا برایش دو چشم قرار ندادیم ..

در توضیح این آیه فرموده اند که عدسه هر چشم از ۷۵ میلیون سلول زنده تشکیل یافته است، و در دو عدسه چشم ۱۵۰ سلول زنده متمرکز است، فردا روز قیامت این تعداد مأمور اطلاعات خداوند به آنچه را در مدت عمر خود دیده اند و به اعمال هرکسی شهادت خواهند داد.

پس در دورانی که نه از کشف سلول خبری بود و نه از موجود زنده بودن آن، خداوند برای هشدار دادن انسان این جمله را تذکر داده است که ای انسان چگونه می توانی از تشکیلات اطلاعات رسانی خدائی جان به در بری، علاوه بر این که در روز قیامت اعضا و جوارح انسان بر اعمال او شهادت خواهند داد، تنها در حدقه دو چشم تو ۱۵۰ میلیون شاهد زنده وجود دارد.

چه شاهدان عجیبی؟ که عضو پیکر خود انسانند، و شهادتشان به هیچوجه قابل انکار نیست، چرا که در همه صحنه ها حاضر و ناظر بوده، و به فرمان الهی به سخن آمده اند! البته: شهادت اعضا از این طریق است که خدا سلول ها را به سخن می آورد یا درک و شعور و قدرت سخن در آنها می آفریند؟ یا همانند درختی است که خدا در میان آن برای موسی ایجاد صوت کرد؟ و یا آثار گناهان که در طول عمر

در آنها نقش بسته در آنجا که یوم البروز و روز آشکار شدن اسرار نهانی برملا می شود؟ در تعبیرات معمولی نیز گاهی از این گونه آثار تعبیر به نطق یا اخبار می شود، و می گوئیم رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون! همه این تفسیرها قابل قبول است، و در لابلای سخنان مفسران نیز کم و بیش آمده.

منظور از جلود: پوستها (به صیغه جمع) چیست؟ ظاهر این است که منظور پوست های قسمت های مختلف تن است، پوست دست و پا و صورت و غیر آن، و اگر در بعضی از روایات تفسیر به فروج شده است، در حقیقت از قبیل بیان مصداق است، نه منحصر بودن مفهوم جلود در آن.

این سؤال مطرح می شود که چرا از میان اعضای بدن تنها چشم و گوش و پوستها گواهان آن داد گاهند؟ آیا گواهان منحصر به اینهاست؟ یا اعضا دیگر نیز گواهی می دهند؟ آنچه از آیات دیگر قرآن استفاده می شود این است که علاوه بر اینها گواهان دیگری نیز از اعضای بدن وجود دارد، در آیه ۶۵ سوره یس گفتیم دستهای آنها با ما سخن می گویند، و پاهای آنها به اعمالشان گواهی می دهند.

در آیه ۲۴ سوره نور سخن از شهادت زبان و دست و پا به میان آمده.

بنا بر این به نظر می رسد که اعضای دیگر نیز هر کدام به نوبه خود گواهی دهند، اما چون بیشترین اعمال انسان به کمک چشم و گوش انجام می گیرد و پوستهای تن نخستین اعضای هستند که با اعمال تماس دارند گواهان صف مقدمند.

به هر حال آن روز، روز رسوائی بزرگ است، روزی است که تمام وجود انسان به سخن در می آید، تمامی اسرار او را فاش می کنند، که تمام گنهکاران را در وحشت عمیقی فرو می برد، اینجاست که رو به پوستهای تن خود کرده، فریاد می زنند: چرا شما بر ضد ما گواهی دادید؟! (وَ قَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا) ما که سالیان دراز شما را نوازش دادیم، از سرما و گرما حفظ کردیم، شستشو و نظافت و پذیرائی نمودیم، شما چرا اینچنین؟! آنها در پاسخ می گویند: همان خدائی که هر موجودی را به نطق در آورده، ما را به سخن در آورده است (قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي

أَنْطَقَ كُلُّ شَيْءٍ).

خداوند ماموریت افشاگری را در این روز و این دادگاه بزرگ بر عهده ما گذارده، و ما چاره ای جز اطاعت فرمان او نداریم، آری همان کس که قدرت نطق را در موجودات ناطق دیگر آفریده در ما نیز این توانائی را قرار داده است.

جالب اینکه آنها تنها از پوست تنشان این سؤال را می کنند نه از سایر گواهان، مانند چشم و گوش.

ممکن است به خاطر این باشد که گواهی پوست از همه عجیبتر و شگفت انگیزتر، و از همه گسترده تر و وسیع تر است، همان پوستی که خود باید قبل از همه اعضاء طعم عذاب الهی را بچشد به چنین گواهی برمی خیزد، و این راستی برای ما حیرت آور است.

ولی خداوند خود در همه جا شاهد و ناظر بر اعمال ماست، و از اسرار درون و برون ما آگاه است، و هم ماموران مراقبت او همه جا با ما هستند، آیا هرگز می توانیم پنهان از چشم و گوش و حتی پوست تنمان عملی انجام دهیم؟!

آیا احتمال نمی دهیم خداوند دوربین های مخفی بنام فرشته یا استخوان برآمده طرفین ترقوه و یا غیر آن را در بدن خودمان، قرار داده، شب و روز و وقت و بی وقت در زمین و آسمان و کوه و دشت و خشکی و دریا و... مراقب مایند و اعمال ما را به تصویر می کشند و فیلم برداری می کنند!!!

آری ما چنان در قبضه قدرت او و مراقبان مخفی و آشکارش قرار داریم که حتی ابزارهای گناه ما گواهانی هستند بر ضد ما!

به نکاتی در این مورد توجه نمائید:

۱- حسن ظن و سوء ظن به خدا

آیات مذکور به خوبی گواهی می دهد که گمان بد در باره خداوند به قدری خطرناک است که گاه موجب هلاکت و عذاب ابدی انسان می گردد، نمونه آن گمان گروهی از کفار بود که گمان می کردند خدا اعمال آنها را نمی بیند، و سخنان آنها را

نمی شنود، همین سوء ظن سبب خسران و هلاکتشان شد.

به عکس حسن ظن در باره خداوند موجب نجات در دنیا و آخرت است، چنانچه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: یَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخَافَ اللَّهَ خَوْفًا كَأَنَّهُ يَشْرَفُ عَلَى النَّارِ وَيَرْجُوهُ رَجَاءَ كَأَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمْ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ ... ثم قال ان الله عند ظن عبده: ان خيرا فخير، و ان شرا فشر: سزاوار است بنده مؤمن آنچنان از خدا بترسد که گوئی در کنار دوزخ قرار گرفته و مشرف بر آتش است، و آنچنان به او امیدوار باشد که گوئی اهل بهشت است، چنانکه خداوند متعال می فرماید: این گمانی است که شما به خدا پیدا کردید و سبب هلاکتان شد، سپس امام علیه السلام افزود: خداوند نزد گمان بنده خویش است اگر گمان نیک ببرد نتیجه اش نیک و اگر گمان بد ببرد نتیجه اش بد است.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: آخرین کسی را که دستور داده می شود به سوی دوزخ ببرند ناگهان به اطراف خود نگاه می کند، خداوند بزرگ دستور می دهد او را برگردانید، او را بر می گردانند، خطاب می کند: چرا به اطراف خود نگاه کردی؟ و در انتظار چه فرمانی بودی؟ عرض می کند: پروردگارا! من در باره تو اینچنین گمان نمی کردم، می فرماید: چه گمان می کردی؟ عرض می کند: گمانم این بود که گناهان مرا می بخشی و مرا در بهشت خود جای می دهی! خداوند می فرماید: یا ملائکتی! لا، و عزتی و جلالی و آلائی و علوی و ارتفاع مکانی، ما ظنّ بی عبدی هذا ساعه من خیر قط، و لو ظنّ بی ساعه من خیر ما ودّعته بالنار، اجیزوا له کذبه و ادخلوه الجنة! ای فرشتگان من! به عزت و جلال و نعمتها و مقام والایم سوگند، این بنده ام هرگز گمان خیر در باره من نبرده، و اگر ساعتی گمان خیر برده بود من او را به جهنم نمی فرستادم، گرچه او دروغ می گوید ولی با این حال اظهار حسن ظن او را بپذیرید، و او را به بهشت برید، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هیچ بنده ای نیست که نسبت به خداوند متعال گمان خیر ببرد مگر اینکه خدا نزد گمان وی خواهد بود، و این همان است که می فرماید: (وَ

ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ ...).

۲- گواهان در دادگاه قیامت:

هنگامی که می گوئیم در جهان دیگر همه انسانها محاکمه می شود ممکن است دادگاههایی را همچون دادگاههای عالم دنیا تداعی کند، که هر کس با پرونده ای کوچک یا بزرگ با شاهدانی همچون شاهدان این دادگاهها در برابر قضات حاضر می شوند، و سؤال و جوابی صورت می گیرد، و حکم نهائی صادر می شود.

ولی هر گاه اشاراتی را که در آیات قرآن و روایات پیشوایان معصوم وارد شده مورد توجه قرار می دهیم حقایقی برای ما کشف می شود که از عظمت و عمق زندگی در آن جهان اجمالا پرده بر می دارد، و نشان می دهد که دادگاه رستاخیز چه دادگاه عجیبی است مثلا- هنگامی که گفته می شود میزان عمل ممکن است این تصور پیدا شود که اعمال ما در آن روز به صورت اجسام سبک و سنگینی در می آید که در ترازوهای دو کفه ای وزن می شود، اما هنگامی که در روایات معصومین می خوانیم علی (علیه السلام) میزان اعمال است، یعنی ارزش اعمال و شخصیت افراد با مقیاس وجودی این بزرگمرد عالم انسانیت سنجیده می شود، و هر اندازه به آن شبیه و نزدیک است وزن بیشتری دارد، و هر قدر بی شباهت و دور است وزن کمتری دارد متوجه می شویم که میزان عمل در آنجا یعنی چه؟! در مورد مساله گواهان نیز آیات قرآن پرده از روی حقایقی برداشته، و پای گواهی اموری را به میان کشیده که در دادگاههای دنیا مطلقا مطرح نیستند، ولی در آنجا نقش اساسی را دارند.

به طور کلی از آیات قرآن استفاده می شود که هفت نوع گواه برای آن دادگاه وجود دارد.

۱- از همه برتر و بالا-تر ذات پاک خداوند است: در هر حال که باشی و هر آیه ای از قرآن که بخوانی و هر کاری را انجام دهی ما گواه بر شما هستیم هنگامی که در آن

وارد می شوید. (۱)

البته همین گواهی برای همه چیز و همه کس کافی است، ولی لطف خداوند و مقام عدالت او ایجاب کرده که گواهان دیگری نیز معین فرموده است.

۲- پیامبران و اوصیاء.

قرآن می گوید: چگونه خواهد بود آن روز که از هر امتی گواهی می آوریم، و تو را گواه بر آنها قرار می دهیم (نساء- ۴۱). (۲)

در حدیثی در ذیل همین آیه در کتاب اصول کافی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: نزلت فی امه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خاصه، فی کل قرن منهم امام منا، شاهد علیهم، و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) شاهد علینا: فرمود: این در باره امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده که در هر قرنی برای آنها امامی از ما خواهد بود گواه بر آنان و محمد صلی الله علیه و آله و سلم گواه بر همه ما است.

۳- زبان و دست و پا و چشم و گوش نیز گواهی می دهند.

قرآن می گوید: در آن روز زبانها و دستها و پاهایشان بر ضد آنها نسبت به اعمالی که مرتکب شدند گواهی می دهد (نور- ۲۴). (۳)

از آیات مورد بحث نیز استفاده می شود که چشم و گوش در زمره گواهانند، و از پاره ای از روایات بر می آید که همه اعضای تن به نوبه خود اعمالی را که انجام داده اند گواهی می دهند.

۴- پوستهای تن نیز گواهی می دهند.

آیات مورد بحث با صراحت از این موضوع سخن می گفت، و حتی اضافه

۱- وَ مَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ. (یونس - ۶۱)

۲- فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا.

۳- يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ:

می کند که گنهکاران که هرگز انتظار نداشتند پوستهای تن آنها به صورت گواهانی بر ضد آنان در آیند آنها را مخاطب ساخته می گویند: چرا شما بر ضد ما گواهی.

دادید؟ آنها پاسخ می دهند: خدائی که همه چیز را به نطق در آورده ما را به سخن در آورده است (فصلت - ۲۱).

۵- فرشتگان.

قرآن می گوید: وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ (ق - ۲۱) در آن روز هر انسانی وارد صحنه محشر می شود در حالی که فرشته ای با او است که او را به سوی حساب سوق می دهد و گواهی از فرشتگان است که بر اعمال او شهادت می دهد.

۶- زمین.

آری زمین که زیر پای ما قرار دارد، و ما همیشه میهمان آن هستیم، و با انواع برکاتش از ما پذیرائی می کند، نیز دقیقاً مراقب ما است، و در آن روز همه گفتنی ها را می گوید، چنانکه می خوانیم: يَوْمَئِذٍ تُخْبِرُكَ أَخْبَارُهَا: در آن روز زمین اخبار خود را بازگو می کند (زلزال - ۴).

۷- زمان نیز از شهود است.

گرچه در متن آیات قرآن به این امر اشاره نشده، ولی در روایات معصومین شاهد بر آن وجود دارد چنانکه از علی (علیه السلام) می خوانیم: ما من يوم يمرّ على ابن آدم الا قال له ذلك اليوم يا ابن آدم! انا يوم جديد، و انا عليك شهيد، فقل في خيرا و اعمل في خيرا، أشهد لك يوم القيامة: هیچ روزی بر فرزند آدم نمی گذرد مگر اینکه به او می گوید:

ای فرزند آدم! من روز تازه ای هستم و بر تو گواهم، در من سخن خوب بگو، و عمل نیک انجام ده، تا در قیامت به نفع تو گواهی دهم.

به راستی عجیب است این همه گواهان حق، و شاهدان آن دادگاه بزرگ.

از زمان و مکان گرفته، تا فرشتگان و اعضای پیکر ما و انبیا و اولیا، و برتر از همه ذات پاک خدا، مراقب اعمال ما هستند و گواه بر ما، و ما چه بیخبریم؟! آیا ایمان به وجود چنین مراقبانی کافی نیست که انسان را کاملاً در مسیر حق و عدالت و پاکی

و تقوا قرار دهد.

حال عزیزان آیاتی را که به عرض رساندم، با دقت بخوانید و خود قضاوت نمائید چه مطالبی را مطرح نموده است که بعد از گذشت چهارده قرن، فورمول آن بیان ها، کشف گردیده است.

البته توجه داشته باشید، گواهان در آن دادگاه عظیم، و چگونگی گواهی آنان مربوط به کفار و مجرمان است، و گرنه مؤمنان حسابشان روشن است، لذا در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: لیست تشهد الجوارح علی مؤمن، انما تشهد علی من حَقَّتْ علیه کلمه العذاب، فاما المؤمن فیعطی کتابه بيمينه، قال الله عز و جل «فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَأُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلَّمُونَ فِتْنًا» (اسراء: ۷۱): اعضای پیکر انسان بر ضد مؤمن گواهی نمی دهد، بلکه گواهی بر ضد کسی می دهد که فرمان عذاب بر او مسلم شده، و اما مؤمن نامه اعمالش را به دست راست او می دهند (و خودش آنرا می خواند) همانگونه که خداوند متعال فرموده: آنها که نامه اعمالشان به دست راستشان داده شد (با سرفرازی و افتخار) نامه اعمال خود را می خوانند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.

یکی از پنج چیزی را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابو ذر توصیه فرمود که دوران جوانی را قبل از پیری غنیمت بشمار: اغتنم خمسا قبل خمس: شبابک قبل هرمک، صحتک قبل سقمک، و غناک قبل فقرک، و فراغک قبل شغلک و حیاتک قبل موتک: پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت بشمر، جوانیت را قبل از پیری، و سلامت را قبل از بیماری، و بی نیازیت را قبل از فقر، و زندگیت قبل از مرگ، و فراغت خاطر را قبل از گرفتاری.

یا به گفته شاعر:

چنین گفت روزی به پیری جوانی *** که چون است با پیریت زندگانی؟

بگفتا در این نامه حرفی است مبهم *** که معنیش جز وقت پیری ندانی!

تو به کز توانائی خویش گوئی *** چه می پرسی از دوره ناتوانی

متاعی که من رایگان دادم از کف *** تو گر می توانی مده رایگانی!

مجلس ۸۸ مطالبی شگفت آور از آیات و اخبار

۱- عکس العمل مولکول های آب

در سخنرانی امشب می خواهم، مطالب نوظهوری را به عرض عزیزان برسانم که حکایت از اعجاز قرآن و آیات آن دارد.

پس از انتشار کتاب «سرچشمه حیات» از نوشته های اینجانب از جاهای مختلف:

از قم و سبزوار تلفنی از من به خاطر نوشتن این کتاب تشکر کردند حتی تلفن سبزوار گفت: در کشور «ژاپن» پس از اطلاع از این کتاب: اظهار می داشتند (ما باور نمی کردیم در اسلام این همه مطالب برای آب و در باره آب) وجود داشته باشد!

بعد ادامه داد در ژاپن در باره آب تحقیقاتی داشته اند از جمله می گفتند: ما اگر سخنان خوب و پاک و خوشحال کننده به یک ظرف آب، بگوییم: در زیر میکروسکوب می بینیم که مولکول های آب انبساط پیدا می کنند و به وجد می آیند و اگر حرفهای بد و سخنان زشت بگوییم، می بینیم افسرده و منقبض شده و جمع می گردند؛

سپس یک آدرس انترنتی به من داد، باز کردم دیدم تعداد زیادی عکس از حالات مختلف مولکول های آب: به انترنت داده اند که واقعاً تماشائی بود؛

من پس از شنیدن این مطالب و دیدن آن عکس ها: بلافاصله به یاد آن دعاها و آیات افتادم که بزرگان دین و علماء از قرنهای پیش می خواندند و به آب فوت میکردند و برای شفای مریضان به بیماران می دادند و اثر خوبی در بیماری آنها به وجود می آورد؛ یا روایاتی درباره آب نیشان که رسول خدا علیه السلام از جبرئیل امین نقل

می کند که حمد و سوره و معوذتین و آیت الکرسی و قل یا ایها الکافرون را اگر هر یک هفتاد مرتبه بخوانی و به آب نیشان فوت کنی، و یک هفته صبح و شام از آن آب یک جرعه بنوشی، هر مرضی داشته باشی خداوند شفا می دهد(۱) و روایات بسیار دیگر در این زمینه.

به فکر فرو رفته و پیرامون این عملیات پرس و جو می کردم که آن زمان ها هنوز نه از کشف مولکول آب خبری بود و نه از واکنش آن اثری، اما پیشینیان ما از منابع وحی آسمانی این را یاد گرفته بودند که اگر فلان آیه و فلان دعا را بخوانی و به آب فوت کنی، مولکولهای آن آب به وجد در آمده و در وجود بیمار اثر مثبت می گذارد ای بنام به این دین و آورنده و در نهایت به فرستنده آن.

۲- خشکانیدن طول موجی از صوت گیاه و غبره را

کشف دانشجوی اراکی

در تلویزیون دانشجوی مبتکر اراکی را معرفی کردند که با الهام از یک آیه قرآن به ابتکار و نوآوری جالبی دست زده بود و جایزه ویژه ای را گرفته است، و آن عبارت بود از کشف: طول موجی از صوت را که با آن طول موج: گیاه سبز را: خشک می کرد و این ابتکار را از دو آیه شریفه الهام گرفته است.

۱- (إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ (۱۹) تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ سوره قمر: ۲۰-۱۹. ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم مستمر بر آنان فرستادیم مردم را همچون تنه های نخل ریشه کن کرده و از جا برمی کند!

۲- (وَ أَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ (۶) سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ تَمَائِيَةٍ

۱- مهج الدعوات: ۴۴۴ و ۴۴۷؛ بحار الأنوار: ۶۶ / ۴۷۶ ح ۱ بعد.

أَيَّامٌ حُسُومًا فَفَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ سوره الحاقه: ۷ و اما قوم «عاد» با تندبادی طغيانگر و سرد و پرصدا به هلاکت رسیدند* خداوند این تند باد بنیانکن را هفت شب و هشت روز پیایی بر آنها مسلط ساخت و (اگر آنجا بودی (می دیدی که آن قوم همچون تنه های پوسیده و تو خالی درختان نخل در میان این تند باد روی زمین افتاده و هلاک شده اند.

(صرصر) در لغت عرب به معنی (صدای شدید) است. (۱)

۳- تغییر جنسیت دهندگان

در ادامه سخنرانی در باره علوم غیبیه و غیب گوئی، بزرگان و آورندگان دین، به چند مورد نیز اشاره می کنم.

روزگارانی که بانوان جامعه، در پوشش و حجاب سنگین قرار داشتند، اگر زنی به پوشش خود کم توجهی می کرد: پیش از بستگانش: افراد جامعه او را مورد عتاب و مؤاخذه قرار داده و تذکر میدادند که خود را جمع و جور نماید.

در چنین محیطی که این سختگیری ها وجود داشت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از زمانی خبر می دهد که زنها خود را به صورت مردان در می آورند و لباس مردانه پوشیده و روی زین و صندلی ها نشسته و رانندگی می کنند و به پستها و مقامات عالیه می رسند، یا مردها لباس زنانه خواهند پوشید و موی صورت خود را که نشانه مردانگی است، می تراشند و خود را شبیه بانوان می سازند و ...

شاید بالاتر از همه این ها با تشکیلات تغییر جنسیت و با تزریق هورمون های زنانه و مردانه: خود را زن و یامرد خواهند نمود و یا باگذشت زمان با وسایل دقیق تر و علمی تر واقعاً خود را به صورت زن و مرد در می آورند.

توجه داشته باشید در روایت ذیل و مشابه آن کلماتی به کار رفته که معنای خیلی وسیعی دارد که هرچه زمان بگذرد و علم و دانش بشری پیشرفت نماید: باز هم

قابل تطبیق و مقایسه خواهد بود.

۱- ... و فیهن قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعن الله المتشبهین من الرجال بالنساء و المتشبهات من النساء بالرجال و هم المخثون واللواتی ینکحن بعضهن بعضاً. (۱) در باره این زنها، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا لعنت کند به تشبیه کنندگان خود از مردان به زنان و تشبیه کنندگان از زنان خود را بر مردان، آن مردانند که خود فروشند و آن زنانند که بعضی بعضی را، نکاح می کنند (همجنس بازی می نمایند و یا مانند کشورهای آمریکا و بعضی کشورهای اروپائی با همدیگر به صورت قانونی ازدواج می کنند و به عقد هم جنس خود در می آیند).

تابه حال معنای حدیث مذکور را به مردان ریش تراش و زنان لباس مرد پوشان و امثال اینها: تطبیق و تفسیر می کردیم: ولی علاوه بر آن تغییر جنسیت دهندگان با تزریق هورمون زنانه بر مردان و هورمون مردانه بر زنان: جنسیت خود را تغییر می دهند: حالا اول راه است ممکن است در زمان های نه چندان دور و با پیشرفت علوم: واقعاً جنس خود را تغییر دهند.

می بینیم در بیش از چهارده قرن پیش: رسول خدا صلی الله علیه و آله با بیان این جریان: از تغییر جنسیت دهندگان خبر می دهد که بعد از ۱۴ قرن تفسیرش شروع شده است.

مطالبی مناسب در بخش ۷ فصل ۱۴ «اسلام فراتر از زمان» مؤلف ازدواج مردان با همدیگر (همجنس بازی) تفصیلاً ذکر گردیده است.

۴- انتقال هورمون

دانشمندان می گویند: هرگوشتی را بخوری، هورمونهایش در وجود تو اثر می گذارد.

دین اسلام، ۱۴۰۰ سال پیش مصرف گوشت خوک را اکیداً قدغن کرده است، زیرا خوک در میان حیوانات بی غیرت ترین حیوان است!، تمام حیوانات نسبت به

۱- «اسلام فراتر از زمان» مؤلف از وسائل الشیعه: ۲۰/۳۴۶؛ از المحاسن: ۱۹۸.

جفت و ماده خود تعصب و غیرت نشان داده و از آن دفاع می کند، ولی خوگ علاوه بر اینکه دفاع نمی کند بلکه دیگران را برای جفت گیری با ماده خود، تشویق می کند، بدینجهت اسلام خوردن گوشت او را حرام نموده است تا با انتقال هورمونهای آن، خورنده آن بی غیرت بار نیاید: آن گونه که در کشورهای خورنده گوشت خوگ و بی غیرتی آنان را آشکارا می بینیم و مشاهده می کنیم.

۵- حضور و احضار در آن واحد از مسافت دور

تلویزیون اخیراً اعلام کرد، دانشمندان کوشش و پژوهش می کنند که چیزی را در زمان واحد: در جایی غایب و در دیگر جا حاضر و ظاهر نمایند، و اعلام کردند که در حد ذره میکرون، موفق به کشف فورمول آن شده اند و بر روی اندازه بزرگتر تلاش می کنند. قرآن کریم پیش از هزار و چهارصد و ۲۹ سال قبل، خبر داده است که آصف بن برخیا، وزیر حضرت سلیمان علیه السلام تخت بلقیس، ملکه سبا را از (سبا) پایتخت یمن در اصطخر فارس (پایتخت) حضرت سلیمان علیه السلام در یک چشم بهم زدن حاضر نمود.

آیه مبارکه، « (اَما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: «پیش از آنکه چشم بهم زنی، نزد تو خواهم آورد!» و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می آورم یا کفران می کنم؟! و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می کند؛ و هر کس کفران نماید (بزیان خویش نموده است، که) پروردگار من، غنی و کریم است!» (۱).

از امام صادق علیه السلام پیرامون این آیه روایت آمده است که آصف بن برخیا از ۷۳

۱- قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآه مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ. سورة نمل: آیه ۴۰.

اسم اعظم فقط یکی را می دانست که این کار را انجام داد، ما ۷۲ اسم اعظم را می دانیم، بین تفاوت ره زکجاست تا بکجا.

۶- سخن گفتن کفش و حیوانات با انسان

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به کسی که جانم در دست اوست برپا نشود ساعت (ظهور) تا این که حیوانات درنده با آدم سخن گویند و حتی بند تازیانه و بند کفش با او سخن گویند و خبر دهند به آنچه اهلش بجا آورده اند بعد از خودش. (۱)

۲- قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «والعذی نفس محمد بیده لا تقوم الساعه حتی یکلم شراک نعله و عذب سوطه ممّا فعله أهله». (۲) سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست ساعت برپا نشود تا حرف بزند بند نعلین و تازیانه اش بر آنچه که اهل خانه اش انجام داده اند.

۳- یکی از علامات ظهور سخن گفتن تازیانه است با انسان. (۳)

۴- پیشاپیش ساعت (ظهور) باشد که مردی از خانه اش بیرون می رود پس برنگردد مگر این که کفش و تازیانه اش او را خبر دهند به آنچه اهل بیتش انجام داده اند بعد از خودش. (۴)

در زمان ما، این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله معنا شده و مصداق پیدا کرده است و سایل ارتباط مکالمه معمولی یا جاسوسی در کفش و کمر بند و داخل ساعت مچی و دسته کلید نصب و جا سازی شده است و هر لحظه به صدا در می آید و ارتباط برقرار می شود یا در تبلیغات و سایل مدرن ارتباطی می گویند (اگر می خواهید از خانه محل کار و از کارخانه، خانه خود را ببینید فلان دستگاه را برایتان نصب می کنیم) این پیشرفت ها و این جهش های علمی نشان می دهد که این

۱- کنز العمال: ۲۱۲/۱۴؛ مستدرک حاکم: ۴/۴۶۷ یأتی علی الناس ..: ۳۴۵ از آن

۲- «اسلام فراتر از زمان» مؤلف از اوضاع در آخر الزمان: ۱/۱۶۵ از تفسیر طنطاوی: ۹

۳- «اسلام فراتر از زمان» مؤلف از مستدرک حاکم: ۴/۴۳۶؛ یأتی علی الناس ..: ۱۵۵ از آن.

۴- کنز العمال: ۲۳۵/۱۴؛ یأتی علی الناس ..: ۱۵۵ از آن

روایات در آینده نزدیک با اکتشافات و اختراعات پیشرفته تر، معنای دیگری به خود خواهد گرفت.

۷- شبیه سازی از مغز استخوان!

یکی از روایاتی که تا این اواخر قبل از اقدام به شبیه سازی: مورد انتقاد و استهزای دانشمندان بود این روایت بود که حضرت حوا از دنده چپ آدم خلق شده است و آنها این ادعا را مسخره می کردند که چطور اسلام فراتر از زمان است در حالی که مسئله به این سادگی را نمی داند که خلق انسان از سلول جنسی فقط امکان پذیر بود اما با کشف علم شبیه سازی تعجب همه دانشمندان برانگیخته می شود که اسلام چقدر از زمان فراتر است مخصوصاً این که اخیراً اعلام کردند که بهترین عضو برای شبیه سازی، مغز استخوان و ناف جنین است که دنده انسان نیز از قسمت استخوانها است.

در قرآن کریم می فرماید: و از نشانه های خداوند اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه هائی است برای گروهی که تفکر می کنند. (۱)

روایاتی می گوید: از دنده چپ آدم حوا را به وجود آورد؛ و روایتی مانند روایت ذیل، با کلمه ابداع (نوآوری) ذکر نموده و سومین نظر از زیادی گل آدم است.

زراره بن أعین: از أبي عبد الله عليه السلام - ضمن حدیثی - فرمود: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ مِنْ طِينٍ ثُمَّ ابْتَدَعَ لَهُ حَوَاءَ فَجَعَلَهَا فِي مَوْضِعِ النَّقْرَةِ الَّتِي بَيْنَ وَرَكَيْهِ، وَ ذَلِكُمْ لِكَيْ تَكُونَ الْمَرْأَةُ تَبَعًا لِلرَّجُلِ...، بدرستی که خدای عزوجل آدم را از گل آفرید سپس برایش حوا را ابداع نمود (و به وجود آورد) و او را در میان انتهای دو ران آدم قرار داد تا (از نظر خلقت) زن تابع مرد شود...! (۲)

۱- روم: آیه ۲۱.

۲- «اسلام فراتر از زمان» مؤلف از علل الشرائع: ۱/۱۷ باب ۱۷ من لایحضره الفقیه: ۳: ۱۱۳۳/۲۳۹، وسائل الشیعه: ۱۴/۲۰ باب ۱ ح ۱/۲۴۸۹۱.

خدای متعال این زن جوان را برابر دسته ای از روایات، از وجود خود آدم علیه السلام پدید آورد بلی از دنده آدم: از استخوان یا مغز آن که آزمایش های علم روز ثابت کرده است برای «شبییه سازی» از میان تمامی اعضای بدن جانداران: مغز استخوان مناسب و خوب جواب می دهد.

۸- لقاح آزمایشگاهی!

در ایران و کشورهای دیگر، مسئله لقاح آزمایشگاهی جا افتاده و انجام می گیرد، یعنی بانوانی که باردار نمی شوند، با تلقیح نطفه با متدهای نوین، باردار می شوند؛

البته نفس انجام این کار خود مسئله ساز است که نطفه تلقیحی و تزریقی، چه و از که باشد، اگر این خانم از طریق همبستری عادی روی مسائل و جهات پزشکی، بچه دار نمی شود، ولی نطفه شوهرش را بگیرند و تزریق نمایند، چون بچه آینده از نطفه شوهر شرعی خود خانم، به وجود می آید، به او منتسب است و از او ارث می برد و .. اشکال ندارد، اما اگر از نطفه مرد دیگر و نامحرم تلقیح انجام گیرد، بلا اشکال حرام است و جایز نیست، زیرا در آینده این بچه ربطی به شوهر این خانم ندارد و مانند زنا و حکم زنازاده به او متوجه خواهد شد.

در اینجا بحث ما در مورد حلال و حرامی این عمل نیست زیرا تکلیف آن را کتاب های فقهی و استنباطی تعیین می کند، بلکه کشف مسئله و فورمول تلقیح است که ببینیم، این جریان امکان دارد یا نه! البته شکی نیست که با تکنیک های فعلی این عمل، انجام یافته و نتیجه داده است ولی بحث در این است که اگر زمانی بدون تزریق نطفه مرد (یعنی اسپرماتوزوئید) آیا از نظر علمی امکان تولد فرزند بدون پدر و تنها از مادر وجود دارد؟ و آیا مخالف تحقیقات دانشمندان در این زمینه نیست؟

بدون شک این مسأله قبلاً از طریق اعجاز صورت گرفته است مانند تولد حضرت عیسی علیه السلام، بدون دخالت پدر، تحقق یافته است؛ ولی علم امروز نیز امکان چنین

امری را نفی نکرده بلکه تصریح به ممکن بودن آن نموده است.

مخصوصاً موضوع بکرزائی در میان بسیاری از حیوانات دیده شده و با توجه به اینکه مسأله انعقاد نطفه، اختصاصی به انسانها ندارد امکان این امر را به طور عموم اثبات می کند.

دکتر الکسیس کارل فیزیولوژیست و زیست شناس معروف فرانسوی در کتاب انسان موجود ناشناخته چنین می نویسد: هنگامی که به میزان سهمی که هر یک از پدر و مادر در تولید مثل دارند فکر می کنیم باید آزمایشهای لوب و باتایون را به خاطر بیاوریم که از یک تخمک بارور نشده قورباغه، بدون دخالت اسپرماتوزوئید بوسیله تکنیکهای خاصی، قورباغه جدیدی می توان به وجود آورد.

به این ترتیب که ممکن است یک عامل شیمیائی یا فیزیکی را جانشین سلول نر کرد ولی در هر حال همیشه وجود یک عامل ماده ضروری است.

بنا بر این آنچه از نظر علمی برای تولد فرزند قطعیت دارد وجود نطفه مادر (اوول) می باشد و گرنه در مورد نطفه نر (اسپرماتوزوئید) عامل دیگری می تواند، جانشین آن گردد، به همین دلیل مسأله بکرزائی واقعیتی است که در جهان امروز مورد قبول پزشکان قرار گرفته. هر چند بسیار نادر اتفاق می افتد.

از این گذشته این مسأله در برابر قوانین آفرینش و قدرت خداوند، حل شده است و موجودات بی نر و ماده، از حیوانات در مسیر طبیعی زیاد به وجود آمده و می آید، مانند حشرات که از ماندن لجن و پهن و مدفوع انسان و چیزهای دیگر، به وجود می آیند ولی آیا از انسان هم این کار عملی و ساخته است یا نه؟! به آیه ذیل توجه نمائید! قرآن می گوید: **إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۵۹) (۱)** مثل عیسی در نزد خدا همچون آدم است که او را از خاک آفرید سپس به او فرمان داد موجود شو او هم موجود (کاملی) شد، یعنی این خارق عادت از

آن خارق عادت مهمتر نیست.

البته به خاطر داشته باشید مسأله اعجاز غیر از مسأله محال است، یعنی محال به هیچ وجه قابل اجرا نیست مانند بزرگ نشدن سوراخ سوزن و کوچک نشدن حجم شتر که با آن هیکل از سوراخ سوزن رد شود این محال است!؛ ولی اعجاز به چیزهای ممکن تعلق می‌گیرد منتهی نه از طریق عادی بلکه با علم و تخصص استاد فن که با پیاده کردن فورمول آن قابل حل می‌باشد و محال نیست مانند تولد حضرت عیسی یا سخن گفتن او در روز اول نوزادی اش و همچنین سخن گفتن بچه شیر خواره برای تبرئه حضرت یوسف علیه السلام یا شهادت بچه یک روزه بر بیگناهی جُریح عابد بنی اسرائیل که در مجلسی جریان آن را بیان کرده ام.

می‌نماید و قسمتی از نمونه‌های فراوان آن را، بازگو می‌کند.

مجلس ۸۹ نهضت کربلا و نقش امام حسین علیه السلام در احیای اسلام

یکی از ویژگی‌ها و امتیازات اسلام بر سایر مکاتب، برجیدن نظام طبقاتی و برقراری نظام برابری و برادری است. قرآن کریم می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ: سوره حجرات: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها دادیم تا یکدیگر را بشناسید. همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست. خداوند دانا و آگاه است.»

پیش از ظهور اسلام و گسترش آن، کشورهای موجود در دنیای آن روز چنانکه می‌دانیم، همه با تفاوت‌هایی در شکل و صورت، نوعی نظام طبقاتی داشته‌اند: ایران بگونه‌ای، روم بگونه‌ای، هند و چین بگونه دیگر، و اعراب نیز که از تمدن و

حکومت بی بهره بودند، نظام طبقاتی را در قبیله و با ریاست شیخ قبیله اجرا می کردند.

اسلام می گوید: همه شما از یک پدر و مادر هستید، و شعبه و تیره و قبیله تنها برای آن است که همدیگر را بشناسید و بس، برتری و امتیاز از آن پرهیزکاران است.

اسلام و دعوت اسلامی با ندای: «یا أَيُّهَا النَّاسُ» آغاز و گسترش یافت. یعنی: همه مردمان را مخاطب ساخت و همه را در ردیف هم قرار داد؛ ولی خلیفه دوم با شروع خلافت خویش، در اسلام نیز به اجتهاد خود نظام طبقاتی ایجاد کرد، چگونه؟

آغاز نظام طبقاتی در اسلام

۱ امتیازات مالی

آنچه در اسلام به نام «بیت المال» یعنی: «اموال عمومی» خوانده می شد، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در حکومت دو ساله ابوبکر بالسویه میان مسلمانان تقسیم می شد. عمر این شیوه را نپسندید و گفت: «باید برای افراد به ویژه حاضران در مدینه متناسب با شئون هر یک، مقرری سالیانه وضع گردد»، سپس نزد خود افراد را طبقه بندی کرد و گفت: «اُمّ المؤمنین عایشه به دلیل تقرّب به پیامبر سالی دوازده هزار درهم، سایر زنان پیامبر هر یک ده هزار درهم، کسانی که در جنگ بدر حضور داشتند پنج هزار درهم، حاضران در جنگ احد چهار هزار، در خندق گویا دو هزار و پانصد و بدینگونه تقسیم کرد تا رسید به افرادی که سهمشان تنها دویست درهم شد.» بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟! خوب، از این تقسیم بندی چه پدید می آید؟ روشن است، طبقه اشراف! همان که قبل از اسلام در مکه بود دوباره زیر لوای اسلام پدیدار شد. طلحه ها، زبیرها، عبدالرحمن عوف ها عثمان ها و دیگران و دیگران بسیار!

۲ امتیازات نژادی (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۲؛ ص ۴۶۳

دقت در مسیر کودتای سقیفه به خوبی دانسته می شود که سردمداران قبیله

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳
ش.ه.

قریش با حذف بنی هاشم بسیار دقیق و حسابگرانه حکومت را ربوده و آن را تنها در میان خود دست بدست می کردند، به گونه ای که خلیفه دوم در شورای شش نفره حتی یک نفر از غیر قریش را جای نداد. آنها انصار را که آن همه برای اسلام فداکاری کرده بودند به گونه ای کنار گذاشتند که حتی فرماندار شهر خودشان مدینه هم نباشند و تنها در دوران «امام علی علیه السلام بود که «سهل بن حنیف انصاری» فرماندار مدینه شد و نیز، در زمان «عمر بن عبدالعزیز» که یکی دیگر از انصار فرماندار مدینه گردید.

آری، قریش همه مناصب قدرت و امکانات را ویژه خود کرد و در مسیر امتیازات قبیله‌گی و تحریف اسلام به کار گرفت. چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنانی که در جمع خواص شیعه بیان فرموده به گوشه ای از این انحرافات و تحریفات اشاره کرده و می فرماید:

«حاکمان پیش از من، دانسته و از روی عمد با رسول خدا مخالفت کردند.

پیمان‌ش را شکسته و سنتش را تغییر دادند. حال، اگر بخواهم مردم را از روش خلفای پیشین برگردانم و امور حکومت را در همان مسیری که در دوران رسول خدا بود قرار دهم، سپاهیانم از گرد من پراکنده می شوند و فقط اندکی از شیعیانم که برتری و وجوب امامتم را از کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شناخته اند با من همراه می گردند. آیا می دانید اگر فرمان دهم «مقام ابراهیم علیه السلام را به همان جایی بازگردانند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن را نهاده بود، و «فدک» را به وارثان فاطمه برگردانم ... و دفاتر عطا و بخشش را ببندم و بیت المال را بهمان گونه که رسول خدا به مساوات تقسیم می نمود تقسیم کنم و آن را دست گردان ثروتمندان نگذارم ... و مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به حالت اول در آورم و درهای باز شده ی در آن را ببندم و درهای بسته شده را باز گشایم، و مسح کشیدن در وضو بر پاپوش را ممنوع نمایم و برخوردارنده نبیند حدّ شرب خمر جاری سازم. و متعه حج و نساء را حلال بدارم و در نماز میت به پنج تکبیر فرمان دهم و مردمان را به آشکار گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

الرَّحِيمِ» در نمازها وادار کنم و. و .. آری، اگر به این امور فرمان دهم یقیناً از گرد من پراکنده گردند.

به خدا سوگند! من مردم را فرمان دادم که در ماه رمضان تنها نمازهای واجب خود را به جماعت بگذارند و به آنان آموختم که به جماعت گزاردن نمازهای مستحبی بدعت است، که ناگهان برخی از افراد سپاهم که در جنگ مرا همراهی می کردند فریاد برآوردند: «ای اهل اسلام! سنت عمر دگرگون شد او ما را از نماز گزاردن مستحبی در ماه رمضان منع می کند!؛ راستی را که ترسیدم در جناحی از سپاهیانم شورش پدید آورند. آه که چه کشیدم از این امت! از تفرقه شان و از پیروی از پیشوایان! ... (۱)

باری، امام شکوه می کند و با صراحت می فرماید: «در باز گرداندن امت اسلامی به سنت پیامبرشان موفق نبوده است»، او در این راه به قدری خون دل می خورد که در نهایت آرزوی مرگ می کند و می فرماید: «چه چیز شقی ترین شما را باز داشته تا فرارسد و مرا آسوده گردانید، خدایا! من اینها را خسته کردم، اینها نیز مرا خسته کردند، آنان را از من و مرا از آنان آسوده گردان! (۲)

خلافت عثمان و سیطره ی بنی امیه

شورای شش نفره مرکب از «علی و عثمان و عبدالرحمان بن عوف و سعدبن وقاص و طلحه و زبیر»، به دستور خلیفه عمر که ضربت خورده بود، گرد هم آمدند و عبدالرحمان بن عوف با برنامه ای از پیش تعیین شده عثمان را به خلافت رسانید (۳).

۱- روضه کافی ص ۶۳ ۵۸.

۲- ارشاد مفید با ترجمه سید هاشم رسولی، ص ۲۷۶ و ۲۷۸.

۳- مشروح جریان را در جزء ۹ کتاب نقش ائمه در احیای دین ص ۷۸ ج ۸۶ ملاحظه نمایید.

عثمان که به خلافت رسید، شش سال اول حکومت خود را به نرمی و مدارا با مردم سپری کرد. ولی در نیمه دوم حکومت خویش همان گونه که خلیفه دوم عمر پیش بینی کرده بود، بنی امیه را به سختی بر دوش مردم سوار کرد. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید:

«فراست و پیش گویی عمر درباره ی عثمان درست بود. زیرا عثمان بنی امیه را بر گردن های مردم سوار کرد و ایالت های قلمرو اسلامی را در اختیار آنها نهاد و املاک و کشتزارها و امکانات زیادی را تیول آنها داد. خمس غنایم ارمستان را که در زمان او فتح شد یکجا به پسر عمویش «مروان حکم» بخشید و «عبدالله بن خالد بن اسید» را که از او بخششی خواسته بود، چهار صد هزار درهم ارزانی داشت و «حکم بن ابی العاص» را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تبعید کرده بود و ابوبکر و عمر نیز حاضر نشدند او را برگردانند، به مدینه بازگردانید و صد هزار درهم به وی عطا کرد. بخشی از بازار مدینه به نام «نهروز» را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقف مسلمانان کرده بود به «حارث بن حکم» برادر مروان بخشید و «فدک» را که از فاطمه علیها السلام ستانده بودند به مروان هدیه کرد.

مراعات اطراف مدینه را از دسترس مسلمانان خارج نمود و در اختیار احشام بنی امیه گذاشت و به انحصار ایشان درآورد. غنایم فتح آفریقا از طرابلس تا طنجه را یکجا به «عبدالله بن ابی سرح» بخشید و یک نفر از مسلمانان را در آن سهم نکرد.

در روزی که یکصد هزار درهم به «مروان» بخشید یکصد هزار هم به «ابوسفیان» داد.

او کارهای دیگری نیز مرتکب شد که از جمله آنها: تبعید «ابوذرغفاری» به «ربذه» و زدن و مضروب ساختن «عبدالله بن مسعود» به گونه ای که پهلوهایش در هم شکست همچنین تعطیل حدود و احکام اسلام و ممانعت از ردّ مظالم و گماردن افراد ناصالح برای تنبیه رعایا بود که آخرین آن نامه ای بود که به «معاویه» نوشت و در آن دستور داد گروهی از مسلمانان را به قتل برساند. همه اینها باعث شد تا بسیاری از مردم مدینه همراه با افرادی که از مصر آمده بودند تا بدعت های او را به

اطلاعی برسانند، همگی جمع شدند و او را به جرم کردارش به قتل رساند(۱).

عثمان در مقابله با «سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خدا به آنچه گذشت بسنده نکرد. او «تمیم داری» راهب نصرانی را به خدمت گرفت و وی را که به ظاهر اسلام آورده و در دوران عمر اجازه یافته بود تا سخنان پیش از خطبه نماز جمعه باشد، امتیاز ویژه بخشید و به او اجازه داد تا هفته ای دو روز سخنانی نماید و اسرائیلیات خویش را به جای «حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که بیان و نشر آن ممنوع بود در جامعه اسلامی ترویج نماید»(۲).

خلافت معاویه و آغاز طرحی نو در مقابله با اسلام

پس از خلفای ثلاثه و حکومت حضرت علی علیه السلام، معاویه زمام امور را به دست گرفت و به اصطلاح (خلیفه شد). وی در عصر جاهلیت لحظه ای از سردمداران کفر دوری نگزید و حتی آن روز که می دید پدرش ظاهراً به اسلام گرویده است، او را با اشعاری ملامت آمیز مخاطب قرار داد و گفت: «ای صخر، اسلام را نپذیر که ما را به رسوایی دچار خواهی ساخت!

بعد از مرگ عزیزانی که در جنگ بدر پاره پاره شدند.

دایی و عمویم و نیز عموی مادرم، که سومین فرد آن کشتگان بود.

و حنظله برادر خوبم، آنها که خواب سحرگاه ما را به بیداری مبدل ساختند.

یک لحظه نیز به اسلام میل مکن که بر گردن ما بار ننگ می گذارد!

سوگند به شترانی که با شتاب به سوی مکه روانند و حاجیان را به مکه می آورند مرگ برای ما آسان تر است از ملامت دشمنان که بگویند:

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱ ص ۶۶ ۶۷.

۲- مراجعه کنید: به کتاب نقش ائمه در احیای دین جزء دوم بخش: «در جبهه حق و حقیقت».

فرزند حرب، ابوسفیان، از روی ترس و وحشت، از بُتِ عَزَى روی گردانید. (۱)

معاویه بعد از فتح مکه، در میان سایر افرادی که اسلام آوردند، به ظاهر به این دین گروید و از سهم «مؤلفه قلوبهم» (۲) از غنائم جنگ حُنَین، که ویژه ی جلب قلوب تازه مسلمانان و سست ایمانان بود، صد شتر و مقدار زیادی نقره نصیب برد. پس از آن به مدینه رفت و بیش از دو سال و اندی، عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در مدینه درک نکرد. (۳)

پس از فتح شام در سال بیستم هجری از طرف عمر و سپس از جانب عثمان والی شام شد و در سال چهارم هجری خلیفه شد و مرکز حکومتش دمشق بود.

شام در آن روز عبارت بود از کشورهای سوریه و اردن و فلسطین و لبنان امروزی.

مردم آن مرز و بوم از اسلام، تنها آن چیزی را نمی دانستند که معاویه به ایشان معرفی کرده بود.

درباره معاویه همانند دربار حکومت قیصری روم پیش از فتح شام بود و مانند حکومت خلفا در مدینه نبود. همچنین معاویه می کوشید که نگذارد صحابه پیامبر در شام بمانند و اهل شام را با فرهنگ اسلامی آشنا کنند.

۱- مراجعه کنید: شرح نهج البلاغه (۲/۱۰۲) و تذکره خواص الامّه، ص ۱۱۵ و جمهره الخطب (۲/۱۱۲). اصل شعر معاویه به زبان عربی چنین است: يا صَيِّحُ خَزْلًا تُسَلِّمَن يَوْمًا فَتَفْضَحْنَا بَعْدَ الَّذِيْنَ بَدَدِرِ اصْبَحُوا فِرْقًا خَالِي وَ عَمِّي وَ عَمِّ الْاُمِّ ثَالِثُهُمْ وَ حَنْظَلُ الْخَيْرِ قَدْ اَهْدَى لَنَا الْاِرْقَالَ لَا تَرَكَنَنَّ اِلَى اَمْرٍ تُكَلِّفُنَا وَ الرَّاقِصَاتِ بِهِ فِي مَكَّةِ الْخُرْقَا فَالْمَوْتُ اِهْوَنُ مِنْ قَوْلِ الْعُدَاهِ لَقَدْ عَادَ ابْنُ حَرْبٍ عَنِ الْعَزَى اِذَا فِرْقًا

۲- اسلام، سهم «مؤلفه قلوبهم» را برای ظاهر بینانی قرار داد که به ظاهر اسلام آورده بودند اما حقائق دین کاملاً روح ایشان را تسخیر نکرده بود، و بدین وسیله می خواست دل‌های ایشان نسبت به آئین خدا نرم و متمایل گردد.

۳- التنبيه و الاشراف، ص ۲۸۳ ۲۸۲، چ بیروت، مکتبه خیاط ۱۹۶۵.

از جمله برخوردهای معاویه با صحابه پیامبر، بر خورد وی با «عُباد بن صامت» بود. عُباد از جمله انصاری بود که در بیعت انصار با پیامبر «عقبه منی» شرکت کرده بود و پیامبر او را یکی از دوازده نقیب انصار معین فرموده بود. (۱) یک بار عُباد در زمان خلیفه ی دوم با معاویه بر سر ربا خواری در گیر شد (۲) و بار دیگر مشک های شراب را که باربر شتران بود و به قصر معاویه برده می شد با کارد درید. (۳)

«ابوذر» را نیز، که بر حیف و میل معاویه در اموال بیت المال اعتراض داشت، به دستور عثمان بر شتری بی پوشش از شام به مدینه روانه کرد. (۴) آن زمان که عثمان قاریان و مفسران اهل کوفه را به شام تبعید کرد معاویه با ایشان در گیر شد و به دستور عثمان، ایشان را از پایتخت خود به شهر حمص بیرون راند. (۵)

شوم ترین ضربه ای که معاویه بر اسلام وارد آورد، دستور او به «حدیث سازی» و نسبت دادن آن حدیث های ساختگی به ساحت مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود.

انگیزه معاویه در حدیث سازی

طبری می نویسد: «معاویه، مُغیره بن شعبه را به حکومت کوفه منصوب داشت.

اما پیش از آنکه او به سوی مرکز حکومت خویش عزیمت کند وی را به حضور طلبید و بدو گفت:

«من می خواستم سفارشهای فراوان و وصایای زیادی با تو در میان گذارم که به سبب بینش و درک زیاد تو از آن خودداری می کنم و عمل آن را به فهم خودت وا می گذارم! اما من هرگز سفارش به یک چیز را ترک نمی کنم: در مرحله ی اول، هرگز

۱- الاستیعاب، ۴۱۲/۱؛ اسد الغابه، ۱۰۶/۳؛ تهذیب ابن عساکر، ۲۰۶/۷ و ۲۱۴؛ الاصابه، ۲۶۰/۲؛ سیر اعلام النبلاء، ۵۱/۲؛ صحیح مسلم، ۴۶/۵

۲- صحیح مسلم، ۴۶/۵؛ تهذیب ابن عساکر، ۲۱۲/۵.

۳- تهذیب، ۲۱۱۲۱۲/۷؛ النبلاء، ۴۳/۲؛ مسند احمد، ۳۲۵/۵.

۴- انسابُ الاشراف بلاذری، ۵۳/۵-.

۵- انسابُ الاشراف بلاذری، ۵۳/۵.

نکوهش و بدگویی از علی را فراموش مکن و همیشه برای عثمان از خداوند رحمت بخواه و مغفرت طلب کن. (۱) در مرحله ی دوم، از عیب جویی اصحاب و یاران علی و سختگیری درباره ی ایشان به هیچ وجه روی گردان مباش و در مقابل، دوستان عثمان را به خود نزدیک گردان و بدیشان مهربانی ها کن! «مُغیره گفت:

«من امتحان خویش را داده ام و در این زمینه تجربه ها دارم. قبل از تو برای دیگران مأموریت ها انجام داده ام و کسی مرا نکوهش نکرده است! تو نیز امتحان خواهی کرد، حال یا می پسندی و ستایش می کنی و یا کار من برایت ناپسند جلوه می کند و مرا مذمت خواهی کرد!»

معاویه گفت: «نه! ان شاء الله تو را ستایش خواهم کرد!» (۲)

مدائنی در کتاب احداث می نویسد:

«معاویه پس از بدست آوردن خلافت، فرمانی بدین مضمون به همه عمال و کارگزاران خویش نگاشت؛ «هر کس چیزی را در فضل ابوتراب و خاندانش باز گوید حرمتی برای خون و مالش نیست و خونس هدر خواهد بود!» (۳) در این میان مردم کوفه، دوستداران خاندان علوی، بیش از دیگران زجر و بلا کشیدند.

دیگر بار معاویه به کارگزاران خویش در تمام آفاق، طی فرمانی نوشت: «شهادت هیچ یک از شیعیان علی و خاندانش را نپذیرند.» و نیز فرمان داد: «هر که را که از دوستداران عثمان و علاقه مندان اوست و آن کسانی را که روایاتی در فضیلت وی نقل می کنند و در سرزمین تحت فرمانروائی شما زندگی می کنند به خود نزدیکشان گردانید و اکرامشان کنید. آن گاه آنچه را که این گونه افراد در فضیلت عثمان روایت می کنند برای من بنویسد و اسم گوینده و نام پدر و خاندانش را یاد آور شوید!»

۱- مقصود معاویه این است که از عثمان در مجالس عمومی، مانند مجلس حکومتی و بر فراز منبرها و خطبه های نماز جمعه، به نام نیک یاد شود و در مقابل از علی علیه السلام در آن شرایط بدگویی شود.

۲- طبری، ۱۴۱/۶؛ حوادث سال ۵۱؛ ابن اثیر؛ ۳/۱۷۸.

۳- أن بَرَّئْتَ الذَّمَّ مِمَّنْ رَوَى شَيْئاً مِنْ فَضْلِ أَبِي تُرَابٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ

این فرمان اجرا گشت و خود فروختگان و هوسرانان برای رسیدن به حُطام دنیوی به جعل حدیث پرداختند و فضائل عثمان فزونی گرفت! زیرا معاویه پول و خلعت و املاک و آنچه در دست داشت، پی دریغ، در این راه به کار گرفته بود. هر شخص ناشناخته و بی ارزشی که نزد کارگزاران معاویه می رفت و چیزی را به عنوان حدیث در منقبت و فضیلت عثمان نقل می کرد، مورد توجه قرار می گرفت؛ نامش را می نوشتند و مقام و منزلتی در دستگاه حکومت می یافت.

پس از مدتی فرمان دیگر معاویه صادر شد که به کارگزاران خویش دستور داده بود: «اینک روایات فضائل عثمان فراوان شده و در همه شهرها به گوش می رسد! پس چون نامه ی من به شما رسد، مردم را دعوت کنید که فضائل صحابه و خلفای اولیه را روایت کنند و حدیثی در فضیلت ابوتراب نباشد مگر آنکه روایتی همانند آن را در فضل خلفای نخستین و صحابه برای من بیاورید یا ضد آن را روایت کنید. این کار نزد من محبوب تر است و مرا بیش از پیش شادمان می کند و برای شکست دلایل و براهین ابوتراب و شیعیان وی وسیله ای قوی تر و برنده تر است! و برای آنها از روایت هائی که در مناقب عثمان نقل شده دشوارتر است و کوبندگی بیشتری خواهد داشت!»

فرمان معاویه بر مردم خوانده شد، و به دنبال آن، روایات دروغین فراوانی در فضائل صحابه پدید آمد که به هیچ وجه بوئی از حقیقت نداشت. مردم ساده دل نیز این احادیث را به دیده ی قبول می پذیرفتند. رفته رفته این احادیث چنان شهرت یافت که بر منابر بازگو می شد و به دست معلمان مکاتب داده شد تا کودکان بر طبق آن آموزش یافتند و جوانان با آن خو گرفتند. تا آنجا که، همان طور که قرآن را می آموختند، این احادیث دروغین را هم حفظ می کردند. آن گاه از مجامع مردان گذشت و به مکاتب و مجامع درسی زنان رسید و معلمان، آنها را به دختران و زنان مسلمان نیز آموختند، و همچنین در میان غلامان و خادمان خود هم نشر دادند.

جامعه اسلامی بدین گونه سالیان درازی از حیات خویش را گذرانید، و بدین

سبب احادیث دروغین و ساختگی فراوان برای نسل های بعد به یادگار ماند تا فقها و دانشمندان و قضات و فرمانداران، همه و همه، آنها را فرا گرفتند و باور کردند و به کار بستند.»^(۱)

ابن عَرَفَه معروف به نَفْطَوِيَه که از بزرگان و نامداران علم حدیث است، در تاریخ خویش مطالبی را یادآور می شود که با گفته مدائنی مطابقت دارد، او می نویسد:

«بیشتر احادیث دروغین که فضائل صحابه را بازگو می کند، در ایام بنی امیه ساخته و پرداخته شده است، آن هم به خاطر اینکه گوینده و سازنده ی آن به دستگاه خلافت تقرّب جوید و مورد توجه و علاقه بنی امیه قرار گیرد. امویان می خواستند بدین وسیله دماغ بنی هاشم را به خاک ساینند.»^(۲)

معاویه در سیاست حدیث سازی اش هدفی شوم تر از آنچه بیان شد نیز داشت، چنانچه «زُبیر بن بَکَّار»، در کتاب خویش «المَوْفَقِيَّات» از مُطَرَف فرزند مُغیره بن شُعْبَه نقل می کند که گفت: «من همراه پدرم مُغیره به مسافرت شام رفته و بر معاویه وارد شده بودیم. پدرم هر روز به نزد معاویه می رفت و مدتی با او سخن می گفت و هنگامی که به خانه باز می گشت با شگفتی فراوان از معاویه و فراس و کیاست او سخن می گفت و از آنچه از وی دیده بود با تعجب یاد می نمود. اما یک شب، پس از آنکه از نزد معاویه به خانه بازگشت، از غذا خوردن امتناع ورزید، و من او را سخت دُژم و پریشان دیدم. ساعتی درنگ کردم، زیرا می پنداشتم ناراحتی پدرم به خاطر اعمالی است که از ما سرزده یا به خاطر حوادثی است که در کار ما پیش آمده است. هنگامی که از او سؤال کردم: «چرا در این شب این قدر ناراحت هستی؟» گفت: «فرزندانم، من از نزد خبیث ترین و کافر ترین مردم بازگشته ام!»

گفتم: «هان! برای چه؟»

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳ ص ۱۵ ج ۱۶.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳ ص ۱۵ ج ۱۶.

گفت: «مجلس معاویه خالی از اغیار بود و من بدو اظهار داشتم: «ای امیر المؤمنان، تو به آرزو ها و آمالت رسیده ای، حال اگر با این کهولت سن به عدل و داد دست زنی و با دیگران به مهربانی رفتار نمایی، چه قدر نیکوست! اگر نظر لطفی به خویشاوندانت (بنی هاشم) کنی و با ایشان صلّه رحم نمایی نام نیکی از خود به یادگار خواهی گذاشت. به خدا سوگند، امروز اینان چیزی که ترس و هراس تو را برانگیزد ندارد.» (یعنی بنی هاشم دیگر از خلافت دور شده اند.) معاویه پاسخ داد:

«چه دور است، چه دور است آنچه می گویی! ابوبکر به حکومت رسید و عدالت ورزید و آن همه زحمت ها را تحمل کرد و به خدا سوگند، تا مُرد نامش نیز به همراهش مُرد، مگر آنکه گوینده ای بگوید ابوبکر! آن گاه عمر به حکومت رسید.

کوشش ها کرد و در طول ده سال رنج ها کشید. چند روزی بیش از مرگش نگذشت که هیچ چیز از او باقی نماند، جز اینکه گاه و بیگاه گوینده ای بگوید عمر!

سپس برادر ما عثمان به خلافت رسید. مردی که از نظر نَسَب چون او وجود نداشت! و کرد آنچه کرد، و با او کردند آنچه کردند. اما تا کشته شد، به خدا سوگند، نامش نیز مرد و اعمال و رفتارش نیز فراموش شد. در حالی که نام این مرد هاشمی (پیامبر) را هر روز پنج بار در سراسر جهان اسلام به فریاد بر می دارند و به بزرگی یاد می کنند و می گویند: «اشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» تو فکر می کنی چه عملی با این حال باقی می ماند و چه نام نیکی پایدار است، ای بی مادر؟! نه به خدا سوگند، آرام نخواهم نشست مگر اینکه این نام را دفن کنم و آن را محو سازم!!» (۱)

آری، سینه معاویه از شهرت عامّ نام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، که برادر و دایی و جدّ و دیگر

۱- «فَمَائِي عَمِيلٍ يَبْقَى مَعَهُ هَذَا؟ لَا- أَمْ لَكَ! لَا- وَاللَّهِ أَلَا دَفْنَا دَفْنَا.» در روایتی آمده است که معاویه این عبارت را بر زبان جاری ساخت: «وَأَنَّ ابْنَ أَبِي كَبْشَةَ يُصَاحُّ بِهِ يَوْمًا خَمْسَ مَرَّاتٍ لَا وَاللَّهِ أَلَا دَفْنَا دَفْنَا.» مروج الذهب بهامش ابن الثیر، ۴۹ / ۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴۶۳ / ۱؛ الموفقیات، زبیر بن بکار، ص ۵۷۷-۵۶۷ چ عراق.

خویشاوندان وی را در جنگ بدر به خاک هلاکت انداخته بود، چون کانونی از آتش شعله ور بود. او می خواست، به خیال خود، این نام را دفن کند و برای رسیدن به این مقصود دو برنامه داشت:

طرح اول معاویه در این جمله خلاصه می شد: «نباید حتی یک تن از بنی هاشم زنده بماند!» این تنها استنباط ما نیست؛ امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در این باره چنین فرموده اند «به خدا سوگند، معاویه خواهان آن است که حتی یک فرد هم از بنی هاشم زنده نماند. او بدین وسیله می خواهد نور خدا را خاموش کند. اما خداوند جز به اتمام نور خویش راضی نمی شود اگر چه کافران از خواست او خشنود نباشد.»^(۱)

معاویه سوگند یاد کرده بود که نام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دفن کند. و عوامل و ایادی حدیث سازی او شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در روایت های جعلی و ساختگی خود از مقام خلفای ثلاثه تنزل دادند، چنان که روایت کردند: «پیامبر به ساز و آواز گوش می داد و دخترکان نزد حضرتش می رقصیدند و دَف می زدند، لیکن ابوبکر و عمر از آن کارها پرهیز و نهی می کردند و رقاصان و دف زنان از ایشان فرار می کردند.»

و روایت کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این باره فرمود: «شیطان از عمر فرار می کند.» و روایت کردند که: «پیامبر در مجلس عروسی زنان بیگانه حاضر می شد.» و این که «پیامبر در حال خشم مؤمنان را لعن می کرد و می فرمود: «من از خدا خواسته ام لعن های بیجای مرا بر مؤمنان مایه پاکیزگی و طهارت ایشان قرار دهد.» و به نخل پروران اهل مدینه فرمود: «نخل خرما را گرده افشانی نکنید که خرماش بهتر شود.» در آن سال گرده افشانی نکردند، خرماي آن سال فاسد شد. به پیامبر خبر دادند.

فرمود: «انتم أعلمم بأمور دُنْیَاكُمْ مِنِّي» یعنی: «شما در کارهای دنیاتان از من داناترید.» و نیز روایت کردند که پیامبر، آن گاه که سوره ی وَ النَّجْمِ را در خانه ی خدا تلاوت

۱- مروج الذهب، ۳/ ۲۸؛ در ذکر ایام معاویه، تحقیق محمد محبی الدین

می نمود به آیه أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى؛ رسید، شیطان بر دهان پیامبر گذاشت تا بگوید: تِلْكَ الْعَرَانِيقُ الْعُلَىٰ مِنْهَا الشَّفَاعَةُ تُرْتَجَى؛ یعنی: «آن بت ها خوبرویان والا مقامی هستند که به ایشان امید شفاعت است.» (۱) و در ذمّ حضرت علی علیه السلام تا آنجا خبرهای دروغ نقل کردند و روایت های دروغ به نام پیامبر در میان مسلمانان پخش کردند که معاویه توانست لعن حضرتش را جزو واجبات خطبه نماز جمعه مسلمانان قرار دهد!

از طرف دیگر توانست مسلمانان را معتقد کند که دین داری در اطاعت از خلفاست و بس. و از اینجا بود که معاویه و خلفای بعد از او هر چه دستور می دادند، مسلمانان اطاعت می کردند. و به همین دلیل نیز توانست برای یزید متجاهر به فسق و شراب خواری از مسلمانان بیعت ولایت عهدی بگیرد.

خلاصه، جامعه اسلامی در آن روز چنان شده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبلاً از آن خبر داده و فرموده بود: «سَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ...» یعنی: «زمانی بر امت من پیش آید که از اسلام جز نام و از قرآن جز نقش کلمات بر صفحه کاغذ چیزی باقی نماند.» (۲)

آری، جامعه اسلامی و مردم مسلمان در چنین شرایطی بودند که معاویه در سال شصتم هجری از دنیا رفت و یزید بن معاویه جایگزین او گردید.

مسأله اطاعت از خلیفه

بنا بر آنچه گذشت، معاویه مسلمانان را چنان تربیت کرده بود که دین اسلام را در اطاعت از خلیفه وقت می دانستند و عمده مشکلات از اینجا بود. نکته دیگر این که تا قبل از معاویه، مرکز حکومت اسلامی مدینه بود و مسلمانان کشورهای اسلامی

۱- رجوع شود به کتاب نقش ائمه در احیاء دین، جزء ۴، ص ۳۷۶.

۲- نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱، ص ۶۰، به نقل از صدوق: ثواب الاعمال، ص ۳۰۹، حدیث ۴، و بحار الانوار، ج ۵۲ ص

در آنجا بعضی صحابه و تابعین را می دیدند و می توانستند چیزهایی را از ایشان درباره عقاید و احکام اسلامی بشنوند. معاویه مرکز را شام قرار داد و اهل شام را چنان بار آورد که به جز انجام نماز و روزه، چندان فرقی بین حکومت او و حکومت قیصری پیش از او نمی دیدند.

یکی از نتایج اعتقاد به آن که هر چه خلیفه می گوید دین است و دین آن است که خلیفه می گوید، در زمان «یزید» آشکار شد، آن گاه که ارتش خود را برای جنگ با «عبدالله بن زبیر» به مکه فرستاد، آنجا که سپاهیان او رو به کعبه که قبله شان بود می ایستادند و نماز می خواندند؛ و سپس همان قبله خود را با منجنیق به توپ می بستند! همچنین هنگامی که «عبدالملک» لشکری دیگر به سرکردگی «حجاج» به جنگ عبدالله بن زبیر فرستاد، گاهی که لشکریان سستی می کردند، حجاج فریاد می زد: «الطاعة، الطاعة» یعنی: «اطاعت خلیفه، اطاعت خلیفه». و آنان می گفتند:

«اجْتَمَعَتِ الطَّاعَةُ وَالْحُرْمَةُ فَغَلَبَتِ الطَّاعَةُ الْحُرْمَةَ» یعنی: «اطاعت خلیفه با حرمت خانه ی خدا جمع شد، اما اطاعت خلیفه بر حرمت خانه خدا برتری یافت.» خلیفه دستور داده است که ما خانه خدا را به توپ ببندیم و ما هم به توپ می بندیم. (۱) و باز به سبب فرمانبرداری از خلیفه بود که چون مردم مدینه در سال دوم حکومت یزید شورش کردند، او ارتشی به مدینه فرستاد و تا سه روز جان و مال و ناموس اهل مدینه را بر آنها حلال کرد. (۲) تا هر چه می خواهند بکنند. آنان نیز چنان کردند که خون در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جاری شد و هزار زن بعد از آن واقعه فرزندان بی دنیا آوردند که پدرانشان معلوم نبود. (۳) و فرمانده لشکر که «مُسلم» نام داشت و در تاریخ او را «مُسْرِف» می گویند، پس از آن جنایت هولناک، وقتی با لشکر خود از

۱- تاریخ یعقوبی، ۲۵۲ / ۲۵۱ / ۲.

۲- تاریخ طبری، ۷ / ۱۱؛ ابن اثیر، ۳ / ۴۷؛ ابن کثیر، ۸ / ۲۲۰؛ یعقوبی، ۶ / ۲۵۱.

۳- تاریخ ابن کثیر، ۸ / ۲۲.

مدینه به طرف مکه روانه شد تا با عبدالله بن زبیر بجنگد و در بین راه وفات کرد، در مرض مرگش گفت: «خدایا اگر بعد از اطاعت از خلیفه و کشتار اهل مدینه را به جهنم ببری معلوم می شود که من خیلی بدبختم.» (۱) یعنی من کشتار اهل مدینه را در راه اطاعت خلیفه انجام دادم و بدین وسیله به خدا تقرب جست.

با توجه به مطالب مذکور در این مجلس نهضت و قیام و شهادت امام حسین علیه السلام در موقعیتی پیش آمد که میرفت از اسلام خبری نماند و در زیر خاک دفن شود، این بزرگوار با بذل جان و مال و جوانان خود و به اسارت دادن اهل حرم، تشکیلات استبدادی را، بهم ریخت و کاخ ظلم و ستم را به لرزه در آورد و بساط یزید و یزیدیان را برچید و تخت نظام خود خواهانه آنان را واژگون ساخت.

از یک طرف اطاعت مسلمانان از خلیفه به این حد رسیده بود که شمر بن ذی الجوشن، وقتی بعد از شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام مورد سرزنش قرار گرفت، در جواب گفت: «وای بر شما، کار ما اطاعت از خلیفه بود. اگر ما اطاعت خلیفه نمی کردیم، مثل این چهارپایان بودیم!» (۲)

یزید کسی بود که خیال می کرد بعد از شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام همه چیز اسلام تمام شده است و دیگر کسی نیست تا در مقابل او بتواند قیام کند و در آن مجلس که سر حضرت سید الشهداء علیه السلام را آوردند، حقیقت خود را با خواندن این اشعار اظهار کرد:

«لَعِبْتِ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيَ نَزَلَ

لَسْتُ مِنْ خِنْدِفَ أَنْ لَمْ أَنْتَقِمِ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلْ

قَدْ قَتَلْنَا الْقَرْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَ عَدَلْنَا مَيْلَ بَدْرِ فَاَعْتَدَلْ» (۳)

۱- تاریخ یعقوبی، ۲/ ۲۵۱؛ تاریخ ابن کثیر، ۸/ ۲۲۵.

۲- تاریخ الاسلام ذهبی، ۳/ ۱۸ ج ۱۹.

۳- ابن اعثم و خوارزمی و ابن کثیر نقل کرده اند که وقتی یزید با سر اباعبدالله علیه السلام رو به رو شد به ابیات زیر، که در اصل سروده ی ابن زبیری است، تمثال جُست. ۱ لیت اشیاخی بیدر شهدوا*** جزع الخزرج من وقع الاسل ۲ لا هلوا و استهلوا فرحا*** ثم قالو یا یزید لا تشل ۳ قد قتلنا القرم من ساداتهم*** و عدلنا میل بدر فاعتدل ابن اعثم گوید: پس از سه بیت مذکور، یزید بیت زیر را از خود انشاء کرد: ۴ لست من عقبه ان لم انتقم*** من بنی احمد ما کان فعل صاحب تذکره خواص الامه گوید: در جمیع روایات تاریخی این نکته مشهور است که وقتی یزید سر ابا عبدالله الحسین را در برابر خود قرار داد اهل شام را جمع کرد و در حالی که با خیزرانی که در دست داشت به سیر حسین علیه السلام می زد این اشعار ابن زبیری را بر زبان راند: لیت اشیاخی بیدر شهدوا*** جزع الخزرج من وقع الاسل قد قتلنا القرم من ساداتهم*** و عدلنا میل بدر فاعتدل

صاحب تذکره از قول شعبی می گوید: که پس از ابیات مذکور، یزید ابیات زیر را خود بر آن افزود: ۵ لعبت هاشم بالملک
فلا***خبر جاء ولا وحی نزل لست من خندق ان لم انتقم*** من بنی احمد ما کان فعل در اینجا ذکر چند نکته ضروری
است: الف) اشعار ابن زبیری بسیار مشهور بوده است چنان که راویان، قبل از آنکه یزید به بعضی از آنها تمثیل جوید، آنها را
ذکر کرده بودند. یزید تنها بیت دوم و چهارم و پنجم را از خود بر آن ابیات افزوده است. البتّه راویان بعدی از او این ابیات را
گرفته اند و بر آنچه که اصلاً از ابن زبیری بوده، افزوده اند و در نتیجه این در الفاظ روایات به وجود آمده است. ب) ابیات ابن
زبیری در سیره ی ابن هشام (۹۷/۳) و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (۳۸۲/۲) وارد شده است. در فتح ابن اعثم (۲۴۱/۵)
و تاریخ ابن کثیر (۱۹۲/۸) چنین آمده که یزید پس از بیت دوم، به بیت زیر که باز از اشعار ابن زبیری است تمثیل جست:
حسین القت بقیاء برکها*** و استحر القتل فی عبد الاشل در مقتل خوارزمی (۴۸/۲) قبل از بیت اوّل، دو بیت زیر را دارد: -
یا غراب البین ما شئت فقل*** انما تندب امرا قد فعل کل ملک ونعیم زائل*** و بنات الدهر یلعین بکل و در کتاب فوق و
نیز در کتاب اللهوف، ص ۶۹ پس از بیت چهارم، بیت زیر آمده است. لعب هاشم بالملک فلا***خبر جاء ولا وحی نزل در
تاریخ ابن کثیر (۲۰۴/۸) بیت چهارم افتاده است و او آنها را از تاریخ ابن عساکر از قول «ربا» که پرستار یزید در دوران
طفولیتش بوده، نقل می کند و تنها به ذکر بیت اوّل اکتفا می کند. همچنین ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۰
بیت اوّل و سوم را ذکر کرده است. نیز رک به طبقات فحول الشعراء، ص ۲۰۰ و سمط النجوم العوالی، ۱۹۹/۳ و امالی ابوعلی
قالی، ۱/۱۴۲-

«آن مرد هاشمی با حکومت بازی کرد و اِلَّا نه وحیی در کار بود و نه خبری.

یزید از جَد و آبائش نباشد چنانچه از بنی احمد (آل پیامبر) انتقام کاری را که پیامبر در روز بدر کرد، نگیرد.

ما بزرگان و سادات ایشان را کشتیم و ترازوی روز بدر که عُنْبَه و شَیبَه و حَنْظَلَه کشته شدند را باربر کردیم و سر به سر شدیم!».

یزید با گفتن این اشعار، و رفتارش خیال می کرد که فاتحه اسلام را خوانده است، غافل از اینکه با این کارها و کردارها و گفتارش، فاتحه خود را خوانده و تا ابدالدهر، رسوای جهان گردیده است.

مجلس ۹۰ عاقبت به خیری

«خیر» به معنای نیک و پسندیده به هر چیز و یا امری اطلاق می شود که برای انسان سود محض و یا سود بیش تری را برساند. از این رو امری که دارای منفعت و سود باشد را خیر می شمارند. کسی که خیرخواه است می کوشد تا به چیزی دست

یابد که او را در مسیر کمالی یاری رساند و در زندگی مادی و معنوی اش به او سودمند باشد.

در روایات آمده است که یک گروه از نسل شیطان که آنها را شیاطین عدیله گویند، مأموریت دارند، در آخر عمر انسان ها و هنگام احتضار و جان دادن، با آوردن آب زلال در لیوان بلورین، جلوی چشم محتضر که از شدت جان دادن تشنه گی شدید دارد، می گیرند و می گویند به من سجده کن تا این آب سرد را بدهم نوش جان کنی! اگر ایمانش قوی باشد، بالعن، او را از خود دور می سازد و اگر ضعیف الایمان باشد می گوید: من در این حال، قادر به سجده کردن که نیستم، می گوید: پلک هایت را به قصد سجده بزن برایم بس است، پلک هایش را که بهم زد او هم جام آب را به زمین می زند و گوید برو خسرالدنیا و الاخره.

بدین جهت خیلی تأکید شده که با جملاتی مانند *اللهم اجعل عواقب أمورنا خيراً* خدایا عاقبت کارهای ما را ختم بخیر کن، دعا کنیم.

در روایت است که هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از وضعیت شهادت وی خبر می دهد آن حضرت می پرسد که آیا بر ایمان و حق هستم یا نه؟

این پرسش به خوبی نشان می دهد که چرا آن حضرت (علیه السلام) از عاقبت به خیری و یا به شری در هراس بوده و همگان را در خطر عظیم می دید.

این مطلب را بارها پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره شهادت امیرمؤمنان مطرح می کند که یکی از معروف ترین آن ها حدیث مربوط به خطبه شعبانیه است.

حضرت علی (علیه السلام) با آن که در مقام کشف و شهود نشسته و می فرماید: *لو كشف الغطاء لما ازددت يقينا*؛ اگر پرده ها همه به کنار رود و همانند روز رستاخیز شود چیزی به یقین من افزوده نمی شود؛ زیرا در مقام مخلصین (به فتح لام) نشسته است که مقام عصمت است، ولی با این همه از چگونگی ختم عاقبت خود می هراسد و خشیت دارد که در آزمونی سخت شکست بخورد.

بنابراین انسان‌ها حتی اگر به مقام مخلصین (به کسر لام) هم برسند می‌بایست همانند مخلصان (به فتح لام) در هراس باشند و در بند غرور و تکبر نیفتند که بسیاری از علوم و دانش‌های حتی نوری هم در مواقعی، حجاب اکبر است.

راهکار خوش فرجامی و عاقبت بخیری

از نظر قرآن، دنیا با همه ناپایداری‌ها و بی‌ارزش بودن آن نسبت به آخرت و لهو و لعب بودن زندگی در دنیا، نمی‌توان از مزرعه‌ای برای آخرت بودن آن چشم‌پوشی کرد. از این رو گفته‌اند دنیا مقام تکلیف و عمل، و آخرت مقام پاداش است.

دنیا چون فصل کشت و کشتزاری است که می‌بایست در این مدت محدود زمانی و مکانی، هر کسی بذر خویش را بکارد، محافظت و نگه‌داری کند تا در آخرت نتایج آن را برداشت کند، چرا که در آخرت دیگر فرصت کشت به کسی داده نمی‌شود. از این رو، هر کسی گام به سرای آخرت بلکه حتی گام در بخش مقدماتی آن یعنی برزخ بگذارد به او فرصت بازگشت داده نمی‌شود و در آخرت نیز که ریشه و پنبه دنیا زده می‌شود و چیزی از دنیا باقی و برقرار نمی‌ماند و به حکم «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» زمانی که زمین و آسمان تبدیل می‌یابد، در آن زمان اگر کسی بخواهد بازگردد تا کشتی دیگر بکارد، ندای کلا (هرگز) می‌شنود و در پاسخ «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا» نفی ابدی به او داده می‌شود؛ زیرا پرونده دنیا در آخرت به کلی بسته می‌شود و چیزی به عنوان دنیا جز سابقه‌ای از وجود آخرتی آن باقی و برقرار نمی‌ماند.

بر این اساس هر کسی اگر می‌خواهد به فرجام خوشی برسد و پرونده اعمال وی را در دست راست بگذارند و یا بی‌حساب و کتاب چون سابقون وارد بهشت شود می‌بایست دنیای خویش را آباد کند. از این رو گفته‌اند آبادی حقیقی دنیا چیزی جز آبادانی واقعی و حقیقی آخرت نیست. انسان برای این که عاقبت به خیر شود باید شاکله وجودی خویش را از همان آغاز به درستی بسازد.

کسی که به همه احکام و آموزه های اسلامی به شکل کامل و مطلق عمل کند و به قول آیت الله بهجت به تمامی توضیح المسائل پای بند باشد، امید آن می رود که انسان کاملی شود که در مقام قرب الفرائض نشسته و به همه هستی ربوبیت می کند.

چنین شخصی چون به حکم «موتوا قبل ان تموتوا» و «زنوا قبل ان توزنوا» و «حاسبوا قبل ان تحاسبوا» عمل کرده، در همین دنیا اهل بصیرت و مکاشفه وجود و معرفتی نسبت به آخرت است به این معنا که هم آخرت و همه هستی را به احاطه عملی می داند و چیزی به عنوان علم غیب و یا عالم غیب برای او معنا و مفهومی ندارد و هم خود در همه حضرات و عوالم هستی سیر می کند و در همه آن عوالم و نشأت حضور وجودی دارد و هیچ عالمی نسبت به او در بسته نیست. او کسی است که در طول عمر خویش هر روز در شامگاه بر محاسبه نفس می نشست و یکایک اعضا و جوارح خویش را بازخواست می کرد و پیش از آن که روز قیامتی برسد تا دهان ها مهر شود و اعضای بدن او بازخواست شوند، خود به بازخواست تک تک اعضا می پردازد. آن گاه بر ترازوی عمل می رود و وزن کشی می کند تا ببیند که در این یک روز، سبک شده و حَقَّتْ مَوَازِينُهُ رخ داده و یا این که سنگین شده و ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ تحقق یافته است و از نظر وجودی سنگین تر و پربارتر شده است. این که شبانه روز به محاسبه نفس مشغول و به وزن کشی می پردازد تا اشکالات خویش را برطرف کند و براساس موازین الهی و معیارهای خداوندی وزن کشی می کند، به مقامی می رسد که پیش از مرگ ناخواسته و طبیعی، خود را به مرگ اختیاری می میراند. در این مرگ اختیاری است که کشف و شهود معرفتی برای او رخ می نماید و روز به روز که وزن و اعتبارش افزوده می شود کشف و شهود وجودی رخ می دهد و سیر عوالم و حضرات می کند.

این گونه است که پیش از مرگ، از آخرت و آخرتیان خبر می یابد و خود جزئی از اهل آخرت می شود. نفیر و شیون دوزخیان را می شنود و با اهل بهشت و بهشتیان از حور و جن و غلمان محشور می باشد و از میوه های بهشتی بهره مند می شود.

این همه زمانی رخ می دهد که انسان به معنای واقعی کلمه اهل تقوا و مغفرت باشد؛ یعنی راهی را برود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم (علیهم السلام) رفته اند که راه کمالی و به تعبیر قرآن، اسوه کامله است. از این راه انسانهای بسیاری رفته اند که از جمله آنها یکی را در این جا از اصول کافی بیان می کنیم.

مرحوم کلینی در اصول کافی، داستان زیدبن حارثه را چنین نقل نموده - گرچه اسم زید را بیان نکرده - رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از نماز صبح جوانی را که در حال چرت زدن، با رنگ زرد، چشم های گود رفته و بدن لاغر و نحیف بود مشاهده کرد و فرمود: چگونه صبح کردی؟

عرض کرد: صبح کردم در حالی که به یقین رسیده ام.

حضرت خوشش آمد. فرمود: هر چیزی حقیقتی دارد، حقیقت یقین تو چیست؟

عرض کرد: یقینم موجب نگرانی و ترسم و سبب شب زنده داری و تشنگی روزم شده است. (یعنی روزها روزه ام) به این سبب دل از دنیا و هرچه در آن است بریده ام؛ گویا عرش الهی را می بینم که برای حساب آماده شده است و مردم همه برای آن محشور شده اند و من هم یکی از آنان هستم؛ گویا نگاه به اهل بهشت می کنم که در ناز و نعمت اند و با صمیمت تکیه بر تخت های بهشتی زده اند و اهل آتش را می بینم که در عذاب گرفتارند و گویا الان صدای غرش آتش در گوشم صدا می کند.

حضرت فرمود: هذا عبد نور الله قلبه بالایمان؛ این بنده ای است که خدا دلش را به نور ایمان منور کرده است. به او فرمود: آفرین، بر همین حال باش.

عرض کرد: یا رسول الله دعا کنید شهادت روزی ام شود. و حضرت دعا فرمود.

طولی نکشید که در یکی از غزوات دهمین نفر بود که شهید شد.

کوتاه سخن آنکه کسی که آرزوی عاقبت بخیری و با فرجام خوش رفتن از این دنیا را دارد بایستی تقوا را در همه ابعاد و شرایط آن در زندگی عملی خود پیاده کند و تقوا چیزی نیست جز عمل به آموزه های دینی و قرآنی و در یک کلام عمل به

واجبات و پرهیز از محرمات و البته تقوای الهی به توکل و تسلیم و تفویض امر الی الله کامل می شود و قرآن همه چیز را در گرو ایمان درست و عمل صالح می داند که تقوای الهی بخشی از این مجموعه کلان است.

با همه این اوصاف شخص باید همواره به درگاه خداوند دعا و زاری کند که او را از غرور و امتحان و بلاهای مختلف نجات داده و عاقبت او را ختم بخیر کند. به عبارت دیگر هر چند ما موظفیم تقوا را در همه مراحل و ابعاد زندگی مراعات کنیم و خود را پاک و مبرا از دل بستگی های دنیوی، آماده رفتن به جهان آخرت کنیم اما با این همه نباید خویشتن را بی نیاز از التماس و درخواست به درگاه خداوندی برای عاقبت بخیری بدانیم و باید همواره ختم بخیری را از آن یگانه هستی مسألت کنیم.

خوش فرجامی، دغدغه بشری

یکی از دغدغه های هر کسی در هر کاری دست یابی به فرجام خیر و نیک است.

هر بازرگانی بلکه هر شخصی که به سوی مقصود و مقصدی از مادیات و یا معنویات حرکت کند می کوشد آن را به تمام و کمال به دست آورد. از این رو می توان گفت که فرجام خوش کارها و امور تنها اختصاص به مومنان ندارد، بلکه هر شخصی می کوشد تا در هدف خویش به کمال و فرجام خوشی دست یابد.

البته دغدغه مومنان، از همگان بیش تر و تاکید آنان بر دست یابی به فرجام خوش و سرانجامی نیک، فزون تر از دیگران است.

شاید بارها از خود و یا از دیگران شنیده اید که در هنگام دعا این عبارت را زمزمه می کنند: اللهم وفقنا لما تحب و ترضی و اجعل عواقب امورنا خیرا؛ خداوند! ما را به آنچه که خشنودی و دوستی تو در آن است موفق کن و سرانجام کارهای ما را خیر گردان.

حجت الاسلام قرائتی در یکی از برنامه های تلویزیونی خود نقل می کرد که در سالهای گذشته در صحن امام رضا (علیه السلام) در سه زمان متفاوت سه تن از علما و

مراجع بزرگ را ملاقات کردم و جداگانه از آنان یک سوال پرسیدم و آن اینکه اگر خداوند حق یک دعای مستجاب به شما بدهد آن دعا چه خواهد بود؟ و آن سه بزرگوار تاکید کردند که از خداوند عاقبت بخیری خواهیم خواست.

پرسش این گفتار این است که چرا عاقبت به خیری این اندازه مهم و اساسی است که تکیه گاه دعا و نیایش بزرگان و همگان است و اگر شخص تنها حق داشته باشد یک خواسته از خدای خویش داشته باشد عاقبت به خیری را به عنوان تنها خواسته خویش بر می شمارد. شگفت این که بسیاری از کسانی که اهل مقامات و کرامات هستند و در عاقبت به خیری ایشان از منظر دیگران شک و تردیدی نیست، این دعا را همواره بر زبان دارند و آن را از خدا طلب می کنند

بزرگان در خطر عظیم

در روایت درباره این خطر آمده است: الناس کلهم هالکون الا العالمون و العالمون کلهم هالکون الا المخلصون و المخلصون علی خطر عظیم.

این حدیث مراتب رشد انسان را در عبودیت نشان می دهد و انتظاراتی را که از فرد متناسب با مرحله عبودیت او وجود دارد، بیان می دارد.

در این روایت مخلصان در عالی ترین مراتب معنوی و مقامات کمالی انسانی نشسته اند ولی ترس از این که عاقبت به خیر نشوند در ایشان قوی است. از این رو از عنوان خطر عظیم سخن به میان می آید؛ زیرا در گزارش های قرآنی بسیاری آمده است که کسانی در عالی ترین مقامات سقوط و هبوط کرده اند. از جمله این افراد می توان به سه نفر به شکل خاص اشاره کرد. قرآن در داستان ابلیس و سامری و بلعم باعورا به این خطر عظیم اشاره می کند.

یکی از داستان های معروف در مسئله عاقبت به خیری سرگذشت شیخ صنعان است. سرگذشت شیخ صنعان برای اولین بار در ادبیات ایران در منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار نیشابوری آمده که طویل ترین و دل آویزترین داستانی است که در

آن کتاب سروده شده است. قهرمان آن داستان، پیری است فرتوت به نام شیخ صنعان که پس از سال ها عبادت و تقوی و پنجاه سال اعتکاف در کعبه و رسیدن به مقام کشف و شهود و داشتن چهارصد مرید سالک، شبی در خواب می بیند بتی را در دیار روم سجده می کند:

شیخ صنعان برای درک تعبیر آن با مریدان به سوی روم رفت و اتفاقاً به دختری مسیحی دل بست و از شریعت و طریقت گسست و به جای خانه کعبه، این بار معتکف کوی یار شد.

پند مریدان سودی نبخشید و شیخ را به حال خود رها ساختند. دختر از حال شیخ آگاه شد و چون ناله ها و زاری های او بشنید به او گفت که اگر در عشق استواری، باید چهار کار اختیار کنی:

- سجده بر بت آری - قرآن بسوزی - خمر بنوشی - دیده از ایمان بدوزی.

شیخ، خمر بنوشید و از سرمستی آن، سه کار دیگر نیز بکرد و زنار بست و به دیر نشست. جمله یاران از وی روی گردان شده و بازگشتند و شیخ چون چیزی نداشت ناچار شد برای کابین دختر مدت یک سال خوگ بانی کند.

شیخ در عشق دختر، رسوای عالم شد، یکی از مریدان وی در هنگام رفتن او به دیار روم غایب بود، چون باز آمد و از ماجرای او آگاه شد دیگر مریدان را ملامت کرد که چرا شیخ خود را در روم تنها گذاشتید، این رسم حق شناسی و وفاداری نیست و به اصرار او مریدان بسوی روم آمدند و همه، چهل شبانه روز معتکف بنشستند و بناله و زاری پرداختند تا خداوند دری از رحمت بگشاید و بر حال شیخ ببخشاید و او را از این گمراهی برهاند.

پس از چهل شب آن مرید پاکباز، محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) را بخواب دید که فرمود: از دیرگاه غباری بس سیاه در میان شیخ و حق بود و من آن غبار ظلمت را به شبم شفاعت فرو نشاندم، مرید نیک نفس پس از بیداری نزد شیخ رفت تا خواب و تعبیر آن را به شیخ باز گو کند ولی در این وقت بود که حجاب ضلالت از برابر شیخ به

یک سو رفت و دگر باره نور معرفت جایگزین آن شد.

در این داستان دختر مسیحی بعد از آن، در اثر خوابی که دید مسلمان شد و شیخ، اسلام را بر وی عرضه نمود، پس از مسلمان شدن، دختر از گناه پاک شده بلافاصله جان به جان آفرین تسلیم کرد.

اینکه شیخ صنعان که بود و آثار وجودی آن افسانه ای یا حقیقی است، موضوعی است که درباره آن سخن ها گفته اند و حتی اشاره به آنها هم از حوصله این مجلس خارج است.

هدف شیخ عطار از داستان شیخ صنعان، بیان مقاصد اخلاقی و عرفانی است.

در طول تاریخ داستان های زیاده‌ست که عده ای خوش عمل و خوش ظاهر حتی اسم اعظم دان بودند و بدعاقبت دنیا را ترک کردند.

سامری گمراه گر

از انسان ها نیز دو نفر به عنوان کسانی که با سیر و سلوک معنوی به مقامات عالی رسیده اند در قرآن سخن به میان آمده است. یکی از آن دو سامری است. قرآن بیان می کند که حضرت موسی (علیه السلام) برای دریافت کتاب و شریعت به مدت ۳۰ روز به سوی کوه طور می رود. موسی (علیه السلام)، هارون (علیه السلام) برادرش را در میان قوم به جانشینی گذاشت تا به فرمان او زندگی کنند. به فرمان خدا وعده ۳۰ روزه او به مدت ۴۰ روز طول کشید که در آیات قرآنی به عنوان «أَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ» از آن سخن گفته شده. در این هنگام سامری، بنی اسرائیل را گرد خود آورد و گفت موسی با هفتاد تن از میان شما بیرون رفته است و همه هلاک شدند. اکنون می خواهم خدای موسی را به شما بنمایانم. وی که در مراتب سیر و سلوک به مقامی دست یافته بود که می توانست جبرئیل را یا آثار او را ببیند با بهره گیری از علم بصیرت خویش خاکی را از اثر رسول (جبرئیل) برمی گیرد و با طلاجات و زیور قوم، گوساله ای زرین می سازد و از آن با خاک، بانگی برمی آورد و می گوید که این خدای مجسم موسی (علیه السلام) است.

بدین ترتیب بر اثر علم و دانش خویش مردم به گمراهی می افتند و به سبب تأخیر حضرت موسی (علیه السلام) که برای امتحان و آزمون قوم بوده است آنان این گونه به گمراهی دچار می شوند.

سامری درباره توانمندی و اهل بصیرت بودن خویش می گوید: «به چیزی که [دیگران] به آن پی نبردند، پی بردم و به قدر مثنی از رد پای فرستاده [خدا، یعنی جبرئیل] برداشتم و آن را در پیکر [گوساله] انداختم، و نفس من برایم چنین فریبکاری کرد.» (طه آیه ۹۶)

سامری پس از آن که مورد سرزنش حضرت (علیه السلام) قرار می گیرد و گوساله وی سوخته و به باد داده می شود به نفرین موسوی گرفتار شده و از مردم می گریزد و به بیابان می رود و همواره می گفت از من دور شوید. (طه آیه ۹۷)

بلعم باعورا، عبرت آیندگان

داستان دیگری که بیانگر در خطر بودن صاحب مقامات معنوی و اهل بصیرت می باشد داستان بلعم باعورا است که در آیه ۱۷۶ سوره اعراف به آن اشاره شده است. خداوند درباره بلعم باعورا از اهل بصیرت عصر حضرت موسی (علیه السلام) و جریانش مشهور است که به جنگ موسی (علیه السلام) به همراه فرعون رفت می فرماید: و اگر می خواستیم، قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می بردیم، اما او به زمین [دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله ور شوی زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد. این، مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن، شاید که آنان بیندیشند.

درباره بلعم باعورا گفته اند: وی معاصر حضرت موسی (علیه السلام) بود و با تلاش بسیار به مقامی والا از نظر معنوی دست یافت چنان که امام رضا (علیه السلام) می فرماید:

بلعم باعورا اسم اعظم الهی را می دانست و دعایش مستجاب بود؛ ولی روی به دستگاه فرعون نهاد و عالم دربار شد. چون فرعون - موسی و مؤمنان را تعقیب کردو

آنان گریختند، فرعون از بلعم خواست که دعا کند موسی و یارانش به چنگ او افتند.

بلعم به خواسته فرعون تن داد و بر الاغ خویش نشست تا برود و موسی را نفرین کند. الاغ از حرکت سرباز زد و به زبان درآمد و گفت: تو توقع داری که من تو را ببرم تا بر پیامبر خدا نفرین کنی؟!!

بلعم الاغ را آنقدر زد تا جان سپرد. در این هنگام اسم اعظم نیز از خاطرش رفت.

بنابراین اگر می شنویم که «بلعم» دارای این اسم اعظم بود و آن را از دست داد، مفهومی این است که بر اثر خودسازی، ایمان، آگاهی و پرهیزگاری به چنان مرحله ای از تکامل معنوی رسیده بود که دعایش نزد خدا رد نمی شد، ولی بر اثر لغزش ها- که آدمی از آن ها مصون نیست- هواپرستی و قرار گرفتن در خدمت فراعنه و طاغوت های زمان، آن روحیه را از دست داد و از آن مرحله سقوط کرد.

این ها نمونه های تاریخی از کسانی است که به مقامات عالی معنوی رسیده بودند ولی به سبب غرور و تکبر و پیروی از هوا و هوس های نفسانی و یا دست یابی به مقام رهبری مردم و ملت (سامری) خود را به هلاکت افکندند.

در بعض روایت او بعد از وفات حضرت موسی علیه السلام به خاطر زنی که از لشکریان دشمن هارون برادر آن حضرت بود در میان دو لشکر بالای تلی رفت و برای نفرین دهن باز کرد ولی خداوند اسم اعظم را از او برد و وزن هم قسمتش نشد و خسر الدنیا و الاخره شد در سوره اعراف در بیان جریان او می فرماید: *فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ* اعراف ۱۷۶ مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز، و زبانش را برون می آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می کند؛ (گویی چنان تشنه دنیاپرستی است که هرگز سیراب نمی شود!) (این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ این داستانها را (برای آنها) باز گو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)!

فرآن کریم این بدعاقبت را به سگ تشبیه میکند، با اینکه در خود قرآن فرموده

است وَ لَا تَنَابَرُوا بِاللِّقَابِ به همدیگر لقب زشت پرتاب نکنید اما در مورد این بد عاقبت در پستی به جایی تنزل یافت که به سگ نجس العین تشبیه می کند.

یاکسانی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه السلام زانو به زانو نشسته بودند و مدت‌ها در خدمتشان بودند و در نهایت، ملعون از دنیا رفتند مانند شمر که در جنگ صفین از لشکریان امیرمؤمنان علیه السلام بود و امثال شیوخ نهروان و جنگ جمل و صفین برپا کنندگان که ذکر آنها به طول می انجامد.

یا اساسا خود شیطان مگر شخصیت و مقام عرفانی کمی داشت که در نهان کارش به کجا انجامید.

سقوط ابلیس

ابلیس جنی از جنیان بوده است که به سبب عبادت هزاران ساله خویش به مقامات عالی می رسد. وی که همانند انسان از اهل اختیار بوده و می توانست هر یکی از راه رشد و گمراهی را برگزیند. وی سال‌های طولانی با انتخاب عبادت و قرار گرفتن در سیر و سلوک معنوی به جایی می رسد که از همه مقامات برتر می رود تا جایی که در مقام فرشتگان درمی آید و با ایشان به عبادت خداوند می پردازد. هر چند که قرآن مراتب کمالی وی را در حد فرشتگان می شمارد ولی به خوبی معلوم می شود که وی در مقام فرشتگان عالین چون جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل وارد نمی شود و از مقام روح عظیم بسیار دور است ولی در مقام فرشتگان غیرعالین قرار می گیرد.

اما این بنده خداوندی به سبب گرفتاری به غرور و تکبر، از همه مقامات معنوی سقوط می کند و در آزمونی که عبارت از سجده به آدم بود، از آن سر باز می زند و کفر خویش را آشکار می کند.

در داستان ابلیس که در سوره های مختلف به تفصیل گزارش شده این نکته مورد توجه و تأکید است که رسیدن به مقام، وی را به گونه ای فریفت که می فرماید: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ؛ من بهتر از آدم هستم.

این تفکر و غرور و خودبزرگ بینی در سایه عبادت و دست یابی به مقامات معنوی بوده است که موجب تباهی و نابودی وی می شود.

و گروه دیگر نیز برعکس اینها بدکاره و بد عمل بودند ولی درنهایت، عاقبت بخیر از دنیا رفتند، چنین انسان هائی همواره دغدغه کمال جویی دارند و دمی از رسیدن به آن آرام نمی نشینند. این همان چیزی است که خداوند به شکل حرکت و تلاش بی پایان بشر برای ملاقات به خداوند از آن یاد می کند. به این معنا که می فرماید: **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ**؛ ای انسان تو در تلاش و کوشش سخت و بی پایانی هستی تا به ملاقات پروردگار خویش برسی. (انشقاق / ۶)

همه در معرض خطرند

در روایت است که هر چه انسان از نظر مقامات معنوی بالاتر می رود خطر و ابتلا و امتحان، بیش تر و سخت تر است. به این معنا که شخص با گفتن شهادتین در جاده امتحان و آزمون قرار می گیرد تا دانسته شود که چه کسی **أَحْسَنُ عَمَلًا** و نیکوکارتر و صادق تر در ایمان است.

بزرگان در کتب عرفانی اسلامی، حجاب علم را سخت تر دانسته اند زیرا دانش که نور است می تواند خود حجاب نوری شود که شخص را از خدا در پرده نگه دارد.

انسان تا در جهان است همواره در خطر است و کسی نمی تواند خود را از خطر گمراهی درونی و بیرونی و وسوسه های شیطانی و هواهای نفسانی در امان داند؛ زیرا برای هر کسی دامی مناسب گسترده است. شاید داستان شیخ اعظم انصاری صاحب کتاب مکاسب را شنیده اید: یکی از شاگردان مرحوم شیخ انصاری می گوید: زمانی که در نجف در محضر شیخ به تحصیل علوم اسلامی اشتغال داشتم یک شب شیطان را در خواب دیدم که بندها و طنابهای متعددی در دست داشت.

از شیطان پرسیدم: این بندها برای چیست؟ پاسخ داد: اینها را به گردن مردم می

افکنم و آنها را به سوی خویش می کشانم و به دام می اندازم. روز گذشته یکی از این طنابهای محکم را به گردن شیخ مرتضی انصاری انداختم و او را از اتاقش تا اواسط کوچه ای که منزل شیخ در آنجا قرار دارد کشیدم ولی افسوس که علیرغم تلاشهای زیادم شیخ از قید رها شد و رفت.

وقتی از خواب بیدار شدم در تعبیر آن به فکر فرو رفتم. پیش خود گفتم: خوب است تعبیر این رؤیا را از خود شیخ بپرسم. از این رو به محضر معظم له مشرف شده و ماجرای خواب خود را تعریف کردم.

شیخ فرمود: آن ملعون (شیطان) دیروز می خواست مرا فریب دهد ولی به لطف پروردگار از دامش گریختم.

جریان از این قرار بود که دیروز من پولی نداشتم و اتفاقاً چیزی در منزل لازم شد که باید آنرا تهیه می کردم. با خود گفتم: یک ریال از مال امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف). در نزد من موجود است و هنوز وقت مصرفش فرا نرسیده است. آنرا به عنوان قرض برمی دارم و انشاء الله بعداً ادا می کنم. یک ریال را برداشتم و از منزل خارج شدم. همین که خواستم جنس مورد احتیاج را خریداری کنم با خود گفتم: از کجا معلوم که من بتوانم این قرض را بعداً ادا کنم؟

در همین اندیشه و تردید بودم که ناگهان تصمیم قطعی گرفته و از خرید آن جنس صرف نظر نمودم و به منزل بازگشتم و آن یک ریال را سرجای خود گذاشتم.

یا مانند آن معمر ششصد ساله زمان حضرت موسی علیه السلام که با شرک زندگی کرد و در گوشه افتاده بود، روزی حضرت موسی از کنارش می گذشت گفت: ای موسی می گویند خدائی هست و تو با او صحبت می کنی؟!، فرمود: بلی، گفت: به آن خدایت بگو من عارم می آید تو خدای من شوی و به من هم روزی نده رزق تو را نمی خواهم.

حضرت پس از مناجات خجالت کشید سفارش او را برساند، خطاب آمد ای موسی سفارش امانت است چرا سفارش بنده مرا به من نمی رسانی!.

سفارش را به عرض رسانید فرمود: به او بگو اگر برای تو ننگ است من خدای تو شوم من عارم نیست تو بنده من شوی و اگر رزق مرا نمی خواهی من روزیت را تادم مرگ خواهم داد!

حضرت برگشت و آن پیر پرسید ای موسی سفارش مرا رساندی؟ فرمود: بلی، خدایت چه گفت، فرمود جواب خدای من این بود.

پیر مرد به فکر فرورفت و گفت: ای موسی خدای تو مهربان است من به رسالت تو و خدائی او شهادت می دهم، شهادتین گفت، و همان جا هم جان داد و ازدنیا رفت، نه نمازی خواند و نه روزه ای گرفت و. و. ولی عاقبت بخیر از دنیا رفت،

ابوسعید ابوالخیر روزی به مسجدی وارد شد که برای مردم سخنرانی کند در این هنگام شخصی برای این که، امکان نشستن همه مردم در مسجد فراهم شود از مردم خواست بلند شوند و یک قدم به جلوتر بروند که در این هنگام، ابو سعید از منبر پایین آمد و گفت، حرف حق را همین مرد زد و دیگر نیازی به موعظه نیست، چون باید بلند شد و یک قدم به جلو حرکت کرد تا روز به روز به خدا نزدیک تر شویم.

جهانگیرخان قشقایی و تحول درونی او

آیت الله جهانگیرخان قشقایی، استاد بسیاری از مراجع تقلید از جمله آیت الله بروجردی (ره)، آیت الله سیدجمال گلپایگانی (ره)، آیت الله نجفی قوچانی (ره)، آیت الله غلامرضا یزدی (ره) و آیت الله میرزا رحیم ارباب بودند که تا حدود چهل سالگی تار میزد، روزی برای تعمیر تار به اصفهان آمد و از پیرمردی آدرس تعمیر گر تار را پرسید آن پیرمرد نیز آدرس را داد و در آخر گفت: گاهی انسان نیز به تعمیر نیاز دارد که این جمله تحول شگرفی در وجود ایشان ایجاد کرد و در همان موقع به مدرسه علمیه ملا عبدالله یزدی رفت و از عرفا و فلاسفه با عظمت شد.

داستان امام موسی کاظم (علیه السلام) و بشر حافی، معروف است، گاهی اوقات یک نصیحت و حرف معنی دار می تواند مسیر زندگی افراد را عوض کند و ما نیز باید

عادت کنیم، هر هفته یک نصیحت و موعظه گوش کنیم.

یا جوان نصرانی که در کربلا برای بریدن سر امام حسین علیه السلام وارد گودی قتگاه شد و بادیدن امام علیه السلام نور سعادت بردلش تابید و شهادتین گفت و برگشت و باکوفیان جنگید و شهید شد و جزء شهدای کربلا قرار گرفت.

یا آن زن بدکاره که همسایه حسینیّه خانم عزادار حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود روزی می بیند آن خانم را خواب برده و هنوز هیزم چائی عزاداران را روشن نکرده و می آید هیزم ها را روشن می کند و فوت می کند که زود آتش بگیرد، در اثر دود هیزم، اشک از چشمش جاری می شود و چائی را دم می کند و برمیگردد و می خوابد در خواب می بیند قیامت برپا شده و همه درپای حسابند و این خانم بدکاره هم محکوم به جهنم می شود، یک وقت می بیند آقائی سر رسید و فرمود: او را برگردانید به سوی بهشت!! مأمورین عرض کردند آقا این زن بدکاره است، فرمود: می دانم ولی او موقع آماده کردن چائی عزاداران من، اشک از چشمش جاری شده و من از خدا خواستم که او را ببخشد، ناگاه آن زن از خواب بیدار شده خود را به عزاخانه می رساند و گریه کنان خوابش را نقل می کند و از کارهای زشتش توبه کرده و عاقبت بخیر می شود.

یا آن کدخداکریم نیاری

هم محل و هم روستائی مقدس اردبیلی قدس سرّه در روزهایی که مرحوم مقدس اردبیلی در زادگاهش بوده کدخدا کریم ازدنیا می رود از بس که بد عمل بوده کسی به نماز میت او حاضر نمی شود و از مقدس دعوت می کنند که نماز میت او را بخواند، او هم نمی پذیرد و می گوید: آخر من در نماز او چگونه شهادت دهم که خدایا ما جز خیر و خوبی از او سراغ نداریم، درحالی که او برعکس این کارهاست.

شب می خوابد و در خواب به او دستور می دهند فردا برو به کدخدا کریم نماز میت بخوان، مقدس اردبیلی از خواب بیدار می شود و با تعجب به خانه او می آید و از زن کدخدا می پرسد این مرد درخفا و پنهانی چه عمل خوبی داشت؟!.

جواب داد من که زنشم او در پنهان و آشکار عمل نیکی نداشت، فرمود: باز فکر کن گفت: به خدا هیچ عمل خوبی از او سراغ ندارم و هنگام جان دادن او،

از خویش و اقوام و بیگانه هم کسی بالای سرش حاضر نشد حتی من که زن او بودم دم در خانه نشستم و از او رو برگرداندم او که این رفتار من و اقوامش را دید، لحاف از سرش کنار زد و رو به آسمان نمود و این جمله را گفت: یا کریم بخشیدن مانند مقدس اردبیلی برایت افتخار ندارد آنها در سایه عمل خود بخشیده می شوند ولی برایت این افتخار دارد کدخدا کریم را ببخشی، این را گفت، و جان داد! مقدس فرمود: با یک کلمه هدف را زده (و خودش را نجات داده است) من مأمورم برای او نماز میت بخوانم، مردم روستای نیار را فرا خواند و باهم به قبر کدخدا کریم نماز خواندند.

حضرت ابراهیم علیه السلام بدون مهمان، غذا نمی خورد، روزی برایش مهمان نیامد گرسنه ماند و خود بلند شد و پی مهمان گشت و پیر مردی را دید و او را دعوت نمود با او غذا بخورد، در طول راه از صحبت های او فهمید که مشرک است و با او نمی تواند هم سفره شود و عذرش را خواست، پیر مرد که از او جدا شد از طرف خدای مهربان، خطاب رسید ای ابراهیم چرا آن بنده مرا دل شکسته برگرداندی؟! عرض کرد خدایا مشرک بود، فرمود: او بنده من است یاتو، خدایا بنده تو است. آیا به من شرک قرار می دهد یا به تو؟! خدایا به تو. آیا روزی او را من می دهم یاتو؟! خدایا تو. فرمود: بنده من و به من نافرمانی کرده و هفتادسال رزق او را می دهم، حتی یک وعده غذای او را نبریده ام ولی یک وعده غذایش را به تو حواله دادیم و او را رنجانیدی!!!

حضرت ابراهیم پشت سر او دوید و دعوت کرد باهم غذا بخورند، پیر گفت ای ابراهیم خودت مرا دعوت کردی و برگرداندی، دوباره برای چه آمده ای؟! فرمود:

خداوند به خاطر تو مرا توبیخ نمود، ماجرا را شرح داد، پیر گفت: ای ابراهیم خدای تو چقدر مهربان است من به او ایمان آوردم اما غذای بامنت تو را نمی خورم،

غذای کسی را می خورم که هیچ متنی به سر نمی گذارد.

در زمان حضرت موسی علیه السلام عابدی با فریب شیطان به در زن زناکاری آمد و درخواست نمود که با او همبستر شود! زن بادیدن قیافه عابد، فهمید اهل آن کار نیست و او را از زنا نهی کرد و برگرداند و زن همانشب وفات نمود به حضرت موسی علیه السلام خطاب رسید برود نماز میت او را بخواند، عرض کرد خدایا آن زن در زنا مشهور است؟! فرمود: چون او یکی از بندگان مرا از زنا باز داشت، من هم او را بخشیدم.

حرّ بن یزید ریاحی اولش چه و که بود و آخرش بکجا رسید یا وهب بن عبدالله کلبی که جزء شهدای کربلا قرار گرفتند، و.

وهب بن عبدالله کلبی

یکی از مسیحیان بود با مادر و زنش به کربلا آمده و بادت مبارک امام حسین علیه السلام مسلمان شد در روز عاشورا مادر او را صدا زد و گفت: پسر من از تو راضی نمی شوم تا مانند شهداء که شهید شدند، بخون خودت آغشته شوی! او به میدان رفت و جنگید و بیست نفر از لشکریات ابن سعد را به هلاکت رسانید و آغشته به خون خود شد.

به خیمه ها آمد دید مادر در بالای تل مراقب اوست، گفت: ارضیت عتی یا أمّاه مادر از من راضی شدی؟! گفت: نه پسر مگر این که مانند شهداء شهید شوی، گفت: پس به من اجازه بده بروم با زخم خدا حافظی کنم، گفت برو اما به گریه وزاری او اعتنا نکن که ترا از سعادت دنیا و آخرت محروم نماید، پسر امروز فرصتی است که به دست آمده، فرصت را از دست نده و غفلت نکن، به خیمه خانمش آمد که چند روز بیشتر نبود عروسی کرده بودند، مادر آمد در چادر ایستاد که اگر دیر کرد صدایش کند و بیرون آورد.

وهب با خانمش بیرون آمدند و گفت: مادر این خانم می گوید من در محضر امام حسین علیه السلام با تو حرفها دارم، آمدند محضر امام عرض کرد آقا این صاحب من است و چند روز بیشتر نیست به خانه او آمده ام و آرزوها داشتم ولی حال که او به میدان

می رود تمام آمال و آرزوهایم نابود می گردد با او شرطی دارم تا از او دست بردارم و آن این که او شهید می شود و خداوند حوریان بهشتی را به او خواهد داد آنها را که دید مرا در قیامت فراموش نکنند!

وهب گفت: قبول کردم، خانمش گفت: آقا باتو هم سخنی دارم آقا می دانید که من و مادر شوهرم، سرپرستی غیر از این جوان نداریم شما هم شهید می شوید پس ما می مانیم بی سرپرست و سرگردان، آقا از شما هم خواهشی دارم، به خانم زینب سفارش مارا بکنید که بعد از شما، مارا از خودشان دور نکنند هر جا رفتند و یا هر مصیبتی دیدند ما هم با آنها باشیم و شریک شویم، اشک امام جاری شد و قول داد، خانم و هب گفت: حالا آزادی برو و جانت را فدای امام بکن.

وهب رهسپار میدان گشت و مشغول کارزار شد و زنش به میدان آمد چون هردو دست و هب از تن جدا شده بود، با دندانش پیرهن خانمش را می کشید که به خیمه برگرداند ولی موفق نشد و رو به سوی امام گرفت و گفت: اقا شما دستور دهید به خیمه برگردد و او بادستور حضرت به خیمه برگشت و هب نیز پس از جنگ و کشتن عده ای، به شهادت رسید.

مادر ستون خیمه را کشید و به میدان رفت، دونفر را کشته بود که امام دستور داد برگردد در اسلام جنگ برای خانمها جایز نیست.

اوبرگشت و خانم و هب رفت و خود را به جنازه و هب رسانید و سرش را به سینه او گذاشت و می گریست، شمر پرسید این زن با این جوان چه نسبتی دارد؟! گفتند عروسش است، به غلامش دستور داد برو او را هم بکش!!، غلام عمود را به سر او فرود آورد و سردر سینه و هب به شهادت رسید و خود نیز در دسته شهداء قرار گرفت از و هب قول فراموش نشدنش رامی گرفت اما خود نیز از شهدای کربلاگردید.

اینها نمونه هائی از بدعاقبتان و ختم به خیران بیشماری بود که به عرضتان رسید.

خدایا به احترام مقربین در گاهت عاقبت ما را ختم بخیر کن و ما را هم بیخس و

بیامرز و از گناهان ما در گذر ای بخشنده امثال کدخدا کریم ها آمین یارب العالمین.

مجلس ۹۱ عجایب خلقت آدمیان

در دنیا، خدای قادر مطلق همه جور قدرت نمائی کرده و عجایب بی شمار از خود نشان داده است، به هرسوی پهنه گیتی نظر بیندازیم؟، از عجائب خلقت، مشحون است و به هر کجای این مجموعه آفرینش دقت کنیم، پر از شگفتی هاست، اگر تنها به این آدم نیم وجبی و زوایای ساختمان وجودی او ونظم و انسجام او را، بررسی نماییم، از یک مشت پی به نام مغز گرفته تا موی رگ ریزی را، زیر نظر بگیریم، می بینیم عقل متحیر و خرد سرگردان است.

چرا؟ چون دیگر در زمان چند قرن پیش، زندگی نمی کنیم که یک شن کوچک یا ماسه ریز نه بلکه یک گاهی را، نمی شد در هوا نگهداشت قوه جاذبه زمین، آنرا به سوی خود می کشید و جذب می کرد. الان می بینیم هزاران تن بار و انسان را در داخل پرنده آهنی که وزن خود نیز هزاران تن است، در پهنه آسمان ساعت ها به پرواز در می آورند و قدرت جاذبه نمی تواند کاری کند.

نه بلکه این موجود کوچک به نام انسان، راه به فضای لایتناهی، گشوده و به پرواز در می آید و اوج می گیرد تا کرات دیگر را تسخیر کرده و در آن فرمان روائی نماید.

در کراتی مانند ماه و مریخ در منظومه شمسی پیاده شده و نمونه برداری می کند و در آینده نه چندان دور در کرات یا منظومه های دیگر، خواهد نشست، زیرا خدای متعال می داند که چه اعجوبه ای آفریده و در میان این همه جهان آفرینش، فقط پس از خلقت انسان با جمله «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» به خود می بالد و عظمت وجودی او را، آشکار می سازد و در سوره مبارکه (رحمان: ۳۳) دستور می دهد ای

گروه جنّ و انس! اگر می توانید از (از قطر و) مرزهای آسمانها و زمین (نفوذ کنید و) بگذرید، پس بگذرید، ولی هرگز نمی توانید، مگر با نیرویی (فوق العاده و با تسلط کامل).!(۱)

باید سفینه های فضائی اختراع کنید و با ترکیب میلیون ها قطعات ریز و درشت، بهمديگر و با تنظیم رشته های بی شمار لوازم الکترونیکی و. این فضا پیمایها را ساخته و با موشک های پیچیده و نیرومند، آنها را از قوه جاذبه زمین عبور داده و به فضای لایتناهی، رها سازید و با دستگاه قوی، از زمین و از داخل آن، آن را هدایت کنید، تا به مقصد برسد و. و.

یا همین انسان شگفتی ها آفرین از مسافت شش هزار کیلومتر آن طرف دنیا به وسایل مربوطه لیزری و غیره، در این طرف دنیا عمل جراحی انجام می دهد!!.

این عجایب از یک موجود کم توان که حتی با فرو رفتن یک سوزن در بدن او، جیغش به آسمان می رود و یا با وزیدن یک باد گرم و یاسرد و. و. توانش را از دست داده، آخ و اخش، همه جا را فرا می گیرد، سر می زند و به وجود می آید،

پس بین آفریدگارش چکارها می کند و می تواند بکند.

حال چند نمونه از کارهای شگفت آور او را در آفرینش آدمیان، گوش دهید و به خاطر بسپارید.

۱- آدم علیه السلام را،

بی پدر و مادر می آفریند.

۱- رحمان: ۳۳ یامعشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والا رض فانفذوا لاتنفذون الا بسطان.

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلٰصَالٍ مِّنْ حَمَآءٍ مَّسْنُوٰنٍ فَاِذَا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیْهِ مِنْ رُّوْحِیْ فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُوْنَ اِلَّا اِبْلِیْسَ اَبٰی اَنْ یَّكُوْنَ مَعَ السَّٰجِدِیْنَ حَجْر: ۲۸ و (به خاطر بیاور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده، می آفرینم. ۲۹ هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!» ۳۰ همه فرشتگان، بی استثنا، سجده کردند ... ۳۱ جز ابلیس، که ابا کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد.

آدم علیه السلام را از گل بد بو، می آفریند و جفتش را نیز با شرایط خاصی از او، به وجود می آورد و کره به این مساحت را در مدت کمی، از نسل او، پر نموده، و استفاده از مزایای بی انتهای آن، در اختیارش قرار می دهد!!.

۲- عیسی علیه السلام را

بی پدر به وجود می آورد

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا اِلَيْهَا رُوْحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (مریم: ۱۷) قَالَتْ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸) قَالَ اِنَّمَا اَنَا رَسُوْلٌ رَّبِّكَ لِاَتَّهَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا (۱۹) قَالَتْ اَنِّیْ یَكُوْنُ لِیْ غُلَامٌ وَّلَمْ یَمَسَّسْنِیْ بِشَرٍّ وَّلَمْ اَكُ بِعِیًّا (۲۰) قَالَ كَذٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلٰی هٰٓیْنٍ وَّلِنَجْعَلُهٗ اٰیةً لِّلنَّاسِ وَّرَحْمَةً مِّنَّا وَّ كَانَ اَمْرًا مَّقْضٰیًّا سوره مریم: ۱۷ بعد. و میان خود و آنان حجابی افکند (تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشد). در این هنگام، ما روح خود را بسوی او فرستادیم؛ و او در شکل انسانی بی عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد! ۱۸ او (سخت ترسید و) گفت: «من از شر تو، به خدای رحمان پناه می برم اگر پرهیزگاری! ۱۹ گفت: «من فرستاده پروردگار توام؛ (آمده ام) تا پسر پاکیزه ای به تو ببخشم!» ۲۰ گفت: «چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد؟! در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته، و زن آلوده ای هم نبوده ام!» ۲۱ گفت:

«مطلب همین است! پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است! (ما او را می آفرینیم، تا قدرت خویش را آشکار سازیم؛) و او را برای مردم نشانه ای قرار دهیم؛ و رحمتی باشد از سوی ما! و این امری است پایان یافته (و جای گفتگو ندارد)!».

عیسی علیه السلام را از مادر جوانی، بدون جفت، به دنیا می آورد و در روز بلکه ساعت اول به سخن گفتن وا می دارد و خود مراقبت می کند و زیر نظر خود، پرورش می دهد و به جائی می رساند، مریض پیمس و بیمار خوره ای و سرطانی را شفا می دهد و مرده زنده می کند و هرچه در خانه های مردم از اسرار زندگی هست، خبر می دهد و برای هدایت و به صراط مستقیم آمدن بندگانش راهنمایی، و در واقع قدرت نمائی و اظهار قدرت می کند.

۳- اسحاق علیه السلام را

از مادر عقیم و نازا

فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَ بَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۲۸) فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرْهٍ فَصَكَتُ وَجْهَهَا وَ قَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ (۲۹) قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ذاریات: ۲۸ و از آنها احساس وحشت کرد، گفتند: «نترس (ما را سولان و فرشتگان پروردگار توایم!)» و او را بشارت به تولد پسری دانا دادند. ۲۹ در این هنگام همسرش جلو آمد در حالی که (از خوشحالی و تعجب) فریاد می کشید به صورت خود زد و گفت: «آیا پسری خواهم آورد در حالی که (پیرزنی نازا هستم؟!» ۳۰ گفتند:

«پروردگارت چنین گفته است، و او حکیم و داناست!»

و آیات دیگر در این زمینه.

این شخصیت بزرگوار را، پس از یأس و نومیدی پدر و مادر از بچه دار شدن و به سن نازائی رسیدن مادر، خیر او به وجود آمدن او را می دهد و مادر از تعجب و

شگفتی به صورت می زند و سر به دیوار می کوبد!! و با جملات تعجب آور فریاد می کشد، از من نازا و عقیم و از پدر از کار افتاده و فوتوت!!!.

ولی پیام آور از طرف خداوند به او ابلاغ می کند، این کارها برای خدا آسان است و نگران نباش و آرامش خود را حفظ کن.

۴- یحیی علیه السلام

از پدر و مادر عقیم و نازا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

كهيعص ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (۳) مریم: ۱۵- ۱

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

كهيعص مریم: ۱ (این) یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده اش زکریا ... ۲ در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه (عبادت) پنهان خواند ... ۳

۴ گفت: «پروردگارا! استخوانم سست شده؛ و شعله پیری تمام سرم را فرا گرفته؛ و من هرگز در دعای تو، از اجابت محروم نبوده ام! ۵ و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند)؛ و (از طرفی) همسرم نازا و عقیم است؛ تو از نزد خود جانشینی به من ببخش ... ۶ که وارث من و دودمان یعقوب باشد؛ و او را مورد رضایت قرار ده!» ۷ ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می دهیم که نامش «یحیی» است؛ و پیش از این، همانمی برای او قرار نداده ایم!

۸ گفت: «پروردگارا! چگونه برای من فرزندی خواهد بود؟! در حالی که همسرم نازا و عقیم است، و من نیز از شدت پیری افتاده شده ام!» ۹ فرمود: «پروردگارت این گونه گفته (و اراده کرده)؛ این بر من آسان است؛ و قبلاً تو را آفریدم در حالی که چیزی نبود!» ۱۰ عرض کرد: «پروردگارا! نشانه ای برای من قرار ده!» فرمود: «نشانه تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلم (با مردم) نخواهی داشت؛ در حالی که زبانت سالم است!» ۱۱ او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد؛ و با اشاره به آنها گفت:

(«بشکرانه این موهبت،) صبح و شام خدا را تسبیح گوید!» ۱۲ ای یحیی! کتاب (خدا)

را با قوت بگیر! و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم!

۱۳ و رحمت و محبتی از ناحیه خود به او بخشیدیم، و پاکی (دل و جان)! و او پرهیزگار بود! ۱۴ او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود؛ و جبار (و متکبر) و عصیانگر نبود! ۱۵ سلام بر او، آن روز که تولد یافت، و آن روز که می میرد، و آن روز که زنده برانگیخته می شود! (۱)

وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ انبياء: ۸۹ و زكريا را (به یاد آور) در آن هنگام که پروردگارش را خواند (و عرض کرد): «پروردگار من! مرا تنها مگذار (و فرزند برومندی به من عطا کن)؛ و تو بهترین وارثانی!» ۹۰ ما هم دعای او را پذیرفتیم، و یحیی را به او بخشیدیم؛ و همسرش را (که نازا بود) برایش آماده (بارداری) کردیم؛ چرا که آنان (خاندانی بودند که) همواره در کارهای خیر سرعت اقدام می کردند؛ و در حال بیم و امید ما را می خواندند؛ و پیوسته برای ما (خاضع و) خاشع بودند.

۱- قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَوٰةً وَكَانَ تَقِيًّا وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبْرًا عَصِيًّا وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا مريم: ۱-۱۵

یحیی را برای والدین از کار افتاده و عقیم، یک تحفه بزرگ و با ارزش، اهداء می کند و با عبارت هاو سفارشهای «سلام بر او، آن روز که تولد یافت، و آن روز که می میرد، و آن روز که زنده برانگیخته می شود!» او را مفتخر و سرفراز کرده و درجات و مقام های خدای او را آشکار می کند.

پس ای عزیزان خدای توانا که به انجام همه نوع کارهای شکفت آور و محیر العقول توانائی و قدرت دارد، در مشکلات فراوان زندگی، هیچ وقت او را فراموش نکرده و از یاد نبریم، چون حلال مشکلات اوست و شب و روز و در خواب و بیداری و در بر و بحر و زمین و آسمان، در کنار ما و باماست، چنانکه به حضرت موسی علیه السلام فرمود، یا موسی تا توان و قدرت من از دستم نرفته، حاجت و نیازت را از کس دیگر نخواه و در قرآن کریم آیات فراوان نازل کرده و به ما ابلاغ نموده است، از رگ گردن به ما نزدیک تر و هر جا باشیم با ماست و میان قلب و خود ما حایل است.

۵- یا اساساً خود انسان

که تاج و لَئِمْدُ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً (اسراء: ۷۰) اسراء: ۷۰ ما آدمیزادگان را گرمی داشتیم؛ و آنها را در خشکی و دریا، (بر مرکبهای راهوار) حمل کردیم؛ و از انواع روزیهای پاکیزه به آنان روزی دادیم؛ و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده ایم، برتری بخشیدیم. بر سرش گذاشته و مدال برتری دادن بر انسان را، به گردنش آویخته است.

انسان این موجود ناشناخته جهان آفرینش که هرچه زمان می گذرد، به گوشه ای از میلیاردها اسرار وجودی او پی می برند، خودش از عجایب مخلوقات و وجودش مشحون از اسرار لایتناهی خدا دادیست که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای انسان آیا گمان می کنی تو جرم (وموجود) کوچکی هستی در حالی که در وجود تو عالم

بزرگی نهفته است، یا آن فرمایش دوجمله تاریخی که در باره انسان فرمود، من عرف نفسه فقد عرف ربه هر کس خود را شناخت خدایش را می شناسد، فرمایشیست که یک دنیا معنا در آن متراکم شده است.

واقعاً اگر کسی بتواند خود را بشناسد، بی شک خدایش را می شناسد، زیرا می فهمد که این مجموعه کوچک وجود او و هر آدمی، به چه اسرار و شگفتی ها داراست که عقل و خرد در درک نهائی آن به گِل نشسته و ره به جایی نمی برد، حال به توضیح مختصری در باره آیه مبارکه مورد بحث توجه فرمائید.

انسان گل سر سبد موجودات

از آنجا که یکی از طرق تربیت و هدایت، همان دادن شخصیت به افراد است، قرآن مجید به دنبال بحثهایی که مشرکان و منحرفان در آیات قبل ازین آیه داشت،

در اینجا به بیان شخصیت والای نوع بشر و مواهب الهی نسبت به او می پردازد، تا با توجه به این ارزش فوق العاده به آسانی گوهر خود را نیالاید و خویش را به بهای ناچیزی نفروشد، می فرماید: ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم سپس به سه قسمت از مواهب الهی، نسبت به انسانها اشاره کرده می گوید: ما آنها را با مرکبهای مختلفی که در اختیارشان قرار داده ایم در خشکی و دریا حمل کردیم دیگر اینکه آنها را از طیبات روزی دادیم.

با توجه به وسعت مفهوم کلمه طیب که هر موجود پاکیزه ای را شامل می شود، گستردگی این نعمت بزرگ الهی آشکار می گردد.

سوم اینکه ما آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت و برتری دادیم (وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا).

به چند نکته در مورد این آیه مبارکه توجه و دقت کنید.

۱- مرکب، نخستین نعمت انسان

در اینجا این نکته جلب توجه می کند که چرا خداوند از میان تمام مواهبی که به

انسان بخشیده نخست به مساله حرکت او در خشکی و دریا اشاره می کند؟ این ممکن است به آن جهت باشد که بهره گیری از طبیعت و انواع روزیها بدون حرکت امکان پذیر نیست و حرکت انسان بر صفحه زمین نیاز به مرکب راهوار دارد، آری حرکت مقدمه هر گونه حرکت است.

و یا به این جهت که می خواهد سلطه او را بر کل پهنای زمین، اعم از دریا و صحرا مشخص کند چرا که هر یک از انواع موجودات بر قسمتی از محدوده زمین سلطه دارند، تنها انسان است که بر کل این کره خاکی حکومت می کند، بر دریا، صحرا، و فراز هوا.

۲- گرامی داشت انسان از سوی خداوند

در اینکه خداوند انسان را به چه چیز گرامی داشته که در آیه مذکور به طور سربسته می گوید ما انسان را گرامی داشتیم، در میان مفسران گفتگو است، بعضی به خاطر اعطای قوه عقل و نطق و استعدادهای مختلف و آزادی اراده می دانند. بعضی اندام موزون و قامت راست.

بعضی موهبت انگشتان که انسان با آن بسیار کارهای ظریف و دقیق را می تواند انجام دهد و همچنین قدرت بر نوشتن دارد. بعضی به اینکه انسان تقریباً تنها موجودی است که می تواند غذای خود را با دست بخورد.

بعضی به خاطر سلطه او بر تمام موجودات روی زمین.

و بعضی به خاطر شناخت خدا و قدرت بر اطاعت فرمان او می دانند.

ولی روشن است که این مواهب در انسان جمع است، و هیچگونه تضادی با هم ندارند، بنا بر این گرامیداشت خدا نسبت به این مخلوق بزرگ با همه این مواهب و غیر این مواهب است.

خلاصه اینکه انسان امتیازات فراوانی بر مخلوقات دیگر دارد که هر یک از دیگری جالبتر و والاتر است.

و روح انسان علاوه بر امتیازات جسمی مجموعه ای است از استعدادهای عالی و توانائی بسیار برای پیمودن مسیر تکامل بطور نامحدود.

۳- تفاوت کرنا و فضلنا.

در اینکه میان این دو چه تفاوتی است؟ نظرات گوناگونی اظهار شده است.

بعضی گفته اند کَرَمْنَا اشاره به مواهبی است که خدا ذاتا به انسان داده است، و فَضَّلْنَا هُمْ اشاره به فضائلی است که انسان به توفیق الهی، اکتساب می کند.

این احتمال نیز بسیار نزدیک به نظر می رسد که جمله کَرَمْنَا به جنبه های مادی اشاره می کند و فَضَّلْنَا هُمْ به مواهب معنوی، زیرا کلمه فضلنا غالبا در قرآن به همین معنی آمده است.

۴- معنی کثیر در اینجا چیست؟

بعضی از مفسران این آیه را دلیل بر فضیلت فرشتگان بر کل بنی آدم دانسته اند، چرا که قرآن می گوید ما انسانها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم، و طبعاً گروهی در اینجا باقی میماند که انسان برتر از آنها نیست و این گروه جز فرشتگان نخواهند بود.

ولی با توجه به آیات آفرینش آدم و سجود و خضوع فرشتگان برای او و تعلیم علم اسماء به آنها از سوی آدم، تردیدی باقی نمی ماند که انسان از فرشته برتر است، بنا بر این، کثیر در اینجا به معنی جمیع خواهد بود و به گفته مفسر بزرگ طبرسی در مجمع البیان، در قرآن و مکالمات عرب، بسیار معمول است که این کلمه به معنی جمیع می آید.

طبرسی می گوید: معنی جمله این است اَنَا فَضَّلْنَا هُمْ عَلٰی مَنْ خَلَقْنَا هُمْ وَ هُمْ کَثِیرٌ: ما انسان را بر سایر مخلوقات برتری بخشیدیم و سایر مخلوقات بسیارند.

قرآن در باره شیاطین می گوید: وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ (سوره شعراء آیه ۲۲۳) بدیهی است که شیاطین همه دروغگو هستند نه اکثر آنها.

و به هر حال اگر این معنی را خلاف ظاهر بدانیم آیات آفرینش انسان قرینه

روشنی برای آن خواهد بود.

۵- چرا انسان برترین مخلوق خدا است؟

پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، زیرا می دانیم تنها موجودی که از نیروهای مختلف، مادی و معنوی، جسمانی و روحانی تشکیل شده، و در لابلای تضادها می تواند پرورش پیدا کند، و استعداد تکامل و پیشروی نامحدود دارد، انسان است حدیث معروفی که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده نیز شاهد روشنی بر این مدعا است: خداوند خلق عالم را بر سه گونه آفرید: فرشتگان و حیوانات و انسان، فرشتگان عقل دارند بدون شهوت و غضب، حیوانات مجموعه ای از شهوت و غضبند و عقل ندارند، اما انسان مجموعه ای است از هر دو تا کدامین غالب آید، اگر عقل او بر شهوتش غالب شود، از فرشتگان برتر است و اگر شهوتش بر عقلش چیره گردد، از حیوانات پست تر.

در اینجا یک سؤال باقی میماند و آن اینکه آیا همه انسانها از فرشتگان برترند؟

در حالی که گروهی بی ایمان و شرور و ستمگر هستند که از پست ترین خلق خدا محسوب می شوند و به تعبیر دیگر آیا بنی آدم در آیه مورد بحث همه انسانها را شامل می شود یا تنها گروهی از آنها را.

پاسخ این سؤال را در یک جمله می توان خلاصه کرد، و آن اینکه: آری همه انسانها برترند، اما بالقوه و بالاستعداد، یعنی همگی این زمینه و شایستگی را دارند، حال اگر از آن استفاده نکنند، و سقوط نمایند مربوط به خودشان است.

گر چه برتری اساسی انسان بر سایر موجودات روی جنبه های معنوی و انسانی او است ولی بی مناسبت نیست که بدانیم به گفته دانشمندان انسان حتی از نظر نیروهای جسمانی در بعضی از جهات از سایر جانداران قویتر و نیرومندتر است

(هر چند از پاره ای جهات ضعیفتر به نظر می رسد).

الکسیس کارل نویسنده کتاب «انسان موجود ناشناخته» می گوید: بدن انسان دارای استحکام و ظرافت فوق العاده ای می باشد و در مقابل هر نوع حادثه

استقامت می ورزد، همچنین در مقابل بی‌غذائی، بیخوابی، خستگی، غصه افراطی، درد، بیماری، رنج، پرکاری و در مورد حفظ موازنه و تعادل حیرت‌انگیز بدن و روح خویش، تحمل عجیبی از خود نشان می‌دهد، حتی می‌توان گفت که انسان از تمام حیوانات پردوامتر، پرتلاشتر است، با این توانائی جسمی و فکری شگرفش توانسته است، اینهمه امور، صنایع، و تمدن کنونی را به وجود آورد و برتریش را بر همه جانداران به اثبات رساند.

پس انسان از نظر قرآن برترین موجودات جهان و گل سرسبد آنهاست اگر از استعدادهای خدا دادی خود، بطور صحیح استفاده نماید و از اعمال برخلاف رضای خدا دوری کند.

اما بنی آدمی که در وادی ضلالت و خودکامگی قدم زند و در شهوات و خواسته‌های نفسانی خود، فرو رود و پیرو دشمن آشکار خود (شیطان) گردد، از بدترین موجودات جهان خواهد بود مانند آنهایی که خاطر ریاست چند روزه دنیا و حفظ موقعیت خود و حراست از آن، خود را به مرحله‌ای از پستی تنزل دهد، حتی از دادن نیم استکان آب که مانند دریا در دشت کربلا، جریان داشت، مضایقه کن و گلوی طفل شیرخوار ششماهه را در روی دست پدر، هدف تیر قرار داده و بر دلش آتش زند و با خجالت از مادر چشم‌براهش، روانه خیمه نماید، زهی بی‌مروتی و بیرحمی!

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.

مجلس ۹۲ دو چیز حد و مرز ندارد!

ایمان و خدانشناسی، مرز و بومی و حد و حدودی و اندازه و عرض و طولی ندارد و هیچوقت هم نمی شود محدود به حدود نمود و برایش حد و مرزی تعیین کرد.

نه عرب و عجم و نه سیاه و سفید و نه سید قرشی و عبد حبشی و نه کوتاه و بلند و. و. نمی شناسد.

در این مجلس اختصاصاً در باره مرز و بوم نبودن برای ایمان و خدانشناسی، صحبت خواهم کرد.

ابی لهب عموی پیغمبر و عبدالله افطح فرزند امام صادق علیه السلام و جعفر کذاب پسر امام و برادر امام و عموی امام، در اثر عصیان و نافرمانی، از دایره دودمان نبوت و امامت، خارج و مطرود اما امیرمؤمنان علیه السلام در باره محمد بن ابی بکر فرمود: محمد پسر من بود اما از صلب ابی بکر بیرون آمد و در باره سلمان عجمی و ایرانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: السلمان منّا أهل البيت جبرئیل نازل شده و می گوید خدا فرمود:

سلمان بنده خاص من است. داخل در دودمان و اهل بیت علیهم السلام می شوند.

یا پس از شنیدن شهادت مالک اشتر نخعی کوفی قدس سره درباره او امیرمؤمنان علیه السلام روضه می خواند «لیهدنّ موتک عالماً و لیفرّحنّ عالماً، رحم الله مالکاً ما مالکک لوکان من جبل لکان فنداً و لوکان من حجر لکان صلداً هل قامت النساء عن مثل مالک، کان مالک لی کما کنت لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» البته مرگ تو عالمی (علی و کوفه علی) را شکسته و خورد کرده و عالمی (معاویه و شام معاویه) را خوشحال می نماید، خدا رحمت کند مالک را مالک چه مالکی اگر از کوه هامی بود، کوه شامخ و اگر صخره و سنگها بود،

صخره نشکن و محکم بود؛

خدا رحمت کند مالک را آیا زن ها (و مادر) ها از روی شخصیتی مانند مالک، بلند شده اند؟! (با یک جمله تاریخی در باره مالک سنگ تمام گذاشت فرمود:) مالک برای من مانند من بودم برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. این عبارت خیلی پر معنا و بی انتهاست، مقایسه کنید مقام آن حضرت را در پیش پیامبر با مقام مالک پیش علی علیه السلام ای بنام به تو ایمان و خدا و امام شناسی!.

یا محمد بن نعمان (شیخ مفید رضوان الله علیه) که از طرف حجت الهی چندمین بار، نامه به او رسیده بود و در عنوان یکی از نامه ها مرقوم فرموده بود، للأخ السدید و الولی الرّشید الشیخ المفید أدام الله اعزازه، به برادر محکم و دوست رشید شیخ مفید خدا عزت او را پایدار نماید (برسد، به اهمیت جمله ها دقت نمائید) بعد از وفات او که لقب مفید را به او، نثار کننده (یعنی امام زمان عجل الله فرجه الشریف و روحی له الفداء) را می بینند در کنار مزارش، دست به کمر گذاشته و فرمود: مرگ تو پشت مرا شکست!!! یا علامه حلی مرحوم که محرمانه از شهر حله در عراق راهی کربلا شده برای زیارت سرور و سالار شهیدان، در مسیرش عربی از نخلستان بیرون می آید و سلام می کند و فرصت را غنیمت می شمارد و دلتنگی تنهائی بدر آید، از اخاالعرب مسائلی سبک وزنی را مطرح می کند که نردبانی به راه بگذارد، برادر عرب جواب علامه را می دهد، دوباره و سه باره و چندمین بار تا از مشکلات مسائل فقهی مطرح و پاسخ می شنود، فقط در یک مسئله که خود با قواعد کلی فقهی حل نموده بود، می بیند اخاالعرب، برخلاف او فتوی داد، گفت برادر در این مورد از معصوم روایتی نداریم و قواعد هم بر خلاف نظر شماست!!.

اخاالعرب جواب داد چرا از معصوم روایت نیست در کتاب تهذیب که داری در فلان صفحه و فلان سطر از اما روایت هست، صحبت که به اینجا رسید علامه را هیبت و ترس برداشت که این آقا از کجا می داند من کتاب تهذیب دارم و باچه خطی نوشته شده است باسطرش بیان نمود که من این روایت را ندیده ام به خود لرزید و

خواست مؤدبانه بشناسد اخالالعرب کیست، سؤال نمود آقا علماء در باره دیدن امام زمان علیه السلام را در زمان غیبت اختلاف نظر دارند عده ای می گویند حضرت را می شود دید و گروهی می گویند نمی شود نظر شما چیست؟!.

این را گفت: تازیانه از دستش افتاد، دید اخالالعرب خم شد و تازیانه را از زمین برداشت و دو دستی بلند کرد به طرف او گرفت و فرمود: چگونه نمی شود دید در حالی که در رکاب تو پیاده می رود!!!.

علامه سرش گیج رفت وقتی به خودش آمد دید نه اخالالعربی هست نه کس دیگر!!!.

من چند مجلس در باره این شخصیت های بزرگوار صحبت کرده و خواهم کرد که اگر نبود و نباشد این وجودهای ملکوتی و عرفانی، زمین در برابر این فسادهای نامتنهائی مردم بهم می ریزد و نابود می شود.

حجت الاسلام والمسلمین مسعود عالی در برنامه اعتقادی «طرح تابستانه» در جمع مردم گلپایگان با اشاره به زندگی مرحوم طیب حاج رضایی اظهارداشت: این مرد اوایل زندگی در خط ارزش های اخلاقی و الهی نبود ولی با همه بدی هایش دو خصلت خوب داشت، اول این که با دستگاه امام حسین (علیه السلام) قهر نبود و ویژگی دوم جوانمردی او بود که به افتادگان لگد نمی زد و به آنها رحم می کرد؛ روزی یکی از سادات تهران را دید که کنار اسباب و اثاثیه اش نشسته بود، وقتی سبب را جویا شد، شنید که صاحب خانه اش او را از خانه بیرون کرده سپس، سید را به خانه ای نوساز برد و اثاثیه اش را در آن خانه قرار داد و خانه ای که برای خودش ساخته بود به نام سید کرد و گفت که به مادرت بگو در آخرت یک خانه به من هدیه کند.

سخنران این مراسم در ادامه گفت: مرحوم حاج رضایی ماه خرداد از جنوب شهر تهران دسته ای به هواداری از امام (ره)، راه انداخت، وقتی او را دستگیر کردند، او را تحت بدترین شکنجه ها قرار دادند و از او خواستند اگر اعلام کند که امام (ره)، با وعده پول، از او خواسته این حرکت را انجام دهد، وی را آزاد کنند که در این

لحظه اعلام کرد، من بخاطر جد این آقا به میدان آمدم و هرگز چنین کاری نخواهم کرد و سپس او را اعدام کردند؛ وی در آخر عمر از طریق برادرش پیامی به امام راحل فرستاد که اولاً من به شما خیانت نکردم و از آقا بخواهید که من را در آخرت شفاعت کند، امام راحل نیز به شدت از شنیدن خبر اعدام ایشان ناراحت شدند و فرمودند؛ ایشان در آن دنیا کارشان درست است و نیازی به شفاعت ما ندارند؛ او شناخت زیادی از دین نداشت ولی پای همان باور اندکی که از دین داشت، به خوبی ایستاد و جزو شهدای اول قیام اسلامی مردم ایران لقب گرفت.

اصحاب کهف

اصحاب کهف یک دسته چند نفری از فرزندان وزرا بودند در تشکیلات استبداد دقیانوس رومی، با درایت و به کار بستن عقل و خرد خود، خدای خود را شناختند و به همدیگر گفتند:

دیدید با رسیدن خبر لشکر کشی پادشاه ایران، دقیانوس چگونه رنگ انداخت و خود را باخت، اگر او خدا بود که این گونه دست و پایش را گم نمی کرد؟!.

در اثر این استنباط بدون این که واعظی آنها را موعظه یا راهنمایی کند، خود را رسانند به جایی که خداوند با بیان حالات آنها، درسوره ای به نام آنها (کهف) از آیه ۹ تا ۲۶، (که شرح می دهد)، هم از آنها تقدیر نموده و هم به عالمیان شناساند و پس از ظهور یگانه منجی عالم بشریت حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، نیز از یاران باوفای آن امام همام خواهند بود.

اما از نظر قرآن کریم. کهف: ۲۶-۹ آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟! ۱۰ زمانی را به خاطر بیاور که آن جوانان به غار پناه بردند، و گفتند:

«پروردگارا! ما را از سوی خودت رحمتی عطا کن، و راه نجاتی برای ما فراهم ساز!» ۱۱ ما (پرده خواب را) در غار بر گوششان زدیم، و سالها در خواب فرو رفتند.

۱۲ سپس آنان را برانگیختیم تا بدانیم (و این امر آشکار گردد که) کدام یک از آن دو گروه، مدّت خواب خود را بهتر حساب کرده اند. ۱۳ ما داستان آنان را بحق برای تو بازگو می کنیم؛ آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم. ۱۴ و دل‌هایشان را محکم ساختیم در آن موقع که قیام کردند و گفتند:

«پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است؛ هرگز غیر او معبودی را نمی خوانیم؛ که اگر چنین کنیم، سخنی بگزارف گفته ایم. ۱۵ این قوم ما هستند که معبودهایی جز خدا انتخاب کرده اند؛ چرا دلیل آشکاری (بر این کار) نمی آورند؟! و چه کسی ظالمتر است از آن کس که بر خدا دروغ ببندد؟!» ۱۶ و (به آنها گفتیم:) هنگامی که از آنان و آنچه جز خدا می پرستند کناره گیری کردید، به غار پناه برید؛ که پروردگارتان (سایه) رحمتش را بر شما می گستراند؛ و در این امر، آرامشی برای شما فراهم می سازد! ۱۷ و (اگر در آنجا بودی) خورشید را می دیدی که به هنگام طلوع، به سمت راست غارشان متمایل می گردد؛ و به هنگام غروب، به سمت چپ؛ و آنها در محل وسیعی از آن (غار) قرار داشتند؛ این از آیات خداست! هر کس را خدا هدایت کند، هدایت یافته واقعی اوست؛ و هر کس را گمراه نماید، هرگز ولی و راهنمایی برای او نخواهی یافت! ۱۸ و (اگر به آنها نگاه می کردی) می پنداشتی بیدارند؛ در حالی که در خواب فرو رفته بودند! و ما آنها را به سمت راست و چپ میگرداندیم (تا بدنشان سالم بماند). و سگ آنها دستهای خود را بر دهانه غار گشوده بود (و نگرهبانی می کرد). اگر نگاهشان می کردی، از آنان می گریختی؛ و سر تا پای تو از ترس و وحشت پر می شد! ۱۹ این گونه آنها را (از خواب) برانگیختیم تا از یکدیگر سؤال کنند؛ یکی از آنها گفت: «چه مدّت خوابیدید؟!» گفتند:

«یک روز، یا بخشی از یک روز!» (و چون نتوانستند مدّت خوابشان را دقیقاً بدانند) گفتند: «پروردگارتان از مدّت خوابتان آگاهتر است! اکنون یک نفر از خودتان را با این سگه ای که دارید به شهر بفرستید، تا بنگرد کدام یک از آنها غذای پاکیزه تری دارند، و مقداری از آن برای روزی شما بیاورد. اما باید دقت کند، و هیچ کس را از وضع شما آگاه نسازد ... ۲۰ چرا که اگر آنان از وضع شما آگاه شوند، سنگسارتان می کنند؛ یا شما را به

آیین خویش بازمی گردانند؛ و در آن صورت، هرگز روی رستگاری را نخواهید دید!» ۲۱ و اینچنین مردم را متوجه حال آنها کردیم، تا بدانند که وعده خداوند (در مورد رستاخیز) حق است؛ و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست! در آن هنگام که میان خود درباره کار خویش نزاع داشتند، گروهی می گفتند: «بنایی بر آنان بسازید (تا برای همیشه از نظر پنهان شوند! و از آنها سخن نگوئید که) پروردگارشان از وضع آنها آگاهتر است!» ولی آنها که از رازشان آگاهی یافتند (و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند) گفتند: «ما مسجدی در کنار (مدفن) آنها می سازیم (تا خاطره آنان فراموش نشود.)» ۲۲ گروهی خواهند گفت: «آنها سه نفر بودند، که چهارمین آنها سگشان بود!» و گروهی می گویند:

«پنج نفر بودند، که ششمین آنها سگشان بود.» - همه اینها سخنانی بی دلیل است - و گروهی می گویند: «آنها هفت نفر بودند، و هشتمین آنها سگشان بود.» بگو: «پروردگار من از تعدادشان آگاهتر است!» جز گروه کمی، تعداد آنها را نمی دانند. پس درباره آنان جز با دلیل سخن مگو؛ و از هیچ کس درباره آنها سؤال مکن! ۲۳ و هرگز در مورد کاری نگو: «من فردا آن را انجام می دهم» ...

۲۴ مگر اینکه خدا بخواهد! و هرگاه فراموش کردی، (جبران کن) و پروردگارت را به خاطر بیاور؛ و بگو: «امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشنتر از این هدایت کند!» ۲۵ آنها در غارشان سیصد سال درنگ کردند، و نه سال (نیز) بر آن افزودند. ۲۶ بگو:

«خداوند از مدّت توقّفشان آگاهتر است؛ غیب آسمانها و زمین از آن اوست! راستی چه بینا و شنواست! آنها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند! و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی دهد!»

داستان اصحاب کهف از زبان امام صادق علیه السلام

خصوصیات داستان را ارباب احادیث و تفاسیر، مختلف ذکر کرده اند. و ما شرح این قضیه را طبق روایت وارده در «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» ذکر می کنیم:

علی بن ابراهیم میگوید: حدیث کرد برای من پدرم از ابن ابی عمیر از ابوبصیر از حضرت امام صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: سبب نزول سوره کهف این

است که طائفه قریش، سه نفر را بسوی نجران فرستادند تا از یهود و نصاری مسائلی را یاد بگیرند، تا آن مسائل را از رسول الله سؤال کنند.

آن سه تن عبارت بودند از نضر بن حارث بن کلده و عقبه بن ابی معیط و عاص بن وائل.

این سه نفر حرکت کردند بسوی نجران، و به نزد علماء یهود در آنجا رفتند و در خواست تعلم مسائلی را از آنها نمودند.

علماء یهود گفتند: شما از محمد از سه مسأله پرسش کنید؛ اگر طبق مدارکی که در نزد ماست به شما پاسخ گفت، پس بدانید که او صادق و راستگو است؛ و سپس از یک مسأله واحد دیگری نیز سؤال کنید؛ اگر مدعی شد که میدانند، بدانید که او کاذب و دروغگو است!

آن سه تن قرشی گفتند: آن مسائل چیست؟

علماء یهود گفتند: از محمد پرسید که آن جوانان و جوانمردانی که در زمان پیشین بوده اند، و از میان قوم و اهل شهر خود خارج شدند و غیبت نمودند و خوابیدند؛ چقدر خوابشان به طول انجامید تا آنکه از خواب بیدار شدند؟ و تعداد آنها چند نفر بوده است؟ و با آنها از غیر آنان چه بوده است؟ و داستان و قصه آنها چیست؟

و دیگر پرسید از موسی علیه السلام در وقتی که خداوند او را امر کرد که از آن عالم پیروی کند، و از او تعلم کند و فرا گیرد؛ آن عالم که بود؟ و چگونه از او تبعیت کرد؟ و داستان او با آن عالم چیست؟

و دیگر پرسید از مردی که در گردش بود، و از محل غروب خورشید تا محل طلوع آنرا بپیمود تا به سد یا جوج و مأجوج رسید؛ آن مرد که بود؟ و داستان و قصه او چیست؟

و سپس مفصلاً آنها شرح این سه مسأله را برای آن سه نفر املاء کردند و گفتند:

اگر محمد پاسخ شما را طبق آنچه ما برای شما شرح دادیم بیان کرد پس بدانید که او

صادق است، و اگر بر خلاف این بیان کرد بدانید که کاذب است و تصدیق او را ننمائید!

قریش پرسیدند: پس آن مسأله چهارم کدام است؟

یهود گفتند: از او پرسید که قیامت چه موقع بر پا خواهد شد! اگر مدعی شد که من هنگام فرا رسیدن قیامت را میدانم، بدانید که دروغگو است! چون وقت قیامت را غیر از ذات خداوند تبارک و تعالی هیچکس نمیداند.

آن سه تن از نجران باز گشتند، و به نزد ابوطالب در مکه آمدند و گفتند: ای ابوطالب! فرزند برادر تو چنین می پندارد که از اخبار غیبیه آسمان بر او نازل میشود، و ما مسائلی داریم؛ اگر پاسخ ما را داد میدانیم که در دعوی خود صادق است، و اگر پاسخ نداد میدانیم که کاذب است!

ابوطالب گفت: از هر چه میخواهید از این مسائلی که مورد نظر شماست از او سؤال کنید. قریش از آن سه مسأله از رسول الله سؤال نمودند.

رسول الله بدون آنکه جواب را مقرون به اراده و مشیت خدا کند و «إن شاء الله» بگوید فرمود: من فردا جواب شما را میدهم. (به امید آنکه تا فردا جبرائیل امین می آید و پاسخ این مسائل را از ناحیه مقدس ذات حق تعالی می آورد.)

در این حال مدت چهل روز، وحی از رسول خدا منقطع و مختفی شد، تا به سرحدی که رسول خدا را غم و اندوه فرا گرفت، و صحابه که ایمان آورده بودند و پیوسته با آن حضرت بودند، در شک و تردید افتادند. و قریش خوشحال شدند، و پیامبر و مؤمنین را مسخره و اذیت میکردند. و حزن و اندوه ابوطالب فزونی گرفت.

چون چهل روز به پایان رسید، بر پیامبر اکرم سوره کهف نازل شد.

رسول خدا از جبرائیل پرسید: درنگ کردی! و در پاسخ این سؤالات کنیدی و تأمل کردی!

جبرائیل گفت: ما ابدا چنین توانائی را در خود نداریم که بدون اذن و فرمان خدا فرود آئیم! در این حال خداوند این آیات را فرستاد:

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا.

و سپس قصه و داستان را برای رسول الله بیان کرد و گفت:

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا.

با نزول این سوره مبارکه به تمام سؤالات قریش و یهودیان نجران پاسخ داده شد.

پس حضرت صادق علیه السلام فرمودند: اصحاب کهف و رقیم در زمان پادشاه جابر و سرکشی بودند که تمام اهل مملکت خود را به پرستش بتها فرا میخواند، و کسی که دعوت او را اجابت نمی نمود او را می کشت.

و آن جوانان گروهی از ایمان آورندگان به خدای تعالی بودند که پیوسته خداوند عز و جل را عبادت میکردند. و پادشاه در دروازه شهر افرادی را گماشته بود که نمی گذاشتند کسی از شهر خارج شود مگر آنکه برای بت ها سجده کند.

آن جوانان به بهانه صید خارج شدند. و در راه، عبورشان به چوپانی افتاد و او را به طریقه و آئین خود و به مرام و مقصود خود دعوت کردند.

آن چوپان دعوت آنانرا اجابت نکرد؛ لیکن سگ آن چوپان دعوت را اجابت نمود، و با آنان به راه افتاد.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هیچکدام از بهائم داخل بهشت نمی شوند مگر سه عدد از آنها که عبارتند از: خر بلعم باعورا و گرگ یوسف و سگ اصحاب کهف.

باری، اصحاب کهف از شهر خود به بهانه شکار خارج شدند؛ چون از دین و آئین پادشاه در ترس و هراس بودند. و چون شب فرارسید، داخل در غاری شدند؛ و آن سگ نیز با آنان معیت داشت.

خداوند پینکی و حالت خواب آلودگی را بر آنان مستولی ساخت؛ همچنانکه فرماید: فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا.

آنان در آن غار آرمیدند و به خواب عمیق فرو رفتند؛ تا زمانی که خداوند آن پادشاه طاغی و یاغی و باغی را هلاک نمود؛ و تمام افراد آن مملکت را نیز بمیرانید،

و اهل آن زمان منقرض شدند و زمان دیگری پدید آمد و اهل دیگری در آن زمان به ظهور رسیدند.

در این حال اصحاب کهف از خواب بیدار شدند، و بعضی از آنان به بعضی دیگر گفتند: چقدر زمان گذشته است که ما در اینجا خوابیده ایم؟

دیگران نگاهی به خورشید افکندند و دیدند که بالا آمده است، لذا در پاسخ گفتند: درنگ ما در اینجا یک روز یا مقداری از یک روز بوده است.

و سپس به یک نفر از میان خود گفتند: که این ورق پول را بگیر، و بطوری وارد شهر شو که کسی تو را نشناسد، و متنکرا برای ما طعامی خریداری کن و بیاور! چون اهل شهر اگر ما را بشناسند و از احوال ما مطلع شوند، بدون شک ما را خواهند پکشت، یا به دین و آئین خود وارد خواهند ساخت.

آن مرد برای خریداری غذا از کهف بسوی شهر رهسپار شد. دید شهر غیر از آنی است که در خاطر خود معهود داشت، و جماعتی را دید که همه به خلاف زی و عادت سابقین هستند.

او آنها را نشناخت و با زبان و تکلم آنها نیز آشنا نبود، و آنان نیز از زبان او خبری نداشتند.

بدو گفتند: تو که هستی؟ و از کجا آمده ای؟

آن مرد، آنان را از قضیه و داستان خود آگاه کرد.

پادشاه آن شهر با تمام یاران و اعوان خود برای کشف این قضیه به خارج شهر حرکت کردند، و آن مرد نیز همراه آنان بود. و آمدند تا به در غار رسیدند. و میخواستند که وارد شوند و از خصوصیات باخبر شوند.

بعضی از آنان می گفتند که: این جماعت سه نفر هستند و چهارمی آنان سگ همراه آنهاست. و بعضی دگر می گفتند: ایشان مجموعاً پنج نفر هستند و ششمی آنان سگ آنهاست. و بعضی دیگر می گفتند: ایشان هفت نفرند و هشتمین آنها سگ آنهاست.

و چنان خداوند عز و جل به حجابی از رعب و ترس آنانرا پوشانیده بود که ابدا قدرت بر دخول و ورود در غار را نداشتند، و غیر از همان یک نفر که از خود اصحاب کهف بود احدی قادر بر دخول نبود.

آن یک تن چون وارد شد، دید که یاران خود که در غارند همه در خوف و هراسند و چنین پنداشته اند که جماعتی که در غار اجتماع نموده اند، یاران همان پادشاه طاغی و سرکش سابق یعنی دقیانوس هستند (و اینک قصد دارند آنها را بکشند).

آن یک نفر رفقای خود را مطمئن ساخت که چنین نیست؛ بلکه دقیانوس و تمام اهل شهر مرده اند، و اینان جماعت دیگری هستند. و متوقفین در کهف که یاران او هستند در این مدت طولانی همگی به خواب عمیق فرو رفته اند؛ و خداوند آنانرا آیه و نشانه توحید و قدرت برای مردم قرار داده، و برای معاد و روز بازپسین شاهد صادقی مقرر داشته است.

در این حال همگی به گریه در آمدند، و از خدای خود مسألت نمودند که آنانرا به خوابگاه هایشان برگرداند؛ و آنان بار دیگر نیز به خواب روند.

پادشاه آن زمان که از مؤمنین بود گفت: سزاوار است که اینک ما در این محل مسجدی بنا کنیم، و برای دیدار و زیارت مسجد بدین نقطه بیائیم؛ چون این جماعت کهف از مؤمنان هستند.

و از برای اصحاب کهف در هر سالی دوبار انتقال و از پهلو به پهلو شدن است؛ شش ماه بر پهلو راست خود میخوابند، و شش ماه دیگر بر پهلو چپ. و سگ آنان نیز همیشه ملازم آنهاست بطوریکه دو دست خود را در آستانه غار گسترده است. (۱)

علامه طباطبایی بعد از نقل این روایت گفته اند: این روایت از نقطه نظر متن از

۱- (تفسیر علی بن ابراهیم قمی طبع سنگی از ص ۳۹۲ تا ۳۹۴) معادشناسی ۵/ ۲۸۸ از آن.

واضحترین روایات وارده در این مقام است، و نیز از سالمترین و دورترین آنهاست از اضطراب و تشویش؛ لیکن معذکک دلالت دارد بر آنکه آن کسانی که در تعداد اصحاب کهف اختلاف کردند همان افرادی هستند که بر در کهف اجتماع کرده بودند، و این خلاف ظاهر آیه است.

و دیگر دلالت دارد بر آنکه اصحاب کهف برای بار دوم نمرده اند، بلکه به خواب اولیه خود برگشتند. و نیز سگ آنان زنده و در خواب است؛ و در هر سال دو بار پهلو به پهلو می شوند از راست به چپ و از چپ به راست؛ و آنان فعلا بر همان هیئت و قیافه خود در غار هستند؛ و ما فعلا در روی زمین غاری را سراغ نداریم که در آن جماعتی بدینگونه و به این هیئت خوابیده باشند. (المیزان ج ۱۳ ص ۳۰۰) (۱)

از جمله الطاف خاص الهی به جوانمردان کهف این است که ایشان در دولت حقه قائم آل محمد، علیه السلام برانگیخته می شوند و در رکاب حضرتش خواهند بود.

چنانکه امام صادق، علیه السلام هنگامی که یاران قائم را بر می شمردند، اصحاب کهف را نیز از جمله یاران خاص آن حضرت معرفی می کنند: «اصحاب الکهف سبعة نفر مکسلمینا و اصحابه»، اصحاب کهف که هفت نفرند، منظور مکسلمینا و همراهانش

۱- اسامی اصحاب کهف: در روایات اسامی آنان مختلف آمده است ولی گفته تفسیر المیزان را می آوریم. علامه طباطبائی گفته اند: در روایات یونانیه و سریانیه که روایات اسلامی به آنها منتهی میشود، اسامی آنها را چنین گفته اند: مکس میانوس (میلیانوس) maxi milianos (اول) امیلخوس ملیخا Iamblichos (دوم) مرتیانوس مرطلوس مرطولس martinus (سوم ذوانیوس دوانیوانس دنیاوسیوس dionysios (چهارم) ینیوس یوانیس نواسیس Joannes (پنجم) اکساکدثو دنیانوس کسقسطیونس اکسقسوسط کشفوطط Exa koustodianos (ششم) انطونس (افطونس) اندونیوس انطینوس Antonios (هفتم) و سگ آنها قطمیر نام داشته است. و بعضی گفته اند: اسماء عربی آنها از قبضه اخذ شده و قبضه از سریانیه گرفته شده است. (المیزان ج ۱۳ ص ۳۰۹ و ۳۱۰)

می باشد، و همچنین در آثار مفسران متعدد اشاره به این موضوع شده که آنها در نخستین روز ظهور رجعت و در اولین روز اعلام ظهور با امام مهدی علیه السلام، بیعت می کنند.

پس آنها از ذخایر دولت کریمه آقا امام زمان، عجل الله تعالی فرجه الشریف، هستند که برای او محفوظ خواهند ماند. چنانچه امام صادق، علیه السلام، می فرماید: «یاران صاحب الامر، علیه السلام، برای او محفوظ هستند، حتی اگر تمام مردم از بین بروند، خداوند یاران مهدی را نزد او می آورد.»

غار مخوف اصحاب کهف در کجا واقع شده است؟

شهری که اصحاب کهف در آن ساکن بودند بنا بر روایتی که در بحارالانوار از حضرت علی، علیه السلام، نقل شده است «افسوس» نام داشت که افسوس پیش از میلاد مسیح یکی از شهرهای معروف جهان بوده که معبد معروف «دیانا» که از عجایب هفتگانه بوده در این شهر قرار داشت. که این معبد از طرف مرد شهرت طلبی به نام «اروسترات» در سال ۳۵۶ ق. م طعمه حریق شده تا بدین وسیله نام او در تاریخ جاویدان بماند.

این شهر کلا از بین رفته و بر خرابه های آن دهکده «آیاسلوغ» به وجود آمده که آیاسلوغ در استان «آیدین» ترکیه در ۶۵ کیلومتری «ازمیر» و ۵ کیلومتری دریای اژه قرار دارد. در یک کیلومتری «آیاسلوغ» غاریست که مردم ترکیه برای آن اهمیت فراوانی قایل هستند و آنجا را بعنوان مرقد مطهر اصحاب کهف زیارت می کنند، اما اخیرا غار دیگری در کشور اردن در ۸ کیلومتری عمان (پایتخت اردن) کشف شده که نشانه های غار اصحاب کهف بر آن منطبق تر است.

همچنین غار دیگری در نزدیکی شهر دمشق در کشور سوریه منتسب به اصحاب کهف است. لازم به ذکر است علامه طباطبایی، قدس سره، پس از تحقیقات ارزنده ای به این نتیجه رسیده اند که نشانه های یادشده در قرآن کریم از غار اصحاب کهف بر غار «افسوس» در ترکیه منطبق تر است.

و همچنین از ابن عباس نقل می کنند که معاویه در جنگ مضیق نزدیک روم رفته بود و به غاری که اصحاب کهف در آن مدفون اند نزدیک شد. معاویه اصرار داشت که از درون غار مطلع شود. قبلاً چند نفر را برای کاوش به داخل آن فرستاد ولی تندباد شدیدی وزید که نتوانستند پیش بروند. ناچار معاویه از این فکر منصرف شد.

بیست و هفت نفر از قوم حضرت عیسی (علیه السلام) یعنی همان کسانی که به حق هدایت می یابند و بدان باز می کردند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و ابودجانہ انصاری و مقداد بن اسود و مالک اشتر، این گروه در کنار حضرت (قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء) عنوان یاران و حکمرانان (اطراف حضرت) می باشند.

پس با دقت در مطالب گذشته، می بینیم که علم و ایمان حد و مرز نمی شناسد.

مجلس ۹۳ هر گونه محبتی را بهتر

و بیشتر از آن پاسخ گوئید

در آداب و اخلاق اجتماعی ما، بنا بر این است که اگر کسی درباره ما خدمتی یا نیکی کرد، ما هم در برابر آن سعی کنیم بهتر از آن یا حداقل مانند آن را درباره او، انجام دهیم حتی رعایت این صفت حسنه آن قدر اهمیت دارد که خداوند در قرآن کریم شخصاً به این موضوع پرداخته و می فرماید:

۱- وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَاَحْسَنَ مِنْهَا اَوْ رُدُّوْهَا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيْبًا (۸۶) نساء: ۸۶ هر گاه به شما تحیت گویند، پاسخ آن را بهتر از آن بدهید؛ یا (لااقل) به همان گونه پاسخ گوئید! خداوند حساب همه چیز را دارد.

تحیت در لغت از ماده حیات و به معنی دعا برای حیات دیگری کردن است

خواه این دعا به صورت سلام علیک (خداوند تو را به سلامت دارد) و یا حیاک الله (خداوند تو را زنده بدارد) و یا مانند آن، باشد ولی معمولاً از این کلمه هر نوع اظهار محبتی را که افراد بوسیله سخن، با یکدیگر می کنند شامل می شود که روشنترین مصداق آن همان موضوع سلام کردن است.

ولی از پاره ای از روایات، همچنین تفاسیر، استفاده می شود که اظهار محبت های عملی نیز در مفهوم تحیت داخل است، در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین نقل شده که: المراد بالتحیه فی الایه السلام و غیره من البر: منظور از تحیت در آیه، سلام و هر گونه نیکی کردن است.

و نیز در روایتی در کتاب مناقب چنین می خوانیم کنیزی یک شاخه گل خدمت امام حسن علیه السلام هدیه کرد، امام در مقابل آن وی را آزاد ساخت، و هنگامی که از علت این کار سوال کردند، فرمود: خداوند این ادب را به ما آموخته آنجا که می فرماید: وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا و سپس اضافه فرمود: تحیت بهتر، همان آزاد کردن او است! و به این ترتیب آیه یک حکم کلی درباره پاسخ گوئی به هر نوع اظهار محبتی اعم از لفظی و عملی می باشد.

تا آنجا که می دانیم تمام اقوام جهان هنگامی که به هم می رسند برای اظهار محبت به یکدیگر نوعی تحیت دارند که گاهی جنبه لفظی دارد و گاهی به صورت عملی است که رمز تحیت می باشد، در اسلام نیز سلام یکی از روشنترین تحیت ها است، و آیه فوق گرچه معنی وسیعی دارد اما یک مصداق روشن آن سلام کردن است، بنا بر این طبق این آیه همه مسلمانان موظفند که سلام را به طور عالتر و یا لاقلاً مساوی جواب گویند.

از آیات قرآن نیز استفاده می شود که سلام یکنوع تحیت است.

در سوره نور آیه ۶۱ می خوانیم: فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ هنگامی که وارد خانه ای شدید بر یکدیگر تحیت الهی بفرستید تحیتی پر برکت و پاکیزه.

در این آیه سلام به عنوان تحیت الهی که هم مبارک است و هم پاکیزه معرفی شده است و ضمناً می توان از آن استفاده کرد که معنی سلام علیکم در اصل سلام الله علیکم است، یعنی درود پروردگار بر تو باد، یا خداوند تو را به سلامت دارد، و در امن و امان باشی به همین جهت سلام کردن یکنوع اعلام دوستی و صلح و ترک مخاصمه و جنگ محسوب می شود.

از پاره ای از آیات قرآن نیز استفاده می شود که تحیت اهل بهشت نیز سلام است *أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا*.

اهل بهشت در برابر استقامتشان از غرفه های بهشتی بهره مند می شوند و تحیت و سلام به آنها نثار می شود (فرقان- ۷۵)

و در آیه ۲۳ سوره ابراهیم و آیه ۱۰ سوره یونس درباره بهشتیان نیز می خوانیم *تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ*: تحیت آنها در بهشت سلام است.

و نیز از آیات قرآن استفاده می شود که تحیت به معنی سلام (یا چیزی معادل آن) در اقوام پیشین بوده است چنانکه در سوره ذاریات آیه ۲۵ در داستان ابراهیم می گوید هنگامی که فرشتگان مامور مجازات قوم لوط به صورت ناشناس بر او وارد شدند به او سلام کردند و او هم پاسخ آنها را به سلام داد: *إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ*.

از اشعار عرب جاهلی نیز استفاده می شود که تحیت به وسیله سلام در آن ایام بوده است.

هر گاه بی طرفانه این تحیت اسلامی را که محتوی توجه به خدا و دعا برای سلامت طرف و اعلام صلح و امنیت است با تحیت های دیگری که در میان اقوام مختلف معمول است مقایسه کنیم ارزش آن برای ما روشنتر می گردد.

در روایات اسلامی تاکید زیادی روی سلام شده تا آنجا که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: من بدء بالكلام قبل السلام فلا تجيبوه: کسی که پیش از سلام آغاز به سخن کند پاسخ او را نگوئید.

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که خداوند می فرماید: البخیل من یبخل بالسلام: بخیل کسی است که حتی از سلام کردن بخل ورزد.

و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: ان الله عز و جل یحب افشاء السلام: خداوند افشاء سلام را دوست دارد منظور از افشای سلام، سلام کردن به افراد مختلف است.

در احادیث، آداب فراوانی درباره سلام وارد شده از جمله اینکه: سلام تنها مخصوص کسانی نیست که انسان با آنها آشنائی خاصی دارد، چنانکه در حدیثی داریم که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سوال شد ای العمل خیر؟: کدام عمل بهتر است؟

فرمود: تطعم الطعام و تقرأ السلام علی من عرفت و من لم تعرف: اطعام طعام کن و سلام بگو به کسانی که می شناسی و نمی شناسی، و نیز در احادیث وارد شده که سواره بر پیاده، و آنها که مرکب گرانقیمت تری دارند به کسانی که مرکب ارزانتر دارند، سلام کنند، و گویا این دستور یک نوع مبارزه با تکبر ناشی از ثروت و موقعیت های خاص مادی است، و این درست نقطه مقابل چیزی است که امروز دیده می شود که تحیت و سلام را وظیفه افراد پائین تر می دانند و شکلی از استعمار و استعباد و بت پرستی به آن می دهند، و لذا در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم که او به همه حتی به کودکان سلام می کرد.

البته این سخن منافات با دستوری که در بعضی از روایات وارد شده که افراد کوچکتر از نظر سن بر بزرگتر سلام کنند ندارد، زیرا این یکنوع ادب و تواضع انسانی است و ارتباطی با مسئله اختلاف طبقاتی و تفاوت در ثروت و موقعیت های مادی ندارد.

در پاره ای از روایات دستور داده شده است که به افراد رباخوار، فاسق، منحرف و مانند آنها سلام نکنید و این خود یکنوع مبارزه با فساد است، مگر اینکه سلام کردن به آنها وسیله ای باشد برای آشنائی و دعوت به ترک منکر.

ضمناً باید توجه داشت که منظور از تحیت به احسن آن است که سلام را با

عبارات دیگری مانند و رحمه الله و مانند و رحمه الله و برکاته تعقیب کنند.

در تفسیر درّ المنثور می خوانیم شخصی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد السلام عليك پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: السلام عليك و رحمه الله، دیگری عرض کرد السلام عليك و رحمه الله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و عليك السلام و رحمه الله و برکاته نفر دیگری گفت: السلام عليك و رحمه الله و برکاته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: و عليك و هنگامی که سؤال کرد که چرا جواب مرا کوتاه بیان کردید فرمود: قرآن می گوید:

تحت را به طرز نیکوتری پاسخ گوئید اما تو چیزی باقی نگذاشتی! در حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد نفر اول و دوم تحت به نحو احسن گفت اما در مورد شخص سوم به مساوی زیرا جمله عليك مفهومش این است که تمام آنچه گفتی بر تو نیز باشد. (۱)

۲- لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ یونس: ۲۶ کسانی که نیکی کردند، پاداش نیک و افزون بر آن دارند؛ و تاریکی و ذلت، چهره هایشان را نمی پوشاند؛ آنها اهل بهشتند، و جاودانه در آن خواهند ماند.

رو سفیدان و رو سیاهان

آیه مورد بحث و آیات بعد از آن، سرنوشت نیکوکاران و آلودگان به گناه را در آنجا تشریح می کند نخست می گوید: کسانی که کار نیک انجام دهند پاداش نیک و زیاده بر آن دارند

(لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ).

در اینکه منظور از زیاده در این جمله چیست میان مفسران گفتگو است ولی با توجه به اینکه آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند، اشاره به پاداشهای مضاعف و فراوانی است که گاهی ده برابر و گاهی هزاران برابر (به نسبت اخلاص و پاکی و تقوا

۱- با تغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۴ ص: ۴۶ ببعده.

و ارزش عمل) بر آن افزوده می شود، در آیه ۱۶۰ سوره انعام می خوانیم مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ کسی که کار نیکی انجام دهد ده برابر به او پاداش داده خواهد شد.

و در جای دیگر می خوانیم: وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (آل عمران):

(۵۷) اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند پاداش آنها را بطور کامل می دهد و خداستمگران را دوست ندارد. در آیات مربوط به انفاق در (سوره بقره آیه ۲۶۱) نیز سخن از پاداش نیکوکاران تا هفتصد برابر و یا چند مقابل آن به میان آمده است.

نکته دیگر که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که کاملاً-امکان دارد، که این اضافه در جهان دیگر مرتباً افزایش یابد، یعنی هر روز موهبت و لطف تازه ای از ناحیه خداوند به آنها ارزانی داشته شود و این در واقع نشان می دهد که زندگی جهان دیگر یکنواخت نیست و به سوی تکامل در یک شکل نامحدود پیش می رود.

روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر این آیه نقل کرده اند که منظور از زیاده توجه به جلوه ذات پاک پروردگار و استفاده از این موهبت بزرگ معنوی است ممکن است اشاره به همین نکته باشد.

در پاره ای از روایات که از ائمه اهلبیت علیهم السلام نقل شده زیاده به نعمت های دنیا تفسیر شده است که خداوند علاوه بر پاداش جهان دیگر نیکوکاران را از آن بهره مند می سازد.

ولی هیچ مانعی ندارد که کلمه زیاده در آیه مذکور اشاره به همه این مواهب بوده باشد.

سپس اضافه می کند نیکوکاران در آن روز چهره های درخشانی دارند و تاریکی و ذلت، صورت آنها را نمی پوشاند (و لا يَرْهَقُ وُجُوهُهُمْ قَتْرٌ وَ لَا ذِلَّةٌ).

یرهق از ماده رهق به معنی پوشاندن قهری و اجباری است و قتر به معنی غبار و یا دود است.

و در پایان آیه می فرماید: این گروه یاران بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند

(أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

تعبیر به اصحاب اشاره به تناسبی است که میان روحیه این گروه و محیط بهشت وجود دارد.

در آیه بعد سخن از دوزخیان به میان می آید که در نقطه مقابل گروه اولند می گوید: کسانی که مرتکب گناهان می شوند جزای بدی به مقدار عملشان دارند (وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئِهِمْ بِمِثْلِهَا يُونُسَ: ۲۶). (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۲؛ ص ۵۲۹

اینجا سخنی از زیاده در کار نیست، چرا که در پاداش زیاده، فضل و رحمت است اما در کیفر، عدالت ایجاب می کند که ذره ای بیش از گناه نباشد.

ولی آنها به عکس گروه اول چهره هائی تاریک دارند و ذلت، صورت آنها را می پوشاند (و ترهقهم ذله).

ممکن است سؤال شود که عدالت ایجاب می کند بیش از گناهشان کیفر نبینند و این تاریکی چهره و گرد و غبار مذلت بر آن نشستن چیز اضافه ای است.

اما باید توجه داشت که این خاصیت و اثر عمل است که از درون جان انسان به بیرون منعکس می گردد، درست مثل این است که بگوئیم افراد شرابخوار باید تازیانه بخورند و در عین حال شراب انواع بیماریهای معده و قلب و کبد و اعصاب را ایجاد می کند.

به هر حال ممکن است بدکاران گمان کنند راه فرار و نجاتی خواهند داشت و یا بتها و مانند آنها می توانند برایشان شفاعت کنند اما جمله بعد صریحاً می گوید که هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند آنها را از مجازات الهی دور نگه دارد (و تَرَهَّقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ يُونُسَ: ۲۷).

تاریکی چهره های آنها به اندازه ای زیاد است که گوئی پاره هائی از شب تاریک و ظلمانی، یکی پس از دیگری بر صورت آنها افکنده شده است (كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا يُونُسَ: ۲۷).

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳

آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن می مانند (أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) (یونس: ۲۷). (۱)

در تاریخ جریان هائی ثبت شده است که در گذشته کسانی بوده اند اگر کسی به او خوبی و نیکی کرده بوده و سالیان طولانی از هم دور افتاده و سنی از آنها گذشته بوده، اتفاقاً روزی پس از صحبت همدیگر را می شناسند، و پس از به آغوش گرفتن یکدیگر، به هر صورتی بوده، با ارائه خدمات استثنائی، از خجالت در می آید.

در دوران خلافت امیرمؤمنان علیه السلام عیدالله بن زیاد به زندان افتاد، روزی امام حسین علیه السلام از در زندان می گذشت عید او را دید و با التماس از حضرت درخواست نمود که او را از زندان نجات دهد، امام علیه السلام وساطت نمود و او را از زندان بیرون آورد او با ارادت کامل عرض (ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کاش نمی مردم روزی از این خجالت شما بیرون می آمدم) بلی آن روز رسید که این امام بزرگوار با اهل و عیال خود گرفتار سیطره این نمک شناس شد و خوب از خجالت بیرون آمد.

هرگونه پیشنهاد مسالمت آمیز این بزرگوار را رد نمود و خود امام با جوانانش را به شهادت رسانید و حریم عصمت را به اسارت برد و در مجلس استبداد خود سر مطهر آن بزرگوار را توی طشت در برابرش قرار داد و با لبخند تمسخرآمیز گفت: ای حسین تو که سنی از تو نگذشته، چرا موها سفید شده و به این روز افتادی؟!.

در برابر چشمان حریم رسالت برلبهائی که بوسه گاه جد بزرگوارس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدا بود، چوب می زد و افتخار می کرد.

تا اینکه مردی بنام زیدبن ارقم از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در مجلس حضور داشت بلند شد و فریاد زد ارفع قضیبك عن هاتين الشفتين فوالله لقد رأيت رسول الله كان يقبلهما چوب تعلیمت را از آن دولب بردار به خدا قسم باچشمان خودم دیدم رسول خدا آن دولب را می بوسید.

ابن زیاد دستور داد آن مرد را بر پشت گردن زنان از مجلس بیرون کردند.

مجلس متشنج شد.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۹۴ خداوند رزق خود را

برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد؟!!

ما اعتقاد کامل داریم که تمام کارهای دنیا و آخرت، در دست خداست و به مشیت او بستگی دارد، عمر ما هوا و فضای تنفسی ما حرکت و سکون ما و زندگی و مردگی و مسائل بی شمار پس از مرگ ما و بالاخره رزق و اکل و شرب ما و. و همه و همه، در دست قدرت اوست.

اوست که وسیله زندگی و رزق ما را فراهم می کند، به ما دستور حرکت و فعالیت در راه تأمین معاش داده شده است که بیکار ننشسته و تنبلی را شیمه خود قرار ندهیم و سر بار جامعه نشویم و به وظایف محوله در این مورد را انجام دهیم، چنانچه امام صادق علیه السلام به یک نفر دستور داد «افتح بابك و أبسط بساطك، فقد قضيت ما عليك» در مغازه ات راباز کن و کالایت را پهن نما تا اینجا وظیفه ات را انجام دادی بقیه کارها (روزی رساندن) مربوط به خداست.

چه بسیارند افراد شایسته ای که در زندگی محروم و منزوی هستند، و چه بسیار افراد ضعیف و ناتوانی که از هر نظر متنعم اند، اگر پیروزی های مادی همگی در سایه تلاش و کوشش خود افراد و لیاقت های آنها به دست می آمد نباید شاهد چنین صحنه هائی باشیم.

این خود می‌رساند که در پشت عالم اسباب دست نیرومند دیگری است که آن را طبق برنامه حساب شده ای اداره می‌کند.

درست است که انسان باید در زندگی تلاش و کوشش کند، درست است که جهاد و کوشش کلید حل بسیاری از مشکلات است، اما این اشتباه بزرگی است که ما مسبب الاسباب را فراموش کنیم و تنها چشم به اسباب بدوزیم و مؤثر واقعی را خودمان بدانیم.

یکی از اسرار ناکام ماندن جمعی از آگاهان لایق، و کامیاب شدن جمعی از جاهلان بی کفایت همین است که هشدار برای همه مردم باشد تا در عالم اسباب گم نشوند و تنها به نیروی شخصی خود تکیه نکنند.

حال به چند آیه از آیات فراوان و روایات زیاد در این مورد توجه فرمائید.

- وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ أَهْمُ يَقْسِيَةً مُّؤَنَ رَّحْمَتِ رَبِّكَ نَحْنُ قَسِيْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سِيْرِيًّا وَرَّحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ زخرف: ۳۱- و گفتند چرا این قرآن بر مرد بزرگی (مرد ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟! ۳۲- آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟ ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میان آنان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را تسخیر و با هم تعاون کنند، و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می‌کنند بهتر است.

چرا قرآن بر یکی از ثروتمندان نازل نشده؟

در آیات قبل از این آیه سخن از بهانه جوئی های مشرکان در برابر دعوت پیامبران بود، گاه آن را سحر می‌خواندند و گاه به تقلید نیاکانشان متوسل شده به سخن خدا پشت می‌کردند در آیات مورد بحث به یکی دیگر از بهانه های واهی و بی اساس آنان اشاره کرده می‌فرماید: آنها گفتند چرا این قرآن بر مرد بزرگی از این دو شهر

(مکه و طائف) مردی ثروتمند و سرشناس! نازل نشده است!؟

آنها از يك نظر حق داشتند سراغ چنین بهانه هائی بروند، زیرا از دیدگاه آنها معیار ارزش انسانها مال و ثروت و مقام ظاهری و شهرت آنان بود، این سبک مغزان تصور می کردند ثروتمندان و شیوخ ظالم قبائل آنها مقرب ترین مردم در درگاه خدا هستند لذا تعجب می کردند که این موهبت نبوت و رحمت بزرگ الهی، چرا بر یکی از این قماش افراد نازل نشده است؟ و به عکس بر یتیم و فقیر و تهیدستی به نام محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شده، این باور کردنی نیست! آری آن نظام ارزشی نادرست چنین استنباطی هم به دنبال داشت، و بلای بزرگ جوامع بشری و عامل اصلی انحراف فکری آنها همین نظامات ارزشی غلط است که گاه حقایق را کاملا واژگون نشان می دهد.

حامل این دعوت الهی باید کسی باشد که روح تقوی سراسر وجودش را پر کرده باشد، انسانی آگاه، با اراده، مصمم، شجاع، عادل، و آشنا به درد محرومان و مظلومان، این است ارزشهایی که برای حمل این رسالت آسمانی لازم است، نه لباسهای زیبا و قصرهایی گرانبها و مجلل و انواع زینتها و تجملات، مخصوصا هیچیک از پیغمبران خدا دارای چنین شرائطی نبودند، مبدا ارزشهای اصیل با ارزشهای دروغین اشتباه شود.

در اینکه منظور بهانه جویان کدام شخص در مکه و طائف بود؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی غالبا ولید بن مغیره را از مکه و عروه بن مسعود ثقفی را از طائف شمرده اند، هر چند بعضی نام عتبه بن ربیع از مکه و حیب بن عمر ثقفی از طائف را نیز به میان آورده اند.

ولی گفتار آنها ظاهرا روی شخص معینی دور نمی زد بلکه هدف آنها اشاره به یکی از افراد پرپول و سرشناس و قوم و قبیله دار بوده است.

قرآن مجید برای کوبیدن این طرز تفکر زشت و خرافی پاسخهای دندان شکنی می گوید، و دیدگاه الهی و اسلامی را کاملا مجسم می سازد، نخست می گوید: آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟! (أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ).

تا به هر کس بخواهند نبوت بخشند، و کتاب آسمانی بر او نازل کنند، و به هر کس مایل نباشند نکنند، آنها اشتباه می کنند، رحمت پروردگار تو را خود او تقسیم می کند، و او از همه کس بهتر می داند چه کسی شایسته این مقام بزرگ است، چنانکه در آیه ۱۲۴ سوره انعام نیز آمده است **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ** خدا بهتر می داند رسالت خود را در کجا قرار دهد.

از این گذشته اگر تفاوت و اختلافی از نظر سطح زندگی در میان انسانها وجود دارد هرگز دلیل تفاوت آنها در مقامات معنوی نیست، بلکه: ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میان آنان تقسیم کردیم، و بعضی را بر بعضی برتری دادیم، تا آنها یکدیگر را تسخیر کنند به یکدیگر خدمت نمایند.

آنها فراموش کرده اند که زندگی بشر یک زندگی دستجمعی است، و اداره این زندگی جز از طریق تعاون و خدمت متقابل امکان پذیر نیست، هر گاه همه مردم در یک سطح از نظر زندگی و استعداد، و در یک پایه از نظر مقامات اجتماعی باشند اصل تعاون و خدمت به یکدیگر و بهره گیری هر انسانی از دیگران متزلزل می شود.

بنابر این نباید این تفاوت آنها را بفریید، و آن را معیار ارزشهای انسانی پندارند.

بلکه رحمت پروردگار تو از تمام آنچه گردآوری می کنند (از مال و جاه و مقام) برتر و بهتر است **(وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ)**.

بلکه تمام این مقامها و ثروتها در برابر رحمت الهی و قرب پروردگار به اندازه بال مگسی وزن و قیمت ندارد.

تعبیر به **رَبِّكَ** که در این آیه دو بار تکرار شده اشاره لطیفی است به لطف خاص پروردگار در مورد پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و پوشاندن لباس نبوت و خاتمیت بر قامت رسای او.

پاسخ به دو سؤال مهم

در اینجا سؤالهائی مطرح است که غالباً به هنگام مطالعه آیه مورد بحث، به نظر می رسد، و از سوی دشمنان اسلام نیز دستاویزی برای حمله به جهان بینی اسلامی

شده است.

نخست اینکه چگونه قرآن استخدام و تسخیر انسان را به وسیله انسان امضا کرده؟، آیا این قابل قبول نظام طبقاتی اقتصادی (طبقه استثمار کننده و استثمار شونده) نیست.

از این گذشته اگر ارزاق و معیشتها از سوی خدا تقسیم شده، و تفاوتها همه از ناحیه او است، پس تلاش و کوششهای ما چه ثمری می تواند داشته باشد آیا این به معنی خاموش شدن شعله های تلاش و جهاد برای زندگی نیست؟

پاسخ این سؤالها با دقت در متن آیه روشن می شود: کسانی که چنین ایرادی می کنند تصورشان این است که مفهوم آیه چنین است که گروه معینی از بشر گروه دیگری را مسخر خود سازد، آنهم تسخیر به معنی بهره کشی کردن ظالمانه، در حالی که مطلب چنین نیست بلکه منظور استخدام عمومی مردم نسبت به یکدیگر است، به این معنی که هر گروهی امکانات و استعدادها و آمادگیهای خاصی دارند که در یک رشته از مسائل زندگی می توانند فعالیت کنند، طبعاً خدمات آنها در آن رشته در اختیار دیگران قرار می گیرد، همانگونه که خدمات دیگران در رشته های دیگر در اختیار آنها قرار می گیرد، خلاصه استخدامی است متقابل، و خدمتی است طرفینی، و به تعبیر دیگر هدف تعاون در امر زندگی است و نه چیز دیگر.

ناگفته پیداست که اگر همه انسانها از نظر هوش، و استعداد روحی و جسمی، یکسان باشند هرگز نظامات اجتماعی سامان نمی یابد، همانگونه که اگر سلولهای بدن انسان از نظر ساختمان و ظرافت و مقاومت همه شبیه هم بودند نظام جسم انسان مختل می شد، سلولهای بسیار محکم استخوان پاشنه پا کجا و سلولهای ظریف شبکه چشم کجا؟، هر کدام از این دو ماموریتی دارند که بر طبق آن ساخته شده اند.

مثال زنده ای که برای این موضوع می توان گفت همان استخدام متقابلی است که در دستگاه تنفس، و گردش خون، و تغذیه، و سایر دستگاههای بدن انسان است

که مصداق روشن لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سِيْرًا است (منتها در شعاع فعالیت‌های داخلی بدن) آیا چنین تسخیری می تواند اشکال داشته باشد؟!.

و اگر گفته شود جمله رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ دلیل بر عدم عدالت اجتماعی است، می گوئیم این در صورتی است که عدالت به معنی مساوات تفسیر شود، در حالی که حقیقت عدالت آن است که هر چیز در یک سازمان در جای خود قرار گیرد، آیا وجود سلسله مراتب در یک لشکر یا یک سازمان اداری، و یک کشور دلیل بر وجود ظلم در آن دستگاه است.

ممکن است افرادی در مقام شعار کلمه مساوات را بدون توجه به مفهوم واقعی آن در همه جا به کار برند، ولی در عمل هرگز نظم بدون تفاوتها امکان پذیر نیست، اما هرگز وجود این تفاوتها نباید بهانه ای برای استثمار انسان به وسیله انسان گردد، همه باید آزاد باشند که نیروهای خلاق خود را به کار گیرند و نبوغ خود را شکوفا سازند و از نتایج فعالیت‌های خود بی کم و کاست بهره گیرند، و در مورد نارسائیها باید آنها که قدرت دارند برای بر طرف ساختن آن بکوشند.

و اما در مورد سؤال دوم که چگونه ممکن است با وجود معین بودن روزی شعله جهاد و تلاش و کوشش را روشن نگاهداشت؟ اشتباه از اینجا پیدا شده که گاه گمان کرده اند خداوند برای تلاش و کوشش انسان هیچ نقشی قائل نشده است.

درست است که خداوند استعدادها را برای فعالیت‌های مختلف به طور متفاوت آفریده، و درست است که عوامل بیرون از اراده انسان در مسیر زندگی او مؤثر است، ولی با اینحال یکی از عوامل بنیادی را نیز تلاش و کوشش او قرار داده است و با بیان اصل أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (نجم - ۳۹) این مطلب را روشن ساخته که بهره انسان در زندگی ارتباط نزدیکی با سعی و تلاش او دارد.

به هر حال نکته باریک و دقیق اینجاست که انسانها همچون ظروف یکدستی نیستند که در یک کارخانه ساخته می شود، یک شکل، یک نواخت، یک اندازه، و با یک نوع فایده، و اگر چنین بود حتی یکروز هم نمی توانستند با هم زندگی کنند.

و نه مانند پیچ و مهره های یک ماشین هستند که سازنده و مهندسش آنرا تنظیم کرده و به طور اجباری به کار خود ادامه دهند، بلکه هم آزادی اراده دارند، و هم مسئولیت و وظیفه، در عین تفاوت استعدادها و شایستگی ها، و این معجون خاصی است که انسانش می نامند، و خرده گیرها و ایرادها غالبا از عدم شناخت این انسان سرچشمه می گیرد.

کوتاه سخن اینکه خداوند هیچ انسانی را بر انسانهای دیگر در تمام جهات

امتیاز نبخشیده، بلکه جمله *رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ* اشاره به امتیازهای مختلفی است که هر گروهی بر گروه دیگر دارد، و تسخیر و استخدام هر گروه نسبت به گروه دیگر درست از همین امتیازات سرچشمه می گیرد و این عین عدالت و تدبیر و حکمت است. (۱)

۲- *أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ* (۵۲) زمر: ۵۲ آیا آنها ندانستند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد؟! در این، آیات و نشانه هایی است برای گروهی که ایمان می آورند.

در پایان آیه می افزاید در این، آیات و نشانه هایی است برای گروهی که ایمان می آورند. نشانه هایی برای شناختن ذات پاک خدا

چه بسیارند افراد شایسته ای که در زندگی محروم و منزوی هستند، و چه بسیار افراد ضعیف و ناتوانی که از هر نظر متعتمد، اگر پیروزیهای مادی همگی در سایه تلاش و کوشش خود افراد و لیاقتهای آنها به دست می آمد نباید شاهد چنین صحنه هایی باشیم.

این خود می رساند که در پشت عالم اسباب دست نیرومند دیگری است که آن را طبق برنامه حساب شده ای اداره می کند.

درست است که انسان باید در زندگی تلاش و کوشش کند، درست است که جهاد و کوشش کلید حل بسیاری از مشکلات است، اما این اشتباه بزرگی است که ما مسبب الاسباب را فراموش کنیم و تنها چشم به اسباب بدوزیم و مؤثر واقعی را خودمان بدانیم.

یکی از اسرار ناکام ماندن جمعی از آگاهان لایق، و کامیاب شدن جمعی از جاهلان بی کفایت همین است که هشدار برای همه مردم باشد تا در عالم اسباب گم نشوند و تنها بر نیروی شخصی خود تکیه نکنند.

لذا در پایان آیه می افزاید در این، آیات و نشانه هائی است برای گروهی که ایمان می آورند.

نشانه هائی برای ذات پاک خدا همانگونه که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: عرف الله بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم: من خدا را به وسیله بر هم خوردن تصمیمها، گشوده شدن گره ها و در هم شکستن اراده ها شناختم.

و نشانه هائی است از ضعف و ناتوانی انسان تا خود را گم نکند و گرفتار غرور و خودبینی نگردد. (۱)

۳- وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَ لَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ (شوری ۲۷ هرگاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد، در زمین طغیان و ستم می کنند؛ از این رو بمقداری که می خواهد (و مصلحت می داند) نازل می کند، که نسبه به بندگانش آگاه و بیناست!

از خباب بن ارت صحابی معروف نقل شده که آیه نخست (وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ ...) در باره ما نازل شد، و این به خاطر آن بود که ما به اموال فراوان طوایف بنی قریظه و بنی نظیر و بنی قینقاع از یهود نظر افکنندیم، و آرزو داشتیم که یکاش ما هم چنین اموالی داشتیم، آیه نازل شد و به ما هشدار داد که اگر خداوند روزی را برای

بندگانش گسترده کند طغیان خواهند کرد.

در تفسیر در المنثور حدیث دیگری نقل شده و آن اینکه این آیه در مورد اصحاب صفة نازل گردید، چرا که آنها آرزو داشتند دنیایشان رو به راه شود.

مرفهین طغیانگر!

پیوند این آیات با آیات گذشته ممکن است از این نظر باشد که در آخرین آیه از آیات پیشین آمده بود که خداوند درخواست مؤمنان را اجابت می کند، و به دنبال آن این سؤال پیش می آید که پس چرا در میان آنها گروهی فقیرند.

و هر چه درخواست می کنند به جایی نمی رسد؟ می فرماید: هر گاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد در زمین طغیان و سرکشی و ستم می کنند

و لذا به مقداری که می خواهد و مصلحت می بیند روزی را نازل می کند (وَ لَکِنْ یُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا یَشَاءُ).

و به این ترتیب مساله تقسیم روزی بر اساس حساب دقیقی است که پروردگار در باره بندگان دارد چرا که او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست (إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ) او پیمانه و ظرفیت وجودی هر کس را می داند و طبق مصلحت او به او روزی می دهد، نه چندان می دهد که طغیان کنند، و نه چندان که از فقر فریادشان بلند شود.

شبیبه این معنی در آیه ۶ و ۷ سوره علق آمده است إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَکَفِیْرٌ أَنْ رَأَاهُ اسْتِغْنٰی انسان طغیان می کند هرگاه احساس بی نیازی و غنی نماید.

و به راستی چنین است، و مطالعه در حال انسانها گواه صادق این واقعیت است که وقتی دنیا به آنها روی می آورد و صاحب زندگی مرفه می شوند و مسیر حوادث بر وفق مراد آنها است، دیگر خدا را بنده نیستند، به سرعت از او فاصله می گیرند، در دریای شهوات غرق می شوند، و آنچه ناگفتنی است آن می کنند، و هر گونه ظلم و ستم و فساد را در زمین گسترش می دهند.

در تفسیر دیگری از ابن عباس در مورد این آیه می خوانیم که منظور از بغی در اینجا ظلم و ستم و طغیان نیست بلکه بغی به معنی طلب است، یعنی اگر خداوند روزی را برای بندگانش گسترده سازد باز طلب بیشتر می کنند و هرگز سیر نخواهند شد! ولی تفسیر اول که از سوی بسیاری از مفسران انتخاب شده صحیحتر به نظر می رسد چرا که تعبیر *يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ* کرارا در آیات قرآن به معنی فساد و ظلم در زمین آمده است، مانند *فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ*

(یونس - ۲۳) *إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ* (آیه ۴۲ همین سوره).

درست است که بغی به معنی طلب نیز آمده، اما هنگامی که با *فِي الْأَرْضِ* همراه شود به معنی فساد و ظلم در زمین است.

در اینجا دو سؤال پیش می آید:

نخست اینکه اگر برنامه تقسیم روزی چنین است، پس چرا گروهی را می بینیم که روزی فراوان دارند و طغیان و فساد کرده اند و دنیا را به تباهی کشانده اند و خداوند جلو آنها را نگرفته، هم در مقیاس افراد و هم در مقیاس دولتهای غارتگر زورگو.

در پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه داشت که گاه گسترش روزی وسیله ای است برای امتحان و آزمایش، چرا که همه انسانها باید در این جهان آزمایش شوند گروهی نیز با ثروت آزمایش می شوند.

و گاه به خاطر این است که هم خودشان و هم انسانهای دیگر بدانند که ثروت خوشبختی نمی آفریند، شاید راه را پیدا کنند، و به سوی خدا باز گردند، هم اکنون جامعه هائی را می بینیم که غرق انواع نعمت و ثروت و رفاهند و در عین حال گرفتار انواع مصائب و بدبختیها می باشند، ناامنی، کشتار، آلودگی فراوان اخلاقی، اضطراب و انواع نگرانیها جسم و روح آنها را فرا گرفته است.

گاهی نیز ثروت بی حساب یک مجازات الهی است که خدا بعضی را گرفتار آن

می سازد، دورنمای زندگانیشان دل انگیز، اما اگر از نزدیک نگاه کنیم می بینیم از خودشان بدبخت تر خودشانند! در این زمینه سرگذشتهای فراوانی از سلاطین ثروت دنیا وجود دارد که بسیاری شنیده اند، و نقل آنها سخن را به درازا می کشد.

سؤال دیگر اینکه: آیا مفهوم این سخن این نیست که هرگاه انسان فقیر و محروم است نباید دست و پائی برای وسعت روزی کند، به احتمال اینکه خدا مصلحت او را در این دانسته است؟ در پاسخ این سؤال نیز باید توجه داشت که گاهی کمبود روزی به خاطر سستی و تنبلی خود انسان است، این کمبودها و محرومیتها خواست حتمی خداوند نیست، بلکه نتیجه اعمال او است که دامنگیرش شده، و اسلام بر اساس اصل سعی و کوشش که هم در آیات قرآن منعکس است و هم در سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و ائمه هدی (علیهم السلام) همه را دعوت به تلاش و جهاد کرده است.

ولی هر گاه انسان نهایت تلاش خود را به کار گرفت در عین حال درها به روی او بسته شد، باید بداند در این امر مصلحتی بوده، بیتابی نکند، مایوس نشود، زبان به کفران نگشاید، و به تلاش خود ادامه دهد، و تسلیم رضای الهی نیز باشد.

این نکته نیز قابل ذکر است که تعبیر به عبادۀ (بندگانش) هرگز منافاتی با طغیان آنها در صورت گسترش روزی ندارد، چرا که این تعبیر در مورد بندگان خوب و بد و متوسط الحال همه به کار می رود، مانند قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ: بگو ای بندگان من! که در باره خویش اسراف کرده اید از رحمت خدا نومید نشوید.

درست است که خداوند روزی را با حساب نازل می کند تا بندگان طغیان نکنند اما چنان نیست که آنها را محروم و ممنوع سازد، لذا در آیه بعد می افزاید: او کسی است که باران نافع را بعد از آنکه مردم مایوس شدند نازل می کند.

۴- أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ روم: ۳۷ آیا ندیدند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا

تنگ می سازد؟! در این نشانه هایی است برای گروهی که ایمان می آورند.

بعضی از کم ظرفیتان با روی آوردن نعمت، مغرور و با مواجه شدن بلا، مأیوس می شوند، چنین می فرماید: آیا آنها نمی دانند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده و برای هر کس بخواهد تنگ می سازد، نه ظهور نعمت ها باید مایه غرور و فراموشکاری و طغیان شود، و نه پشت کردن آن مایه یأس و نومیدی که وسعت و ضیق روزی به دست خدا است، گاهی مصلحت را در اول می بیند و گاه در دوم.

درست است که عالم، عالم اسباب است و آنها که تلاشگرند و سختکوشند معمولاً بهره بیشتری از روزیها را دارند و آنها که تنبل اند و سست و کم تلاش، بهره کمتری، ولی در عین حال این یک قاعده کلی و همیشگی نیست، چرا که گاه افراد بسیار جدی و لایقی را می بینیم که هر چه می دوند به جایی نمی رسند، و به عکس گاه افراد کم دست و پا را مشاهده می کنیم که درهای روزی از هر سو به روی آنها گشوده است!.

این استثناها گویا برای این است که خداوند نشان دهد با تمام تاثیری که در عالم اسباب آفریده، نباید در عالم اسباب گم شوند، و نباید فراموش کنند که در پشت این دستگاه، دست نیرومند دیگری است که آن را می گرداند.

گاه چنان سخت می گیرد که هر چه انسان می کوشد و به هر دری می زند، همه درها را به روی خود بسته می بیند، و گاه آنچنان آسان می گیرد که هنوز به سراغ دری نیامده در برابر او باز می شود!.

این امر که در زندگی خود کم و بیش با نمونه های آن روبرو بوده ایم علاوه بر اینکه با غرور نعمت و یاس ناشی از فقر مبارزه می کند، دلیلی است بر اینکه در ماورای اراده و خواست ما دست نیرومند دیگری در کار است.

لذا در پایان آیه می گوید: در این نشانه هائی است از قدرت و عظمت خدا برای قومی که ایمان می آورند (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

بعضی از مفسران سخنی به این مضمون نقل کرده اند که از عالمی پرسیدند: ما الدلیل علی انّ للعالم صانعا واحدا؟: چه دلیلی داریم که عالم را خالق یکتا است؟

گفت: به سه دلیل: ذل اللیب، و فقر الادیب، و سقم الطیب! عقب ماندگی افراد هوشیار، و تنگدستی افراد هنرمند و سخنور، و بیماری طیبان!

آری وجود این استثناها نشانه این است که کار به دست دیگری است، چنانکه در حدیث معروفی از علی علیه السلام می خوانیم: عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم: من خداوند سبحان را از آنجا شناختم که (گاه) تصمیم های قطعی، فسخ می شود و گاه گره های کور خود بخود گشوده و اراده های قوی نقض می گردد و ناکام می ماند.

و از آنجا که هر نعمت و موهبتی، وظائف و مسئولیت هائی را همراه می آورد، در آیه بعد روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده، می گوید: چون چنین است حق بستگان و نزدیکان را ادا کن، و همچنین مسکینان و درراه ماندگان را (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ).

به هنگام وسعت روزی فکر نکن آنچه داری از آن تو است، بلکه دیگران نیز در اموال تو حق دارند، از جمله خویشاوندان و افراد مستمندی که از شدت فقر زمین گیر شده اند، و همچنین افراد آبرومندی که دور از وطن بر اثر حوادثی در راه مانده اند و محتاجند.

تعبیر به «حقه» بیانگر این واقعیت است که آنها در اموال انسان شریکند و اگر چیزی انسان می پردازد حق خود آنها را ادا می کند و منتی بر گردن آنان ندارد.

جمعی از مفسران، مخاطب را در این آیه منحصرآ پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دانسته اند و ذی القربی را خویشاوندان او، در روایت معروفی از ابو سعید خدری و غیر او چنین نقل شده: هنگامی که آیه مذکور نازل شد پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فدک را به فاطمه بخشید و تسلیم وی نمود (لما نزلت هذه الاية على النبي صلی الله علیه و آله و سلم أعطی فاطمه فدکا و سلمه اليها).

عین این مضمون از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است.

این معنی در روایت بسیار مشروحی ضمن بیان گفتگوی بانوی اسلام فاطمه زهراء علیها السلام با ابو بکر از امام صادق علیه السلام آمده است.

ولی جمعی دیگر از مفسران خطاب را در این آیه عام گرفته اند و شامل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و غیر او می دانند، طبق این تفسیر همه مردم موظفند که حق خویشاوندان و ذی القربی خود را فراموش نکنند.

البته این دو تفسیر منافاتی با هم ندارد و قابل جمع است، به این ترتیب که مفهوم آیه مفهوم گسترده ای است و پیامبر و خویشاوندان او مخصوصاً فاطمه زهرا علیها السلام مصداق اتم آن است.

و از اینجا روشن می شود که هیچیک از این تفاسیر با مکی بودن این سوره منافات ندارد چرا که مفهوم آیه یک مفهوم جامعی است که هم در مکه می بایست به آن عمل شود و هم در مدینه و حتی اعطای فدک به فاطمه علیها السلام بر اساس این آیه کاملاً قابل قبول است.

تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند جمله لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةَ ... در روایت ابو سعید خدری است که ظاهرش این است اعطای فدک بعد از نزول آیه و در مدینه بوده است، ولی اگر لَمَّا را در اینجا به معنی علت بگیریم نه به معنی زمان خاص، این مشکل نیز حل می شود، و مفهوم روایت این خواهد بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر این دستور الهی فدک را به فاطمه عطا کرد، به علاوه گاه آیاتی از قرآن دو بار نازل شده است.

اما اینکه چرا از میان همه افراد نیازمند و صاحب حق تنها این سه گروه ذکر شده اند ممکن است به خاطر اهمیت آنها باشد، زیرا حق خویشاوندان از هر حقی بالاتر است، و در میان محرومان و نیازمندان، مساکین و واماندگان در راه از همه نیازمندترند.

و یا به خاطر نکته ای است که فخر رازی در اینجا آورده، او می گوید: اصناف

هشتگانه ای که می بایست زکات را به آنها پرداخت، در صورت وجوب زکات است، ولی سه گروهی که در آیه ذکر شده اند حتی در صورت تعلق نگرفتن زکات نیز کمک به آنها لازم است، چرا که بعضی از خویشاوندان واجب النفقه انسانند و مسکین فقیر محرومی است که اگر به او کمک نشود چه بسا جاننش به خطر بیفتد و همچنین ابن السبیل ممکن است در شرائطی باشد که با نرسیدن کمک تلف شود، ترتیبی که در ذکر این سه گروه در آیه رعایت شده نیز متناسب با ترتیب اهمیت آنها است. (۱)

بلی یکی از عوامل ستم ستمگران بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از غصب همین اعطاء فدک سرچشمه گرفت، برای این که امیرمظلومان را در تنگنای مالی قرار دهند و محاصره اقتصادی نمایند تا امکان مالی نداشته باشد که نیرو فراهم کند، فدک را به زور از مادر مظلومه امامان علیهم السلام غاصبانه گرفتند و در کوچی به خاطر دفاع از حقش، سیلی زدند و بابدن مجروح در اثر ماندن پشت در و دیوار، افتان و خیزان، خود را به قبر پدر رساند و زبان به شکوه گشود و اشک از چشمان پژمرده اش سرازیر نموده و با رنگ پریده، با پدر، درد دل می کند،

من روزی در سایه احمد دارای احترام خاصی بودم* * * امروز ستمگران خود را با دامنم از خود دور می سازم.

اگر مرغان قمری شب هابالای شاخه درختان با سوز دل ناله* * * کنند من هم صبحگاهان ناله سر می دهم

پدر بعد از تو مصائبی برایم هجوم آوردند* * * اگر روی روز روشن می ریخت، روز شب می شد

تعدادی از زنان از او عیادت کرده و حالش را می پرسند کیف أصبحت یا بنت رسول الله چگونه روزها تو می گذرانی؟! بدین گونه پاسخ می شنوند أصبحت بحمد

اللّٰه عافياً عن دنياکم و قالياً لرجالکم ستایش خدارا که از دنیای شما رو گردانم (و به سوی خدا می روم) و بر مردان شما غضبناک (و از آنها شاکیم).

این بانوان می گویند، جسم زهراء بگونه ای آب شده بود که زیر ملافه چیزی رانمی دیدیم مگر سرمبارکش (آن هم درچه مدت و به چه قیمتی، دوماه ونیم یا سه ماه بعد از پدر در اثر درد جسم و غم مظلومیت ولایت و اندوه امامت).

اف بر این دنیای بیوفاو تف بر آن روهای بیحیا و مظلوم کش که بانوی بانوان دو عالم و مادر امامان و حجت ال هی بر آنها که امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: نحن حجج الله علی الخلق و أمنا فاطمه حجّه الله علینا(۱) ما حجت های خدا بر خلق خدا و مادر ما فاطمه حجت الهی بر ما (امامان) است.

این مادر ۱۸ ساله با ۴ فرزند نیم قد و مصیبت زده، با چشمان اشکبار از فراق و مظلومیت مولا و امامش و اندوه فراوان از جدائی فرزندان و با تأکید بر امحاء و نابود کردن اثر قبرش (بنا به گفته خودش که معصوم است و اغراق نمی گوید) با هزاران غم و مصیبتی که اگر به روی روز روشن می ریخت شب تاریک می شد و. و.

به سوی معبود و به دیدار پدر و به آغوش مادر مهربانش خدیجه پرکشید و رفت.

امشب دل سنگ کوچه ها می نالد** یک شهر خموش و بی صدا می نالد

تشییع جنازه مظلومه زهراست** تابوت به حال مرتضی می نالد

ألألعه الله علی القوم الظالمین.

مجلسی ۹۵ زنا

در میان گناهان کبیره، خدای متعال بعضیها را اکیداً نهی کرده و دوری از آن و پرهیز از انجام آن را، تأکید نموده و خواسته است که باید حواسمان ششدانگ جمع باشد، از جمله شرک و قتل نفس و ربا و ریا و عاق والدینی و ترک نماز و غیره و همچنین عمل زشت زنا و دوری از آن و نزدیک شدن یا فکر کردن در باره آن را شدیداً نهی نموده است.

وَ لَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا اسراء: ۳۲ و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت، و بد راهی است!

گناه بزرگی که آیه به آن اشاره می کند مساله زنا و عمل منافی عفت است، در این بیان کوتاه به سه نکته اشاره شده.

الف- نمی گوید زنا نکنید، بلکه می گوید: حتی به این عمل شرم آور نزدیک نشوید، این تعبیر علاوه بر تأکیدی که در عمق آن نسبت به خود این عمل نهفته شده، اشاره لطیفی به این است که آلودگی به زنا غالباً مقدماتی دارد که انسان را تدریجاً به آن نزدیک می کند، چشم چرانی یکی از مقدمات آن است، برهنگی و بی حجابی مقدمه دیگر، کتابهای بدآموز و فیلمهای آلوده و نشریات فاسد و کانونهای فساد هر یک مقدمه ای برای این کار محسوب می شود.

همچنین خلوت با اجنبیه (یعنی بودن مرد و زن نامحرم در یک مکان خالی و تنها) عامل و سوسه انگیز دیگری است.

بالاخره ترک ازدواج برای جوانان، و سخت گیریهای بی دلیل طرفین در این زمینه، همه از عوامل قرب به زنا است که در آیه مذکور با یک جمله کوتاه همه آنها

را نهی می کند، و در روایات اسلامی نیز هر کدام جداگانه مورد نهی قرار گرفته است

ب- جمله *إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً* که مشتمل بر سه تاکید است (انّ و استفاده از فعل ماضی (كان) و تعبیر به فاحشه) عظمت این گناه آشکار را آشکارتر می کند.

ج- جمله *سَاءَ سَبِيلًا* (راه زنا بد راهی است) بیانگر این واقعیت است که این عمل راهی به مفسد دیگر در جامعه می گشاید.

فلسفه تحریم زنا

۱- در جامعه ای که فرزندان نامشروع و بی پدر فراوان گردند روابط اجتماعی که بر پایه روابط خانوادگی بنیان شده سخت دچار تزلزل می گردد.

برای پی بردن به اهمیت این موضوع کافی است یک لحظه چنین فکر کنیم که چنانچه زنا در کل جامعه انسانی مجاز گردد و ازدواج برچیده شود، فرزندان بی هویتی که در چنین شرائطی متولد شوند تحت پوشش حمایت کسی نیستند، نه در آغاز تولد و نه به هنگام بزرگ شدن.

از این گذشته از عنصر محبت که نقش تعیین کننده ای در مبارزه با جنایتها و خشونتها دارد محروم می شوند، و جامعه انسانی به یک جامعه کاملاً حیوانی توأم با خشونت در همه ابعاد، تبدیل می گردد.

۲- این عمل ننگین سبب انواع برخوردها و کشمکشهای فردی و اجتماعی در میان هوسبازان است، داستانهای را که بعضی از چگونگی وضع داخل محله های بدنام و مراکز فساد نقل کرده و نوشته اند به خوبی بیانگر این واقعیت است که در کنار انحرافات جنسی بدترین جنایات رخ می دهد.

۳- تجربه نشان داده و علم ثابت کرده است که این عمل باعث اشاعه انواع بیماریها است و با تمام تشکیلاتی که برای مبارزه با عواقب و آثار آن امروز فراهم کرده اند باز آمار نشان می دهد که تا چه اندازه افراد از این راه سلامت خود را از دست داده و می دهند.

۴- این عمل غالباً سبب سقط جنین و کشتن فرزندان و قطع نسل می گردد، چرا

که چنین زنانی هرگز حاضر به نگهداری اینگونه فرزندان نیستند، و اصولاً وجود فرزند مانع بزرگی بر سر راه ادامه اعمال شوم آنان می باشد، لذا همیشه سعی می کنند آنها را از میان ببرند.

و این فرضیه کاملاً موهوم که می توان اینگونه فرزندان را در مؤسساتی زیر نظر دولتها جمع آوری کرد شکستش در عمل روشن شده، و ثابت گردیده که پرورش فرزندان بی پدر و مادر به این صورت چقدر مشکلات دارد، و تازه محصول بسیار نامرغوبی است، فرزندان سنگدل: جنایتکار بی شخصیت و فاقد همه چیز!

۵- نباید فراموش کرد که هدف از ازدواج تنها مساله اشباع غریزه جنسی نیست، بلکه اشتراک در تشکیل زندگی و انس روحی و آرامش فکری، و تربیت فرزندان و همکاری در همه شئون حیات از آثار ازدواج است که بدون اختصاص زن و مرد به یکدیگر و تحریم زنان هیچیک از اینها امکان پذیر نیست.

امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) در حدیثی می گوید: از پیامبر شنیدم چنین می فرمود: فی الزنا ست خصال: ثلث فی الدنيا و ثلث فی الاخره: فاما اللواتی فی الدنيا فیذهب بنور الوجه، و یقطع الرزق، و یسرع الفناء.

و اما اللواتی فی الاخره فغضب الرب و سوء الحساب و الدخول فی النار- او الخلود فی النار-: در زنا شش اثر سوء است، سه قسمت آن در دنیا و سه قسمت آن در آخرت است.

اما آنها که در دنیا است یکی این است که صفا و نورانیت را از انسان می گیرد روزی را قطع می کند، و تسریع در نابودی انسانها می کند.

و اما آن سه که در آخرت است غضب پروردگار، سختی حساب و دخول- یا خلود- در آتش دوزخ است. (۱)

وَلَا یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذَلِکَ یَلْقَ اُثْمًا فَرَقَان ۶۸ و زنا نمی کنند؛ و هر کس چنین کند،

مجازات سختی خواهد دید!

قابل توجه اینکه در این آیه، که در مقام بیان اوصاف بندگان خداست، نخست از مساله شرک، سپس قتل نفس، و بعد از آن زنا سخن به میان آمده، از بعضی از روایات استفاده می شود که این سه گناه از نظر ترتیب اهمیت به همین صورت که در آیه آمده اند می باشد.

ابن مسعود از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل می کند عرض کردم: أئ الذنب اعظم؟ قال ان تجعل الله ندا و هو خلقك، قال قلت ثم أئ؟ قال ان تقتل ولدك مخافه ان يطعم معك، قال قلت: ثم ای؟ قال ان تزانی حلیله جارک، فانزل الله تصدیقها وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ - الی آخر الایه: کدام گناه از همه گناهان بزرگتر است؟ فرمود: این که برای خدا شبیهی قرار دهی در حالی که او تو را آفرید، عرض کردم بعد از آن کدام گناه؟

فرمود: اینکه فرزند خود را از ترس اینکه مبادا با تو هم غذا شود به قتل برسانی!، باز عرض کردم بعد از آن کدام گناه؟ فرمود: اینکه به همسر همسایه ات خیانت کنی در این هنگام خداوند تصدیق سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در این آیه نازل کرد: وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ

گرچه در این حدیث سخن از نوع خاصی از قتل و زنا به میان آمده، ولی با توجه به اطلاق مفهوم آیه، این حکم درباره همه انواع آن می باشد و مورد روایت مصداق واضحتری از آن است.

از آنجا که این سه گناه نهایت اهمیت را دارد باز در آیه بعد روی آن تکیه کرده می گوید: کسانی که مرتکب این امور شوند عذاب آنها در قیامت مضاعف می گردد، و با خواری، جاودانه در عذاب خواهد ماند (يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا).

در اینجا دو سؤال پیش می آید: نخست اینکه چرا عذاب این گونه اشخاص مضاعف می گردد؟ چرا به اندازه گناهشان مجازات نشوند؟ آیا این با اصول عدالت سازگار است؟ دیگر اینکه در اینجا سخن از خلود و عذاب جاویدان است، در

حالی که می دانیم خلود تنها مربوط به کفار است، و از سه گناهی که در این آیه ذکر شده تنها گناه اول کفر می باشد، و اما قتل نفس و زنا نمی تواند سبب خلود گردد؟

مفسران در پاسخ سؤال اول، بحث بسیار کرده اند، آنچه صحیحتر به نظر می رسد این است که منظور از مضاعف شدن عذاب این است که بر هر یک از این گناهان سه گانه که در این آیه مذکور است مجازات جداگانه ای خواهد شد که مجموعاً عذاب مضاعف است.

از این گذشته گاه یک گناه سرچشمه گناهان دیگر می شود، مانند کفر که سبب ترک واجبات و انجام محرمات می گردد، و این خود موجب مضاعف شدن مجازات الهی است.

به همین جهت بعضی از مفسران این آیه را دلیل بر این اصل معروف گرفته اند که کفار همانگونه که مکلف به اصول دین هستند، به فروع نیز مکلف می باشند (الکفار مکلفون بالفروع كما انهم مکلفون بالاصول).

و اما در پاسخ سؤال دوم می توان گفت که بعضی از گناهان به قدری شدید است که سبب بی ایمان از دنیا رفتن می شود. مانند قتل عمد مذکور در آیه ۹۳ سوره نساء.

در مورد زنا مخصوصاً اگر زنای محصنه باشد نیز ممکن است چنین باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که خلود در آیه مذکور در مورد کسانی است که هر سه گناه را با هم مرتکب شوند، هم شرک، هم قتل نفس و هم زنا، شاهد بر این معنی آیه بعد است که می گوید: *إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا*: مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و به این ترتیب مشکلی باقی نخواهد ماند

قابل توجه اینکه در اینجا علاوه بر مساله مجازات معمولی، کیفر دیگری که همان تحقیر و مهانت است و جنبه روانی دارد نیز ذکر شده است که خود می تواند تفسیری بر مساله مضاعف بودن عذاب بوده باشد، چرا که آنها هم عذاب جسمی دارند و هم روحی.

ولی از آنجا که قرآن مجید هیچگاه راه بازگشت را به روی مجرمان نمی بندد و گنهکاران را تشویق و دعوت به توبه می کند، در آیه بعد چنین می گوید: مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهانشان را می بخشد و سیئات اعمال آنها را تبدیل به حسنات می کند، و خداوند آمرزنده و مهربان است (إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

همانگونه که دیدیم در آیه قبل، سه گناه از بزرگترین گناهان ذکر شده بود جایی که در توبه را به روی این گونه افراد باز بگذارد دلیل بر این است که هر گنهکار پشیمانی می تواند به سوی خدا بازگردد، مشروط به اینکه توبه اش حقیقی باشد که نشانه آن عمل صالح جبران کننده است که در آیه آمده، و گرنه مجرد استغفار به زبان، با پشیمانی زودگذر به قلب، هرگز دلیل توبه نیست.

مساله مهم در مورد این آیه این است که چگونه خداوند سیئات آنها را تبدیل به حسنات می کند؟

تبدیل سیئات به حسنات را اگر یادتان باشد قبلا در دو مورد (مجلس ۴ می بخشم و از کسی ترس ندارم) در تفسیر آیه ۳۳ زمر و در تفسیر آیات بیان کننده (صفات بندگان خدا در سوره مبارکه فرقان) بیان کردیم به تکرار نیازی نیست.

بطور خلاصه هر جامعه ای که در آن زنا شایع شود، روی سعادت و خوشبختی و

خوشوقتی را، نمی بیند، کانون خانواده ها بهم می خورد اعتماد و اطمینان از بین، می رود، بچه های سقط فراوان سطل آشغال شهرداری ها، همه جا را فرا می گیرد، هوسبازی های مقطعی، رخت بر می بندد و روسیاهی و شرمندگی، به همه جا حکم فرما می شود، آبرو و شرف خانواده ها، نابود می گردد، شناخت انسان ها و معنا و مفهوم پدریت و فرزندیت، محو می گردد، بچه به که پناهنده شوند و از که یاری طلبند و در آغوش گرم چکسی بیارامد و ناز کند و شیطونی نماید و. و.

این ها همه شیرینی های زندگیت که با رواج عمل زشت و شنیع زنا، به دست

فراموشی، سپرده می شود.

دین مقدس اسلام با در نظر گرفتن همه این موارد، در مورد زنا سخت گیری خاص دارد.

اگر مرد زن دار یا زن شوهر دار، اقدام به زنا کند و برای قاضی شرع، ثابت شود، بدون سؤال و جواب باید هر دو سنگسار و اعدام شوند، و اگر مجزّد باشند، باید صد تازیانه، در ملاءعام و جلوی چشم مردم، زده شود اگر دوباره اقدام نماید باز صد تازیانه و بار سوم او نیز، محکوم به اعدام است.

حال ممکن است کسی بگوید این سخت گیری چرا با یک لحظه کیف کردن جاننش را از دست بدهد، جواب این است اگر این خشونت و سختگیری نشود علاوه بر مواردی که در بالا شمردیم، نظم و نظامهای خانوادگی و اجتماعی، محکوم به فنا می گردد، راستی از این گوینده می پرسیم آیا خودت رضایت می دهی، با خواهر و مادر و زنت، این کار را بکنند؟!!!

وانگهی از نظر فنی به اثبات رسیده است که هیچ وقت جامعه از زنا زاده، روی خوشی ندیده است اگر به اصل جنایت ها بر رسی کنی می بینی تمامی آنها به یک زنا زاده منتهی می شود.

اثر حرام

هر چیزی را خداوند آفریده هم اثر وضعی دارد هم اثر تکوینی خوردنی ها و آشامیدنی ها از این قانون مستثنی نیست تا برسد به زنا که اثر وضعی و وجودی او این است که حرام زاده در زندگی اش، به ستمها و جنایت هائی دست می زند که آن سرش ناپیدا است.

با صرف نظر از جنایت های قبل از اسلام، مگر در تواریخ اسلامی ما همه این مصائب و کارهای ظالمانه، با دست حرام زاده ها، پیاده نشده است؟!.

مگر زیاد بن ابیه یا یزید و. و. از مادران مشهوره به زنا و زنان معروفه به دنیا، نیامده بودند که آنهمه مصیبت ها را بیار آوردند و عالمی را، به عزا نشانیدند.

واقعا کدام فردی به درستی این عمل صحه می گذارد و امضاء می کند که یزید برای خوشخوابی خود، سر پدر دختر سه ساله ای را برایش بفرستد تا ساکت شود و او به استراحت مشغول شود به بهانه این که او بچه است به مرده و زنده فرقی نمی گذارد ولی همان سه ساله سر مطهر پدر را به سینه می چسباند و با کلماتی (أبتاه مَن بعدك للنساء الحاسرات و عَمَاتِي المسلوبات) بابا کیست بعد از تو به زندهای بی سرپرست و عمه های غارت شده ام سرپرستی کند و ناله های جگرسوز از این قبیل، سردهد و لبهای تازیانه خورده پدر را بوسید و گریست و خسته شد و خوابید، خانم ها برای این که این دختر خسته از خواب بیدار نشود، آهسته گریه می کنند ولی وقتی بیدار شدنش طول کشید و او بیدار نشد، حرکت دادند، دیدند سر پدر در سینه، جان داده و از دنیا رفته است، حال آن منظره را جلوی چشمتان مجسم کنید آن بانوان حرایم عصمت، چه کردند و با مرده آن دختر یتیم چه رفتاری از خود نشان دادند و چگونه گریستند و چگونه به خاک سپردند و هنگام حرکت از شام چگونه او را تنها گذاشتند و رفتند؟!.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۹۶ ادای امانت

امانت داری و ادای امانت، از صفات نیک و برجسته انسانی و اسلامی است که بسیار مورد تمجید و تشویق قرار گرفته است و سفارش بسیار در باره آن شده است.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا نساء: ۵۸ خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید! و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به

عدالت داوری کنید! خداوند، اندرزهای خوبی به شما می دهد! خداوند، شنوا و بیناست.

شان نزول:

در تفسیر مجمع البیان و بعضی دیگر از تفاسیر اسلامی نقل شده که این آیه زمانی نازل گردید که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با پیروزی کامل وارد شهر مکه گردید، عثمان بن طلحه را که کلید دار خانه کعبه بود احضار کرد و کلید را از او گرفت، تا درون خانه کعبه را از وجود بتها پاک سازد، عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از انجام این مقصود تقاضا کرد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با تحویل کلید خانه خدا به او، مقام کلیدداری بیت الله که در میان عرب یک مقام برجسته و شامخ بود، به او سپرده شود (گویا عباس میل داشت از نفوذ اجتماعی و سیاسی برادرزاده خود به نفع شخص خویش استفاده کند) ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر خلاف این تقاضا پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بتها در خانه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که آیه مورد بحث را تلاوت می نمود **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا ...**

دو قانون مهم اسلامی

آیه مورد بحث گرچه همانند بسیاری از آیات در مورد خاصی نازل شده ولی بدیهی است یک حکم عمومی و همگانی از آن استفاده می شود، و صریحا می گوید: خداوند به شما فرمان میدهد که امانتها را به صاحبان آنها بدهید.

روشن است امانت معنی وسیعی دارد و هر گونه سرمایه مادی و معنوی را شامل می شود و هر مسلمانی طبق صریح این آیه وظیفه دارد که در هیچ امانتی نسبت به هیچکس (بدون استثناء) خیانت نکند، خواه صاحب امانت، مسلمان باشد یا غیر مسلمان، و این در واقع یکی از مواد اعلامیه حقوق بشر در اسلام است که تمام انسان ها در برابر آن یکسانند، قابل توجه اینکه در شان نزول فوق، امانت تنها یک امانت مادی نبود و طرف آن هم یکنفر مشرک بود.

در قسمت دوم آیه، اشاره به دستور مهم دیگری شده و آن مسئله عدالت در

حکومت است.

آیه می گوید: خداوند نیز به شما فرمان داده که به هنگامی که میان مردم قضاوت و حکومت می کنید، از روی عدالت حکم کنید (وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ

سپس برای تاکید این دو فرمان مهم میگوید: خداوند پند و اندرزهای خوبی بشما میدهد

(إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعِظُكُمْ بِهِ) باز تاکید می کند و می گوید: در هر حال خدا مراقب اعمال شما است، هم سخنان شما را می شنود و هم کارهای شما را می بیند (إِنَّ اللَّهَ كَانَ شَامِعًا بَصِيرًا) این قانون نیز، یک قانون کلی و عمومی است و هر نوع داوری و حکومت را چه در امور بزرگ و چه در امور کوچک بوده باشد شامل می شود، تا آنجا که در احادیث اسلامی می خوانیم: روزی دو کودک خردسال، هر کدام خطی نوشته بود، و برای داوری در میان آنها و انتخاب بهترین خط به حضور امام حسن (علیه السلام) رسیدند، علی (علیه السلام) که ناظر این صحنه بود فوراً به فرزندش گفت: یا بُنَيَّ انظر کیف تحکم فان هذا حکم و الله سألک عنه یوم القیامه فرزندم! درست دقت کن، چگونه داوری می کنی، زیرا این خود یک نوع قضاوت است و خداوند در روز قیامت در باره آن از تو سؤال میکند! این دو قانون مهم اسلامی (حفظ امانت و عدالت در حکومت) زیربنای یک جامعه سالم انسانی است و هیچ جامعه ای خواه مادی یا الهی بدون اجرای این دو اصل، سامان نمی یابد.

اصل اول می گوید: اموال، ثروتها، پستها، مسئولیتها، سرمایه های انسانی، فرهنگها و میراثهای تاریخی همه امانتهای الهی است که بدست افراد مختلف در اجتماع سپرده می شود، و همه موظفند که در حفظ این امانات و تسلیم کردن آن به - صاحبان اصلی آن بکوشند، و به هیچ وجه در این امانتها خیانت نشود.

از طرفی همیشه در اجتماعات، برخوردها و تضادها و اصطکاک منافع وجود دارد که باید با حکومت عادلانه، حل و فصل شود تا هر گونه تبعیض و امتیاز نابجا و ظلم و ستم از جامعه برچیده شود.

همانطور که در بالا گفته شد، امانت منحصر به اموالی که مردم به یکدیگر می سپارند نیست، بلکه دانشمندان نیز در جامعه امانت دارانی هستند که موظفند حقایق را کتمان نکنند، حتی فرزندان انسان امانتهای الهی هستند که اگر در تعلیم و تربیت آنان کوتاهی شود، خیانت در امانت شده، و از آن بالاتر وجود و هستی خود انسان و تمام نیروهائی که خدا به او داده است امانت پروردگارند که انسان موظف است در حفظ آنها بکوشد، در حفظ سلامت جسم و سلامت روح و نیروی سرشار جوانی و فکر و اندیشه کوتاهی نکند و لذا نمی تواند دست به انتحار و یا ضرر به - خویشتن بزند، حتی از بعضی از احادیث اسلامی استفاده می شود که علوم و اسرار و ودایع امامت که هر امامی باید به امام بعد بسپارد در آیه مذکور داخل است.

قابل توجه اینکه در این آیه، مسئله ادای امانت، بر عدالت، مقدم داشته شده، این موضوع شاید به خاطر آن است که مسئله عدالت در داوری، همیشه در برابر خیانت لازم می شود، زیرا اصل و اساس این است که همه مردم امین باشند، ولی اگر فرد یا افرادی از این اصل منحرف شدند نوبت به عدالت می رسد که آنها را به وظیفه خود آشنا سازد.

اهمیت امانت و عدالت در اسلام

وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ بقره: ۲۸۳ و اگر در سفر بودید، و نویسنده ای نیافتید، گروگان بگیرید! (گروگانی که در اختیار طلبکار قرار گیرد.) و اگر به یکدیگر اطمینان (کامل) داشته باشید، (گروگان لازم نیست، و) باید کسی که امین شمرده شده (و بدون گروگان، چیزی از دیگری گرفته)، امانت (و بدهی خود را بموقع) پردازد؛ و از خدایی که پروردگار اوست. بپرهیزد! و شهادت را کتمان نکنید! و هر کس آن

را کتمان کند، قلبش گناهکار است. و خداوند، به آنچه انجام می دهید، داناست.

در منابع اسلامی به قدری در باره امانت و امانت داری، تاکید شده که در مورد سایر احکام کمتر دیده می شود، احادیث کوتاه زیر روشنگر این واقعیت است:

۱- از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: لا تنظروا الی طول رکوع الرجل و سجوده فان ذلک شیء اعتاده فلو ترکه استوحش و لکن انظروا الی صدق حدیثه و اداء امانته: (برای شناخت ایمان انسان هاتنها) نگاه به رکوع و سجود طولانی افراد نکنید، زیرا ممکن است عادتی برای آنها شده باشد که از ترک آن ناراحت شوند، ولی نگاه به راستگویی در سخن و اداء امانت آنها کنید.

رعایت حقوق دیگران و پرهیز از ظلم، از مهم ترین وظایف انسان برای رستگار شدن است به خصوص در امور مربوط به کسب و کار و روابط اجتماعی؛
در واقع مومن بودن انسان ها در رعایت حقوق انسان هاست.

۲- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: اگر علی (علیه السلام) آن همه مقام در نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیدا کرد به خاطر راستگویی در سخن و اداء امانت بود.

۳- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده که به یکی از دوستان خود فرمود: انّ ضارب علی بالسيف و قاتله، لو ائتمنی و استنصحنی و استشارنی ثم قبلت ذلک منه لأذیت الیه الامانه: اگر قاتل علی (علیه السلام) امانتی پیش من می گذاشت و یا از من نصیحتی می خواست و یا با من مشورتی می کرد و من آمادگی خود را برای این امور اعلام می داشتم، قطعاً حق امانت را ادا می نمودم.

۴- در روایاتی که در منابع شیعه و اهل تسنن از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده این گفتار بزرگ می درخشد: آیه المنافق ثلاث اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف و اذا ائتمن خان: نشانه منافق سه چیز است دروغگویی، پیمان شکنی، و خیانت در امانت.

۵- پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هنگامی که طرفین نزاع نزد تو می آیند حتی در

نگاه کردن به آن دو، و مقدار و چگونگی سخنان که به آنها می گوئی، مساوات و عدالت را رعایت کن (سَوِّ بَيْنَ الْخَصْمَيْنِ فِي لِحْظِكَ وَ لِفْظِكَ).

! از امام زین العابدین علیه السلام در بیان اهمیت ادای امانت روایت آمده است که فرمود: اگر شمشیری را که با آن سر امام حسین را ذبح نمودند، پیش من امانت بگذارند، آن را به صاحبش پس می دهم (و به آن خیانت نمی کنم). (۱)

با توجه ودقت در مفاد این روایات، باید حساب کار در مورد امانت، به دست آید و در مورد امانات بیشمار خداوندی در به دست آوردن و مصرف و به محل صحیح رساندن آنها، احتیاط و دقت کامل و کافی داشته باشیم.

امانات مانند گناه و معصیت، از نظر کیفیت کوچک و بزرگ ندارد، همه امانت و معصیت و نافرمانی به خداست.

به خود امانت و گناه نباید نگاه کرد، بلکه به آن کس که نافرمانی یا خیانت در امانتش می کنیم (یعنی خدا)، بنگریم.

پس خیانت در امانت و در معصیت، از جهت کیفی فرق ندارد بلکه از نظر کمی بزرگ و کوچک دارد، مثلاً زنا نسبت به نگاه به نامحرم بزرگ است ولی نظربه زن اجنبیه، خود در جای خود، گناه بزرگ است، در مورد امانت نیز بدین منوال است، خیانت به یک جفت کفش یا یک دستمال، نسبت به خیانت در یک کیلو طلای ناب، کوچک است، اما آن هم در جای خود خیانت است و بزرگ.

در مورد اشخاص و امانت دهنده هم این گونه است، خیانت به امانت یک عالم و دانشمند با خیانت در امانت یک فرد نادان و جاهل متفاوت است، اما نسبت به خود امانت، تفاوتی ندارد.

در طول سالهای نبوت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخصوص هنگام رحلت از این دنیای فانی، دو امانت مهم برای تمام امت سپرد و رفت و نسبت به وفادار بودن و خیانت

۱- تفسیر نمونه ج: ۳ ص: ۴۳۰ بعد.

نکردن به آن دو، توصیه ها و سفارشات اکید کردند و فرمودند: اَنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. من در (میان) شما دو وزنه سنگین (و مهم) ترک کرده (و می روم) کتاب خدا (قرآن) و اهل بیت و عترتم را، اینها از همدیگر جدا نمی شوند تا در حوض (کوثر) بمن وارد شوند (و پیش من آیند).

حال عزیزان در باره امانت گذار و خود امانت ها و اهمیت آنها، فکر کنید، امانت گذار پیامبر الهی و امانت قرآن و عترت، این امت دربار ۰ آنها چه کرد و چه رفتار نمود و چگونه امانت داری کردند، قسمت اعظم امت قرآن را گرفتند و اهل بیت را رها ساختند در حالی که علامه براینکه ابدا قابل تفکیک نبودند اگر به آیات نازل شده در خود قرآن درباره ذی القربی و مزد رسالت رسول خدا و آیه تطهیر و. عمل می کردند، نباید از اهل بیت دست برمی داشتند و بانورچشم و پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه زهراء علیها السلام آن رفتارها را نمی کردند و کار را به جایی نمی رسانیدند که ناله اش بلند شود و بفرماید:

قد كنت ذاتِ حمىٍ بظلمِ محمدٍ *** فاليومِ أدفعُ ظالمی بردائیا فاذا بكتِ قمریةٌ فی لیلها *** شجناً علی غصنِ بکیت صباحیا

صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبَ لَوْ أَنَّهَا *** صَبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامِ صَرْنَ لِيَالِبَا

من در سایه محمد حمایت شونده بودم *** امروز ستمگرانم را با ردایم، دور می سازم

زمانی که قمری هادر شبها ناله سردهند *** با دلسوختگی در شاخصارها، من هم بامدادان می گریم

آن قدر مصیبتها به سرم سرازیر شد *** اگر به روی روزها می ریخت همگی شب می شدند

دلبنده رسالت و افتخار نبوت، حامی ولایت و فدائی امامت، در اثر جراحی های جسمی و شکست های روحی و سیلی های کفری و ضربات شرکی، به روزی افتاد

که توان حرکت و جا بجاشدن را از دست داد و بیش از دو ماه و نیم یا سه ماه، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این دنیای فانی نماند و در سن ۱۸ سالگی، با هزاران درد و رنج امام مظلومش را تنها گذاشت و به سوی ملکوت اعلیٰ پرکشید و رفت.

ای بسوزی حب ریاست و بی ایمانی و شقاوت، چه ستمها به این امانت های نبوت و رسالت، روا نداشتی که در اثر میان در و دیوار ماندن و لگد بر پهلو خوردن، چهار بچه قد و نیم قد را بی مادر کردی و مولای مظلومان را بی همدم، و مظلوم تاریخ را غرق در اندوه و غم نمودی، تا جائی که رو به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفته و اشک بریزد و درد دل نماید ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این امانت توست ببین به چه صورتی به پشت فرستادند، فاحفها السؤال و استخبرها الحال جریان های بعد از تو و مصیبات وارده به او و مرا، از او پرس و خبر احوال و سرگذشت ما را، از او دریافت کن.

اف بر تو ای ستمگری و مظلوم گشی، علی فاتح خیر را به روزی انداختی که با چشمان اشکریزان، جسم ناتوان زهراء را در آرامگاه نامعلوم و پنهان، به خاک سپرد و خود در خانه تاریک، چهل شبانه روز تمام درش را بست و با چهار کودک، گریست و اشک ریخت، تا آن سه چهار نفر اصحاب وفادارش، مقداد را فرستادند و تقاضا کردند در را بگشاید و بیش از این آنها را از نور جمالش محروم نسازد!!!

برعالمیان رحمت رحمان زهراست** برخلق جهان سرور نسوان زهراست

نوری که دهد شاخه طوبی از اوست** کوثر که خدا گفته به قرآن زهراست

ألألعه الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.

مجلس ۹۷ شق القمر

یکی از اعجازهای دوران نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکافتن ماه و شق القمر است.

طبق روایات مشهور که بعضی ادعای تواتر آن نیز کرده اند مشرکان نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و گفتند: اگر راست می گوئی و تو پیامبر خدائی ماه را برای ما دو پاره کن! فرمود: اگر این کار را کنم ایمان می آورید؟ عرض کردند آری- و آن شب، شب چهاردهم ماه بود- پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از پیشگاه پروردگار تقاضا کرد آنچه را خواسته اند به او بدهد ناگهان ماه به دو پاره شد، و رسول الله آنها را یک یک صدا می زد و می فرمود: ببینید!

مشرکین و قریش گفتند: یا محمد ما نمیدانیم چشمان ما را سحر کردی و این دو نیم شدن، واقعیت دارد یانه؟ صبر کن تاجران و مسافران ما، از شام و یمن برسند و بپرسیم و ببینیم این کار تو درست است یانه، تجار و مسافرین، پیش از آن که اینها سر سخن باز کنند، به سخن آمدند که در شب چهارده، راه می آمدیم و هوا صاف بود، ناگهان دیدیم ماه دو نیم شد و دوباره به حال اولیه برگشت، قریش بجای این که ایمان آورند به آنها پرخاش کردند که اشتباه می کنید چشمانتان عوضی دیده اند.

نویسنده تفسیر «کاشف» گوید: طبق مطالعاتی که بر روی تحقیقات سازمان «ناسا» در این رابطه انجام داده ام متوجه شده ام که آن ها سه نوع شکاف را در روی کره ماه شناسایی کرده اند؛ اول شکاف های دایره ای که توسط ریزش سنگ ها به وجود آمده است، دوم شکاف های مارپیچ و سوم شکافی به صورت کمربندی، آن ها در بررسی این شکاف ها برای هر کدام از دو شکاف اولیه یک علتی را یافته اند اما در رابطه با شکاف کمربندی به پاسخ علمی دست نیافته اند؛ زیرا این امر معجزه و از امور خرق عادت است. (۱)

مؤلف گوید: بنا به نقل یکی از فامیل های نزدیک در این مورد اظهار داشت: در تلویزیون اعلام نمود در فرانسه برای کره ماه که بررسی می کردند دیدند در وسط

کره ماه یک خط دایره وجود دارد مانند بریدن یک هندوانه: خاک آن دایره را آزمایش کردند دیدند ایجاد این خط تقریباً به هزار و چهارصد سال و اندی برمی گردد؛ باز علت ایجاد این خط در آن تاریخ را بررسی کردند دیدند درست به زمانی بر می گردد که مشرکین قریش از رسول خدا شق القمر (دو نیم کردن ماه) را درخواست نموده بودند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا اَهْوَاءَهُمْ وَ كُلُّ اَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ قَمْر:

آیه ۱

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱- قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت.

۲- و هر گاه نشانه و معجزه ای را ببینند اعراض کرده می گویند: این سحری است مستمر!

۳- آنها (آیات خدا را) تکذیب کردند و از هوای نفسشان پیروی نمودند و هر امری قرارگاهی دارد.

ماه شکافته شد!

در آیه نخست از دو حادثه مهم سخن به میان آمده: یکی نزدیک شدن قیامت است که عظیمترین دگرگونی را در عالم آفرینش همراه دارد و سرآغازی است برای زندگی نوین در جهان دیگر، جهانی که عظمت و گستردگی آن برای ما زندانیان عالم دنیا قابل درک و توصیف نیست.

و حادثه دیگر معجزه بزرگ شق القمر است که هم دلیلی است بر قدرت خداوند بزرگ بر هر چیز و هم نشانه ای است از صدق دعوت پیغمبر گرامیش.

می فرماید: قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت! (اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ).

قابل توجه اینکه سوره قبل از این (سوره نجم) با جمله هائی پیرامون نزدیکی قیامت پایان گرفت (اَزَفَتِ الْاَزْفَةُ) و این سوره با همین معنی آغاز می شود و این

تاکیدی است بر این موضوع که قیامت نزدیک است گرچه در مقیاس عمر دنیا ممکن است هزاران سال طول بکشد، اما با توجه به مجموع عمر این جهان از یکسو و با توجه به اینکه تمام عمر دنیا در برابر قیامت لحظه زودگذری بیش نیست منظور از این تعبیر روشن می شود.

ذکر این دو حادثه با هم، همانگونه که جمعی از مفسران گفته اند، به خاطر آن است که اصولاً ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) که آخرین پیامبران الهی است خود از نشانه های نزدیکی قیامت است، لذا در حدیثی از خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که فرمود: بعثت انا و الساعه کهاتین مبعوث شدن من و قیامت همچون این دو است اشاره به دو انگشت مبارکش که در کنار هم قرار گرفته).

از سوی دیگر شکافتن ماه خود دلیلی است بر امکان به هم ریختن نظام کواکب و نمونه کوچکی است از حوادث عظیمی که در آستانه رستاخیز در این جهان رخ می دهد، چرا که تمامی کواکب و ستارگان و زمین در هم می ریزند و عالمی نو به جای آنها ایجاد می شود.

در اینکه چگونه ممکن است این کره عظیم آسمانی شکافته شود، و وجود چنین حادثه ای چه تاثیری بر کره زمین و منظومه شمسی می گذارد؟ و چگونگی جذب دو نیمه ماه بعد از شکافتن، و اینکه چگونه ممکن است چنین حادثه ای رخ داده باشد و تواریخ جهان ذکری از آن به میان نیاورند؟ و سؤالات دیگری در این زمینه به خواست خدا در ادامه بحث مشروحا از آن سخن خواهیم گفت.

سپس قرآن می افزاید: مخالفان لجوج هنگامی که نشان و معجزه ای را بر صدق دعوت تو می بینند اعراض کرده، می گویند این سحری است مستمر! (وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ).

تعبیر به مستمر اشاره به این است که آنها معجزات مکرری از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) دیده بودند که شق القمر ادامه آن بود، آنها همه را بر تداوم سحر حمل می کردند، و آنرا سحری مستمر می پنداشتند، هر چند این تهمت بهانه ای بود برای

عدم تسلیم در مقابل حق.

بعضی از مفسران مستمر را به معنی قوتمند تفسیر کرده اند (چنانکه می گویند جبل مریر یعنی طناب محکم) و بعضی آنرا به معنی گذرا و ناپایدار تفسیر نموده ولی ظاهر همان تفسیر اول است.

در آیه بعد به نکته مخالفت آنها، و همچنین به نتیجه شوم این مخالفت، اشاره کرده، می افزاید: آنها تکذیب کردند، و از هوای نفسشان پیروی نمودند، و هر امری قرارگاهی دارد

(وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ كُلُّ أَمْرٍ مُّشْتَقِرٌّ).

سرچشمه مخالفت آنها و تکذیب پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) یا تکذیب معجزات و دلائل او، و همچنین تکذیب رستاخیز و قیامت، پیروی از هوای نفس بود، تعصبا و لجاجتها و خودخواهی ها به آنها اجازه نمی داد که در برابر حق تسلیم شوند،

و از سوی دیگر علاقه به بی بند و باری برای کامجویی از لذات بدون هیچ قید و شرط، و آلودگی به هر گناه و ستم، مانع از این بود که دعوت حق را پذیرا شوند، چرا که قبول این دعوت مسئولیت آفرین بود.

آری همیشه چنین بوده، و همواره چنان خواهد بود که مانع بزرگ در مسیر حق هواپرستی است.

منظور از جمله وَ كُلُّ أَمْرٍ مُّشْتَقِرٌّ: هر چیز قرارگاهی دارد این است که هر کس به سزای عمل خویش می رسد، قرارگاه نیکی نیکانند، و قرارگاه شر بدانند.

این تعبیر احتمالا اشاره به این حقیقت است که هیچ چیز در این عالم از میان نمی رود، و هر کار نیک و بدی ثابت و باقی می ماند تا انسان جزای آنرا ببیند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه فوق داده شده است که تکذیبها و اتهامات نمی تواند برای همیشه چهره حق را بپوشاند، بلکه همه چیز به سوی قرارگاه خویش پیش می روند، و چیزی نمی گذرد که چهره زیبای حق آشکار، و چهره زشت و منفور باطل نیز ظاهر می گردد، و این یک سنت الهی در عالم هستی است.

این تفسیرها منافاتی با یکدیگر ندارد، و ممکن است همه آنها در مفهوم آیه جمع باشد.

شق القمر یک معجزه بزرگ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)

چیزی که ذکر آن در اینجا لازم است اینکه بعضی از مفسران که تحت تاثیر پاره ای از القائنات سوء قرار گرفته اند، و هر گونه انجام عمل خارق عادت را (جز قرآن) برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) منکر شده اند، با توجه به وضوح آیه مذکور و کثرت روایاتی که در این زمینه در کتب علمای اسلام نقل شده به زحمت افتاده اند که چگونه این خارق عادت را توجیه کنند و طوری از کنار آن بگذرند که جنبه اعجاز آن نفی شود.

و اصرار دارند که این معجزه را طوری توجیه کنند که از صورت یک خارق العاده خارج شود، چنانکه گفته اند: آیه مذکور از آینده خبر می دهد، و مربوط به اشراف ساعت یعنی حوادث قبل از قیامت است، ولی قرائن متعددی در آیه وجود دارد که تاکید بر وقوع یک اعجاز می کند، از جمله ذکر این موضوع به صورت فعل ماضی که نشان می دهد شق القمر واقع شده است، همانگونه که نزدیکی رستاخیز با ظهور آخرین پیامبر نیز تحقق یافته.

ولی حق این است که مساله شق القمر به صورت اعجاز انجام گرفته، و آیات بعد شواهد روشنی بر این امر در بر دارد، چه خوب بود آنها در آن اعتقاد نادرست تجدید نظر می کردند تا بدانند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز معجزات و خارق عادت داشته، و اگر آیاتی از قرآن آنرا نفی می کند اشاره به معجزات اقتراحی است که گروهی بهانه جو مطرح می کردند، نه قصد پذیرش حق داشتند، و نه بعد از انجام آن تسلیم حق می شدند، ولی معجزاتی که برای تحقیق حقیقت مطالبه می شد از سوی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام می گرفت، و شواهد فراوانی بر این امر در تاریخ زندگی آن

حضرت وجود دارد.

بعلاوه اگر سخن از معجزه نباشد هیچ تناسبی با نسبت سحر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که در آیه بعد آمده است ندارد، و همچنین با جمله وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ که خبر از تکذیب آنها می دهد هماهنگ نیست.

افزون بر اینها روایات فراوانی در کتب اسلامی در زمینه وقوع این اعجاز نقل شده که در حد شهرت یا تواتر است، و لذا قابل انکار نمی باشد در اینجا به گفتاری از فخر رازی و طبرسی دو مفسر معروف اهل سنت و شیعه اشاره می کنیم، فخر رازی می گوید: عموم مفسران معتقدند مراد از آیه این است که ماه شکافته شد، و روایات صحیحی نیز بر این معنی دلالت می کند، و امکان عقلی آن نیز جای تردید نیست، و از سوی دیگر پیامبر صادق (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن خبر داده، بنابراین باید آنرا پذیرفت، اما داستان عدم خرق و التیام در افلاک (طبق عقیده ابطال شده بطلمیوسی) مطلبی بی اساس و غیر علمی است، چرا که با دلائل عقلی ثابت شده که خرق و تخریب در آسمانها کاملاً ممکن است.

مرحوم طبرسی نیز در مجمع البیان می گوید: مفسران این آیه را مربوط به معجزه شق القمر در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می دانند، سپس تنها کسی را که در جهت مخالف این عقیده نام می برد عطا و حسن و بلخی است که با بی اعتنائی از قول آنها می گذرد.

بعضی نقل کرده اند که حدیفه صحابی مشهور داستان شق القمر را در حضور جمع کثیری در مسجد مدائن نقل کرد و هیچکس بر او ایراد نگرفت، با اینکه بسیاری از حاضران عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک کرده بودند (این حدیث را

در المثنور و قرطبی در ذیل آیه مورد بحث آورده اند).

بنابر این نه با توجه به خود آیه و قرائن موجود در آن، و نه از نظر روایات، و اقوال مفسران، موضوع شق القمر قابل انکار نیست، البته در اینجا سؤالاتی وجود دارد که به پاسخ آن می پردازیم.

شق القمر از نظر علوم روز

از سؤالات مهمی که در این بحث مطرح است این است که وقوع انشقاق و شکاف در اجرام آسمانی اصولاً امکان دارد؟ یا اینکه علم آنرا به کلی نفی می کند؟

پاسخ این سؤال با توجه به مطالعات و اکتشافات دانشمندان فلکی چندان پیچیده نیست، زیرا اکتشافات می گوید: چنین چیزی نه تنها محال نیست، بلکه بارها نمونه های آن مشاهده شده، هر چند در هر کدام عوامل خاصی مؤثر بوده است.

به تعبیر دیگر: کرارا در دستگاه منظومه شمسی و سایر کرات آسمانی انشقاقها و انفجارهایی روی داده است که برای نمونه موارد زیر را یادآور می شویم:

الف- پیدایش منظومه شمسی- این نظریه از سوی همه دانشمندان پذیرفته شده است که تمام کرات منظومه شمسی در آغاز جزء خورشید بود که بعداً از آن جدا شده، و هر یک در مدار خود به گردش درآمده است.

منتها در باره عامل این جدائی گفتگو است: لاپلاس معتقد است عامل این جدائی نیروی گریز از مرکز در منطقه استوائی خورشید بوده، به این معنی که در آن هنگام که خورشید به صورت توده گاز سوزانی بود (و هم اکنون نیز چنین است) و به دور خود گردش می کرد سرعت این گردش در منطقه استوائی سبب شد که قطعاتی از آن جدا گردد، و در فضا پراکنده شود، و به دور مرکز اصلی یعنی خورشید به گردش درآید.

ولی تحقیقات بعضی دیگر از دانشمندان بعد از لاپلاس منتهی به فرضیه دیگری شده که عامل این جدائی را وقوع جزر و مدهای شدیدی در سطح خورشید بر اثر عبور یک ستاره عظیم از نزدیکی آن می شمرد.

طرفداران این فرضیه که حرکت وضعی خورشید را در آن روزگار کافی برای توجیه جدائی قطعاتی از آن نمی دانند دست به سوی این فرضیه دراز کرده، می گویند: این جزر و مد، امواج عظیمی در سطح خورشید به وجود آورد، درست همانند سقوط قطعه سنگ عظیمی در یک اقیانوس، و بر اثر آن قطعاتی از خورشید

یکی پس از دیگری به خارج پرتاب شد، و به گرد کره مادر به گردش درآمد.

در هر حال عامل جدائی هر چه باشد مانع از این نیست که همه معتقدند پیدایش منظومه شمسی از طریق انشقاق و جدائیهها صورت گرفته است.

ب- آستروئیدها

- آستروئیدها قطعات سنگهای عظیم آسمانی هستند که به دور منظومه شمسی در گردشند، و گاهی از آنها به کرات کوچک و شبه سیارات تعبیر می کنند، بزرگی چنان است که قطر آن به ۲۵ کیلومتر می رسد، ولی غالباً از این کوچکترند.

دانشمندان عقیده دارند آستروئیدها بقایای سیاره عظیمی هستند که در مداری میان مدار مریخ و مدار مشتری در حرکت بوده، سپس بر اثر عوامل نامعلومی منفجر و شکافته شده است.

تاکنون بیش از ۵ هزار آستروئید کشف و مشاهده شده، و عده زیادی از آنها که بزرگتر هستند نامگذاری، و حجم و مقدار و مدت حرکت آنها به دور خورشید محاسبه شده است، بعضی از فضاشناسان برای آستروئیدها اهمیت خاصی قائلند، و معتقدند احياناً می توان از آنها به عنوان پایگاهی برای مسافرت به نقاط دور دست فضا استفاده کرد! این نمونه دیگری از انشقاق در اجرام آسمانی است.

ج- شهابها

- شهابها سنگهای بسیار کوچک آسمانی هستند که گاه از اندازه فندق تجاوز نمی کنند، و به هر حال با سرعت شدیدی در مدار خاصی بر گرد خورشید در گردشند، و گاه که مسیر آنها با مدار کره زمین تقاطع پیدا می کند، به سوی زمین جذب می شوند.

این سنگهای کوچک بر اثر شدت برخورد با هوایی که زمین را احاطه کرده، به خاطر سرعت سرسام آوری که دارند، داغ و برافروخته و مشتعل می شوند، و ما به صورت یک خط نورانی زیبا در لابلای جو زمین آنها را مشاهده می کنیم، و از آن به

تیر شهاب تعبیر می نمائیم.

و گاه تصور می کنیم که ستاره دور دستی است که سقوط می کند، در حالی که شهاب کوچکی است که در فاصله بسیار نزدیکی آتش گرفته، و سپس خاکستر می شود.

مدار گردش شهابها با مدار زمین در دو نقطه تماس دارد، به همین دلیل در مردادماه و آبانماه که دو نقطه تقاطع دو مدار است شهابها بیشتر دیده می شوند.

دانشمندان می گویند: اینها بقایای ستاره دنباله داری است که بر اثر حوادث نامعلومی منفجر و از هم شکافته شده است.

این هم نمونه دیگری از انشقاق در کرات آسمانی.

به هر حال مساله انفجار و انشقاق در کرات آسمانی امری بی سابقه نیست، و هرگز از نظر علم محال نمی باشد تا گفته شود اعجاز به محال تعلق نمی گیرد.

اینها همه در مورد انشقاق است ولی بازگشت آن به حال معمولی بر اثر نیروی جاذبه ای که میان دو قطعه وجود دارد کاملاً امکان پذیر است.

گرچه در هیئت قدیم که بر محور عقیده بطلمیوس و افلاک نه گانه پوست پیازی اش، دور می زد، چنان این افلاک بلورین به هم پیوسته بودند که خرق و التیام آنها از نظر جمعی محال بود، و لذا پیروان این عقیده هم معراج جسمانی را منکر بودند، و هم شق القمر را، چرا که موجب شکافته شدن و سپس التیام در افلاک بود، ولی امروز که فرضیه هیئت بطلمیوسی به دست افسانه ها و اسطوره های خیالی سپرده شده، و اثری از آن افلاک نه گانه باقی نمانده، زمینه ای برای این سخنان باقی نیست.

شاید این نکته نیاز به یادآوری ندارد که شق القمر تحت یک عامل طبیعی معمولی صورت نگرفت، بلکه جنبه اعجاز داشت، ولی چون اعجاز به محالات تعلق نمی گیرد منظور در اینجا بیان امکان این مطلب بود (دقت کنید).

شق القمر از نظر تاریخی

ایراد دیگری که بعضی از ناآگاهان به مساله شق القمر دارند این است که اگر این امر حقیقتی داشت با آن همه اهمیتی که دارد باید در تواریخ جهان ثبت گردد، در حالی که چنین نیست.

ولی برای اینکه روشن شود این ایراد تا چه حد قابل اهمیت است، باید تجزیه و تحلیلی روی جهات مختلف این مساله صورت گیرد:

الف- باید توجه داشت که ماه همواره در نیمی از کره زمین قابل رؤیت است، نه در تمام آن، بنابراین نیمی از مردم روی زمین از این حساب خارجند.

ب- در نیمی از همین نیم کره نیز اکثریت قریب به اتفاق آنها در خوابند، زیرا بعد از نیمه شب است، به این ترتیب تنها یک چهارم مردم جهان می توانند از چنین حادثه ای با خبر شوند.

ج- در بخش قابل رؤیت نیز هیچ مانعی ندارد که قسمتهای قابل توجهی از آسمان ابری، و چهره ماه با ابر پوشیده شده باشد.

د- حوادث آسمانی در صورتی جلب توجه افراد می کند که یا مانند صاعقه ها توأم با سر و صدای شدید باشد، یا مانند خسوف و کسوف کلی نور به طور کامل قطع شود، آن هم برای یک مدت نسبتاً طولانی.

به همین دلیل در خسوفهای جزئی و ماه گرفتگیهای مختصر اگر قبلاً از طرف منجمین اعلام نشود کمتر کسی با خبر می گردد، و حتی گاه بسیاری از مردم از خسوف کلی نیز بی خبر می مانند.

تنها دانشمندانی که اجرام آسمانی و ماه را رصد می کنند و یا کسانی که تصادفاً چشم آنها به آسمان بیفتد ممکن است از چنین جریانی با خبر شوند، و عده ای دیگر را نیز با خبر سازند.

بنابر این چنین حادثه کوتاه مدتی آنطور که ابتدا تصور می شود مایه جلب توجه عمومی مردم جهان نیست، مخصوصاً مردم آن زمان که اصولاً برای اجرام آسمانی اهمیت کمتری قائل بودند.

ه- بعلاوه وسائل ثبت مطالب در تاریخ و نشر آن در آن زمانها محدود بود، و حتی تعداد باسواده‌ها بسیار کم بودند، و کتابها خطی بود، مثل امروز نبود که حوادث مهم، برق آسا به وسیله رادیوها و تلویزیونها و مطبوعات در سراسر جهان نشر شود.

با توجه به این جهات و جهات دیگر هرگز نمی‌توان از عدم ذکر این حادثه در غیر تواریخ اسلامی تعجب کرد، و آنرا دلیل بر نفی آن گرفت.

تاریخ وقوع این معجزه بزرگ

در اینکه شق القمر در مکه و قبل از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) واقع شده در میان مفسران و روات حدیث بحثی نیست، ولی از بعضی روایات استفاده می‌شود این امر در آغاز بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده در حالی که از بعضی دیگر برمی‌آید که این امر نزدیک هجرت و در اواخر دوران مکه روی داده است، آنهم بنا به تقاضای حقیقت جویانی بود که از مدینه خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و در عقبه با او بیعت کردند.

و نیز در بعضی روایات می‌خوانیم که علت پیشنهاد شق القمر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این بود که می‌گفتند سحر در امور زمینی اثر می‌گذارد، ما می‌خواهیم مطمئن شویم که معجزات محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) سحر نیست.

حتی جمعی از متعصبان لجوج بعد از دیدن این معجزه بزرگ گفتند ما قبول نخواهیم کرد مگر اینکه کاروانهای شام و یمن فرارسند، و از آنها سؤال کنیم: آیا آنها در مسیر خود چنین چیزی را دیده‌اند، اما هنگامی که مسافران گفتند دیده‌ایم باز ایمان نیاوردند!

آخرین نکته‌ای که ذکر آن نیز در اینجا لازم است اینکه: این معجزه بزرگ همانند بسیاری از معجزات دیگر در تواریخ و روایات ضعیف با خرافاتی آمیخته شده که چهره آنرا در نظر اندیشمندان دگرگون ساخته است، مانند فرود آمدن قطعه‌ای از

ماه به روی زمین، ولی باید با دقت این خرافات را از آن جدا کرد تا چهره اصلی معجزه که جنبه علمی دارد لوث نشود. (۱)

مجلس ۹۸ پنج دستور برای موفقیت

در اجرای حکم خدا و یک هشدار

در طول زندگی، بشر همیشه دست به گریبان حل مشکلات و موفقیت برای رسیدن به خواسته های خود است، هر وقت کوچک ترین سستی یا تنبلی نماید، رشته کار از دست رفته و در نهایت با ندامت و پشیمانی، روبرو خواهد شد.

حال این مشکلات در مورد کارهای دنیوی باشد، از قبیل کسب مال و تأمین معاش و تنظیم برنامه های زندگی حتی درباره تحصیل علم و اختراعات و صنایع و پشتکار برای به دست آوردن، یا اجرای آنهاست، یا در مورد مسائل دینی و مذهبی باشد، مانند تبلیغ و عبادت و پیشبرد مقاصد معنوی و غیره.

در این آیات که تلاوت می کنم، به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پنج دستور می دهد تا برای پیشبرد اهداف خویش، آنها را به اجرا در آورد. دقت کنید.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا وَادْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا (انسان: ۲۶-۲۳) مسلماً ما قرآن را بر تو نازل کردیم. ۲۴- پس در (تبلیغ و اجرای) حکم پروردگارت شکیبا باش، و از هیچ گنهکار و کافری از آنان اطاعت مکن. ۲۵- و نام

پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور. ۲۶- و در شبانگاه برای او سجده کن، و مقداری طولانی از شب، او را تسبیح گوی.

آیات سوره انسان از آغاز تاکنون در باره خلقت انسان و سپس معاد و رستاخیز او سخن می گفت، در آیات مورد بحث روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده، دستورات مؤکدی برای هدایت انسانها و صبر و مقاومت در این راه به او می دهد، در واقع این آیات راه وصول به آنهمه نعمتهای بی مانند را نشان داده است که تنها از طریق تمسک به قرآن و پیروی از رهبری چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و الهام گرفتن از دستورات او امکان پذیر است.

نخست می فرماید: مسلما ما قرآن را بر تو نازل کردیم (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا).

بعضی از مفسران تنزیلا را که به صورت مفعول مطلق در این آیه آمده اشاره به نزول تدریجی قرآن دانسته اند که اثر تربیتی آن روشن است، و بعضی اشاره به عظمت مقام این کتاب آسمانی و تأکیدی بر نزول قرآن از ناحیه خداوند، مخصوصا با توجه به تأکیدات دیگر که در آیه آمده (تاکید به وسیله انّ و نحن و جمله اسمیه) می دانند و در حقیقت پاسخی است به کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به کفایت و سحر و افترا بر خداوند متهم می کردند.

سپس پنج دستور مهم به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می دهد که

۱- دعوت به صبر و استقامت است، می فرماید: اکنون که چنین است در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت صابر و شکیا باش (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ) از مشکلات و موانع راه و کثرت دشمنان و سرسختی آنها ترس و هراسی به خود راه مده، و همچنان به پیش حرکت کن.

قابل توجه اینکه: دستور به استقامت را (با توجه به فاء تفریع در فَاصْبِرْ) فرع بر نزول قرآن از سوی خدا می گیرد، یعنی چون پشتیبان تو خدا است قطعا در این راه استقامت کن، و تعبیر به ربّ اشاره لطیف دیگری به همین معنی است.

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از هر گونه سازش با منحرفان بر حذر داشته می گوید: از هیچ گنهکار و کافری از آنها اطاعت مکن (وَلَا تُطِيعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا): در حقیقت این حکم دوم تأکیدی است بر حکم اول چرا که جمعیت دشمنان تلاش می کردند که از طرق مختلف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در مسیر باطل به سازش بکشانند، چنانکه نقل شده که عتبه بن ربیع و ولید بن مغیره به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند از دعوت خود باز گرد، ما آنقدر ثروت در اختیار تو می گذاریم که راضی شوی، و زیباترین دختران عرب را به همسری تو در می آوریم، و پیشنهادهای دیگری از این قبیل، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان یک رهبر بزرگ راستین باید در برابر این وسوسه های شیطانی، یا تهدیداتی که بعد از بی اثر ماندن این تطمیعات عنوان می شود، صبر و استقامت به خرج دهد نه تسلیم تطمیع گردد، و نه تهدید.

درست است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هرگز تسلیم نشد، ولی این تأکیدی است بر اهمیت این موضوع در مورد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سرمشقی است جاودانی برای سایر رهبران راه خدا.

گرچه بعضی از مفسران آثم را به عتبه بن ربیع و کفور را به ولید بن مغیره یا ابو جهل که هر سه از مشرکان عرب بودند تفسیر کرده اند، ولی روشن است که آثم

(گنهکار) و کفور (کافر و کفران کننده) مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که همه مجرمان و مشرکان را شامل می گردد، هر چند این سه نفر از مصداقهای روشن آن بودند.

این نکته نیز قابل توجه است که آثم مفهوم عامی دارد که کفور را نیز شامل می شود، بنابراین ذکر کفور از قبیل ذکر خاص بعد از عام و برای تأکید است.

ولی از آنجا که صبر و استقامت در برابر هجوم این مشکلات عظیم کار آسانی نیست و پیمودن این راه را دو توشه خاصی لازم دارد، در آیه بعد می افزاید:

۳- نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور (وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَّ اَصِيلاً).

۴- و شبانگاه برای او سجده کن،

۵- و مقدار زیادی از شب او را تسبیح گوی (وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا تا در سایه آن ذکر و این سجده و تسبیح، نیروی لازم و قدرت معنوی و پشتوانه کافی برای مبارزه با مشکلات این راه فراهم سازی.

بُكْرَةً (بر وزن نکته) به معنی آغاز روز است و اصیل نقطه مقابل آن یعنی شامگاهان و آخر روز است.

بعضی گفته اند اطلاق این واژه بر آخر روز با توجه به اینکه از ماده اصل گرفته شده، به خاطر آن است که آخر روز اصل و اساس شب را تشکیل می دهد.

از بعضی از تعبیرات استفاده می شود که اصیل گاه به فاصله میان ظهر و غروب اطلاق می گردد (مفردات راغب).

و از بعضی دیگر بر می آید که اصیل به اوائل شب نیز گفته می شود، زیرا که آن را به عشی تفسیر کرده اند و عشی آغاز شب است چنانکه نماز مغرب و عشا را عشائین می گویند، حتی از بعضی کلمات استفاده می شود که عشی از زوال ظهر تا صبح فردا را نیز شامل می شود.

ولی با توجه به اینکه اصیل در آیه شریفه در مقابل بکره (صبحگاهان) قرار گرفته، و بعد از آن نیز سخن از عبادت شبانه به میان آمده، روشن می شود

که منظور همان طرف آخر روز است.

به هر حال این دو آیه در حقیقت بیانگر لزوم توجه شبانه روزی و مستمر به ذات مقدس پروردگار است.

بعضی آنرا به خصوص نمازهای پنجگانه، یا به اضافه نماز شب، یا خصوص نماز صبح و عصر و مغرب و عشا تفسیر کرده اند، ولی ظاهر این است که این نمازها مصداقهای از این ذکر مستمر الهی، و تسبیح و سجده در پیشگاه مقدس اوست.

تعبیر به لَيْلًا طَوِيلًا اشاره به این است که مقدار زیادی از شب را تسبیح خدا کن، در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) در تفسیر آن آمده که در پاسخ این سؤال که منظور از این تسبیح چیست؟ فرمود: منظور نماز شب است!

ولی بعید نیست که این تفسیر نیز از قبیل بیان مصداق روشن باشد، چرا که نماز شب در تقویت روح ایمان، و تهذیب نفوس، و زنده نگهداشتن اراده انسان در طریق اطاعت خدا، تاثیر فوق العاده ای دارد.

در اینجا باید به این نکته توجه داشت که دستوره‌های پنجگانه آیات مورد بحث گرچه به صورت برنامه ای برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ذکر شده، ولی در حقیقت سرمشقی است برای همه کسانی که در مسیر رهبری معنوی و انسانی جامعه بشری گام بر می دارند.

آنها باید بدانند بعد از اطمینان و ایمان کامل به هدف و رسالتی که دارند لازم است صبر و استقامت پیشه کنند، و از انبوه مشکلات راه، وحشت نداشته باشند، چرا که هدایت یک جمعیت به خصوص زمانی که در مقابل انسان افراد ناآگاه و دشمنان لجاجت وجود داشته باشند، همیشه توأم با مشکلات عظیم بوده و هست،

و اگر صبر و استقامت رهبران نباشد هیچ رسالتی به ثمر نمی رسد.

و در مرحله بعد باید در برابر وسوسه های شیاطینی که مصداق آثم و کفورند، و با انواع حیل و تزویر سعی در منحرف ساختن رهبران و پیشوایان می کنند، تا رسالت آنها عقیم ماند، با کمال قدرت مقاومت کنند، نه فریب تطمیع بخورند و نه واهمه ای از تهدید به خود راه دهند.

و در تمام مراحل برای کسب قدرت روحی، و نیروی اراده، عزم راسخ، و تصمیم آهنین، هر صبح و شام به یاد خدا باشند، و پیشانی را بر درگاهش بسایند، مخصوصا از عبادتهای شبانه و راز و نیاز با او مدد گیرند که اگر این امور رعایت شود پیروزی حتمی است.

و اگر در پاره ای از مراحل مصیبت و شکستی رخ دهد در پرتو این اصول می توان آنها را جبران کرد، برنامه زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و دعوت و رسالت او سرمشق مؤثری برای رهروان این راه است.

این یک هشدار است، و انتخاب راه با شماست!

إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (انسان: ۳۱-۲۷) ۲۷- آنها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند در حالی که پشت سر خود روز سخت و سنگینی را رها می کنند. ۲۸- ما آنها را آفریدیم و پیوندهای وجودشان را محکم کردیم، و هر زمان بخواهیم جای آنان را به گروه دیگری می دهیم. ۲۹- این یک تذکر و یاد آوری است و هر کس بخواهد (با استفاده از آن) راهی به سوی پروردگارش انتخاب می کند. ۳۰- و شما چیزی را نمی خواهید مگر اینکه خدا بخواهد، خداوند عالم و حکیم است. ۳۱- هر کس را بخواهد (و شایسته ببیند) در رحمت خود وارد می کند، و برای ظالمان عذاب دردناکی فراهم ساخته است.

در آیات گذشته به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هشدار داده شده که تحت تاثیر افراد آثم و کفور

(مجرم و کافر) هرگز واقع نشود، و به شهادت تاریخ، آنها کسانی بودند که به پندار خامشان برای نفوذ در اراده و تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خواستند از تطمیع به مال و مقام و زندهای زیبا کمک بگیرند.

آیات مورد بحث معرفی بیشتری از آنها کرده، می گوید: آنها زندگی زود گذر این جهان را دوست دارند، در حالی که در پشت سر خود روز سخت و سنگینی را رها می کنند و نادیده می گیرند! (إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا).

افق افکار آنها از خور و خواب و شهوت فراتر نمی رود، و آخرین نقطه دید آنها همین لذائذ بی قید و شرط مادی است، و عجب اینکه می خواهند روح بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نیز با همین مقیاس بسنجند.

اما این بی خبران کوردل توجه ندارند که چه روز سنگینی در پیش دارند؟!،

سنگین از نظر مجازاتها، سنگین از نظر محاسبه، و سنگین از نظر طول زمان و فضا و رسوائی سنگین.

تعبیر به وراء هم (پشت سرشان) با اینکه باید قاعدتا پیش روی آنها گفته شود به خاطر آن است اینها آن روز را به دست فراموشی می سپارند،

گوئی پشت سر انداخته اند، ولی به گفته بعضی از مفسران کلمه وراء گاه به معنی پشت سر، و گاه به معنی پیش رو به کار می رود.

در آیه بعد به آنها هشدار می دهد که از نیرو و قدرت خود مغرور نشوند که اینها را همه خدا داده، و هر زمان بخواهد به سرعت باز پس می گیرد، می فرماید: ما آنها را آفریدیم، و پیوندهای وجودشان را محکم کردیم، به آنها قوت و قدرت بخشیدیم، و هر زمان بخواهیم آنها را می بریم و گروه دیگری را جانشینشان می سازیم (نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا).

اسر (بر وزن عصر) در اصل به معنی بستن چیزی با زنجیر است، و اسیران را از این جهت اسیر نامیده اند که آنها را می بندند، ولی اسر در اینجا اشاره به استحکام پیوندهای وجودی انسان است که قدرت حرکت و توانائی فعالیت‌های مهم به او می دهد.

به راستی قرآن در اینجا انگشت روی نقطه حساسی گذارده، و آن پیوندهای مختلف اجزای وجود بشر است از عصبهای کوچک و بزرگ که همچون طنابهای آهنین عضلات را به یکدیگر مربوط می سازد گرفته، تا رباطها و عضلات مختلف،

آنچنان قطعات کوچک و بزرگ استخوان و گوشت‌های اندام انسان را به یکدیگر محکم بسته که از مجموع آنها یک واحد کاملاً منسجم که آماده انجام هر گونه فعالیت است ساخته، اما رویهمرفته این جمله کنایه از قدرت و قوت است.

این آیه در ضمن غنا و بی نیازی ذات پاک خدا را، از آنها، و از اطاعت و ایمانشان، روشن می سازد، تا بدانند اگر اصراری برای ایمان آنها است، در حقیقت لطف و رحمتی است از ناحیه پروردگار.

نظیر این معنی در آیه ۱۳۳ سوره انعام نیز آمده است، آنجا که می فرماید: وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنَّ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ: پروردگار تو بی نیاز و مهربان است، اگر بخواهد همه شما را می برد، و هر کس را بخواهد جانشین شما می سازد.

سپس به کل بحثهایی که در این سوره آمده است که مجموعاً یک برنامه جامع سعادت را ارائه می دهد اشاره کرده، می گوید: این یک تذکر و یادآوری است، و هر کس بخواهد با استفاده از آن راهی به سوی پروردگارش انتخاب می کند (إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا).

وظیفه ما نشان دادن راه است، نه اجبار بر انتخاب، این شما هستید که باید با عقل و درک خود، حق را از باطل تشخیص دهید، و با اراده و اختیار خود تصمیم بگیرید

این در حقیقت تأکیدی است بر آنچه در آغاز سوره گذشته که فرمود:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا: ما راه را به او نشان دادیم، خواه پذیرا شود و شکر این نعمت را بجا آورد، یا اعراض و کفران کند.

و از آنجا که ممکن است افراد کوتاه فکر از تعبیر این آیه نوعی تفویض و واگذاری مطلق به بندگان تصور کنند، در آیه بعد برای نفی این توهم می افزاید: شما چیزی را نمی خواهید مگر اینکه خدا بخواهد (وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ).

چرا که خداوند عالم و حکیم است (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا).

و این در حقیقت اثبات اصل معروف الامر بین الامرین است، از یکسو می فرماید: خدا راه را نشان داده و انتخاب با شما است و از سوی دیگر می افزاید:

انتخاب شما منوط به مشیت الهی است یعنی شما استقلال کامل ندارید بلکه قدرت و توان و آزادی اراده شما همه به خواست خدا و از ناحیه او است، و هر زمان اراده کند می تواند این قدرت و آزادی را سلب کند.

به این ترتیب نه تفویض و واگذاری کامل است و نه اجبار و سلب اختیار، بلکه

حقیقتی است دقیق و ظریف در میان این دو، یا به تعبیر دیگر: نوعی آزادی وابسته به مشیت الهی است، که هر لحظه بخواهد می تواند آن را باز پس گیرد، تا هم بندگان بتوانند بار تکلیف و مسئولیت را که رمز تکامل آنهاست بر دوش گیرند و هم خود را بی نیاز از خداوند تصور نکنند.

خلاصه این تعبیر برای آن است که بندگان، خود را بی نیاز از هدایت و حمایت و توفیق و تایید ذات مقدس او ندانند، و در عین تصمیم گیری در کارها، خود را به او بسپارند، و تحت حمایت او قرار دهند.

از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از مفسران جبری مسلک مانند فخر رازی به این آیه چسبیده اند به خاطر پیشداوریهای است که در این مساله داشته اند، او می گوید: و اعلم ان هذه الایه من جمله الایات الی تلاطمت فیها امواج الجبر و القدر!؛ بدان که این آیه از آیاتی است که امواج جبر در آن متلاطم است!

آری، اگر این آیه را از آیات قبل جدا کنیم جای این توهم وجود دارد ولی با توجه به اینکه در یک آیه بیان تاثیر اختیار شده، و در یک آیه دیگر بیان تاثیر مشیت پروردگار به خوبی مساله الامر بین الامرین تثبیت می گردد.

عجیب است طرفداران تفویض به همان آیه ای می چسبند که سخن از اختیار مطلق می گوید، و طرفداران جبر به آیه ای که به تنهایی بوی جبر می دهد، و هر کدام می خواهند پیشداوریهای خود را با آن توجیه کنند، در حالی که فهم صحیح کلام الهی (و هر کلام دیگر) ایجاب می کند که همه را در کنار هم بگذارند، و بدون تعصب و پیشداوری قبلی قضاوت کنند.

ذیل آیه که می فرماید: إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد چرا که علم و حکمت خدا ایجاب می کند بندگان را در پیمودن راه تکامل آزاد بگذارد، و گرنه تکامل اجباری و تحمیلی تکامل نیست، بعلاوه علم و حکمت او اجازه نمی دهد که افرادی را مجبور به کار خیر و افرادی را مجبور به کار شر، کند، و بعد گروه اول را پاداش دهد، و گروه دوم را مجازات کند.

و سرانجام در آخرین آیه این سوره، به سرنوشت نیکوکاران و بدکاران در یک جمله کوتاه و پرمعنی اشاره کرده، می فرماید: خدا هر کس را بخواهد در رحمتش وارد می کند، و برای ظالمان عذاب دردناکی فراهم ساخته است (يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا).

جالب اینکه در آغاز آیه می گوید: هر کس را بخواهد در رحمت خود وارد می کند ولی در پایان آیه، عذاب را روی ظالمان متمرکز می سازد، و این نشان می دهد که مشیت او بر عذاب به دنبال مشیت انسان بر ظلم و گناه است، و به قرینه مقابله روشن می شود که مشیت او در رحمت نیز به دنبال اراده انسان در ایمان و عمل صالح و اجرای عدل است، و جز این از حکیم نمی توان انتظار داشت.

عجب اینکه با این قرینه روشن باز افرادی مانند فخر رازی صدر آیه را دلیل بر مساله جبر گرفته اند بی آنکه ذیل آیه را که در باره آزادی اراده و عمل ظالمان سخن می گوید مورد توجه قرار دهند!

خداوند! ما را در رحمت داخل کن، و از عذاب الیمی که در انتظار ظالمان است برهان. (۱)

مجلس ۹۹ جعفر بن ابیطالب

مشهور به جعفر طیار برادر امیرالمؤمنین علیه السلام

دوست دارم دو مجلس در باره برادر گرامی و بزرگوار امیرمؤمنان علیه السلام، شهید راه حق، حضرت جعفر طیار علیه السلام و نماز هدیه ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، به آنحضرت، صحبتی نمایم که برای برآورده شدن حاجات، خیلی مؤثر است.

أبو عبد الله جعفر بن أبي طالب بن عبد المطلب القرشي الهاشمي أو پسر عموی رسول الله ۶، وشبیه او در خلقت و اخلاق بود، چنانکه در حدیث صحیح ثبت گردیده است.

او مشهور به "جعفر طیار" پسرعموی پیغمبر و از شهدای بزرگ صدر اسلام! پدرش ابی طالب و مادرش فاطمه بنت اسد و برادرش عقیل، طالب، و علی علیه السلام است. جعفر بن ابیطالب ۲۰ سال بعد از عام الفیل در مکه به دنیا آمد. آن زمان که خشکسالی مکه بود، جعفر به دلیل معیشت سخت و تنگ پدرش، در خانه عمویش عباس بزرگ شد و همچنان نزد او ماند تا در سال اول بعثت پیغمبر اسلام، اندکی بعد از برادرش علی علیه السلام مسلمان شد و اسلام آورد.

او در عصر جاهلیت به داشتن چهار خصلت، متمایز بود. پرهیز از شرابخواری، دروغ، فحشاء، و بت پرستی. جعفر خطیبی توانا و مردی شجاع، سخاوتمند، بردبار و متواضع و شخصیتی نافع داشت و دارای عقل و درایت و هوش زیاد و اراده قوی بود. این سردار برجسته، آگاه به مسائل دینی و آشنا به فنون و اصول جنگ بود و از سابقین در اسلام بود. درباره فضایل او روایاتی از پیامبر نقل شده که جعفر در ردیف

بهترین مردم و با پیامبر از یک طینت و سرشت و از نظر خلق و خوی شبیه ترین افراد به پیغمبر بوده است. هم چنین پیغمبر، او را به "ابوالمساکین" یعنی پدر بینوایان لقب دادند، زیرا او بسیار به فقرا و مستمندان رسیدگی میکرد و اموالش را میان آنها تقسیم نمود. ارادت و علاقه اش به برادر خود، علی بن ابیطالب علیهما السلام هم بسیار زیاد بود. او از پیامبر روایت نقل کرده و پسرش عبدالله، ابو موسی اشعری، عبدالله بن مسعود، عایشه، ام سلمه و دیگران هم از او نقل حدیث کرده اند.

جعفر طیار یکی از اصحاب پیامبر اسلام بود.

هجرت به حبشه

وی در سال ۵ هجرت، بر اثر فشار زیاد و شکنجه کفار قریش و بنا بر توصیه پیغمبر به مسلمانان، برای مهاجرت از مکه به حبشه، جعفر با همسرش اسماء بنت عمیس، به حبشه رفت. پیغمبر نامه ای برای نجاشی پادشاه حبشه به دست جعفر داد و او را دعوت به اسلام کرد و از نجاشی خواست تا به اوضاع جعفر (امیر و سرپرست تمام مسلمانان مهاجر) و همراهانش رسیدگی کند. از آنطرف کفار قریش هم، چند نفر را با هدایایی نزد نجاشی فرستادند تا مسلمانان مهاجر را به مکه برگرداند ولی سخنان جعفر بن ابیطالب در دل نجاشی اثر کرد.

او در جلسات مناظره ای که با کفار قریش داشت، به خوبی مواضع و دیدگاه اسلام را بیان کرد تا جایی که نجاشی و اسقف هایش را متقاعد کرد و کفار قریش، ناامید به مکه برگشتند. نقل است که نجاشی بعد از سخنان جعفر، مسلمان شد.

جعفر در حبشه صاحب چند فرزند شد که از آن جمله عبدالله، محمد، عون بودند و اولین مولود مسلمان در حبشه عبدالله بود که بعدها، داماد امیرالمؤمنین علی علیه السلام و شوهر حضرت زینب سلام الله علیها شد. سال ششم هجرت، جعفر به دستور پیامبر مسلمانان را به مدینه برگرداند که در سال هفتم بعد از جنگ خیبر به مدینه رسیدند. وقتی پیغمبر جعفر بن ابیطالب را دید، او را در برگرفت و میان دو چشمش را بوسید و با خوشحالی گفت: به خدا قسم نمی دانم از آمدن جعفر

خوشحال شوم یا از فتح خیبر! آنگاه پیغمبر، خانه ای در کنار مسجد به او اختصاص داد و از غنائم غزوه خیبر به او و مهاجران همراهش سهمی دادند.

مرحوم علامه مجلسی می نویسد:

به سند معتبر از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام منقول است که چون جعفر طیار، برادر امیرالمؤمنین علیه السلام، از هجرت حبشه مراجعت نمود، در روزی رسید که فتح خیبر بر دست امیرالمؤمنین علیه السلام شده بود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله به قدر مسافت یک تیر پرتاب، به استقبال او شتافت.

چون جعفر نظرش بر جمال عدیم المثال آن حضرت افتاد، مشتاقانه به جانب آن حضرت دوید. حضرت او را در بر گرفت و دست در گردن او آورد و ساعتی با او سخن گفت. پس بر ناقه غضبا سوار شد و جعفر را ردیف خود ساخت، و چون ناقه به راه افتاد، حضرت فرمود که: ای جعفر، ای برادر، می خواهی بخشش بزرگی کنم نسبت به تو؟ می خواهی تو را عطیه گران بهایی بدهم؟ می خواهی تو را برگزینم؟

مردم گمان کردند که مال جزیل از غنائم خیبر به او عطا خواهد فرمود. جعفر گفت:

بلی، پدر و مادرم فدای تو باد. پس حضرت نماز تسیح (نماز جعفر طیار) را تعلیم نمود به او. (۱)

شهادت در جنگ مؤته

در سال هشتم هجرت، زمانی که فرستاده پیغمبر در مقابل پادشاه بصری در روستای «مؤته» به شهادت رسید، پیغمبر بسیار ناراحت شد، سپاه سه هزار نفری بنام سپاه «امرا» تشکیل داد و فرماندهی آن را به ۳ نفر از صحابه داد که اولین فرمانده آن، جعفر بود. این سپاه در مقابل سپاه دویست هزار نفری رومیان جنگید، جعفر در این نبرد، هر دو دستش قطع شد ولی نگذاشت که پرچم روی زمین بیفتد و خودش

۱- ربیع الاسابع، ص ۱۸۱ به نقل از جمال الاسبوع.

در همین جنگ «موت» شهید شد. از این رو پیغمبر فرمود: خداوند به جعفر دو بال داده و او با فرشتگان در بهشت به هر جا که می خواهد پرواز می کند. به همین سبب او را «جعفر طیار» و «ذوالجناحین» می گویند. در همان روز شهادت جعفر، پیغمبر از طریق وحی آگاه و بسیار غمگین شدند، آنگاه مردم مدینه را جمع کرده و واقعه موت و چگونگی شهادت سه سردار سپاه را برای آنها گفتند، سپس برای آنها آموزش خواست و آنان را "شهید" خواند.

حاکم نیشابوری در المستدرک از ابن عباس روایت کرده است روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته و اسماء بنت عمیس نیز نزدیک حضرت بود، جواب سلام داد و فرمود: ای اسماء اینک جعفر بن ابی طالب با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بما سلام کردند و جواب سلام آنها را بده و به من خبر داد از مشرکین در جنگ به او چه رسید، و گفت: من از مشرکان در قسمت جلوی بدنم هفتاد و سه زخم تیر و ضربت نیزه و شمشیر خورده امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: سپس پرچم را به دست راستم گرفتم و آن را قطع کردند به دست چپم گرفتم و آن را نیز قطع کردند پس خدای متعال عوض آن دودستم دوبال به من عطا نمود با جبرئیل و میکائیل پرواز می کنم و در هر جای بهشت بخواهم، نزول می کنم و از میوه های هر چه بخواهم می خورم.

اسماء گفت: گوارا باد بر تو ای جعفر آنچه را که خدا بتو داده است از خیر (و برکت ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می ترسم مردم از من بیان این فضایل را نپذیرند به منبر رفته خود این جریان ها را بیان فرمائید.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به منبر رفته و پس از حمد و ثنا گفت: ای مردم همانا جعفر با جبرئیل و میکائیل که خدا دوبال عوض دو دستش به او داده است، به من سلام کرد و سپس تمام جریان ها را به مردم خبر داد.

جعفر پس از آن روز به «طیار فی الجنه» نامیده شد. (۱)

۱- این حدیث را حاکم در مستدرک و شعیب الأرنؤوط در تخریج أحادیث سیر أعلام النبلاء للإمام الذهبي آورده است.

عبدالله فرزند جعفر می گوید: من به یاد دارم که وقتی خبر شهادت پدرم جعفر به مدینه رسید پیامبر اکرم به خانه ما آمدند و تسلیت گفتند و دست مبارک بر سر من و برادرم کشیدند و بر روی ما بوسه زدند در حالی که اشک ایشان روان بود و فرمودند: که جعفر به بهترین ثواب رسید و تا سه روز هر روز به خانه ما می آمدند و ما را تسلی می دادند و به مادرم اسماء بنت عمیس فرمودند: غم مخور که من ولی شمایم در دنیا و آخرت. (۱)

قبر وی در مؤتة است.

بنا بر قول مشهور، او در هنگام شهادت ۴۱ یا صی و چند سال (۲) داشت و در همان منطقه (موتة) شهید شد و مزار او و سایر شهدای موتة، در منطقه ای معروف به شهر مزار در اطراف موتة (شهری در استان کرک اردن) قرار دارد. ظاهراً قبر آنها قبلاً مخفی بود ولی امروزه شناخته شده و امروز زیارتگاه است. گفته می شود که "ظاهر بیترس اول" چهارمین سلطان مصر، مزار جعفر را تجدید بنا کرد و اوقاف بسیاری به آن اختصاص داد. (۳)

فرزندان او محمد بن جعفر و عون بن جعفر همگی در نبرد کربلا شهید شدند.

نوه های جعفر فرزندان عبدالله نیز در عاشورا حاضر بوده و به شهادت رسیدند:

۱- منابع: منتهی الامال، و منابع دیگر.

۲- وقد استشهد جعفر رضی الله عنه وعمره بضع وثلاثون سنة فقط، وانظر ترجمته العطره فی الإصابه والاستیعاب وسیر أعلام النبلاء، وغیر ذلك من كتب السیر والتاریخ.

۳- ولی متأسفانه اخیراً گروههای تکفیری وهابی ناصبی ها، از پیروان ابن تیمیه و محمد عبدالوهاب، ناصبی های از خدا بی خبر، قبر شریف آن حضرت را مانند قبر عمّار یاسر و بلال حبشی اصحاب بزرگوار و حجر بن عدی یار فداکار امیرمؤمنان علیه السلام و سایر بزرگان و امامان قبرستان بقیع و سامرا، تخریب نمودند.

محمد بن عبدالله بن جعفر طیار - عون بن عبدالله بن جعفر طیار - عبید الله بن عبد الله بن جعفر طیار. (۱)

نماز جعفر طیار و فضیلت آن

مقدمه

بسیاری از ما انسان ها، دچار مشکلات و اضطراب هایی هستیم که زندگی را بر ما تیره می کند و از طرفی، دعاها و خواهش هایی مادی و معنوی داریم که آرزومند برآورده شدن آنیم. می دانیم که بلاها و گرفتاری های ما، با توجه به سطح ایمان ما، گاهی برای ارتقاء درجه ایمانی، گاهی برای امتحان یا نتیجه و اثر لغزش ها و گناهان ما است و روایات زیادی به این مطلب تصریح می کند. (۲)

همچنین کوتاهی های ما در بندگی حضرت حق باعث می شود استحقاق برآورده شدن آرزوهایمان را نداشته باشیم. این جا است که به وسیله ای نیازمندیم که هم برطرف کننده گناهان و آثار شوم آن ها باشد و هم بر استحقاق ما در درگاه الهی بیفزاید، تا آرزوهایمان برآورده شود.

خداوند مهربان، از روی رحمت گسترده خود، انواع این وسایل را از طریق اولیای الهی به ما بخشیده و ما را به بهره گیری از آن ها فرا خوانده است. (۳)

یکی از مؤثرترین آن ها نماز آسمانی و گرانسنگ جعفر طیار علیه السلام است؛ نمازی که به دلیل غنای محتوایی آن باید در حال انجام آن طمأنینه و آرامش ویژه ای

۱- جلد یکم منتهی الامال، و یکی پدیای انگلیسی، بامداد اسلام، عبدالحسین زرین کوب. اسلام شناسی (مشهد) علی شریعتی، (معین، جلد پنجم).

۲- میزان الحکمه، محمدی ری شهری، ج ۲، ص ۴۰، باب البلاء؛ عدل الهی، مرتضی مطهری، ص ۱۶۶.

۳- اشاره به آیه شریفه: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...»، سوره مائده: ۳۵.

داشته باشی و مدتی را مانند بنده و گدایی بر در سلطان، روی پا بایستی و سپس تعظیم کنی و به خاک بیفتی. همین ایستادن و خم شدن و به خاک افتادن طولانی، همراه آرامش و تسبیح گفتن، باعث می شود غبار گناهان بزرگ از آئینه وجود ما پاک شود و ظرفیت و استحقاق ما در درگاه با عظمت الهی بیشتر گردد، و در نهایت، به خواسته خود- در صورت صلاحدید الهی- برسیم؛ از همین رو بزرگان و اولیای الهی که هم به مشکلات ما و ریشه های آن، واقف بوده اند و هم به درمان های متناسب با آن آگاهی داشته اند، نماز جعفر طیار را به عنوان یک نسخه کاملاً مجرب و همگانی، سفارش می کرده اند و خود نیز به آن ملتزم بوده اند.

یکی از امور بسیار مهم که باید عنایت ویژه ای به آن داشته باشیم، توسل است.

توسل خیلی اثر دارد. گدایی کردن از در خانه خدا و ائمه اطهار علیهم السلام تجارتی است که سرمایه نمی خواهد. یکی از توسلاتی که بزرگان به آن سفارش می کردند، نماز جعفر طیار است که گره های بسیار مهم را با آن می توان باز کرد. البته شرایطی دارد که رعایت آن ها، اثر گذاری اش را بیشتر می کند. بهترین وجهش این است که روز چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه را انسان روزه بگیرد و در عصر جمعه نماز جعفر طیار را بخواند و بعد هم مبلغی را هر چند اندک باشد، برای سلامتی حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف صدقه بدهد و حاجتش را از خدا تقاضا کند که فرموده اند: ممکن نیست حاجت او رد شود. اغلب افراد در ماه مبارک رمضان موفق به خواندن نماز جعفر طیار می شوند؛ چون در این سه روز، روزه دارند و عموماً شرطش در ماه مبارک رمضان موجود است. (۱)

درباره نماز جعفر طیار

یکی از بزرگان اهل معنا می فرماید:

اگر بخواهد معنویت در زندگی ما تعریف شود، یک فداکاری و گذشت لازم دارد و یک اشتغال شدید می خواهد. ما برای پی گیری های معنوی و رشدمان باید بیش از این هزینه کنیم و وقت و نیرو صرف نمائیم. یک عمل عبادی قوی را در طول شبانه روز باید ملتزم باشیم و یک جهت مراقبه ای قوی را در رأس کار قرار دهیم.

مثلاً در اعمال عبادی بعضی مشغول به ذکر می شوند که پیچیدگی خاص خود را دارد. اشتغال و عدم اشتغال، کیفیت ذکر، شرایط ذکر که آثار عجیبی در زندگی انسان می گذارد که بابش مفصل است. ولی منظور ما از ذکر، یک اشتغال است. نماز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، و نماز جعفر طیار، این ها چیزهایی بوده که اعجاز می کرده است. مخصوصاً اگر یک جنبشی می شد که انسان علاقه مند به این قضایا، مدتی را به نماز جعفر طیار اشتغال پیدا می کرد، برکاتش زود محسوس می شود. و برای انسان فتح باب می کند. گویا این عمل عبادی نماز جعفر طیار حکم کیمیا دارد. بعضی اهمال می کنند؛ مثلاً سریع دو رکعت می خوانند و اذکارش را بعد می گویند، این گونه، آثارش کم می شود. نماز جعفر طیار در سلوک عملی، یک سر بوده است. آقا علی بن موسی الرضاعلیه السلام از مدینه که عازم طوس شدند، مرتب این نماز را مشغول بوده اند. (۱)

با این که خودشان امام هستند و خودشان نماز دارند؛ اما نماز جعفر را ملتزم بوده اند.

این نماز، آثار و برکاتی را در زندگی و در ارتقاء معنویت انسان می گذارد. مشکل و خطری که الآن با آن مواجهیم این است که نکند آرام آرام سیره بزرگان، فراموشمان بشود. و اشتغال به یک اموری پیدا کنیم که با سیره علما و بزرگان دین فاصله داشته باشد؛ این نماز جعفر از جمله سنت هایی است که از اهل بیت علیهم السلام به علمای اهل

معنویت منتقل شده که دیگر واسطه نداشته است. این نماز جعفر طیار، مدتی التزام می خواهد. خیلی از این عبادت ها به گونه ای است که اگر انسان مدت زمانی ملتزم باشد، بهره اش را می گیرد؛ از جمله این نماز است. البته حداقل یک (سال) کامل می خواهد، اگر کسی حاجتی را در نظر گرفت و حاجتش زودتر برآورده شد که چه بهتر. این نماز، در بین علمای نجف مجرب بوده است. علمای اهل معنایی که بعضی از اعمال عبادی را به هیچ وجه ترک نمی کردند از جمله آن عبادات، نماز جعفر طیار بوده است.

بعضی از دوستان مدتی به این نماز مشغول می شدند و آثار و برکاتی می دیدند که واقعاً بهت آور است. برخی که از نظر پزشکی برای فرزنددار شدن مأیوس شده بودند مشغول به خواندن این نماز شدند و نتیجه گرفتند. البته اکابر و بزرگان، فقط برای حوائج مادی نماز جعفر را نمی خوانده اند؛ بلکه ضمیمه اش می کرده اند و اصل را حوائج معنوی قرار می دادند؛ ولی اگر نماز جعفر طیار در برنامه عبادی کسی قرار گیرد یک قدس و یک نور همیشه همراه او خواهد بود. یکباره ساختار روحی او تغییر می کند؛ یعنی یک بهاء و نور پیدا می کند. این نماز، خیلی جای کار دارد؛ یعنی ارزش دارد که انسان وقت بگذارد و ملتزم باشد و هرچه می خواهد از این نماز بخواهد. البته حوائج هم متفاوت هستند و انسان باید بداند که کدام حاجت چه مقدار ادامه می خواهد. هر حاجتی یک مقدار حد نصابی از تکرار عمل را دارد.

گاهی حد نصاب، بالا است؛ یک وقت یک نفر یک قضیه معنوی را که اکابر، چهل سال دنبالش می دویده اند مد نظر قرار می دهد می خواهد نماز جعفر طیار بخواند و فکر می کند بعد از دو سه ماه هم باید به آن برسد که این، خطا است؛ ولی گاهی حوائج را باید از هم تفکیک کرد. گاهی ما مشکلاتی در زندگی مان هست که اصلاً راه معنویت را بر ما بسته است. این موارد، جای نماز جعفر طیار است که شخص؛ می خواند و راه برای او باز می شود. قدم به قدم پیش می رود و استمداد می کند از الطاف حق تعالی. به هر حال، نماز جعفر طیار در برهه هایی از طلب در زندگی مادی

و معنوی، به داد انسان می رسد و انسان را رشد می دهد. (۱)

سیره و گفتار بزرگان

در مورد نماز جعفر علیه السلام

۱- شیخ اعظم انصاری قدس سره

عباداتی که شیخ انصاری از سن بلوغ تا آخر عمر به آن ها مواظبت داشت- گذشته از فرائض و نوافل شبانه روز و ادعیه و تعقیبات- عبارت بوده است از قرائت یک جزء قرآن و نماز جعفر طیار و زیارت جامعه و عاشورا در هر روز. (۲)

۲- حضرت آیت الله بهجت در این رابطه می فرماید:

مرحوم شیخ انصاری با این که یک چشم داشت و شب نمی توانست مطالعه کند، در روز این همه درس، تألیف و عبادت داشت، هر روز زیارت عاشورا را با صد لعن و سلام، در بالاسر مرقد حضرت امیر علیه السلام نیم ساعت ایستاده می خوانده، و نماز جعفر، و یک جزء قرآن را همراه با توفیق معنوی انجام می داده است. (۳)

۳- مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی

حضرت آیت الله بهجت که از شاگردان ایشان بود، درباره استاد خود چنین می فرمود:

مرحوم آقا شیخ محمد حسین، طوری بود که اگر کسی به فعالیت های علمی اش توجه می کرد، تصوّر می کرد در شبانه روز هیچ کاری غیر از مطالعه و تحقیق ندارد، و

۱- سخنرانی ایشان در جمع طلاب حوزه علمیه، قم، مؤسسه فرهنگی دارالهدی، ۱۲/۷/۸۸.

۲- سیمای فرزندگان، رضا مختاری ج ۱۶، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۶، ص ۱۳۹.

۳- در محضر آیت الله بهجت، محمد حسین رخشاد، نشر سماء، ج ۳، قم، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۴۹.

اگر کسی از برنامه های عبادی ایشان اطلاع پیدا می کرد، فکر می کرد غیر از عبادت به کاری نمی پردازد. در کنار این فعالیت های علمی، آن قدر مقید به برنامه های عبادتی بودند که هر کس این ها را می دید، فکر می کرد که اصلاً به هیچ چیز غیر از عبادت نمی رسد. هر روز زیارت عاشورا و هر روز نماز جعفر طیار از برنامه های عادی ایشان بود. روزهای پنج شنبه- طبق سنتی که علمای نجف دارند و معمولاً روز پنج شنبه یا جمعه یک روزه هفتگی دارند- ضمن توسل به اهل بیت علیهم السلام که زمینه ای بود برای دیدار دوستان و استادان و شاگردان با همدیگر، مرحوم آقا شیخ محمد حسین در این روزه شان مقید بود که خود پای سماور بنشیند، و خود او همه کفش ها را جفت کند، و در عین حال، زبانش مرتب در حال حرکت بود؛ خیلی تند تند یک چیزی را می خواندند. ما متوجه نمی شدیم که این چه ذکری است که ایشان این قدر در نشستن و برخاستن به گفتن آن مقید است. (۱)

۴- حاج شیخ عباس قمی

مرحوم حاج شیخ عباس قمی از این نماز به عنوان «اکسیر اعظم و کبریت احمر» یاد کرده و فرموده است:

از جمله نمازها، نماز حضرت جعفر طیار است که اکسیر اعظم و کبریت احمر است و به سندهای معتبره با فضیلت بسیار که عمده، آمرزش گناهان عظیمه است، وارد شده است. (۲)

۵- آیت الله سید محمد کاظم یزدی

این عالم بزرگوار نیز فرموده است:

هی من المستحبات الأكیده و مشهوره بین العامه و الخاصه و الأخبار متواتره فیها؛

۱- برگگی از دفتر آفتاب، رضا باقی زاده، نشر مشهور، ج دهم، قم، ۱۳۸۲، ص ۲۰۴.

۲- مفاتیح الجنان، ص ۴۷ نماز جعفر طیار.

این نماز، از مستحبات مورد تأکید و بین شیعه و سنی مشهور است و روایات درباره آن، در حد تواتر می باشد. (۱)

۶- آیت الله حاج شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر)

این عالم کم نظیر، در این باره می فرماید:

مستحب بودن نماز جعفر طیار، اجماعی می باشد و بین شیعه و سنی مشهور است و اخبار مربوط به آن، متواتر است و اهل بیت: پیوسته آن را می خوانده اند. (۲)

آیت الله بهجت

۷- یکی از خصوصیات بارز آیت الله بهجت، اصرار بر خواندن نماز جعفر طیار و نماز خواندن با توجه قلبی و چشم گریان بود. (۳)

خدمت حضرت آیت الله بهجت گاهی همین سؤال می شد که: «در فرصت های مناسب، چه عملی زودتر انسان را به آن توجهات می رساند؟» ایشان سفارش می کردند: «این نماز جعفر طیار، تجربه شده برای این که می بُرد انسان را از مشاغل زیاد و انسان را متوجه خدا می کند» (۴)

ایشان در خصوص حل مشکل ازدواج، به خواندن نماز جعفر طیار و دعایی که در کتاب زادالمعاد مجلسی آمده است، سفارش فرمودند.

از محضر آیت الله بهجت در مورد مشکل ازدواج دختری سوال شد، آن بزرگوار در جواب سؤال اظهار داشت: (۵)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۲؛ ص ۵۹۴

از جعفر طیار بخواند و پس از آن، دعایی که در کتاب زادالمعاد مجلسی آمده که در این هنگام خوانده شود، بخواند و در پی آن، به سجده رود و تلاش کند که

۱- العروه الوثقی (للسید الیزدی)، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲- جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۱۲، ص ۱۹۹.

۳- حجت الاسلام حسین دانی در گفتگو با خبرنگار اجتماعی باشگاه خبری فارس.

۴- حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ جعفر ناصری حفظه الله، نوار سخنرانی (در جمع معتکفین مسجد المحمود خانه اصفهان واقع در شهر اصفهان)، ۱۸/۵/۸۵.

۵- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳

حتما گریه کند- گرچه به مقدار کم- و همین که چشمش را اشک گرفت، حاجتش را از خدا بخواد.

۸- آیت الله ناصرى حفظه الله

این عالم فرزانه و بزرگوار در این باره می فرماید:

یکی از نمازهای مستحبی که اهل بیت علیهم السلام و بزرگان خیلی سفارش کرده اند- به خصوص برای حاجت های خیلی مهم- نماز جعفر طیار است. انسان، هر مشکلی که دارد، نماز جعفر طیار بخواند، بسیار عالی است. برای هر حاجت مهمی که دارید، این نماز را بخوانید. (۱)

۹- امام خمینی چنین می فرماید:

یکی از نمازهای مستحبی که استجابی مؤکد دارد و بین شیعه و سنی از نمازهای معروف است، نماز جعفر بن ابی طالب علیهما السلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را به وی هنگامی که از سفر حبشه بر می گشت، عطا کرد، تا با این وسیله، محبت و کرامت خود نسبت به او را اظهار بدارد

مطالبی در باره این نماز

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- نماز جعفر طیار، هدیه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله به جناب جعفر بن ابی طالب علیه السلام

مرحوم علامه مجلسی در ربیع الأسایع می نویسد: بدان که این نماز از جمله متواترات است و خاصه و عامه به سندهای بسیار روایت کرده اند، و مخالفان نیز

۱- متن سخنرانی آیت الله ناصرى، مسجد کمرزین اصفهان، رمضان المبارک، ۱۳۸۵ ه ش.

این نماز را مستحبّ می دانند مگر نادری از ایشان، امّا اکثر ایشان به اعتبار عداوت باطنی که با امیرالمؤمنین علیه السّلام و اقارب آن حضرت دارند، این نماز را به عبّاس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت داده اند. (۱)

ام البنین علیها السلام مادر نمونه که چهار فرزند شجاع و یک نوه ۱۷ ساله را در دشت کربلا، با این که خود حضور نداشت به امام زمان خود تقدیم نمود، بزرگ شدگان تحت تربیت این مادر با لب تشنه وارد شریعه فرات می شود و به خاطر عطش مولایش، لب تشنه از شریعه بیرون می آید تا آب مشک پر شده اش را به لب تشنگان مولایش برساند، ولی با از دست دادن دودست و جان خود مانند عمیش جعفر طیار علیهما السلام، به سوی عرش به پرواز در می آید و مقام باب الحوائج الی الله ی به او اعطا می شود و سردوشی رحم الله عمی العباس را، از آن یکی مولای حاضر در صحنه کربلا را (امام زین العابدین علیه السلام، تصاحب می نماید.

مادر پس از به مدینه برگشتگان از اسارت و ملاقات با آنان و شنیدن بعضی از وقایع بصورت رمز و سربسته در ناله های مادرانه خود، چنین می گوید:

يامن رأى العباس كَرَّ على جماهير التّقْدِ** و وراه من أبناء حيدر كلّ ليث ذى لبد

أنبت بأنّ ابني أصيب برأسه ضرب العمْدِ** لو كان سيفه فى يديه لما دنا منه أحد

(ای کسی که دید عباس به گروه های مسلح هجوم برد و پشت سر او از فرزندان حیدر شیران بیشه شجاعت (به دشمنان) حمله بردند.

به من خبر می دهند که ضربت عمود به سرش فرود آمده است اگر شمشیر در دستش بود کسی جرئت نزدیک شدن به او را نداشت، زیرا من او را بزرگ کرده ام و من قدرت جنگی او را می دانم پس معلوم می شود دستی نداشته از نزدیک شدن دشمن، دفاع نماید، می گفت و ناله می کرد و افتخار می نمود که چنین فرزندانى را به مولایش در راه خدا، فدا کرده و دو دستی به بارگاه ملکوتیش تقدیم داشته است.

باز ادب اخلاص خود را از دست نمی دهد و صورت پنج قبر را در بقیع می سازد و به چهارتای آنها، می گوید پسر من به تو نمی گریم، چون مادرت زنده است به تو خواهد گریست! ولی می گریم به عزیزی که مادر ندارد فرزندم حسین بتو می گریم و اشک می ریزم چون مادر (جوان مرگت) در حال حیات نیست حسینم به تو ناله سر می دهم.

ألألعه على القوم الظالمين"

مجلس ۱۰۰ کیفیت خواندن نماز جعفر علیه السلام

و برخی از احکام آن

بهترین وقت انجام آن، هنگام بلند شدن آفتاب در صبح جمعه است و جائز است که مکلف، آن را جزء نافله های شب و یا روز خود حساب کند که در این صورت هم به عنوان نماز جعفر و هم به حساب نافله های او محسوب می شود همان طور که در روایت آمده است. (۱)

مثلاً اگر مکلف خواست آن را بعد از نماز مغرب بیاورد، می تواند به عنوان نافله مغرب نیت کند.

این نماز، چهار رکعت با دو سلام است؛ یعنی دو نماز دو رکعتی است که در هر رکعت حمد و سوره را می خواند و پس از تمام شدن سوره، پانزده بار می گوید:

«سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر». آن گاه به رکوع می رود و این ذکر را

در رکوع ده بار می گوید و پس از سر برداشتن از آن، ده بار می گوید و همچنین در سجده و بعد از سر برداشتن از سجده و همچنین در سجده دوم و بعد از سر برداشتن از سجده، ده بار همین ذکر را بگوید که در نتیجه، در یک رکعت، هفتاد و پنج بار و در چهار رکعت، سیصد بار این ذکر را گفته است. و ظاهراً می تواند در رکوع و سجود، به همین ذکر اکتفا نموده، ذکر خاص رکوع و سجود را نگوید؛ لکن نزدیک تر به احتیاط، آن است که به گفتن آن اکتفا نموده، ذکر رکوع و سجود را نیز بگوید. در این نماز، سوره خاصی معین نشده و هر سوره ای می تواند بخواند؛ ولی، بهتر آن است که در رکعت اول، سوره «إذا زلزلت»، و در رکعت دوم، سوره «عادیات» و در رکعت سوم «إذا جاء نصر الله» و در رکعت چهارم، سوره «قل هو الله أحد» را بخواند. (۱)

مسأله ۱. جائز است در صورتی که عجله داشته باشد، تسبیحات را بعد از نماز بگوید. [یعنی دو تا دو رکعت نماز بخواند مانند نماز صبح و بعداً ۳۰۰ بار ذکر تسبیحات اربعه را بگوید] ۱ همچنان که جائز است در صورتی که حاجتی ضروری دارد، اصل نماز جعفر را دو قسمت نموده یک دو رکعتی را بیاورد و دو رکعت دیگر را بعد از بر آمدن حاجتش بخواند.

مسأله ۲. اگر بعضی از تسبیحات را در جای خودش فراموش کند، اگر در محل های دیگر به یادش آمد؛ در همان جا قضایش را به جا می آورد و تسبیحات همان محل را نیز می خواند. (۲)

بنابراین اگر تسبیحات رکوع را فراموش کرد و بعد از سر برداشتن از آن، به یادش آمد، در همان جا ده تسبیح رکوع را قضا نموده، تسبیح خود آن محل را نیز می خواند و همچنین در محل ها و در احوال دیگر نماز. و اگر بیادش نیامد، تا از نماز فارغ شد، بهتر و به احتیاط نزدیک تر، آن است که تسبیحات فراموش شده را به امید ثواب

۱- ر. ک: کافی، ج ۳، ص ۴۶۶.

۲- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۶۱.

ثواب نماز جعفر طیار

(یا نماز تسبیح)

مرحوم علامه مجلسی در ربیع الاسابع می ع نویسد: بعد از نوافل شبانه روزی، نمازی به حسب صحّت سند و کثرت ثواب به این نماز نمی رسد. (۲)

ابوحزمه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله به جعفر بن ابی طالب فرمود: آیا نمی خواهی به تو نمازی را یاد دهم که اگر بخوانی و مقدار گناهان تو به تعداد ریگ بیابان و کف دریا باشد آمرزیده شوی؟ عرض کرد: بله ای رسول خدا. (۳)

ابراهیم بن ابی البلاد نقل می کند که از امام رضا علیه السلام ثواب نماز جعفر را پرسیدم، فرمود: اگر گناهان کسی که این نماز را می خواند به تعداد شن های بیابان و به مقدار کف دریا باشد، خداوند وی را می آمرزد! ابراهیم گفت: پرسیدم: این آمرزش، اختصاص به شیعیان دارد؟ فرمود: بله، اختصاص به شما دارد. (۴)

اسحاق بن عمّار از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود: اگر کسی نماز جعفر را بخواند، آیا خداوند همان ثوابی که رسول خدا صلی الله علیه وآله برای جعفر بیان نمود، برای این فرد نیز می نویسد؟ فرمود: به خدا قسم بله! (۵)

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر کس هر روز نماز جعفر را بخواند، کارهای بد برای او نوشته نمی شود، و به ازای هر تسبیحی که در نماز بگوید، برای او حسنه ای نوشته می شود، و درجه وی در بهشت بالا می رود. (۶)

-
- ۱- تحریر الوسیله، امام خمینی: ج ۱، ص ۲۴۳؛ و بنگرید: العروه الوثقی (للسید الیزدی)، ج ۲، ص ۱۰۷. تهیه و تنظیم توسط موسسه فرهنگی، اخلاقی دارالهدی - قم
 - ۲- ربیع الاسابع، ص ۱۸۱
 - ۳- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۵۲
 - ۴- ثواب الأعمال، ص ۴۰.
 - ۵- کافی، ج ۳، ص ۴۶۷.
 - ۶- مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۲۴ به نقل از فقه الرضا.

حضرت باقر علیه السّلام به ابو حمزه ثمالی فرمود: در هر رکعت نماز جعفر، ۷۵ مرتبه تسبیحات خوانده می شود که جمعاً می شود ۳۰۰ تسبیح در چهار رکعت.

خداوند این تسبیحات را مضاعف کرده، و به ازای آن، برای تو دوازده هزار حسنه می نویسد که هر حسنه معادل کوه احد و بزرگ تر از آن می باشد. (۱)

۳- زمان های مناسب برای خواندن نماز جعفر طیار

ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: در هر زمان از شب یا روز که خواستی، نماز جعفر را بخوان ... اگر خواستی نماز جعفر را در شب بخوان و آن را بخشی از نمازهای نافله شب خود قرار بده، و اگر خواستی این نماز را در روز بخوان و آن را بخشی از نمازهای نافله روز خود قرار بده. (۲)

احمد بن علی انصاری از رجاء بن ابی ضحاک نقل می کند که گفت: مأمون مرا فرستاد که علی بن موسی علیه السّلام را از مدینه به خراسان بیاورم، و سفارش نمود که من شخصاً مراقب و مواظب او باشم. هم چنین امر کرد که در طول شبانه روز از او جدا نشوم و محافظ او باشم تا ایشان را به نزد مأمون برسانم. لذا من پیوسته با حضرت بودم و از ایشان جدا نمی شدم. به خدا قسم کسی را ندیدم که نسبت به خداوند متعال از او متقی تر باشد، و یا بیش تر از او یاد خدا باشد، و یا خدا ترس تر از وی باشد. آن حضرت هر شب چهار رکعت نماز جعفر طیار می خواند و آن را بخشی از نماز شب محسوب می نمود. (۳)

حضرت صاحب الامر علیه السّلام در یکی از توقیعات صادره فرمود: بهترین زمان برای خواندن نماز جعفر، آغاز روز جمعه می باشد، البته در هر زمانی که

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۵۳.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۵۴.

۳- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۱-۱۸۰.

خواستی و یا هر وقتی از شب و روز که خواستی، خواندن نماز جعفر جائز است. (۱)

حسن بن فضال گفت: از حضرت رضا علیه السلام درباره شب نیمه شعبان پرسیدم و عرض کردم: آیا برای این شب نمازی به غیر از نماز دیگر شب ها وجود دارد؟ حضرت فرمود: نماز واجبی برای این شب نیست، اما اگر دوست داری که در این شب عمل مستحبی انجام دهی، تو را به نماز جناب جعفر بن ابی طالب علیه السلام توصیه می کنم. (۲)

۴- زمان های توصیه شده برای تکرار نماز جعفر طیار

ابوحمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله به جعفر بن ابی طالب فرمود: هر گاه خواستی چهار رکعت نماز بخوان، اگر خواستی هر شب، اگر خواستی هر روز، اگر خواستی جمعه به جمعه، اگر خواستی ماه به ماه، و اگر خواستی سال به سال. (۳)

رسول خدا صلی الله علیه وآله به جناب جعفر فرمود: من به تو عملی را اعطا می کنم که اگر آن را هر روز انجام دهی، برای تو از دنیا و آن چه در آن است بهتر است، و اگر یک روز در میان انجام دهی، گناه مابین آن دو روز آمرزیده خواهد شد، یا اگر در هر جمعه یا هر ماه یا هر سال انجام دهی، خداوند گناهان مابین آن دو را می آمرزد، هر چند گناهان تو به تعداد ستارگان، به تعداد برگ درختان، و به تعداد ریگ های بیابان باشد. (۴)

حضرت صادق علیه السلام از پدران گرامی خویش نقل می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به جعفر چنین فرمود: اگر توانستی،

۱- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۶ به نقل از احتجاج.

۲- بحار الأنوار: ج ۹۷، ص ۸۵-۸۴ به نقل از امالی صدوق.

۳- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۵۲.

۴- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۳ به نقل از کتاب المقنع.

هر روز این نماز را بخوان. اگر نتوانستی هر روز بخوانی، در هر جمعه بخوان. اگر در هر جمعه نتوانستی بخوانی، در هر ماه بخوان. اگر در هر ماه نتوانستی بخوانی، در هر سال بخوان. اگر در هر سال نتوانستی بخوانی، یک بار در عمرت بخوان. اگر چنین کنی، خداوند گناهان کبیره و صغیره، گناهان غیر عمد و عمد، و گناهان قدیم و جدید تو را می آمرزد. (۱)

۵- مکان های توصیه شده برای خواندن نماز جعفر طیار

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار می نویسد: به خط مرحوم شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی؛ پدر شیخ بهایی دیدم که از شیخ ابوالطیب رازی چنین نقل کرده است:

هر کس حضرت رضا علیه السّلام یا یکی از ائمه علیهم السّلام را زیارت کند، و نزد او نماز جعفر بخواند، برای او به ازای هر رکعت نمازی که خوانده است، ثواب هزار حجّ، هزار عمره، آزاد ساختن هزار بنده، و هزار جهاد در راه خدا هم راه با پیامبر مُرسل نوشته می شود. هم چنین به ازای هر قدمی که برداشته است، ثواب صد حجّ، صد عمره، آزاد سازی صد بنده در راه خدا منظور می شود، و برای او صد حسنه نوشته می شود، و از او صد عمل بد، پاک می شود. (۲)

۶- طریقه خواندن نماز جعفر طیار

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به جعفر بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: چهار رکعت نماز می خوانی (دو نماز دو رکعتی)؛ در هر رکعت بعد از قرائت یعنی خواندن حمد و سوره ۱۵ بار می گویی: «سُبْحَانَ اللَّهِ»

۱- مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۲۳-۲۲۴ بن نقل از جعفریات/روایت مشابه: مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۲۶-۲۲۷ به نقل از نوادر راوندی.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۳۸-۱۳۷/مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۳۲-۲۳۳.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ لَمَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ اللَّهُ أَكْبَرُ» تسبیحات اربعه بعد به رکوع می ع روی و ۱۰ بار تسبیحات اربعه می گویی. بعد از برخاستن از رکوع ۱۰ بار تسبیحات اربعه می گویی. در سجده اول ۱۰ بار تسبیحات اربعه می گویی. بعد از آن که سر از سجده اول برداشتی ۱۰ بار تسبیحات اربعه می گویی. در سجده دوم ۱۰ بار تسبیحات اربعه می گویی و سرانجام، بعد از آن که سر از سجده دوم برداشتی ۱۰ بار تسبیحات اربعه می گویی. (۱)

در مورد خواندن سوره ای که در هر رکعت بعد از سوره حمد خوانده می شود، روایات مختلفی نقل شده است که به هر یک از آن ها می توان عمل کرد، هرچند بزرگان فقها و محدثین انجام دو مورد اول از روایات ذیل را توصیه نموده اند. (۲)

حضرت رضا علیه السلام فرمود: در رکعت اول نماز جعفر سوره زلزال، در رکعت دوم سوره عادیات؛ در رکعت سوم سوره نصر؛ و در رکعت چهارم سوره توحید خوانده شود. (۳)

ابراهیم بن ابی بلاد از حضرت کاظم علیه السلام نقل می کند که فرمود: در نماز جعفر، سوره های زلزال، نصر، قدر و توحید را بخوان. (۴)

حضرت صادق علیه السلام به عبدالله بن مغیره فرمودند: در نماز جعفر علیه السلام، دو سوره توحید و کافرون را بخوان. (۵)

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به جعفر علیه السلام فرمود: در هر رکعت این نماز، دو سوره توحید و کافرون را بخوان. (۶)

رسول خدا صلی الله علیه و آله به جناب جعفر فرمود: در این نماز می توانی در هر رکعت سوره توحید را بخوانی. (۷)

۱- کافی، ج ۳، ص ۴۶۶-۴۶۵.

۲- ربیع الاسابع، ص ۱۹۳

۳- کافی، ج ۳، ص ۴۶۵.

۴- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۵۳-۵۵۴.

۵- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۵۳.

۶- تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۸۷.

۷- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۳ به نقل از کتاب مقنع.

روایت شده است که در هر رکعت از نماز جعفر، می توانی سوره حمد و سوره توحید را بخوانی. (۱)

۷- طریقه مختصر کردن نماز جعفر طیار با گفتن تسیحات بعد از نماز

ابان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر کس عجله دارد، می تواند نماز جناب جعفر را بدون تسیحات بخواند، سپس تسیحات را در حالی که به دنبال حاجتش (کارهای خود) می رود بگوید! (۲)

حضرت صادق علیه السلام به ابابصیر فرمود: اگر عجله داشتی، نماز جعفر را بدون تسیحات بخوان و سپس قضای تسیحات را به جا آور. (۳)

مرحوم آیت الله محمد تقی موسوی اصفهانی (متوفی ۱۳۴۸ ه ق) در کتاب سراج القبور می نویسد: اگر فردی کار تعجیلی دارد، جایز است که اصل نماز (جعفر) را بی تسیحات بخواند، و بعد از نماز تسیحات را بخواند اگر چه در حال راه رفتن باشد. (۴)

مرحوم آیت الله میرزا محمد باقر فقیه ایمانی (متوفی ۱۳۷۰ ه ق) در کتاب فوز اکبر و پس از تأکید بر خواندن نماز جناب جعفر علیه السلام در شب نیمه شعبان می نویسد: یک قسم مختصر و آسان این نماز آن است که ۴ رکعت به دو سلام خوانده شود، و بعد از چهار رکعت، سی صد مرتبه بگویند: «سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ». (۵)

۸- اذکار آخرین سجده هر رکعت از نماز جعفر طیار- توجه: خواندن ادعیه و اذکاری که در سجده ی دوم هر رکعت، یا در سجده ی آخر نماز، یا در بعد از نماز توصیه شده است، جهت

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۵۳.

۲- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۶۰ به نقل از کافی

۳- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۶۰-۶۱

۴- سراج القبور، فصل ۱۱.

۵- فوز اکبر، ص ۲۰۳.

بالا بردن ثواب نماز جعفر طیار است و خواندن این ادعیه یا اذکار الزامی نیست.

مرحوم شیخ صدوق در "هدایه" می نویسد: در پایان هر رکعت - احتمالاً این ذکر در سجده ی دوم هر رکعت و بعد از گفتن تسبیحات خوانده می شود.

از نماز جعفر چنین بگو: "یا مَنْ لَبَسَ الْعِزَّ وَالْوَقَارَ، يَا مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَ تَكَرَّمَ بِهِ، يَا مَنْ لَا يَتَّبِعِي التَّسْبِيحَ إِلَّا لَهُ، يَا مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ، يَا ذَا النُّعْمَةِ وَالطُّوْلِ، يَا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ، يَا ذَا الْقُدْرَةِ وَالْكَرَمِ، أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ، وَ مُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ، وَ بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْلَى وَ كَلِمَاتِكَ التَّامَّةِ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا (به جای کذا و کذا حاجت را بگو)." (۱)

۹- اذکار آخرین سجده نماز جعفر طیار

حضرت صادق علیه السلام فرمود: در رکعت آخر نماز تسبیح یا نماز جعفر، در آخرین سجده بعد از گفتن تسبیحات چنین بگو: "سُبْحَانَ مَنْ لَبَسَ الْعِزَّ وَالْوَقَارَ، سُبْحَانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَ تَكَرَّمَ بِهِ، سُبْحَانَ مَنْ لَا يَتَّبِعِي التَّسْبِيحَ إِلَّا لَهُ، سُبْحَانَ مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ، سُبْحَانَ ذِي الْمَنِّ وَ النُّعْمِ، سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَةِ وَ الْكَرَمِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ، وَ مُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ، وَ اسْمِكَ الْأَعْظَمِ، وَ كَلِمَاتِكَ التَّامَّةِ الَّتِي تَمَّتْ صِدْقًا وَ عَدْلًا، صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ أَفْعَلْ بِي كَذَا وَ كَذَا (به جای کذا و کذا حاجت را بگو)." (۲)

ابان از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: در آخرین رکعت نماز جعفر بن ابی طالب علیه السلام چنین بگو: "سُبْحَانَ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا، سُبْحَانَ مَنْ لَبَسَ الْعِزَّ وَالْوَقَارَ، سُبْحَانَ مَنْ تَعَظَّمَ"

۱- مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۳۰

۲- کافی، ج ۳، ص ۴۶۷

بِالْمَجِيدِ وَتَكَرَّمَ بِهِ، سُبْحَانَ مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ، سُبْحَانَ ذِي الْفَضْلِ وَالطُّوْلِ، سُبْحَانَ ذِي الْمَنِّ وَالنَّعَمِ، سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْأَمْرِ، سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ، سُبْحَانَ ذِي الْعِزِّ وَالْجَبْرُوتِ، سُبْحَانَ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ، سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ السَّمَاءُ بِأَكْنَافِهَا، سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ الْأَرْضُونَ وَمَنْ عَلَيَّهَا، سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ الطَّيْرُ فِي أَوْكَارِهَا، سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ السِّبَاعُ فِي آجَامِهَا، سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ حِيَتَانُ الْبَحْرِ وَهَوَامُّهُ، سُبْحَانَ مَنْ لَا يَتَّبِعِي التَّسْبِيحُ إِلَّا لَهُ، سُبْحَانَ مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ، يَا ذَا النَّعْمَةِ وَالطُّوْلِ، يَا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ، يَا ذَا الْقُوَّةِ وَالْكَرَمِ، أَسْأَلُكَ بِمَعَاذِ الْعِزِّ مِنْ عَرَشَتِكَ، وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ، وَبِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْلَى، وَكَلِمَاتِكَ الثَّمَاتِ كُلِّهَا، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا (به جای کذا و کذا حاجت را بگو). (۱)

۱۰- ادعیه پس از نماز جعفر طیار

مفضل بن عمر گفت: حضرت صادق علیه السلام را دیدم که بعد از نماز جعفر دستانش را بالا برد و چنین دعا کرد: يَا رَبِّ يَا رَبِّ، و تا نفس داشت تکرار کرد. يَا رَبَّاهُ يَا رَبَّاهُ و تا نفس داشت تکرار کرد. يَا رَحِيمُ يَا رَحِيمُ و تا نفس داشت تکرار کرد. يَا رَبَّ يَا رَبَّاهُ و تا نفس داشت تکرار کرد. يَا حَيُّ يَا حَيُّ و تا نفس داشت تکرار کرد. پس هفت بار گفت: يَا رَحْمَانُ يَا رَحْمَانُ. پس هفت بار گفت: يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

سپس گفت: اللَّهُمَّ إِنِّي أَفْتِيحُ الْقَوْلَ بِحَمْدِكَ، وَ أَنْطِقُ بِالنَّاءِ عَلَيْكَ وَ أُمَجِّدُكَ، وَ لَا غَايَةَ لِمَدْحِكَ، وَ أَثْنِي عَلَيْكَ، وَ مَنْ يَبْلُغْ غَايَةَ ثَنَائِكَ وَ أَمِيدَ مَجِيدِكَ؟! وَ أَنِّي لِخَلِيقَتِكَ كُنْهُ مَعْرِفِهِ مَجِيدِكَ؟! وَ أَيُّ زَمَنٍ لَمْ تَكُنْ مَمْدُوحًا بِفَضْلِكَ، مَوْصُوفًا بِمَجْدِكَ، عَوَادًا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِحِلْمِكَ؟! تَخَلَّفَ سُكَّانُ أَرْضِكَ عَنْ طَاعَتِكَ، فَكُنْتَ عَلَيْهِمْ عَطُوفًا بِجُودِكَ،

جَوَاداً بِفَضْلِكَ، عَوَاداً بِكَرَمِكَ، يَا لَآ إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنَّانُ، ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.

حضرت صادق علیه السلام به مفضّل فرمود: ای مفضّل! اگر حاجت مهمّی داشتی، نماز جعفر را بخوان، سپس این دعا را بخوان و حاجت خود را درخواست کن. اگر چنین کنی، خداوند حاجتت را برآورده می‌ع سازد. (۱)

عبدالمملک بن مروان از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: روز چهارشنبه، پنج شنبه و جمعه روزه بگیر و در آخر روز پنج شنبه به ده مسکین یک مدّ طعام - یک مدّ حدوداً ۷۵۰ گرم گندم، جو و ... است.

صدقه بده. روز جمعه غسل کن و به صحرا برو و نماز جناب جعفر بن اَبی طالب علیه السلام را بخوان. سپس دو زانوی خود را برهنه کن و روی زمین قرار بده و بگو:

«يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ عَلَى الْقَبِيحِ، وَيَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَ لَمْ يَهْتِكِ الشَّرَّ، يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ، يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ، يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ، يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ، يَا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى وَ مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى، يَا مُقِيلَ الْعَثْرَاتِ، يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ، يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا مُبْتَدِئاً بِالنَّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا». سپس هر یک از اذکار زیر را ده بار تکرار کن:

يَا رَبِّيَا، يَا رَبِّيَا / يَا اللَّهُ، يَا اللَّهُ / يَا سَيِّدَا، يَا سَيِّدَا / يَا مَوْلَا، يَا مَوْلَا / يَا رَجَايَا، يَا غِيَاثَا / يَا غَايَةَ رَغْبَتَا، يَا رَحْمَانَ / يَا رَحِيمَ / يَا مُعْطِيَ الْخَيْرَاتِ.

پس ده بار بگو: «صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَثِيراً طَيِّباً [كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ] و حاجت خود را درخواست کن. (۲)

پس با توجه به فضیلت نماز جعفر طیار و هدیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن بزرگوار، هم اهمیت خود نماز و هم بزرگواری و شخصیت وزین خود جعفر طیار علیه السلام ر. شن می‌شود که نیاز به شرح و توضیح بیش ازین نیست.

ولی چیزی که باید که باید مورد توجه قرار گیرد مقاومت آن حضرت در برابر

۱- مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۳۲-۲۳۳ به نقل از مصباح المتهدد و جمال الاسبوع

۲- مصباح المتهدد، ص ۳۳۱-۳۳۰

دشمن و بر پا نگهداشتن پرچم اسلام تا آخرین لحظات و دادن دو دست خود در راه خدا و عطای خداوند دو بال برای پرواز در بهشت و. و همه مشعر بر آنست که هم خداوند و هم رسول او، چه عظمت و مقامی را به او قائل شده اند که عین همین جریان برای برادر زاده اش، حضرت باب الحوائج اباالفضل العباس علیه السلام هم پیش آمد او هم با کمال استقامت، تا آخرین لحظات عمرش، پرچم اسلام را با، باقیمانده دوبازوی بی دستش، به سینه چسبانید و از حرایم عصمت و مولایش امام حسین علیه السلام دفاع کرد و در نهایت با ریختن آب مشکش با تیر دشمن دگه، از هوس رفتن به خیمه ها باز ماند و با توجه به عالم معنا، مادرش زهرا علیها السلام دید بازوانش را باز کرده تا فرزندش را بگیرد و به خاک کربلا فرود آورد آنجا بود که مولایش را با کلمه أخوا أدرک أخاک برادر برادرت را درک کن و خودت را به من برسان، صدا دزد، زیرا طبق تربیت خاص مادرش أم البنین، خود را شایسته مقام برادری با امام را نمی دانست و همیشه با عبارات سیّدی و مولای، امام را صدا می زد اما در این مقام مولای خود را با کلمه برادر، صدا زد چون مادرش حضرت زهراء را، در روبروی خود و پذیرفته شدنش به مقام فرزندی آن بانوی هردو عالم، را درک نمود و امام را برادر خطاب نمود و امام هم با سرعت هرچه تمام تر خود را به برادر علمدارش رسانید و با جملات جانسوز و بیان اهمیت مقام و وجود برادرش، شروع کرد،

الان انکسر ظهري و قلت حيلتي الان کمرم شکست و راه چاره امیرمؤمنان ۷ فرمود: کم گردید.

(ألیوم نامت أعین بک لم تنم*** و تسهّرت الاخری و قلّ منامها

امروز راحت خوابید چشمانی که با وجود تو، راحت نمی خوابیدند، و چشمهائی که با بودنت راحت می خوابیدند، دیگر راحت نمی خوابند و شب بیداری و کم خوابیشان شروع شد.

یعنی برادر حرایم عصمت که با وجود تو راحت می خوابیدند، دیگر راحت نمی خوابند ولی آنهائی که از ترس وجودت آرامش نداشتند، با شهادت تو آرام

ألألعنه الله على القوم الظالمين.

مجلس ۱۰۱ تخریب قبور ائمه عليهم السلام

روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله است فرمود:

سیأتی: زمان علی امتی یخربون قباب الأئمه بالبنادیق (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

به زودی می آید زمانی بر امت من قبه (و گنبد) های امامان را با بندق ها (یعنی بانارنجک یا بمب) ویران می سازند!!.

دقت کنید این کلام در زمانی گفته شده است نه امامی وفات یافته و در جائی مدفون شده بود و نه از گنبد حررها و اختراع بمب خبری بود که پس از گذشت چهارده قرن و اندی این فرمایش در سامرای عراق به عینیت رسید و مصداق پیدا کرد و در حرم امام حسین و باب الحوائج و صحن کاظمین علیهم السلام بمب و نارنجک به کار می بندند و بیش از شصت سال است که گنبد قبور ائمه بقیع علیهم السلام را وهابی ها نابود کردند. در کتاب فجایع الدهور: فی علائم الظهور از کتاب (اثبات وجود الحجّه) علیه السلام سید بن طاووس از عبدالوهاب الشعرائی از کمیل بن زیاد نخعی از امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: من علائم (الظهور) خروج بنی الحسن من مکه و قتل رجل فاطمی عند جسر الکوفه و تغییر السنن و تخریب قبور الأئمه و انقراض سلطنه الاسلامیه و سلطنه

۱- بیان الأئمه: ۲ / ۴۴۱ بنقل از وقایع الدهور: للشیخ ابوالحسن المرندی از عبدالرؤف المصری المیناوی الشافعی و از شیخ الشهید الفقیه احمد الثانی در کتاب الحقایق فی حدیث الخلائق.

رجل طبرسی و تبدیل الألبسه الإسلامیه و تمایل الناس الی مذهب المزدکیه (۱) از علائم ظهور، بیرون رفتن بنی الحسن از مکه است، شاید مراد از بنی الحسن، (از نسل هاشمی، پادشاهان عراق که آخر آنها فیصل دوم بود، آنها را از مکه فراخواندند یک برادر در کشور اردن و برادر دیگر در عراق به سلطنت نشستند که در نهایت نسل برادر ساکن در عراق با کودتای عبدالکریم قاسم قتل عام شدند و عراق تبدیل به جمهوریت شد.)

(این وقایع در تاریخ ۸ / ۹ / ۱۳۳۸ شمسی ذیحجه الحرام ۱۳۷۷ قمری، در زمان تحصیلات من در نجف اشرف به وقوع پیوست که از خاطرات فراموش نشدنی زندگی من است و جریان آن را با اختصار ولی مفید در کتاب «خاطرات زندگی یا رؤیاهای تلخ و شیرین من» نوشته ام).

و کشته شدن مرد فاطمی نزد جسر کوفه، (هنوز شناخته نشده و پیش نیامده است) و تغییر سنتها (که روشن است قوانین غیر اسلامی وضع گردیده و سنت ها تغییر یابد) و تخریب قبور امامان هم از بقیع و سامراء شروع شده و آخر به کجا می انجامد خدا می داند و انقراض سلطنت اسلامی هنوز تطبیق نگردیده است و مراد از سلطنت مرد طبرستانی به احتمال قوی همان رضا شاه و پسرش محمد رضا باشد چون طبرستان نام قدیم مازندران فعلی است که آنها از آن دیار بودند و لباس اسلامی چادر زنان و لباس و کلاه مردان را تغییر دادند و در این باره کشتارها نمودند که یک نمونه آن قتل عام مردم در مسجد گوهر شاد مشهد مقدس رضوی علیه السلام بود که عوامل رضاشاه مردم را به خاک و خون کشیدند.

و تمایل مردم به مزدکیه منظور مذهب زرتشتی و آتش پرستی است واللّٰه العالم (۲)

۱- بیان الأئمه: ۱ / ۳۴۲ از منابع فوق.

۲- قسمت مهم این تطبیق از بیان الأئمه: ج ۱ ص ۳۴۲ برگرفته شده است. در تاریخ ۲۷ / ۲ / ۱۳۸۸ شمسی تلویزیون اعلام نمود در انترنت برای ثبت نام زوار عتبات عالیات، اقدام می شود و زیارت حرمین عسکرین علیهما السلام نیز به روی زوار باز شده است، و عکس گنبد جدید و حرم مطهر را نیز نشان داد، چشم دشمنان و بد خواهانشان کور باد انشاء الله.

به شرح جریان های بعدی توجه فرمائید.

دست جنایتکار باز فاجعه آفرید!!

در روزهایی که کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) آماده رفتن به زیر چاپ بود، جنایت هولناک و داهیه عظمائی به وقوع پیوست که خلاصه آن را، ذیلاً می آوریم. از آنجا که استبداد جهانی و اشغالگران نظامی آمریکا و انگلیس و رژیم اشغالگر قدس و اذنباشان برای ادامه اشغال کشور عراق: مجوز قانونی بین المللی پیدا کنند و از طرف دیگر می خواهند مسلمانان (شیعه و سنی) را بجان هم انداخته و تضعیف نموده و از آب گل آلود ماهی بگیرند، و از سوی دیگر چون مردم عراق مراحل بحرانی رفراندوم قانون اساسی و انتخاب نمایندگان ملت و سایر انتخابات را، با موفقیت کامل پشت سر گذاشته و می رفت دولت قانونی آن کشور تشکیل گردیده و کشور را به سوی آرامش و سازندگی بسیج نماید و در این صورت بود که ماندن اشغال گران در سر زمین عراق، از نظر قوانین بین المللی صحیح نبوده و متجاوز به شمار می آمدند، به این جهت با طرح و اجرای جنایت های مکرر و پشت سر آن رسانه های گروهی شان با بوق و کرنا، شروع به تبلیغات دروغین کردند که کشور عراق در آستانه جنگ داخلی قرار گرفته است و ما نمی توانیم اینجا را با این مشکلات ترک نمائیم، حضور خود را در آن سر زمین مظلوم: موجه جلوه داده و صورت قانونی بدهند، همزمان با کشت و کشتار خود، گاه فاجعه روز عاشورا در کربلا که سبب به شهادت رسیدن و زخمی شدن عده زیادی از زوار و اقشار مختلف گردید و گاهی کشتار حرم مطهر کاظمین و شکسته شدن نرده های جسر بغداد و

غرق شدن بیش از سیصد نفر در شط دجله منجر شد و اخیراً نیز با ویران ساختن حرم مطهر سامرا، و به شهادت رساندن یک صد و پنجاه نفر، ماهیت کثیف خود را آشکار و علناً تروریست دولتی بودن و زیر پا گذاشتن قوانین بین المللی را، به جهانیان نشان دادند! اما خدا را شکر تا به حال به هیچ یک از اهداف شوم خود نرسیده و جز رسوائی و زبونی بهره ای عایدشان نگردید.

روز چهارشنبه سوم اسفند ماه یک هزار و سیصد و هشتاد و چهار ۱۳۸۴/۱۲/۳ شمسی برابر با بیست و دوم ماه محرم الحرام یک هزار و چهار صد و بیست و هفت ۱۴۲۷/۱/۲۲ قمری ساعت شش و نیم صبح گروهس جنایتکار باروی بسته و مسلح با تسلیحات نظامی به حرم مطهر و بارگاه ملکوتی عسکریین امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام یورش برده و پس از دستگیری خدّام و زوّار موجود در حرم، با چند فروند بمب قوی: بارگاه با آن عظمت را در یک چشم بهم زدن به تلی از خاک تبدیل نمودند و گنبد مطهر فروریخت و دیوارها و سقفها و سایر ابنیه متعلقه ویران گردید!! پس از انعکاس این خبر و مخابره آن به سراسر جهان، در سرتاسر کره زمین در هر جا که مسلمانی وجود دارد (اعم از شیعه و سنی) بلافاصله به خیابانها ریخته و دست به تظاهرات و اعتراض زده و از دولت عراق خواستار دستگیری و مجازات عاملین این جنایت شدند. از همان ساعات اولیه وقوع این جنایت، ستاد باز سازی عتبات عالیات در کشور اهل بیت علیهم السلام «ایران» برای نوسازی این مکان مقدس و ایجاد ساختمان باعظمت و با شکوه و دشمن شکن تر از قبل، شماره حساب بانکی اعلان نمود که عاشقان خاندان وحی و جان به کفان اهل بیت عصمت و طهارت برای واریز کردن اموال خود، به گونه ای به سوی بانکها هجوم بردند که در اثر صفهای فشرده و طولانی، به سختی نوبت اهداء نقود خود را به دست آورده و هزینه حرم مطهر را به بانکها واریز می کنند انشاء الله به کوری دشمنان، هرچه زودتر شروع و به پایان خواهد رسید. اللهم العن أول ظالم ظلم حقّ محمد و آل محمد علیهم السلام و آخر تابع لهم علی ذالک الله مّ العن العصابة الّتی

جاهدت الحسين (ع) و شایعت و بایعت علی قتله الله م العنهم جميعا و عذبهم عذاباً شديداً آمين يارب العالمين.

این هم فاجعه دیگر

در تاریخ ۱۳۸۶/۳/۲۳ روز چهارشنبه ساعت ۲ اخبار تلویزیون اعلام کرد در عراق ساعت ۹ محلی عراق دو مناره حرمین شریفین عسکرین علیهما السلام و سقف سرداب مقدس محل غیبت حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را با بمب منفجر و بکلی ویران ساختند!!؛ در مشروح خبر گفتند: که تروریست ها وارد حرم و سرداب شده و شش ساعت مشغول نصب بمب ها در جاهای مخصوص بوده اند: با این که نیروهای اشغال گر آمریکا در آنجا حضور داشته اند: عکس العملی از خود نشان نداده اند؛

این بی تفاوتی آنها نشان می دهد که خود آنها و اذنباشان، مسبب این جنایت بوده اند: فردای آن روز نوری مالکی نخست وزیر عراق از محل وقوع جنایت بازدید به عمل آورد و اظهار داشت خادمین حرمین شریفین نیز در این جنایت دست داشته اند؛ البته این جنایت درست ۱۶ ماه پس از تخریب گنبد مطهر به عمل آمد!!.

باز هم جنایت خونین دیگر

در تاریخ ۱۳۸۶/۳/۲۹ برابر با چهارم جمادی الاخر یک روز بعد از سالروز شهادت حضرت زهراء علیها السلام در بغداد در کنار حرم محمد بن عثمان بن سعید عمروی سومین نایب خاص حضرت بقیه الله الأعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء یک کامیون پر از مواد منفجره کار گذاشته: هنگام خروج مردم از نماز منفجر شده و ۸۷ نفر کشته و ۲۱۰ نفر مجروح به جای گذاشت!!.

این جنایت های زنجیره ای نشان می دهد که تروریست ها دقیقاً جاهای مربوط به

امام زمان علیه السلام را هدف گیری کرده و می خواهند نور خدا را خاموش سازند اما کور خوانده اند این نور هیچ وقت خاموش نخواهد شد زیرا در طول تاریخ در این مورد از این جنایت ها زیاد به وقوع پیوسته است متوکل ها بیست سال تمام دست و پای زوار امام حسین علیه السلام را قطع نمود و کشتند و بنی العباس ها و بنی امیه ها و .. به هدف شوم خود نرسیدند و نخواهند رسید بلکه این نور پاک درخشان تر می شود و خواهد شد انشاءالله.

خلاصه مطالب بالا

در تاریخ ۳/۱۲/۱۳۸۴ شمسی گنبد مطهر امامین بزرگوار حضرت امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام را در زمان اشغال خاک عراق با نظامیان آمریکا و اذناش:

جنایت کاران تاریخ با بمب کار گذاشته شده ویران کردند و در تاریخ ۲۳/۳/۱۳۸۶ شمسی مجدداً با بمب گذاری جانان وهابیت و همدستانشان، مناره ها و باقیمانده گنبد را ویران نمودند و هنوز هم که تاریخ ۴/۹/۱۳۸۷ شمسی این سطور را می نویسم: تجدید بنای آنها به اتمام نرسیده است زیرا هنوز عراق در اشغال آمریکا و هم پیمانانش است و هیچ کدام از دولت های ایران و عراق کمر همت را نبسته اند و یا جریان های سیاسی اجازه نمی دهد خدای متعال روزی را برساند که جنایتکاران آمریکا و وهابیون خاک کشور این مردم مظلوم را، تخلیه و کار اداره کشور را به صاحبان و مردم کشور بسپارند آمین.

بمب گذاری روز عاشورا

سردسته ستون پنجم، پس از رحلت جانگداز رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشتن اخبار و احادیث و تاریخ را اکیداً ممنوع کرد و در این باره به خیلی از صحابه ها، تازیانه زد و تنبیه نمود و نگذاشت این جنایتها و درج آنها، از تاریخ معاصر خود فراتر رود تا به دست فراموشی سپرده شود و آیندگان از آن بی خبر بمانند ولی غافل از این که

يُرِيدُونَ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۸) (۱) آنان می خواهند نور خدا را با (باد) دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند هرچند کافران خوش نداشته باشند.

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۳۲) (۲) آنها می خواهند نورخدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هرچند کافران ناخوشنود باشند.

با آنهمه شدت عملها و سختگیری ها باز سینه ها و قلمهای خداجو و خداترس در بیغوله ها و زیر زمین ها و دشت ها و بیابان ها و کوه ها و دره ها و ... به گونه ای تاریخ این مظلومیت ها و حق کشی ها و حق بردن ها و فضایل آنها را حفظ کردند تا به دست آیندگان برسد و با وجدان سالم خود به قضاوت بنشینند و ایرادگیری و اشکال تراشی نکنند که (آخر این جریانها درچه تاریخی و چه روزی اتفاق افتاده که تاریخ آنها را به طور کامل ضبط نکرده است) مگر رئیس گروه فشار و خواهان و پیروانان گمراه آنها درطول تاریخ اجازه ثبت و ضبط آنها را می دادند.

مگر اُتباع آنها نبودند که تا دیروز شیعیان را قتل عام می کردند؟! و اجازه ابراز عقیده به آنها نمی دادند و دم زدن آنها مساوی بود با اعدام؟!!

مگر عزاداران بیگناه سرور شهیدان، چه گناهی کرده بودند، در روز عاشورای سال ۱۴۲۵ هجری قمری مطابق با ۱۲/۱۲/۱۳۸۲ هجری شمسی در کربلای معلی در مکانهای مختلف حرمین شریفین و حرم کاظمین علیهما السلام در چندین مورد بمب گذاری کرده و با پرتاب راکت های متعدد میان زوارهای چند میلیونی که در این دو شهر مشغول عزاداری بودند، گروه زیادی را به خاک و خون کشیدند و شهید و مجروح ساختند (۳). مگر هنوز هم هنوز است که در پاکستان و افغانستان کسانی با

۱- صف: ۸

۲- توبه: ۳۲

۳- در آن روز خونین، کینه ها بروز کرد و دمل کهنه و چرکین عداوتهای ۱۴ قرن، منفجر گشت و با این عمل خلاف انسانیت خود، عده زیادی از زن و بچه و پیر و جوان را تکه پاره کرده و به شهادت رساندند؛ بگونه ای که خیلی از شهداء در اثر پودر شدن و خرد شدن، شناخته نشدند و حتی تکه هایشان که به دیوارهای صحنین چسبیده بود، برای دفن هم به دست نیامد؛ چرا این جنایت را کردند چون در آن سال علاوه بر اینکه میلیونها زائر و عاشق سالار شهیدان ابا عبد الله الحسین علیه السلام از ایران و سایر کشورها در اماکن مقدسه عراق جمع شده و پروانه وار گرد شمع خود می گشتند و بال و پر خود را می سوزاندند، دولت ایران نیز، سه روز تمام مرزها را باز گذاشت تا این دلسوخته گان خود را به کربلا برسانند اما متأسفانه، با قیمانگان احزاب، جنایتی را بار آوردند که ننگ بشریت و رسوای تاریخ گشتند.

عنوان

(سپاه صحابه) و گروه (القاعده) و (طالبان) از وهابیان عربستان الهام گرفته، شیعیان و عزاداران، اهل بیت را به رگبار نمی بندند و کشتن آنها را واجب نمی دانند؟ و پستانهای هزاران نفر از زنان شیعه را در «مزار شریف» افغانستان نبریدند و با پولهای فراوان که، در اختیار اینها قرار می دهند املاک و سرزمینهای شیعیان را با پول گراف خریداری کرده و آنها را جلای وطن نمی کنند؟!

مگر نسخه دوم جایگزینی صهیونستها در سر زمین فلسطین را، در نوار مرزهای ایران و آذربایجان، به اجرا در نمی آورند؟!

همین حالا هم هیچ گونه انعطافی از خود نشان نمی دهند، احزاب گوناگون برای براندازی شیعیان قد علم کرده و با دلارهای نجومی، شروع به تبلیغات علیه شیعه و در رسانه های گروهی زمان از انترنت گرفته تا تلویزیون و رادیو و مجلات و روزنامه ها، شیعه زدائی می کنند!! و از هیچ گونه سرمایه گذاری علیه شیعه، فروگذار نیستند. اگر قوانین بین المللی اینها را مهار نمی کرد، مگر می گذاشتند پیروانان اهل بیت، با آرامش خاطر زندگی کنند.

مگر در بادکوبه پایتخت آذربایجان، با چه سرعتی مسجد می سازند و در مرز ایران اهلیت علیهم السلام، نفوذ کرده و در مدارس آن سامان، شیعیان آن دیار را به سوی

وهابیت، سوق نمی دهند، شب و روز با پول های بی حساب سعودیها و کمک کشور ترکیه، در فعالیتند تا علاقمندان علی و اولاد علی علیه السلام را نابود کرده و عقاید حقه آنان را از میان بردارند، و سایر اماکن فراوان که وهابیت تکفیری در تکاپویند که کلمه (شیعه) را از تاریخ بشریت، پاک کرده و به افسانه تبدیل نمایند، ولی خدای علی و اولاد او، اجازه نخواهد داد آنها موفق شوند اگر بفرض در جایی به هدفشان برسند در چندین جای دیگر حتی در خود اوروپا و آمریکا و سایر کشورها و مناطق کره زمین، این عقیده حقه طلوع نموده و نور افشانی خواهد کرد.

در کتابهای تفسیر و تاریخ و سایر نوشتارهایشان هر وقت به مناسبتی خواسته اند از شیعه نامی به میان آورند، مگر با جمله های زهر آگین *قالت الروافضه لعنهم الله و یا قالت الروافض قبحهم الله و امثال آن*، آنها را بمباران نکرده اند؟!

مگر کسی جرئت داشت از فاطمه و مظلومیت او و شوهر مظلومش و بچه های شهدای راه دین، را نام برده و سرگذشت آنها را به رشته تحریر در آورده و به صفحه کاغذ بنشانند؟! مگر عمر نوشتن و ثبت احادیث را به شدت ممنوع نکرد؟! تا احادیث وارده در مناقب اهل بیت علیه السلام و مطاعن دشمنان آنها، به دست فراموشی سپرده شود! همانطور که می دانید، این ممنوعیت تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز (تقریباً یک صد سال) طول کشید، در این مدت طولانی همه اصحاب و بیشتر تابعین از دنیا رفته بودند و با از بین رفتن آنها دیگر چه باقیمانده بود،

مخصوصاً در دوران سیاه اولین خلفای بنی امیه که، جوامع اسلامی در اثر سکه های زرین، از روایتهای ساختگی فراوانی که، از حلقوم خود فروختگان و اشخاص دنیا طلب، و از چنته ابناء زر و سیم بیرون آمده بود، و در مغزهای بیمار مردم کاشته بودند، چه مدرکی پیدامی شد تا به آن استناد شود.

مگر خدایان زر و زور مهلت دادند تا دوستداران اهل بیت علیه السلام ابراز عقیده نموده و سخنان را به مردم برسانند وو ...

مگر کسانی که بچه اش را علی می نامید، حقوقش را قطع کرده و اسمش را از

دفتر (دیوان حکومتی) محو و نابود نمی کردند.

جنایت وحشتناک دیاله عراق

در تاریخ ۱۳۸۸/۲/۴ شمسی که این سطور را می نویسم، در اخبار ساعت دو بعد از ظهر تلویزیون پخش کرد که دیروز در دیاله عراق، زائرین ایرانی عتبات عالیات در رستورانی مشغول خوردن غذا بودند، ناگهان بمبی قوی وسیله یک نفر که بر جمع زوار نفوذ کرده بود به صورت انتحاری، منفجر شده و ۵۳ نفر از زائرین شهید و ۶۳ نفر مجروح به جای گذاشت.

با این که نیروهای اشغالگر آمریکا در آنجا حضور داشتند که این جنایت واقع گردیده است؛ اولاً من نمی دانم این وهابیان از خدا بی خبر مانند شیوخ نهروان دوران امیر مظلومان علی علیه السلام که به نام دین، این کارها را انجام می دهند، خود را به چه فرهنگی و یا دینی، منتسب می کنند و فرداروز قیامت در برابر دادگاه عدل الهی چه جوابی خواهند داد؟! و ثانیاً در حضور نیروهای بیگانه، امثال این فجایع در جایجای کشور عراق، به وقوع می پیوندد، آیا این ها به مراکز مربوطه بین المللی، چه جوابی دارند و با چه دستاویزی، حضور خود را در یک کشور بیگانه، توجیه می کنند، اینها که قدرت محافظت از مردم ستمدیده عراق را ندارند و یا دارند تسامح می کنند، یا اساساً این جنایت ها با طراحی خود این جانان تاریخ، به مرحله اجرا در می آید، چرا این کشور را از حضور نحس خود، تخلیه نکرده و مملکت را به دست افراد و مسئولین خود کشور، نمی سپارند!؟

کشتار کاظمین

در پی جنایت دیروز ۱۳۸۸/۲/۴ شمسی، تلویزیون اعلام کرد، امروز نیز دو نفر به صورت انتحاری و با بستن بمب قوی بر خود، در باب المراد و در دیگر حرمین شریفین کاظمین، خود را منفجر کرده و پنجاه شهید از عراقی ها و ده شهید

هم از زائرین ایرانی با یک صد مجروح، آن مکان مقدس را به خاک و خون تبدیل کردند، خداوند مسبین و طراحان این جنایت ها را در دنیا ذلیل و در آخرت به عذاب ابدی گرفتار نماید آمین

این است سند جنایت وهابی ها و وابستگان آنها با پشتیبانی آمریکای جنایت پیشه و اسرائیل سفاک و نژاد پرست. اللَّهُمَّ عَجِّلْ وَقَرِّبْ فِي فَرَجِ مَوْلَانَا وَصَاحِبِنَا حَجَّهٖ بِنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ آمِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

در تاریخ ۱۳۸۸ / ۴ / ۱۱ شمسی طبق توافق نامه فی مابین دولتین عراق و آمریکا، ارتش آمریکا از شهرهای عراق به پادگان های خارج شهر منتقل و شهرها را تخلیه و در اختیار نیروهای امنیتی عراق قرار دادند و نیروها عراق امنیت کشور را به دست گرفتند و خدارا شکر یک قدم عقب نشینی کردند.

ولی چه سود چند ماه است که باز تکفیری ها هر روز شهرهای مختلف و پایتخت عراق را به خاک و خون می کشند و امنیت کشور را بهم ریخته اند در تاریخ ۱۳۹۲ / ۱۰ / ۲۲ که این مطالب را می نویسم هر روز جنایات وحشتناکی مانند سوریه و کم و بیش در لبنان، به وقوع می پیوندد که واقعا مایه تأسف و تأثر است.

مجلس ۱۰۲ راسخون در علم

در این مجلس در باره یکی از آیات قرآن کریم، بحث علمی خواهیم داشت که هم دانستن منظور آیه ضرورت دارد و هم دفع شبهاتی که، پیرامون آن، به وجود می آید، لذا استدعا دارد، در فهم این مطالب دقت بیشتری داشته باشید.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ

تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (آل عمران: ۷) او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات محکم [صریح و روشن] است، که اساس این کتاب می باشد، (و هر گونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها، بر طرف می گردد).

و قسمتی از آن، متشابه است [آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می رود، ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها آشکار می گردد].

در تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۳۱۳ از کتاب معانی الاخبار از امام باقر (علیه السلام) حدیثی به این مضمون نقل شده که: چند نفر از یهود به اتفاق حی بن اخطب و برادرش، خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و حروف مقطعه الم را دست آویز خود قرار داده، گفتند: طبق حساب ابجد الف مساوی یک و لام مساوی ۳۰ و میم مساوی ۴۰ می باشد و به این ترتیب خبر داده ای که دوران بقای امت تو بیش از هفتاد و یک سال نیست! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای جلوگیری از سوء استفاده آنها فرمود:

شما چرا تنها الم را محاسبه کرده اید مگر در قرآن المص و الر و سایر حروف مقطعه نیست، اگر این حروف اشاره به مدت بقاء امت من باشد چرا همه را محاسبه نمی کنید؟! (در صورتی که منظور از این حروف چیز دیگری است) سپس آیه مذکور نازل شد.

در تفسیر فی ضلال القرآن شان نزول دیگری نیز برای آیه نقل شده که از نظر نتیجه با شان نزول ذکر شده هم آهنگ است و آن اینکه جمعی از نصارای نجران خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و تعبیر قرآن در باره مسیح و کلمته و روح منه ...

را دستاویز خود قرار داده و می خواستند برای مسأله تثلیث و خدائی مسیح از آن سوء استفاده کنند و آن همه آیاتی که با صراحت تمام هر گونه شریک و شبیه را از خداوند نفی می کند نادیده انگارند، آیه مذکور نازل شد و به آنها پاسخ قاطع داد.

محکم و متشابه در قرآن

در آیات پیش از این آیه، سخن از نزول قرآن به عنوان یکی از دلایل آشکار نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به میان آمده بود، و در این آیه یکی از ویژگیهای قرآن و چگونگی بیان مطالب در این کتاب بزرگ آسمانی آمده است، نخست می فرماید:

او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکم (صریح و روشن) است که اساس و شالوده این کتاب است، (و آیات پیچیده دیگر را تفسیر می کند) و بخشی از آن متشابه است آیتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب یا جهات دیگر، در آغاز پیچیده به نظر می رسد (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ).

این آیات متشابه محکی است برای آزمایش افراد که عالمان راستین و فتنه گران.

اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهات اند، تا فتنه انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند)، و تفسیر (نادرستی) برای آن می طلبند، در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی دانند.

(آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می گویند: ما به همه آن ایمان آوردیم، همه از طرف پروردگار ماست.

و جز صاحبان عقل، متذکر نمی شوند (و این حقیقت را درک نمی کنند).

نکات مهم این آیات

در این آیه مباحث مهمی است که باید هر یک به طور مستقل مورد بحث قرار گیرد.

۱- منظور از آیات محکم و متشابه چیست؟

واژه محکم در اصل از احکام به معنی ممنوع ساختن، گرفته شده است و به همین دلیل به موجودات پایدار و استوار، محکم می گویند، زیرا عوامل انحرافی را می زدایند و نیز سخنان روشن و قاطع که هر گونه احتمال خلاف را از خود دور

می سازد محکم می گویند (راغب در مفردات می گوید: حکم (و حکمه) در اصل به معنی منع است) و دانش را از این جهت حکمت می گویند که انسان را از بدیها باز می دارد.

بنابر این مراد از آیات محکمت آیتی است که مفهوم آن به قدری روشن است که جای گفتگو و بحث در آن نیست، آیتی همچون قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بگو او است خدای یگانه، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ هیچ چیز همانند او نیست، اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ خداوند آفریننده و آفریدگار همه چیز است، لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ سهم ارث پسر معادل سهم دو دختر است و هزاران آیه مانند آنها در باره عقاید و احکام و مواعظ و تواریخ همه از محکمت می باشند.

این آیات (محکمت) در قرآن امّ الكتاب نامیده شده، یعنی اصل و مرجع و مفسر و توضیح دهنده آیات دیگر است.

واژه متشابه در اصل به معنی چیزی است که قسمت های مختلف آن، شبیه یکدیگر باشد، به همین جهت به جمله ها و کلماتی که معنی آنها پیچیده است و گاهی احتمالات مختلف در باره آن داده می شود، متشابه می گویند، و منظور از متشابهات قرآن همین است، یعنی آیتی که معانی آن در بدو نظر پیچیده است، و در آغاز، احتمالات متعددی در آن می رود، اگر چه با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها روشن است.

برای نمونه آیات متشابه، قسمتی از آیات مربوط به صفات خدا و چگونگی معاد را می توان ذکر کرد، مانند يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ دست خدا بالای دستهای آنها است که درباره قدرت خداوند می باشد وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ خداوند شنوا و دانا است که اشاره به علم خدا است و مانند وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ترازوهای عدالت را در روز رستاخیز قرار می دهیم که در باره وسیله سنجش اعمال سخن می گوید: بدیهی است نه خداوند دست (به معنی عضو مخصوص) دارد و نه گوش (به همین معنی) و نه ترازوی سنجش اعمال، شبیه ترازوهای ماست، بلکه

اینها اشاره به مفاهیم کلی قدرت و علم و وسیله سنجش می باشد.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که محکم و متشابه، به معنی دیگری نیز در قرآن آمده است، در اول سوره هود می خوانیم *كِتَابُ أَحْكَمَتِ آيَاتِهِ* در این آیه تمام آیات قرآن، محکم قلمداد شده است، و منظور از آن ارتباط و به هم پیوستگی آیات قرآن است.

و در آیه ۲۳ سوره زمر می خوانیم *كِتَابًا مُتَشَابِهًا* ... یعنی کتابی که تمام آیات آن، متشابه است، متشابه در اینجا یعنی همانند یکدیگر از نظر درستی و صحت و حقانیت.

از آنچه در باره محکم و متشابه گفتیم معلوم شد که یک انسان واقع بین و حقیقت جو برای فهم کلمات پروردگار، راهی جز این ندارد که همه آیات را در کنار هم بچیند و از آنها حقیقت را دریابد، و اگر در ظواهر پاره ای از آیات، در ابتدای نظر، ابهام و پیچیدگی بیابد، با توجه به آیات دیگر، آن ابهام و پیچیدگی را برطرف سازد و به کنه آن برسد.

در حقیقت، آیات محکم از یک نظر همچون شاهراههای بزرگ و آیات متشابه همانند جاده های فرعی هستند، روشن است که اگر انسان در جاده های فرعی، احیانا سرگردان شود، سعی می کند خود را به نخستین شاهراه برساند و از آنجا مسیر خود را اصلاح کرده و راه را پیدا کند.

تعبیر از محکمت به *أُمُّ الْكِتَابِ* نیز مؤید همین حقیقت است، زیرا واژه *أُم* در لغت به معنی اصل و اساس هر چیزی است و اگر مادر را ام می گویند به خاطر این است که ریشه خانواده و پناهگاه فرزندان در حوادث و مشکلات می باشد و به این ترتیب، محکمت، اساس و ریشه و مادر آیات دیگر محسوب می گردد.

۲- چرا بخشی از آیات قرآن، متشابه اند؟

با اینکه قرآن نور و روشنائی و سخن حق و آشکار است و برای هدایت عموم مردم آمده، چرا آیات متشابه دارد؟ چرا محتوای بعضی از آیات آن پیچیده است

که موجب سوء استفاده فتنه انگیزها شود؟ این موضوع بسیار با اهمیتی است که شایان دقت است، بطور کلی ممکن است جهات ذیل، فلسفه وجود آیات متشابه در قرآن باشد:

الف) الفاظ و عباراتی که در گفتگوهای انسانها به کار می رود تنها برای نیازمندیهای روزمره به وجود آمده، و به همین دلیل، به محض اینکه از دایره زندگی محدود مادی بشر خارج می شویم و مثلا سخن در باره آفریدگار که نامحدود از هر جهت است به میان می آید، به روشنی می بینیم که الفاظ ما قالب آن معانی نیست و ناچاریم کلماتی را به کار بریم که از جهات مختلفی نارسائی دارد، همین نارساییهای کلمات، سرچشمه قسمت قابل توجهی از متشابهات قرآن است، آیات *يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ* یا *الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى* یا *إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ* که تفسیر هر کدام در جای خود گفته شده است، از این نمونه است و نیز تعبیراتی همچون *السَّمِيعُ وَبَصِيرٌ* همه از این قبیل می باشد که با مراجعه به آیات محکم، تفسیر آنها به خوبی روشن می شود.

ب) بسیاری از حقایق مربوط به جهان دیگر، یا جهان ماورای طبیعت است که از افق فکر ما دور است و ما به حکم محدود بودن در زندان زمان و مکان، قادر به درک عمق آنها نیستیم، این نارسائی افکار ما و بلند بودن افق آن معانی، سبب دیگری برای تشابه قسمتی از آیات است، مانند بعضی از آیات مربوط به قیامت و امثال آن

و این درست به آن می ماند که کسی بخواهد برای کودکی که در عالم جنین زندگی می کند، مسائل این جهان را تشریح کند، اگر سخنی نگوید، کوتاهی کرده و اگر هم بگوید ناچار است مطالب را به صورت سربسته ادا کند زیرا شنونده در آن شرایط، توانائی و استعداد بیشتر از این را ندارد.

ج) یکی دیگر از اسرار وجود متشابه در قرآن، به کار انداختن افکار و اندیشه ها و به وجود آوردن جنبش و نهضت فکری در مردم است، و این درست به مسائل فکری پیچیده ای می ماند که برای تقویت افکار اندیشمندان، طرح می شود تا بیشتر

به تفکر و اندیشه و دقت و بررسی در مسائل پردازند.

د) نکته دیگری که در ذکر متشابه در قرآن وجود دارد و اخبار اهل بیت (علیهم السلام) آنرا تایید می کند، این است که وجود این گونه آیات در قرآن، نیاز شدید مردم را به پیشوایان الهی و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اوصیای او روشن می سازد و سبب می شود که مردم به حکم نیاز علمی به سراغ آنها بروند و رهبری آنها را عملاً به رسمیت بشناسند و از علوم دیگر و راهنماییهای مختلف آنان نیز استفاده کنند، و این درست به آن می ماند که در پاره ای از کتب درسی، شرح بعضی از مسائل به عهده معلم و استاد گذارده می شود، تا شاگردان، رابطه خود را با استاد قطع نکنند و بر اثر این نیاز، در همه چیز از افکار او الهام بگیرند و در واقع قرآن، مصداق وصیت معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که فرمود: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و اهل بیتی و انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض): دو چیز گرانبایه را در میان شما به یادگار می گذارم: کتاب خدا و خاندانم و این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در قیامت در کنار کوثر به من برسند.

ه) مساله آزمایش افراد و شناخته شده فتنه انگیزان از مؤمنان راستین نیز فلسفه دیگری است که در آیه به آن اشاره شده است.

۳- تاویل چیست؟

در باره معنی تاویل سخن بسیار گفته اند، آنچه به حقیقت نزدیک تر است این است که تاویل در اصل لغت به معنی بازگشت دادن چیزی است، بنابر این هر کار و یا سخنی را که به هدف نهایی برسانیم تاویل نامیده می شود، مثلاً اگر کسی اقدامی کند و هدف اصلی اقدام او روشن نباشد و در پایان آن را مشخص کند این

کار را تاویل می گویند، همانطور که در سرگذشت موسی (علیه السلام) و آن مرد دانشمند می خوانیم که او کارهائی در سفر خود انجام داد که هدف آن روشن نبود

(مانند شکستن کشتی) و به همین دلیل موسی ناراحت و متوحش گردید، اما

هنگامی که هدف خود را در پایان کار و به هنگام جدائی برای او تشریح کرد و گفت منظورش نجات کشتی از چنگال سلطان غاصب و ستمگری بوده است اضافه کرد:

ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا.

این هدف نهایی کاری است که تو در برابر آن صبر و تحمل نداشتی.

همچنین اگر انسان خوابی می بیند که نتیجه آن روشن نیست سپس با مراجعه به کسی، یا مشاهده صحنه ای تفسیر آن خواب را دریابد به آن تاویل گفته می شود، همانطور که یوسف (علیه السلام) پس از آنکه خواب مشهورش در خارج تحقق یافت و به اصطلاح به نهایت بازگشت، گفت: هذا تاویل رؤیای من قبل این تفسیر و نتیجه و پایان خوابی است که دیدم.

و نیز هر گاه انسان، سخن بگوید و مفاهیم خاص و اسراری در آن نهفته باشد که هدف نهایی آن سخن را تشکیل دهد به آن تاویل می گویند.

در آیه مورد بحث، منظور از تاویل همین معنی است یعنی در قرآن آیاتی است که اسرار و معانی عمیقی دارد، منتها افرادی که افکارشان منحرف است، و اغراض فاسدی دارند از پیش خود، تفسیر و معنی نادرستی برای آن ساخته و برای اغفال خود یا دیگران، روی آن تکیه می کنند.

بنابر این منظور از جمله وَ اِئْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ این است که آنها می خواهند تاویل آیات را به شکلی غیر از آنچه هست منعکس سازند (و ابتغاء تاویل علی خلاف الحق).

مانند آنچه در شان نزول آیه خواندیم که جمعی از یهود، از حروف مقطعه قرآن، سوء استفاده کرده، آن را به معنی کوتاه بودن مدت آیین اسلام تفسیر کرده بودند و یا مسیحیان کلمه روح منه را دستاویز قرار داده و برای الوهیت عیسی به آن استدلال کرده بودند، تمام اینها از قبیل تاویل به غیر حق و بازگشت دادن آیه به هدفی غیر واقعی و نادرست محسوب می شود.

۴- راسخون در علم چه کسانی هستند؟

در قرآن مجید در دو مورد، این تعبیر به کار رفته است یکی در اینجا و دیگری در سوره نساء آیه ۱۶۲ آنجا که می فرماید:
 لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ، دانشمندان و راسخان در علم از اهل کتاب، به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گردیده است ایمان می آورند.

همانطور که از معنی لغوی این کلمه استفاده می شود منظور از آن، کسانی هستند که در علم و دانش، ثابت قدم و صاحب نظرند.

البته مفهوم این کلمه یک مفهوم وسیع است که همه دانشمندان و متفکران را در بر می گیرد، ولی در میان آنها افراد ممتازی هستند که درخشندگی خاصی دارند و طبعاً در درجه اول، در میان مصادیق این کلمه قرار گرفته اند و هنگامی که این تعبیر ذکر می شود قبل از همه نظرها متوجه آنان می شود.

و اگر مشاهده می کنیم در روایات متعددی راسخون فی العلم به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی (علیهم السلام) تفسیر شده، روی همین نظر است، زیرا بارها گفته ایم که آیات و کلمات قرآن مفاهیم وسیعی دارد که در میان مصادیق آن افراد نمونه و فوق العاده ای دیده می شود که گاهی در تفسیر آنها تنها از آنان نام می برند.

در اصول کافی از امام باقر یا امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

پیامبر خدا بزرگ ترین راسخان در علم بود و تمام آنچه را خداوند بر او نازل کرده بود از تاویل و تنزیل قرآن می دانست، خداوند هرگز چیزی بر او نازل نکرد که تاویل آن را به او تعلیم نکند و او و اوصیای وی همه اینها را می دانستند.

روایات فراوان دیگری در کتاب اصول کافی و سایر کتب حدیث در این زمینه آمده است که نویسندگان تفسیر نور الثقلین و تفسیر برهان در ذیل این آیه آنها را جمع آوری نموده اند و همانطور که اشاره شد تفسیر الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی (علیهم السلام) منافاتی با وسعت مفهوم این تعبیر ندارد، لذا از ابن عباس نقل شده که می گفت: من هم از راسخان در علم هستم

منتها هر کس به اندازه وسعت دانشش از اسرار و تاویل آیات قرآن، آگاه می گردد، و آنان که علمشان از علم بی پایان پروردگار سرچشمه می گیرد طبعاً به همه اسرار و تاویل قرآن آشنا هستند در حالی که دیگران تنها قسمتی از این اسرار را می دانند.

۵- راسخان در علم از معنی متشابهات آگاهند

در اینجا بحث مهمی در میان مفسران و دانشمندان دیده می شود که آیا و الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ آغاز جمله مستقلی است و یا عطف بر إِلَّا اللَّهُ می باشد، و به عبارت دیگر آیا معنی آیه این است که: تاویل قرآن را جز خدا و راسخون در علم نمی دانند و یا معنی آن این است که تاویل قرآن را فقط خدا می داند، اما راسخون در علم می گویند گرچه تاویل آیات متشابه را نمی دانیم، اما در برابر همه آنها تسلیم هستیم و همه از طرف پروردگار ما است.

طرفداران هر یک از این دو نظر برای اثبات عقیده خود شواهدی آورده اند، اما آنچه با قرائن موجود در آیه و روایات مشهور هماهنگ می باشد آن است که و الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ عطف بر اللَّهُ است زیرا:

اولاً بسیار بعید به نظر می رسد که در قرآن آیه‌ای باشد که اسرار آن را جز خدا نداند.

مگر این آیات برای تربیت و هدایت مردم نازل نشده است چگونه ممکن است حتی پیامبری که قرآن بر او نازل شده از معنی و تاویل آن بی خبر باشد؟! این درست به آن می ماند که شخصی کتابی بنویسد که مفهومی از جمله‌های آن را جز خودش هیچکس نداند!

ثانیاً همانطور که مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید: هیچگاه در میان دانشمندان اسلام و مفسران قرآن دیده نشده است که از بحث در باره تفسیر آیه‌ای خودداری کنند و بگویند این آیه از آیه‌ای است که جز خدا معنی نهایی آن را نمی داند، بلکه دائماً برای کشف اسرار و معانی قرآن همگی تلاش و کوشش

ثالثا اگر منظور این باشد که راسخون در علم در برابر آنچه نمی دانند، تسلیم هستند مناسب تر این بود که گفته شود: راسخون در ایمان چنین هستند، زیرا راسخ در علم بودن متناسب با دانستن تاویل قرآن است نه با ندانستن و تسلیم بودن.

رابعا روایات فراوانی که در تفسیر آیه نقل شده همگی تایید می کند که راسخون در علم، تاویل آیات قرآن را می دانند، بنابر این باید عطف بر کلمه الله باشد.

تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند این است که از جمله ای در خطبه اشباح از نهج البلاغه استفاده می شود که راسخون در علم تاویل آیات را نمی دانند، و به عجز و ناتوانی خود معترف اند: واعلم ان الراسخين في العلم هم الذين اغناهم عن اقتحام السدد المضروبه دون الغيوب الاقرار بجمله ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب:

بدان راسخان در علم، کسانی هستند که اعتراف به عجز در برابر اسرار غیبی و آنچه از تفسیر آن عاجزند، آنان را از کاوش در پیرامون آنها بی نیاز ساخته است.

ولی علاوه بر این که این جمله با بعضی از روایات که از خود آن حضرت نقل شده، که راسخون در علم را بر الله معطوف دانسته و آنها را آگاه از تاویل قرآن معرفی نموده، سازگار نیست، با دلایلی که به عرض رسید، نیز تطبیق نمی کند بنابر این باید این جمله از خطبه اشباح را چنان توجیه و تفسیر کرد که با مدارک دیگری که در دست ما است منافات نداشته باشد.

۶- نتیجه سخن در تفسیر آیه

از مجموع آنچه درباره تفسیر آیه مورد بحث گفته شد چنین استفاده می شود که:

آیات قرآن بر دو دسته هستند مفهوم قسمتی از آیات آن چنان روشن است که جای هیچگونه انکار و توجیه و سوء استفاده در آن نیست، و آنها را محکومات گویند و قسمتی به خاطر بالا- بودن سطح مطلب یا گفتگو در باره عوالمی که از دسترس ما بیرون است مانند عالم غیب، و جهان رستاخیز و صفات خدا، چنان هستند که

معنی نهایی و اسرار و کنه حقیقت آنها نیاز به سرمایه خاص علمی دارد که آنها را متشابهات گویند.

افراد منحرف معمولاً می‌کوشند این آیات را دستاویز قرار داده و تفسیری بر خلاف حق برای آنها درست کنند، تا در میان مردم، فتنه‌انگیزی نمایند، و آنها را از راه حق گمراه سازند، اما خداوند و راسخان در علم، اسرار این آیات را می‌دانند و برای مردم تشریح می‌کنند، آنها در پرتو علم و وسیعشان آیات متشابه را همانند آیات محکم درک می‌کنند و به همین دلیل در مقابل همه تسلیم‌اند و می‌گویند: همه آیات از طرف پروردگار ما است، چه اینکه همه آنها اعم از محکم و متشابه در پرتو علم و دانش آنان روشن است چنانکه در متن آیه آمده است: **يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا** و به این ترتیب رسوخ در علم سبب می‌شود که انسان هر چه بیشتر از اسرار قرآن آگاه گردد.

و البته آنها که از نظر علم و دانش در ردیف اولند (همچون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی (علیهم السلام) از همه اسرار آن آگاهند در حالی که دیگران هر یک به اندازه دانش خود از آن چیزی می‌فهمند، و همین حقیقت است که مردم حتی دانشمندان را به دنبال معلمان الهی برای درک اسرار قرآن می‌فرستد.

۷- جمله **وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ** که در پایان آیه آمده، اشاره به این است که این حقایق را تنها اندیشمندان می‌دانند، آنها هستند که می‌فهمند چرا قرآن باید آیات محکم و متشابه داشته باشد، و آنها هستند که می‌فهمند باید آیات متشابه را در کنار آیات محکم چید و اسرار آنها را کشف نمود، و لذا از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) نقل شده که فرمود: **من ردّ متشابه القرآن الی محکمه هدی الی صراط مستقیم، کسی که آیات متشابه را به آیات محکم باز گرداند به راه راست هدایت شده است.** (۱)

مجلس ۱۰۳ کسب معیشت با معصیت!

دین مقدس اسلام برای هر کار از کارهای دنیا (ریز یادداشت) مقررات و قوانینی دارد که برای اجرا (امر) یا عدم بکار بستن (نهی) آن، دستورات و راهنمایی هائی دارد که انسان با بکار بستن آن، راه صحیحی را پیموده و رضای خدا را جلب نموده است.

یکی از آن کارها کسب و به دست آوردن سرمایه زندگی است که هر کسی موظف به به کار بستن آن یعنی رعایت قوانین حلال و حرام در مورد کسب معیشت است که عمل کردن به آنها، در دنیا و آخرت، آدمی را بیمه می کند و خوشبخت.

امادر روایات اخبار از آیندگان، آمده است که زمانی پیش خواهد آمد از عمل به این فرامین و دستورات، خبری نخواهد بود و مانند جواهرات و برلیان های پر قیمت. کمیاب و پیدا کردنش مشکل خواهد شد. در این باره با دقت در روایاتی که به عرض می رسانم، خیلی ازین مطالب به دست می آید.

۱- کمیاب تر از کبریت احمر!

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(سیأتی: علیکم زمان لا یكون فیه شیء أعز من ثلاثه: درهم حلال او أخ تستأنس به او سنّه یعمل بها) (۱) به زودی می آید بر شما زمانی چیزی در آن کمیاب تر از سه

۱- «اسلام فراتر از زمان» از الأحادیث الغیبیه: ۴۸۳/۱ ح ۳۳۸ بنقل از المعجم الأوسط: ۹۶/۱ ح ۸۸؛ حلیه الألیاء: ۱۲۷/۷؛ الفردوس دیلمی: ۳۲۰/۲ ح ۳۴۴۹؛ مجمع الزوائد: ۱۷۲/۱؛ جمع الجوامع ۹۰۴/۱؛ کنز العمال: ۱۲۶/۱۱ ح ۳۰۸۸۶؛ جمع الفوائد: ۴۱/۱ ح ۱۴۴.

چیز نمی شود، ۱- درهمی از حلال، ۲- برادری که با او مأنوس شوی، (و به وی از هر جهت اعتماد نمائی)، ۳ ستنی که به آن عمل شود.

۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اقل ما یكون فی آخر الزمان أخ یوثق به، أو درهم من حلال. (۱) کمیاب ترین چیزی در آخر زمان می باشد، برادر مورد وثوق و اطمینان و یا درهمی از حلال. (در بخش یأتی مشابه این روایت و نیز در فصل لا تقوم الساعه حدیثی در این مورد خواهد آمد).

کیست دینش را به یک مشت درهم بفروشد

۳- انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لاتذهب الایام و اللیالی حتی یقوم القائم فیقول: من بیعنا دینه بکف من الدرهم» (۲) روزها و شبها نمی گذرد تا کسی بلند شده و می گوید: کیست بفروشد به ما دینش را به یک کف از درهم ها.

۴- امام صادق علیه السلام فرمود:

یأتی: علی الناس زمان لیس فیہ شیء اعز من اخ انیس، و کسب درهم حلال. (۳) می آید بر مردم زمانی، نیست چیزی در آن کمیاب تر از برادر انیس (و قابل اطمینان) و کسب درهمی از حلال. (به این مضمون در بخش سیأتی هم چند روایت گذشت و

۲- بی اعتنائی به منبع در آمد

۱- مقبری از ابی هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- تحف العقول: ۵۴ بحار الأنوار: ط کمبانی ج ۱۷/۴۵، و جدید ج ۷۷/۱۵۷- مستدرک سفینة البحار- الشیخ علی النمازی ج ۱ ص ۴۲۷:.

۲- الکامل لابن عدی: ۳/۱۰۴۷، میزان الاعتدال: ۴/۲۴۱، المطالب العالیه: ۴/۲۶۷ ح ۴۴۰۶، الأحادیث الغیبیه: ۱/۴۲۷ ح ۲۷۶ از آنها.

۳- «اسلام فراتر از زمان» از بحار الأنوار: ط کمبانی ج ۱۷/۱۸۶، و بحار الأنوار: جدید ج ۷۸/۲۵۱ ح ۱۰۲.

«يأتي: على الناس زمان لايبالي المرء بالحلال اخذ المال او بالحرام».(۱) می آید برای مردم زمانی، مرد بی اعتنا می شود مال را از حلال به دست آورده یا از حرام.

۲- ابن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لِيَكُونَ بَعْدِي فِتْرَةٌ فِي أُمَّتِي يَبْتَغِي فِيهَا الْمَالَ مِنْ غَيْرِ حَلِّهِ، وَ يَسْفِكُ فِيهَا الدَّمَاءَ، وَ يَسْتَلِدُّ بِهَا الشَّعْرَ، وَ يَتْرُكُ الْقُرْآنَ».(۲) قسم به کسی که مرا به حق مبعوث نموده است، حتماً بعد از من فترتی در امتم پیش آید در آن، مال از غیر حلال به دست می آید، و در آن خون ها ریخته شود و از شعر لذت برند و قرآن ترک گردد.

۳- سلام بن أمجد از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«يأتي: على الناس زمان لا تطاق المعيشه فيهم إلا بالمعصيه حتى يكذب و يحلف، فاذا كان كذلك الزمان فعليكم بالهرب الى الله و الى كتابه و الى سنه نبيه محمد صلی الله علیه و آله».(۳) می آید برای مردم زمانی، معیشت در آن ها به دست نیاید مگر با معصیت حتی به دروغ هم قسم می خورند! پس وقتی که این زمان پیش آمد، بر شما باد فرار کردن (و گرایش پیدا کردن) به سوی خدا و قرآن و سنت پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله.

۱- «اسلام فراتر از زمان» از الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۳۲ ح ۲۸۲ از ۲۸ مصادر باعبارت متفاوت گوناگون از جمله السنن الكبرى للبيهقي: ۵/ ۲۶۴؛ شعب الإيمان: ۴/ ۴۰۶ ح ۵۵۶۶؛ دلائل النبوه للبيهقي: ۶/ ۵۳۵؛ مصابيح السنه: ۸/ ۱۷ ح ۲۰۳۳؛ الحدائق لابن جوزي ۲/ ۳۰۱؛ مسند ابن الجعد: ۲/ ۱۰۱۶ ح ۲۹۴۳؛ سنن الدارمی: ۲/ ۳۲۱ ح ۲۵۳۶؛ السنن الكبرى للنسائي: ۴/ ۳ ح ۶۰۴۱؛ عوالي اللئالی: ۳/ ۴۷۴ ح ۸؛ تمیيز الطیب من الخبیث: ۱۵۵ ح ۱۱۴۳؛ الجمع بین الصحیحین للضاغانی: ۵۳۹ ح ۱۹۹۵ و مدارك دیگر.

۲- «اسلام فراتر از زمان» از الفردوس للديلمي: ۴/ ۳۷۸ ح ۷۰۹۹؛ جمع الجوامع: ۱/ ۸۶۴؛ كنز العمال: ۱۱/ ۱۸۷ ح ۳۱۱۵۸؛ الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۳۴ ح ۲۸۳.

۳- «اسلام فراتر از زمان» از الفردوس للديلمي: ۵/ ۴۴۴ ح ۸۶۸۷؛ جمع الجوامع: ۱/ ۸۵۹ ح ۱۹۸؛ كنز العمال: ۱/ ۱۹۸ ح ۹۹۸؛ الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۵۲ ح ۳۰۲.

۴- امام صادق علیه السلام فرمود: ... و رأیت الرجل معیشته من بخش المکیال والمیزان.. (۱) و دیدی که زندگی مرد از کم فروشی اداره می شود.

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: ... و رأیت الحلال یدم و یُعیر و طالب الحرام یمدح و یعظم... (۲) و دیدی که هر کس روزی حلال جوید مورد سرزنش قرار می گیرد و جوینده حرام ستایش و تعظیم می شود.

۶- امام صادق علیه السلام فرمود: ... و رأیت الناس همهم بطونهم و فوجهم، لا یبالون بما اكلوا و ما نکحوا... (۳) و دیدی که تمام هم و غم (و همت) مردم شکم و عورتشان است باکی ندارند بر آنچه می خورند و با چه (کسی) آمیزش (جنسی) کنند.

۳- بی اعتنائی به تلف شدن دین

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

یأتی: علی الناس زمان لا یبالی الرجل ما تلف من دینه اذا سلمت له دنیا. (۴) می آید برای مردم زمانی مرد از تلف شدن دینش باکی ندارد اگر دنیایش سالم بماند.

شکمها خدایانشان و ۹ صفات دیگر

۱- «اسلام فراتر از زمان» از روضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶-۴۲ و بحار الأنوار: ۵۲/۲۵۴-۲۶۰.

۲- «اسلام فراتر از زمان» از روضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶-۴۲ و بحار الأنوار: ۵۲/۲۵۴-۲۶۰.

۳- «اسلام فراتر از زمان» از روضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶-۴۲ و بحار الأنوار: ۵۲/۲۵۴-۲۶۰.

۴- اسلام فراتر از زمان از تحف العقول: ۵۲ بحار الأنوار: ۱۵۹/۷۷ ح ۱۳۶ از تحف العقول: ۵۲؛ الأحادیث الغیبیه: ۱/۴۲۴ ح

باز به فرازهایی از اخبار غیبیه رهبران اسلام توجه نمائید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سیأتی (یأتی): علی الناس زمان به زودی می آید بر مردم زمانی؛

۱- بطونهم آلهتهم شکمهایشان خدایان آنها؛

۲- و نساؤهم قبلتهم، و زنانشان قبله هایشان؛

۳- و دنایرهم دینهم، و دینارهایشان دین شان؛

۴- و شرفهم متاعهم، و شرفشان متاعشان، باشد؛

۵- لا یبقی من الایمان الا اسمہ، نمی ماند از ایمان مگر اسمش؛

۶- ولا من الاسلام الا رسمہ، و از اسلام مگر رسمش؛

۷- ولا من القرآن الا درسہ، و از قرآن مگر درسش؛

۸- مساجدهم معموره من البناء، مسجدهایشان از جهت بنا آباد؛

۹- وقلوبهم خراب عن الهدی، و دلهایشان از هدایت ویران،

۱۰- علماؤهم شر خلق الله علی وجه الارض، علمایشان بدترین خلق خدا در روی زمین می باشند؛

حینئذ ابتلاهم الله فی هذا الزمان باریع خصال: جور من السلطان، وقحط من الزمان، وظلم من الولاہ والحکام در این هنگام خداوند آنها را به چهار خصلت گرفتار سازد، ظلم از سلطان و قحطی در زمان و ستم از فرمانروایان و حاکمان،

فتعجبت الصحابه فقالوا: یا رسول الله ایعبدون الاصنام؟ قال: نعم، کل درهم عندهم صنم (۱) اصحاب تعجب نمودند پس گفتند: ای رسول خدا آیا به بت ستایش می کنند؟! فرمود: بلی هر درمی نزد آنها بتی خواهد شد.

مخفی نماند منظور از کلمه علمادر این روایت و روایات مشابه آنها، عالمانیست

۱- اسلام فراتر از زمان از بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۴۵۳ بنقل از جامع الاخبار: ۱۳۰- ۱۲۹. مستدرک الوسائل: ۱۱ ص ۳۷۶ ح

که از اهلیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منحرف و از صدر اسلام تا به امروز با علمای اهلیت و مبلغین و فدائیان آنان مخالفت نموده و هزاران نفرشان را در سیاه چالها و بیغوله ها به کام مرگ، فرستاده اند و هنوز هم به این اعمال غیر انسانیان شدت بخشیده و ادامه می دهند و تکفیر می نمایند.

با توجه در متون و مفاهیم احادیث مذکوره، در باره کسب و به دست آوردن معیشت زندگی، مطالب زیادی به دست می آید که تشریح قسمتی از آنها ضرورت دارد. از نظر قرآن و شریعت اسلامی، برای به دست آوردن معیشت و کسب و کار صحیح و حلال، دستورات و قوانین مربوط به آن زیاد آمده است از جمله؛

۱- پرهیز از ربا و معاملات ربوی که به مرتکبین آن در قرآن کریم اعلام جنگ داده و بمنزله محاربه با خدا و رسول او قرار داده است.

فَمَا إِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَمَا ذُنُوبًا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ... بقره: ۲۷۹ اگر (چنین) نمی کنید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهند کرد! ... در این مورد در یکی از مجالس گذشته صحبت مفصلی داشتیم.

۲- پرهیز از کم فروشی و اجحاف در حقوق مردم

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مُطَفِّفِينَ: ۱ وای بر کم فروشان!

۲ آنان که وقتی برای خود پیمان می کنند، حق خود را بطور کامل می گیرند؛

۳ اما هنگامی که می خواهند برای دیگران پیمان یا وزن کنند، کم می گذارند!

۴ آیا آنها گمان نمی کنند که برانگیخته می شوند،

۵ در روزی بزرگ.

۶ روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می ایستند.

امام صادق علیه السلام فرمود: ... و رأیت الرجل معیشته من بخش المکیال والمیزان [\(۱\)](#) و دیدی که زندگی مرد از کم فروشی اداره می شود.

۳- پرهیز از دزدی و سرقت اموال مردم چه آشکار و چه پنهان

و السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَ بِنَكَالٍ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۳۸) مائده: ۳۸ دست مرد دزد و زن دزد را، به کیفر عملی که انجام داده اند، بعنوان یک مجازات الهی، قطع کنید! و خداوند توانا و حکیم است.

۴- پرهیز از فروش جنس نامرغوب بجای جنس مرغوب و از بی اطلاعی و عدم آشنائی مردم به اجناس و قیمت آنها. که آن را (غش) گویند، در واقع نوعی کلاهبرداری و مدیون بودن به مردم است.

۵- پرهیز از فروش اجناس حرام از قبیل شراب و میتة و جنس نجس و غیره.

و رأیت الشراب یباع ظاهراً لیس له مانع. و دیدی که شراب فروخته شود آشکارا و بر آن مانعی نیست [\(۲\)](#)

۶- پرهیز از برد و باخت و گیر آوردن مال حرام از طریق قمار و غیره.

و رأیت القمار قد ظهر. و دیدی که قمار آشکار شود. [\(۳\)](#)

و رأیت الخمر یتداوی بها ویوصف للمریض ویستشفی بها. و دیدی که با شراب مداوا کنند و برای بیمار نسخه نمایند و بدان بهبودی جویند. [\(۴\)](#)

۷- پرهیز از فروش اموالی که وجوهات شرعی به آن تعلق گرفته است از قبیل

-
- ۱- «اسلام فراتر از زمان» از روضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶-۴۲ و بحار الأنوار: ۲۵۴/۵۲-۲۶۰.
 - ۲- «اسلام فراتر از زمان» از روضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶-۴۲ و بحار الأنوار: ۲۵۴/۵۲-۲۶۰.
 - ۳- «اسلام فراتر از زمان» از روضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶-۴۲ و بحار الأنوار: ۲۵۴/۵۲-۲۶۰.
 - ۴- «اسلام فراتر از زمان» از روضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶-۴۲ و بحار الأنوار: ۲۵۴/۵۲-۲۶۰.

خمس و زکات و غیره که پیش از پرداخت وجوه شرعی آنرا فروخته و منفعتی ببرد.

۸- پرهیز خود فروشی و از راههای حرام مالی به دست آوردن

وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجِيَّ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا (أسراء ۳۲)

اسراء: ۳۲ و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت، و بد راهی است!

امام صادق علیه السلام فرمود: ... و رأیت الناس همهم بطونهم و فروجهم، لا- یبالون بما اکلوا و ما نکحوا... (۱) و دیدی که تمام هم و غم (و همت) مردم شکم و عورتشان است باکی ندارند بر آنچه می خورند و با چه (کسی) آمیزش (جنسی) کنند.

و رأیت الغلام یعطی ماتعطی المرأه. و دیدی که پسر نوجوان همان عطا کند که زن می کند. (۲)

و رأیت الرجل معیشته من دبره و معیسه المرأه من فرجها. و دیدی که گذران زندگی مرد از نرم خوئی خود و زندگی زن از اندام جنسی اوست. (۳)

و رأیت الرجل يأکل من کسب امرأته من الفجور، یعلم ذلک و یقیم علیه. (۴)

و دیدی که مرد از کسب زنش از هرزگی نان می خورد و، می داند و به آن تن می دهد.

و رأیت المرأه تقهر زوجها، و تعمل ما لا یشتهی و تنفق علی زوجها. (۵)

۱- «اسلام فراتر از زمان» از روضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶-۴۲ و بحار الأنوار: ۵۲/۲۵۴-۲۶۰.

۲- «اسلام فراتر از زمان» از روضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶-۴۲ و بحار الأنوار: ۵۲/۲۵۴-۲۶۰.

۳- «اسلام فراتر از زمان» از روضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶-۴۲ و بحار الأنوار: ۵۲/۲۵۴-۲۶۰.

۴- «اسلام فراتر از زمان» از روضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶-۴۲ و بحار الأنوار: ۵۲/۲۵۴-۲۶۰.

۵- «اسلام فراتر از زمان» از روضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶-۴۲ و بحار الأنوار: ۵۲/۲۵۴-۲۶۰.

و دیدی که زن بر مرد خود مسلط شود و کاری را که مرد نمی خواهد انجام دهد و به شوهر خود خرجی می دهد.

و رأیت الرجل یکرى امرأته وجاریته ویرضی بالذنی من الطعام والشراب.

و دیدی که مرد: زن و کنیزش را (برای زنا) کرایه می دهد و به خوردنی و نوشیدنی پستی تن در می دهد. (۱)

و رأیت النساء ینزلن انفسهن لأهل الکفر. و دیدی که زنان مسلمان خود را در اختیار کافران می گذارند. (۲)

۸- پرهیز از شکم پرستی و همه چیز را فدای شکم کردن. بطونهم آلهتهم شکمهایشان خدایان آنها؛

امام صادق علیه السلام فرمود: ... و رأیت الناس همهم بطونهم و فوجهم، لا- یبالون بما اکلوا و ما نکحوا... (۳) و دیدی که تمام هم و غم (و همت) مردم شکم و عورتشان است باکی ندارند بر آنچه می خورند و با چه (کسی) آمیزش (جنسی) کنند.

و رأیت السحت قد ظهر یتنافس فیه. و دیدی که کسبهای حرام شیوع یافته و بر سر آن رقابت کنند.

۹- بطور کلی پرهیز از خرید و فروشهایی که در شریعت اسلامی و سایر شرایع آسمانی، تحریم و اقدام به آن، ممنوع اعلام گردیده است که تشریح همه آنها در چند مجلس، میسر نیست.

۱- «اسلام فراتر از زمان» از روضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶-۴۲ و بحار الأنوار: ۵۲/۲۵۴-۲۶۰.

۲- «اسلام فراتر از زمان» از روضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶-۴۲ و بحار الأنوار: ۵۲/۲۵۴-۲۶۰.

۳- «اسلام فراتر از زمان» از روضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶-۴۲ و بحار الأنوار: ۵۲/۲۵۴-۲۶۰.

طبق روایاتی که به عرض رسید، زمان هائی خواهد آمد، مردم بهمه این محرمات اقدام کرده و صرفاً برای جمع مال خواهند پرداخت، و معیشت خود را از حرام تأمین خواهند نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يَأْتِي: عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبَالِي الرَّجُلُ مَا تَلَفَ مِنْ دَيْنِهِ إِذَا سَلِمَتْ لَهُ دُنْيَاهُ. (۱) می آید برای مردم زمانی مرد از تلف شدن دینش باکی ندارد اگر دنیایش سالم بماند. که اگر کمی دقت کنیم، آن زمان ها فرا رسیده و در این زمان، مصداق پیدا کرده است.

به این نکته توجه نمائید که از اثرات منفی این لقمه های حرامست که عده ای از خدا دور شده و رضایت او را پشت سر انداخته و دست به جنایاتی می زنند که آن سرش نا پیداست، مانند به شهادت رساندن حجّت های الهی و به اسارت بردن خاندان آنها و زجر دادن های بی پایان و جگرسوز و به آتش کشیدن خیمه های آنان و شعله ور ساختن آتش در جلوی درِ شخصیت دوم جهان آفرینش که به فرمانده این جنایت گفتند انّ فیها لفاطمه فاطمه در آن خانه است قال و انّ اگرچه او هم باشد (بگذارید او هم با آتش بسوزد که مدافع سر سخت علی اوست!!!) و به خاکستر نشانیدن ناموس او و غضب نمودن حق او و صدها جنایت که فقط به فرزندش حضرت بقیه الله الاعظم روحی لتراب مقدم الفداء تسلیت عرض نموده و شریک بودن در درد و غم او را به محضر مبارکش بلاغ می نمائیم.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

۱- اسلام فراتر از زمان از تحف العقول: ۵۲ بحار الأنوار: ۱۵۹ / ۷۷ ح ۱۳۶ از تحف العقول: ۵۲؛ الأحادیث الغیبیه: ۱ / ۴۲۴ ح

مجلس ۱۰۴ نقاش اوست!

در دوران زندگی خود، به این مطلب، زیاد برخورد کرده ایم که از پدر و مادر خوشگل و زیبا، بچه زشت و بد گل، به وجود می آید و بالعکس، حال سؤال اینست که چرا این گونه می شود و آیا سبب اصلی این تفاوت ها از کجاست؟! آیا.

۱- از نطفه ایست که پدر قبل از آن از غذاها و میوه های گوناگون استفاده کرده است؟.

۲- از غذاها و میوه هائیکه مادر در دوران بارداری و یا شیر دادن، خورده است؟.

۳- از تأثیر آب و هوای محیط زیست والدین است؟.

۴- یا آفریدگار این گونه خواسته است، اگرچه سه علت بالا را هم می توان به خدا منتسب نمود، زیرا خواص همه اشیاء را نیز خداوند در آن قرار داده است.

به تعدادی از آیات فراوان خلقت انسان و کیفیت آن در سوره های مختلف با تعابیر گوناگون، دقت نمائید تا جواب روشن شود.

۱- هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

آل عمران: ۶ او کسی است که شما را در رحم (مادران)، آنچنان که می خواهد (زشت زیبا) تصویر می کند. معبودی جز خداوند توانا و حکیم، نیست.

این آیه در حقیقت، تکمیل آیات قبل از این آیه است، زیرا در آیات پیش از این فرمود: خداوند حی و قیوم است و تدبیر جهان هستی به دست او است، و کافران لجوج و سرسخت را (هر چند کفر و بی ایمانی خود را آشکار نکنند) کیفر می دهد، مسلماً این کار نیاز به علم و قدرت فوق العاده ای دارد، به همین دلیل در آیه مورد

بحث و قبل از آن، اشاره به علم و به توانائی او می کند.

می فرماید: هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا مخفی نمی ماند (إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ).

چگونه ممکن است چیزی بر او مخفی بماند در حالی که او آفریننده همه جهان و از کم و کیف، ریز و درشت آن اطلاع کامل دارد و او در همه جا حاضر و ناظر است و به حکم اینکه وجودش از هر نظر بی پایان و نامحدود است جایی از او خالی نیست و به ما از خود ما نزدیک تر است، بنابر این در عین اینکه محل و مکانی ندارد به همه چیز احاطه دارد، این احاطه و حضور او نسبت به همه چیز و در همه جا به معنی علم و آگاهی او بر همه چیز است آن هم علم حضوری، نه علم حصولی.

سپس به گوشه ای از علم و قدرت خود که در حقیقت یکی از شاهکارهای عالم آفرینش و از مظاهر بارز علم و قدرت خدا است اشاره کرده، می فرماید: او کسی است که شما را در رحم (مادران) آن گونه که می خواهد تصویر می کند (هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ).

آری هیچ معبودی جز آن خداوند عزیز و حکیم نیست (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

صورت بندی انسان در شکم مادر و نقش بر آب زدن در آن محیط تاریک ظلمانی، آن هم نقشهای بدیع و عجیب و پی در پی، راستی شگفت آور است، مخصوصاً با آن همه تنوعی که از نظر شکل و صورت و جنسیت و انواع استعدادهای متفاوت و صفات و غرایز مختلف وجود دارد.

و اگر می بینیم معبودی جز او نیست به خاطر همین است، که شایسته عبودیت جز ذات پاک او نمی باشد، بنابر این چرا باید مخلوقاتی همچون مسیح (علیه السلام) مورد عبادت قرار گیرند در حالی که مسیحیان خودشان قبول دارند مسیح در رحم مادری همچون مریم تربیت شده پس او مخلوق است، نه خالق، بنابر این چگونه ممکن است معبود واقع شود.

در این باره به نکته هائی دقت نمائید.

۱- نشانه های قدرت و عظمت خدا در مراحل جنین

امروز عظمت مفهوم این آیه با توجه به پیشرفتهای علم جنین شناسی از هر زمانی آشکارتر است چه اینکه جنین که در آغاز به صورت یک موجود تک سلولی است، هیچگونه شکل و اندام و اعضاء و دستگاه مخصوصی در آن دیده نمی شود و با سرعت عجیبی در مخفی گاه رحم هر روز شکل و نقش تازه ای به خود می گیرد، گویا جمعی نقاش ماهر و چیره دست در کنار آن نشسته، و شب و روز روی آن کار می کنند، و از این ذره ناچیز در مدت بسیار کوتاهی انسانی می سازند که ظاهرش بسیار آراسته و در درون وجودش دستگاههائی بسیار ظریف و پیچیده و دقیق و حیرت انگیز دیده می شود اگر از مراحل جنین عکس برداری شود (همان طور که شده است) و از مقابل چشم انسان این عکسها یکی بعد از دیگری عبور کند انسان به عظمت آفرینش و قدرت آفریدگار آشنائی تازه ای پیدا می کند.

قابل توجه این که هنگامی عمل لقاح انجام شد و جنین به صورت نخستین خود در آمد، خیلی سریع با تقسیم و افزایش تصاعدی، به شکل یک دانه میوه توت که دانه های آن بهم متصل است می شود که آن را در اصطلاح علمی مرولا می نامند، همزمان با این پیشرفت لخته خونی به نام جفت در کنار آن در حال تکامل است، جفت از یک طرف با دو شریان و یک ورید به قلب مادر اتصال دارد و از طرف دیگر، با جنین از راه بند ناف ارتباط داشته و جنین از تمام مواد غذائی که در خون جفت موجود است تغذیه می نماید.

کم کم بر اثر تغذیه و تکامل و روی آوردن سلولها به خارج و مرولا تو خالی می شود که آن را اصطلاحاً بلاستولا می نامند، طولی نمی کشد که شماره سلولهای بلاستولا زیاد شده تشکیل یک کیسه دو دیواره می دهد و سپس فرورفتگی پیدا می کند و در نتیجه جنین به دو ناحیه سینه و شکم تقسیم می شود.

جالب این که تا این مرحله تمام سلولها به یکدیگر شبیه هستند و از نظر ظاهر

اختلافی ندارند ولی از این مرحله به بعد صورتگری جنین آغاز می شود و اجزای آن به تناسب کارهایی که در آینده باید انجام بدهند در آنها تغییراتی صورت می گیرد و بافتها و دستگاههای مختلف ظاهر می شوند و هر گروه از سلولها عهده دار ساختن یکی از دستگاههای بدن مانند دستگاه اعصاب، گردش خون، گوارش و ...

می شوند در نتیجه جنین پس از این مراحل در مخفی گاه رحم به صورت انسانی موزون صورتگری می شود.

۲- ارحام جمع رحم (بر وزن خشن) در اصل به معنی محلی است از شکم مادر که بچه در آن پرورش می یابد، سپس به تمام نزدیکانی که در اصل از یک مادر متولد شده اند اطلاق شده است.

و از آنجا که در میان آنها پیوند و محبت و دوستی است این واژه به هر گونه عطف و محبت اطلاق شده است، بعضی نیز عقیده ای بر عکس این دارند و می گویند مفهوم اصلی آن همان رقت قلب و عطف و محبت است و از آنجا که خویشاوندان نزدیک دارای چنین عطفی نسبت به یکدیگر هستند به محل پرورش فرزند، رحم گفته شده است. (۱)

۲- وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعِيدٌ ذَلِكَ لَمَعْنُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (۱۶) مؤمنون: ۱۲- ما انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم. ۱۳- سپس آن را نطفه ای در قرارگاه مطمئن (رحم) قرار دادیم. ۱۴- سپس نطفه را به صورت علقه (خون بسته) و علقه را به صورت مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده) و مضغه را به صورت استخوانهایی در آوردیم، از آن پس آنرا آفرینش تازه ای ایجاد کردیم، بزرگ است خدائی که بهترین خلق کنندگان است! ۱۵- سپس شما بعد

از آن می میرید. ۱۶- سپس در روز قیامت برانگیخته می شوید.

مشابه این آیات در سوره مبارکه حج: ۵ و سوره های دیگر قرآن کریم با عبارات مختلف، نازل شده است.

مراحل تکامل جنین در رحم مادر

ذکر اوصاف مؤمنان راستین و همچنین پاداش بی نظیری که خداوند به آنها می دهد در آیات قبل از این آیات، این شوق را در دلها زنده می کند که باید به صفوف آنها پیوست، اما از چه راهی؟ و از کدام طریق؟ آیات مورد بحث و قسمتی از آیات بعد از آن، طرق اساسی تحصیل ایمان و معرفت را نشان می دهد، نخست دست انسان را گرفته و به کاوش در اسرار درون و سیر در عالم انفس و آسمان می دارد، و در آیتانی که بعد از آن خواهد آمد او را به جهان برون و موجودات شگرف عالم هستی توجه می دهد و به سیر آفاقی می پردازد.

نخست می گوید: ما انسان را از چکیده و خلاصه ای از گل آفریدیم (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ).

آری این گام نخست است که انسان با آن عظمت، با آنهمه استعداد و شایستگی ها این افضل مخلوقات و برترین موجودات جهان از خاکی بی ارزش است همان خاکی که در کم ارزش بودن ضرب المثل است، و این نهایت قدرت نمائی او است که از چنین مواد ساده ای چنان موجود بدیعی آفرید.

در آیه بعد اضافه می کند: سپس او را نطفه ای قرار دادیم در قرارگاه امن و امانی (ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ).

در حقیقت نخستین آیه به آغاز وجود همه انسانها اعم از آدم و فرزندان او اشاره می کند که همه به خاک باز می گردند و از گل برخاسته اند، اما در دومین آیه به تداوم نسل آدم از طریق ترکیب نطفه نر و ماده و قرار گرفتن در قرارگاه رحم توجه می دهد.

در حقیقت این بحث شبیه تعبیری است که در آیات ۷ و ۸ سوره سجده آمده است: وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ آغاز آفرینش

انسان را از گل قرار داد و نسل او را از چکیده ای از آب بی ارزش.

تعبیر از رحم به قرار مکین (قرارگاه امن و امان) اشاره به موقعیت خاص رحم در بدن انسان است، در واقع در محفوظ ترین نقطه بدن که از هر طرف کاملاً تحت حفاظت است قرار گرفته، ستون فقرات و دنده ها از یک سو، استخوان نیرومند لگن خاصره از سوی دیگر، پوششهای متعدد شکم از سوی سوم حفاظتی که از ناحیه دستها به عمل می آید از سوی چهارم، همگی شواهد این قرارگاه امن و امان است.

بعد به مراحل شگفت آور و بهت آور سیر نطفه در رحم مادر و چهره های گوناگون خلقت که یکی بعد از دیگری در آن قرارگاه امن و دور از دست بشر ظاهر می شود اشاره کرده می فرماید: سپس ما نطفه را به صورت خون بسته ای درآوردیم و بعد این خون بسته را به مضغه که شبیه گوشت جویده است تبدیل کردیم و بعد آن را به صورت استخوان درآوردیم، و از آن پس بر استخوانها گوشت پوشاندیم.

این چهار مرحله متفاوت که به اضافه مرحله نطفه بودن، مراحل پنجگانه ای را تشکیل می دهد هر کدام برای خود عالم عجیبی دارد مملو از شگفتیها که در علم جنین شناسی امروز دقیقاً مورد بررسی قرار گرفته و پیرامون آن کتابها نوشته اند، ولی روزی که قرآن از این مراحل مختلف خلقت جنینی انسان و شگفتیهای آن سخن می گفت، اثری از این علم و دانش نبود.

و در پایان آیه به آخرین مرحله که در واقع مهمترین مرحله آفرینش بشر است با یک تعبیر سر بسته و پر معنی اشاره کرده می فرماید: سپس ما او را آفرینش تازه ای بخشیدیم (ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ).

بزرگ و پر برکت است خدائی که بهترین خلق کنندگان است (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ).

آفرین بر این قدرت نمائی بی نظیر که در ظلمتکده رحم این چنین تصویر بدیعی با اینهمه عجائب و شگفتیها بر قطره آبی نقش می زند.

آفرین بر آن علم و حکمتی که اینهمه استعداد و لیاقت و شایستگی را در چنین موجود ناچیزی ایجاد می کند، آفرین بر او و بر خلقت بی نظیرش.

ضمناً باید توجه داشت که خالق از ماده خلق، و خلق در اصل به معنی اندازه گیری است، هنگامی که یک قطعه چرم را برای بریدن، اندازه گیری می کنند، عرب واژه خلق در باره آن به کار می برد، و از آنجا که در آفرینش مساله اندازه گیری بیش از همه چیز اهمیت دارد این کلمه خلق در باره آن به کار رفته است.

تعبیر به أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (بهترین آفرینندگان) این سؤال را به وجود می آورد که مگر غیر از خدا آفریدگار دیگری وجود دارد؟! بعضی از مفسران توجیهاات گوناگونی برای آیه کرده اند، در حالی که نیازی به این توجیهاات نیست، و کلمه خلق به معنی اندازه گیری و صنعت در باره غیر خداوند نیز صادق است، ولی البته خلق خدا با خلق غیر او از جهات گوناگونی متفاوت است: - خداوند ماده و صورت اشیاء را می آفریند، در حالی که اگر انسان بخواهد چیزی ایجاد کند تنها می تواند با استفاده از مواد موجود این جهان صورت تازه ای به آن ببخشد مثلاً از مصالح ساختمانی خانه ای بسازد، یا از آهن و فولاد، اتومبیل یا کارخانه ای اختراع کند.

- از سوئی دیگر خلقت و آفرینش خداوند، نامحدود است و او آفریدگار همه چیز است اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ (سوره رعد آیه ۱۶) در حالی که انسان موجودات بسیار محدودی را می تواند ابداع کند، و گاه توأم با انواع ضعفها و نقصها است که در جریان عمل باید آنها را تکمیل کند، اما خلق و ابداع پروردگار خالی از هر گونه عیب و نقص است.

- از سوی سوم در آنجا که انسان توانائی بر این امر پیدا می کند، آن نیز به اذن و فرمان خدا است که بی اذن او در عالم حتی برگی بر درختی نمی جنبد چنانکه در باره حضرت مسیح (علیه السلام) در سوره مائده آیه ۱۱۰ می خوانیم وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأُذُنِي: در آن هنگام که تو از گل، صورتی همچون صورت پرنده به اذن من خلق می کردی.

آیه بعد از مساله توحید و شناخت مبدء به طرز زیبا و ظریفی به مساله معاد منتقل می شود، و می گوید: این انسان با همه شگفتی هایش تا ابد زنده نمی ماند، زمانی فرا می رسد که این ساختمان عجیب از هم فرو می ریزد و شما بعد از این زندگی همگی می میرید (ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ).

ولی برای اینکه این تصور پیش نیاید که با مردن انسان همه چیز پایان می گیرد (پس این آفرینش با اینهمه شکوه و عظمت برای این چند روز زندگی امری بیهوده بوده است) بلا فاصله می افزاید: سپس شما روز قیامت بار دیگر به زندگی باز می گردید و برانگیخته می شوید (البته در سطحی عالیترو در جهانی وسیعتر و گسترده تر) (ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ).

توجه به نکاتی در این آیه ضرورت دارد.

۱- اثبات مبدء و معاد با یک دلیل ساده ولی علمی -

جالب اینکه در آیات مذکور برای اثبات وجود خدا و قدرت و عظمت او از همان دلیلی استفاده شده است که در سوره حج برای اثبات معاد، و آن مساله مراحل مختلف خلقت انسان در عالم جنین است و اتفاقا در ذیل همین آیات مورد بحث چنانکه دیدیم گریزی به مساله معاد نیز زده شده است.

آری از یکسو می توان عظمت خدا را از عجائب خلقت انسان در مخفیگاه رحم که هر روز شکل و نقش تازه ای به خود می گیرد شناخت که گوئی جمعی نقاش چیره دست، گروهی صنعتگر و ابداع گر ماهر در کنار این قطره آب نشسته اند و شب و روز روی آن کار می کنند و این ذره ناچیز را در زمان بسیار کوتاهی با ظرافت فوق العاده از مراحل و گذرگاههای مختلف حیات می گذرانند.

اگر می توانستیم از مراحل رشد و نمو جنین بطور کامل فیلم برداری کنیم و آنها را از مقابل چشم بگذرانیم آنگاه می فهمیدیم چه شگفتیها در این کار نهفته است؟ هر چند پیشرفت فوق العاده جنین شناسی در عصر ما و تحقیقات روز افزون

دانشمندان و تجربیات و آزمایش‌هایشان روی این امر، بسیاری از مسائل را روشن ساخته و هنگامی که انسان در برابر نتیجه این تحقیقات قرار می‌گیرد بی‌اختیار جمله **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** را زمزمه می‌کند.

و از سوی دیگر این آفرینش‌های پی در پی که هر روز چهره تازه‌ای به خود می‌گیرد، و اصولاً- پیدایش یک انسان کامل از یک قطره کوچک آب، بیانگر قدرت خداوند بر مساله معاد و بازگشت انسان به زندگی مجدد است، و به این ترتیب با بیان یک دلیل دو هدف و با یک کرشمه دو کار، انجام شده است.

۲- آخرین مرحله تکامل انسان در رحم-

جالب اینکه در مراحل پنجگانه‌ای که برای آفرینش انسان در آیه مورد بحث ذکر شده همه جا تعبیر به خلق شده است، اما هنگامی که به آخرین مرحله می‌رسد تعبیر به انشاء می‌کند.

انشاء همانگونه که ارباب لغت گفته است به معنی ایجاد کردن چیزی توأم با تربیت آن است، این تعبیر نشان می‌دهد که مرحله اخیر با مراحل قبل (مرحله نطفه و علقه و مضغه و گوشت و استخوان) کاملاً متفاوت است مرحله‌ای است مهم که قرآن از آن سر بسته یاد کرده و تنها می‌گوید: سپس ما به آن آفرینش تازه‌ای دادیم و بلافاصله پشت سر آن **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** می‌گوید.

این چه مرحله‌ای است که این قدر شایان اهمیت است، این همان مرحله‌ای است که جنین وارد مرحله حیات انسانی می‌شود، حس و حرکت پیدا می‌کند، و به جنبش در می‌آید که در روایات اسلامی از آن تعبیر به مرحله نفخ روح (دمیدن روح در کالبد) شده است.

اینجا است که انسان با یک جهش بزرگ زندگی نباتی و گیاهی را پشت سر گذاشته و گام به جهان حیوانات و از آن برتر به جهان انسانها می‌گذارد، و فاصله آن با مرحله قبل آنقدر زیاد است که تعبیر از آن با جمله **ثُمَّ خَلَقْنَا كَافِيًا** نبود و لذا **ثُمَّ أَنْشَأْنَا** فرمود در اینجا است که انسان، ساختمان ویژه‌ای پیدا می‌کند که او را از همه

جهان ممتاز می سازد، به او شایستگی خلافت خدا در زمین می دهد، و قرعه امانتی را که کوهها و آسمانها بار آن را نتوانست کشید، به نام او می زنند.

در واقع همینجا است که عالم کبیر با همه شگفتیهایش در این جرم صغیر منطوی و پیچیده می شود و به راستی شایسته فَبَارَكِ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ است.

۳- لباس گوشتین بر اندام استخوانها!

نویسنده تفسیر فی ظلال ذیل آیه مورد بحث در اینجا جمله عجیبی نقل می کند و آن اینکه: جنین بعد از آنکه مرحله علقه و مضغه را پشت سر گذاشت تمام سلولهایش تبدیل به سلولهای استخوانی می شود و بعد از آن تدریجاً عضلات و گوشت روی آن را می پوشاند، بنا بر این جمله فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا يَكُ معجزه علمی است که پرده از روی این مسأله که در آن روز برای هیچکس روشن نبود بر می دارد، زیرا قرآن نمی گوید: ما مضغه را تبدیل به استخوان و گوشت کردیم بلکه می گوید: ما مضغه را تبدیل به استخوان کردیم و بر استخوانها لباس گوشت پوشاندیم اشاره به اینکه مضغه نخست تبدیل به استخوان می شود و بعد از آن گوشت روی آن را می پوشاند.

۴- لباس مقاوم برای استخوانها!

اصولاً اینکه از عضلات تعبیر به لباس می کند خود گویای این واقعیت است که اگر این لباس بر استخوانها نبود بسیار اندام انسان زشت و نازیبا بود (درست همانند اسکلتی که همه ما خود آن یا لااقل عکس آن را دیده ایم).

از این گذشته لباس حافظ بدن است، عضلات نیز حافظ استخوانها هستند که اگر آنها نبودند، ضربه هائی که بر بدن وارد می شد استخوانها را مرتباً صدمه می زد یا می شکست، همچنین کاری را که لباس در حفاظت انسان از گرما و سرما می کند گوشتها در نگهداری استخوانها که ستون اصلی بدن هستند انجام می دهند اینها همه

نشان دهنده دقت قرآن در تعبیرات است. (۱)

۳- اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۶۴) مؤمن: ۶۴ خداوند کسی است که زمین را برای شما جایگاه امن و آرامش قرار داد و آسمان را همچون سققی (بالای سرتان)؛ و شما را صورتگری کرد، و صورتتان را نیکو آفرید؛ و از چیزهایی پاکیزه به شما روزی داد؛ این است خداوند پروردگار شما! جاوید و پربرت است خداوندی که پروردگار عالمیان است!

تعبیر به فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ (صورت شما را نیکو آفرید) هم صورت ظاهر را شامل می شود، و هم صورت باطن را، هم از نظر جسم و هم از نظر جان، و به راستی یک نظر اجمالی در آفرینش جسم و جان انسان، نشان می دهد که زیباترین پدیده عالم هستی او است، و خدا در آفرینش این موجود، قدرت نمائی عجیبی کرده و سنگ تمام گذارده است! و از آنجا که انسان برای هدف بزرگی آفریده شده باید دائماً تحت مراقبت پروردگار باشد، پروردگاری که، از درون و برون او باخبر است،

۴- خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ تَعَابِن: ۳ آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ و شما را (در عالم جنین) تصویر کرد، تصویری زیبا و دلپذیر؛ و سرانجام (همه) بسوی اوست.

۵- لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۵۰) شورا: ۵۰- ۴۹ مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خداست؛ هر چه را بخواهد می آفریند؛ به هر کس اراده کند دختر می بخشد و به هر کس بخواهد پسر، ۵۰ یا (اگر بخواهد) پسر و دختر- هر دو- را برای آنان جمع میکند و هر کس را بخواهد عقیم

می گذارد؛ زیرا که او دانا و قادر است.

سپس برای نشان دادن این واقعیت که هر گونه نعمت و رحمت در این عالم از سوی خدا است، و کسی از خود چیزی ندارد، به یک مساله کلی و یک مصداق روشن آن اشاره کرده، می فرماید: مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین برای خدا است و هر چه بخواهد می آفریند (لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ).

و به همین دلیل همه ریزه خوار خوان نعمت او هستند، و نیازمندان لطف و رحمت او، لذا نه غرور به هنگام نعمت منطقی است، و نه یأس به هنگام مصیبت! نمونه روشنی از این واقعیت که هیچکس از خود چیزی ندارد، و هر چه هست از ناحیه او است اینکه: به هر کس اراده کند دختر می بخشد و به هر کس بخواهد پسر (يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ).

یا اگر بخواهد پسر و دختر هر دو به آنها می دهد، و هر کس را بخواهد عقیم و بی فرزند می گذارد (أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا).

و به این ترتیب مردم به چهار گروه تقسیم می شوند: آنهایی که تنها پسر دارند و در آرزوی دختری هستند، و آنها که دختر دارند و در آرزوی پسری، و آنها که هر دو را دارند، و گروهی که فاقد هر گونه فرزندند و قلبشان در آرزوی آن پر می کشد.

و عجب اینکه هیچکس نه در زمانهای گذشته و نه امروز که علوم و دانشها پیشرفت فراوان کرده قدرت انتخاب در این مساله را ندارد، و علی رغم تمام تلاشها و کوششها هنوز کسی نتوانسته است عقیمان واقعی را فرزند ببخشد،

و یا نوع فرزند را طبق تمایل انسان تعیین کند گرچه نقش بعضی از غذاها و داروها را در افزایش احتمال تولد پسر یا دختر نمی توان انکار کرد، ولی باید دانست که اینها فقط احتمال را افزایش می دهد، و نتیجه هیچیک قطعی نیست.

و این یک نمونه بارز از عدم توانائی انسان از یکسو، و نشانه روشن از مالکیت و حاکمیت و خالقیت خداوند از سوی دیگر است، چه مثال زنده و آشکاری؟ جالب اینکه: در این آیات اناث (دختران) را بر ذکور (پسران) مقدم داشته تا از یکسو

بیانگر اهمیتی باشد که اسلام به احیای شخصیت زن می دهد، و از سوی دیگر به آنها که به خاطر پندارهای غلط از تولد دختر کراهت داشتند بگوید او بر خلاف خواسته شما آنچه را که به آن تمایل ندارید می دهد، و این دلیل بر این است که انتخاب به دست شما نیست.

تعبیر به یهب (می بخشد) دلیل روشنی است که هم دختران هدیه الهی هستند و هم پسران، و فرق گذاشتن میان این دو از دیدگاه یک مسلمان راستین صحیح نیست، هر دو هبه او می باشند.

تعبیر یزوجهم در اینجا به معنی تزویج نیست، بلکه منظور جمع کردن میان این دو موهبت برای گروهی از انسانها است، و به عبارت دیگر واژه تزویج گاه به معنی جمع کردن میان اشیاء مختلف، یا اجناس گوناگون می آید، چرا که زوج در اصل به معنی دو چیز یا دو شخص است که با یکدیگر قرین گردند.

بعضی تعبیر این را به معنی تولد پسران و دختران به ترتیب پشت سر هم دانسته اند، و بعضی به معنی تولد فرزندان دوقلو که یکی پسر و دیگری دختر باشد.

ولی در این تعبیر هیچ نشانه ای بر این تفسیرها وجود ندارد.

بعلاوه با ظاهر آیه نیز سازگار نیست، زیرا آیه می خواهد از گروه سومی خبر دهد که هم صاحب دخترند و هم صاحب پسر.

به هر حال نه تنها در موضوع تولد فرزندان که در همه چیز مشیت خداوند حاکم مطلق است، و او قادری است آگاه و حکیم که علم و قدرتش با هم قرین است، لذا در پایان آیه می افزاید: او دانا و قادر است (إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ).

توجه به این نکته نیز لازم است که عقیم از ماده عقم (بر وزن بخل و همچنین بر وزن فهم) در اصل به معنی خشکی و بیوست است که مانع از قبول اثر می شود، و زنان عقیم به زنانی می گویند که رحم آنها آمادگی برای پذیرش نطفه مرد و پرورش فرزند ندارد، بادهای عقیم را از این جهت عقیم می گویند که قادر بر پیوند ابرهای

باران زانست، و روز عقیم به روزی گفته می شود که سرور و شادی در آن نباشد، و اینکه از روز قیامت به عنوان یوم عقیم یاد شده به خاطر آن است که روزی بعد از آن نیست که بتواند به جبران گذشته پردازند.

و بالاخره اگر به غذاهائی که میکرب آنها کاملاً کشته شده معقم می گویند به خاطر آن است که این موجودات مضر دیگر در آن پرورش نمی یابند. (۱)

پس نقاش واقعی خود او و صورتگر حقیقی ذات پاک اوست و بس.

لذا نباید از زشتی یا بد ریختی کسی ایراد گرفت و یا توبیخ کرد چون در این صورت به نقاش ایراد گرفته نه به نقش، او هم می خواست زیبا باشد اما چه کند نقاش یا مسائلی مانند محیط و آب و هوا و نطفه و. و. که باز خواص آنها را، او داده است، او را چنین آفریده است، او چه تفصیری دارد؟!.

مجلس ۱۰۵ فواره هرچه بلند شود سرنگون شود (برمکیان و امثال آنان).

در تاریخ زیاد خوانده و در دوران زندگی کوتاه خویش، زیاد دیده ایم، که خیلی ها در مدت کوتاه بگونه ای به درجات بالایی دنیوی، صعود کردند و قدرت همه جانبه پیدا کردند که نه احتمال شکست آنها متصور بود و نه از هم گسیختگی، تشکیلات و نابود شدنشان.

ولی مثل مشهور (فواره هرچه بلند شود سرنگون شود) که در اثر تجربیات مدت

طولانی، گذر زمان، به دست آمده و گفته شده است، در جاهای بیشمار و مواقع زیاد، مصداق پیدا کرده و به حقیقت و واقعیت پیوسته است، از جمله آنها طایفه روبه ترقی برمکیان یکی از خاندان های با نفوذ ایرانی بودند که از آن سوی کشور پهناور ایران (بلخ) برخاسته و روی سیر طبیعی تاریخ به این سو آمده و توانستند در مدت کوتاهی به دستگاه خلافت امویان و عباسیان، راه یابند و شکوه و جلال خاصی به این خلافت هاببخشند.

خالد برمکی در دستگاه خلافت بنی امیه (عبدالملک بعد) تایحیی برمکی و فرزندان فضل و جعفر، از معروف ترین افراد این خاندان بودند که در دوره هارون الرشید قدرت زیادی کسب کردند. دوران با عظمت هارون تا حدود زیادی مرهون تلاش های این خاندان مشهور است. (۱)

۱- جستاری بر تاریخ و خاستگاه برمکیان نام «برمک» با «پرمک» که واژه سانسکریتی است، نزدیکی و قرابت بسیار دارد. تقریباً هردو به معنای مهتر، رئیس، و بلند مرتبه، است. اصل برمک «برم» بوده که از واژگان زبان فارسی است؛ ولی بعدها در زبان پشتو به آخر آن «ک» اضافه شد که به معنای عظمت، شکوه و دبدبه است. درست مثل واژه های: ختک، هوتک، لویک، تورک، بارک و ... که همه برای احترام و تجلیل به کار می روند. اکنون نیز واژه برمک همین معانی را در بردارد و در واقع برای تجلیل و احترام خاندان (نه فرد خاص) به کار می رود. برخی از مورخان به این نکته عنایت داشته و در مورد جایگاه اجتماعی و مذهبی برمکیان گفته اند: «برمک، اسم دودمانی است که متولی معبد نوبهار بلخ بودند و هریک از (افراد) این خاندان به منصب سدان و متولی می رسید، او را برمک می گفتند.» (- تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۳۷۸). و نیز دهخدا در این مورد می نویسد: «برمک، لقبی است که به رئیس روحانی معبد بودائی [بهار] بلخ می دادند.» (- لغت نامه دهخدا، ذیل واژه برمک). تاریخ تولد واژه برمک خاندان برمک در تاریخ به نام های: برامکه، برمکیان و آل برمک شناخته می شوند. به طور کلی پیرامون زمان تولد واژه «برمک» دو دیدگاه وجود دارد: الف) زمان تولد واژه برمک به قبل از اسلام بر می گردد. بر این اساس، مشهورترین افراد این خاندان را می توان چنین برشمرد: ۱. «ضرور»؛ وی نخستین فرد این خانواده بوده که مقام وزارت «شیرویه» را به عهده داشت. ۲. «جاماس بن پشتاسف»؛ وی نخستین کسی است که لقب برمک بر او نهاده شد. ۳. «جعفر برمکی» سومین فرد مشهور این خاندان است. او با دختر شاه چغانیان ازدواج کرد و سه فرزند بنا می داد: «حسن، خالد و عمر» حاصل این ازدواج بود. جعفر در عصر ولید بن عبدالملک (۸۶-۹۶ ق.) زندگی می کرد. او در دمشق، به دربار خلیفه راه یافت و به مقام «سرمنشی» دستگاه خلافت نائل آمد. او بعد از مرگ عبدالملک، به مقام وزارت فرزند او- سلیمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹ ق.) رسید. ۴. «خالد» فرزند جعفر برمکی، مرد سیاستمداری بود که در این خاندان صاحب جایگاه رفیع گردید. ۵. «یحیی» فرزند خالد شخصیت صاحب نام دیگری این خاندان است. او در شعر و شاعری و کیاست و امور سیاسی مهارت تام داشت. او به خدمت عبدالملک مروان شتافت و نزد او مقام بلند یافت و در عهد هشام بن عبدالملک مسلمان شد. و نیز در زمان هارون الرشید، مقام وزارت دربار را کسب کرد. ۶. «فضل» فرزند یحیی از دیگر چهره های نامدار این دودمان بود. وی در ۲۳ ذیحجه سال ۱۴۸ در مدینه چشم به جهان گشود. او برادر رضاعی هارون الرشید محسوب شده و برای مدتی مقام وزارت او را به دست آورد. و نیز ریاست حرم و دربار خلافت، و مسئولیت تعلیم و تربیت «محمدامین» فرزند خلیفه را به

عهده داشت. ۷. «جعفر» فرزند دیگر یحیی از دیگر چهره های شناخته شده خاندان برمکی است. او در سال ۱۵۱ ق. در مدینه به دنیا آمد. از مهم ترین وظایف او به عهده گرفتن تعلیم و تربیت و پرورش «مأمون» فرزند دیگر هارون الرشید بود. ۸. «موسی»، سومین فرزند یحیی، از دیگر چهره های صاحب نام این خاندان است. ۹. «عمران» فرزند موسی نیز از مشاهیر معروف دودمان برمکی است. او در عصر خلافت مأمون عباسی، در وادی سند به قدرت و حکومت دست یافت و کارهای درخشانی در آن سامان از خود به یادگار گذاشت. (- جهت اطلاع بیشتر: ر. ک: تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۳۷۳-۴۰۷ و منابع دیگر.) (ب) برخی، زمان تولد واژه برمک را در زمان قیام این خاندان در سال ۱۰۶ ق. می دانند: در یکی از منابع آمده است: «یوسف بن ابراهیم» که به یوسف البرم شناخته می شد در سال ۱۰۶ ق. قیام کرد. و از همان زمان خاندان و بازماندگانش به برمکیان، برامکه و آل برمک شهرت پیدا کردند.» (- جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون و مضافات آن، ص ۸۹). خاستگاه برمکیان کجاست؟ در اینکه زادگاه و خاستگاه برمکیان بلخ کهن است؛ تردیدی نیست. برخی از مورخان به این مطلب اشاره کرده اند. دهخدا در ذیل واژه بلخ و بیان توضیحات پیرامون آن می نویسد: «گویند برامکه از آنجا بوده.» (- لغت ناهه دهخدا، ذیل واژه بلخ). بلخ سرزمین بزرگ و پهناوری است؛ سؤال این است که خاستگاه دقیق برامکه کدام بخش و ناحیه بلخ است؟ در این مورد چند قول است که عبارتند از: ۱. برخی قریه «برمک» را در ۳۲ کیلومتری مغرب بلخ می دانند. (- تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۳۸۰-۳۸۱؛ به نقل از قاموس جغرافیای افغانستان، ج ۱، ص ۲۵۵). ۲. بعضی قریه «برمک» را در ۳۱ کیلومتری شمال غرب شبرغان معرفی کرده اند. (- جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون و مضافات آن، ص ۸۹). ۳. عبدالحی حیبی، مورخ شهیر افغانستان، بعد از نقل مورد نخست و با ارائه مختصات جغرافیایی دقیق قریه ای به این نام، در سانچارک، می نویسد: «روستایی بنام برمک، در سانچارک، در ۳۱ کیلومتری شمال غرب تکزار، بطول شرقی ۶۶ درجه و ۱۲ دقیقه و ۳۶ ثانیه؛ و عرض البلد شمالی ۳۵ درجه و ۴۵ دقیقه وجود دارد.» (- ۸) تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۳۸۰-۳۸۱). نگارنده به جستجوی این قریه پرداخت و چنین دریافت که نام کنونی این قریه «برامیغ» یا «برمغ» است که بنا بر این فرض، «غ» به «ک» تبدیل شده است. به دیگر عبارت، برمغ، تبدیل شده همان «برمک» به زبان ازبکی، و به معنای «جغد» (- به اصطلاح اهالی سانچارک، بیلی.) و «بای بچه» می باشد. این قریه کوچک و قدیمی، اکنون در نزدیکی قریه «چارک» و بین قریه های «گرکاب» و «خواجه قلعه» در غرب سانچارک و جنوب بُغاوی و سوزمه قلعه قرار دارد. بنابراین از آنچه گذشت استفاده می شود که برمکیان بعد از مسلمان شدن بلخیان و نقل مکان به دمشق و راه یابی به دستگاه خلافت، با توجه به علم، تجربه و اندوخته های سیاسی و اجتماعی خود در بلخ، یکی از مهم ترین خاندان های مشهور و تأثیرگذار تاریخ اسلام است. بدون تردید این خاندان رمز و راز توفیقات خود را از بلخ کهن آموخته و مدیون این بخش از سرزمین کشور اسلامی افغانستان و خاستگاهشان سانچارک می باشد. -

برمکیان قبل از سقوط

برمکیان ایرانی بوده اند و کهانت و سدانیت «نوبهار» را که سالیانی دراز قبل از اسلام بت خانه معروفی دژ بلخ بوده است، برعهده داشتند.^(۱) مؤلف ناشناس کتاب اخبار برمکه درباره «نوبهار» می نویسد:

نوبهار در شهر بلخ و متعلق به برمکیان بود. برمکه قبل از ملوک طوائف، از بزرگان و اشراف جهان بودند و نسب به سلاطین ایرانی می رسانیدند و آیین و کیش ایشان پرستش اصنام بود.^(۲)

ایرانیان نوبهار را تکریم می کردند و زائران زیادی که بیشتر از نواحی دوردست به دیدن نوبهار می آمدند، دیوارهای معبد را از منسوجات گران بها می پوشاندند و درفش هایی بر فراز گنبد آن می افراشتند.^(۳) به نظر می رسد برمک، لقبی بود که به خادم معبد نوبهار در بلخ اطلاق می شد و ریاست آن معبد از برمکی به برمک دیگر به ارث می رسید.^(۴)

بر خلاف نظر برخی مورخان مانند مسعودی و بلاذری که معبد نوبهار را آتشکده

۱- لوسین بوآ. برمکیان بنا به روایات عرب و ایرانی، ص ۲۷.

۲- ناشناس، اخبار برمکه، ص ۱.

۳- لوسین بوآ. برمکیان بنا به روایات عرب و ایرانی، ص ۲۹.

۴- ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ابن فقیه، ترجمه مختصر البلدان، ص ۱۷۲؛ مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، ص ۵۸۹.

دانسته اند،^(۱) این معبد در زمان ساسانیان بت خانه بوده است ^(۲) و چنان که از نام سانسکریت آن nova vihara (دیر نو) بر می آید، این معبد دیری بودایی بوده است.

جد برمکیان که برمک خوانده می شد، در زمان خلیفه سوم، عثمان (۳۵-۲۴ ق) و به قولی در روزگار عبدالملک اموی (۸۶-۶۵ ق) اسلام آورد؛ پیش از گرویدن به اسلام، متولی نوبهار بود و اسلام آوردن وی تا حدودی سبب انتشار آیین مسلمانی در بلخ و نواحی اطراف آن گشت. شاید به همین دلیل و نیز به سبب ثروت و معروفیت و وقوف برمک بر طب و دارو بود که فرزندان وی خیلی زود نزد خلفا راه یافته، صاحب نفوذ و مقام شدند.^(۳)

خواندمیر، برمک را اولین فرد از برمکیان می دانست که بر مسند وزارت نشست،^(۴) ولی دیگران خالد بن برمک را اولین فرد از خاندان برمکیان می دانند که بر مسند وزارت نشست. وی در نزد خلفای اموی به ویژه مروان، دارای قدر و منزلتی عظیم بود.

پدر خالد برمکی که ابن خلکان از او با نام برمک یاد کرده و در اسلام آوردن او شک می کند^(۵) گویا پزشکی زبردست نیز بوده و فرزند بیمار عبدالملک بن مروان خلیفه اموی را نیز درمان نموده بود.^(۶)

اما با شروع قیام عباسی، خالد به ابومسلم خراسانی پیوست و پس از آن، مورد

۱- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب ومعادن الجواهر، ج ۲، ص ۳۸۷، بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ص ۲۹۳.

۲- ناشناس، اخبار برامکه، ص ۵.

۳- عبدالحسین زرین کوب، ایران بعد از اسلام، ص ۴۴۲.

۴- غیاث الدین بن هماد الحسینی (خواندمیر)، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۲، ص ۲۳۳.

۵- ابن خلکان، قاضی احمد؛ وفيات الاعیان؛ جلد دوم، تهران: بی نا، بی تا، ص ۳۸۷

۶- (طبری، محمد بن جریر؛ الرسل و الملوك؛ بیروت: عزالدین، ۱۴۰۷ ه. ق، حوادث سال ۸۶)

توجه سفاح، اولین خلیفه عباسی گشت. (۱)

جهشیاری درباره ورود خالد برمکی به دستگاه خلافت عباسی می نویسد:

ابوالعباس از او خوشش آمد و او را به کار خودش که اداره امور غنایم بود گماشت.

سپس کارهای دیوان خراج و دیوان جند (سپاه) را به او واگذار کرد. خالد در زمان انجام دادن وظیفه خود، دوستداران زیادی پیدا کرد و اثر نیکویی از خود برجای گذاشت. در دیوان ها معمول بود که کارها را در اوراق ثبت می کردند؛ خالد نخستین کسی بود که ثبت در دفاتر را معمول کرد و از خاصان ابوالعباس شد و مقام وزارت را به دست آورد. (۲)

خالد به سبب توانمندی اداری، مالی و مهنتری عقلی و بلند نظر بودنش، توانست به دستگاه عباسی راه یابد و راه را برای نفوذ خاندانش هموار کند. در زمان منصور (۱۵۸-۱۳۶ ق)، خلیفه عباسی، مدتی عهده دار وزارت بود و لیاقت و کاردانی خود را با کارهای مفیدش نشان داد و در نزد منصور تقرب بیشتری یافت.

همچنین مدتی به حکومت طبرستان و موصل دست یافت و در همین ماموریت ها بود که ثروت فراوانی به دست آورد. از این زمان است که آفتاب اقبال این خاندان پیوسته رو به ترقی و کمال می رفت تا زمان هارون (۱۹۳-۱۷۰ ق) که به انتها درجه بلندی و اعتبار می رسد.

یحیی برمکی، از معروف ترین افراد این خاندان و از قدرت مندترین وزیران ایرانی خلافت عباسی بود. وی که در ابتدا مربی و معلم هارون بود، در برابر فشارهای بسیاری که هادی، خلیفه عباسی، برای دور کردن هارون از ولایتعهدی و جایگزینی پسرش، جعفر، انجام داد، نقش بسزایی در تامین ولایتعهدی هارون ایفا

۱- چون در هیچ کدام از منابع دیگر به وزارت برمک اشاره نشده و دیگر منابع بر وزارت خالد تاکید دارند و وی را اولین کس از برمکیان می دانند که به وزارت رسید.

۲- ابو عبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری، الوزراء والکتاب، ص ۱۲۵.

کرد و سهم زیادی در به خلافت رساندن هارون داشت. هارون نیز به پاس خدمات وی، اعتبار یحیی را برای وی حفظ کرد و او را به وزارت گماشت و از وی خاست که از مردم بیعت بگیرد. طبری در این باره می نویسد:

در این سال (۱۷۰ ق) یحیی بن خالد را وزارت داد و بدو گفت: کار رعیت را به تو وا گذاشتم و آن را از گردن خویش برعهده تو نهادم. درباره آن به ترتیبی که صواب می بینی حکم کن، هر که را می خواهی به کار گمار و هر که را می خواهی معزول کن و کارها را مطابق رای خویش روان کن، و انگشتر خویش را بدو داد. (۱)

بدین ترتیب، یحیی با رسیدن به وزارت، قدرت و اهمیت فوق العاده ای کسب کرد و اقدامات مفید و ارزنده ای را انجام داد، به گونه ای که در نتیجه ی لیاقت او و فرزندانش هیچ امپراتوری عرب به ثروت و نعمت دوران خلافت هارون نرسید و هیچ وقت مانند دوران هارون و برمکیان مالیات به این راحتی و نظم و ترتیب وصول نمی شد. (۲)

گذشته از یحیی، فرزندان و وابستگان وی نیز مهمترین مراکز قدرت در دستگاه خلافت را در دست داشتند. از میان آنان، فضل و جعفر، از نزدیکان خاص هارون به شمار می رفتند. هارون فرمانروایی قسمت غربی شهر انبار تا شمال افریقا را به جعفر و فرمانروایی قسمت شرقی از شیروان تا ترکستان را به فضل داد. فضل و جعفر از چنان سیطره و نفوذی برخوردار بودند که هیچ کس در سراسر خلافت، چنین قدرتی به دست نیاورده بود. (۳)

در تاریخ آمده است هارون دستور داد یک باغ انار برایش تأسیس کنند این دستور اجرا شد، جعفر یکی از بنی اعمام خود را بعنوان سرپرست، برای رسیدگی

۱- ابو عبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری، الوزراء والکتاب، ص ۱۲۵.

۲- لوسین بووآ. برمکیان بنا به روایات عرب و ایرانی، ص ۶۲.

۳- ر. ک: سید صادق سجادی، تاریخ برمکیان، ص ۷۲-۶۱.

به این باغ مأمور نمود تا اینکه در یکی از درختان انار چند دانه انار به حد چیدن رسید، باغبان جریان را به جعفر برمکی گذارش داد او هم هارون را مطلع نمود و قرار بر این شد که برای تیمن و تبرک، میوه باغ را خود خلیفه با دست خود بچیند.

خلیفه با نخست وزیرش جعفر به باغ آمدند، دست هیچکدام به میوه ها نرسید، قرار شد جعفر زیر پای هارون بخوابد و او بالارفته انارها را با دست خودش بچیند، ولی هارون نتوانست خود را کنترل کند خود زیر پای جعفر خوابید و جعفر بالارفته انار هارا چید و خوردند و دیدن خیلی خوشمزه است.

هارون خواست به باغبان جایزه داده و مورد تشویق قرار دهد، باغبان گفت:

سلامتی خلیفه برای من کافیست، هارون گفت تعارف نکن باید به تو جایزه ای به پاس زحمات عطا نمایم، باغبان گفت: اگر ناگزیر باید جایزه بپذیرم، لطفاً خلیفه با دست خط مبارک خود بنوسید و امضاء کند من از طایفه برمکیان نیستم، گفته باغبان به جعفر برمکی برخورد که مردم آرزو می کنند خود را به برمکیان بچسبانند تا از مزایای آن استفاده کنند این باغبان که پسر عموی نخست وزیر است چرا این پیشنهاد را کرد!

هارون هم تعجب کرد و نوشته را امضاء نمود و به باغبان داد تا اینکه پس از چندی، دوره نکبت و سقوط آنها فرا رسید و عوامل گوناگونی زمینه سقوط این خاندان را فراهم کرد که به تعدادی از آن را اشاره می کنم.

سقوط برمکیان

سقوط برمکیان، یکی از حوادث شگفت انگیز و قابل توجه تاریخ اسلام می باشد که توجه بسیاری از مورخان و نویسندگان را به خود جلب کرده است؛ زیرا برمکیان در اوج اقتدار، شهرت و محبوبیت بودند که هارون، خلیفه عباسی، بر آنها خشم گرفت و یکباره راه اضمحلال و سقوط را طی کردند. مورخان درباره علل خشم گرفتن هارون بر برمکیان و سقوط آنها اختلاف نظر دارند؛

۱- گروهی از مورخان موضوع مربوط به ازدواج جعفر و عباسه (خواهر هارون)

را علت سقوط برمکیان دانسته اند.

ماجرای جعفر برمکی و عباسه خواهر هارون

ماجرای جعفر و عباسه یکی از داستانهای کهن بوده و بسیاری از مورخین بزرگ آنرا قبول دارند و در آثار خود این داستان را بیان نموده، برخی نیز این واقعه را علت سقوط برمکیان میدانند.

هارون خواهری داشت بنام عباسه که بسیار مورد علاقه وی بود بطوریکه جدائی از او برایش سخت بود. وی همین احساس را نسبت به جعفر نیز داشته و در مجالس عیش هارون این دو همواره حضور داشتند و این خود موجب ناراحتی هارون را بدلیل اینکه ایندو نسبت به هم نامحرم بودند فراهم میساخت لذا هارون تصمیم گرفت آن دو نفر ازدواج صوری نمایند و جعفر سوگند یاد کرد تا هیچوقت به تنهایی با عباسه دیدار نکند و با او در زیر یک سقف تنها نباشد و فقط در حضور هارون آن دو نفر همدیگر را ببینند. به گفته طبری عباسه در زمان ازدواج با جعفر ۴۰ ساله بوده او زنی خوش مشرب و خوش بیان و عاشق جعفر برمکی بوده و بعد از ازدواج صوری با جعفر، نامه های پراز شوق و میل به او می نوشت و جعفر را به نقض دستور هارون تشویق میکرد ولی جعفر خلاف قولش به هارون عمل نمیکرد.

عباسه به مادر جعفر بنام عباده متوسل گردید و با هدایای گرانبهایی او را باخود همراه نمود.

روزی بر اساس نقشه قبلی عباسه و عباده، به پسرش جعفر گفت: که در قصری کنیزی بسیار زیبا دیده و میخواهد آن کنیز را برای جعفر خریداری نماید. بعد از مدتی بالاخره جعفر را راضی نمود تا بدیدن کنیز زیبا برود و از طرف دیگر عباسه را خبر کرد.

یزدی چنین بیان میکند. «عباسه خود را به هزار حسن و دلربایی و شوخی و شهلائی و رعنائی بیاراست و به عوض کنیزکی نزد جعفر شد و در کنار او خفت

جعفر که مست بوده زن خود را نشناخت. صبح که شد عباسه به جعفر گفت: از مکر و حيله دختران سلاطين چه ميگوي؟ جعفر پرسيد تو دختر کدام پادشاهي؟

وقتي عباسه خود را معرفي کرد مستي از سر جعفر پريد بسراغ مادر خود رفت و به او گفت اي مادر مرا به بهائي ارزان از دست دادی.

جعفر بعد از اين اتفاق تصميم گرفت از بغداد دور شود و حکومت خراسان را از هارون خواست. هارون اين درخواست را با فضل بن ربيع که دشمن برمکيان بود مشورت کرد. او گفت: «جعفر را زن داده ايد و حالا حکومت يک ايالت را ميخواهد اين کار نشايد». سخن وی تأثير زيادي بر هارون داشت و با تقاضای جعفر مخالفت شد. از طرفی عباسه در تلاش بود مجدداً " به جعفر نزديک شود.

يزدی مینويسد: «عباسه به مکرو حيله پرداخت و از هارون دعوت کرد به باغی که در کنار دجله خريده بود برود. برای پذيرائی از خليفه تدارک فراوانی دید جشنهای عظيمی به افتخار هارون ترتيب داد و شب اول کنيزکی را که در جمال بيمثال بود نزدهارون و کنيزکی ديگر را که از کنيزک اولی زيباتر نبود نزد جعفر فرستاد. فردای آنروز نیز همان ترتيب را معمول داشت. شب بعد از آن کنيزک ديگری را که از همه کنيزکان خوبتر بود نزد خليفه فرستاد و خودش بجای کنيزکی که قرار بود نزد جعفر برود سراغ او رفت. قنديلها و چراغها را خاموش کرد و به بستر وی شتافت. چون صبح شد جعفر زن خود را شناخت و دريافت که مرگ او ديگر قابل احتراز نيست.

بنابه نوشته يزدی حاصل ازدواج جعفر و عباسه دو پسر بود بنامهای حسن که در زمان سقوط برمکيان ۱۰ ساله و حسين ۸ ساله بوده.

برنی مینويسد که زيبده زن محبوب هارون که از مخالفان برمکيان بود موضوع نافرمانی جعفر و عباسه را به اطلاع خليفه رساند. ولی طبری مینويسد کنيزکی که عباسه او را آزرده کرده و تهديد بقتل نموده بود هارون را از ماجرا آگاه ساخت و مورد حمايت خليفه قرار گرفت.

مسعودی در کتاب مروج الذهب ماجرای قتل جعفر را چنين بيان میکند: خليفه

پس از آنکه روز را در عیش و عشرت پایان رسانید خواجه خود یاسر را احضار و به او گفت حالا میروی نزد جعفر و در هر وضعیتی که باشد سر او را میبری و برای من می آوری. یاسر که فوق العاده متعجب شده بود اول از انجام ماموریت طرفه رفت ولی در برابر دستور موکد هارون برای انجام ماموریت رفت و جعفر را دید که بزمی آراسته و وی را خواند و دستور خلیفه را اعلام کرد. جعفر گفت خلیفه شوخی کرده است ولی یاسر قبول نکرد. گفت شاید مست بوده یاسر باز هم قبول نکرد. جعفر به یاسر گفت بیاس محبتهایی که بتو کرده ام بازگرد و به خلیفه بگو امرش را اجرا کردی اگر متاثر شد جان مرا خریده ای و اگر تاثیری نیافت فردا امرش را اجرا کن.

یاسر گفت این کار غیرممکن است. جعفر گفت من به همراه تو می آیم و می ایستم که جواب خلیفه را بشنوم یاسر پذیرفته و بر آن شیوه عمل کرد. هارون برآشفست و بوی گفت سربریده جعفر را بیاور چون سر جعفر را پیش خلیفه نهادند خطاب به سر جعفر گلایه های بسیار کرد و سپس دستور داد سر یاسر را نیز بزنند زیرا نمی تواند قاتل جعفر را زنده ببیند. همان شب هارون تمامی خدمتکاران جعفر را نیز کشت و صبح به نماز رفت. هارون دستور داد خانه های برمکیان و متحدین و بستگان آنها محاصره کنند و هیچ کس موفق به فرار نشد و همگی قتل عام شدند و اموال برمکیان توقیف شد،

او از این بیمناک بود که فرزند زاده شده از آن دو، بعدها به خلافت برسد و خلافت از دست آنها بیرون رود و به ایرانی ها برسد. به همین دلیل در سال ۱۸۷ ق پس از بازگشت از سفر حج، جعفر را به تیغ جلاد سپرد و دستور داد هر جا برمکی وجود دارد اعدام کنند.

هارون بعد از قتل جعفر و در همان شب به خانه عباسه رفت و دستور داد دو نفر خواجه و هشت عمه حاضر کنند و جلدی چرم آورند. خلیفه به التماسهای عباسه اعتنائی نکرد و دستور داد خواجهگان عباسه را با تمامی جواهراتش در صندوقی نهادند و صندوق را میخکوب نمودند. عمه ها حاضر شده صندوق حاوی عباسه

را در مفاکی انداخته و آنرا با آهک و خشت پر کردند و در دجله انداختند. فرزندان جعفر و عباسه نیز کشته شدند. (۱)

ضیاء برنی می گوید: ... این عمل هارون عمدی، و در اندیشه پیدا کردن بهانه ای برای برانداختن برمکیان بوده است؛ زیرا هارون می دانست که جعفر به قولی که داده است نمی تواند عمل کند. چون «معلوم دانایان عالم است که پنبه را با آتش در یک حقه داشتن از محالات است». (۲)

۲- از دلایل دیگری که مورخان درباره سقوط برامکه آورده اند سعایت دشمنان برمکیان از آنها پیش هارون بود. طبری از قول ثمامه بن اشرس می نویسد:

نخستین ناخوشایندی ای که در کار یحیی بن خالد پدید آمد، آن بود که محمد بن لیث نامه ای به نزد رشید فرستاد و در آن وی را اندرز می گفت که یحیی بن خالد به نزد خدا کاری برای تو نخواهد ساخت که وی را میان خویشتن و خدا نهاده ای و ...

پس (۳) از این سعایت بود که رشید به همه دستور داد که با ورود یحیی کسی برای وی برنخیزد؛ در صورتی که پیش از این با ورود یحیی همگی به نشانه احترام از جای بر می خواستند.

عده ای از مقربان و خاصان مقام خلافت که بر علو مقام و مراتب کمال و کفایت برمکیان حسد می بردند همیشه در پی فرصتی بودند تا یحیی و فرزندان او را نزد هارون خوار جلوه دهند. اینان کار را به جایی رساندند که آنها را به زندیقی و الحاد متهم کردند. از جمله این افراد فضل بن ربیع، علی بن عیسی بن ماهان، زبیده، امرای عرب مانند آل مزید شیبانی و ... بودند.

۱- مقداری از تاریخ فخری، محمد بن علی ابن طباطبا (ابن طقطقی)، ص ۲۸۷-.

۲- ضیاءالدین برنی، تاریخ آل برمک در عهد بنی عباس، ص ۲۴.

۳- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، ج ۱۲، ص ۵۲۹۸.

فضل بن ربیع همیشه نسبت به برمکیان بدخواهی می کرد. به نظر می رسد وی در پیشگاه خلیفه از جعفر (بی اعتنائی یا مانند آن) دیده بود. (۱)

به همین دلیل بیش از همه سعایت می کرد. علی بن عیسی بن ماهان که یحیی با حکومت او در خراسان مخالف بود از دیگر مخالفان سرسخت برمکیان بود.

موسی بن یحیی بن خالد سخن چید و در انجام کارهای خراسان نام او بد کرد و رشید را آگاهانید که او با خراسانیان نامه نگاری می کند تا به سوی او سپاه آریند و آنها را از فرمان او برون می برد و... (۲)

زبیده همسر هارون و مادر امین از دیگر مخالفان یحیی و برمکیان بود زبیده همیشه از یحیی پیش هارون شکایت می کرد که «وی در کار حرم مداخله می کند و او (یحیی) خادمان و خواجه سرایان گماشته از آمد و شد در حرم منع می کند...» (۳) وی بیش از همه کارشکنی می کرد زیرا یحیی و جعفر، مأمون پسر هووی زبیده را برتر از امین می دانستند. سایر امرای عرب مانند آل ربیع و آل مزید شیبانی نیز که به واسطه نفوذ برمکیان ضعیف شده بودند با زبیده همدست گشتند این دشمنان از چندین راه نزد هارون از برامکه بد می گفتند؛ از یک طرف درباره تشیع آنان و از طرف دیگر در مورد استبداد برمکیان و پول اندوختن آنان.

هارون هرگاه محبت های یحیی را در نظر می آورد از این سخنان می رنجید اما به تدریج این بدگویی ها اثر بخشید و در برانداختن برمکیان به او کمک کرد.

۳- به نظر برخی مورخان طرفداری برمکیان از علویان از دیگر علل سقوط برمکیان است ابن طقطقی صاحب تاریخ فخری در این باره می نویسد:

رشید جعفر بن یحیی را به کشتن مردی از آل ابوطالب وادار کرد ولی جعفر از آن

۱- عبدالحسین زرین کوب، ایران بعد از اسلام، ص ۴۴۴.

۲- عزالدین بن اثیر، تاریخ کامل، ج ۸، ص ۲۷۰۳.

۳- محمد بن خاوند شاه بن محمود (میرخواند)، تاریخ روضه الصفا، ج ۳، ص ۲۶۰۳.

کار سر باز زد و طالبی را رها کرد. رشید از جعفر پرسید: با مرد طالبی چه کردی؟

جعفر گفت: وی در زندان است رشید گفت: به جان من سوگند یاد کن. جعفر آگاه شد که رشید به موضوع پی برده است. از این روی در پاسخ گفت: نه، به جان تو او را رها کردم؛ زیرا فهمیدم آن مرد زبانی برای تو نخواهد داشت. رشید گفت: خوب کاری کردی. چون جعفر از نزد وی برخاست، رشید گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم و از آن پس به آزار برمکیان پرداخت... (۱)

جرجی زیدان نیز معتقد به هواخواهی برمکیان از علویان است:

برمکیان شیعی بودند و جد آنها خالد، پیش از آنکه با عباسیان بیعت کند با علویان بیعت کرده بود. یحیی و فرزندان او نیز در پنهان دل به مهر علی داشتند و به علویان کمکهای مالی می کردند اما این کار را پنهانی انجام می دادند. زیرا هارون نسبت به شیعیان علی کینه سختی داشت. برمکیان دشمنی هارون درباره علویان را نمی پسندیدند و آن را نامشروع می دانستند اما با تمام این احتیاط کاری ها مردمان حسود این مسائل را به گوش خلیفه می رساندند. (۲)

اگر ادعای رابطه علویان با برمکیان صحیح باشد (که طبق شواهد تاریخی صحیح نیست) این عامل نیز از علل سقوط برامکه و برانداختن آنها توسط هارون است؛ زیرا اولاً هارون نسبت به علویان ستمگری بی نظیر بوده است و نه تنها به شدت علویان را سرکوب می کرد بلکه هر کس کوچکترین کمکی به آنها می کرد مورد غضب او قرار می گرفت. ثانیاً هارون آن را نوعی خیانت در حق خویش تلقی می کرد. طرفداری از علویان دلیلی نبود که هارون به سادگی از آن بگذرد. چون وجود علویان اساس حکومت وی و عباسیان را تهدید می کرد.

۱- محمد بن علی ابن طباطبا (ابن طقطقی)، تاریخ فخری، ص ۲۸۸.

۲- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص ۷۹۱. پی. ام. هولت، آن. ک. لمبتون، تاریخ اسلام (پژوهش دانشگاه کمبریج)، ص ۱۷۲.

۴- از دلایل دیگری که مورخان برای سقوط برمکیان عنوان کرده اند قدرت آنان در دولت و نفوذ بیش از اندازه در عموم ممالک اسلامی و توجه عموم مردمان به آنان است. امری که هارون به شدت از آن بیمناک بود. هارون در مدت هفده سال وزارت یحیی و فرزندانش کارها را به اسم خلیفه می کردند، بر آنها مکشوف بود.

همه کارها به دست آنان بود و بدون اجازه به سرای هارون وارد میشدند به هر کس هرچه داده می شد چنان به نظر می آمد که از کرم و بخشش آنهاست.

میر خواند صاحب کتاب روضه الصفا نیز در این باره می نویسد:

منقول است یکی از جهات انحراف مزاج رشید نسبت به برامکه آن بود که چون بر سریر خلافت متمکن گشت زمام حل و عقد و رتق و فتق و بست و گشاد و ستد و داد امور مملکت و مهام خلافت را در قبضه اقتدار یحیی بن خالد برمکی نهاد و اولاد او را نیز به مراتب بلند و مناسب ارجمند اختصاص داد. استیلای برامکه بر ملک و مال به مرتبه ای رسید که اگر رشید به اندک مختصری احتیاج داشت، به جد و جهد بسیار گاهی به مطلوب رسیدی و گاهی هرچند سعی و کوشش نمودی هیچ فایده ای بر آن مترتب نگشتی. (۱)

سبب نکبت برامکه، استبداد ایشان بر کار دولت و مملکت و جمع و اندوختن مال دیوانی و تسلط آنان بر جمع امور بود. برمکیان بر امور جمهور غلبه حاصل کردند و برتری یافتند و در سلطنت و قدرت خلیفه شریک و انباز شدند و با وجود ایشان رشید در کارهای دولت اختیار تصرف و اقتداری نداشت. آثار ایشان در جهان بزرگ شد و آوازه جلال آنان سراسر آفاق را فرو گرفت؛ کارهای مهم و بزرگ را به خود و بر آوردگان و پروردگان خویش اختصاص دادند و هر چه از منصب وزارت و کتابت و قیادت و حجابت و شمشیر و قلم بود از دست دیگران خارج کردند و به

۱- محمد بن خاوند شاه بن محمود (میرخواند)، تاریخ روضه الصفا، ج ۳، ص ۲۵۹۸.

تصرف خود در آوردند. (۱)

طبیعی بود که هارون زمانی که می دید این خاندان توانگر بیش از خود او بر تمام امور و شئون مملکت تسلط دارند خود را در برابر قدرت و عظمت آنها ناچیز می دید؛ همین احساس ضعف و حقارت در برابر آنها سبب گردید. آنان را از کار برکنار و اموال و دارایی هایشان را مصادره کند افزون بر این هارون بنا بر طبع خود و نیز با قدرتی که داشت به وزیران غیر عرب و به ویژه ایرانی بدگمان بود و زمانی که مشاهده کرد آنها (برمکیان) قدرت او را محدود ساخته خود یکه تاز گردیده اند. آنها را از صحنه سیاست کنار زد. البته باید توجه داشت این بدگمانی منحصر به هارون نبود؛ زیرا خلفای قبل از وی مانند سفاح و منصور نیز به دلیل بدگمانی به ابوسلمه خلال و ابومسلم خراسانی وزیران ایرانی و ترس از افزایش قدرت فراوان بیابند و با حذف خلفا خود به جای آنها بر مسند قدرت بنشینند.

مورخان درباره انگیزه هارون در برانداختن برمکیان و سقوط آنان غیر از دلایلی که ذکر شد موارد دیگری نیز بیان کرده اند که نمی تواند چندان موثر باشد اما ذکر آن بی فایده نیست. برای مثال ابن اثیر در الکامل آورده است:

۵- انگیزه این تیرگی آن بود که جعفر کاخی برافراشت که هزینه آن بیست هزار درهم بود. گزارش آن به رشید رسید هر که این گزارش شنید گفت: هزینه سرای او که چنین شود دیگر هزینه او پادشاهی او دوچندان شود و این بر رشید بسی گران آمد. (۲)

در ادامه می آورد:

۶- از انگیزه های دیگر این تیرگی که همگان آن را از انگیزه های بنیادین نمی شمردند، ولی از بنیادی ترین انگیزه هاست، آن بود که در یکی از سفرهای حج یحیی

۱- عبدالرحمن ابن خلدون، العبر (تاریخ)، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲- عزالدین بن اثیر، تاریخ کامل، ج ۸، ص ۳۷۰۲.

بن خالد دیده شد که بر پرده کعبه پنجه افکنده و می گفت: بار خدایا اگر خشنودی تو نسبت به من در آن است که نعم خویش را از من بازگیری، بازگیر و هر گاه رضای تو بدین حاصل شود که خواسته اهل و فرزندان مرا بازگیری به جز فضل همه را از من بستان. یحیی چون این بگفت به مراجعت پرداخت و چون به در مسجد رسید باز گردید. آنگاه گفت: بار خدایا استثنا از چون من بنده زشت و ناپسندیده است.

خدایا فضل را نیز از من بازگیر. (۱)

طبری نیز نقل می کند:

موسی بن یحیی می گوید در سالی که بدبختی بر ما وارد گردید پدرم یحیی برای طواف برون شده بود. من با وی بودم پدرم به پرده های کعبه آویخت و پیوسته دعا می خواند و می گفت: خدایا گناهانم بسیار بزرگ است و جز از تو کسی احصا آن نتواند و غیر از تو آن را نداند. اگر بدان مرا عقوبت خواهی کرد باری عقوبتم را در دنیا قرار داده هر چند آن گوش و چشم و مال و فرزندانم را فرو گیرد. تا آنکه رضای تو مرا حاصل گردد و عذاب مرا به آن جهان مگذار. (۲)

ابن اثیر می گوید:

این دعا به اجابت مقرون گردید چون از حج بازگشتند و به شهرانبار که رسیدند و رشید دستور برچیده شدن برمکیان را صادر نمود. (۳)

جریان جالبی.

روزی هارون به جعفر گفت: یک باغ انار داشته باشم، جعفر نیز یکی از فامیل های نزدیک خود را به انجام این کار، دستور داد.

۱- عزالدین بن اثیر، تاریخ کامل، ج ۸، ص ۳۷۰۲.

۲- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، ج ۱۲، ص ۵۳۱۰.

۳- عزالدین بن اثیر، تاریخ کامل، ج ۸، ص ۳۷۰۳.

وقتی که باغ به ثمر نشست، باغبان به جعفر اطلاع داد او هم خلیفه را در جریان گذاشت و باهم به باغ آمدند و خلیفه از دیدن انارها خوشحال شد.

بعجفر گفت: برای تیمن و خوش یمنی میوه اول باغ را بادست خود بچینیم ولی چون من دستم نمیرسد زیرپایت بخوابم تو بالا برو میوه را بچین، جعفر بالای دوش خلیفه رفت و انار را چید دیدند خیلی خوشمزه است.

هارون به باغبان گفت: چه جایزه ای از من می خواهی؟ گفت: سلامتی شما گفت تعارف نکن باید چیزی از من بخواهی، گفت: اگر بمن جایزه می دهی با دست خود بنویس من از طایفه این جعفر برمکی نیستم!

این درخواست باغبان هم به هارون برخورد و هم بعجفر ولی چون هارون قول داده بود هرچه بخواهد بهت می دهم نوشت و مهر کرد و به او داد.

روزی که برای قتل عام برمکی ها را صادر کرد و عده ای را کشتند و زندانی کردند تا اینکه آن باغبان را هم گرفتند خواستند گردن بزنند گفت: خلیفه من برمکی نیستم و مرا پیش خلیفه ببرید، وقتی که به او وارد شد به عرض رسانید که خلیفه من: از برمکیان نیستم!

هارون گفت: من خودم ترا می شناسم مگر پسرعموی جعفر نیستی مگر باغبان من نیستی؟! دستخط هارون را در آورد و به هارون داد، هارون با تعجب گفت: آخر به چه علتی آن روز این نوشته را از من گرفتی؟ گفت: خلیفه در دنیا بالاتر از مقام خلافت مقامی نیست، آن روز که دیدم به دوش تو بالا رفت و حتی بالاتر از مقام خلافت قرار گرفت، فهمیدم که سرازیری اینها فرا رسیده است بدانجهت این دستخط را گرفتم که منم به سرنوشت اینها گرفتار نشوم. هارون از هوش و ذکاوت او خوشش آمد و جایزه مفصلی به او داد و آزاد گذاشت.

مجموع عوامل مذکور سبب گردید هارون قدر ولی نعمتان خود را نشناسد و آنها را مورد غضب خود قرار دهد. بنابراین در بازگشت از سفر حج در شب آخر محرم

سال ۱۸۷ ق، دستور قتل جعفر را صادر کرد. این دستور همان شب اجرا شد و سقوط برمکیان با این قتل آغاز گردید. همان شب به فرمان هارون خانه های برمکیان و یاران و دست پروردگانشان را نیز محاصره کردند و بعضی ها را کشتند و برخی را نیز به زندان انداختند.

بازماندگان خاندان برمک در زمان مأمون دگربار مورد توجه قرار گرفتند و برخی از آنان به نام و نشانی نیز دست یافتند، اما دیگر به قدرت و شکوه پیشین خویش بازنگشتند.^(۱)

تمام آنهایی که از بالا- به پائین افتاده اند خواه خوبان باشند یا بدان، مشمول این قانون هستند که روزی باید بابهانه های گوناگون، از دست رفتن عزت و شکوه و عظمت خود گرفتار شوند، پس نباید به بود و داشتن و صاحب همه چیز و دارای همه گونه امکانات مادی بودن را خوشبختی دانست زیرا این روند ابدیت ندارد، انسان دیر یازود، با از دست دادن آن مواجه و روبرو خواهد شد. پس باید در روند زندگی حواسمان جمع باشد که نعمت های خدا دادی را با ناشکری از دست ندهیم که به دام «وَلَيْنَ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» اگر کفران نعمت کنید عذاب من سخت تر

- ۱- (تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۴۴۶). ۱- ابن خلدون، عبدالرحمن؛ مقدمه ابن خلدون؛ جلد دوم، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳ ۲- ابن خلکان، قاضی احمد؛ وفيات الاعیان؛ جلد دوم، تهران: بی نا، بی تا
- ۳- جهشیاری، ابو عبدالله محمد بن عبدوس؛ الوزراء و الکتاب؛ ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: بی نا، ۱۳۴۸ ۴- زرین کوب، عبدالحسین؛ تاریخ ایران بعد از اسلام؛ تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۹ ۵- صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر؛ تجارب السلف؛ تهران: کتابخانه طهوری، چاپ سوم، ۱۳۵۷ ۶- طبری، محمد بن جریر؛ الرسل و الملوک؛ بیروت: عزالدین، ۱۴۰۷ ه. ق
- ۷- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین؛ مروج الذهب و معادن الجوهر؛ جلد دوم ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷ ۸- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب؛ تاریخ؛ جلد دوم ترجمه محمد ابراهیم ایتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۶ ۹-.....؛ مجمل التواریخ و القصص؛ تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۸

است» گرفتار نشویم.

مجلس ۱۰۶ دعا و نیایش

قبلا در مورد دعا و نیایش یک مجلس صحبتی داشتم فعلا نیز دوست دارم مجلس دیگر در آن باره عرایضی داشته باشم.

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ مؤمن: ۶۰ پروردگار شما گفته است:

«مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می شوند!». از آنجا که در آیات قبل از این آیه تهدیداتی نسبت به افراد بی ایمان و متکبر و مغرور آمده بود، در این آیه آن را با لطف و مهربانی می آمیزد، و آغوش رحمتش را به روی توبه کنندگان می گشاید.

بسیاری از مفسران دعا و خواندن را در اینجا به همان معنی معروفش تفسیر کرده اند و جمله استجب لکم و همچنین روایات متعددی که در ذیل این آیه در زمینه دعا و ثوابهای آن آمده است، نیز شاهد همین معنی است.

در حالی که بعضی دیگر به پیروی از ابن عباس مفسر معروف احتمال داده اند که دعا در اینجا به معنی توحید و عبادت پروردگار است، یعنی مرا بپرستید و به وحدانیتم اقرار کنید ولی ظاهر همان تفسیر اول است.

هر حال از این آیه چند نکته استفاده می شود:

۱- دعا کردن محبوب الهی و خواست خود او است.

۲- بعد از دعا وعده اجابت داده شده است، ولی می دانیم این وعده وعده ای است مشروط، و نه مطلق، دعائی به هدف اجابت می رسد که شرائط لازم در دعا و

دعا کننده و مطلبی که مورد تقاضا است جمع باشد، و ما این موضوع را به ضمیمه فلسفه نیایش و دعا و مفهوم واقعی آن قبلاً در تشریح آیه ۱۸۶ سوره بقره به طور مشروح بیان کرده ایم و نیاز به تکرار نیست.

۳- دعا خود یک نوع عبادت است، چرا که در ذیل آیه واژه عبادت بر آن اطلاق شده.

و در ذیل آیه تهدید شدیدی نسبت به کسانی که از دعا کردن ابا دارند کرده، می گوید: کسانی که از عبادت من استکبار می ورزند به زودی با ذلت و خواری وارد دوزخ می شوند (إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ).

اهمیت دعا و شرایط استجاب

روایات متعددی که از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و سایر پیشوایان بزرگ (علیهم السلام) نقل شده اهمیت دعا را کاملاً روشن می سازد.

۱- در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است: الدعاء هو العباده:

دعا عبادت است.

۲- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: یکی از یارانش سؤال کرد ما تقول فی رجلین دخلا المسجد جمیعا کان احدهما اکثر صلاه، و الاخر دعاء فایهما افضل؟ قال کل حسن: چه میفرمائی در باره دو نفر که هر دو وارد مسجد شدند یکی نماز بیشتری بجا آورد، و دیگری دعای بیشتری، کدامیک.

از این دو افضلند؟ فرمود: هر دو خوبند.

سؤال کننده مجدداً عرض کرد: قد علمت، و لکن ایهما افضل؟: می دانم هر دو خوبند ولی کدامیک افضل است.

امام فرمود: اکثرهما دعاء، اما تسمع قول الله تعالی ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین: آنکس که بیشتر دعا می کند افضل است، مگر سخن خداوند متعال را نشنیده ای که می فرماید: ادعونی أَسْتَجِبْ لَكُمْ

...

سپس افزود هی العباده الکبری: دعا عبادت بزرگ است.

۳- در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که در جواب این سؤال که کدام عبادت افضل است؟ فرمود: ما من شیء افضل عند الله من ان یسئل و یطلب مما عنده، و ما احد ابغض الی الله عز و جل ممن یتکبر عن عبادته، و لا یسئل ما عنده: چیزی نزد خدا افضل از این نیست که از او تقاضا کنند و از آنچه نزد او است بخواهند، و هیچکس مبعوض تر و منفورتر نزد خداوند از کسانی که از عبادت او تکبر می ورزند و از مواهب او تقاضا نمی کنند نیست!

۴- در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: مقاماتی نزد خداوند است که راه وصول به آن تنها دعاست: ان عند الله عز و جل منزله لا تنال الا بمسأله، و لو ان عبدا سد فاه و لم یسئل لم یعط شیئا، فاسئل تعط، انه لیس من باب یقرع الا یوشک ان یفتح لصاحبه! نزد خدا مقامی است که جز با دعا و تقاضا نمی توان به آن رسید، و اگر بنده ای دهان خود را از دعا فرو بندد و چیزی تقاضا نکند، چیزی به او داده نخواهد شد، پس از خدا بخواه تا به تو عطا شود، چرا که هر دری را بکوبید و اصرار کنید سرانجام گشوده خواهد شد.

۵- در بعضی از روایات دعا کردن حتی از تلاوت قرآن هم افضل شمرده شده، چنانکه از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمودند:

الدعاء افضل من قرائه القران.

در یک تحلیل کوتاه می توان به عمق مفاد این احادیث رسید، زیرا دعا از یکسو انسان را به شناخت پروردگار (معرفه الله) که برترین سرمایه هر انسان است دعوت می کند.

و از سوی دیگر سبب می شود که خود را نیازمند او ببیند و در برابرش خضوع کند، و از مرکب غرور و کبر که سرچشمه انواع بدبختی ها و مجادله در آیات الله است فرود آید، و برای خود در برابر ذات پاک او موجودیتی قائل نشود.

از سوی سوم نعمتها را از او ببیند، و به او عشق ورزد، و رابطه عاطفی او از این

طریق با ساحت مقدسش محکم گردد.

از سوی چهارم چون خود را نیازمند و مرهون نعمتهای خدا می بیند موظف به اطاعت فرمانش می شمرد.

از سوی پنجم چون می داند استجاب این دعا بی قید و شرط نیست، بلکه خلوص نیت و صفای دل و توبه از گناه و بر آوردن حاجات نیازمندان و دوستان از شرائط آن است خودسازی می کند و در طریق تربیت خویشتن گام بر می دارد.

از سوی ششم دعا به او اعتماد به نفس می دهد، و از یاس و نومیدی باز می دارد، و به تلاش و کوشش بیشتر دعوت می کند.

نکته مهمی که در پایان این بحث فشرده لازم است یاد آوری شود اینکه دعا طبق روایات اسلامی مخصوص مواردی است که تلاشها و کوششهای انسان اثری نبخشد، و یا به تعبیر دیگر آنچه انسان در توان دارد انجام دهد، و بقیه را از خدا بخواهد.

بنا بر این اگر انسان دعا را جانشین تلاش و کوشش کند قطعاً مستجاب نخواهد شد.

لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: اربعه لا تستجاب لهم دعوه: رجل جالس فی بینه یقول: اللهم ارزقنی، فیقال له ألم آمرک بالطلب؟ و رجل کانت له امره فدعا علیها، فیقال له: ألم اجعل امرها الیک؟ و رجل کان له مال فافسده، فیقول: اللهم ارزقنی، فیقال له: ألم امرک بالاقتصاد؟ ألم آمرک بالاصلاح؟ و رجل کان له مال فادانه بغير بینه، فیقال له: ألم آمرک بالشهاده؟! چهار گروهند که دعای آنها مستجاب نمی شود: کسی که در خانه خود نشسته و می گوید: خداوندا! مرا روزی ده، به او گفته می شود: آیا به تو دستور تلاش و کوشش ندادم؟ و کسی که همسری دارد (که دائماً او را ناراحت می کند) و او دعا می کند که او از دستش خلاص شود، به او گفته می شود: مگر حق طلاق را به تو ندادم؟ و کسی که اموالی داشته و آن را بیهوده تلف کرده، می گوید: خداوندا! به من روزی مرحمت کن، اما به او گفته می شود: مگر

دستور اقتصاد و میانه روی.

به تو ندادم؟ مگر دستور اصلاح مال به تو ندادم؟ و کسی که مالی داشته و بدون شاهد و گواه به دیگری وام داده، (اما وام گیرنده منکر شده، او دعا می کند خداوند اقلیش را نرم کن، و وادار به اداء دین فرما) به او گفته می شود: مگر به تو دستور ندادم به هنگام وام دادن شاهد و گواه بگیر؟.

روشن است در تمام این موارد انسان تلاش و تدبیر لازم را به خرج نداده و گرفتار پیامدهای آن شده، و در برابر این تقصیر و کوتاهی و ترک تلاش دعای او مستجاب نخواهد شد.

و از اینجا یکی از علل عدم استجابت بسیاری از دعاها روشن می شود، چرا که گروهی از مردم می خواهند دست از تلاش لازم بردارند، و به دعا پناه برند، چنین دعاهائی مستجاب نمی گردد، این یک سنت الهی است.

البته عدم استجابت بعضی از دعاها علل و عوامل دیگری نیز دارد، از جمله اینکه بسیار می شود که انسان در تشخیص مصالح و مفاسد خود به اشتباه می افتد، گاه با تمام وجودش مطلبی را از خدا می خواهد که به هیچوجه صلاح او نیست، حتی ممکن است خود او بعدا واقف به چنین امری بشود، این درست به این می ماند که گاهی بیمار یا کودک غذاهای رنگینی از پرستاران خود می طلبد که اگر به خواسته او عمل کنند بیماریش افزون می شود، و یا حتی جان او را به خطر می افکند، در اینگونه موارد خداوند رحیم و مهربان دعا را مستجاب نمی کند و برای آخرت او ذخیره می سازد.

بعلاوه استجابت دعا شرائطی دارد که در آیات قرآن و روایات اسلامی آمده است، و قبلاً در توضیح (سوره بقره آیه ۱۸۶) از آن بحث کرده ایم.

شرائط اجابت دعاء و عواملی که دعا را مستجاب می گرداند:

۱- حضور قلب هنگام دعا و در وقت دعا خواندن، دو دست خود را بگشاید و

کف دست خود را به جانب آسمان کرده و و قبل از شروع بسم الله الرحمن الرحيم گوید.

۲- قبل و بعد از دعا و ختم صلوات فرستاده شود که بهتر است به این شکل باشد: اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلک عدوهم.

۳- قبل از شروع استغفار کنید مثلاً استغفاری که در تعقیب نماز عصر خوانده میشود

۴- حمد و سپاس و شکر خدا را به جا بیاورید مثلاً چند بار بگویید:

الحمد لله كما هو اهله، ثوابی دارد که ملائکه از نوشتن آن عاجزند البته اعظم شرایط رزق حلال است.

پس از آن حاجت خود را نام برده، از جانب اقدس الهی بر آورده شدن آن را درخواست نماید.

۵- سعی کند دعای او در خفا و بدون ریا باشد دعا و زاری نمودن در خلوت و پنهانی بهتر از دعای بلند و آشکار و در میان مردمان است. و از جمله صفات دعا کننده آن است که دل او از یاد آوردن خدای تعالی و نعمت های دنیوی و اخروی او و از ترس عقوبت ها و عذاب های دنیوی و اخروی غافل نباشد و به فکرها و خیالات نامشروع و وسوسه های شیطانی مشغول نگردد.

۶- باید که خوراک و پوشاک او از حلال باشد نه از حرام.

۷- سعی کند حق الناس به گردن او نباشد زیرا در روایت داریم موسی علیه السلام از جایی عبور می کرد دید کسی با تضرع مشغول دعا است دوباره زمانی که از جایی بر می گشت دید آن فرد باز هم مشغول دعا کردن است موسی علیه السلام فرمود: به خدا قسم که اگر حاجت او به دست من بود هر آینه آنرا به او میدادم ناگاه ندا آمد این بنده حق الناس به گردن دارد برای همین دعایش مستجاب نمی شود

۸- راضی به ظلم کردن شخصی دیگر نباشد، هر چند او را در آن دخلی نباشد.

۹- باید که متکبر نباشد، بلکه پرهیزگار و با نیت صادق و درست باشد.

۱۰- دعا جهت رفع ظلم شخصی از او نکند و حال آن که خود به دیگری ظلم کرده باشد.

۱۱- بعد از دعا مرتکب گناهان نشود تا آن که دعای او مستجاب شود.

۱۲- از جمله شرایط استجاب دعا آن است که باید اولاً از همه گناهان توبه و استغفار نماید و در کمال صیلاح و سداد و راستگویی باشد و دیگر آن که دعا در قطع صله رحم نکند.

۱۳- دعا در حقّ دوست به حسب دنیا نباشد، زیرا که در حدیث وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خدای خود مسألت نموده اند که دعای دوستی را در حقّ دوست دیگر مستجاب نگرداند که دوستی ایشان از جهت غرض دنیوی باشد.

۱۴- باید که دعا کننده طعام خود را از حرام و از مُشْتَبَه به حرام پاک سازد، هرگاه خواهد که دعای آن مستجاب گردد.

۱۵- دعا کننده، انگشتی در دست داشته باشد که نگین آن فیروزه باشد، زیرا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمودند: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که خدای تعالی فرموده است، من حیا می کنم از بنده ای که دست خود را بلند کند و حال آن که در دست او انگشتی باشد که نگین آن فیروزه باشد، من آن دست را ناامید برگردانم.

۱۶- در دست او انگشتی باشد که نگین آن عقیق باشد، زیرا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمودند: دستی به سوی خدای عزّوجلّ برداشته و بلند گردانیده نمی شود که، دوست داشتنی تر باشد از دستی که در آن انگشتی باشد که نگین آن عقیق باشد.

۱۷- ما در حین این که دعا میکنیم راه، پیش پای خدا میگذاریم و میگوئیم خدایا از این راه میشود بدهی؛ به دل فلانی بینداز این کار را بکند؛ فلان چیز را بخرند تا کار ما راه بیفتد و ... نظر به اسباب داریم. این دعا مستجاب نمیشود. اگر یکسره از خود خدا بخواهی و چشمت به اسباب نباشد فوری مستجاب میشود.

۱۸- در دعا اصرار کنید دائم دعا کنید و حاجت را بخواهید تا اجابت شود استقامت داشته باشید، کاری کنید که مورد توجه و لطف و عنایت ۱۴ معصوم صلوات الله علیهم أجمعین، قرار بگیرید مثلاً برای تعجیل در فرج امام زمان زیاد دعا کنید یا بعد از گریه بر حضرت اباعبدالله برای فرج امام دعا کنید که امام زمان خود فرموده اند اگر کسی این کار را کند حضرت برای حاجت او دعا میکنند.

۱۹- لباس و جایی که در آن دعا می کند غصبی نباشد.

۲۰- در روایت داریم زمانی که می خواهید دعایتان مستجاب شود قبل از دعا چهل مومن را دعا کنید.

۲۱- دعا کننده باید نماز های خود را اول وقت بخواند.

علامه قاضی فرمودند هر کس نماز های خود را سر وقت بخواند اگر به درجاتی از عرفان نرسید بر من بد بگوید البته کار یک روز دو روز نیست.

۲۲- دعا را با ذکر ماشا الله ولا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم ختم کند زیرا در روایت داریم امام علی علیه السلام فرمودند هر کس دعا را به این ذکر ختم کند محال است دعایش مستجاب نشود.

توجه به کیفیت این شرائط نیز روشنگر حقایق تازه ای در زمینه مساله بظاهر بغرنج دعاء است، و اثر سازنده آن را آشکار می سازد.

موانع استجاب دعا

در بعضی از روایات گناهان متعددی به عنوان موانع استجاب دعا ذکر شده از جمله سوء نیت، نفاق، تاخیر نماز از وقت، بدزبانی، غذای حرام، و ترک صدقه و انفاق در راه خدا است.

این سخن را با حدیثی پر معنی از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم: مرحوم طبرسی در احتجاج از آن حضرت چنین نقل می کند: انه سئل أليس يقول الله ادعوني استجب لكم؟ و قد نرى المضطر يدعوه و لا يجاب له، و المظلوم يستنصره على عدوه فلا ينصره، قال ويحك! ما يدعوه احد الا استجاب له، اما الظالم فدعائه

مردود الی ان یتوب، و اما المحق فاذا دعا استجاب له و صرف عنه البلاء من حیث لا یعلمه، او ادخر له ثوابا جزیلا لیوم حاجته الیه، و ان لم یکن الامر الذی سئل العبد خیرا له ان اعطاه امسک عنه: از آنحضرت سؤال کردند آیا خداوند نمی فرماید دعا کنید تا برای شما اجابت کنم؟ در حالی که افراد مضطری را می بینیم که دعا می کنند و به اجابت نمی رسد، و مظلومانی را می بینیم که از خدا پیروزی بر دشمن می طلبند ولی آنها را یاری نمی کند.

امام فرمود: وای بر تو! هیچکس او را نمی خواند مگر اینکه اجابت می کند، اما ظالم دعای او مردود است تا توبه کند، و اما صاحب حق هنگامی که دعا کند اجابت می فرماید و بلا را از او برطرف می سازد به طوری که گاه خود او نمی داند، و یا آن را به صورت ثواب فراوانی برای روز نیازش به آن (روز قیامت) ذخیره می کند، و هرگاه چیزی را که بندگان تقاضا کنند مصلحت آنها نباشد خودداری می فرماید.

و از آنجا که دعا و تقاضای از خدا فرع بر معرفت خداوند است در آیه بعد از حقایقی سخن می گوید که سطح معرفت آدمی را بالا می برد، و یکی از شرائط دعا را که امید به اجابت است افزایش می دهد.

می فرماید: خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن بیسائید (اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَشْكُرُوا فِيهِ).

چرا که تاریکی شب از یکسو موجب تعطیل قهری برنامه های روزانه است، و از سوی دیگر خود تاریکی آرام بخش و مایه استراحت تن و اعصاب و روح است، و نور مایه جنبش و حرکت.

لذا به دنبال آن می افزاید: و روز را بینا و روشنی بخش (وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا).

تا محیط زندگی انسانها را روشن سازد و برای هر گونه فعالیت آماده کند.

قابل توجه اینکه: مبصر به معنی بینا است، و توصیف روز به بینا بودن در حقیقت یکنوع تاکید و مبالغه در بینا کردن مردم است.

سپس اضافه می کند: خداوند نسبت به مردم صاحب فضل و کرم است، هر چند

اکثر مردم شکرگزاری نمی کنند (إِنَّ اللَّهَ لَعَدُوٌّ فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ این نظام دقیق شب و روز، و برنامه متناوب نور و ظلمت، یکی از نمونه های.

فضل و کرم پروردگار بر بندگان است، و از عوامل مهم حیات انسانها و موجودات زنده است.

اگر نور نبود حیات و زندگی و حرکت وجود نداشت، و اگر تاریکی متناوب نبود شدت نور همه موجودات را خسته و ناتوان و فرسوده می کرد و گیاهان را می سوزانید و نابود می ساخت، ولی اکثر مردم از کنار این مواهب عظیم الهی بی توجه می گذرند و شکر او را بجا نمی آورند.

جالب اینکه قاعده باید به جای الناس دوم ضمیر باشد و بفرماید لکن اکثرهم لا یشکرون ولی ذکر کلمه الناس بجای ضمیر گویا اشاره به این است که طبع انسان

(تربیت نیافته) کفران نعمت است، چنانکه در آیه ۳۴ سوره ابراهیم نیز می خوانیم إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ. انسان بسیار ظالم و کفران کننده است.

اما اگر انسان چشمی بینا و قلبی دانا داشته باشد که خوان نعمت بیدریغ الهی را که همه جا گسترده است ببیند، و باران رحمت بیحسابش را که همه جا رسیده است مشاهده کند، بی اختیار زبان به شکر و ثنای او می گشاید و خود را در مقابل اینهمه عظمت و رحمت کوچک و مدیون می بیند.

آیه بعد، از توحید ربوبیت پروردگار شروع کرده و به توحید خالقیت و ربوبیت ختم می کند، می فرماید: آنکس که این همه نعمتها را بر شما ارزانی داشته خداوندی است که مالک و مربی شما است (ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ) همان خداوندی که خالق همه چیز است (خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) معبودی جز او نیست (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).

در حقیقت وجود نعمتهای فراوان الهی دلیل بر ربوبیت و مدبریت او است.

و خالق همه چیز بودن دلیل دیگری بر یگانگی او در ربوبیت است، چرا که خالق موجودات مالک و مربی آنهاست، زیرا می دانیم خالقیت خداوند به این

معنی نیست که موجودات را بیافریند و کنار رود، بلکه لحظه به لحظه فیض وجود از ناحیه او بر همه موجودات عالم هستی افزوده می شود، و چنین خالقیتی از ربوبیت جدا نخواهد بود.

بدیهی است تنها چنین کسی شایسته پرستش و الوهیت است بنا بر این جمله خالقِ کُلِّ شَیْءٍ به منزله دلیل برای ذلکمُ اللّهُ رَبُّکُمْ می باشد و لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ بمنزله نتیجه آن (دقت کنید).

و در پایان آیه می افزاید: با این حال چگونه از راه حق منحرف می شوید؟ (فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ).

و چرا از پرستش خداوند یگانه یکتا به سوی بتها روی می آورید؟! توجه داشته باشید که توفکون به صورت صیغه مجهول است، یعنی شما را از مسیر حق منحرف می سازند، گوئی بت پرستان چنان بی اراده اند که در این مسیر از خود اختیاری ندارند.

در آخرین آیه مورد بحث به عنوان توضیح و تاکید مطالب گذشته می فرماید:

کسانی که آیات خدا را انکار می کردند اینگونه از طریق حق بازگردانده می شوند (كَذَلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ).

یجحدون از ماده جحد در اصل به معنی انکار کردن چیزی است که در دل وجود دارد، یعنی انسان معتقد به چیزی باشد در عین حال آن را نفی کند، و یا معتقد به نفی آن باشد ولی با زبان آن را اثبات کند، به افراد بخیل و کم خیر که غالبا اظهار فقر می کنند جحد گفته می شود و ارض جحده به معنی زمین کم گیاه است.

بعضی دیگر از ارباب لغت جحد و جحود را نیز چنین تفسیر کرده اند: الجحود الانکار مع العلم: جحود به معنی انکار توأم با علم است.

بنا بر این در مفهوم جحد همیشه یکنوع لجاجت یا عناد در برابر حق نهفته است بدیهی است کسی که با چنین صفتی با حقایق برخورد کند سرنوشتی جز انحراف از طریق حق نخواهد داشت، چرا که تا انسان حقجو و حق طلب و تسلیم در مقابل

واقعیات نباشد به آنها نخواهد رسید.

به همین دلیل وصول به حق نیاز به خودسازی قلبی دارد و این همان تقوای قبل از ایمان است که قرآن در سوره بقره به آن اشاره کرده، می گوید: ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ در این کتاب آسمانی تردیدی نیست و مایه هدایت پرهیزگاران است. (۱)

مجلس ۱۰۷ مودت اهل بیت

(علیهم السلام)

ذَلِكِ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ

شوری: ۲۳- این همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند به آن نوید می دهد، بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم و هر کس عمل نیکی انجام دهد بر نیکی اش می افزائیم، چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است.

مودت اهل بیت علیهم السلام

پاداش رسالت است و از آنجا که ابلاغ این رسالت از سوی پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) گاه این توهم را ایجاد می کرد که او اجر و پاداشی در برابر رسالت خود از مردم چه خواهد طلبید؟!، به دنبال این سخن به پیامبر دستور می دهد: بگو: من هیچ اجر و پاداشی بر این موضوع از شما درخواست نمی کنم، جز اینکه ذوی القربای مرا دوست دارید (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى).

دوستی ذوی القربی بازگشت به مساله ولایت و قبول رهبری ائمه معصومین (علیهم السلام) از دودمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می کند که در حقیقت تداوم خط رهبری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ادامه مساله ولایت الهیه است، و پر واضح است که قبول این ولایت و رهبری همانند نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سبب سعادت خود انسانها است و نتیجه اش به خود آنها بازگشت می کند.

توضیح اینکه: مفسران در تفسیر این جمله بحثهای فراوانی دارند و تفسیرهای مختلفی، که هر گاه با ذهن خالی از پیشداوریهها به آنها نگاه کنیم می بینیم بر اثر انگیزه های مختلفی از مفهوم اصلی آیه دور شده اند، و احتمالاتی را برگزیده اند که نه با محتوای آیه سازگار است و نه با شان نزول و سایر قرائن تاریخی و روایی.

رویه مرفته چهار تفسیر معروف برای آیه وجود دارد.

۱- همان که در بالا اشاره شد که منظور از ذوی القربی نزدیکان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و محبت آنها وسیله ای است برای قبول امامت و رهبری ائمه معصومین (علیهم السلام) از دودمان آنحضرت، و پشتوانه ای بر ادای رسالت.

جمعی از مفسران نخستین، و تمام مفسران شیعه این معنا را برگزیده اند، و روایات فراوانی از طرف شیعه و اهل سنت در این زمینه نقل شده که به آن اشاره خواهیم کرد.

۲- منظور این است که اجر و پاداش رسالت دوست داشتن اموری است که شما را به قرب الهی دعوت می کند.

این تفسیر را که جمعی از مفسران اهل سنت انتخاب کرده اند به هیچوجه با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا در این صورت معنی آیه چنین می شود که از شما می خواهم که اطاعت الهی را دوست بدارید، و مودت آن را به دل بسپارید، در حالی که باید گفته شود من از شما اطاعت الهی را می خواهم (نه مودت اطاعت الهی).

بعلاوه در میان مخاطبین آیه کسی وجود نداشت که دوست ندارد به خدا

نزدیک شود حتی مشرکان نیز علاقه داشتند که به خدا نزدیک شوند و اصولاً عبادت بتها را وسیله ای برای این کار می پنداشتند.

۳- منظور این است که شما بستگان خودتان را به عنوان پاداش رسالت، دوست دارید و صلّه رحم بجا آورید.

با این تفسیر هیچ تناسبی در میان رسالت و پاداش آن وجود ندارد، زیرا دوست داشتن بستگان خود چه خدمتی می تواند به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده باشد؟ و چگونه ممکن است اجر رسالت قرار داده شود؟!

۴- منظور این است که پاداش من این است که خویشاوندی مرا نسبت به خود محفوظ دارید، و بخاطر اینکه با اکثر قبایل شما رابطه خویشاوندی دارم مرا آزار ندهید (زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از طریق نسبی با قبایل قریش ارتباط داشت و از طریق سببی (ازدواج) با بسیاری از قبایل دیگر، و از طریق مادر با جمعی از مردم مدینه از قبیل بنی النجار، و از طرف مادر رضاعی به قبیل بنی سعد).

این تعبیر بدترین معنایی است که برای آیه شده است چرا که درخواست اجر رسالت از کسانی است که رسالت او را پذیرا شده اند، و هر گاه کسانی رسالت را پذیرا شوند دیگر نیازی به این بحثها نیست، آنها پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به عنوان فرستاده الهی احترام می گذارند، احتیاجی ندارد که به خاطر قرابت و خویشاوندیش او را محترم بشمرند، چرا که احترام ناشی از قبول رسالت، ما فوق همه اینها است، در واقع این تفسیر را باید از اشتباهات بزرگی شمرد که دامان بعضی از مفسران را گرفته و مفهوم آیه را به کلی مسخ کرده است.

در اینجا برای اینکه به حقیقت محتوای آیه آشنا تر شویم بهترین راه آن است که از آیات دیگر قرآن کمک گیریم: در بسیاری از آیات قرآن مجید می خوانیم: پیامبران می گفتند پاداشی از شما در برابر دعوت رسالت نمی خواهیم، و پاداش ما تنها بر پروردگار عالمیان است ما اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ.

و در مورد شخص پیامبر اسلام نیز تعبیرات مختلفی دیده می شود: در یکجا

می گوید: قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ: بگو پاداشی را که از شما خواستم تنها به سود شما است اجر و پاداش من فقط بر خداوند است (سبا- ۴۷).

و در جای دیگر می خوانیم: قُلْ مَا أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا: بگو من در برابر ابلاغ رسالت هیچگونه پاداشی از شما مطالبه نمی کنم، مگر کسانی که بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند.

و بالاخره در مورد دیگری می گوید: قُلْ مَا أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ: من از شما پاداشی نمی طلبم و چیزی بر شما تحمیل نمی کنم (ص - ۸۶).

هرگاه این آیات سه گانه را با آیه مورد بحث در کنار هم بگذاریم نتیجه گیری کردن از آن آسان است: در یکجا به کلی نفی اجر و مزد می کند.

در جای دیگر می گوید: من تنها پاداش از کسی می خواهم که راهی به سوی خدا می جوید.

و در مورد سوم می گوید: پاداشی را که از شما خواسته ام برای خود شما است.

و بالاخره در آیه مورد بحث می افزاید: مودت در قریب پاداش رسالت من است، یعنی: من پاداشی از شما خواسته ام که این ویژگیها را دارد: مطلقا چیزی نیست که نفعش عائد من شود، صددرصد به سود خود شما است، و چیزی است که راه شما را به سوی خدا هموار می سازد.

به این ترتیب آیا جز مساله ادامه خط مکتب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به وسیله رهبران الهی و جانشینان معصومش که همگی از خاندان او بوده اند امر دیگری می تواند باشد؟

منتها چون مساله مودت پایه این ارتباط بوده در این آیه با صراحت آمده است.

جالب اینکه غیر از آیه مورد بحث در قرآن مجید در پانزده مورد دیگر کلمه القربی به کار رفته که در تمام آنها به معنی خویشاوندان و نزدیکان است با اینحال معلوم نیست چرا بعضی اصرار دارند که قریب منحصررا در اینجا به معنی تقرب الی الله بوده باشد، و معنی ظاهر و واضح آن را که در همه جا در قرآن در آن به کار رفته

است کنار بگذارند؟ این نکته نیز قابل توجه است که در پایان همین آیه مورد بحث می افزاید: آن کس که عمل نیکی انجام دهد بر نیکی عملش می افزایم، چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است و به اعمال بندگان جزای مناسب می دهد.

(وَمَنْ يَّقْتِرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ).

چه حسنه ای از این برتر که انسان خود را همیشه در زیر پرچم رهبران الهی قرار دهد حب آنها را در دل گیرد، و خط آنها را ادامه دهد، در فهم کلام الهی آنجا که مسائل برای او ابهام پیدا کند از آنها توضیح بخواهد، عمل آنها را معیار قرار دهد، و آنها را الگو و اسوه خود سازد.

روایاتی که در تفسیر این آیه آمده است

شاهد گویای دیگر برای تفسیری که به عرض رسید، اینکه روایات فراوانی در منابع اهل سنت و شیعه از شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که نشان می دهد منظور از قربی اهل بیت و نزدیکان و خاصان پیامبرند، به عنوان نمونه:

۱- احمد در فضائل الصحابه با سند خود از سعید بن جبیر از عامر چنین نقل می کند: لما نزلت قل لا اسئلكم عليه اجرا الا الموده في القربى قالوا: يا رسول الله! من قرابتك؟ من هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: علي و فاطمه و ابناهما (عليهم السلام) و قالها ثلاثا: هنگامی که این آیه قربی نازل شد اصحاب عرض کردند ای رسول خدا! خویشاوندان تو که مودت آنها بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند آن دو، این سخن را سه بار تکرار فرمود!

۲- در مستدرک الصحیحین از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) نقل شده که وقتی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به شهادت رسید، حسن بن علی (علیهما السلام) در میان مردم خطبه خواند که بخشی از آن این بود: انا من اهل البيت الذين افترض الله مودتهم علی کل مسلم فقال تبارک و تعالی لنبیہ (صلی الله علیه و آله و سلم) قل لا اسئلكم عليه اجرا الا الموده في القربى و من یقترف حسنه نزد له فیها حسنا فاقتراف الحسنه مودتنا اهل البيت: من از

خاندانی هستیم که خداوند مودت آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده است، و به پیامبرش فرموده: قل لا اسئلكم ... منظور خداوند از اکتساب حسنه مودت ما اهل بیت است.

۳- سیوطی در الدرّ المنثور در ذیل آیه مورد بحث از مجاهد از ابن عباس نقل کرده که در تفسیر آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى گفت: ان تحفظونی فی اهل بیته و تودوهم بی: منظور این است که حق مرا در اهل بیتم حفظ کنید، و آنها را به خاطر من دوست دارید.

و از اینجا روشن می شود آنچه از ابن عباس بطریق دیگر نقل شده که منظور عدم آزار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاطر قربتش با قبائل مختلف عرب بوده، مسلم نیست، زیرا چنانکه دیدیم مخالف آن نیز از ابن عباس نقل شده است.

۴- ابن جریر طبری در تفسیرش با سند خود از سعید بن جبیر و با سند دیگری از عمر بن شعیب نقل می کند که منظور از این آیه، هی قربی رسول الله (تزدیکان رسول خدا می باشد).

۵- مرحوم طبرسی مفسر معروف از شواهد التنزیل حاکم حسکانی که از مفسران و محدثان معروف اهل سنت است از ابی امامه باهلی چنین نقل می کند:

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ان الله خلق الانبیاء من اشجار شتی، و انا و علی (علیه السلام) من شجره واحده، فانا اصلها، و علی (علیه السلام) فرعها، و فاطمه (علیها السلام) لقاحها، و الحسن و الحسین ثمارها، و اشیاعنا و اوراقها- تا آنجا که فرمود- لو ان عبدا عبد الله بین الصفا و المروه الف عام، ثم الف عام، ثم الف عام، حتی یصیر کالشن البالی، ثم لم یدرک محبتنا اکبه الله علی منخریه فی النار، ثم تلا:

قل لا- اسئلكم علیه اجرا: خداوند انبیاء را از درختان مختلفی آفرید، ولی من و علی (علیه السلام) را از درخت واحدی، من اصل آنم، و علی شاخه آن، فاطمه موجب باروری آن است، و حسن حسین میوه های آن، و شیعیان ما برگهای آنند ... سپس افزود: اگر کسی خدا را در میان صفا و مروه هزار سال، و سپس هزار سال، و از آن

پس هزار سال، عبادت کند، تا همچون مشک کهنه (وخشک) شود، اما محبت ما را نداشته باشد خداوند او را به دو دماغ (وبه صورت) در آتش می افکند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.

جالب این که این حدیث آن چنان اشتهار یافته بود که شاعر معروف کمیت در اشعارش به آن اشاره کرده، می گوید:

وجدنا لكم في آل حاميم آیه*** تأولها منا تقى و معرب

ما برای شما (خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در سوره های حامیم آیه ای یافتیم.

که گروه تقیه کننده آن را تاویل کرده، و گروه آشکار کننده آن را آشکارا، بیان کرده اند.

۶- و نیز سیوطی در الدر المنثور از ابن جریر از ابی الدیلم چنین نقل می کند:

هنگامی که علی بن الحسین علیهما السلام) را به اسارت آوردند، و بر در دروازه دمشق نگهداشتند، مردی از اهل شام گفت: الحمد لله الذی قتلکم و استاصلکم! خدا را شکر که شما را کشت، و ریشه کن ساخت! علی بن الحسین (علیهما السلام) فرمود: آیا قرآن را خوانده ای؟ گفت آری، فرمود: سوره های حامیم را خوانده ای، عرض کرد نه، فرمود آیا این آیه را نخوانده ای قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؟! گفت: آیا شما همانها هستید که در این آیه اشاره شده؟ فرمود: آری.

۷- زمخشری در کشاف حدیثی نقل کرده که فخر رازی و قرطبی نیز در تفسیرشان از او اقتباس کرده اند: حدیث مزبور به وضوح مقام آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهمیت حب آنها را بیان می دارد، می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

من مات علی حب آل محمد مات شهيدا.

الا و من مات علی حب آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مات مغفورا له.

الا و من مات علی حب آل محمد مات تائبا.

الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل الايمان.

الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر.

الا و من مات على حب آل محمد يُزَفُّ الى الجنة كما تُزَفُّ العروس الى بيت زوجها.

الا و من مات على حب آل محمد فتح له في قبره بابان الى الجنة.

الا و من مات على حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمه.

الا و من مات على حب آل محمد مات على السنه و الجماعه.

الا و من مات على بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه آيس من رحمه الله

الا و من مات على بغض آل محمد مات كافرا.

الا و من مات على بغض آل محمد لم يشم رائحه الجنة: هر كس با محبت آل محمد بميرد شهيد از دنيا رفته.

آگاه باشید هر كس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنيا رود بخشوده شده است.

آگاه باشید هر كس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنيا رود با توبه از دنيا رفته.

آگاه باشید هر كس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنيا رود مؤمن كامل الايمان از دنيا رفته.

آگاه باشید هر كس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنيا رود فرشته مرگ او را بشارت به بهشت می دهد، و سپس منكر و نكير (فرشتگان مامور سؤال در برزخ) به او بشارت دهند.

آگاه باشید هر كس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنيا رود او را با احترام به سوی بهشت می برند آنچنانكه عروس به خانه داماد.

آگاه باشید هر كس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنيا رود در قبر او دو دَرُ به سوی بهشت گشوده می شود.

آگاه باشید هر كس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنيا رود قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می دهد.

آگاه باشید هر كس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنيا رود بر سنت و جماعت اسلام از دنيا رفته.

آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود روز قیامت در حالی وارد عرصه محشر می شود که در پیشانی او نوشته شده: مایوس از رحمت خدا! آگاه باشید هر کس با بغض آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا برود کافر از دنیا رفته

آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا برود بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

جالب اینکه فخر رازی بعد از ذکر این حدیث شریف که صاحب کشف آن را به صورت ارسال مسلم ذکر کرده است می افزاید: آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کسانی هستند که بازگشت امرشان به او است، کسانی که ارتباطشان محکمتر و کاملتر باشد آل محسوب می شوند، و شک نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین محکمترین پیوند را با رسول خدا داشتند، و این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتر است، بنا بر این لازم است که آنها را آل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدانیم.

سپس می افزاید: گروهی در مفهوم آل اختلاف کرده اند، بعضی آنها را خویشاوندان نزدیک پیامبر می دانند، و بعضی گفته اند آنها امت پیامبرند، اگر این واژه را بر معنی اول حمل کنیم آل پیامبر تنها آنها هستند، و اگر به معنی امت که دعوت او را پذیرفتند بدانیم باز هم خویشاوندان نزدیک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آل او محسوب می شوند، بنا بر این به هر تقدیر آنها آل هستند و اما غیر آنها در لفظ آل داخلند یا نه؟ محل اختلاف است.

سپس فخر رازی از صاحب کشف چنین نقل می کند: وقتی این آیه نازل شد عرض کردند ای رسول خدا! خویشاوندان تو کیانند که مودتشان بر ما واجب است؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزندشان.

بنا بر این ثابت می شود که این چهار تن ذی القربای پیغمبرند و هنگامی که این معنی ثابت شد واجب است از احترام فوق العاده ای برخوردار باشند.

فخر رازی می افزاید: دلائل مختلفی بر این مساله دلالت می کند:

۱- جمله الا الموده فی القربی که طرز استدلال به آن بیان شد.

۲- شک نیست که پیامبر فاطمه را دوست می داشت و درباره او فرمود: فاطمه بضعه منی يؤذینی ما يؤذیها: فاطمه پاره تن من است آنچه او را آزار دهد مرا آزار داده است! و با احادیث متواتر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ثابت شده که او علی و حسن و حسین را دوست می داشت، و هنگامی که این معنی ثابت شود محبت آنها بر تمام امت واجب است چون خداوند فرموده: وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ: از او پیروی کنید تا هدایت شوید و نیز فرموده: فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ: کسانی که فرمان او را مخالفت می کنند از عذاب الهی بترسند و نیز فرموده: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ: بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد و نیز فرموده لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ: برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود.

۳- دعاء برای آل افتخار بزرگی است و لذا این دعا خاتمه تشهد در نماز قرار داده شده: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، و ارحم محمد و آل محمد، و چنین تعظیم و احترامی در حق غیر آل دیده نشده است، بنا بر این همه این دلائل نشان می دهد که محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) واجب است.

سرانجام فخر رازی سخنان خود را در این مساله با اشعار معروف شافعی پایان می دهد:

یا را کبا قف بالمحصب من منی *** و اهتف بساکن خیفها و الناهض

سحرا اذا فاض الحجج الی منی *** فیضا کما نظم الفرات الفاض.

ان کان رفضا حب آل محمد *** فلیشهد الثقلان انی رافضی!

ای سواری که عازم حج هستی! در آنجا که در نزدیکی منی ریگ برای رمی جمرات جمع می کنند و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خداست بایست، و فریاد بزین به تمام کسانی که در مسجد خیف مشغول عبادتند و یا در حال حرکت می باشند.

فریاد بزین به هنگام سحرگاه که حاجیان از مشعر به سوی منی کوچ می کنند و

همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منی می شوند.

آری فریاد بزَن و بگو: اگر محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رفض و ترک است، همه جن و انس شهادت دهند که من رافضیم!.

آری این است استنباط فخر رازی یکی متعصب ترین علمای اهل سنت در تفسیر آیه مذکور و ای است مقام آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) که ماسیعیان، به دامانشان چنگ زده ایم و آنها را رهبر خویش و راهنمای دین و دنیا پذیرفته ایم، الگو و اسوه خویش می دانیم و تداوم خط نبوت را با امامت آنها می بینیم.

البته غیر از احادیث مذکور، روایات فراوان دیگری در منابع اسلامی نقل شده که از نظر رعایت اختصار و قناعت به جنبه های اختصاری، به هفت روایت معروض، اکتفا کردیم، ولی ذکر این نکته را مناسب می دانیم که در بعضی از منابع کلامی مانند احقاق الحق و شرح مبسوط آن، حدیث معروف مذکور در مورد تفسیر آیه قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى از حدود پنجاه کتاب از کتب اهل سنت نقل شده است که نشان می دهد تا چه اندازه نقل این روایت گسترده و مشهور بوده است قطع نظر از منابع فراوانی که از طرق اهل بیت این حدیث را نقل می کند.

در رابطه با مطلب مورد بحث به چند نکته توجه نمائید:

۱- سخنی با مفسر معروف آلوسی

در اینجا سؤالی برای جمعی مطرح است که آلوسی مفسر معروف در روح المعانی آن را به صورت ایرادی بر شیعه مطرح کرده، و ما آن را به صورت یک سؤال در اینجا عنوان کرده، مورد بررسی قرار می دهیم، خلاصه کلام او چنین است: بعضی از شیعه آیه را در مقام استدلال بر امامت علی (علیه السلام) ذکر کرده اند و گفته اند علی (علیه السلام) واجب المحبه است، و هر واجب المحبتی واجب الطاعه است، و هر واجب الطاعتی دارای مقام امامت است، و از آن نتیجه گرفته اند

که علی (علیه السلام) دارای مقام امامت می باشد و آیه را دلیل بر این موضوع شمردند.

اما سخن آنها از چند جهت قابل ایراد است.

اولاً- استدلال به آیه بر وجوب محبت فرع بر این است که آیه را به معنی محبت خویشاوندان پیامبر بدانیم، در حالی که جمع کثیری از مفسران این تفسیر را نپذیرفته اند، و گفته اند این مناسب مقام نبوت نیست، زیرا پیامبر را متهم می سازد، چه اینکه شبیه کار دنیاپرستانی است که فعالیت‌هایی را شروع می کنند، سپس منفعی در برابر آن برای فرزندان و بستگان خود مطالبه می نمایند بعلاوه با آیه **وَ مَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ** (تو پاداشی از آنها مطالبه نمی کنی) (یوسف- ۱۰۴) منافات دارد.

ثانیاً قبول نداریم که وجوب محبت دلیل بر وجوب اطاعت است، لذا ابن بابویه در کتاب اعتقادات می گوید: امامیه اتفاق دارند که محبت علویین لازم است در حالی که همه را واجب الاطاعت نمی دانند! ثالثاً قبول نداریم که هر شخص واجب الاطاعه ای دارای مقام امامت یعنی زعامت کبری باشد، و الا هر پیامبری در زمان خود دارای چنین مقامی بود، در حالی که در داستان طالوت می خوانیم که او امام جمعیت شد در حالی که پیامبری نیز در آن زمان وجود داشت.

رابعاً آیه اقتضا می کند تمام اهل بیت واجب الاطاعه باشند، و به همین دلیل باید همه امام باشند، در حالی که امامیه چنین عقیده ای ندارند.

تحلیل و بررسی

با برداشتی که از آیه مورد بحث طبق قرائن فراوان و محکم موجود در آیه و سایر آیات قرآن داشتیم پاسخ بسیاری از این ایرادات روشن می شود: زیرا گفتیم این محبت امر ساده ای نیست، این به عنوان پاداش نبوت و اجر رسالت است، طبعاً باید مطلبی هموزن و همشأن آن باشد، تا بتواند پاداش آن قرار گیرد.

از سوی دیگر آیات قرآن گواهی می دهد سود این محبت چیزی نیست که به

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برگردد، بلکه نتیجه آن صددرصد عائد خود مؤمنان می شود یا به تعبیر دیگر این یک امر معنوی است که در تکامل هدایت مسلمانان مؤثر است.

به این ترتیب گرچه از آیه چیزی جز مساله وجوب محبت استفاده نمی شود اما با قرائنی که ذکر شد این وجوب محبت سر از مساله امامت که پشتوانه مقام نبوت و رسالت است در می آورد.

با توجه به این توضیح کوتاه به بررسی ایرادات مذکور می پردازیم: اولاً- اینکه بعضی از مفسران آیه را به مودت اهل بیت تفسیر نکرده اند باید قبول کرد که پیشداوریها و رسوبات ذهنی مانع از این امر بوده فی المثل جمعی از آنها قریبی را به معنی تقرب به پروردگار تفسیر کرده اند! در حالی که در تمام آیات قرآن هر موردی این کلمه به کار رفته به معنی خویشاوندان است.

و یا اینکه جمعی آن را به معنی خویشاوندی پیامبر با قبایل عرب تفسیر کرده اند، در حالی که این تفسیر نظام آیه را به کلی به هم می ریزد، اجر رسالت را از کسی مطالبه می کنند که رسالت را پذیرفته، و کسی که رسالت پیامبر را بپذیرد چه نیازی دارد که خویشاوندی او را با خود در نظر گیرد، و از آزار او چشم پوشد؟ علاوه بر این روایات زیادی که آیه را به ولایت اهل بیت پیامبر تفسیر می کند چرا کنار بگذاریم؟! بنا بر این باید قبول کرد که این گروه از مفسران هرگز با ذهن خالی به تفسیر آیه پرداخته اند و گرنه مطلب پیچیده ای در آن وجود ندارد.

و از اینجا روشن می شود که تقاضای چنین پاداشی نه با مقام نبوت منافات دارد، و نه همچون راه و رسم دنیا پرستان است، و با آیه ۱۰۴ سوره یوسف که نفی هر گونه پاداش میکند نیز کاملاً هماهنگ است، چرا که پاداش مودت اهل بیت در حقیقت پاداشی نیست که پیامبر از آن منتفع گردد بلکه خود مسلمین از آن بهره مند می شوند ثانیاً- درست است وجوب محبت ساده هرگز دلیل بر وجوب اطاعت نیست اما وقتی در نظر بگیریم که این محبتی است که متناسب همطراز رسالت قرار داده شده، یقین پیدا می کنیم که وجوب اطاعت نیز در آن نهفته است، و از اینجا

روشن می شود که گفتار ابن بابویه (صدوق) نیز منافاتی با آنچه گفتیم ندارد.

ثالثا- درست است که هر وجوب اطاعتی دلیل بر مقام امامت و زعامت کبری نیست، ولی باید توجه داشت وجوب اطاعتی که پادشاه رسالت و متناسب با آن است جز امامت نمی تواند باشد.

رابعاً- امام به معنی رهبر- در هر عصری یکتا نیست، و بنا بر این امامت همه اهل بیت معنی نخواهد داشت بعلاوه نباید نقش روایات را در این زمینه یعنی در فهم معنی آیه از نظر دور داشت.

قابل توجه اینکه آلوسی شخصا اهمیت زیادی برای مودت اهل بیت قائل شده، و در چند خط پیش از این بحث می گوید: حق این است که محبت خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بخاطر قرابتشان با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) واجب است، و هر قدر قرابت قویتر باشد محبت وجوب بیشتری دارد، و سرانجام می گوید: آثار این مودت تعظیم و احترام و قیام به اداء حقوق اقربای پیغمبر است، در حالی که بسیاری از مردم در این امر سستی کرده اند تا آنجا که محبت قرابت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را یکنوع رافضی گری شمرده اند! ولی من چنین نمی گویم، بلکه همان می گویم که شافعی در آن کلام جالب و گویای خود گفته است.

سپس اشعاری را که از شافعی نقل کردیم ذکر کرده، می افزاید: با این حال من معتقد به خروج از اعتقادات بزرگان اهل سنت در مورد صحابه نیستم، و محبت آنها را نیز از واجبات می شمرم.

۲- کشتی نجات!

فخر رازی در ذیل این بحث نکته ای را نقل کرده و آن را پسندیده است و آلوسی در روح المعانی نیز آن را به عنوان نکته ای لطیف به نقل از فخر رازی آورده، نکته ای که فکر می کنند از طریق آن بعضی از تضادها بر طرف می گردد، و آن اینکه: پیغمبر گرامی اسلام از یکسو فرموده است: مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من ركب فیها

نجی: مثل اهل بیت من همچون کشتی نوح است هر کس سوار بر آن شود نجات می یابد.

و از سوی دیگر فرموده است: اصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم:

اصحاب من همچون ستارگان آسمانند به هر کدام اقتدا کنید هدایت می یابید

و ما الان در اقیانوس تکلیف گرفتاریم، و امواج شبهات و شهوات ما را از هر سو در هم می کوبد، و آنکس که می خواهد از دریا عبور کند احتیاج به دو امر دارد یکی کشتی است که خالی از هر عیب و نقص باشد، و دیگری ستارگان پر فروغ درخشنده ای است که مسیر را به او نشان دهد، هنگامی که انسان سوار بر کشتی شود، و چشم بر ستارگان درخشان بدوزد امید نجات وجود دارد، همچنین هر کس از اهل سنت بر کشتی محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) سوار گردد، و چشم به ستارگان اصحاب دوزد امید است که خداوند او را به سلامت و سعادت در دنیا و آخرت برساند.

ولی ما می گوئیم این تشبیه شاعرانه گرچه زیبا است اما دقیق نیست، چرا که اولاً کشتی نوح مرکب نجات بود و در آن روز که همه جای جهان را امواج خروشان آب فرا گرفته بود، دائماً در گردش بود بی آنکه مانند کشتیهای معمولی مقصدی داشته باشد که به سوی آن مقصد به کمک ستارگان حرکت کند.

مقصد خود کشتی بود، و نجات از غرقاب، تا فرو نشستن آب و قرار گرفتن کشتی بر کنار کوه جودی.

ثانیاً- در بعضی از روایات که در کتب برادران اهل سنت نقل شده از پیغمبر گرامی اسلام چنین آمده است: النجوم امان لاهل الارض من الغرق و اهل بیتی امان لامتی من الاختلاف فی الدین ستارگان امان برای اهل زمینند از غرق شدن و اهل بیت من امان امتند از اختلاف در دین.

۳- تفسیر و من یقترف حسنه ...

اقتراف در جمله و من یقترف حسنه نزد له فیها حسنه هر کس حسنه ای را کسب کند ما بر حسن آن می افزائیم در اصل از قرف (بر وزن حرف) به معنی کندن پوست اضافی از درخت یا پوستهای اضافی از زخم است که گاه مایه پیراستن و بهبودی می گردد، این کلمه بعدا در اکتساب به کار رفته اعم از اینکه اکتساب خوبی باشد یا بدی.

ولی به گفته راغب این واژه در بدیها بیش از خوبیها به کار می رود (هر چند در آیه مورد بحث در خوبیها به کار رفته).

لذا ضرب المثلی در عرب معروف است که می گویند: الاعتراف یزیل الاقتراف اعتراف به گناه، گناه را از بین می برد.

جالب اینکه در بعضی از تفاسیر از ابن عباس و یکی دیگر از مفسران نخستین بنام سدی نقل شده که منظور از اقراراف حسنه در آیه شریفه مودت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

در حدیثی که سابقا از امام حسن بن علی (علیهما السلام) نقل کردیم نیز آمده:

اقراراف الحسنه مودتنا اهل البیت: منظور از بدست آوردن حسنه مودت ما اهل بیت است روشن است که منظور از اینگونه تفسیرها محدود بودن معنی اکتساب حسنه به مودت اهل بیت نیست، بلکه معنی وسیع و گسترده ای دارد ولی از آنجا که این جمله به دنبال مساله مودت ذی القربی آمده است روشترین مصداق اکتساب حسنه همین مودت است.

۴- این چند آیه مدنی است

این سوره (سوره شوری) از سوره های مکی است.

ولی جمعی از مفسران معتقدند که این چهار آیه (آیه ۲۳ تا ۲۶) در مدینه نازل شده است، و شان نزولی که در تفسیر این آیات نقل شده گواه بر این معنی است، روایاتی که اهل بیت را به علی (علیه السلام) و فاطمه و دو فرزندان آنها امام حسن و

امام حسین تفسیر می کند نیز مناسب همین معنی است، زیرا می دانیم ازدواج علی (علیه السلام) و بانوی اسلام در مدینه انجام گرفت، و تولد حسن و حسین (علیهما السلام) در سالهای سوم و چهارم هجری طبق نقل معروف بوده است. (۱)

مجلس ۱۰۸ ذی القربی

وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ۲۶- و حق نزدیکان را بپرداز و (همچنین) مستمند و وامانده در راه را، و هرگز اسراف و تبذیر مکن. ۲۷- چرا که تبذیرکنندگان برادران شیاطینند، و شیطان کفران (نعمتهای) پروردگارش کرد

نخست می گوید: حق ذی القربی و نزدیکان را به آنها بده (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) و همچنین مستمندان و درراه ماندگان را (وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ): در عین حال هرگز دست به تبذیر نیالای (وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا).

تبذیر در اصل از ماده بذر و به معنی پاشیدن دانه می آید، منتها این کلمه مخصوص مواردی است که انسان اموال خود را به صورت غیر منطقی و فساد، مصرف می کند و معادل آن در فارسی امروز ریخت و پاش است.

و به تعبیر دیگر تبذیر آنست که مال در غیر موردش مصرف شود هر چند کم باشد، و اگر در موردش صرف شود تبذیر نیست هر چند زیاد باشد.

چنانکه در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: که در ذیل این آیه در پاسخ سؤال کننده ای فرمود: من انفق شیئا فی غیر طاعه الله فهو مبذر و من انفق

۱- باتغییرات و حذف و اضافاتی از تفسیر نمونه ج: ۲۰ ص: ۴۰۱ بیعد.

فی سبیل الله فهو مقتصد: کسی که در غیر راه اطاعت فرمان خدا مالی انفاق کند، تبذیر کننده است و کسی که در راه خدا انفاق کند میانه رو است و نیز از آنحضرت نقل شده که روزی دستور داد رطب برای خوردن حاضران بیاورند، بعضی رطب را می خوردند و هسته آنرا به دور می افکندند، فرمود: این کار را نکنید که این تبذیر است و خدا فساد را دوست نمی دارد.

دقت در مساله اسراف و تبذیر تا آن حد است که در حدیثی می خوانیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از راهی عبور می کرد، یکی از یارانش بنام سعد مشغول وضوء گرفتن بود، و آب زیاد می ریخت، فرمود: چرا اسراف می کنی ای سعد! عرض کرد: آیا در آب وضو نیز اسراف است؟ فرمود: نعم و ان کنت علی نهر جار: آری هر چند در کنار نهر جاری باشی.

در اینکه منظور از ذی القربی در اینجا همه خویشاوندان است یا خصوص خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (زیرا مخاطب در آیه او است) در میان مفسران گفتگو است.

در احادیث متعددی که در ادامه، بحث آن خواهد آمد می خوانیم که این آیه به ذوی القربای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تفسیر شده، و حتی در بعضی می خوانیم که به داستان بخشیدن سرزمین فدک به فاطمه زهرا (علیهاالسلام) نظر دارد.

ولی همانگونه که بارها گفته ایم اینگونه تفسیرها مفهوم وسیع آیات را محدود نمی کند، و در واقع بیان مصداق روشن و واضح آن است.

خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در جمله و آت دلیل بر اختصاص این حکم به او نیست، زیرا سایر احکامی که در این سلسله آیات وارد شده، مانند نهی از تبذیر و یا مدارای با سائل و مستمند و یا نهی از بخل و اسراف، همه به صورت خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر شده، در حالی که می دانیم این احکام جنبه اختصاصی ندارد، و مفهوم آن کاملاً عام است.

توجه به این نکته نیز لازم است که نهی از تبذیر بعد از دستور به ادای حق

خویشاوندان و مستمند و ابن سبیل اشاره به این است که مبادا تحت تاثیر عواطف خویشاوندی و یا عاطفه نوع دوستی در مقابل مسکین و ابن السبیل قرار بگیری و بیش از حد استحقاقشان به آنها انفاق کنی و راه اسراف را بپوشی که اسراف و تبذیر در همه جا نکوهیده است.

آیه بعد به منزله استدلال و تاکید بر نهی از تبذیر است، می فرماید: تبذیر کنندگان برادران شیاطین هستند (إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ).

و شیطان، کفران نعمتهای پروردگار کرد (وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا).

اما اینکه شیطان، کفران نعمتهای پروردگار را کرد روشن است، زیرا خداوند نیرو و توان و هوش و استعداد فوق العاده ای به او داده بود، و او اینهمه نیروها را در غیر موردش یعنی در طریق اغوا و گمراهی مردم صرف کرد.

و اما اینکه تبذیر کنندگان برادران شیاطینند، به خاطر آنست که آنها نیز نعمتهای خداداد را کفران می کنند و در غیر مورد قابل استفاده صرف می نمایند.

تعبیر به اخوان (برادران) یا به خاطر این است که اعمالشان همردیف و هماهنگ اعمال شیاطین است، همچون برادرانی که یکسان عمل می کنند، و یا به خاطر آنست که قرین و همنشین شیطان در دوزخند، همانگونه که در آیه ۳۹ از سوره زخرف بعد از آنکه قرین بودن شیطان را با انسان های آلوده بطور کلی بیان می کند می فرماید: وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ: امروز اظهار برائت و تقاضای جدائی از شیطان سودمند به حال شما نیست چرا که همگی در عذاب مشترکید.

و اما اینکه شیاطین در اینجا به صورت جمع ذکر شده ممکن است اشاره به چیزی باشد که از آیات سوره زخرف استفاده می شود که هر انسانی روی از یاد خدا برتابد، شیطانی برانگیخته می شود که قرین و همنشین او خواهد بود، نه تنها در این جهان که در آن جهان نیز همراه او است وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ... حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ)

سوره زخرف آیه ۳۶ و ۳۸).

و از آنجا که گاهی مسکینی به انسان رو می آورد و امکاناتی برای پاسخ گوئی به نیاز او در اختیارش نیست، آیه بعد طرز برخورد صریح با نیازمندان را در چنین شرائطی بیان می کند و می گوید: اگر از این نیازمندان به خاطر (نداشتن امکانات و) انتظار رحمت خدا که به امید آن هستی، روی برگردانی نباید این روی گرداندن توأم با تحقیر و خشونت و بی احترامی باشد، بلکه باید با گفتاری نرم و سنجیده و توأم با محبت با آنها برخورد کنی حتی اگر می توانی وعده آینده را به آنها بدهی و مایوسشان نسازی

(وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا).

میسور از ماده یسر به معنی راحت و آسان است، و در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هر گونه سخن نیک و برخورد توأم با احترام و محبت را شامل می شود.

بنا بر این اگر بعضی آنرا به عبارت خاصی تفسیر کرده اند، و یا به معنی وعده دادن برای آینده، همه از قبیل ذکر مصداق است.

در روایات می خوانیم که بعد از نزول این آیه هنگامی که کسی چیزی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواست و حضرت چیزی نداشت که به او بدهد می فرمود: یرزقنا الله و ایاکم من فضله: امیدوارم خدا ما و تو را از فضلش روزی دهد.

در سنتهای قدیمی ما به هنگام برخورد با سائل چنین بوده و هست که هنگامی که تقاضا کننده ای به در خانه می آمد و چیزی برای دادن موجود نبود به او می گفتند: ببخش، اشاره به اینکه آمدن تو بر ما حقی ایجاد می کند و از نظر اخلاقی از ما چیزی طلبکار هستی و ما تقاضا داریم که این مطالبه اخلاقی خود را بر ما ببخشی چرا که چیزی که پاداش آن باشد موجود نداریم!

کلمه ذی القربی همانگونه که گفتیم به معنی بستگان و نزدیکان است و در اینکه منظور از آن در اینجا معنی عام است یا خاص در میان مفسران بحث است.

۱- بعضی معتقدند مخاطب، همه مؤمنان و مسلمانان هستند، و منظور پرداختن حق خویشاوندان به آنها است.

۲- بعضی دیگر می گویند مخاطب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و منظور پرداختن حق بستگان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها است، مانند خمس غنائم و سایر اشیائی که خمس به آن تعلق می گیرد و بطور کلی حقوقشان در بیت المال.

لذا در روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده می خوانیم که به هنگام نزول این آیه، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه (علیها السلام) را خواند و سرزمین فدک را به او بخشید.

در حدیثی که از منابع اهل تسنن از ابو سعید خدری صحابه معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده می خوانیم: لما نزل قوله تعالى و آت ذا القربی حقه اعطی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه فدکا: هنگامی که آیه و آت ذا القربی حقه نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سرزمین فدک را به فاطمه (علیها السلام) داد.

از بعضی از روایات استفاده می شود که حتی امام سجاد (علیه السلام) به هنگام اسارت در شام با همین آیه به شامیان استدلال فرمود و گفت: منظور از آیه آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ مائیم که خدا به پیامبرش دستور داده که حق ما ادا شود (و این چنین شما شامیان همه این حقوق را ضایع کردید).

ولی با اینهمه همانگونه که قبلا هم گفتیم این دو تفسیر با هم منافات ندارد، همه موظفند حق ذی القربی را پردازند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم که رهبر جامعه اسلامی است

موظف است به این وظیفه بزرگ الهی عمل کند، در حقیقت اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از روشنترین مصداقهای ذی القربی و شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از روشنترین افراد مخاطب به این آیه است.

به همین دلیل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حق ذی القربی را که خمس و همچنین فدک و مانند آن بود به آنها بخشید، چرا که گرفتن زکات که در واقع از اموال عمومی محسوب می شد برای آنها ممنوع بود.

البته توجه داشته باشید و اشتباه نشود، معنا و مفهوم ذی القربی در این آیه، که برای عموم و عام توضیح دادیم بر خلاف آیه ...
 قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (۲۳)

شوری: ۲۳- ... بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم و هر کس عمل نیکی انجام دهد بر نیکی اش می افزایم، چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است.

باتوجه به تفسیر و توضیح های مذکور، این نکته برای ما مسلم می شود که دوست داشتن ذی القربی آن حضرت و احترام آنها، از وظایف مهم مسلمانان و از تکالیف قطعی آنهاست که بزرگان زیادی در زمان حیات خود به این وظیفه عمل نموده و در موقع لزوم از جان و مال خود گذشته اند و تاریخ برای ما سرگذشت های آنان را بیان کرده و مورد تته و الگو گرفتن از آنها را، قرار داده است که برای نمونه به سرگذشت یکی از این بزرگان دقت نمائید.

قیس بن سعد بن عباده

نام او قیس و کنیه اش ابو عبدالله بود. پدرش سعد بن عباده رئیس قبیله خزرج بود و مادرش فکهیه، دختر عبید بن دلیم بن حارثه بود .. قیس در سال آغازین اسلام و یا اندکی پیش از آن در مدینه به دنیا آمد. او در همان روزهای نوجوانی به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم علاقه مند شد و در شمار صحابه آن حضرت درآمد.

پس از حضور در غزوه بنی المصطلق در همه جنگ های زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بود قیس بن سعد در واقعه غدیر خم حاضر بود و با توجه به آن چه از رسول خدا شنیده بود (حدیث غدیر) یکی از دوازده نفری بود که تصمیم به رویارویی با ابوبکر گرفتند؛ ولی حضرت علی علیه السلام آن ها را به آرامش دعوت کرد و آنان به اعتراض لفظی بسند کردند.

قیس در سال ۱۹ در فتح مصر شرکت کرد و سپس ساکن همان جا شد تا این که در ماجرای اعتراض به عثمان، به مدینه آمد و پس از به حکومت رسیدن حضرت علی علیه السلام، از سوی امام حاکم مصر شد؛ ولی توطئه های معاویه، حضرت علی را وادار به احضار قیس کرد.

قیس بن سعد در نبردهای جمل و صفین و نهروان حضوری چشمگیر داشت و به جانبازی رسید. وی در دوران حکومت امام علی علیه السلام فرمانده شرطه الخمیس (گروهی از یاران جان نثار حضرت علی علیه السلام) بود.

او جزو یاران بزرگ و نام آور پیامبر و علی بن ابی طالب است، ولی گمنام در تاریخ اسلام و تشیع. به خاطر بینش سیاسی اجتماعی اش از دیگر یاران امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) متمایز بود. معاویه هم به بزرگ مردی اش معترف بود و او را با صدهزار نفر از یاران خود برابر می دانست.

تمام مورخان و سیره نویسان، او را یکی از پنج سیاست مدار عرب در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) می دانند.

پیشوای انصاری و از افسران ارشد اسلام. (۱)

از اصیل ترین و شریف ترین خاندان های انصار است که در اسلام و ایمان سوابق درخشانی داشتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم به مناسبت های مختلف علاقه خاص خود را به آنها ابراز

می کرد. (۱)

مانند پدرش بلند قامت و کشیده بود و وقتی بر اسب تنومندی می نشست، پاهایش به زمین می رسید. (۲)

باهوش ترین و مشهورترین فرزند پدرش بود. در محضر سه آفتاب عالم تاب، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی بن ابی طالب (علیه السلام) و امام حسن مجتبی (علیه السلام) روزگار گذرانند. با این که پسر رئیس قبیله بود، پدرش او را برای خدمتگزاری نزد پیامبر خدا فرستاد. (۳)

احادیث فراوانی از پیامبر نقل کرده است و از بزرگان شیعه امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) بود و معتقدی راستین به محبت و ولایت ایشان که در همه جنگ ها در رکاب حضرتش جنگید. (۴)

همواره در کنار علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود و با وجود فشارها و دورنگی های جامعه حاضر نشد مولایش را ترک کند. به ولایت آن حضرت، معتقد بود و با همین عقیده نیز جهان را بدرود گفت. (۵)

دشمنان علی (علیه السلام) را با سخنان زیرکانه اش بر زمین می کوبید. حلبی در کتاب سیره خود می نویسد: «هر کس بر آنچه میان قیس و معاویه گذشت آگاهی یابد، از وفور عقل و زیرکی وی در شگفتی فرو می رود.»

در کمال آرامش و دقت نماز می خواند. ماری آرام آرام به سوی سجده گاهش آمد و در آنجا آرمید. قیس به رکوع رفت. مارتابی به خود داد، ولی گویا قصد حرکت نداشت. قیس با سر خود، ما را کنار زد و در پهلوی وی به سجده رفت. ما هم در

۱- سید علی خان کبیر، الدرجات الرفیعه، ص ۳۳۴؛ واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۵۴۷.

۲- محمدتقی شوشتری، قاموس الرجال، ج ۷، ص ۴۰۱، الاعلام، ج ۲، ص ۸۰۰.

۳- ابوالحسن علی بن ابی الکریم محمد، اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۱۵؛ نووی، تهذیب الاسماء، ج ۲، ص ۶۲.

۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ص ۱۲۸.

۵- ابراهیم بن محمدتقی، الغارات، ص ۵۳۸.

کنارش آرام گرفته بود. قیس غرق در نمازش بود. مار از دوشش بالا رفت و به گردنش پیچید، ولی قیس گویا وجود او را حس نمی کرد. آن قدر محو معبودش بود که جز او هیچ را نمی دید. آرام از سجده برخاست و سلام نماز را داد. مار را از گردنش جدا کرد و به طرفی افکند. (۱)

معاویه با سه توطئه بزرگ، کوشید سد محکم قیس را بشکند. (زیرا او با) ایمان و پذیرش ولایت آل علی (علیه السلام) سدی در برابر دنیای آل امیه بود. اما این توطئه هم جواب نداد. معاویه بار دیگر فهمید که مردان خدا گرچه در فشار سخت حوادث، احساس تنهایی و غربت کنند، با تهدید نیز نمی توان آنها را از راه بازداشت. (۲)

قیس به همراه مولایش، امام علی (علیه السلام) به قصد تعقیب پیمان شکنان، وطن اجدادش، مدینه را با هزار خاطره ترک کرد و پس از شرکت در جنگ جمل وارد کوفه شد.

فرستادن قیس بن سعد به عنوان والی مصر

امام در همان آغازین لحظات حضور در کوفه، (در ماه صفر سال ۳۶هـ)، قیس را به فرمانداری مصر منصوب کرد. (۳)

ابن اثیر و ابراهیم بن سعد بن هلال ثقفی در کتاب الغارات، بنا بر روایتی که ابن ابی الحدید از آنان نقل کرده است، گفته اند: امیر مؤمنان (علیه السلام) به قیس فرمود: با سپاه مصر برو. زیرا این کار دشمن را بیشتر می ترساند و مولایت را عزیزتر می دارد. به نیکو کردار نکویی کن و بر شکاک سخت بگیر و با عامه مردم ملاحظت کن که ملاحظت خود برکت است. قیس گفت: سپاه را برای تو و امی نهم، اما آنچه درباره ملاحظت و احسان به مردم به من سفارش کردی، از خداوند تعالی در این مورد

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴.

۲- الغارات، صص ۱۰۶-۱۰۳.

۳- همان، ص ۹۹.

کمک خواهم گرفت.

با خانواده اش تنها به سمت مصر حرکت کرد؛ راهی پر از خطر و دشمن، سپاه را برای امام باقی گذاشت تا در صورت نیاز از آنها استفاده کند.

مؤمنی مخلص بود و به هدفش ایمان داشت که چنین آرام و ثابت قدم در راه اجرای فرمان مولایش گام بر می داشت. تمام دارایی اش، هفت نفر بود و یک دعوت نامه، برای فراخواندن مردم به بیعت با علی بن ابی طالب (علیه السلام).^(۱)

با هوش و تدبیری که در زمامداری مصر به کار برده بود، آن سرزمین پر راز و رمز را در کنترل کامل خود درآورده و امامش را از بابت تسلط معاویه و عمرو بن عاص آسوده خاطر کرده بود، و معاویه را پریشان.^(۲)

قیس مردی صاحب نظر و مقتدر و زیرک و از پیروان و دوستان علی (علیه السلام) بود.

قیس با هفت تن از خانواده اش قدم به مصر نهاد. این خود نشانه ای بر زیرکی و اعتماد به نفس وی است، آن گاه بر فراز منبر بر آمد و نامه امیر المؤمنین (ع) را خواست و آن را برای مصریان خواند و سپس ایشان را به بیعت و مساعدت خود دعوت کرد. آن گاه برخاست و سخنانی کوتاه بر زبان راند. وی گفت: سپاس خدایی راست که حق را آورد و باطل را میرانید و ظالمان را نگونسار کرد. ای مردم! ما با بهترین کس پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست بیعت دادیم. پس شما نیز برخیزید و بر مبنای کتاب خدا و سنت رسولش بیعت کنید. اگر ما بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر (علیه السلام) کار نکردیم، پس بیعت ما بر گردن شما نیست. مردم همگی با او دست بیعت دادند مگر ساکنان قریه ای به نام خربتا، که طرفداران عثمان بودند. اما قیس با آنان از در صلح و آشتی داخل شد. وی از مردم خراج گرفت و هیچ کس با او ستیزه نکرد.

وی سرسخت ترین مردم در برابر معاویه بود. معاویه می ترسید از اینکه در میان

۱- همان.

۲- الغارات، ص ۱۰۲.

حکومت عراق که به وسیله علی (علیه السلام)، و حکومت مصر که به وسیله قیس اداره می شد قرار بگیرد.

از این رو نامه ای خطاب به قیس نوشت و او را به پیروی از خود فراخواند و حکومت عراق را به قیس و حکومت حجاز را به یکی از بستگان قیس که خود بگوید، وعده داد. قیس در پاسخ به خواسته معاویه از راه حيله وارد شد و گفت: باید درباره این کار فکر کند. معاویه برای بار دوم به صراحت قضیه را مطرح کرد و گفت: او نمی تواند کسی چون مرا با این نیرنگها بفریبد. قیس هم متقابلاً پاسخ معاویه را به صراحت داد و او را نیز تهدید کرد.

معاویه آرام و قرار نداشت. باید این شیر بیشه علی را از او جدا می کرد.

چاره ای اندیشید و پیامی برای قیس فرستاد: «از معاویه بن ابی سفیان به قیس بن سعد. سلام بر تو! اما بعد ... اگر می توانی از خواستاران انتقام خون عثمان باشی، چنین کن و از دستور ما پیروی کن. اگر من پیروز شوم تا زنده ام عراقین (کوفه و بصره) را به تو می دهم و تا هنگامی که قدرت دارم، حجاز را به هر یک از خویشانت که دوست داری واگذار می کنم. جز این نیز هر چه دوست داری از من بخواه که تو هر چه از من بخواهی، دریافت می کنی.»

پیشنهاد کمی نبود. کوفه و بصره و حجاز؛ یعنی نصف تمام متصرفات حکومت اسلامی، می توانست با پذیرفتن راه شرعی که معاویه پیش رویش قرار داده بود (خون خواهی عثمان) این همه دارایی داشته باشد و حتی بیش از آن، باید انتخاب می کرد. (۱)

مدت ها بود معاویه را در انتظار پاسخش گذاشته بود. معاویه محال می دانست که قیس پیشنهادش را رد کند. زمامداری نصف تصرفات مسلمانان چیز کمی نبود، حتماً قبول می کرد.

چشم معاویه به دروازه مصر بود تا پاسخ قیس آمد:

«شگفتا از فریبی که درباره من خورده ای و طمعی که در من بسته ای. از من می خواهی از فرمان کسی رخ برتابم که شایسته ترین شخص برای امیری، حق گوترین و راه یافته ترین مردم، و از همه کس به پیغمبر خدا نزدیک تر است؛ و به من دستور می دهی سر به فرمان تو نهم که از همه مردم برای این کار نالایق تر، دروغ گو تر و گمراه تر و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دورتری و طاغوتی از طاغوت های ابلیس هستی!؟»

قیس بن سعد با پیغامش، معاویه را مانند ماری زخمی به خود پیچاند. (۱)

(معاویه از جانب قیس ناامید شد و ترفندی دیگر به کار برد. او به اهل شام گفت که قیس جزو دوستان وی است و او را در گرفتن انتقام خون عثمان یاری می دهد.

همچنین نامه ای از قول قیس جعل کرد و آن را برای شامیان خواند. خبر این ماجرا توسط یکی از جاسوسان علی (علیه السلام) و نیز از طریق محمد بن ابو بکر و محمد بن جعفر بن ابو طالب به آن حضرت رسید. علی (علیه السلام)، قیس را به بزرگی یاد کرد و فرمود: به خدای سوگند این نامه از جانب او نوشته نشده و کذب است.)

عزل قیس از حکومت مصر و نصب محمد بن ابو بکر

عبد الله بن جعفر پیشنهاد عزل قیس را به علی (علیه السلام) ارائه داد. نامه قیس نیز که متضمن شرح حال مردم خربتا و خودداری وی از جنگ با ایشان بود به دست علی (علیه السلام) رسید. عبد الله بن جعفر گفت: می ترسم قیس با آنان همدست باشد. به قیس فرمان بده تا با مردم خربتا بجنگد». علی (علیه السلام) به قیس فرمان داد که به جنگ اهالی خربتا برود. قیس به آن حضرت پاسخ داد: از این فرمان تو در شگفتم. اینان قومی اند که دست از یاری تو کشیده اند و آهنگ دشمن تو را دارند و هرگاه بر آنان خشم گیریم

آنان با دشمن تو، بر ضدت، همدست می شوند. پس ای امیر مؤمنان نظر مرا بپذیر و از ایشان دست بازدار. بهترین کارها کردن ایشان است.

ابن جعفر گفت: ای امیر مؤمنان! محمد بن ابو بکر را بر ولایت مصر بگمار و قیس را از آن منصب برکنار کن. به من خبر داده اند که قیس می گوید: حکومت راست در نمی آید مگر با کشتن مسلمه بن مخلد. ابن جعفر از جانب مادر، برادر محمد بن ابو بکر بود و مادر آنان اسماء بنت عمیس نام داشت. علی (علیه السلام) نیز قیس را از حکومت برکنار و محمد بن ابو بکر را جای وی به آن دیار روانه کرد. قیس از این عمل خشمگین شد و به مدینه رفت. حسان بن ثابت (شاعر) که هواخواه عثمان بود، با دیدن قیس وی را ملامت و توبیخ کرد و به او گفت: تو عثمان را کشتی و حال آنکه علی تو را از ولایت مصر برکنار کرد و خون عثمان همچنان بر گردن تو باقی ماند و او از رنجهای تو به خوبی سپاسگزاری نکرد. قیس به او پاسخ داد: ای کور دیده و دل! به خدا قسم اگر میان قوم من و قوم تو جنگی برپا می شد گردنت را به شمشیر می زدم. گم شو. سپس قیس و سهل بن حنیف به جانب علی (علیه السلام) رفتند و در رکاب آن حضرت در جنگ صفین، حضور یافتند. (۱) قیس بن سعد از سوی حضرت علی علیه السلام مدتی فرماندار آذربایجان شد.

او پس از شهادت امام علی (علیه السلام) وقتی مردم در جواب امام مجتبی (علیه السلام) که از آنان خواسته بود به اردوگاه جنگ بروند کندی می کردند، در خطبه ای غرا مردم را به شدت سرزنش، و آمادگی خود و بندگانش را برای ایثار جان در راه آن حضرت اعلام کرد. (۲)

او می توانست به سوی معاویه برود. می توانست چشم ببندد و دنبال دنیایی برود که بارها به او رو کرده بود و او به آن پشت کرد. کم پیشنهادی نبود. هزار هزار

۱- منابع مقاله: سیره معصومان، ج ۳، سید محسن امین:

۲- الغارات: ص ۵۳۸. نویسنده: مریم اسماعیلی (آرام)

درهم، آن هم از طرف معاویه که در کنار او حتما حکمرانی های عظیمی هم عایدش می شد. اما او حسن بن علی (علیه السلام) را برگزید. چگونه می توانست به او پشت کند در حالی که در رکاب پدر و جد بزرگوارش شمشیر زده بود و اینک که هجده روز از شهادت مولایش علی (علیه السلام) می گذشت و دست بیعت فرزندش، حسن را فشرده بود، پیشنهاد معاویه را بپذیرد؟! را بپذیرد!؟

امام حسن (علیه السلام) به او اعتماد کرده بود که وی را به همراه عبیدالله بن عباس با دوازده هزار سپاهی به جنگ معاویه فرستاده بود. حالا چطور می توانست به اعتماد مولایش پشت پا بزند؟

پس به معاویه پیغام داد: مرا از طریق دینم فریب می دهی و با مال گمراه می کنی؟!!

او برای جنگ با معاویه ماند، ولی عبدالله بن عباس با هشت هزار سرباز و هزار هزار درهم، جبهه حسن بن علی را به معاویه فروخت. (۱)

وی پس از شهادت امام علی علیه السلام در کنار امام حسن مجتبی علیه السلام قرار گرفت و از فرماندهان و پیشقراولان سپاه آن حضرت شد و پس از امام حسن علیه السلام نیز از یاران وفادار آن حضرت به شمار می آمد.

گفته شده که وی بسیار بلندقد بود و مردی سخاوتمند و شجاع شناخته می شد او پس از صلح امام حسن علیه السلام به مدینه رفت و در سال ۵۹ یا ۶۰ هجری دار فانی را وداع گفت و در قبرستان بقیع دفن گردید.

از مطالب مذکور در مجلس گذشته و این مجلس و اخبار فراوان دیگر به یقین می دانیم ذی القربی را به هر معنائی سوق دهیم، اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گل سرسبد آن هاست، پس نباید شک و تردید کرد که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام مشمول این آیه و منظور خدای متعال است. (۲)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۲؛ ص ۷۱۵

۱- ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۱.

۲- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳

حال به سرگذشت این عزیزان در گاه خداوندی و اولاد معصومین، آنها، نظری بیافکنیم و ببینیم، این امت و پیروان این آیه، چه رفتاری با آنها داشتند و چگونه رفتار کردند و با چه وضعی راهی سرای دیگر نمودند.

آیا پیروانان بظاهر این آیات از این امت نبودند، در برابر ۷۲ نفر زن و مرد و کوچک و بزرگ، حداقل سی هزار نفر تا دندان مسلح، در بیابان داغ و طاقت فرسای کربلا، گرد هم آمدند و به اعدام و از میان برداشتن همه جگر گوشگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کمر بستند، حتی از دادن یک جرعه آب از دریای فرات، به آنها مضایقه نمودند و لباسهایشان را به غارت بردند حتی پیرهن پاره پاره و کهنه که از زیر لباسها پوشیده بود که اقلاً کسی به آن رغبت نکند و به غارت نبرد، ولی آن راه هم بردند و سرها را از تن جدا کردند و برنیزه ها زدند و از جلوی حرایم عصمت، بردند؟!.

آیا همانها نبودند که با کمال جرئت و بیحیائی، فریاد کشیدند «من ینتدب الخیل علی اجساد الحسین و اصحابه» کیست اسبان خود را، روی بدنهای حسین و یارانش بچرخاند (و بدنهای پاک آنها را لگدکوب و پاره پاره نماید و کردند؟!!!).

ألألعه الله علی القوم الظالمین.

مجلس ۱۰۹ دنیامینخواهی یا آخرت!!!

خداوند عالم برای تمام موجودات جهان، حد و مرزی تعیین کرده و حد و حدودی قائل شده است،

برای استفاده از هر یک از آنها، شرایطی معین نموده و بنی آدم را، مخیر کرده است که چگونه از آنها بهره برداری کند و با اختیار کامل کدام راه را انتخاب نماید.

یکی از راهها که بشر در انتخاب آنها آزادی کامل و اختیار مطلق دارد، انتخاب

دنیا یا آخرت است، در آیات متعدد قرآن کریم اعلام نموده است که انسانها در اختیار هر کدام از آن دو، آزادی کامل دارد و خداوند به انتخاب آنها، ترتیب اثر خواهد داد، با این تفاوت که دنیا خواهان را در دنیا به خواسته اش می رساند و در آخرت نصیب و بهره ای نخواهد داشت و آخرت خواهان را در آخرت، به آمال و آرزوهایشان می رساند و در دنیا نیز مورد توجه خداوند، خواهند بود.

برای نمونه به چند آیه در این مورد توجه نمائید.

۱- مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَبَّحُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هود: ۱۵ کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند، (نتیجه) اعمالشان را در همین دنیا بطور کامل به آنها می دهیم؛ و چیزی کم و کاست از آنها نخواهد شد! ۱۶ (ولی) آنها در آخرت، جز آتش، (سهمی) نخواهند داشت؛ و آنچه را در دنیا (برای غیر خدا) انجام دادند، بر باد می رود؛ و آنچه را عمل می کردند، باطل و بی اثر می شود!

۲- مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصِیْ لَهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعِيهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا كَلَّا نُمَدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا اسراء: ۱۸ آن کس که (تنها) زندگی زودگذر (دنیا) را می طلبد، آن مقدار از آن را که بخواهیم- و به هر کس اراده کنیم- می دهیم؛ سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد، که در آتش سوزانش می سوزد در حالی که نکوهیده و رانده (درگاه خدا) است. ۱۹ و آن کس که سرای آخرت را بطلبد، و برای آن سعی و کوشش کند- در حالی که ایمان داشته باشد- سعی و تلاش او، (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد. ۲۰ هر یک از این دو گروه را از عطای پروردگارت، بهره و کمک می دهیم؛ و عطای پروردگارت هرگز (از کسی) منع نشده است.

۳- مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ شُورَا: ۲۰
کسی که زراعت آخرت را بخواهد، به کشت او برکت و افزایش می دهیم و بر محصولش می افزاییم؛ و کسی که فقط کشت دنیا را بطلبد، کمی از آن به او می دهیم اما در آخرت هیچ بهره ای ندارد!

و آیات دیگر حال انتخاب و اختیار راه با خود آدمی است دنیا یا آخرت، با مراجعه به تاریخ و همچنین در زمان خود می بینیم هرکسی آزادانه، یکی آن و دیگری این را، انتخاب می کند.

یکی جمع مال و زندگی دنیا و نیز برای رسیدن به ریاست و فرمان روائی در آن را، به هر قیمتی تمام شود، می خواهد و برای دست یافتن به آن، از هیچ تلاش و کوششی، فرو گذار نمی شود حتی با دست زدن به جنایاتی که آن سرش ناپیداست، مانند ستمگران و جنایت پیشه گان و مقاومت کنندگان، در برابر حق و عدالت و انسانیت، تیمورلنگ ها و چنگیزخان مغول و فرعونیان و معاویه ها و یزیدیان و ..

دسته دیگر با بذل جان و مال و اولاد و هستی خود، برای رسیدن به اهداف اخروی و کسب رضای آفریدگار خود، از هیچ جدیت و سعی و کوشش، مضایقه نکرده و از تحقق حق و حقیقت و عدالت، جانفشانی ها کردند و می کنند و خواهند کرد که، باز آن سرش ناپیداست مانند شهیدان و به خون خفته گان و از جان گذشتگان راه خدا که به یک نمونه از این رهروان و سالکان راه خدا توجه نمائید.

اویس قرنی

گر در یمنی چو با منی پیش منی گر پیش منی چو بی منی در یمنی

من با تو چنانم ای نگار یمنی*** خود در غلطم که من توأم یا تو منی

اویس، میراث دار ارزش ها

اویس قَرَنی با عنوان کامل ابو عمرو اوئیس بن عَامِرِ بْنِ جَزْءِ بْنِ مَالِكِ، مسلمانی ساکن قَرْنِ یمن بود از پارسایانِ نامدار صدرِ اسلام، مُلقب به «سَيِّدُ التَّابِعِينَ» و از اصحاب و حواریون حضرت علی علیه السلام بود.

در تذکرها لاولیا عطار نیشابوری در ذکر شماره ۲ در مورد اویس قَرَنی آمده است:

«آن قبله تابعین، آن قُدوه اربعین، آن آفتاب پنهان، آن نَفْسِ رحمان، آن سُهیلِ یمنی، اویس قَرَنی - رضی الله عنه ...»

اویس در آغوش اسلام

خاندان اویس قرنی در سرزمین یمن می زیستند. در سال دهم هجرت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را به قصد تبلیغ اسلام به سوی یمن فرستاد. آن حضرت، مردم یمن را به اسلام دعوت کرد و مردم، گروه گروه دعوت حق را پذیرفتند و اویس قرنی هم که مشتاق نور معرفت و هدایت بود و تاریکی جهل و نادانی برای او آزار دهنده می نمود، با شور و اشتیاق بسیار به اسلام گروید و خالصانه ندا برآورد: اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ و اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ. لبیک یا محمد! اینک من باتمام وجود، وارد وادی اسلام می شوم. لبیک یا محمد! با تو پیمان می بندم که تا بند بند وجودم از هم نپاشد، وفادار تو باشم. لبیک یا محمد! هیچ گاه تو را ندیده ام، ولی پیام دل نشین و کلام نورانی تو را با گوش جان شنیده ام.

این گونه بود که اویس به آغوش اسلام پناه آورد و به سرمنزله کمال، رهنمون شد و یکی از بهترین مُبَلِّغانِ اسلام گردید.

سفر اویس برای دیدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

مادر اویس، پیرزنی ناتوان، بیمار و نایبنا بود. اویس به حکم فطرت و هم چنین فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله به نیکی و مهربانی با والدین، مراقب مادر بود.

هنگامی که شوق دیدار پیامبر نور و رحمت، سرتاسر وجودش را فرا گرفته بود، بر خویش واجب دانست با اجازه مادر، برای دیدار پیامبر به مدینه سفر کند. مادر که کسی جز او ایس نداشت و نیازمند پرستاری بود، گفت: اگر پیامبر در مدینه نبود، توقف نکن و زود بازگرد.

او ایس با شور و شوق دیدار پیامبر به مدینه سفر کرد. وقتی به مدینه رسید، با خیر شد که پیامبر به سفر رفته است. او که می دانست پیامبر راضی نیست برای دیدارش به مادری بی احترامی شود، آخرین نگاه را به خانه گلین پیامبر دوخت و با سختی از شهر پیامبر خارج شد. هنگامی که پیامبر به مدینه بازگشت، به او عرض کردند: شتر چرانی از یمن به نام او ایس به این جا آمد و به شما سلام رسانید و بازگشت. پیامبر فرمود: «آری، این نور او ایس است که در خانه ما هدیه گذاشته و خود رفته است».

سیمای ظاهری او ایس در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

او ایس قرنی، یکی از سپیدرویان تاریخ است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در گرامی داشت او سخن ها گفته است. آن حضرت در حدیثی، او ایس را دوست و یار خود و یکی از بهترین و نیکوکارترین تابعین معرفی می کند. بارها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به دیدار او ایس اظهار اشتیاق می کرد و می فرمود: «هر کس او را ببیند، سلام مرا به او برساند». ایشان گاه رو به جانب یمن می کرد و می گفت: «من نسیم خدایی را از سوی یمن می بویم». سلمان فارسی پرسید: ای رسول خدا، این شخصی که بوی خوش او را از یمن می بویی، کیست؟ پیامبر فرمود: «در یمن شخصی است به نام او ایس قرنی که در روز قیامت محشور می شود و جمعیت بسیاری را به تعداد افراد و قبیله پر جمعیت ربیع و مضر، شفاعت می کند».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یاران خویش امر فرمودند که هر یک از شما او ایس قرنی را ملاقات کرد، سلام مرا به او برساند و از او درخواست استغفار کند.

اصحاب از وی پرسیدند: یا رسول الله، او ایس قرنی کیست؟! پیامبر نشانه های وی

را این گونه بیان کرد: «اویس چشمان سیاه مایل به کبودی دارد و بین دو کتف او، اثر ماه گرفتگی است. گندم گون بوده و چانه اش کشیده و قامتش معتدل است. ... قرآن تلاوت می کند و اشکش همواره از خوف خدا جاری است. دو جامه کهنه دارد. در زمین گمنام است، ولی آسمانیان او را می شناسند. اگر به خدا قسم خورد، سوگندش پذیرفته است. روز رستاخیز به دیگر مردمان گفته می شود وارد بهشت شوید، ولی به اویس می گویند بمان و شفاعت کن. خداوند به تعداد دو قبیله ربیعه و مُضِرّ، شفاعت او را می پذیرد».

اویس از حواریون حضرت علی علیه السلام

در قیامت

اویس تنها یکی از یاران معمولی امیرمؤمنان (علیه السلام) نبود، بلکه از حواریون آن حضرت به شمار میرفت.

آری او آن قدر لیاقت و عظمت داشت که توانست مورد اعتماد شخصیت بزرگی مانند امیرمؤمنان واقع شده، رازدار آن حضرت گردد.

پیشوای هفتم، حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود:

«روز رستاخیز، منادی الهی ندا میدهد که حواریون حضرت «محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)» که از پیروی او دست نکشیدند و بر سرپیمان خود باقی ماندند، کجا هستند؟ در این هنگام چهره‌های درخشانی مانند «سلمان» «ابوذر»، و «مقداد»، از جا برمیخیزند و خود را معرفی مینمایند.

بار دیگر منادی ندا میکند: حواریون علی (علیه السلام) کجا هستند؟

گروهی از یاران بر جسته امیرمؤمنان (ع) مانند «عمرو بن حمق خزاعی»، «محمد

بن ابی‌بکر، «میثم تمار»، و «اویس قرنی» برخاسته از دیگران مشخص میگردند^(۱).

اویس در جنگ صفین، جزء نیروهای پیاده نظام امیرمؤمنان (علیه السلام) بود، او با کمال رشادت و دلاوری به جنگ با دشمنان اسلام میپرداخت و از کشتن و کشته شدن بیمی بخود راه نمیداد.

سرانجام در جبهه‌جنگ و در رکاب امیرمؤمنان (ع) شربت شهادت نوشید^(۲).

او آخرین برگ حیات خود را با سطور خونین نوشت که شهادت برای نیکان و پاکان پروازی به ابدیت است!

اویس و ساده زیستی"

اویس قرنی در زندگی خویش، عارفی زهد پیشه بود. او به تلاش برای معاش، به عنوان عبادت می نگریست و با سستی، تبلی و تن پروری مبارزه می کرد. او گاه شتربان بود و زمانی هسته های خُرما را جمع می کرد و شب هنگام آن را می فروخت و از دسترنج خویش، زندگی ساده ای را برای خود و مادر ناتوانش فراهم می آورد و باقی مانده دستمزدش را نیز در راه خدا انفاق می کرد. اویس دیگران را به خود ترجیح می داد و گاه لباسش را به نیازمندان می بخشید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ایثار اویس می فرماید: «در میان امت من، کسانی هستند که به دلیل نداشتن لباس نمی توانند در مسجد حاضر شوند و ایمانشان به آن ها اجازه نمی دهد که از مردم تقاضا کنند؛ از شمار آن ها، اویس قرنی و فرات بن حیان هستند».

همنشینی با قرآن در کلام اویس

اویس قرنی درباره اثرات هم نشینی با قرآن می گوید: «هیچ کس با قرآن همدم نمی شود، مگر آن که وقتی برخاست، بر کمالش افزوده گردید یا از کوردلی و

۱- (تنقیح المقال / ۱۵۷ / ۱۵۶).

۲- (رجال کشی / ۹۳).

انحرافش کاسته شد. قرآن، مایه شفا و رحمت مؤمنان است، ولی برای ستمگران، چیزی جز زیان و خسارت نیست». از دیدگاه اوئیس، قرآن برای مؤمنان عامل رشد و قوّت و کمال است و برای ستمکاران، زمینه ساز ضعف و تباهی و شکست می شود. اوئیس، بهترین همدم و مونس خویش را قرآن کریم قرار داده بود و آن گاه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشانه های اوئیس را برمی شمرد، چنین فرمود:

«اوئیس قرآن می خواند و بر خویش می گرید».

دنیای ناپایدار در کلام اوئیس

اوئیس قرنی در سخنی خطاب به «هرم بن حیّان» مرگ را پدیده ای همگانی معرفی می کند: «ای هرم بن حیّان، می بینی که انسان ها یکی پس از دیگری از دنیا می روند. پیامبر که اشرف مخلوقات است، از این جهان سُست بنیاد رفت. پدرت آدم نیز مُرد. مادرت، حوّا هم مُرد. نوح، پیامبر خدا نیز مُرد. ابراهیم، خلیل الله هم مُرد. حضرت موسی و داوود خلیفه الرحمن نیز از این جهان رخت بر بستند. من و تو هم فردا جزء مردگانیم. فریفته دنیا مشو. خود را دریاب و آماده مرگ باش و برای این سفر دور، مرکب راه تهیه کن که سفری بس دراز در پیش داری. تو نیز مردم را از عذاب الهی بترسان؛ مبادا از دین خارج شوی». بعد در ادامه گفت: «ای هرم، آن گاه که می خوابی، مرگ را بالش خویش گردان و هنگامی که برمی خیزی، مرگ را پیش روی خود قرار ده».

اوئیس در پاسخ شخصی که از حال او پرسید، گفت: سوگند به خدا، مرگ و اندوه و رنج های آن، و بیم از روز رستاخیز، برای فرد با ایمان، جای خوشحالی باقی نگذاشته، پرداخت حقوق الهی برای ما، درهم و دیناری، نیندوخته و طرفداری از حق و حقیقت، یک نفر دوست در میان مردم برای ما به جای نگذاشته است؛ زیرا وقتی آن ها را به نیکی ها دعوت نموده و از بدی ها نهی می کنیم، از ما می رنجند و به هزار عیب و گناه متهم می کنند. عده ای مردم بی ایمان هم در این کار با آن ها

همکاری می کنند، ولی هرگز اینان نمی توانند مانع مبارزه ما برای احقاق حق و نابودی باطل گردند».

نصایح اویس

مردی از اویس قرنی درخواست موعظه و نصیحت کرد. اویس به او گفت: «تو را به کتاب خدا قرآن، و به سنت رسولان و به صالح مؤمنان، علی علیه السلام سفارش می کنم. بر توباد که یاد مرگ را فراموش نکنی و به اندازه چشم بر هم زدنی قلبت را از یاد خدا غافل نگذاری. خیرخواه امت باش و از جدایی از گروه مسلمانان [و انزوا] بپرهیز که موجب جدایی از دین خواهد شد، در حالی که به نتیجه شوم جدایی از دین آگاهی نداری و در اثر این جدایی، وارد دوزخ می گردی».

اویس در کلام سید حیدر آملی

سید حیدر آملی، از عرفای قرن هشتم هجری، درباره مقام عرفانی اویس قرنی می نویسد: «به دلیل قدر و منزلت اویس قرنی رحمه الله و هم چنین آگاهی کشفی و ذوقی او بر اسرار الهی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که از جهت ظاهر و یا باطن، از طرف یمن، رایحه های شریف اویس را استشمام می کرد، چنین می فرمود: من نسیم و رایحه رحمانی را از طرف یمن می بویم».

اویس در کلام سنایی غزنوی

سنایی غزنوی، شاعر و عارف معروف قرن ششم هجری، با طبعی لطیف، اشعاری ظریف درباره اویس قرنی سروده است:

برگ بی برگی نداری، لایف درویشی مَرَن* رخ چو عیاران نداری، جان چون نامردان مَکن یا برو هم چون زنان، رنگی و بویی پیش گیر* یا چو مردان اندر آی و گوی در میدان فکن سال ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب* لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

قرن ها باید که تا از پشتِ آدم، نطفه ای* بایزید اندر خراسان یا اویس اندر یمن

اویس در کلام مولوی

مولانا جلال الدین محمد بلخی، عارف و شاعر مشهور قرن هفتم، به این کلام نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که «من نفس الهی را از طرف یمن استشمام می کنم» اشارتی دارد:

که محمد گفته بر دست صبا*** از یمن می آیدم بوی خدا

بوی رامین می رسد از جان ویس*** بوی یزدان می رسد هم از اویس

از اویس و از قرن بوی عجب*** مرنبی را مست کرد و پرطرب

چون اویس از خویش فانی گشته بود*** آن زمینی آسمانی گشته بود

آن کسی کز خود به کُلی درگذشت*** این منی و مایی خود در نوشت

اویس قرنی و چاووش علوی

روزی اویس قرنی در کنار آب فُرات وضو می گرفت، آواز طبلی به گوش وی رسید. پرسید: این چه صدایی است؟ گفتند: سپاه علی مرتضی به جنگ معاویه می رود، چاووش است که مردم را به صحنه نبرد دعوت می کند و صدا، صدای طبل سپاه علی است. اویس گفت: هیچ عبادتی نزد من برتر از یاری و پیروی حضرت علی علیه السلام نیست. آن گاه برای یاری و همراهی مولایش به سوی سپاه امیرالمؤمنین حرکت کرد، به امید ملاقات مولا علی علیه السلام در قلّه جهاد و شهادت، و برای چشیدن طعم لبخند علوی.

امام علی علیه السلام در انتظار اویس

استاد بزرگ شیعه، مرحوم شیخ «مفید» در این باره چنین مینویسد:

امیرمؤمنان (علیه السلام) در مسیر خود به سوی صفین، در نقطه‌های بنام «ذی قار» (نزدیکی بصره) دستور استراحت داد و شروع به گرفتن بیعت از مسلمانان نمود و به یاران خود فرمود:

«هزار نفر از طریق کوفه خواهند رسید و همگی با من پیمان مرگ بسته، آمادگی خود را برای کشتن و کشته شدن در رکاب من اعلام خواهند کرد.»

طولی نکشید که گروهی از راه رسیدند و دست بیعت در دست امیرمؤمنان (علیه السلام) گذاشتند.

شماره این عده از نهصد و نود و نه نفر تجاوز نمیکرد، و کسی از آنها در راه نبود تا بتوان به حساب آورد.

«ابن عباس» که پسر عمو و از یاران خاص امیرمؤمنان (علیه السلام) بود، و در نیروهای علی (علیه السلام) شرکت داشت، میگوید:

«در این هنگام، من سخت در تعجب فرو رفتم و دستخوش اضطراب و دلهره واقع شدم که چرا شماره آنها به هزار نفر نرسید، زیرا بیم آن داشتم که اگر این پیشگوئی تحقق نیابد، ممکن است مخالفان آن را دستاویز قرار داده خرده بگیرند.

ناگهان مرد مسلح و پشمینه پوشی از راه رسید و به حضور امیرمؤمنان (علیه السلام) شرفیاب شد و گفت:

دست را بده تا با تو بیعت کنم.

بر چه اساسی بیعت میکنی؟

براساس پیروی از فرمان تو و مبارزه و فداکاری در رکاب تو، تا هنگامی که جان بسپارم یا اینکه پیروزی نصیب شما گردد.

اسم تو چیست؟

اویس

اویس قرنی؟!!

الله اکبر!، پیامبر (ص) به من خبر داده که من شخصی از امت او را ملاقات میکنم که نام او اویس قرنی است او از اعضای حزب خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، او در راه خدا به شهادت خواهد رسید، و روز رستاخیز در سایه شفاعت او قبائلی مانند «ربیعہ» و «مضر» وارد بهشت میشوند. (۱)

حسن خزاز گفت: از امام رضا (علیه السلام) شنیدم که فرمود:

بعضی از کسانی که ادعای محبت و دوستی ما را دارند، ضررشان برای شیعیان ما از دجال بیشتر است.

حسن گفت: عرض کردم ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به چه علت؟

فرمود: به خاطر دوستی شان با دشمنان ما و دشمنی شان با دوستان ما. و هر گاه چنین شود، حق و باطل به هم در آمیزد و امر مشتبه گردد و مؤمن از منافق باز شناخته نشود. (۲)

پیوستن یکی از سپاهیان شام

پیوستن اویس قرنی به سپاه امیرمؤمنان علی علیه السلام در جنگ صفین، باعث شادمانی علی علیه السلام و یارانش شد. ورود اویس به جبهه حق بر ضد باطل، حتی در لشکریان معاویه نیز تأثیر گذاشت، تا آنجا که در نخستین روز نبرد، یکی از جنگجویان سپاه معاویه از سپاهیان امام علی علیه السلام پرسید: آیا اویس قرنی در لشکر شماست؟! جواب داده شد: آری، از او چه می خواهی؟! گفت از رسول خدا

۱- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص: ۳۱۶ و إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۲، ص: ۲۲۵ و إعلام الوری بأعلام

الهدی، ص ۱۷۰ و الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص: ۲۰۰.

۲- (صفات الشیعہ ص ۸).

شنیدم که فرمود: او ایس قرنی از بهترین تابعین، یعنی مسلمانان بعد از اصحاب پیامبر است. این را گفت و بی درنگ وارد سپاه حضرت علی علیه السلام شد.

ناگفته پیداست است که بیعت شخصی مانند او ایس با امیرمؤمنان (علیه السلام)، شرکت او در سپاه عراق، و شهادت وی در رکاب علی (علیه السلام) سند زنده دیگری بر حقانیت امیرمؤمنان محسوب میشود و موضوعی است که در بررسی مزایا و مناقب امیرمؤمنان (علیه السلام) نمیتوان آن را انکار نمود.

ولی این مسئله، برای برخی از مورخان گذشته گران آمده، خواسته اند با جعل افسانه هائی مشابه آن، درباره یکی از خلفاء (خلیفه دوم) از اهمیت مطلب بکاهند، از آن جمله «ابو نعیم اصفهانی» در کتاب خود، داستانهای در این باره آورده، ملاقات عمر را با او ایس، به صورتهای گوناگونی نقل نموده است (۱).

ولی ساختگی بودن آن به قدری واضح است که نیازی به رد آن احساس نمیشود و آثار جعل و تحریف کاملاً در آن به چشم میخورد.

دروغ پردازان تاریخ، برای آنکه شهادت او ایس را در جنگ صفین انکار کنند، تاریخ مرگ او را چند سال جلوتر کشیده، ادعا نمودند که وی در زمان خلافت عمر، در بازگشت از جنگ آذربایجان، بیمار شد و با همان بیماری از دنیا رفت، و وقتی او را به خاک سپردند، اثری از قبر و صاحب قبر نیافتند! (۲).

ولی با بررسی دقیق این افسانه ها به خوبی روشن میشود که اینها ساخته و پرداخته مورخان مزدور و دروغ پرداز است که خواسته اند از این رهگذر، به اربابان خود خدمت نموده، از روی تعصب و غرض ورزی، پرده بروی حقایق بکشند حتی «ابن جوزی» که روابط خوبی با شیعیان نداشته در کتاب خود به نام «تذکرهالموضوعات» (که کتابی است پیرامون روایات جعلی و ساختگی که از

۱- (حلیه الاولیاء / ۸۶ / ۸۲۲).

۲- (حلیه الاولیاء / ۸۳ / ۲).

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده) داستان ملاقات خلیفه دوم را با اویس (که در برابر بیعت اویس با امیرمؤمنان، و شهادت وی در صفین ساخته و پرداخته شده)، بی اساس شمرده و از روایات جعلی معرفی مینماید! (۱)

شهادت اویس در صفین

در جنگ صفین، اویس قرنی، این پیرمرد شیردل، قهرمان میدان عرفان و جهاد، پیش تاز مبارزه شد و به استقبال مرگ در راه خدا رفت. او سال ها در جهاد اکبر پیروز و سربلند بود و حال به میدان جهاد اصغر آمده است. اویس در نیایش به درگاه الهی، چنین دعا می کرد: «خدایا، شهادتی ارزانی ام کن که برایم بهشت را به ارمغان آورد». وی در رکاب حضرت علی علیه السلام جرعه جرعه شربت شهادت نوشید و عارفانه و خالصانه به معراج عشق رفت. حضرت علی علیه السلام بر جنازه اویس نماز خواند و او را دفن کرد و روی تربتش نشست و به یاد اویس گریست».

مرقد و مزار اویس

مرقد اویس قرنی، در سمت چپ قبر عمار یاسر، در شهر رقه سوریه قرار دارد.

مزار شریف او، دارای گنبد و بارگاه و حرم کوچک و صحن است و در روی سنگی که نصف روی قبر را گرفته و در ناحیه سر روی قبر قرار دارد، به خط کوفی نام اویس نوشته شده است. کسانی که از شهر رقه به شام می روند و کنار مرقد مطهر اویس می ایستند، به یاد زندگی بی آلایش او و زهد راستینش، و به یاد خاطره جانبازی او در رکاب مولایش علی علیه السلام می افتند و بی اختیار سرشک از دیده می ریزند.

سلام و درود بر توای اویس قرنی، ای شهید جانباز خدا، ای مجاهد مخلص، و ای بنده پاک حریم کبریایی.

مجلس ۱۱۰ زندگینامه حضرت سکینه

دختر گرامی امام حسین علیه السلام

دوست دارم در این مجلس در باره یکی از دختران بزرگوار امام حسین علیه السلام سکینه خاتون، صحبتی نمایم که با شنیدن این مطالب در حالات آن بانوی بزرگوار، به شخصیت و مقام علمی و عالی او پی خواهید برد.

ولادت و نام

در مورد تاریخ ولادت این بانوی بزرگوار سخنی به میان نیامده است منتهی با برخی قرائن مورخین حدود سال ۵۰ ق. را هنگام تولد ایشان می دادند. به عنوان نمونه امام حسین علیه السلام خطاب به وی فرمود: «تو بهترین بانوانی! «لذا در می یابیم که وی در کربلا بانویی رشیده بوده و بین ده تا سیزده سال، سن داشته است.

درباره نام اصلی ایشان نیز میان تاریخ نویسان اختلاف نظر است. آمنه، امیمه و امینه از جمله نامهایی است که گفته اند و برخی گزارشها نشان می دهد که این امر در همان دوره نیز مورد اختلاف بوده است، اما آنچه همه بر آن اتفاق دارند این است که سکینه لقبی بوده که به حضرت سکینه داده شده است. برخی گفته اند این لقب را مادرش رباب برای او برگزید.

او فرزند امام حسین علیه السلام و رباب است.

بر اساس روایات او صاحب روشی پاکیزه و اندیشه ای کامل در زندگی، و در زیبایی و ادب و کرامت و سخاوت مندی دارای منزلتی بزرگ بود.

علامه مجلسی در باره کمک او به مستمندان روایت کرده است، هنگامی که

علی بن الحسین علیهما السلام قصد حج کرده بود، خواهرش سکینه هزار درهم به ایشان داد تا به حومه حره برده و میان مساکین توزیع کند.

رباب مادر سکینه

مادرش رباب دختر امرء القیس بن عدی است که رئیس بکر بن وائل بود در روز جنگ ملح در دوران جاهلیت، نصرانی بود و در زمان عمر بن الخطاب مسلمان شد و هنوز نمازی نخوانده بود که عمر به او ولایت ناحیه ای داد نخستین روزی که امری ءالقیس بن عدی، رئیس قبیله بکر بن وائل اسلام آورد،^(۱)

امیرالمؤمنین علی علیه السّلام دو فرزندش حسن و حسین علیهما السّلام را نزد وی برد و فرمود: «یا عم؛ من علی بن ابی طالب پسر عمو و داماد رسول خدا هستم و این دو نیز فرزندانگان اویند. ما میل داریم که با تو پیوند خویشاوندی برقرار کنیم.

امری ءالقیس در پاسخ گفت: یا علی، من سه دختر دارم. نخست «محیات» که او را به تو تزویج می کنم و دیگر «سلمی» که وی را به نکاح حسن در می آورم و بعد «رباب» که او را با پیوند با حسین خرسند می سازم.^(۲)

از پیوند امام حسین علیه السلام با رباب، «آن بانوی جلیل القدر» حضرت سکینه خاتون به دنیا آمد، و نام مادر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت آمنه علیها السلام را بر او نهادند.^(۳)

سکینه و عبدالله که در کتب مقاتل از آن به نام علی اصغر علیه السلام یاد می شود

۱- امری ء و القیس از شعرا و ادیبان بی نظیر عصر جاهلیت بود که سروده هایش سال ها در زمره معلقات سبعه بر دیوارهای کعبه آویخته می شد. وی نصرانی بود و در عهد عمر بن خطاب اسلام آورد.

۲- قمی، عباس، نفس المهموم و نفثه المصدور، ص ۲۷۶.

۳- قمی، عباس، نفس المهموم و نفثه المصدور، ص ۲۷۶.

هر دو از رباب بودند.

رباب بانویی باشخصیت و بزرگوار بود. درباره شخصیت این بانو و جایگاهی که در نگاه امام حسین علیه السلام داشت همین بس که آن حضرت علاقه و احترام خویش به رباب و نیز سکینه دختر او را این گونه بیان می کند: به جان تو سوگند من خانه ای را دوست دارم که در آن سکینه و رباب باشند. آن دو را دوست دارم و همه مالم را برای آنان بذل می کنم و هیچ ملامتگری نیز حق سرزنش مرا ندارد.

رباب که در کربلا نیز حضور داشت و پس از شهادت حسین علیه السلام با کس دیگری ازدواج نکرد و گفته اند حتی زیر سقف نیز جای نگرفت تا آنکه پس از یک سال، غم جانکاه این مصیبت، او را از پای در آورد و در مدینه درگذشت.

هشام گوید: رباب از بهترین و فاضل ترین زنان بود و پس از شهادت امام حسین علیه السلام او را خواستگاری کردند، گفت: پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر شوهری نخواهم، و در روایت است که رباب این مرثیه را برای امام حسین علیه السلام گفته است:

آن که نوری بود پرتوخیز، اندر کربلا کشته شد بی دفن و عریان افتاده سر جدا سبط پیغمبر خدایت نیک پاداشی دهد از من و میزانت از خسران و کم بودی رهد کوه سختی بودی و من در پناهت بی گزند بر سر ما سروری با مهر و دین و ارجمند کی یتیمان و گدایان را نوازد بعد تو؟ کی به مسکینان دهد مأوی و زر مانند تو؟

من نمی جویم به حق صهری دیگر بعد از شما تا به زیر خاک و شن پنهان شوم بی اقربا.

در وقایع مجلس عبیدالله بن زیاد گفتیم که: سر مقدس را برداشت و این شعر را سرود: وا حسینا فلا نسیت حسینا ... الخ.

جزری گفته: همراه حسین، زوجه اش رباب دختر امرء القیس بود و او مادر سکینه است و با اهل حرم او را به شام بردند و به مدینه برگشت، اشراف قریش خواستگار او شدند و گفت: پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر شوهری

نخواهم؛ و یک سال ماند و زیر سقف خانه نرفت تا کاهیده شد و از غصه مرد، و گفته اند که یک سال بالای قبر آن حضرت ماند و به مدینه آمد و از غم مرد. (۱)

حضرت سکینه در دامان این پدر و مادر رشد کرد و در این محیط معنوی در کنار عمه بزرگوار خود زینب و برادر عزیزش امام سجاد علیهما السلام به درجات عالی رسید. این محیط مساعد در شکل گیری شخصیت انسانی و اجتماعی و الهی او تأثیری دیگر داشت. او شاهد ماجراهای غمبار کربلا بود و به قراری که سید

سکینه در حادثه کربلا همراه پدرش امام حسین علیه السلام حضور داشت و شاهد شهادت ایشان بوده و پیکرش را در آغوش کشیده است.

ایشان با اسرا و سرهای شهیدان به کوفه و سپس به شام برده شد و بعد با برادرش امام زین العابدین علیه السلام به مدینه بازگشت. و روایت شده هنگامی که زنان اهل بیت بر یزید وارد شدند او به رباب گفت: ام سکینه تویی که حسین درباره تو و دخترت گفت: به جانت قسم خانه ای که در آن سکینه و رباب هستند دوست می دارم؟ او پاسخ داده آری.

سید ابن طاوس نوشته است سکینه پس از شهادت پدرش و احتمالاً در غروب عاشورا جسد پاره پاره پدر را در بغل گرفت.

شخصیت علمی و اخلاقی

حضرت سکینه علیها السلام طبعی لطیف داشت و یکی از خصوصیات بارز ایشان تسلط به ادبیات و اشعار عرب بوده است و خود نیز اشعار فصیح و بلیغی می سرود. خبرگی او به شعر تا آنجا بود که شعرا سروده های خویش را برای داوری نزد او می آوردند تا قضاوت کند که کدام یک برتر است و به قضاوت او نیز رضایت می دادند.

۱- در مورد این بانوی بزرگوار در یک از مجالسم (مجلس ۵۰ درباره ازدواج) صحبت کردم نیازی به تکرار نیست.

در مورد عبادت و مقام معنوی حضرت سکینه علیها السلام امام حسین علیه السلام فرمود: «و اما سکینه فغالب علیها الاستغراق مع الله فلا تصلح لرجل» اما سکینه آن چیزی که بر او غلبه دارد اشتغال کامل با خداوند است، لذا مناسب هیچ مردی نیست.

این بانوی عقیق هنگامی اسرا را به شام آوردند به یکی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله به نام «سهل بن سعد ساعدی» که حضور داشت، فرمود: به این کسی که این سر بریده را بر نیزه دارد بگو که سر را جلوتر از ما ببرد تا مردم مشغول نگاه به آن سر شوند و به حرم رسول خدا ص نگاه نکنند. دختر امام حسین علیه السلام از شجاعتی قابل تحسین برخوردار بود. وی در برابر ظالمان سکوت نمی کرد و به انجام تکالیف الهی همت می گمارد. او از هیاهوی تبلیغاتی هراسی به دل راه نمی داد و با صلابت فاطمی دشمن را خوار و رسوا می نمود، با دلیل و منطق سخن می گفت و حقانیت خویش را به اثبات می رساند. وی وقتی سر بریده فرزند زهرا علیها السلام را مقابل یزید مشاهده کرد که او با جسارت بدان هتاک می کند و شعر پیروزی می سراید، فریاد برآورد و گفت: به خدا، سخت دل تر از یزید ندیدم و کافر و مشرکی بدتر و جفاکارتر از او نیست.

از ایشان در کتب روایی شیعه احادیثی نقل شده است و ایشان را به عنوان راوی حدیث نام برده اند.

خانم سکینه علیها السلام پس از بازگشت از اسارت، در خانه امام سجاد علیه السلام زندگی می کرد؛ خانه ای که صاحب آن برای گریه بر سیدالشهدا روز و شب نمی شناخت. زمانی که از امام می خواستند کمتر بگرید تا چشمانش آسیب نبیند، می فرمود: چگونه نگریم در حالی که دیدم خواهران و عمه هایم در عصر عاشورا از این خیمه به آن خیمه می دونند؟! در چنین فضایی بود که او آموخت چگونه بایستی راه و پیام امام حسین علیه السلام را تبلیغ کند.

در واقع سکینه در خاندانی بزرگ که خداوند مقامشان را رفعت بخشیده بود،

رشد نمود. تمسّک به راه مستقیم الهی و تبعیت از احکام حیات بخش قرآن، او را به کمال انسانیّت رسانید و سبب شد هم طراز عقیده بنی هاشم، زینب کبری علیها السلام از پیام آوران کربلا- گردد؛ به طوری که دشمنان به شخصیت با صلابتش معترفند و دوستان اهل بیت علیهم السلام به وجودش مفتخر.

اخلاق نیک و خصال پسندیده این بانوی نمونه، وی را در نظر پدر که مرتبی صالح و کاملی بود، عزیز نمود و چون ستاره ای فروزان در آسمان خاندان امام درخشید و همه را شیفته رفتار شایسته خود کرد. امام حسین علیه السلام که آگاه به ضمیر انسان ها و معیار سنجش اعمال است، سکینه را با زیباترین لقب، یعنی «خیره النساء» خواند و با عنایتی خاص مقام و منزلت وی را در موافق بسیار، بر دیگران آشکار نمود.

دلبستگی و مهر امام نسبت به سکینه، در آخرین خداحافظی از خیمه ها، قابل توجه و تأمل است. وقتی آن حضرت نزدیک خیمه ها رسید، فرمود:

«ای زینب! ای امّ کلثوم! ای سکینه! علیکنّ منّی السلام.»

چون اهل بیت صدایش را شنیدند، برای وداع گرداگرد امام حلقه زدند. علاقه فراوان سکینه به پدر، عنان اختیار را از کفش ربود، دست هایش را بر سر فرود آورد و گفت: پدرجان! آیا تن به مرگ داده ای که این گونه خدا حافظی می کنی؟ ما، بعد از تو به چه کسی پناهنده شویم؟

سخنان عاطفه برانگیز دختر، بر قلب پدر، سنگین آمد و از بی تابی فرزندش گریست و فرمود:

«ای نور دیده ام! چگونه تسلیم مرگ نشود کسی که یار و یآوری ندارد؟»

صحبت های امام برای سکینه که بوی فراق و تنهایی می داد، او را از جمع حاضر جدا کرد و در حالی که آرام آرام می گریست، به گوشه خیمه رفت! شاید قصدش این بود که قلب پدر را بیش از این غصه دار نکند. امام حسین علیه السلام با مشاهده این وضع از اسب فرود آمد و سکینه را نزد خویش خواند و او را به سینه

چسباند و اشک هایش را پاک نمود و فرمود:

«ای سکینه! بدان که بعد از من گریه زیادی در پیش خواهی داشت؛ اما تا هنگامی که جان در بدن دارم، با این اشکِ جانگدازت، دلم را آتش نزن! آن زمان که کشته شدم، تو که بهترین زنان هستی، سزاوارترین فرد به گریستن بر منی!»

لفظ جمع در اینجا، بیانگر این است که سکینه جزء بانوانی است که دلیلی واضح بر بالا بودن مقامشان وجود دارد، مانند حضرت زهرا علیها السلام و زینب علیها السلام. (۱)

سکینه در کاروان کربلا

سکینه بلایای سنگین روز عاشورا را با دلی استوار و اراده ای پولادین تحمل نمود. این توان، برخاسته از باطن پاک و توجه کامل او به ذات احدیت بود، همان گونه که امام حسین علیه السلام درباره اش فرموده: «دخترم، دائم محو جمال الهی است.» مطمئناً اگر امام بردباری او را محک زده بود و به درجه ایمانش واقف نبود، او را همراه خویش به سفری پرحادثه نمی برد تا مبادا از آن حوادث دهشت بار روحش متزلزل شده و دینش دستخوش دگرگونی گردد. سکینه به مرتبه ای از یقین و رضای الهی رسیده بود که کشته شدن پدر و برادرها و عموها را دید، اما لب به شکایت نگشود و آن مصائب را لطف الهی دانست.

وی نظاره گر وقایع عاشورا بود. او ندای کمک خواهی پدرش را که مظلومانه یار و یاور می طلبید، شنید و با تمام وجود، درد بی کسی مادر، خواهر، عمه ها و زنان را چشید و با اینکه در اوان جوانی بود، سرپرستی دختران کوچکتر از خود را به عهده گرفت و به دلداری آنها پرداخت. با آنکه عطش تا عمق وجودش پنجه افکنده بود، دلیرانه مقاومت کرد و از بی آبی، شکوه نمود.

او پس از شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام بالینش حاضر شد و با سوز دل،

نوحه سرایی کرد و زمانی که پدرش عمود خیمه عباس علیه السلام را کشید، داغ سنگین این مصیبت را در خود مخفی نگه داشت تا دشمن خیال نکند فرزندان حسین علیه السلام مرعوب شده و شکیبایی را از دست داده اند. او به خدا دل بسته بود، با صبر قرین بود و از راه مستقیم الهی خارج نشد.

سکینه از اولین افرادی است که از شهادت امام مَطَّلَع گردید. وقتی اسب بی صاحب امام، با زین واژگون و شیهه زنان به سوی خیمه آمد، او به استقبالش رفت و با زبان حال، احوال پدر را جویا شد. او به این فکر می کرد که: آیا لحظه آخر به امام آب دادند یا خیر؟ بغض فروخورده اش یکباره به خروش تبدیل شد و فریاد برآورد که: واقتیلا! وابتاه! واحسیناه! واحسناه! و واغربتاه!

زمانی که دشمن، او و دیگر زنان را به قتلگاه برد تا از کنار کشتگان عبور دهد، او ناگهان بر پیکر خونین پدر افتاد و او را به آغوش گرفت و طوری گریست که دوست و دشمن گریان شدند. عمر بن سعد فرمان داد با زور و تهدید دختر امام حسین علیه السلام را از بدن پدر جدا نموده و همراه بقیه مصیبت دیدگان به اسارت برند.

ایشان با اسرا و سرهای شهیدان به کوفه و سپس به شام برده شد و بعد با برادرش امام زین العابدین علیه السلام به مدینه بازگشت. و روایت شده هنگامی که زنان اهل بیت بر یزید وارد شدند او به رباب گفت: ای ام سکینه تویی که حسین درباره تو و دخترت گفت: به جانت قسم خانه ای که در آن سکینه و رباب هستند دوست می دارم؟ او پاسخ داده آری.

تبلیغ در اسارت

حفظ ارزش های دینی، جزء اهداف مقدس رهبران الهی است. آنها در نشر آیین محمدی به اقتضای زمان و مکان کوشیده اند. فرزندان اهل بیت علیهم السلام نیز چون اجداد خویش با پیش گرفتن روش صحیح در میدان رویارویی حق و باطل، دشمن را رسوا نموده و با پاسداری از خون شهیدان، هدف مقدس آنها را زنده نگه داشته اند.

دختر امام حسین علیه السلام می دانست پدر بزرگوارش به خاطر امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با بدعت ها و انحرافات دینی و اجتماعی قیام نموده، بنابراین دیدن سر بریده امام بر نیزه، او را نگران نساخت؛ اما وقتی چشم نامحرمان به ساحت مقدس اهل حرم افتاد، کوشید از آن نگاه ها در امان بماند.

سهل بن ساعد انصاری- از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم- در چگونگی ورود اهل بیت علیهم السلام به شام می گوید:

من قصد رفتن به بیت المقدس را داشتم. چون نزدیک شام رسیدم، دیدم مردم، شهر را آذین بسته و به جشن و سرور پرداخته اند. سؤال کردم: آیا برای شامیان عیدی هست که من اطلاع ندارم؟ پاسخ شنیدم: ای پیرمرد! از بیابان آمدی؟ گفتم:

من سهل بن ساعدی هستم و رسول خدا را دیده ام. گفتند: عجب است که آسمان، خون نمی بارد و زمین، اهلش را فرو نمی برد! گفتم: مگر چه شده؟ گفتند: این، سر حسین است که از عراق هدیه آورده اند! جلوتر رفتم، پرچم هایی دیدم که در بین آنها سری بر نیزه است. او شبیه ترین افراد به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بود و پشت سر آن، بانوانی بر شترانی بی پوشش سوار بودند. نزدیک تر رفتم. از نخستین زن پرسیدم: کیستی؟ گفت: من سکینه، دختر حسینم. گفتم: من سهل ساعدی از اصحاب جدت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستم، اگر حاجتی داری بر آورم! فرمود: به حامل سر بگو جلوتر رود تا مردم به تماشای آن پردازند و چشمانشان به حرم پیامبر نیفتد! سهل می گوید: من نزد آن نیزه دار رفتم و مبلغی به او دادم و گفتم:

سر را جلوتر از زنان ببر. و او پذیرفت. (۱)

آری، همچنان که جدّه اش حضرت زهرا علیها السلام تا لحظه های آخر زندگی به پاسداری از فرامین الهی کوشید و در نظر هیچ نامحرمی ظاهر نشد، او نیز در بحرانی ترین لحظات حیات، تابع دستورات الهی بود؛ گرچه حوادث آن روزها کافی بود تا

کوه را از هم بپاشد و زمین و آسمان را درهم کوبد.

اسیران آل رسول را در حالی که به ریسمان بسته شده بودند و از میان جمعیت عبور می دادند، وارد مجلس یزید کردند. جفاکاران شام که از بزرگی، شکوه و ابّهت آنها در شگفت مانده بودند، پرسیدند: شما چه کسانی هستید؟ سکینه فرمود: ما اسیران، از خاندان محمد صلی الله علیه و آله وسلم هستیم! (۱)

تبلیغ روشنگرانه، با بیان موجز و مختصر جهت بیداری خفتگان در غفلت، از رسالت های مهمّ بازماندگان واقعه عاشورا بود. دختر امام حسین علیه السلام با سخن کوتاه «ما اسیران آل محمّدیم»، مردم مسخ شده از تبلیغات پوچ و پرهیاهوی یزید را به تفکر واداشت که: اگر اینها آل محمدند، چرا اسیر شده اند؟ بنابراین، یزید در مواقف مختلف با اقدامات سنجیده و درست و ابستگان امام علیه السلام رسوا می شد و جوانه های هوشیاری در دلها و افکار مردم شام رویدن آغاز می کرد.

حضرت سکینه علاوه بر بیدارگری های غیر مستقیم، در برابر دید همگان مقابل ظالمان می ایستاد. وی وقتی سر بریده فرزند زهرا علیها السلام را مقابل یزید مشاهده کرد که او با جسارت بدان هتاک می کند و شعر پیروزی می سراید، فریاد برآورد و گفت:

به خدا، سخت دل تر از یزید ندیدم و کافر و مشرکی بدتر و جفاکارتر از او نیست. (۲)

آنگاه که یزید در مورد پدرش گفت: حسین، حق را منکر شد و قطع رحم نمود و در ریاست و رهبری با من ستیز کرد. در پاسخش فرمود:

ای یزید! از کشتن پدرم خوشحال نباش! او مطیع خدا و رسول بود و دعوت حق را اجابت کرد و به سعادت شهادت نائل آمد! ولی روزی خواهد آمد که تو را بازخواست می کنند، خود را برای پاسخگویی آماده کن! ولی تو چگونه می توانی

۱- نفس المهموم، ص ۲۰۶.

۲- نفس المهموم، ص ۲۰۷.

پاسخ دهی؟ (۱)

دختر امام حسین علیه السلام دریافته بود که ستمگران یزیدی و ناسپاسان کوفی برای اسیران حُرمتی قائل نیستند و یزید ظالم به جز انتقام گیری از امام و ذرّیه اش هدفی ندارد. مصیبت دشت نینوا و شهادت پدر و برادرها عواطف وی را تحت تأثیر قرار داد؛ به ویژه زمانی که یزید ملعون بر لب و دندان امام چوب زد و با آن ضربه ها، روح و روان ریحانه بتول را جریحه دار نمود. او به ناچار همراه خواهرش (فاطمه) به دامن عمّه شان زینب پناهنده شده و گفتند:

«یا عمّتا انّ یزیداً اَیْنُکُتْ ثنایا ایینا بقضیه؛ عمّه جان! یزید با چوبدستی دندان های پدرمان را می زند.»

و این استمدادطلبی، حکایت از این دارد تا عمّه نگذارد او چنین کند! نفس فاطمی و علوی، دختر علی علیه السلام آنها را به آرامش دعوت نمود و غیورانه در مقابل یزید ایستاد و فرمود: آیا چوب می زنی؟ دستت بشکند! این سر و صورت از چهره هایی است که سال های طولانی برای خدا سجده کرده است! (۲)

رؤیای حضرت

حضرت سکینه علیها السلام می گوید:

در یکی از شب ها که در شام بودم، خوابی دیدم طولانی. در آخر آن خواب، زنی را مشاهده کردم که دست بر سر نهاده و نالان است. پرسیدم: این بانو کیست؟ گفتند:

فاطمه دختر محمّد رسول خدا و مادرِ پدر تو است! گفتم: به خدا، نزد او می روم و از آنچه با ما کردند، به وی شکایت می کنم. پس نزد او رفته، مقابله ایستادم و گریستم و گفتم: مادر جان! حقّ ما را منکر شدند، جمع ما را از هم جدا کردند و حُرمت ما را نگه نداشتند! مادر جان! به خدا، پدرم حسین را کشتند!

پس آن بانو به من فرمود:

۱- منتخب، طریحی، ص ۴۵۷.

۲- معالی السّبّطین، ج ۲، ص ۱۵۶.

سکینه جان! دیگر سخن مگو که دلم را سخت لرزاندی و قلبم را پاره کردی! این پیراهن پدر تو است، آن را نگه داشته ام تا زمانی که خدا را ملاقات کنم!^(۱)

بازگشت به کربلا و مدینه

اوضاع و احوال اجتماعی با سخنرانی‌ها و بیدارگری‌های اهل بیت علیهم السلام تغییر یافت؛ یزید سمبل جنایت و غاصب حق امام شناخته شد و مورد نکوهش و لعن مردم واقع گردید. ماندن اسیران در شام، سبب سرنگونی حکومت ظالمانه یزید می‌شد و آبروی بنی امیه را بیش از پیش، از بین می‌برد؛ بنابراین یزید تصمیم گرفت هرچه زودتر مقدمات بازگشت خاندان امام علیه السلام را به مدینه فراهم کند.

سکینه، همراه با دیگر اسیران به سوی مدینه رهسپار شد. وقتی کاروان اسیران به عراق رسیدند، از راهنما خواستند از کربلا برود تا آنها به زیارت عزیزانشان پردازند.

در مدت سه شبانه روز که اهل بیت علیهم السلام در کربلا بودند، روز و شب به نوحه خوانی می‌گذشت و گریه و زاری می‌کردند و از کنار قبری به کنار قبری دیگر می‌رفتند.^(۲)

هنگام ترک آن سرزمین، سکینه بسیار گریست و بانوان را به وداع با مرقد شریف امام فراخواند و چنین نوحه سرایی کرد:

ای کربلا! با تو در مورد پیکری وداع می‌کنیم که بدون غسل و کفن در این مکان دفن شد! ای کربلا! ما همراه امینمان (امام سجاد علیه السلام) با تو وداع می‌کنیم، در مورد حسینی که روح پیامبر و روح وصی او حضرت علی علیه السلام بود.^(۳)

ای کربلا! با تو در مورد پیکری وداع می‌کنیم که بدون غسل و کفن در این مکان دفن شد!

۱- ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۲۸۰-۲۷۸؛ نفس المهموم، ص ۲۱۷.

۲- مقتل الحسین (ع)، مقّم، ص ۴۷۱.

۳- معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۹۸.

وقتی سکینه علیها السلام به مدینه رسید، همراه زنان بنی هاشم جامه سیاه پوشید و مجلس عزا برپا نمود و با نقل حادثه خونین کربلا از نهضت جاودانی امام حسین علیه السلام دفاع کرد. مجالس وعظ و سخنرانی او موجب بیداری وجدان های به خواب رفته و شناخت راه سعادت برای انسان های مشتاق هدایت شد. دختر امام حسین علیه السلام همراه مادرش رباب، عمه ها و دیگر بانوان، مورد توجه مردم مدینه بود. مشکلات مردم به دست آنها حل می گردید و خوشه چینی از خرمن سبز تعالیم حسینی و مکتب رهایی بخش اسلام به وسیله آنها برای مردم محقق می شد.

گذران روزها، ماه ها و سال ها، خاطره سوزناک کربلا را از ذهن مسافران این سفر پربلا پاک نکرد. زنان هاشمی جلسات عزاداری را قطع نکردند و با حزن و اندوه، آن روزها را به یاد می آوردند. امام صادق علیه السلام فرمود:

هیچ بانوی هاشمی، سرمه به چشم نکشید و خضاب نساخت و از خانه هیچ فرد بنی هاشم تا پنج سال دودی بلند نشد تا اینکه عبیدالله بن زیاد به هلاکت رسید. (۱) خانم سکینه علیها السلام در خانه امام سجاد علیه السلام زندگی می کرد؛ خانه ای که صاحب آن برای گریه بر «سیدالشهدا» روز و شب نمی شناخت. زمانی که از امام می خواستند کمتر بگریه تا چشمانش آسیب نیند، می فرمود:

چگونه نگریم در حالی که دیدم خواهران و عمه هایم در عصر عاشورا از این خیمه به آن خیمه می دونند؟!

به این ترتیب، حضرت سکینه علیها السلام در مدت عمرش در شهر پیامبر و در منزل برادرش، امام سجاد علیه السلام زندگی کرد و به ترویج و نشر راه امام حسین علیه السلام پرداخت.

ازدواج

ازدواج این بانوی بزرگوار نیز در تاریخ مبهم است، اما آنچه از نظر برخی

پژوهشگران شیعه مورد پذیرش است ازدواج سکینه علیه السلام با پسر عمویش عبدالله بن حسن علیه السلام است. البته ازدواج با مصعب بن زبیر از نظر سیاسی نیز در تاریخ مطرح است و در نگاه خانم بنت الشاطی از نظر شیعه پذیرفته شده است و نه بیش از آن.

وفات

حضرت سکینه علیها السلام سیده النساء عصر خویش بود و روز پنج شنبه، پنجم ماه ربیع الاول سال ۱۱۷ هـ ق در مدینه وفات کرد. (۱)

ابن خلکان تاریخ دقیق آن را همان پنجشنبه ۵ ربیع الاول این سال نوشته است.

بدین ترتیب سکینه ۳ هنگام وفات حدود ۶۷ تا ۷۰ سال سن داشته است. وفات او در مدینه و در زمان حکومت هشام بن عبدالملک در حالی که خالد بن عبدالملک حاکم مدینه بود اتفاق افتاد.

آرامگاه آن بانوی گرامی در قبرستان بقیع (مدینه) است؛

گویند وی هنگام انجام عمره، در مکه رحلت کرده است قبر او را در ناحیه زاهر که در مسیر عمره قرار دارد شمرده اند .. و گروهی نیز بر این باورند که: آرامگاه او در مقبره باب الصّیغیر (دمشق) می باشد، که هم اکنون زیارتگاه شیعیان می باشد (۲)...

خواهرش فاطمه بنت الحسین هم وفات کرد که مادرش امّ اسحاق دختر طلحه بن عبید الله بود و او همسر امام حسن علیه السلام بود و طلحه را که در کودکی مرد برای او زائید و امام حسین علیه السلام پس از برادر او را تزویج کرد و فاطمه بنت الحسین را آورد.

ابو الفرج گوید: مادر امّ اسحاق (جرباء) دختر قسامه بن طی بود، او را از بس زیبا بود (جرباء) لقب کرده بودند زیرا هر زن زیبایی هم که پهلویش بود در برابر او زشت

۱- محدث قمی، سفینه البحار، ج ۴، ص ۲۱۴.

۲- قسمتی از مطالب از ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۲۸۰ و ۲۸۱.

می نمود، امّ اسحاق پیش از امام حسین علیه السّلام زوجه حسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام بود و چون وفاتش رسید، به برادرش امام حسین علیه السّلام گفت:

من از این زن راضی هستم و چون وفات کردم مبادا از خانه شما برود، پس از عده اش او را تزویج کن؛ و چون امام حسن علیه السّلام وفات کرد، امام حسین علیه السّلام او را تزویج کرد، و برای امام حسن علیه السّلام طلحه را زائیده بود که بی نسل مرد.

در تقریب ابن حجر است که: فاطمه بنت الحسین ثقه است و در طبقه چهارم راویان است و پس از سال یکصد هجری در پیری وفات کرده. شیخ مفید) ره (گوید:

حسن بن حسن از عمویش امام حسین علیه السّلام یکی از دو دخترش را خواستگاری کرد و امام حسین علیه السّلام فرمود: دخترم فاطمه را که به مادرم فاطمه بنت رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله و سلم شبیه تر است به تو می دهم.

درگذشت سکینه علیها السلام در زمان امامت حضرت صادق علیه السلام اتفاق افتاده است.

ابو الفرج اصفهانی گوید: سکینه با دختر عثمان در مجلس ماتمی بودند، دختر عثمان گفت: منم دختر شهیدم، سکینه ساکت بود و مؤذّن گفت: اشهد أنّ محمدا رسول الله، سکینه به او فرمود: این پدر من است یا پدر تو؟! دختر عثمان گفت: من هرگز به شما فخر نکنم. دمیری از «فائق» نقل کرده که گفته: سکینه دختر امام حسین علیه السّلام نزد مادرش رباب آمد و می گریست و کودک بود، مادرش گفت: تو را چه می شود؟ گفت: زنبورکی با نیش کوچکش مرا گزید.

سبط ابن جوزی از سفیان ثوری روایت کرده که علی بن الحسین می خواست به سفر حج یا عمره رود و خواهرش سکینه سفر؟ سفری به بهای هزار درهم برای او آماده کرد و فرستاد و آن حضرت در ظهر حرّه همان نزدیک مدینه (آن را به فقرا تقسیم کرد.

ابن شهر آشوب در «مناقب» گوید: چون امام حسین علیه السلام شهید شد، هفتاد و چند هزار اشرفی مقروض بود و علی بن الحسین (علیه السلام) برای وام پدر غمناک بود و خوراک و نوشیدن و خواب در بیشتر اوقات نمی توانست؛ کسی را در خواب دید که به او گفت: از دین پدر غم مخور که خدا به مال نحیس آن را ادا کرده، علی علیه السلام فرمود: در اموال پدر خود مالی به این نام نمی شناختم، و شب دوم هم همین خواب را دید و از کسان خود پرسش کرد، یکی از زنان خانواده اش گفت:

پدرت بنده ای رومی به نام «نحیس» داشت که در «ذی خشب» برای او چشمه ای بیرون آورد، حضرت از آن خبر گرفت و به او اطلاع دادند. چند روز بعد، ولید بن عتبه بن ابی سفیان خدمت حضرت فرستاد و پیغام داد: به من گفته اند پدرت در «ذی خشب» چشمه ای به نام «نحیس» دارد، اگر خواهی بفروشی، من خریدارم، حضرت فرمود: آن را به ادای دین امام حسین علیه السلام می فروشم، و مقدار دین را به او تذکر داد، او هم به همان بهاء آن را گرفت و حقاً به شب شنبه را برای سکینه استثناء کرد. (۱)

سکینه خانم می گوید:

وقتی پیکر پدرم را در آغوش گرفتم، از حلقوم بریده اش این ندا را شنیدم که می گفت:

شیعتی ما ان شربتم ماء عذبٍ فاذكرونی او سمعتم بغریبٍ او شهید فاندبونی

۱- منابع جهت مطالعه بیشتر: ۱. سفینه البحار، شیخ عباس قمی. ۲. نفس المهموم، شیخ عباس قمی. ۳. تاریخ یعقوبی، یعقوبی. ۴. لهوف، سید بن طاووس.

(۱) شیعیان من! هر زمان که آب گوارایی نوشیدید، مرا به یاد آورید و اگر سرگذشت غریب و شهیدی را شنیدید، بر من بگریید!

یعنی مرا و تشنگی و تشنه به شهادت رسیدن مرا، فراموش ننمائید امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم در ساعت اول ظهورش که با صدای امامت به تمام پهنه دشت گیتی اعلام خواهد نمود یکی هم می فرماید: ألیا اهل عالم قتل جدی الحسین عطشاناً آگاه شوید ای جهانیان جدم حسین لب تشنه به شهادت رسید.

تشنه شهید شدن آن بزرگوار در کنار دریای فرات مصبتی جانگاہ و دلخراشیت که هیچ وقت نباید فراموشش کرد.

ألألعه الله على القوم الظالمین.

منابع و مصادر بی واسطه و با واسطه این کتاب

۱- قرآن کریم:

۲- نهج البلاغه:

۳- صحیفه سجادیه.

«آ»

۴- آخرین امید: داوود الهامی.

۵- آداب النفوس: طبری.

۶- آینده ای بهتر در پرتو انفاق، حسین واعظی نژاد

«ا»

۷- ابصار العین، فی انصار الحسین (علیه السلام): «الشیخ محمد بن طاهر السماوی.

۸- اثبات الهداه: شیخ حرالعاملی.

۹- احقاق الحق: قاضی نورالله شوشتری.

۱۰- اخبار المهدی: ابونعیم.

۱۱- اخبار، غیبی، امام، علی، شهادت عمرو بن حمق.

۱۲- اخبار برمکیان: سید صادق سجادی،

۱۳- اخبار برامکه: ناشناس.

۱۴- اختیار معرفه الرجال شیخ طوسی محمد بن حسن طوسی، ۴۶۰ نشر جامعه مشهد.

۱۵- از هجرت تا رحلت سید علی اکبر قرشی.

۱۶- اسباب النزول: ابو الحسن واحدی نیشابوری.

۱۷- اسلام فراتر از زمان. محمد امینی گلستانی.

۱۸- اسلام و علم جدید عبد الرزاق نوفل ترجمه حسین وجدانی

۱۹- أسد الغابه فی معرفه الصحابه: عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکریم شیبانی معروف به ابن اثیر،

م ٦٣٠ ق مكتبه اسلاميه.

٢٠- اصحاب اميرالمومنين صلى الله عليه و سلم عليه السلام.

٢١- اصول كافي: محمد بن يعقوب كليني.

٢٢- اطيب البيان فى تفسيرالقرآن، طيب، سيد عبدالحسين؛ تهران، نشر اسلام، ١٣٧٨ ش، چاپ دوم، ج ١٤، ص ٢٣٢.

٢٣- اعجاز اسلام در پيشگويى علوم جديد.

٢٤- اعلام القرآن، شبستري، عبدالحسين،

٢٥- أعلام الدين فى صفات المؤمنين: حسن بن ابى الحسن ديلمى مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث قم ١٤٠٨ ق

٢٦- اعلام القرآن، شبستري، عبدالحسين، قم، دفتر تبليغات اسلامى، ١٣٧٩، چاپ اول،

٢٧- اعلام الورى بأعلام الهدى: ابى على فضل بن حسن طبرسى نشر دارالمعرفه للطباعه والنشر- بيروت ١٣٩٩ ق

٢٨- أعلام النساء: عمر رضا كخاله.

٢٩- أعيان الشيعه: السيد محسن الأمين العاملى (و ١٣٧١ ق).

٣٠- اقبال الأعمال: سيد بن طاووس.

٣١- امام على بن ابيطالب احمد رحمانى همدانى

٣٢- امالى ابوعلی قالى.

٣٣- امامت و امامان عليهم السلام، امينى، ابراهيم،

٣٤- انجيل مرقس:

٣٥- انسابُ الاشراف بلاذرى.

٣٦- أنصار الحسين (عليه السلام) لسماحه الشيخ محمد مهدى شمس الدين (قدس سره).

٣٧- أمالى شيخ ابى جعفر محمد بن حسن طوسى، ٤٦٠ منشورات المكتبه الأهليه- بغداد ١٣٨٤ ق

٣٨- إكمال الدين: شيخ صدوق.

٣٩- إيران بعد از اسلام، عبدالحسين زرین کوب.

٤٠- ايضاح الفوائد:

٤١- العبر (تاريخ) عبدالرحمن ابن خلدون،، ج ٢، ص ٣١٥.

٤٢- الآثار الباقية عن القرون الخالية دايهاالمعارف بزرگ اسلامى

٤٣- الأبيات فى جد

٤٤- الأحاديث الغيبية: مؤسسهاالمعارف الاسلاميه.

٤٥- الإحتجاج: احمد بن على بن ابى طالب طبرسى (و ٥٨٨ ق).

٤٦- الأحكام:

٤٧- الإختصاص: شيخ ابى عبدالله محمد بن محمد بن نعمان العكبى البغدادى المفيد الملقب بالشيخ المفيد متوفى ٤١٣ ق منشورات جماعه المدرسين قم.

٤٨- الأخلاق:

٤٩- الاخبار الطوال، ص ٣٤١

٥٠- الارشاد: شيخ مفيد قم، مكتبه بصيرتى.

٥١- الإستيعاب فى معرفه الأصحاب: ابن عبدالبر قرطبى مالكى متوفى ٤٦٣ ق نشر دار نهضة مصر للطبع والنشر قاهره.

٥٢- الإصابه فى تمييز الصحابه: شهاب الدين ابى فضل احمد بن على ابن حجر عسقلانى شافعى متوفى ٨٥٢ ق نشر داراحياء التراث العربى - بيروت

٥٣- الاغانى: ابى الفرج اصفهانى متوفى ٣٥٦ ق نشر داراحياء التراث العربى بيروت

٥٤- الاقتصاد:

٥٥- الامالى: للطوسى.

٥٦- الامالى ابو على قالى، ١ / ١٤٢

٥٧- الامامه والتبصره.

٥٨- البدايه و النهايه: ابى الفداء ابن كثير ٧٧٤ ق دارالفكر- بيروت ١٤٠٢ ق

٥٩- الثوره العراقيه و رساله الاسلام، شماره، سال.

٦٠- التبيان فى تفسيرالقرآن، شيخ طوسى، محمدبن حسن؛ بيروت، داراحياء التراث العربى.

٦١- التحصين لابن فهد الحلبي:

٦٢- التحقيق في كلمات القرآن الكريم، مصطفى، حسن؛ تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ١٣٦٠ ش،

٦٣- الترغيب والترهيب: طبراني.

٦٤- الترغيب و الترهيب من احاديث الشريف: زكي الدين عبدالعظيم منذري متوفى سال ٦٥٦ قمرى نشر دار الاحياء التراث العربى - بيروت - ١٣٨٨ ق

٦٥- التوضيح فى تواتر ما جاء فى المنتظر و الدجال و المسيح: شوكانى.

٦٦- التهذيب الكمال فى اسماء الرجال،.

٦٧- التهذيب: شيخ طوسى.

٦٨- التهذيب و التهذيب،

٦٩- التنبيه و الاشراف.

٧٠- الثقات: محمد بن حبان بن احمد بن ابى حاتم تميمى البستى (و ٣٥٤ ق).

٧١- الجعفریات

٧٢- الجمل يا نصره فى حرب البصره: شيخ مفيد.

٧٣- الحاوى على الفتاوى: جلال الدين سيوطى. (م ٩١١ هـ. ق) چاپ مصر سال ١٩٥٩ ميلادى.

٧٤- الحقايق فى حديث الخلايق. شيخ الشهيد الفقيه احمد الثانى.

٧٥- الخصال: شيخ ابى جعفر بن بابويه صدوق منشورات جماعه المدرسين قم ١٤٠٣ ق

٧٦- الدر المنثور: فى التفسير بالمأثور: جلال الدين سيوطى نشر دارالفكر - بيروت - ١٤٠٣ ق

٧٧- الدمعه الساكبه،

٧٨- الرسائل العشر: شيخ طوسى.

٧٩- الزياره،

٨٠- الشافى: سيد مرتضى.

٨١- الصحيح من سيره النبى الاعظم:

٨٢- الصراط المستقيم: على بن يونس العاملى.

٨٣- الطرائف فى معرفه مذاهب الطوائف: رضى الدين ابى القاسم على بن طاوس مطبعها الخيام قم

ص: ٧٥٠

ق ١٤٠٠

٨٤- الطبقات الكبرى: ابن سعد.

٨٥- العرف الوردى فى أخبار المهدي» جلال الدين سيوطى. (م ٩١١ هـ. ق) چاپ مصر سال ١٩٥٩

٨٦- العزله لأبى سليمان الخطّابى.

٨٧- الغدير: علامه امينى.

٨٨- الغيبه للشيخ طوسى:

٨٩- الفتاوى: ابن تيميه.

٩٠- الفتوح: ابن أعثم.

٩١- الفردوس الاعلى: للديلمى

٩٢- القول المختصر فى علامات المهدي المنتظر: ابن حجر هيثمى،

٩٣- الكامل فى التاريخ: ابن أثير شيبانى نشر دارصادر و دار بيروت ١٣٨٥ ق

٩٤- اللهوف: سيد ابن طاووس.

٩٥- المجالس السنيه ٨٦ / ٣

٩٦- المحاسن: احمد بن عبدالله برقى.

٩٧- المحبر.

٩٨- المحجّه البيضاء فى تهذيب الإحياء: مولى محسن فيض كاشانى ١٠٩١ نشر مؤسسه اعلمى للمطبوعات- بيروت- ١٤٠٣ ق

٩٩- المحجّه فيما نزل فى القائم الحجّه:

١٠٠- المستصفى: غزالى.

١٠١- المعجم الأوسط: طبرانى ٣٦٠ ق نشر مكتبه المعارف- الرياض ١٤٠٥ ق-.

١٠٢- المعرفة و التاريخ.

١٠٣- المعارف:

١٠٤- المغازى محمد بن عمر بن واقدى،. بيروت، مؤسسها لاعلمى.

١٠٥- الاعلام زر كللى ج ٣ ص ١١١

١٠٦- الوافى بالوفيات.

١٠٧- السيره النبويه، تحقيق: مصطفى السقا، ابراهيم الاييارى، و عبد الحفيظ الشلبى، قاهره، مكتبه مصطفى البابى الحلبي، (افست مكتبه الصدر تهران) ١٣٥٥ هـ. ق، ج ٣، ص ٢٣٦.

١٠٨- المستدرک على الصحيحين، تحقيق و اعداد: عبد الرحمن المرعشى، چاپ اول، بيروت، دار المعرفه، ١٤٠٦ هـ. ق، ج ٣، ص ٣٢.

١٠٩- الوزراء و الكتاب؛ جهشياري، ابو عبدالله محمد بن عبدوس؛ ترجمه ابو الفضل طباطبائي، تهران: بي نا، ١٣٤٨ ١١٠- الرسل و الملوك؛ طبري، محمد بن جرير؛ بيروت: عزالدين، ١٤٠٧ هـ. ق

١١١- المفردات فى غريب القرآن راغب اصفهاني، حسين بن محمد؛ دمشق بيروت، دارالعلم الدار الشاميه، ١٤١٢ ق، چاپ اول

١١٢- الملاحم والفتن سيد بن طاووس.

١١٣- المنار، رضا، محمد رشيد، بيروت،

١١٤- المنار: شيخ محمد عبده مصرى

١١٥- المهدي: ادريس عراقى مغربى.

١١٦- المهذب البارع- ابن فهد الحلبي.

١١٧- الموقفيات، زبير بن بكار

١١٨- الميزان: طباطبائي (علامه)، سيد محمد حسين؛ قم، دفتر انتشارات اسلامى، ١٣٨٣ ش، چاپ نوزدهم.

١١٩- النبى الاكرم:

١٢٠- الوهم المكنون فى الرد على ابن خلدون: ابو العباس ابن عبد المؤمن المغربى.

١٢١- الولايه: حافظ ابو سعيد سجستانى.

١٢٢- النور المبين فى قصص الأنبياء و المرسلين: جزائرى، نعمت الله؛ ترجمه فاطمه مشايخ، تهران، فرحان،

۱۲۳- بامداد اسلام، عبدالحسین زرّین کوب، تهران: امیرکبیر،

۱۲۴- بحار الانوار: علامه محمد باقر مجلسی.

۱۲۵- بررسی دین از راه دانش، دکتر علی پور.

۱۲۶- برمکیان بنا به روایات عرب و ایرانی، لوسین بووآ.

۱۲۷- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد: ابی جعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار قمی، ۲۹۰ منشورات مکتبه مرعشی نجفی قم ۱۴۰۴ ق.

۱۲۸- بهجه الامال فی شرح زبده المقال، علیاری التبریزی، علی، (قم، بنیاد فرهنگ اسلامی، بی چا، ۱۳۶۵ ه. ش.

«ت»

۱۲۹- تاریخ افغانستان بعد از اسلام،

۱۳۰- تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر غیاث الدین بن همام الحسنی (خواند میر)

۱۳۱- تاریخ آل برمک در عهد بنی عباس، ضیاءالدین برنی.

۱۳۲- تاریخ کامل عزالدین بن اثیر، ج ۸.

۱۳۳- تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان.

۱۳۴- تاریخ اسلام پی. ام. هولت، آن. ک. لمبتون، (پژوهش دانشگاه کمبریج).

۱۳۵- تاریخ روضه الصفاء، محمد بن خاوند شاه بن محمود (میرخواند).

۱۳۶- تاریخ ابن کثیر.

۱۳۷- تاریخ الامم و الملوک، تاریخ طبری: ابی جعفر بن جریر «تاریخ الامم و الملوک» متوفای سال ۳۱۰ قمری نشر دار سویدان بیروت.

۱۳۸- تاریخ الخمیس.

۱۳۹- تاریخ بغداد اومدینها السلام: ابی بکر احمد بن علی خطیب بغدادی، ۴۶۳ نشر دارالباز مکالمکره.

۱۴۰- تاریخ خلفا، رسول جعفریان، تهران: قلم،

۱۴۱- تاریخ گزیده- حمداله مستوفی-

۱۴۲- تاریخ مدینه دمشق: ابی القاسم علی بن حسن شافعی معروف به ابن عساکر ۵۷۱ قمری من مصوّرات مجمع اللغه العربیه بدمشق.

۱۴۳- تاریخ یعقوبی: احمد بن جعفر بن وهب بن واضح (و ۲۵۴ ق).

۱۴۴- تاریخ اسلام، دکتر علی اکبر فیاض، موسسه انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۷۸

۱۴۵- تاریخ الاسلام ذهبی،

۱۴۶- تاریخ تحلیلی اسلام، سید جعفر شهیدی، مرکز نشر دانشگاه تهران، ۱۳۶۲

۱۴۷- تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، انتشارات دلیل، سال ۱۳۸۰

۱۴۸- تاریخ ایران بعد از اسلام؛ زرین کوب، عبدالحسین؛ تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۹ ۱۴۹- تاریخ؛ یعقوبی، احمد بن جعفر بن وهب بن واضح (و ۲۵۴ ق) جلد دوم ترجمه محمد ابراهیم ایتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۶
۱۵۰- تجارب السلف؛ صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر؛ تهران: کتابخانه طهوری، چاپ سوم، ۱۳۵۷ ۱۵۱- تحریف شناسی در پرتو امام شناسی: داود الهامی.

۱۵۲- تحف العقول ابو محمد جسن ابن شعبه حرانی.

۱۵۳- تذکره خواص الامّه فی معرفه الأئمّه:

۱۵۴- ترجمه و تفسیر رهنما: زین العابدین، رهنما؛ تهران، نشر کیهان، ۱۳۴۶ ش،

۱۵۵- ترجمه المیزان:

۱۵۶- ترجمه ارشاد مفید،

۱۵۷- ترجمه مختصر البلدان، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ابن فقیه،

۱۵۸- تشیع در عراق مرجعیت و ایران رسول جعفریان، ص ۷۳-۷۱، ۱۳۸۶ ۱۵۹- تعلیقات،

۱۶۰- تفسیر احسن الحدیث، قرشی، سید علی اکبر؛ تهران، نشر بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ ش، چاپ سوم،

۱۶۱- تفسیر البرهان: تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام تحقیق و نشر مدرسه الامام المهدی علیه السلام قم ۱۴۰۹ ق

- ۱۶۲- تفسیر الجواهر، طنطاوی قاهره،
- ۱۶۳- تفسیر الدرّ المنثور: جلال الدین سیوطی.
- ۱۶۴- تفسیر العیاشی: محمد بن مسعود بن عیاش سلمی سمرقندی، مکتبه علمیه اسلامیة طهران.
- ۱۶۵- تفسیر القرآن العظیم: ابن کثیر قرشی دمشقی. نشر دارالمعرفه بیروت ۱۴۰۶ ق.
- ۱۶۶- تفسیر الکشاف عن حقائق غوامض التّنزیل: جارالله محمود بن عمر زمخشری ۵۲۸ ق
- ۱۶۷- تفسیر تسنیم: جوادی آملی.
- ۱۶۸- تفسیر ثعلبی:
- ۱۶۹- تفسیر ثعالبی:
- ۱۷۰- تفسیر روح المعانی: آلوسی بغدادی.
- ۱۷۱- تفسیر صافی: مولی محسن فیض کاشانی، ۱۰۹۱ منشورات اعلمی بیروت
- ۱۷۲- تفسیر قرطبی (الجامع لأحكام القرآن): ابی عبدالله محمد انصاری قرطبی، دار احیاء التراث العربی بیروت.
- ۱۷۳- تفسیر قمی: علی بن ابراهیم قمی، نشر مکتبه العلامه قم
- ۱۷۴- تفسیر کبیر: ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین القرشی طبرستانی اصل شافعی مذهب مشهور به فخر رازی.
- ۱۷۵- تفسیر مجمع البیان: ابوعلی فضل بن حسن طبرسی از علمای قرن ششم.
- ۱۷۶- تفسیر نمونه: جمعی از نویسندگان.
- ۱۷۷- تفسیر نور، قرائتی، محسن؛ تهران، مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، ۱۳۷۵ ش، چاپ دوم،
- ۱۷۸- تنقیح المقال، مامقانی.
- ۱۷۹- تهذیب الأحکام: شیخ ابی جعفر طوسی. دارالکتب الاسلامیه طهران
- ۱۸۰- تهذیب التّهذیب: العسقلانی.

١٨١- تهذيب تاريخ دمشق:

١٨٢- تهذيب ابن عساكر، ٧/٢٠٦ و ٢١٤؛

«ث»

۱۸۳- ثواب الأعمال: شیخ ابی جعفر صدوق، ۳۸۱ ق مکتبه صدوق طهران ۱۳۹۱ ق

«ج»

۱۸۴- جامع الأخبار أو معارج اليقين فی أصول الدين: شیخ محمد بن محمد سبزواری منشورات الرضی قم.

۱۸۵- جامع الأخبار: شیخ صدوق یا علی بن سعد خیاط (صاحب مکارم الأخلاق)

۱۸۶- جامع السعادات: محمد مهدی نراقی.

۱۸۷- جمهره الخطب:

۱۸۸- جهاد النفس:

۱۸۹- جوامع الحکایات / محمد عوفی

«چ»

۱۹۰- چرا نماز بخوانیم:

۱۹۱- چشم اندازی بر حکومت مهدی:

«ح»

۱۹۲- حقایق بهداشتی در اسلام سید جمال الدین شریف زاده.

۱۹۳- حیوهالقلوب: علامه محمد باقر مجلسی.

«خ»

۱۹۴- خزینه الجواهر: شیخ علی اکبر نهاوندی.

۱۹۵- خصائص فاطمیه: ۳۴۳؛

۱۹۶- خلاصه الاخبار.

۱۹۷- دایره المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران، قم، شهید سعید محبی، چاپ اول، ۱۳۷۶

۱۹۸- دانشنامه امام علی (علیه السلام) - علی اکبر رشاد،

۱۹۹- دایره المعارف بزرگ اسلامی

دانش نامه قرآن و قرآن پژوهی خرمشاهی، بهاءالدین؛

«ر»

۲۰۰- راز نیایش آقای گودرز نجفی اقتباس شده است

۲۰۱- راه و رسم زندگی دکتر الکسیس کارل ترجمه دکتر دبیری چاپ هفتم.

۲۰۲- رجال کشی: ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی کشی (۴۶۰ ق).

۲۰۳- روزنامه حوزوی (افق حوزه) شماره ۱۲۳ سال پنجم دوشنبه ۱۰ مهر ماه سال ۱۳۸۵ شمسی از کتاب افتخارات مردان مرد سیستان در دفاع از امیرمؤمنان علیه السلام و اعتراض به فاجعه عاشورا که صدمین تألیف آقای علی دوانی است نقل کرده است، البته ضمن شرح حال و مصاحبه با آقای علی دوانی در تهران به رحمت خدا رفت و در قم دفن گردید.

۲۰۴- روح المعانی: شهاب الدین آلوسی شافعی.

۲۰۵- روضه الکافی: محمد بن یعقوب کلینی

۲۰۶- روضه الواعظین: محمد بن فتال نیشابوری شهید در سال ۵۰۸ ق منشورات المكتبة الحیدریه نجف ۱۳۸۶ ق

۲۰۷- روزنامه همشهری شماره ۸۱۱ و ش ۸۰۷ ..

۲۰۸- روزنامه های جمهوری اسلامی ش ۴۴۳۶

۲۰۹- روزنامه اطلاعات ش ۲۰۰۸۴،

۲۱۰- روزنامه کیهان ۱۲۵۸۶ ۲۱۱- ریاحین الشریعه: شیخ محمد مهدی مازندرانی.

«ز»

۲۱۲- زندگانی امام حسین نوشته زین العابدین رهنما

۲۱۳- زندگی صحابه، محمود طریقی، مشهد.

۲۱۴- زهرالربیع سیدنعمهالله جزائری

۲۱۵- سابقه تاریخی اسکان قبایل عرب در خوزستان دکتر امیرحسین خنجی -

۲۱۶- سرچشمه حیات) محمد امینی گلستانی.

۲۱۷- سرورالایمان:

۲۱۸- سفینه البحار: شیخ عباس قمی.

۲۱۹- سلمان پاک نوشته: لویی ماسینیون.

۲۲۰- سلمان فارسی استاندار مدائن. نوشته: احمد صادقی اردستانی.

۲۲۱- سلحشوران طفّ «ترجمه ابصار العین فی انصار الحسین (علیه السلام)»

۲۲۲- سمط النجوم العوالی: العصامی المکی.

۲۲۳- سنن ابن عمرو الدانی،

۲۲۴- سنن ابن ماجه: محمد بن یزید قزوینی.

۲۲۵- سنن: ابی داود ابن اشعث سجستانی الأزدی، ۲۷۵ ق نشر داراحیاء السنّه النبویه.

۲۲۶- سنن الدارمی: عبدالله بن بهرام دارمی. م ۲۵۵ ق نشر دارالفکر.

۲۲۷- سنن الکبری بیهقی:

۲۲۸- سنن ترمذی: «الجامع الصحیح» ابی عیسی محمد بن عیسی، ۲۹۷ دارالکتب لعلمیه بیروت.

۲۲۹- سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی.

۲۳۰- سیره ابن هشام

۲۳۱- سیر اعلام النبلاء، ۵۱ / ۲؛ (۱)

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه محمد امینی گلستانی.

۲۳۳- سیمای کارگزاران.

«ش»

۲۳۴- شجره طوبی: محمد مهدی مازندرانی حائری.

۲۳۵- شرح العقیده: محمد ابن احمد سفاوینی،

۲۳۶- شرح کشف المراد، علی محمدی،

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳

ش.ه.

۲۳۷- شرح نهج البلاغه: عبدالحمید ابن ابی الحدید معتزلی، نشر دارالکتب العلمیه قم

۲۳۸- شمع جمع فؤاد به نقل مرحوم عماد زاده، درزندگانی حضرت اباعبداللہ الحسین.

«ص»

۲۳۹- صحیح حاکم،

۲۴۰- صحیح مسلم، ۵/۴۶

«ط»

۲۴۱- طب روحانی دکتر عبدالکریم بی آزار شیرازی.

۲۴۲- طبقات فحول الشعراء،

۲۴۳- طول عمر امام زمان، علی اکبر مهدی پور.

«ع»

۲۴۴- عدهالداعی ونجاح الساعی: احمد بن فهد حلّی، ۸۴۱ ق مکتبه الوجدانی قم

۲۴۵- عقد الدرر: ۱۵۷؛

۲۴۶- علل الشرائع: ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (و ۳۸۱ ق) صدوق.

۲۴۷- علی بن ابیطالب: «رحمانی همدانی»

عنايات حضرت ولی عصر عجل الله تعالى فرجه فرجه الشریف.

۲۴۸- عمدہ القاری فی شرح صحیح البخاری: بدر الدین حنفی.

۲۴۹- عوالم

۲۵۰- عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیہ: محمد بن علی احسائی معروف به ابن ابی جمهور، مطبعه سیدالشهداء قم

٢٥١- عيون أخبار الرضاء ٧: ابو جعفر محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمى صدوق

«غ»

٢٥٢- غاية المرام: حموى.

٢٥٣- غررالحكم:

٢٥٤- غيبت طوسى: ابى جعفر محمد بن حسن طوسى، ٤٦٠ مؤسسها المعارف الاسلاميه قم ١٤١١.

۲۵۵- غیبت نعمانی: شیخ ابی زینب محمد بن ابراهیم نعمانی، مکتبهاالصدوق طهران

«ف»

۲۵۶- فتح ابن اعثم

۲۵۷- فتح المغیث: السخاوی.

۲۵۸- فتح القدیر: قاضی شوکانی.

۲۵۹- فتوح البلدان، بلاذری، احمد بن یحیی، ص ۲۹۳.

۲۶۰- فرائد المسطین: ابو اسحاق حموینی.

۲۶۱- فصول المهمه: ابن صباغ مالکی.

۲۶۲- فدایی امامت نوشته غلامحسین صمیمی.

۲۶۳- فرسان الهیجاء:

۲۶۴- فروغ ابدست: جعفر سبحانی.

۲۶۵- فرهنگ قرآن:.

۲۶۶- فرهنگ معین، بخش اعلام

۲۶۷- فقه الرضا علیه السلام: علی بن بابویه

۲۶۸- فلسفه قیام و عدم قیام امامان محمد امینی گلستانی.

۲۶۹- فلسفه احکام:

۲۷۰- فیض القدیر شرح الجامع الصغیر- المناوی.

«ق»

۲۷۱- قاموس جغرافیای افغانستان،

۲۷۲- قاموس الرجال:

۲۷۳- قاموس القرآن، قرشی، علی اکبر، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶، چاپ دوازده، ج ۵، ص ۱۶۵.

۲۷۴- قصه ها و پندها: سیدناصر حسینی،

۲۷۵- قصه کربلا.

۲۷۶- قصه های قرآن، اشتهااردی، محمد مهدی؛ تهران، نشر نبوی، ۱۳۷۸ ش، چاپ اول،

۲۷۷- قصه های قرآن، مکارم شیرازی، ناصر؛ تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱ ش، چاپ دوم،.

«ک»

۲۷۸- کتاب الانوار.

۲۷۹- کتاب الزهد: حسین بن سعید؛

۲۸۰- کتاب الفتوح،

۲۸۱- کتاب ترغیب اصفهانی

۲۸۲- کتاب بین المللی چه کنیم تا به مرز صد سال نزدیک شویم پروفیسور سیف الدین نبوی.

کرامات صالحین:

۲۸۳- کشف الغمه فی معرفه الأئمه: علی بن عیسی اربلی تبریز.

۲۸۴- کشف الیقین فی فضائل أمير المؤمنین ۷: حسن بن یوسف بن مطهر حلّی، ۷۲۶ ق مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه قم ۱۴۱۳

ق

۲۸۵- کمال الدین: شیخ صدوق أبی جعفر محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (م ۳۸۱ ه. ق).

۲۸۶- کنز العمال: علاء الدین هندی جونپوری، ۹۷۵ مؤسسه الرساله بیروت ۱۴۰۵ ق.

«گ»

۲۸۷- گذری بر شخصیت علمی، اخلاقی و سیاسی میرزای نائینی. مهدی، نائینی،

«ل»

۲۸۸- لثالی الاخبار: شیخ محمد نبی تویسرکانی.

۲۸۹- لغت ناهه دهخدا،

۲۹۰- ما نزل من القرآن فی علی حافظ ابو نعیم اصفهانی.

۲۹۱- مانی و آیین او از: فرید شالیزاده

۲۹۲- مجالس: شیخ مفید:

۲۹۳- مجمع الانساب، محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای.

۲۹۴- مجله با معارف اسلامی آشنا شویم، شماره ۴۸، ص ۱۵۵.

۲۹۵- مجله نور علم، دوره سوم، شماره چهارم،

۲۹۶- مجله نور علم، همان،

۲۹۷- مجله آموزه، پاییز ۱۳۸۳- شماره ۵،

۲۹۸- مجله یغما، سال سوم، شماره سوم.

۲۹۹- مجله ریدرز دایجست:

۳۰۰- مجله دانشمند سال ۴ ش ۱۰

۳۰۱- مجله مکتب اسلام شماره ۱۳۱ ۳۰۲- مجمع الزوائد: هیشمی.

۳۰۳- مجموعه ورام: ابی فراس.

۳۰۴- مجموعه قصه های قرآن، مهری، محمد جواد؛ قم، انتشارات مشرقین، ۱۳۸۱ ش، چاپ دوم،

۳۰۵- مختصر بصائر الدرجات: عزالدین حسن بن سلیمان حلّی از بزرگان قرن نهم- نجف- منشورات مطبعه الحیدریه ۱۳۷۰ ه. ق.

۳۰۶- مراقدالمعارف.

۳۰۷- مرکز المصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم)-

۳۰۸- مروج الذهب: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی.

۳۰۹- مستدرک الوسائل: میرزا حسین نوری طبرسی (و ۱۳۲۰ ق.

۳۱۰- مستدرک حاکم نیشابوری؛

۳۱۱- مستطرفات السرائر- ابن ادريس حلی

۳۱۲- مسند ابن یعلی،

۳۱۳- مسند احمد بن حنبل: نشر دارالفکر.

۳۱۴- مسند الامام الرضا (عليه السلام)- الشيخ عزيز الله عطاردی.

۳۱۵- مسند الشاميين: ابي القاسم سليمان لخمى طبرانى، ۳۶۰ ق مؤسسهالرساله بيروت ۱۴۰۹ ق للطبرانى

ص: ۷۶۲

۳۱۶- مسند بزاز،

۳۱۷- مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام.

۳۱۸- معادشناسی ۵ / ۲۸۸،

۳۱۹- معاجم طبرانی (کبیر و متوسط)

۳۲۰- معارف و معاریف، حسین دشتی، مصطفی، قم، بی نا، ۱۳۷۶، چاپ دوم، جلد ۸

۳۲۱- معالی السبطين - للحائری.

۳۲۲- معانی الاخبار: واقدی:

۳۲۳- معجم احادیث الامام المهدي:

۳۲۴- معجم دارقطنی،

۳۲۵- معجم رویانی،

۳۲۶- معرفه أخبار الرجال

۳۲۷- مفردات، راغب اصفهانی، ترجمه غلامرضا خسروی، تهران، مرتضوی، ۱۳۶۹، چاپ اول.

۳۲۸- مقاتل الطالبیین: ابوالفرج اصفهانی، ۳۵۶ منشورات رضی و زاهدی قم

۳۲۹- مقتل الحسين: ابی مؤید موفق بن احمد خوارزمی، ۵۶۸ ق مکتبه المفید قم

۳۳۰- مروج الذهب و معادن الجوهر؛ مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین؛ جلد دوم ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه

ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷

۳۳۱- مجمل التواریخ و القصص؛ تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۸

۳۳۲- مقدمه ابن خلدون؛ ابن خلدون، عبدالرحمن؛ جلد دوم، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران:

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.

۳۳۳- مكارم الأخلاق: حسن بن فضل الطبرسى.

۳۳۴- ملاحم طاوه ئى

۳۳۵- مناقب آل ابى طالب: ابى جعفر رشيدالدين ابن شهر آشوب سروي مازندرانى ۴۸۸ ق مكتبهاالعلمه قم

۳۳۶- مناقب الشافعى: ابو الحسن الابرى.

٣٣٧- منتخب الاثر: آيت الله صافى گلپايگانى.

٣٣٨- منتهى الامال: شيخ عباس قمى.

٣٣٩- من حياها الخليفه عمر بن الخطاب عبدالرحمن أحمد البكرى ط بيروت لندن ١٩٩٨.

٣٤٠- من لا يحضره الفقيه: شيخ صدوق.

٣٤١- منهاج الدّموع: قرنى گلپايگانى.

٣٤٢- موارد الظمان- الهيثمى

٣٤٣- موسوعه عاشوراء: شيخ المحدثى

٣٤٤- موسوعه كلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ٤٤٦، ش ٤٢٤.

٣٤٥- موسوعه الامام على (عليه السلام)،

٣٤٦- ميثم تمار.

«ن»

٣٤٧- ناسخ التواريخ: لسان الملك ميرزا محمد تقى سپهر.

٣٤٨- نصايح، آيه الله مشكينى،

٣٤٩- نصوص فى نوابغ الشيعة وشخصيات بارزه منهم فى العصور المختلفه)

٣٥٠- نظم التناثر: جعفر كنانى.

٣٥١- نفس الرحمن فى فضائل سلمان، اثر علامه حاج ميرزا حسين نورى طبرسى محدث نورى.

٣٥٢- نفس المهموم شيخ عباس قمى.

٣٥٣- نقش ائمه در احياى دين. علامه عسگرى.

٣٥٤- (نهج الفصاحه، ح ١٢٨١)

۳۵۵- نور العین فی مشهد الحسین (علیه السلام):.

«و»

۳۵۶- والدین دو فرشته جهان آفرینش محمد امینی گلستانی.

۳۵۷- وسائل الشیعه: شیخ حرّ العاملی.

۳۵۸- وفيات الاعیان؛ ابن خلکان، قاضی احمد؛ جلد دوم، تهران: بی نا، بی تا

٣٥٩- وقایع الدهور: للشيخ ابوالحسن المرندی

٣٦٠- وقعهاطف: سيد ابن طاووس.

(١)

٣٦١- یاد مهدی:

٣٦٢- یاران شیدای حسین بن علی علیهما السلام، استاد مرتضی آقا تهرانی.

٣٦٣- یأتی علی الناس زمان من سئل عاش و من سکت مات: سید محمود بن سید مهدی موسوی ده سرخی اصفهانی.

٣٦٤- ینابیع الموده: شیخ سلیمان بن شیخ ابراهیم بن خواجه کلان حسین بلخی قندوزی.

٣٦٥- یوم الخلاص فی ظلّ القائم علیه السلام: کامل سلیمان چاپ اول ١٣٨٢ (ه. ش) چاپ نگین.

پی نوشت

@@@

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

